زیر نظر دکتر دبیر سیاقی

تاریخ حبیب السیر

تألیف خواندمیر

با مقدمه استاد جلال الدین همائی

انتشارات خیام

تاریخ حبیب السیر

جلد سوم

جلد سوم

تاریخ

حبیب السیر

فی اخبار افراد بشر

تألیف

غیاث الدین بن همام الدین الحسینی

المدعو به ، خواند امیر

مقدمه ، بقلم ، استاد جلال الدین همائی

فهرست مطالب، اعلام تاریخی و جغرافیائی، قبایل، کتب و (تصحیح متن)

زیر نظر:

دکتر محمد دبیر سیاقی

نام کتاب : تاریخ حبیب السیر

تألیف : خواند امیر

ناشر : انتشارات خیام ۳۹۲۰۷۳۳

نوبت چاپ : چهارم ۱۳۸۰

چاپخانه : حیدری

تیراژ : ۱۵۰۰ دوره

شابک : ۷ - ۵۷ - ۶۱۰۱ - ۹۶۴

ISBN : 964 - 6101 - 57 - 7

شابک : ۴ - ۵۳ - ۶۱۰۱ - ۹۶۴

ISBN : 964 - 6101 - 53 - 4

بسم الله الرحمن الرحیم

یارب به ثنای خود سخن سازم کن ✿ در گلشن حمد نغمه پردازم کن ✿ با نعت حبیب خویش همرازم کن ✿ در ملك سخنوری سرافرازم کن ✿ بر ضمیر خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس در نقاب شبهه والتباس مخفی نخواهد بود که این صحایف موفورة اللطایف مجلد سیم است از کتاب افادت اثر حبیب السیر مشتمل بر تبیین وقایع ایام سلطنت خانان ترکستان و پادشاهانی که لواء سلطنت برافراشته اند پس از انقضاء زمان عباسیان وایضاً محتویست بر ذکر طلوع آفتاب اقبال شاهی از مطلع تائیدات نامتناهی الهی واین مجلد نیز بطریقه مجلدات سابقه مبنی است بر چهار جزو:

جزو اول در ذکر خانان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران

عنوان نامه نامداری مبنی بر سیر ملوك جهانگشای و طغرای صحیفه کامکاری مبنی از خبر حکام گیتی آرای سپاس و ستایش مالك الملکی است که بمقتضاء حکمت شامله اش نظام مهام عالم وانتظام امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آئین منوط ومربوط گردید کلام صدق انجام (لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا) مؤکد این معنی است و بر حسب مشیت کامله اش رایت هدایت آیت مبارزان جهاد وفارسان معرکهٔ اجتهاد بدرجهٔ رفعت واستعلاء رسید وآیت وافی عنایت (فضل الله المجاهدین علی القاعدین) درجه مؤید این دعوی است مقیمان مقام (وجعلنا کم خلایف فی الارض) در بارگاه جلالش کلمهٔ همایون ونحن له عابدون ورد زبان دارند لاجرم منشور اقتدارشان بتوقیع وقیع (تؤتی الملك من تشاء) صفت تکمیل میبابد وهمکنان مکان و (لقد مکناهم فی الارض) بر درگاه لایزالش نقش (وما النصر الا من عندالله) بر لوح دل مینگارند بنابر آن انوار عنایت آثار (ان ینصر کم الله فلا غالب لکم) بروجنات احوالشان میتابد **رباعی** ای خاص بتو منصب شاهنشاهی ✿ موجود بحکم تو زمه تاماهی ✿ چون هست ترا از همه کس آگاهی ✿ شاهی تو کرم کنی بهر کس خواهی و فهرست اوراق سخن رانی مخبر از آثار مالکان ممالك جاه وجلال ودیباچه مجموعه نکته دانی مشتمل بر اخبار سالکان

مسالك دولت‌واقبال صلات صلوات عالی مقداریست که نظام‌تواریخ نبوتش ازفحوای (کنت بنیاد آدم بین‌الماء والطین) پیداست ونفاذمناشیر رسالتش ازمقتضای (ومارسلناك‌الارحمة للعالمین) هویدا ازخوان دعوت کریمش بروفق کلمهٔ (بعثت الی‌الاسود والاحمر) جمیع‌جن وانس ومعشر بشر محفوظ وازمتابعت ملت قویمش برطبق (کریمهٔ ان‌الله یغفرالذنوب جمیعاً) تمامی‌اصحاب معصیت بعین‌عنایت‌ملحوظ **رباعی** ای برسر خلق سایه‌گستر کرمت کونین نواله‌خوارخوان نعمت ☆ انسان‌وملك داخل خیل‌وحشمت ☆ ملك‌دوجهان طفیل‌خاك‌قدمت (اللهم‌صل‌علی سیدالکونین محمدالمصطفی‌وامام‌الثقلین‌علی‌المرتضی وعلی‌السبطین‌المکرمین الحسن‌المجتبی والحسین‌الشهید بکربلاوصل‌علی سایرالائمه البررهٔ الاتقیاوسلم‌علیهم‌تسلیماً کثیراً طیباً مبارکاً) ناظم‌جواهراین‌اخبار وراقم نوادراین‌آثار بندهٔ خاکسار وذرهٔ بیمقدار غیاث‌الدین بن‌همام‌الدین‌المشتهر بخواندامیر (رب یسرعلیه کل‌عسیر) بعرض فضلاء نحریر و بلغاءصافی‌ضمیر میرساند که‌فروغ اشعهٔ هدایت‌وپرتوآفتاب عنایت ازسراج‌زاهر قرآنی‌ونیر باهرفرقانی (حیث اوحی‌سبحانه ماعظم شانه‌وکتبناله‌فی‌الالواح من کل‌شیئی‌موعظةوتفصیلا لکل‌شیئی‌فخذها‌بقوةوامرقومك‌یاخذوا‌باحسنها) بدانسان برپیشگاه خواطر‌یقظه‌وانتباه‌میتابد که‌ازمطالعه احوال واوضاع تربیت‌یافتگان مهدامکان وگذشتگان بنی نوع انسان بلوازم خیروشر ولواحق نفع وضر وقوف‌واطلاع کامل حاصل‌میکرد وسزاوار اطوارمقبل بختیار چنانست‌که چون بحسن سیرت ویمن‌سریرت هوشمندی ملایک شعار اهتدا یابد اقتدابدو نموده قصر آمال وآمانی را ازچراغ مبرات واحسان‌نورانی دارد وهرگاه بروخامت‌مآل وکیفیت خسارت‌بیدادگر ستمکار مطلع شود ازشیوهٔ ناستودهٔ ظلم واعتساف اجتناب‌فرموده بجاده پسندیده عدل وانصاف میل نماید **نظم** مشوناپسندیده‌را پیش‌باز ☆ که‌درپردهٔ‌کج نیابند ساز ☆ پسندیدگی‌کن که‌باشی عزیز ☆ پسندیدگانت پسندند نیز ولله‌الحمد والمنه که انوار فیض‌آثار این‌معانی مشکوة باطن‌خجسته‌میامن دولتمندی راکه‌باعث برترتیب‌این اجزاء توجه خاطرخورشید مآثر اوست‌باکمل وجهی‌روشن‌چنانکه انعطاف اعنه‌مرام‌بصوب سنن سنیهٔ ابرار انام مستلزم حصول‌سعادات دینی‌ودنیوی ومستوجب وصول بمرادات‌صوری ومعنوی‌شناخته ازشمایم مکارم اخلاق مشام‌جان ساکنان آفاق را معطر گردانیده‌وازنسایم محاسن آداب ریاض‌آمال قاطنان‌اکناف امصاررا بکمال‌خضرت ونضارت رسانیده‌ازکحل الجواهر احسان بی‌پایانش چشم‌آرزو بربستر استراحت‌بفراغت خفته وازرشحات سحاب سخاوت بیغایتش درگلزار امید یاسمن مراد شکفته **نظم** مدار مملکت آصف مکانی ☆ که‌معمور است‌ازعدلش‌جهانی ☆ جهان‌ازنکهت‌خلقش‌معطر☆خجل ازطبع پاکش‌آب کوثر آرایش رخسارعروس ملك‌وملت باقتضای رأی صوابنمایش میسر وآسایش قلوب طوایف سپاهی‌ورعیت باصابت تدبیرعالم‌آرایش مقررغبارااقدام خدامش‌منور حدقهٔ مرادات‌وقطرات اقلام فیض انجامش مثمرحدیقه سعادات **رباعی** ای ذات توبر سپهر دولت‌خورشید☆محتاج بتدبیر توملك‌جمشید ☆ روشن زغبارکوی‌تودیدهٔ بخت ☆ پرنور زرای روشنت چشم امید

طبع کامل کیاستش بوفورفضیلت موصوف وضمیر وافر فراستش بصفت نصفت معروف آفتاب اقبالش چون اقبال آفتاب بی زوال و کرایم اخلاقش مانند اخلاق کرام درمرتبهٔ کمال **نظم** سپهر فضل و مهر اوج افضال ✿ نهال مثمر گلزار اقبال ✿ بعدل و بذل در عالم علم اوست پناه اهل شمشیر و قلم اوست ✿ بود ذاتش دراقلیم چهارم ✿ چه درچرخ چهارم شاه انجم غمام انعامش چون انعام غمام شامل احوال خاص وعام وسحاب مواهبش بسان مواهب سحاب نضارت بخش بساتین مراد و مرام **نظم** نسیم لطف اوهرگه وزیده ✿ بجسم مرده جان نو دمیده ✿ شرار قهراوچون برفروزد ✿ لباس عمراعدا را بسوزد یعنی حضرت عالی منزلت ممالک مدار متعالی منقبت معالی دثار ناظم مناظم العدالة والرافة صاعد مصاعدالمرحمة و النصفة مطلع انوارجاه وجلال مخزن اسرار فضل وکمال آفتاب رحمت قمرسیر بر کیوان منزلت مشتری ضمیر ناهید بهجت سپهر احتشام عطارد حشمت بهرام انتقام ملاذ هنر مندان آگاه پناه اصحاب یقظه وانتباه **بیت** کریم دولت ودین آصف سلیمان جاه ✿ جهان لطف وسپهر کرم حبیب الله مدالله تعالی ظلال افضاله وثبت قوایم سریر اقباله وچون ضمیر آفتاب اشراق این ملاذ اکابر آفاق باتمام ارقام این کتاب افادت ارتسام میل تمام ورغبت لاکلام اظهار فرمود خامهٔ بلاغت انجام بعداز اختتام مجلد ثانی بیشائبه توقف وتاخیر در تحریر مجلد ثالث شروع نمود **نظم** از فضل فیض ایزداقسام این مؤلف ✿ روزی که شد مثنی گفتم شود مثلث زانرو که هست مشهور این حرف نزد جمهور ✿ الشیء لاتثنی الاوقدتثلث ✿ رجاء واثق ووثوق صادق که برطبق این حدیث مشهور بلکه بمحض توفیق و تائید مهیمن غفور این مجلد نیز عنقریب زیب اتمام گیرد وزلات خامهٔ بدایع نگار باقلام اشفاق مستعدان مجلس عالی لازال مرجعا للاعالی صفت اصلاح پذیرد (والمسئول من الله الکریم المتعال حسن القبول من اصحاب الفضل والکمال).

گفتار دربیان شمهٔ ازحال آباء سلاطین ترک واجداد خواقین سترک

نخل بندان حدایق اخبار و نغمه سنجان بساتین اسمار گلدستهٔ اینحکایت را باین روایت زیب وزینت داده اند که نسب سامی تمامی خانان بلاد مشرق وترکستان بیافث بن نوح علیه السلام اتصال مییابد در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که یافث را ابولجه خان میگفته اند و یافث بقول اکثر مورخان پیغمبر مرسل بوده در آن اوان که کشتی نوح علیه السلام برجودی سلامت قرار گرفت بموجب وحی سماوی یا باقتضای رای خود دیار مشرق وشمال را نامزد یافث علیه السلام کرد و یافث ازسوق الثمانین عازم آن سرزمین شده واز پدر بزرگوار التماس نمود که اورا دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد و نوح علیه السلام اسم اعظم بیافث آموخته ایضاً آن اسم را برسنگی نقش فرموده بدو ارزانی داشت و یافث بااهل وعیال بجانب مشرق شتافته بطریقه صحرا نشینان ساکن گشت ورسوم نیکو پدید آورد وهرگاه باران میخواست بوسیله آن

سنك سحاب عنایت الهی درفیضان میآمد واعراب آن سنك را حجر المطر وعجمیان سنك یده وتركان جده تاش گویند وحالا نیز سنك یده درمیان مغولان و اوزبكان بسیار پیدامیشود وبسبب آن باران میبارد القصه چون اولاد واحفاد یافث غلبه شدند ازسرای ناپایدار بدارالقرار انتقال نمود وبروایتی که اشرف الفضلاء المتأخرین مولانا شرف الدین علی الیزدی درمقدمهٔ ظفرنامه مرقوم خامه مشکین شمامه فرموده‌اند ازوی هشت پسر یادگار ماند بدین ترتیب ترك خزر صقلاب روس منسك چین كماری كه اورا كیمال نیز گویند یارج وبقولی كه مؤلف جامع اعظم بقلم مانی رقم نقل نموده یافث را یازده پسر بوده وسه پسر دیگر او خلج وسدسان وغز نام داشته‌اند وچون یافث وفات یافت پسر بزرگترش ترك كه اورا تركان یافث اغلان گویند قایم مقام پدر شد وترك بغایت عاقل ومردانه ومؤدب وفرزانه بود ودرمنزلی كه آنرا سیلوك یاسنكلای میگفتند وچشمه‌های آب سرد وگرم داشت علم اقامت برافراشت ونخست ازچوب وگیاه خانها ساخت وآخر الامر باختراع خرگاه پرداخت وازپوست حیوانات قبا وطاقیه ترتیب كرد ودرمیان رعیت لوازم معدلت بجای آورد ویافث اغلان اول ملوك ترك است همچنانكه كیومرث نخستین سلاطین فرس است واورا پنج پسر بود المجنه توتك چكل برسخار املاق وتوتك كه بعضی از متأخرین ازوی بغودك تعبیر كرده‌اند روزی در شكارگاه طعام میخورد ناگاه لقمه ازدستش بیافتاد چون زمین شوره زار بود نمكین شد وتوتك آن لقمه را بدهان برده اورا بغایت خوش آمد بنابرآن رسم نمك درطعام پدید آورد اما خزر بن یافث بعداز فوت پدر دركنار آب اتل منزل گزید ورسم روباه گرفتن و ازپوست آن لباس دوختن او اختراع نمود و اولاد او تتبع زنبور نحل كرده درمغارهای كوه عسل یافتند و ازآن حلوا پختند اما صقلاب چون بعذاب كثرت اولاد واحفاد گرفتار شد بجانب دیار روس كه درجوار خزر بود رفته التماس موضعی كرد كه جهة خود تعمیر نماید وروس دست رد برسینهٔ ملتمس برادر نهاده صقلاب ازكماری نیز یورت طلبید و موافق مدعای خود جواب نشنید بنابران میان ایشان محاربه واقع شده صقلابیه منهزم گشتند ودرآن طرف اقلیم هفتم افتاده بجهة شدت برودت هوا درزیرزمین خانها ساختند و ساكن شدند ودرروضة الصفا مسطور است كه نوبتی صقلاب راپسری در وجود آمد و مقارن وضع حمل مادر پسر بعالم دیگر رفته صقلاب آن فرزندرا بشیر بعضی ازسگان شكاری پرورش دادو اوچون بزرك شد مانند كلاب درمردم میجست اماروس بغایت بی آزرم بود ورسم یرغو پرسیدن او اختراع نمود امامنسك كه اورا منشج نیز گویند بصفت مكر وتزویر اتصاف داشت ودر كناردیار بلغار علم اقامت می افراشت وبروایتی كه درمقدمهٔ ظفرنامه مسطوراست منسك را پسری بود غز نام وتمامی حشم قوم غز كه بدترین اقوام مغولند ازنسل آن پسر پیدا شدند وبقول مؤلف جامع اعظم چنانكه سابقاً مذكور گشت غز پسر بیواسطهٔ یافث بود وباتفاق مورخان میان غز وترك بن یافث اغلان بسبب سنك یده محاربه روی نمود زیراكه آن سنك پس ازفوت یافث بدست غز افتاد وچون ترك آنرا طلب كرد غز حجری مشابه جده تاش پیدا كرده وآنرا منقور ساخته بوی داد وبعدازچندگاه كه ترك بباران محتاج شد هرآن سنك راوسیله گردانید یكقطره

باران نبارید لاجرم بر مکر غز مطلع گشته لشگر بسرش کشید و بین الجانبین حربی صَعْب اتفاق افتاده ولد بزرگتر غز بیغو نام در آن جنك بقتل رسید وهنوز نزاع وخصومت میان اولاد ایشان باقیست - اما چین ابن یافث درموضعی که حالا بلده چین در آن سرزمین است ساکن گشت واو بدقت طبع وحدت ذهن موصوف بود وصورتگری ونقاشی وبافتن جامه ملون اختراع نمودو ابریشم از کرم پیله حاصل فرمودوا کثر صناعات که تاکنون درمیان مردم چین متعارفست ازمخترعات اوست وچین را ایزد تعالی فرزندی کرامت کرد ماچین نام وماچین درزمان حیوة پدرخود شهری ساخته باسم خود موسوم گردانید ورسم پرزدن را بر سر دستار وخود ماچین پدید آورد ومشك از نافهٔ آهو حاصل کرد اما کماری بعیش وشکار میل داشت ودرجائیکه حالا شهر بلغار است علم اقامت برافراشت واورادو پسر بود بلغارو برطاس پوستین سمور وسنجاب برطاس بدست آورد وچون ترك بن یافث دویست وچهل سال عمر یافت عنان عزیمت بصوب عالم عقبی تافت و پسرش المجنه خان قایم مقام گشت اما المجنه خان پادشاهی معدلت آثار خجسته اطوار بودو بر قواعدو رسوم پدر چیزی چند در افزودو بعداز آنکه بکبر سن رسید امر سلطنت را بپسر خود دیب باقوی تفویض نموده عزلت گزید دیب باقوی معنی دیب تخت وجاه ومنصب است و باقوی بزرك را گویند و دیب باقوی ملکی بزرگوار فلك اقتدار بود ودر وقت عزیمت عالم آخرت پسر خود کیوك را بسلطنت تعیین کرد کیوك خان بعداز فوت پدر مدتی برسر یر خانی نشست ودر آخر عمر پسر خود النجه را ولیعهد کرده رخت سفر عقبی بربست النجه خان پادشاهی عدالت شعار وافر احسان بودودر ایام دولت او اتراك بکثرت نعمت مغرور گشته ازطریق مستقیم انحراف جستند ودر کفر وضلالت افتادند والنجه خان را درزمان جهانبانی دو پسر بیك شکم متولد گشت یکی راتاتار نام کرد ودیگری را مغول وچون این پسران بسن رشد وتمیز رسیدند النجه مملکت را بر ایشان تقسیم فرمود تاتار ومغول پس از فوت پدر هر یك درولایت خود بدارائی رعیت وسپاه مشغول شدندو وازطبقهٔ تاتار هشت نفر برسر یر سروری نشستند بر ینموجب تاتارخان ابن النجه خان بوقاخان بن تاتار ملنجه خان بن بوقا السلی خان بن ملنجه اتسزخان بن السلی اردوخان بن اتسز بایدوخان بن اردوخان واردو پادشاهی عالیشان بود ودرایام دولت او بسر مغولان لشگر کشیده بدانسبب میان قوم تاتار ومغول منازعت روی نمودسو نج خان بن اردوخان که آخرین ملوك تاتار است ودر زمان سلطنت او نایرهٔ عداوت بین الجانبین بمرتبهٔ افروخته گشت که دیگر بآب اصلاح انطفا نپذیرفت اما طبقه مغول نه نفر بودند ومغولان تقوزرا ازاین عدد گرفته اند ولفظ مغول دراصل مونك اول بوده یعنی فرومانده وساده دل ونخستین این طبقه مغول خان بودواورا ایزد تعالی چهار پسر کرامت فرمود قراخان وآذرخان وکزخان واوزخان وچون مغول خان ازجهان گذران رحلت کرد پسر بزرگترش قراخان روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد ذکر قراخان چون قراخان درمملکت ترکستان جهانبان شد درقراقرم بحدود دوکوه که آنرا ارتاق وکرتاق خوانندجهت یورت ییلاق وقشلاق تعیین نمود ودرایام دولت او مغولان درکفر وشرك بمرتبهٔ غلو میکردند که اگر پسری ازآن طریقه مذمومه اجتناب فرمودی البته بتیغ نامهربانی پدر

کشه‌شدی وقراخان رادرزمان ایالت پسری دروجود آمدبغایت‌خوب‌صورت وآن‌طفل سه‌شبانه روز پستان‌مادر دردهان‌نگرفت وهرشب‌مادرش درخواب‌میدید که‌طفل باومیگفت ای‌مادرتا تو بوحدانیت‌ایزدی‌نگروی من‌شیرتورا نخواهم‌خوردو آن‌خاتون چون‌ازخوف‌شوهر بظاهر ایمان نمیتوانست آورد درنهان‌مسلمان‌شد آنگاه کودك پستانش بمکید ودرآن‌زمان‌رسم مغولان‌چنان‌بود که‌تا یکسال ازعمرفرزندان نمیگذشت اورانام‌نمی‌نهادندوپس‌ازآنکه آن پسریکساله‌گشت قراخان جشنی‌ترتیب کرده باحضار اشراف واعیان فرمان داد و برسبیل مشورت برزبان آورد که این‌فرزندما بیکسالگی رسیداوراچه نام‌نهیم ولدا‌عزبزبان‌صریح ولغت‌فصیح گفت که‌نامم اغوزاست **بیت** یکی ساله طفل آمد اندرسخن ✿ که‌باید نهادن‌اغوز نام‌من ✿ وحاضران‌از این‌معنی متعجب‌شده نام‌اورابهمان‌قراردادند وبعدازآنکه اغوزبسن بلوغ ترقی نمود قراخان دختر برادرخودکزخان راباو درسلك‌ازدواج‌کشید ومیان‌اغوز خان وآن‌دختر بواسطهٔ‌مخالفت درمذهب موافقت دست‌نداد وقراخان‌دختربرادر دیگر آذر خان راباپسر عقدفرمود واغوزبدین‌منکوحه‌نیز بهمان‌واسطه‌التفات‌نکرد ودرآن‌ایام اغوز نوبتی‌ازشکارباز‌گشته گذرش بردرخانهٔ‌اوزخان که‌عم سیمش‌بود افتاد ودخترش رادرمیان کنیزکان که‌جامه‌میشستند دیده‌اورانزدیك خودطلبیده‌گفت اگر توبخدا ایمان آوری تورا بعقدخود درآورم‌وازجان دوستر دارم **نظم** چو بشنید زن‌گفتهٔ‌فرخش ✿ چنین‌داددرزیرلب پاسخش ✿ که‌فرمان‌برم‌چون‌شوم آن‌تو ✿ نه‌پیچم‌سرازحکم‌وفرمان تو واغوز ازپدر اجازت حاصل کرده آن‌مخدره راخطبه نمود ومیان‌ایشان‌الفتی عظیم‌وقوع یافته خواتین‌دیگررشك بردند ودر روزی‌که اغوزخان بشکاررفته بودکیفیت‌خداپرستی‌او ودختراوزخان را بعرض قراخان رسانیدند قراخان‌ازاستماع‌این‌حدیث برآشفت و بافوجی ازسپاه بقصد پسر متوجه صیدگاه‌گشت وزن‌مؤمنه مسرعی‌نزد شوهرفرستاده اوراازتوجه‌پدرآگاه‌ساخت‌اغوزمستعد کارزارشده چون‌قراخان بشکارگاه‌رسید بعدازوقوع محاربه‌دردام‌اجل‌افتاد ومردم‌اوچنك‌از جنك بازداشته‌اغوز تاج‌شاهی برسر نهاده **ذکراغوزخان‌باتفاق‌مورخان** اغوز خان پادشاهی عالیشأن کامیاب‌وخاقانی نافذفرمان بلندجناب بودجمال‌حالش بانوار ایمان واسلام منور وبسطت‌مملکتش ازهرچه‌تصور توان‌کرد بیشترذات شریفش‌درمیان قبایل ترك مانند جمشیددرملك‌عجم‌ورای‌صوابنمایش پیوسته‌مقصور بر رعایت خیل‌وحشم **نظم** جهان‌کرم بود وبحرسخا ✿ نکوکارودین داروفرخ‌لقا ✿ زابرکفش‌تازه‌بستان جود ✿ زرایش منورسپهر وجود و اغوز خان‌را درمدت سلطنت بااعمام واقرباودیگرمخالفان‌محاربات فراوان دست داد ودرجمیع معارك بظفرونصرت اختصاص‌یافته ابواب‌لطف واحسان برروی طبقات‌انسان برگشادتمامت‌ولایت مغولستان‌وترکستان را تاسمرقندوبخارا را مفتوح ساخت و بروایتی ازآب آمویه عبور کرده ودربلاد ایران نیز رایت‌استیلا برافراخت اکثرالقاب که براقوام مغول تاغایت‌اطلاق می‌یابد اغوزخان‌اختراع کرد واومدت هفتادوسه‌سال بدولت واقبال گذرانیده لوازم‌جهانبانی بجای‌آورد اولاد ذکور اغوزخان شش‌نفر بودند وازآن‌جمله‌دو

نفر پادشاهی نمودند .

گفتار در بیان ایراد کیفیت القابی که اغوزخان مغولان را بدان سرافراز گردانید ووصیتی که درشان اولاد امجاد خود بتقدیم رسانید

درآن اوان که اغوزخان با اعمام خود درمقام خلاف ونزاع بود بعضی از اقربایش از مخالفان دوری جسته بوی پیوستند واغوز آنجماعت را ایغوز لقب دادزیرا که معنی این لفظ چنانکه درمقدمهٔ ظفرنامه مسطور است بهم پیوستن است وبا یکدیگر عهد بستن ودریکی ازمعارك که اغوزخان براصحاب طغیان ظفر یافته غنیمت بسیار گرفت طایفهٔ از لشگریان جهة نقل غنایم بمقتضای رای صایب خود گردون ساختند واغوز ایشان‌را ملقب به قانغلی گردانید زیرا که ترکانْ گردونرا قانغلی گویند در روضة الصفا مسطوراست که در وقتیکه اغوزخان زاباآیت براق که داخل سلاطین ترکستان بود محاربت اتفاق افتاد و خان شکست یافته روی بصوب فرار نهاده درمیان دورودخانه فرود آمد وضعیفهٔ حاملهٔ که شوهرش درآن جنك کشته شده بود درمیان درختی مجوف وضع حمل نموده پسری آورد واغوزخان از اینحال خبر یافته برآنعورت برحم کردوآن پسررا بفرزندی قبول کرده قبچاق نام نهادند ولفظ قبچاق ازقبوق سمت اشتقاق پذیرفته وقبوق درخت میان‌تهی راگویند **شعر** کنون قوم قبچاق‌راسربسر ✿ شمارنداز نسل آن يك پسر ✿ واغوزخان بعدازین واقعه بهفده سال برایت براق غالب گردیدولوازم انتقام بتقدیم رسانید و درآنزمان که اغوزخان از ایران بتوران مراجعت فرمود وهوا درکمال برودت بود وپیوسته برف میبارید بنابرآن بعضی ازسپاهیان در عقب اردوماندە باموکب خانی همعنانی نتوانستند کرد وچون اغوزخان برحال آنجماعت اطلاع یافت ایشان‌راقارلق لقب نهاد یعنی خداوند برف درمقدمهٔ ظفرنامه مذکوراست که نوبتی اغوزخان جهة تسخیر بعضی ازممالك آغاز طی مسالك فرموده حکم نمود که ازلشکریان هیچکس تخلف نورزد دراثنای راه ازمنکوحهٔ سپاهی فرزندی متولد گشت وآن ضعیفه را بسبب فقدان قوت قوت رفتارفوت شد لاجرم مردسپاهی توقف کرده ناگاه شغالی دید که تذروی بگرفت وآنشخص چوب بجانب شغال انداخته تذرورااز وباز ستدو کباب ساخته بزن خود داد تاسیر خورده شیر پدید آورد **شعر** بدین کار یکچند مرد آرمید ✿ اغوز چون سخنهای ایشان شنید ✿ برنجیدو گفتا کسی‌راکه زن ✿ بزاید چرا بازماندزمن ✿ مراوراخلج خواند شاه زمان ✿ که معنیش اینست کای زن بمان امادر تاریخی که یکی ازافاضل زمان پادشاه عالی مکان شاهرخ سلطان بنام نامی میرزا الغ بیك گورکان نوشته است بنظر این ذرهٔ احقر درآمده که خلج دراصل قلج بوده زیراکه چون اغوزخان بر کیفیت واقعهٔ مذکوره مطلع شد گفت قال‌آج یعنی بمان گرسنه ولفظ قال‌آج بنا بر کثرت استعمال مغولان بخلج تبدیل

یافت وبرهرتقدیر نسب تمام‌قوم قلج بآن شخص اتصال میبابد در روضة‌الصفامسطوراست که‌بعدازتولد وتناسل اولاد و احفاد اغوزخان به‌بیست وچهار شعبه منشعب گشتند بعضی از ایشان که درولایت‌ماوراءالنهر وخراسان‌متوطن‌شدند بنابراقتضاء آب وهـوا بلکـه بسبب مشیت ایزد سبحانه اشکال‌اطفال ایشان‌ازصرافت ترکیب تزکیت بیرون آمدومردم‌آنطائفه را ترکمان گفتند یعنی ترك مانند واز سیدجلال‌الدین عرب که‌درسلك‌علماء فن اخبارمنتظم بود ودرآن‌علم کتابی بنام‌میرزا اسکندربن‌میرزاعمرشیخ بن امیرتیمورکورکان‌تألیف‌نموده منقولست که ترکمان قومی علیحده‌اندوبترکان نسبت‌قرابتی ندارند وسیاق کلام مقدمه ظفر نامه دلالت بر آن‌میکند که‌ترکمان طایفه‌را گویند که‌ازنسل‌منسك بن یافث پدید آمده‌اند زیرا که‌درآخر قصهٔ محاربه‌ترك‌بن‌یافث وغزبن منسك مسطور است که ازآن‌روزباز که‌بیغوبن غز درآن جنك بقتل‌رسید کینه میان ترکمانان وترکان باقیست (والعلم‌عندالله‌تعالی) نقلست که چون اغوزخان از تسخیر مملکت ایران‌وتوران فراغت‌یافت وبیورت اصلی بـازگشته برمسند دولت نشست بزمی‌خسروانه وجشنی‌پادشاهانه ترتیب نمود وخرگاهی‌زرین‌درغایت بزرگی نصب‌فرمودشعرززرخرگهی‌زدکه‌درطول‌وعرض✿ فراوان فزون‌ازسما بودوارض✿ وتمامی بزرگان و اشراف واعیان وامراوسرداران را درآن‌طوی‌طلبیده وبروایت‌مقـدمهٔ ظفرنامه نه‌تومان‌گوسفند ونهصدسرمادیان بکشت وفراخورآن شراب وقمیزوسایراسباب جشن وسورولهوو‌سرور درمیان آورد و اختراع شیره‌کرد تا طعام وشراب برآن‌نهادندو درآنطوی تقوز اولاد امجاد خودرا نوازش نموده به‌تعیین مناصب ومراتب ایشان‌پرداخت وهریك را بعنایت خاص اختصاص داده مباهی وسرافرازساخت‌گویندنوبتی اولاد اغوزخان درشکارگاه‌کمانی وسه‌تیرزرین یافتندوآنهارا پیش پدربردنداغوزکمانرا بسه‌پسربزرگتر که‌گن‌وآی‌ویلدز نام داشتند ارزانی داشت وایشان‌کمان‌را بسه‌پاره‌منقسم ساختندبنابران ببوزوق ملقب‌گشتند وتیرهارا بسه‌پسرکوچکتر که بکوك‌وتاق‌وتنکر موسوم‌بودند بخشید بدان‌جهة ایشان را وجوق یعنی اوج اوق لقب دادند ونزدترکان مرتبهٔ‌بوزوقی از اوجوقی بلندتر باشد زیراکه‌کمان‌را حکم پادشاه دهند و تیررا ایلچی‌گویند ودرآن‌جشن‌اغـوز همین‌قاعده‌مرعی داشته وصیت‌نمودکه‌دست‌راست لشگر که اعراب آنرامیمنه نامند واتراك برانغار متعلق ببوزوق باشد ودست‌چپ که‌بعربی میسره‌وبترکی جوانغارعبـارت ازآنست مفوض باوجوق‌بودوایضاً ولایت‌عهدراباولادبوزوقی مخصوص‌گردانیده فرمودکه‌فرزندان اوجوقی تابع ایشان‌باشندوچون اغوزخان ازامثال این‌وصایا فراغبال حاصل‌کرد سلطنت مجازی‌را بدرودنموده روی بملك باقی‌آورد

ذکرگن بن اغوزخان

کن بلغت ترکی مرادف آفتابست وآفتاب دولت گن خان‌بعدازفوت اغوزخان بـسر

اطراف بلاد ترکستان تافته رعیت را درسایهٔ عدل واحسان و پناه لطف و امتنان جـای داد و بموجب استصواب وزیر پدرخویش ازقیل خواجه متروکات اغوزخان را درمیان برادران و برادرزادگان تقسیم نمود وجهة هر یك منصب مناسب تعیین نمود و تمغاء ایشان را مقرر ساخت و بیمن تدبیر آن وزیر صافی ضمیر میان آن طایفه قواعد مودت ومحبت مؤکد وموطد گشته درمجالس طوی ومحل کشیدن شیلان هر یك منچه وساری خودرا میدانستند و بجـای نشستن خویش عارف بودند و بدین واسطه سالهای بسیار طریقهٔ موافقت درمیان اولاد اغوز مرعی بود و ایام سلطنت آن خاندان قرنهای فراوان امتداد یافت و چون کن خان مدت هفتاد سال باقبال گذرانید ازدار ملال بملك دیگر منتقل گردید **ذکر آی خان بن اغوزخان** آی و ماه بلغت ترکی یك معنی دارد و ماهچهٔ رایات کشور گشائی آی خان پس ازغروب آفتاب حیات برادرش کن خان پرتو معدلت برمفارق سپاهی ورعیت انداخت وچندگاه درعین سعـادت وکامرانـی جهانبانی کرده بهنگام حلول اجل طبیعی درعالم جاودانی منزل ساخت **ذکر یلدز خان بن آی خان** ترکان ستاره را یلدز گویند واختر طالع یلدزخان بعداز فوت پدرش بدرجـهٔ شرف رسیده چندگاه بجای آباء واجداد خود پادشاه بود آخر الامر او نیز بملك باقی انتقال نمود **ذکر منکلی خان بن یلدزخان** منکلی ولیعهد وقائم مقام پدر بود و درزمان دولت بدستور اسلاف خویش درمیان رعیت سلوك فرمود **ذکر تنکرخان** تنکر بلغت ترکی مرادف دریاست کشتی دولت تنکرخان پس ازفوت منکلی دربحر مرام ومراد جاری گشته چون بکبر سن رسید امر سلطنت را بپسر خود ایلخان مفوض گردانید وخود بگوشهٔ عزلت شتافته بتدارك مافات مشغول گردید **ایلخان** معاصر تور بن فریدون بود و تو باسونج خان که سلطنت قوم تاتار تعلق بوی میداشت موافقت کرده با ایلخان مخالفت نمود .

گفتار در بیان شکست یافتن ایلخان از تور بن فریدون و گریختن پسر ش قیان درمصاحبت یلدز بار کنه قون

بخشیان بلاغت نشان وبتکچیان فصاحت بیان آورده اند که بعداز فوت اغوزخان مدت هزارسال اولاد امجاد او بدولت واقبال گذرانیدند آنگاه سپهر ستمکار بمقتضای عادت خویش آفتاب سلطنت ایشان را بسرحد زوال رسانید و تور بن فریدون بر ایلخان غلبه کرده اکثر ذریت اغوزخان را به تیغ بیدریغ بگذرانید و کیفیت این واقعه چنان بود که چـون تور بر بـلاد ماوراءالنهر وترکستان استیلا یافت باسونج خان تاتار متفق شده عنان بصوب محاربه ایلخان تافت وبعداز تلاقی فریقین وغبار جنك وهیجان شین تور وسونج بپای مکر وفریب گریـزان شده دردوفرسخی معسکر ایلخان منزل گزیدند وروز دیگر بیك ناگاه برسر مغـولان تاخته رایت نصرت برافراختند وایلخان را مغلوب ساخته درکشش وکوشش وقتل و خونریزش بمرتبهٔ مبالغه نمودند که غیر ازقیان بن ایلخان و پسرخال او تکوز ودو همسر حلال ایشان متنفسی

ازآنقوم زنده نماندواین‌چهارکس خودرا درمیان کشتگان افکنده‌چون‌شب‌درآمد بر اسبان باد رفتارسوارشدند وراه گریز پیش گرفتندو بهنگام‌دمیدن صبح بموضعی رسیدند که کوه انبوه براطراف‌وجوانب آن محیط بود ویکراه صعب بیش‌نداشت‌وازجملهٔ آنجبال **نظم** یکی کوه‌بدکرد چون بارهٔ ✲توگفتی که‌بود از فلك پارهٔ✲ برونش‌خداآفریده‌چنان ✲درونش زآب‌وعلف چون جنان✲وآن‌چهارسوار بزحمت و مشقت بسیار بر قله آن جبل برآمده در آنطرف مرغزاری دیدندمشتمل برچشمهای‌خوشگوار واشجاری یافتندمشحون‌باثمارحلاوت آثار ونخجیر وسایر جانوران شکاری‌در اطراف‌وجوانب‌آن‌بیشمار بود لاجرم‌همانجارحل اقامت انداختند وترکان‌آن‌منزل را ارکنه‌قون‌گویند یعنی کمر بند القصه قیان‌وتکوزمدتی مدید در ارکنه‌قون بسر برده از نسل ایشان خلقی نامعدود دروجودآمدند وقبایلی که از ذریهٔ‌قیان‌بودند موسوم بقیات گشتند در جامع‌التواریخ رشیدی مسطوراست که بلغت‌مغولی قیان عبارتست ازسیل قوی که‌از فراز کوه‌روی‌به‌نشیب آورد و قیان بسبب کمال شجاعت ودلاوری باین اسم موسوم شده‌بودوقیات جمع‌قیانست‌و اقوامی‌راکه ازصلب تکوز ظاهر شدند درلکین‌خوانند .

ذکرخروج قوم قیات‌ودرلکین بمحض‌تأییدحضرت‌رب‌العالمین

اشراف مورخین چنین‌آورده‌اند که‌چون‌کثرت قوم قیات ودرلکین بمرتبهٔ رسیدند که‌ارکنه قون‌راگنجایش ایشان نماند همگی همت برآن‌مصروف داشتند که‌ازآنجا بیرون آیند ودر منازل آباء واجدادخود توطن نمایند وحال‌آنکه راه‌ایشان‌را کوهیکه‌معدن‌آهن بودمسدود داشت وآنجما عت بعدازتأمل‌واندیشه هیمهٔ بسیار جمع‌آوردندوانگشت فراوان بآن منضم‌ساخته‌ازچرم گوزن نهصددم‌ترتیب دادندوآتش‌در آن‌هیزمهازده‌ودمهارادردمیدند ✲چوآتش زبادا ندرآمد بتاب✲روان گشت برخاك‌آهن چوآب✲ وبدین طریقه بعضی‌ازآن کوه‌راگداخته‌وراه پیداساخته ازارکنه قون بیرون خرامیدند و بجانب دیار مغول شتافته وطن اصلی‌خودرا بضرب‌شمشیروخنجراز تصرف‌قوم‌تاتار وقبایل‌دیگر بیرون‌آوردند وساکن شدندآنگاه‌جماعتی که‌دربیرون‌ارکنه‌قون‌بودندخودرداخل‌مغولان گردانیده‌بدیشان‌پیوستند وچنانچه جناب‌اشرف المتأخرین مولاناشرف‌الدین علی‌الیزدی درمقدمهٔ‌ظفرنامه‌مرقوم‌خامهٔ مشکین‌عمامه گردانیده‌اندیورت‌مغولان‌درطرف‌مشرقست‌ازآبادانی‌دوردور‌آن‌هفت‌هشت ماهه راه‌شرقیش‌پیوسته بسرحد ختای‌وغربی آن‌متصل بزمین ایغورشمالیش ملتصق‌باراضی‌قرقزو سنکای‌وجنوبیش متیم‌بحدود تبت وقوت آنجماعت در اکثراوقات‌گوشت شکاری‌بودولباس ایشان پوست سباع وبهایم والعلم عندالله‌المکرم المنعم .

ذکریلدزخان‌بن‌منکلی خواجه‌بن تیمورتاش‌که ازنسل‌قیان‌بودوبیان آنکه آلان‌قوارا‌صورت‌حمل بچه‌طریق‌روی‌نمود

مورخان بزرك‌ومستخبران احوال تازیك‌وترك‌چنین آورده‌اند که بعدازخروج‌اقوام

قیات ودر لکین ازار کنه قون سلطنت مغولان بر یلدزخان بن منکلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود قرار گرفت و او بصفت شوکت وعظمت اتصاف داشت وبحسن تدبیر الوس را معمور گردانید و نزد قوم مغول انتساب کسی بخانیت صحیح باشد که نسب خودرا بیلدزخان رساند و آلانقوا که مادر بوزنجرخانست و نسب چنگیزخان و امیر تیمور گورکان بدو می پیوندد نبیرهٔ یلدزخانست زیرا که آلانقوا بروایتی که درمقدمهٔ ظفر نامه مسطوراست دختر جونیه بود وجوینه بنت یلدزخان واین آلانقوا دختری بود درغایت حسن وجمال ونهایت عفت وکمال **بیت** ٭نه دختر اختری از برج خانی٭گرامی گوهری ازدرج خانی٭ وآن عفیفهٔ خورشیدلقا در اوایل حال درسلك ازدواج پسرعم خویش دوبون بیان که درآن اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت و یورت دوبون بیان واجداداو بان وکلوران وطوغلا بود و این سه رودخانه از کوه برغارو برمیخیزد وآلانقوا را ازآن شوهر دوپسر دروجود آمد بلکدای وبکجدای وچون دوبون وفات یافت آلانقو بسرداری ایل والوس وپرورش اولاد امجاداشتغال نمود درآن اثنا شبی آن بانوی ماه سیما پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه نوری ازروزنهٔ خرگاه درآمد وبکام ودهان اوفرورفت وبدان واسطه آنضعیفه حامله شده **بیت** حکایات مریم اگر بشنوی٭ بآلانقوا همچنان بگروی٭ قوم چون ازآن مبطن خبر یافتند زبان طعن تشنیع بر آلانقوا دراز کردند وجناب عفت مآب اکابر واصول مغول را مجتمع ساخته در باب ابراء ذمهٔ خویش ازآنچه درخاطر مردم گذشته بود سخنان فرمود وبروایت صاحب جامع التواریخ گفت که سبب حمل من آنست که هر شب بخواب می بینم که شخصی اشقر اشهل نورانی نرم نرم نزدیك من می آید وآهسته آهسته باز میگردد وگفت اگر شمارا قول من باور نمی آید چندشبانه روز درگرد خرگاه من بسر برید تا حقیقت این سر ظاهر شود وجمعی ازاشراف مغول چندشب مترصد کشف این امر مبهم بودند تا مشاهده نمودند که نوری ازبالای خرگاه در میآید وبیرون میرود آنگاه صدق مقال آن پسندیده خصال کالشمس فی اربعة النهار روشن وآشکار گشته بدگویان و عیب جویان زبان درکام خاموشی کشیدند وآلانقوارا ازآن نور موفور السرور سه پسر خورشیدمنظر دروجود آمد یکی را بوقون قبقی نام نهادوقوم قبقین از نسل اوپیداشدند و پسردوم را موسوم به بوسقین سالجی گردانید وقبایل سالجیوت بسوی منسوبند وسیوم را بوزنجر موتقاق خواندند ومجموع خانان مغولستان ازذریت بوزنجراند واولاد واحفاد این سه پسر را که بزعم ترکان ازنور پدید آمدند نیرون خوانند ومراد ازلفظ نیرون آنست که ازنسل طاهر ظاهر شده اندوایشانرا بزرگترین اقوام مغول دانند **ذکر بوزنجر قاآن** چون بوزنجر بن آلانقوا بحد بلغا رسید باتفاق اشراف واعیان تخت خانیت را بوجود خود مشرف گردانید واو با ابومسلم مروزی معاصر بود ومدتی بلوازم عدل و انصاف قیام نمود وچون ازدنیا رحلت کرد دوپسر یادگار گذاشت یکی بوقا که جدهشتم چنگیزخان وقراجار نویانست ودیگری توقیا که فرزندی داشت ماچین نام **بوقاخان** قایم مقام پدر بود ودروقت رحلت ولایت عهدرا بپسر خود دوتومنن تفویض نمود وتومنن خان بعد ازانتقال بوقا خان ازجهان

گذران برسریر سلطنت قرار گرفت وطریقهٔ مرضیهٔ عدل واحسان شایع گردانید واوراخاتونی بود بغایت عاقله منولون نام وایزد بیچون منولون راازدوتومنن خان نه پسر کرامت فرمود وپس ازفوت دونومنن آن شیرزن بربالای کوهی که آنرا انوشارکی میگفتند ساکن گشته همت برتربیت اولاد مصروف داشت وورا اغنام ومواشی بسیار جمع آمد درآن اثناء هفتاد کوزن که هرکوزنی هزارخانه وار بوده اند ازقوم جلایر که از جمله قبایل درلکین بودند ودررودخانهٔ کلوران اقامت داشتند ازمردم ختای گریزان گشته نزدیك بیورت منولون ساکن گشتند و پیاز کوهی اززیرزمین کنده میخوردند مینولون ایشان رااز آن امرمانـع آمـده گفت **نظم** که نه یادگارگرامی من ✿ که هستند فرزند نامی من ✿ براین دشت هر وقت بازی کنند ✿ بروز نشاط اسب تازی کنند ✿ چو پررخنه گردید میدانشان ✿ چگونه بود حال یکرانشان جلایریان بدین جهت فرصت جسته رشتهٔ حیات منولون راازهم گسستند آنگاه سرراه براولادش گرفته ازآن نه پسر کشته گشتند هشت وپسر نهم منولون که قایدونام داشت درآنوقت بخواستگاری دختر یکی ازخویشان پیش پسرعم خویش ماچین رفته بودچون ماچین ازحرکت شنیع جلایروقوف یافت ایلچی پیش کلانتران ایشان فرستاد وبازخواست بلیغ نمود آنجماعت درمقام اعتذارآمده گفتنداین قضیه بی استصواب مابوقوع انجامیده وهفتاد کس از طایفهٔ را که خون منولون واولاد اوراریخته بودند بقتل رسانیدند وعیال واطفال ایشان را اسیر گرفته نزدقایدوفرستادند وقایدوداغ عبودیت بـرجبین ایشان نهـاده به تمهید بساط عیش وعشرت مشغول شدقایدوخان پس ازوقایع مذکوره واحوال مسطوره بمساعی جمیلهٔ ماچین سردارایل والوس خودشد ودرایام دولت واقبال ازرودخانه جوئی بیرون آورد وآنرا جرالوم نام نهاد و بآب آن جوی قری وقصبات معمور ساخت وباری سبحانه وتعالی قایدوخان را سه پسر ارزانی داشت بایسنقر که جد چنگیزخان وقراچارنویانست وجرقه لنکوم که قوم تایجوت ازنسل اوپیداشدند وجارچین که قبیلهٔ سنجوت بوی منسوب اند وجرقه لنکوم راپسری بود سروقد نام و سروقد فرزندی داشت موسوم به همیقاو همیقا درایام جوانی بدست اهل ختای افتاده اوراپیش التان خان بردند و التان فرمود تاشاهزاده را بمیخ آهنین برخر چوبین دوختند چنانش بچوبین خری بر بدوخت ✿ که مسمار وپولادرا دل بسوخت وچون ایام حیات قایدوخان بنهایت رسید پسراسن واردشدش بایسنقر برمسند سلطنت نشست بایسنقرخان بعدازآنکه مدتی بامرایالت پرداخت پسرخودتومنه راولیعهد کرده عالم آخرت رامنزل ساخت تومنه خان پادشاهی عالیشأن دولتمندبود وچندولایت ازمملکت ترکستان ومغولستان گرفته بامالك موروث منظم فرمود واودومنکوحه داشت ازیکی هفت پسر دروجود آمد وازدیگری دوپسر بیك شکم متولد شد وازتوامان یکی راقبل نام بود ودیگری را قاجولی وقبل جدسیم چنگیزخانست وقاجولی پدر هشتم امیرتیمور گورکان.

گفتار در بیان خوابی که قاجولی دید و تعبیری که تومنه خان را بخاطر رسید

در کتب معتبره مرقوم گشته که قاجولی درزمان حیات تومنه شبی درعالم رؤیا مشاهده فرمود که سه ستاره متعاقب یکدیگر ازجیب قبل طلوع کرد واوج گرفته غروب نمود و نوبت چهارم کوکبی بغایت نورانی هم ازجیب او طالع شد که اقطار آفاق را منور گردانید واز آن اختر چند ستارهٔ دیگر منشعب گشت که هر یك پرتوی بر مملکتی انداخت و چون آن کوکب نورانی غروب نمود اطراف جهان همچنان روشن بود و بعد از آنکه ازخواب درآمد لحظهٔ در تعبیر تأمل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از گریبان او هفت اختر پی در پی طالع گشته غارب شد و در کرت هشتم کوکبی بزرك طلوع فرموده اطراف عالم را نورانی ساخت وازاو چند ستاره پدید آمد هر یك برخطهٔ پرتو انداخت و چون ستارهٔ بزرك غروب کرد شعبها یش همچنان روشنی داشتند آنگاه قاجولی بیدار شد دید که صبح صادق دمیده همان لحظه نزد تومنه خان رفته بتقریر آن دو خواب زبان بگشاد و تومنه از استماع آن وقایع مبتهج و مسرور گشته باحضار قبل فرمان داد وزبان الهام بیان بتعبیر آن خواب هـا گردان ساخته گفت خواب اول دلالت بر آن می کند که از نسل قبل بترتیب سه کس بر سریر خانی نشینند بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند پادشاهی قرار گیرد که بیشتر معمورهٔ عالم را بتحت تصرف در آورد و بلاد جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون آن خان گیتی ستان فوت شود مدتی سلطنت درمیان اولاد واحفادش بماند ومدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر به بیعت حکومت کنند و یکی از اولاد او که در مرتبهٔ هشتم باشد بجهانگیری اشتغال نموده بیشتر ممالك ربع مسکون بتصرفش درآید و او را فرزندان باشند که هر یك والی ولایتی کردند وچون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران باشارت پدر عالیشان با یکدیگر عهد و پیمان درمیان آوردند که سریر خانی برقبل واولاد او بطناً بعد بطن مسلم باشد وقاجولی وذریات او بامر لشگرکشی وامارت قیام نمایند و درین باب وثیقه قلمی کرده بالتمغاء تومنه خان رسانیدند وچون تومنه خان عالم را بدرود نمود بمقتضای عهدنامه مذکوره قبل بر تخت خانی صعود فرمود قبل خان ملقب به النجیك بود یعنی رعیت پرور والنجیك خان بصفت نصفت و رأفت وسمت شجاعت وسخاوت اتصاف داشت وبوفور عدالت وابهت از امثال واقران ممتاز ومستثنی مینمود بنابر آن خان ختا چنان خواست کزراه مهر وفا ☆ میانشان بود دوستی و صفا وبه تمهید بساط دوستی و محبت پرداخته ایلچی فرستاد واستدعاء حضور قبل خان نمود وقبل خان برادر خود قاجولی را قایم مقام گردانیده بختای رفت والتان بتعظیم و بتجیل او قیام نموده بترتیب مجلس بزم اشارت کردو در آن طوی با قبل خان شراب خورد و چون قبل خان از آنکه زهر در شراب کنند می اندیشید هر زمان از صحبت برخواسته وبکنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در

آب‌فرومیبرد وقی کرده باز بمجلس می آمد و شراب‌می آشامید مردمی که حقیقت آن حال نمیدانستند متعجب‌شدند که کسی راچگونه این‌قوت‌مزاج تواندبود که اینهمه‌شراب بخورد ومست‌نشود و بعدازچندروزازاین‌صورت قبل‌دروقتی که مست‌وبی‌شعور بودوالتان‌هشیار پیش اورفت وریش خان‌ختارا گرفته‌دشنام داد والتان ازاین‌بی‌حرمتی درخشم‌شده کینهٔ‌اورادردل گرفت وچون قبل‌ازخواب‌مستی پیدارشد درغایت‌ندامت زبان معذرت بگشاد و التان عذر اورا پذیرفته تاج‌وکمرمرصع بوی بخشیدورحضت مراجعت بوی‌ارزانی داشت آنگاه‌امراء ختا قصد قتل‌قبل خان نموده نزدالتان‌خان آغازبدگوئی کردندکه اوراچرازنده کردی‌رها چه نیکی‌طمع‌داری ازاژدها والتان‌آن‌سخنان‌را بسمع قبول‌جای‌داده‌ایلچی ازعقب‌خان‌ارسال داشت که‌باز گرددقبل‌خان گفت که من‌بااجازت‌خان بیرون‌آمده‌ام بازگشتن شگون نمیدانم ایلچی‌این پیغام‌رابالتان رسانید خان‌ختای فوجی ازلشکر ببازگردانیدن قبل مامور ساخت وآن‌جماعت چون نزدیك‌بقبل‌خان رسیدند ایشان‌را فریب‌داد ودرخانهٔ‌دوستی که درآن‌راه داشت‌فرودآمده وآن‌دوست که‌سالجوقی نام داشت قبل‌خان راگفت که‌صلاح‌تو درآن‌است که‌دیگر التان‌خان‌را نبینی واسبی راکه‌درطویله‌منست ودرسرعت‌ورفتار ازبرق وبادسبق می‌برد سوارشوی وخود رابالوس خودرسانی قبل‌این‌سخن‌رابسمع قبول‌شنوده ع برآن سبز خنك ابقرتیزرو نشست وروی‌بصوب‌فرارآورد ومردم التان‌خان ازعقب‌اودرحرکت آمده متعاقب‌بمنزلش رسیدند وقبل‌بنابراستصواب قاجولی بهادرآنجماعت‌رابقتل‌رسانید و خودرا ازدغدغه توجه‌بجانب ختای بازرهانیدبه‌ثبوت پیوسته‌که قبل‌خان رازنی‌بودازقنقرات که‌اقواقولقوا نام‌داشت وآن‌زن ازخان‌شش پسرآورد نام‌های‌ایشان اینست اوکین برقاق قوبله برتان قوتوقومو نکوقدان بهادرتودان اوبچکین واوکین برقاق که بغایت صاحب حسن بودنوبتی در صحرا طواف مینمود ناگاه‌جمعی ازتاتار بدان شاهزاده نامدار رسیده اورا بگرفتندو پیش‌التان‌خان بردندتابرخرچوبین‌دوخته‌هلاك‌ساخت قوبله‌خان بکمال‌شجاعت وتهورموصوف بود وآوازاوازغایت بلندی ازهفت‌پشته تجاوز می نمود درجوامع‌التواریخ مسطوراست که‌قوت بازوی قوبله‌خان آندرجه‌داشت که‌هرچندشخص‌قوی‌تنه بدستش‌افتادی ماننده‌چوبی ضعیف اورا دوتو کرده پشت‌بشکستی وقوبله‌خان‌بعدازفوت پدرافسرفرماندهی برسرنهاده **مصراع** میان‌بست برجنك‌وکین خواستن☆ولشکرمغول‌را مجتمع‌ساخته‌وایشان رااستمالت داده‌گفت زشاه و سپاه‌ختا وتتار☆ برآورد خواهم بمردی‌دمار ☆ که ایشان بکشتند برقاق‌را☆ همان‌همیقا شاه آفاق را و مغولان اظهار اطاعت وانقیاد نموده‌قوبله بعزم مقابله‌ومقاتلهٔ التان روان‌شد وخان ختا باسپاه بلاانتها دربرابرآمده‌میان‌ایشان حربی صعب اتفاق افتاد وختائیان شکست‌یافته همه مال واسباب‌التان‌بکل بغارت‌ببردند خیل‌مغل وقوبله‌خان مظفرومنصور بمقرعزخود بازگشت وچون اجل موعوددررسید متوجه ملك‌عقبی گردید **ذکر برتان بهادر** برتان ابن قبل‌خان درشجاعت‌ومردانگی درزمان خودعدیل نداشت بنابرآن لقب‌خانی‌او ببهادری تبدیل‌یافت ودرایام‌دولت برتان عمش‌قاجولی بهادر

فوت‌شده برتان‌منصب‌سرداری سپاه‌را بپسرش‌ایردمجی تفویض نمود بعداز آن‌ایردمجی‌را برلاس گفتندو نسب‌تمامی برلاس‌بوی‌اتصال‌می یابدبرتان‌بهادر را فرزندان بسیار بودند از آنجمله یسوکا بهادر بمزید مردانگی‌وتهورامتیازداشت‌لاجرم‌بعدازفوت پدرعلم‌کامرانی برافراشت یسوکا بهادرچون تاج‌خانی برسر نهاده‌سر یرجهانبانی‌رامشرف‌ساخت‌ایردمجی برلاس فوت‌شد ازاو بیست‌و نه‌پسر بیادگارماندند و یسوکا بهادر منصب‌ایردمجی را بسوغه‌چیچن که‌اسن‌واعقل‌و اولادش‌بود عنایت‌فرمود آنگاه‌سپاه ببلاد تاتار کشیده اموال‌وجهات آن‌طایفه راعرضه‌نهب وتاراج گردانید و بدیلون یولدوق‌شتافته‌سرآن یورد فرخنده خاتون بزاد ✲ بچنگیزخان شاه‌والا نژاد و سوغوچیچن با یسوکا بهادر گفت‌که این‌آن کوکبی است‌که قاجولی بهادردرخواب دیده‌بود که‌عالم را منور خواهد گردانید واورا تموچین : ام نهادو یسوکا بهادر را از مادر تموچین سه پسر دیگر بود جوجی قسار و قاجیون و اوتجی و از خاتون دیگر یك پسر داشت بلکوتی‌نام وازجملهٔ این‌چهار پسرجوجی قسار بغایت شجاعت وعظم خلقت موصوف بود میان تنك چون‌شیرو بازوسطبر✲ بچنگال اوپشه بودی هزبر وجوجی قسارچون بریك پهلومی‌خفتید کمانی بی‌ازآنکه مماس‌بدن‌او شوداز زیرپهلویش بیرون میرفتو یسوکا بهادردر تنگوزئیل سنه۵۶۲ درگذشت وهم‌در آن‌ایام سوغوچیچن که‌مدبر امور مملکتش بودعازم سفرآخرت گشت‌بنابر آن‌قوم نیروان ازاولاد یسوکا روی‌گرداٰن شده‌بقوم تالجوت پیوستند **نظم** سپاه یسوکی‌همه خیل‌خیل✲ باقوام تالجوت کردند میل

بیان مجملی ازحال چنگیز خان

پدرچنگیز خان یسوکا بهادربن پرتان بهادربودو مادرش اولون انکه‌و تولداو درمنزل دیلون یولدوق بتاریخ‌عشرین ذیقعده‌سنه ۵۴۹ موافق تنگوزئیل روی نمودو بروایتی که اشرف‌الفضلاء مولاناشرف‌الدین علی‌الیزدی مرقوم کلك‌لطایف نگاربدایع‌آثارگردانیده اند چنگیز خان بطالع میزان متولدگشت وسبعهٔ سیاره درآن برج‌بودندوراس‌درسیم‌وذنب درنهم‌اماسایرمور خان‌چنان آورده‌اندکه اجتماع سبعهٔ‌سیاره درمیزان‌سنه ۵۸۱ اتفاق‌افتاده درآن سال چنگیزخان راسرداری ایل‌و الوس قوم‌نیرون دست‌داده وباتفاق ارباب اخبار چنگیزخان دروقت ولادت مقداری خون فسرده درمشت داشت واینمعنی نزدعقلادلیل‌بودبر دلیری آن‌مولود برسفك‌دماو بنابران‌درآن سال که چنگیزخان دروجود آمدزمام‌حکومت حاکم‌قوم‌تاتار که‌تموچین‌نام‌داشت‌بانتهارسیده بود یسوکا بهادر پسرخود راموسوم بتموچین گردانیدوچون‌تموچین سیزده‌ساله شددرتنگوزئیل پانصدوشصت ودو یسوکا بهادر وفات یافت‌وچنانچه‌سابقاًمسطورگشت قوم‌وقبیله‌او بمردم‌تالجوت پیوستندو تموچین‌در آن‌اوقات‌شبی بخواب‌دید که‌دستهای اودرازشده‌و بهردستی‌شمشیری دارد که‌سر یکی‌از آن‌دوشمشیر بمشرق

متصل است وسر ديگرى بمغرب وصباح كيفيت واقعه را بمادر گفت آنعورت خواب پسر را چنين تعبير كرد كه تو برشرق وغرب عالم مستولى خواهى شد واثر تيغ خونريزت ببلاد مشرق ومغرب خواهد رسيد وچنانچه در تواريخ معتبره مسطور است تموچين بعداز فوت پدر بسبب قصد دشمنان بداختر چندكرت درمهلكها افتاد اما چون مقدر چنان بود كه بدولتى عظيم رسد از آن بلايا اورا نجات دست داد درووقتيكه سال عمرش ازسى تجاوز نمود سردار ايل والوس خود شد وبنا برمخالفت بعضى ازحكام تركستان درسن چهل سالگى باتفاق قراجار نويان بن سوغوچيچن بناه باونك خان بردواونك خان حاكم قوم قرايت بودودر آنزمان ازساير خانان بمزيد شوكت وعظمت امتيازداشت وتموچين مدت هشت سال درمرافقت وموافقت اونك خان بسر برده بعد از آن بين الجانبين مهاجرت ومخالفت روى نمود وتموچين بروى ظفر يافته درتنكوزئيل پانصدو نودونه كه سال عمرش بچهل ونه رسيده بوددر منزل تمان كهره برتخت خانى ومسندجهانبانى برآمد آنگاه متوجه انهدام بناى عمرودولت ساير حكام وخوانين مغولستان وتركستان گشته باندك زمانى برهمه غلبه كردودرسنه اثنى وستمائه يكى از متعبدان مغول كه اورابت سكرى ميگفتند اسم تموچين را بچنگيز خان مبدل گردانيد وچنگيزخان بعداز تسخير تمامى بلادشرق وشمال بنا براسبابى كه درضمن قضاياء سلطان محمد خوارزم شاه گذشت درشهور سنه ٦١٥ متوجه ماوراء النهر گشت وبعد از قتل وغارت اهالى تركستان در اوايل سنه ٦١٧ ببخارا رسيدو هم در آنسال در تمامى آن بلادلوازم كشش وخونريزش بجاى آورده جبه نويان وسوبداى بهادررا باسى هزارسوار ازعقب سلطان محمدخوارزمشاه ارسال داشت وايشان بهرديار كه رسيدند از آن ديار آثار نگذاشتند وچون چنگيزخان ازمهم ماوراءالنهر فراغت يافت از آب آمويه عبور نموده عنان بتخريب بلخ تافت وتولى خان راباجمعى كثير از سپاه شرير بتسخير ولايات خراسان نامزد فرمود وتولى اكثر آن ممالك راويران ساخته در هيچ مكان متنفسى باقى نگذاشت وچنگيزخان از بلخ بطالقان رفته وبسنت سنيه خود قيام نمود بعد از آن متوجه دفع سلطان جلال الدين مينكبرنى گشت وبعد از آنكه مهم سلطان جلال الدين بروجهيكه در آخر مجلد ثانى سبق ذكر يافت ازهم گذشت آن خان بهرام قهر باردیگر بماوراءالنهر رفت واز آنجا بجانب يورت اصلى خوددر آمده در ذوالحجه سنه ٦٢١ بمقصد رسيدودر اواخر ايام حيات ميان او وسيدرقو كه حاكم تنكت وقاشين بود محاربهٔ عظيم روى نمودو در آن جنك نيز چنگيزخان راظفر ونصرت دست داد امامقارن آنحال مريض گشته پهلو بربستر ناتوانى نهادودر چهارم رمضان سنه ٦٢٤ كه موافق تنكوزئيل بود وفاتش اتفاق افتادو اوقات حيات چنگيزخان نزديك بهفتادو پنج سال امتدادداشت واومدت بيست وپنجسال علم سلطنت برافراشت وچنگيزخان راخواتين وقمايان فراوان بود درآمد بفرخنده اردودرون ☆ خواتين دهرش زپانصدفزون وسرآمد آن زنان پنج نفر بودند برته قوچين دختر ذى نويان كه حاكم قوم قنقرات بود كنجور بنت التان خان كورى سورن دختر تايانك خان بيسولون

بنت‌جا کمبو قولون‌دختر طایراسون شعروزین‌پنج‌خاتون‌باتاج وکاه✿ فزون بودهم برته قوجین براه ✿ که‌از شاه‌فرزند بسیار داشت ✿ چه‌زو پنج دختر پسرچار داشت واولاد ذکور چنگیز خان بروایت ظفرنامه نه‌نفرند ازآنجمله چهار نفر که‌از برته قوجین در وجود آمده بودند اعتبار بسیارداشتند واسامی ایشان اینست جوجی‌جغتای اوکدای‌تولی وچنگیزخان هریك ازاین‌چهار پسررابروجوع مهمی‌سر افرازساخته بودامر صیدوشکار وترتیب مجلس نزم تعلق‌بجوجی می‌داشت ویرغورسیدن وسیاست‌کردن و زدن وگرفتن مفوض برای‌جغتای بودودر تنظیم‌امور ملك‌وتدبیر مصالح‌جمهوراوکدای اهتمام‌می‌نمود وتولی که‌اورا الغ‌نویان می‌گفتند بمحافظت اردوو سرانجام مهم‌لشکر قیام‌می فرمود ودر وقتیکه چنگیزخان ازتسخیر بلادفراغت یافت‌جمع آن‌ممالك براولاد واخوان خود قسمت‌کرد ودرباب تشیید‌بناء اتحادو موافقت میان‌ایشان پیوسته‌سخنان سنجیده‌بر زبان می‌آورد وچنگیز خان تابع‌هیچ دینی وملتی نبودواز تعصب و رجحان مذهبی بر مذهبی احتراز می‌نمود بتعظیم وتکریم‌علما وزهادهر طایفه می پرداخت واین معنی‌رابردرگاه پادشاه بی‌نیاز عظم‌سلطانه وعم‌احسانه وسیلهٔ‌تقرب میساخت اکثر یاساو رسوم‌که تاغایت میان مغولان باقی‌مانده چنگیزخان وضع‌کرد ودرسر انجام‌امور وزارت‌او محمودیلواج بخاری شرایط اهتمام‌بجای می‌آورد وچون بسعی‌خامه سخن‌گذار مجملی‌از احوال وآثار چنگیزخان سمت‌تحریر گرفت‌عنان بیان‌بصوب تفصیل بعضی‌از کلیات وقایع ایام‌دولتش صفت‌انعطاف خواهد پذیرفت (انه‌هو الموفق والمعین)

گفتار در بیان رفتن چنگیزخان نزداونك خان‌و ذکرشمهٔ از اسباب موافقت ومخالفت‌ایشان

در آن زمان‌که آبا و اجداد چنگیزخان فرمانفرمای اقوام‌نیرون بودند تمامی‌قبایل‌مغول وتاتار مطاوعت‌ومتابعت یك‌پادشاه نمی‌نمودند بلکه‌هر یك قبیله‌ودوقبیله حاکمی‌علیحده داشتندو پیوسته‌سالك‌طریق‌نزاع وخصومت بوده‌همت برافناء واعدام‌یکدیگر می گماشتند وچون چنگیزخان خوردسال ازپدرباز مانداکثر قبایل که‌متابع یسوکا بهادربودنداز وی‌بر گشته‌بقوم تالجوت پیوستند وبدین واسطه‌او رامهمات بسیار دشوار دست داد و چندین نوبت‌در مهلکها افتاد وبالاخره کارش بنهایت‌اضطرار رسیده باستصواب قراجارنویان بن‌سوغوچیچن باونك خان‌که حکومت قبیلهٔ قرایت متعلق بوی‌بود واز سایر خانان ترکستان بمزیدجاه وحشمت ووسعت ولایت وبسطت مملکت ممتازو مستثنی‌میبود پناه‌برد درجامع التواریخ رشیدی‌بنظررسیده که‌درقدیم الایام درمیان ترکان پادشاهی بودو هشت‌پسر سیاه‌فام داشته‌بجهة سواولون ایشان‌را قرایت میگفتند یعنی گوشت سیاه وتمامی قوم‌قرایت که‌اونك خان‌حاکم ایشان‌بود ازذریت آنجماعت اندومعنی اونك‌خان

والی یك ولایتیست و نام او نك طغرل بود و اسم پدرش قورحارقور بن مرغور و سالهای فراوان میان او نك خان و یسوکا بهادر قاعدهٔ محبت و اتحاد سمت استحکام و ارتباط داشت و چنگیز خان بعد از فوت پدر نسبت بدو درمقام اخلاص بوده بهنگام حدوث وقایع رایت هواداری می افراشت القصه چون چنگیز خان بمنزل قوم قرایت رسید او نك خان بچشم شفقت واحسان واحترام دروی نگریست و نسبت بملازمانش در کمال مرحمت وعاطفت زیست و چنگیز خان بسبب وفور عقل و کیاست و فهم و فراست و لطف گفتار و حسن کردار باندك زمانی امور ملك و مال او نك خان را بقبضهٔ اقتدار در آورد و او نك خان بنای سر انجام اکثر مهام بر اقتضا و رأی صواب نمایش نهاده از سخن او تجاوز نمی کرد و در آن اوقات که چنگیز خان در مصاحبت او نك خان اوقات میگذرانید برادر او نك خان جامکیو باوی در مقام مقابله و مقاتله آمده او نك خان بیمن جلادت وشجاعت چنگیز خان بروی ظفر یافت و در سنهٔ ثمان و تسعین و خمسمائه بر نور کین و حاکم قوم مکریت تو قناسکی نیز غلبه کردوهم در آن ایام اقوام تالجوت و سالجوت و قنقرات و جلایر در وادی عصیان سلوك نمودند او نك خان و چنگیز خان متوجه ایشان شدند و در موضع کوی تن آن سپاه صف شکن بهم رسیده آن اقوام شقاوت فرجام آغاز استعمال سنك یده کردند پدید آمد از مکرشان بادو برف ✿ شد از برف صحرا چو دریای ژرف ✿ ولیکن همانکس که مکار بود ✿ بفعل بد خود گرفتار بود ✿ تبه گشت بسیار کس زانگروه ✿ بسی کمره افتاد از تیغ کوه ✿ نکرده کسی جنك بگریختند ✿ از ایشان دو باهم نیامیختند و چون چنگیز خان مدت هشت سال در پناه دولت او نك خان بسعادت و اقبال بگذرانید و روز بروز جاه و حشمت او بیشتر از پیشتر گردید نایرهٔ رشك و حسد در باطن بعضی بداندیشان در اشتغال آمده همت بر استیصال او گماشتند و در خلوت نزد او نك خان اورا بداعیه مخالفت و خیال استقلال متهم داشتند واز جملهٔ آن طایفهٔ جاموقهٔ که مهتر قوم جاجرات بود بیشتر از دیگران مبالغه نمود اما او نك خان آنسخنان را بسمع قبول نشنود وجاموقه سکون ولد او نك خانرا که بعضی از مورخان از وی بسنکوم تعبیر کرده اند در قصد چنگیز خان باخود موافق ساخت و سنکون باچنگیز خان دل دگر کرده و چند نوبت پدر را بر اخذ و قتل او تحریص و ترغیب نمود بالاخره تیر قصد اعدا بر هدف مقصود آمده او نك خان خاطر بران قرارداد که سحرگاهی که چنگیز خان در خواب غفلت باشد بر سرش تازد و مهم او را بر طبق دلخواه حساد بسازد قضارا در آنروز یکی از امراء صورت آن اندیشه را درخلوتی پیش خاتون خود حکایت میکرد ودو کودك که ازرمه شیر آورده بودند و باتاو قیشلیق نام داشتند از بیرون خرگاه آنسخن راشنیده علی الفور متوجه اردوی چنگیز خان گشتند و کماهی حالات را بعرض رسانیدند چنگیز خان از استماع آنمخبر متغیر شده و با قراچار نویان طریق مشورت مسلوك داشته درآنشب خیام معسکر خودرا برجای بگذاشت ودر موضع قلاطین کـه از حدود ولایت ختا یست بدامن کوهی گریخته بنشست وهمانشب او نك خان باسپاهی فراوان باردوی چنگیز خان شتافته چون خیمهارا برجای دید بفرمود تا تیرباران کنندو بعد از آنکه دانستند که در آن

خیام‌هیچ کس نیست منفعل گشتندو ازعقب چنگیزخان درحرکت آمدند وبدامن آنکوه رسیده چنگیزخان باوجود قلت اتباع‌پای ثبات‌بیفشرد وآنروز ازصبح تاشام باستعمال آلات پیکاراشتغال نمودودر وقت‌ظلام لیل‌که هریك ازآن دوخیل بمنزل خویش فرود آمدندچنگیزخان‌پشت بمعرکه کرده‌بسرچشمهٔ بالجویه شتافت‌ودر آنمقام‌نام‌کسانی‌را که درآن‌جنك‌درملازمتش بوُند بردفتر نوشته‌هر یك‌رامنصبی‌مناسب مقرر فرمودوآنکودك‌را که راکه‌خبر قصد اونك خان بوی رسانیده بودند ترخان گردانید **نظم** چنین‌دادفرمان‌که تانه‌نژاد✿هرآنکس که‌ازنسل‌ایشان‌بزاد✿گنه‌شان نپرسندابنای ما ✿کزین‌پس نشینند برجای‌ماوجمیع ترخانیان که‌درزمان‌سلاطین چنگیزخانی وخواقین‌تیمور گورکانی‌در بلاد ماوراءالنهروخراسان‌اقامت‌داشتنداز نسل‌باتاوقشلیق‌اندو نسبت‌باتاوقشلیق‌بتکلبیکوت‌ابن اوزناوت می‌رسد القصه چنگیزخان ازسرچشمهٔ بالونه‌بسرحدختای رفته برلب‌رودی‌فرود آمده‌ازآنجا باچهارهزاروششصدنفر ازلشگرجلادت اثر بموضع‌ناورشتافت وازآن‌منزل ایلچیان نزداونك خان‌فرستاده وبطلب‌صلح اوراغافل ساخته **بیت** چنان تاختن کرد بر لشگرش ✿ که‌ویران‌شد آبادبوم‌وبرش ودرآن‌جنك قراجارنویان‌تیری براسب‌اونك‌خان زد چنانچه‌بسردرآمد واونك براسب‌دیگر سوارشده باتفاق پسرخود سنکون فراربر قراراختیار کرد وبتایانك خان که‌فرمان‌فرمای قوم‌نایمان بود پناه‌بردوامراء تایانك‌خان اونك خانرا کشته سنکون بجانب کاشغر گریخت ودرآن‌دیار بضرب‌تیغ قلج‌قرا که‌یکی ازامراء قوم‌خلج بود رشتهٔ‌حیات‌اونیز بگسیخت.

ذکر وصول چنگیزخان برسریرسلطنت وکامرانی وظفر یافتن‌او بر بعضی دیگرازسالکان‌مسالك ایالت‌وجهانبانی

چون‌چنگیزخان براونك‌خان‌ظفر یافته‌قوم‌قرایت‌را مطیع‌ومنقادساخت درتنگوزئیل ۵۹۹ درموضع‌نمان کهره‌ا برتخت خانی نشسته علم‌اقتدار برافراخت وبسیاری‌از اقوام مغول کمر اطاعتش برمیان‌بسته‌سر بچنبر متابعتش‌درآوردند واین‌خبر بسمع حاکم‌نایمان تایانك خان‌ابن اینانج خان‌رسید خیال‌قتال‌بلکه استیصال چنگیزخان فرمود و جهت اجتماع جنود نامحدود ایلچیان باطراف وجوانب مغولستان روان کرد وتایانك‌خان‌در آن‌زمان پادشاهی بزرك بود وتابوقانام داشت وخان‌ختای اورا تایانك لقب‌داده بود یعنی‌پسرخان‌چون چنگیز خان‌از داعیهٔ‌تایانك خان خبریافت درباب دفع اعدا بااولادو امراءجانقی نمود برادرش‌نیلکوتی باقراجارنویان‌گفت **بیت** که‌درجنك اگرشه‌بود پیش دست ✿یقین‌دان که‌بردشمن افتدشکست بنابرآن چنگیزخان بتاریخ منتصف جمادی الاخر سنهٔ ستمائه موافق سجقان‌ئیل بالشگری‌گران بجانب یورت‌حاکم نایمان‌روان‌شد وتایانك‌خان‌نیزسپاهی فراوان جمع‌آورده بمیدان مردان خرامید ودرروزجنك وهنگام

تلاش نامونتك تایانك‌خان چندزخم‌کاری یافته خودرا بکمر کوهی رسانید وبعضی از امرایش بپای آن کمر شتافته هرچنداورا برقتال تحریص نمودند جوابی نشنودند بنابرآن ازحیات پادشاه‌خود نومید گشته بمعرکه مراجعت کردند ودل برمرك نهاده فدائی‌وار بر سپاه چنگیزخان تاختند ومغولان درمقام مدافعه آمده بیشتر آن طایفه رابرخاك هلاك انداختند وچون شب درآمد تایانك خان بمشقت فراوان ازآن کوه پایان رفته خودرا بمامنی رسانید اماهم‌درآن‌چندروز درچنك اجل‌اسیر گردیدوپسرش کوشلوك‌نزدعم خود بویروق رفت ومقارن این احوال نوکران‌جاموقه خدمتش‌را که‌ازبیم‌چنگیزخان‌درصحرا وبیابان سرگردان‌بودگرفته پیش‌آن‌پادشاه کامران‌آوردند وچنگیز خان آنجماعت را بواسطهٔ غدرو بی‌وفائی که‌باولی‌نعمت‌خود کرده‌بودند معاقب گردانیده بکشت‌وجاموقه رابسبب‌سعایتی که نزداونك‌خان‌وسنکون بتقدیم‌رسانیده بود پاره پاره کردو بعدازاین واقعه تمامی‌اقوام‌وقبایل‌مغول‌چنگیزخان‌راایل‌ومنقادشدند مگرقوم‌مکریت که‌حاکم‌ایشان توقیا بیکی بود وچنگیز خان بجانب ایشان تاخته در حمله اول توقیا بیکی و پسرش منهزم گشتند و نزد بویروق که برادر تایانك خان بود رفتند وچنگیز خان ازآنجا بممالك تنگت که آنراقاشین نیزگویند شتافته باندك‌زمانی آن‌خطه رانیزمسخر ساخته **بیت** ولایات‌قاشین همه کردپست✲ زغارت بسی‌مالش‌آمدبدست و بتاریخ رجب سنه‌اثنی‌وستمائه مطابق‌بارس ئیل دروقتی که‌نیر اعظم‌بیت‌الشرف خویش را بیمن مقدم مشرف‌گردانیده‌بود واطراف کوه وصحرابسبب‌هجوم‌سپاه ریاحین‌وازهار بهتراز گلزارارم می‌نمود چنگیزخان‌بتهیه اسباب قرلتای فرمان‌داد وترکان‌جمعیت بزرك راقرلتای نامند وچون‌شاهزادگان نامدار وامراء عالیمقدار و اکثر صغار وکبار دیار مغولستان مجتمع گشتند چنگیزخان حکم‌فرمود که‌طوق سفیدنه‌پایه‌را منصوب‌ساختندودرسایهٔ آن‌علم‌قدم برمسندابهت وکامکاری نهاده جناح‌مرحمت وعاطفت برمفارق همکنان گسترد و اعیان واشراف کمرجانسپاری برمیان‌بسته وزبان‌دعا وثنا گشاده هرکس در آن انجمن بود لوازم‌نیازوثنا بجای‌آورد ودرآن اثنا یکی از متعبدان مغول که‌موسوم‌به کوکجو بود وبت تنکری‌لقب داشت‌ودعوی میکرد که‌مرا برمافی‌الضمیر صغیروکبیر وبرناوپیراطلاع است وگاهی برسماوات عروج‌مینمایم وباصانع نجوم وبروج تکلم می‌نمایم بآن مجلس درآمده‌چنگیزخان که‌تاآن‌زمان‌موسوم بتموچین‌بود گفت‌خدای‌تعالی شب‌مراگفت‌روی‌زمین را بتموچین و فرزندان‌وخویشان اودادم اکنون‌من‌تراچنگیزخان نام‌نهادم **نظم** نهادیم نام‌توچنگیزخان✲تومن‌بعدخودرا تموچین‌مخوان✲همه کس‌ورا اینچنین‌خوانداند✲بدان نام‌تو آفرین‌خوانداند✲ از آن روکه معنی چنگیز خان✲بود شاه شاهان بتوری زبان وچنگیزخان اگرچه‌میدانست که بت‌تنکری مزور وکذابست امادرآن‌روز صلاح وقت‌در تعرض اوندانست وبعدازچندگاه‌بت‌تنکری هوس‌سروری کرده نوبتی جهت‌تمشیت‌امری ازامور بابرادر چنگیزخان جوجی‌قسار آغاز بحث فرمود و جوجی‌حلق اورا برگرفته

وازجا برداشته‌چنان برزمین‌زد که‌دیگر برنخواست درجامع‌التواریخ مسطوراست که‌بت تنکری‌ولدمنکلیك‌اینجیکه بوده‌و نسب‌منکلیك‌اینجیکه بقونکیان بن‌ازیادت‌می‌پیوسته‌و بعد ازفوت بیسوکابهادرمادرچنگیزخان‌الون آنکه که‌درحباله‌او بسرمیبرده‌ازغرایب آنکه بت تنکری ازگرما وسرما متضررنگشتی وبرهنه درمیان یخ وبرف‌نشستی‌وتنهادرکوهی که آنرا اوتان‌کاوران میگفتند منزل‌گزیدی وازهیچکس‌خوردنی‌نجستی **بیت** برهنه‌بکوهی بدی مسکنش✿ زسرما و گرما نخستی تنش القصه پادشاه کشورگشای بعد از این قرلتای بجانب بویروق‌خان ایلغار کرده‌بیك ناگاه درشکارگاه الغ‌تاق بسروقتش‌رسید واورا بدام‌اجل گرفتار گردانید برادرزاده بویروق کوشلوك بن‌تایانك‌خان ازحال عم خبردار گشته باتفاق‌توقیابیگی‌روی بوادی‌فرارنهاد وچنگیزخان ازعقب رفته‌درارديش ایشان راپیش آمد وتوقیابیگی به‌نیش‌قهر کشته‌گشته کوشلوك پناه بگورخان بردوبعد ازاین‌وقایع **نظم** سپاه‌شهانی که‌کردیم یاد ✿ یکایك‌بچنگیزخان‌رونهاد✿ دگرصنف های قبایل‌همه ✿ بدان‌شاه‌گشتند مایل‌همه وحاکم ایغورکه او را ایدی قوت میگفتند یعنی‌خداوندولت چون‌صیت‌صولت وآوازهٔ شوکت چنگیزخان بشنید ربقه ازرقبهٔ‌اطاعت گورخان برآورده باغرایب‌تحف وتنسوقات بخدمت چنگیز خان شتافت و منظور نظر اشفاق گشت **نظم** چنین‌گفت کای‌شاه‌گردن‌فراز✿ بریدم بمهرتوراه دراز ✿ چنانست امید این‌هواخواه‌را✿ که‌پنجم‌پسر باشدآن‌شاه‌را ✿ زروی کرم‌چون پسرخوانیم✿ بوجه دگرخویش گردانیم ✿بدانست‌شه کوچه گویدهمی ✿ بگفت اندرون جفت‌جوید همی مراورا پسرخواند وجفتش‌بداد✿ بدامادی خوددلش‌کرد شاد

ذکر در آمدن ختا بتصرف پادشاه کشورگشا

چون میان خواقین مغول قبایل‌مغول و سلاطین ختا پیوسته غبارنزاع و خلاف در هیجان‌بود دراین‌اوان که‌عددلشکر سپاه چنگیزخان ازقطرات‌باران زیاده گشت خیال تسخیر آن‌مملکت فرموده نخست‌جعفرخواجه‌را که‌ازملازمان قدیم‌او بصفت‌بلاغت وسخن دانی امتیازداشت نزد التان‌خان‌فرستاد واورا بمتابعت خوانده مال‌وپیشکش‌طلبید وچون جعفرخواجه بملازمت التان‌رسیده‌ازاداء رسالت فارغ‌گردید نایرهٔ‌غضب خان‌التهاب‌یافته جواب‌داد که مملکت ختا مخدره‌ایست که‌هرگز رخسار بهیچ بیگانه ننموده وفضای‌این سرزمین محروسه ایست که‌درهیچوقت پای مهوسی بادپیماآنرانپیموده **بیت** ای مگس عرصهٔ‌سیمرغ نه‌جولانگه‌تست ✿ عرض‌خودمی بری‌و زحمت مامی‌داری باید که‌چنگیزخان ماراابمغولان بی‌سروپاقیاس‌ننماید وابواب‌تعب وبلابرروی‌خود نگشاید واگرالبته‌متوجه این‌ولایت گردد ازدست‌بردسپاه‌ظفر پناه‌ما خواهددید آنچه‌خواهددید جعفرخواجه‌امثال این‌سخنان شنیده مراجعت‌کرد ونزد چنگیزخان سخنان‌التان را بر زبان آورد آنگاه

چنگیزخان تنها بپشتهٔ بلندرفته کمرازمیان بگشاد ودرگردن انداخته بتضرع وزاری از حضرت‌باری ظفروبرتری طلب داشت وبعدازچندشبانه‌روز ازآن‌پشت‌پایان آمده فوجی ازسپاه‌را بمحافظت اردو تعیین نمود وبجانب ختا نهضت‌فرمود وپس‌ازوصول بحدودآن ولایت باندك زمانی‌معمورهٔ جوربخت‌را که‌هفتادهزارتومان‌است مفتوح گردانیده چندین شهردیگر نیز درحیز تسخیر کشید والتان‌این‌خبرشنیده بالشگری که‌سپهر اخضرباهزار دیده‌هرگز بآن عدت وکثرت سپاهی ندیده بود ازچیکدوبیرون‌آمد وبر سردرهٔ منزل گزیده فوجی‌ازسردارانرا باجنود فراوان پیشترفرستاد تاازحدود مملکت برخبر بوده اگر فرصت‌یابنددست بروی بمغولان‌نمایند وآنجماعت منتظر نشسته ناگاه شنیدند که چنگیزخان یکی‌ازبلادرا فتح نموده بتقسیم‌غنایم‌اشتغال‌دارد لاجرم‌فرصت غنیمت‌شمردند وبدان‌جانب ایلغار کردند دروقتی که‌مغولان بپختن‌آش مشغول‌بودند سیاهی آن‌سپاه را دیده چنگیزخان فی‌الحال‌سوارشده وفرمود تادیگهارا سرنگون‌ساختند ومجموع‌پای‌در رکاب آورده برختائیان تاختند ودرحملهٔ‌اول لشگرالتان‌خان منهزم‌گشته جمعی کثیر از ایشان خسته تیرتقدیروبستهٔ کمندگزند شدند وبعدازاین واقعه میان چنگیز خان و التا خان مقابله ومقاتله اتفاق‌افتاده باردیگرمغولان‌را صورت نصرت دست داد والتان خان گریخته‌روی بدارالملك خودنهاد وچنگیزخان‌نیزبدان‌جانب روانگشته التان در دفع آن حادثه باامراءخود کیو کینك‌وبو نکشاه وجنکسانك‌طریق‌مشورت‌مسلوك‌داشت‌وجنکسانك گفت انسب‌آنست که‌دراین ولااز راه صلح‌وصفا درآئیم وبعدازمراجعت دشمنان آنچه مصلحت‌مملکت باشد‌بتقدیم‌رسانیم التاخان‌این رأی رااستحسان کرده‌ایلچی‌جهة‌تمهید‌بساط مصالحه‌نزدچنگیزخان‌فرستادودخترخود کنجورا بوی‌دادوچنگیزخان‌مخدرهٔ‌التان‌خان رادر آغوش‌کشیده بازگردید آنگاه‌التان‌خان‌جیکدورا بپسرخودسپردواز امراء بزرك قوکینك جنکسانك‌وسونك‌جونك راپیش‌او گذاشت‌وبنفس‌خودبشهر یملك که‌ساخته‌وپرداختهٔ‌او بودو دروسعت‌ومتانت باقلعه‌سپهردعوی‌برابری‌مینمودانتقال‌کردوچنانچه‌درجامع‌رشیدی‌مسطور است‌دورآن بلده‌چهل فرسنك‌است‌وسه‌بارودارددودریك‌طرفش رودیست عریض بمرتبه‌که ازصبح تاشام بسعی‌تمام کشتی‌یك نوبت ازاین‌طرف بدانطرف میرودو می‌آید ودرآن شهرمیوه سردسیری وگرم سیری‌می باشدالقصه بعدازرفتن‌التانخان بدان مکان اختلال تمام‌باحوال ملك‌و مال‌راه‌یافت‌و جمعی کثیرازامراء ولشگریان اعلام‌عصیان‌وطغیان‌ارتفاع داده شرار شور وشربراطراف آنکشورتافت وکاربجائی‌رسید که‌پسرالتان‌خان حکومت جیکدورا بامراگذاشته نزدپدر رفت‌و حاکم‌جورجه که‌اورا ابوکه میگفتند ایلچی همعنان برق‌و باد نزدچنگیزخان‌فرستادو اظهاراطاعت نموده‌اورااز‌خلوّدارلملك خبرداد بنابرآن چنگیزخان دوامیرتومان ملکان و ساموقه‌را با لشکرفراوان به تسخیر ختا نامزدکرد و ایشان‌بجیکدو رفته‌چندگاه بمحاصره‌اشتغال ورزیدند وبعداز امتدادزمان قوت‌محصوران باتمام رسیده **بیت** بجیکد و خورش آنچنان تنك‌گشت ✡ که‌نانی بجانی نیامد بدست

والتان از اضطرار مردم خودخبر یافته ازامراء تومان بونکشاه راباسه امیردیگر مقرر کرد که تغار بجیکد وبرندو حکم فرمود که امرابا تمامی نوکران ولشکریان خود هر یك سه قفیز غله بردارند وایشان حسب الفرموده عمل نموده چون بمنزل سنك سی رسیدند بجمعی از امراءچنگیزی بازخوردندوچنگیزخانیان ایشانرا گریزانیده وغلات را متصرف گردیدند دراین خبر درجیکدوشیوع یافت وقوکنیك جنکسانك ازغایت غصه زهرخوردو بمردو سونك جونك گریخته روی به یمك آورد آنگاه تختگاه ختا بتصرف امراءپادشاه کشورگشادر آمدو چنگیزخان بر فتح مطلع شده قتقونویان را بادو امیردیگر بدارالملك التانخان فرستادو بنقل خزائن ودفاینش فرمان دادو ایشان بدانجانب شتافته نقودنا معدود واجناس بیقیاس را با خازن التانخان که فدانام داشت بنظر چنگیزخان رسانیدندوخان مبتهج ومسرورگشته **بیت** بلشگر ببخشید آن جمله مال ☆ که اورا نبودی زبخشش ملال ودرسچقان ئیل موافق سنه ۶۰۱ هجری چنگیزخان ضبط ولایت ختای را بعهدهٔ مقلی کویانك جلایر کرده از سرحد جیکدو رایت مراجعت بجانب اردوی خود بر افراشت وچون بمقصد رسیده روزی چند بفراغت گذرانید متوجه دفع کوشکوك وتسخیرقوم قراختای گردید .

گفتار دربیان شمه از حال قراختائیان که کورخان لقب حاکم ایشانست وذکر آنچه میان کوشلوك وآخرین ملوك آن قوم بوقوع پیوست

مولدومنشا قبیله قراختای ولایت ختای است وایشان ازجمله معتبران آن ولایت بوده اندو پادشاه خود را کورخان میگفته اند چنانکه ختائیان التانخان می نامیده اندو ولادت قبل ازوچنگیزخان هشتاد نفر ازاکابر آنقوم بااقرباوعشیرت خود وبروایتی باگروهی انبوه ازختای بیرون آمده بحدودقرقزرفتند ومیان ایشان و قرقزیان منازعت اتفاق افتاداز آنجا به ایمل شتافتند ودر آنسرزمین شهری بنا نموده قرب هزارخانه واراز اتراك بی باك درنواحی آن شهر مجتمع گشتند ودرآنوقت در بلدهٔ بلاساغون که مغولان آنرا غوبالیغ گویند یعنی شهرخوب خانی بود از نسل افراسیاب اماچندان مکنتی نداشت ومردم قرلق وقنقلی برحواشی ولایت اوزده غارت وتاراج میکردند بنابرآن ایلچی نزدکورخان فرستاد والتماس نمود که بدانجانب شتابد وبلاساغونرا متصرف گشته شرقرلق وقنقلی راکفایت نماید وکورخان ببلاساغون رفته وبرتخت سلطنت نشسته نامخانی از نبیره افراسیاب انداخت واو را بایلك ترکمان موسوم ساخت واقوامی راکه مخالف او بودند مطیع ومنقاد گردانیده فوجی ازمردان صف شکن بکاشغر وختن فرستاد وآنولایات رانیز درسلك سایر ممالك خویش انتظام داد آنگاه حکام ممالك ماوراءالنهر وفرغانه را نیز ایل ومنقاد گردانیده چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت درشهورسنه ۵۲۶ باسلطان سنجر حرب نمود واورا منهزم ساخت

بعداز آن کورخان فوت‌شده خاتونش کویونك قایم مقام‌گشت وقرا ختائیان مادام که کویونك میل فسق وزنا نکرده بود متابعتش مینمودند وچون‌هوای نفس بروی‌غلبه کرد اورا بامعشوقش ازمیان‌برداشتند ولقب کورخانی را برادر کورخان سابق اطلاق‌نموده نقش اطاعتش را برلوح خاطر نگاشتند ومیان‌این کورخان وسلاطین خوارزمشاهی گاهی صلح اتفاق‌افتاد وگاهی صورت جنك‌دست‌میداد چنانچه‌شمهٔ‌ازاین‌حکایات دراواخر مجلد ثانی مرقوم کلك بیان گشت وکوشلوك بن‌تایانك خان‌بعداز کشته‌شدن عم‌خودبویروق‌و بقتل‌رسیدن‌توقیابیکی‌پناه باین کورخان‌آورد وکورخان اورا‌منظور نظر شفقت گردانیده بمزدامادی خویش‌سرافراز کرد **نظم** وراکورخان خواندفرزند خویش ✿ بیفزودجاهش بفرزندخویش ✿ دلش کردخرم‌بدختی‌چوماه ✿ تنش‌راهمیداشت ازبدنگاه ودرآن‌اوان که‌چنگیزخان بجانب‌ختای رفته‌بود کوشلوك خیال‌استقلال نمود وروزی‌بعرض کورخان رسانید که‌درپیش بالیغ وقتالیغ مدتی شدکه‌سپاه نایمان ماندرمهٔ بی‌شبان گردانند و حالا **بیت** که‌چنگیز خان درديارختاست ❀ همه‌کارایشان توان کرد راست اگررأی صوابنمای اقتضانماید بنده‌بدانجانب‌رفته قوم‌وقبیله‌خودرا جمع کردانم وایشانرااستمالت داده بخدمت‌رسانم **بیت** زساده‌دلی کورخان گفتنش ✿ شنیدو بهی‌دیددررفتنش وقامت قابلیت کوشلوك را بخلعت نفیسه آرایش‌داده‌و لقب خانی ارزانی‌داشته اجازت فرمود وچون کوشلوك بیورت‌قدیم آباء واجداد خودرسید وآوازه‌وصول‌اودرآن‌دیار شایع گردید **مصراع** بروجمع‌شد لشگر نایمان ✿ وحاکم‌قوم‌مکریت توقیقان نیز‌بکوشلوك پیوسته اورا جمعیتی‌عظیم دست داد وکوشلوك باستظهار لشگر بسیار کور خان آغاز مخالفت‌کرده آتش نهب وتاراج دراطراف ولایاتش زد ورسولی پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام‌داد‌که مناسب چنانست که سلطان ازآن‌جانب متوجه استقبال کورخان شودومن‌ازینجانب مقرر آنکه‌اگر سلطان‌پیشتر کورخانرا مغلوب گرداند‌کاشغر وختن اورا‌باشد واگرمن‌دراین‌امر پیشدستی‌نمایم سلطان تاآب‌فناکت بمن مسلم دارد آنگاه‌آن‌دو پادشاه ازطرفین متوجه‌کورخان گشته‌کوکشلوك پیشتررسیدومحاربه‌نموده ومنهزم‌گردید بعدازآن بروجهی که‌دراواخرمجلدثانی‌مذکورگشت میان سلطان محمد وکورخان‌قتال اتفاق افتاده بسبب عدرسپهبدکبودجامه میمنهٔ سلطان پشت‌بر مخالفان کردند وبرانغار کورخان نیزانهزام‌یافته‌قلب‌هردولشگر تیغ وخنجر دریکدیگر نهادند وکثرت هیجان‌گرد وغبار مانع رؤیت ابصارشده غالب از مغلوب متمیز نشد ومبارزان هردوطرف تاراج‌کنان روی‌بوادی فرار نهادند وچون کورخان ببلادساغون رسیداهالی آن‌ولایت که‌ازتعدی قراختائیان بتنك‌آمده‌بودند ومی‌پنداشتند‌که خوارزم شاه از عقب خواهد رسید دروازه‌ها‌بسته‌کورخانرادرشهر نگذاشتند وباانداختن تیروسنك‌وافروختن آتش‌حرب وجنك اشتغال نمودند وکورخان‌نیز آغاز محاصره ومحاربه کرد وبعداز شانزده روزقهراً وقسراً بلادساغونرا بگرفت وبقتل‌عام‌فرمان‌داده درسه شبانروز چهل

وهفت هزار مردنامدار کشته شدند وچون خزاین گورخان دروقت تهیهٔ اسباب سپاه ازدرم ودینار خالی شده بود محمودبای که مال بسیارداشت ومی ترسید که گورخان ازوی چیزی طمع نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که درعوض اموال که ازخزانه تلف شده غنایمی را که امراء درین وقایع گرفته اند بخازن سپارند وگورخان این سخن را بسمع رضا جای .اده چون امراء بر آن اندیشه مطلع گشتند هر یك ببهانهٔ بطرفی رفته دم ازعصیان زدند و کوشلوك ازاین حال خبر یافته وفرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار کرد بیت چنان با سپاه آمداز روی شرق☆ که گوئی همی آمدازمیغ برق ومانندبلای ناگهان بیخبر بیلاساغون درآمد گورخان بغیراز تواضع و فروتنی چارهٔ ندانست وقصد کرد که در پیش سریر کوشلوك بپای خدمت بایستد اما کوشلوك باین معنی راضی نشد واورا بحسب ظاهر معظیم نموده تمامت ناطق وصامت مملکتش رابگرفت وگورخان بعداز این واقعه مدت دو سال زندگانی یافت وچون سنش بنودوپنج رسید بعالم باقی منزل گزید واو هشتاد و یك سال بسلطنت واقبال گذرانید.

ذکر شمهٔ از تسلط وتقلب کوشلوك خان وبیان مندفع شدن شر او بسبب توجه جبه نویان

بعداز فوت گورخان کوشلوك درسلطنت استقلال یافته باندك زمانی الما لیغ وکاشغر وختن را تسخیر کرد وباشتعال آتش ظلم وضلال پرداخته دود ازدودمانها برآورد و آن بدبخت بت پرست بودوزنش متابعت ملت نصاری می نمود لاجرم هردو پیوسته در تعذیب مسلمانان میکوشیدندوهر کس ازرجحان شریعت غرّا دم میزد اورا بقتل میرسانیدند و در وقتی که ولایت ختن بحیز تسخیر آن لعین پرمکروفن درآمد خواست که از روی حجت و برهان علمارا ملزم گرداند وهذیانانی را که باخود مخمر کرده بود بمسامع متقلدان دین قویم رساند بنابر آن فرمود که درشهر منادی نمودند که هر که در زی اهل علم وصلاح است بصحرا شتابد وسه هزار کس ازآن طایفه مجتمع گشته کوشلوك روی بدیشان کردو گفت کیست ازشما که ازغیر خدا نترسد وازسخن حق باز نگردد ودرباب رجحان دین و ملت از صدق نیت مناظره نماید (قدوة العلماء المتورعین علاءا لملة والدین) محمد الختنی ... تقویت شریعت محمدی برمیان بسته زبان الهام بیان بگشاد وباکوشلوك لعین آغاز مباحثه ومناظره فرمود ودرباب ترجیح ملت بیضا حجج وبراهین اقامت نمود وکوشلوك را ملزم ساخت آن بدبخت از بحث عاجز گشته آغاز سفاهت کرد ونسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کلمات بی ادبانه برزبان آورد بیت چوعاجز شد آن بی ادب در جواب ☆ ببد کرد حاشا نبی راخطاب وآن عالم ربانی ازغایت دینداری بی تحمل گشته گفت خاك بدهانت باد

ای دشمن دین و آن سرخیل اهل کفر وظلم از شنیدن این دشنام بر آشفت وفرمود که آنجناب را بگیرند و ایذا نمایند تاازدین اسلام بر گردد وفرمان بران بموجب فرموده عمل نموده چون از ارتداد آن عالم پاك اعتقاد مایوس گشته درمدرسهٔ که خودساخته بود او را چهار میخ کردند تا بجوار مغفرت الهی واصل شد و بعدازشهادت مولانا علاءالدین محمد رسم بانك نمازوقامت واقامت نماز جمعه وجماعت از آن دیار برافتاد ودست تقدیر ملك قدیر ابواب فتنه وفساد ظلم وبیداد برروی مسلمانان بگشاد ودرخلال این احوال حاکم قوم مکریت توقیقان ازکوشلوك جداگشته بطرف قم کنجك رفت چنگیزخان این اخبار استماع نموده فرمان فرمود که جبه نویان باچندتومان ازسپاه ظفر نشان متوجه دفع کوشلوك گردد وجبه بموجب فرمان بجانب کاشغر روان شده چون بحدود آن ولایت رسید کوشلوك روی بهزیمت نهاد و جبه بکاشغر درآمده فرمود که در کوچه و بازار ندا کردند که همه کس باید که بر کیش آباو اجداد خویش باشند ومتعرض یکدیگر نشوند وازاتباع کوشلوك هر که راهرجا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام ازظلم وتعدی آن بدنام نجات یافته فوجی ازمغولان کوشلوك را تعاقب ودند وبهر کس ازقوم نایمان رسیدند فی الحال بقتل رسانیدند و کوشلوك بکوهستان بدخشان گریخته ازغایت سراسیمگی بدرهٔ رفت که آنرا اسارق قول می گفتند ووراء بیرون شدن نداشت ودرآن حین جمعی ازصیادان درآنکوه بشکاراشتغال می نمودند مغولان ایشان را گفتند که اگر این جماعت را که از ما گریخته اند گرفته بما بسپارید بجان امان یابید صیادان ازاطراف و جانب کوشلوك واتباع اودرآمده همه را بدست آوردند وبمغولان سپردند و ایشان کوشلوك را گردن زده سرش پیش جبه نویان بردند وجبه آنسر رانزد چنگیز خان فرستاد آنگاه جوجی خان را بدفع توقیقان که بطرف کنجك رفته بود نامزدفرمودوجوجی بروجهی که درآخر ذکر سلطان محمد خوارزم شاه نوشته شده مهم توقیقان وقوم اوراساخته مراجعت کرد آنگاه چنگیزخان بنابر اسباب مذکوره روی توجه بماوراءالنهر آورد.

گفتار دربیان توجه چنگیزخان بجانب ماوراءالنهر و کشته شدن اکثر متوطنان آن بلادبه تیغ خشم وقهر

چون خاطر خطیر چنگیزخان ازضبط ممالك شرقی وشمالی فراغت یافت وآتش سیاستش بر کانون درون مخالفان آنحدود تافت تسخیر ممالك سلطان محمدخوارزمشاه را پیش نهاد همت بلندنهمت ساخته باسپاهی افزون ازقطره درعدد وذره درشمار بجانب ماوراء النهر روانشد وچون بنواحی اترار نزول اجلال فرمود اوکدای وجغتای را بمحاصره آنشهر باز- داشت وجوجی خانرا بجانب جندفرستاد و آلاق نویانرا بفناکت وخجند ارسال نمود وبنفس خویش با تولی خان متوجه بخارا گشت وناگاه بقصبهٔ زرنوت رسیدند و اهالی آنجا نخست

دروازه‌ها بر کشیده وخواستند که درمقام محاربت آیند و آخر الامر بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود وملازمت چنگیزخان مینمود ابواب صلح وصفا گشاده ترك جنك وعناد کردند وترکان آن قلعه‌را بازمین هموار ساخته جوانانرا همراه خود گردانیدند وروی بجانب حصار نور آوردند ومردم نورنیز اظهار اطاعت وانقیاد کرده حکم شد که ساکنان آنمکان الابد معاش و مصالح زراعت وتخم وگاو قناعت کنند وخانهای خودرا با سایر اشیا باز گذارند تامغولان غارت نمایند وآن بیچارگان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند اتراك بعداز نهب وتاراج بجانب بخارا روان شدند دراوایل ماه محرم سنه سبع عشروستمائه موافق یلان ئیل چنگیزخان در نواحی آن بلده که درآن زمان مجمع اهالی علم وکمال ومرجع اصحاب فضل وافضال بود نزول اجلال فرمود واشتقاق لفظ بخارا از بخار است ومعنی بخارا بلفظ مغان مجمع علم باشد القصه چون سپاه بیشمار چنگیزخان دراطراف وجوانب بخارا فرود آمدند وآن بلده‌را مانند نگین درانگشتری احاطه نمودند درشب اول امراء خوارزمشاهی کوك خان وسونج خان وکشلیخان بابیست هزار یاسی هزار از شجاعان خنجر گذار برسم شبیخون برسر مغولان تاختند اما چون طلایهٔ آن سپاه خونخوار بسان بخت خویش بیدار بودند بقدم مقاتلت پیش آمده اکثر بخاریانرا برخاك هلاك افکندند روز دیگر که بواسطهٔ ظهور جمشید خورشید ثوابت وسیار حصار سپهر دوار مفقود و نابود گشت اهالی بخارا دروب خلاف بسته ابواب شهر باز گشادند وسادات وعلما واشراف واعیان بخدمت خان شتافتند وامان طلبیدند وچنگیزخان همان زمان سوار شده بآن بلدهٔ فاخره درآمد وچون بمسجد جامع رسید پرسید که این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانه یزدان است و او همچنان سواره بمسجد درآمده تامقصوره عنان باز نکشید آنگاه از اسب پیاده شده برمنبر رفت وبنشست ومردم خودرا گفت درصحرا علف نیست شکم اسبان را سیر سازید مغولان بموجب فرموده کاربند گشته در انبارها بگشادند و از صنادیق مصاحیف واجزا را دور انداختند وآخور اسبان ساختند وافسار چهارپایان بدست علماء ومشایخ داده بایاغ داشتن مشغولی کردند وآهنك مغولی بر کشیدند بعداز آن چنگیز خان بعیدگاه رفته و باجتماع خلایق بخارا فرمان داده برمنبر برآمد ونخست زبان بحمدوثنای الهی بگشاد آنگاه درباب معایب سلطان محمدخوارزمشاه سخنان برزبان رانده درآخر گفت که ای قوم از شما گناهان بزرك در وجود آمده است بنابرآن خشم ایزدی مراکه از جملهٔ بلا های آن حضرتم بسوی شما فرستاد اکنون هرچه در این شهر ظاهر است حاجت بتقریر نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمائید لاجرم متمولان آغاز فرود آوردن مال کرده هرچه دادند مغولان از ایشان بستدند وبتعذیب وشکنجه کسی را نرنجانیدند اما چون یرلیغ صادر شده بود که نوکران خوارزمشاه‌را از شهر بیرون کنند وبسیاری از آن طبقه پناه بمردم برده بودند واین معنی برچنگیزخان ظاهر گشت نایرهٔ خشم او اشتعال یافته فرمود تا آتش درخانهٔ بخاریان زدند وحال آنکه اکثر محلات چوب پوش بود بنا برآن بیك روز بیشتر شهر سوخته شد بلکه

غیرازمسجدجامع و بعضی سراها که ازخشت پخته بود عمارتی سالم نماند و بعداز آن چنگیز خان جوانان بخارا را به جنك قلعه مامور گردانیدوازجانبین منجنیقها مرتب ساخته باندك زمانی مغولان قهراً قسراً آن حصن حصین را بگرفتند ومجموع مردان را که درقلعه بودند کشته عیال واطفال ایشانرا اسیر کردند وحصاررا مانندزمین هموار گردانیدند نقلست که بعدازاین واقعه یکی ازبخارائیان بخراسان رفت شخصی ازوی پرسید که حال شما بکجا انجامید جواب داد که آمدند و کندند و سوختند و کشتندو بردند وفی الواقع درکلام فارسی عبارتی مختصرترازاین دربیان آنچه ازلشگر مغول در بخارا بوقوع انجامیده بودنتوان یافت اما جغتای واوکدای که بفتح انزار مامور بودندچون بظاهر آن دیار رسیدند غایرخان با آنکه شصت هزار سوارجرارداشت درشهر متحصن شد و محافظان هشیار بر دروازهها بنشاند وشاهزادگان مدت پنج ماه آن بلده رامحاصره نموده کارمحصوران به اضطرار انجامید آنگاه قراجه حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزمشاه بکومك غایر خان متعین بود بامغولان ایل شده شبی ازدروازهٔ صوفی خانه بیرون رفت وهمان شب جریك مغول درشهر ریخته غایرخان با بیست هزار کس ازشجاعان پناه بحصار برده وروزدیگر جغتای واوکدای قراجه حاجب را بکفران نعمت خوارزمشاه مخاطب ساخته بکشتند وتمامی مردم انزاررا بصحرارانده بتیغ تیز بگذرانیدند وآغازمحاصرهٔ قلعه نمودند وغایر خان از آن حصار هرروز پنجاه مرد بمیدان نبردمیفرستاد تاکشش و کوشش نموده بعزشهادت میرسیدند و براین منوال مدت یکماه زمان محاصره ومحاربه امتداد یافته در آن ایام بسیاری ازکفار برخاك هلاك افتادند وچون ازسپاه غایر زیاده از دوکس نماند مغولان بحصار درآمدند وغایر با آن دو یار پناه بیام برده برقرارتجلد می نمودو بزخم سنك وخشت مخالفان را ازخود باز میداشت و چون فرمان چنگیزخان چنان بود که اورا زنده بدست آورند لشگرمغول تیر بطرف او نمی انداختند القصه بعداز آنکه آن دوکس نیز کشته شدند مغولان غایرخان را گرفتند و بند کرده قلعه را بازمین یکسان ساختندوغیرازارباب صناعت تمامی متوطنان آن مکان را بکشتند آنگاه جغتای واوکدای عازم اردوی اعظم گشتندودرحدود سمرقند غایرخان را گرفته بنظر چنگیزخان رسانیده در کوك سرا او را شربت شهادت چشانیدند اما جوجی خان که بموجب فرمان بجانب جند رفته بودچون بسغناق رسید حسن حاجی را که درسلك تجارانتظام داشت ودر آن اوان ملازمت چنگیزخان می نمود آنجا فرستاد تا مردم را نصیحت کرده وازوخامت عاقبت مخالفت تحذیر نماید وچون حسن بشهردر آمد پیش از آنکه باداء رسالت پردازد رنود اوباش تکبیر گویان او را بکشتند و جوجی براین جسارت اطلاع یافت فی الحال بسان شیر خشمناك روانشد وبظاهر سغناق شتافته لشگریان راگفت دست ازجنك بازندارند تا آن بلده را مسخرنسازند ومغولان نهایت سعی واهتمام بجای آورده **بیت** بدوروز زیرو زبر گشت شهر ✿همه خلق آن کشته بقهر وامارت آن ویرانه به پسر حسن حاجی متعلق شده جوجی خان روی باوزگند نهاد واوزگند بصلح

مفتوح گشت واز آنجا باسباش رفت واوباش اسباش آغاز پرخاش کرده اکثر کشته شدند وچون این خبر بسمع قتلق خان که ازقبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بناء ثبلت و قرارش سمت تزلزل پذیرفته راه خوارزم پیش گرفت وجوجی خان خبنتمور را برسالت نزد جندیان فرستاده بعضی از عوام قاصد جانش گشتند وخبنتمور بلطایف الحیل خودرا نگاهداشته بخدمت جوجی مراجعت کرد و جوجیخان چهارم صفر سنهٔ ۶۱۷ بظاهر شهر شتافته وجندیان دروازه‌هارا بستند وبسان نظارکیان برز برفصیل نشستند ومغولان پلها بر خندق ترتیب کرده ونردبانها نهاده ببالای باره برآمدند واز آنجانب بزیررفته دروازه‌ها بگشادند وتمام خلق را بصحرا رانده جند را بجاروب غارت وتاراج پاك ساختند چومردم نکردند درجندجنك ✿ بکشتن مغول نیز نگشاد چنك نشد کشته غیراز دوسه شوربخت ✿ که باجنتمور گفته بودندسخت و جوجیخان امارت جندرا بعلی خواجه غجدوانی عنایت کرده روی باردوی پدرآورد اماالاق نویان که بگرفتن فناکت و خجند مامور بود چون بظاهر فناکت رسید والی آنجا ایلنکو ملك باتفاق قنقلیان که ملازمان او بودند درحصار تحصن نموده **نظم** به پیکارسه روز برخاستند✿ بروزچهارم امان خواستند زشهر فناکت برون آمدند ✿ همه غرقه درموج خون آمدند و الاق نویان**شعر** بشهرخجند آنگهی رونهاد✿ مداراو آزرم یکسونهاد و بعدازآن که بآن بلده رسید والی آنجا تیمور ملك که درملك سلطان محمد خوارزمشاه ازومردانه‌تری نبود باهزارمردنامدار که هر یك خودرا ثالث رستم واسفندیار میدانستند درقلعهٔ که بمیان آب خجند ساخته بودند پناه بردند ومدتی بامغولان کوشش نموده بسیاری از ایشان را بقعر جهنم فرستادند و چون کارش باضطرار انجامید خواص ومتعلقان رادر هفتاد کشتی سرپوشیده که بیرون آنها را بگل وسرکه اندوده بودند نشاندند وخودنیز بسفینه درآمده مانندباد برروی آب روان گشت ولشکرمغول برفرار تیمورملك مطلع شده جنك کنان کنارآب میرفتند وتیمورملك به تیردلدوز که هرگزخطا نمی کرد کفاررا بازمیداشت تا آنکه بساحل رسیده ازآب بیرون آمد ومغولان درپی او بودند تیمورملك هرساعت می ایستاد وجنك میکرد تا احمال واثقالش پیشی میگرفتند آخرالامر اتباع او کشته گشته اموال را اعدا بازستاندند واو باسه چوبه تیر که یکی از آنها پیکان نداشت اسب می راند وسه مغول ازعقب میشتافتند تیمورملك عطفه عنانی کرده تیر بی پیکان را بر چشم یك مغول زد که کورشد ودونفر دیگر سرخویش گرفتند تیمورملك بخوارزم رفته از آنجا بعراق شتافت وازعراق عنان عزیمت بشام تافت چون فتنها آرام یافت اورا حب وطن برمراجعت باعث گشت وبفرغانه خرامیده گاهی بخجند می رفت واستکشاف احوال مینمود درآن اثنا شنود که پسرش بحکم باتوبن جوجیخان ابن چنگیزخان بخجند آمده ومتصرف املاك واسبابش شده لاجرم باپسر ملاقات نموده وگفت اگر پدرخودرا ببینی می شناسی جواب داد که من طفل شیرخواره بودم که از پدردورافتادم اما غلامی هست که اورا بجامی آورد وآن گاه غلام را حاضر ساخته وغلام تیمورملك را شناخته خبروصولش درترکستان شیوع یافت

واو بامیدلطف ومرحمت بجانب اردوی اوکدای قاآن که بعد از چنگیز خان برتخت سلطنت نشسته بودروان‌شده‌دراثنای راه‌قدقان اوغلان‌بوی دچارخورد وفرمود تادستهای اورا بستند واز محاربانی که کرده بود آغازتفتیش وتفحص نمود وتیمور ملك سخنان اورا جواب میگفت در آن‌حین بحسب تقدیر مغولی که‌بزخم تیر بی‌پیکان‌تیمورملك کور شده بود بآن‌مجلس رسید وازوی‌سخنان‌پرسید و تیمور ملك دلیر درمقام گفت وشنود برآمده‌قدقان‌درغضب رفت وتیری‌جان‌گزای برتیمورملك‌زد که‌دیگر نفس‌ازوی‌برنیامد القصه الاق‌نویان چون‌ازمهم‌خجندیان فراغت یافت‌بجانب سمرقند که مضرب‌خیام‌اردوی اعظم بود شتافت اماقصهٔ سمرقندچنان بودکه درآن‌زمان‌که سلطان محمدخوارزمشاه ازتوهم‌سپاه تاتار ومغول بمتفرق‌ساختن حریفان مجلس‌رزم وپیکارمی‌پرداخت صد و ده هزار سوارجراردرسمرقندگذاشت وغلبهٔ خواص وعوام‌درآن بلده بمشابهٔ بودکه‌محاسب وهم وخیال ازتعدادآن بعجز وقصور اعتراف‌می‌نمودوسمرقندیان جهت‌احتیاط چندفصیل برگرد شهر کشیده بودند وخندق را بآب رسانیده بنابرآن چنگیزخان نخست به‌تسخیر بخارا وسایر بلدان‌ماوراءالنهر وترکستان پرداخت‌و چون‌خاطرازآن امور فارغ‌ساخت دراواخر ذیحجه‌سنه۶۱۷ علم‌نهضت بصوب‌آن بلده‌فاخره برافراخت‌ودر ظاهرسمرقند جمعی ازشاهزادگان ولشکرها که‌بفتح امصارترکستان‌مأمورگشته‌بودند بامردم حشری بومی‌پیوستند چنگیزخان درکوك‌سرافرودآمده دوروزآسایش نمود روزسوم طایفهٔ‌از سرداران لشکر خوارزمشاهی بپای‌جلادت درمیدان مبارزت تاختندوازجنودمغول فوجی کشته جمعی کثیر اسیر ودستگیر ساختند و روز چهارم چنگیز خان بنفس خویش سوار شده روی بشهر آورد ومغولان‌بمرتبهٔ‌هجوم نموده تندراندندکه‌مردم شهررا مجال‌نماند که سرازدروازه بیرون کنند وشب‌پنجم آرای ساکنان‌سمرقند مختلف گشته بعضی‌مایل بصلح شدند وزمرهٔ‌ملاحظهٔ حقوق‌سلطانی نموده برمخالفت مصر بودند و چون دروازهٔ افق‌مشرق بسبب‌ظهور تباشیرصبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی ازاشراف انام ازشهربیرون رفته بملازمت خان شتافتند وامان طلبیدند وچنگیز خان ایشانرا از قهروسخط خود ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت وایشان به سمرقند بازگشته دروازهٔ‌نمازگاه بازکردند ولشکرمغول درشهر ریخته قاضی وشیخ الاسلام وپنجاه هزارکس ازاتباع‌آن دوبزرك راازمردم‌جداگردانیدندوباقی‌خلایق‌را بصحراراندند دست‌بغارت وتاراج برآوردند وروزدیگر همت برتسخیر قلعه‌گماشته از جملهٔ‌محصوران الب خان باهزارکس‌ازشجاعان دل ازجان‌برگرفته‌خودرا برمیان‌لشکر مغول زدند و بسلامت بیرون رفته در حدود عراق بسلطان محمد رسیدند و او را بواسطهٔ اخباروحالات ماوراءالنهر مکدر وسراسیمه کردند ودرهمان‌روزکه الب خان ازقلعهٔ سمرقند بگریخت چنگیزخانیان برآن‌حصار استیلایافته قرب سی نفر از امرای خوارزمشاهی‌را باتمامی لشکریان‌بقتل‌رسانیدند وازسایرمردم سی‌هزارکس که‌پیشه‌ور

بودند جدا ساخته چنگیزخان ایشان را بر اولاد واقرباء خویش تقسیم کرد واز بقیهٔ متمولان مبلغ دویست هزار دینار خونبها بستانید وزیاده ازاین تعرض نرساند.

ذکر رفتن جبه نویان وسویدای بهادر ازعقب خوارزمشاه بموجب فرمودهٔ چنگیزخان و بیان شمهٔ از قتل وغارت ایشان دراطراف ولایات وممالک ایران

درآنزمان که چنگیزخان درظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد خوارزمشاه باعدد اندك وخوف بسیار ازراه خراسان بطرف عراق گریخته ونظام سلسلهٔ جمعیت اوبدست بیداد دوران ازهم گسیخته بنا برآن جبه نویان وسویدای بهادر وتوقجر راباسی هزار سوار خنجر گذار ازعقب سلطان روان فرمود و ایشان راگفت که درطی مسافت سرعت نمایند وتاخصم رابدست نیاورند از پای ننشینند واگرطاقت مقاومتش نداشته باشند درهرموضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت راعرضه داشت نمایند وامراء بموجب فرموده بجانب خراسان روان شدند دراواخر ربیع الاخر سنهٔ ٦١٧ موافق بیلان ئیل متعاقب یکدیگر ازآب امویه عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و چون ملك هراة بیشتر کس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه وسویدای متعرض آن بلده نشدند اما توقجر از عقب بهراة رسیده متابعت ملك را مسموع نداشت وآغاز محاصره کرده ازشست قضا تیری عمر فرسا برمقتل آن کافر خورد وشر او مندفع گردید واتباعش ازعقب جبه وسویدای شتافته درنواحی زاوه بدیشان پیوستند وامراء از اهالی آن قصبه نزل وعلوفه طلبیده مردم زاوه دروازها بستند وچیزی بدیشان ندادند و چون مغولان برجناح استعجال بودند متعرض آنجماعت نشدند وبگذاشتند ازبالای باره اهل زاوه آغاز فحش و یاوه کردند امرا از غایت غضب بازگشتند ودرعرض سه روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه درآن دیار دیار نماند واحمال و اثقال کشتگان رابشکستند وبسوختند وبعدازآن بنیشابور رفته مهم مردم آنجائی بسلح ازهم برگذشت وازآنجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود وسویدای بطوس رفته خلقی بی نهایت بکشت وازطوس برادکان شتافته مرغزار وجریان انهار آن ولایت اوراخوش آمد بنا برآن متعرض رادکانیان نشد اما درجنوشان واسفراین قصور راست کرد وازاسفراین بدامغان رفته رنود واوباش آن خطه راپایمال حوادث گردانید وجبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انسانرا کشته فوجی ازسپاه بی باك بمحاصرهٔ قلاعی که مقر متعلقان خوارزمشاه بود بازداشت وبجانب ری روانشده سویدای بدو پیوست ودرآن اوقات پیوسته درمیان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود بنا برآن شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند وجبه وسویدای را برقتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان نخست حنفیهٔ را بتیغ بیدریغ

گذرانیده بعداز آن باخود گفتند که‌ازمردمی که در خون متوطنان مولد ومنشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت آنگاه‌شافعیه رانیز ازعقب‌حنفیان روان کردند وازری‌سویدای بقزوین رفته جبه‌بجانب همدان توجه نمود وچون بقم رسید تمامت مردم آنجارا باغوای‌بعضی‌ازسنی مذهبان بقتل‌رسانیدند وبعد ازقرب وصول بهمدان با والی آنجا مجدالدین علاءالدوله علوی صلح کرده‌روی بگزررود وخرم‌آبادنهادند و دود از گزررود برآورده خرم‌آبادرا غمکده ساخت ومردم نهاوندرا بستهٔ کمندگزند گردانیده درسایرولایات بی‌خداوند همین‌عمل‌بجای آورد وسویدای‌درقزوین‌قرب‌پنجاه‌هزارمسکین را بتیغ کین کشته بعداز آن آن دوضال‌مضل بهم‌پیوستند وآن‌زمستان‌درحدودری‌نشستند ودراول‌فصل‌بهار که‌بسبب وفورقتل‌سروقدان گل‌رخسار لاله غدار در اطراف دشت و کوهسار بغرقه‌بخون‌ازبستر خاکستر برخاست وبنفشه‌کبود پوشیده سوسن ده‌زبان جهة بقیهٔجوانان از بی‌رحمان‌امان‌خواست جبه‌وسویدای‌عزیمت آذربیجان کردند ودرزنجان و واردبیل‌وسراة مراسم‌قتل‌وغارت بجاآوردندواز‌سراة جلوریز روی بسوی‌تبریز نهادند واتابك‌ازبك‌در آن‌زمان‌والی آن‌خطهٔ بودصلاح‌درصلح‌دیدومال‌فراوان نزدمغولان‌فرستاده ایشانراازقتل‌وغارت تبریز درگذرانید وچون‌نوبت‌دیگرسپاه برد وسرماهجوم‌نمودجبه وسویدای درموغان قشلاق کردند ودرآن‌زمستان‌بگرجستان‌شتافته بسیاری‌از گرجیان‌را بقتل‌آوردند ودرسنهٔ ۶۱۹ درمراغه‌وهمدان وخوی‌وسلماس ونخجوان وبیلقان وشماخی وبعضی‌ازبلاد شیروان آنچه مقدورایشان‌بوداز‌قتل واسیر وغارت بتقدیم‌رسانیدند آنگاه خاطرشوم‌آن‌طایفه گمراه مایل‌بآن شد که‌ازجانب دربندشیروان بمغولستان روند اما راه نمی‌دانستندو تدبیری اندیشیده قاصدی سخن‌دان پیش شروان‌شاه که‌درحصن‌حصین تحصن جسته بودفرستادند که‌مارا‌داعیه‌چنانست که‌دیگرمتعرض قلمرو تونشویم ومناسب‌آنکه جمعی‌ازمردم نیك‌بفرستی تاتمهید معذرت کرده‌قواعد عهدوپیمان‌را‌بایمان‌مؤکدگردانیم شروان‌شاه ازاستماع‌این‌سخنان شادمان شده ده‌نفرازخواص ومغربان‌نزدمغولان فرستاد امراءاز‌آن‌ده نفر یکی‌راگردن‌زده بآن‌نه‌تن گفتند که اگرشماقراولی کرده راه‌نمائید که ازدربند بگذریم بجان‌امان‌یابید والاماننه یارخود براه‌عدم‌شتابید وآن‌بیچارگان‌از بیم جان عجزچی گشته آن‌ظالمان رابدربندرسانیدند ومغولان‌آنجا نیز دربند اراقه خون و گرفتن‌مال‌بندگان خداشده بطرف‌مغولستان گذشتند ودراثناء‌راه‌مهم‌مردم‌الان‌وقبچاق‌را رابسان ساکنان عراق وخراسان ساخته در ولایت اروس بهمان شیوه ناستودهٔ خویش پرداختند آنگاه بچنگیزخان که‌درآن زمان بیورت‌قدیم مغولان رسیده بودپیوسته سر گذشت خود معروض داشتند وازمضمون این‌وقایع کمال‌قوت‌وسطوت مغولان برهمگنان ظاهر میگرددبلکه‌غایت‌قهروغضب‌منتقم‌جبار نسبت باهالی آن‌روزگار بوضوح‌میپیوندد زیراکه‌باوجودآنکه درآن‌ایام قرب صدحاکم صاحب‌وجود با جنود نامحدود و اسباب نامعدود درعراق‌وخراسان بودند هیچکدام تائید نیافتند که‌درصددممانعت‌ومقاتلت‌فوجی

ازلشکر مغول آیند تاآن‌ولایات که‌ازغایت معموری رشك نگار خانهٔ چین بلکه غیرت افزای‌بهشت برین بودو بران گشت ومهم‌چندین هزارهزارکس ازاهل‌اسلام‌بضرب‌تیغ بیداد زمرهٔ از اهل کفر و ظلام از هم گذشت(سبحان الله الواحد القهار و صلی‌الله علی محمدوآله الاطهار.)

گفتار دربیان توجه اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم وذکر تسخیر آن‌خطه بعدازوقوع‌جنك ورزم

چون‌چنگیز خان از مهم‌سمرقند فارغ‌گشته روزی چنددرنواحی‌آن بلده فردوس مانند توقف‌نموده جوجی وجغتای واوکدای رابفتح مملکت خوارزم مامورگردانیدودر آنزمان‌جرجانیه که‌بهترین‌بلادآن ولایت است وترکان‌اورا اورکنج گویند دار الملك سلاطین‌خوارزمشاهی بود ازعلماء وفضلا وارباب شمشیر و اصحاب قلم وارباب حرف و صناعات وسایرطوایف بنی‌آدم آنمقداردرجرجانیه جمع آمده بودندکه زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیز خان باسپاهی چون حوادث آسمال‌بی‌پایان‌بدانجانب روان شدند ودرآن وقت حاکم‌خوارزم‌خمارتکین نامی بودکه باوالده‌سلطان‌محمد خوارزم‌شاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهانگشای چنگیز خان بخوارزم نزدیك رسیدند جمعی بیشتر بظاهر جرجانیه خرامیدند و براندن چهار پایان مشغول‌گردیدند خوارزمیان ایشان‌را اندك دیده‌خلقی بسیار ازپیاده‌وسوار پای از دروازه بیرون نهادند وعنان‌عزیمت بمحاربهٔ‌آنجماعت انعطاف دادند ومغولان بطریق مکروفریب گاهی‌چون صیدوحشی‌ازایشان میرمیدند و احیاناً اندك توقف نموده جنك می‌کردند تاباغ‌خرم که دریك فرسخی شهراست رسیدند آنگاه سایرسواران منقلای که‌درکمین‌گاه بودند تیغ‌جلادت آخته بجانب‌خوارزمیان تاختند وآغاز کشش‌وخونریزش کرده ازوقت طلوع آفتاب‌تاهنگام‌زوال‌قرب‌صدهزارکس بقتل‌آوردندوازعقب گریختگان رانده خودرادرشهرانداختند وتامحلی که‌آنرا تنوره‌گویند شتافته‌تنورحرب گرم‌ساختند وبهنگام‌غروب‌خورشید بازگشتند وبعدازدوروز ازاین واقعه‌شاهزادگان جوجی وجغتای واوکدای باتمامی لشکر قیامت اثر بگرد خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلدان فرستادند ومردم راباایلی وانقیاد دعوت‌نمودندوچون فایدهٔ‌برارسال‌رسل ورسایل‌مترتب نگشت بترتیب‌اسباب قلعه‌گیری مشغول شده دست بانداختن تیر وسنك بر آوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدرمقدور درمدافعه‌ومحاربه کوشیده ازبام‌تاشام درمحافظت برج وباره اهتمام‌می‌کردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم ازقارورهای نفط و زخم سنك رعدبسوخت ومنهدم‌گشت مغولان‌قصدنمودندکه

آب‌جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند وسه‌هزار کس ازایشان متعهد اين‌خدمت‌شده خوارزمیان بر کیفیت‌حال اطلاع یافتند وجمعی کثیر بدانجانب شتافته بر آب‌وآتش قتال اشتعال پذیرفت وباد ظفرازجانب اهل‌خوارزم شاهیان دراهتزار آمده تمامی آن‌سه‌هزار کس برخاك‌هلاك افتادندو بواسطهٔ این‌فتح‌جدخوارزمشاهیان درمحافظت شهر ازپیشتر بیشتر شد ودرآن اثنا میان جوجی وجغتای غبار نقار ارتفاع یافته تامدت پنج‌ماه مغولانرا تسخیر خوارزم میسر نگشت واین‌خبر بسمع چنگیزخان‌رسیده یرلیغ‌داد که‌سروران لشکر اوکدای باشد وجوجی وجغتای وامرا وسرداران ازحکم وفرمان او تجاوز جایز ندارند واوکدای برادران را باهم درمقام‌صلح‌وصفا آورده ومهام‌سپاه را منتظم گردانیده باتفاق جنك پیش بردندونکباء نکبت متوجه اهل خوارزم گشته‌مغولان خانه بخانه ومحله بمحله ازایشان‌میگرفتند تاتمامی‌جرجانیه مستخلص شدآنگاه خلایق را بصحرا رانده قرب‌صد هزارنفر ازمردم پیشه‌ور جداساختند وزنان‌جوانان وکودکان رابیندگی گرفته وباقی‌مردم را تقسیم نموده بقتل‌رسانیدند گویند که‌هرقاتلی رابیست‌و چهارمقتول رسید وعدد قاتلان ازصد هزار متجاوز بود ویکی از شهداء خوارزم شیخ نجم‌الدین کبری‌است وچون‌آنحضرت ازاکابر مشایخ عالم ومقتدای کبرای طوایف‌بنی آدم بودقلم مشکین رقم بتفصیل‌بعضی‌ازحالاتش شروع‌نمود.

ذکرشیخ نجم‌الدین کبری‌وشهیدشدن‌آن‌حضرت بتقدیر ایزد تعالی

نام شیخ نجم‌الدین احمدابن عمرالخیوقی است ولقبش کبری‌و بدان جهت ملقب باین‌لقب‌گشت که‌دروقت تحصیل باهرطالب‌علمی که بحث میکرد بروی غالب می‌آمد وبدین‌سبب‌اورا طامه‌کبری لقب‌داده‌اند بعدازآن ازکثرت‌استعمال طامه‌را انداخته کبری گفتندو بعضی برانند که‌لقب آنحضرت جناب کبری بود(ای‌هوالنجم الکبری جمع‌تکثیر للکبروالصحیح هواول کذافی‌تاریخ‌الامام الیافعی) وشیخ ولی‌تراش نیز از القاب آن جناب‌است وبسبب‌آن این‌لقب رابروی اطلاق کردند که‌نظرش‌برهرکه افتادی بمرتبهٔ ولایت رسیدی **مصراع** سك که‌شد منظورنجم‌الدین سگان‌را سروراست ☆ وکنیت‌شیخ نجم‌الدین ابوا بجناب بود امیراقبال سیستانی دررسالهٔ که مشتمل است بر سخنان شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی آورده‌است که‌شیخ نجم‌الدین درایام جوانسی جهت سماع حدیث ازخوارزم بهمدان رفت‌چون از علماء آنجائی رخصت حـدیث یافت باسکندریه شتافت وازمحدث اسکندریه نیزاجازت حاصل کرده دروقت مراجعت شبی حضرت‌رسالت صلی‌الله علیه‌واله‌وسلم را درخواب دید واز‌آن‌حضرت استدعای کنیتی نمود ورسول‌صلی الله‌علیه‌وسلم فرمود که‌ابوالجناب آنجناب پرسید که‌ابوالجناب مخففه‌حضرت فرمود که لا مشددة شیخ چون ازخواب درآمد ازمعنی آن کنیت چنان‌فهم کرد که ازدنیا اجتناب‌میبایید

نمود لاجرم همانجا خودرا ازعلایق دنیوی مجردساخته درطلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد. آغازمسافرت فرمود چون بخوزستان رسید درخانقاه شیخ اسمعیل قصری پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بیمن توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت ومریدوی گشته بسلوك مشغول شد وچندگاه آنجا بوده شبی بخاطرش خطور نمود که علم ظاهری من ازشیخ اسمعیل زیاده است وازعلم باطن نیزخطی تمام یافته ام واین معنی برشیخ اسمعیل ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید وگفت برخیز وسفرکن که ترا بخدمت شیخ عمار یاسرمی باید رفت شیخ نجم الدین دانست که شیخ اسمعیل بر آنچه درخاطرش خطور نموده بود اطلاع یافته اما هیچ نگفت وبملازمت شیخ عمارشتافته بعدازمدتی که آنجا بسلوك مشغولی کرد چندگاه آنجا بودشبی همان حدیث برضمیرش گذشت وصباح شیخ عمار اوراگفت که نجم الدین برخیز و بمصررو پیش شیخ روزبهان تا این هستی را بضرب سیلی ازسرتو بیرون برد ودرنفحات از شیخ نجم الدین منقولست که گفت که چون بمصر رسیدم شیخ روزبهان رادر بیرون خانقاه اودیدم که بآب اندك وضو می ساخت وبخاطرم گذشت که ظاهرا شیخ نمیداند که باینقدر آب وضو جایز نیست وچون شیخ ازوضو فارغ گشت دست برروی من افشاند وبسبب قطرات آب وضوشیخ که بروی من رسید بیخودشدم شیخ بخانقاه درآمد من نیز دررفتم و آن جناب بشکر وضوء مشغول گشت من برپای ایستادم وازخود غایب شده دیدم که قیامت قایم است ومردم را می گیرند وبآتش می اندازند وبرممر آتش پیری برزبر پشتهٔ نشسته وهر کس که میگوید که من تعلق بوی میدارم اورا می گذارند ناگاه مرابگرفتند وبجانب آتش کشیدند وچون گفتم که ازجملهٔ متعلقان ایشانم رها کردند لاجرم بر آن پشته بالا رفتم و مشاهده که شیخ روزبهان است پیش وی شتافتم ودرپایش افتادم سیلی سخت برقفایم زدچنانکه بروی درافتادم وگفت بیش ازاین اهل حق راانکارمکن بعدازآن ازغیب بازآمدم دیدم که شیخ ازنمازفارغ شده پیش رفتم وروی برپایش نهادم شیخ درشهادت نیز همچنان سیلی برپس سرمن زد وهمان لفظ برزبان راندوبدان سبب عجب ازطبیعت من زایل گشته شیخ روزبهان مرا بخدمت شیخ عمار یاسر باز گردانید وبوی نوشت که هرچند مس داری بفرست تامن زر خالص ساخته ازپیش توفرستم شیخ نجم الدین مدتی دیگر درخدمت شیخ عمار بسر برده چون بدرجهٔ کمال رسید رخصت یافت وبخوارزم شتافته بنیاد ارشاد کرد نقلست که در آن زمان که سپاه مغول بجانب خوارزم توجه نمودند چنگیزخان واولادش که برعلو مرتبهٔ شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند چندنوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از جرجانیه بیرون رود تاآسیبی بذات بابرکاتش نرسد اماشیخ آن ملتمس را اجابت نفرمود وفرمودکه مادروقت آسایش وفراغت بااین مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان نزول رنج وعناد حلول محنت وبلااز ایشان مفارقت اختیار کنیم وچون آن لشکر قیامت اثر نزدیك خوارزم رسیدند شیخ نجم الدین وشیخ سعدالدین حموی وشیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب راکه زیاده بر

شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت بیرون روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ دعا کند تا این بلا از اسلام مندفع گردد و شیخ فرمود که این قضائیست مبرم و بدعا علاج نمی پذیرد آن جماعت گفتند پس مناسب آنست که شیخ باما درین سفر مرافقت نماید جواب داد که مرا اذن خروج نیست وهم اینجا شهید خواهم شد واصحاب آنجناب را وداع کرده بهرطرف رفتند ودرروزی که کفار مغول بشهر در آمدند شیخ نجم الدین جمعی راکه در خدمتش باقی مانده بودند طلبیده گفت (قوموا علی اسم الله فقاتلوا فی سبیل الله) آنگاه برخاسته خرقهٔ خودرا دربر افکند ومیان محکم ببست وبغل پر سنگ ساخته نیزهٔ بدست گرفت وروی بجنگ مغولان آورد وبریشان سنگ می زد تا سنگهائی که دربغل داشت تمام شد ولشکر چنگیزخان آنجناب راتیرباران کرده یك تیر برسینهٔ مبارکش آمد وچون آن تیر را بیرون کشیدند مرغ روح مطهرش بریاض بهشت ماوی گزید گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود پس از آنکه از پای درافتاده کس نتوانستند که آن کافر را ازدستش خلاص سازند وعاقبت کاکل کافر را بریدند و نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته است رباعی ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند نی از آن مفلسکان که بزلاغر گیرند☼ بیکی دست می خالص ایمان نوشند☼ بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند (وکانت شهادة قدس روحه فی شهور سنهٔ ثمان عشر و ستمائهٔ من الهجرة النبویه).

ذکر توجه چنگیزخان بجانب ترمد و بلخ ورسیدن شهور حیات مردم آنجائی بسلخ

خوانندگان این قصهٔ پرغصه چنان برزبان آورده اند که چون چنگیزخان اولاد و ولشکریان را بجانب خوارزم فرستاد وبهار آن سال در حدود سمرقند بگذرانید آنگاه خیال تخریب ترمد نموده نخست نخشب مضرب خیال عساکر ظفر سلب گشت و بحسب مقتضای وقت تابستان آنجا بسر برده بعد از آن روی بترمد آورد وساکنان آنمکان بیت بپشتی باروی شهروحصار ☼ که میکرد جیحون بگردش گذار پای در دامان استغنا کشیده بعد از وصول لشکر مغول دست بانداختن تیروسنك دراز کردند ومغولان بجدهرچه تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نموده بیت بده روز کردند ترمد خراب☼ فکندند باروی ترمد درآب وساکنان آن بلده را ازصغیرو کبیروغنی وفقیر بکشتند گویند در ترمد عورتی را جمعی از لشکریان چنگیزخان گرفته خواستند که بقتل رسانند آن بیچاره گفت مرامکشید تا مروارید بزرك بشما دهم پرسیدند که آن مروارید را کجا نهاده جواب داد که فرو برده ام مغولان درحال شکم اورا شکافته مروارید را بیرون آوردند بیت از آن پس همه کشتگانرا

شکم بامید گوهر در یدندهم و چنگیزخان از ترمد بحدود لنکرت و ساما نه رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه را ببدخشان فرستاد تا آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کردند و دراول بهار از معبر ترمد گذشته روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده درمعموری بمثابهٔ بود که درنفس شهر وقری هزار و دویست جانماز جمعه میگذاردند وهزار ودویست حمام راحت انجام در آن امکنه ومقام موجود بود زبدة الاولیا خواجه ناصرالدین ابونصر پارسا قدس سره میفرموده اند که دروقت استیلای چنگیز خان پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشته اند القصه چون اشراف واعیان از قرب وصول چنگیزخان وقوف یافتند باساوری وپیشکش باستقبال شتافتند وبنا بر آن که در آن ایام سلطان جلال الدین درولایت غزنین لشکری پرخشم وکین جمع آورده درمیدان خلاف و عناد جولان می نمود بلخیان را اظهار اطاعت وانقیاد فایدهٔ نداد وهرکه در آن ولایت بود بضرب تیغ مغولان غرقه بخون گشته از پای درافتاد **بیت** همه بلخ را چون کف دست کرد ✲ عمارات عالیش راپست کرد وآن خان بهرام انتقام سپهر احتشام بعد از تخریب قبة الاسلام تولی خان را بولایات خراسان نامزد کرده خود بطالقان رفته واهالی طالقان درحصار بر کشیده بقدم جنگ وجدال پیش آمدند وبنا براستحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته پس از مراجعت تولی از خراسان واجتماع لشکرها صورت تسخیر روی نموده هرکس در آنجا بوذ کشته گشت آنگاه چنگیزخان جهت دفع سلطان جلال الدین مینکبرنی بطرف غزنین درحرکت آمده بهرشهر که رسید از آبادانی اثر نگذاشتی ودرمیان تیغ ازهیچ ذی حیاتی دریغ نداشت زیرا که یکی ازاولاد جغتای خان بزخم تیغ اهالی آن مکان کشته گشته بودو چون چنگیزخان درکنار آب سند بسلطان جلال الدین رسیدومهم اورا بموجبی که درضمن وقایع خوارزمشاهیان سمت تحریر یافت بتفصیل رسانید بلانویان را بادوتومان لشکر بصوب هندوستان فرستان وآن بلانا گهان دراعمال ومضافات لاهور وملتان بقتل و غارت اقدام نموده بازگشت وبچنگیزخان پیوست.

ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان وبیان خرابی بعضی دیگر ازولایات ایران

درآن اوان که چنگیزخان ازقتل وغارت قبة الاسلام بلخ بازپرداخت پسرخوردخود تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت وتولی باهشتاد هزارسوار که عشر لشکر چنگیز خان بود نخست بمرو شاهجان رفت ودرآن وقت مجیر الملك شرف الدین مظفر که در سلك ارکان دولت سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود درآن بلده حکومت می نمود وجمعی کثیر ازابطال رجال درملازمتش بسرمیبردند وآلات وادوات حرب وقتال بسیارداشتندو چون تولی خان بظاهر آن بلده معموره رسید مجیرالملك بغرور موفور درمقام مقاتلت و

ممانعت آمد وبروايتی درروزاول گروهی انبوه ازشهر بيرون تاخته در عرض يکساعت هزار نفراز لشكرمغول برخاك هلاك انداختند وتولی ازتهور آن سپاه متغير شده بغضب هرچه تمامتر مباشرحرب شدوبنفس خود باطايفهٔ ازشجاعان حمله كرده جمعی كثير بقتل رسانيد وبقيةالسيف را بشهر گريزانيد وتامدت بيست ودو روزميان محاصران ومحصوران نيران قتال اشتعال داشت وقولی كه مختار صاحب تاريخ جهان گشای ومولف مقدمهٔ ظفر نامه است آنكه چون تولی خان بظاهر مرو نزول فرمود تاشش روز در جنك تأخير نمود ودرروزهفتم **بيت** چوخورشيد تابان برآمد بلند ✿ بيفكند برچرخ رخشان كمند ✿ سپاه مغول مجتمع گشته بدروازه شهرستان راندند وجنك آغاز نمودند وازمرويان مقدار دويست كس ازدروازه بيرون آمدند ودرمقام دفع ايشان شدند وتولی بنفس خويش **بيت** يكی برخروشيد چون پيل مست ✿ سپر برسر آورد وبنمود دست وپياده برشهريان حمله كرده مغولان متعاقب او بطرف دروازه شتافتند ودر حمله اول جمله رامنهزم گردانيدند و چون زمانه در مصيبت كشتگان كسوت سوگواری پوشيده مغولان تاروز درگرد شهر ايستاده پاس داشتند و روز ديگر كه سپاه حبش ازجيش روم انهزام يافت و زمانه تيغ زر اندود خورشيد فرق شب زنگی سلب بشكافت مجير الملك بغيراز اطاعت وانقياد چارهٔ نداشت وعالمی جمال الدين نام راكه ازتمام دانشمندان ومتقيان مرو بمزيد علم وعمل ممتاز ومستثنی بودنزد تولی خان فرستاده امان خواست وچون تولی خان مجير الملك را بمواعيد دلپذير مستظهر ومطمئن خاطر ساخت پيشكش بيقياس ازنقود نامعدود ونفايس اجناس ترتيب داده ببارگاه سپهر اساس شتافت وتولی مفصل متمولان شهر ازاو طلبيد فی الحال دويست كس را نام نويس كرده ومحصلان آن تحصيل را ستاينده بشهر خراميدند وآن مردم راگرفته مطالبه مال نمودند آنگاه لشكريان بموجب اشارت تولی خان چهارروز متصل متوطنان مرو راازشهر بصحرا راندند وچهارصد نفر ازمحترفه وبعضی ازپسران ودختران رابجان امان داده بقيه را ازنساء ورجال وپيرواطفال بلشكريان قسمت نمودندوهرمغولی راسيصد ياچهارصد كس حصه رسيد هريك رسدخودرا بقتل رسانيد كه گويندسيدعزاءالدين نسابه باچندنويسنده سيزده شبانه روز تعداد كشتگان مروكرد ازمردم نفس شهر هزارهزار و سيصد هزار و كسری درشمار آمد وسيد حيرت نموده زبان باداء اين رباعی عمر خيام گردان ساخت **رباعی** تركيب پيالهٔ كه درهم پيوست ✿ بشكستن آن روانميدارد دست ✿ چندين سرو پای نازنين ازسردست ✿ ازمهر كه پيوست وبكين كه شكست و چون مغولان خاطر از كشتن ساكنان مرو فارغ ساختند بتخريب مساكن ايشان پرداختند بعد از آن تولی خان فرمانداد كه اميرضياءالدين علی كه ازاشراف مروبود بواسطه عزلت وانزوا افتی بدونرسيده حاكم آن ويرانه باشد وجمعی راكه ازهرطرف پيداشوند سرداری كندوبا رماس بداروغگی آن ديار بی ديار قيام نمايد وچون تولی ازمرو بجانب نيشابور روان گشت بقيةالسيف ازنقب ها وسوراخها بيرون خراميد فی الجمله جمعيتی دست دادتاگاه

بعضی مغولان سفاك ازعقب بدانجا رسیدند وحصه‌مردم کشی‌خود طلبیده گفتند تاهر کس جهت ایشان یکدامن غله‌ازشهر بصحرا برد و بوسیله این‌حیله‌خرمن زندگانی ایشان‌را بباد فنادادند پس از آن تایس نویان که‌ازجبه نویان جدا شده‌بود بمروررسیده مرهمی برجراحت ها نهاد ومقارن آن‌حال امیرضیاءالدین علی جهت‌دفع شر بهلوان ابوبکر دیوانه که در سرخس فتنه بر انگیخت متوجه آنجانب‌شد و بارماس‌روی بصوب بخارا آوردوخون گرفته چند که درمرو بودند این‌معنی‌را بر آن‌حمل کردند که‌ازخوارزم‌شاه‌خبری‌بدیشان رسیده که‌شهر بازمیگذارند بی‌تامل‌طبل کوفته یاغی‌شدند و باروماس اگرچه‌مراجعت ننمودامـا دربیرون‌شهرهر کس را یافت بقتل رسانید و ببخارا رفت درا ین‌اثنا کوشتکین بازمره از ملازمان سلطان‌محمدخوارزم شاه بمرورسیده بر آن‌بلده‌استیلا یافت وامیرضیاءالدین‌علی را که‌ازسرخس بازگشته بودبکشت واین‌خبر بچنگیزخانیان رسیده و سردار باپنجهزار سوارمغول خونخوار ازنخشب بمرو شتافتند ودرمرحله‌اول شهررا گرفته قرب صد هزار مسلمان‌را که‌مجتمع گشته بودند بکشتند وبطرف‌دیگرروان شده آق‌ملك نامی را در مرو گذاشتند تااگرمستمندی ازگوشه‌بیرون‌آید ابواب‌بلا برویش بگشاید وآق ملك بهرحیله که‌توانست طایفه‌دیگررا بکشت وآخرشخصی‌را گفت که‌بانك‌نماز گوید معدودی چندکه‌درنقب ها خزیده بودند چون‌آواز اذان‌شنیدند قامت‌راست کرده بیرون‌آمدندو فی‌الحال بیاران‌سابق لاحق شدند القصه صورت‌قتل درمرو بمرتبهٔ روی‌نمودکه ازتمامی ساکنان آن بلـده و توابـع زیاده از چهـار کس زنده نماندلامـرد لقضاء الله ولا معقب لحکمه .

ذکر واقعه نیشابور

وآن‌چنان بودکه‌درآن‌اوان که تولی‌خان داعیه‌نمود که‌بیلدهٔ مروعبورنماید داماد چنگیزخان تغاجار کورکان راکه بروایت امیرزیرك خجندی برادر خود قراجارنویان بود باده هزارسوار بطرف نیشابور فرستاد مجیرالملك کافی وضیاءالملك زوزنی که درسلك وزراء سلطان واکابرخراسان انتظام داشتند بکثرت مردان جراد ووفور آلات کارزار مغرورگشته عراده ومنجنیق دربرج منصوب گردانیدند وخاطر بر مقابله قرار دادند وتغاجار شهررا مرکزوار درمیان گرفته آغازمحاصره فرمود ودرروزسیم‌ازشصت قضا تیری برتغاجارخورد ودرحال بمرد وسپاه‌مغول‌دست از حرب نیشابوریان‌بازداشته طایفه بسبزوار شتافته عنان‌عزیمت بدان‌صوب معطوف گردانیدند ودر مقدمه فوجی از سپاه‌را بامجانیق واسباب قلعه‌گیری ارسال‌داشته وباآنکه حوالی نیشابور سنکلاخ بود لشگریان ازچندمنزل‌سنك پاره‌جمع کرده باخود بنیشابور بردند چنانکه‌از آن سنك‌ها پشته‌ها پدیدآمد ومجیرالملك‌وسایراهالی شهرچون اهتمام‌لشگر مغول را بدین مشابه مشاهده کردندودانستندکه‌این‌جماعت مانندجمعی که‌همراه تغاجار بودند زودباز نخواهند

گشت باوجود آنکه آلات وادوات قلعه‌داری بسیارداشتند بترسیدند وقاضی مملکت رکن الدین علی بن ابراهیم المعینی را پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت نموده جهت نیشاپوریان امان طلبد اما تولی سخن قاضی رابسمع قبول جای نداد بلکه اورا بشهرباز نفرستادوصباح‌روز چهارشنبه دوازدهم صفراز طرفین آغاز حرب وجنك نمودتیروسنك پران کردندو تاروز جمعه زمان‌مقابله ومحاصره امتداد یافته در آخر آنروز چندموضع ازخندق بینباشتند و بخاك ریزبرآمده رخنه در دیوار شهر انداختند وشب شنبه مجموع باره ازمغولان پرشد ورروزشنبه لشکر تاتاربیکباردرآن بلده ریخته بقتل وغارت‌مشغول گشتند ومردم پناه‌بگوشها وویرانها برده جنك‌میکردند ومجیرالملك که حاکم بود ببقی کریخته مغولان اورا ازآنجا بیرون کشیدند و از وی سخنان درشت‌شنیده بصعب تروجهی بقتلش آوردند بعداز آن زن ومرد نیشابور را بصحرا رانده چهل‌نفراز پیشه‌ورانرا جداساختند وبنیاد حیات سایرخلایق رابرانداختند ودختر چنگیزخان بشهردرآمده بانتقام‌شوهر خویش ازجنبندهٔ اثرنگذاشت وهفت‌شبانه روز آب درشهر بسته تمام‌عمارات راهموار ساخت وجوکاشت ودر تاریخ خراسان‌در حیزبیان آمده که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات و اطفال هزارهزار وهفصد وچهل‌وهفت هزار درقلم آمد آنگاه‌تولی‌عازم هراة گشته مغولی‌چند آنجا بگذاشت تااگرخون گرفته پیدا شود بقتل‌رسانند

ذکرواقعه هراة حرسهاالله عن‌الحادثات

جمهور مورخان آورده‌اند که چون خاطر تولی‌خان‌از تخریب‌نیشابور فراغت عدس عزیمت بصوب‌دالسلطنهٔ‌هراة تافت‌وبعد از طی‌منازل و قطع مراحل‌در مرغزار مشرتو فرودآمده‌ایلچی‌زنبورنام‌نزد کلانتران آن‌بلدهٔ فاخره‌فرستاد وپیغام‌داد که‌ملك‌وقاضی وخطیب ومعارف ومشاهیرشهر باید که باستقبال رایات‌ظفرمال اقبال نماید‌تادر ظلال افضال‌پادشاهانه‌ازتاب آفتاب حوادث‌ایمن مانندملك‌شمس‌الدین محمد جورجانی که در آن‌زمان ازقبل‌سلطان‌جلال‌الدین‌درهراةحاکم‌بود وقرب صدهزارمرد سپاهی داشت‌چون سخن‌زنبور شنیدفی‌الحال‌اورا پایمال غضب‌گردانیده بکشت وگفت آن‌روز مباد که‌من مطیع‌ومنقاد‌کفار شوم‌وچون خبرقتل‌زنبور در اردوی‌تولی‌شایع‌شدمغولان بسان‌زنبوران خاك‌آلود درخشم رفته‌بموجب فرمان‌تولی‌خان‌باطراف وجوانب‌شهر درآمدند وهر کس راکه یافتند بقتل رسانیده وملك‌شمس‌الدین محمد مستعد جنك و پیکار گشته مدت‌هفت روز ازهردوطرف نهایت مردانگی وجلادت‌بجای‌آوردند واز اهل‌اسلام واصحاب‌کفرو ظلام خلقی بدرجات نعیم‌ودرکات جحیم پیوستند ازآنجمله هزار وهفتصد نفرازمغولان معتبر سفرسقر پیش‌گرفتندودرروز هشتم‌ملك‌شمس‌الدین محمد باجمعی کثیرمتشمراستعمال

آلات کارزار گشته‌در اثناء گیرودار تیری بدور سیدوشهید گردید آنگاه هرویان متفرق بدوفرقه شدند اتباع سلطان جلال‌الدین مینکبرنی وملازمان ملك‌محمدجرجانی گفتند که تامارارمقی ازحیات باقی باشد دست‌ازمقابله‌ومقاتله باز نداریم وقضات وعلماو اشراف واعیان شهر بصلح مایل گشتند وچون تولی‌خانرا عذوبت ماء ولطافت هوا و نزاهت بساتین‌و طراوت سبزه وریاحین آن‌سرزمین موافق‌مزاج افتاده بود نمیخواست که بلدهٔ هرات مانند سایرولایات‌ویران شودبنا بر آن‌در آن روز که هرویان بمصالحه میل نموده بودند بادویست سوارنزدیك بخندق دروازه‌فیروزآباد شتافت‌وخودازسر بر گرفته گفت ای‌مردم بدانید که من‌تولی‌خان‌بن‌چنگیزخان‌ام اگرمی‌خواهید که‌بجان امان یابید دست ازمحاربت باز دارید وبپای متابعت پیش آئیدو نصف‌آنچه هرسال ازخراج ومال‌بعمال خوارزمشاه میداده‌اید بنواب مابرسانید تابلطف مرحمت پادشاهانه اختصاص یابید و سوگندان‌عظیم یادکرد که اگرابواب مخالفت مسدود گردانیده دروازها بگشائید نسبت به‌ایشان‌درطریق‌عدل واحسان سلوك نماید واهالی شهر که‌اززبان تولی‌خان امثال این سخنان شنودندترك عنادولجاج داده نخست امیرعزالدین مقدم هروی که‌پیشوای جامه بافان‌بود باصد جامه‌باف که‌هریکی‌نه جامهٔ‌قیمتی دردست‌داشتندبخدمت تولی‌خان‌مبادرت نمودند بعداز آن اکابرواعیان‌ازشهر بیرون آمده‌مشمول نظرعاطفت پادشاهانه گشتند وتولی‌خان ازمردم هرات دوازده‌هزار کس‌راکه از اتباع سلطان‌جلال‌الدین بودند کشته متعرض سایرخلایق‌نشد وملك‌ابوبکر را بحکومت و منکتای را بشحنکی‌بازداشته علم عزیمت بصوب طالقان که‌معسکر پدرش بودبر افراشت وملك ابوبکر ومنکتای‌درهرات برعیت پروری ومرحمت‌گستری مشغول‌گشته خلایق‌درغایت وفراغت بعمارات و زراعت پرداختند اماچون‌خامهٔ تقدیر بتخریب آن‌بلده‌نیزجاری‌شده‌بود ودر آن‌اوان امری بوقوع انجامید که‌هرات نیزحکم سایربلدان خراسان گرفت ودراین باب درکتب علماء بلاغت مآب دو روایت بنظر رسیده قول اول که مختار عمده‌فضلا کبارمولا ناشرف‌الدین‌علی یزدی است آنکه‌چون روزی‌چندملك‌ابوبکر ومنکتای در آن‌دلگشای بحکومت‌ودارائی قیام‌نمودند ناگاه‌خبر غلبه‌سلطان جلال‌الدین مینکبرنی برامراء چنگیزخانی در ولایت خراسان شیوع‌یافت‌ومردم کوته‌نظر تصور کردند که‌دیگر مقابله‌ومقاتلهٔ چنگیزخان با سلطان صورت نخواهدبست ومغولان فراربرقرار اختیارنموده بترکستان خواهند رفت وباین خیال محال‌در تمامی بلدان خراسان مردم‌بی‌سروسامان حکام‌وعمال‌چنگیزخان‌را بقتل‌رسانیدند هرویان نیز ملك‌ابوبکر ومنکتای را ازپای‌درآوردند وروایت‌دیگر که حضرت‌مخدومی ابوی‌مرحومی درروضة‌الصفا بصحت آن حکم‌نموده‌اند آنست که‌در آن زمان‌که تولی‌خان بقتل‌وغارت بلادوقلاع‌خراسان اشتغال داشت‌مغولان‌هرچند سعی نمودند قلعهٔ کالیوین راکه‌حالا‌به‌نیره تواشتهاریافته نتوانستند که‌مسخرگردانندوبعدازرفتن‌تولی‌خان بطالقان ساکنان‌آن‌حصار استوار استماع نمودند که‌هرویان‌بترتیب اسلحه وآلات

گرفتن قلعه قيام مى نمايندوميگويند كه هرگاه مارا پادشاه گيتى ستان بتسخير نيره تواشارت فرمايند **بيت** بكوشيم برهيأت زنده پيل ✿ بجوشيم مانند درياى نيل وتا بدست همت كمند استيلا بر كنگرهٔ آن قلعه نيفكنيم ازپاى ننشينيم ومتوطنان كاليوين از استماع امثال اين سخنان دروهم افتاده باهم گفتند مناسب آنست كه ماتدبيرى انديشيم كه مواد مخالفت و نزاع ميان مغولان وهرويان بروجهى درهيجان ايدكه اصلاح پذيـر نباشد وبعداز تامل و تدبير صاحب نامى راكه در جلادت وتهور بى مثل بودبا هشتاد فدائى بدارالسلطنهٔ هرات فرستادندتا بهرنوع كه توانندملك ابوبكر ومنكتاى راازپاى درآورندوصاحب بامصاحبان خود درزى تجار بشهر آمده دركوچه وبازار به بيع وشرى اشتغال مى نمودند روزى ملك ـ ابوبكر ومنكتاى را درپاى حصارسوار ديده بيكبار بزخم كارد وخنجر هر دو را بقتل رسانيدند وهرويان بمقتضاى اين مصراع كه عشاق ترا بهانهٔ بس باشدشمشيرها كشيده در جوش وخروش آمدند ودرساعت تمامى اتباع حاكم وشحنه را ازعقب ايشان فرستادند آنگاه ملك مبارزالدين سبزوارى را حاكم خود ساخته امر كلانترى ورياست را بخواجه فخرالدين عبدالرحمن غيرانى تفويض نمودند وچون آنخبر بچنگيزخان رسيد بغايت خشمناك گرديد وتولى خان را مخاطب ساخته گفت اگرتومردم هرات راميكشتى اين فتنه وقوع نمى يافت ايلجيكداى نويانرا با هشتاد هزار مـرد خنجر گذار بجانب هرات فرستاده او را وصيت نمود كه بعدازتسخير آن بلده متنفسى رازنده نگذارد وايلجيكداى بعدازطى مسافت دركنار هرات رود فرودآمده لشكريانرا مدت يكماه مهلت داده تا به ترتيب جنك حصار پردازند وازبعضى بلدان خراسان كه داروغه نشين بودند بفرمان چنگيزخان مدد طلبيدٌ پنجاه هزار نفرديگر درظل رايت آن بداختر جمع آمدندوملك مبارزالدين وخواجه فخرالدين با اعيان و اشراف وارازل واوباش عهدوپيمان درميان آوردند كه درمهم جنك وپرخاش اصلا ازخود بتقصير راضى نشوندوماننذ كرت اول دورنگى نكنندو بعدازمدت يكماه ايلجيكداى دروازه هاى هرات راتقسيم نموده بهرجانب شهرسى هزار مردفرستاد وگفت هركس در جنك سستى كند بسياست خواهدرسيد وهركه اظهارمبارزت نمايد بغايت وعنايت مخصوص خواهد گرديد آنگاه ازچهارطرف جنك درانداخت وهرويان مضمون (من يتوكل على الله فهوحسبه) رابرخاطر گذرانيده درمقام مدافعه ومحاربه بثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز ازجانبين غايت سعى وكوشش ونهايت جلادت وخونريزش بتقديم رسانيدند و درشهورسنهٔ تسع عشرو ستمائه چندروزى پى درپى ايلجيكداى جنگهاى سخت پيش برده درهرحربى قريب پنجهزاركس ازلشگراو كشته وخسته شدنداما ازكثرت سنك ورعد و منجنيق جدار باره سوراخ گشت واز نقبها كه درزير خركها ميزدند قواعد بروج بانهدام نزديك رسيدوروزى بيك ناگاه پنجاه گزديوارافتاد وبرخركها آمده چهارصدمردنامدار از سپاه تاتارناچيز گرديدند وبعدازين واقعه بسه روز بنابر قلت ذخيره كارهرويان باضطرار انجاميد واختلاف درآراى ايشان پديد آمدوصبح روزجمعه ازجمعات ماه جمادى الاخرسنهٔ

مذکور ایلجیکدای نویان از برج خاك برسر که اکنون بخاکستر اشتهار یافته قهراً قسراً هرات رابگرفت وخاك او بار بر مفارق متوطنان آن دیار بیخته بزخم شمشیر آبدار رشتهٔ حیات مرد و زن و پیر وجوان رابگسیخت ومدت هفت شبانه روز آن لشگر عالم سوز بغیر کشتن و بردن وسوختن و کندن بکاری نپرداختند ومقدار هزارهزار و ششصدهزار وکسری از هرویان رابدرجه شهادت رسانیدند آنگاه ایلجیکدای بجانب ولایت هرات رود رفته چون بقصبهٔ اوبه رسیددوهزار مغول را بهرات بازگردانید تا اگر کسی ازگوشهٔ بیرون آمده باشدبیاران سابق لاحق گردانند وآن دوهزار کافر نابکار کرت دیگر بآن بلده شتافته قرب سه هزار کس راکه مجتمع گشته بودند قتل نمودند و بغیر شانزده نفر که یکی از آن جمله مولانا شرف الدین خطیب قریه جقرتان بود که در نقبه گنبد مسجدجامع نهان شده بودند هیچکس درهراة زنده نماند در تاریخ هراة آورده اند که چون آن بلده از وجود شوم لشگر مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس ازمسجد بیرون آمده ودر بازار بر پیش خوان دکان حلوا گری نشست ومدتی دراطراف وجوانب نگریسته هیچکس ندید آنگاه دست بریش فرود آورده گفت: الحمدالله که ذمی بفراغت زدیم بعداز آن بیست و چهار کس دیگر از بلوکات وولایات نزدیك بآن شانزده کس پیوسته مدت پانزده سال بغیر از این چهل نفر احدی در آن بلده فاخره وتوابع موجود نبود وایشان درجنبهٔ مسجد جامع که مقبره سلطان غیاث الدین است بسر می بردند ومدت مدید بگوشت قاق کُشتگان تغذی می کردند ودرانبار خانها وطویله اسبان گشته از گندم وجو آنچه بنظر ایشان درمی آید یك یك برمیچیدند تاچندمنی غله جمع ساختند واندك زمینی را بحیله که توانستند شیار کرده آن غله راکاشتند تاسال دیگر دروقت اوراك محصول هر يك راچند مشت گندم وجو رسید و آن چهل تن مولانا شرف الدین خطیب را برخود حاکم ساخته وباین سختی گذرانیدند تا آنزمان که اوکدای قاآن بن چنگیزخان متوجه تعمیر بلدهٔ فاخرهٔ هرات گشته امیرالدین مقدم وبعضی دیگر از مردم را بدانجا فرستاد و بمعموری وآبادانی آن خطه مثال داد .

ذکر مراجعت چنگیزخان بجانب توران زمین وبیان محاربه او با شیدرقو حاکم قاشین

چون پادشاه پرخشم وکین تمامت مملکت سلطان ایران و توران زمین را بموجبی که مرقوم خامهٔ فصاحت آئین شدزیروزبر گردانیدو خبرفوت خوارزمشاه وعجزاولادش را شنید باقراجار نویان وسایر امراء عالیمکان طریق جانقی مسلوك داشته آرای جمله بر ان قرار گرفت که از شاهزادگان جغتای حدودموکران وهندوستان را بجاروب غارت وتاراج پاك سازد واوکدای بنشیب آب سندروان گشته تاغزنین بتازد واین دوشاهزاده آن ولایات

رابروجهی ویران گردانند که اگرسلطان‌جلال الدین بآن‌نواحی شتابد اصلامادهٔمعاش وانتعاش نیابد وفرمان‌واجب‌الاذعان‌برین‌جمله نفاذیافته جغتای واوکدای‌هریکی باجمعی کثیر ازسپاه‌جهانگشای‌روی بصوب‌آن ولایت آورده دراول فصل‌بهارکه‌خسروثوابت وسیار اززمستان خانهٔحوت عنان‌عزیمت بمنزل شرف انعطاف داد و جنودنصرت ورود ریاحین وازهارروی توجه‌ببساتین ومرغزار نهادندچنگیزخان عزم‌نهضت بیورت اصلی خویش جزم کرده براهی که‌آمده‌بود بازگشت ودربقلان‌باغرق خودپیوسته تابستان در آن‌حدودتوقف‌نمود ودراول‌فصل‌خریف ازجیحون‌عبورکرده بسمرقند رفت‌وزمستان در نواحی آن‌بلده‌رحل اقامت‌انداخت اماجغتای‌واوکدای که‌بتاخت‌ولایات‌مکران وسرحد هندوستان وغزنین‌رفته بودند دراکثرآن موضع مراسم غارت‌وقتل بجای‌آورده شهر و ولایات خصوصاً غزنین را خراب‌کرده هریك براهی‌متوجه ماوراءالنهر گشتندو آن زمستان‌دربخارا قشلاق‌فرموده اکثرایام‌بجانور پرانیدن‌وشکارکردن اشتغال‌می نمودند وهرهفته پنجاه‌خروار قوشیلرغه نزدچنگیزخان میفرستادند والعهدة علی الراوی وچون فصل‌زمستان بپایان رسیده سپاه‌سبزه ولاله بار دیگر متوجه دشت وکوه گردید **بیت** برخاست بعزم‌گشت‌لاله ☼شدعازم کوه‌و دشت‌لاله‌وچنگیزخان‌ازسمرقندبصوب‌مغولستان روان‌شد وفرمود تاترکان خاتون والدهٔ سلطان‌محمد خوارزمشاه وحرمهای آن پادشاه عالیجاه پیش‌پیش لشکربروند وبآواز بلند **بیت** برایران‌وسلطان‌وتاج وسریر ☼ همه وقت نوحه‌کنند ونفیر وترکان باآن خیل‌ترکان در تمامی آن‌راه **بیت** همیریخت آب و همی‌کندموی ☼ جهانی‌از آن‌قصه‌درگفت‌وگوی ودرکنارآب‌سیحون جغتای‌واوکدای باردو پیوستند و چون‌از آن‌آب عبورکرده بصحرای بقلان باردو رسیدند جوجی‌خان که‌بعداز فتح‌خوارزم وبنابر نقاری که‌از برادران درخاطرداشت بجانب دشت‌قبچاق رفته بموجب یرلیقی که‌باورسید از یورت‌خود درحرکت‌آمده بعزم‌شکارجرگه کرداز ین جانب چنگیزخان واولادوامراء نیزجرگه انداختندودرموقع اقاریرکه‌بهم‌رسیدند چنگیزخان بنشاط‌صید وشکار سوارشدودرمیان‌جرگه تاخته آهوونخچیرفراوان بینداخت وپس‌ازوی شاهزادگان وامراء نیزبدان‌امرپرداختند وچون از کشتن شکارملول‌گشتند آنچه زنده مانده‌بود داغهای‌خود نهاده‌بگذاشتند آنگاه جوجی‌خان زانوزده بشرف‌دست بوس‌پدر مشرف‌شدو پیشکش بسیارکشید ازآنجمله‌صدهزار اسب بودکه بیست‌هزاراز آن‌اسبان خنگ یکرنك‌بودندوچنگیزخان آن تابستان درهمانجابسربرده قوریلتای بزرك کرد و جمعی‌از امراء ایغورراسیاست فرموده آنگاه جوجی‌خانرا بدشت قبچاق‌فرستاد و خود بجانب یورت‌اصلی شتافت‌ودر ماه ذالحجهٔ‌سنه ٦٢١ موافق لوی‌ئیل در اردوفرود آمد **نظم** جهان داراایران‌وتوران‌زمین ☼ که‌داداین‌جهانش‌جهان‌آفرین☼ باردوی‌فرخنده‌آمد فرود ☼ بدلخواه‌او گشت چرخ کبود☼خواتین‌توران وایران‌برش ☼ زده حلقه لشکر ـ بگرداندرش ☼بدین‌گونه‌یکچندباگلرخان☼ بشادی‌بسر برد چنگیزخان ودرمیان‌زمستان

که بسبب هجوم لشکر برد وسرما دست و پای باز ماند برایامی فردخبر متواتر شد که شیدرقو حاکم تنکت که آنرا قاشین نیز گویند سر از گریبان عصیان بر آورد وجنود نامحدود جمع کرده مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیزخان ترك مجلس بزم نموده باسپاه ترك عزم آن ناحیت فرمودو شیدرقو با پانصدهزار مرد جرار در برابر آمـده **نظم** بمیدان مردان کشیدند صف ❁ بر آمد غریوی زهردوطرف ✿ بر آن هردو لشکر زمین تنك بود ✿ که پهنا یشان بیست فرسنك بود ✿ بفرمان شه برسر آبگیر ✿ زپشت کمانها روان گشت تیر ✿ زپرنده پیکان بران روی یخ ✿ تبه شد سپاهی چومور وملخ ولشکر شیدرقو نیز درآن معرکه بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم جلادت ومردانگی بجای آوردند امـا چون مشیت ازلی مقتضی عظم شـان چنگیزخان بود شکست یافتندوا کثر ایشان کشته گشتند وبقیة السیف روی بوادی فرار آوردند در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد مغولان چنان است که از هر لشکری که صدهزار کس بقتل آید یك قتیل بفرق سر بایستد ودر آن روز از سپاه شیدرقو سه کشته بفرق سر ایستاده بود وشیدرقو بارتـاقیا گریخته **بیت** از آن نامجو لشکر کامیاب ✿ ولایات قاشین همه شد خراب وچنگیزخان چون از قتل وغارت وشکست فراغت یافت بطرف جورجه وتنکتاش شتافت وحاکم جورجه ابواب اطاعت و انقیاد مفتوح ساخته پیشکشهای لایق ارسال داشت از آنجمله **بیت** زاجناس تنسق یکی طبله پر ✿ فرستاده بود از شب افروز در وچنگیزخان فرمود که این مروارید هارا بمردمی دهید که گوش ایشان سوراخ داشته باشد و خدام بارگاه سلطنت برین موجب بتقدیم رسانیده بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکارد وجوالدوز گوشهای خودرا سوراخ کردند و مروارید ستاندند مع ذالك بسیاری از آن لآلی فاضل آمد مقارن این حال شیدرقو از ارتاقیا مصحوب ایلچیان سخندان پیشکش فراوان فرستاده پیغام داد که اگر خان مرا بجان امان دهد وعهد وپیمان در میان آرد **نظم** شتابم بآن بارگه شادوخوش ✿ بیك ماه با تحفه و پیشکش ✿ بیایم به بندم بخدمت کمر ✿ نهم چون قلم برخط شاه سر ✿ جهانجوی سوگندها یاد کرد ✿ بداندیش را ایمن و وشاد کرد ✿ چو ایلچی به تنکت زد ردور شد ✿ چوچشم بتان شاه رنجور شد

ذکر انتقال چنگیزخان از جهان گذران

چون قوت مزاج چنگیزخان بضعف تبدیل یافت و دانست که محل رحلت نزدیکست فرزندان وبرادران وخویشان وقراجار نویان را طلب فرموده شرایط وصیت بتقدیم رسانید ودرباب تشیید بنای موافقت وعدم سلوك در طریق مخالفت سخنان سنجیده بر زبان گذرانید آنگاه جغتای و او کدای وتولی را که حاضر بودند مخاطب ساخته گفت اگر مصلحت می بیند که ولیعهد وقایم مقام من باشد و آن سه برادر باتفاق زانو زده گفتند **بیت** پدر شهر یارست وما بنده ایم ✿ بفرمان ورایش سر افکنده ایم وچنگیزخان منصب ولایت عهد وسریرخانی را

باوکدای مسلم‌داشت وفرمان دادتادرآن باب‌وثیقه‌نوشتند وسایراولادو واخوان واقربا خط بران نهادند که ازمتابعت اوکدای گردن نه‌پیچند و سر برخط‌فرمان او نهندو بلاد ماوراء النهروترکستان رابجغتای‌خان‌عنایت کرده اورابقراجارنویان‌سپرد و گفت تاعهد نامه‌قبل خان و قاجولی بهادر راکه‌بالتمغاء تومنه‌خان رسیده‌بود بمجلس‌آوردند آنرا بجغتای‌تسلیم کرده فرمود که بایدبمقتضای این‌وثیقه‌عمل‌نموده‌ازاستصواب قراجارنویان تجاوزجایزنداری واورا درملک‌ومال‌شریك‌خودشماری و جغتای متقبل آن وصیت گشته چون خاطرچنگیزخان‌ازاین وصایافارغ گشت گفت **نظم** چومدت‌نماند حیات‌مرا ✿ نهان داشت بایدممات‌مرا ـ نبایدکه ازکس برآیدخروش ✿ همان به که باشد همه‌کس خموش چوازشهرشیدرقوآید برون ✿ مراوراهماندم‌بریزیدخون ـ برآرید ازلشگر اودمار ✿ که تابرشماملك گیردقرار ـ بگفت‌این‌ودیده بهم‌برنهاد ✿ توگفتی که‌چنگیزخان خود نزاد واین‌واقعه درچهارم‌ماه رمضان سنۀاربع‌وعشرین وستمائه موافق تنگوزئیل که هم‌سال ولادت وهم‌سال فوت‌پدروهم سال‌جلوسش برتخت‌سلطنت‌بوداتفاق افتادوهم درآن‌ایام شیدرقو ازارتاقیابسان‌صیدی که‌بپای خودبدام‌آیدبمعسکر چنگیزخان‌رسیده‌وشاهزادگان وامراء وصیت‌چنگیزخان رابجای آوردند حاکم تنکت راباهرکس که‌همراه داشت بقتل رسانیدند وبعدازآن بطرف‌اردو بازگشتند وچنگیزخانرا درپای درختی که‌روزی در اثناء شکارجهت مقبرۀ خودتعیین‌کرده بود مدفون ساختند وباندك فرصتی چندان درخت درآن موضع‌ونواحی آن‌پیداشد که‌بادراازآنجا مجال‌گذار محال‌نموده وقبرچنگیزخان ازنظرهانهان‌شد هیچ کس‌پی‌بدان‌سرزمین نبرد وذلك تقدیرالعزیزالعلیم

ذکرطایفه از اولاد چنگیزخان‌که بعد از فوت‌او در الغ یورت پادشاهی کرده‌اند

خواقینی که‌درالغ‌یورت چنگیزخان که‌عبارت‌ازکلوران‌وقراقرم استوباردو بالیغ مشهوربرمسند خانی نشسته‌اندبروایتی که اشرف‌الفضلاءمولا ناشرف الدین علی‌الیزدی رحمة‌الله تعالی‌درمقدمه ظفرنامه‌نوشته‌اند پانزده‌نفر بوده‌اند وبقولی که‌پادشاه عالیشان میرزا الغ‌بیك‌گورکان انارالله‌برهانه درالوس‌اربعه قلمی‌نموده‌اند نوزده نفراول‌ایشان باتفاق مورخان اوکدای قاآن‌استوآخرین ایشان بروایت اول تایزی اوغلان و بقول ثانی اوای‌بن اوکتموروچون راقم‌حروف‌رادرباب عددواسامی سلاطین‌چنگیزخانی‌اعتماد برروایت الغ بیکی‌بیشتر بودنامهای ایشان‌را موافق آنچه درالوس اربعه مسطوراست تعداد خواهد نمود والعلم عندالله‌الموصل الی‌طریق‌المطلوب والمقصود

ذکر او کدای قاآن بن چنگیز خان

او کدای قا آن که بصفات حمیده و سمات پسندیده ومحاسن کردار واحاسن اطوار و وفور عدل واحسان وشمول بذل وامتنان ازسایر پادشاهان نافذ فرمان امتیاز و استثنا داشت پسر سیم چنگیزخان بودو بعد ازفوت پدر بدوسال درشهور سنهٔ ست‌وعشرین وستمائه موافق اودئیل برتخت‌جهانبانی‌نشسته در انتظام ومهام‌عالم و عالمیان بقدرامکان اهتمام فرموددین اسلام‌را برسایرادیان‌مرجح داشت و همواره همت عالـی‌نهمت برترفیه حال مسلمانان می گماشت باران‌انعام و عطایش بمثابه بر مفارق فرق برایا باریدکه آوازهٔ آن باقصای دیار مشرق وانتهای بلاد مغرب رسید و هرگز هیچ زایرازخوان احسانش بی‌حظی تمام باز نگشت‌ودرجواب‌سئوال‌هیچ‌سایل کامه‌لاولم برزبانش نگذشت‌رفتن‌جرماعون نوئین‌بجانب‌عراق‌وآذربایجان‌وشکست‌یافتن‌سلطان‌جلال‌الدین‌مینکبرنی وآبادانی بلدهٔ فاخرهٔ هرات‌وفوت‌تولیخان‌بن‌چنگیزخان‌درایام‌دولت‌آن‌قاآن‌کامران‌بوقوع‌پیوست‌وچون اوچهارده‌سال‌بدولت واقبال‌گذرانید فی‌شهورسنهٔ تسع‌وثلثین وستمائه رخت سفرآخرت بربست واوکدای‌قاآن‌را چهار خاتون معتبر وشصت قمابود وبخشندهٔ بی منت هفت‌پسر بوی کرامت‌فرمودهٔ‌خاتون‌اولش بوراقچین نام‌داشت و زوجهٔ دوم توراکینا وسوم موکا خاتون ونام‌منکوحه چهارم معلوم‌نیست امااسامی پسران اوکدای قاآن بربن موجبست کیوك‌کوتان کوجو قراجارقاشی قدان‌ملك مادرقدان وملك در سلك سراری انتظام داشت و والـدهٔ پنج پسر بزرگتر تورا کینا خـاتون بود (الله تعالی اعلم بالصواب‌و الیه‌المرجع والماب).

گفتاردربیان کیفیت جلوس‌اوکدای قاآن برمسندخانی وذکر بعضی ازوقایع ایام‌سلطنت‌آن بانی‌مبانی جهانبانی

راویان اخبارقاآنی وحاویان‌اسباب سخن‌دانی آورده‌اندکه‌چون مشیت‌جناب‌جلال سبحانی متعلق بان شدکه‌دراطراف عالم تفرقه وپریشانی بجمعیت وآبادانی تبدیل یابد ونوبت دیگرآفتاب عدالت واحسان ونیر عاطفت و امتنان بـروجنات احوال سالـکان مسالك مسلمانی تابد چنگیزخان دروقت شکرات‌موت اوکدای قاآن‌راولی عهدساخته وبعدازآنکه‌شاهزادگان وامراء ونوئینان ازلوازم تعزیتش بازپرداختند بی‌آنـکه در مهم سلطنت سخنی گویندهریك علم‌عزیمت‌بطرف یورت خود پرداختند امابعدازانقضاء دوسال دراوایل‌فصل بهار که‌ازفیض‌پروردگار سلطان‌گل‌پردهٔ‌زمردین ازجمال برداشته براورنك‌فیروزه‌رنك قرارگرفت وفضای‌باغ وبوستان وصحن‌وچمن‌وگلستان ازرشحات

صحاب نیسان صفت خضرت ونضارت پذیرفت وکلانتران الوس چنگیز خان ازاطراف وجوانب مغولستان برسم قریلتای متوجه اردو گشتند ازطرف دشت قبچاق اولاد جوجی باتو وشیبان وحمیان وتنقوت وبرکه وبرکجارو ازجانب شرق برادران چنگیزخان اوتکین و بلکوتی وایلجای وازپیش بالیع جغتای خان وازاردوی خود قراجار نویان واوکدای قاآن وتولی خان وسایراولاد صغایر چنگیزخان خوددراردو بودند وبعد ازاجتماع تمامی شاهزادگان وامراء ونوئینان وتقدیم مراسم جشن وسور ولهو و سرور در باب وصایاء چنگیزخان ونشستن اوکدای برمسندحکم وفرمان سخنان درمیان آوردند واورا برتکفل مهام سلطنت وتعهدامورمملکت ترغیب وتحریص کردند واوکدای زبان اعتذار گشاده گفت لایق سریر پادشاهی برادر بزرگترمن جغتای خانست واعمام من نیز قابلیت این امر دارند ومدت چهل روز این قیل وقال امتداد یافته درروز چهل ویکم که خسروخاوری برمسند نیلوفری برآمد مجموع شاهزادگان وخواتین ونوئینان نزداوکدای قاآن برزبان آوردند که خلاف صوابدید چنگیزخان مقدورمانیست ناچارترا جناح مرحمت و اشفاق برمفارق خلایق آفاق مبسوط می باید ساخت واوکدای سررضاجنبانیده چنانچه آئین مغولانست شاهزادگان کمرها ازمیان بگشادند وجغتای دست راست اوکدای واوتکین دست چپش را گرفته باختیار منجمان وقامان آن مظهر امن وامان رابرتخت خانی نشاندند ولوازم نیاز ونثار بجای آوردند زر وگوهرش برسرافشاندند و تمامی شاهزادگان کامکار وامراء نامدار **مصراع** بیکبار نه بار زانوزدند آنگاه بنا برعادت آباء واسلاف خویش ازاردو بیرون رفته سه نوبت پیش آفتاب بزانودرآمدند وببارگاه عالم پناه بازگشته ببسط بساط عیش ونشاط وتجرع موجبات فرح وانبساط قیام واقدام نمودند وخدام آستان سلطنت آشیان بفرمان قاآن درهای خزاین گشاده حاضران را بانعام نقود نامعدود واجناس بی قیاس مفتخر وسرافراز ساختند وچون پادشاه وامراء ازامثال این امور بازپرداختند رای ممالك آرای قاآنی متوجه تدارك اندك اختلالی که حدوث یافته بود شده لشکر ها باطراف و جوانب ایران و توران ارسال داشت ازآنجمله جوماغون نوئین باسه تومان از لشکر ظفر آئین جهة دفع سلطان جلال الدین علم نهضت بصوب عراق و آذربیجان برافراشت وازآن جنود هرکس بهرطرف رفت مظفرومنصور باغنایم نامحصور مراجعت نموده درماه ربیع الاول سنهٔ ٦٢٧ اوکدای قاآن باتفاق جغتای خان وتولی خان بجانب ختای نهضت فرمود زیرا که التان خان تاآن زمان درشهر بمك برسریر سلطنت تمکین داشت وبقلم تدبیر تسخیر سایر ممالك موروث برلوح خاطر می نگاشت واوکدای قاآن چون چند منزل قطع فرمود تولی خان را بادوتومان لشکر برسم منقلای ازراه تبت ارسال نمود و بنفس نفیس براه راست روان شد وتولی خان نخست ببلدهٔ که برکنار رود خانهٔ قراسوران بود رسیده بعد ازآنکه چهل روز آن شهررامحاصره کرد فتح میسر گشت وسپاه مغول بتیغ خشم وکین جمعی کثیرقتیل گردانیدند آنگاه تولی خان روی بیمك آورد التان خان صدهزار سوار جلادت

نشان بدفع اومأمور ساخت وآن لشکر قیامت اثر در عقب تونکقان قهلقه تولی خان و متابعان را شکاری وار درمیان گرفتند وبجانب ختای راندند و تولی بنابر استعمال سنك یده وپدید آمدن برف وباران وسرما برایشان غالب گشته اکثر ختائیان رابقتل آورد و بعضی را که اسیر ساخت باایشان عمل قوم لوط کرد پس از آن سالماً غانماً عنان عزیمت بطرف اردوی او کدای قاآن انعطاف داد وچون بپایهٔ سریر سلطنت مصر رسید قاآن برادر جلادت سیر را نوازش بسیار کرده ازاعاظم امراء قوتولقو جربی را باسپاه بلا انتها بفتح یمك وفیصل مهم التان خان مامور گردانید وخود بظرف یورت اصلی باز گردید ودر اثناء راه تولی خان بمرض موت گرفتار شده وفات یافت واوپسر چهارم چنگیزخان بود والغ نویان لقب داشت وپیوسته درملازمت پدر بسرمی برد وچنگیزخان درسوانح امور مملکت باوی مشورت می کرد وازتولی خان هشت پسرماند منکوقاآن وقوبلای وارتق بوکار وهلاکو خان ازسورقو قتی بیگی بنت جامکبر که برادراونك خان بود وقوبوقتو وموکا وپوجك وشبوکتای ازخواتین دیگر اماقوتولقو جربی چون بنواحی یمك رسید لشگری عظیم از ازشهر بیرون آمده اورا منهزم گردانید وقوتولقو کیفیت حال را بقاآن عرضه داشت کرده مدد طلبید وقاآن سپاهی بعدد ریك بیابان بمدد فرستاد دراین کرت قوتولقو بدیدن پیکر فتح وظفر فایز شد وختائیان بیمك گریخته مغولان برگرد شهر فرود آمدند در آن اثنا هراس بی قیاس برضمیر التان خان استیلا یافته ودر کشتی نشسته ازآنجا بشهر دیگر گریخت ولشکر مغول اورا تعاقب نموده التان ازآن بلده نیز روی بگریز نهاد وامراء چنگیزی اطراف آن شهر را فرو گرفته التان راه نجات مسدود یافت ویکی ازقورچیان را برتخت پادشاهی نشانده بروایتی خویشتن را باعیال و اطفال درآتش افکند وبقولی خود را بحلق آویخت تاطناب عمرش ازهم بگسیخت لاجرم تمامی ممالك ختای بحیز تسخیر قوتولقو درآمد واموال فراوان ونفایس بی پایان بدست مغولان افتاد وچون خبرفتح باوکدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت متوجه آن مملکت گردانید و استیلاء چنگیز خانیان برممالك التان خان درجمادی الاول سنهٔ ۶۳۱ وقوع یافت وهم دراین سال اوکدای قاآن فرمان داد تا معماران چین وختا که باردو آمده بودند درقراقرم قصری سپهر انتما بنا نمودند ونقاشان ومصوران مانی آسا سقف وجدار آن کوشك را بنقوش گوناگون تزئین فرمودند وهریك ازشاهزادگان وامراء نیز درحوالی آن قصر عالی ابنیهٔ رفیعه ساختند وبفراغ بال متمکن گشته اعلام عیش وعشرت افراختند ودرسنهٔ ثلث وثلثین وستمائه اوکدای قاآن باتو پسر جوجی وکیوك پسر خود ومنکو ولد تولی وموركان وبوری وپایدار اولاد جغتای راباسپاهی کشور گشای باستخلاص بلاد اروس وچرکس وبلغار وکاشغر فرستاد وایشان بمدت هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالماً غانماً باز گردیدند ودرسنهٔ مذکوره ارغون اقاازقبیلهٔ اویرات که بخشی گری آموخته درسلك بتکچیان انتظام داشت بحکومت ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدانجانب آورد وبعداز آن بنا برتقریبی شمهٔ

از کمال معموری و نهایت ویرانی دارالسلطنه هرات بعرض آن پادشاه پسندیده صفات رسید و بهمگی همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیرعزالدین مقدم جامه باف که تولی خان اورا با پانصد نفر ازجامه بافان ازهرات بترکستان کوچانیده بود باپنجاه کس ازاسیران آنجائی روی بوطن مألوف آورد ودرباب عمارت و زراعت آن بلده مساعی جمیله مبذول دارد وقرلق نامی را بداروغگی هرات تعیین کرده مثالی باسم خراسانیان صدوریافت که درباب تعمیر آن بلده فاخره ازخود بتقصیر راضی نشوند ودرسنهٔ ۶۳۶ قرلق وامیرعزالدین مقدم آن بلده را بیمن مقدم مشرف ساخت ودرامر زراعت وعمارت سعی و اهتمام نمودند و باندك روزگاری باردیگر هرات معمور و آبادان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطوراست.

ذکر بعضی ازنوادر حکایات وغرائب روایات کـه دلالت داردبرحسن کردار وجودبسیار قاآن پسندیده اطوار

اکابر مورخین آورده اند که روزی شخصی ازمنکران دین سیدالمرسلین صلوات الله علیه وآله الطاهرین نزد اوکدای قاآن رفته گفت دوش چنگیز خان را درخواب دیدم که گفت اوکدای را بگوی که درقتل مسلمانان تقصیرجایز ندارد قاآن لحظهٔ تامل نمودفرمود که این سخن را خان بزبان خویش باتوگفت یاترجمانی ازقبل خان ترابااین پیغام اختصاص دادآن شخص جواب گفت که خان بی واسطه این راز بامن درمیان نهاد قاآن فرمودکه توزبان مغولی میدانی جواب داد که نی قاآن گفت ظاهراً توازجمله دروغگویانی زیراکه چنگیزخان غیرازلغت مغولی بهیچ زبانی دانا نبود آنگاه اشارت کردتاآن کذاب را معذب گردانیدند ومضمون(من حفر بئراً لاخیه وقع فیه) بوضوح رسانیدند **حکایت** دیگر یاسای مغولان چنانست که درموسم بهاروفصل تابستان بروزدرآب ننشینند ودست درجوی نشویند وبظروف زرونقره برندارند وجامهٔ شسته درصحرا نیندازند وسایرخلایق را نیز ازین مانع آیند چه بنابرزعم آن طایفه این افعال موجب ازدیاد رعدو برق میشود ودر منازل ایشان ازاوایل بهارتااواخر تابستان تصادم رعدوبریق برق بسیاراست غرض ازعرض این مقدمه آنکه روزی اوکدای قاآن و جغتای خان همعنان یکدیگر ازشکار گاه باز گشته در اثنای راه مسلمانی رادیدند که بآب درآمده غسل میکردوجغتای متوجه سیاست آن بیچاره شده خواست که بضرب شمشیر آتش فعل خونش را برخاك ریزد امانسیم مهربانی قاآن در اهتزازآمده برادررا گفت که روزبیگاه استوحالا مجال پرسش جریمه این شخص نداریم مناسب آنکه امشب دانشمندحاجب اورانگاهدارد و تافردا بمقتضای یاسا عمل نمائیم و جغتای دست ازآن بیچاره بازداشته بدانشمندسپردتااورا بخانه خود برد وقاآن درآن شب

یکی ازمعتمدان‌رافرمود تا بالشی ازنقره درموضع غسل آن‌مسلمان انداخت ودیگری را فرمود که باو آموخت که‌دروقت یرغو بگوید که من‌مردی کم‌بضاعتم وزیاده از یك بالش نقره سرمایه ندارم وچون گردسواران‌دیدم‌ترسیدم که‌جمعی باشند که آنرا از من بستانند لاجرم بآب‌درآمده آنرانهان ساختم وصباح‌روزدیگر دانشمند بموجب اشارت جغتای آن شخص‌را ببارگاه قاآن‌رسانید بعدازآن‌ازوی پرسیدند که بچه‌سبب خلاف توره و یاسا کرده بآب‌درآمده‌بودی آنچه بدو تعلیم نموده بودند عرض کردوقاآن‌جمعی ازملازمان رافرمود که‌بروید ودرآن‌آب احتیاط نمائید تاصدق‌وکذب مقال‌این‌شخص ظاهر گردد وآنجماعت‌بدانجا شتافته‌وبالشی نقره‌یافته‌بنظرقاآن‌رسانیدندآنگاه قاآن فرمود که‌هیچ آفریده رازهره‌نیست که ازمقتضای‌حکم‌ویاسای‌ماتجاوزجایز داردواین مسکین ازغایت فقر واحتیاج نقدحیات را فدای این‌محقر کرده بود پس‌ده‌بالش دیگراضافهٔ آن یك‌بالش کرده بآن‌مسلمان‌داد واورا مبالغه فرمود که‌دیگر برامثال‌این‌حرکات اقدام‌ننماید دیگر آنکه درابتداء ایام‌سلطنت فرمان‌قاآن برین‌جمله نفاذیافته‌بودکه‌هیچکس کاردبرحلق گوسفند ودیگر حیوانات نراند بلکه بعادت‌مغولان سینه‌ومایچ‌را بشکافند روزی‌مسلمانی گوسفندی خریده بخانه‌برده دررا محکم بسته کارد بر حلق کشید قضاراقبچاقی که‌در بام‌کمین‌کرده‌بود کیفیت آن‌حال بدید درساعت پایان دویده ودست اوراگرفته بدرگاه قاآن‌رسانید وبوسیله بعضی‌ازنواب جریمه اورا معروض داشت‌قاآن‌فرمود که‌این‌مسلمان رعایت حکم‌ما کرده که‌نهان‌گوسفندرا کشته وتوترك‌یاساءما جایزداشته که ببام خانهٔ او برآمدهٔ مسلمان‌را بگذارید وقبچاقی‌را بیاسا رسانید دیگر آنکه عادت‌قاآن‌چنان‌بود که‌درسالی سه ماه زمستان بشکار اشتغال نمودی ونه مـاه دیگـر هرروز بعد ازشیلان دربیرون خرگاه برصندلی‌نشستی واجناس بی‌قیاس وامتعهٔ نفیسه‌خرمن خرمن پیش خود نهادی وبهرکس خواستی چیزی‌ازآن‌بخشیدی‌وگاه‌بودی که‌شخصی‌راگفتی آنچه‌توانی ازاین اشیاء بردار وبخانه‌خودبر روزی‌مثل‌این انعام نسبت‌بکسی‌فرمود آن‌شخص بقدر طاقت وتوان متاع فراوان برگرفت ودرراه یك‌وصله‌قماش ازدستش افتاد وچون سایر اقمشه‌را بنوکرخود رسانید بازآمد که آن‌وصله‌را که‌افتاده‌بودبردارد وقاآن فرمود که مناسب‌نیست که‌برای‌یك‌جامه‌این‌عزیزقدم رنجه کندآنگاه‌اوراگفت‌بازهرمقدار که‌توانی برگیروببر دیگرآنکه‌شخصی درشکارگاه سه‌خربزه نزد قاآن بردوبنابرآنکه‌ازجنس زروجامه چیزی‌همراه نبود قاآن بموکاخاتون اشارت فرمودکه در هائی که درگوش داری باین‌درویش بده جمعی گفتند که‌درویش قدر این در شاهوار نداند مناسب آنکه بدرگاه عالم‌پناه حاضرگردد تاآنچه‌مدعا داشته‌باشد اززروجامه بستاند قاآن‌فرمود که این‌درویش‌را آن‌حوصله‌نیست که‌تا فردا انتظارکشد ونیز سیرت کریمان آن تقاضانمی کندکه آنچه‌عنایت نماید‌مقارن‌زحمت‌ومشقت باشد واین‌مرواریدهاباز بدست‌ماافتدآنگاه درهارا تسلیم‌درویش نمود ودرویش‌فرحناك بازگشته آنهـا را ببهای اندك بفروخت

مشتری باخود اندیشید که امثال این جواهر گرانمایه لایق پادشاهانست روز دیگر هر دو را پیش قاآن برد قاآن فرمود که من نگفتم که این درها عاقبت بما خواهد رسید و آنها را بموکا خاتون بازداده آن شخص را باصناف عطایا خوش دل و مسرور گردانید دیگر آنکه در دو فرسخی قراقرم پادشاه مکرم برز بر پشته کوشکی بنا کرده آنرا ترغوبالیق نام نهاد و شخصی در حوالی آن پشته نهال چند بید و بادام بنشاند وطالع او مدد نموده آن نهالها سبز گشت و حال آنکه قبل از آن کسی در آن نواحی درخت ندیده بود و چون قاآن را نظر بر آن درختان افتاد فرمود تا بعدد هر درختی بالشی زر بآن شخص دادند پوشیده نماند که بالش زر عبارت از هشت مثقال ودودانك است و بالش نقره کنایت از هشت درم ودودانك دیگر آنکه در روزی که قاآن بمجلس بزم نشسته مست گشته بود شخصی جهت او طاقیه آورد بهیات تاقیها اهل خراسان و قاآن حکم فرمود که در وجه انعام آن شخص براتی بمبلغ دویست بالش نوشتند نواب بتصور آنکه مبالغه در این باب از خاصیت شرابست التمغاء برات را موقوف داشتند و روز دیگر آنشخص برات را بر پادشاه عرض کرد حکم فرمود که دویست بالش را سیصد کردند و همچنین التمغاء آن را در تاخیر می انداختند وقاآن بالش بر آن میفزود تا بششصد رسید بعد از آن قاآن نویسندگان را طلبیده پرسید که چه چیز در دنیا موبد خواهد ماند جواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود که این حدیث غلط است چه نام نیك و ذکر جمیل ابدی خواهد بود شما بحقیقت با من عداوت میورزید زیرا که نمیخواهید که نام من بنیکوئی در عالم باقی ماند و بتصور آنکه از سر مستی بخشندگی میکنم انعام مرا در تعویق می افکنید و ارباب حاجات را در انتظار میدهید تا یکدو کس از شما را بردار اعتبار نکشم ترك این فعل مذموم نخواهید داد دیگر آنکه روزی قاآن از بازار قراقرم میگذشت نظرش بر عناب افتاد بخوردن آن مایل شد و چون ببارگاه رسید یك بالش بدانشمند حاجب داد که از آن عناب بخر و بیاور دانشمند بیازار شتافته و بر لیغ بالش یك خوان عناب خریده پیش قاآن آورد پادشاه فرمود که بهاء این قدر عناب یك بالش کم است دانشمند تتمهٔ بالش را بقاآن نموده گفت این عنابها را بربع بالش خریده‌ام وربع بالش اضعاف ثمن این عنابست قاآن او را رنجانیده فرمود که مثل من خریداری مدة العمر ازدر دکان آن بقال نگذشته‌وده بالش دیگر بعناب فروش عنایت کرد دیگر آنکه نوبتی صد بالش بمستحقی انعام فرمود نویسندگان باهم گفتند که ظاهراً قاآن صد بالش را صد درم پندارد و بالش ها را برسر راه او بگستردند چون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیز است جواب دادند که بالش هائیست که بفلان درویش عنایت فرموده اید گفت صد بالش اندك چیزی بود این را مضاعف سازید و بوی دهید دیگر آنکه در قراقرم کمانگری بود که هیچکس کمانهای او را از غایت ردائت نمی خرید روزی بیست کمان بر سرچوبی بسته برهگذر قاآن بایستاد قاآن را نظر بروی افتاده پرسید که این کیست و عرضش چیست کمانگر عرض کرد که من غیر از ساختن کمان هنری ندارم و چنان مشهور شده

که کمانرا نیك نمی سازم بآنجهت هیچکس بامن‌سودا نمیکندلاجرم‌پریشان‌حال گشته ام‌واین‌بیست‌قبضه کمان‌را برسم‌پیشکش آورده‌ام قاآن‌فرمود که آن کمان‌را ازوی‌ستانند وبعدهریك بالش‌زربوی‌انعام فرمودند دیگر آنکه شخصی از برای قاآن اناری‌آورده وقاآن‌دانهای‌رمان راشمرده بعددهریك‌بالشی بوی‌بخشید وبرین قیاس‌آن پادشاه حق شناس درزمان‌مکنت و کامرانی واوان سلطنت و جهانبانی همواره بایثار درم و دینار خواطربیگانه‌وخویش وضمایرغنی ودرویش‌را خرم ومسرور میگردانید وپیوسته بساط عیش ونشاط مبسوط داشته بتجرع‌شراب ارغوانی و استماع الحان واغانی صبوح را به بغبوق وغبوق رابصبوح میرسانید که بیك‌ناگاه هادم‌اللذات دواسبه برسرش تاخت واز شصت‌تقدیر تیراجل گشادیافته اورااز‌پای‌درانداخت **بیت** اینست‌همیشه‌عادت چرخ‌کبود چون‌بیغشی دیدزوال آردزود درروضة‌الصفامسطوراست که گرگـی‌شبی خود را بررمـهٔ گوسفندمغولی‌زده بیشتراغنام‌اورا تلف‌کرد روزدیگرصاحب‌رمه پیش‌قاآن‌رفته شکستی راکه باورسیده‌بودمعروض داشت قاآن‌گفت که گرك‌پیداخواهد شد اتفاقاجمعی از کشتی گیران که درآن‌اوان ازخراسان بپایهٔ‌سریراعلامی آمدند گرگی گرفته بدرگاه‌آوردند قاآن‌آن گرگـ را ازایشان بهزاربالش‌بخرید وآن‌مغول‌راطلبیده گفت تراازکشتن این گرك‌نفعی‌نباشد وفرمود تاهزارگوسفند بوی دادند وگرگـ را آزاد کردند فی‌الحال سگان‌شکاری که‌درکمین‌بودند درگرگـ افتاده پاره‌پاره‌اش کردند قاآن‌ازمشاهده‌این حالت متغیر شدوفرمان دادتاکلاب‌را بقصاص گرك‌کشتند وغمین‌ومتغیر ببارگاه‌درآمد ارکان‌دولت‌راگفت که‌غرض‌من ازاستخلاص گرك آن‌بود که درمـزاج‌خود احساس ضعفی میکردم اندیشیدم که‌چون ذی‌حیاتی‌راازهلاك خلاص سازم شاید خدای جاوید مرا صحت کرامت‌فرماید وچون گرگـ‌ازاین‌ورطه جان‌نبرد ظاهرآکه مرانیز می‌باید مردوهمدران ایام‌پهلو بربستر ناتوانی نهادورخت‌هستی بباد‌فناداد **رباعی** بی‌خاراگر گلی‌میسر بودی☆ هردم‌بجهان لذت‌دیگر بودی☆ این کهنه‌سرای‌زندگانی‌مرا ☆ خوش بودی اگرنه مرك بردر بودی .

ذکر کیوك خان که‌پادشاه دوم‌است ازخواقین کلوران

کیوك‌خان‌بن‌او کدای‌قاآن درزمان‌حیات‌پدر مصحوب بعضی‌دیگر از شاهزادگان بحدود بلاد اروس وچرکس‌وبلغارتوجه‌نموده بودو بعدازوفات قاآن‌بسه‌چهارسال‌باردو رسیده درماه ربیع الاخرسنهٔ ثلث واربعین وستمائه باتفاق آقاواینی برمسند جهانبانی سعود نمود ودراشاعهٔ‌عدل‌ورعیت‌پروری وافاضهٔ‌فضل‌ومرحمت‌گستری‌تقلید او کدای‌قاآن فرموداما باغواء قداق که‌اتابك‌او بود وجیبغای که‌درسلك‌امراء کشور گشای انتظام‌داشت ملت‌عیسوی‌بردین محمدی مرجه‌میداشت ودراواخر ایام حیات مایل بسیربلاد غربی گشته

بالشکر بسیار بدانجانب روان شدو چون بسمرقند رسید باجل طبیعی در گذشت مدت سلطنتش یکسال بود ومهمات ملك ومالش راقداق باتفاق چیغای سرانجام می نمود ازاولاد کیوك خان اسامی سه نفر بنظر درآمده برین موجب خواجه اغول باتوبهور قو وازاین سه هیچ یك بسلطنت نرسیدند.

گفتار دربیان تسلطی که توراکیناخاتون رادست داد و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوك خان اتفاق افتاد

مورخان سخن‌دان چنان آورده‌اند که او کدای قاآن دراوان جهانبانی پسر بزرگتر خود کوجورا که مادرش توراکیناخاتون بود بولایت عهد مقرر ساخت اما مدت عمر کوجو درزمان حیات پدر بسر آمد و پسرش شرامون که درسن طفولیت بود بجای پدر ولیعهد شدو چون قاآن وفات یافت بنا برصغرسن شرامون وغیبت کیوك خان بن قاآن توراکیناخاتون که والده کیوك ودیگر اولاد قاآن بود برمسندحکومت نشسته بضبط و ربط امور جمهور پرداخت وبرراُی رزین وعقل دوربین وارسال تحف وهدایا و استمالت سپاهی و رعایا اکثراعیان واشراف را بمطاوعت خویش مایل وراغب ساخت وعورتی فاطمه خاتون نام که از از جملهٔ اسیران مشهدمقدسه بودنزدتوراکینا تقرب تمام پیدا کرده ومحرم اسرار اندرونی وکارپرداز مهمات نهانی گشت وبدین سبب درامورملك ومال نیز دخل نموده افراد حشم بچشم دیگر آن عورت نگریستند واین معنی برخاطر بعضی ازامراء و نوئینان گران آمد و بعدازسه سال که توراکینا بامرونهی الوس چنگیزخانی پرداخت کیوك خان از آن سفر مراجعت نموده باردورسید وباوجود کمال اقتدار بدستور معهود زمام مهام پادشاهی را بقبضه اختیارمادر گذاشت وتوراکیناخاتون مسرعان باطراف واقطار ولایات و امصار ارسال داشته فرمان داد که سلاطین وحکام ایران وتوران بقریلتای حاضر گردند وازحدود روم وشام و بغداد تااقصای ولایات دشت قبچاق وچین وختای ملوك واشراف واعیان باندك زمانی دراردو مجتمع گشتند وغیراز باتوبن جوجی به حکومت کیوك راضی نبود و به بهانه‌دردپا تخلف نمود تمامی متعینان ایل والوس مغول باردو بالیغ آمده کثرت خلایق بمرتبهٔ رسید که دوهزارخرگاه جهة مهمانان مرتب گردانیده بوُدند و ماُکول و مشروب بغایت عزیزالوجودگشت وبعدازاینکه جمعیتی چنین دست داد خواتین و شاهزادگان در باب تعیین پادشاهی که ازنسل قاآن باشد قرعه‌مشورت درمیان انداختند و چون کوتای بن قاآن مریض بود وشرامون ازعهده آن امربیرون نمی توانست آمد و توراکیناخاتون و خاتون تولی خان سورقو قبتی بیگی بجانب کیوك خان مایل بودند و امراء و نوئنان در این امر باایشان متفق گشته منصب قاآنی بروی مسلم داشتند ودرساعتی که قامان اختیار نمودند

تمامت شاهزادگان ومعتبران در کریاس گردون اساس جمع آمده افسر از سر برداشتند و کمر ازمیان بگشادند ودست راست کیوك خان را منکوقاآن بن تولی خان ودست چپش را دیگری ازدودمان چنگیزخان گرفته بر تخت نشاندند وچنانچه درذکر جلوس او کدای قاآن مذکورشد بسیار رسوم وآداب آن مهم پرداختند و کیوك خان بتفقدحال صغار و کبار از ازشاهزادگان کامکار وامراء نامدار وحکام ولایات وممالك ولات امصار ومسالك پرداخته تمامی حاضران اردوی عالی راعلی اختلاف مراتبهم بانعام واحسان فراوان نوازش نمود و بساط نشاط گسترده چندروز بتجرع اقداح ارغوانی واستماع الحان واغانی اهتمام فرمود آنگاه بتفحص و تفتیش اموری که بعدازفوت قاآن سانح گشته بود پرداخت و بنیاد حیات فاطمه خاتون راکه ببعضی ازجرایم متهم شده بود برانداخت بیتین این مقال آنکه چنانچه سابقاً تحریر یافت فاطمه خاتون بسبب تقربی که نزدتورا کیناخاتون پیدا کرده بود چندگاه درسرانجام امورمملکت ومال دخل نمود واین معنی برخاطر امراء واعیان گران آمده آن ضعیفه را باموزنالایق متهم داشتند ومقارن جلوس کیوك خان برادرش کوتان بیمارشده یکی ازآنجماعت خاطر نشان او نمود که این مرض نتیجه سحر فاطمه خاتون است و کوتان ساده لوح این سخن باور کرده دروقت توجه بیورت خود بکیوك خان پیغام فرستاد که بجهت سحر فاطمه خاتون ضعفی تمام برمزاج من استیلا دارد اگرمرا واقعه پیش آید امید آنکه آن برادرساحره رابقصاص رساند ومتعاقب این پیغام خبرفوت کوتان شایع گشت وچیبغای که بردولت کیوك استیلای تام داشت درباب پرسیدن آن یرغو مبالغه تمام نمود و کیوك قاصدی پیش مادر فرستادفاطمه خاتون را طلبید وتورا کیناخاتون نخست بعذری تمسك جسته چون الحال پسر ازحد اعتدال متجاوز شد طوعاً وکرهاً فاطمه خاتون را تسلیم کسان کیوك کرد ودرهمان چندروز تورا کیناخاتون وفات یافت یرغوچیان درمقام استکشاف احوال فاطمه خاتون آمدندوچندروزاورا گرسنه وبرهنه داشته لوازم تهدید وتعنیف بجای آوردند تاآن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف نمود وبقصاص رسید آنگاه کیوك خان شنید که پیش ازوصول او باردو برادرچنگیزخان اوتچکین نویان که هشتادپسر و نبیره داشت بخیال جلوس برمسند قاآنی متوجه اردوی چنگیزخانی گشته بود ومنکو قاآن و دیگری از شاهزادگان را بپرسش این یرغو مامور گردانید اوتچکین بجریمه خود معترف گشت لاجرم چند نفر ازامرایش بیاسا اختصاص یافتند آنگاه کیوك خان امراء وحکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت ونسبت ببعضی ازایلچیان سلاطین ایران و توران مراسم انعام واحسان بتقدیم رسانید وبرخی را مقارن اهانت واذلال بازگردانید ازآنجمله برادر پادشاه روم وحاکم حلب را یرلیغ وپایزه داد وبخلیفه بغداد سخنان خشم آمیز پیغام فرستاد زیرا که شرامون ولد جرماغون نوئین ازوی شکایت کرده بودونسبت بایلچی جلاء الدین محمد ملحدطریق کم التفاتی مسلوك داشته سخنان وحشت انگیز بوی قلمی نمود و چون ازامهات مهمات سلطنت فراغت یافت عنان توجه بصوب مجلس عیش ونشاط و تمهید

بساط عشرت‌وانبساط تافت وبنا بر آنکه اتابك کیوك‌خان قداق‌وامیر الامرایش‌جیبغای برملت‌نصاری بودند پیوسته‌صورت‌آن مذهب‌را در نظرش جلوه میدادند تا کیوك دین عیسوی رابرشریعت محمدی‌مرجح پنداشته همت بر تربیت نصاری گماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان‌دراردوی‌او مجتمع گشتندودین‌اسلام‌ضعفی تمام یافته‌دز آن‌ایام‌هیچ‌مسلمانی را زهره ویارانبود که باترسائی بلندسخن کند ونوبتی جمعی‌ازنصرانیان بامداد قداق‌و جیبغای نشانی حاصل کردند که تمامی‌مسلمانان ممالك کیوك‌خان‌را خصی سازندویکی ازکلانتران ایشان نشان رابدست‌گرفته ازبارگاه بیرون آمد تا مژده بسایر ترسایان رساند وهمان‌زمان سگان‌درنده دروی‌افتادندوخصیتین‌اورا کنده‌یك‌لقمه‌خام‌ساختند بعداز آن نصاری ازاعجاز ملت مصطفوی ترسیده دیگر نام‌نشان نبردند وکیوك‌خان‌دراواخر ایام‌حیات باجنودظفر سلب وقوافل عیش‌وطرب از اردو بالیغ در حرکت آمده عزیمت ولایات غربی نمود وبرسرهر شهروقصبه که‌عبورفرمود ساکنان‌آن را بانعام زر وجامه خوش‌دل ومسرور ساخت وچون ماهچهٔ رایت‌نصرت آیتش برحدود سمرقندپرتوانداخت ناگاه ابو یحیی بخدمتش‌رسیدوروح اورانیز مانندیگران مقبوض گردانید **نظم** درین ره خواه سلطان خواه‌درویش ✿ باخرعقبهٔ مرك‌آیدش پیش✿درین‌بستان که‌جای‌خرمی نیست✿گیاهی بی بقاترزادمی‌نیست .

ذکر منکوقاآن‌که پادشاه سوم است از خواقین‌الغ یورت چنگیزخان

بعدازفوت کیوك‌خان منکوقاآن بن تولی‌خان بسعی بانو بن‌جوجی‌خان که ملقب بصاین‌خان‌بود درشهورسنهٔ ثمان‌واربعین‌وستمائه برمسندجهانبانی‌وسریرقاآنی‌صعود نمود واوبصفت عدل‌وانصاف اتصاف‌داشت وپیوسته‌همت‌عالی نهمت برتقویت‌ارکان‌ملت بیضاو تمشیت امورشریعت غرائی گماشت وبجودسخاون موصوف‌بودوبتهوروشجاعت معروف درایام دولت‌خود سادات‌عظام وعلماء اعلام‌ومشایخ کرام را ازمؤنات و تکالیف دیوانی معاف ومرقوم‌القلم ساخت وبهمین منوال بحال‌دانشمندان‌نصاری وپیران‌هرطایفه‌وعجزه هرطبقه پرداخت امااز‌جماعت یهودکسی را سیورغال ندادو بیمن اهتمام اواحوال اکثر خلایق انتظام یافته ممالك‌روی‌بآبادانی نهادورفتن‌هلاکوخان‌ازایران‌بتوران واستیصال ملاحدهٔ بی‌ایمان وواقعه بغداد درایام سلطنت‌منکوقاآن روی‌نمود ووفاتش‌دروقت‌توجه بطرف چین‌ماچین فی‌شهورسنهٔ‌خمس‌وخمسین وستمائه واقع‌بوده مدت سلطنتش‌هفت‌سال وکسری رسید ومهم‌وزارتش‌را امیرعماد الملك‌ختنی باتفاق امیر بولغای منتظم گردانید درجامع‌رشیدی‌مسطوراست که‌منکوقاآن راچهارپسر بودبرین‌موجب‌باکتوواورنك‌تاش ازبزرگترین خواتین‌اقوتوقبی بنت‌اوکدای بن‌بوقا گورکان ازقوم ایکراس واساس‌حیات این‌دوپسر درجوانی اندراس‌یافت‌شیرکی‌ازباباوچین که‌درسلك قمکان قاآن‌انتظام‌داشت

استو بای از کو ینی که او نیز داخل قیکان قاآن بود والعلم عندالله المعبود.

گفتار در بیان کیفیت انتقال سلطنت قراقرم و کلوران از اولاد او کدای قاآن بمنکوقاآن بن تولی تولوخان

چون مدت حیات کیوك خان درحدود سمرقند بنهایت رسید اختلال بقواعد تورهٔ چنگیز خان راه یافته هر یك از شاهزادگان بخیالی متوجه یورت خود گردیده بنا بر آن که در آن زمان باتو بن جوجی خان که او را صاین خان میگفتند از سایر شاهزادگان الوس چنگیز خان بمزید شوکت و ابهت امتیاز تمام داشت ایلچیان باطراف و اکناف مملکت فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنگیزخان و امراء و نوئینان بدشت قبچاق حاضر شوند تا باتفاق هر یك از شاهزادگان را که شایستهٔ سلطنت دانیم بر مسند کامرانی بنشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تمرد وعصیان آمده گفتند که یورت چنگیزخان موضع قراقرم است و کلوران و ما را هیچ ضرورة نیست که بدشت قبچاق رویم و زمره بدان جانب رفته جمعی از قبل خود کسان فرستادند وسورتوقبی بیکی که خاتون تولی خان بود وجمال حالش باوصاف پسندیده اتصاف داشت و پیوسته تخم انعام و احسان درفضای دل اشراف و اعیان می گماشت در آن اوان پسر ارشد خود منکوقاآن را گفت که چون اکثر بنی اعمام تو از فرمان باتواقا تخلف ورزیده اند انسب چنان می نماید که تو با برادران بدانجا روی وشرف ملازمتش دریابی ومنکوقاآن بسخن مادر عمل نموده خودرا ببارگاه باتو رسانید و لوازم خدمت بجای آورده پیشکش کشید و باتو آثار اقبال در ناصیهٔ احوال منکو مشاهده کرد و گفت که از میان شاهزادگان قابلیت سلطنت این جوان دارد و اکثر حاضران را با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشته و کمر از میان گشاده منکو را زانو زد و کاسه داشت وچنان مقرر ساخت که در سال آینده در الغ یورت قریلتای سازند و منکورا باردیگر باتفاق سایر اقاوانی بر مسند قاآنی بنشانند آنگاه طایفه که از اطراف وجوانب دردشت قبچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند و باتو برادران خود برکه اغول و بوقاتیمور را با سپاه گران در مصاحبت منکوقاآن بموضع کلوران فرستاد تا بتشید بناء دولت او قیام نمایند وچون ایشان بمقصد رسیدند باحضار شاهزادگان و امراء و نوئینان فرمان دادند و جمعی از آن طبقه مانند یسومنکا بیسومنکا ولد جغتای خان و شیرامون بن کوجوی و باتواغول ولد کیوك از امتثال آن مثال سر باز زده گفتند که شایستهٔ سریرخانی کسی است که از نسل او کدای قاآن باشد وصولان پیش صاین خان فرستاده پیغام دادند که ما بر سلطنت منکو راضی نیستیم و بنا بر این مضایقه ومناقشه قریب چهار سال قریلتای درحیز تاخیر افتاده هر که از طول مکث ملول شد و کسی نزد باتوارسال داشته استفسار نمود که صلاح مهم منکوقاآن چیست باتو جواب داد که اگر شاهزادگان

راضی شوند واگر نشوند منکوقاآن را برسریر دولت می باید نشاند و هرکس خلاف ورزد سرش ازتن برمی باید داشت وچون این پیغام ببرکه اغول رسید جماعتی راکه دراین امرموافق بودند حاضرساخته چنانچه معهود است منکوقاآن را برتخت خانی اجلاس فرمودند وبتمهید بساط عیش ونشاط و تجرع موجبات فرح و انبساط اشتغال نمودند و منکوقاآن درروزجلوس برمسند جهانبانی فرمود که مناسب آنست که چنانچه طبقات بنی آدم امروز بعیش وطرب میگذرانند اصناف حیوانات نیز ازفراغت بی نصیب نمانند حکم کرد که درآن روزمراکب را ازرکوب وحمل وقید معاف دارند وخون گوسفند وهیچ ذی حیاتی رانریزند وصید وشکار نکنند وازگوشت اغنام وافراسی که درروز پیشتر کشته بودند اطعمه و اغذیه مرتب سازند وفرمانبران یکروز برین موجب عمل نموده منکوقاآن باامراو شاهزادگان وسایر اشراف و اعیان مدت یکهفته بسورو سرور گذارنیدند ودرآن ایام هرروز رابطهٔ صحبت وخرج شیلان دوهزارگردون شراب وقمیز ومال بودوسیصدسر اسب وگاو ودوهزار گوسفند وچون طایفهٔ ازاهل اسلام دربعضی ازآن مجلس تشریف حضور ارزانی میداشتند حکم شده بود که هرروز چندسراسب وگوسفند راموافق شرع شریف ذبح کنند وبعد ازاتمام ایام جشن وسورتفرق زمرهٔ مردم نزدیك و دور اولاد اوکدای قاآن و شاهزادگان که برسلطنت منکوقاآن اتفاق نداشتند باامراءخود جانقی کرده عذری اندیشیدند و گردونهای اسلحه همراه گردانیده بجانب اردو درحرکت آمدند و ازملازمان منکوقان جانورداری که شتری گم کرده بود وجهة طلب باردوی شاهزادگان رفته برکیفیت حال مطلع گشت و درساعت مراجعت نموده پادشاه را ازآن واقعه اعلام داد ومنکوقاآن منکسارنویان را جهت تحقیق آن امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشته منکسار با دوهزارسوارسحری کرد اردوی مخالفانرا فروگرفت وبدیشان پیغام کرد که ازشما مثل این سخنی نقل نموده اند انسب آنست که بی توقف و تعلل باردوی اعلی شتابید تا ازنقمت این تهمت نجات یابید شیرامون وبرادران متحیرشده گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بودیم وفی الحال سوارگشته همعنان منکسار باردو شتافتند وچون بآستان منکوقاآن رسیدند قاآن سه روز ایشانرا طوی داده درروزچهارم بنفس خودآن یرغوپرسید و پس ازتقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه برشاهزادگان ثابت گشته قداق که یکی از امراءبزرك اوکدای قاآن و کیوك خان بود باهفتاد نفراز بدآموزان بیاسا رسید وچون خاطر منکوقاآن از جانب منازعان فارغ شد برکه اغول وبوقاتیموررا باتحفهای شایسته و منسوقات بایسته بخدمت باتوباز گردانید وحکومت دیارمشرق بدستور سابق بصاحب محمود یلواج عنایت کرده پسرش مسعود بیك رابوزارت ماوراءالنهر فرستاد وریاست خراسان وعراق وآذربایجان رابنابر قاعده مستمر بارغون اقاداده شرف الدین خوارزمی راکه نویسندهٔ بود درکمال شرارت نفس جهة حصول اموال آن ولایات صاحب ارغون ساخت وشرف الدین درآن ممالك آغاز ظلم و بیداد کرده برهرکس که یکدینار ازوی حاصل بودده دینار تحمیل نمود زیراکه از

منکوقاآن متقبل شد بود که مبلغ چهارهزار بالش از بقایای سنوات گذشته بحصول موصول گرداند وبدین واسطه درتبریزوقزوین وری واصفهان وقم وکاشان وهمدان و دامغان و جرجان واسفراین و جاجرم وسبزوار ومشهد مقدسه وطوس تفرقه وتشویش بسیار بحال ارباب ناموس راه یافت ودروقتی که آن منحوس درطوس بودتیردعای مظلومان بهدف اجابت رسیده مرضی مهلك برذات نامبارکش عارض گشت وچندروز بر بستر ناتوانی افتاده بموجب کلمه کماتعیشون تموتون درآن ایام نیز سخن تحمیل وزدن و گرفتن برزبان شومش میگذشت تاابویحیی بقبض روح ناپاکش پرداخت و در درك اسفل جهنم اومنزلی معدد مهیا ساخت القصه چون امر سلطنت برمنکوقاآن قرار گرفت ومهم ترکستان ومغولستان و ماوراءالنهر برحسب دلخواه دوستان سمت سرانجام پذیرفت بنابر حکایتی که ازقاضی القضاة شمس الملة والدین احمدالکافی القزوینی درباب تسلطواستیلاء ملاحده شنود و شکایتی که ازوفور تعظم وتجبر مستعصم خلیفه استماع نمود برادرخودهلاکوخان رانامزد ضبط بلاد ایران کرد وهلاکوخان باصدوبیست هزار کس روی بدان طرف آورده آنگاه منکوخان برادردیگر خودقبلاقاآن را بصوب ختای فرستادوفتح ولایات چین را پیش نهاد همت ساخته بنفس خویش روی بدانجانب نهاد و نخست ایلچی نزد فغفورکه موسوم بچوگان بود ارسال نمود وپیغام فرمود که صلاح دولت تودر آنست که مال وخراج قبول کرده سر از چوگان حکم و فرمان مانه پیچی تاگوی صفت بضربات سخط عساکر منصوره گرفتار نگردی وچون ایلچی بدرگاه بادشاه چین رسیده ازآوار رسالة فارغ گردید نایرهٔ غضب فغفور دراشتعال آمده برزبان راند که اگر در مذهب سلاطین وافر تمکین کشتن ایلچی جایز بودی بصولجان قهرسرت راماننده گوی درین میدان گردان میساختم وتنت رابخواری هرچه تمامتر درپیش کلاب می انداختم اکنون باقاآن خودبگوی که طول وعرض مملکت چین ازاحاطه افهام واوهام بیرون است وکثرت جنود ظفرورود این ولایات ازعددقطرات باران افزون اگر بقای عمرودولت خود میخواهی باید که پای دردامن قناعت گرد سازی وحشم تاتار ومغول را درورطهٔ رنج وعنا نیندازی وچون این پیغام بعرض منکوقاآن رسید درشهور سنهٔ ثلاث و خمسین و ستمائه موافق تشقان ئیل باشصت تومان ازسپاه ظفرنشان متوجه خطهٔ چین گردیدوبعداز وصول بکنار نهرقرامون فرمود تاشیرامون نبیرهٔ اوکدای قاآن و خواجه اغول و باتوابناء کیوك خان رادرآب انداختند و چون ماهچهٔ اعلام منکوقاآن برحدود ولایت خصم پرتو انداخت بعضی ازقلاع وقصبات آن رامفتوح گردانید وآثارکمال تسلط واقتدار بخیرظهور رسانیددرآن اثناء **بیت** یکی سهمگین کوه آمد به پیش ✿ که روی مه از تیغ آن بود ریش وبرفرازآن کوه قلعهٔ منیع ساخته بودند که بابرج سپهردعوی برابری کردی ویامنزل ماه ومهردر مقام همسری بسر بردی زحل بلند محل از رفعت شرفات آن متعجب وقاعدهٔ گنبد گردون از رشك متانت اساس آن مضطرب باآلات حرب وذخایر وافر مشحون واز آفات زمان و حوادث دوران مامون وسپاه مغول در گرد

آن نشسته آغاز محاصر کردند ومدتی مدید کمر سعی و اهتمام برمیان بسته لوازم محاربه بجای آوردند امافتح میسر نگشت وفصل تیرماه وزمستان بپایان آمده بهار نیز بگذشت و هوا گرم شد بسیاری ازمغولان بر بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون بر آورده نقد بقارا بباد فنادادند منکوقاآن بتصور دفع وبا بکشیدن ساغرصهبا اشغال نموده بتقدیر ایزدتعالی او نیزمریض گشت وهشت روزصاحب فراش بوده نقدزندگانی بقابض ارواح سپرد در مقدمه ظفر نامه مسطور است که دربدایت ایام جلوس منکوقاآن ایدی قوت که سرور بت پرستان بود باجمعی کثیر از هم کیشان در پیش بالیغ مقرر ساخت که دروقتی که اهل اسلام باداء نماز جمعه مشغول باشند شمشیرعذر از نیام انتقام کشیده بقتل عام اقدام نمایند وپیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت بهدایت عنایت آلهی بدین حضرت رسالت پناهی گردیدو بدرگاه پادشاه دویده کیفیت خیال ارباب ضلال را معروض گردانید منکوقاآن علی الفور باحضار ایدی قوت وپرسش این مهم فرمان فرمود و ایدی قوت بجریمهٔ خویش اعتراف نمودقاآن اشارت کرد تا اورا روزجمعه بردرهمان مسجدجامع بحضورمسلمانان بردار اعتبار کشیدند واز جملهٔ مشایخ اسلام ومقویان ملت حضرت خیرالانام علیه الصلوة و السلام شیخ ابوالمعانی سیف الدین مظفر باخرزی که ملقب است بشیخ العالم ودرسلك خلفاء شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت بامنکوقاآن معاصر بودوسورقوقبتی بیکی والدهٔ منکوقاآن باآنکه متابعت ملت مسیحا علیه السلام مینموددر ایام دولت پسرهزار بالش نقره ببخارا که مسکن شیخ سیف الدین بود فرستاد تامدرسه ساخته مستغلات خریدند و برآن بقعه وقف کردند وتولیت آن مدرسه وموقوفات آنرا بشیخ تفویض فرمود ودرنفحات مسطوراست که روزی شیخ سیف الدین بسرجنازه درویشی حاضر گشت گفتند شیخا تلقین فرمائید در پیش روی میت بایستادوزبان باداء این رباعی بگشاد **رباعی** گرمن گنه جمله جهان کرد ستم ✿ لطف توامید است که گیرد دستم گفتی که بوقت عجز دستت گیرم ✿ عاجزتر ازین مخواه کاکنون هستم وفات شیخ سیف الدین بعداز فوت منکوقاآن بسه سال فی شهور سنهٔ ثمان وخمسین وستمائه بوقوع پیوسته ومرقدمنورش دربخارا مشهوراست

ذکر قوبلاقاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است ازخانان قراقرم وکلوران

چون قبلاقاآن درمملکت ختای برفوت برادر اطلاع یافت فی سنهٔ ثمان و خمسین و ستمائه موافق پیچی ئیل بر تخت پادشاهی نشست و در ایام دولت اواختلال بقواعد توره چنگیزخانی راه یافته میان اولادش مخالفت بوقوع پیوسته موید این مقال آنکه درآن اوان که منکوقاآن بجانب چین توجه می نمود برادرخود ارتق بوکارا در قراقرم بمحافظة

اردو تعین فرمودو ارتق بعداز فوت برادر داعیهٔ استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراشت وسه نوبت بین الجانبین مقابله ومقاتله اتفاق افتاد دو کرت متعاقب قبلا قاآن ظفر یافت وسیم بار ارتق بوکا بدیدن پیکر نصرت سرافراز گشته قبلاعنان بصوب ختای تافته اما بالاخره بنا برعدم مساعدت ودولت اختلال باحوال ارتق بوکا راه یافته سلطنت قراقرم وکلوران بلکه تمامی مملکت چنگیزخان بر قبلاقاآن مسلم گشت وارتق بپای اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته در چهار دیواری که ازخارمغیلان ترتیب داده بودند محبوس گشت وبعداز انقضای یکسال درگذشت وچون گلزار مملکت قبلاقاآن ازخار نقار معاندان پیراسته شدچند نوبت لشگر بچین فرستان آن بلادرادر سلك سایر ممالك محروسه انتظام دادنزدیك بدارالملك خانان ختای که آنرا جیکدو میگفتند ببنای شهری وسیع ورفیع فرمان فرمود **نظم** اساسی بنزدیك جیکدو نهاد ✿ مرآن خطهٔ رانام دیدونهاد در آن تختگه رایکی قصر ساخت ✿ زخاکش بسقف فلك برفراخت چوفردوس شد آن خجسته مقام ✿ ستونهاش سیم وزمینش رخام گویند که آن شهررا مربع بنانهادند وطول هر دیواری از آن چهار فرسنك بود ومغولان آن بلده را خان بالیق خان بالیغ گویند و ایضا قبلاقاآن فرمان داد که ازدریای زیتون که بندرهندوستان است جوئی که طول آن چهل روزه راه بود حفر کرده آب بمیان شهر خان بالیق آوردند وتجار بحار در سفینها نشسته از هندوستان بختای آمدشدمی نمودند و نفایس اجناس می آوردند ومی بردند بناء علی هذا باندك زمانی خان بالیق بکمال معموری وآبادانی رسید وقبلادر ایام دولت خودچند نوبت باعلماء اسلام معارضات فرمود وگاهی ایشان درمقام عداوت واحیانا در طریق عنایت سلوك می نمود وفات قبلاقاآن درشهورسنهٔ ثلث وتسعین وستمائه موافق ئیلان ئیل دست داد مدت عمرش هفتادوسه سال بودوزمان سلطنتش سی وپنج سال وقبلاقاآن پیوسته چهار وزیر می داشت ویکی ازجمله وزرایش امیر احمد بناکتی است ودیگری سنکه ایغوری وقبلا قاآن را دوازده پسر بودند واسامی یازده نفر ازیشان بنظر رسیده بر ین موجب تورجی جیم کیم مسکقن توموغان از جابون خاتون بنت ایلچی نویان قیقرات قوریدای ازتورقجین خاتون که ازقوم مرکیت بود هوکاجی که نسب مادرش بقوم دوربان می پیوست قروجی که مادرش را دور ماچین خاتون میگفتند اباجی کوکجو که نسب مادر ایشان هوشجین نسبت تورقولی نویان بود ازقوم هوشین توقتیمور که درسن بیست سالکی وفات یافت توقان که مادرش باباخاتون نسبت توراقجین بود ومادر پسر دوازدهم قبلا ازتسبوخاتون بنت ماجین کورکان بود والله اعلم واحکم

گفتار درذکر اختلال احوال ارتق بوکا وبیان رفتن او بختای نزدقبلا

درآن اوان که قبلای قاآن از ارتق بوکا انهزام یافته بدارالملك خود شتافت حکم

فرمود که هیچکس دیگر از ممالك ختای طعام بجانب اردوی ارتق بوکا و قراقرم و کلوران نبرد و بدین جهة قحط وغلائی عظیم درمیان ساکنان ارتق بوکا اتفاق افتادوارتق ایلچیان نزدالغوخان که درالوس جغتای باهتمام او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که ازجنس غله وزر آنچه میسر شود بدین جانب ارسال دارند تاملازمان را بواسطه فقدان قوت قوت‌فوت نشودوالغو نخست شرط اطاعت بجای آورده آخرالامر یکدینار و یکمن بار بدآنجانب نفرستاد و ایلچیانرا کشته قاصدی بدرگاه قبلاقاآن روان کرد و باظـهار مخالصت مبادرت جست وقبلا ایلچی الغورا بواجبی نواخته یرلیغ و پایزه عنایت فرمود و ارتق از استماع مخالفت الغوخشمناك شده متوجه دفع او گشت و قرابوقارا که در سلك امراء معتبر انتظام داشت منقلای لشگر گردانید والغو تیرروی بمیدان قتال نهاده برمقدمه سپاه ارتق بوکا ظفر یافت وقرابوقا درمعرکه کشته گشته سایرمغولان بوادی فرار شتافتند والغو بمجرداین فتح مغرور شده بـاردوی خودمراجعت نمود و بفراغت درعیش و عشرت بنشست که ناگاه لشگریان ارتق بوکا برسـر ش ریختند وخون بسیاری از متابعانش را بـاخاك برآمیختند و الغو بکاشغر گریخته ازآنجا بسمرقند رفت وارتق بوکا درالمالیق قشلاق کرده دست بکشتن جمعی ازامرا که فی الجمله آشنائی قبلاقاآن داشتند برآورد و درفصل بهار بلاء قحط وغلادرالمالیق شیوع یافت واکثرچهارپایان لشگریان ارتق تلف شدو اودرشراب افتاده پروای ضبط امور مملکت نداشت درآن اثناء روزی بادی تند برخاسته طنابهای خیمهٔ هزار میخ ارتق بوکا راکه بیت العـشرة او بود بگسلانیدو ستون خیمه شکسته امراء این معنی را بفال بدداشتند واکثر متفرق گشته ارتق را تنها گذاشتند و الغو بر اختلال احوال او مطلع شده باسپاه فراوان بجانب المالیق توجه نمود وارتق چاره منحصر درآن دانست که نزدبرادرخود قبلاقاآن رودوبقیهٔ ایام حیات را بفراغت بگذارند آنگـاه روی بصوب ختای آورد و پیشتر ازخود ایلچی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاده از جرایم سابقه عذرخواست وقبلاقاآن ایلچی را نوازش کرده برادررا بعواطف و مراحم امیدوار ساخت و چون ارتق بوکا بختا رسید قوبلاقاآن درکمال عظیمت وحشمت برتخت سلطنت قراریافته بارگاه عالم پناه را بسرداران جوش پوش و بهادران کینه کوش بیاز است وبرادررا مدتی مانند حلقه بردربداشت آنگاه فرمود که ارتق رابراهی که گناه کاران رادر می آوردند بمجلس رسانیدو درجائی که ایلچیان می ایستادندا او را برپای کردند درآن اثناء قبلا از ارتق پرسید که در این جست وجوی وتـك وپوی حق بجانب ما بود یااز توارتق بی تامل جواب داد که آن روز سلطنت حق ما بودو امروز نصیب قبلاقاآن است بعد ازآن تغاجار نویا زانوزده رخصت جلوس ارتق بوکا حاصل نمود وبتمهید بساط نشاط پرداخته آن روز برادران دربزم عشرت وانبساط بتجرع اقداح می ارغوانی واستمـاع الحان اغانی اشتغال نمودند وروز دیگر قبلا باحضار اشراف واعیان فرمان داده قریلتای کرد و درباب پرسش یرغوی ارتق بوکا و امراء و ارکان دولت اولوازم اهتمام بجای آورد و یرغو ـ

چیان درمقام استفسار آمد ارتق بوکا گفت مصدر جمیع جرایم و جنایات منم و نوئینان مرا در این امر گناهی نیست این سخن مقبول نیفتاد و بعداز تفتیش و تفحص اکثر امرا و مقربان ارتق بوکا بیاسار سیدند آنگاه پادشاه ازحکماء ختا که در پایهٔ سریراعلی حاضر بودند پرسید که هرگز دردبار شمامثل این امری که آینی تیغ در روی آقا کشد و جمعی از بی گناهان را کشت واقع شده است یانی ایشان جواب دادند که در تواریخ قدیم مسطوراست که دو برادر درازمنهٔ سابقه برسر ملك باهم منازعت کردند مهتر بر کهتر غالب آمده او را بگرفت و پیرامون منزل برادر ازخارهای تیز چهار دیواری کشیدو اورادر آنجا مقید گردانید تااوقات حیاتش بنهایت رسیدقبلا بروفق تقریر اهل ختافرمان دادتاچهاردیواری ازخار مغیلان ترتیب دادندو ارتق رابازمرهٔ از خواص و مقربان که باقی مانده بودند و خواتین وفرزندان بآن وحشت آباد فرستاد وطایفهٔ ازغلاظ اتراك برایشان موکل ساخت و ارتق بوکاقرین محنت واندوه بی انتها آنجا بسرمی برد و مطلقا بیرون نمی آمدمگر در ایام جشن وسوروچون مدت یکسال روزکار تیره بدین وتیره بگذرانیدرخت بزندان آخرت کشید وارتق بوکا چهارسال پادشاهی نمودو اورا چهار پسر بود برین موجب بوبوقور ملك تیمور بایرابوقا تماجی وهیچ یك از این چهارپسر افسر سلطنت برسر ننهادند

ذکر بعضی از مناظرات قبلا بامتابعان ملت بیضا

درروضة الصفا مسطوراست که نوبتی طایفه ازتجار مسلمانان جهت قاآن شنقاری سفید که پایها ومنقارش سرخ بود آوردند ودوعقاب سفید نیز پیشکش کردند و پادشاه را آن تحفها مقبول افتاده الوس خاصه خویش نزد آنجماعت فرستاد بازرگانان دست از آن طعام کشیده قاآن سنکه ایغوری راکه وزیرش بود فرمود که ازتجار به پرس که چراچیزی نمیخورید و سنکه این سخن را ازآنجماعت پرسیدجواب دادند که درملت ماتاگوسفند را ذبح نکنند خوردن گوشتش جایز نیست سنکه بنابر عداوتی که با اهل اسلام داشت این جواب را باین عبارت عرض کرد که این جماعت می گویند که آش پادشاه باعتقاد ماحکم مردار دارد و قبلا از استماع این حدیث برآشفته حکم فرمود که من بعدار باب اسلام و اصحاب کتاب تیغ برحلق گوسفند نکشندو بطریق مغولان سینه بشکافند ودراین باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهارسال هیچ مسلمانی بذبح گوسفندی اقدام نتوانست نمود وپسرخودرا ختنه نتوانست کردلاجرم بسیار از اهل اسلام جلاء وطن اختیارفرموده از خان بالیق بیرون رفتند و قبلاقاآن بواسطهٔ سعایت بعضی از مفسدان مولانابرهان الدین بخاری راکه از جمله مریدان شیخ سیف الدین باخرزی بود و درخان بالیق به نصیحت طوایف خلایق اشتغال می نمود بجمعی سپرد که تا بماچین بردندو آن بزرك دین در آن سرزمین از تعفن هوا مریض گشته وفات یافت بعداز آن شهاب الدین قندزی وعمر قرقزی و ناصر الدین ملك کاشغری و

غیرهم از سالکان مسالك شریعت پروری نزد آن وزیر پرتزویر رفته مبلغی رشوت قبول نمودند
تا بعرض قاآن رسانید که بواسطهٔ منع ذبح آمدشد تجار که متضمن آبادانی بلاد وامصار
است ازین ممالك انقطاع یافته واقمشهٔ نفیسه مفقود واموال تمغا نابود گشته اگر قاآن عادل
مردم را اذن بسمل دهد یمکن باردیگر سوداگران باین ولایت آیند وابواب آوردن تحف
ومنسوقات برروی متوطنان اینجائی بکشایند قاآن گفت که اگر من بخلاف یاسای خود
فرمان دهم دیگر خلایق را برقول من اعتماد نماندا ما تو التمغاها باطراف وجوانب ممالك
روان گردان که اگرمن بعد کسی بغمز وسعایت اهل اسلام واصحاب کتاب قیام نماید بسیاست
رسد و بواسطه صدوراین حکم مسلمانان شادشدند صدقات بارباب حاجات دادند درخلال این
احوال جهودی مطرود قاصدجان مسلمانان گشته بعرض اباقاخان بن هلاکوخان رسانید
که درقرآن وارداست که اقتلوا المشرکین کافه وبعقیده متابعان ملت محمدی هرکس که
بردین ایشان نیست کشتنی است اباقاخان گفت برحقیقت امثال این مقال قاآن از من داناتر
است آنگاه آن آیه را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبلا قاآن فرستاد وقبلا باحضار یکی از
علماء اسلام فرمان داده مولانا بهاءالدین ماوراءالنهری را بپایهٔ سریر اعلی بردند و قاآن
ازوی پرسید که اقتلواالمشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را
بکشید قاآن گفت پس چرا بموجب فرموده عمل نمینمائید مولانا فرمود که هنوز وقت آن
کاردرنیامده است وماقادر براجرای این حکم نیستیم قاآن گفت اگر شمارا قدرت نیست مرا
هست و بقتل آن دانشمند فرمان داد وخواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر دانشمند
و بعضی دیگر از امت خیرالبشر صلی الله علیه وسلم که راه سخن داشتند معروض گردانیدند که
پادشاه را دربن باب تامل باید نمود تا علماء اسلام را مجتمع ساخته از معنی آیهٔ مذکوره
استفسا نمائیم و روزدیگر از آن جماعت هرکس درخان بالیق بود ببارگاه حاضر گردانیدند
وقاآن ازایشان پرسید که اقتلواالمشرکین کافهٔ داخل کلام خدای بزرك هست یانی گفتند
بلی گفت بگوئید که مقصود ازین کلمه چیست جواب دادند که ازفحوای آیهٔ مذکوره چنان
فهم می شود که تمامی مشرکانرا می باید کشت قاآن گفت چون فرمان حق برین موجبست چرا
شما تخلف می ورزید وخون مشرکانرا نمی ریزید قاضی علاء الدین طوسی گفت انتظار وقت
می کشیم قاآن عدم مداهنهٔ اورا استحسان فرموده گفت اکنون بیائید تا ازجانبین تعصب و
عناد بگذاریم ونه شما کشتن مارا واجب دانیدونه ما خون ومال شمارا مباح اعتقاد نمائیم و
جهة استفاده با یکدیگر مباحثه فرمائیم آنگاه پرسید که آفریدگار محمد کیست جواب
دادند خدای بزرك گفت محمد راهدایت و درایت که داد گفتند خداوند تبارك و تعالی باز
سئوال کرد که چنگیزخانرا که آفرید جواب دادند که او نیز ازجمله مخلوقات آلهی است
گفت شمشیر قوت وقدرت درقبضه اختیار که نهاد گفتند که خالق عباد و بلاد قاآن گفت قادر
مختار می توانست که توفیق و هدایتی که بمحمد صلی الله علیه و سلم عنایت کرد
بچنگیزخان دهد علماء گفتند این قضیه را خدای بهتر داند قاآن گفت ازین مباحثه و مناظره

چنان معلوم شد که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف و یکی نظر قهر محمد صلی الله علیه وسلم را بنظر لطف آفریده و چنگیزخان را بنظر قهر و نسبت هر دو صفت نظر باو مساوی است پس چگونه شما طرف لطف اورا برقهر ترجیح می نهید علماء این سخن را جوابی ندادند قاآن گفت نه در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولوالامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چونست که شما از فرمان چنگیزخان که پادشاه جبار صاحب اقتدار بود وازحکم من تجاوز جایز میدارید علماء جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد قبول داریم و هرچه مخالف بود قبول نمی نمائیم قاآن از شنیدن این سخن درخشم شده فرمان داد که تمامی قضات ولایات معزول باشند و دیگر واعظان برمنبر نروند و مؤذنان بانك نماز نگویند وسایر خلایق بذبح اغنام اقدام ننمایند و باین مضمون قرب یکخروار یرلیغ نوشتند تا روز دیگر ایلچیان قمر مسیر آن مناشیر را باطراف ممالك برند وعلماء ختا آن شب نزد دوز پرمسلمان قاآن رفته اورا بغایت متغیر و متفکر یافتند وازسبب ملال خاطرش پرسیدند جواب داد که می ترسم فردا خون من و سایر مسلمانان ریخته گردد و مولانا بدرالدین بیهقی که فاضل کامل و فصیحی نیکوشمایل بود باوزیر گفت که مرا نزد قاآن برید تاجواب شبهۀ او را بروجهی عرض نمایم که این فتنه تسکین یابد و قولی آنکه مولانا حمیدالدین سابق سمرقندی این التماس کرد وجناب وزارت مآب یکی از این دوعزیز را روز دیگر بپایه سریر سلطنت مسیر برده قاآن همان سخن را در میان آورد و گفت مشرکانرا نمی کشید آن فاضل گفت این خطاب مخصوص بحضرت رسالت مآب و اصحاب او است که مشرکان عرب و اعجم را بکشد و چون قاآن داوروغ چنگیرخان بر سر یرلیغها نام خدای را می نویسند چگونه مشرك باشند این سخن موافق مزاج قبلا افتاده آن عالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت باو مراسم انعام و اکرام بتقدیم رسانیده فرمان داد تا نشانهائی را که جهت زجر مسلمانان نوشته بودند باطل گردانیدند نقلست که بعد از آن قبلاقاآن هرروز از وقت طلوع آفتاب تاهنگام چاشت بمهمات سلطنت می پرداخت آنگاه علماء اسلام و احبار یهود و رهبانان ترسا و دانایان ختا درمجلس او مجتمع گشته بمباحثه و مجادله قیام می نمودند و او بر استماع مسایل عقلی و نقلی رغبت تمام می نمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریت و انجیل و کتاب شاکمونی را بزبان مغولی ترجمه کردند و شاکمونی شخصی است که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده بود و امت او را اعتقاد چنانست که در وقت ولادتش از آسمان گل بارید و همان ساعت که شاکمونی متولد شد هفت قدم رفته در هر قدم او گنجی ظاهر گشته والله علم بحقایق الامور وهو علیم خبیر بذات الصدور.

ذکر بعضی از امراء و وزراء قبلا

دردفاتر فضلا بقلم بلاغت انتما مرقوم گشته که قبلا قاآن زمام اختیار ملك و مال

را درقبضه اقتدار چهار کس ازامراء نهاده ایشان را جنکسانك لقب داده بود و اسامی آنجماعت اینست میتون نویان اوجاجار اولجای ترخان داشمن ومرتبه این چهار امیر از تمامی ارکان دولتش بلندتر بود وبعدازایشان امیرلشکر اعتبارداشت واورا طایفومی گفتند وجمعی راکه بامارت دیوان ووزارت مقرربودند قبجان میخواندند وعادت قبلا قاآن چنان بود که پیوسته منصب وزارت رابچهار کس که درکیش موافق یکدیگر بودند تفویض می نمود تا بواسطه اختلاف دراعتقاد صورت وفاق میان ایشان روی ننماید و اموال دیوانی ازخیانت مصون ومحروس ماند وازجمله وزرایش یك پسرزاده سید اجل بخاری است که درجامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آنوقت که قبلاقاآن بنابرفرمان منکو قاآن متوجه ولایت ختای بودچون بمملکت قراجابك رسید پسرزاده سیداجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت درطریق اخلاص سلوك نموده باحسن وجهی لوازم خدمتکاری بجاآورد بنابرآن قبلا درهمان سال که برمسند استقلال نشست او را بپایه سریر اعلی طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانید وپسرش ناصرالدین ابوبکررا بایالت قراجابك فرستاد و نبیره سیداجل کهاورا نیزسیداجل می گفتند چون قرب بیست وپنج سال درکمال دولت واقبال بسرانجام مهام مال پرداخت باجل طبیعی عالم آخرت رامنزل ساخت وعوض او امیراحمد بناکتی رایت وزارت برافراخت وامیراحمدبوفور کفایت وکیاست از سایر وزراء قبلا امتیاز واستثناء داشت بناء علی هذاقاآن بنظر اعزازدر وی نگریسته صورت مزید تربیت ورعایتش برلوح خاطر نگاشت واین معنی موجب اشتعال نائره حسد وزیران دیگر شده کاوقنجان که ازاهل ختای بود واو نیز بوزارت قاآن اشتغال داشت باخودقرارداد که بهر حیله که تواند امیراحمدرا بقتل رساند ونوبتی قبلاقاآن ازخان بالیغ بیرون رفته امیراحمد وزیرختائی راجهت سرانجام امور مملکت در شهر گذاشت و وزیر ختائی با اتباع خویش قرارداد که شبی بخانه امیراحمد رفته اوراازمیان بردارندورکابدار امیراحمد ازاین سگالش آگاهی یافته ولی نعمت خودرا بکید بداندیشان مطلع گردانید وامیر احمد همان شب چهل سراسب صبارفتار ازطویله قاآن گرفته باردو شتافت وطبقی سیاه که پرمروارید سفید بود وکاردی برزبرآن نهاده ترغوئی سرخ برآن پوشیده بود بنظر قبلارسانید پادشاه پرسید که غرض ازاین ترتیب چیست وزیر جواب داد که دربدایت حال که من بخدمت قاآن رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود درملازمت آستان سلطنت آشیان بسان مروارید سفید گشت واکنون کاوقبجان میخواهد که بکارد حلق مراهمچو ترغو سرخ گرداند قاآن ازاستماع این سخنان غضبناك شده باحضار کاوقبجان مثال دادوزیرختائی ازکیفیت واقعه وقوف یافته بقلعهٔ که در تصرف گماشتگان حاکم ملچین بود شتافت اهالی حصار بوصولش مستبشر دبقدوم اومستظهر گشتندوقاآن فرمان داد که جمعی ازامراء بمحاصرهٔ آن قلعه توجه نموده طالب منجنیقی راکه در آن اوان از بعلبك آمده بود همراه برند وچون امراء بظاهر آن حصن حصین شتافته آغاز محاصره ومحاربه کردند کاوقبجان درخفیه بایشان پیغام داد که من زیاده گناهی ندارم غایتش آنکه

بنابرعداوتی که درمیان ارباب‌مناصب می باشد من‌وامیراحمدپیوسته قاصد جان یکدیگر بودیم واوفرصت یافته‌ومزاج صاحب‌تخت وتاج رابامن‌متغیر گردانیده اگرقاآن مرا بجان امان‌بخشد نوعی‌سازم که‌این‌قلعه بتصرف شمادرآیدامراء در ساعت فرستاده او را نزد قاآن‌روان‌ساختند وقاآن‌امان‌نامه وشمشیری‌جهت‌وزیرختائی ارسال‌داشت‌ووزیر پرتزویر مطمئن خاطر گشته هنگام فرصت رخنه در دیوارحصار انداخت وحاکم‌قلعه برین‌مکیدت اطلاع یافته بصوب هزیمت‌شتافت وآن‌قلعه بحوزه تصرف قاآن‌درآمد وچون‌وزیر بپایهٔ سریرسلطنت مصیررسیدنوبت‌دیگر منصب‌وزارت بشرکت امیراحمد بوی مفوض گردید وبعدازانقضاء اندك زمانی ازین‌حال کرت دیگر نائـره‌حسد وزیرختـائی‌روبه‌التهـاب آمده بایکی‌از متزهدان ختائی درقتل‌امیراحمداتفاق نمودوبدان‌واسطه‌رشته‌حیات‌خودرا نیزبمقطع‌رسانید تبیین‌این‌مقال آنکه درآن‌اوان درولایت‌ختا زراقی‌متشید پیداشده بانواع مکر وشعبده خوارق عادات بطبقات خلایق نمود وبدین‌سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت‌را مرید ومعتقدخودگردانید وزیرختائی‌دردفع امیراحمد درخلوتی‌ازوی استعانت‌جسته‌شیخ‌زراق‌باوی‌دم‌ازوفاق‌زدودروقتی‌که‌قاآن‌بییلاق‌رفته‌بودچنان‌مواضعه کردند که‌دوهزارکس‌ازمریدان زاهد مشعبد بدرهٔ که‌در چهـارفرسخی خان بالیغ بود رفته در کمین نشینند و هزارکس متعاقب یکدیگر بشهردرآمده آوازه درانداز ندکه شاهزاده جمکیم‌بن‌قاآن همین‌زمان‌میرسدوچون امیر احمد باستقبال بیرون آمده نزدیك آن دره رسداورا ذره‌ذره گردانندبعدازآن وزیرختائی پوشیده‌وپنهان باآن‌دوهزارجاهل‌نادان بدرهٔمذکوره شتافت وجمعی‌را متواتر بشهرفرستاد تاآوازهٔ وصول شاهزاده جمکیم‌در انداختند وبعضی‌ازآن جمع باامیراحمدگفتند که قاآن فوت شده و اینك شاهزاده جمکیم میرسد ومارانزد شماروان کرده که‌بتهیهٔ‌اسباب تعزیت پردازید اما این‌راز سربسته را پیش‌هیچکس نگشائید وامیراحمد بترتیب‌مایحتاج عزا مشغول گشته هرچند کسان می فرستاد که‌ازساعت وصول‌جمکیم آگاهی یافته‌باستقبال شتابدختائیان‌ایشان‌را میکشتند وچون زمانه‌لباس سوگواری دربرافکنده پاسی‌ازشب بگذشت شموع ومشاعل پیدا شد مردم‌خبرآوردند که‌اینك‌جمکیم‌درمحفه‌نشسته رسیدوحال آنکه‌وزیرختای بعادت سالکان طریق‌کشورگشای درمحفه‌نشسته می‌آمدوامیراحمد باستقبال استعجال‌نمودچون‌نزدیك ختائیان‌رسید اورادرمیان گرفته بعزشهادت‌رسانیدند ونوکران‌امیراحمد که‌مسلح بودند متعاقب‌آمده کشندگان سرورخودرا تیرباران کردند ازآن جمله تیری بر مقتل وزیر ختائی‌خورد واو نیز بمردوچون قاآن‌ازکیفیت حادثه‌وقوف یافت‌جمعی به‌خان‌بالیق فرستاد تاموافقان وزیرختائی رابرداراعتبار کشیدند وچهارهزاربالش انعام‌فرمود تاامیراحمد راتجهیزوتکفین کرده درموضعی‌مناسب مدفون‌گردانیدندوبعدازآنکه چهل روز براین قضیه‌بگذشت جهة ترصیع تاج‌قاآن‌جوهری بزرك‌محتاج علیه‌گشت وبعضی‌از تجاربعرض نواب نامدار فلك اقتدار رسانیدند که‌پیش‌ازاین بچندگاه‌لعلی که‌بیست‌مثقال وزن‌داشت

جهة خزانه عامره بامیراحمدفروخته بودیم قاآن‌این‌سخن شنیده گفت من‌از این معامله خبر ندارم وبعدازتقدیم لوازم‌نفحص وتفتیش منکوحه‌امیراحمد اینجوخاتون‌آن‌لعل رانزد قاآن‌فرستاد واین‌معنی‌سبب اشتعال‌نائره غضب‌پادشاه گشت وبروایتی موجب‌ظهور لعل مذکورآن‌شد که‌میان‌ورثه‌امیراحمد دروقت قسمت‌ترکه نزاع‌بوقوع انجامید وپادشاه بتحقیق متروکات‌اواشتغال فرموده درآن‌اثناء آن‌لعل پدیدآمد آنگاه‌قاآن فرمان‌داد که جسدامیراحمدرا ازقبر بیرون کشیده رسنی برپایش بستند وتا سرچهار بازار کشیدند و گردونها بروی‌راندندتا گوشت‌واستخوانش باخاك‌یکسان‌گشت و ایجوخـاتون‌را نیز کشته دوپسر قمرمنظرش را پوست‌کندند وچهارصد قمای‌آن‌وزیر مرحوم‌را بلشگریان تقسیم نموده رقم اختصاص براملاك واسبابش‌کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار **نظم**

زمانه چوباد استو باداز نخست☆ نقاب ازرخ‌گل‌بعزت‌کشد ☆ پس‌ازهفته‌ٔدرمیـان چمن تنش‌را بخاك‌مذلت‌کشد ☆

درجامع‌رشیدی مسطوراست که بعد از واقعه مذکوره سنکه ایغوری که‌باسالکان‌مسالك‌شریعت‌عداوت‌می‌ورزید بمرتبه‌وزارت‌رسیدوچون‌مدت هفت‌سال بدولت واقبال اوقات‌گذرانید روزی قبلا قاآن ازوی‌چنددانه مروارید طلبید جواب‌داد که‌ندارم ومسلمانی دامغانی که‌مبارکشاه‌نام داشت ونزد قاآن بغایت مقرب بود آهسته بعرض‌رسانید که‌سنکه‌نزدیك‌بیك‌خروارجواهروطلاآلات‌درخانه‌داردا گرپادشاه‌اورا بسخن مشغول گرداندبنده همین‌لحظه آن‌اشیاء نفیسه‌را بپایه‌سریر اعلی آورم وقاآن با سنکه آغاز تکلم کردومبارکشاه‌فی‌الحال‌بخانه اورفت ودوصندوق مملو ازجواهـر زواهـر مرصعات‌نادر ببارگاه‌شاه آورد لاجرم همان‌لحظه سنکه مواخذگشته بیاسارسید وبجای او اولجای جنگسانك وزیر گردید وقبلاقاآن هم‌درآن اوان ناصرالدین ابوبکررا از قراجابك طلب‌فرموده بااولجای جنگسانك شریك ساخت نقلست که چون ناصر الدین مدت‌دوسال بامر وزارت پرداخت بعضی ازمقربان بعرض قاآن رسانیدند که‌ناصرالدین ازاموال دیوان‌شصت‌تومان بالش‌فوت کرده است وقبلااورا مخاطب‌ساخته‌از حقیقت آن حال‌سئوال نمود اوجواب دادکه چون سه سال متعاقب محصولات ممالك بواسطهٔ آفت سماوی نیکونیامد مبلغ مذکور رانزد رعایا گذاشته‌ام تامستأصل‌نشوند قاآن را این جواب موافق مزاج افتاده فرمود که‌تمامی ارکان‌دولت‌ماغم‌خویش‌میخورند وناصرالدین غمخواری‌ملك‌ورعیت‌می نماید آنکاه‌اوراخلعت‌زر دوزی‌پوشانیده مایان قبجان لقب داد وزمام‌اختیار جزئی و کلی مهام‌وزارت رادرکف‌درایت اونهاد ومایان قبجان تاآخرایام حیات قبلا قاآن وزیر بود ودر ایـام دولت تیمور قـاآن نیز بسر انجام امور صاحب دیوانی مشغولی‌می‌نمود

ذکر خان پنجم از آن پادشاهان عالیشان که موسوم‌بود به تیمور قاآن

قبلا قاآن‌در ایام سلطنت پسرخویش جمکیم راولی‌عهد کرده بود وبحسب تقدیر

عزیزعلیم شاهزاده جمکیم پیش از پدر ازعالم انتقال نمود وقبلاقاآن ولدش تیمور را که بصفت عدالت وتهور اتصاف داشت قایم مقام پدرساخت ودرآن اوان که قبلاقاآن وفات یافت تیمورقاآن درحدود ترکستان بترتیب وتجهیز لشکر قیام می نمود که بجنك شاهزاده قیدورود لاجرم مادرش کوکچین خاتون متصدی سر انجام امور سلطنت شده مایان قبجان را بطلب پسر فرستاد وتیمورقاآن بعداز استماع این خبر بجانب دارالملك ختای مراجعت کرده درسنه اربع وتسعین وستمائه بمقصدرسید واز شاهزادگان کوکجو وتوقان پسران قبلاقاآن وکملاو یسون تیموراولاد جمکیم واینداغول ولدتوموخان بن قبلاواز نوئینان بیان جنگسانك واوجاجار والجای جنگسانك والتون جنگسانك وغیرهم مجتمع گشته تیمورقاآن رابرسریر پادشاهی نشاندند ونامش رااولجای توقاآن گردانند وچون اولجای توقاآن بر سریرخانی برامد ببسط بساط عشرت وانبساط قیام نمود وابواب انعام واحسان برروی خواص وعوام برگشود مراتب ارباب مناصب را بدستورزمان قبلاقاآن مقرر ساخت ومایان قبجان را بیشتر ازپیشتر تربیت کرده رایت اختیار واعتبارش را برافراخت وفرمود که اورا بلقب پدروجد ملقب دانسته سیداجل خوانند وفرمان اورادر امورمالی از جزئی وکلی معتبر دانند حکومت قراقرم ومنازل اصلی چنگیزخان را ببرادر بزرك تر خویش کلاملاعنایت فرمود وپسرعم خودبنده اغول ولدتوموغان بن قبلارا با یالت ولایت تنکقوت نصب فرمود کوکجوبن وکوکوزکورکانرا بدفع شاهزاده قید ونامزدکرد ودرتمهید بساط عدل و انصاف ورفع رسوم جورواعتساف شرایط مبالغه بجای آوردو بصحت پیوسته که تیمور - قاآن ازمبادی ایام جوانی وعنفوان اوان زندگانی بشرب راح ریحانی وتجرع بادهٔ ارغوانی بغایت مشعوف بود و هرچند جدنامدارش قبلاقاآن اورا ازادمان مدام منع مینمود اصلا قبول نمی فرمود آخرالامر قبلاچندکس از اهل اعتمادرابران فرزند ارجمند موکل ساخت تانگذارند که دست بجانب صراحی بردولب برلب جام نهد و چون شاهزاده روزی چند بقول اصحاب وعظ وپند شراب نیاشامید بی تحمل شده بتعلیم مولانا رضی الدین بخاری که بواسطهٔ قرب مشرب نزدا ومقرب بود حمامی راگفت که بجای آب در یکی ازآخورهای حمام شراب ریزد و هـرروز باتفاق خدمت مولوی بحمام رفته پنهان از اغیار دفع خمار می نمود آخرالامر موکلان برآن سروقوف یافته کیفیت حال بعرض قبلا رسانند و قاآن درغضب رفته مولانارضی بخاری را ببهانهٔ از صحبت شاهزاده دور انداخت وچون پیمانه حیاتش راساقی اجل پرکرده بود بطریق خفیه اوراهلاك ساخت غرض ازعرض این حکایت آنکه بنابراسباب مذکوره تیمورقاآن درزمان زندگانی قبلاقاآن نمی توانست که بموجب دلخواه درمجلس عیش وعشرت قرارگیرد اما بعدازجلوس بر تخت سلطنت صبح وشام غیر شرب می کلفام کاری نداشت وشب وروز همدم قدح وجام بوده قبول نصیحت نیك اندیشان را پیرامن خاطر نمیگذاشت پس از آنکه شش سال درکمال اقبال باین طریق اوقات گذرانید بخارشراب درمزاج موفور الابتهاج اوتاثیرکرده بمرض صرع و لقوه گرفتار

گردید و شش سال زمان رنجوری او امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا امورملك ومالرا بفیصل میرسانیدو بعقیدهٔصاحبظفر نامه نام پدرقیدوغازیاغول بود .

گفتار دربیان‌هدایت حال‌شاهزاده قیدو وذکر نهایت ایام اقبال او

شاهزاده قیدو که بروایت اصح‌ولدقاشین‌بن اوکدای‌قاآن بودودر اوایل ایام‌رشد وتمیزملازمت ارتق‌بوکا مینمود وآن اوقات که آثار نکبت وادبار برصفحات احوال ارتق ظاهر گشت قیدو بمقتضای این‌مصراع که **مصراع** زبیدولت گریزان باش چون تیر عمل کرده روی ببعضی ازبلدان‌مغولستان آورد و نزدبرکه اغول که در دشت قبچاق بجای‌صاین‌خان‌پادشاه شده‌بود قاصدی‌سخن‌دان ارسال‌داشت والتماس فرمودکه‌اورا بمال ولشکر مدددهد تابعضی ازممالك مــوروث‌را تسخیر نماید برکه‌اغول که بصفت عقل و فراست وفهم وکیاست ومعروف‌بودمنجمانراطلبیده فرمان‌دادکه برزایجهٔطالع‌قیدو نظر انداز بدوسعادت وشقاوتش‌را ازسیرنجوم‌معلوم نموده کیفیت عرض‌کنید واهل تنجیم بعد ازتامل وتفکرمعروض‌گردانیدندکه ازامارات سماوی چنان بوضوح میپیوندد‌که طالع قیدو درغایت قوتست و برخصوم واعادی ظفر یافته سالها برتــخت بخت تمکین خواهد داشت بنابرآن برکه‌خان قیدورا بزورلشگرمددکرد و قیدوباستظهار آن‌سپاه جرار بمحاربهٔ الغوخان‌که درالوس‌جغتای پادشاه بودمبادرت‌نموده بروی ظفر یافت و بلاش وکنجك وبعضی ازولایت ترکستان‌ومغولستان رابحیز تسخیر درآورد ودرآن وقت‌که خاطرقبلاقاآن ازممرمخالفت برادرش ارتق‌بوکا فراغت‌یافت‌فی‌سنهٔاثنین وستین‌وستمائهٔ ایلچیان نزدتمامی خواتین وشاهزادگان الوس چنگیزخان فرستاده بقریلتای فرمان داد ومجموع ایشان روی بخان بالیق‌نهادند مگر اولاد باتووشاه‌زاده قیدو وقبلا از تخلف قیدودغدغه بخاطرراد داده‌خواست‌که اورا درقیدبلاانداز‌دلاجرم چندکرت قاصدان‌چرب زبان‌پیش وی‌روان‌کرده پیغام‌فرمودکه مناسب چنان مینمایدکه آن‌عزیز فرزند مانند سایر شاهزادگان خردمند بدینجانب شتابد تادیده بدیدار یکدیگرروشن‌کنیم وباتفاق پرتواهتمام مهام‌برانتظار امورملك ودولت اندازیم‌قیدوخان بمساعدت بخت‌بیدارجواب دادکه‌امسال‌الاغان‌حشم‌وخدم‌ما ازلاغری‌مجال رفتار ندارند اگرتوفیق‌گردد سال دیگر شرف ملازمت دریابیم وتامدت‌سه‌سال بامثال این‌بهانها تمسك جسته بدرگاه قاآن‌نرفت وهرسال طایفهٔ ازابطال‌رجال‌را باطراف ممالك مغولستان وترکستان میفرستاد و باخذ غنایم وگوشمال ارباب جرایم میپرداخت بنابرآن دغــدغهٔ خاطر قبلاقاآن از جانب قیدوخان نومیدگشته فوجی‌ازشاهزادگان ونوئینان را باسپاهی گران بمحاربهٔ او نامزد فرمود وایشان‌درکنار آب اردیش ییلاق‌کرده خواستندکه‌دراوایل‌فصل خریف‌بمبارزت

حریف مبادرت نمایند در آن اثنا بعضی از آن شاهزادگان بنابر افسادزمرهٔ ازمفسدان نسبت به قبلاقاآن درمقام عصیان آمده سرداران لشگراورا مواخذ ومقید گردانیدند و جمعی را نزد اولاد باتووفرقهٔ راپیش قیدوفرستادند و این معنی موجب ازدیاد علومرتبهٔ قیدوخان گشته بعداز آن هرچندقاآن سپاه بمحاربه او ارسال داشت منهزم بازآمدندو چون قبلا وفات یافت وپرتوانوارمعدلت تیمورقاآن براطراف‌وانحاء ولایات تافت درسنهٔ سبعمائه موافق اودئیل صد تومان لشگرمرتب ساخته بمقابله‌و مقاتله قیدو نامزد فرمود و قیدو از صورت حادثه خبر یافته ایلچیان نزددواخان که در آن زمان پادشاه الوس جغتای خان بود فرستاد و پیغام داد که مناسب آنست که بسرعت هرچه تمامتر بالشگر ظفر اثر بدینجانب ملحق شوی تاباتفاق شرسپاه تیمورقاآن را از سرباز کنیم ودوا بمداوای درد قیدوخان نپرداخته بمعاذیر نادلپزیر تمسك جست و قیدو بالضرورة باجنود خلاصه خود بصوب قراقرم حرکت کرده بآهستگی طی مسافت می نمود تادر برابر صدتومان لشگر تیمور-قاآن رسید وباآنکه جیش او صدیك آن سپاه زیاده نبود دل برمحاربهٔ نهاده مدت سه شبانروز جنگهای مردانه کرد و آخرالامرزخم دار شده نزدیك بود که گرفتار گردد لاجرم درشب چهارم فرمان فرمود که هریك ازلشگریان در چندمواضع آتش افروزند و سپاه تیمورقاآن شعلات نیران فراوان دیده تصور کردند که قیدو را ازجائی مدد رسید واوخود همان شب کوچ کرده باز پس نشست وامرای ختائی بتوهم آنکه قیدوحیلهٔ اندیشیده مخواهد که ایشانرا نزدیك خود کشد وبدام بلامقید گرداند اورا تعاقب ننمودند ومقارن آن حال دواخان باشجاعان ایل‌والوس جغتای‌خان بقیدوپیوست و هردوشاهزاده بعد از تقدیم مشورت همعنان یکدیگرروی بسپاه تیمورقاآن نهادند ودرکنار آب اورویش بدیشان رسیده هردوگروه چندان کوشش نمودند که از خونریزش بستوه آمدند وساق پای دوادو زخم خورد وچندنفر ازخویشان او ازپای درافتادند عاقبت قیدوغالب گشته ختائیان عنان بصوب فرارگردانیدند ودراثناء راه **مصراع** آتش تدبیر برافروختند وعلف زارها را بسوختند تاکسی ایشانرا تعاقب نتواند نمودو بعدازین فتح نامدار قیدوخان بمرض قولنج گرفتارگشت وبعضی ازجاهلان ختای که خودرا طبیب می پنداشتند بیست وپنج حب بدو دادند ومرض منجر باسهال دموی شده قیدوخان فی سنهٔ اثنی وسبعمائه بماه رجب رخت بسرای عقبی کشید درروضة الصفا مسطور است که قیدوخان زیاده از نه موی متفرق برعذاروحوالی رخسار نداشته وهرگزشراب وقمیزونمك نمی خورد وملت اسلام را برسایر ادیان و ملل ترجیح کرده پیوسته باعلماء وحکما مصاحبت می نمود و ایشانرا بمناظره و مباحثه امر می فرمود وهرشب قبل از طلوع صبح از خواب برخاسته سربجیب تفکر فرو می برد و بلطف طبع وجودت ذهن موصوف بوده بارعیت وزیردستان درکمال سلوك می کرد گویند نوبتی بعضی ازلشگریان اوبی رخصت ولایتی واز ولایات یاغی را غارت نموده جمعی را کشتند و قیدو ایشانرا باز خواست بلیغ فرمودو کمر از میان بگشاد و درگردن

انداخته سه كرت آفتاب را زانوزده آنگاه مناجات كرده گفت ای‌خدای بزرك مرا بدين گناه كه بخلاف‌رضای من‌واقع شده مواخذه‌منمای وازجملهٔ حكايات كه برمكارم اخلاق قيدوخان دلالت دارد يكی آنكه دامادش دست شهوت بجانب كنيزكی دراز ساخت و دختر قيدو كه حامله بود از ين معنی وقوف يافته موی‌شوهررا بگرفت و آغاز غوغانمود شوهر لگدی برشكمش زدكه فی‌الحال‌افتاد و بمرد پسران‌قيدو درمقام‌انتقام شوهرخواهر آمده اورا برآن داشتند كه دامادرا طلب‌دارد وبسياست رساند وپدرداماد پسر خود را دست‌وپای بسته پيش‌قيدوفرستاد آنگاه‌قيدو ازپسران پرسيدكه در حق اين شخص چه انديشه داريد گفتند كه‌ميخواهيم‌بقصاص خواهرخويش خونش بريزيم قيدوگفت خواهر شمارا ازقتل اوچه‌فايدهٔ خواهد رسيد گفتندهيچ‌فايده نه‌قيدوگفت پس مصلحت آنست كه متعرض‌اونكرديم چه‌پدر پيرش سالها ماراكوچ داده وحالاجهته‌طلب رضای ماپسرخود را مقيدبدرگاه فرستاده پسران‌درمقام‌مناقشه‌آمده بالاخره مقررشدكه دامادرا صدچوب زنند وبگذارند وقيدو پنهان‌از اولاد جلادرا گفت كه ده‌شاخ‌چوب برهم بسته‌ده بارآهسته بروی‌فرود آورد وبعد ازآنكه روزی‌چندبرين قضيه بگذشت وخشم پسران كمتر گشت قيدوخان ايشانرا طلبيده گفت ای‌فرزندان‌شما چگونه رواداريدكه بيگانه‌برجای خواهر شمابنشيند گفتند اين‌مصلحت راخان‌بهتر ميداند آنگاه پادشاه دختر ديگر خودرا بآن شخص دادو اورا خوش‌دل ومسرور نزدپدر فرستاد وازجـملهٔ افاضل مولا نازين‌الدين قدسی ملازم قيدوخان بوده نظم اين رباعی را بوی اسناد می‌نموده‌اند **رباعی** اندره حق كه بنده‌وشاه يكيست ✿ محبوب مقربان درگاه يكيست بتخانه‌شـدم دوش بتی را ديدم ✿ انگشت برآورده كه الله يكيست

ذكر اسامی سايرپادشاهانی‌كه بعداز فوت تيمورقاآن درالغ يورت برمسند خانی نشستند

چنانچه در مقدم داستان خاقان قراقرم وكلوران مرقوم‌كلك بيان‌گشت بروايت ميرزاالغ بيك‌گوركان عددآن سلاطين نافذفرمان‌نوزده نفراست و ازين جمله پنج نفر مذكور شدند و بنابر آنكه احوال چهارده نفر ديگر نا معلوم است‌كلك سخن گذار بمجردتعداداسامی‌ايشان‌اختصار نموده‌درسلك‌تحرير ميكشدكه‌قاآن‌ششم‌قوشيلای‌بن‌خلبيك خلبيك بن‌تربه بلاء بن جمكيم است‌كه قايم‌مقام تيمورقاآن بود هفتم توقتابن قوشيلای هشتم‌تايزی‌بن‌تولك كه‌درزمان‌حكومت اورا بيلكتوخوانند نهم انوشيروان بن‌داراكه كه‌باخلاق‌حميده آراسته‌بودوفتوردرمنصب‌قاآنی‌درزمان‌دولت اوروی نمودوهم‌توقتيمور بن تيمورقاآن يازدهم‌ميسوردار‌دوازدهم اينكه‌بن‌ميسوردارسيزدهم‌ايلنك‌قاآن چهاردهم

کتیمور پانزدهم ارکتمور، شانزدهم ایلچی تیمور قاآن که بملازمت امیر تیمور گورکان رسیدو بعدازفوت آنحضرت بالغ یورت رفته برمسندقاآنی نشست هفدهم والتای که از نسل ارتق بوکا بود هیجدهم اوردای بن ملك تیمور نوزدهم ادای بن ارکمور واین دو کس نیز درسلك احفادارتق بوکا انتظام داشتند وازمقدمهٔ ظفرنامه چنان معلوم میشود که قاآنی که بآستان امیر تیمور گورکان رسیدو بعد ازفوت آنحضرت بقراقرم رفته قاآن گردید تایزی نام داشته وچون قبل ازسلطنت تایزی تنقورنامی درختای خروج کرده آن مملکت را بدست آورده بود غیر یورت اصلی که عبارت ازقلماق وقراقرم است موضعی بتصرف تایزی درنیامد وبعد از اندك زمانی تایزی کشته گشته امراء ادیرات برقراقرم وقلماق مستولی شدند والله تعالی اعلم بحقیقة الحال.

ذکر شمهٔ ازحال جوجی خان بن چنگیزخان واولاد او که در دشت قبچاق پادشاهی نمودند

مستحفظان اخبار آورده اند که نوبتی قوم مرکیت که ایشان را مکریت گویند فرصت یافته اردوی چنگیزخان راغارت نمودند وخاتونش راکه حامله بود اسیر گرفته پیش اونك خان فرستادند واونك خان بچشم شفقت در آن ضعیفه نگریسته نسبت بوی درمقام حرمت می زیست تاوقتی که چنگیزخان بیورت خود معاودت نمود آنگاه اورانزد شوهر فرستادو بعدازروزی چندپسری ازوی متولد گشت وموسوم بجوجی شد یعنی مهمان نو رسیده وچون جوجی که اسن اولادذکور چنگیزخان بود بمرتبهٔ جوانی وعنفوان ایام زندگانی ترقی نمود چنگیزخان ایالت خوارزم ودشت قبچاق وآلان واس وروس وبلغار وتوابع را بوی تفویض فرمود وپیوسته میان جوجی وجغتای واوکدای غبار نقار ارتفاع داشت زیراکه برادران بنابرقضیه مذکوره درنسبش طعن می کردند وجوجی پیش ازچنگیزخان بشش ماه وفات یافته چهارده پسر یادگار گذاشت برین موجب اول آورده که مادرش سرفان بود ازقوم قنقرات دوم باتوکه مادرش ارکی قوچین بنت ایلچی نویان قنقرات بود سیم برکه خان چهارم برکجار پنجم شیبان ششم تنکقوت هفتم بوال هشتم جبلاوقون نهم شنیقور دهم جیمپای یازدهم محمددوازدهم اودوز سیزدهم بوقاتیمور چهاردهم سینکوم وازجمله این چهارده پسر باتوکه اوراصاین خان میگفتند بحکم وصیت قایم مقام پدرشد واوکدای قاآن در ایام دولت باتورا منظورنظر تربیت ساخته پسرخود کیوك خان را بامنکو ولدتولی وبعضی از اولاد جغتای مصحوب او گردانید تاتمامت ولایت اس وروس وچرکس وآن حدود را مستخلص سازد و باتو همعنان شاهزادگان ولشکر فراوان بدانجانب شتافته باندك زمانی مواضع بسیار درحیز تسخیر کشید وشهر مکس را بعدازمحاصره قهراً قسراً گرفته بقتل عام فرمان دادو گفت

قاتلان گوشهای راست مقتولان را بریده بعرض رانند دویست وهفتاد هزار بشمار در آمد وچون باتو از آن مهم باز پرداخت بصوب کلارو باشقر که متصل ببلاد فرنك بود ومتوطنان آن دین نصاری داشتند رایت عزیمت بر افراخت وپس از آنکه ترسایان از توجه سپاه مغول آگاهی یافتند مقابله ومقاتلهٔ ایشانرا پیش نهادهمت ساخته چهارصدهزار مرد بمیدان نبرد شتافتند وباتو از کثرت عدو وعدد خصم واقف شده از اهل اسلام هر که درمعسکرش بود فرمود که یکجا جمع گشته بدعا وزاری از حضرت باریٔ ظفر ونصرت مسألت نمایند وخود تنها بر پشته رفته یکشبانه روز بغیر مناجات وعرض حاجات هیچ سخن نگفت آنگاه از پشته پایان آمده بتعبیه سپاه پرداخت ودر شب جمعی از شجاعان رااز آبی که میان او ومخالفان واسطه بود گذرانید که دروقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان درآیند و روز دیگر بهادران هردو کشور آغاز استعمال تیر وخنجر کرده باتو بنفس خویش روی باعدا آورد ودر آن اثنا جماعتی که شب از آب گذشته بودند ازعقب نصاری در آمدند وازهردوطرف ایشانرا درمیان گرفته منهزم گردانیدند وباتو آن ولایت رانیز مسخر کرده بدشت قبچاق بازگشت وبر مسند خانی نشسته شاهزادگان را اجازت معاودت ارزانی داشت وشهر سرای را بنا کرده دارالملك ساخت وفاتش درسنه اربع وخمسین وستمائه موافق لوئیل روی نمود واو تابع هیچ دین وملت نبود وغیر خداپرستی شیوهٔ نمیدانست وبمسلمانان می بخشید هرچیز که توانست باسم سلاطین روم وشام احکام وبروات می نوشت وهمواره تخم انعام واحسان درفضای خاطر طوایف انسان می کشت وبعداز فوت باتو برادرش برکه خان قایم مقام شدو از آن زمان تاغایت که تاریخ هجری بسنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه رسیده سلطنت دشت قبچاق متعلق به اولاد جوجی خان است ودرمقدمه ظفرنامه اسامی سی ودو نفر از ایشان مسطور گشته ودر الوس اربع که بعداز فوت مؤلف مقدمه ظفرنامه تالیف یافته نامهای سی ونه نفر نوشته شده بر این موجب که سمت تحریر می یابد وپرتو تفضیل بر این اجمال می تابد اول جوجی خان بن چنگیزخان، دوم باتو بن جوجی که مجملی ازحال او درحیز بیان آمد،سیم برکه خان بن جوجی خان که مردی موحد ومسلمان بود وپیوسته برافعالی که هلاکو خان در بغداد صدور یافت اعتراضات می نمود چهارم تیمور بن طوغان بن باتو که درزمان پادشاهی ملقب بکلك شد پنجم تودمنکا بن طوغان ششم توقتا خان بن منکو تیمور که مادرش اولجای خاتون نبیره کلمش آغا بود هفتم اوزبك خان بن طغرل بن منکوتیمور که جمیع الوس اورنك بوی منسوب اند هشتم جانی بیك خان بن اوزبك خان که پادشاهی عدالت شعار مرحمت آثاردین دار شریعت دثار بود ودرایام دولت او اشرف بن تیمور تاش بن چوپان برآران و آذربایجان استیلا یافته آغاز ظلم وتعدی نموده چنانچه اکثر اشراف و اعیان آن بلدان جلای وطن اختیار کردند از آن جمله قاضی محی الدین بردعی بسرای که دارالملك جانی بنك خان بود رفت وبنصیحت وموعظه مشغولی فرمود ودرروزی که پادشاه و ارکان دولت در مجلس وعظ تشریف داشتند حکایت ظلم اشرف رابعبارتی تقریر کرد که همه درگریه افتادند و

گفت که‌چون بندگان این آستان‌را استطاعت دفع آن‌ظالم میسراست اگر در این باب غفلت ورزند درقیامت مؤاخذ خواهند بود و این سخن تاثیر تمام کرده جانی بیك‌خان باسپاه فراوان فی‌سنهٔ ثمان و خمسین وسبعمائه متوجه آذربایجان گشت و ملك اشرف از قرب وصول پادشاه آگاه شده از تبریز بگریخت وسپاه آن پادشاه معدلت دستگاه ازعقب رفته او را درخانهٔ شیخ‌محمد بالغجی که نزدیك بخوی بود بگرفتند و بتبریز برده بقتل رسانیدند و وجانی بیك‌خان باوجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا بجهت علف وعلوفه متعرض ساکنان آذربایجان نشده وخزاین اشرف راتلف کرده پسرخود بردی بیك رادر تبریز حاکم‌ساخت آنگاه رایت مراجعت بجانب یورت‌خود برافراخت و بعداز وصول بدشت قبچاق هم‌درآن‌سال درگذشت مختصر تلخیص از مؤلفات جامع کمالات نفسانی مولانا سعدالملته‌والدین التفتازانی بنام نامی جانی بیك‌خان مزین‌است و کمال نصفت ووفور لطف ومکرمت آن‌پادشاه عالی همت درمصنفات سایر ارباب فضیلت مبین نهم بردی‌بیك‌خان بن‌جانی بیك‌خان که‌چون از وفات پدر خبر یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست دهم کیلدی بیك خان یازدهم نوروز که‌بتزویرخود را از اولاد جانی بیك‌خان می‌شمرد دوازدهم چرکس‌خان که‌امراءاورا بنابرمضلحت وقت بفرزندی‌جانی بیك خان منصوب میداشتند سیزدهم خضرخان چهاردهم مرودبن خضر خان پانزدهم بازارجی شانزدهم توقای‌بن سباشی هفدهم توغلقتمور خان‌که برادر زاده توقای بود هیجدهم مرادخواجه برادر تغلقتمورخان نوزدهم قتلق خواجه برادر توقای بیستم‌اروس خان‌که دراوایل‌زمان‌امیر تیمور گورکان‌در دشت قبچاق پادشاهی می کرد و نسبت بآن حضرت لوازم مخالفت بجای می آورد بیست ویکم توقتابن اروس خان بیست‌ودوتیمور ملك توقتمش‌خان که‌بواسطهٔ‌امدادحضرت‌صاحبقران‌امیر تیمور گورکان‌پادشاه دشت قبچاق شده مرتبهٔ‌اوازمراتب آباءواجداد درگذشته بالاخره‌بآنحضرت مخانقه نموده دو نوبت بمقابله ومقاتله اقدام فرموده چنانچه‌درجزوسیم ازاین‌مجلد مذکورخواهدگشت‌انشاءالله تعالی بیست وچهارم تیمورقتلق‌بن تیموربیك که‌او نیزبملازمت امیرتیمور گوکان رسید بیست‌وپنجم شادی‌بیك بیست‌وششم پولادبن‌شادی بیك بیست وهفتم تیموربن تیمور قتلق بیست‌وهشتم جلال‌الدین‌بن توقتمش خان بیست‌ونهم کریم‌بردی‌بن‌توقتمش خان‌سی‌ام کپك خان بن‌توقتمش‌خان سی‌ویکم جکره‌سی‌ودوم جباربردی بن‌توقتمش‌خان سی‌وسوم سیدی احمد سی‌وچهارم درویش بن‌الهی سی‌وپنجم‌محمدخان سی‌وششم‌دولت‌بردی‌بن‌قاشی تیمور سی‌وهفتم براق‌قرجق که‌میان‌اوومیرزا الغ‌بیك گورکان‌محاربه وقوع‌یافت وچنانچه در حیزبیان خواهدآمدانشاءالله‌تعالی سی‌وهشتم غیاث‌الدین‌شادی بیك سی ونهم محمد بن تیمور خان وچون احوال‌این‌سلاطین نامعلوم بود بمجردتعداد اسامی ایشان اکتفا رفت‌و دیگرازخانان‌دشت قبچاق ابوالخیرخان است که‌سلطان‌سعید میرزا سلطان ابوسعید بن میرزاسلطان‌محمدابن میرزامیرانشاه گورکان بن‌امیر تیمور گورکان بامداداوفتح‌سمرقند

نمود ابوالفتح محمدخان شیبانی که دراوایل‌سنهٔ ستهٔوتسعمائه بر سمرقند استیلا یافت و بعدازفوت‌پادشاه عالیجاه ابوالغازی سلطانحسین‌میرزا بخراسان شتافت ولدبداق‌سلطان بن ابوالخیرخان بود وبیان‌شمهٔ‌ازحالات محمدخان شیبانی وسایراولادابوالخیرخان که تاغایت دردیارترکستان وماوراءالنهر برمسند جهانبانی تمکین‌دارند و در ضمن وقایع آتیه ازمساعدت وقت مامول است.

ذکرسلطنت جغتای خان بن چنگیزخان درولایت توران

جغتای‌خان که‌پسردوم چنگیزخان بود بوفورهیبت وسیاست واطلاع‌بردقایق‌امور یاساوتوره ازسایربرادران امتیازتمام داشت وچنگیز خان‌بهنگام قسمت‌ممالك حکومت ماوراءالنهر وبعضی‌از حدودخوارزم وبلاد ایغور وکاشغر وبدخشان وبلخ وغزنین راتا کنارآب سند بوی‌تفویض‌فرمود ودروقت‌وفات‌مقررساخت که‌قراجارنویان‌بن‌سوغوجنجن بن‌ایردمجی برلاس که‌پنجم‌پدر حضرت‌صاحبقران امیرتیمور گورکان است مدبر امور ملك‌اوباشد وجغتای بعدازفوت پدرپیش بالیغ را دارالملك ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت را بقبضهٔ اقتدار امیر قرا جار گذاشت و خودبیشتر اوقات در خدمت درخدمت اوکدای‌قاآن بسرمی برد باآنکه‌اوکدای بسال ازوی خردتر بوددرباب‌تعظیم وتکریم واطاعت حکم‌وفرمان اوشرط مبالغه بجای می‌آورد وچون چنگیزخان رعایت رسوم یاساشوم وتورهٔ مذموم خودرا بعهدهٔ جغتای کرده بودخدمتش درتمشیت آن‌امور مبالغه والحاح بسیارمی‌نمود وتکالیفی که ازشرع وعقل بعدی‌تمام‌داشت نسبت بفرق انام ازوی صدورمی‌یافت چنانچه خلایق‌را باکل مردارالزام میکرد ونمیگذاشت که‌در روز بآب‌روان درآیندوگوسفند را ذبح شرعی نمایند و درقضیهٔ کشتن‌گوسفند بمرتبه مبالغه نموده بودکه درایام دولت اوهیچ‌آفریده درخراسان برعلانیه‌کارد برحلق اغنام‌نمی‌توانست‌کشید تا بماوراءالنهر وترکستان چه‌رسد وهمچنین حکم کرده بودکه‌هرکه‌تف درآب‌کند یاخلط بینی درآب‌افکند اورا بسیاست‌رسانند وخروج محمود تارابی وقتل او درایام سلطنت جغتای‌خان دست‌دادوفوتش در شهورسنهٔ ثمان‌وثلثین و ستمائه اتفاق افتاد ازجمله افاضل ابویعقوب السکاکی صاحب مفتاح چندگاهی در مصاحبتش بسر می‌برد ومهمات وزارتش‌راحبش‌عمید سرانجام‌می‌کرد درجامع رشیدی مسطور است‌که جغتای‌خان هشت‌پسرداشت بدین تفصیل وترتیب اول موجی‌سه‌وما دراین پسرکنیزك بود خدمتکار بیسولون‌خاتون بنت قبانویان‌قنقرات وبیسولون خاتون برسایر خواتین جغتای خان رتبهٔ تقدم داشت دوم میتوکان‌که از بیسولون خاتون در وجود آمده بود ودرظاهر قلعه طالقان بزخم تیری از عالم رحلت‌نمود سیم بلکشی‌که ایضا درزمان حیات پدر در سیزده سالگی فوت شد چهارم ساربان پنجم بیسومنکا ششم پایدار هفتم قداقی هشتم

تابجو و چنانچه عنقریب درقلم خواهد آمد بعد از فوت جغتای خان سی نفر از اولاد و اقرباء اورا درولایات توران‌سعادت سلطنت دست داد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان استعلاء لواء واقبال‌امیر تیمورگورکان اتفاق افتاد

گفتار دربیان خروج محمود تارابی دربخارا وکشته شدن او بزخم تیر عمر فرسا

درشهورسنهٔ ثلثین وستمائه درقریه تاراب که‌از آنجا تا بخارا سه فرسخ مسافت است شخصی‌محمود نام آغازشیدوزرق کرده بتزویرسالك‌طریق‌زهدو عبادت‌شد ودعوی کرد که جنیان پیوسته بامن‌ملاقات‌می نمایند ومرااز‌مغیبات اخبار می‌فرمایند و بواسطهٔ استماع امثال این‌مزخرفات جمعی کثیر از جهله و عوام الناس بپای ارادت نزد تارابی بنیاد آمدوشد نمودند و بعضی ازمرضی بنفس‌آن بدنفس‌تیمن و تبرك می‌جستند وبحسب اتفاق‌در‌آن ایام چندکس شفا یافتند واین‌معنی سبب‌ازدیاد اعتقاد مردم شده ازاطراف وجوانب خلقی کثیرجمع گشتند وشخصی ازدانشمندان بخارا که شمس‌الدین محبوبی لقب داشت بنابرتعصبی که بااشراف واعیان آن‌بلده می‌ورزید دست ارادت بآن جاهل‌داده گفت که‌پدرم دربعضی ازمؤلفات‌خودآورده است که‌ازتاراب بخاراصاحب‌دولتی‌موصوف بصفات‌کذا بیرون‌خواهد آمدومعمورهٔ‌عالم را مسخرخواهد ساخت وآن اوصاف‌برذات شریف تو صادق می‌آید عجب محمود از شنیدن این سخن‌روی در تزاید نهاده هوس پادشاهی در خاطرش افتاد وزمرهٔ ازامراء مغول که دربخارااقامت داشتند ازوی‌متوهم شده بهیات اجتماعی نزد تارابی رفتند وبعد از اظهارارادت واعتقادگفتند مناسب‌آنست که‌حضرت‌شیخ‌بشهر تشریف‌آورند تاآن بلده‌ازیمن‌قدم شریف‌خدام بی نصیب نماند و تارابی این‌ملتمس‌را اجانب‌فرموده متوجه شهرگشت وداروغه واعیان بخارا باهم قرار دادند که چون بسرپلی که درآن راه‌بود برسند تارابی‌را بکشندو شیخ رزاق بر‌بن‌سر وقوف یافته‌پس‌از وصول بدان موضع داروغهٔ شهر راگفت از اندیشه فاسد بازگرد و والا بی‌آنکه دست‌مردمی درمیان‌باشد اشارت نمایم که چشمهای ترا ازکاسه سربیرون کشند داروغه وسایر امراء از اظهار این‌سر اندیشناك شده متعرض محمود نشدند واو دربخارا بخانهٔ مناسب فرود آمده ازدحام خاص‌وعام درآن منزل بمرتبهٔ‌رسید که‌بادرا مجال‌عبور نبود وداروغه و امراء فرصتی می‌جستند که شیخ‌رزاق را ازمیان بردارندواما بسبب کثرت آمدشدخلق بمقصودفایض نمی‌گشتنددرآن اثنا یکی ازمریدان اورا ازقصد امراء آگاه ساخت‌وتارابی‌ازدرغیر ظاهرازسرابیرون رفته‌پای دررکاب آورد وبسرعت هرچه تمامتر خودرا بتل باحفض رسانید وعوام بخارا چون‌شیخ را درآنجا دیدند آغاز

غوغا کرده گفتند خواجه از خانه بیرون پرید و بطرفة العین بتل باحفض رسید آنگاه وضیع وشریف عنان شکیبائی ازدست داده روی بتارابی نهادند و چون شب در آمد تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق تا کی اهمال و اغفال توان نمود روی زمین را از لوث وجود کفار خاکسار پاك می باید ساخت و کما ینبغی بتقویت دین مبین باید پرداخت جهال وعوام الناس که ازشیخ این رخصت یافتند آلات نبرد برداشته درركاب محمود بجانب شهر شتافتند وداروغه وامراء مغول گریز برستیز اختیار کرده تارابی درغایت عظمت در بخارا متمکن گشت وروز جمعه خطبه بنام خود خواند وازهر کس توهمی داشت باخراجش حکم فرمود ودست رنود واوباش راقوی گردانید تا بمنازل اغنیا درآمده هرچه میخواستند بر میداشتند ودرآن ایام برزبانش گذشت که عنقریب ازغیب اسلحه بماخواهد رسید قضا را درآن نزدیکی جمعی از تجار شیراز در بخارا بارگشاده چهار خروار شمشیر بنظر آوردند واین اتفاق سبب ازدیاد ارادت خلایق شد وبعداز چندروز از سلطنت محمود داروغه و امراء که از بخارا بیرون رفته بودند بالشکر بسیار مراجعت نموده روی بمیدان قتال نهادند و تارابی ایشانرا استقبال فرموده چون بمغولان نزدیك رسید صف لشکر بیاراست وخوددر مصاحبت شمس الدین محبوبی درقلب بایستاد وبنابرآنکه درمیان خلق شهرت یافته بود که بغیرجنود ظاهری تارابی ازجنیان سپاهی دارد که درمیان زمین و آسمان طیران می نماید وهر کس تیغ وتیر در روی او میکشد دستش خشك میشود مغولان ترسان ترسان دست بتیر و کمان و تیغ وسنان می بردند و عاقبت دو تیر عمرفرسا از دست قضا گشاد یافته برمقتل محمود تارابی ومحبوبی خورد چنانچه هردو برخاك هلاك افتادند اما بسبب وزیدن باد ووفورهیجان گردوغبارهیچکس براین حال اطلاع نیافت ولشکر جغتای خان آن طوفانرا بر کرامت شیخ حمل کردند و بوادی فرار شتافتند و مریدان شیخ ایشانرا تعاقب نموده قرب ده هزار کس بقتل آوردند وچون بعسکر بازگشتند و تارابی را زنده ندیدند گفتند خواجه غیبتی فرموده اند و برادرانش محمد وعلی را بر تخت حکومت نشانده کمر مطاوعت برمیان بستند واین اخبار بعرض امیر قراجار رسید دو نوئین شجاعت آئین را باسپاهی سنگین نامزد دفع آن فتنه کرد وایشان بعداز قتل تارابی بیك هفته خود را ببخارا رسانیده برادران تارابی دربرابر مغولان صف آرای گشتند وجنگی سخت اتفاق اتفاق افتاده قرب بیست هزار کس ازجانبین کشته شدند و برادران تارابی نیز ازپای در آمده مریدان بنقبها وبیغولها گریختند آنگاه مغولان بخیال قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه نمودند وطایفهٔ ازاهل اعتبار باتحف وپیشکش ایشانرا استقبال کرده التماس فرمودند که چندانی بتخریب آن بلده مبادرت ننمایند که صورت قضیه بعرض امیر قراجار رسدو خبر باز آیدو امراء این ملتمس راقبول نموده چون آن نوئین معدلت آئین براین حال اطلاع یافت حکم فرمود که امراء ولشکریان بازگردند ومتعرض بخاریان نشوند و از میامن توجه خاطر قراجار نویان هم از شر فتنهٔ تارابیان وهم از قتل و تاراج لشکریان نجات یافتند.

ذکر ابو یعقوب السکاکی و حبش عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

عالم فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح درعلم معانی بیان از جمله مولفات بلاغت نشان اوست ازعلوم غریبه وفنون عجیبه وتسخیر جن ونیز نجات و دعوت کواکب و طلسمات وفن سحر ولیمیا و خاصیت اجسام ارض و اجرام سماء وقوف تمام داشت و این معنی ازتقریر حبش عمید وزیر ودیگری از نواب پایهٔ سریر سلطنت مصیر بر جغتای خان ظاهر گشته آن جناب راطلبید وانیس و جلیس خویش گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیاء بپادشاه می نمود وآن معنی موجب مزیداعزاز واحترامش میگردید ازجمله آنکه درروزی که جغتای خان بر صندلی نشسته بود دید که کلنگی چند در فضاء هواطیران می نمایندودست به تیروکمان بردسکاکی پرسید که پادشاه کدام یك ازین کلنگا نرامیخواهد که برزمین افتد جغتای بانگشت گفت اولین وآخرین ویکی ازینها که درمیان میپرد سکاکی خطی مدور برزمین کشید و افسونی خواند وبانگشت اشارت کرد فی الحال آن سه کلنك برزمین افتاد وجغتای انگشت تعجب بدندان گرفته بمرتبه مرید و معتقد ابو یعقوب شد که پیش او بدوزانوی ادب می نشست و درآن ایام نوبتی سکاکی بعرض جغتای رسانید که **مصراع** درآن فرصت که در بغداد بودم ازوزیر خلیفه رنجیده آتش راببستم چنانچه هر چندسعی می کردند افروخته نمی شد و بعد از سه شبانه روز فریاد ازنهاد خلایق برآمد خلیفه دانست که این معنی از نتایج طبیعت منست لاجرم مرا طلبیده گفت که آتش رابگشای گفتم وقتی میگشایم که دربغداد نداکنند که این فعل ازسکاکی صدور یافته ووزیر بوسهٔ برکون سك دهد وهمچنین کردندتا آتش را بگشودم القصه تقرب سکاکی نزد جغتای بدان مرتبه رسید که آتش رشك وحسددرضمیر وزیر مشتعل گردید وهمت براستیصال آن زبدهٔ اهل فضل وکمال بست و سکاکی برین قضیه وقوف یافته بروی مسابقت جست وباجغتای خان گفت از دلایل نجوم چنان معلوم میشود که کوکب دولت واقبال حبش عمید بدرجهٔ هبوط و حدود نحوس رسیده واز آن می ترسم که شقاوت وادباراو درسعادت واقبال تو سرایت کند وجغتای این سخن باور کرده فی الحال حبش راازوزارت معزول ساخت وچون یکسال ازعزل وزیر بگذشت واختلال دراحوال ملك ومال ظاهر گشت جغتای باسکاکی گفت که ضعف و نحوست طالع مردم دوام ندارد و شاید که کوکب بخت حبش عمید قوت گرفته باشد سکاکی ازوخامت عاقبت خیانت اندیشیده گفت میتواند بودو جغتای بار دیگر منصب وزارت رابحبش تفویض فرمود و او کمر قصد ابو یعقوب برمیان بسته زبان بغیبتش بگشاد درآن اثنا سکاکی تسخیر مریخ کرده لشگری آتش وش که سازوسلاح آن نیز آتشین بود در خرگاه جغتای ظاهر گردانید و جغتای از مشاهده آن حال اندیشناك شده حبش مجال

سعایت یافت و گفت چون سکاکی برایجاد امثال این امور قدرت دارد می‌تواند بود که خیال سلطنت نموده بقصد پادشاه لشگری آتشین کشد و این سخن موثر افتاده جغتای خان سکاکی رامحبوس گردانیدواوسه‌سال‌درزندان بسر برده بعدازآن روی بعالم آخرت آورد.

ذکرسلطنت بیسومنکا و قراهلاکو

درمقدمه ظفرنامه مسطوراست که چون جغتای خان وفات یافت قراجارنویان که مدبرامور مملکتش بود قراهلاکو ولد میتوکان بن‌جغتای‌خان‌را بپادشاهی اختیار نمود ودروقتی که کیوك‌خان برمسندقاآنی نشست رقم‌عزل برناصیهٔ‌حال‌قراهلاکو کشیده بیسومنکا بن جغتای‌خان رادرآن‌الوس والی گردانیدوگفت **بیت** پسرتابود چون‌نبیره کلاه ✿ بسر برنهد تانشیندبگاه وروزگار اقبال بیسومنکا باندك‌زمانی سپری‌شده ازجهان‌پرملال انتقال کرد وقراجارنویان باردیگر قراهلاکو را برتخت خانی نشاند **بیت** آب اقبالش بجوی‌بخت بازآمد دگر برسریر پادشاهی سرفرازآمد دگر درایام دولت قراهلاکو امیرقراجار بتاریخ سنه‌اثنی‌وخمسین وستمائه موافق‌توشقان‌ئیل بدارالقرارخرامید و از وی‌زوجه وچهل‌سر برووه‌پسر یادگارماندمدت‌عمرش‌هشتادونه‌سال بودوبعدازفوت‌قراجار بچندگاهی قرا هلاکو نیزازعقب رفته خاتونش ارغنه متصدی ضبط ایل والوس گشت ارغنه خاتون بروایت صاحب‌مقدمهٔ ظفرنامه دختر ارتق‌بوکابن تولی‌خان و بقول مؤلف الوس اربعه بنت نورایلجی گورکان وباتفاق مورخان ارغنه‌خاتون که‌ازقراهلاکوپسری صغیرداشت مبارکشاه نام‌بعدازفوت شوهرتاج خانی برسرنهاد وبرعایت حال مسلمانان پرداخته ایل‌والوس را استمالت‌داد وکماینبغی بلوازم‌امورپادشاهی قیام می نمود تا آن زمان‌که الغو برالوس جغتای خان‌استیلا‌یافت اورا‌باخودعقد فرمود.

ذکرالغوخان

الغوولد بایداربن جغتای خان‌است ونامش‌دراصل بالیغوبود بنابرکثرت استعمال آن‌لفظ بالغو تبدیل‌یافت والغوبصفت شجاعت وجلادت اتصاف داشت و در ایام عنفوان جوانی همواره درملازمت‌منکوقاآن بوده ورایت‌اخلاص‌وهواداری افراشت لاجرم‌بمزید عنایت والتفات قاآن ازسایرشاهزادگان الوس چنگیزخان امتیازیافت وچون‌منکوقاآن بعالم آخرت‌شتافت ارتق‌بوکا اورامصاحب‌خویش‌گردانید ودروقتی که‌میان قبلا قاآن و ارتق مخالفت ونزاع‌بوقوع انجامید ارتق‌اندیشناك شدکه‌مبادا هلاکوخان بهواداری قبلاقاآن بماوراءالنهر وترکستان آید وابواب جنك‌وجدل برروی روزگارش بگشاید ودراینباب باامراء جانقی نموده آرای‌جمله برآن قرارگرفت که‌یکی‌از شاهزادگان‌را

بسلطنت آن ولایات فرستد تامیان ایشان ومخالفان سدی باشد بنا بر آن ارتق بوکا حکومت الوس جغتای رابالغوتفویض نمود والغو بحشمتی هرچه تمامتر بصوب مقصد روان شده چون نزدیك ببیش بالیغ رسید ارغنه خاتون طوعاً اوکراهاً امر سلطنت را بوی باز گذاشت والغواز المالیغ تاکنارجیحون بحیز تسخیر درآورده باندك زمانی صدو پنجاه هزار سوار جرار جمع آورد ودرآن ولاکه دراردوی ارتق بوکا بلاء قحط وغلاشیوع یافت ایلچیان نزدالغو فرستاده غله طلبید والغواگرچه خیال مخالفت داشت امابواسطه آنکه مردم اورا بکفران نعمت منسوب نگردانند نخست محصلان تعیین فرمود که همراه فرستادگان ارتق بوکا بولایات رفته اجناس بی قیاس جمع آورند وباردوی اورسانند وبعدازسرانجام اموال واطعمه فراوان الغوخان طالب بهانه شد که دست تصرف بدان دراز کند درآن اثنا شنود که یکی ازایلچیان میگفته که مااین جهات را بفرمان ارتق بوکا ازرعایا ستانیده ایم الغو بآن چکاردارد والغوهمین سخن را بهانه ساخته بحبس وقیدایلچیان و قسمت اموال بلشکریان اقدام نمود وقاصدی نزدقبلا قاآن ارسال داشته به یرلیغ و پایزه مخصوص گشت وچون ارتق بر کیفیت حادثه وقوف یافته ازقراقرم بخیال قتال عازم ترکستان شد و الغونیز باتفاق انجل بن قراجارنویان که امیرالامرایش بود روی بمیدان نبرد آورد ومقدمه سپاه ارتق بوکا را منهزم کرد اما بعدازآن ارتق بسروقتش رسیده غالب آمد والغوبکاشغر گریخته در وقتی که ارتق بطرف ختای شتافت باردیگر بدارالملك خودبازگشت وارغنه خاتون رادر حبالۀ نکاح کشید وبنابراستصواب اوامروزارت را بمسعود بیك بن محمود یلواج مفوض گردانید درخلال این احوال قیدوخان بامداد برکه خان مستظهر گشته علم مخالفت الغو مرتفع ساخت ودو نوبت بین الجانبین محاربه دست داده کرت اول الغو مغلوب شد امادر نوبت دوم ظفر یافت وبعداز آن واقعه بیکسال ازدارجهان بمرض طبیعی انتقال نمود مدت سلطنتش چهارسال بود.

ذکر مبارکشاه بن قراهلاکو

چون الغو رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه بسعی مادرخود ارغنه خاتون وبیمن اهتمام امیرانجل فی سنۀ اثنی وستین وستمائه موافق اودئیل پادشاه الوس جغتای گردید و مبارکشاه پادشاهی مؤمن حلیم کم آزار بود وهمواره مغولان را ازحیف و تعدی منع مینمود بنا بر آن بعضی از آن طایفه طالب بهانه گشتند که آن شاهزاده عادل راازمیان بردارند وهمت برمتابعت دیگری گمارند درآن اثنا براق اغلان بن بیسونتوابن میتوکان بن جغتای خان منظورنظر عنایت قبلا قاآن گشته منشورسلطنت الوس جغتای حاصل گردانید و بدارالملك جدخود شتافت امااز وهم مبارکشاه مجال اظهار آن حکم نیافت وروزی چند بتواضع وچاپلوسی گذرانیده درخفیه امراءمبارکشاه راباخودمتفق ساخت ودروقتی که آن

شاهزاده مبارك نام نیکوسرانجام درحمام بود بادوهزارسوار خروج کرده بیك ناگاه او را اسیرودستگیر گردانید وجمیع خزاین ودفاین واسب و شترو گله ورمه وجوشن وجیبهٔ سبارکشاه رابحیطهٔ ضبط درآورد امابجانش آسیبی نرسانید.

ذکر براق خان

باتفاق مورخان براق خان پادشاهی بود بصفت ظلم وجور موصوف وباخذ اموال رعایا وزیردستان مشعوف بشجاعت وتهور مشهور وبجلادت و تکبر مذکور ودر اوایل شهور سنهٔ ثلث وستین وستمائه موافق پارس ئیل جلایربای را که بمزید جلادت ازسایرامرای الوس جغتای امتیازداشت بمنصب امیرالامرائی رسانیدوامروزارت رابمسعود بیك بلواج مفوض گردانید ودراوایل ایام پادشاهی میان او وشاهزاده قیدو دو نوبت مخالفت ومحاربت اتفاق افتاده آخرالامر بسعی قبچان اقول بن قدان بن اوکدای موافقت و مصالحت دست داد بعدازآن براق خان لشکر فراوان جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیرعراق و آذربایجان راپیش نهادهمت ساخت وازآب آمویه عبور نموده وبا آباقاخان که درآنزمان قایم مقام هلاکوخان بود محاربه کرده منهزم بازگشت وچون ببخارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت وبعدازچند روز بمرض فالج گرفتار شده در اواخر شهور سنهٔ ثمان وستین وستمائه موافق قوئیل نزد قیدوخان رفت وشربتی مسموم خورده راه سفر آخرت پیش گرفت مدت سلطنتش شش سال بود.

گفتار در بیان بعضی ازاحوال براق و بیان منهزم شدن او از لشگر آذربایجان و عراق

در روضة الصفا مسطور است که چون براق خان ومغان درالوس جغتای برمسند ایالت تکیه زدازجاده مستقیم عدل وانصاف انحراف نموده لشگریان را ازظلم و اعتساف منع نکرد ومغولان کافر کیش دربلادماوراءالنهر وترکستان شیوهٔ ناستوده خویش پیش گرفته ورعایای بیچاره پایمال رنج وعناد دست خوش مشقت وبلا گشتند و براق در اوایل ایام دولت خود سپاهی درهم کشیده بجانب ختن تاختن کرد وگماشته قبلاقاآن را از آنجا گریزانیده دست باسرونهب برآورد ودرآن ولایت مغولی بسرائی دررفته آشیانه خطائی بنظرش درآمد وبی تقریب تیری برآن زده دری شاهوار ازآنجا نازل گشت ودرچاه مستراح که دربرابرآن آشیانه بود افتاد ومغولی بآن چاه فرورفته صد وپنجاه بالش زر سرخ یافت و همچنین جمعی ازلشگریان براق شبی درباغی بوده اسبان خودرا بر درختی میان تهی بستند وناگاه اسبان ازچیزی رمیده آن درخت پوسیده بشکست وازمیان آن شش

هزار بالش نقره ظاهر گشت وسپاه براق از آن غنایم براق تمام بدست آورده این معنی را ازامارات قوت دولتش دانستند وچون براق ازختن بدارالملك خود بازگشت بیشتر از پیشتر بجورو طغیان اشتغال نمود واین اخبار بسمع قیدوخان رسیده دفع شراو را برذمت همت واجب دانست و بالشکر فراوان متوجه او گشت و براق نیز بیراق تمام مستعد جنك و پیکار شدودر کنار آب سیحون بیادحمله مبارزان هردو کشور آتش قتال التهاب یافته از بسیاری استعمال تیغ وسنان خون چون رودجیحون درفضا معرکه سیلان نمود واز جانبین بسیاری برخاك هلاك افتادند آخرالامر براق ظفر یافت وباغنایم نامحصور عنان بدارالملك خویش تافت وبعدازاین واقعه نوبت دیگر در کنار آب خجند میان آن دوشاهزاده دولتمند مقابله ومقاتله دست داده دراین کرت قیدوخان بدیدن عروس فتح و نصرت فایز گردید و براق منهزم شده تاسمرقند عنان یکران باز نکشید وقصد نمود که جاروب غارت و تاراج بلاد ماوراءالنهررا پاك سازد ویراق لشکر کرده باردیگر علم جنك جدال برافرازد اما قبل از آنکه این اندیشه ازحیز قوة بفعل آید قبچاق اغول که درسلك نبایراو کدای قاآن انتظام داشت ازنزد قیدوخان برسالت آمده بزلال نصایح سودمندو مواعظ دلپسند آتش قهر اورا منطفی گردانید تاازمقام غارت ماوراءالنهر وعداوت قید ودر گذشته بین الجانبین بساط صلح وصفا ممهد گردید و براین جمله مقرر گشت که قیدو براق را یراق ولشکر دهدواو ازآب آمویه عبور نموده دل برتسخیر عراق وخراسان نهد بعدازآن سلك احوال براق خان منتظم گشته درشهورسنه ست وستین وستمائه موافق ئیلان ئیل مسعودبیك بلواج را برسم رسالت نزد اباقاخان بن هلاکوخان فرستاد تا بحسب ظاهر اظهار مخالصت واتحاد کرده ضمنا تخمین کمیت لشکر عراق وآذربایجان نماید و برکیفیت مسالك آن ممالك اطلاع حاصل فرماید ومسعودبیك **مصراع** بعزمی بسان عقیدت درست و دلی چون طالع مقبلان قوی ازآب آمویه گذشت وبسرعت هرچه تمامتر طی منازل نموده جهت رعایت حزم درهر منزلی دو سراسب صبارفتار ومعتمدی خدمتکار گذاشت وچون بمقصد نزدیك رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقاخان بود باتفاق امراء ونوئینان اورا استقبال نمودو خواجه هرچند که مرکب سرکشی در زیران داشت اما در حین ملاقات وظایف انسانیه بتقدیم رسانیده پیاده شد ومسعود بیك همچنان سوار جناب صاحبی راکه در کنار کشیده بزبان استخفاف گفت که صاحب دیوان توئی نامت زنشان خوشتر خواجه شمس الدین محمد که یکی ازعمال خودرا قرینهٔ آصف برخیامی بنداشت ازین معنی بغایت آزرده خاطر گشت امابنابرآن که محل مقتضی بازخواست نبود دم در کشیدوچون مسعودبیك ببارگاه اباقا خان درآمدمنظور نظر عنایت شده برجمیع امرا مقدم نشست وبعبارت خوب واشارت مرغوب اداء رسالت نموده بمزید عوارف خسروانه وعواطف پادشاهانه اختصاص یافت وبنابر آنکه مهم او بحیله وفریب مبتنی بود بعدازچندروز اثر بدگمانی درحق خودمشاهده کرد درطلب رخصت سرعت فرمود و اباقاخان شرف اجازت ارزانی داشت و مسعود بیك بی

توقف واهمال برتكاورى برق مثال سوار گشته چون فلك الافلاك لحظهٔ درهيچ مرحله از حركت نايستاد وروزديگر ازجانب خراسان خبر آمد كه براق باستعداد جنك وقتال اشتغال دارد ورسالت مسعود بيك جهت تجسس بوده لاجرم اباقاخان ايلچى قمرمسير بباز گردانيدن وى ارسال داشت هيهات هيهات مسعود بيك را كسى چگونه درتواند يافت او مردى عاقل كارافتاده ومنزل بمنزل اسبان آسوده ايستاده كرده بهيچ وجه تانى وتوانى نكرده چنان بتعجيل راند كه بريد فلك ازسرعت آن حركت حيران اند وباعتقاد تاريخ وصاف درغرض چهارروز ازتبريز بكنار جيحون رسيد وچون ابروباد برآب گذشت وبخدمت براق پيوسته هرچه مشاهده نموده بود معروض گشت وبراق عزيمت فتح خراسان وعراق تصميم داده قصد كرد كه جهت ما يحتاج لشكر وضروريات سفر بخارا وسمرقند راغارت و تاراج كند مسعود بيك عرضه داشت كرد كه تخريب ولايتى كه در حيطه تصرف پادشاه است بتصور تسخير مملكت موهوم ازمقتضاء خردوكياست دورمى نمايد بارى آن مقدار رعايت بايد نمود كه اگر عياذاً بالله چشم زخمى رسد رعايا بترتيب نزول وساورى قادر باشند براق از شنيدن اين سخن خشمناك شده فرمود تامسعود بيك راهفت چوب زدند ليكن از عزيمت نهب وتاراج متقاعد گشت وقيدوخان قبچاق بن قداق بن اوكداى قاآن را بايكى ازاولاد كيوك خان وچند هزار نفر لشكريان بمعاونت براق نامزد كرده درخفيه باشاهزادگان گفت كه بايد كه شما قبل ازملاقات اباقا وبراق مراجعت نمائيد وچون ايشان بماوراء النهر رسيدند براق باصدهزار سوار آراسته درسنهٔ سبع وستين وستمائه موافق ايت ئيل از آب آمويه گذشته غبارفتنه وآشوب درتمامى بلادخراسان ارتفاع يافت وملك شمس الدين محمد ـ كرت كه در آن وقت والى هرات بود بابراق دم از ايلى وانقياد زده شهزاده بتشين اغول و ارغون اقا كه در نيشابور اقامت داشتند از مقاومت باسپاه ماوراءالنهر عاجز گشتند و انهزام يافته روى بصوب عراق آوردند وبراق براكثر بلادخراسان مستولى شده اباقاخان بعد ازاستماع اين اخبار باسپاهى بعدد قطرات امطـار از عراق و آذربايجان بجانب مخالفان نهضت فرمود و چون بخطهٔ رى رسيد بتشين اغول و ارغون آقا بموكب اعلى پيوستند وحقيقت حال وكثرت ابطال رجال براق را عرض كـرده باتفاق متوجه جلگاء هرات شدند وخبر توجه اباقاخان دراردوى براق خان بتواتر پيوسته شاهزادگان كه بفرمان قيدوخان كمر معاونت براقيان برميان بسته بودند بهنگام فرصت عـنان يكران بصوب ماوراءالنهر تافتند واين معنى موجب دلشكستگى سپاه جغتاى گشت و براق سه كس را برسم جاسوسى بمعسكر اباقاخان فرستاد تا تحقـيق نمايند كه خان بنفس خويش متوجه ميدان قتال شده يا بعضى از شاهزادگان رابا امراو لشكريان بمحاربه نامزد كرده قرا ـ ولان سپاه آذربايجان جاسوسان راگرفته پيش اباقاخان بردند و بعد از استفسار يكى ازيشان موجب آمدن خودرا برسبيل راستى تقرير كرده اباقاخان آوازه در انداخت كه بسبب تاخت سپاه دشت قبچاق بلاد آذربـايجان زيروزبر گـشت و برعلانيه فرمود كه

مصلحت دولت‌مادر مراجعت است آنگاه کوچ کرده ودروقت سوارشدن بآواز بلند گفت که‌جاسوسانرا بقتل‌رسانید وآهسته اشارت‌نمود که آن‌شخص که موجب آمدن خودرا بر زبان آورد بگریزانید ودیگرانرا بکشیدو فرمان‌بران بموجب فرموده عمل‌کرده آن جاسوس بسرعت برق‌وباد‌نزد براق خان‌رفت وآنچه دیده وشنیده بود بازگفت وگفت حالا صحراء هزار جریب بخیمه وخرگاه مفروش‌وملبوس آراسته است و ازسپاه عراق وآذربایجان درآن دیار دیار نماندهٔ براق از استماع این‌خبر مبتهج و مسرور گشته مرغاول و جلایرپای که کلانتران امراء ماوراءالنهر بودند خرامان و خندان ببارگاه پادشاه درآمدند ورسم تهنیت بجای‌آوردند **نظم** سرافرازمرغاول جنك‌جوی ✿ بیامد دهانی‌پرازگفت وگوی که اقبالت ای‌شاه پاینده‌باد ✿ سپهرت چو مابندگان بنده باد نگفتم که‌نبود کسی مردتو ✿ نیارد کسی تاب ناوردتو شنیدی که‌بی‌کوشش جنك‌وکین گریزنده شدپادشاه زمین القصه‌براق وامراءبمجرد استماع آن‌خبرکاذب پیش ازطلوع صبح صادق بتکامش اباقاخان پای در رکاب آوردند تا صحرای هزار جریب عنان باز نکشیدند وآن سرزمین را از خیمه‌و خرگاه مالامال یافته‌شب در غایت عیش وطرب بروز رسانیدند علی‌الصباح که خسروشرقی انتساب آفتاب بمیدان سپهر تاخته رایت نهضت ازعقب مواکب کواکب برافراخت براق خان بسان سیل غران بتکامش اباقاخان درحرکت آمدوچون نزدیك بقریه‌سکبدیان رسید قضاء صحراو بیابان را ازلمعان‌اسلحهٔ مبارزان عراق‌و آذربایجان مانندعرصهٔ‌آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم و سور بماتم مبدل‌شد وبراق‌خان آه‌سرداز‌دل‌پردرد‌بر کشیده گفت ظن ماخطابودامراء ومقربان اوخصوصا جلایرپای‌زبان بتسلی خاطر پادشاه گشاده درآن‌شب دل‌برتهیهٔ اسباب‌جنك بسته روزدیگر ازجانب‌مشرق‌ومغرب غریو کوس وافغان‌سورن برخاست‌وجمشید‌خورشید معرکه سپهررا باسنهٔ خطوط شعاعی بیاراست آنکه‌دوپادشاه رزمخواه بیاسامیشی سپاه پرداخته ازصدای‌گورکه وکوس‌گوش‌گردون کرگردید وازآوای نفیر وکرنای زمین وزمان برخود بلرزید و ازغمام کمان سهام اجل‌بسان‌باران نیسان باریدن‌گرفت و از میغ سنان وتیغ‌خون درسیلان آمده‌روی‌زمین‌صفت رودجیحون پذیرفت در آن اثنابرق عزم براق‌خان ازسحاب تهور آغازدرخشیدن‌کرد واز طرف برانغارلشگر خویش‌همچو رعد غران‌بر جوانغارمخالف تاخت‌وهر کس‌راکه دربرابرش بود بزخم شمشیر و خنجر منهزم ساخت ونزدیك بآن‌رسید که‌عیش اباقاخان ازهم فرو ریزد و آن پادشاه کشور گشای ازدست بردلشگرجغتای بگریزد اما سوبتای بهادرهمت بردفع آن‌واقعهٔ هایله گماشته درآن‌حین ازاسب‌پیاده شدوبرصندلی نشسته‌عراقیانرا برمحاربه وستیزتحریض کرد واباقاخان بنفس‌خویش بافوجی ازدلیران پیش‌رانده حمله فرمود و ازسپاه براق مرغاول دربرابر آمده کشته‌شدودرآن ساعت کوشش مردان هردولشگر وخونریزش دلاوران هردو کشور بمرتبهٔ‌رسید که تابهرام شدیدالانتقام بخنجر گذاری موسوم است

چنان پیکاری ندیده وتاسپهر بدمهردرگرد عالم و عالمیان گردیده مانند آن کارزاری نشنیده وچون پادشاه چرخ چهارم ازمهابت آن معرکه ترسیده روی بدیارمغرب نهاد و ازعکس خون سالکان مسالك پهلوانی دامان افق را رنك شقایق نعمانی داد براق خان امارات عجز وانکسار بروجنات احوال مردم خویش مشاهده نموده روی بصوب ماوراء ـ النهر آورد وبعداز وصول ببخارا نورتوحید در دلش برافروخته مسلمان شد وسلطان غیاث الدین لقب یافت و هم درآن ایام بمرض فالج گرفتارگشته سلك جمعیتش از هم بگسیخت ومسعود بیك یلواج ازوی جداشده باردوی قیدوخان گریخت و براق نیز بامید مرحمت واشفاق نزدشاهزاده قیدورفته دوسه روزی بفراغت گذرانید وآخرالامرازدست ساقی مکر وغدرقیدو شربتی مسموم درکشید **رباعی** درگردش این سپهر نابیداغور☆ جامیست که جمله را چشانند بدور نوبت چورسد عربده نتوان کردن☆باساقی این بزم که دور است زجور نقلست که ازبراق خان چهارپسرماند وبزرگترین ایشان بیکی تمور نام داشت وبیکی تمور باتفاق برادران خودو اولاد الغوخان باقیدو آغاز مخالفت کرده از سرحد خجند تابخارا آتش ظلم وبیداد برافروختند وخان ومان جماعتی راکه بسعی مسعود بیك بلواج درآن بلادجمع آمده بودند بنایرهٔ قتل وغارت بسوختند وچندنوبت میان اولادبراق وقیدو محاربه دست داده هربار گریز بجانب اولادبراق افتاد وبدین واسطه رعایاء بیچاره بمصادره و مطالبه گرفتار شدند در آن اثنا آق بیك ترکمان که کوتوال قلعهٔ آمویه بود نزد اباقاخان رفته بتحریك خواجه شمس الدین محمدصاحب دیوان شمهٔ از وقایع مذکوره معروض داشت وگفت که هرکس که والی سمرقند وبخارا میشود مانندبراق بخار پندار بکاخ دماغ او تصاعد نموده متعرض بخراسان میگردد مناسب آنست که حالا که بسهولت تیسیرمی پذیرد فوجی از سپاه ظفرپناه بدانجانب شتابند ونوعی سازند که درآن دیاردیار نماند اباقاخان رااین سخن معقول افتاد وبیکی بهادررا بایکتومان لشگردر مرافقت آق بیك بااین مهم نامزدکرد وایشان بعداز طی منازل و مراحل بحوالی بخارا رسیده برآن بلده استیلا یافتند وقتل عام نموده آتش درمدسهٔ مسعودبیك یلواج که معمورترین مدارس آن بلده بودزدند وازآن بقعه وکتب نفیسه که درآنجا بودجزخاکستر چیزی نماند وچون آق بیك سیاه روزگار وبیکی شوم قدم ازلوازم فتنه وفساد هیچ باقی نگذاشتند پنجاه پسرودختر ماه پیکرراکه باسیری گرفته بودند درپیش انداخته علم مراجعت برافراشتند و مدت هفت سال بخارا ازآدمیان خالی بود بعد از آن مسعودبیك بحکم قیدوخان بار دیگر بتعمیر آن خط پرداخت وبدستور بیشتر بخارا وتوابع را مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت .

ذکر نیك بی‌خان

بعداز وقوع فراق براق خان و امرا و کلانتران الوس جغتای‌خان بنابر اشارت قیدوخان نیك بی‌خان راکه پسرزادهٔ جغتای‌خان بود وبروایتی پدرش شیرامون و بقولی سارمان نام‌داشت بپادشاهی برگرفتند وچون نیك بی‌را روز بدمرك پیش‌آمد علم‌متابعت بوقاتیمور بن قداعی بن بوری بن میتوکان برافراشتند و پس از آنکه بوقاتیمور نیزوفات یافت پسر براق‌خان‌که بقولی‌دواسجان وبروایتی دواجیجن نام‌داشت در ماوراءالنهر و ترکستان پادشاه‌گردید و امیرالامرا و لشگرکش او امیرایلنکیر بن نویان بود و او مدت سی‌سال سلطنت نمود .

گفتار در بیان مخالفت دواخان‌بن براق خان با پادشاه‌الغ یورت و ختای یعنی تیمور قاآن

دواخان‌باتفاق مورخان پادشاهی‌کامکار بلندمقدار بود وبمزیدشجاعت ومردانگی از تمامی‌امثال واقران‌ممتاز ومستثنی می‌نمود ودرایام‌دولت اوبیمن تدبیر امیرایلنکیر خلقی کثیر در ظل‌را تیش‌جمع آمده دوابقصد بعضی‌از شاهزادگان‌که بمحافظت حدود مملکت تیمورقاآن مامور بودند کمربست وبجانب‌ایشان ایلغار کرده‌شبهنگامی که همه همه‌بتجرع اقداح دوستکامی اشغال داشتند شنیدندکه یاغی‌رسید و بغیر ازکورکوز کورکان‌که دامادتیمورقاآن بودهیچکس ازسرداران نتوانست‌که دربرابر دواخان‌آید وکورکوز باشش‌هزار سوارباستقبال شتافته بعدازوقوع قتال‌گرفتار شد ودواخان او را مقید ومحبوس‌گردانید وغنایم بسیارگرفته مراجعت نمود ودرحدود قراقرم بفراغت بساط عشرت مبسوط ساخت وچون‌گریختگان به تیمورقاآن‌پیوستند برآشفته بعضی از امراء سرحدرا بندکردوروی بتدارك اختلال احوال سپاه آورده ودرین اثناالوس‌بوقا ودوردقای بادوازده هزار مرد جرار ازدواخان‌گریخته نزدتیمورقاآن‌رفتند وگفتندکه ما بربدونیك سپاه جغتای اطلاع داریم ونهایت شجاعت اورا میدانیم اگر اشارت قاآن نافذگردد برزم ایشان کمربندیم ودوا واتباع اورا بمرض‌مهلك‌و خرابی ملك‌گرفتار سازیم وتیمورقاآن دو امیر رابانعام‌کلاه وکمر سرافراز ومفتخر ساخته دواءعارضهٔ دست برددوارا منحصر در آن دانست‌که فوجی از امرا و لشگریان مصحوب بایشان بمحاربه آوردند وبرین موجب حکم فرموده الوس بوقا ودوردقای آن سپاه را سر کردند ودروقتی‌که دواخان بمقصد شبیخون الوس بعضی‌از شاهزادگان‌که متابع تیمورقاآن بود ایلغار نموده‌بیك ناگاه بوی‌رسیدند و تیغ انتقام از نیام‌کشیده جمعی کثیر ازلشگریان جغتای بکشتند ودواخان عنان بصوب فرار گردانیده دامادش اسیر

شد وچون دواخان بدارالملك خودرسید ایلچیان‌سخن دان نزد تیمورقاآن فرستادپیغام دادکه اگرمابی ادبی کردیم بجزا و سزا رسیدیم اکنون مناسب آنکه داماد ما را بدینجانب‌ارسال فرمایند تا مانیز کورکوزرا اطلاق نمائیم و تیمورقاآن دامادِدواخان راسیورغامیشی کرده‌شرف رخصت ارزانی‌داشت اماقبل‌ازوصول‌اودواخان کبور کوز را ساخته بودو باجمعی که‌از نزدقاآن بطلب‌او آمده بودند گفتند که‌ما کور کوز گورکان‌را بجانب اردوی شاهزاده قیدوفرستاده بودیم واودراثناء راه وفات‌یافته‌وبعدازاین واقعه چنانچه درضمن‌وقایع قیدوخان گذشت کرت‌دیگر میان‌دواخان ولشگر تیمورقاآن‌محاربه روی‌نمود ودرآن‌نوبت‌ظفرونصرت قیدوخان ودواخان رابود وچون‌دواخان بمرض موت گرفتار گشته طبیب طبیعتش از دواء آن عارضه عاجزشد پسرش کونجك خان برمسند شهریاری نشست واودرایام دولت‌خود ولایتی‌راکه اولادقیدوخان متصرف بودنددرحیز تسخیر آورده داخل‌الوس‌جغتای گردانید وبعدآنکه کونجك خان نیز رخت بکنج لحد کشید تالیغوخان‌بن قداعی‌بن بوری‌بن میتوکان پادشاه گردید و تالیغو نیز بوقت حلول اجل تخت‌وتاج را وداع کرده ایسبوقاخان‌بن‌دواخان رایت‌سلطنت برافراشت.

ذکرسلطنت ایسبوقاخان ولشگرفرستادن اوبجانب خراسان

چون ایسبوقا درالوس‌جغتای لوای‌خانی‌وعلم جهانبانی‌مرتفع گردانید خیال‌تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده برادرخودکپك خان وشاهـزاده میسوربن ارکتیموربن بوقا تیموربن بوری‌رانامزد آن‌مهم‌فرمود وشاهزاده‌گان باسپاه فراوان ازآب‌آمویه عبور نموده بقتل‌وغارت وخرابی شهروولایات مشغول گشتند امیر یساول وبوجای ولدِدانشمند بهادر که‌درآن‌زمان ازقبل‌سلطان محمدخدابنده درحدودخراسان اقامت‌داشتند چون این خبر شنیدند بیکدیگر پیوسته بکنارآب مرغاب شتافتند ودرآن‌مقام میان سپاه‌ایران و توران حربی‌صعب دست‌داده کپك‌خان‌و یسورظفر یافتندولشگریان خراسان عنان‌عزیمت بصوب‌عراق وآذربایجان تافته امیر یساول وبوجای باهزارسوارساعتی‌پای ثبات وقرار استوارداشتند وکمال‌جلادت ومردانگی بجای‌آورده آخرالامر امیر یساول باهفت نفر جان‌ازآن گرداب فنابساحل نجات‌کشید وبوجای‌باچهل سوار آهن‌خای مبارزت می‌نمود تاوقتی‌که آن‌سواران بتمام‌کشته شدند آنگاه‌ازغایت سراسیمگی‌خودرادرآب انداخت ویکی‌ازبهادران ماوراءالنهر بزخم تیری جان‌گزای آن رودرا از خون بوجای‌گلگون ساخت وشاهزاده‌کپك و یسورآن روزتاشب ازعقب‌خراسانیان می‌تاختند و پرتل‌گرفته مردمی‌انداختند وکپك‌خان می‌خواست که‌درظلام‌لیل نیزعنان‌بازنکشد اماشاهزاده یسور مانع آمده گفت **بیت** چوفیروزگشتی مشودرستیز ✿ مکن‌بسته‌برخصم راه‌گریز بنابر آن کپك‌خان‌ترك تکامیشی سایرگریختگان داد وشاهـزاده بیسور جمعی‌ازاسیران را

زاد وراحله عنایت کرده بمنزل ایشان فرستاد وچون خبر استیلاء شاهزادگان وفرار امراء خراسان بعرض اولجایتو سلطان رسید با لشکرهای عراق و آذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید کپك و یسور از توجه اوواقف شدند عنان بصوب ماوراءالنهر و ترکستان تافتند و بخدمت ایسبوقا رفته سیورغامیش والتفات یافتند وایسبوقا در آن ممالك بکام دل اوقات می گذرانید تا آن زمان که اوقات حیاتش بسر رسید متوجه عالم عقبی گردید.

ذکر کپك خان بن دواخان

باتفاق مورخان کپك خان مظهر آثار عدل واحسان و مطلع انوار لطف وامتنان بود واو بعداز فوت ایسبوقا بر تخت سلطانی ومسند جهانبانی صعود فرمود واز نوادر وقایع که از آن خان ستوده مآثر نقل کرده اند یکی آنکه روزی بعزم گشت باجمعی ازخواص خدم سوار شده درکوه و دشت می گشت ناگاه استخوان آدمیان بنظرش درآمد که مغاکی برزیر خاك ریخته بودند عنان کشیده لحظهٔ در آن عظام پوسیده نگریست پس روی بملازمان آورده گفت می دانید که این استخوانها بامن چه می گویند وایشان سر درپیش انداخته کپك خان فرمود که مظلومی چندند ودادمی خواهند آنگاه همت بر استکشاف احوال آن اموات گماشته امیرشاهزاده راکه آن سرزمین تعلق بوی می داشت طلب کرد واز وی حال آن استخوانها پرسید وآن شخص بسردارصده رجوع نموده سردارصده دست دردهجه زدو بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوست که قبل از آن تاریخ بسه سال کاروانی ازجانب خراسان بدانجا رسیده بود وآن جماعت ایشانرا کشته اندومالها برده وبعضی از آن اموال موجوداست قهرمان عدالت کپك خان چون برین حال وقوف یافت بجمع اموال وقیدخونیان فرمان داد وکس نزد والی خراسان فرستاده حکم کرد که ازورثه آن کشتگان هرکس باقی مانده باشد ارسال دارد چون آنجماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند کپك خان خونیانرا با اموال بدیشان سپرد **بیت** عدل بین کزغایت انصاف وداد ✿ استخوان مردگانرا دادداد ودرسنهٔ احدی وعشرین وسبعمائه بسبب حلول اجل طبیعی کپك خان گنگ ولال گشته برادرانش ایلجیکدای خان و دوا تیمور خان بنوبت متصدی امر سلطنت بودند وچون ایشان نیز بربستر هلاکت غنودند پادشاهی الوس جغتای خان برادردیگر ایشان ترمشیرین خان رسید واو نیز پادشاهی عادل کامکارو جهانداری مقبل مرحمت شعار بودوچهرهٔ دولت خانی را بگلگونهٔ سعادت مسلمانی برافروخت وبتوفیق سبحانی درعالم فانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت اکثر الوس جغتای خان در زمان جهانبانی او بدین اسلام فایز گشتند ودرتمهید قواعد شریعت غرا وتشئید ارکان ملت بیضا سعی درپیوستند **نظم** چواز نوردل شمع دین برفروخت ✿ در آن بوم بیخ ضلالت بسوخت ✿ الوس میل کردند یکسر بدین ✿ بدین شاید ار گویمش آفرین وترمشیرین در زمان دولت لشکر بهندوستان کشیده حدود دهلی و گجرات را تاخته سالماً غانماً بترکستان

باز گردید و بتاریخ سنه ثمان وعشرین وسبعمائه موافق لوی ئیل برادرزاده ترمشیرین خان بن بوران بن دواتیمور بن دواخان که جمال حالش بحلیه اسلام تزئین نداشت از آنجهت لشکر بماوراءالنهر کشید ودرمنزل قوزی منداق باترمشیرین خان حرب کرده اورا بعز شهادت رسانیدو بوران اگرچه درالوس جغتای متمکن نگشت اما جمعی کثیر ازشاهزادگان وامراء واعیان رابتیغ ستم بگذرانید واز مطلع سعدین چنان بوضوح می پیوندد که ترمشیرین خان درسنه سبع وعشرین وسبعمائه درنخشب مریض گشت و آن عارضه اشتداد یافته درگذشت جنکشی بن ابوکان بن دواخان بعداز مراجعت بوران بجانب جته متصدی امر ایالت شد وچون روزی چند بدولت بگذرانید برادرش بیسوتیمور خروج کرده اورا بقتل رسانید وبیسوتیمور شهریاری دیوانه سار بودچنانچه هردو پستان مادرخودرا ببرید بتهمت آنکه یاغی شدن مرابکنکشی توگفته بودی بنابر آن اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشته درآن اثنا علی سلطان که نسبش باوکدای قاآن می پیوست خروج کرده برالوس جغتای استیلا یافت وعهدنامهٔ قبل خان وقاجولی بهادر راکه بالتمغاء تومنه خان موشح بود وچنکیزخان وقراجارنویان نیز خط بر آن نهاده بودند ضایع ساخت وچندگاهی پادشاهی او نیزمانند دیگران بعالم آخرت شتافت محمدخان بن بولادخان بن کونجك خان بعد از فوت علی سلطان برتخت پادشاهی نشسته برد مظالم پرداخت و نوبت دیگر بیمن معدلت الوس جغتای رامعمورساخت **نظم** جهاندارشاهی که ازعدل او ☼ درآمدگرآب دولت بجو خللهای پیشبن تدارك نمود ☼ شب فتنه را عهداوصبح بود.

ذکرقزان سلطان خان

قزان سلطان ولد بیسور بن اورکتمور بن بوقاتیمور بن بوری بن میتوکان بن جغتای خان بود واودرشهورسنهٔ ثلث وثلثین وسبعمائه موافق قوی ئیل برتخت سلطنت صعودنمود ولواء ظلم وبیداد افراخته بنیاد حیات بسیاری ازامراء ونوئینان را برانداخت وازهر کس اندك جریمه دروجود آمد **مصراع** مطمورهٔ خاك سرزنش ساخت سیاستش بمرتبهٔ بود که اکابر واعیان هرصباح که متوجه ملازمتش بودند ازغایت وهم کفن درزیرجامه پوشیده اهل وعیال را وداع می نمودندومهابتش بمثابهٔ که مقربان وایچکیان هرشام که ازقید خدمتش نجات یافته بصحت نزدفرزندان می رسیدند سجدات شکر الهی بجامی آوردند ونذر و صدقات بمستحقان میرسانیدند آخرالامر بقیه اشراف الوس جغتای درمخالفت قزان سلطان باامیر قزغن که درسلك اعاظم امراء برلاس انتظام داشت موافقت نمودند و امیر قزغن سالی سرایرا معسکر ساخته سپاهی صف شکن فراهم آورد وچون قزان سلطان ازین حادثه آگاهی یافت بالشکرفراوان بجانب مخالفان نهضت کرد ودر شهور سنهٔ ست و اربعین سبعمائه دردشت قریه دره زنگی آن دو گروه جنگی راملاقات اتفاق افتاد ودرمیدان دارو

و گیر تیری بچشم امیر قزغن قزان رسیده سلطان را ظفر و نصرت دست داد و در آن زمستان قزان سلطان در قرشی قشلاق کرد و از شدت سرما و کثرت بارندگی اکثر الاغان لشکر یانش روی بچراگاه عدم آوردو امیر قزغن چون از ضعف دشمن آگاهی یافت کرت دیگر علم جلادت مرتفع ساخته بسر وقتش شتافت و بازمیان آن دو سپاه رزم ساز محار به روی نموده در این جنگ قزان سلطان بقتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج مانع آمده جناح مرحمت و احسان بر مفارق بازماندگان قزان سلطان مبسوط گردانید ودر مقدمه ظفر نامه مسطور است که از زمان جلوس جغتای خان در ماوراء النهر و ترکستان تا اوان کشته شدن قزان صد و نه سال بود و بعد از قتل قزان سلطان امیر قزغن دانشمند چه را که نسبش باوکدای قاآن میرسد بخانی الوس جغتای اختیار نمود و چون دو سال از زمان اقبال دانشمند چه خان بگذشت امیر قزغن اورا نیز کشته بیان قلی خان در آن ملك پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغدو اغول بن دوخان بود در ایام دولت او امیر قزغن بساط عدل و کرم گسترده بدانهٔ انعام و احسان مرغ دل طوایف انسانرا صید نمود و در سنهٔ ستین وسبعمائه قتلق تیمور نامی که خواهر امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت نسبت بامیر قزغن رایت مخالفت برافراشت و در شکارگاه آن امیر معدلت پناه را دردام بلا انداخته بعز شهادت رسانید و بطرف قندز گریخته یکی از مقربان امیر شهید با ملازمان خود ازعقبش روان گردید و در بلده قندز بوی رسیده بضرب شمشیر تیز اورا پاره پاره ساخت و دوستکام بازگشته علم حسن عهد و وفا برافراخت آنگاه پسر امیر قزغن امیرزاده عبدالله قایم مقام پدر شد سمرقند را دارالملك خود گردانید و بنابر طمعی که نسبت بخاتون بیان قلی داشت اورا بقتل رسانید تیمور شاه خان پس از کشته شدن بیان قلی بنابر اشارت امیرزاده عبدالله برسریر پادشاهی صعود نمود واو پسر بیسو تیمور بن ابوکان بن دواخان بود و در ایام دولت امیرزاده عبدالله امیر بیان سلدوز طریق خلاف مسلوك داشته باتفاق امیر حاجی برلاس که از اولاد بیسومنکا بن قراجار نویان بود لشکری درهم کشیده متوجه سمرقند گشته تیمورشاه و امیرزاده عبدالله اورا استقبال کردند و بین الجانبین جنگی صعب دست داده تیمورشاه وعبدالله درمعرکه بقتل رسیدند و امیر بیان سایر دیار ماوراءالنهر رابحیز تسخیر در آورده لواء پادشاهی مرتفع گردانید وچون او مردی سلیم نفس کم آزار بود و در شرب مدام و مصاحبت سروقدان سیم اندام افراط می نمود اختلال باحوال ممالك توزان راه یافت ودرهر سری سودائی ودرهردلی تمنائی پدید آمد وامیر حاجی برلاس در کش وامیر بایزید جلایر درخجند و اولجایبوغا سلدوز دربلخ و محمدخواجه ایردی در شرغان بودند لواء استقلال برافراشتند و امیرحسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن وامیرخضر بیسوری لشکری جمع آورده وپیوسته حدود آن ولایات را تاخته نقش سروری برصحایف ضمایر می نگاشتند .

ذکر توغلقتیمور خـان

بعداز شهادت امیر قزغن توغلقتیمور بن ایلخواجه بن دواخان در الوس جته بر مسند پادشاهی نشست وچون اخبار پریشانی ماوراءالنهر بسمع اوزسیدهمت بر استخلاص آن ولایات بست ودرشهور سنهٔ احدی وستین وسبعمائه بطرف سمرقند نهضت نموده گردن اکثر امراء سرکش را بحیز اطاعت در آورد و درهر بلدهٔ حـاکمی و داروغه تعیین کرده بارگشت وپس‌از مراجعت او آتش خصومت ونزاع در میان حکام ولایات ارتفاع یافته رعایاً بیچاره پایمال فتنه‌شدندبنابران توغلقتیمورخان درسنهٔ ثلث وستین وسبعمائه نوبت دیگر لشگر بدان دیار کشید وامیر بیـان سلدوز وبایزیدجلایر را بقتل رسانیده پسرخود الیاس‌خواجه خانرا بحکومت ماوراءالنهر بازداشت ورایت معاودت برافراشت الیاس خواجه‌خان‌بن توغلقتیمورخان بعداز مراجعت‌پدر ازسمرقند چندگاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته‌درشهورسنهٔ خمس وستین وسبعمائه‌امیرحسین‌مسلا بن‌امیرقزغن وحضرت‌صاحبقران امیرتیمورگورکان بروی‌خروج کردندوبین‌الجانبین محاربه وقوع‌یافته الیاس‌خواجه‌خان بصوب جته گریخت ودرآن دیارقمرالدین دوغلات رشتهٔ‌حیاتش را از هم‌بگسیخت عادل سلطان محمدبن پولادبن کونجک‌خان پس از فرار الیاس خواجه باستصواب امیرحسین برمسند خانی‌قرار گرفت وچون چندروز بفراغت بگذرانید خیال‌استقلال نموده این‌معنی برامیرحسین ظاهر شد واورا گرفته در آب جکا انداخت آنگاه قبول سلطان‌بن دورجی ایلچیکدای رابخانی تعیین نمود و قبول سلطان را امیرتیمور گورکان بعد از استیلا بر امیر حسین‌قتل فرمود سیورغتمش‌خان‌بن دانشمندچه‌خان حضرت صاحب‌قران در وقتی‌که علم‌مخالفت امیرحسین مرتفع گردانید سورغتمش خان را باآنکه ازنسل اوکدای‌قاآن بودبسلطنت الوس‌جغتای برداشت وچون اووفات‌یافت پسرش‌سلطان محمودخان راقایم مقامش ساخت وفرمودتاعلی‌الرسم‌اسم اورا براوایل‌مناشیر‌تحریر نمایند وسلطان‌محمود خان‌درشهورسنهٔ‌ست وثمان‌مایهٔ دربعضی از بلادروم وفات‌یافت چنانچه درضمن بیان‌احوال امیرتیمورگورکان‌پرتو اهتمام‌برذکرآن واقعه خواهدتافت انشاءالله تعالی

ذکر طبقهٔ ازاولاد چنگیزخان‌که در ممالك ایران علم اقبال افراشته‌اند و همت امور سلطنت واستقلال گماشته‌اند

طایفه ازچنگیزخان‌که در ولایات ایران برمـسند جهانبانی نشسته‌اند هفده نفر بوده‌اند وازآنجمله نه‌نفردرکمال اعتبار واقتدار پادشاهی نموده‌اند وهشت‌کس دیگر اختیار و استقلال نداشته‌اند و بموجب تعیین و تبعیت امراء خودرا پادشاه و فرمان روا

می‌پنداشته‌اند و اول این‌طبقه هلاکوخان‌بن تولی‌خان‌بن چنگیزخان است و آخر ایشان نوشیروان که ملك‌اشرف‌بن تیمورتاش‌بن چوپان اورا بسلطنت موسوم گردانیده‌بود و هلاکوخان در اوایل ایام‌دولت برادر خویش‌منکوقاآن فی‌شهرذیحجه‌سنه‌ثلث و خمسین وستمائه از آب‌آمویه گذشته قدم براراضی‌ایران نهاد و نوشیروان باتفاق ملك‌اشرف‌در سنهٔ‌ثمان وخمسین وسبعمائه رخت بقاببادفنا داد پس‌زمان اقبال این‌طایفه‌نزدیك بصد و پنج سال‌امتدادیافته باشد چنانچه بدین‌تفصیل سمت‌تحریرمی‌یابد وهوالموفق‌والمعین

گفتار دربیان تسلط هلاکوخان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان وحوادث دوران

شهریاران ممالك سخن‌وری وشهسواران مسالك هنرپروری رایات این‌حکایات‌را بدین عبارات آراسته‌اندکه چون‌منکوقاآن‌بن تولی‌خان درمنزل قراقرم وکلوران بر مسند سلطنت وکامرانی‌قرارگرفت‌نخست تابجونویان‌را بضبطولایات ایران نامزدفرمود وتابجو بعدازوصول بحدود عراق وآذربایجان ایلچی‌بپایهٔ‌سریر سلطنت مصیرفرستاده ازمستعصم خلیفه شکایت امیرعـرضه داشت‌کرد و همدران ایام قاضی‌القضاة شمس‌الدین احمدالکافی‌القزوینی که ازخوف‌فدائیان اسمعیلیه پیوسته مانند ماهی جوشن‌پوش بود و درباب‌دفع وجود ملاحده مبالغه بجای‌آورد بنابرآن منکوقاآن خـاطر برآن قرارداد که‌یکی ازشاهزادگاه راباسپاه فراوان صاحب‌عهدهٔ جمیع‌مهمات ایران‌گرداند و بعداز تقدیم لوازم‌مشورت قرعه اختیار از برای‌این‌کار برهلاکوخان افتاد و منکوقاآن او را منظورنظر عنایت‌گردانید وگفت **بیت** زتوران‌گذرکن‌بایران‌خرام ✿ برآوریخورشید رخشنده نام وبایدکه بیمن‌جلادت وپهلوانی وضرب‌شمشیر جهانگیری وکشورستانی از کنارجیحون‌تااقصای‌ولایات‌مصر بتحت‌تصرف‌درآوری وملاحظهٔ‌رسوم‌و یاسای‌چنگیزخان نموده هرکه‌بقدم اطاعت وفرمان‌برداری پیش‌آید اورا رعایت نمائی و هرکس تمرد و سرکشی‌کند ابواب‌قتل وغارت‌برروی اووعیال واطـفال و اقربایش‌بگشائی و هلاکو انگشت قبول‌بردیده نهاده مدت‌یکماه‌منکوقاآن وخواتین وشاهزادگان وامراء واعیان اورا بنوبت‌طوی دادند وبعدازآن هلاکوخان باخمسی ازلشگرچنگیزخان‌که صدوبیست هزار سواربود رخصت‌یافته درماه‌ربیع‌الاول سنهٔ احدی وخمسین وستمائه موافق‌اودئیل از اردوی‌قاآن بقتیول خودشتافت و ترتیب اسباب‌قلعه‌گیری و تجهیز دلیران میدان نام آوری مشغولی نمود وهزارخانه ازمنجنیق سازونفطانداز که‌ازختای آمده‌بودند باخود همراه‌ساخت ودرماه‌رمضان سال‌مذکوربجانب ایران روان‌شده درسنهٔ ثلاث و خمسین و ستمائه موافق‌توشقان ئیل‌درظاهرسمرقند بمرغزارکان‌کل منزل‌گزید ومسعودبیك بلواج

که در آن زمان صاحب اختیار ماوراءالنهر بود بترتیب اسباب طوی قیام می نمود وهلاکو۔
خان مدت چهل روز در آن مقام دلفروز بعیش و عشرت گذرانید آنگاه از آنجا بشهر کش
خرامید حاکم خراسان امیر ارغون و ملك شمس الدین محمد کرت با بعضی از اکابر و اعیان
در آن مقام بخدمت رسیدند و پیش کش کشیده باصناف الطاف سرافراز گردیدند و برین
قیاس موکب گردون اساس بآهستگی طی مسافت نموده و درهر منزلی جمعی از متعینان
ایران بکریاس فلك التباس می شتافتند و بعنایت وسیورغامیشی اختصاص می یافتند وهلاکو
در ذی حجة مذکوره ازجیحون عبور نموده در آن زمستان در حدود شرغان قشلاق فرمود
ودراوایل فصل بهار و بهنگام ظهور سپاه ریاحین وازهار از شرغان بصوب ولایت خواف
نهضت کرد ارغون آقا بموجب فرمان روی بجانب اردوی منکوقاآن آورد پسر خود
کرای ملك واحمد تبکچی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه عطاملك جوینی را نزد
هلاکوخان که اورا واولاد اورا مورخان ایلخان گویند بگذاشت و چون ایلخان بزاوه
رسید کیبوقا نویان را بفتح قهستان فرستاده خود بطوس شتافت ودرطوس خواتین امیرارغون
وخواجه عزالدین طاهر که نایبش بودهلاکو را طوی دادند ودرخلال این احوال ملك شمس
الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصرالدین محتشم که ازقبل رکن الدین خورشاه
الموتی حاکم قلعه سرتخت بود رفت وبعدازاداء پیغام ناصرالدین در مقام فرمان برداری
آمده درمصاحبت ملك راه اردوی هلاکو پیش گرفت وچون بآستان سلطنت آشیان رسید
بانواع التفات سرافراز گردید وهلاکوخان پس ازطی منازل قطع ومراحل بحدود ولایت
رود بار نزول اجلال فرمود چنانچه درضمن قضایاء ملاحده سبق ذکر یافت درروز یکشنبه
اول ذی قعده سنهٔ اربع وخمسین وستمائه رکن الدین خورشاه بملازمتش شتافت وچون مهم
قلاع وبقاع ملاحده بتفصیل انجامید رایات حشمت وعظمت افرافته متوجه دارالسلام
بغداد گردید وبروجهی که دراواخر جزو سیم ازمجلد دوم مذکور شدفتح بغداد بعدازمحاصره
ومحاربه سمت تیسیر پذیرفته هلاکوخان درروزجمعه نهم ماه صفر سنهٔ ست وخمسین وستمائه
بدارالخلافه درآمد وامراء و عیان اطراف راطوی دادومستعصم خلیفه را که هنوز مقید
بوددر آن مجلس طلبیده گفت که تومیزبانی ومامیهمان آنچه دست مکنت تو بدان رسدودرخور
ما باشد بیاور ومستعصم این سخن را برحقیقت حمل کرده دوهزارجامهٔ نفیس وده هزاردینار زر
سرخ و بعضی ازظروف واوانِ طلاو نقره که بجواهر زواهر مرصع بوداز خزانه بیرون آورد وبر
طبق عرض نهاد ایلخان بچشم التفات در آن اشیاء نظر نینداخت ومجموع را بحاضران انعام
فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهر تو و بغدادیان درتصرف بندگان ماست احتیاج بتسلیم
نیست وظیفه آنکه ازمخفیات ودفاین چیزی بگوی مستعصم اشارت بصحن دارالخلافه کردوچون
آنزمین راحفر نمودند حوضی مملواز تنکجات طلا یافتند که هر یك صد مثقال طلا وزن
داشت ودر بعضی ازروایات آمده است که درآن ایام که خلیفه انام دردست مغولان بی اسلام
اسیر بود روزی چند بفرمان ایلخان اورا طعام ندادند ومستعصم از گرسنگی بی تحمل شده از

موکلان خوردنی طلبید ایشان التماس خلیفه را بهلاکو خان عرض کردند حکم شد که طبقی مملو از زر احمر وجواهر زواهر پیش خلیفه برند واو را بتناول آن اشیاء تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید گفت زر وجواهر چگونه توان خورد و ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود وچندین هزار مسلمان نکردی وبسپاه ندادی تا ملك موروث ترا از تعرض لشگر بیگانه محفوظ دارند خلیفه چون در این باب عذری مقبول نداشت بادلی چون کورهٔ زرگران گرم آه سرد بر کشید واز بوتهٔ دیدهٔ لالی اشك بر رخساره روان گردانید القصه هم در آن چندروز خرمن عمر مستعصم بآتش غضب ایلخان سوخته اولاد واخوان واقرباوامراء ونواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح اثیرالدین اومانی است ودواتیان صغیر وکبیر وشرابی بتمام کشته گشتند بلکه حکم قتل عام صدور یافته بناء حیات هشتصدهزار کس در دارالسلام سمت انهدام پذیرفت ودر آن دیار از نقود نامعدود ونفایس اجناس وجواهر ثمین وظروف واوانی زرین وسیمین وخیول عربی وبغال قیمتی وغلمان رومی وروسی آن مقدار بدست مغولان افتاد که مهرهٔ حساب ازحساب آن عاجز آمدند وچون لشگر ایلخان از قتل وغارت فراغت یافتند عنان بتخریب برج وبارهٔ آن بلده تافتند بعدازآن نایرهٔ غضب ایلخان تسکین گرفته بر بقایا برایا که در نقبها وسوراخ ها خزیده بودند ترحم نموده فرمود که کشتگان را از شوارع برداشته ابواب دکاکین بگشایند ودیگر هیچ آفریدهٔ را مزاحم نشوند وتعرض ننمایند وچون مهم دارالسلام ومتوطنان آنمقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید میداشت که بنابر اهتمامی که درباب انهدام اساس دولت بنی عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بوی تفویض یابد وپرتو آفتاب عنایت هلاکوخان بروجنات احوالش تابد اما ایلخان اورا منظور نظر شفقت نگردانید و بر زبان گذرانید که از کسی که باولی نعمت خود وفا نکند چه طمع توان داشت و باسقاقی بغداد را بعلی بهادر که نخست او بیاروی بغداد درفته بود ارزانی فرمود وحکومت دارالخلافه را با بن عمران تفویض نمود وچون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم بتحریر آن مبادرت می نماید ودر تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران درسلك احادالناس بغداد انتظام داشت وفی الجمله سوادی از بیاض معلوم کرده بخدمت عامل یعقوبه قیام می نمود و قبل از رسیدن ایلخان یکسال عامل یعقوبه دروقت حرارت هوا بربستر استراحت خفته بود وپایها در کنار ابن عمران نهاده وشرایط دلك بجای می آورد ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمالی درخدمت از وی واقع شد عامل ازوی پرسید که چرا دست از پای من کشیده داشتی جواب داد که درخواب بودم عامل گفت درخواب چه دیدی گفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس در نوردیدند وزمام ایالت دارالسلام رادرقبضهٔ اختیارمن نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینهٔ ابن عمران زد که پشتش برزمین آمد ودروقتی که هلاکوخان بغداد را محاصره می کرد ابن عمران برتیری نوشت که مرا که ابن عمرانم ازخلیفه طلب فرمائید شاید که لشگر پادشاه رابکار آیم ومضمون آن نوشته بعرض

ایلخان رسیده ایلچی نزدمستعصم فرستاده ابن‌عمرانرا طلبید وخلیفه مضمون این‌مصراع راکه مصراع کم‌گیر زبغداد کهن‌زنبیلی☆ بخاطر گذرانیده ابن‌عمران رااجازت‌داد و او نزدایلخان رفته‌عرض کرد که اگر یرلیغ‌شرف نفاذیابد من‌اشگر پادشاه رابقدراحتیاج تغار وعلوفه‌دهم هرچند این‌سخن‌بعدی تمام‌داشت اماهلاکوشحنهٔ جهة این‌کار تعیین‌نمود وچون‌ابن‌عمران صاحب وقوف‌بود که مردم‌یعقوبه‌وتوابع آن غلات‌خودرادر کدام موضع درزیرزمین مستترساخته‌اند باتفاق شحنه بیعقوبه رفته بترتیب سر چاهها می‌گشاد و غله بمغولان‌می‌داد وبدین‌واسطه مدت پانزده‌روز لشگری بآن کثرت‌رابغله احتیاج نشدواین خدمت موقع قبول یافته تیرتدبیر ابن‌عمران بهدف‌مقصود رسید وایلخان‌بعدازفتح بغداد اورا دردارالسلام‌حاکم گردانید حکم کرد که‌ابن‌علقمی مامورومحکوم ابن عمران باشد ووزیراز‌ین‌غبن‌وغصه بیمار گشته درهمان چندروز درگذشت

ذکر مراجعت هلاکو خان از دارالسلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام

چون‌خاطر ایلخان ازمهم‌بغداد فراغت‌یافت عنان مراجعت بجانب‌آذربایجان تافت وبعدازوصول بمراغه دراواخرسنهٔ ست وخمسین وستمائه سلطان‌بدرالدین لؤلؤکه سبب استیلاءاو برولایت موصل دراثناء ذکرآخرین‌سلاطین آن‌مملکت که‌ازاولاد عمادالدین زنگی ابن‌آقسنقربودمسطورشده‌بدرگاه گیتی‌پناه رسیدو بنا برآنکه مدت نود سال از عمرعزیزش گذشته‌بود مشمول الطاف‌واعطاف ایلخان گردید ودرششم‌شهرشعبان‌رخصت یافته‌عنان مراجعت بموصل‌تافت وبعدازآن‌هلاکوخان ایلچیان‌بولایت‌شام فرستاده حکام آن‌دیار را بمطاوعت وانقیاد دعوت نمود ودرآن‌زمان ایالت بعضی‌از بلاد آن مملکت تعلق بگماشتگان پادشاه‌مصرداشت ودرچندموضع‌ملک‌ناصر داودبن ملك معظم وملك مغیث عمربن عادل که‌ذکر ایشان درضمن‌قضایاء آل‌ایوب گذشت حکومت می‌کردند و وایشان‌ایلچیان ایلخانرا بروفق مدعا بازنگردانیدند بنابرآن هلاکو خان عزم تسخیر ولایات‌شام‌کرده نخست‌قاصدی نزد بدرالدین‌لؤلو فرستاد وپیغام دادکه ماترا بواسطهٔ کبرسن ازین‌یورش معاف داشتیم امابایدکه‌پسرخود ملك‌صالح را همراه لوای کشور گشای گردانی وبدرالدین‌لؤلؤبموجب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان‌جلال‌الدین مینکرنی‌را بوی‌ارزانی‌داشت ودربیست ودوم شهر رمضان سنهٔ سبع وخمسین وتسعمائه بصوب مقصد نهضت نموده وچون‌بدیار بکررسید پسرخود یشمت را باطایفه ازامرا وبسیاری‌از سپاه‌شجاعت‌انتما بتسخیر میافارقین وماردین نامزدفرمودو ملك‌صالح‌را باستخلاص آمد که‌آنرا حامدنیزگویند فرستاد وبنفس خویش بروحا رفته

وآن بلده را بصلح گرفته از آنجا بطرف نصیبین وحران درحرکت آمد و آن دو شهررا بجنك فتح نموده درقتل وغارت ازخود بتقصیر راضی نشد آنگاه بحلب رفته در باب الانطاکیه نزول فرمود ودیگر دروازه‌های اطراف شهررا برامراو نوئینان قسمت کرده بمحاربه ومحاصره مشغول شدو باندك زمانی از باب العراق بشهر حلب درآمده بقتل وغارت پرداختند بعدازآن محاصره قلعه را پیش نهادهمت ساختند وآنرا نیزدرعرض چندروز مسخر گردانیده ضیاع ومحترفه را اسیر گرفتند وسایر خلایق را بکشتند وایلخان چون ازمهم حلب فارغ گشت کمندهمت بر کنگره تسخیرحصار حازم که از مضافات آن ولایت بود انداخت و آغاز محاصره ومحاربه کرده کارساکنان آن مکان باضطرارانجامید وپیغام فرستادند که اگرفخرالدین ساقی بدینجا آمده سوگندخورد که لشگریان متعرض مال وجان ما نخواهند شد بیرون آمده قلعه را تسلیم می نمائیم فخرالدین ساقی شخصی بود که بان مردم سابقهٔ معرفتی داشت ودرآن ایام بملازمت هلاکوخان قیام می نمود وفخرالدین بعدازوصول پیغام بموجب فرموده ایلخان بقلعه رفته وعهدوپیمان درمیان آورده آن طایفه نادان بایان آمدندو وهلاکوخان فرمان داد که مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره و کودکان گهواره را بقتل آوردند وهیچکس از آنجماعت نجات نیافت مگر ارمنی زرگر که در آن فن ماهر بودند آنگاه ایلخان فخرالدین ساقی را حاکم حلب ساخته توکل بخشی بشحنگی آن ولایت منصوب شد اما بعدازچندروز حلبیان از فخرالدین شکایت کرده هلاکو بقتلش فرمان داد و زمام ریاست آن ولایت را درقبضه اختیار زین الدین حافظی نهادوچون اهل دمشق از واقعه اهل قلاع وبقاع مذکوره وقوف یافتند اصناف تحف وهدایا در صحبت طایفهٔ از بلغاء بآستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده اظهاراطاعت و انقیاد نمودند و ایلخان کبوقانویان را نامزد ضبطدارالملك شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کبوقا شتافتند و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی و نوازش اختصاص یافتند ومقارن این حال از جانب مشرق ایلچی رسیده خبرفوت منکوقاآن رسانید و هلاکوخان محزون گشته بجانب آذربایجان بازگردید وکبوقا بفراغ بال در دمشق برمسند اقبال تکیه زده ناگاه پادشاه مصر سیف الدین قودوز برسرش تاخت و اورا اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از مغولان را برانداخت و ذکر سیف الدین قودوزوسایر سلاطین مصر عنقریب مسطورخواهد گشت انشاءالله تعالی و تقدس

ذکر تخریب میافارقین وماردین بسبب استیلاء مغولان برخشم وکین

چنانچه سابقاً مذکور شدایلخان درو قت وصول بدیار بکر پسرخود یشمت را باستخلاص میافارقین مامور گردانیدوچون شاهزاده روی بدانجانب آورد ایلچی نزد ملك کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نمود واورا بایلی وانقیاد دعوت فرمودملك

جواب داد که برعهدو پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه ورکن الدین خورشاه
اسمیلی وجمعی دیگر ازحکام بلاد را نخست بامان مطمئن گردانیدید و آخرالامر بی جهتی
بقتل رسانیدید لاجرم من باخود قرارداده ام که تاجان در تن ورمقی در بدن داشته باشم از این
چهاردیوار بیرون نیایم وچون این پیغام به یشموت رسید مستعد محاصره میافارقین گردید و
ملك کامل مردم خویش را استمالت داده گفت ازجنس سیم وزر وغله واجناس دیگر آنچه در
خزانه وانبارخانه موجوداست از سپاهی ورعیت دریغ نیست ولله الحمدو المنه که من مانند
مستعصم بخیل نیستم که دینارودرم را فدای نفس وعرض خود نگردانم آنچه ضرورت دارید
بستانید ودر محافظهٔ این بلده از خود بتقصیر راضی نشوید ومتوطنان آن بلده از استماع این سخنان
امیدوار گشته متشمر پیکار لشکر تاتار شدند واز جانبین عراده ومنجنیق بر کارداشته آغاز انداختن
تیروسنك کردند وهر روز از شهر فوجی ازشجعان بیرون آمده نائرهٔ قتال می افروختند وخرمن
حیات جمعی ازمغولان را میسوختند از جمله دوجوان بودند که بملك کامل اختصاص تمام داشتند و
ایشان در اکثرایام بمیدان هیجا خرامیده بنوعی آثار جلادت ظاهر می گردانیدند که
داستان شجاعت رستم دستان واسفندیار روئین تن منسوخ میگشت نقلست که ملك کامل را
منجنیقی بود که بزخم سنك اورخنه در بناء زندگانی سپاه ایلخان می افتاد ومغولان در دفع
او چاره جوی گشته منجنیق بدرالدین لولورا که او نیز مهارت کامل حاصل داشت طلب
نمودند وچون آن شخص باردوی یشموت رسید منجنیقی در برابر منجنیق شهر نصب کرد و
آن دو استاد بیکبار سنگها ازمنجنیق گشاد داده هر دوسنك درفضاء هوا بهم باز خورده
ریزه ریزه شد مردم اندرون وبیرون ازحذاقت آن دو هنرمند حیران ومتعجب گشتند القصه
قضیهٔ میافارقین مدت دوسال امتداد یافت عاقبت درشهر قحط وغلائی عظیم روی نمود و
سپاهیان اسبان خوردند وبعضی ازاقویا ازگوشت ضعفائی نوع تغذی میکردند و آخرالامر
هفتاد هشتاد مفلوك درخدمت ملك کامل مانده کس نزد یشموت فرستادند و امان طلبیدند
وشاهزاده ارقیونویان را نامزد فرمود که بمیافارقین رفته ملك کامل را دست و گردن بسته
باردو رسانند وسایر مردم را به تیغ کین بگذارند و ارقیو بشهر در آمده آن دو جوان
جلادت نشان چون حال نوعی دیگر دیدند بر بام خانه بر آمده به تیر انداختن مشغول شدند
وپس از آنکه سهام ایشان باتمام رسید سپرها درسر کشیده چندان شمشیر زدند که بدرجهٔ
شهادت فایز گشتند وهمان لحظه تمامی متوطنان آن مکان کشته شده یشموت ملك کامل را
پیش پدر فرستاد وچون ایلخان اورا دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت از بدن آن حاکم
عادل مسلمان بریده دردهانش می نهادند تادر گذشت گویند که زهد ملك کامل بمرتبه بود
که باوجود سلطنت بحرفت خیاطت مشغول نموده روزگار میگذرانید و هر گز خیال ظلم
وعدوان پیرامن خاطر عاطرش نمیگردید وچون مغولان بمیافارقین واعمال ومضافات آن
را بسان سایر بلدان ویران کردند روی بصوب مارو ین آوردند و ملك سعید نامی که
حاکم آن سرزمین بود درقلعه متحصن گشته یشموت سپاه را بمحاصره و محاربه مامور

گردانید ودرباب تسخیر ماردین ونهایت کار ملك سعید دوروایت وارد است اول آنکه چون مدت محاصره بدوررودرازکشید درشهر علت وباو بلاء غلاشیوع یافت وپسر ملك سعید ملك مظفر ازعناد ولجاج پدربتنك آمده اورا زهرداد وبا یشموت صلح کرده ابواب شهر بازگشاد وقول ثانی آنکه چون امراء ایلخان ایلچی نزدملك سعید فرستاده او را بایلی دعوت نمودند بعهدوپیمان بیرون آمد وشاهزاده یشموت اورا باردوی پدر ارسال داشت وایلخان بقتلش رسانید وپسر ملك سعید ملك مظفر را که بحکم پدردرمحبس اوقات میگذرانید منظورنظر ترتیب ساخته والی ماردین گردانید .

ذکرفوت والی موصل وکشته شدن اولاد او بردست مغولان ظالم جاهل

چون عمر بدرالدین لؤلؤ به نودوشش سال رسیدازاین جمله قرب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانید وبقول امام یافعی درشهورسنهٔ سبع وخمسین و ستمائه وفات یافت و بروایة روضة الصفافی سنهٔ تسع وخمسین وستمائه بجهان جاودان شتافت و ایلخان پسرش ملك صالح را منظور نظرعاطفت گردانیده قایم مقام پدر ساخت وصالح روزی چند طریق اطاعت مسلوك داشته بعداز آن علم مخالفت برافراخت وموصل را بیکی ازمعتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بندقدار عنایت والتفات دید آنگاه باهزار سوار بمقرعز خودمراجعت نمود تاخزاین ودفاین موصل رابمصر بردو ایلخان ازوصول اوواقف شده بامراء آن دیار پیغام فرستاد که محافظت طرق وشوارع نماید تا اگرملك صالح بار دیگر پای درطریق مصر نهد دست بردی بوی نمایند و سند اغونویانرا با لشگری بی کران بموصل ارسال داشت تابهر کیفیت که تواند ملك صالح رابچنك آورد ودرروزی که ملك صالح مانند مردم صالح دردارالملك خود بنای ونوش اشتغال می نمود بیك بار آوازکورکه وکوس بگوش او رسید لاجرم از آمدن سنداغو خبر یافته در دروازه ها بربست وابواب خزاین گشاده لشگر شول وکردوترکمانرا که درشهر بودندبمال بیقیاس خوشنودساخت وسنداغو آغاز محاصره ومحاربه نموده روزی هشتاد نفرازدلیران لشگرمغول ببالای سوربرآمدند و موصلیان ایشانرا در میان گرفته همه را کشتند و سرهاء کشتگان را بزیرانداختند بدین جهت درمنازعت جسورترشدند وچون پادشاه مصر بندقدار ازهجوم سپاه تاتار واضطرارملك صالح خبر یافت یکی از امراء عظام را باجنود شام بامداد موصلیان نامزد فرمود و ایشان بسنجار رسیده نامهٔ درقلم آوردند مضمون آنکه ملك صالح واهل موصل باید که هیچ دغدغه بخاطرراه ندهند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجار رسیده اند وآن نوشته را بربال کبوتری بسته بطرف موصل پرواز دادند قضاراکبوتر غلط کرده برمنجنیق مغولان نشست و استاد منجنیقی کبوتررا گرفته ونامه را ازبال او بازکرده نزدسند اغو بردوسند اینمعنی را ازعلامات فتح وظفردانسته

علی الفور یکتومان سپاه بدفع شامیان نامزد نمود و مغولان بعداز قطع منازل بنواحی سنجار رسیده منقسم بسه قسم شدند ودر کمین گاه نشستندودروقت وصول لشکر شام بیکبار بیرون تاخته باستعمال تیروشمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته درآن اثنا نسیم فیروزی ازجانب مغولان دراهتزار آمد و بادی صبح جنبیده چشمهای اهل شام را از خاك پرساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند وسپاه سنداغوجامه های آن طایفه راپوشیده وبراسبان عربی نژاد سوار گشته روی بطرف موصل آوردند مردم شهر را چون چشم برایشان افتادتصور کردند که لشکر بندقدار بمدد می آیندلاجرم جمعی کثیر برسم استقبال ازدروازه بیرون خرامیدند ومغولان ایشانرا درمیان گرفته همه را شهید گردانیدند و بعدازین وقایع ضعفی تمام باحوال ملك صالح راه یافته کس نزدسند اغوفرستاد و امان طلبید وسنداغو متقبل شفاعت جرایم ملك موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سند اغواورا بجمعی سپردتا نزدایلخان بردند هلاکوخان چون ازوی بغایت خشمناك بودفرمود تا اعضایش رادردنبه گرفتند ونمدی بروی پیچیده برسن محکم بستند ودرآفتاب انداختند وگاهی اندك غذائی بوی میدادند وپس ازچند روزآن دنبها مستحیل بکرمان شده اعضاء ملك راآغاز خوردن کردند وصالح مدت یکماه باین عقوبت مبتلا بوده وفات یافت آنگاه پسر سه ساله اورا که علاءالملك نام داشت بر کنار رودخانهٔ موصل بضرب تیغ جان گسل دو نیم زدند وهر نیمه اورا دریك جانب رودخانه بیاویختند لامردلقضاءالله و لامعقب لحکمه

گفتگو دربیان مخالفت هلاکوخان و برکه اغول و تلف شدن جمعی کثیر از خیل مغول

چون برکه اغول بن جوجی خان بموجب فرمودهٔ برادربزرگتر خودباتو درباب تمشیت مهم سلطنت منکوقاآن سعی بسیار نموده بود خود را از هلاکوخان برتر میدانست و پیوسته بهرگونه محکمات مشوش اوقاتش گشته بروی تفوق میجست هلاکوازین معنی بتنك آمده روزی برزبان آورد که هرچند برکه اقاست ومن اینی اما از بس که طریق عنف مسلوك داشت وهمواره مراتکلیفات نامناسب می نماید بعدازین باوی قاعده یگانگی تبدیل خواهم داد واین سخنان بسمع برکه خان رسیده برآشفت وگفت هلاکو درهلاك اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانانرا باخاك یکسان ساخت وخلیفه بغدادرا بی مشورت اقاواینی بکشت اگرخدای جاوید تایید دهدخون بی گناهان را ازوی خواهم خواست و درخلال این احوال بتاریخ هفدهم صفرسنه ثمان وخمسین وستمائه هلاکوتوتاراغول راکه خویش برکه خان بود متهم گردانیده بیاسارسانید و این معنی ضمیمه آزار خاطر برکه شده دفع هلاکورا پیش نهاد همت ساخت وتوقای راکه لشکرکش او بود و باتوتار قرابتی داشت با

سی‌هزارسواردرمقدمه روان کرد وهلاکو ازتوجه‌سپاه دشت‌قبچاق واقف‌گشته درشوال ششصدوشصت ازالاتاق درحرکت آمد و شیرامون نویانرا برسم‌منقلای بفرستاد وچون شیرامون بحدودشماخی رسیدبیك ناگاه‌توقای بروتاخت واز اعیان‌امراء سلطان جوق را بابسیاری ازدلیران ایران برخاك هلاك انداخت واین‌خبر بهلاکوخان‌رسیده اباتای نویان‌را نامزد دفع شرتوقای‌گردانید واباتای درذی حجهٔ سنهٔمذکوره دریك فرسخی شابران خودرا برسپاه برکه خان‌زدودرین نوبت نوقای انهزام یافته در اوایل محرم سنهٔ سته عشروستمائه ایلخان بنفس خویش از حدود شماخی گذشته عازم رزم برکه‌خان گشت و روز بیست وسیم همین‌ماه نزدیك بچاشتگاه بدربند شیروان رسیده‌گروهی از مردم یاغی برزبر دربندديد ولشگریان ایران‌بزخم پیکان ایشانرا براندند و از دربند گذشته آغازحرب‌کردند و هزیمت برجنود دشت قبچاق افتاده ایرانیان دست بقتل عام برآوردند ودرغره‌صفر ازنوقای وسپاه‌برکه‌خان درآن‌حدود اثر نماند آنگاه اباقاخان وشیرامون‌واباتای نویان‌که منقلای ایلخان‌بودند برجناح استعجال‌عازم‌دشت‌قبچاق‌گشتند واز آب‌ترك عبورنموده منازل الوس‌برکه‌خان را ازخیمه وخرگاه و بغال وجمال و اغنام ومواشی مملو یافتند وازمردم سپاهی سیاهی ندیدند زیراکه همه‌گریخته‌بودندو عیال واطفال راگذاشته‌لاجرم بی‌تحاشی درخانهای قبچاقیان فرودآمدند و با دختران گلعذار وسیمبران ماه رخسار دست درآغوش‌کرده بنای ونوش مشغول‌شدند وبعد از سه‌شبانه روزبیك ناگاه برکه‌خان‌بالشگری‌چون موروملخ بی‌پایان درآن پهن دشت پیداگشت واز وقت طلوع‌آفتاب تاهنگام غروب اباقاخان وامراء بمقابله ومقاتله قیام نموده برکه‌خان غالب آمدوترکمان ایلخانیه ترك محاربه‌کرده بگریختند و در زمان عبور ازآب ترك یخ شکسته خلقی‌کثیر غریق دریای‌فناشدند وازین‌چشم زخم حزن‌تمام واندوه لاکلام برضمیرهلاکوخان استیلا یافته فرمان دادکه در تمامت ممالك محروسه بترتیب اسلحه وآلات نبردقیام نمایند بخیال آنکه بعد ازتهیه اسباب جدال واستمالت ابطال رجال عازم انتقام برکه‌خان‌گردد اما فرصت‌نیافت وازییلاق مراغه عنان‌عزیمت بقشلاق جغتو تافته درماه ربیع‌الاول سنهٔ ثلث‌وستین وستمائه موافق اودئیل روزی بحمام رفت وچون ازآن مقام‌راحت انجام بیرون آمد مریض‌گشته باتفاق اطباء مسهلی خورد وآن‌دوامو جب‌غش‌شده مرض بسکته‌انجامیدودرآن‌لیالی ذوذوابه‌مهیب‌هرشب پدیدمیآمد و بعدازچندشب که‌آن ذوذوابه‌غیبت نمود هلاکوخان نیزگلشن‌حیات رابدرود فرمود امراء وارکان‌دولت جهة مدفنش سردابهٔ ساختند و چند دختر ماه پیکر بانواع زیب وزیور آراسته بآن‌سردابه فرستادند تاایلخان ازوحشت‌تنهائی ومشقت جدائی‌متألم نگرددزهی عقل‌ودانائی اشراف‌واعیان مغول‌که‌همت براِمثال این‌افعال بیحاصل می‌گماشتندوآن را سبب‌مسرت وحضور اموات خودمی‌پنداشتند خواجه نصیرالدین طوسی درتاریخ هلاکو گوید **قطعه** چون هلاکوزمراغه‌بزمستان‌گه‌شد☆کرد تقدیرازل نوبت‌اورا آخر ☆سال

بر ششصدو شصت‌وسه شب‌و یکشنبه ✿ که‌شب‌نوزدهم بدرربیع‌الاخر - مدت‌عمرهلاکوخان چهل‌وهشت سال‌شمسی بودوزمان‌سلطنتش نزدیك به‌نه‌سال وهلاکوخان چهارده‌پسرداشت اول اباقاخان ازسونجین‌خاتون که ازقوم سولدوز بود دوم جومغورازکویل خاتون بنت تورا یکجی گورکان‌از قبیله‌اویرات سوم یشموت که‌مادرش قمائی بود بوقاجین ایکجی نام چهارم مکسین که‌ازقوبوی‌خاتون قنقرات دروجودآمده بود ودرخوردسالی بعلت‌استرخاء مثانه ازعالم انتقال‌نموده پنجم‌طراقای ومادرش‌اونیز قمابود وبورقجین نام داشت ششم بتشین که‌برادراعیانی یشموت‌بود هفتم نکودارکه ایضاازقوبوی‌خاتون تولد نموده بود هشتم‌اجای که مادرش اربقاق‌ایکجی بود بنت‌تنکر گورکان نهم‌قنقربای که‌مادرش کنیزك ختائیه بود نام‌اواجوجه ایکجی‌دهم بیسوداركه مادر سجین بودازقوم کورلوت یازدهم منکوتیمورکه‌مادرش‌اولجای خاتون‌بودبنت‌تورایلجی گورکان‌دوازدهم‌هولاجوکه‌مادرش ایل‌ایکاجی بود ازقوم‌قنقرات سیزدهم شیاوجی که برادراعیانی هولاجو بود چهاردهم طغاتیمور که‌مادرش درسلك قمکان انتظام‌داشت و ازاین جمله آباقاخان و تکودار بسلطنت رسیدند .

گفتار دربیان بعضی‌از آثار ایلخانی وذکر شمهٔ از حال وزراء و عمال‌آن سالك مسالك طریق‌جهانبانی

چون منکوقاآن بجودت ذهن‌ودقت طبع‌ازسایرسلاطین‌مغول امتیازداشت وگاهی خاطربدیع ماثر برحل‌بعضی ازاشکال اقلیدس می گماشته هوس‌بستن رصددرضمیرش‌پیدا شدوجهت تمشیت‌آن‌مهم جمال‌الدین محمدبن طاهر بن محمدالزیدی البخاری‌را بپایه سریرسلطنت مصرطلبیده فرمود که‌بناءرصد پردازد وجمال‌الدین‌محمد ازسرانجام آن امرخطیر عاجزگشته منکوقاآن پیوسته‌دراندیشه آن‌کارروزگار می گذرانید تا آنکه آوازهٔفضایل وکمالات خواجه‌نصیرالدین محمدالطوسی بسمع‌اورسیدودروقتی که‌هلاکو خان رابایران میفرستاد باوی‌گفت‌که‌چون قلاع ملاحده مستخلص‌گردد باید‌که خواجه نصیرالدین رابدینجانب روانه‌گردانی تارصدبندد وبعد از فتح میمون وژخواجه بخدمت ایلخان شتافته هلاکو بمفارقتش‌رضانداودرزمانی که‌از تسخیر وتخریب بغداد فراغت‌یافت بنابرترغیب خواجه بترتیب‌اسباب‌رصد واستنباط‌زیج‌فرمان فرمود وخواجه نصیرالدین مراغه تبریزرا جهة بناءرصداختیارکرده‌حکم‌شدکه‌هرچه محتاج‌علیه آن‌مهم باشددیوانیان وخزانچیان تسلیم‌نمایند وخواجه‌هرکس وهرچیز که‌دربایست‌بود طلب فرموده و بدست آورده درطرف‌شمالی‌مراغه برزبرپشتهٔرفیع بناءرصدخانه اشتغال‌نمودمشتمل برتماثیل اشکال افلاك وتدویرات وحوامل ودوایرموهومه‌وصوروبروج دوازده‌گانه وآن‌رصدبر

وجهی ساخته وپرداخته شد که هرصباح پرتو نیراعظم از نقبهٔ قبه بالا برسطح عتبه میافتاد ودرج ودقایق حرکت وسط آفتاب و کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم می گشت وصورت کرهٔ زمین وتقسیم ربع مسکون براقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلدوهیأت جزایر و بحارچنان روشن ومبرهن گردید که هیچ چیز مشتبه نماندو بواسطهٔ اختلاف حرکت اوج آفتاب میان زیج ایلخانی وزیجات پیشین درطالع سال تفاوت فاحش ظاهر گشت وهنوز عمارت رصد ناتمام بود که کوکب طالع هلاکوخان بقاطعی رسیده اجل موعود ازمرصد تقدیر کمین بگشاد وچون هلاکوخان رابعمارت میل بسیار بوددرایام دولت خوددر آله تاق قصری رفیع ساخت ودرحوالی آران و آذربایجان بتخانهای بزرك طرح انداخت ودر اواخراوقات حیات بیشتر ازپیشتر خودرا بتعمیر مواضع مشغول میداشت اما ازتمشیت امورمملکت نیزغافل نبود وچون آثاررشدو نجابت درناصیهٔ پسر بزرگترخویش اباقاخان مشاهده نمود نام حکومت ممالك عراق ومازندران وخراسان را تاکنار جیحون درکف کفایت او نهاد ومنصب ولایت عهدرا نیز باودادو ضبط وربط دیار آران و آذربایجان را بولدديگرخود يشموت رجوع فرمود وايالت دیاربکرودیارربیعه را درعهدهٔ امیرتودان کرد ومملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرد وزارت هلاکوخان دربیشتر اوقات تعلق بخواجه سیف الدین تیکجی میداشت ودراوایل محرم سنهٔ احدی وستین وستمائه که هلاکو خان متوجه رزم برکه خان بوددرمنزل شابران جمعی ازمقربان نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل گرجستان بودوخواجه مجدالدین تبریزی سخنان بعرض نواب ایلخان رسانیدند وهلاکو بپرسش آن یرغو فرمان فرموده بعداز ثبوت گناه ·رسه خواجه بیاسا رسیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال بقدوهٔ اصحاب قلم وملاذ ارباب کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دارالسلام بغداد ببرادر خواجه شمس الدین محمدخواجه علاءالدین عطا ملك جوینی که تاریخ جهانگشای تصنیف اوست سمت انتساب پذیرفت وخواجه شمس الدین محمد ازاولاد امجاد زبده حاویان کمالات نفسانی عبدالملك جوینی بود وابأعن جدمناصب بلند ومتقلدمراتب ارجمند وجدنامدارش که ایضاً شمس الدین نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطان جلال الدین مینکبرنی نیز بهمان کار مشغولی می نمود وپدر بزرگوارش خواجه بهاءالدین محمددرملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت ومشکورالسعی والاثردر گذشت وچون هلاکوخان منصب وزارت رابخواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهوراست بصاحب دیوان تفویض نمود بنابر کمال مکارم اخلاق ومحاسن شیم ابواب ظلم وستم مسدود گردانیده درباب عدل وکرم بر روی روزگار خلایق ایران برگشودودر تمشیت مهم وزارت ورواج ورونق درگاه سلطنت بنوعی سعی واهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده می بود شرط متابعتش بجای می آورد وباوجود کفرحکام وسلاطین درمحافظه دین متین وتقویت شرع سیدالمرسلین صلی الله علیه وسلم کمرجدواجتهاد برمیان بست و ازرعایت اصحاب علم و

کمال وارباب فضل افضال لحظهٔ فارغ نه نشست وچون هلاکوخان وفات یافت وپرتوانوار استقلال بر صفحات احوال اباقاخان تافت درباره آنوزیر صافی ضمیرعنایت والتفات بیشتر فرمود واودر تمامت مملکت ایلخان نواب کافی وعمال امین تعیین نمود وآن طایفه را بانفتاح ابواب صلات وصدقات وارباب استحقاق واصحاب حاجات مامور گردانید لاجرم ازرشحات سحاب انعام آن خواجه عالی مقام غنچهٔ آمال اهالی زهدوتقوی ومتصدیان درس وفتوا درچمن اقبال شگفته گردید امتیاز افاضل از اراذل ودانا ازجاهل درزمان وزارتش پیدا وظاهر گشت وبیمن اعتنا وحسن اهتمامش سپهر بی مهر ازسرابضاء فضلاء وقصد جفای علماء به تمامی درگذشت بیت نهال باغ دولت دربر آمد ✿ جفاء خارمحنت برسر آمد وبرادرعالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطاملك چون بدارالسلام بغداد رسید بساط عدل و احسان مبسوط ساخته باندك زمانی آن بلده راکه درغایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید درزمین نجف نهری حفر کرده زیاده ازصدهزار دینار سرخ درآن جوی صرف نمود وآب فرات رادرحوالی مشهدمقدسه اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب جاری فرمود پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاءالدین محمد وخواجه شرف الدین هارون درمبادی احوال و عنفوان اوان شباب درتحصیل کمالات نفسانی وتکمیل فضایل انسانی سعی وکوشش می کردند اماخواجه شرف الدین هارون بر برادرسبقت گرفته در صنوف علوم باهرودر فنون دانش متبحرشد وعلم موسیقی ازاستادصفی الدین عبد المومن تعلیم گرفته آنجناب رسالهٔ شرفیه بنام نامی او تالیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در زمان اباقاخان درخطهٔ اصفهان رایت حکومت برافراخت وازغایت سیاست ونهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ ومضبوط ساخت مآل حال خواجه شمس الدین مخمدو برادروپسرش عنقریب صفت تحریرخواهد یافت وپرتو اهتمام برذکر ارتفاع اساس دولت وانخفاض لواء حشمت ایشان خواهدتافت انشاءالله تعالی.

ذکر بعضی ازافاضل زمان هلاکوخان

ازجمله مواهب سنیه و عطایاء جلیله که هلاکوخان را میسرشد یکی آنکه افضل المتقدمین واعلم المتأخرین افتخارالحکماء العظام واستظهارالعلماء الکرام خواجه نصیر الدنیاوالدین الطوسی درآن عصربود وباوی مصاحبت می نمود کنیت آنجناب ابوجعفر است ونامش محمدابن حسن وخواجه نصیر دراصل ازساوه است اماچون درطوس متولدشده نشوونمایافت بطوسی مشهورگشت وآنجناب درتمامی اقسام حکمت برحکماء واعصار و علماء ادواررتبه تقدم داشت ودرسایرعلوم معقول و منقول بقلم جودت طبع وحدت ذهن نقش کمال مهارت برلوح خاطر نگاشت وکیفیت افتادن خواجه بقلعه میمون دزو رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که درزمان مستعصم خلیفه جناب خواجه روزی چنددر ولایت

قهستان ساکن شد وحاکم آنخطه ناصرالدین‌محتشم ابواب لطف و کرم‌برروی روزگار آن‌علامه عالیمدار گشاده آنجناب‌در آن‌ایام کتاب اخلاق ناصری بنام اوتالیف نمود و قصیده عربیه‌درمدح مستعصم خلیفه درسلك نظم کشیده ببغداد فرستاد وابن علقمی‌رااین صورت موافق‌مزاج نازك‌نیافتاده برپشت همان قصیده بناصرالدین محتشم نوشت‌که مولانا نصیرالدین بخلیفه‌روی‌زمین آغاز مکاتبات ومراسلات فرمود ازاین اندیشه غافل نبایدبود واین‌امر بزرك‌را خردنتوان‌شمرد وچون آن نوشته بنظر ناصرالدین نازنین رسیدخواجه‌راحبس فرمود ودروقتی که نزدعلاءالدین‌محمد بقلعه الموت نامیمون‌دژ می رفت آنجناب‌راهمراه‌برده باوسپرد بنابرآن علامه زمان‌چندگاه‌بحبس ضرورة در میان ملاحده اقامت‌نموده وچون‌اساس‌دولت آن‌طبقه بصدمت‌سپاه مغول در هم شکست‌خواجه از میمون دزبیرون آمده بخدمت ایلخان پیوست وباصناف الطاف اختصاص یافته درسلك خواص ومقربان منتظم شده وبنابرآنکه‌وفور تعصب‌مستعصم درمذهب‌نزدخواجه نصیر ظاهر بودهلاکوخان رابرآن داشت‌که بصوب‌بغداد لشگر کشید تامهم بغدادیان بدانجا انجامید‌که سابقامذکور گردید از جمله مؤلفات خواجه شرح‌اشارت ومتن‌تجرید ونقد محصل وزبده وتذکره در حکمت و معینیه وهیأت واوصاف الاشراف درسلوك و اخلاق‌ناصری وتنسوق نامه ایلخان مشهوراست ونکات ودقایق آن‌کتب برالسنه وافواه جمهور علماء وفضلاء مذکور وتاریخ وفات آن علامه پسندیده صفات ازین قطعه معلوم میشود که **قطعه** نصیرملت ودین‌پادشاه کشور فضل☆ یگانهٔ که‌چواو مادرزمانه‌نزاد بسال ششصدوهفتادودو بذوالحجه☆ بروزهیجدهم درگذشت دربغداد در جامع رشیدی مسطور است که خواجه‌نصیرالدین وصیت فرمودکه اورا در جوارمزارفیض آثار امام بزرگوار موسی‌الکاظم علیه‌السلام دفن‌کنند لاجرم درپایان‌آن مرقد عطرافشان جهة اوآغازحفر قبرکردند ناگاه سردابهٔ‌کاشی‌کاری ظاهرشد وبعدازتقدیم لوازم تفحص وتفتیش‌بوضوح پیوسته که‌آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود پسرش طاهر بخلاف وصیت پدررا دررصافه دفن فرموده ازغرایب حالات آنکه‌سردابه در روزشنبه یازدهم جمادی الاول سنه‌چهارصدونود وهفت‌تمام شده بود ودرهمان روزخواجه‌نصیرالدین تولدنموده ومدت عمرخواجه هفتاد وپنج‌سال وهفت‌ماه وهفت روزبود والعلم عندالله‌المعبود ودیگر از افاضل‌آن زمان اثیرالدین اومانی است واومان قریه ایست درنواحی اعلم از ولایت همدان واثیرالدین‌از قبل‌اوبسر میبرد ودرمدح اواشعار آبدارمیسروددرتاریخ گزیده‌مسطور است که‌اثیرالدین‌اومانی‌دراواخراستیلاء هلاکوخان‌بربغداددرمصاحبت‌سلیمانشاه که‌درسلك نواب مستعصم منتظم بود ایام‌زندگانی از قاضی همدان‌که موسوم و ملقب بمجدالدین طویل‌بود برنجید واین قطعه درهجو اومنظوم گردانید **قطعه** نه ازآن داشت قضامرك وی‌اندرتاخیر☆ که‌بریداجلش‌می‌ننماید‌تعجیل-لیك درتیه ضلالت نه‌چنان گم گشتست☆ که بصدسال برد ره بسرش عزرائیل ومضمون این‌قطعه در مزاج قاضی‌که مردی متقی بود

تاثیر نموده چهل نوبت سورهٔ انعام خواند وبراثیرالدین نفرین کرد وهمدرآن نزدیکی به تیر بیداد چرخ اثردرگذشت واز آنجمله دیگری خواجه صفی‌الدین عبدالمؤمن است که در فن ادوار موسیقی درعرصهٔ گنبد دوار بی بدل بود وماننند فیثاغورس دروقوف برشعبات اصول مقامات ضرب‌المثل واستاد صفی‌الدین نیزدرزمان مستعصم در بغداد می‌بود و در وقت قتل وغارت آن بلده درگوشهٔ خزیده ونیم روزی خود را بنواحی خرگاه هلاکوخان رسانیده وبرپای ایستاده آغاز بربط نواختن کرد و بنابرآنکه آن نوای روح افزای اصلادر مغولان بی‌سروپاتاثیر نمیکرد تاوقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخرالامر یکی‌از اهل‌هوش شمهٔ از فضایل آن استاد ماهر بگوش پادشاه قاهر رسانید و ایلخان آنجناب را خوشتر از بربطش نواخته مالی خطیر از ارتفاعات و مستغلات بغداد مقرر ساخت که هرساله بوی رسانند وآن عارفه مدتی مدید بخواجه صفی‌الدین و اولادش میرسید ودرزمان اباقاخان که رایت دولت خواجه شمس‌الدین محمد ارتفاع یافت خواجه بملازمت آستان وزارت آشیان شتافت وزیر صافی‌ضمیر ولدارشد خودخواجه شرف‌الدین هارون را شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات بتصنیف رسالهٔ شرفیه پرداخت واز آنجمله دیگری حسام‌الدین منجم است ودرآن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام‌الدین بملازمت پادشاه رفته گفت اگرخلیفه کشته گردد عالم سیاه وتاریك شود وعلامت قیامت مشاهده افتدو امثال این کلمات مهابت‌آمیز چندان عرض نمود که هلاکوخان در کشتن خلیفه تردد پیدا کرده درآن باب با خواجه نصیرالدین طوسی مشورت فرمود خواجه گفت که زکریا پیغامبر ویحیی معصوم راسلام‌الله‌علیهما بقتل آوردند هیچ یك ازین حالات بوقوع نه پیوست و اگر حسام‌الدین دعوی مینماید که این احوال برخونریزی آل‌عباس مترتب میشودغلط است زیراکه چندین تن‌ازایشان پیش ازین کشته‌اند نه‌آفتاب منکسف شد ونه‌قمر منخسف آنگاه ایلخان از حسام‌الدین مچلکاء ستاند که بعد از قتل خلیفه تامدت معین اگر آنچه گفته بظهور نه پیوندد اورا بکشد و چون آن مدت انقضا یافت درشب پنجشنبه هشتم محرم سنهٔ احدی و ستین و ستمائه حسام‌الدین به تیغ مغولان پرخشم وکین کشته شد ودیگری ازآنجمله نجم‌الدین دبیران است و هوابوالحسن علی ابن عمربن علی‌القزوینی و نجم‌الدین در میدان علم وکمال ازفضلاء زمان گوی مسابقت می‌ربود ودر وقتی که خواجه نصیر طوسی برصدمشغولی می کرد اورا بمراغه طلبیدتادر آن باب شرایط امتدادبجای آورد ونجم‌الدین متن شمسیه را درزمان وزارت خواجه شمس‌الدین محمد تضیف نمود وآن رساله رابنام نامی آن‌وزیر صافی‌ضمیر موشح ساخته شمسیه نام‌فرمود و شرح کشف وحکمت عین وجامع‌الدقایق نیز از جملهٔ تصانیف الدین است ومؤیدالدین عرضی دمشقی وفخرالدین مراغی موصلی ومحی‌الدین اخلاطی نیز باهلاکوخان معاصر بودند ودروقت بناء رصدخواجه نصیرالدین را امدادمی‌نمودند ودیگری ازجمله فضلاء زمان هلاکوخان صدرالدین ساوجی است واو بحدت ذهن سلیم

وجودت طبع مستقیم و وفورقوت حافظه ووقوف برعلم عروض وقافیه اتصاف داشت و درتاریخ گزیده مسطور است که صدرالدین موازی یکجزوکتابت را بیك خواندن یاد میگرفت و در زمان هلاکوخان درشام مقیم بود بسحر متهم گشته شربت شهادت چشید قصیده حسنادرعلم‌عروض وقوافی ازجملهٔ‌منظومات اوست ودیگری ازآنجمله‌محی‌الدین مغربی است واو در اوایل زمان هلاکوخان درشام مقیم بود و در میدان علم تنجیم از منجمان جدید وقدیم قصب‌السبق می‌ربود بعضی از مصنفات او در میان منجمان مشهور است و احکام او که‌مطابق واقع اتفاق افتاده برالسنه وافواه مذکور .

ذکر اباقاخان‌بن هلاکوخان

درجامع رشیدی مسطور است که‌درآن وقت که هلاکوخان بجهان جاودان‌شتافت اباقاخان درقشلاق مازندران بود امراء وارکان دولت مانندایلکانویان و سونجاق‌بهادر وغیر همامسرعان بطلب اوفرستادند واباقاخان بسرعت برق و باد متوجه اردوگشت و درنوزدهم جمادی الاولی سنهٔ‌ثلث وستین وستمائه بمقصد رسید ونخست‌باقامت رسم‌تعزیت قیام‌نموده درماه رمضان سنهٔ‌مذکوره موافق اودئیل باتفاق شاهزادگان وامراء واعیان در موضع جغان ناور از حدود براهان بر سریر خانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشئید قواعد مرحمت پرداخته درایام‌دولت اوسپاهی ورعیت‌را رفاهیت بوقوع‌پیوست‌زمام منصب امیر الامرائی را درقبضهٔ احتیار سونجاق‌نویان نهاد و حکومت ولایت خراسان را بیرادرخویش تبشئین اغول‌داد وتمشیت مهم وزارت رابدستور زمان پدربخواجه‌شمس الدین محمدباز گذاشت و خواجه علاءالدین عطاء ملك‌بهمان منوال همت برتعمیر بغداد گماشت وایالت اصفهان رابخواجه‌بهاء الدین محمد تفویض‌نمود ودرسایر بلاد وامصار حکام معدلت شعارتعیین فرمود و در اوایل ایام دولت اباقاخان شاهزاده نوقای بفرمان برکه‌خان از راه دربند متوجه آذربایجان‌گردید و اباقاخـان ازین معنی وقوف یافته برادر خودیشموت‌را بدفع مخالفان‌نامزدگردانیددربیستم صفر سنه‌اربع وستین وستمائه بین‌الجانبین محاربه دست‌داد ودراثناء داروگیر تیری بچشم نوقای‌رسید وهزیمت‌بجانب سپاهش‌افتاد چون‌برکه‌خان خبراین‌چشم زخم شنودباسیصدهزار سوارمتوجه آذربایجان گشته درکنارآب کرنزول نمود واباقاخان نیز باسپاهی بیکران بدانجـانب شتافته در این‌طرف آب‌نزول اختیار فرموده بعد اززوزی چند برکه‌خان بجانب‌تنلیش رفته‌بخیال آنکه ازآنجا ازآب بگذرد وروی بجنك ایرانیان آرد اما در اثناء راه بمرض قولنج گرفتارگشت و پادشاه طبیعتش دست از تدبیر شـهرستان بـدن کوتاه کرده درگذشت بالضرورة سپاهش بساط محاربه درنوشتند و سرخودگرفته بپای استعجال متوجه دشت گشتند درذی‌حجة سنهٔ ششصد وشصت وهشت درپنج‌شش فرسخی هراة بروجهی که‌سابقا

مسطور شد میان اباقاخان و براق اغلان محاربه بوقوع انجامید و براق منهزم گشته اباقاخان بدستور پیشین بتشین را در خراسان حاکم گردانید وسنه ششصد و هفتاد و سه موافق سیچقان ئیل ارغون اقا که قرب سی سال بفرمان چنگیزخانیان ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت بیمار شده درطوس علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ودرسنهٔ ششصد وهفتاد ونه اباقاخان برادرخود منکوتیمور اغول را بتسخیر بلاد شام مامور ساخت ومنکو تیمور باسپاهی پرتهور رایت توجه بصوب آن ولایت برافراخت ودرماه رجب سنهٔ مذکوره اورا باسلطان مصر سیف الدین قلاون که مشهورست بالغی درحدود حمص محاربه دست داد وپادشاه مصرظفر یافت و بروایتی منکوتیمور بااکثر مغولان برخاك هلاك افتاد وقولی آنکه منکوتیمور از آن معرکه عنان بوادی هزیمت تافت وببغداد رفته درهمان سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت و اباقاخان در دارالسلام از شکست سپاه خودخبر یافته قصد کرد که جهته انتقام بجانب ولایت مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید واز بغداد بهمدان رفته بتاریخ عشرین ذی حجه سنهٔ ثمانین و ستمائه متوجه ملك عقبی گردید مدت سلطنتش هفده سال بود وبعد از فوتش نکودار بن هلاکو پادشاهی نمود

ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان .

خواجه بهاء الدین محمد که قوت غضبی وصت سبعی برمزاجش استیلا داشت چون بفرمان اباقاخان دربلدهٔ اصفهان رایت حکومت برافراشت طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را برانگیختن غبار فتنه وفساد وافروختن نیران آشوب وبیداد مجبول یافت بنابر آن ابواب عفو واغماض بیکبارکی بربست وپشت برمسند غلظت نهاده دلهای اصفهانیان را بتحمیل بارگران بشکست ودراظهار قدرت واجراء سیاست قاعدهٔ چند وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه وحجاج بن یوسف بود اگرسخنی نه بروفق مزاج شنیدی تابجریمه صغیره و کبیره چه رسد خاندانها بر باد داده مال وجان مسلمانان را هباء منثور گردانیدی ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف واعیان اصفهان اگرشب یك لحظه بر بستر استراحت می غنودند هنگام وزیدن نسیم سحر مانند برك بید از بادصرصر برسرجان خودترسان و لرزان بودند که آیا امروز ازحیز قهر او بچه تدبیر نجات توان یافت وبازشرار خشم وآتش بارش برروزگار کدام خاکسار ازاهالی این دیارخواهد تافت رنود واوباش ومراق که شبها هیچ آفریدهٔ از بیم ایشان دراسواق تردد نمی توانست نمود دراندك زمانی چنان مطیع ومنقادش گشتند که زیاده از آن متصور نتوان بود ارباب دهقنت وفلاحت پیوسته اسباب حرث وزراعت بوکیل سیاستش میسپردند واگرچه جنسی درغایت نفاست درراهی افتاده بودی آینده وروند ازوهم مهابتش دست

بدان جانب دراز نمیکردند محافظت محلات واسواق اصفهان را برؤساء وسپهسالاران مفوض گردانیدی و دکانداران بموجب اشارت اوشب ها ابواب دکاکین را باز گذاشته بخانه رفتندی وآسیبی بامتعهٔ ایشان نرسیدی گویند شبی عسسی قرصی نان ازدکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت وضعف بهاء آن هماناجا گذاشت صباح که خباز بجای خویش معاودت نمود وصورت حال مشاهده فرمود از کمال دغدغهٔ خاطر اخفاء آن حال نتوانست کرد ومضطرب شده روی بدرگاه خواجه آورد چون کیفیت واقعه بعرض رسید همان ساعت عسس از در همان دکان مصلوب گردید نقلست که خواجه بهاءالدین غلامی داشت نیك پی نام که محرم اسرارش بودشبی اورا فرمود که گردشهر برآی وتفحص احوال حافظان محلات و اسواق نموده خبری تحقیق نمای ونیك پی شرایط احتیاط بجای آورد چون باز آمد بعرض رسانید که فلانکس ازاهل پاس مستعدکار و بیداردل وهشیار بود ودیده بان عزمش از شرفات حصار اطراف وجوانب اسواق ومحلات راملاحظه می نمود وفلان شخص درمقام حراس تمکن داشت اما سلطان منام برشهرستان دماغش غلبه کرده عملهٔ حواس ظاهری اورا از اعمال معهود معزول میداشت وفلان عزیز از موضع احتراس غایب بود وسزاوار عتاب اقارب واجانب روزدیگر که ازبیم بسیاست جمشید خورشید حارسان شبستان آسمان ازعیون اعیان غیبت نمودند شحنهٔ قهر خواجه بهاءالدین اشارت فرمود تاهریك از آن سه شخص را هفتـاد چوب زدند شیخ جمال الدین گوید که من دروقت صدور آن حکم نزد خواجه بهاءالدین حاضر بودم وازوی پرسیدم که اگر این دوشخص بسبب عدم احتیاط یاغیبت مستحق عقوبت شده اند اما این عزیز کماینبغی بلوازم مهم خود قیام می نموده چرا درزمره ارباب جـرایم انتظام مـی یابد خواجه جواب داد که مؤاخذهٔ این شخص جهة آنست که نیك پی را که در تاریکی شب دزدیده بسر وقتش رسید چرا نگرفت ونپرسید که دراین وقت بچه سبب ازخانه بیرون آمدهٔ القصه چون سیاست وکشش وعقوبت وخونریزش خواجه بهاءالدین ازحد اعتدال متجاوز گشت خواجه شمس الدین محمد ازروی دلسوزی وشفقت ابوت چندنوبت مکتوبات نوشته وقاصدان ارسال داشته ولدامجد را از کثرت قتل واحراق واغراق منع نمود ووخامت عاقبت آن حرکات ناملایم را بعبارات مختلفه پیغام فرمود اما خواجه بهاءالدین اصلا متنبه نگشت واز سر ارتکاب افعال ناهنجار خوددر نگذشت **مصراع** پند پدر مانع نشد رسوای مادرزاد را ٭ آخر الامر زبردستی روزگار دراسترداد مواهب خویش سعی درپیوسته وعروض امراض متضاده سورت قوت غضبی خواجه بهاءالدین را بشکست وهنوز سنین اوقات حیاتش به ثلثین نرسیده بود که ازعالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود **قطعه** فغان زآفت این رنج سازراحت سوز ٭ فغان زگردش این جان فکارجورسرشت ٭ که صورتی که بعمری نگاشت خود بسترد ٭ که گوهری که بسی سال سفت خود بشکست درروضة الصفا مسطور است که خواجه بهاءالدین محمد هـرچنددر شیوهٔ سیاست عقوبت سعی تمام ومبالغه لاکلام داشت باضعاف آن درطریقهٔ جودوسخاوت اهتمام فرموده هرگزدرباب تعظیم فضلا وعقلا وعلما دقیقه محمل ونامرعی نمیگـذاشت اوقات

خودرامنقسم گردانیده ازصباح تاچاشتگاه درصفهٔ بار بنشستی آنگاه باطایفهٔ از اصدقا و اخوان الصفا بساط صحبت وملاطفت مبسوط داشتی وبعدازپیشین با افاضل ندما ساعتی بتجرع اقداح می ارغوانی مستانس بودی ودرهیچ وقت ازسرانجام مهام ملك ومال واستکشاف احوال تغافل ننمودی وچون خبروفات خواجه بهاءالدین محمد بصاحب دیوان رسیددرفراق قرةالعین خویش محزون شده این رباعی در سلك نظم کشیده **رباعی** فرزند محمد ای فلك هندویت ✿ بازارزمانه را بها یکمویت ✿ تو پشت پدربودی از آن پشت پدر ✿ خم گشت چو ابروی بتان بی رویت.

گفتاردربیان وصول اخترطالع مجد الملك یزدی باوج اقبال ورجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین محمد بحدود وبال

درگلشن سپهر بد مهر کل دولت بدست که افتاد که ازعقب خار ناکامی درپایش نشکست ودرعشرتخانهٔ عالم پر بها نه پیمانه اقبال بکام که رسید که ازدردسر خمار دلش نخست **مثنوی** سرسبز نگشت بوستانی ✿ کازار نیافت از خزانی ✿ سروی بچمن نخاست ازجای ✿ کآخر تبری نخورد بر پای ✿ هر نازز مانه را نیاز یست ✿ هر شمع مراد را گداز یست ✿ دردهر کجاست صبحگاهی ✿ کش نیست ز پی شب سیاهی مؤید این مقال صورت حال مهر سپهر فضل وافضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان است که چون درزمان سلطنت هلاکوخان وآباآقاخان چندسال در کمال استقلال بسرانجام امور ملك ومال قیام نمود بعداز فوت خواجه بهاءالدین محمد بسبب تقریر مجدالملك یزدی نقصانی تمام بجاه وجلالش راه یافته دست تقدیر ابواب لقب برروی روزگار برادرش خواجه عطاالملك برگشود تفصیل این اجمال آن که مجدالملك که ولد صفی الملك ابوالمکارم بود ودرسلك وزیرزادگان یزد انتظام داشت بواسطهٔ حدوث بعضی ازوقایع ازاتابك یوسف شاه یزدی رنجیده باصفهان شتافت وملازمت خواجه شمس الدین محمد اختیار کرده چون اورا بغایت درشت خوی یافت بخدمت سعیدخواجه شمس الدین محمد مبادرت نمود وجناب صاحب شغلی ازاشغال دیوانی درعهدهٔ او کرده مجدالملك کما ینبغی ازعهدهٔ سرانجام آن مهم بیرون آمد امادرآن اثنا امارات نفاق درناصیهٔ احوال او ظاهر گشت وسعایت اهل حسد مددعلت شده نقداعتماد وخلوص اعتقاد وزیر نیکو نهاد نسبت به مجدالملك مغشوش گشت وبفسادوحرمان روزگارمیگذرانید ونزدامراء تردد نموده اساس معرفت مستحکم میگردانید دراثناء آن اوقات روزی مجدالدین اثیر که نایب خواجه عطاء الملك بود بتقریبی شمهٔ ازعظمت پادشاه مصر وکثرت لشکر آن دیار ببعضی ازهمنشینان خود میگفت ومجدالملك آن سنان را شنوده آغاز خباثت کرده بوسیلهٔ یکی ازمعتبران بعرض آباقاخان رسانید که مجدالدین اثیر که ازجملهٔ مخصوصان برادر صاحب دیوان است بنابر

اشارت واست صواب اخوین بامصریان زبان یکی داردو پیوسته درمجالس زبان بمدح سلطان مصر میگشاید ازاستماع این حدیث نایرهٔ خشم اباقا اشتعال یافته فرمان داد تا مجدالدین اثیر راگرفته درشکنجه کشیدند واورا ایذاء بسیار نمودندتا بمدعاء مجد الملك اقـرار نماید وچون این سخن کذب محض وافتراء صریح بودمجدالدین مقر نیامد وپادشاه اورا بصاحب سعید سپردجناب صاحبی چون عناد مجدالملك را باین مثابه مشاهده فرمود اورا نامزد ضبط اموال سیواس کرده مبلغی کرامند نزد وی فرستاد مجدالملك بنابر آنکه همچنان بهتانی گفته بود بمجرد این انعام برجانب صاحب اعتماد نفرمود وانتظار فـرصت کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی ورزید تادرزمانی که اباقاخان متوجه خراسان گشته بقزوین رسید وپسرش ارغون خان بسعادت ملازمت پدرخود فایز گردید مجدالملك بتوسطاباجی که درسلك نواب شاهزاده انتظام داشت درمجلس ارغون خان راه یافته بعرض رسانیدکه هرسال اینمقدارمال که ازمجموع ممالك محروسه بخزانهٔ عامره میرسد حاصل املاك خاصهٔ صاحب دیوان است که بزسبیل خیانت ازاموال پادشاه خریده مع ذالك درکفران نعمت می کوشد وباملوك مصروشام شراب اتحادمینوشد وبرادرش عطاملك ملك بغداد را ملك خود تصور کرده بدستورملوك ذوی الاقتدار تاج مرصع جهة خویش ترتیب داده و اگر خان گیتی ستان مرا برتبت تربیت سرافراز سازد برشمس الدین محمد ثابت می سازم که قرب چهارهزار تومان ازاموال پادشاهی املاك بنام خودخریده و ازنقود و جواهر وگله ورمه قرب دوهزار تومان دیگر درتحت تصرف دارد وبنا برآنکه دانسته که مرا برمعایبش اطلاع حاصل است اینك منشورضبط وحکومت اموال سیواس بنام من نوشته ومبلغی کرامند بطریقهٔ رشوه فرستاده وارغون این سخنان پریشان را بسمع رضا شنوده درخلوتی بعرض پدر رسانید اباقاخان برزبان آورد که حالا بافشاء این سرمبادرت منمای تا بهنگام فرصت شرط پرسش بجای آوریم وبعدازاندك زمانی ازین قیل وقال دروقتی که صاحب دیوان درازدو نبود مجد الملك درمجلس پادشاه باستقلال راه یافته بیواسطه سخنان مذکوره را بعرض رسانید و تقریر مجدالملك درضمیر صاحب تاج وسریر تاثیر نموده نسبت بخواجه شمس الدین محمد بد مزاج شدومجدالملك را هـم درآن مجلس بدست خودکاسه داشت وازاحوال تمامی ممالك و خرابی وآبادانی بلاد هردیار استفسار فرمود وبعبـارت روشن کیفیت آن حالات خاطر نشان خان کرده یرلیغ شرف نفاذ یافت که مجدالملك مشرف جمع وخـرج قلم رو ایلخان باشد ومحاسبات چندساله مفروغ سازد وازشاهزادگان وامرا ومقربان هیچکس درمهم اودخل ننماید وعلاوه این احکام پایزهٔ سرشیز که پیش ازین بهیچیك ازسلاطین نداده بود عنایت فرمود ومهم مجدالملك دریك لحظه که پرتو انوارعاطفت پادشاهی بروی افتاد شبنم صفت ازحضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد واوغلامان پریوش باجامهای زرکش بر اسبان تازی وبادپایان شامی وحجازی سوارساخت وخـرگاه چهل سری و بارگاه اطلس ششتری تاذروهٔ آسمان وایوان کیوان برافراخت وجهت استحضارو کلاو نواب صاحب دیوان

که‌در تبریز بودند ایلچیان تعیین نمود و این رباعی درسلك نظم کشیده نزد آنجناب روان فرمود **رباعی** در بحر غم توغوطه خواهم خوردن ✿ یاغرقه شدن یاگهری آوردن ✿ خصمی تو بس قویست خواهم کردن ✿ یاسرخ کنم روی بدان یاگردن وچون آن رقعه بنظر صاحب سعیدرسید این دو بیت درجواب نوشته روان گردانید **رباعی** برغو برشاه چون نشاید بردن ✿ پس غصهٔ روزگار باید خوردن ✿ این کار که پای درمیانش داری ✿ هم سرخ کنی روی بدان هم گردن القصه چون صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت ببارگاه آباقاخان درآمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت برمیان بسته پدر مارا کوچ دادی ومنظور نظرعنایت گشتی وچون تخت سلطنت بوجودما تزئین گرفت بیشتر ازپیشتر درباره توعاطفت بظهور رسانیده ضبط اموال جمیع ممالك محروسه را برأی وروٴیت تومنوط گردانیدیم و حالا مجدالملك تقریر میکند که تصرف وتقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه درمعرض تضییع افتاده بشمارضمیر صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب را محال دانسته بتلقین ملهم سعادت وتائید مرشدعقل وهدایت فسیح جنان وفصیح بیان زبان برگشاد که‌سرومال وتن وجان وخان ومان فدای جان‌خان باد ووفور نعم وایادی پادشاهی‌راچه سان پنهان توان‌داشت وانوارذره پرور خورشید ضیاگستر را نابودکه تواند انگاشت هرآینه در دولت ابدپیوند من وبرادر وفرزند ستدیم و دادیم و برداشتیم و حوردیم و بردیم وچیزی درخدمت درگاه سلطنت وچیزی جهة صدقات ثبات دولت صرف کردیم و آنچه امروز درتحت تصرفست ازضیاع وعقار واملاك واسباب ونقود و دواب و آماء و عبیدنواله ازخوان انعام‌پادشاه است وهرچه خاطرخواه بندگان درگاه عالم پناه باشد بنده ازصمیم القلب‌بآن همراه است **بیت** خواه صلای خوف ده خواه‌بشارت‌امان ✿هرچه بود مراد توهست مرادمن همان هرگاه فرمان شودهروقت مصلحت باشد بهرکه‌اشارت نافذگردد تسلیم رود وبهیچ وجه درهیچ‌حال‌توقف و اهمال ننماید و تاازلال حیات قطرهٔ در جام زندگانی باقی باشد بیك قبامیان خدمت بسته‌زبان دعاگشاید **بیت** تاجام اجل درندهدساقی عمر✿ دست من ودامان توتاباقی‌عمر آباقاخان سخن دان چون سخنان دل نشان استماع فرمود نسیم‌عنایت ازگلشن مرحمت وزیده غبارنقار ازخاطر دریاآثار محونمود و اصناف‌الطاف خسروانه در بارهٔ خواجه شمس‌الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجهٔ اعتبار رسید وصاحب سعیدسجدات شکر بجای آورده بایفاء نذور وصدقات قیام نمود ورسولان باطراف وجوانب فرستاد وازتجدید عنایت آباقاخان اعلام‌فرمود ورقعهٔ راکه درآن‌باب ببرادر خود عطاملك نوشته‌مصدربا ین آیهٔ ساخت که(یالیت قومی یعلمون بماغفرلی ربی وجعلنی من‌المکرمین)واین بیت راردیف آیهٔ‌شریفه کرد **بیت** امروز بحمدالله فارغ دلم‌از دشمن✿کاندردل تنك من‌جزدوست‌نمی گنجد درروضةالصفا مسطور است که صاحب سعید

هرچند ازسخط پادشاه ایمن شده نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت اما مجدالملك بنابر کمال اعتبار واختیار در قصد آنجناب همچنان بجدبود وصاحب بقوت نفس و علو همت ازملازمت اباقاخان لحظهٔ تقاعدنمی نمود روزی اباقاخان جناب صاحبی ومجدالملك یزدی را احضار فرمودوفرمود که بمشافهه بایکدیگر سخن کنند وچنانچه رسمست هردوپهلوی یکدیگر زانوزدند اباقاخان فرمان دادکه خواجه شمس‌الدین محمد فروتر زانوزند و صاحب سعید درحضور دشمن ازدست کم عنایتی پادشاه آن جام‌تلخ مذاق را درکشید و سخنان اورا برنهج صواب جواب در رشته بیان متنظم گردانید و همچنین روایت کندکه روزی دراثناء مجلس بزم‌جناب صاحبی سه‌نوبت زانوزده اباقاخان راکاسه‌داشت وهربار پادشاه کامکارازقبول آن کاسه‌احتراز فرمود وصاحب کرت چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه‌ازگوشتی که بنابرنص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته بسرکارولقمه بصاحب داد وصاحب سعید آن‌لقمه‌را خورده زمین خدمت ببوسید بعد از آن ایلخان جام‌شراب ازجناب صاحبی ستانده درکشید و اباقاخان گفت ایـن تازیك عجب جرأتـی دارد چند نوبت ازقبول کاسه اواعراض کردم واوهمچنان درکاسه داشتن مبالغه نمود ودرخاطر چنان بودکه اگرآن‌لقمه‌راردکنددیدهٔ اوراهم بسراین کاردازچشمخانه‌بیرون کشم القصه چون مجدالملك دیدکه مکاید او در شان صاحب آصف نشان چندان تاثیری نکرد و درغمزد سعایت‌برادرش علاءالدین عطاملك سعی نمودن گرفت ونایب اومجدالدین اثیر رابفریفت تادربرابرصاحب علاءالدین آمده تقریر کرد وفرمان اباقاخان باخذ وقیدعطاملك صادر گشت و چون خواجه شمس‌الدین محمدتازکی آن مهم مشاهده نمود ببرادر پیغام دادکه هرچه مقرران گویندقبول کن وبهیچ‌وجه برسخنان ایشان انکارمنمای وبعدازگفت وگوی بسیار صاحب‌علاءالدین مبلغ سیصدتومان متقبل‌شدکه فرودآورد مع‌ذلك معاندان‌خرسند نگشتند ومهم‌بجائی رسیدکه محصلان اورا بسلاسل واغلال درگرد بغداد میگردانیدند وبانواع شکنجه وعذاب معذب میداشتند تاهرچه داشت وقایهٔ‌جان خودساخته بفروخت و بهاء تسلیم نمود واعداء بمجرد مطالعه‌اکتفا نکرده صاحب‌را بمصادقت و موافقت حکام مصر وشام متهم گردانیدند وبیکبارگی آن‌عزیز در خواری افتاد و دراواخر ایام‌حیات که‌اباقاخان درهمدان بودمجدالملك ازغایت‌اختیار واعتبارکس ببغداد فرستاد تاصاحب علاءالدین رااباردو آرند ومحصلان اورابابندگران همراه داشته متوجه گشتند اما درآن اثنا اباخاقان فوت شده ایزدتعالی خواجه علاءالدین راازآن شدت فرج داد

ذکر وفات اباقاخان

درروضة‌الصفا مسطور است که درآن اوان که شاهزاده منکوتیموربن هلاکوخان ازدست بردلشکر مصروشام انهزام یافت‌اباقاخان درسنجاربود و بعداز استماع آن خبر

عنان بطرف بغداد تافته‌درذی قعده‌سنهٔ ثمانین وستمائه بدارالسلام رسید و روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و درروز چهار شنبه ششم ذی‌الحجه درآن بلده نزول فرمود وبترتیب مجلس عیش وطرب اشارت نمود وبسبب دوام شراب مدا معارضهٔ قوی‌بر مزاجش طاری گشت وضعف قوت پذیرفته روزبیستم ماه مذکور فی‌الجمله خفتی احساس فرمود و برصندلی نشسته ناگاه غرابی دربرابراوآمـده بانك کردن گرفت و ملازمان آنرا پرانیده درآن‌حین پادشاهرا غشی عارض شد و همان زمان مرغ روحش قفس قـالب‌تهی ساخت شاهزادگان وخواتین ونوئینان برسم وآئین مغول‌چند روز عزا داشتند آنگاه قریلتای کرده نقش اطاعت تکودار بن‌هلاکو برلوح ضمیر نگاشتند و از اباقاخان دوپسر ماند ارغون ازقتمش‌خاتون وکیخاتواز توقدان‌خاتون واین هردوپسر بمرتبهٔ سلطنت رسیدند.

ذکر بعضی ازاکابر زمان اباقاخان

ازجملهٔ اجلهٔ مشایخ‌عظام واعاظم عرفاً لازم الاحترام‌مولانا جلال‌الدین محمدالبلخی الرومی باآباقاخان معاصر بود و درایام دولت او ازعالم انتقال‌نمود درنفحات مسطور است که پدر مولانا جلال‌الدین شیخ‌بهاءالدین محمدبن حسین‌بن احمدالخطیبی‌البکری است ومادر شیخ‌بهاءالدین‌محمد که ملقب بود بولد دخترزادهٔ سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنابرخوابی که دیده بود دختر خودرا باحسین‌بن احمد نکاح بسته بود ومولانا بهاءالدین ولد درعلوم ظاهری وباطنی درجهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند داشت و پیوسته همت عـالی نهمت براداء وظایف طاعات و عبـادات میگماشت وتولد مولانا جلال‌الدین محمد درششم ماه‌ربیع‌الاول سنهٔ‌اربع وستمائه اتفاق افتاد وآنجناب درصغر سن بودکه مولانا بهاء الدین ولد عزیمت گذاردن حج‌اسلام‌کرد وچون از مکهٔ مبارکه بازگشت بروم رفته متوطن شد و در بلدهٔ لارنده مـولانا جلال‌الدین محمد راکه سن شریفش بهجده رسیده بودکدخدا سـاخت و درسنهٔ ثلث و عشرین وستمائه آنجناب را پسری متولدشده آن مولود عاقبت محمودرا سلطان ولد نام نهادند مولانا بهاءالدین محمد بااولاد عظام ازلارنده بقونیه رفته‌درآن شهروفات یافت و همان روز این معنی در ترمذ برسید برهان الدین محقق‌که مریدش بود ظاهرگشته بقونیه شتافت و مولانا جلال‌الدین محمدرا درظل‌تربیت خویش جای‌داد وجناب مولوی مدت نه‌سال در خدمت سید بسربرده وترقی تمام‌کرده ودرخامس جمادی آلاخری سنهٔ اثنی و سبعین و ستمائه روی بریاض جنان آورد وشیخ‌صدرالدین محمدقونیوی بروی‌نماز کرد واز مولاناجلال الدین رومی غیر ازسلطان ولد ولدی نماند واونیز از سیدبرهان الدین محقق و شیخ شمس‌الدین تبریزی تربیت‌یافت و درعاشرماه رجب سنهٔ‌اثنی عشرو سبعمایهٔ بجنات‌عدن

شتافت از نتایج طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی دیوان وغزلیات بغایت مشهور است وسلطان ولد رانیز بروزن حدیقهٔ شیخ سنائی غزنوی نظمی است مشتمل بر اسرار مواجید معنوی و از جملهٔ مشایخ آنزمان دیگری جامع سعادات دنیوی واخروی **شیخ صدرالدین محمد بن اسحق القونیوی است** و شیخ صدرالدین در میدان کسب علوم ظاهری وباطنی وفنون عقلی ونقلی قصب السبق از امثال واقران میربود ومولانا قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نموده بود در نفحات مسطور است که شیخ صدرالدین پسر سببی شیخ محی الدین العربی است و تربیت از وی یافته و اورا نیز مؤلفات است چون تفسیر فاتحة الکتاب ومفتاح الغیب ونصوص وفکوك وشرح حدیث و نفحات الهیه و دیگری از جملهٔ مشایخ آنزمان **شیخ محمد کججوجانی است** و کججوجان قریهٔ ایست در یك فرسخی تبریز و شیخ محمد بغایت متقی و پرهیز کار بود وهم در ایام اباقاخان از عالم انتقال نمود و از آنجمله دیگری **شیخ اوحد الدین حامد کرمانی است** و اومرید شیخ رکن الدین سنجاسی بودو بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده و شیخ درفتوحات و رسایل دیگر ازوی حکایات نقل نمود وشیخ اوحدالدین بدیدار جوانان ساده عذار میل بسیار داشت بنابر آن وقتی شیخ شمس الدین تبریزی ازوی پرسید که درچه کاری جواب داد که ماه رادرطشت آب میبینم شیخ شمس الدین گفت اگر برپس سردنبل نداری چرا بر آسمان نمی بینی نقلست که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحد شاهد بازاست اما پاك بازاست فرمود که کاش کردی وبگذشتی وازجمله منظومات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشوددلالت بر آن دارد که به مشاهده صورت بغایت مقید بوده **رباعی** زان مینگرم بچشم سر درصورت ۞ زیرا که زمعنی است اثر درصورت ۞ این عالم صورتست ومادرصوریم ۞ معنی نتوان دید مگر در صورت وکتاب مصباح الارواح ازجملهٔ منظومات بلاغت آئین شیخ اوحدالدین است واز آن جمله دیگری **شیخ عزالدین نظری است** که شارح یکی ازقصاید ابن فارض است وازجمله علماء زمان اباقاخان یکی مولانا **قطب الدین علامه شیرازی است** وآنجناب دراکثر علوم شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بودودرفضل وکمال بدرجه بلند ومرتبهٔ ارجمند ترقی فرمود برمزاج اومزاح غلبه داشت وهمواره نکات رنگین وکلمات شیرین برلوح بیان می نگاشت نقلست که روزی مولانا قطب الدین درخدمت خواجه نصیرالدین بمجلس هلاکوخان درآمد وایلخان بنابر آنکه درآن ایام ازخواجه رنجیده بود آغاز اعراض وخشونت کرده درآن اثنا آنجناب راگفت که اگررصد ناتمام نمی ماند ترامیکشتم مولانا پیش رفته گفت من رصدرا اتمام کنم چون خواجه ازبارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین رامخاطب ساخته گفت رواباشد که درپیش همچنین مغول نااعتمادی مثل این سخنی میگوئی شاید که اوندانستی که توهزل میکنی جناب مولوی جواب داد که من هزل نمیکردم واز روی جد آن سخن برزبان می آوردم ازجملهٔ مؤلفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است

ونکات ودقایق آن کتاب افادت انتساب برالسنهٔ اطباء عظام مذکور ودیگری از آنجمله **حافظ علی بن ابخب بن عثمان بن الساعی البغدادی المورخ بود** واودرسنهٔ اربعو سبعین وستمایه ازعالم انتقال نمود وازجمله شعراء زمان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است وخدمت قاضی در نظم اشعار عربی وفارسی بغایت ماهر بودواورا قصیده ایست ملمع درمدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان واین دو بیت ازغزلی است که در آن قصیده مندرج گردانیده **نظم** بدیدم خودسر وصلم نداری ☆ ندارد عهد توهیچ استواری ☆ ز توجز سرکشی کاری نیاید ☆ زماجزخوی نرم و سازگاری ودیگری از آنجمله **جمال الدین رشیق القطنی است** ورشیق القطن اسم محله ایست ازمحلات قزوین وجمال الدین درزمان اباقاخان دروقتی که مدت نودسال ازعمرش گذشته بود وفات یافت این رباعی مشهور از منظومات اوست که **رباعی** ای زرتوئی آنکه جامع لذاتی ☆ محبوب خلایق همه اوقاتی بی شك نه خدائی توولیکن چوخدا ☆ ستارعیوب وقاضی الحاجاتی دیگری ازشعراء زمان اباقاخان **سید جمال الدین کاشی است** واورا اشعار لطافت آثار بسیاراست ازآنجمله ترجیعی است که درجواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده ومطلع آن ابیات اینست که **مطلع** من مستم ورندو لاابالی ☆ وین شیوه مراست لایزالی وبند ترجیع اینکه برخیزم ودست یار گیرم ☆ بی یار چرا قرار گیرم ودیگری ازشعراء آن زمان **ملك رضی الدین است** وملك رضی الدین درزمان اباقاخان چندگاه حاکم دیاربکر بود وچون از آن منصب معزول شد وجلال الدین نامی که بعلت ظهریت اتهام داشت قایم مقام گشت این رباعی نظم نموده نزد خواجه شمس الدین محمد فرستاد که **رباعی** شاها ستدی کشورت از همچومنی ☆ دادی بمخنثی نه مردی نه زنی ☆ زین کار چو آفتاب روشن گردید ☆ پیش توچه دف زنی چه شمشیرزنی وازآنجمله دیگری **عمادالدین فضولی است** که مشهور بود بعمادلر وعمادلر درسلك مداحان ومصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت وگاهی که خواجه باوی شطرنج میباخت درآن اثنا بزبان مطایبه می گفت که ای کون زنت فراخ وعماد این رباعی در آن باب نظم کرد که **رباعی** هرچند سخنهای چودرمیگوئی ☆ هشدار که باعماد لرمیگوئی ☆ عیب توهمین است که اندرشطرنج ☆ ای کون زنت فراخ برمیگوئی ودیگری از آنجمله فاضلی است سخنورمشهور **بمجد همگر** واوسرآمد افاضل زمان خود بودودر اوایل حال ازیزد باصفهان رفته چندگاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نمود نقلست که در آن ایام که مجد همگر ازیزد عزیمت اصفهان فرمود منکوحهٔ خود را که بغایت مسنه بوددر یزد گذاشت و بعدازچندگاه خاتون ازعقب شوهر باصفهان رفته دروقتی که مجد در خانه نبود بدانجار سیده یکی ازتلامذه مجدرا ازقدوم خاتون خبرداده مژدگانی طلبید مجد گفت مژدگانی وقتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی واین سخن رابزن رسانیدند چون شوهررا بدید آغاز عتاب کرد ودرآن اثنا گفت **مصراع** پیش ازمن وتو لیل ونهاری بوده همگر گفت پیش ازمن بلی اما پیش ازتو حاشا که لیل ونهاری بوده باشد درتاریخ گزیده

مسطور است که درزمان اباقاخان میان‌فضلاء کاشان‌در باب ترجیح وتفضیل شعر انوری وظهیر منازعت بوقوع پیوست وهمگررا حکم‌ساخته این‌قطعه بدوفرستادند **قطعه**ای آن زمین وقار که بر آسمان‌فضل☆ماه‌خجسته منظرو خورشیدانوری ☆ جمعی ز ناقدان سخن گفتهٔ‌ظهیر ☆ترجیح‌مینهند بر اشعارانوری ☆ جمعی دگر بر این‌سخن‌انکارمیکنند☆فی‌الجمله درمحل‌نزاعندوداوری☆ رجحان یکطرف‌تو بدیشان‌نما که‌هست ☆ زیرنگین طبع تو‌ملك سخنوری☆ همگردرجواب نوشت که **قطعه** جمعی‌زاهل‌خطهٔ‌کاشان‌که برده‌اند ☆ زارباب فضل‌ودانش گوی‌سخنوری☆کردند‌بحث‌درسخن‌منشیان‌نظم☆تاخود که‌سفت به درر دری دری☆ درانوری مناظره‌شأن‌رفت‌ودرظهیر ☆تامر کراست پایه برتر زشاعری ☆ ازآب فاریاب یکی عرضه‌داد در☆ درخاك خاوران‌دگری‌زرجعفری☆ ترجیح مینهاد‌یکی مهر برقمر ☆ تفضیل‌مینمود‌یکی‌حور برپری ☆ انصاف چون‌نیافت گروه‌ازدگر گروه ☆ من بنده‌راگزید نظرشان بداوری ☆ درکان طبع آن چوبگشتم کران‌کران☆درقعر بحراین چونمودم‌شناوری☆شعر‌یکی تر آمدچون درشاهوار☆نظم دگر بر آمد چون‌مهر خاوری شعرظهیر اگرچه‌سر آمدزجنس‌نظم ☆ باطرزانوری‌نزندلاف همسری ☆ براوج مشتری برسدتیر نظم‌او☆ خاصه که‌ثناگری‌ومدح گستری ☆ طبع رطب اگرچه لذیذ است خوش مذاق☆کی به‌بود‌بخاصیت ازقندعسکری ☆بید ارچه‌سبزو نغزو لطیف‌است وآبدار☆ چون درچمن بجلوه کند بیدعرعری☆ هرچندلاله صحن چمن‌رادهد فروغ ☆ پهلو کجا زند به‌بهی باگل‌طری ☆ اینست‌اعتقاد رهی‌خوش‌قبول کن☆گر تومقلدسخن مجدهمگری☆زاد این‌نتیجه نیمشب ازآخررجب☆درخاو عین ودال ز هجر پیمبری و دیگری از آنجمله **امامی هروی است** وهوابوعبدالله‌محمدابن ابی‌بکر‌بن عثمان وامامی‌در کرمان‌ساکن بودودرمدح سلاطین‌آنجا اشعار نظم‌می نمود واین‌قطعه درجواب‌سئوال مذکور از جمله منظومات اوست**قطعه**ای‌سالك‌مسالك‌فکرت‌در‌بن‌سئوال☆معذور نیستی بحقیقت‌چوبنگری تمییزرا زبهر تناسب دراین‌دوطور☆هیچ احتیاج نیست باین‌شرح گستری☆کین‌معجزاست وان سحر این شمع‌وآن‌چراغ ☆این‌ماه وآن‌ستاره این‌حوروآن پری

ذکر تکودار بن هلاکو خان

بعدازوفات اباقا وتقدیم‌لوازم عزا بتاریخ‌یکشنبه سیزدهم‌ربیع‌الاولی سنهٔ احدی وثمانین وستمائه باتفاق اعاظم‌امراء تکودار پای‌عزت برمسندسلطنت‌نهادوابواب‌عدل‌و داد برروی‌متوطنان ولایات‌عراق‌وآذربایجان‌برگشادوچون اومتقلد دین‌مبین‌احمدمختار صلی‌الله‌علیه‌وآله‌الاطهار بود منشی‌تقدیر لقبش‌را سلطان احمدتحریر نموده زمام امر وزارترا بدستور معهودبدست خواجه‌شمس‌الدین محمدداد ومجدالملك یزدی را بقتل رسانیده خواجه‌عطاملك‌را باردیگر بحکومت بغدادفرستادشیخ کمال‌الدین عبدالرحمن

الرافعی را بر تبت تربیت سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را بگماشتگان آن‌جناب مفوض گردانید ووظایف اطباء ومنجمان نصاری و یهودرا که پیش‌از آن‌اوقاف میدادند منقطع کرده موازی آن‌مبلغ ازدیوان بدولتیان رسانید در تجهیز قوافل حاج و ترتیب مؤنات سبیل بیت‌الله احکام بتاکید تمام اصدار یافت ودر باب‌جمع و وصول حاصلات موقوفات حرمین شریفین اهتمام‌نموده پرتواجتهاد برتقویت سایر ارکان شریعت تافت مواضع اصنام‌وبتخانها وکنایس‌صفت انهدام گرفت وبجای آنها مساجدومعاهد اهل‌اسلام سمت‌ارتفاع‌پذیرفت وچون‌وقوع‌این‌صورموافق‌مزاج‌بعضی‌ازامراءکافرکیش نبود با برادر سلطان‌احمدقنقوربای اتفاق‌کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه‌را ازمیان بردارند وباردیگردراطفاء انوارایمان و عرفان‌کوشیده رسوم عبادت اوثان وسایر ادیان باطله را معتبر شمارند و سلطان از کید بد اندیشان وقوف یافته امراء مفسد را بیاسا رسانید وپشت‌قنقوربای‌راشکسته مسلمانان راازظلم وعدوان او بازرهانید‌شهادت سلطان احمد بردست ورثهٔ‌قنقور بای‌بحکم ارغون خان‌بن اباقاخان فی‌شهور سنهٔ ثلث وثمانین وستمائه روی نمود مدت سلطنتش دوسال وسه‌ماه بود

گفتار دربیان نجات یافتن صاحب علاء الدین وکشته شدن مجدالملک بحکم پادشاه عدالت آئین

چون سلطان احمد بتائید سرمد برتخت بخت قرارگرفت و از اشعهٔ ضمیر نیرش اقطار دیار اسلام‌صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمودآن بودکه ایلچیان‌بهمدان فرستاد تاخواجه علاالدین عطاملک را باردو آوردند و زمام امـور ملک ومال را من حیث‌الاستقلال درکف کفایت خواجه شمس‌الدین محمدنهاد وکرت دیگر نایرهٔ بغض و حسد درکانون درون مجدالملک اشتعال‌یافته بارغون خان‌که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمودکه‌صاحب دیوان پدربزرگوار شاهزاده را بزهرهلاک خاست و چون میداند که من بر آن سروقوف‌یافته‌ام قصدسر من‌دارد سعدالدین برادرزادهٔ مجدالملک برمضمون این عریضه واقف‌گشت وبنابرآنکه مجدالملک اورا از منصب خزینه داری عزل‌کرده بود بخدمت خواجه‌شمس‌الدین محمد رفته‌صورت حال‌بازنمود واین حدیث بعرض‌سلطان احمدرسیده حکم فرمودکه مجد الملک را مقید و مغلول‌گردانیدند و ایضاً یرلیغ نافذ گشت‌که آنچه در زمان اباقاخان بزجر ازعلاء الدین عطاملک‌گرفته بودند باز دادند خواجه علاء الدین عطاملک بسمع اشرف اعلا رسانیدکه هرنعمتی که‌ما برادران درمدت ملازمت یافته‌ایم ازفواضل صدمات حضرت سلطانی است و حالا من بنده همه را درین قریلتای ایثار میکنم واشارت نمود تاآن اموال بیقیاس راکه‌باو ردکرده‌بودند حضار

درگاه پادشاه ازیکدیگر بربودند آنگاه ازموقف جلال حکم لازم‌الامتثال صدور یافت که امراء عظام بپرسش مهم مجدالملك اشتغال نمایند وایشان بموجب فرموده عمل نموده درآن اثنا ازمیان امتعه واقمشهٔ مجدالملك مقداری پوست شیر بیرون آمد که بزعفران و شنجرف سطری چند نامقرر بران نوشته بودند وچون اتراك منکر سحر می باشند ازآن نوشته خائف گشته درآن باب قیل وقال بسیار واقع شد آخرالامر باستصواب قامان و بخشیان مقرر گشت که آن پوست شیر را شسته غساله آنرا مجدالملك بیاشامد تا نتیجه سحر بد وعاید گردد ومجدالملك ازقبول این معنی ابا و امتناع نمود چه گمان برد که آن نوشته رااز شیخ عبدالرحمن که دوست صاحب دیوان بود درمیان متاع او پنهان کرده و در ضمن آن مکیدتیست وگناه مجدالملك به ثبوت پیوست اما سونجاق نویان بقتل او رضا نداد و مقارن این حال سونجاق پهلو بربستر ناتوانی نهاد و شیخ عبدالرحمن بعیادت اورفت ومبالغها نمود تاسونجاق بکشتن مجدالملك راضی شد آنگاه اورا بملازمان خواجه علاء الدین عطاملك سپردند و خواجه علاءالدین از غایت سلامت نفس وحسن خلق میخواست که بموجب کلمه العفو عندالاقتدار من‌علو الاقدار عمل نموده درزمان قدرت میخواست که قامت مجدالملك رابخلعت عفو بیاراید اما جمعی ازمخلصان حقیقی و انصار واعوان صاحبی گفتند برهمگنان روشن است که این مدبرمدبر درایام اختیار هیچ‌دقیقه از ایذاوآزارفرو نگذاشت ودرروزگار اعتبار مطلقا جانب حق‌وخلق رامرعی نداشت امروز اگر مخلص‌اوصورت بندد هراینه باز عالمی را در سرپنجهٔ ظلم و شکنجه جور گرفتار پسند وفرصت فوت نباید ساخت وبناء حیات دشمن را از بنیاد برانداخت **بیت** سنك دردست ومار برسرسنك ✿ نه‌زدانش بودفسوس و درنك آنگاه اعوان صاحبی مجدالملك یزدی رازمجلس بیرون آوردند وبیك طرفةالعین اورا پاره پاره کردند هر عضوی از اعضا اورا بمملکتی فرستادند و قلوب رعایا وعجزه راکه از دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی دادند سرش ببغداد رسیده مدتی بردار اعتبار بود و پای آن شوم قدم‌را بشیراز ودستش بعراق برده یکی از فضلا این بیت نظم نمود **بیت** میخواست که او دست رساند بعراق ✿ دستش نرسید لیك دستش برسید نقل است که شخصی زبان مجدالملك رابصددینار ازجلاد خریده بتبریز برد واین رباعی رایکی ازاهل طبع درباب قضیه مجدالملك انشاکرد **رباعی** روزی دو سه سردفتر تزویر شدی ✿ جویندهٔ ملك و مال وتوفیر شدی اعضاء توهر یکی گرفت اقلیمی ✿ فی‌الجمله بیکهفته جهانگیر شدی القصه چون مجدالملك رخت‌هستی ببادفناداد سلطان احمد نوبت‌دیگر صاحب علاءالدین رابحکومت بغداد فرستاد خواجه‌عطاملك هرچند باخود مقرر ساخته بود که بقیه عمردر گوشه‌منزوی بوده‌پیرامون امور سلطنت نگردد و عذر ایام‌گذشته را بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه وعوارف خسروانه اورا ازدوغرقاب یکی‌شماتت اعداء دیگری هلاکت نفس بی‌همتانجات داد وخلاص ساخت وخصم معاند و دشمن حاسدرا باهر چه از

اموال او گرفته بود و آنچه درمدت حکومت حاصل کرده باوعنایت نموده از بنیاد بر انداخت هر اینه درمذهب مروت وشریعت فتوت رد فرموده ومنع آن جایز نبود بنابر آن ازاعتناق آن امرخطیر وخطب کبیر احتراز واجتناب نتوانست نمود و چون بدارالسلام رسید روزی چند بتمهید بساط معدلت پرداخت ناگاه هادم اللذات از کمین گاه بیرون تاخته آن خواجه فاضل وعادل را از تخت بخت بر تخته هلاك انداخت واین واقعه درشب شنبه چهارم ذیحجه سنهٔ احدی وثمانین وستمائه روی نمود وصاحب دیوان بعداز استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است بلوازم امر تعزیت قیام نمود **قطعه** علاء دولت ودین آن وزیری ٭ که حاکم بود اندر ملك بغداد٭ چو مخفی گشت زیر پردهٔ خاك ٭ خفا ازسال تاریخش خبر داد٭

گفتار درمخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجوار مغفرت حضرت بیچون

درآن ایام بحسن سعی واهتمام خواجه شمس الدین محمد ویمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی قوت گرفت آتش حقدوحسد در کانون درون بعضی از شاهزادگان وامراء بی ایمان اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن اباقاخان خاطر برمخالفت سلطان احمد قرارداده تغاچار نویان را منظور نظر تربیت گردانید ولشکر قراوناس را که بی باك ترین اقوام مغول بودند درتابین او کرد وسلطان احمد ازفساد نیت و تغییر عقیدت ارغون خبر یافته علی ایناق را که درمیان مورخان بالیناق شهرت دارد نزدشاهزاده فرستادوجهة امتحان باحضاراوفرمان داد الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف و احسان اورا ازجاده موافقت سلطان منحرف گردانیده باخود متفق ساخت والیناق مبانی عهدو میثاق را بغلاظ ایمان استحکام داد وبپایه سریرپادشاه اسلام بازگشته درباب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد وصاحب دیوان برمواضعه شاهزاده والیناق مطلع شده کیفیت واقعه رابسمع اشرف اعلی رسانید وسلطان همت براستمالت الیناق گماشته اورا بازدواج دختر خودسلطان کوچك سرافراز گردانید تاشجره مخالفت را ازفضای سینه برکنده متفق گردید وچون ارغون خان این خبر استماع نمود قاصدجان صاحب دیوان شده جوشی را بدرگاه سلطان فرستاد وقصهٔ تقریر مجدالملك واشتعال نایره غضب اباقاخان ورجعت کوکب دولت صاحب دیوان یادداد وپیغام فرمود که درآن اوان خواجه شمس الدین محمد اقرار کرده بود از نقدوجنس وضیاع وعقار هرچه درقبضهٔ تملك واقتدار اوست همه تعلق بایلخان دارد وهروقت فرمان شود هرگاه مصلحت باشد بهرکه اشارت نافذ گردد بی مجال تأخیر و اهمال سپارد اکنون التماس ازمخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب دیوان رامصاحب جوشی بدینجانب ارسال فرمایند تاآن سخن برسیده وصلاح براق دیده تبکچیان ازحقیقت حال

بواجبی استفسار نمایندسلطان ازاستماع این سخنان دانست که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصدجان اودارد و جواب فرمود که مهمات مملکت راحسن تدبیر وزیر صافی ضمیر درحیطه کفایت وتوفیرمی آرد اگر اوازدرگاه عالم پناه غیبت نماید مصالح ملك ومال درمحل اهمال وصدداختلال می آید وبرسول نامه مطلقا التفات نفرمودوجوشی قرین ناخوشی بآستانه ارغون مراجعت نمود واینحکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغونی ازپرده پوشی درگذشت شاهزاده نشانها باطراف ممالك فرستاد که اسباب شمس الدین محمدرا بتصرف نواب اینجانب گذارند وگماشتگان اورا از شروع درمهمات ومعاملات بازدارند وبنابرآنکه ارغون خان درحدودعراق اقامت داشته وعراقیان هراسان گشته هرکس ازوکلاصاحب دیوان آنچه درقبضهٔ اختیاراو بود بتصرف گماشتگان شاهزاده بازگذاشت وارغون بجانب دارالسلام بغدادخرامید وعمال متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی انتقام جرعه چشانید ودراوایل سنه اثنی وثمانین وستمائه بالشکر حاضر عازم بلاد شرقی گشت وبسرعت تند باد وداعیهٔ فتنه وفساد برآن بلادگذشته همه وقت دراین اندیشه که سریر سلطنت پایدارراازقبضه اقتدارعم نامدار بچه تدبیر بیرون آرد وشب وروزدرین فکرت جانسوز بیقرار که سلطان احمدرا ازاین میان چسان بردارد ودر آن اثنا ایلچی بپایه سریراعلی فرستاده التماس تومانات عراق وفارس که اکثر بدیوان خاص اختصاص داشت نمود وپیغام فرمود که چون سریردولت پدر نامدارمامحل جلوس سلطانی را میشاید هر آینه مارانیزطرفی باید که حاصل آن بمصالح سپاهی کـه در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید اگر این ملتمس شرف اجابت یابد انواراتفاق برصفحات احوال اقاواینی تابد والابعدالیوم **بیت** مراتخت زین باشدو تاج ترک ❁ قباجوشن ودل نهاده بمرك سلطان احمدچون این پیغام درشت استمـاع نموددرجواب فرمود که یورت اصلی وملك مـألوف ارغون خطهٔ خراسان است وما از روی شفقت آن ولایت را باو مسلم داشته ایم اگر توقع دارد که موضعی دیگراضافه نمائیم بایدکه بقریلتای حاضر شود تا التماس او درجه اجـابت یابد و اگر نعوذ بالله در طریق خلاف سلوك نماید فرمان فرمائیم که موجی از دریای زخـار یعنی فوجـی ازسپاه جرار بخراسان روند وارغون رادست وگردن بسته بدرگاه آورند ایلچی بازگشته امراء قراوناس که دم ازمحبت ارغون میزدند مواخذشدند و ابواب صلح وصلاح ازجانبین مسدود گشت واختلال آن حال ازحدودتدارك درگذشته صاحب دیوان بکارسازی جنودنصرت نشان مشغولی فرمود وبسیاری ازاسباب وادوات جنك و حرب و وآلات طعن وضرب ترتیب نمود بعدازاستعداد لشکر الیناق باپـانزده هزار ازمبارزان صفدر درمقدمه توجه فرمود وازآن جانب ارغون خان بصوب آذربایجان درحرکت آمده در غره صفرسنهٔ ثلث وثمانین وستمائه درصحرای آقخواجه میان او و الیناق حـرب روی نمودو شاهزاده شکست یافته گریز برستیز اختیارکرد وسلطان احمدازاین معنی خبر یافته بسرعت برق وبادروی بخراسان نهادو ارغون جهت دفع حوادث زمـان شکسته رکاب وگسسته عنان

بقلعهٔ کلات شتافت ومتعاقب الیناق باده‌هزارسوار بپای آن حصاررسیده شاهزاده بغیر از تسلیم‌راهی وبجز توکل‌پناهی نیافت‌وجهة ملاقات الیناق ازقلعه پایان آمده الیناق اسبی خنك پیشکش کردودرملازمت شاهزاده بقلعه‌رفته‌شرایط نصیحت بجای آوردوارغون بکلمات واهی‌الیناق فریفته‌شده همراه‌اوبطرف اردوی سلطان‌خرامید وبعداز قطع منازل وطی مراحل درخوجان بآستان‌سلطنت‌آشیان رسید سلطان‌احمدمدت دیر بازشاهزاده‌سرافراز رادرآفتاب باز داشت آنگاه بارداد واورا درآغوش مهربانی کشیده روی برروی او نهاد وبتفویض‌مملکت خراسان‌امیدوار ساخته‌جهة‌سکنی برادرزاده خرگاهی تعیین‌فرمود وبرادربوقا آروق راباچهارهزارکس بمحافظت آن‌خرگاه‌امر نمودوروزدیگر که‌شهریار ثوابت‌وسیارازجانب‌مشرق بطرف‌دیارمغرب‌رایت‌عزیمت برافراخت‌سلطان‌احمد بصحبت‌حرم خود تودی خاتون که دراردوگذاشته‌بود مایل‌شده الیناق رابمصلحت کوچ دادن‌اردوی حیات‌شاهزاده ارغون‌معین ساخت **بیت** بیخبرزانکه نقش‌بندقضا☆درپس پرده نقش‌هادارد وچون سلطان‌ازغایت خفت وطیش بخیال‌عشرت وعیش‌روان‌گشت بوقا وبعضی دیگراز نوئینان راهوس‌مخالفت برخاطر گذشت وبوقا بقوت‌برادرخودکه رتبت تقرب داشت بر برصحیفه شاهزادگان وامرانگاشت که‌احمدالوس‌چنگیزخان راویران‌ساخته و از بنیاد برانداخت‌ورایت‌عزت‌مسلمانان رابتعلیم صاحب‌دیوان تاایوان کیوان برافراخت مصلحت الوس‌آنست که هولاجورا بخابی‌واحمد را ازسریرسلطانی بردارند واین‌مهم‌وقتی‌تمشیت یابدکه‌ارغون راازحبس‌چون در ازصدف بیرون‌آرند همه‌رااین‌رای صواب نموده مقرر شد که‌چون‌زمانه مانندل‌اهل‌عصیان تاریك گرددواین‌اندیشه ازحیزقوت بفعل‌رسدو برین قرار درشب‌سه‌شنبه هیجدهم ربیع‌الاخری سنهٔ ثلث‌وثمانین‌وستمائه بوقا نزدیك بخوابگاه ارغون‌خان‌رفته دامن‌خیمه‌راچون‌حجاب شرم‌ونقاب آزرم برداشت ارغون‌ازبستراستراحت باضطراب بی‌نهایت‌برجست چه‌تصورنمود که‌موسم وداع‌حیات‌زندگانی‌است وبوقا دست او راگرفته قضیه‌مواضعه رابرنهج مسطورعرض‌کرد وهمان لحظه موافقان ایشان جمع آمده برباد‌پایان برق‌رفتار سوارشدندوبجانب‌اردوی الیناق تاخته واورادر پشتهٔ خانه خفته‌یافتند ومیرعلی تمغاچی ازملازمان بوقابسربالینش‌رفته سرش‌ازبدن‌جدا کرد افغان دشت‌محشر وفزع‌روزاکبر آن‌شب‌دست‌داد وخروش وزلزال درمنازل‌افتاد اکثرمقربان وخواص سلطان احمدکشته‌گشته یکی‌ازآن‌جماعت برمرکب فرار سوارشده و از عقب سلطان‌شتافته دروقتی‌که چهارفرسخ ازاسفراین‌گذشته بدو رسید واز خروج ارغون و وحادثه شبیخون وانقلاب‌روزگار وقتل‌اعوان‌وانصار شمهٔ بعرض‌رسانید سلطان ازاینخبر موحش مضطرب‌ومشوش خاطرشده روی‌بجانب اردوی‌مادرخود قوتی‌خاتون که درسراب بود نهاد امراوسرداران وانچکیان ومقربان که‌در ملازمتش بودنددرهرمنزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب‌جدائی‌اختیار نمودند**بیت** بهرگامی‌زکامی‌دورمیماند ☆ زمحنت‌آیتی مسطورمیخواند صاحب‌دیوان‌چون بجاجرم رسید الاغی‌چند بدست آورده عازم اصفهان

گردید و بعداز آنکه ارغون‌ازعون مشیت‌ایزدی کاردشمن بساخت درتمام آنشب‌مانندبخت خویش بیدار بود ودرآنزمان که‌صبح صادق آغازدمیدن کرده مواکب کواکب را بخدمت جمشید خورشیدرسانید شاهزادگان وامرا بملازمت ارغون‌خان رسیده زبان‌بتهنیت بقاء زندگانی‌ووصول بمرتبهٔ‌جهانبانی گردان‌ساختند و بوقا جمازه سواری فرستاد تالشکر قراوناس راه برسلطان‌احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند و مسرعی دیگر نزد قوشچیان روان کرد که بازهمت‌درهوای‌صید نوکران آن پادشاه بی‌سامان پرانند وارغون نیز متعاقب بدانجانب نهضت‌فرمود وچون‌سلطان‌باردوی والده رسید واورااز آن حادثه آگاه گردانید قوتی‌خاتون گفت انسب آنست که درهمین‌منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمتند با خود متفق گردانی تا ببینیم که‌از پرده‌غیب کدام‌صورت‌رومینماید ودوسه‌روزی حقیقت حال‌برمردم اردوی‌قوتی خان‌درلباس التباس محتجب‌بوده هرکس بحسب غلبه‌ظن سخن برزبان میرانند وصباحی قرابوقای وشیکتور نویان علی الرسم بخدمت سلطان‌شتافت ازسبب‌وصول پادشاه بی‌خیل‌و سپاه استعلام نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بمحافظان‌هوشیار سپردیم وماجهت‌سرانجام آذوق ومایحتاج‌لشگرعزیمت اینجانب کردیم شخصی‌از اعیان که‌در بیرون‌خرگاه‌نشسته بود آواز برکشید که‌صورت‌واقعه براین‌وجه‌نیست بلکه‌جمعی کثیراز شاهزادگان وامراء ارغون را بپادشاهی برداشته اند ومهم عالیه‌بر اخذوقتل سلطان احمد گماشته‌اگرانتظام‌احوال‌ایل‌والوس میخواهیداورا حراست نموده مجال فرارندهید امراءبعدازاستماع‌این‌مقال ازخرگاه‌پادشاهی بیرون‌آمده راه آمد شد سلطان‌را مسدودساختند ومقارن‌آن‌حال‌سپاه‌قراوناس دراردوریخته صدای غارت‌وتاراج درعالم‌انداختندوهم‌درآن‌دوسه روز ارغون بدانجارسید قرابوقاوشیکتور سلطان احمد را دست‌بسته باستقبال‌ارغون‌بردند ارغون‌خان‌راچون‌چشم‌بروی‌افتاد چنانچه درآن زمان عادت‌مغولان‌بود که هرگاه‌دشمن مغلوب‌را ببینند‌دست وپای افشانده لفظ‌مریو بر زبان رانندارغون‌درامرانگریسته‌ازسر شماتت مریو گفت‌و هماندجاکاسه داشته لواء عشرت بر افراشت **بیت** چنین‌عجایب‌حالی بسالهای‌دراز ✿ نه‌گوش دهرشنیدو نه‌چشم دولت‌دید و چون‌ارغون خان‌بتجربه معلوم‌نموده بود که‌براابقاء دشمن‌فایدهٔ‌غیر ندامت مترتب نمیگردد بی‌توقف وتأخیرسلطان احمدرا باولادقنقورتای سپردتادرشب‌پنجشنبه بیست‌وششم‌جمادی الاول سنهٔ‌ثلث‌وثمانین وستمائه پشت‌اورا بقصاص پدرخودمانندأهل‌اسلام‌بشکستند **قطعه** سپهرعدل‌تکودار مشتری‌دیدار ✿ که‌بود سرورجانان‌خطهٔ ایران ✿ زدست‌بردقضا پشت اوشکست ولیک‌✿ نمود سال‌شکستن ظهوراز لب خان وازاحمدخان‌سه‌پسرماندقبلانجی‌و ارسلانجی‌ازارمنه‌خاتون‌وبوقاجی‌ازاین‌قورقوچین‌وازاین‌پسران هیچیک بسلطنت نرسیدند.

ذکر ارغون‌خان‌بن اباقاخان

هرچند که‌دروقت استخلاص ارغون‌خان و اتفاق امراء برخلاف سلطان احمد مقرر چنان‌بود که شاهزاده هولاجو ولدهلاکو خان راپادشاهی بردارند اما در آن اوان که

ارغون‌خان سلطان‌احمدرا بعالم‌مخلد فرستاد و باردو رفت خواتین‌امراوشاهزادگانیکه درآذربایجان بودند درمقام‌فرمانبرداری واطاعتش اجتماع نمودندواوراروز بیست‌وهفتم جمادی‌الاخر سنهٔ ثلث‌وثمانین وستمائه درمنزل آب‌شور ازحدود بوزیغاج برتخت خانی نشانده ابواب‌عیش وسرور برروی‌جمهور نزدیك ودورگشودند ومدت یکماه خورد و بزرك تازیك‌وترك بشرب‌شراب ارغوانی واستماع‌الحان و اغانی قیام نموده **بیت** گهی بربط زدند وگاه طنبور ☆گهی مستان بدندوگاه مخمور وچون ارغون‌خان از لوازم جشن‌وسور بازپرداخت مطایاء اموال اشراف‌واعیان را ازعطایاء خویش گران‌بارساخت زمام‌رتق‌وفتق وقبض‌وبسط‌وحل وعقد امورملك ومال را درقبضهٔ اختیار بوقاکه مجد و ریاحن زندگانی‌ومرتبت اسباب کامرانی اوبود نهادو برادرش اروق‌راکه بحکم سلطان احمدچندروزی‌درخوجان بمحافظتش قیام‌نموده بودبحکومت بغدادفرستاد مرغ دل‌هولاجو راکه حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانهٔ انعام واحسان رام‌گردانید ورقبه سایر شاهزادگان‌را بلطف وعنف درربقهٔ اطاعت‌کشید شهادت خواجه شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان وصعودسعدالدوله یهود برتبت تربیت درایام‌دولت‌ارغون خان‌بوقوع‌پیوست وبدان‌واسطه‌تزلزل بمبانی‌عظمت بوقاراه یافته بناء حیاتش در هم شکست مدت سلطنت ارغون هفت سال‌بود و قبل‌ازتقرب سعدالدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام‌می‌نمود.

گفتاردرذکر شهادت‌خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان وبیان مجملی ازسایروقایع سلطنت ارغون خان

چون‌صاحب‌سعیددرجاجرم‌ازسلطان‌احمدجداشده‌باصفهان‌رسیدبعدازاندك‌زمانی‌خبر استیلای‌ارغون خان‌وکشتن سلطان‌استماع‌نمود لاجرم بر خاطرش‌گذشت‌که از اصفهان بشیراز رود وازشیراز متوجه‌هرمز شده ازراه‌دریاخود را بدیار هند رساند واگر چند روزی ازحیات‌باقی باشد درآن‌مملکت بفراغت‌بگذراند بازازشدت قهرمغول اندیشیده برضمیرمنیرگذرانید که‌اگرنفس‌خود را ازاین غـرقاب فنا بساحل نجـات توان‌انداخت فرزندان‌ومتعلقان ونواب وگماشتگان رادرآتش‌خطاب وعتاب وبوتهٔ ایذاء عذاب نتوان گداخت مدت‌سی سال‌درکمال‌عظمت واستقلال‌گذرانیده وصبح نشاط ایام شباب بشام غم انجام شیب‌رسانیده اگرسپهر بدمهر بموجب‌عادت خویش آغازبی‌وفائی ومیل جفا کاری نماید پیداست‌که از متانت‌تدبیر وفروغ رای منیرچه بندد وچه‌گشاید انسب آنست که دست‌امیددردامن‌توکل استوارداشته برکرم پادشاه اعتمادنمایم والتجا بدرگاه‌عالم‌پناه برده‌ازاندیشه انواع اندوه وملال ونزول‌وارتحال بازآیم اگرنسیم‌عنایت ازمحب‌الطاف

پادشاهانه وزیدن گیرد وارغون‌خان ازسر جریمه نا کردهٔ بنده در گذرد ع زمشك بوی و زخورشید نور نیست بدیع والا باری چندین کس را ازمحنت شکنجه و تعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمهٔ شریفه وافوض امری الی الله برزبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون‌خان روان گشت دراثناء راه امیرخمازی واتابك یوسف‌شاه وملك امام‌الدین قزوینی که ارغون خان باتفاق آقاواینی ایشان راجهة استمالت صاحب‌دیوان ارسال داشته بود بدانجانب رسیدند وگفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون خدای جاوید مرا بر دشمنان ظفرداد وتاج خانی وافسر جهانبانی برفرق مبارك من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم ورقم عفو و اغماض برجرایدخطایا همکنان کشیدم اگر صاحب‌دیوان بخدمت آید هرآینه باصناف الطاف اختصاص یابدو نشانی مشتمل برامثال این سخنان ظاهر گردانیدند وخاطر شریف صاحبی ازاستماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت برق وباد قطع مسافت مینمود تادر روزجمعه دهم‌ماه‌رجب سنهٔ ثلث‌وثمانین‌وستمائه باردو رسیده دروثاق بوقانزول فرمود وروز دیگر بوقا اورا بپایه سریر اعلی بـرده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و بتفویض منصب‌وزارت امیدوار ساخت وصاحب زمین‌خدمت‌بوسیده ودعاء دوام دولت بادا رسانیده بمنزل خودبازگشت وچون‌چندروزی برین‌قضیه گذشت ونزد اهل حسد بوضوح انجامید که‌خواجه‌شمس‌الدین محمد بدستور معهودمباشر سرانجام‌مهام وزارت‌خواهدبود فخرالدین‌مستوفی وحسام‌الدین حاجب ببوقا گفتند که با وجود وزارت‌صاحب‌دیوان ریاض حکومت‌توصفت‌نضارت نخواهدگرفت واگرچه خواجه روزی چند طریق‌تواضع مسلوك دارد هرگاه‌متمکن‌گردد تورا نیزمثل‌سایرامراء بی‌اختیارخواهد ساخت **رباعی** دشمن چو بدست آمدوفرصت‌داری ✿ زنهار که‌ازدست خودش نگذاری وربگذاری که‌دست‌یابد برتو ✿سودی‌نکندندامت‌و غمخواری بناءعلی‌هذا بوقا درخلوتی زبان‌ملامت بر ارغون خان‌درازکرده گفت کسی که‌درباره‌پدر نیك‌نهاد پادشاه بداندیشد وبرکفران‌نعمت‌اقدام نموده اورا زهردهد ازوخدمت پسندیده چکونه‌توقع توان‌داشت ثبات دولت صاحب‌تاج وسریروفناء وزیرپرمکروپرتزویر قرین‌یکدگراست اورا زنده‌نباید گذاشت **بیت** چو قدرت یافتی برخصم غدار ✿ مکن‌تقصیر ومغزش‌رابرون‌آر بنابرآن ارغون خان حکم فرمود که‌صاحب‌دیوان‌را بموقف یرغو آرندوامراء و نوئینان‌همت بر تحقیق آن مهم گمارند آنگاه‌جناب‌صاحبی‌را بموجب‌فرمان‌دست‌ها بسته بسرد یوان حاضر گردانیدند وجهانیان فریادوفغان باوج آسمان‌رسانیدند که‌درازراق‌خلایق راچرابسته‌اند وخواطر بینوایان و و مسکینان را چون دل هنــرمندان بچه جهة شکسته اند خواجه شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسدگفت تقصیرات وتصرفـات بنده که‌ارباب غرض‌عرض‌کرده اندیکی‌را صداعتراف می‌آورم امااز‌تهمت اندیشه غدروخیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم **بیت** نه برزبان گذرانیده‌ام نه برخاطر ✿ نه‌درعقیدهٔ این‌بنده‌هرگز آن‌بوده‌است طلاقت لسان وفصاحت بیان‌هیچ‌فایده‌ندارد ع باحکم‌قضادم‌مسیحا چکند حکم‌شد که‌مبانی فضایل

ومعالی راخراب کنند وسرچشمه جود واحسان را سیراب گردانند خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست غسلی بجا آورد ودوگانه برای یگانه حقیقی بگذارد و مصحفی راکه همراه داشت برسم تفأل بگشاد این آیه بر آمد که (ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملایکه الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون) لاجرم خاطر ازعلایق فارغ ساخته ودرمقام تسلیم آمده گفت ع هرچه از تو آید خوش بود خواهی شفاخواهی الم و نماز دیگر دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره درموضع اهر از سر پنجه جلاد قهر شربت شهادت چشید وساقی تقدیر اولاد آن وزیر صافی ضمیر یحیی وفرج الله ومسعود واتابك رانیز همان شربت چشانید **نظم** تیغی کشید برهمه این چرخ گوژپشت ✿ کو صدهزار شاه و گدارا بقهر کشت ✿ چون عاقبت فناست جهان دورنك را ✿ سهلست خوب و زشت اگر نرم یادرشت و بعداز شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاك و اسباب اورا که درممالك عراق و آذربایجان بود بتحت تصرف درآوردند واساس خیرات وبناء مبرات اورا مندرس ومنهدم کردند نقلست که هرروز حاصل املاك خواجه شمس الدین محمد بصد تومان میرسیدواکثر آنوجه درامور خیر مصروف میگردانید یکی از فضلادرمرثیه آن صاحب سعادت انتما این رباعی منظوم گردانید **رباعی** ازرفتن شمس ازشفق خون بچکید مه روی بکندو زهره گیسو ببرید ✿ شب جامه سیه کرددر آن ماتم وصبح ✿ برزدنفس سرد و گریبان بدرید ودیگری درتاریخ وفات آن خواجهٔ پسندیده صفات این قطعه درسلك نظم کشیده **قطعه** نظام عرصهٔ آفاق صاحب دیوان ✿ محمدبن جوینی در یگانهٔ دهر ✿ بسال ششصدوهشتادوسه زشعبان چار ✿ بوقت عصر دوشنبه برودخانه اهر ✿ زدست ظلم نه ازروی اختیار بجبر ✿ زجام تیغ لبالب چشید شربت قهر و یکی ازدوستان مجدالملك یزدی در آن واقعه گفت که **قطعه** چومجدالملك از تقدیر ایزد ✿ شهادت یافت درصحرای نوشهر ✿ بقصد صاحب دیوان محمد ✿ که دستور ممالك بوددردهر ✿ پس ازدوسال ودوماه ودوهفته ✿ چشید اوهم زدوران شربت قهر ✿ تو دردنیامشو بدرامعامل ✿ که دارد در ترازو نوش با زهر وبعدازانتقال خواجه شمس الدین محمد بجنت مخلد بوقادرحکومت تمامت مملکت ایلخانی استقلال تمام یافته ارغون خان اورا جنگسانك لقب داد وفرمان فرمود که تا نه گناه بزرك ارتکاب ننماید دریرغو غیر پادشاه کسی گناهش رانپرسد وبی التمغاء او احکام یرلیغ را مسموع ندارند وفرامین او رادرفیصل مهمات بدون یرلیغ اطاعت نمایند وبوقاجنگسانك فی نفس الامر ترکی مهیب عاقل بود ودرفیصل مهمات ملك ودولت برنهج عدالت یدبیضا مینمود روایتست که درایام حکومت او یکی ازساپسان اصطبل خاص سیبی ازدکان بقال برداشت دکاندار بمقتضای عادت جبلی خود درمقام مناقشه آمده ساپس مشتی برو زد و بازاری با ناله وزاری نزد بوقارفته صورت حال بعرض رسانید بوقافرمود تاخربنده را بدو نیم زدند و باحاضران گفت که اگرما امثال این مردم را بمختصرات افعال مؤاخذه ننمائیم دیگران در صدد ارتکاب عظایم امور آیند و سلك مهام جمهور ازهم گسیخته ضبط مملکت بسولت میسر

نگرددوچون استبداد واستقلال بوقا از نهج اعتدال تجاوز نمود ارغون‌خان‌را از سلطنت جز نامی نماند آتش رشك وحسد در باطن سایر امراء وارکان دولت درالتهاب و اشتعال آمده آغاز رنك آمیزی وفتنه انگیزی کردند اما باوجود جنبهٔ لطف وعنایت ارغونی نیز تدبیرها ایشان بهدف مراد نمیرسید لاجرم بمداراو مواسا اوقات میگذرانیدند وسر در گریبان تفکر فروبرده خون جگرمیخوردند و منتهز فرصت میبودنددرخلال این احوال کوکب طالع سعدالدوله یهود باوج تقرب و نیابت صعود نموده و سپهرغدار چنانکه عادت اوست‌در استرداد مواهبی که ببوقا جنگسانك داده‌بود سعی‌فرمود تبیین این‌مقال وتفصیل این‌اجمال آنکه سعدالدوله که ولد صفی‌الدوله هبته‌الله بن مهذب الدوله ابهری بود ومتابعت ملت‌موسوی مینمود درزمان ارغون‌خان خودرا داخل اطباء ایلخانی‌ساخته دردارالسلام بغدادرحل اقامت انداخت وباترك‌وتازیك‌هر بلاد ودیار آغازاختلاط وانبساط کرده بهمهٔ لغات داناشد و برحقیقت حال عمال و متصرفان اموال بغداد و تصرفات و تقصیرات‌ایشان اطلاع حاصل فرمود درآن‌اثنا جمعی ازهمکیشان اوکه پیوسته ملازمت آستان‌ارغون‌خان مینمودند فرصت‌یافته‌بعرض رسانیدندکه سعدالدوله‌درخطهٔ بغداداست دردامان فراغت استوارگردانیده وخدمت درگاه‌عالم پناه‌را پشت‌پازده چون‌او نیز باخذ علوفه وانعام حذام بارگاه سپهراحتشام مبادرت مینماید بایدکه مانند ما صبح وشام در خدمت بوده‌درسفروحضر ازاردوی همایون‌غیبت نفرماید این‌سعایت سعی‌در تحصیل آمال سعدالدوله گشته بموجب فرمان ارغوخان ملازمت درگاه عالم پناه اختیارکرد **بیت** هر نیك‌وبدی‌که درشماراست ✲ تادر نگری صلاح‌کاراست و بحسب‌اتفاق هم دران اوقات پادشاه مریض‌شده سعدالدوله درمعالجه شرایط اهتمام بجای آورد و ارغون رامسهلی داده‌نافع افتاد وازدیاد مرض روی‌در انحطاط نهاد و درایام نقاهت روزی ارغون خان حکایتی‌که دافع‌ملالت تواندبود ازسعدالدوله استنطاق نمودوچون اومیل خاطر ایلخان رابجمع‌آوردن اموال فراون‌معلوم داشت‌صورت اتلاف و اسراف نواب‌وکتاب هر بلاد و دیار خصوصاً خطهٔ‌بغداد بقرار دلپذیر برلــوح ضمیر ارغون‌خان نگاشت وگفت تمامت اموال‌مملکت رابوقا وخویشان اوبه‌قبضهٔ تصرف درمی‌آرند وجهة خزانهٔ عامره پادشاه چیزی معتدیه‌درهیچ جانمیگذارند وآروق‌که برادر اوست درخطهٔ بغداد ابواب ظلم و تعدی‌برروی رعیت‌گشاده ودرآنولایت صورت عدل ورفاهیت مانند روتق مهم اهل‌هنر درکم‌وکاست افتاده **نظم** گشاده‌برخلایق‌دست‌بیداد ✲ زدست‌ظلم اوعالم بفریاد بچرخ ازنالهٔ بیدادش آهنك ✲ نه‌بارش‌قامت مظلوم و چون چنك بنابرین مقدمه حکم‌شدکه سعدالدوله در مصاحبت اردوقیاوبیان شکورچی بطرف بغداد توجه نماید ودر تحصیل اموال وتحقیق احوال‌عمال واستخراج وجوه دیوانی ودفع ویرانی اهتمام تمام‌فرماید و سعدالدوله باتفاق مشارالیهمافی اواخرسنهٔست وثمانین‌وستمائه بدارالسلام رفته درمدت اندك‌اموال بسیار ازبقایای سال‌گذشته ومتوجهات سال نوفراهم آورد و بجانب اردو

باز گشته چون آن نقود نامعدود و اجناس بیقیاس را بنظر ارغون خان رسانید درباره او اضعاف الطاف مبذول داشته منصب اشراف جمع و خرج بغداد تعلق بوی گرفت و سعدالدوله باردیگر ببغداد رفته ازهرجهة که توانست خزانهٔ باضعاف کرت اولی بهم رسانید و در قنقورالنك که حالا بلده سلطانیه در آن موضع است بتقبیل بساط ایلخان سرافراز شده آن اموال را گذرانید و ارغون خان اورا منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده برخاطرش گذشت که هر سال اینمقدار مال را آروق از حاصلات بغداد میبرده و باین واسطه اعتماد ارغون خان برصدق درایت و حسن کفایت سعدالدوله درجهٔ اعلی یافت و اردوقیا نیز از کمال اخلاص و کاردانی او سخنان بعرض رسانیده عنان اهتمام بسوی انتظام احوالش تافت و گفت سعدالدوله از یك ولایت در مدت اندك دو نوبت این مبلغ مال بخزانه عامره واصل گردانید و محاسبات و معاملات ازروی راستی مفروغ و مشخص ساخته آن مملکت را معمور کرد اگر ضبط اموال جمیع ممالك محروسه درعهدهٔ او باشد کار خزانه و ملك را بجائی رساند که در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی هرشهر و ولایت عقل خرده دان انگشت تعجب بدندان گرفته حیران ماند ایلخان تصدیق این معنی نموده حکم شد که طغاجار نویان و اردوقیا و جوشی را به منصب امارت معین دارند و سعدالدوله را وزیر و حاکم ملك و مال شناخته بی استصواب او امراء سخنی بموقف عرض نرسانند اما سعدالدوله هروقت و هرجا که خواهد اگر مهمی داشته باشد به مشورت موقوف نداشته عرضه داشت کند آنگاه سعدالدوله ازروی قدرت واختیار متصدی ضبط و ربط امور جمهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا روی در نقصان نهاد و جمعی که منتهز فرصت بودند در خلوات نزد ارغون زبان بغیبتش گشادند و طوغان نویان نوبتی بعرض رسانید که سلطان احمد بوقا را مشفق دولت و محرم سر سلطنت میشمرد و مع ذلك سالك طریق خیانت گشته آن نوع کاری از پیش بردو حال آنکه در آن زمان چندانی قدرت و مکنت نداشت امروز که خواین مامعمور و عساکر موفور دارد و شاهزادگان بنظر احترام دروی نگریسته هرچه میگوید بسمع رضا اصغا مینمایند باید که مرد عاقل ازوی غافل نباشد و بدست تسلط اورا بوجهی از وجوه کوتاه سازد و خواجه صدرالدین احمد زنجانی که نائب طغاجار نوئین بود جهة آنکه بوقا از وی بقایاء اموال فارس میطلبید درمجالس آغاز خباثت کرده برزبان میگذرانید که بوقا پادشاهیست در کمال استقلال زیرا که پیوسته بی مشورت امر امهمات فیصل میدهد و اموال ممالك ایلخانی را بروفق ارادهٔ خود صرف مینماید و کار بجائی رسیده که هر ایلچی که با یرلیغ و پایزه به تبریز میرود اگر التغماء و بوقا همراه نداشته باشد ملحوظ عین عنایت میر علی تمغاچی نمیگردد و بنا براستماع امثال این حکایات مزاج ارغون بر بوقا متغیر گشته در آن اثنا درمجلس شراب بوقا و یکی ازامرا یکدیگر را سخنان خشونت آمیز گفتند و پادشاه آن امیر را بازخواست نکرد و بدین جهة بوقا ازارغون برنجید و متعاقب این قضیه برحسام الدین قزوینی که ازراه نیابت بوقا بشیراز رفته بود درسر دیوان ایلخان مقرران صد و پنجاه

تومان ثابت ساختندو بوقا بالکل‌ازدرجهٔ اعتبار افتاده ببهانهٔ وجع‌المفاصل در کنج خانهٔ خود نشست وارغون‌خان تمارض‌اورادانسته یرلیغ‌داد که‌عمال ومتعلقان بوقادفترها بسپارند وازاعمال معزول باشدبناءعلی هذا خاطر بوقا برمخالفت ارغون‌قرار گرفته قاصدی نزد شاه زاده جوشکاب‌بن جوماغر بن‌هلاکوخان که در کنار آب فرات میبود ارسال نمود و پیغام فرمود که ارغون بنابرسخن اهل حسد ازمن رنجیده است اوجمعی راکه در سلك نوکران من‌انتظام داشتندبرتبت‌تربیت سرافراز گردانید لاجرم‌فوجی ازامرا واعیان را باخودمتفق ساخته‌ام ورایت هواداری توافراخته باید که خاطرانوربراستخلاص مملکت موروث قراردهی تا من‌گلزار سلطنت را ازخار تعرض معاندان مصفی گردانم شاه‌زاده جوشکاب‌چون اینحدیث‌عجیب‌شنیدانگشت‌حیرت بدندان‌گزیده لحظهٔ متامل گردیدآنگاه ایلچی‌راگفت که مرا برسخن توزیاده اعتمادی نیست اگرمیخواهی که وثوق کلی‌حاصل شود اسامی آنجماعت‌راکه بابوقا موافق‌اند مفصل کرده بامچلگابیاور ایلچی بازگشته التماس‌جوشکاب رابعرض بوقارسانید وآن خائن‌آنچه شاه‌زاده طلبیده بودارسال‌نمود وجوشکاب ایلچی‌راگفت که من درفلان شب‌باردوخواهم رسید‌باید که بوقابامواققان خود مکمل‌باشد تامهم ارغون رافیصل‌دهیم وایلچی‌مراجعت‌نموده جوشکاب خواست که‌صورت واقعه‌راعلی‌اسرع الحال‌بارغون رساند تاوخامت خیانت‌بوقا بروزگار او سرایت نکند لاجرم‌برجناح استعجال بجانب‌اردو روانشد امادرشب موعود نرسید وصباح روز دیگر بملاقات ارغون‌خان فایزشده کیفیت حال را مشروح‌معروض‌داشت ارغون نخست‌آنحدیث رابسمع‌قبول‌راه‌نداد وجوشکاب خطی‌راکه‌مشتمل براسامی موافقان بوقا ومچلگاء ایشان بودبوی‌نمود ارغون برآشفت وهمان‌لحظه‌گفت که سلطان انداجی وطولدای و طوغان بالشکر فراوان بیورت بوقا روند و دست وگردنش را بسته درپایه سریراعلی حاضر گردانند امرابموجب فرموده متوجه‌آنجانب‌گشته بوقا ازکیفیت حادثه خبر یافت وفرار برقراراختیار کرده باردوی اولجای‌خاتون گریخت وامرایی‌بدانجا برده و او راگرفته بدرگاه‌رسانیدند وروایتی‌آنکه ارغون‌خان‌بنفس‌نفیس جهة اخذ وقتل بوقامتوجه‌اردوی او گشت وآن‌کافرنعمت‌را دریورت اولجای‌خاتون یافته‌یرغو پرسید و برهرتقدیر بعداز ثبوت‌گناه شاه‌زاده جوشکاب درآنمجلس شمشیری‌چون قطرهٔ آب‌بردست‌گرفته‌بوقا را گردن‌زد ولشگریان اردوی‌اورابجاروب‌غارت وتاراج پاك ساخته هرکس که بوی اندك تعلقی داشت بیاسارسید یفعل‌الله‌ما یشآء و یحکم ما یرید .

ذکرشمهٔ ازعظمت وحشمت‌سعدالدوله یهود وبیان آنکه‌سبب قتل‌او و موجب فوت ارغون‌خان چه‌بود

چون ارغون‌از صانع بیچون خاطر ازدغدغهٔ غدر ومکر بوقا فارغ ساخت کمایحب و ینبغی به‌تربیت‌ورعایت‌سعدالدوله پرداخت تمامی‌مصالح‌ممالك ومهمات‌عالمیان را بحسن

درایت وکاردانی او تفویض فرمود و کوکب اقبال آن سردفتر اهل ضلال باوج استعلاء واستقلال صعود نمود و سرافرازی رایت ایالتش بر فراز فلک فرق فرقدین شکست و کمین گشای عزم ناخنش برمسافر سریع السیر صبا ودبوء راه آمد شد بر بست بیت جهان وزارت اورا بطلوع داده عنان ✿ فلک سعادت اورا بفتح گشته ضمان وسعدالدوله حکومت اکثر ممالک ارغون خان را بقرابتان خود داد از آنجمله فخرالدوله راکه برادرش بود و درجهل مرکب مانند افلاطون درحکمت بی بدل مینمود ببغداد فرستاد و برادر دیگررا حاکم دیاربکر دربیعه ساخته وولید بن ابی ربیعه دربعضی از بلاد آذربایجان رایت ریاست برافراخت ودیگری ازخویشان اوشمس الدوله نام روی بحکومت ولایت فارس آورد واگرشاهزاده خازان وکیخاتوخان درخطهٔ خراسان وروم والی نمی بودند سعدالدوله آنولایات رانیز بقرابتان خود تفویض میکرد وحقیقت حال آنکه درزمان وزارت سعدالدوله تمامت مملکت درغایت معموری وآبادانی بودوهیچکس ازامرا وملازمان ارغون خان بررعایا و مزارعان در هیچ باب ظلم و تعدی نمی توانست نمود بیت نکردی هیچ آب ازبادفریاد ✿ قبای گل نگشتی پاره ازباد مدت دوسال که سعدالدوله درکمال ستقلال بدان اشغال و اعمال اشتغال داشت مبلغ هزار تومان زر درخزانهٔ عامره مخزون ساخته همت برتدارک خللهای چندساله گماشت لاجرم پرتو تحسین پادشاه حشمت آئین زمان بروجنات احوالش میتافت وهرروزدر کمال دولت ونفاذ امرحکومت رفعت وترقی زیاده می یافت تاکاربجائی رسید که روزی درخلوت باایلخان نردمیباخت وازسرتقرب وعظمت پادراز کرده بی ادبانه کعبتین می انداخت درین حال قنجقبال درآمده بران ترک ادب بازخواست بلیغ نمود وفرمود که هرچند پادشاه عواطف بیکرانه مبذول دارد درچنین حضرتی این نوع بی ادبی چگونه جایز تواند بود بیت شاه اگرلطف بی عددراند ✿ بنده باید که حدخودداند سعدالدوله در جواب همین قدر گفت که سبب ترک ادب وجع المفاصل است وخلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جاهل و چون کمال اعتبار واختیار سعدالدوله باین درجه انجامید نایرهٔ عداوت درکانون درون امرا و ارکان دولت مشتعل گردید وطوغان که ازوی رنجش بیشتر داشت جمیع اعیان حضرت را بردفع اومتفق ساخت وبانوئینان مواصفها کرده اساس اندراس اوراطرح انداخت امابنابر مصلحت وقت آن سردرگنجینهٔ سینه مخفی میداشت تاآنزمان که فرصت یافته سرچشمه حیات اورا بخاک وخاشاک ممات انباشت وسعدالدوله درایام اعتبار نخست بحسب ظاهر درباب ترویج شریعت سیدابرار صلی الله علیه وآله الاطهار سعی مینمود ودرماه رمضان سنهٔ ثمان وثمانین وستمائه جهة رعایت و معاونت حجاج کتابتی بدارالسلام بغداد ارسال فرمود اما آخرالامر بکمال دولت واقبال وغایت عظمت واستقلال مغرور گشت ونخوت وجبروت و ابهت وباد وبروت اوازخدعه درگذشت بیدولتان قوم یهود زادهم الله تنکیلا پای برمدارج استیلا واستعلا نهادند و زبان استهزا واستهانت نسبت بامت حضرت رسالت علیه السلام والتحیته گشادند وسعدالدوله ازغایت شقاوت چندکرت بعرض ارغون خان رسانید که نبوت

ازچنگیزخان بحسب ارث واستحقاق بخسروآفاق رسیده وبعنایت آلهی جناب پادشاهی را تمهیدقواعد ملك وملت وتشئید مبانی‌دین ودولت باکمل وجهی میسرگردیده‌چنانکه نبی‌عربی صلوات‌الرحمن علیه واصحاب وانصار او دست و بازوی نصرت شعار کشادند و بسیاری‌ازمخالفان و معاندان را بقتل آورده قلاده انقیاد وقبول ارکان‌اسلام برگردن خواص وعوام‌نهادند اگر ایلخان عالم ستان بمقتضای همت عالیشان کارفرماید و لطف موفور وعنف غیرمحصور نسبت بارباب موافقت واصحاب مخالفت بازنماید‌ملتی جدیددر روزگار ناپدیدار پیدا میتوان ساخت ورسوم وعادات پیشینه وقواعدو اطوار دیرینه را ازعرصهٔ جهان بر انداخت ارغون‌خان که بسبب حب مال دشمن جان مسلمانان بود بعداز استماع این‌سخنان پریشان بهر بهانه برقتل بیگناهان اقدام مینمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی‌رادردیوان‌کارنفرمایند وآن طایفه را از آمد شد اردو مانع آیند و سعدالدوله با ارغون‌خان قرارداد که‌کعبه رامعبداصنام بدنام گردانندواهل‌اسلام وسایرفرق انام را از عبودیت رحیم رحمان بعبادت اوثان رساند و بدین اندیشه با اعراب یهود پیشه مراسلات و مکاتبات روان داشت در ساختن اسباب توجه بجانب مکه اعلام ضلالت‌اعلام‌برافراشت دربن اثنا نجیب‌کحال راکه هم‌کیش آن بداندیش بود بجانب مملکت خراسان فرستاد واسامی دویست‌نفراز اعیان و متمولان آندیار را مفصل‌کرده بدو داد که‌ایشان را از فضاء عالم بقا وحیات بسرحد منزل‌فنا وممات رساندواموال و جهات وسایرمتملکات همه راواصل دیوان‌ایلخان گرداندوهمچنین شمس‌الدوله رابکشتن هفده‌تن ازعلماء بزرگوار شیراز تعیین‌نمود وابنجماعت راغیرشهرت در جهان وقدمت خاندان وخرده‌ریزه درخان‌ومان‌گناهی نبودوچون حرکات ناشایست سعدالدوله یهود ازحد اعتدال درگذشت ناگاه ازشست‌قضاناوك بلاگشاد یافته‌متوجه‌جان‌اوگشت ع یکی بهدرآتش که‌خ قی بداغ و ارغون خان راسبب مداومت برخوردن معجونی که بعضی‌از اجزا آن‌زیبق وگوگردبودمرضی‌درغایت صعوبت روی‌نمود وخواجه امین‌الدین طبیب درمعالجه مساعی‌مشکوره بجای‌آورده مرض روی‌درانحطاط نهاد درآن اثنا جوکی که مرتب‌معجون مذکوربود سه‌جام‌شراب باوداد علت نکس کرده مرض‌مزمن‌گشت وکاراز معالجه ومداواء اطباوحکماء درگذشت **مثنوی** از قضا اسکنجبین صفرا فزود ✿ روغن بادام‌خشکی‌مینمودامراومقربان‌ازصعوبت آنحالت حیران‌مانده صلات‌وصدقات بمستحقان وفقیران رسانیدند وبسیاری ازمحبوسان وزندانیان راازمحنت قید وحبس خلاص‌کرده مطلق‌العنان‌گردانیدند سعدالدوله ازدیگران زیاده‌برآتش محنت‌میجوشید وازنیت‌های خطاپشیمان‌گشته آه‌ازجگرجگرسوزمیکشید ازمشاهده‌صورت صحت‌ایلخان‌بغایت‌نومید وازوخامت عاقبت‌اندیشها نارواترسان‌ولرزان بسان‌برك‌بید **بیت** منم امروز دلی زانده گیتی‌بدونیم ✿ بیم‌آنست‌هنوزم‌که‌بجان‌باشدبیم جهةرفاهیت رعیت‌واستمالت مردم هر ولایت فرمانهامزین بالتمغاهرطرف ارسال‌نمود دریکروزهفتادنشان فتنه‌نشان مشتمل‌بر

اظهارعدل ودادورفع ظلم وفساد بهرمملکت روان فرمودوچون بمقتضای (اذاجاء اجلهم لا یستاخرون ساعةولا یستقدمون) محالست که‌حکم‌محکم وقضاءمبرم سمت تقدیم وتاخیر گیرد ودعاءاهل‌وبال (ومادعاالکافرین‌الافی‌ضلال) شرف‌قبول واجابت‌پذیرد برایثارمال فراوان‌واظهارعدل واحسان فایدهٔمترتب‌نگشت ومرض‌ارغون‌خان اشتداد یافته کارازحیز تدبیر برناوپیروصغیروکبیر درگذشت غیرازسعدالدوله وجوشی کسی رابخرگاه‌پادشاه راه‌نمیدادند وایشان‌بطریق‌نهانی ایلچیان‌نزدشاهزاده غازان بخراسان فرستادندکه‌بر سبیل‌سرعت رایت‌عزیمت بجانب مستقرسریرسلطنت برافرازد مقصوداصلی آنکه قبل از حدوث واقعه خودرا بتختگاه‌رسانیده ایشان‌را ازضرب‌تیغ امراخلاص سازدامراونوئینان براین‌مکیدت‌اطلاع‌یافته درخانه‌طغاجارنویان اجتماع‌نمودند ونخست جمعی از انجکیان واعوان‌سعدالدوله راگرفته بعالم دیگرروان فرمودند وچون اختر بخت سعدالدوله نیز رجعت‌نمود گرفتارشده دوسه روزدرخانه‌طغاجارمحبوس‌بودو بعدازآنکه‌فنای‌خودش‌بعین الیقین مشاهده‌افتاد ویك‌شب‌درغایت‌اندوه وتعب رقعه‌باین عبارت پیش‌کسی فرستاد که بخدای‌لم‌یزل ولایزال کهاین‌بیچاره‌تابوده بادوستان‌ایشان دوست وبادشمن دشمن‌بوده (والله‌علی‌مانقول‌وکیل) یعنی‌اگردرعمرمهلتی افتد هـم‌براین نمط طریقه‌اخـلاص سلوك خواهدبود (المعلق بالشی‌المحال‌محال) روزدیگرسعدالدوله‌منحوس طالع‌منکوس‌اختر راازآب تیغ‌آتشبار شربت فنادادند ومغول ومسلمان‌گلدسته صلوات طیبات بروضهٔ ضیا بخش ساکن‌خاك‌یثرب فرستادند واولیاء دین‌احمدی‌ازخزانه‌لطف‌احدی قبای‌بقاپوشیدند واعداء ملت‌محمدی ازجام قهر انجام قضاء صمدی شربت‌فنانوشیدند ارغون‌خان که‌درآن اوان بغایت‌ضعیف وناتوان بودچشم‌بازکرده ازسبب غیبت سعدالدوله واپناقان استفسار نمود یکی‌ازحاضران عذری نامسموع بعرض رسانیدوایلخان حقیقت‌حال‌دانسته‌درروزسه شنبه هفتم‌ربیع الاول سنهٔ‌تسعین‌وستمائه درباغچه اران متوجه عالم آخرت گردید **بیت**

چنین است‌آئین‌چرخ‌بلند ✡ گهی‌بانشاط‌وگهی باگزند وارغون‌خان چهارپسرداشت‌باین ترتیب غازان که‌مادرش قتلق‌ایکاجی‌بود میسو تیمور اولجایتوسلطان که‌اردوك خاتون که‌خواهرزاده امیرایرنجین والده ایشان‌بود ختای‌اوغول که مادرش‌را قتلق خاتون بنت قویلوق بوقا می‌گفتند وازجمله این چهارپسرغازان واولجایتو سلطان‌بسلطنت رسیدند

ذکر بعضی ازافاضل ودانشمندان وفضلاء زمان‌ارغون‌خان

یکی‌از جملهٔ‌علماء دوران‌ارغون‌خان **رضی‌الدین محمد** بن‌علی بن یوسف‌الشاطبی است واودرعلم‌لغةعدیل ونظیر نداشت ودرسنه‌اربع وثمانین و ستمائه علم توجه بجانب عالم‌آخرت برافراشت ودیگری‌ازآن‌جمله محدث‌مجد **یوسف‌بن محمدالکاتب** المورخ املجود است واودرسنه خمس وثمانین وستمائه بجهـان جاودان پیوست و دیگری از

جمله اعیان علماء اعلام واشراف فضلاء لازم الاحترام قاضی القضاة ابوسعید ناصرالدین عبدالله البیضاوی باارغون‌خان معاصر بود وهمواره بدرس علوم معقول و منقول و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغولی میفرمود وپدرقاضی بیضاوی امام‌الدین عمر بن فخرالدین محمدبن صدرالدین علی الشافعی است وآنجناب نزدوالدخود امام‌الدین تحصیل علوم دین فرموده بودوسندامام‌الدین بدوواسطه بحجة‌الاسلام ابی‌حامدالغزالی میرسدو قاضی ناصرالدین بیضاوی رامولفات مفیده ومصنفات پسندیده بسیاراست تفسیر قرآن و غایةالقصوی وشرح مصابیح‌ومنهاج‌وطوالع‌ومطالع ومصباح ومرصاد ونظام التواریخ ازآنجمله است انتقال قاضی ناصرالدین بیضاوی بمنتزهات عالم اخروی بروایت شیخ جزری درسنه‌خمس وثمانین وستمائه اتفاق افتاد وبقول امام‌یافعی آنصورت در سنه‌اثنی وتسعین وستمائه دست داد و دیگری ازآنجمله علامهٔ‌کبیر قاضی القضاة شهاب الدین محمدبن احمدالخلیلی الجوینی‌است واودر تکمیل‌علوم بی‌مثل زمان خود بود ودر ایام‌حیات‌تصنیفات افادت آیات‌تحریر نمود نظم‌علوم‌الحدیث‌از نتایج اقلام پسندیده‌ارقام اوست وفاتش درسنهٔ‌ثلث وتسعین وستمائه واقع‌شدوازآنجمله‌دیگری فاضل مفسرجمال الدین‌محمدبن سلیمان بن‌النقیب‌المقدسی است واورا تفسیری‌است درصد مجلدفوتش درسنهٔ‌ثمان وتسعین وستمائه اتفاق‌افتاد ودیگری ازآنجمله عالم عابد زاهد زین‌الدین علی بن‌الصاعد است و آنجناب دمشقی‌الاصل بود و بوعظ ونصیحت خلایق مشغولی مینمود وچون خبر واقعه سعدالدوله یهود و ارغون‌خان را شنود قصیدهٔ‌نظم فرمودکه مطلعش اینست **شعر** نحمدمن دار با سمه‌الفلك ✿ هذالیهودالقر وقدهلك و از جملهٔ شعرای‌آنزمان یکی نجم‌الدین‌زرکوب است واین قطعه ازابیات اوست‌که **قطعه** منم زرکوب و محصولم‌زصنعت ✿ بجز فریادی و بانکی نباشد همیشه درمیان زرنشینم ولیکن هرگزم‌دانگی نباشد .

ذکر کیخاتوخان بن اباقاخان

کیخاتو بخط اکثرمورخان بیأ آخرحروف وخاء معجمه مشاهده افتاده و بعضی ازکتاب آن‌نام‌را بنون‌وجیم نوشته‌اند ومیرزا الغ‌بیك‌گورکان‌درالوس اربعه باین‌عبارت قلمی‌فرموده که‌غالبأنام‌کیخاتو عیقاتو باشد چه‌بمغولی معنی‌دارد یعنی درعجب‌انداز و کیخاتو درزمان سلطنت ارغون‌خان درولایت روم‌حاکم بود وچون‌صورت فوت‌ارغون روی‌نمود جمهور امرا متفق‌اللفظ والمعنی‌لکزی گورکان‌را بدان مرزوبوم فرستاده از حدوث واقعه ایلخانی و وصول نوبت سلطنت بآن بانی مبانی جهانبانی اعلام‌کردند و استدعاء حضورفرمودند وبعداز توجه لکزی اختلاف در آراء امرا پیداشده طغا جارو طوغان وقنجقبال بپادشاهی باید واغول‌که حاکم بغدادبود مایل‌گشتند ومکتوبی مبنی

ازين معنی مصحوب معتمدی نزد او فرستادند اما باید و ملاحظه جانب کیخاتو فرموده ملتمس آنجماعت را اجابت نکرد وچون لکزی بروم رسیدو کیخاتو را برحقیقت حال مطلع گردانید فی الحال برجناح استعجال متوجه آذربایجان گردید وبعضی ازخواتین وشاه ـ زادگان تاآلاتاق اورا استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند ودرحدود خلاط قریلتای اتفاق افتاد بتاریخ یکشنبه بیست وچهارم رجب سنهٔ تسعین وستمائه کیخاتو برسریر خانی نشست ولوازم آن امر چنانچه معهوداست بوقوع پیوست بعضی ازامراء برسبیل طوع ورغبت وزمرهٔ ازسر ضرورت و کراهت پای دردایرهٔ متابعتش نهادند و کیخاتو بعداز چندروز که ازمجلس عیش و نشاط بصفهٔ بارخرامید یرغوی امراء بداندیش راپرسید هریك ازطغاجار وقنجقبال راسه چوب یاساق زدو تومان قنجقبال رابشکیتور نوئین عنایت کرد وتومان طغاجار را بدیگری از امرا بخشیده طوغانرا باولاد اردوقیاسپرد تابقصاص پدرخویش بقتل آوردند ومبشران باطراف ولایات فرستاده خلایق را بعدل واحسان ورفع ظلم وطغیان بشارت داد ومقارن آنحال ازجانب روم اخبارپریشان شنود وراه‌رسم نیابت خود را بشیکتور نویان تفویض نمود ودرروز جمعه چهارم ماه مبارك رمضان بجانب روم نهضت فرمود و درغیبت رایت فتح آیت ازشاهزادگان وامرا خیال خلاف کرده روی بترتیب اسباب فتنه وفساد آوردنداما کیخاتو درجمادی الاخری سنهٔ احدی وتسعین وستمائه از آن سفر منصور ومظفر باز آمده بتجدید پرتوالتفات بر سرانجام مهام سلطنت انداخت وبخلاف متصور جمعی را که اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراحم والطاف بنواخت منصب امیرالامرائی به آقبوقابها در داد و زمام امور وزارت را بتاریخ ششم ذی حجه مذکوره درکف کفایت خواجه صدرالدین احمدخالدی زنجانی نهاد و اورا ملقب بصدر جهان گردانید و برادر صدر جهان قطب‌الدین احمد خالدی متصدی مهم قاضی القضاتی و تولیت موقوفات ممالك محروسه گردید و کیخاتو خان باتفاق مورخان سخی ترین اولاد هلاکوخان بود چنانچه دراندك زمانی تمامی خزاین آباد اخوان خود را برشاهزادگان وخواتین و امرا تقسیم فرمود وچون نظرش برجواهرزواهر که سلاطین سابق آنهارا مانند گوهردل در گنجینه سینه محفوظ میداشتند افتاد تمامت را بحرمها وبنات بخشید وگفت امثال این امتعهٔ نفسیه لایق بحال این جماعت است که خودرا بدان بیارایند والاچه درخزانه محبوس داشتن وچه درقعردریا وصمیم کان گذاشتن وآن پادشاه صاحب کرم هم دراوایل ایام دولت درباب افاضهٔ سحب ادرارات و اشاعه بروصدقات اهتمام تمام ظاهرساخته سادات وعلما ومشایخ وفضلارا احکام ترخانی ارزانی داشت وبتخلیص محبوسان وزندانیان حکم فرموده مهما امکن همت برترفیه احوال عامه بررعایا گماشت و کیخاتو بالتبع ازریختن خون افرادانسانی متنفر بود لاجرم درمدت سلطنت اصلا برقتل کسی اقدام ننمود درایام دولتش غیرجام و صراحی هیچ آفریده خونریزی نمیکرد ودرروز گار سلطنتش بجزدف وچنك هیچ فردی طپانچه و گوشمال نمیخورد وایلخان باوجود این صفات پسندیده برلذت مباشرت شعف

تمام داشت و همواره رایت عیش وعشرت می‌افراشت متصل دست تصرف به‌بنین و بنات خردو بزرك وتاز یك‌وترك دراز میساخت وبهتك پرده‌عصمت‌مستورات امراواركان دولت قیام‌نموده اساس بی‌شرمی طرح‌میانداخت بناءعلی‌هذا نوئینان‌وامرا بر سلطنت بایدواغول متفق‌گشتند ومسرعان ببغداد فرستاده واورا بآذربایجان طلبیده بیكبارگی ازمقام‌هوا- داری كیخاتودرگذشتند قتل كیخاتودرموغان بفرمان بایدوخان در ماه صفرسنهٔ اربع و تسعین وستمائه روی‌نمود مدت سلطنتش سه‌سال وچندماه بود وضع چاو و ابطال آن درایام فرمان فرمائی كیخاتو اتفاق افتاد چنانچه خامهٔ عنبری شمامه ابواب تحریر آن حكایت‌باز خواهدگشاد.

گفتاردربیان‌شمهٔ ازاعتبارواختیار صدرجهان‌وذكر وضع چاو وسبب ابطال آن

درجامع التواریخ جلالی مسطوراست كه‌خواجه صدرالدین احمد خالدی ازقاضی زادگان‌ولایت زنجان‌بود ودراوایل حال چندگاه ملازمت طغاجارنویان مینمود و اوهم درعنفوان جوانی دركرم‌وسماحت و جود وسخاوت رقم‌نسخ بر مكارم صاحب‌ری وحاتم طی كشیدوهرچه‌ازهرممر بدستش آمد دروجه‌انعام‌سادات‌وعلما ومشایخ وفضلا مصروف گردانید وپیوسته همت براشاعه‌خیرات ومبرات میگماشت ویكی‌ازشعـرادرآن ولا این قطعه‌درمدح او برلوح بیان نگاشت **قطعه** بسینه‌صدر نتوان شددرآفاق☆ كه صدرنامور درهفت‌كشور ☆ كسی باشد كه‌باشدپیش‌جودش☆چوخاك راه یكسان گوهروزر ☆ اگر صدری نمیدانیدكردن ☆ بیاموزیدازصدرطغاجر ☆ سپهرمكرمت احمدكه بربوذ☆كلاه سروری ازچرخ اخضر القصه چون كیخاتوخان برسریر دولت‌نشست امرا ونوئینان در باب‌تعیین وزیر قرعه‌مشورت درمیان‌انداختند واسامی جمعی‌ازاكابر واعیان‌راكه‌ملازمان اردوی‌اعلا وحضرات‌خواتین وامرابودندقلمی‌ساختند هرچندكه‌درآن‌مفصل نام‌صدرالدین احمدمسطورنبوداماچون منشی تقدیرمنشوروزارت بنام‌نامی‌اوتحریر نمود هنگام عرض مفصل درآینهٔ خاطر نورانی ایلخانی بی‌سابقه اندیشه این صورت پرتو انداخت‌كه جهة سرانجام مهام‌سلطانی وتمشیت معاملات دیوانی صدرالدین‌احمدزنجانی راوزیر میباید ساخت شاهزادگان‌وخواتین‌وامراء شرط‌موافقت‌بجای‌آورده این‌خیال‌همكنان‌رامستحسن نمودو كیخاتوخان خواجه‌صدرالدین احمدزنجانی رابعالی منصب صاحب‌دیوانی و شرف لقب‌صدر جهانی مخصوص فرمود وانعام‌التمغا زرین وتوق وكوركه ویك تومان لشكر برآن‌منصب افزوده صاحب‌راجمع‌میان‌وزارت وامارت دست‌داد وكوكب‌اقبال صدرجهان درنفاذ امروعلوشأن ومزیداقتدار وكمال‌اختیار روی‌باوج‌شرف ورفعت نهاد ابرازشرم

ایثاردست گهر بارش غرق عرق خجلت بودو کوه ازاندوه دل گوهر بخشش خون در درون بستهٔ کان لعل و یاقوت ظاهر مینمود **نظم** هیچ سایل بخوش دلی و بخشم ☆ لادرا بروی او ندیده بچشم ☆ تا نیا بدز سائلان تشو بر ☆ همه پیش از بیار گوید گیر و صدر جهان هم در بدایت حال دست امرا و نوئینان را از تصرف در امورممالك ومال کوتاه گردانید و بی استصواب ایشان مهمام مملکت و مصالح سپاهی ورعیت بفیصل میرسانید بنا بر آن حسن و تایجو در ماه ذیقعده سنهٔ اثنی وتسعین وستمائه جمعی از معارف تبریز را بر آن داشتند که تیرمکر در کمان غدر نهاده و تا گوش کشیده بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان اموال جهان بمقتضای رای خود بمصارف میرساند و بدین جهت مصلحت لشکر و یراق اردو ها مهمل ومختل میماند پادشاه فلك همت آفتاب عطیت آن شنوده ناستوده را ناشنوده انگاشت و بتازگی حکم یرلیغ نفاذ یافته از کنار آب آمویه تاحدودمصر بنظر بصیرت و کف کفایت صدرجهان گذاشت وزمام اختیار جماعت دشمنان را بقبضهٔ اقتدار اوداد و صدرجهان زمین خدمت بوسیده واز مجلس بیرون آمده بندهای گران بر پای ایشان نهادو بعداز چندروزی که اعدارا تنبیهی حاصل گشت عفوومرحمت شعارخودساخته ازسر جرأیم ایشان در گذشت وچون بواسطهٔ اشراف کیخاتو درانعام اشراف واعیان و کثرت احسان و اتلاف صاحب دیوان از جنس درم و دینار چیزی در خزانه نماندو بحسب اتفاق در آن سنوات وبا درمیان گله ورمه مغولان افتاده بسیاری از چهارپایان ایشان را بچراگاه عدم رساندو پادشاه بدستوز در خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدرجهان از سرانجام اخراجات ضروریه ایلخان عاجز شده هر کس در آن باب نقشی بر لوح خاطر مینگاشت در آن اثنا عزالدین مظفر بن محمد بن عمید که عامداری شریر بود بعرض صاحب دیوان رسانید که مصلحت در آن است کـه بدستور ولایت ختا ومملکت قاآن چاودرعوض زر درممالك ایلخان روان کرد و بیع وشری بدان نمایندتاجنس سیم وزر بتمام واصل خزانهٔ عامره شود و پادشاه رادستگاهی پیداشده که هیچ آفریدهٔ در زیان نیفتد و بنا بر آنکه در آن زمان صدر جهان را پانصد تومان قرض شده بود ومطلقا آن وجه ازدیوان میسر نمیشد وهر لحظه خرجی دیگر روی مینمود سخن عزالدین مظفر را بسمع قبول راه داد و باتفاق پولادجنکسانك که ایلچی قاآن بوداین خیال محال را بعرض پادشاه باستقلال رسانید و کیخاتوخان حکم فرمود که من بعد در ممالك محروسه مطلقا بزرو نقره سوداومعامله نکنند ورقم نسخ بر نسج ثیاب زربفت کشند مگر جهة خاصهٔ پادشاه وزرگران وزردوزان دیگر بحرفهٔ خودمشغول نمایند ودرهر شهری از بلاد آذربایجان وعراق عرب وعجم وفارس وخوزستان ودیاربکروخراسان چاوخانه بنیادنهند وعمـال جهت تمشیت آنکار تعیین نمودند ومقررشد که تجار بحار وسوداگران ولایات یاغی رادر وقت سفرعوض چاو زر دهند ودروجه علوفات جماعهٔ زرگران وصرافان وزردوزان هرساله مبلغی معین از چاوخانه مجری دارند تادیگر بآن صنعت نپردازند ودرهر بلده مبلغی کلی درمؤنت بناء و چاوخانه مصرف گشت وچاو کاغذ پارهٔ مربع مستطیل بودچند کلمه بخط ختائی بر آن نوشته و بر

دوطرف آن کلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظا یزنجی دورچی که قامان ختا بآن عبارت پادشاه را ملقب گردانیده بودند منتبت ساخته ودرمیان کاغذ دایرهٔ کشیده بودند واز نیم درم تاده درم بنا براختلاف چاورقم زده وایضاً سطری چند بر آن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه بتاریخ سنهٔ ثلث وتسعین وستمائه پادشاه جهان این چاو مبارك رادر ممالك روان گردانید تغییر وتبدیل کننده بازن وفرزند وخویش وپیوند بیاسا خواهد رسید از اشتهار این حکایت مردم دربحر تفکر وحیرت افتادند وبعضی از شعراجهة میلان خاطر پادشاه و صاحب دیوان در آن باب ابیات گفتند از آنجمله یك بیت بخاطر بود نوشته شده **بیت** چاو اگر درجهان روان باشد ☆رونق ملك جاودان باشد القصه درماه ذیقعده سنه مذکوره در تبریز چاو روان گشت وبازاریان دوسه روزی بحسب ضرورة به بیع وشری اشتغال نمودند بعداز آن طایفه از تبریزیان ازمشاهده این زیان بی تحمل شده روی بسفر آوردند ودرزمرهٔ اگرچه ازوهم ابواب دکاکین بازمیکردند امااقمشه وامتعه واغذیه واشربه راپنهان میساختند بنابر آن درروزجمعه عوام الناس زبان بفریاد وفغان گشاده برعزالدین مظفر لعنت نمودند ورنود واوباش قاصدجان آن شریر گشتند وآمدو شد کاروان وسوداگران ومعامله طبقات انسان منقطع شده امراء ونوئینان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانیدند که وضع چاو مستلزم خرابی رعایا ومستوجب فقدان حاصل تمغاست و اگر چند روز دیگر این بدعت برقرار ماند اختلال تمام باحوال ملك ومال راه یابد کیخاتوخان چون این سخن بشنود با بطال چاو حکم فرمود ومردمی که جلا گشته بودند به تبریز باز آمده آبادانی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود.

ذکر مخالفت بایدو و بقتل رسیدن کیخاتو

در آن ایام که امرا و نوئینان بواسطهٔ شرب مدام کیخاتوخان ودست رسانیدش به بنین بنات مسلمانان برخودمیپیچیدند وخواطر برخلاف اوقرار داده انتظار لطیفه غیبی میکشیدند شبی در آلاتاق پادشاه با بایدو اغول بن تراغای بن هلاکوخان آغاز بدمستی کرده ایت قلی را فرمودتامشتی چندبروی زدوصباح که ازخواب خمار بیدارشد ازحرکات شبانه پشیمان گشته مجلس پادشاهانه بیاراست وبایدوراطلبیده افسرخاصه برسرش نهاد وعذرهاخواست بایدواغول هرچندعیار اخلاص رامغشوش گردانیده بود مصلحت وقت در اظهار غبار نقار ندیدو آنروز بعیش وطرب گذرانید امراواعیان که منتظر فرصت بودندرنجش خاطر بایدو را دانسته نهانی بملازمتش رفتند و مواضعه کردند که سال دیگر بایداز بغداد بجانب اردوی کیخاتو نهضت نماید تا ایشان کمر معاونتش برمیان بندند وابواب خلاف بر روی ایلخان بگشایند بعداز آن شاهزادگان که دراردو بودند بیورتهای خویش مراجعت نمودند ودرمیان زمستان منهی بر آن اتفاق اطلاع یافته از بغدادعرضه داشتی مشتمل براسامی بداندیشان و

مواضعه ایشان نزد کیخاتوخان فرستاد وایلخان ایلدار و قنجقبال وطولادای را مؤاخذه کرده مقید ساخت وطغاجار که خمیر مایهٔ آن فتنه بود قاصدی همعنان برق و باد ببغداد ارسال داشته ببایدو پیغام داد که برجناح استعجال بدینجانب ایلغار باید نمود تا مقصود بحصول پیوندد و بایدو درجنبش آمده چون این خبر بسمع کیخاتوخان رسید ازاران بتبریز خرامید و تیتاق را با پنج هزار سوار منقلای ساخته آقبوقا و طغاجار را بادو تومان لشکر ازعقب روان گردانید و بنفس خود دراوایل سنهٔ اربع و تسعین وستمائه ازرودخانه اهر بعزم حرب و قهر متوجه گشت ومیان تیتاق وقراولان بایدو محاربه روی نمود فوجی ازسپاه بایدو بقتل رسیدند اما آقبوقا وطغاجار چون دوروزه راه رفتند سحری که صبح صادق دردمیدن بود طغاجار بیشمورت آقبوقا طبل کوچ کوفته روان شدو آقبوقا ازتقدم وعدم التفات طغاجار متعجب گشته چون درمنزل نزول نمود کس فرستاد وسبب آن معنی را استفسار فرمود طغاجار جواب داد که موجب تعجیل درنهضت قلت علت وضیق یورت بود آقبوقا این سخن باور کرده سحر دیگر بازطغاجار بر آقبوقا سبقت گرفت ومانند روز گذشته پیشتر روان گشت و بدین واسطه آقبوقا دردغدغه افتاده پیغام داد که چرا طغاجار بخلاف یاسادراین دوروز پیش ازما کوچ مینماید طغاجار نقاب ارتیاب ازچهره اندیشه برگرفته درجواب گفت که تا امروز بحکم کیخاتوخان آقبوقا منصب امیرالامرائی و رتبه تقدم داشت وحالا بفرمان بایدوخان آن امر بمن تعلق گرفته چون این جواب بگوش هوش آقبوقا رسید متوهم گشته سپاهیان فوج فوج مانند سیل دروقت انحدار روی بمنزل طغاجار آوردند و آقبوقا بامعدودی چند عنان بسوی اردوی کیخاتوخان انعطاف داد و بعد ازوصول کیفیت حال عرض کرده کیخاتو خواست که بطرف روم گریزد اما بعضی ازمردم کوته اندیش مصلحت ندیدند و ایلخان بطرف اهر بازگشته در آن اثنا توکل نویان که با لشکر گران بگرجستان رفته بود مراجعت نمود وجمعی ازامرا که درتبریز مقید بودند گریخته بوی پیوستند و باتفاق متوجه اردوی کیخاتو شدند وهزاره نار بن بازمانهٔ پرکین درساخته ناگاه پادشاه را گرفتند و بامرای عاصی سپردند و ایشان اورا درروز پنجشنبه ششم جمادی آخر سنهٔ اربع و تسعین وستمائه هلاک کردند و کیخاتوخان راسه پسر بود آلافرنك وایرانشاه ازدندی خاتون بنت آقبوقا جلایر جینك پولاد از بولغان خاتون وهیچیك ازین سه پسران بسلطنت نرسیدند و از جملهٔ مشایخ زمان کیخاتوخان یکی **شیخ احمدفزوینی** است و او در زهد وعبادت درجهٔ اعلی داشت ودرسنهٔ تسعین و ستمائه علم عزیمت بعالم آخرت افراشت و از شعراء آنزمان یکی **نظام الدین عثمان قزوینی** است و اواشعار نیك دارداین مطلع از آنجمله است که **مطلع** صبحدمی که از رخت برفکنی کلاله را ☆ چشم ورخت خجل کند نرگس مست ولاله را .

ذکر بایدوخان

چون مهم کیخاتوخان بضرب تیغ نوئینان فیصل یافت طغاجارو سایر امرا ازصغار و کبار به بایدو پیوسته درماه جمادی الاخری سنهٔ اربع و تسعین وستمائه در حدود همدان او

را بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاط و بساط عیش و انبساط آراسته **مصراع** زر و گوهر ش بر سر افشاندند و بایدو بعدازچند روز که بشرب می ارغوانی واستماع الحان و اغانی قیام نمود روی بسرانجام مهام سلطنت آورده منصب امیرالامرائی را بطغاجارداد وخواجه صدرالدین احمدرا ازوزارت معاف داشته زمام آن مهم را درکف کفایت خواجه جمال الدین دستجردانی نهاد وایضاً حکومت روم و دیاربکررا بطغاجار ارزانی داشته حکم فرمود که صدرجهان متوجه ضبط آن مملکت گردد وتومانات عراق عجم رابطولادای عنایت کرده قنجقبال راحاکم شبانکاره ساخت واوقاف ممالك محروسه راازمؤنات دیوانی ترخان گردانیده درآن باب نشانها باطراف ولایات فرستاد واز نواب کیخاتو آقبوقا و تایجورا بیاسا رسانیده حسن را بجان امان داد وآیت قلی را که در مجلس آلاتاق بفرمان کیخاتو اورا درمستی مشتی زده بود بحضور طلبیده مخاطب گردانید ایت قلی جواب داد که چون درآنزمان کیخاتوخان برمسندسلطنت تمکن داشت اگر مرا بقتل برادر یا پسر خود مامور ساختی شرایط اطاعت بجای می آوردم تا بضرب وشتم چه رسد امروز نیز بنده وخدمتکار پادشا هم اگر گناه بنده عفوفرماید بهمان دستور انقیاد احکام او را برذمهٔ همت خودلازم دانم بایدواین جواب راپسندیده آیت قلی رادرسلك مقربان منتظم گردانید وهم دراوایل ایام پادشاهی بایدوغازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر نوروزغازی رایت خلاف افراخته متوجه آذربایجان گردید و بایدومغلوب شده از شربتی که بکیخاتوچشانیده بودجامی لبالب درکشید مدت حکومتش هشت ماه بود وقتلش نیزدرحدود تبریز روی نمود

ذکر مبادی احوال شهزاده غازان که نهالی بوددرچمن سرافرازی و بیان وقایعی که روی نمودمیان آنجناب وامیرنوروز غازی

خامهٔ پاکیزه تقریر وزیر ارسطو ضمیر خواجه رشیدالدین فضل الله درجامع التواریخ چنین تحریرفرموده که ولادت همایون شاه زاده غازان بن ارغون خان درشب جمعه بیست ونهم ربیع الاخری سنهٔ سبعین وستمائه درسلطان دوین مازندران بطالع عقرب اتفاق افتادوچون آثار دولت وشهریاری ازبشرهٔ آن دری اوج کامکاری ظاهر و هویدابود ارغون خان مبتهج و مسرورگشته بترتیب اسباب جشن وسورفرمان داد **بیت** یکی جشن فرمودبازیب وساز ✿ که دروصف آن قصه گردددراز وغازان تاسه سالگی درحجرعطوفت مادروپدر بسر برد آنگاه آباقاخان آن نبیره دولتمند راطلبیده به بولغان خاتون سپرد ودرسنهٔ ثمان وسبعین وستمائه که اباقاخان جهة دفع شرلشکر قراوناس متوجه خراسان بود درمیان سمنان ودامغان طرح شکارانداخته درآن صیدگاه غازان آهوئی رابه تیر زدوچون درآنزمان شهزاده هشت ساله بود این معنی موجب تعجب شاه وسپاه گشته اباقاخان چنانچه رسم مغولان است برای

ماغر لامشی دست آنفرزند ارجمندسه‌روزدردامغان توقف نمودو بطوی‌وجرغامشی اشتغال فرمود ودرسنهٔ ثمانین وستمائه که‌سن‌غازان‌بده سالگی‌رسید اباقاخان وفات یافت وشاه زاده پدرخود ارغون‌خان پیوست وچون ارغون سلطان احمد راکشته بر تخت سلطنت نشست ایالت ولایات‌خراسان رابغازان خان تفویض نمود وامیر نوروز را در ملازمتش مقرر فرمود امیر نوروزپسر ارشد ارغون‌آغاست که‌سی‌و نه‌سال در زمان چنگیزخـانیان حکومت بعضی‌ازبلاد ایران تعلق بوی میداشت وجمال‌حال‌امیر نوروز بزیورایمان‌واسلام وحلیه متابعت سنت‌حضرت‌خیرالانام علیه‌الصلواة والسلام مزین ومحلی بود وهمواره در تقویت ارکان شریعت غراوتمشیت مهام ملت‌بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود در میدان شجاعت‌ومردانگی ازامثال‌واقران امتیاز تمام داشت‌وازغایت جلادت‌وفرزانگی همواره درمعرکه غزوکفارتتاراعلام‌جدو اجتهادمی‌افراشت ودرآن‌اوان‌که ارغون‌خان افناءبوقا را برابقا ترجیح‌کرد امیرنوروز بنابر اتحاد وصداقت بوقا مستشعرگشته ودر ذی‌حجه سنه‌سبع وثمانین وستمائه بدرهٔ خسرو که‌جای قشلاق اوبود رفت وشوهر خواهر خود شهزاده کنشوو بعضی ازامراء خراسان رادرخلاف غازان باخودمتفق‌ساخته رایت عصیان برافراخت ودر روز پنجشنبه‌هفتم ربیع‌الاول‌سنهٔ ثمان‌وثمانین وستمائه که‌شهزاده‌درکشف رود نزدیك پل‌معین منزل گزیده بود امیرنوروزباسپاهی عالم سوزناگهان بکردار دود در آمده غازان را بجانب مازندران‌گریزانید وچون شاهزاده بدان ولایت رسید هولاجوراکه‌امیر نوروزدم ازهواخواهی‌اومیزد گرفته‌نزد ارغون خان فرستاد و لشگر پراکنده رامجتمع گردانیده‌روی‌بنوروز نهادودرپانزدهم‌ربیع‌الاخرسنهٔ‌مذکوره‌درنواحی رادکان بین‌الجانبین مقابله‌ومقاتله اتفاق‌افتاده این‌کرت نیزغازان منهزم‌گشت و نوروز غنیمت بسیارگرفته صیت‌شجاعت وپهلوانی اوازایوان‌کیوان درگذشت وشهزاده غازان درآن‌انهزام بکالپوش استرآباد رفته‌چهل‌روز درآن‌مقام‌آرام‌گرفت وبعدازآنکه از نزد ارغون خان بایدواغول ونوربن‌نویان باسپاه فراوان بمدد رسیدند بار دیگر بعزم رزم متوجه نوروز شد وامیرنوروز نیز ازرادکان درحرکت‌آمده چون بحدود جرمغان نزول نمود دانست که باآن‌لشگر دست‌درکمر نمیتواند زدلاجرم عنان‌عزیمت بصوب‌ترکستان انعطاف‌داد وشاهزاده غازان تانواحی‌دارالسلطنه هراة اوراتعاقب فرموده‌چریك‌منصور غنیمت موفور بدست آوردند وازصحرای‌هزارجریب طبل‌مراجعت کوفته غازان‌خان‌آن زمستان درنیشابورقشلاق‌کرد ودربهارسنهٔ تسع‌وثمانین‌وستمائه‌درفضای‌جان‌فزای‌رادکان ییلاق‌نموده در فصل شتابه‌تجن‌خرامیدوبایدواغول‌را باسپاه‌عراق رخصت معاودت‌فرمود ودراواخرزمستان بقراتپه سرخس که‌آنراشیر سبیل‌نیزگویند منزل‌گزید وهنوز در آن مقام‌بود که‌خبرتوجه سپاه قیدوخان بتواترپیوست کیفیت‌واقعه آنکه نوروزبیك بعد از انهزام نزد قیدوخان رفته صورت‌تسخیرخراسان رادرنظرش‌آسان‌نمود وقیدوخان داماد خودارنکتمورراباسی‌هزار سوار پرتهور نامزد یورش خراسان کرده مصحوب نوروز

روان گردانید وایشان درشهورسنه تسعین‌وستمائه از آب آمویه گذشته این‌خبر دراردوی غازان‌خان شایع گشت شاهزاده غازان‌وامراء مجال‌قتال با آن سپاه‌محال دانسته‌تاولایت سمنان‌عنان‌یکران‌باز نکشیدند وارنکتمور نوروز تاجوربدٔا یشان راتعاقب‌نموده‌لشگریان قیدوخان درولایت خراسان لوازم‌قتل‌وغارت بتقدیم‌رسانیدند اما در وقت مراجعت بهر دیار که میگذشتند پهلوانان خراسان دزدیده بروز وپوشیده بشب مغولان بی‌ایمان را می‌کشتندبمثابهٔ که چون‌آن سپاه‌ببباد غیس رسیدند قرب‌پنجهزار سوار ازایشان ناپیدا بود وبدین‌جهته ارنکتمور درخشم‌رفته نوروز را بچوب یاساق تادیب فرمود درخلال این احوال خبرفوت ارغون‌خان و سلطنت کیخاتوخان شیـــوع یافت و غازان در ولایت سمنان‌ازکیفیت حادثه‌وقوف یافته بعدازاقامت مراسم تعزیت‌عنان عزیمت‌بطرف دماوند تافت وازآنجا بسلطان‌دوین رفته‌درآن منزل‌شاه‌زاده بنارجی وطولادای و قنجقبال با طایفهٔ از ابطال رجال برسم کومك از نزد کیخاتوخان آمدند وغازان بوصول‌آن سپاه مستظهر گشته‌چندگاه بفراغبال اوقات گذرانید ودربهارسنهٔاثنی و تسعین وستمائه بعزم ملاقات کیاتوخان و عرض حالات خراسان متوجه آذربایجان گشت و کیخاتوخان وصول شاه‌زاده رابااردو ازصلاح ملك‌دوردانسته جمعی از نوئینان‌را ارسال‌داشت تااورا بطرف خراسان‌بازگردانیدند و غــازان‌خان نوبت دیگر بمازندران شتافته در اواخرسنهٔ ثلث و تسعین وستمائه‌عنان عزیمت‌بصوب نیشابور تافت و درآن ولایت میان آنحضرت و امیر نوروزجنك ومخالفت‌بصلح وموافقت تبدیل یافت‌مفصل این‌مجمل‌آنکه چون نوروز در مصاحبت ارنکتمور ازیورش خراسان بجانب‌مغولستان مراجعت‌نمود ودرکنار آب آمویه ازوی‌متوهم گشته سلوك طریق‌مفارقت اختیار فرمود بارشاد زوجهٔ خویش طغان خاتون که ضعیفه عاقله بودکرت دیگر میل ملازمت غازان‌کرده ازخواص ملازمان ساتلمش و ایسنبو قارا نزد شاه‌زاده فرستاده وسخن صلح درمیان انداخت ملخص پیغام‌آنکه تاکی ازجانبین طریق‌مخاصمت پیمائیم وقصدجان وعرض یکدیگر نمائیم اکنون وقت است‌که شاه‌زاده جرایدجرایم این‌کمینه‌را بآب‌عفو واغماض بشوید ومن بعدبقدم الطاف طریق عنایت واعطاف‌پوید وعذر تقصیراتی که تاغایت بحسب تقدیرواقع‌شده درپذیرد تابنده بدرگاه‌عالم پناه‌آمده طریقه عبودیت واخلاص‌پیش‌گیرد غازان‌چنان ازشنیدن این‌سخن بغایت‌مبتهج وشادمـان شده اطاعت نوروز رااز‌جملهٔ مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرد وریاض‌آمال ایلخان را برشحات سحاب عواطف و مراحم‌خضرت و نضارت داده بین‌الجانبین مبانی‌عهد وپیمان‌بغلاظایمان تاکید یافت و انوار مرحمت غازانی ازمطلع مهربانی طلوع‌نموده درقلب زمستان عنان‌باستقبال نوروزتافت وبرسرخس ومرومرور فرموده درحدودشبرغان بقتیول نوروزرسیدواودرساعت بخدمت‌مبادرت کرده نه‌سراسب صبارفتارپیش‌کش‌کشید وزبان اخلاص ونیاز بعذر جسارتی که‌تا غایت ازوی صدور یافته بود بگشاد ودست‌امیددرذیل عاطفت شاه‌زاده زده‌چون سایه‌در پایش افتاد غازان خان

بحكايات محبت آميز و كلمات شفقت انگيز اورا بنواخت وهمت بر تربيت ورعايتش گماشته رايت مراجعت بصوب سلطان دوين برافراخت .

ذكر سلوك شهزاده غازان نسبت بايدوخان در طريق خلاف وبيان ملاقات ايشان بايكديگر بعداز وقوع مصاف

دراوايل سنهٔ اربع وتسعين وستمائه كه غازان خان همعنان امير نوروز متوجه سلطان دوين ستر آباد بود در اثناء راه خبر قتل كيخاتو و جلوس بايدو ومتواتر گشت و اينمعنى بر خاطر شاهزاده گران آمده بعد از وصول بسلطان دوين در باب دفع بايدو و تسخير ممالك موروث با عاظم اركان دولت طريقه مشورت مرعى داشت نوروز گفت اميدچنانست كه عنقريب شاهزاده عالميان را برسرير سلطنت وجهانبانى بنشانم و بايدورامانند حجاب كفر ازميان برگرفته تمامى امرا واعيان را مسخر فرمان گردانم بشرطيكه شاهزاده باطن خجسته ميامن رابانور ايمان و عرفان منور سازد وسالك طريق مسلمانى گشته لواء متابعت ملت نبى آخر زمانى برافرازد وغازان خان بقبول اين ملتمس زبان گشاده رايت نهضت بصوب آذربايجان برافراخت وچون قطع منازل و مراحل كرده طهران رى را معسكر ظفر اثر ساخت بنا براستصواب نوروز بيك مولاى و نعيمش را برسم رسالت نزد بايدو فرستاد و پيغام داد كه هرگز دستور نبوده كه امراء قراحق متعرض اروغ چنگيزخانى كردند لاجرم توقع چنانست كه جمعى را كه متصدى قتل كيخاتوخان بوده اند بحضور فرستند تا نواب درگاه ما بغور آن قضيه رسيده زمره كه كفران نعمت انديشيده باشند بقصاص رسند وايلچيان درهشترود مراغه بپايهٔ سرير بايدو رسيده سخنى كه داشتند بعرض رسانيدند وبرين موجب جواب يافتند كه امرا بموجب فرمودهٔ ما كيخاتو را كشته اند وحالا تمامى آينى وآقا برسلطنت ما متفق گشته بنابرآن مناسب چنان مينمايد كه غازان خود را رنجه ندارد وبجانب خراسان مراجعت نمايد ومولاى و نعيمش نه برو فق مدعا معاودت كرده درقنقورالنك بملازمت غازان خان رسيدند وسخنان بايدو را معروض گردانيدند غازان خان ازآنجواب برآشفت وبجانب هشترود روان گشت وبايدو ازين حال آگاه شده عنان عزيمت باستقبال اهل عداوت انعطاف داد ودرروز پنجشنبه پنجم رجب سنهٔ اربع و تسعين و ستمائه در نواحى قربان شيره نزديك به رودخانه قريه شير گيران هردو لشكر دربرابر يكديگر صف كشيدند وپيش از آنكه آهنك طبل جنك بگوش طالبان نام و ننك رسد امير قتلقشاه از برنغار غازان خان برتوكل وايلدار كه در جوانغار بايدو بودند حمله نمودو توكل عنان او بار بوادى فرار گردانيده ايلدار باقرب دويست سوار نامدار بقتل رسيد بناء على هذا بايدو متوهم شده بوغداى اختاجى را نزد غازان فرستاد و پيغام داد كه چون قواعد مواخاة وموالات

همواره میان ماصفت استحکام داشته مرا درملك ومال باتو مضایقه نیست مناسب آنکه
شمشیرخلاف درغلاف کرده بروجهی که رضاء جانبین ومصلحت ایل والوس بآن مقرون
باشد بایکدیگر صلح نمائیم وبرغم روزگار ناسازگار ابواب موافقت ومرافقت برگشائیم
وغازان خان بمصالحه راغب گشته مقرر شد که هردو پادشاه باهم ملاقات نمایند وسخنی که
داشته باشند بی توسط غیری گفت وشنید فرمایند پس روز دیگر بایدو خان وشهزاده غازان
هر یك بامعدودی چند زلشگر پیش رانده بوعده گاه شتافتندواز روی اعزاز و احترام
یکدیگر رادر یافتند شهزاده غازان التماس ایجو فارس و کرمان وعراق که تعلق بارغون
خان میداشت نمود و بایدوخان این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرمود وقرار بر آن افتاد که
روز دیگر طوی کرده هر یك از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند اما بایدو و امراء
او بخیال آنکه فردا در حین آش کشیدن مهم غازان را فیصل دهند روی بمنازل خویش آوردند
واینمعنی برضمیر عالم افروز شاهزاده غازان پرتو انداخته امیر نوروز و توقتمور ولد بوقاء
یرغوچی را جهت اطلاع برسرایر ضمایر امرا وستاندن یرلیغ اینجو فارس و کرمان و
وعراق همانجا بگذاشت وبنفس نفیس درشب سه شنبه دهم ماه مذکور بجانب مازندران
روانشد وبتعجیل هرچه تمامتر طی مسافت کرده چون درمنـزل مسلم نزول اجلال فرمود
ارنکتمور رابرسالت بازفرستاد وببایدو پیغام داد که من با قاسر یکدلی داشتم لیکن از
حرکات وسکنات امرا امارات عصیان مشاهده نموده بیرخصت رایت مراجعت افراشتم باید
که بوعده وفا کرده مناشیر اینجو ارغون خان را مصحوب نوروز بیك بزودی ارسال نمایند
تا انهدام بمبانی عهدو پیمان راه نیابد بایدو آغاز تواضع فرموده یرلیغ دادملك اسلام جمال الدین
که حاکم فارس بودمحصولات اینجو آن ولایات را بگماشتگان غازان تسلیم نماید اما اجازت
امیر نوروز رادر حیز تاخیر گذاشته اورا تکلیف ملازمت خود نمود نوروز درخفیه باطغاجار
عهدو پیمان درمیان آورد که بمعاونت یکدیگر بساط سلطنت بایدورا درنوردندو شاهزاده
غازان رامطیع ومنقاد کردند وبشیوه مکروخدیعت نزد بایدو سوگندخورد که اگر جان
مرا بازگردانید غازان را بسته بملازمت سپارم بایدو باین افسون فریب یافته درپانزدهم
ماه مذکور نوروز وتوقتمور را رخصت دادوایشان بسان تیر از خانه کمان بیرون جسته
در بیست وهفتم همان ماه درفیروزکوه بخدمت شاهزاده کوه شکوه رسیدند و گفت وشنیدی
که با بایدو کرده بودند مشروح معروض گردانیدند آنگاه امیر نوروز غازانی یعنی دیگی
را بسته پیش بایدوخان فرستاد وپادشاه وامراء از مشاهده این حیله درحیرت افتاده وعدهٔ که
از گذاشتن نوروز پشیمان گشتندو بتاریخ چهارم شعبان سنهٔ مذکوره غازان خان بموجب وعـدهٔ
که سابقاً بامیر نوروز کرده بود درحضور شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ سعدالدین حموی
کلمه توحید برزبان رانده ازروی اخلاص دین مبین نبوی را پذیرفت و انقیاد احکام شریعت
غرا کرده ترك شرك وملت مذموم اتراك گرفت ودر آنروز فیروز قرب صدهزار ازمشرك
متمرد مؤمن وموحد گردیدند وازظلمت کفر وعبادت اوثان نجات یافته بانوار توحیدوعرفان

رسیدند درا ین‌اثنا ایلچی که‌نشان‌اینجوفارس رابشیراز برده‌بود بازآمدوبعرض رسانید
که‌حاکم‌فارس‌منشوری‌نقیض‌مدعای‌ماظاهرساخت وطریق‌عناد مسلوك‌داشته باتقیادفرمان
شاهزاده نپرداخت واین‌معنی موجب اشتعال نیران‌غضب‌غازان شده باردیگرخیال‌یورش
آذربایجان نمود وامراو نوئینان را بتهیه‌اسباب مقابله ومقاتله امرفرمود مقارن اینحال
صدرجهان خواجه‌صدرالدین احمدزنجانی که نامزدضبط ولایت روم‌بود ازراه‌عنان‌بصوب
گیلان انعطاف‌داده متوجه اردوی‌غازان‌شد ودرهفتم شوال بموکب عالی پیوسته عنایت
بی‌نهایت یافت‌وبهنگام‌فرصت معروض‌داشت که اگرخسروسکندر آئین آئینهٔ‌دل‌را بصیقل
توکل روشن‌ساخته نیت کندکه‌چون برد‌شمن‌ظفر یابد‌درتقویت دین نبوی‌و ترویج ملت
مصطفوی باقصی الغایة‌سعی نماید وادرارات وصدقات‌که سلاطین ماضیه درممالك‌مقرر
داشته اند ازشوائب تنقص‌مصون دارد واملاك‌طایفه راکه کشته‌گشته اند بورثه ایشان
گذارد من متکفل می‌شوم‌که نوروز بیك را باشلامشی‌کرده از راه‌گیلان مفافصتا‌برسر
بایدو رسانم وغازان‌خان متقبل‌این‌امورشده‌درروزجمعه پانزدهم شوال متوجه‌آذربایجان
گشت وامیرنوروز را باصدرجهان‌درمقدمه بفرستادوامیر نوروز ایلغارکرده درسرعت
رفتارسعی بسیارنموده نیمشبی بموضعی‌رسید که‌ازآنجاتااردوی بایدو دو روزه راه‌بود
واین‌خبررا طغاجار وبعضی دیگر ازامراءکبار شنیده بیکبار اقبال وار ازبایدو روی
برتافتند ومانند بخت ودولت بخدمت نوروز بیك‌شتافتند وبایدو درروز جمعه یازدهم
ذیقعده‌ازکنار سفیدرود که معسکرش بودفراربرقرار اختیارکرده براه مرند و اوجان
عازم‌گرجستان شدونوروز بوغدای اختاجی را جهة رسانیدن اینخبر نزد غازان روان
ساخته خودبسرعت بادصرصر ازعقب بایدو دراهتزاز آمد وقورمشی که‌مقدمه‌سپاه‌نوروز
بود درحدود نخجوان بآن‌خان بی‌سروسامان رسید واوراگرفته در تبریز بنظر نوروز
رسانید ونوروز بایدورا بخدمت غازان‌خان که‌درآنزمان باوجان‌آمده بود ارسال‌نمود
وغازان‌خان سوتای اختاجی رابا‌ستقبال فرستاد وروزچهارشنبه بیست‌وسیم ذیقعده سنهٔ
اربع وتسعین‌وستمائه خرمن بقای بایدو راببادفنا داد **بیت** برهیچ آدمی اجل‌ابقانمیکند
سلطان‌مرك‌هیچ محابانمیکند ازبایدوسه پسرماند قبچاق علی‌محمد واز ایشان هیچیك
بسلطنت نرسید .

ذکرجلوس سلطان محمود غازان وبیان‌مجملی ازوقایع آن‌دوران

چون نهال دولت بایدو ازتندباداجتهاد نوروزبیك منقطع‌گردید و نسیم شوکت
غازانی بهارزندگانی انسالك‌طریق جهان‌بانی رابخزان‌مرك مبدل گردانیددرذی‌الحجه
سنهٔ‌اربع‌وتسعین وستمائه غازان‌خان بروزعید اضحی درتبریز طلعت روح‌افزا بمردم‌نمود
وتخت‌خوانی وسریر کامرانی رابوجود همایون‌خودزیب‌وزینت‌درافزود وهمانروزیرلیغ

همایون نفاذیافت که تمامی مغولان مسلمان شده باظهار شعار شرع شریف پردازند و بنیاد کفروخذلان رامانند ظلم وطغیان ازجهان براندازند وهرکس ازانقیاد ارکان دین قویم گردن پیچد سرش بردارند واهل کتاب رااگرجزیه دهند بخلاف حکم مقنن قوانین شریعت نیازارند وهمدران ایام پادشاه اسلام بقرا باغ اران رفته قریلتای فرمود و چون جمیع شاهزادگان وخواتین و نوئینان برسلطنتش مچلکا دادند نوبت دیگر برسریر خانی نشسته چنانچه معهود مغولان است طوی نمود وغازان خان هم درمبداء جلوس میمنت انجام بجهة تیمن وتفأل والتمغاء هاراکه مربع بودبشکل مستدیر که افضل اشکال است تغییرفرمود و درمیان آن سکه لااله الاالله محمدرسول الله نقش نمود واشارت کرد که برسرمکاتیب ومناشیر بسم الله الرحمن الرحیم قلمی گردانند وفرامین اورا رایت وسیورغالات اهل اسلام را بامضا معرون دانند منصب امیر الامرائی و یاسامشی سپاه را بجناب نوروز بیك تفویض نمود وصدرجهان خواجه صدرالدین احمدزنجانی را بتعهدامروزارت تعیین فرمود وهم دراوایل ایام سلطنت غازانی قنجقبال وایلدروطغاجار وبعضی دیگرازامراء منافق شیوه غدار بیاساء ایلخانی اختصاص یافتندوجمعی دیگر که زنده ماندندسالك طریق مکر وتزویر گشته ایشان نیز بیمن جلادت امیر نوروز عنان بعالم آخرت تافتندودرسنهٔ ست وتسعین وستمائه امیر نوروز بدوستی سلطان مصرمتهم شده درخراسان بحکم غازان خان شربت شهادت چشیدودرسنهٔ تسع وتسعین وستمائه صدرجهان نیز ازهمان شربت جام لبالب درکشید ودر همین سال میان غازان خان وسلطان مصردرنواحی حمص مقاتله دست داده غازان خان راصورت نصرت روی نمودوحکومت هر بلدهٔ ازبلادشام رادرعهده یکی ازامرا کرده مراجعت فرمود اماامرا بواسطهٔ خونریزی وفتنه انگیزی متوطنان قلاع شام ازمحافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب غازان خان بصوب آذربایجان درحرکت آمده بساط مملکت داری درنوشتند ودرشهورسنه اثنی و سبعمائه کرت دیگرغازان خان بشام شتافته روزی چنددرنواحی حلب بعیش وطرب بگذرانیدآنگاه استخلاص آنولایات رابعهدهٔ جلادت وکاردانی امیرقتلقشاه وچوپان بیك گذاشته بازگردید مقارن آنحال پادشاه مصرملك ناصر برسرآن دونوئین جلادت آئین تاخت و بسیاری از سپاهیان غازانی راکشته رایت ظفرونصرت برافراخت وفات غازان خان در روز یکشنبه یازدهم شوال سنهٔ ثلث وسبعمائه اتفاق افتاد واومدت هشت سال ونه ماه تاج اقبال برسرنهاد زمان حیاتش سی وسه سال بودو بعدازوی برادرش سلطان محمد بامرسلطنت قیام نمود.

گفتاردربیان بعضی ازوقایع ایام دولت غازان خان تازمان شهیدشدن امیرنوروز غازی درخراسان

درسال اول ازجلوس غازان خان ازجانب خراسان خبرآمدکه اوجای ولد براق خان ودواوساریان بافوجی ازسپاه توران ازآب آمویه عبورنموده اند وامرا ولشکریان آنحدود

تاب مقاومت آنجماعت ندارند و بامداد خدام موکب غازانی امیدوارند چون غازانخان میدانست که دفع آن فتنه جز ببازوی اقتدار امیر نوروز تیسیر نخواهد پذیرفت اورا با سپاه بلا انتها بجانب خراسان روان فرمود ودر آن زمان لشکر ماوراءالنهر تاحدود مازندران رانده بودند وقتل وغارت مینمودند اماچون ازوصول نوروز بیك خبر یافتند عنان بصوب فرار تافتند وامیر نوروز باجنود دشمن سوز شب وروز ازعقب آن جماعت طی مسافت کرده درحدودهراة بدیشان رسید وبضرب تیغ وسنان خلقی را برخاك هلاك افکنده بقیة السیف رابگریزانید ومتعاقب درحرکت آمده بتکامشی قیام نموده تاوقتی که مخالفان از آب آمویه بگذشتند بازگشت آنگاه مظفر ومنصور بآستان غازانخان شتافته بیشتر از پیشتر سیورغامشی یافت ومقارن آنحال صدرجهان بتصرف دراموال دیوان متهم گشته امیرنوروز رقم عزل برورق حالش کشید ومنصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانید درخلال این احوال طایفهٔ از شاهزادگان و نوئینان مانند سوکاو برلاس وایسنتمور بن قنقوربای وارسلان که ارتفاع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود بایکدیگر اتفاق کرده قواعد پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند که غازانخان و امیرنوروز را بهر نوع که توانند شربت شهادت چشانند ومساجد ومعاهد امت خیرانام علیه الصلواة والسلام را کنایس وبیت الاصنام گردانند وقبل از آنکه این اندیشه ازحیز قوة بفعل رسد امیرنوروز نوبت دیگرجهت بعضی ازمصالح ملکی روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمان داد که سوکاو برلا در آنسفر مرافقت نوروز بیك نمایند لاجرم بداندیشان باهم قرار دادند که سوکاو برلا درحدود خراسان بوقت معین خاطر ازنوروز فارغ گردانند وایسنتمور وارسلان غازانخان را درآذربایجان بقتل رسانند و بعد از وصول امیرنوروز بخراسان سوکاو برلا معتمدی پیش شاهزاده تایجو فرستاده اورا ازاندیشه خویش وقوف دانند تابا ایشان موافقت نماید وتایجو بحسب ظاهر سررضا جنبانیده خفیه قاصدی نزد نوروز بیك ارسال داشت وازباب مواضعهٔ مذکوره آنچه معلوم نموده بود پیغام فرمود لاجرم امیرنوروز درشب موعود از اردوی خود بیرون رفته درکمین گاه بایستاد و سوکاو برلا باموافقان نیمشب مسلح و مکمل گشته بمخیم او شتافتند وچون تمامی خیام رابسان سراچه دل خود ازنور ایمان خالی یافتند و هم نموده عزم گریز کردند درآنحین امیر جلادت آئین کمین گشاده راه نجات بر آنقوم بی دین بربست وجمعی رابه تیغ بیدریغ گذرانیده زمرهٔ رااسیر ساخت و سوکا مجال فراریافته برلادرسلك اسیران منتظم گشت و روز دیگر تند باد قهرآمیز نوروز بساط حیاتش درنوشت وایلچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشته کیفیت مواضعهٔ دشمنان را مشروح پیغام دادو درآن اوان ایسنتمور وارسلان باسپاه فراوان متوجه محاربه غازان شده بودند و پادشاه نیز بالشکر پرستیز بجانب ایشان نهضت نموده درنواحی پل تغان بین الجانبین مهم باستعمال تیغ وسنان سرایت کرده ایسنتمور باچندکس ازشجعان پرمهور کشته بقیهٔ ماندان راه گریز پیش گرفتند وآخرالامر اکثر ایشان بدست افتاده رخت زندگانی بباد

فنادادند چنانچه درمدت یکماه پنج شاهزاده وسی وهفت کس ازامراء ازمنازل این جهانی رخت بسافل جهنم کشیدند و بدین فتح مبین مقویان دین متین مبتهج و مسرور گشته صدقات بمستحقین رسانیدند ازغرایب وقایع آنکه دراثنای ظهوراین امور بعضی ازمباشران اعمال دیوانی خواجه صدرالدین احمدزنجانی رابموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند و اورا بمحصلان بهرام صولت سپرده بعداز تعذیب وشکنجه بی ثبوت جریمه حکم سیاستش حاصل نمودند اما هرقداق نوئین بر کیفیت بی گناهی صدرجهان اطلاع یافته وقصد و غرض بداندیشان رابغازان عرض کرده فرمان واجب الاذعان باطلاق آن وزیر باستحقاق شرف اصدار یافت درروضة الصفا از صدرجهان منقولست که گفت دراوقات گرفتاری شبی مراخواب درربود دیدهٔ بصیرت من درواقعه چنان مشاهده کرد که روزجمعه مرابسیاستگاه بردند و درمیان بیشهٔ بغایت مخوف موقوف داشتند ناگاه شخصی نورانی از میان بیشه باشمعی افروخته بیرون خرامید ومرا ازچنگ محصلان خلاص گردانیدو گفت بهرجانب که خواهی توجه نمای وپیش هفت کس از محرمان خودزبان بافشای این راز بگشای روزدیگر این واقعه راباهفت نفراز مخلصان حقیقی درمیان نهادم و منتظر لطیفه غیبی بوده سررشته اختیار بدست عنایت پروردگار دادم **بیت** دردست ماچونیست عنان ارادتی ✿ بگذاشتیم تاکرم او کجا برد وچون روزجمعه شدموکلان مرا براسب پالانی سوار کرده به بیشه بردند و بنا بر آنکه درعهد کیخاتوخان دربارهٔ ایشان اصناف الطاف بظهوررسانیده بودم دراجراء حکم تاخیر میکردند درآن اثنا هیأت شخصی که درواقعه برصحیفهٔ خیال ارتسام یافته بود بنظر من درآمد وازغایت دهشت مراغشی روی نمود ودرآن حال هرقداق نوئین ازشکارگاه مراجعت فرموده بدان موضع رسیدوحقیقت حکمی که درحق من صدور یافته بود معلوم کرده دوشخص را بمحافظت من مامور گردانید وچون ازآن غش افاقت یافتم آن دوعزیز بشارت راحت رسانیدند ومحصلان راازقتل من مانع آمده تاصباح شرط حراست بجای آوردند و روزدیگر هرقداق صورت بیگناهی مرابررای انور ایلخانی نگاشت وحکم نجات حاصل کرده مرامطلق العنان گذاشت ودربیست وهشتم ذی الحجه سنهٔ خمس وتسعین وستمائه که غازان خان متوجهٔ بغدادبود خواجه جمال الدین دستجردانی بیاساء ایلخانی اختصاص یافته دراوایل محرم سنهٔ سته وتسعین وستمائه نوبت دیگرانوار عنایت غازانی بروجنات احوال صدرجهان تافت وبکام دوستان باردیگر برمسند وزارت نشست یکی ازفضلا این رباعی را درآن اوان درسلك نظم کشید **رباعی** باصدرجهان فلك چودمساز آمد ✿ شهبازسعادتش بپرواز آمد تاتهنیت روزومه وسال کند ✿ اقبال زدرصلح کنان بازآمد طوایف انام باحرام ملازمت آصف جم احتشام بستند از یمن عدالتش رعیت بجمعیت خواطر ورفاهیت ضمایر درکنج فراغت نشستند وهمدرین سال امیرنوروز غازی بغضب ایلخانی گرفتار گشته رخت زندگانی بیادفنا درداد تفصیل این اجمال آنکه خواجه صدرالدین احمدزنجانی کرت ثانی برمسند وزارت غازانی متمکن شدبنا بر آنکه سابقا نوروزبیك درعزل او دخل داشت همت

بر انحطاط مرتبه‌اش گماشت و باجمعی از امرا اتفاق نموده در بهار سنهٔ مذکوره که غازان خان در ییلاق همدان بود بقلم تدبیر بر لوح خاطر خطیر همایون نگاشتند که نوروز بیك با پادشاه مصر زبان یکی دارد و میخواهد که باتفاق مصریان خسرو جهانیان را ازمیان بردارد واز زبان سلطان مصر و نوروز بیك مکتوبات مزور قلمی کرده آن نوشتها را در مجلس شراب در کیسهٔ قیصر نامی ازملازمان امیر نوروز بیك که بمصر آمدشد مینمود و درذیل میان حاجی بیك که برادر نوروز بیك بود نهادند و چون پادشاه این سخن را شنید ومتوجه تحقیق آن گردید علی الفور قیصر و حاجی بیك را ببارگاه طلبیده نامهای مزبوررا ازمواضعی که نهاده بودند بیرون آوردو غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود که اساس وجود قیصر را بضرب چماق نابود گردانند و برادران و نواب نوروز را که درعراق بودند بیاسا رسانند وامیر سونتای وهرقداق نوئین را تعیین کرد که بادو تومان لشکر بخراسان روند وتاجان نوروز را بآتش قهر نسوزند مراجعت ننمایند ومتعاقب آن دو امیر امیر قتلقشاه را باطایفهٔ ازسپاه بکومك ایشان نامزد فرمود و امیر نوروز در نیشابور از کیفیت حادثه وقوف یافته با امرا وارکان دولت قرعهٔ مشورت درمیان انداخت و گفت مرا مصلحت چنان مینماید که بهراة رفته پناه بملك فخر الدین کرت برم زیرا که داماد منست وحقوق تربیت درذمهٔ وی ثابت دارم طایفهٔ ازعقل و تدبیر برزبان آوردند که قلعهٔ مغول فضای صحراست انسب آنست که امیر خود را درچهار دیوار هراة مقید نگرداند و برجانب ملك فخر الدین اعتماد نفرماید ولیکن نوروز بیك برصوابدید خود اصرار نموده اکثر لشکر ازوی جدا شدند واو باچهارصد کس بهراة شتافته ملك فخر الدین که برادرزادهٔ امیر نوروز را در حبالهٔ نکاح داشت بقدوم او اظهار بشاشت فرمود و آن جناب را درقلعه اختیار الدین فرود آورد وبعداز چندروز قتلقشاه نوئین باسپاه جلادت آئین در ظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول نموده بجدهرچه تمامتر آغاز محاصره ومحاربه کرد وامیر نوروز بمتانت وحصانت حصار و کثرت غوریان جرار مغرور شده روزی بارمضان و بعضی دیگر از مقربان خود گفت که مارا هیچ پناهی و آرامگاهی بهتر ازین شهر نیست ومقرر است که قتلقشاه هرچند سعی نماید تسخیر این قلعه اورا میسر نخواهد گشت رمضان گفت از جانب قتلقشاه دغدغه بخاطر خطور نمی کند اما برغوریان اعتماد نمی توان کرد تدبیر آنست که حضرت امیر ملك فخر الدین را مؤاخذ ومقید گردانیده بنفس نفیس متصدی محافظت شهر گردد وهرگاه ضمیر منیر ازجانب معاندان فارغ سازد بار دیگر بتربیت ملك پردازد امیر نوروز گفت معاذالله که من عذر اندیشم ودرمقام قصد داماد خود باشم یکی از سرهنگان سیستان که در بیرون خرگاه گوش میکشید این سخنان را شنیده فی الحال بعرض ملك فخر الدین رسانید وملك باخواص خویش طریق مشورت مسلوك داشته خاطر بر آن قرارداد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد آنگاه نزد او رفته گفت دراین شهر ازهر صنف مردم هستند مبادا که جمعی اتفاق نموده دروازها را برروی دشمنان بگشایند اگر رای عالم آرا مصلحت داند جهة محافظت

دروازها معتمدان خود باز دارند تا این دغدغه از خاطر مرتفع گردد امیر نوروز این سخن را بر کمال شفقت حمل نموده درساعت ملازمـان خود را بدروازها فرستاد و چون اندك مردمی پیش او ماندند ملك فخرالدین تاج الدین یلدوز و جمال الدین محمدسام و سراج الدین عمرهرون و محمد نعمان را با طایفه از مبارزان غور بگرفتن امیر نوروز نامزد فرمود و ایشان درهاوچپرها بردست گرفته دروقتی که زیاده ازچهار کس در ملازمت نوروز بیك نبود واو بجانب سپاه قتلقشاه تیرمی انداخت بالارفتند ودر آنزمان بحسب تقدیر زه کمانش بگسیخت و بدست خشم کمان را برزمین زده در آن اثنا چشمش بر غوریان افتاد پرسید که بچه مهم رنجه شده اید یلدز جواب داد که ملك مارا فرستاده که با این درها در پیش امیر چپر بندیم تا از زخم تیر اعدا آسیبی بذات مبارکش نرسد امیر نوروز گفت نیکو باشد و کمان را برداشته بزه بستن مشغول شد و یلدوز قدم پیش نهاده گرزی بر شقیقه او زد و دیگران امیر رستم نشان را فروگرفته بادست بسته وسر وروی درهم شکسته در خـانه بازداشتند و همان لحظه ملك فخرالدین بادویست هزار سوار مکمل بدرقلعه آمده هر یك از نوکران نوروز بیك را که بمحافظت دروازهها مشغول بودند ببهانه طلب نمود وسیصد و نود نفر از آن جماعت کشته واسیر ساخته نوروز را باده نفر نزد قتلق شاه فرستاد وقتلق شاه در بیست و دوم شوال سال مذکور بدست خویش اورا گردن زده سرش را بهاردو ارسال داشت و غازان فرمود تا آن سر را بردار اعتبار آویختند یکی از فضلا در آن باب گفته **رباعی** باعیش شها طبع تو آمیخته باد☆ وزخنجر توخون عدو ریخته باد☆ هر سر که نه همسر مرادت باشد☆ همچون سر نوروز درآویخته باد وچون خاطر قتلقشاه از جانب نوروز بیك فراغت یافت عنان مراجعت منعطف گردانیده بآستان سلطنت آشیان شتافت

گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام وذکر توجه غـازان خان مکررا بجانب شام

درزمان سلطان محمود غازان ییلاق وقشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود وچون ایشان بمقتضای عادت قدیم گاهی بقطع طریق اقدام می نمودند پادشاه فرمود تا از آن طایفه خطی ستانند که اگر بآن فعل مذموم قیام نمایند مال وخون ایشان دیوانی باشد بعد از آن هر کس در آن ولایت راه میزد یاچیزی می دزدید داروغکان تکودریان را میگرفتند که این کار راشما کرده اید و آن جماعت از این معنی بتنك آمده بی استجازه از عراق بقهستان رفتند واز آنجا بهراة شتافته پناه بملك فخرالدین کرت بردند وملك آنقوم بی بـاك را باسب و سلاح مستظهر گردانیده پیوسته بتاخت بعضی از حدود خراسان مامور میساخت و آتش نهب وتاراج دردودمان مسلمانان می انداخت وبا ینواسطه دود ازخاندانها بر آمده فوجی از

خراسانیان برسم دادخواهی بدرگاه پادشاه عالمیان رفتند وغازان متوجه دفع فتنه تکودریان شده فی سنهٔ تسع وتسعین وستمائه برادرخودخربنده اغول را که اولجایتوسلطان وسلطان محمد خدابنده عبارت ازوست ودرآن زمان درمازندران حکومت مینمود نامزد یورش خراسان فرمود ومکتوبی نزداو ارسال داشت مضمون آنکه چون بدان ملک رسی تکودریانرا از ملک فخرالدین طلب نمای واگر ملک درتسلیم آن جماعت اهمال ورزد بمحاصرهٔ هراة پرداخته بعدازمشاهده صورت فتح وظفر ازوجودقوم تکودراثر باقی نگذارورعایا وسایر فرق بریارامیازار وچون اولجایتوسلطان بنیشابور رسیدایلچی پیش ملک فخرالدین فرستاده سبب آمدن خودرا پیغام فرمود وملک درارسال نمودن تکودریان اهمال نموده بین الجانبین مجادلات ومحاربات اتفاق افتاد وبالاخره بوساطت شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین جامی مصالحه بوقوع انجامید وهرویان مبلغ صدهزاردینار کپکی بدل صلح بیرون فرستاده سلطان محمد عنان معاودت انعطاف داد ودرسنه مذکوره یکی از جهلهٔ انام که دعوی تصفیهٔ باطن واطلاع برمغیبات میکرد بشاهزاده تایجو گفت چهل روزدیگر سریر پادشاهی بوجودتو تزئین خواهدگرفت وبمجرد شنیدن این سخن بخارپندار بکاخ دماغ تایجو تصاعد نموده درهمان ایام آن خبر بگوش غازانخان رسید وتایجورا باامرا ومقربان وکرامات گوی نادان بیاسارسید ودرجمادی الاخر همین سال سیدقطب الدین ومعین الدین خراسانی بامداد بعضی ازامراء غازانی انتهاز فرصت نموده شمهٔ از تصرف وتقصیر خواجه صدرالدین احمدزنجانی بعرض پادشاه رسانیدند وآن تقریر درضمیر صاحب تاج وسریرجای گیر شده مقارن آن حال قتلقشاه نویان که جهت استخلاص اموال بگرجستان رفته بود درموضع دالان ناور باردو رسید وصدرجهان جواب سخنان مقرران پرسید صاحب دیوان متوهم شده درخلوتی بررای ایلخانی عرضه داشت که نوکران قتلقشاه در گرجستان ویرانی بسیار نموده اند وپادشاه قتلقشاه را معاتب ساخته جناب امارت پناه ازخدمت وزارت دستگاه سئوال کرد که آیا حکایت شکایت مرا بسمع حضرت اعلیٰ که رسانیده صدرجهان جواب داد که رشیدطبیب زیرا که چنان گمان برده بود که سیدقطب الدین بانگیز خواجه رشیدبرو تقریر مینماید القصه امیرقتلقشاه چون این سخن را استماع نمود خواجه رشیدالدین فضل‌الله را طلبیده از موجب غیبت پرسید وآنجناب انکاربلیغ نموده درشکارگاه کیفیت آن بهتان را بعرض پادشاه رسانید وغازانخان قتلق شاه نویان را حاضر ساخته فرمود که راست بگوی که خواجه رشید را بغیبت تو که تهمت نموده گفت صدرالدین احمدزنجانی وپادشاه بغضب رفته روز چهار شنبه هفتدهم رجب باخذ وقید صاحب دیوان فرمان داد وروز جمعه نوزدهم اورا در موقف یرغو احضار نموده حکم شد که بنیاد فضایل ومعالی راخراب گردانندوسرچشمه جودواحسان را نمودارسراب سازند ودرروزیکشنبه بیست ویکم درجوی جاندار یکدست صدرجهان را امیرسوتای ودست دیگررا پهلوان ملک غوری گرفته قتلقشاه اورا ازمیان دونیم زدو برادرصدرجهان قطب جهان که بغیر ازشرف اخوت صاحب سعید شهید هیچ حیثیت نداشت در روزدوشنبه بیست ویکم شعبان درتبریز ازعقب آنجناب روان گردید ودرآخرهمین سال

دروقتی که آن پادشاه بااستقلال بعزم قشلاق بغداد از دارالملك تبریز بجانب اوجان نهضت فرمود رتبت نیابت امورجهانبانی ومنصب وزارت وصاحبدیوانی بحسن درایت و ویمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیاوالدین که در اقسام علوم عقلی ونقلی سیما فن حکمیت وطبابت سرآمد حکماء عالم بود وخواجه سعدالملة والدین ساوجی که در علم استیفا و سیاقت یدبیضامینمود مفوض گشت وآن دو وزیر صاحب حشمت صایب تدبیر کما ینبغی بسر انجام امور دین ودولت وانتظام مهام ملك وملت قیام واقدام فرمودند بواسطهٔ تدبیر پیرو بختجوان ایشان جهان کهن سال جوانی ازسر گرفت ومآرب ومطالب اقارب واجانب بکفایت اقتران یافته سلك احوال اهل فضل وافضال سمت نظام پذیرفت اماهمدران اوقات بسبب اصابت عین الکمال قران نحسین دربرج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده رشحات سحاب عنایت الهی چندگاه انقطاع یافت چنانچه درآب جیحون ودجله نیل تفاوت فاحش ظاهر گشته شرارقحط وقلاکانون درون بینوایان رافروتافت وازعقب عسرت بلاء وباشایع شده دربلدهٔ شیراز بمرض حصبه زیاده ازپنجاه هزارکس نقاب تراب بر عذار گلفام کشیدند وعالمیان رادرفراق خویش قرین نالهوزاری وگریه و بیقراری گردانیدند درخلال این احوال ووقایع مسطوره بعرض غازان خان رسیدکه سلطان مصر ملك ناصر چهارهزارسوار بدیاربکر فرستاده تاانتهازفرصت نمودهو بیکناگاه خودرادرماردین وراس العین انداختهدست بغارت وتاراج برآوردهاند وبسیاری ازعیال و اطفال مسلمانارا اسیر بردهاند این معنی موجب اشتعال آتش غضب غازان خان گشته بتاریخ نوزدهم محرم سنه تسع وتسعین وستمائه روزجمعه بانودهزارسوار اسفندیارآثار که هریك آذوقهٔ ششماهه همراه داشتند ازدارالملك تبریز رایت نهضت بجانب بلاد شام بر افراخت و چون حدود نصیبین محل نزول جنود ظفرآئین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته پادشاهرا طوی داد که مثل آن ازسلاطین حشمت قرین معهودنبود وغازان خان ازدیاربکر بجانب حلب شتافته محاصرهٔ آن شهررا تازمان فیصل مهم مصریان موقوف ساخت ودر نواحی آن بلده بعرض سپاه نصرت پناه پرداخت وتمامی امرا وسرداران ولشگریان و بهادران جبیبه پوشیده وباابهت تمام ومهابت لاکلام در فضاء صحرا صف کشیدند پادشاه سپهر احتشام برابرش گردون خرام سوارشده ازمیمنه تامیسره بنظراحتیاط در آورد ودر وقتی که بقوم سیدوز رسید امیرچوپان که راعی ایشان بود ازصف خویش پیش رانده ودعای دولت ابدپیوند باورسانده زانوزد وگفت چون چشم همایون پادشاه دراین روز برمرکب ما میافتد اگراجازت باشد اسبی باد رفتار پیشکش نمایم واین سخن گفته اسبی کوه پیکر هامون گذار پیش کشید واین معنی موافق مزاج صاحب تخت وتاج افتاده سایر امرا در این امر باامیرچوپان اتفاق نمودند واسبان گردون توان پیشکش کردند بعدازآن رایات ظفرآیات ازآن منزل نهضت فرموده درنواحی بلده حمص روزچهار شنبه بیست وهفتم شهر ربیع الاول میان غازان خان وملك ناصر اتفاق ملاقات افتاد وبیادحمله دلیران میدان نبرد

نیران ستیز تیز گشته خرمن حیات بسیاری ازمبارزان طرفین سوخته شد و آخرالامر نسیم فتح وفیروزی بر پرچم علم غازان خان وزیده برلای وقورمشی بحملات متواتر قرب پنج هزارسوار لشکر ملك ناصر برخاك هلاك انداختند وسلطان مصر بی آبرو گشته پشت بر معرکه گردانید ودروقت فرار دررفتار بمرتبهٔ سرعت نمود که چون بدارالملك رسیدزیاده ازهفت سوار بااو نبود وغازان خان دوروز حمص توقف کرده مراسم قسمت غنایم بجای آورد و بعدازآن علم عزیمت بصوب دمشق برافراخت اعیان واشراف آن بلده بعد ازآنکه ازقرب وصول موکب غازانی خبر یافتند باتحف لایقه باستقبال شتافتند غازان خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص گردانیدو متوطنان آن بلده راشربت امن و امان چشانیده وقتلق قیا بشحنگی شهر موسوم شده بلارغو بضبط تغارات منصوب گشت و امر حکومت بقبچاق که سابقا ازملك ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود تعلق گرفت واهالی دمشق بشکرانه امان مبلغ صدتومان قبول نموده جهت تحصیل آنوجه سید قطب الدین و خواجه صدرالدین ابهری بشهر رفتند آنگاه غازان خان عزم مراجعت جزم کرده قتلق شاه نوئین را بفتح قلعه دمشق نامزد فرمود وریاست حمص وطرابلس وعکه وسلامیه ومعرة النعمان که شام وسطی عبارت است ازآنها بایلکی مفوض شد وایالت حلب و حما و عنتاب و جبل السماق وبره تارجته الشام که آنراشام سفلی گویند برنکتمور مقرر گشت وبرلای روبه حکومت غزه آورد **بیت** خوش گرفتند حریفان سرزلف ساقی۞گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند وبعدازمراجعت غازان خان قتلق شاه نویان بمحاصره قلعه دمشق پرداختند یکی ازاستادان منجنیقی دعوی کرد که من این حصاررا بضرب سنك منجنیق مسخر گردانم قتلقشاه بسرانجام مایحتاج استاد اشارت فرمود کوتوال قلعه دانست که اگر منجنیق فرصت یابد بواسطهٔ کمال مهارت درفن خود اجزاء آن کوه را متلاشی گرداند لاجرم با بعضی از دلیران قوم گفت که هرکس شراین شخص را ازما مندفع سازد هزار دینار بوی میدهم یکی از عیاران متهور آن خدمت را متقبل شده تغییر لباس کرد وازقلعه پایان شتافته نماز شامی که استاد منجنیقی از وثاق خویش غایب بود بخانهٔ او در آمد و در گوشهٔ تاریك بنشست وچون استاد معاودت نمود پای درمنزل نهادن همان بود وزخم خوردن همان وآن متهور سر استادرا ازبدن جدا گردانید وکارد برهنه بدست گرفته ازخانه بیرون دوید ومانند برق لامع خودرا بقلعه رسانیده بانواع آفرین و تحسین سرافراز گردید بناء علی هذافتح قلعه دمشق درتوقف افتادوقبچاق بامصریان درساخته اهالی قلاع پنهانی بروز دزدیده درشب ازمواضع خویش بیرون می آمدند واسبان مغولان رادزدیده درشب هر که را میبافتند می کشتند لاجرم قتلقشاه مصلحت در مراجعت دانسته سایرامرا وارکان وحکام شام همراه اوروانشدند ودروقت عبورازآب فرات جمعی کثیر بگرداب فنافرو رفته شعلهٔ حیات ایشان انطفا پذیرفت ویکشنبه پنجم رجب امرا مقرون باصناف تعب درولایت موصل بملازمت غازان رسیدند وازآن رهگذر غبار بسیار برحاشیهٔ خاطر دریا مقاطر نشسته

رایات منصور در جمعه غرهٔ شعبان از دجله عبور فرمود و بصوب آذربایجان نهضت نموده پانزدهم ماه مبارك رمضان در مراغه نزول اجلال دست داد و تا ذی‌حجه حجهٔ مذکوره آنجا توقف کرده بعد از آن روی بتبریز آورد و چون خیال وصال عروس مملکت شام همواره همخوابه ضمیر منیر غازانی میبود در غرهٔ محرم سنهٔ احدی وسبعمائه باردیگر علم ظفر پیکر افراخته عازم استخلاص آن بلاد شد و بعد از وصول بظاهر حلب چنان معلوم گشت که سلطان مصر در آن سال بقدم قبال از مقرعز خود حرکت نخواهد کرد و غازان‌خان بنابر استصواب امرا در بیست و دوم جمادی‌الاولی مراجعت فرمود و در بیست و چهارم ماه رمضان در شهر اوجان نزول اجلال نمود و در آن مقام صاین قاضی و سید قطب‌الدین شیرازی و شیخ محمود و معین‌الدین خراسانی و امین‌الدین انداجی و سعدالدین حبش با یکدیگر اتفاق کرده قصد تقریر وزراء عظام خواجه رشیدالدین فضل‌الله و خواجه سعدالدین محمد ساوجی نمودند و در مجلس شراب سید قطب‌الدین شمهٔ از ین معنی ظاهر ساخته غازان‌خان بر آشفت و روز دیگر تمامی نام بردگان مؤاخذ گشته در بیست و دوم ذی‌حجه قاضی صاین و سید قطب‌الدین بیاسا رسیدند و بقیهٔ مقرران بشفاعت بعضی از خواتین بلقیس آئین خلاص گردیدند و بتجدید عنایت غازانی شامل حال وزراء شده خواجه سعدالدین بانعام التمغا امتیاز و استثنا یافت و در غرهٔ محرم سنهٔ اثنی وسبعمائه غازان‌خان از بلدهٔ اوجان لـوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالك شام مرتفع ساخته قاضی نصیرالدین تبریزی و قاضی قطب‌الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملك ناصر فرستاد زبدهٔ پیغام آنکه اگر در آندیار خطبهٔ سکه بنام غازان خان نمایند و خراج قبول فرمایند از تعرض لشکر قیامت اثر ایمن گردند والا بمصریان آن رسد که بمتوطنان بلاد خوارزم شاهیان از چنگیزخان رسید و ایلچیان بعد از وصول بمصر و اداء سفارت ملك ملك ناصر فرمود که جواب اینسخنان را معتمدان ما نزد غازان‌خان خواهند برد و قاضیان را بانعام خلعت و نعمت مستظهر ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان در وقتی که حدود حله معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان‌خان رسیده آنچه دیده و شنیده بودند معروض گردانیدند و در جمادی‌الاولی مذکوره رسولان مصر نیز بعز ملازمت فایز گردیدند و مکتوبی را که ملك ناصر بغازان‌خان نوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملك ناصر بآب طلا محرر گشته بود و نسبت بایلخان طریقهٔ ادب رعایت نیافته و جواب سخن خطبه و سکه و قبول خراج آن بود که حاصلات این ممالك در مصالح جهاد و غزا و محافظت بلاد اسلام مصروف میگردد و از آن چیزی فاضل نمی‌آید که اداء آن را التزام توان نمود اما قصهٔ استدعاء سکه چنان بخاطر رسیده که بر نقودی که درین دیار جاریست بریك جانب نام امیرالمؤمنین و سلطان محمود غازان نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لااله‌الاالله محمد رسول‌الله اسم سلطان مصر را رقم زنند و چون غازان‌خان از تحقیق مضمون آن نامه باز پرداخت ایلچیان صندوق مقفل مختوم بنظر پادشاه رسانیدند غازان‌خان از ایشان پرسیده که درین صندوق چیست گفتند ما را برین امر مبطن اطلاع حاصل نشده و ملازمان سر آن صندوق را گشاده در آنجا

انواع اسلحه یافتند وغازان‌خان ازمشاهده آن غضبناك گشته پس‌از آنکه ایلچیان راطوی داد کرت دیگرعلم ظفر پیکر بصوب دیار مصر برافراخت و فرمان‌داد که ایلچیان تازمان مراجعت موکب نصرت‌نشان درهمدان توقف نمایند آنگاه براه غازانیه که ازمستحدثات ایام‌دولت روز افزون‌بود توجه فرمود و بشرف‌زیارت مشهد جنت رتبت حایریه علی را قدها تحف‌السلام والتحیته مشرف‌گشته بفتادمجاوران‌آن مکان فردوس نشان با انعامات فراوان‌نوازش نمود وروز دوشنبه دوازدهم رجب‌پادشاه ظفرسلب بعانه‌رسیده آغروق را بموصل ارسال‌داشت وخود برحبته‌الشام شتافت‌وبیست‌هشتم ماه‌مذکور لوای‌منصور پرتو وصول برنواحی آنقلعه انداخت و بموجب فرمان واجب‌الاذعـان خواجه رشیدالدین و خواجه‌سعدالدین بنزدیك حصار رفتند وحاکم رحبه امیرعلم الدین را باطاعت و انقیاد ترغیب‌نمودند وامیرعلم‌الدین لشکرظفر قرین‌را بغله وتعل بهامدد کرده درتسلیم حصار باین‌عذر تمسك جست که چون‌این‌قلعه سرحد بلادشام است‌مناسب نمینماید که‌قبل ازآنکه پادشاه عالیجاه‌آن مملکت‌را در حیز تسخیر کشیداین بنده سبقت نموده بواسطه سپردن رحبه‌رخنه درارکان‌بنیان این‌مملکت‌پدید آورد هرگاه که خاطرخطیرازمعظمات مهمات شام فراغت‌یابد بنده مقالیدشهر وقلعه‌را تسلیم‌خدام پایه سر براعلی‌خواهم نمود و جبین اخلاص‌فرمان برداری برخاك‌آستان سلطنت آشیان‌خواهم‌سود وغازان‌خان را این عذر مقبول‌افتاده بی‌از آنکه متعرض‌رحبه گردد درروز سه‌شنبه ششم‌شعبان بطرف حلب کوچ فرمود وچندروز درآن حدود بعیش و طرب گذرانیده قتلقشاه نوئین وسونتای والغو و چوپان وتیتاق را بفتح‌بلاد شام‌مامورساخت وبنفس‌نفیس براه‌موصل وسنجار لواءمراجعت برافراخت وازآنجانب‌ملك ناصر باعساکر ستوده‌مآثر بحدود دمشق شتافته انتظاروصول مغولان میکشید وقتلقشاه نوئین‌چون ازآب‌فرات‌بگذشت واثری‌ازمصریان ظاهر نگشت بحمص‌رفت وآغازمحاصره ومحاربه نموددرآن‌اثنا‌شنود که‌ملك ناصرهنوز بدمشق‌نیامده بلکه‌دمشقیان نقود واجناس واحمال‌واثقال‌خودرا فراهم‌آورده میخواهند که بمصر روند لاجرم‌بطمع اخذاموال فتح‌بلده حمص‌رادرحیز اهمال‌گذاشته بجانب دمشق درحرکت‌آمد وبرجناح استعجال‌طی مسافت‌نموده‌دردوم‌رمضان بموضع مرج‌الصفر برسر پشته بلندرسید وبهامون‌نگاه کرده فضای‌صحرارا ازافواج سپاه‌مصروشام مانند بحری مواج دید زیرا که‌همان لحظه ملك‌ناصردرآن منزل‌نزول فرموده بودولشکریان بافراختن خیام‌وتعین یورت ومقام‌قیام واقدام مینمودند صرصررعب وهراس ثبات و قرار قتلقشاه را متزلزل گردانیده عزم‌مراجعت کرد امـاامیرچوپان‌اورا ازین حرکت‌مانع‌آمده خواطر براشتعال نایرهٔحرب وقتال‌قرار گرفت وقتلقشاه و برلای با دو تومان لشکرآهن خای برسر پشته متوقف‌گشته امیرچوپان وتیتاق باسایرامرا ولشکریان روی بمیدان‌آوردند وملك‌ناصر نیز مستعدپیکارشده غبارمعرکهٔ هیجا بمرتبهٔدرهیجان آمد که‌چشم روشنان‌فلك تیره گردید وخونریزی تیغ‌وسنان بمثابه‌رسید که‌خون کشتگان فضای‌دشت را غیرت‌لاله‌زار گردانید

وامیرچوپان و تیتاق باد رباجمعی دیگر از دلیران پرتهور آن مقدارکار زار نمودند که سیرهٔملك ناصرمنهزم شد و بناء حیات بسیاری ازمصریان منهدم گشت و ملك ناصرده هزار سوار بطرف جوانغار ارسال داشته در آن اثنا ازلشگرغازان ارغداق و طغاتیمور بی جهتی روی گردانشدند وسپاه بهم برآمده هرچند چوپان خواست که بارد یگر سلك جمعیت ایشان رامنتظم گرداند تیسیر نپذیرفت وهرکس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشگر مصرمانند گرك که ازعقب برمه پویه کند مغولان راتعاقب نمودند وچوپان بیك جان بسلامت بیرون برده درتخلیص گریختگان سعی فراوان کرداما تیتاق بازمرهٔ ازامراءاسیر سرپنجه تقدیر گردیدند وقتلقشاه وچوپان وسایر نوئینان آنشب بانواع تعب درآن پشته گذرانیدند و چون خسرو زرین سلب ازافق مشرق سربرزده بانوار اقتدار آثار حوالی پشتهٔ فلك را احاطه نمود سلطان مصر بالشگر افزون ازحدحصر بگردآن پشته درآمدو لشگریان غازان برپشته درمقام دفع دشمنان ثبات قدم ورزیدند ملك ناصر گفت که ایشان را از یکطرف راه دهید و سپاه مصرحسب فرموده بتقدیم رسانیده قتلقشاه نوئین باموافقان از آنجا پایان راند و دشمنان ازعقب روان گشته ناگاه مغولان بشورستانی رسیدند که آب مرج الصفر بآن راه یافته بود واکثر گریختگان بااسب وسلاح در زیرگل منزل گزیدند و بیرون از کشتگان معرکهٔ هیجا ده هزار مغول با بیست هزار اسب بقبضهٔ تصرف مصریان در آمد وملك ناصر باین قانع نشده امیردمشق رابتعاقب سایر گریختگان مامور گردانیدو اوتارحبه تاخته رخنه در بناء حیات جمعی دیگر انداخت وملك ناصر باین فتح نامدار اظهارفرح و سرور بسیار فرموده فتح نامه‌ها باطراف بلاد وامصار ارسال داشت ع ظفرهمعنان نصرت اندر رکاب ورایت معاودت بصوب دارالملك خود برافراشت وامراء مغول مفلوك وبدحال در نوزدهم ماه رمضان بموکب ایلخان پیوسته غازان روزدیگر بصوب بلدهٔ اوجان روانشد وپنجشنبه دهم ذیقعده بمقصد رسیده بعدازدوروز قریلتای ساخت و قتلقشاه نوئین و چوپان بیك وسایر سرداران رادرموقف یرغو بازداشت وهریك راعلی اختلاف مراتبهم بچوب یاساق تادیب نموده چندروز هیچیك را دراردو راه نداد وامیرچوپان باوجودآنکه درآن معرکه عایت جلادت بتقدیم رسانیده بودبآقاواینی موافقت کرده بخوردن سه چوب مؤدب گردید اما بعدازآن باصناف عنایت خازانی سرافرازگشته بانعام خلعت خاص مخصوص شد و غازان خان درمحرم الحرام سنهٔ ثلث وسبعمائه از اوجان بدارالملك تبریز خرامیده یکدو ماه بفراغت اوقات گذرانید آنگاه عازم یورت قشلاق گردید .

ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و بقتل رسیدن جمعی از اهل شید و نفاق

غازان خان در روزجمعه نوزدهم شهر ربیع الاول سنهٔ ثلاث و سبعمائه بعزم قشلاق بغداد ازدارالسلطنه تبریز لواء کشورگشا ارتفاع داد ودراواسط ربیع الآخر بحدود حومه

سرای رسیده بواسطهٔ ظهورشدت برد ووفور باریدن برف عزیمت بغدادفسخ فرمود ودر کنارهولان موران توقف نمودودر آن منزل امری درغایت غرابت ظاهر گشت ودست تقدیر ملك قدیر روزنامه حیات جمعی از اصحاب خدیعت را درنوشت خامهٔ بدیع مقال کیفیت آنحال بدینمنوال تقریر مینماید که در آن زمستان که غازان خان درقشلاق هولان موران رحل اقامت انداخته بود پیر یعقوب باغتائی که بواسطهٔ شیدوزرق جمعی از تبریزیان رامرید ومعتقدخود ساخته بودشهزاده آلافرنك رابافسرواورنك بشارت داد و یکی از مریدان خودرا که محمودنام داشت باردو فرستاد تابطریقهٔ خفیه بعضی ازملازمان آستان ایلخان رابسلطنت آلافرنك دعوت نماید ومحمود دراردوی کیهان پوی بافوجی ازمردم فتنه جوی گفت که شخصی که چهل گز بلندی قامت اوست وپنج زرع پهنای بدن اوازجبال مرند نزد شیخ یعقوب می آید وچنان فرامی نماید که اولیاءالله شهزاده آلافرنك را بپادشاهی برداشته اندورایت دولت اورا تااوج ثریا افراشته اندواین هذیان بسمع خواجه شمس الدین صاحب دیوان رسیدودر ساعت کیفیت حال بعرض رسانید وجانی اختاجی حسب الحکم جهت احضار مردم فتنه انگیز بتبریز شتافته درعرض ده روز آلافرنك وپیر یعقوب وناصرالدین ایلچی وشیخ حبیب وسید کمال الدین رابدرگاه پادشاه آورد وغازان بنفس خود پرسش آن قضیهٔ غریبه نموده جریمه آن جماعت بثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب الاذعان ازموقف غضب صدور یافته پیر یعقوب را ازکوهی که معبدش بود پایان انداختند وکارمریدانش رابتیغ تیز آخر ساختندوشهزادهٔ آلافرنك اگرچه دوسه روزی امان یافت امابالاخره اونیز مغضوب گشته بعالم آخرت شتافت وچون رای صوابنمای غازانی از مهم دشمنان باز پرداخت همت عالی نهمت بر تربیت دوستان مقصور ساخت وخواجه سعدالدین محمدرا که سبب مساعی جمیلهٔ اواسرار بداندیشان ظاهر شده بود باعلی مدارج اختیار واعتبار رسانیدوطبل علم ارزانی داشته یکهزار ازلشکر مغول را بتابین اومقرر گردانید وآنجناب را جمع میان امارت ووزارت دست داد ودر وقت مراجعت غازان خان ازقشلاق درساوه آنحضرت را طوی کرد وپادشاه کاسه گرفته پای برمدارج عظمت نهاد .

ذکر انتقال غازان خان ازجهان گذران وبیان بعضی ازآثار آن پادشاه عالیشان

غازان خان که بواسطهٔ غلبه مصریان الم فراوان درخاطر داشت درقشلاق حومه سرای مریض شده پهلو بربستر ناتوانی گذاشت اصناف موادفاسده بر شهرستان بدن ایلخانی استیلا یافت ولشکر امن وسلامت از کشور طبیعت غازانی روی برتافت نه انواع معالجه نافع افتاد ونه صدقه ودعا فایده داد دراول فصل بهار که سبزه چون دل غمزدگان ازجای برخاست

ولاله‌خونین‌کفن اطراف دشت‌وصحرارارا بیاراست غازان‌خان‌عازم‌ییلاق‌شده‌دراثناءراه اشتداد مرض بجائی‌رسید که‌قوت ماسکه ازامساك عنان‌عاجز گشته پادشاه درمحفه منزل گزید وبعدازوصول بحدود قزوین خسرومعدلت آئین بتیغ‌توکل‌قطع‌رشتهٔ غلایق کرده خواتین ونوئینان ووزراء ومقربان را جمع ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت دولت برادرخودسلطان‌محمدخدابنده زا بتفویض منصب ولایت‌عهد بر افراخت ودر روز یکشنبه یازدهم‌شوال سنهٔ ثلث‌وسبعمائه دروقتی که‌زبان الهام بیان باداء کلمه طیبه‌توحید گردان‌داشت قوت‌محرکه انسانی ازتحریك بازایستاده لوای‌توجه بعالم‌عقبی برافراشت امراوارکان ووزراء واعیان‌حضرت‌بلباس تعزیت ملبس‌نموده جسدشریفش‌را بدارالملك تبریز بردند ودرگنبدی که درشنب تبریز بنـاکرده معمارهمت عالی نهمتش بود برنهج شریعت بخاك‌سپردند وذکرغایت رفعت ونهایت زیب‌وزینت آن‌قبه‌عالی وسایر عمارات غازانی عنقریب سمت تحریر خواهدیافت‌انشاءالله‌تعالی

ذکرشمهٔ از محاسن‌اوصاف ومحـامد آثار غازانی‌وبیان‌قوانین پسندیده آن‌بانی‌مبانی‌جهانبانی

واقفان اخبار اخیار سلاطین وعارفان‌آثاراشراف وخواقین‌غدار صحایف را بخط مشکین‌چنین‌تزئین‌داده‌اند که‌سلطان‌محمودغازان‌پادشاهی بود بصفت‌عقل‌وفراست‌موصوف وبسمت‌فهم‌وکیاست معروف‌ازمصطلحات‌علوم‌باخبروازمخفیات فنون بهره‌ور طبع‌پاکش . دراك غوامض مسایل‌وذهن دراکش حاوی صنوف فضایل‌از انواع اصناف حرف صاحب وقوف وهمت‌عالی‌نهمتش بتشیید قواعد ملك‌وملت مصروف‌خصلت صبروثبات درجبلت‌بی جیلتش‌موجودهمواره‌نظرخجسته اثرش مضمون کلمه (یاایهاالذین آمنوا اوفوابالعقود)در میدان رزم‌مانند شیرپرستیز ودرایوان بزم‌بسان‌ابرنیسان‌گوهـر ریزتکلم بلغات مختلفه نیکودانستی ودررعایت سادات وعلما مبالغه‌نمودبدان‌مقدار که‌توانستی بکیفیت انساب‌و آداب سلاطین اقوام‌مغول‌بغایت دانابود چنانچه خواجه‌رشید دروقت تالیف جامع بیشتر وقایع‌را ازتقریرآن پادشاه روشن‌ضمیر تحریر نمودوآن‌خسرومؤیدعادل‌ازشیوهٔ‌فصاحت وبلاغت نصیبی کامل‌حاصل‌داشت وهرگاه ازافاضل‌علما واعاظم فضلا در مجلس شریفش حاضر میشدند نقوش نصیحت و موعظت بر الواح ضمایر ایشان مینگاشت در تقویت ارکان دین نبوی وتمشیت امور ملت مصطفوی بقدر مقدور سعی و اجتهاد مینمود و در تأسیس مبانی سلطنت وسروری وتمهید مراسم عدالت ورعیت پروری هرگز از خود بتقصیرراضی نبوددلایل صدق‌این‌معانی وشواهد عدل‌این دعاوی بیست حکایتیست که‌خامهٔ بلاغت مآب ازکتاب جامع نقل مینماید وامید میدارد که مستحسن طبایع ارباب دولت واقبال آید .

حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه عالیجاه نسبت بعترت طاهره حضرت رسالت پناه

نقلست که غازان خان بعد از تجلی بحلیهٔ اسلام و ایمان دو نوبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را در عالم رویا مشاهده نمود و در هر دو کرت امیر المؤمنین علی و سبطین علیهم السلام در خدمت آن حضرت بودند و رسول صلوات اله و سلامه علیه تعریف عترت طاهره کرده فرمودمیباید که نسبت بایشان در طریق اخلاص سلوك نمائی و ابواب نیکوئی و احسان بر روی روزگار سادات بزرگوار برگشائی لاجرم محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان در ضمیر منیر غازانی جایگیر شده نقبا و سادات را تعظیم و احترام تمام می نمود وجهة آن زمره عظیم الشأن در اطراف بلدان چنددار السیادة بنا کرده وظایف کرامند تعیین فرمود و گاهی برزبان می آورد که من منکر هیچ یك از صحابه نیستم و ببزرگی ایشان معترفم اما چون درخواب حضرت رسالتمآب میان من و اولاد امجاد خود قواعد محبت و اتحاد موکد گردانیده هر آینه باسادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و بدانچه مقدور است نسبت بآن طبقه کریمه لوازم نیازمندی بجای می آورم و آن بانی مبانی جهانبانی در زمان جلوس بر تخت کشورستانی فرمان فرمودتا از آب فرات نهری جاری نموده بمشهد مقدسه حایریه آوردند و اراضی کربلارا ناضر و سیراب گردانیده مزروع و معمور کردند.

حکایت ثانی در باب نصایح غازانی

سلطان محمود غازان در اوایل جلوس همایون درروزی که قریلتای بزرك فرمود و اکابر دانشور و سران سپاه و لشکر را مجتمع ساخته طوی نمود روی باصحاب علم و فتوی و ارباب زهد و تقوی آورده برزبان الهام بیان گذرانید که شما که لباس دانش و عبادت را شعار خود ساخته ایدو اعلام دعوی امانت و دیانت برافراخته باید که نیکو بیندیشید اگر از عهدهٔ لوازم این دعوی و مراسم این معنی کما ینبغی بیرون میتوانید آمد بغایت مستحسن است و تفوق درجه شما نزد خالق برسایر خلایق مقرر و معین و الا نتیجه افعال و اعمال شما خجالت و انفعال خواهد بود و پیش خدا و خلق معاتب و ملوم خواهید گشت و بتحقیق بدانید که ایزد تعالی از آن جهت مرا بر مسند سلطنت نشانیده که امتثال فرمان (ان الله یامر بالعدل و الاحسان) نمایم و ابواب عدل و انصاف برروی رعایا که ودایع خالق البرایااند برگشایم و بر من واجب است که حق گویم و طریق حق پویم مجریان را بجزاء اعمال ایشان رسانم و مخلصان را بمزید انعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای سبحانی نزدیکان را بیش بود حیرانی لاجرم من نیز که بمرتبهٔ ظل الهی رسیده ام نخست از چگونگی احوال شما تفتیش می نمایم و گمان مبرید که بلباس و صور شما نظر فرمایم بلکه پیوسته کردار و گفتار

شمارا منظور دارم که بواسطهٔ صلاح و فساد آن نسبت بشما نیکی و بدی بجای آرم پس انسب آنست که سنت سنیهٔ خیرالبریه علیه السلام والتحیته اصلا تجاوز جایز ندارید و مردم را براه راست دلالت نموده احتراز از فریب و تزویر واجب شمارید طریق صدق و صفا مسلوک داشته گرد حیله و تاویل نگردید و نیت خودرا نکو گردانیده سجل بدعت و متابعت هوای نفس درنوردید و با یکدیگر در مقام تعصب مباشید و درزمین دل معشر بشر تخم شفقت و مکرمت پاشید هرگاه از من امریکه مخالف شرع و عقل باشد صدور یابد شرف تنبیه ارزانی دارید و در گفتن کلمة الحق از ملامت هیچ ملامت کننده اندیشه جایز مشمارید و بدانید که سخن شما وقتی مآثر افتد که دعوی شما بامعنی مطابق باشد واگر قضیه برعکس بود سخن شما در من اثر نکند و آتش غضب من شعله کشیده خرمن جمعیت شمارا محترق گرداند باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید و قواعد محبت مرا در خواطر مستحکم گردانید که اگر برواى این اقوال ننمائید و مرادشمن دارید بر طبق فرموده (ان القلوب علی القلوب شواهد) صورت عداوت شما در آئینهٔ دل من عکس اندازد و شمارا مبغوض بلکه مغضوب من سازد و بدین واسطه اختلال در امور دین و دنیا پدید آید و پیکر فتنه و فساد در امور عباد و بلاد چهره گشاید آنطبقه عظیم الشأن که اززبان حکمت بیان آن پادشاه عالی مکان این سخنان شنودند از کمال کیاست و درایتش متعجب گشته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و تمامت آن کلمات را کالنقش فی الحجر برالواح خاطر ارتسام داده ظاهر و باطن خود را مطابق یکدیگر گردانیدند.

حکایت سوم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه درفیصل قضایاء دینیه وتقویت امورشرعیه

ازسیاق کلام قدوه وزراء آفاق خواجه رشیدالدین فضل‌الله طاب ثراه بمسامع هوشمند آگاه می‌رسد که دراوایل حال که سلاطین چنگیزخانی برممالك ایران استیلا یافتند بسبب عدم وقوف تمیز عالم ازجاهل نمیتوانستند و هرکس رادرزی اهل علم وصلاح میدیدند تعظیم کرده دانشمند میدانستند واین معنی برطایفه ازجهال وسفها ظاهرشده دراعه وقاحت بر دوش افکندند وامراء مغول را ملازمت نموده ابواب تواضع وتملق بازگشادند ورشوت هاداده منشور قضاودیگر مناسب شرعی درست کردند ودرانحطاط مرتبهٔ اعاظم علما کوشیده کاربجائی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اعمال واشغال شرعیه کوتاه گردانیدند وچون چندگاه مردم جاهل بمراددل بفیصل قضایاء فرق برایا پرداختند میان ایشان مخالفت اتفاق افتاده بمعارضهٔ یکدیگر برخاستند وآن مقدار منازعت نمودند که که مغولان را خساست نفس وخباثت طبع ایشان معلوم گشته حسن عقیدهٔ که نسبت بآن طایفه

داشتند فاسدشد واحوال‌اصحاب علوم را بر آن‌قیاس کرده دیگر باحترام هیچیك ازعلما قیام ننمودند ونهایت‌این‌کار بدانجا انجامید که بعضی‌ازعالم صورتان بی‌دیانت منصب قضا رااجازت کردند لاجرم‌ابواب دعاوی باطله‌مفتوح گشت و گذرانیدن گواهان دروغ‌سمت شیوع‌پذیرفت ومفسدان محتال ومزوران‌بدافعال کهنه قبالها‌بدست‌آورده اسباب‌واملاك اصحاب ناموس‌را دعوی‌می کردند وبقاضی وداروغه رشوت داده درثبوت مدعای‌خویش شرط‌اهتمام‌بجای‌می آوردند وبعضی ازکتاب نامسلمان جهت مدعیان کذاب‌تقلید خطوط وتمسکات‌متقدمین قبالجات‌می نوشتند وتاریخ‌را صدسال یا صدو پنجاه‌سال بازپس‌می بردند وآن مدعیان‌بدان وسیله مزاحم‌اشراف واعاظم می‌شدند و هریك ازمدعی و مدعی‌علیه بمغولی صاحب‌اختیار توسل جسته مخاصمت بین‌الجانبین بتطویل می‌انجامید وهریك را مبلغهاخرج‌شده آن‌قضیه بمقطع‌نمی‌انجامید وگاهی میان‌حامیان مهم‌ازتیغ‌زبان باستعمال سیف وسنان سرایت‌کرده روزبروز خصومت می افزود وقاضی‌را خود در حین‌اشتغال بدان مهم‌غیر گرفتن رشوت‌کاری نبودبنابراین مقدمات چندسال اصحاب علم و کمال در کمال‌اختلال حال‌بودند ورواج ورونق امورشریعت‌را از قاضی‌الحاجات‌سؤال مینمودند تاآنکه تخت‌سلطنت وجهانبانی‌بذات‌میمنت صفات‌غازانی‌سمت‌زیب وزینت پذیرفت ونیز دعای‌مظلومان بهدف‌اجابت رسیده همت‌عالی نهمتش برتقویت دین‌مسلمانی قرارگرفت وبعداز تفحص‌و تفتیش کیفیت ظهورمزوران‌مفسد وحقیقت بطلان‌کاتبان مقلدبررای عالم آرایش ظاهر گشته‌جمعی‌از مردم‌بداعتقادراکه‌فتنه‌وفسادایشان‌نزدعالمیان‌مقرربودسیاست فرمود ومنهیان‌دیانت پیشه ومعتمدان‌نیکو اندیشه‌برگماشت تاهرکس از اهل تزویر در هرجایابند عرضه داشت ایستادگان پایه‌سریر اعلی نمایندو بدین‌جهت بسیاری ازتزاویر مفسدان‌شریر بتحقیق انجامید وقبالجات‌دروغ‌ایشان‌باطل شده‌دیگر کسی پیرامون‌دعوی بی‌معنی نگردید آنگاه‌پادشاه اسلام پناه‌بهمگی همت‌متوجه ترویج احکام شریعت‌شده در آن‌باب چهار مثال‌لازم الامتثال اصدار فرمود **اول** درباب تعویض‌منصب جلیلةالمراتب قضا **دوم** درباب‌آنکه‌چون مدت‌سی‌سال ازوقوع قضیهٔ‌بگذردقضاة بمرافعهٔ آن‌نپردازند **سوم** درباب اثبات ملکیه بایع‌قبل‌البیع **چهارم** درباب تاکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه وطغرای هریك ازاین فرامین مطاعه‌براین موجب بودکه بسم‌الله‌الرحمن الرحیم بقوةالله‌تعالی ومیامن‌الملةالمحمدیه فرمان‌سلطان محمودغازان ودر یرلیغ منصب قضابعداز قیود و شروطی که متعارف و معهود است مذکور بود که باید قاضی راهیچ آفریدهٔ ازحکام وامرا ووزراء بخانهٔ خود نطلبد وهمه‌کس جهةفیصل قضا یا بدارالقضا رود وقاضی بهیچ‌علت وبهانه ازمردم‌چیزی‌نگیرد وهرگاه‌حجتی‌نونویسد قبالهٔ کهنه رادر طاس‌عدل بشوید و ایضاًهرقبالهٔ که تاریخ‌کتابت آن ازسی‌سال زیاده باشد هم‌در آن طاس‌نابودگرداندوازهرکس تلجیه‌وتزویری ظاهرشود ریش‌اوراتراشیده برگاونشانده گرد شهربرارد و مردم‌را ازنوشتن‌محضر منع‌کند و محضرهیچکس رااختیار ننماید و

اگرمدعی علیه جماعتی ازاهل اختیاررا جهت حمایت بدارالقضا حاضر سازد تاوقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند بمرافعه آن قضیه نپردازد دیگر باید که جهت قضیهٔ که میان دومغول یا یك ترك و یك تازیك باشد درماهی دو روز حکام و تبکچیان و قضاة وعلویان و دانشمندان بمسجدجامع مجتمع شده دردیوان مظالم نشینند و آن دعاوی را باتفاق پرسیده مقطع دهند و درجمیع دعاوی مشکله برین موجب عمل نمایند وکیفیت رامسجل ساخته خطوط خودرا بر آن نهندد یگر هرملکی که در ملکیت آن گفت وکوی باشد مادران و نبیرگان وخاتونان وفرزندان ودختران ودامادان و امیران تومان وهزاره وصده ودهه و سایرمغولان وتبکچیان دیوان بزرك وقاضیان وعلویان دانشمندان و مشایخ و پارسایان درمیان نباشد نخرند وقاضی باید که احتیاط بلیغ نموده قبالهٔ بتمام طوایف مذکوره بنویسد واگربداند که دیگری می نویسد مانع شود دیگر باید که قاضی معتمدی متدین نصب کند تاتاریخ قبالجات رانویسد وروزنامه نگاهدارد ونیکو ملاحظه نماید که اگرکسی ملکی را یکبارفروخته باشدیا برهن کرده بار دیگر نفروشد یا بگرو ننهد واگرظاهر شود که شخصی به ین فعل اقدام نموده باشدریش اورا تراشیده گرد شهر بر آورد واگرتاریخ نویس نیزاز آن قضیه واقف بوده پنهان داشته باشد گناهکار وکشتنی باشد(والسلام علی من اتبع الهدی) ومضمون یرلیغ دوم آن بود که چون همگی همت مامقصور بر آنست که امورجمهور بر نهج عدالت فیصل پذیرد ومواد نزاع ازمیان خلایق ارتفاع یابد وحقوق درمراکزخویش قرار گرفته ابواب تلجیه وتزویرمسدود گرددچند کرت بحضورقضاة وعلما یرلیغ فرمودیم که درفصل وقطع قضایاء برایابروجهی که مقتضاء شریعت غرا باشدواز شوایب تزویر و مداهنه معرا بودامعان نظر کنند وقبالجاتیرا که درمدت سی سال دعوی نکرده باشند و مزوری آنرادستور ساخته خواهد که بحمایت قوی دستی مدعاء باطل خودرا به ثبوت رساند اصلامسموع ندارند ومرافعه آن قضیه نکنند وهیچ آنریده رامجال تمرد ندهند واگریکی ازاهل اقتدار برایشان الحاح فرماید و ازمقتضای یرلیغ تجاوز نماید کیفیت عرضه داشت کنندتا بروجهی اوراسیاست فرمائیم که موجب عبرت عالمیان گردد واین نشانرا غازان خان درمنزل کشاف ازحدود موصل در سوم رجب سنهٔ تسع وتسعین وستمایه بـالتمغا موشح ساخته فرمود تاسوادهـا نزدجمیع قضاة ممالك فرستادند وازتمامی قاضیان وثیقهٔ بخط و مهرایشان گرفتند که درفیصل قضایا شرعیه ازمیل ومداهنه وتزویروتلجیه مجتنب ومحترز بوده ازمضمون فرامین مطاعه تجاوز جایز ندارند واگر خلاف نموده دعاوی سی ساله رامرافعه کنندمستحق تعذیب وتادیب ومستوجب صرف وعزل شوند وحاصل الفحوی منشور سوم آن بود که ازجمله معظمات امور که درمیان عالمیان وقوع میباید یکی دعوی باطل است بعلة قبالجات کهنه وسجلات قدیمه وکیفیت این قضیه براین وجه می تواند بود که بعضی ازمردم مزور قبالهٔ اسباب ملکی خودرامکررمیسازند وگاهی بعضی از آن قبالجات مکرره رابنام اولاد خوددرست میکنندوبعد ازافروختن آن ملك یك قبالهٔ رابمشتری داده دیگر برا نگاه

میدارند و پس از آنکه آن ملك بچند کس انتقال میبابد بایع اول یا شخصی از ورثه او آن قبالهٔ دیگر را اظهار ساخته دعوی میکند و بگواهان دروغ ملکیت خودرا به ثبوت میرساندو چون برطبق مثلی که مشهور است قاضی بدو گواه عاجز است بصحت آن قضیه حکم میکند ومادر این ولا همت عالی نهمت بردفع امثال این دعاوی باطله گماشته حکم فرمودیم که هر کس درصدد مبایعهٔ ملکی آید نخست بدار القضا رفته ومرافعه نموده بشهود عدول ملکیت خودرا اثبات سازد آنگاه آن ملك را بمشتری بیع کرده اگر تمسکی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کند که بعداز این هر قبالهٔ که دراین باب ظاهر شود باطل و نامسموع باشد پس از آن قاضی کیفیت این مرافعه رامسجل ساخته مشروح بنویسد وتمسك بیع رادر تحت آن سجل قلمی نماید و اگر صاحب ملکی خواهد که در حق کسی اقراری کندهم براین موجب بتقدیم رسانند و دراین نشان چند قید دیگر مذکور بود دیگر آنکه باید که غیر کتاب دار القضا هیچ کاتبی بکتابت قبالجات قیام ننماید وقضـاة نیز کاتبان خودرا منحصر سازند ودیگری را اجازت آن کار ندهند وهر کاتبی که حجتی نویسد که دادوستد آن صده ینار باشد یکدرم حق الکتابه ستانندواگر معامله ازصددینار زیاده بود یکدینار اجرة گیرد و بیشتر نطلبد دیگر آنکه چون قاضی درمحکمه نشیند طاسی پرآب بر کرسی پیش خود بنهد وهر دعوی که مقطع یابدمسکوك قدیمه آنرا درآن طاس که موسوم است بطاس عدل بشوید دیگر آنکه اگر ظاهرشود که وکیلی از متخـاصمین چیزی گرفته اورا ریش تراشیده تعزیر وتشهیر کنند وهر قاضی که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقاب ایلخانی معاقب گشته معزول باشد اما نشان چهارم اشتمال داشت برتاکید احکامی که در فرامین مذکوره اشارتی بدان رفت وچند حکم دیگر نیز اضافه شده بوددیگر آنکه قضاة ممالك از کنار آب آمویه تاحدود مصر درباب تعدیل وتزکیهٔ شهودزیاده برمعهود اهتمام نمایند وبمجرد آنکه کسی را ظاهر العداله بینند قناعت نفرمایند ودرهرقضیه گواهانرا تفریق نموده مادام که صدق مقال ایشان بتحقیق مینماید بر ثبوت مدعا حکم نکنند دیگر آنکه درباب مهر کردن سجلات وقبالجات نهایت رویت کارفرموده مادام که مضمون آن صحایف را از شایبهٔ بطلان وتزویر مبرا نگردانند بخاتم شهادت مختوم نسازند دیگر آنکه هردووثیقه مخالف یکدیگر دردست دو کس که باهم مناقشهٔ شرعیه داشته باشند ظاهر گردد ائمه و علماء دار العدل ساخته کماینبغی تحقیق آن قضیه نمایند وحقیقت هر یك از آن دو تمسك که بظهور پیوندد بصاحبش داده قباله باطله رادر طاس عدل بشویندواگر دریك مجلس آن قضیه فیصل نیابدهردو وثیقه را بامینی سپارند وبخصمان باز ندهندتـاوقتی که شبهه والتباس بالکل مرفوع شودوحق درمرکزخود قرار گیرد دیگر آنکه اگر بظهور پیوندکه کسی ملکی رافروخته وپنهانی درباب وقفیت وقضیه آن ملك نوشته یابحسب تلجیه اقرار بملکیت دیگری نموده وبعدازفوت وی ورثه آن بایع آن وقفیه یاحجت اقرار بملکیت را ظاهر ساخته وداعیه دعوی کرده باید که چنانچه سلطان ملکشاه سلجوقی حکم فرموده بود قضاة اصلا آن قضیه را

مرافعه‌ننمایند وآن‌ملك‌را بملکیت‌همانکس که متصرف باشد بازگذارند وچون این نشان بالتمغاء همایون رسید غازان خان‌فرمان دادتاازآن سواد ها گرفته بتمامی بلاد وامصار ارسال‌داشتند وبدین‌واسطه رواج‌ورونق تمام‌درامور ملت‌حضرت‌خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام‌پیداشده متکفلان‌مناصب شرعیه نقش‌امانت ودیانت بر لوح‌دل نگاشتند.

حکایت چهارم در بیان زیانی که از ممرزربسودان واقع بود و غازان‌خان آن رسم را منسوخ ساخته

بناسودخامه عنبرین پیرایه ازجامع‌رشیدی این‌سرمایه بچنك‌آورده که سبب‌شیوع قرض‌بسود درایام ارتفاع‌اعلام‌سلطنت خواقین‌چنگیزی آن‌بود که درزمان اباقاخان‌بعضی ازمردم تجارت‌پیشه چنددست سلاح‌از جوشن وبرکستوان و شمشیر وتیروکمان ترتیب کرده بتوسط امراء قورچی نزد اباقاخان آوردند و بهای آنرا بروجهی ستاندند که مرابحهٔ تمام‌بحصول پیوست‌وآن حال‌راجمعی ازمفلسان مشاهده کرده وبسودقرض‌نمودند وماننده‌آن اشیا مرتب‌ساخته نزدایلخان‌بردند وبدان‌وسیله سرمایه پیداکردندوکار بجائی رسانیدندکه اباقاخان فرمان فرمودکه هرکس از مردم سوداگر سندقورچیان بدیوان برد ثمن اسلحه‌راکه بقورخانه سپرده باشد دیوانیان برمحل انقدبراة نویسند وبسبب این حکم‌آنجماعت‌راتوفیری تمام‌بحصول موصول شدلاجرم جمعی کثیرازترك وتاژيك بتمشیت آن‌یهم‌پرداخته‌پیوسته زربسودمی‌ستدند واسلحه‌ساخته‌نزد قورچیان‌میبردند وایشان‌مبلغها ازآن طایفه رشوت‌گرفته‌بموجب‌مدعاسند میدادند وچون‌آن‌سند بنظر دیوانیان میرسید برکیفیت‌توفیرآن وقوف‌یافته درنوشتن براةطریق‌اهمال مسلوك میداشتند وسوداگران وسوداگران مبلغی دیگرحق‌السکوت بدیشان‌می‌دادند تامهم‌کفایت‌میشد وآهسته‌آهسته این سودا ومعامله بدانجا انجامیدکه‌زمرهٔ‌ازسوداگران بعضی‌ازتبکچیان‌راکه‌خط‌مغولی می‌توانستند‌نوشت خدمتی کرده التماس می‌نمودندتااززبان امراءقورچی‌سندها بمبلغهای کلی درقلم‌می‌آوردند وبتدریج دردست‌هریك‌ازمزوران آن‌مقدارسند و برات جمع شده که‌اگراموال‌تمامی‌ممالك رابدیشان می‌دادند وفانمی‌کرد وعشرعشیرآنچه یافتجه‌داشتند سلاح‌درقورخانه موجودنبود وآن جماعت هرروزه بسردیوان رفته وجوه نابود خود را می‌طلبیدند واصحاب دیوان ازاداء عاجزبوده درفیصل آن قضیه متحیر میگردیدند آخر الامر صاحب سعید خواجه شمس‌الدین محمد جوینی بر حقیقت این معامله وقوف یافته سوداگران را طلب فرمود وفرمودکه این‌مبلغ مال‌که‌شماازدیوان‌میطلبید درعالم موجودنیست ونزدما بتحقیق پیوسته‌که شماازادرجمع کردن‌این اسناد غیرخدمتی که‌امراء قورخانه وتبکچیان کرده‌اید چیزی‌صرف‌نشده‌اکنون‌من‌میتوانم‌که‌درعوض‌هرهزار دینار

که برات بدست دارید دویست دینار بشمارسانم مشروط بر آن که از آن دویست دینارصد دینار از شما باشد وصد دینار ازمن ویکی ازقرض خواهان آغاز مضایقه کرد صاحب سعید ازوی پرسید که ترا ازدیوان چه مبلغ می باید گرفت جواب داد که پانصد تومان خواجه شمس الدین محمد گفت که اسباب واملاك تو در تبریز چه مقدار باشد گفت که هیچ مقدار فرمود که تورا درا ین شهر سرائی هست گفت بلی محقرحجره دارم صاحب دیوان باز سئوال کرد که مسکن تو آن قدر وسعت دارد که اگر پانصد تومان را در آنجا ریزند چیزی فاضل نیاید جواب داد که خانه من گنجایش آن مبلغ ندارد خواجه گفت قطع نظر از سایر جهات کسی را که سرائی نباشد که پانصد تومان زر در آن گنجد چگونه باور توان کرد که مالك پانصد تومان اسلحه بوده و آنرا اهتمام بسرکار پادشاهی فروخته وبعدازاین قیل وقال و جواب وسئوال سوداگران بشرط مذکوره صلح نموده وخواجه وجوهی را که تمسك دردست داشتند ازهزار دینار دویست دینار بر مواضع مرجوالوصول برات نوشت و آنچه نقد میشد در وجه حق الاهتمام خود گرفته حصه سوداگران را جنس بدیشان میداد تا آن مهم بفیصل انجامید.

حکایت دیگر

دراین باب آن که درزمان سلطنت کیخاتو خان ووزارت صدرجهان مقاطعان ولایات مردم خسیس دون همت بودند وهرگاه که بدرگاه پادشاه می آمدند وصاحب دیوان ازایشان مال می طلبید می گفتند که اینجا چیزی میسر نمی شود مگر آن که زر یاجنس بسود قرض کنیم وبراین تقدیر مارا زیان کلی می افتد خواجه صدرالدین احمد بواسطه اخراجات ضرور به فرمودی که بهر طریقهٔ قرض یابید مع مرابحه درحساب مجری داریم تاشما را نقصان نیاید کشید ومقاطعان جنسی را که بده دینار می ارزید بسی دینار قرض میکردند وبچهل دینار بصدرجهان می دادند ونواب دیوان آن جنس را بده دینار که ثمن عدل آن بود فروخته چهار دینار جهة خود برمیگرفتند وبصاحب میگفتند که ازاین جنس زیاده از شش دینار حاصل نشد برین تقدیر ازهر چهل دینار اصل المال شش دینار در وجه براة دار پادشاه می نشست لاجرم تمامی اموال ولایات بمالا یعنی مصروف گشت واختلال بامور ملك ومال راه یافته مهم گیخاتوخان چنانچه نوشته شد ازهم گذشت وهمچنین ازمعاملات صدرجهان حکایت کنند که نوبتی یکی ازملازمانش ازبازرگانی چندهزار گوسفند جهة خاصه صاحب دیوان بخرید گوسفندی بپنج دینار مقرر آن که بعدازانقضاء دوماه ازروز بیع زر جواب گوید چون میعاد دررسید وزر موجود نبود صاحب دیوان فرمود که گوسفندان رافروخته بتاجر دهند وحال آنکه بعضی از آن تلف شده بود وباقی لاغر گشته چنانچه از ثمن آنها زیاده ازمرابحه دوماه چیزی حاصل نشد وبازرگان آنوجه راستانده بطریقهٔ که معهود بود قباله اصل راتازه کرد القصه چون غازان خان بر سریر سلطنت قرار گرفت وامثال این حکایات استماع نمود فرمود که موجب

این همه فساد آنست که فرق عباد بخلاف شریعت مطهره زر بسود میدهند ودر شعبان سنه ثمان و تسعین وستمائه یرلیغ واجب الاذعان بتمامی بلدان ارسال داشت که من بعد هیچ آفریدهٔ زر بسود ندهدبو نستانند و هر کس که بخلاف شرع شریف وحکم همایون عمل نماید حکام و داروغگان اورا تادیب بلیغ نموده بجزا رسانند و بدین واسطه آن بدعت سیئه درایام دولت آن پادشاه عالیجاه بر افتاد وزر بسودان ازسیاست ایلخانی ترسیده دیگر کسی قدم در وادی آن امر محدث ننهاد.

حکایت پنجم درمنع تکلم بکلمات کفرآمیز وزجر مردم از ارتکاب امور فتنه انگیز

درجامع رشیدی مسطور است که در آن اوان که غازان خان با نهدام آثار کفر وظلام و ارتفاع اعلام اسلام می پرداخت چند کرت بسمع اشرف اعلی رسید که بعضی از امراء و لشکریان وغیرایشان هر گاه برمخالفان ظفر می یابند یا کاری از پیش میبرند زبان لاف و گزاف گشاده میگویند که بواسطه شجاعت ودلاوری ما و تدبیرات صایبه که انگیخته این مهم میسر پذیرفت و اگر قضیه برعکس میبود برزبان میگذرانیدند که ما بقدر مقدور لوازم سعی واهتمام بجای آوردیم امافرمان الهی برین موجب صدور یافته بود که مغلوب ومنکوب گردیدو این سخن عموم تمام پیدا کرده دراکثر امور کلیه وجزئیه دورو نزدیك وترك و تازیك بامثال این مقال تکلم می نمودند و این معنی برمزاج ایلخانی گران آمده فرمود که گفتن این سخنان بغایت ناپسندیده است ومنجر بکفرمی شود و می باید که هر نیکوئی که بمارسد آنرا ازعنایت ایزدتعالی دانند وهر بدی که وقوع یابد آن را نتیجه افعال سیئهٔ خود شناسند آنگاه حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده بسخنی که منشأ آن عجب و کبر باشد تکلم ننمایندوهمه کس امورخیررا بفضل حق سبحانه وتعالیٰ نسبت کرده هر شر که پیش آید نتیجه گناهان خویش دانند ومنشیان آستان ایلخانی دراین باب یرلیغها نوشته باطراف ممالك محروسه فرستادند وهمدران اوقات آن پادشاه خجسته صفات حکم فرمود که هر آفریدهٔ را که درشوارع واسواق مست یافته گرفته برهنه سازندودرمیان بازار بردرختی بندند تاهر کس بروی عبور نماید زبان ملامت وسرزنش بر گشایدو بواسطهٔ صدوراین فرمان طوایف خلایق که ازوهم عربده مغولان مست مجال تردد نداشتند ودرمهاد امنیت آرمیدند وبفراغ بال در کوچه و بازار آغاز آمدشد کرده دعای دوام دولت غازانی بتقدیم رسانیدند وهمدران ایام آن خسرو پرویز احتشام فرمان داد که هیچ منکوحه رازیاده از نوزده دینارو نیم کابین نکنند وچون ازسبب این حکم سئوال نمودند جواب داد که اگرمیان زن وشوهر طریقهٔ محبت وموافقت مرعی باشد هیچ کس ایشان را ازیکدیگر جدا نتوان کرد و هیچ چیز از یکدیگر دریغ ندارند پس درگرانی کابین منکوحه را نفعی نباشد وناکح را از آن ممر ضرر متصور نیست و اگر بین الجانبین اتفاق واتحادوقوع نیابد چون کابین بسیار باشد شوهر

ازخوف طلب زر زن راطلاق نتوان داد واین معنی بخشم وغضب سرایت نموده پیوسته میان ایشان خصومت و نزاع قایم بودوهر دودرمحنت اوقات گذرانند اماچون کابین اندك باشد و بگفتن لفظ طلاق مرافقت بمفارقت انجامد هر يك اززن وشوهر ازجنك وعربده نجات یابند وجهت خویش جفتی مناسب پیدا کنند لهذا درزمان خجسته نشان خاتم الانبیاء علیه من الصلواة اتمها وانماها مهر اندکی می بوده چنانچه در کتب مشهور مسطور است ومذکوروالله اعلم بحقیقة الاحوال والامور وهمدران اوان فرمان آن پادشاه عالی شان بنفاذ انجامید که زنان و کنیزان را باکراه درخرابات ننشانند وجمیع اصناف خلایق احترازو اجتناب ازارتکاب این فعل منکر واجب ولازم دانند.

حکایت ششم دردفع انواع جور واعتساف ووضع قوانین عدل و انصاف

اشراف مورخین باقلام بلاغت آئین براوراق روزگار ودفاتر لیل و نهار نگاشته اند که قبل ازارتفاع رایات اقتدار غازان خان سلاطین چنگیزخانی مال وجهات هر يك ازولایات را بمبلغی معین قطع کرده عنان دادوستد هر بلده را درقبضهٔ اختیار حاکمی می نهادند و سیور غالات وادرارات ارباب عمایم وسایراخراجات ضروریه رابروی مجری داشته جهة تحصیل تتمه وجوه ایلچیان و براةداران متعاقب ومتواتر بدان ولایت میفرستادند وحاکم دراول سال مال وجهات دستوری را ازرعیت مستخلص میگردانید وآن را نتیجه ساخته هرگاه ایلچی یابراةداری بدانجا میرسید گاهی ببهانه ضیافت ایلچی واحیانا بعلت قوللقه وعلوفه برات دارمبلغهای کلی توجیه میکردو بعضی ازآن وجه را صرف آن طایفه نموده تتمه رابرای خود می برد و بدین سبب درسالی ده مال بلکه زیاده از رعیت مستخلص گشتی وعجزه وضعفا دردست محصلان گرفتار بوده فریادمظلومان ازج او آسمان درگذشتی ودر اکثر احوال براةداران بیحصول مقصود بازگشته براة بدیوان آوردند وعوض طلب نمودندی دیوانیان گفتندی که مال درولایات باقی است بی قاعده کرده اند که وجه براة شمارا نداده اندو کرت دیگر نشانی بتاکید تمام نوشتندی که وجوه ایشان رابزودی وصول دهند وعذر نگویند و باین بهانه حاکم کرة بعداخری مبلغی توجیه کردی و هر براة داری بیچارهٔ را در تعذیب کشیده نهایت تشدد بجای آوردی وبنابر آنکه حکام وزرا واصحاب دیوان اعلی راپیوسته بخدمات لایقه وتبریکات رایقه ممنون می ساختند اگرمظلومی باردورفته دادخواهی نمودی سخنش راهیچ آفریده بسمع قبول نشنودی بنابراین جهات ویرانی ولایات درجهٔ کمال یافته بود وشراراتش ظلم وبیداد برهرشهر وکشور تافته و رعایاء بیچاره ازکثرت حواله و مطالبه بغایت مغموم واصحاب علم وکمال ازوصول ادرار وسیورغال محروم وچون در

اوایل‌سال مستقی نزد حاکمی رفته طلب‌سیورغال نمودی‌جواب گفتی که چندین برات دار دیوان‌درولایت‌اند انشاءالله‌تعالی چون‌مهم‌ایشان ساخته‌شود فکرشما خواهیم کردو بعداز آن که‌چندگاه آن‌فقیر بحال‌تباه اوقات گذرانیدی و بار دیگر طلب‌حق‌خود نمودی‌وزیرحاکم براة بربقاء رعایا نوشتی و بنابر آنکه‌تاآن‌زمان اضعاف‌مضاعفه مال وجهات دستوری‌نقد وجنس ازرعیت بیرون‌آمده بودی‌یك‌فلس‌حاصل‌نگشتی لاجرم‌اکثر ولایات‌ازحلیه‌عمارت وزراعت عاری‌وعاطل‌شده مردم جلای‌وطن اختیار نمودند وبعضی که‌بسبب عجزوضعف‌در مولدومنشأ ماندند درها وسراهارا برآورده دربیغول‌ها بسر میبردند و هرگاه محصلی بقریه یامحله‌رفتی لوندی‌را که‌صاحب وقوف بودی‌دلیل گرفتی وبراهنمونی‌او درویشان را ازسردابها وخرابها بیرون کشیده تعذیب‌نمودی‌واگرازجنس‌مردان کسی نیافتی‌زنان‌را بدست‌آورده وازپای‌آویخته وجه‌براة طلبیدی وازجمله بلادعراق ویرانی دارالعبادهٔ یزد بدان‌مرتبه‌رسیده بود که‌درتمامت قراء وتوابع آن‌ولایت یك‌کس‌بنظرهیچ‌دیده‌وری‌در نمی‌آمد زیراکه معدودی که‌درخرابه‌های آن‌بلده مانده‌بودند دیده‌بانی تعیین کرده بودند که‌هرگاه کسی پیدامی‌شد ایشان‌راخبردارمی‌ساخت تاپناه‌بچاههای‌کاریز میبردند نقلست که درسنه‌احدی‌وتسعین وستمائه که‌علی‌خواجه‌ولد عمرشاه سمرقندی حاکم‌ومستاجریزد بود صاحب ملکی بفیروز آباد که از معظمات قصبات آن‌ولایتیست رفت بطمع آن که شاید از مزارعان آنجائی چیزی از مالکان خودتواندستد و مدت سه‌شبانه‌روز هرچند سعی‌نمودهیچ آفریدهٔ ندید مگرمحصلی‌را که‌درمیان ده نشسته‌دشت بانی‌ودورعیت راچوب میزد وقوللقه‌میطلبیدو یك‌حبه بحصول موصول‌نمیکرد القصه چون انوار عدالت غازانی ازافق عنایت ومرحمت یزدانی طالع گشت و جنات خافقین را طراوت ونضارت بخشید،آن پادشاه عالیجاه‌متوجه تدارك‌اختلال‌احوال‌رعایا ودفع ظلم‌و بدعتهاشده‌فرمان فرمود که‌وزراء هیچ ولایتی‌را بمقاطعه ندهند و دست حکام را از دادوستدکوتاه ساخته عنان‌اختیار آنکاررا درقبضهٔ‌اقتدار ایشان ننهندآنگاه وزراءعظام برحسب‌یرلیغ مطاع بهرمملکتی ازممالك محروسه‌نویسندهٔ راست‌قلم ارسال‌داشتند که بتمامی‌قری‌ومزروعات آن‌ملك‌رسیده املاك‌واسباب رعیت‌رانام بنام‌مفصل‌نماید وواجبی‌هر یك‌راعلاحده برسبیل عدالت قراردهد واملاك اینجوو اوقاف‌رابنام متصرفان مثبت‌سازد تامعلوم شودکه درهر ولایتی‌کدام اراضی‌ملك‌است وکدام‌خالصه‌وکدام اینجووکدام وقف وبعدالیوم‌اگرکسی خواهدکه وقف‌را بملکیت تصرف‌نماید یاملك‌کسی‌را دیگری‌دعوی‌کند هرگاه‌بآن دفتررجوع فرمایند حقیقت حال ظاهرگردد و چون برینموجب دفتری منقح‌عمل گشت و قانون مال‌وجهات هرولایت مقررشد مقتضای فرمان غازانی جهة داد وستد هر مملکتی نویسنده تعین‌نمودند که درارددو باشد ودراول سال مال‌آنولایت را چنانچه بنام‌هرکسی بردفتر مثبت باشدمفصلا دروجه ارباب حوالات براة‌نویسد وبرظهر آن‌نشان نوشته‌بآلتون تمغاموشح گردانند وبولایت فرستند تارعایا واجبی و درامرده‌نیم وحق‌خزانه بدوقسط

بصاحب جمع آنولایت جواب گویند واوحصهٔ براة دازراوصول داده‌تتمه رابخزانهٔعامره رسانند وفرمان واجب‌الاذعان نفاذیافت که‌حکام و باسقاقان وتبکچیان ایشان‌اصلابررعایا براة‌ننویسندواگر بخلاف‌حکم‌قلم‌بر کاغذنهندحاکمی راکه‌پروانه‌داده‌باشد سیاسیت کرده نویسنده رادست برند وبعدازاین‌حکم بچندگاه داروغه روداور ازاعمال همدان پروانه داد تاتبکچی براتی برولایت‌نوشت وکیفیت این‌حال بعرض رسید ایلچی‌متوجه همدان گشت تابدستور مذکورعمل نمایدداروغه وتبکچی بروصول ایلچی‌اطلاع یافته گریختند پس‌از سال‌حاکم‌درزاویهٔ که مختفی بودازعالم انتقال نمودامانویسنده درنهاوندگرفتار گشته مقطوع الیدشدبعد ازآن درتمامی‌ممالك محروسه هیچ‌آفریدهٔ رازهره ویارانبود که‌بخلاف‌حکم یکدینار ویکمن‌بار بررعیی حواله‌نمایدوجهته علفه‌وعلوفه وساوری دست بتوجیه‌برآورده ابواب‌تخصیص برگشایدوچون دو سه‌سال ازوضع‌این قاعده وقانون‌در گذشت‌ومعموری‌ولایایت سمت‌ازدیادگرفته اموال خزانه‌بتمام‌واصل گشت رای‌صوابنمای غازان خان‌چنان‌اقتضا کرد که آنقاعده‌پسندیده‌را بروجهی‌موکدگردانند که بسبب تبدیل زمان وتغیردوران وحدوث وقایع‌ووقوع‌حوادث هیچ‌آفریدهٔ طریق خلاف‌نتواند پیمود و بدستور سوابق‌ایام ابواب توجیه وتخصیص برروی رعایا نتواندکشود بنابرآن فرمان لازم‌الانقیاد بنفاذ انجامید که‌ازتمامیت ولایات دفاترقانون مذکور را بکتابخانه که‌در تبریز بناکرده بودجمع‌سازند وبمعتمدان سپرده‌ایشان راAz اوقاف‌بقعه مذکوره وظیفه دهند تادرمحافظت آن ازخود‌بتقصیرراضی نگردند و قانون هرموضع‌از ممالك محروسه رابرتخته پاره‌یاقطعهٔ سنگی یاصفحه‌که ازمعدنیات‌باشد مرتسم ومنقش‌گردانند ودریکی ازبقاع آن‌موضع منصوب‌سازند وبلعنت‌موکدکنند که‌بمرورشهور وایام وتمادی دهورد اعوام هیچکس‌ازفرق انام‌تغییر وتبدیل‌باین‌قانون راه‌ندهد و هرگاه که‌آنصفحه منصوبه ضایع‌شود رعـایا رجوع بکتابخانه مذکوره نموده ازمحافظان کتب نقل‌ستانند و دراین باب‌یرلیغ مطاع‌موشح بآلتون‌تمغا صدور یافته سوادآن‌را باطراف‌ولایات فرستادند و آن‌نشان‌مذکور بودکه حکام وداروغکان بلدان بـاید که‌مقتضای قانون وآلتون تمغااز ازدفتر واجبی‌که مقررشده بی زیاده ونقصـان بحضور ســادات و قضاة وائمهٔ عدول و اکابرنسخها بررعایاء هرقریه ومزرعه دهند وایشان راالزام نمایدکه درعرض‌بیست‌روز آن‌نسخه‌را برلوح نقش‌کرده درموضعی معین مستحکم‌گردانند تاسالهای بسیار باقی و پایدارباشد وازصفت تغییرو تبدیل محروس و مصون‌مانند وهرکــس را ازوجوه‌العین و اجناس‌برحسب مقررچیزی بدیوان اعلی بایددادچنانچه میعادمعین‌گردد ادانمایدوهمچنین ماخوذات تمغارانیز برتخته‌مرتسم‌گردانند وبایدکه‌هرگاه محصلی بشهری یاقصبه‌تحصیل آورد جهته‌اوخیمه درمیان آنموضع‌نصب‌کنند ورعایا از روز اول تاآخر میعاد هرروز آنچه‌نقد شود بافرع خزانه داری‌بوی رسانند واورا بعدازآن‌باسم علوفه درقوللقه‌چیزی ندهند ونگذارندکه نوکران‌خودرا به‌محصلی‌بهیچ طرف فرستد واگررئیس ده‌ورعایا

طریق اهمال و تغافل مسلوك داشته میعاد مقرر و اجب خود را وصول ندهند محصل ایشان را گرفته جرمانه ستانند و هر کس را بتقصیر متهم باشد هفتاد چوب زنند و میعاد اموال وجوه العین واجناس ولایات برین موجب که از جامع رشیدی بعینه نقل کرده میشود مقرر بود میعاد و وجوه العین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا بهر موضع از آن نوع بروجهی که معین گشته بر لوح نویسند و بر آن موجب جواب گویند قچور متوجهات رعایا ده نشین که عادت آنست که در هر سالی بدو قسط رسانند و متوجهات صحرا نشینان مقرر آنکه در اول سال بیکدفعه جواب گویند ماخوذات تمغا بموجبی که مناسب هر ولایتی بر ظهر قلمی شده بر لوح ثبت کنند و لوح را در موضعش استوار گردانند تا بر ان موجب بقسط وصول دهند و بزیاده و نقصان خلاف ننمایند **حرف** از جملهٔ متوجهات یکساله هر موضعی از نوروز جلالی تا بیست روز نصفی رسانند **حرف** ازوقت تحویل آفتاب بمیزان تامدت بیست روز نصفی دیگر را جواب گویند **خراج** ومالی که از قدیم الایام بوجوه العین مقرر بوده از اول نوروز جلالی تامدت بیست روز بدهند **خراج** ووجوه العینی که مقرر بوده که بوقت ارتفاعات صیفی جواب گویند از اول تابستان تامدت بیست روز بدهند **میعاد** و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیری و سردسیری شتوی وصیفی و از بعض مواضع که صیفی ندارد و برینموجب **دفعه** ولایت گرمسیرات از شتوی وصیفی **شتویه** از گندم وغیره آنچه مقرری برموضعی باشد بیرون از مواضعات مقرر شده بچهار پای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین گشته و بقابض تسلیم نماید و غایت مهلهٔ آن هشت روز است **صیفیه** از اجناسی که بموجب قانون بیرون از مواضعات مقرر شده بچهار پای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین گشته و بقابض رسانند وغایت مهلهٔ آن چهل روز است **دفعه** سرد سیرهای صیفی و آنچه صیفی نداشته باشد شتویه بموجب قانون مقرر بتمام و کمال بچهار پای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین است درمدت بیست روز **صیفیه** بموجب قانون مقرر بعد از موضوعات بتمام و کمال نقل کنند بانباری که در آنحدود معین است وغایت مهلهٔ آن هشت روز است

حکایت هفتم در کیفیت آمدشد ایلچیان و بیان رفع جور و تعدی ایشان .

درزمان چنگیزخانیان جهة سرانجام مهمات سرکار سلطنت ورسانیدن اخبار هر شهر وولایت آمدشد ایلچیان باطراف واکناف بلدان بسیار وقوع مییافت وتمامت خواتین و شاهزادگان وامراء تومان هزاره وصده و شحنگان ممالك وقوشچیان و پارسچیان وقورچیان جهة خبروی مصلحتی نوکران خود را ایلچی نام نهاده بولایات میفرستادند وهر کس که در شهری باشخصی خصومتی داشت وحاکم بغور قضیه او نمیرسید رجوع بدرگاه پادشاه کرده

و ببعضی ازمقربان توسل جسته ایلچی بآنولایت میبرد تامهمش را کفایت میکرد وباآنکه درهر یامخانه قرب پانصد سراسب می بستند گاهی کثرت اینطایفه بجائی میرسید که آن الاغان بسواری ایشان وفا نمی نمود لاجرم هر ایلچی که دراثناء راه بگله اسبی رسیدی یا بکاروانی بازخوردی الاغ گرفته سوار شدی وبسیار بودی که ایلچیان در صحرا و بیابان اسبان سادات وقضاة وعلمارا که متوجه اردو بودندی بگرفتندی وآن زمرهٔ واجب التعظیم درمواضع مخوفه پیاده وتنها ماندندی و این مهم بدانجا انجامید که طبقهٔ ازراه زنان خود را بصورت ایلچیان بمسافران نموده الاغان ایشان را بارخوت می گرفتندو بهرطرف میخواستند میرفتند وگاهی ایلچیان حقیقی نیز بمجرد گرفتن الاغان قانع نمیشدند و بهرقریه وخیل خانه که میرسیدند باضعاف آنچه قوللقه دستوری ایشان میشد ازمردم علوفه میستاندند و قوللقچیان ایشان جامه وعمامه بیچارگان میربودند و چون هر کس از ایلچیان نوکر بیشتر میداشت مهم اودرولایت زودتر کفایت میشدآن زمرهٔ بسعی بسیار جمعی کثیر ازرنود و اوباش باخود میبردند بحیثیتی که بعضی ازایلچیان که ایلخان و نوئینان اورا نمی شناختند وبمصلحت جزوی مهمی بجائی میرفت دویست سیصد سوارهمراه می داشت ومعارف آنطایفه رااقرب هزار سوارملازم میبودند واحیاناً چنان واقع میشد که درشهری برسردیوان نزدیك بدویست صندلی جهته جلوس ایلچیان مینهادند وحاکم میگفت که هرمهمی را که درسرانجام آن قدغن بیشتر است بیشتر بسازیم هر یك یك از ایلچیان میگفتند که بغایت ضرورتست و بدین سبب میان ایشان نیران نزاع ملتهب گشته هر کس غالب می آمد داروغه را ازتشدد دیگران نجات میداد واکثر ایلچیان بی ازآنکه کار ایشان سامان یابد بازمیگشتندو بدین جهته اختلال درامور ملك و مال پدیدمی آمد و بزرگترین ضررها که ازممر ایلچیان بمردم میرسید آن بود که رئیسان ولایات ایشان رادرخانهای مزارعان ومحترفات فرودمی آوردند وآن مغولان نامسلمان هرچه درآن خانها میدیدند ازفروش واوانی وخوردنی وپوشیدنی ملك خود تصور کرده تصرف مینمودند وگاهی دست بزن وفرزند مستمندان درازکرده ابواب فسق وفساد میکشودند **نقلست** که نوبتی پیری صاحب ناموس بسردیوان حاکمی رفته بزبان عجز و نیاز گفت که ای امراووزرا من مردی پیرم وعورتی جوان دارم وپسران من که زنان جمیله دارند بسفر رفته اندوعیال خودرا درمنزل من گذاشته اندومرا دختران نیزهستند وچندگاه شد که جماعتی ازایلچیان خوب صورت درخانهٔ من فرودآمده اند وآن نسوان را می بینندومرامیسر نمیشود که پیوسته درخانه بوده محافظت احوال ایشان نمایم وبعضی دیگر ازمسلمانان را نیزهمین بلیه واقع است اگر چندسال دیگرحال برینمنوال باشد حلال زاده درین مملکت کم پیداشودو بدانید که درعهد یکی ازسلاطین سلجوقی در نیشاپور بهمین دستورا تراك بیباك درسرایهای رعایا فرودآمده بودندروزی ترکی طمع درنو عروس صاحب خانه کرده او راگفت برو و اسب مرا آب ده آن مرد چون برغرض آن مفسد مطلع بود بآن سخن التفات ننمود و ترك بایذاء او مشغول گشته آخرالامر نوعروس

جمیله که اثواب نفیسه در برداشت افسار اسب را گرفته بکنار آب برد و در آنحین سلطان بدان جارسید و آن عورت را بدآنصورت دیده پرسیده که سبب چیست که تو بدین جمال دلفریب ولباس پرزینت وزیب اسب بآب آورده جواب داد که ازظلم بیدادتو و پادشاه از حقیقت این سخن استفسار نمود وپس ازوقوف بر کیفیت واقعه حکم فرمود که من بعد هیچکس ازلشگریان درخانه شهریان نزول ننماید اکنون شما نیز اقتدا بآن پادشاه عادل نمائید و بغور بیچارگان رسید آن پیر فقیر هرچند ازاین نوع سخنان بسر زبان آورد هیچکس جوابش نداد وتازمان فرخنده نشان غازان خان آن رسم محدث بر نیافتاد **القصه** چون آن پادشاه مؤید منصور بروقایع مذکوره اطلاع یافت عنان توسن همت بصوب دفـع آن بدعت معطوف گردانیده اول حکم فرمود که جهة ایلچیان خاصه ایلخانی که بمصلحت مهمات جهانبانی بسرعت آمدوشد می نمایند درشوارع بزرك درهر سه فرسخ یامخانه بنانهند ودر هر یامی پانزده سر اسب فربه نگاهدارند وهرایلچی که نشانی موشح بآلتون تمغا داشته باشد از آن یامخانها الاغ دهند والافلا ویامخانهارا بعهده یکی ازاعاظم امرا کرده دروجه اخراجات آن مواضع معموره تعیین فرمود وچون ضرورت بود که امراء سرحد باعلام احوال ملك و مال ایلچی ازآن شوارع بدرگاه سلطنت پناه فرستند هریك از آن نوئینان را چند کاغذ سفید موشح بآلتون تمغا عنایت کرد تا بوقت احتیاج نشان الاغ نویسند ومقرر ساخت که هیچ ایلچی را زیاده ازچهار الاغ ندهند وفرمود که اگر خبری باشد که در وصول آن تعجیل بیشتر باید کرددر آن باب مکتوبی نوشته مهر کنند وبیامچی رسانند تا او براسب یام نشسته بیام خانه دیگر برد وازآنجا یامچی دیگر تاخته بیامخانه دیگر آورد تا آن مکتوب بپای تخت رسد وچون این حکم بعمل درآمد بتجربه معلوم شد که یامچیان در شبانـه روزی شصت فـرسخ مسافت می تازند واخباری که دروصول آن غدقن بود در آن زمان بسه چهار روز از خراسان بتبریز میرسید واگر ایلچی خودمتوجه میبود در کمتر ازشش روز آن مسافت راقطع نمی توانست نمود وهمچنین درهر یامخانه دوپیك مقرر فرمود که بعض اخبار را ایشان از یامخانه بیامخانه رسانند وآن پیکان در شبانه روزی سی فرسخ راه می رفتند وچون یامخانها خـاصهٔ ایلخانی بموجبی که مسطور گشت ترتیب یافت غازان خان بابطال تمامی یامها فرمان فرمود واموالی که صرف آن میشد بخزانهٔ عامره فرود آمد وهمدران اوان یرلیغ واجب الاذعان نافذ گشت که بغیر از نواب درگاه پادشاه هیچ آفریده بهیچ طرف ایلچی ارسال ندارد واگر کسی بخلاف حکم عمل نماید آن ایلچی راعلفه وعلوفه ندهند وچون بمقصد رسد اورا مقید ومحبوس گردانند بعداز آن فرمان داد که ایلچیان خاصه ایلخانی را بحسب تخمین مدت رفتن ازخزانه عامره علوفه دهند تادرراه مزاحم رعایا نشوند وچیزی نطلبند وهمـدران ایام آن پادشاه جمشید احتشام حکم فرمود که درهر شهر ایلچی خانه ساخته در آن منزل فرش واوانی وسایر مایحتاج ترتیب نمایند وتادیگر هیچ ایلچی درخانه رعیت فرود نیاید وابواب تفرقه وتشویش برروی فقرا نگشاید و بواسطه نفاذ این احکام مطاعه عموم خلایق در مهاد آسایش و

فـراغت آرمیدنـد وبیشتر از پیشتر در زراعت وعمارت کوشیده دعـای دوام دولت بتقدیم رسانیدند .

حکایت هشتم دردفع شر دزدان مفسد وتتقـاولان متمرد

پیش از آن که همای دولت غازان خان جناح امن وامان برمفارق عالمیان مبسوط سازد بسیاری ازاشرار سر بدزدی وقطع طریق برآورده بودند ودرشوارع خودرا بر تجار و مسافران زده اموال ایشان را می ربودند وجمعی از آن طایفه درمیان روستائیان و صحرا نشینان دوستان داشتند که در وقت عبور کاروان کس فرستاده ایشان را برچگونگی حال سوداگران اطلاع می‌دادند وزمرهٔ باتتقاولان وراه‌داران طرح محبت واتحـاد افکنده بودند بنابرآن چون مسافران بمنزل ایشان میرسیدند نخست آنچه مدعا داشتند ببهانه راه داری از آن بیچارگان میگرفتند و بعداز آن ببهانه آن که دزد وحرامی همراه شماست یا آنکه راه مخوف است از کوچ کردن مانع میشدند تاوقتی که قطاع الطـریق متنبه گشته بکمین گاه می آمدند وهیچ کاروانی ازراهزنی آن قدرمضرت نمیدید که از تتقاول زیرا که قطاع الطریق گاهی بکاروانی بازمیخورد وتتقاول درهرسفری درچندموضوع مردم را گرفته بهر بهانهٔ مال ایشان رامیبرد وچون غازان خان بر کیفیت این حال وقوف یافت بهمگی همت متوجه امنیت طرق گشته نخست حکم فرمود که بهنگام هجوم قطاع الطریق بایدهیچ آفریده ازمردم کاروان وهمراهـان طریق انهزام پیش نگیرد وهمکنان در دفع دزدان متفق بوده هر کس خلاف نماید ازعهده خون ومال رفیقان بیرون آید دیگر فرمود که هرقریه وقصبه و خیل خانه که بموضع راه‌زدن نزدیك تر باشد باید که ساکنان آن موضع دزدان را تعاقب نموده بدست آورند دیگر فرمان داد که اگر ظاهر شود که شخصی ازخیل ترك با دزدی طـریق محبت مسلوك میدارد درحال اورا بسیاست رسانند آنگاه امیر یت قلی را که ازشبوه ریا مبرا بود بدفع شر آن طایفه نامزد فرمود واودرآن باب غایت اجتهاد بتقدیم رسانیده در اندك زمانی جمعی کثیرازقطاع الطریق را بتیغ سیاست بگذرانید وزمره رادوشاخه بر گردن بدرگاه پادشاه آورده محبوس گردانید بعدازآن آن خان عالی مکان یرلیغ فرمود که درتمامی شوارع ممالك محروسه درهرموضع که مخوف باشد راه‌داران امین بنشینند و ازهرچهار سردرازگوش که رخت تجارت بار داشته باشد نیم آقچه گیرند و ازهردو نفر شتر نیم آقچه وازچهارپایان خالی و آنچه ماکول وغله بارداشته باشند اصلاچیزی نستانند واگر قطع طریق اتفاق افتدهرراهدار که بآن منزل نزدیك تر بوددزدرا پیدا کند واگرنه ازعهدهٔ مال بیرون آیدوجمیع راهداران رابامیر نورانعی ولدمنقوربیك که درزمان ارغون خان سردارتقاولان بودسپرد واورا درباب تمشیت آن مهم تاکیدی تمام کرده فرموده که شوارع را بمردم معتبرسپـارد و برسر راههـا میلهاسنك وگچ بسازد و لوحی که عدد راهداران و آنکه ازهرچهارپائی چه چیز گیرند برآن مثبت باشددرآن میل مستحکم کندتا

هر گاه کاروانی بدآنجا رسد و بر مضمون آن اطلاع یابدزیاده از آنچه مقرر گشته چیزی براه داران ندهد و امیرنورانعی حسب الحکم بتقدیم رسانیده مسافران از قطع طریق وجور تقاول فراغت یافتند و آغاز آمد شدنموده جهته تجارت بهرشهر وولایت که مدعا بود شتافتند .

حکایت نهم در خالص ساختن عیارزر وسیم وگداختن قلابان در بوته خوف و بیم .

درروزگارقدیم هریك ازحکام روم وآذربایجان و فارس وکرمان و دیاربکرو گرجستان ومازندران وخراسان بعیارهای مختلف زرمیزدند و اینمعنی موجب نقصان و پریشانی حال سوداگران میشد بنابرآن ارغون خان درایام فرمانفرمائی خود یرلیغ فرمود که در تمامی ممالك باید که عیار نقره ده نه باشد وکیخاتوخان نیزموافق این حکم عمل نمود اماچندان فایده برآن مترتب نگشت ودرهیچ موضع عیار نقره زیاده ازده هشت نبوده واز زرروم از هرده دینار بیش ازدودینار نقره حاصل نمیشد و چون نقد وجود فایض الجود غازانی بعنایت صانع کارخانه آفرینش ازغل و غش عاری بود ودرنظراهل دانش و بینش مانندطلا مهری تمام عیارمینمود در آن اوان که سکه پادشاهی بنام همایون اریستامش مزین ومحلی شد صیرفی طبع نقادبرسرانجام آن مهم گماشته سکه وضع فرمود که دیگری را ساختن آن میسر نبود وفرمود که در تمامت ممالك محروسه بآن سکه که کلمهٔ توحید درآن منقوش بود زرزنند وهرزری که آن سکه نداشته باشد رایج ندانند واصلا تنگجات طلا ونقره را مغشوش نگردانند و فرمود که نیم مثقال نقرهٔ خالص مضروبهٔ مسکوکه را بیکدرم خرج کنند تنگجات جمیع ولایات راشکسته وبخلاص برده تمام عیارسازند وبهمان و زن سکه موزون و مسکوك گردانند چون بفرمـان آن مظهر امن وامان درولایت روم واران و آذربایجان وعراقین وفارس وکرمان وگرجستان وکردستان ومازندران وخراسان وزن وعیارزرمساوی گشت واز بیم سیاست وفرط مهابتش ضرابان وقلابان رامجال آن نماند که طلاونقرهٔ مغشوش را سکه زنندفرقه برایاخصوصاً تجاربغایت مرفه الحال شدند وبفراغبال آغازسوداگری ومعامله نمودند وهمدران ایام غازانخان فرمانداد تاازطلا مهری تنکجات صدمثقالی مضروب گردانیدند ودرسکهٔ آن تنگجات آیات کلام ملك علام واسامی سامی ائمه اثناعشرعلیهم السلام ونام آن پادشاه جم احتشام مثبت بود وهریك از آن که بدست مفلسی می افتاد چندگاه بفراغت مینمود .

حکایت دهم در تعدیل مکائیل و اوزان و تعیین سنجات ولایات بر یك میزان .

قبل از زمان فرخنده نشان غازان خان اوزان سنك زر و بار و پیمانه و کیل و قفیز و تغار اختلاف بسیار داشت چنانچه در یك ولایت بحسب قرب و بعد قری و قصبات از شهر تفاوت در وزن سنجات و کیلها یافته میشد و بدین واسطه خلل در تسعیرات بوقوع می پیوست و هر کس را از مردم روستا غله بقیقری میبایست داد چون بکیل و پیمانه بر و پیمودی البته هر صد من هفتاد من یا شصت من بودی اما مردم قوی دست آنچه ایشان را بایستی گرفت بضرب چوب در هر صد من سی چهل من زیاده می ستاندند و بدین واسطه پیوسته در میان براة داران و مزارعان خصومت و منازعت وقوع میبافت و چون کیفیت حال بر ان خان ستوده خصال ظاهر گشت خاطر بتعدیل سنگها و کیلها متوجه داشته در آن باب یرلیغ مطاع بنفاذ رسانند و بهر ولایت از آن نشان سواد فرستاد تا مقصود بحصول پیوسته اختلاف از میان طوایف انسان برافتاد و حاصل الفحوای آن یرلیغ این بود که درین اوقات که نواب پایهٔ سریر اعلی بوضع قوانین سر کار شهر یاری اشتغال مینمودند چنان معلوم شد که در اطراف بلاد و اردو بازارها هر کس جهت مصلحت و منفعت خود وزنی از سنك و کلوخ و آهن ساخته بدان خرید و فروخت مینمایند و بدان سبب درویشان نقصان مینمایند بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در تمامت ممالك از کنار آب آمویه تا مصر سنك زر و نقره و بار کیل و تغار را مساوی گردانیده از آهن بسازند و مهر بر آن نهاده خلاف آنچه درحضور مقرر فرموده ایم جایز ندارند و بقوانینی که تفصیل میباید عمل نمایند اول بدانند که استاد فخر الدین و بهاء الدین خراسانی را تعیین نمودیم که سنگهای زر و نقره را موازی وزن تبریز بشکل مثمن ترتیب کنند و درهر ولایتی دو معتمد از قبل خود نصب نمایند مقرر آنکه امینی از هر بلدهٔ بحضور محتسب سنجات را بآن وزن و شکل از آهن ساخته نزد معتمدان مشار الیهما برند تا مهر بر آن زنند و هیچکس دیگر بآن مهم نپردازد و هر آفریدهٔ که خلاف نموده بی وقوف امین و معتمدین مومی الیهما سنك سازد و سکه بر آن نهد مجرم و کشتنی باشد دیگر مقرر فرمودیم که بهر کس سنك مسکوك دهند نام او را بر دفتر نویسند تا دیگری سنك نتواند ساخت ودرهر ماه یکنوبت تمامت سنجات مردم را بنظر احتیاط در آورده موازنه کنند تا اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد و کیفیت ظاهر گردد بسیاست رسد دیگر فرمان دادیم کــه وزن سنك بار در هر موضع کمتر از وزن تبریز بوده باشد موازی وزن تبریز سازند و در هر ولایت که آن وزن زیاده بوده باشد بهمان دستور مقرر دانند لیکن بـاید که تمامت آن سنجات را بشکل مثمن از آهن ساخته و تعدیل نموده معتمدان مشار الیهما سکه بر آن نهند تا اعتماد را شاید و باید که وزن بار را از ده من تا یکدرم یازده قطعه سازند بدین تفصیل ده من پنج من دو من یکمن نیم من چهار یکی نیم چهار یك ده درم پنج درم دو درم یکدرم

دیگر حکم شد که جهت بارهای گران یکباره که آن را بمیزان نتوان سنجید تمغاچیان بلاد قپان نصب نمایند و باربدان کشند بروجهی که دروزن تفاوت ظاهر نگردد دیگـر مقرر فرمودیم که در تمامی ممالک محروسه کیل ها را مساوی سازند بروجهی که دومن تبریز کـه دویست و شصت درم است در کیله گنجد و ده کیل از آن یك جزو از بار باشد و بغیر از ین کیل هیچ پیمانه و اصطلاح درمیان طبقات انسان معتبر نبود تا مردم نتوانند که بحیله زیاده و کم کیله یکدیگر را فریب دهند و چون در وزن حبوبات از گندم وجو و برنج و نخود و باقلاو کنجد وجاورس وغیرها تفاوت ظاهر است باید که جهة هر یك از حبوبات مذکوره کیلی علاحده سازند چنانچه ده من تبریز از حبی که آن کیله را برای آن ساخته باشند در آن گنجد و بر چهار جانب هر کیله ثبت کنند که کیله فلان دانه ومقرر ساختیم که همان معتمدان بنظر نواب دار القضا و محتسب احتیاط کیلها نموده آنها را نشان کنند و در هر ماهی یکنوبت آن علامات را بنظر در آورند تا هیچ مزوری زیاده و کم نتواند کرد و اگر در دست کسی کیله بی نشان یابند اورا بشحنه سپارند تا دست بریده جرمانه ستاند دیگر باید که پیمانه شیره و سرکه و روغن علاحده سازند بروجهی که درهر پیمانه بوزن تبریز ده من گنجد واگر نیم پیمانه سازند چنانچه گنجایش پنج من تبریز داشته باشد مانعی نیست و باید که خیك شیره که جهة آش آرد و ساوری آورند پنج پیمانه باشد بوزن پنجاه من و آنچه برای طوی آورند چهار پیمانه باشد چهل من دیگر باید که تمامت ذراع که اقمشه بدان گز کنند با گز تبریز مساوی باشد مگر گز روم که آن تفاوت بسیار دارد و مقرر آنکه بر هر دو سر جمیع چوب گزها نمودار استاد فخر الدین و بهاء الدین خراسانی باشد تا اعتماد را شاید والسلام علی اتبع الهدی.

حکایت یازدهم در باب تخم و زراعت درمزارع برافشانیدن ومحصول سعادت جاوید بحصول رسانیدن

چون بواسطه قتل و غارت عام و ظلم و تعدی بردوام در ایام استیلاء مغولان بسیاری از قری و قصبات ایران نامزروع و ویران گشته بود و در آن اوان که از رشحات سحاب معدلت غازان خان فضای جهان چون سرا بستان جنان ناضر و ریان میسمود روزی آن پادشاه عالیمکان ضمیر آفتاب تاثیر متوجه معموری بایرات گردانیده امرا و ارکان دولت و اعیان و اشراف مملکت را جمع آورد و در باب فواید زراعت نکات سنجیده و کلمات پسندیده تقریر کرد آنگاه یرلیغ همایون مزین بآلتون تمغا عنایت فرمود مشتمل بر آنکه هر کس مزرعه را که بایر بوده باشد مزروع گرداند دیوانیان با او چگونه معامله کنند و آن حکم مبنی بود از این معنی که اراضی نـامزروع سه نوع میتواند بود نوع اول آنکه نهری جاری متصل باراضی بایر باشد و بـی ارتکاب مشقتی آب بزراعت رسد مقرر آنکه هر آفریده که در مثل این موضعی زراعت کند در سال اول چیزی بدیوان ندهد و درسنهٔ ثانیه از آنچه واجبی او شود چهار دانك دهد و درسـال سوم

مال‌خودرا بموجب‌راستی جواب گوید نوع دوم آن که مزارعی‌راکه‌فی‌الجمله خرجی‌باید کرد تاآب‌جوی‌برزمین‌نشیندمقرر آن که کسی که‌مثل‌این‌زمینی رازراعت کند بدستور نوع اول‌درسال‌نخست‌ازمال‌وجهات‌معاف‌باشد ودرسنهٔ ثانیه‌از آنچه‌واجبی‌او باشدنصفی بدیوان دهد وبعدازآن بدستورسایررعایا مال‌جواب‌گوید نوع سوم آنکه بواسطهٔ حفرنهر یا بیرون‌آوردن آب‌کاریز مزارع رازحمت بسیار باید کشید تازمین‌مزروع گردد مقرر آنکه مزارعی که‌مثل‌این‌مزرعه رامزروع‌سازد بدستوردونوع‌مذکور سال‌اول یکدیناررویکمن بار بدیوان‌ندهدودرسنهٔ ثانیه‌دودانك بوصول رساندودرسایرسنوات ازآنچه‌حقوق‌دیوانی باشد نصفی راجواب‌گوید ونصفی‌دیگر رادروجه حق‌الاهتمام خود بردارد وآن مزرعه هرچنددیوانی باشد وزراء بملکیت‌آن‌مزارع مقرردانند چنانچه‌اگرخواهد آنرابفروشد کسی‌منع ننماید وبعدازصدوراین‌حکم خاص‌وعام‌در اراضی بایر آغاز زراعت کرده در اندك‌زمانی بسیاری‌ازآن مواضع‌معمور وآبادانی کشت وخلایق‌دررفاهیت افتاده خصب وسعت‌معیشت‌ازحدعدد درگذشت‌وهمدران اوان‌بمسامع نواب غازان‌خان‌رسید که‌مزروعات خاصه ایلخانی که‌درولایات بوده‌اکثرروی بویرانی‌آورده بلکه بعضی از حکام بدست انداز عوامل‌بذر پادشاهی‌را تلف‌کرده‌اند بنابرآن فرمان‌واجب‌الاذعان نفاذ یافت‌که وزرا ازواجب‌هرولایتی بمبلغی‌معین دروجه‌بهاء عوامل‌وبذر زراعت خاصهٔ‌سلطانی‌مجری دارندوسال‌بسال بوقت‌ادراك‌محصول‌حاصل آنرااز‌حاکم آن‌ولایت طلب‌دارند تااوضرورة درباب‌زراعت‌مواضع‌اینجو اهتمام نماید وچون بر ین‌موجب‌عمل‌نمودنددرسال‌اول بعضی‌ازحکام ببهانه‌آفت ارضی یاسماوی، وعدم حصول محصول میخواستند که بذرغازانی‌رابوی‌جواب نگویند واین‌عذر بسمع‌قبول‌راه نیافته املاك‌آن‌جماعت‌درعوض‌تعلق بدیوان گرفت‌لاجرم بعدازآن‌تمامی ولات‌ولایات درباب‌آبادانی مزروعات اینجو طریق‌سعی واهتمام مسلوك داشتند و هر سال مبلغ ومقدار کلی از آن ممر بحصول موصول گردانیده تخم نیکنامی کاشتند

حکایت‌دوازدهم درباب رعایت خلایق و ممنوع شدن پیکان و خربندگان ازارتکاب امور نالایق

درجامع‌التواریخ رشیدی بنظردرآمده که‌غازان‌خان درملاحظه حال رعایا وزیر دستان بمرتبهٔ‌مبالغه داشت که‌هرگاه برویظاهرمیشد که‌یکی‌از امرا ومقربان بخلاف فرمان ازرعیتی‌چیزی گرفته‌فی‌الحال میفرمودتابضرب چماق‌آن‌وجه رااسترداد نموده بآن‌بیچاره‌رسانند وهرگاه که‌دراثناء‌شکار یااسفار بقریه میرسید میفرمود تاگوسفندومرغ وسایرمایحتاج رابتسعیروقت ازمردم آنجائی‌میخریدند وبهاء‌آن‌اشیارا نقد اداکرده بزیاده‌وکم‌مزاحم ومتعرض هیچکس نمیگردیدند ودراثناء‌آن‌اوقات بعرض‌رسید که‌جمعی

کثیراز بیکان‌واستر بانان‌وساربانان خاصه‌وملازمان‌خواتین‌وشاه زادگان‌و نوئینان‌فوج‌فوج درمحلات واسواق‌سرراه برمتمولان میگیرند‌و بلطف یاعنف میگویندکه‌امروزجهة خرج صحبت‌مااین‌مبلغ‌سرانجام‌میباید کردواگر آنشخص‌درادااندکی‌اهمال‌مینماید‌اورابیناموس میسازند و بسیارهمچنان واقع‌میشود که‌یك‌کس دریکروز بسه چهارطایفه از آن جماعت دوچارمیخورد وهرکرت‌مبلغی‌فرود میآورد یابی‌عرض‌میشود وهمچنین آن‌مردم بی‌باك‌در ایام‌عیدونوروز بدرخانه بزرگان‌رفته چیزی میطلبند واگر آن بزرك خود را بایشان مینماید انواع‌اهانت‌کشیده ضرورة‌آنچه‌میخواهند میدهد والاهرچه‌درخانه اومییابند بر گرفته درخرابات بگرو مینهند وچون‌آن‌عزیزرابرده متاع خودرا طلب مینماید او را آن‌مقدار ایذا میرسانندکه‌قابل‌شرح‌نیست واین‌معانی‌درنظر عدالت‌غازانی بغایت‌ناپسند نموده‌فرمان‌داد تادراسواق منادی‌کردند که‌هیچ‌آفریده یکدینار و یکمن بار بجماعت پیکان وساربانان واستر بانان‌ندهد وهرکس‌ازاین‌طایفه ازمردم‌چیزی طلبد اورا درحال سیاست‌کنند لاجرم‌آن‌قوم ترسیده‌دست‌از اضرارخلایق باز کشیدندودیگرازآن‌ممر معشر بشر تفرقه وپریشانی ندیدند.

حکایت سیزدهم در باب اقطاع‌سپاه ورعایت‌ملازمان درگاه

پیش‌ازایام‌دولت آن‌پادشاه عالیجاه عموم‌لشکر مغول را مرسوم وجامگی وتغار مقرر نبود دیگر بعضی‌ازسران‌سپاه راکه‌فی‌الجمله غله‌ازدیوان می‌ستاندندوچون‌سریر جهانبانی بفر وجودغازانی زیب‌وزینت پذیرفت‌جهة‌لشکریانی که خدمت‌نزدیك میکردند تغارتعیین فرمود وبتدریج هرسال چیزی برآن‌میفزود وبنابرآنکه براتغله‌رابرولایات می نوشتند بواسطهٔ‌سرانجام علفه‌وعلوفه رعایارا تشویش بسیار میرسید وگاهی برات راجع‌شده لشگری بی‌حصول مقصودباز میگردیدوچون این‌معنی برضمیرمنیرغازانی‌روشن گشت‌فرمان داد که‌درهرولایتی ازقشلاق‌و ییلاق بهنگام‌ارتفاع محصول غلات دیوانی را منبرکرده بشحنه‌سپارند تاهرگاه که‌برآنجارسد آنچه‌اورابایدگرفت بی‌مزاحمت‌رعیت بستانند بعدازآن دراوایل‌شهورسنهٔ ثلث وسبعمائه فرمودکه‌این‌مقدار تغارکه‌ماجهت‌سپاه ظفرشعارمقررفرموده‌ایم ازهیجده نفرزیاده نمیرسد ومناسب‌چنان‌است که‌انعام ما عموم یافته همکنان را شامل گردد وهیچکس‌دروقت‌توجه بیورش ازافلاس‌وعدم یراق‌شکایت نتواندکرد آنگاه درعرض دوسه‌ماه تمامت سپاه‌را مفصل نموده اقطاعات تعیین‌فرمود ودرآن‌باب یرلیغ داده قیودمفیده درآن‌نشان مندرج گردانید ملخص‌مضمون یرلیغ آن‌که برهمکنان پوشیده‌نیست که‌پیش‌از این پدران مابعضی از چریك مغول را اندك تغاری میداده‌اند واکثرایشان رااز مواجب‌وانعام بی‌نصیب ومحروم میگذاشته‌اند ومادرین‌وقت تمامت چریك رامشمول‌عواطف‌وعطایا گردانیده‌دریك‌سلك‌انتظام دادیم ومقرر فرمودیم

که‌از کنار آب‌آمویه تاحدود مصر ازقری ومزارع هر یك بیورت هر کدام ازهزار ها خیل‌معول نزدیك شدباسم‌اقطاع برایشان مسلم دارند تامتصرف‌شوند واحکام و شروط آن‌اقطاعات برین موجب است که‌مشروح میگردد اول آنکه‌از آن‌موضع آنچه باینجوو دیوان‌تعلق داشته‌باشد هرطایفه ازرعایا که‌ازقدیم الایام درآن‌اراضی زراعت میکرده اند هم‌بآن‌قاعده‌عمل نمایند وواجبی آن‌را ازروی‌راستی بچریك‌رسانند دیگر آنکه باید که‌لشگریان‌دراملاك وآب‌وزمین ملاك‌واوقاف اصلادخل‌نکنند واز آنجامال‌وجهات‌طلب ندارند دیگر آن‌که آنچه‌ازقراء و مزارع دیوانی بایر باشد داخل‌یورت هریك‌ازهزار هاشده‌باشد آن‌رابکوچ خودصالح زراعت‌گردانیده مزروع‌سازند ومجموع‌ارتقاعات‌آن را جهة خاصه خود تصرف نمایند دیگر آنکه اگر زمینی راکه چریك صالح زراعت ساخته باشد مالکی یامتولی پیداشده‌حقیقت خودرا بملکیت یاوقفیت‌ثابت‌سازد باید که‌آن مالك یامتولی ده یك‌ازمحصول‌آن بدیوان جواب‌گوید ، تتمه‌را بامزارعان مناصفه تقسیم نماید دیگر باید که‌اصحاب اقطاع رعایاومزارعان‌مواضع بایررادرهرجاباشندبازگردانند تامزرعهٔ قدیمهٔ‌خودرا بدستورسوابق ایام مزروع‌سازندورعایا مواضع دیگر رانزدخود راه‌ندهند وحمایت‌نکنندو بدانند که‌ایشان‌را بررعیت زیاده از آن‌حکم‌نیست که‌مزارعان را برمزروع ساختن مواضع معهوده باعث‌کردند ومال و متوجهات دیوانی را براستی بستانند ورعیتی‌که استطاعت زراعت نداشته باشد باید‌که اوراتکلیف نکنند و رعایت حال‌مزارعان واجب‌دانند دیگر باید‌که‌چریك‌منصوره‌درقری ومرارعی که‌درجوار اراضی ایشان‌باشد اصلامدخل‌ننمایند وزراعت‌نکنند وآنمقدار علفخوار که‌چراگاه‌اغنام‌وعوامل‌و مواشی‌مردم آن‌مواضع‌راوافی باشدبازگذارنددیگر باید که‌ازهر ناحیهٔ که باقطاع‌مقرر‌شده جماعتی‌ازاهل‌خبرت باتفاق‌تبکچی که تعیین‌یافته آن اقطاع‌رابقرعه‌درمیان‌صدجات‌هزارها تقسیم‌نمایند وآن‌تبکچی حصهٔ‌هرصده وده را از اراضی معموره و بایره مفردساخته نام بنـام‌بردفتر نویسد ویك‌نسخه بدیوان اعلی‌آورده دیگری بـامیرهزاره سپارد و دفاتر صدجات رابامراء صده‌دهد بعدازآن تبکچی عارض‌هرسال‌یکنوبت حال مردمی راکه‌نام ایشان‌بردفتر مثبت‌باشد تفحص‌نمایدتاآنکس که درزراعت‌اجتهادنموده‌باشد رعایت‌یافته هرکس‌که تقصیر ورزیده باشدمؤاخذگردد دیگر باید که‌چریك این‌اقطاع‌راکه‌بایشان عنایت فرموده‌ایم نفروشند ونبخشند وباندااقودانی واقااینی تکلف نکنند والا مجرم و کشتنی‌خواهند بود دیگرچون‌کسی‌که اقطاع‌بنام اومقررساخته‌ایم وفات یابدازپسران وبرادران اویکی‌را قایم‌مقام اوسازند ونـامش‌را بردفتر ثبت‌کنند واگر پسر وبرادر نداشته‌باشدآن اقطاع رابنام غلام قدیم او نویسند واگراورا غلام نیزنبود درمیان‌صده هرکس قابلیت‌داشته‌باشد آن‌اقطاع رابوی‌دهند وکسی که‌یاساق‌رادیگرگون‌کندامراء هزاره وصده اوراگناه‌کارگردانیده اقطاع‌اورا بکسی‌دهند که‌کوچ تواند دادونامش‌را بردفتر نویسند وهرسال‌دفتررا بعرض رسانند وحکم‌فرموده‌یم که اگرمردم‌چریك ازآنچه

دردفتر قانون قرار یافته چیزی زیاده از رعیت طلبند عارض مانع آید و اگر ممتنع نشوند نام آنکس را نوشته عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی نماید دیگر چون اقطاع امیرهزاره و عارض علاحده مقرر شده باید که در اقطاع چریك تصرف نکنند و براة ننویسند و چریك نیز باید که بشرح مسطور عمل نموده از مضمون یرلیغ تجاوز ننمایند و بر رعایا و مزارعان زور و زیادتی جایز ندارند (فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه) پوشیده نماند که بعد از وقوع این اقطاع غازان خان فرمان داد که امراء تواچی سان سپاه را زیاده کرده در خانه داری یکدو نفر بیفزایند و مجموع آنطایفه را اقطاع علاحده مقرر ساخته ایشان را بمحافظت سرحد ولایات بازداشت و لشکریان تازیك را نیز جامکی و اقطاع شفقت نموده فرمان داد تا اسامی ایشان را بر دفاتر مثبت گردانند ودرهر سه ماه یکنوبت عرض کرده یراق آنجماعت را ملاحظه نمایند **نقلست** که دراواسط ایام سلطنت آن پادشاه عالی همت را معلوم شد که بواسطهٔ منازعت و مخالفتی که درمیان الوس جوجی خان و جغتای واوکدای واقع است بهر وقت خیلخانهای یکدیگر را غارتیده عیال و اطفال را اسیر میگیرند و بتجار و مردم تازیك میفروشند عرق غیرت و عصبیتش درحرکت آمده فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل اقوام مغول بوده باشند و چندین گاه چنگیزخان را کوچ داده در پیش تازیکان خدمت کنند حکم فرمود که هر مغول بچه که بمعرض بیع در آورند جهته خاصهٔ ایلخانی بخرند وایشان را بخدمت آستان سلطنت آشیان بازدارند و درعرض دوسال نزدیك بیك تومان مغول بچه خریده شد و ولایت مراغه در وجه اقطاع آن لشکر زر خرید تعیین یافته امارت آن تومان بپولاد جنکسانك مفوض گشت .

حکایت چهاردهم در تدبیر تکثیر اسباب جنك و حرب و توفیر آلات طعن و ضرب .

قبل از جلوس غازان خان در هرولایتی جمعی کثیر از کمانکر و تیرتراش و ترکش دوز و شمشیرگر وجیباچی را علوفه تعیین کرده بودند که جهته خاصهٔ ایلخانی اسلحه ترتیب نمایند و آنجماعت احیاناً بواسطه عدم وصول مواجب و گاهی بسبب قلة اهتمام امراء قورخانه درسرانجام آن مهم طریق اهمال مسلوك میداشتند و آنچه از اسلحه قبول نموده بودند بقورخانه نمیرسانیدند و نوبتی یکی از سلاطین چنگیزی بتحقیق احوال آنجماعت اشتغال فرموده بوضوح پیوست که هر سال مبلغی کلی در وجه علوفه ایشان بر متصرفان ممالك مجری شده وعشر آنچه متقبل گشته بودند اسلحه موجود نیست بنا بر آن جمعی از تبکچیان بیوتات را بقتل رسانید وامراء قورچی را نیز مخاطب و معاقب گردانید مع ذلك فایده بر آن ترتب نپذیرفت و اسلحه که مقرر بود از آن طایفه وجود نگرفت ودر آن زمان که غازان خان همت

برضبط وربط امور سرکار سلطنت مصروف میداشت درباب توفیر وتکثیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که من بعدهیچیك اززمرهٔ مذکوره را جامگی وعلوفه ندهند و تعیین نمایند که هر کس از جماعت کمانگر وتیرتراش وشمشیرگروجیباچی و غیرهم هر سال صددست سلاح جهت خاصه وسایر بقورخانه آورد بنرخ روز بهاستانند وبرسرهر طایفه ازآنجماعت امینی نصب فرمودتاسال بسال اسلحهٔ مقررازایشان بوصول رسانند وباقتجه ازتحویلدار قورخانه گرفته بهادهد ودروجه ثمن اسلحه واخراجات قورخانه مال یك ولایت رامعین گردانید تاحاجت نباشد که جهة تحصیل آن براة دار بولایت رود وموجب تفرقه رعیت شودو باین تدبیردرسالی ده‌هزار مرده سلاح مکمل و مرتب گشت وپیش از آن دو هزارمرده وصول نمی یافت وحال آنکه درآن سال زیاده از نصب آن مبلغ که سابقا دروجه علوفات مردم اسلحه سازمجری میشد دربهاء آن درهزار مرده سلاح مصروف نگشت لاجرم آنقاعده سمت استمرارگرفت و ازکثرت اجتماع آلات حرب قورخانهٔ عالی صفت تضایق پذیرفت .

حکایت پانزدهم درتدارك مهم قوشچیان و صیدشدن مرغ دل خلایق بسبب دفع دام مضرّت ایشان .

درزمان اکثر سلاطین چنگیزخانی جانوردار بسیار مقرر بود که هریك درموضعی معین ساکن شده جانورگیرند وبامراء قوشچی سپارند وجهة هریك از آنطایفه در ولایات مبلغی باسم علفه وعلوفه وجامگی وطعمهٔ جانورتعیین کرده بودند وایشان هرساله آنوجه رامع ده یازده وقوللقه ازانقدوجوه تحصیل مینمودندواندك جانوری بدست آورده متوجه درگاه شده دراثناء راه بهرشهر وقریهٔ که میرسیدند الاغان مردم جهة سواری وپرتل میگرفتند ومبلغهای کلی بعلوفه وطعمهٔ جانورمی ستاندند وچون آنطایفه را استیلاء تمام بودهرمغولی گرسنه که ازسرانجام وجه معاش عاجز شدی بهرحیله که میسر کشتی جانوری بدست آوردی ونزد ایلخان برده یرلیغ ستاندی که درسلك جانور داران منتظم باشد و ازفلان ولایت علوفه گیرد بنا برآن عدد آنجماعت بغایت کثرت انجامیده بود وهرظلم و زیادتی که ازایشان نسبت بطوایف انسان وقوع مییافت هیچکس بازخواست نمی نمود و بسیاری ازمردم اوباش وفتان بحمایت جانورداران به بندگان خدای ظلم وتعدی میکردند واگرکسی بسهو ازنواحی قرق جانور میگذشت ازوی اسب وجامه زرگرفته انواع حیف و جوربجامی آوردند وباوجود این همه استیلا که آنجماعت راداده بودند هرسال چندجانور معدود بنظرامراء قوش میرسانیدند وپری چند از قنچوغه آویخته وچکسه برمیان زده بهرنوع میخواستند میراندند ومهم یوزبانان نیز همین صورت داشت وهیچ آفریدهٔ نقش

منع و زجر این طایفه را بقلم اندیشه بر لوح دل نمیتوانست نگاشت تا آنکه غازان‌خان برای پیرو بخت جوان دران باب فکری بصواب اندیشیده فرمود که در کار سلطنت سالی هزار دست جانور و سیصد قلاده یوز کافی است واشارت کرد تا امراء قوش و پارس اسامی کسانی را که قابلیت آن مهم داشته باشد مفصل کنند وحکم شد که بعد جماعتی که نام ایشان را در مفصل نویسند هیچکس بگرفتن جانور و یوز قیام ننماید ومقرر کرد که جهة علوفه و علفه و طعمهٔ جانوران وخرج الاغ جانورداران و یوزبانان هر ساله چه مبلغ از کدام ولایت دهند و در آن باب یرلیغ بآلتون تمغا موشح گشت وفرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سوای آنچه در یرلیغ مثبت بود جانورداران و یوزبانان بهیچ علت وشلتاق چیزی از رعیت نگیرند ومزاحم ومتعرض الاغان مردم نشوند وباین تدبیر برنا و پیر و صغیر و کبیر از مضرت آنجماعت خلاص یافته حسب المقرر هر سال هزار دست جانور وسیصد قلاده یوز وصول یافت وآنچه سابقا در وجه علوفات صیادان مجری میشد بنصف رسید و التائید من الله الحمید المجید

حکایت شانزدهم در ضبط سر کارغانات وسپردن اغنام ومواشی باصحاب امانات .

قبل از نضارت مرغزار مملکت از سحاب معدلت غازانی شتران و گوسفندان ایلخانی بتحویل غانچیان میبود وهیچ کس هرگز بافراغ محاسبه وطلب نتاج با ایشان گفت وشنود نمی نمود وچون غازان‌خان بر سر یر سروری نشسته بتفحص حال آنجماعت وتحقیق آنچه بدیشان سپرده بودند مشغول گشت معلوم شد که عین المال نیز موجود نیست تا نتاج چه رسد واز سبب فقدان شتران و گوسفندان پرسید جواب دادند که امسال سرما موجب اتلاف اغنام ومواشی بود غازان‌خان فرمود که تفحص نمائید که غانچیان را شتر و گوسفند خاصه هست یا نی و بعد از تقدیم لوازم تفتیش بتحقیق انجامید که هریك از آن قوم شتر و گوسفند بسیار دارند لاجرم ایلخان برزبان راند که بچه جهت برودت بوت در جمال واغنام ایلخانی تاثیر نموده مواشی خاصهٔ شما را سالم گذاشته آنجماعت بگناه معترف شده غازان‌خان غانات را از ایشان باز گرفت و بمردم معتمد امین سپرده فرمود که هر سال از نتاج چندرأس بر اصل افزایند و خطوط قبول از آن طایفه ستانده ایشان را از تکالیف دیوانی ترخان گردانید و بدین واسطه در اندك زمانی آنمقدار شتر و گوسفند در مواشی ایلخانی افزود که قبل از آن هیچ یك از چنگیزخانیان را عشر آن میسر نبود .

حکایت هفدهم دربیان قوانین پایزه واحکام درابطال فرامین مکرر خاص و عام .

در ایام دولت اکثر سلاطین چنگیزخانی مهم عنایت کردن پایزه و یرلیغ بغایت نا مضبوط بود وهر کس مهمی داشت بیکی از امرا یا وزرا التجا کرده حسب المدعا نشان درست

مینمود بنا بر آن دران‌اوان طوایف‌انسان خصوصاً امرا واعیان یرلیغها نقیض یکدیگر بسیار داشتند و همچنین پایزها مکرر بدست آورده بدان‌واسطه همواره نقش خیالات باطل بر لوح دل‌مینگاشتند و چون نشان عالیشان‌انا جعلناك خلیفه بنام‌نامی غازان‌خان‌امضا یافت فرمان‌فرمود که هیچ آفریدهٔ‌ازامرا ووزرا ومقربان پایهٔ‌سریر اعلی‌درمجلس‌شراب ازمهمات ملکی و مالی‌جزئی و کلی چیزی‌بعرض نرساند و هرگاه حکمی درباب مهمی صادر گردد یرلیغ‌مطابق آن حکم‌سواد کرده‌معروض‌دارند و بمسامع‌جلال رسانند که این سوادفلان‌نشان است که‌در فلان‌روز عرضه داشت‌شده بودتا رخصت یرلیغ نوشتن حاصل گردد و غازان‌کلید صندوقچهٔ راکه تمغاء بزرك درآنجا بودبخلاف سلاطین ماضیه خود نگاه میداشت و هرگاه چند یرلیغ مجتمع میگشت‌کلید را به تبکچیان معتمد میسپرد تا تمغارا بیرون آورده برنشان زنند و باز بسپارند و آن پادشاه عالیجاه چهار ـ کس از نوئینان بزرك برگزیده هر یك را قرا تمغای عنایت کرده بود که بر پشت نشان زنند تانتوانند گفت‌که فلان نشان بی وقوف مانفاذ یافته و امضاً غازان‌خان نویسندگان مقرر فرموده بودکه هرنشانی که‌بالتمغا رسد سوادآن‌رالفظاً بلفظ بردفتر ثبت‌نمایند وذکر کنندکه آن‌نشان درکدام‌روز بخط کدام‌یك‌از بخشیان‌قلمی شده ومضمون‌راکه بعرض‌رسانیده بود ودرهرسال دراین‌باب‌دفتری مجددطرح نمایندتا همواره‌سرکاریرلیغ منتظم‌بوده درآن‌باب خبط وخیانت وقوع‌نیابد وغازان خان‌جهت نشان‌حکومت سلاطین وملوك‌معظم‌و امرا مکرم تمغا بزرك ازسنك‌یشب مرتب‌ساخته‌بود وبرای‌فرامین‌قضاة ومشایخ‌وعلماء نیزتمغایشب ترتیب‌نموده‌بود امااین‌تمغا از تمغاء اول در نظر کوچکتر مینمود وجهة متوسطات امورسلطنت تمغائی‌بزرك زرین‌داشت ونشان های مهمات جزینه‌را تمغای‌دیگر که‌یشب بودمینگاشت وبرای‌یرلیغ برنشستن چریك وفرودآمدن لشکرترك وتازیك تمغائی مخصوص اززرتعیین‌کرده بودو بر حواشی‌این تمغا صور کمان وچماق وشمشیر،منقش مینمود ومقرر چنان‌بود که‌تالشکریان‌آن‌تمغارا بر یرلیغ نبینند بسخن‌هیچیك‌ازامرا ونوئینان متوجه طرفی‌نشوند وهمچنین‌در وقت مشاهدهٔ مذکور ازسفر بازگشته بیورت‌خودروند وبرین‌قیاس آن‌پادشاه‌نکته‌دان جهة براتخزانهٔ عامره و متوجهات ولایات ویافتجه ومفاوضات ومکتوبات و مفصلات دیوانی آلتون تمغاء کوچك نگاهمیداشت و میفرمود مضمون آن نوشتها را نیز بر دفتری علی‌حده ثبت نمایند آنگاه بنظر انور در آورند تا بآلتون تمغاء رسیدو بعد از چندگاه که‌این قواعد مضبوط‌گشت برضمیر نورانی غازانی گذشت که چون مهمات سرکارایلخانی وحاجات طبقات انسانی بسیاراست وپیوسته محل مقتضی آن نیست که‌سواداحکام رابعرض‌رسانند هرآینه‌مهام فرق‌انام درعقدهٔ‌تعویق‌واهمال خواهد ماند بدین واسطه‌فقیران‌ومحتاجان تنقیص وتشویش نتوانندیافت بنابرآن‌فرمان‌واجب الاذعان صادرشد که جهت‌هریك‌از مناصب‌ومهمات ممکن‌الوقوع که بخاطر گذرد وبحیزضبط درآید نشانی‌مشتمل بر شرایط و دقایق وقیود مناسبه سواد کرده امرا و وزرا آن را مطالعه نمایند واصلاح نموده معروض‌دارند ومجموع آن مسودات رابردفتری نوشته آن‌را

قانون‌الامور نام نهند تاهرگاه در باب هر یك از آن مهمات حکم شود که یرلیغ دهند تمکچیان قانون‌الامور را در پیش نهاده آن نشان را بی‌زیاده ونقصان از آنجا نقل نمایند واگر احیاناً بحسب تفاوت اشخاص مردم وتباین مواضع ومقتضیات حالات وازمنه اندك تغییری بزیاده وکم در آن نشان باید کرد آن الفاظ و عبارات مغیررا نخست بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در یرلیغ نویسند وچون این ضابطه و قانون بعمل درآمد اختلاف عبارات که جهة اغراض در نشان‌ها وقوع میبافت منسوخ گشت وارباب ملتمسات از سرگردانی وانتظار خلاص شدند اما ترتیب وتدبیر پایزه برین وجه صفت انتظام پذیرفت که جهت سلاطین وملوك وشحنگان معظم پایزه بزرك ساختند بصورت سرشیر و نام آنکس را بر آن ثبت کردند وبهر کس پایزه از آن میدادند نامش را بردفتر می نوشتند ومدت العمر آنرا بوی میگذاشتند وبعد ازعزل میستاندند ودرازمنه سابقه رسم بازستاندن پایزه نبود لاجرم حکام معزول درخفیه بوسیله آن پایزه بخلاف حکم مهمات می ساختند وکسی بر آن اطلاع نمی یافت و همچنین برای ولات متوسطه الحال پایزه کوچکتر از آن بنقشی مخصوص مقرر شد بهمان شرط ومنصب ساختن پایزه بیك زرگر معتمد که پیوسطه ملازم اردو بود مفوض گشت واو سکهٔ که نقشی غریب بر آن منقور بود ترتیب نمود وهرگاه پایزه بکسی میدادند در حضور نواب بارگاه غازانی آن سکه را بر آن پایزه میزد تا کسی بتزویر پایزه نتواند ساخت و جهة ایلچیانی که باالاغ بهرطرف میرفتند پایزه علیحده ترتیب کرده بودند مقرر آنکه هرکس بایلچی گری رود آنرا بوی دهند وچون باز آید بستانند وپایزهائی که پیش از آن در تصرف شاهزادگان وخواتین وامراء میبود بتمام ابطال یافت وبرین قیاس غازان خان همدران اوان احکام واجب الاذعان باطراف ولایات و بلدان فرستاد حاصل الفحوای مجموع آنکه هر یرلیغ وپایزه قدیم وجدید که دردست مردم باشد مادام که بامضاء همایون نرسد هیچ آفریده مضمون آنرا اطاعت نکنند وباین تدبیر مناشیر مزور واحکام مخالف مکرر که در تصرف فرق بشر بود بتمام باطل ونامسموع شده وپایزهائی که درمدت هفتاد سال هرکس بهر علت و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلایق زور و زیادتی می نمود منسوخ گشت .

حکایت هیجدهم دربیان ترتیب شیلان خاصه وخاتونان

درازمنهٔ سابقه وزراء درگاه سلاطین جهة ما یحتاج شیلان وخرج مجلس بزم وطوی مبلغ کلی جمع بسته بودند وررابطهٔ خواتین وشاهزادگان وصدقات ومرسومات مطبخیان و طعمه جانوران را اضافه کرده برمال وجهات ولایات حواله می نمودند وایلچیانی که بتحصیل آن وجوه میرفتند حکام ایشان را بخدمتانه ومهلتانه فریفته مدتی مدید معطل میساختند ودربسیاری ازاوقات بحصول مقصود بازگردانیده باداء آن وجه نمیپرداختند بنابر آن

مصالح شیلان بوقت حاجت ترتیب نمی یافت و انداچیان دراکثر احیان اسباب آش مطرح و صحبت را بمرابحه قرض مینمودند و شراب را که صدمن ده دینار قیمت نهاده بودند و پنج دینار میسر میشد گاه بود که خرواری ببیست دینار وزیاده میخریدند لاجرم هروقت که ایلچی چیزی ازوجوه آش بوصول میرسانید صرف مرابحه قرض انداچیان میشد وبدین واسطه بهنگام افراغ محاسبات میان تبکچیان انداچی ودیوانیان منازعت افتادی وامرا برسیدن یرغوی ایشان بمدتها اوقات گذرانیدندی و آن مهم فیصل نیافتی واحیاناً چنان واقع شدی که انداچیان ازقصاب گوسفند وازشراب فروش شراب قرض کردندی وبها بدیشان نرسانیدی و آن جماعت پیوسته بسردیوان آمده دادخواهی نمودندی وهیچکس بغور نرسیدی وچون فساد این معانی برخاطر انور غازانی روشن شد فرمان فرمود که اخراجات شیلان ضروری را برآورد کنند که درمدت شش ماه آنچه مبلغ میتواند بود ودرهر شش ماه آن مبلغ را نقداً ازخزانه تسلیم انداچیان نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند وبر دفتر ثبت نمایند که درفلان تاریخ جهت مصالح آش وصحبت این مقدار اجناس و گوسفند باین تسعیر خریده شد تاهیچ آفریدهٔ نتواند که بعلت تفاوت تسعیر چیزی از میان برد و بسبب نفاذ این حکم اسباب شیلان و مصالح طویها وجشنها ایلخانی باحسن وجهی مهیا و آماده شد واز آنچه دراوقات گذشته جهة این اخراجات درولایات مجری میداشتند درمدت دوسال آنقدر فاضل آمد که پانصد سر شتر و پانصد سر استر از آن وجه خریدند و بساربانان و آخور سالاران سپردند تاجهة حمل حویخجانه وسبوچخانه محافظت نمایند وچون غازان خان ازضبط ونسق شیلان خاطر فارغ ساخت بتعیین وجوه آش ومایحتاج خواتین پرداخت ومقرر فرمود که جهت شیلان هریك ازحرمها ازاینجو ولایات موضعی معین گردانیده آن را ازسرکار دیوان مستثنی کند وبتصرف دیوانیان ایشان گذارند و وزراء عظام ضروریات شیلان و مایحتاج ملبوس و ومرکوب وجامکی دختران وفراشان ومطبخیان وساربانان وسایر خدم وحشم هریك از خواتین بلقیس آئین رامفصل نمایند که درسالی چه مبلغ ومقدار می شود و آن را ازموضع مذکوره تنخواه نموده اگرچیزی فاضل آید جهت ایشان مخزون سازند تا بهنگام حدوث اخراجات ضروریه صرف نمایند وفرمود که هرموضع ازاینجو که دروجه اخراجات خواتین تعیین کنند ملك آن خاتون بوده بعداز وفاتش براولاد ذکور وی وقف باشد ودیگری در آن تصرف ننماید بقاء علی هذا درسرکار بیوتات خواتین نیز نظام تمام پیدا شده ضروریات ایشان صفت سرانجام پذیرفت وهرسال مبلغی کلی درخزانه هریك مخزون گشته وامور جمهور خدام اردو هاسمت انتظام گرفت.

حکایت نوزدهم دربیان ضابطه سرکار خزانه غازانی و کیفیت بخشش وسخاوت آن مزین سریر سلطنت وجهانبانی

درجامع رشیدی مسطور است که درزمان استیلاء سلاطین مغول مهمات خزانه بغایت نامضبوط بود وهریك از امراومقربان بوقت حاجت نقدوجنس خزاین را تصرف می

نمود لاجرم هرگز تبکچیان بافراق محاسبه خازنان نمیپرداختند ودر وقت کوچ فراشان صنادیق خزانه را بار کرده بان وسیله مهم خودمیساختند وهرگاه ازولایتی مال خزانه را نزدخازنان آوردندی سوچیان وباورچیان واختاچیان وفراشان ازایشان سوغات طلبیده هریك ازنقد یاجنس چیزی اخذکردندی وچون نوبت دولت بغازان خان رسید و احوال خزانه را باین مرتبه مختل دید فرمان داد تاخزاین نقدوجنس وطلاآلات ومرصعات را از یکدیگر جداگردانیدنـد ویکی از اشیاء مرصعه را مفصل کرده غازان خان آنهارا بدست خوددرصندوق نهادو درصندوق را سهروقفل نموده بخواجه سرائی وخازنی معتمد سپرد وفرمود که دیگر خازن وفراشان مطلقاً پیرامن آن صندوق نگردندو بهمین منوال محافظت زرسرخ وجامهای خاصه رادرعهده همـان دوشخص مقررفرمود وخزانه زرسفید واثواب تشریفی را بتحویل خازن وخواجه سرای دیگر باز گذاشت وگفت که آنچه ازخزانه خرج باید کرد وزیرحکم حاصل نموده پروانه نویسد وبنظرانوررساند که بقلم هما یون جایزه یابد آنگاه نایب وزیر آن پروانه را بردفتر ثبت کند تابتمغاموشح گشته سند تحویلدارشود و حکم عالی صادرشد که وزرا درهرششماه یکبار عرض خزانه کنند تامعلوم گردد که آنچه بنام تحویلداران دردفتر مثبت است موجودهست یانی واگرخیانتی بظهور پیوندد کیفیت معروض دارند وهمچنین یرلیغ نفاذیافت که پری ترتیب نمایند تاهرجامه که بخزانه آرند فی الحال آن مهررا برانزنند بمصلحت آنکه خزانچی جامه را بجامه مبدل نتواند گردانید ومقررشد که بهرصددینار که از ولایات بخزانه آورنددودینار تسلیم خزانچی کنند تادر وجه مواجب خویش تصرف نمایدو بعدآن ازهیچ کس چیزی طمع نکند وهمدران اوان غازان خان خواجه سرائی تعیین کرده فرمان داد که ازهرده دینار وده دست جامه که بخزانه آورند یکدینارو یك توب بآن خواجه سرا سپارند تادروجه تصدقات فرق هما یون مصروف گردد وبنا برین قواعد حمیده وضوابط پسندیده چندان نقدو جنس درخزانه عامره غازانیه مجتمع گشت که هرچند بدست گوهربار زرسرخ وسفید ونفایس واجناس بامرا وخدام بارگـاه سپهراساس می بخشید نقصان درآن خزاین محسوس نمی گردید و کیفیت بذل وجود آن پادشاه عـاقبت محمود برین موجب بود کـه نوبتی در قوریلتای اوجان فـرمان داد که بارگاهی بزرك نصب کردندو نقودو نفایس خزاین موجودراجمع آوردندوانواع اثواب را اثواب راجنس جنس ودفعه دفعه ترتیب دادندوصرهـاء نقوداحمرو ابیض راجداجدا نهـاده برهریك نوشتند که چه مبلغ ومقداراست آنگاه بنفس نفیس باچند نفرازمقربان بارگاه در آمد وآغاز بخشش کرده مردم بزرگتر وجماعتی راکه خدمات پسندیده بجای آورده بودند مقدم داشت بعدازآن طـایفه‌را که درمرتبه پدری یافرزندی بودند چیزی داد آنگاه نسبت بامراء هزار ها برانغاروجوانغار لوازم انعام بتقدیم رسـانید ومدت پانزده روز باین قاعده سخاوت ورزید ودرآن ایام مبلغ سیصدتومان زرنقد وبیست هزاره جامه وپنجاه عدد کمر مرصع وسیصدعدد کمر طلاساده بامرا ولشگریان بخشید وبدین قیاس همواره انعام آن

پادشاه سپهر احتشام نقدمیبود و هر گز برسم بخشش چیزی برولایات حواله نمی نمود و روزی درحضور جمهورامرا وارکان‌دولت فرمود که بهترین صفات بشری‌خصوصاً سالکان مسالك سروری تخلق باخلاق الهی‌است وشیوه ستودهٔ بذل‌وجود ازجمله اخلاق حضرت معبوداست پس مناسب آنست که پادشاهان درسخاوت‌و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال‌مسلوك‌دارند و ازاسراف اجتناب واجب شمارندتا پیوسته بربخشش قدرت داشته باشند نه آنکه روزی‌چندهرچه بدست‌افتدبه‌بخشند وچندگاهی دیگرنه‌وجه انعام‌یابندونه مایحتاج‌طعام(ولاتجعل یدك‌مغلولة‌الی عنقك ولاتبسطها کل‌البسط) وایضاً فرمود که پادشاه باید که بسان‌آفتاب‌تابان‌انوار جود واحسان بتمامی‌طبقات انسان‌رساند و هیچکس را از موایدلطف وعطیه خویش‌محروم‌وبی نصیب‌نگرداند و بخشش سلاطین باید که همچون آب‌چاه وچشمه باشد که چندانکه ازآن‌برگیرند دیگربرجوشد ونقصان درآن‌بدیدنیاید واین‌معنی میسرنشود مگربتعمیر ملك وعدل وسیاست پس لایق آنکه ازطریقهٔ مرضیهٔ عدالت تجاوزجایز نداریم‌ودز جمیع امورشرابط اعتدال بجای‌آوریم واز هرچه بدست افتدچیزی‌باصحاب استحقاق دهیم‌نه‌آنکه‌زروجامه‌برزبریکدیگرنهیم وبدانید که‌خاصیت مال‌آنست که‌چون‌اندك‌سرمایه باشدزود چیزی اضافه‌آن‌گردد مثال مرغی که صیادآنرا دردامگاه گذارد تامرغان‌هم‌جنس‌اوصیدشوند واگرآن مرغ‌نبودصید کردن تیسیرنپذیرد حضار مجلس‌چون‌این‌سخنان حکمت آمیز وکلمات‌دانش‌انگیزشنودندمراسم‌دعاوثنابجای آورده درلوازم‌اخلاص‌وعبودیت افزودند .

حکایت بیستم درتعداد عمارات وبقعات آن بانی مبانی خیرات

چنانچه ازضمن‌قضایاء سابقه مستفاد میگرددسلاطین مغول رامدفنی معین‌نبودوهر کس‌از ایشان‌فوت‌میشدجسدش‌رادرموضعی که ازعمارت‌و زراعت بعدی‌داشت‌دفن‌مینمودند ونواحی آن‌راـقرق‌می کردند وچون‌جمال‌حال غازان‌خان بحلیهٔ‌اسلام‌و ایمان مزین‌گشت وبشرف طواف عتبات‌ائمهٔ کرام ومشایخ عظام مشرف گردید روزی برزبـان الهام‌بیان گذرانید که‌مشهدومرقدکسی که این‌قدر رواج وررونق داشته‌باشد اورا چگونه اززمرهٔ اموات توان‌شمردوهرچند مارادرجه صلحاحاصل نیست اماخاطر اثر فاعلی برآن‌قرار یافته که‌بمقتضای کلمه من‌تشبه بقوم فهومنهم‌عمل نمائیم وابواب‌البری‌ساخته درهای‌صدقات جاریه برگشائیم تاانوار منافع خیرات‌بروجنات‌حال سادات‌وعلما وفقراتابد وببرکت‌آن رحمت‌بینهایت حضرت ایزدتعالی‌مارا دریابدآنگاه فرمانداد‌تامعماران‌مدقق واستادان مهندس‌درشنب‌تبریز که حالا بشنب‌غازان اشتهار یافته‌قبهٔ‌عالی جهت‌مدفن‌همایون‌بنانهادندواز ثقات استماع‌افتاده که‌پهنای دیوار آن‌گنبد سپهرآثار هژده گز است ودرتاریخ وصاف مسطورگشته که هشتادعددقندیل‌زرین وسیمین که‌وزن هریك‌ازآن‌ها پانزده‌من بودازآن

مقبرهٔ منوره آویخته بودند و سیصد من لاجورد در نقش سقف و جدار آن صرف نموده و غازان خان همدران او ان متصل بآن بقعه رفیعه دیگر بقاع نقاع تعمیر نمود بر ین موجب مسجد جامع مدرسهٔ شافعیه مدرسهٔ حنفیه خانقاه دار السیادة رصدخانه دار الشفا بیت الکتب بیت القانون و آنخانه بود که دفاتر قوانین امور ملك و مال را که غازان خان جهة رفاهیت سپاهی و رعیت وضع کرده بود آنجا نهاده بودند بیت المتولی حوضخانه سقایه حمام السبیل بعد از آن آن پادشاه عالیشان از املاك خاصه آنچه بحسب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت بر ین بقاع سپهر ارتفاع وقف فرمود چنانچه تمامت قضاة و علما بصحت آن حکم کردند و هیچ طاعن را مجال اعتراض نبود و در چند مقبره چند حافظ مقرر کرد که هر روزه بتلاوة کلام مجید اشتغال نمایند و از اوقاف آنجماعت را وظیفه دهند و در هر شب جمعه بنان حلوا ضیافت فرمایند و در مسجد جامع خطیب و پیش نماز و واعظ و مؤذن و مکبر و فراش و در هر یك از مدرسهٔ شافعیه و حنفیه مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی خادم و در دار السیادة نقیب و خدام و بادرچی که جههٔ سادات آینده و رونده طبخ نمایند و در رصدخانه مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معید و طلبه و فراش و در دار الشفا طبیب و کحال و جراح و بادرچی و فراش و بیمار دارو در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در حوضخانه و سقایه فراش و در حمام السبیل حمامی و دلاك و سرتراش و فوطه دار و کلخن تاب تعیین کرده مجموع ارباب وظیفه و عمله را بوظایف گرامند نوازش نمود و جهته فرش و روشنائی بقاع مذکور مبلغی مقرر فرمود و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در ماهی دو نوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهة ایشان اطعمه و حلوا پزند و فرمود که برای مرمت آلات و ادوات رصدخانه و اشربه و اغذیه و ادویه و سایر ما یحتاج دار الشفا و اصلاح و مرمت کتبی که در کتابخانه باشد و خرج احیاء نسخهٔ بیت القانون و جهة بهاء ابریق و سبوُخم و کوزه و حوضخانه و سقایه و اخراجات حمام السبیل آنچه ضرورت باشد متولی و عملهٔ اوقاف سال بسال و ماه بماه بیشایبهٔ تنقیص سامان نمایند و چند شرط دیگر ضمیمهٔ شروط مذکوره فرمود اول آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکماء که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره صاحب منصب و موظف گردند و همواره متوطن بوده بی ضرورت شرعی غیبت ننمایند **دیگر آنکه** هر جماعت که بعد از فوت واقف هر کس از امراء مغول و اشراف تاز یك او را زیارت کند خدام مقبرهٔ منوره آنکس را بکوشك عادلیه که نزدیك بقعه مذکوره بود برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه هر ساله در روز یکه واقف وفات یافته باشد آشی بزرك ترتیب نموده علما و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع گردانند تا ختم قرآن نمایند دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا پخته بساکنان آن بقاع دهند و همچنین در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه حلاوا و اطعمهٔ لذیذه ترتیب نموده و بمجاوران و مسافران پخش کنند دیگر آنکه

پنج نفر معلم و پنج نفر معيد تعيين فرمود كه در مكتب نشسته پيوسته صد نفر كودك يتيم را قرآن تعليم دهند وجه معيشت معلم ومتعلمان را از اوقاف واصل گردانند ومقرر كرد كه هر كودكى كه قرآن تمام كند چه مبلغ بمعلم هديه دهند وچه مبلغ خرج ختان او نمايند و فرمود كه جهة مكتب خانه هر سال صد مجلد مصحف مجدد بخرند و پنج ضعيفه را جهة غمخوارى صبيان مواجب دهند ديگر آنكه هر سال دوهزار ثوب پوستين از پوست گوسفند خريده بمستحقان رسانند ديگر آنكه اطفالى را كه بعضى از ضعفا بر درهاى بقاع وسرهاى راه مى اندازند بردارند ودايه باجرت گيرند كه تعهد حال ايشان نمايد وساير ما يحتاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد وتميز سرانجام كنند ديگر آنكه هر غريبى كه در تبريز بميرد وازوى چيزى نماند تجهيز وتكفين نمايند ديگر آنكه در سالى ششماه كه هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن بر بامهاى بقاع مذكوره ريزند تا طيور برچينند و هيچكس آن مرغان را نگيرد و هر كه قصد نمايد بلعنت الهى گرفتار باشد ديگر آنكه هر سال پانصد بيوه زن عاجز را دو هزار من پنبه محلوج دهند چنانچه حصهٔ هر يك چهار من باشد ديگر آنكه متولى امينى در تبريز نصب كند تا هر گاه غلامى يا كنيزكى ظرفى را كه جهة آب كشيدن برداشته باشد بشكند وازمالك خود بترسد آن را عوض خريده بوى دهد ديگر آنكه هر جانب تبريز تا هشت فرسخ شوارع را از سنك پاك كنند و بر انهار كوچك پل بندند تا فقيران بسهولت عبور توانند كرد وهفت وقفيه مشتمل بر شروط مذكوره قلمى فرموده آنها را بخطوط قضاة وعلما مسجل ساخت ويكى را بمتولى موقوفات سپرده ديگرى را بمكهٔ معظمه زادها الله تعظيماً ارسال داشت و وقفيهٔ سيم را در دار القضاة تبريز نهاده بمحافظت آن امر نموده چهارم تعلق بقاضى بغداد گرفت وسه وقفيهٔ ديگر را نزد اشراف اطراف فرستاد تا نگاهدارند بمصلحت آنكه اگر يكى غايب يا مندرس گردد وديگرى باشد كه مضمون معلوم توان كرد ومقرر فرمود كه هرچند گاه قضاة بغداد وتبريز در ضمن مرافعهٔ شريفهٔ شرعيه بر وقفيت آن املاك وصحت شروط آن وقف حكمى مجدد نمايند و بر حكم خود گواهان تازه گيرند و نيز فرمود كه بعد اليوم هر كس بمنصب قضا منصوب شود در اول شروع به تسجيل آن وقفيه پردازد آنگاه فيصل ساير قضايا را پيش نهاد همت سازد پوشيده نماند كه عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر در بقاع مذكوره نبود بلكه در اطراف ممالك محروسه مواضع ديگر نيز تعمير نموده شهر اوجان وخانقاه همدان از آن جمله است ودر ايام دولت آن پادشاه عالى همت بموجب فرمان او در جميع قرى وقصبات ولايات عراقين وفارس وكرمان و آذربايجان حمامات ومساجد وخوانق ساختند و در گرد بلدهٔ فاخره شيراز باروئى رفيع باوج فلك منيع برافراختند اكنون وقت آنست كه قلم فرخنده شيم طناب اطناب درين باب كوتاه سازد وبناء بيان شمهٔ از حالات مشايخ وفضلاء زمان غازان خان طرح اندازد

ذکر شمهٔ از حال صلحآء افاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام

یکی از اهل علم وتقوی که بمجلس آن پادشاه سعادت انتما میرسید و ازموایدانعام و احسانش محظوظ و بهره ورمیگردید **مولاناهبة الله** است واو مردی بود بمحاسن اخلاق موصوف و بوفورعلم وصلاح معروف بلغت سریانی وترکی عارف واز اصطلاحات متصوفه ومشایخ واقف امثال وحکایات بسیار برخاطر داشت وهمواره بصحبت امراوحکام رسیده نقش نصیحت وموعظه برلوح دل ایشان مینگاشت ومولاناهبة الله ترکستانی الاصل بود ودرآن اوان که غازان درخراسان حکومت مینمود از بلادتوران بایران آمده بشرف ملازمت پادشاه رسیدو بانواع انعام واحسان مفتخر و مباهی گردید ودر وقتی که غازانخان فتح عراق وآذربایجان فرموده ایلچی بخراسان فرستادجناب مولوی را باعزاز واحترام تمام باردو طلبیدو با نعام نقدوجنس اوراشاکر ومستظهر گردانید خواجه رشید وزیر در جامع التواریخ چنین تحریر نموده که چون مولانا هبة الله بدرگاه عالم پناه رسیدغازان خان اورا بمن سفارش فرموده حکم کرد که رعایت حالش واجب دانمو آنچه مدعا داشته باشد بدوررسانم ومن حسب الحکم مایحتاج اورامرتب ساختم و بقدرمقدور باستمالت خاطرش پرداختم بعد ازآن پیوسته مولانا هبة الله بملازمت پادشاه مشرف میگشت وبین الجانبین دربلب حکمت وعرفان سخنان سنجیده میگذشت ومن دراکثر مباحثات غازانخان را بروی فایق میافتم وتعجب می نمودم که حضرت ایلخانی باوجود تفوق درسخندانی بچه سبب بصحبت او مشعوفست ومجال استفسار این معنی نداشتم تاروزی که درغیبت مولوی پاشاه سخنی درغایت وقت برزبان گذرانید وفرمو که این مسئله ایست که فهم هرکس بکنه آن نرسد زیراکه عموم خلایق درخزانه اسرارسلاطین راه نیابند بلکه خواص اصحاب اختصاص پی بدان سرمنزل شریف نبرند وعوام ازدور در ودیوارآن نگرند مانند شیخ هبة الله که اورا آن مرتبه نیست که خودرا بدرونخانه رساند لاجرم هرچه دربیرون آنخانه باشد داند من که این سخن را از خانزمان شنیدم فرصت یافته معروض گردانیدم که چون این معنی برضمیر نورانی ایلخانی واضح است بچه سبب شیخ هبة الله را این مقدار تعظیم مینمایندو بصحبت اواظهار میل ورغبت میفرمایند غازانخان جواب داد که ماحکم فولاددار یم وامثال این مردم حکم سنک فسان وفولاد اگرچه ازسنک فسان صلبتر مینماید امافسان درحدت وجوهرش می افزاید بربن قیاس هرچند که مرآت خاطرخطیر ماعکس پذیر صوری گردد که انوارآن هرگز درفضای ضمیر شیخ هبة الله پرتو نیفکند لکن بسبب مصاحبت اوطبع ماراحدت وصفا از پیشتر بیشتر شود گویند که مولانا هبة الله هم درزمان غازانخان درگذشت ودر نواحی دارالملك تبریز مدفون گشت

مولانا محی الدین مدتی مدید در زمان چنگیز خانیان قاضی القضاة ممالك آذربایجان بود وبصفت علم وعمل اتصاف داشته بر نهج امانت ودیانت بفصل قضایاء برایام اقدام می نمود.

شیخ عثمان ساوجی درزهد وتقوی درجه کمال حاصل کرده بوددر بیستم رجب سنهٔ خمس و تسعین وستمائه در بلده ساوه ازعالم انتقال فرمود.

شمس الدین عبیدی درسلك اعاظم علما انتظام داشت و همواره نقش افاده و تالیف و بر صحایف روزگار مینگاشت از مؤلفاتش متن اقلیدس ورساله حساب مشهور است و نکات ودقایق آن کتب بر الواح خواطر افاضل مسطور

رفیع الدین بکرانی دراصل ازابهر بود امادر کرمان اقامت می نمود واین رباعی ازاشعار اوست که **رباعی** باچرخ ستیزو بافلك جنك مکن ٭ وز زخم زمانه ناله چون چنك مکن ٭درخاك زرودر آب دریا گوهر٭ ضایع نگذار ندتو دلتنك مکن و رفیع الدین راپسری بود درکمال علم وتقوی

رکن الدین نام واو نیز اشعاردلفریب براوراق روزگار مینگاشت وتازمان سلطان ابوسعید بهادر خان درگلشن حیات نشیمن داشت.

شمس الدین کاشی ناظم تاریخ غازانخان بود واوراقصیده ایست مصنوع درمدح خواجه بهاءالدین محمد بن خواجه رشیدوفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید بوقوع انجامید البقاءلله الحمیدالمجید.

ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود باولجایتو سلطان

ولادت باسعادت سلطان محمدخدابنده دردوازدهم ذیحجه سنهٔ ثمانین وستمائه اتفاق افتاد وچون قامت قابلیتش برجویبار اقبال بالا کشید بفرمان برادرعالی گهر خودغازان خان روی توجه بحکومت خراسان نهاد وبعداز آنکه خبرفوت غازان خان راشنید بعضی ازشاهزادگان وهرقدان نویان راکه سرخلاف داشتند بیاسارسانیده متوجه تبریز گردید ودرپنجم ذیحجه سنهٔ ثلث وسبعمائه بدان بلده رسیده درسن بیست وسه سالگی برتخت سلطنت نشست ودرتشئید قواعداسلام وتمهیدمبانی ملت خیرالانام علیه صلوة والسلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده درهای ظلم وبیداد بربست منصب وزارت را بدستورزمان برادر خود بر خواجه رشید الدین فضل الله وخواجه سعدالدین محمد مسلم داشت ولوح ضمیرمنیررا بنقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام والتحیة مزین ساخته اسامی سامی ائمه معصومین رابروجوه سکه نگاشت واو اول پادشاهی است ازچنگیزخانیان که بسعادت متابعت مذهب علیه امامیه رسید ونام نامی ائمه اثنی عشر علیهم السلام درخطبه وسکه مندرج گردانید ضبط اوقاف ممالك محروسه رادرعهده قتلق قیاو بهاءالدین یعقوب کرد وایشانرا برسبیل تاکید گفت که درصرف حاصل موقوفات شرایط رعایت شروط واقفان بجای باید آورد ودر بهار سنهٔ اربع وسبعمائه اولجایتو سلطان درقنقورالنك شهرسلطانیه راطرح انداخت و درباب متانت وزیب وزینت آن بلده اهتمام کرده چون تمام شد دارالملك ساخت ودر ذی حجه سنهٔ سته وسبع اولجایتو سلطان بعزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرمود ومیان اوو حکام آن دیار محاربات دست داده دربعضی از آن معارك قتلقشاه نویان ازعالم انتقال نمود اما آخرالامر جیلانیان

درمقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجای آوردند وخطبه بنام پادشاه اسلام خوانـده جهة خراج هر ساله چند خروار ابریشم قبول کردند ودر ایام دولت سلطان محمد خدابنده شهزاده میسور و کپك خان باتفاق یکدیگر از آب آمویه گذشته در بلادخراسان آغـاز غارت و تاراج نمودند وابواب ظلم وتعدی برروی روزگار متوطنان آن دیـار گشودند وچنانچه در ذکر ایسنبوقاخان سبق ذکر یافت امیر یساول با بعضی از امراء خراسان بجنك ایشان مبادرت نموده بوجای کشته شد وامیر یساول عنان بصوب فرار تافت واولجایتو سلطـان ازاین معنی واقف گشته حکم فرمود که امیرعلی قوشچی بدانجانب شتافته شاهباز همت درهوای صید مرغ روح مخالفان پراند وهر کس از آنجماعت درخراسان یابد بمنقار عذاب وچنگال عقاب معذب ومعاف گرداند وامیرعلی باجمعی کثیر ازشیران بیشه یکدلی بدان طرف در حرکت آمده اولجایتو سلطان نیز ازعقب نهضت کرد وچون این خبر بمسامع شاهزادگان الوس جغتای خان رسید عنان بصوب مراجعت منعطف ساخته هر یك روی بیورت خویش آورد بیت هنوز خسرو خورشید روی ننموده ☆ ستارگان بگذارندوجای بگریزند رفتن امیر دانشمند بدارالسلطنه هرات و کشته شدن درقلعه اختیاردین درزمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه تفصیل این حکایت در اثناء قضایاء ملوك کرت مذکور خواهد گردید وفات اولجایتو سلطان دربلده سلطانیه درشب اول ازماه شوال بسال هفتصد و شانزده اتفاق افتاد وحمدالله مستوفی درتاریخ آن واقعه این رباعی درسلك نظم انتظام داد رباعی ازهفتصد وشانزده چونه ماه گذشت ☆ازگاه وکلاه سروری شاه گذشت☆ بگذشت وجهان بیوفا را بگذاشت☆ آگاه زحال خویش ناگاه گذشت مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود واوقات حیاتش سی وشش سال.

گفتاردربیان مجملی از احوال وزراء سلطان محمد خدابنده وذکر بعضی دیگر ازسوانح وقایع ایام دولت آن آفتاب تابنده

خواجه سعدالدین محمد ساوجی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین طبیب در مقام وفاق واتحاد بود آفتاب اقبالش ازمنقصت وبال وزوال محروس ومصون می نمود بیت تا گل نشکست وعهد گلزار☆ نشکست زمانه دردلش خار ودرسنهٔ احدی عشر وسبعمائه خواجه سعدالدین محمد بواسطهٔ تسویلات شیطانی وتخیلات نفسانی سیدتاج الدین ساوجی وجمعی ازنواب خودرا برآن داشت که نسبت بخواجه رشیدالدین درمقام تقریر آمدند ومبلغ پانصد تومان ازتوفیر اموال ممالك قبول کردند وامراء عظام بموجب اشارهٔ پادشاه گردون غلام مقرران راباوزراء کرام درموقف یرغو حاضر ساخته گناه برخواجه سعدالدین ثابت شد و حکم سلطانی ازممکن غضب صدور یافته خواجه سعدالدین باامیر ناصرالدین یحیی وخواجه

زین‌الدین کیمیاکر و خواجه شهاب‌الدین مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل تقریر بتاریخ دهم شوال سال مذکوره درمنزل محول از توابع بغداد بیاسا رسید وحمدالله مستوفی در تاریخ آن قضیه این دو بیت درسلك نظم کشید رباعی عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف ✿ رفته از تاریخ هجری سال ذال و یا الف ✿ درمحول شد بفرمان خداوند جهان ✿ بدرعمر خواجه سعدالدین محمد منخسف ومبلغ بانصد تومان که مقرر ان ملزم کفایت آن شده بودند از جهات ومتملکات ایشان بحصول موصول گشت وسید تاج‌الدین که قبایح افعالش بر بطلان دعوی سیادت دلالت میکرد همدران ایام درقید مصادره ومواخذه افتاده درحضور قاضی القضاة ممالك وسادات وعلما بوضوح پیوست که آن شریر زیاده برسیصد هزار دینار ازاموال نقبا مشاهد ائمه معصومین وسایر اشراف مسلمین بغصب و شلتاق گرفته بود بنا بر آن اورا بسادات سپردند تاحقوق خودرا ازوی ستانده بجزاء کردارش رسانند وآن زمرهٔ واجب التعظیم تاج‌الدین رابکنار شط برده بضربات متعاقب بقتل رسانیدند وچون سید عمادالدین سمنانی درآن امر بانواب خواجه سعدالدین شرکت داشت جهان‌بین اورا میل کشیدند اما نور باصره اش بتمام زایل نگشت وچون دهره قهر اولجایتو سلطان بستان مملکت راباغبان آسا از نهال وجود اهل شرارت بپیراست جهة تعیین وزیری صائب تدبیر که باتفاق خواجه رشیدالدین فضل‌الله بسرانجام مهام پادشاهی قیام نماید باامراء عظام مشورت فرمود وخاطر انور بران قرار یافت که خواجه تاج الـدین علیشاه جیلان را بتشریف آن منصب شریف سرافراز گرداند و بموجب حکم قضا امضاء خواجه تاج‌الدین علیشاه باخواجه رشید الدین فضل‌الله درامر وزارت شریك شد ودروقتی که نورسیدکان انجمن چمن درنظر سلطان گل جلوه گر گشته ازاوراق شکوفه درم ودینار بسیار بصورت نیاز نثار کردند خواجه علیشاه پادشاه و نوئینان وایناقان را دردار السلام بغداد طوی داد ودرآن جشن وکله مرصع بجواهر نفیسه که چهارده رطل وزن داشت وافسری مکلل که قطعه لعل بیست وچهار مثقالی درآن تعبیه کرده بودند و نه غلام سیم اندام گلعذار باکمرهای زرنگار و نه اسب عربی نژاد که زین ولجام آنها زرین بود پیشکش گردانید وبعین عنایت ملحوظ گشته هردووزیر صائب تدبیر بموافقت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت ولشکر مشغول شدند بعـد از آن اولجایتو سلطان داعیه نمود که بدستور غازان خان همت برفتح بلاد مصر وشام گمارد امادر آن اثنا بخاطرش رسید که چون اهل گیلان باوجود قرب جوار اطاعت فرمان مانمی نمایند لشکر بدیار دور دست بردن مناسب نخواهد بود دوراین باب توجه بصوب گیلان باامرا و اعیان مراسم جانقی مرعی داشته آرای همگنان بر آن قرار یافت که نخست ایلچی بآن ولایت فرستند و گیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت فـرمایند اگـر بقدم قبول پیش آیند فهو المطلوب والا جهت تـادیب ایشان توجه نمایند و در آن ایام درگیلان حکام متعدد بامر ایالت قیام می‌نمودند و تا آن غایت هیچیك از اولاد هلاکو خان را اطاعت ننموده بودند و امیرد باج از سایر

ازسایرولاة آنولایات معظم‌تر میزیست بنابرآن اولجاتیوسلطان نخست ایلچی پیش او فرستاد وامیره پیشکشهای لایق ترتیب کرده باردوی همایون شتافت و باصناف‌الطاف ایلخانی اختصاص یافت امـا باندك زمانی از بسیاری تکالیف وتوقعات امرا بتنك آمده نیم شبی بیرخصت‌عنان عزیمت بطرف وطن‌خودتافت‌وسلطان محمدازین حرکت‌رنجیده بعداز اجتماع‌سپاه فرمان‌داد که‌امیرچوپان‌ازراه اردبیل بجانب کسکررود وامیرقتلقشاه ازطریق حلوان متوجه‌فومن‌وورشت و تولم گردد و امیرطغان وامیر مؤمن ازراه رستمدار وکلاره‌دشت بدانولایت درآیند واولجایتوسلطـانیه‌بعدازرفتن امرا بیك هفته از بلدهٔ سلطانیه متوجه‌لاهجان گشت وامیرچوپان حدود کسکررا غارتیده قبل از وصول سلطان بلاهجان سالماً غانماً باردوی نصرت نشان‌ملحق شداما امیرقتلقشاه چون بخلخال رسیدحاکم آن موضع شرف‌الدین‌خلخالی بخدمت‌مبادرت نموده بزبان‌دولتخواهی معروض‌جناب‌امارت‌پناهی گردانیدکه درهای‌تنك وراههای‌صعب‌درپیش‌است‌وهنوزمهابت‌سپاه‌پادشاه‌دردل‌گیلانیان جایگیر نشده‌مناسب‌آنکه درکمال حزم و تانی‌طی مسافت‌کرده شود امیرقتلقشاه چون دندان طمع باموال ملوك‌جیلانات تیزساخته بودبحشمت وشوکت خویش مغرور شده‌آن سخن‌را بسمع‌رضااصغا ننمود وامیرفولاد قیارامنقلا کردانیده برسبیل‌سرعت رایت نهضت برافراخت‌واتباع‌امیره‌باج درعقبهٔ‌تنك‌سرراه‌برفولادقیاگرفته آغازجنك کردندوسه‌نوبت بین‌الجانبین‌زدوخوردواقع‌شده‌هر بار فولادقیاغالب آمدوامیره‌باج‌قاصدی‌نزداوفرستاد طلب‌مصالحه نمود و فولادقیا این‌التماس را عرضه‌داشت امیرقتلقشاه کرده امیر باغواء پسرخود ازقبول‌صلح سرباززدوپسررا نیزپیشترفرستاد وامیرزاده بخارپندار بدماغ‌راه داده متوجه گیلانیان‌گشت وبعداز وقوع مقاتله انهزام یافته‌اکثر لشکریانش درگل‌فرو رفتند وچون‌بقیهٔ‌گریختگان‌بقتلقشاه‌نویان‌رسیدند ملازمان‌موکب‌او نیزروی‌بفرار آوردند وامیرقتلقشاه ساعتی‌پای ثبات بیفشرد و بزخم‌پیکان یکی‌ازشجعان‌گیلان‌نقدجان بقابض ارواح سپرد وگیلانیان غنیمت‌فراوان‌گرفته بمواطن خویش رفتند اماامیرطغان وامیرمؤمن‌چون بحدودآنولایت رسیدند امیرهند وشاه که‌حاکم سرحدبود بقدم‌اطاعت امراء پادشاه رااستقبال نمود وایشان‌اورا مصحوب‌خودگردانیده باردوی‌اعلی پیوستند وبعداز آنکه رایات عالیات اولجایتوسلطان پرتووصول برولایت لاهجان انداخت والی آنجا غاشیهٔ‌فرمان‌برداری بردوش‌گرفته‌بخدمت شتافت‌سلطان‌نمازعیداضحی درآن‌بلده‌گذارده ناگاه‌خبرقتل امیرقتلقشاه‌شنید وبغایت‌غمناك‌شده‌امیرشیخ بهلول‌وامیرابابکررا باسه‌هزار سوار بیباك‌جهة‌کشیدن انتقام ارسال‌نمود ومتعاقب ایشان‌امیرحسین وامیرسونج رابمدد فرستاد وامرابعدازکشش وکوشش فراوان برگیلانیان‌غالب‌آمده جمعی‌کثیر از ایشان کشتند ورشت‌وفومن وتولم راغارت‌کرده‌بازگشتند آنگاه حکام گیلان‌خراج قبول‌فرموده سلطان محمدعلم مراجعت برافراخت وبسر امیرقتلقشاه راسبب‌فرار از معرکه گیلانیان چوب‌یاساق زده‌چوپان‌نویان راقایم‌مقام قتلقشاه ساخت‌ودرسنهٔ اثنی‌عشروسبعمائه حاکم

دمشق قرانقر وصاحب حلب جمال الدین افرم که ازاعاظم امراء مصروشام بودند ازسیاست ملک ناصر توهم نموده با پانصد سوار جرار بخدمت اولجایتوسلطان شتافتند و درحدود سلطانیه بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز گشته باصناف انعام ونوازش اختصاص یافتند وایلخان بسبب ترغیب وتحریض ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام راکه درخاطر داشت تجدید فرمودهٔ علم نهضت بدانجانب برافراشت و بمیامن اهتمام وزراء عظام اسباب آن یورش وآلات گرفتن قلعه وحصار باکمل وجهی مرتب گشت از آنجمله هزار و پانصد زره وازمستعملات استادان فرنك بهم رسید ودویست وشصت سراسب کوه پیکر هامون نورد باجلهاء گوناگون از اطلس واکسون وزینهای مرصع آراسته گردید و دوهزارو پانصد شترابرسیر پرتحمل جهته حمل ساوری درقطار کشیدند ونودچرخ دور انداز و یازده هزاروکسری تیرپولاد وصدقارورهٔ نفط دشمن سوز وصدخروار کوس رعدآواز وصدعلم زربفت مرتب گردانیدند وسیصدوشصت نقاب تیزچنك بابیل وکلنك همراه بودند وآن پادشاه عالیجاه وامراءوسپاه باین ترتیب وآئین درسلخ رجب سنهٔ مذکوره ازموصل براه سنجارعزیمت فرمودند و درروز جمعه ششم ماه مبارك رمضـان برجبة الشام رسیده متوجه فتح آن گردیدند وآن قلعه متین دوازده برج داشت وخندقی درعمق سی گزودرعرض پانزده گزدرگرد آن فرود برده بودند و اساس جدارش رابسنك استوار کرده وبسیاری ازابطال رجال درخدمت کوتوال آنحضار که بدرالدین موسی کرد نام داشت بسرمیبردند وذخایر وافرواسلحه و اسباب جنك حصار بسیار داشتندالقصه چون سپاه عراق وآذربایجان بظاهر آنقلعه آسمان سان رسیدند بدرالدین موسی پای درداما ن استغنا کشیده ابواب قلعه را مظبوط ساخت وآغازانداختن تیروسنك نموده ازاینجانب نیز دلیران آهنین چنك آغازحرب وجنك کردند ونقابان دست نقب زدن برآورده لشکریان پرساختن خندق را مطمح نظرهمت گردانیدندوچون نقبچیان کاربجائی رسانیدندکه آوازساکنان قلعه را شنیدند وسپاهیان هیزم فراوان درخندق انداختند مردم قلعه از جسارت خویش نادم گردیدند و بواسطهٔ آمد شدقاضی نجم الدین و مساعی جمیله خواجه رشیدالدین سلطان ظفر قرین بصلح وصفا مایل شده آن مهم بروجهی تمشیت پذیرفت که مقرون برضای جـانبین بود آنگاه پادشاه عالم پناه بتاریخ بیست وچهـارم ماه مبارك مذکورعزم انصراف جزم گردانیده ازآب فرات عبورنمود وبعدازطی منازل ومراحل قرین صحت وعافیت دردارالملك سلطانیه نزول اجلال فرمود ودرسنهٔ ثلث عشروسبعمائه اولجایتو سلطان پسرعالی گهر خودسلطان ابوسعید راحاکم ولایات خراسان ساخته بدانجانب روان فرمودوامیرسونج راباتابکی شاهزاده تعیین نمود وجمعی کثیر ازابناء امراءعظام را ملازم آن دری اوج سلطنت گردانید وچون چترزرنگار شاهزاده کامکار سایهٔ وصول بران مملکت انداخت امیر یساول وملوك فراه وسیستان وسایراعیان واشراف خراسان بملازمت مبادرت نموده رعایا وزیردستان درپناه امن وامان غنودند و ریاض ملك ودولت ازرشحات سحاب عدل ومکرمت خضرت و نضـارت یافت درخلال این احوال میان کپك خان وشاهزاده

بیسور که شمه از حال ایشان در اثناء قضایاء اولاد جغتای خان مذکور شده غبار نقار مرتفع گشت و میسور صلاح در آن دید که از آب آمویه گذشته درمتنزهات دیار خراسان ساکن گردد بنابر آن یکی ازمخصوصان خودرا باتحف وتنسوقات فراوان بدرگاه اولجایتو سلطان فرستاد وداعیه که نموده بودپیغام داد سلطان محمدایلچی اورا بعواطف بیحد بنواخت وجهة میسور تبرکات لایقه ارسال فرموده شاهزاده رامخیرساخت که در هرموضع از آنولایات خواهد توطن نماید و میسور بباد غیس شتافته درصحراء قاوس علم اقامت مرتفع گردانید .

گفتار دربیان وفات اولجایتوسطان و ذکر بعضی از اکابرزمان آن پادشاه عالیشان

سلطان محمد خدابنده دراواخرایام حیات روزی بعزم شکار سوارشد وبعدازاقامت مراسم صید بسلطانیه بازگشته چون دوهفته بر آن قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت ومرضی صعب روی نموده اطبا در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند و آن عارضه روی بانحطاط آورده ودر آن اثنا پادشاه بحمام رفت وخود را صحیح تصورفرموده باکل اغذیه غلیظه مبادرت نمود ومرض نکس کرده دربن کرت مهم ازمداوا اطبادرگذشت وارکان دولت از صحت مأیوس گشته رسولان جهة طلب شاهزاده ابوسعید ارسال داشتند تاقبل ازحلول واقعه ناگزیر بدارالملك پدرخویش رسیده مالك تاج وسریر گردد اما این مدعا بحصول نه پیوست وفی سنة ست عشر وسبعمائه درشب عیدفطر سلطان محمدخدابنده رخت سفر آخرت بربست امراوارکان دولت بعداز تقدیم تجهیز تکفین بر نهج شرع سیدالمرسلین آن پادشاه باودادودین رادر بلده سلطانیه بگنبدی که ازمستحدثاتش بوددفن کردندو باطعام فقراومساکین پرداخته جهة ترویج روح شریفش ختمات کلام ملك علام بجای آوردند ازجمله آثار آنخسروجمشید اقتدار یکی بلدهٔ سلطانیه است وآن شهر رامربع وضع نموده بودند وطول هردیواری ازارکانش پانصد گز بود و یك دروازه و شانزده برج داشت ودیوارقلعه ازسنك تراشیده مرتب شده بمرتبهٔ پهناور آمده که برزبر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند و گنبدی که مقبرهٔ آن پادشاه عالیجاه است ودردرون آنشهر ساخته شده قطر آن شصت گز وارتفاعش صدو بیست گز است وایضاً باهتمام اولجایتو سلطان درسلطانیه مساجد و خوانق و دارالقرأة و دارالحدیث و دارالسیادة و مدرسه بتکلف ساخته وپرداخته آمد ودر آن بقعهٔ شریفه شانزده مدرس ومعید و دویست طالب علم موظف بودندوایضاً شهر سلطان آباد دربای کوه بیستون وشهر اولجایتو آباد در موغان درکناردریا ازمستحدثات آن پادشاه سعادت انتما است و چون سلطان محمد بصحبت علما و

مباحثهٔ مسائل شرعیه بغایت مایل درایام دولت خود فرمان فرمود تا بطرح مدرسه از کرباس چهار ایوان و خانها ترتیب دادند و در اسفار آنرا همراه خویش میگردانید و مولانا بدرالدین شتری و مولانا عضدالدین ایجی از جمله دانشمندانی که در آن مدرسهٔ کرباس مدرس بوده‌اند و پیوسته قریب صد طالب علم در آن مدرسه اقامت داشتند و ماکول و ملبوس والاغ وسایر ما یحتاج ایشان و ابواب دیوان اعلی سرانجام مینمودند و ازجملهٔ اعاظم اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب زهد و ارشاد مظهر فیض جلی

شیخ جمال الدین مطهر حلی باسلطان محمد خدابنده معاصر بود و آن پادشاه سعادت پناه بارشاد آنجناب متابعت مذهب علیهٔ امامیه نمود فضایل و کمالات ومحاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدین مطهر بسیار است و تصنیفات افادت آیاتش درعلوم دینیه وفنون نقلیه بیشمار و کتاب نهج الحق که مشتمل است برادله صحت ملت ائمه اثنی اعشر علیهم السلام والتحیة از آنجمله است وقواعد وشرح تجرید نیز درسلك مؤلفات آن فاضل ماجد انتظام دارد رحمة الله علیه رحمة واسعة واز زمره مشایخ آنزمان دیگری **شیخ ـ عبدالرحمن خراسانی** است واو برقت قلب و کثرت عبادت از ابناء زمان ممتاز بود ودر سنهٔ ست عشر وسبعمائه در بغداد از عالم انتقال نمود و از جمله افاضل آن عصر یکی قدوة العلماء المتبحرین **مولانا قطب الدین محمود** است که ولد مولانا مسعود بن مصلح بود و او در هفدهم ماه رمضان سنهٔ عشر و سبعمائه در تبریز ازعالم انتقال نمود و در چرنداب مدفون گشت شرح اصول ابن حاجب وشرح حکمت اشراق و شرح مفتاح از تصانیف اوست وازجمله مورخان بلاغت انتما **مولانا شهاب الدین عبدالله الشیرازی** صاحب تاریخ وصاف معاصر آن پادشاه خجسته اوصاف بود ودر ایام دولتش آن کتاب افادت انتصاب را تالیف نمود واز آن جملهٔ دیگری **ابوسلیمان فخرالدین داود بناکتی است** وفخرالدین داود درآن ایام عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار وجامعیت تالیف کرده آنرا روضه اولو الالباب نام نهاده و همان کتابست که بین المورخین بتاریخ بناکتی اشتهار یافته ودیگری از آن جمله **محمدبن اسعدبن عبدالله النجفی التستری** است که منتخب جامع الحکایات ازمولفات اوست ازجملهٔ شعرا آنزمان خجسته نشان یکی **سعد بهـا است** واین مطلع ازمنظومات اوست **مطلع** حاش لله کهمرا مهر تو ازدل برود ☆ یاخود ازخاطرم آن شکل شمایل برود وازجمله خوش نویسان آن عصر یکی **سید شرف الدین خطاط** شیرازی است واولجایتو سلطان درآن اوان که سلطان ابوسعید بهادرخان را بحکومت خراسان میفرستاد آنجناب را بمعلمی ولد خود تعیین فرمود وشاهزاده بقدرامکان درتعظیم واحترام آنجناب مبالغه می نمود چنانچه پیاده بمکتب میرفت واستاد را ازقیام مانع آمده درپیش او بدوزانوی ادب می نشست.

ذکر سلطان علاالدین ابوسعید خان بن اولجایتو سلطان

ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه هشتم ماه ذی قعده سنهٔ اربع و سبعمائه بمقام نورقوی از بلاد آذربایجان روی نمود وچون هفت روز ازعمر شریفش درگذشت بحکم اولجایتو سلطان امیرسونج بمنصب اتابکی آن قرةالعین سلطنت مقرر گشت ودر سنهٔ ثلاث عشر و سبعمائه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان صوب توجه نمود وسه سال و کسری در آن بلاد بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته در اواخر سنه ست عشر وسبعمائه که در مازندران تشریف داشت ازفوت پدرخبر یافت و آنمقدار توقف فرمود که امیرسونج ازخراسان آمده بموکب عالی پیوست آنگاه بجانب عراق شتافت وچون بسلطانیه نزدیك رسید چوپان نویان وسایر امرا واعیان آن مظهر عدل و احسانرا استقبال نمودند وبعد از اقامت مراسم تعزیت درقرق سلطانیه قریلتای فرمودند ودرغره ماه صفر سنه سبع عشر وسبعمائه باتفاق جمهور نزدیك ودور امیرچوپان یك بازوی شاهزاده وامیرسونج کتف دیگررا گرفته اورا برمسند پادشاهی نشاندند وزر وجوهر بسیار نثار کرده برفرق همایونش افشاندند وچون سلطان ابوسعید بر سریر پادشاهی متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را درکف کفایت امیر چوپان سلدوز نهاد و خواجه رشیدالدین وخواجه علیشاه را بدستور پدرزمان منصب وزارت وامارت دیاربکر بامیر ایرنچین سمت تعلق پذیرفت وامیر تیمورتاش بن چوپان بایالت روم مباهی گشته راه آن مرزوبوم پیش گرفت ودرمبادی ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان بواسطهٔ صغرسن آن پادشاه عالیشان وکمال استیلاء امیرچوپان بسیاری ازشاهزادگان ونوئینان در اطراف دیار عراق وآذربایجان وخراسان آغاز مخالفت کرده فتنه ها انگیختند درآن ولایت محاربات ومکاوحات دست داده دلیران میدان کارزار خون جمعی کثیر ازابناء روزگار را برخاك هلاك ریختند ودرجمیع آن معارك بسبب قوت دولت و شجاعت سلطان ابوسعید ظفرونصرت ملازمان آستان اقبال آشیان اورا روی نمود لاجرم باندك زمانی تمامی فتن تسکین یافته دست عنایت ایزدی ابواب فراغت ورفاهیت برروی عالمیان برگشود شهادت خواجه رشید طبیب وزیر وقتل شاهزاده میسور وانهدام بناء حیات چوپان نویان و اکثر اولاد او درایام دولت سلطان ابوسعیدخان بوقوع پیوست وایضاً هم درآن اوقات خواجه علیشاه جیلان وفات یافته صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمدابن رشید برمسند وزارت نشست وبتاریخ سیزدهم ربیع الاخرسنه ست وثلثین و سبعمائه در نواحی قرا باغ اران وفات سلطان ابوسعید بهادرخان بوقوع انجامید و در مدفنی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بودند مدفون گردید اوقات حیاتش سی ودو سال بودومدت سلطنتش نوزده سال

گفتاردر بیان شمهٔازحال‌خواجه‌رشید وذکر شهادت آنجناب بسعی‌خواجه علیشاه وحکم‌سلطان بوسعید

جناب فضایل پناه خواجه رشید الدین فضل‌الله بفطنت ارسطو و حکمت افلاطون إتصاف‌داشت و بتکمیل‌فنون عقلی‌ونقلی متصف بوده پیوسته‌نقش تالیف‌و وتصنیف‌بر لوح خاطر مینگاشت ازرشحات خامهٔ گوهر بارش ریاض فضل وفصاحت ناضروریان بود واز قطرات خامه دررنثارش‌حدایق انشاء وبلاغت از زواهر ازهار پرمی‌نمود **بیت** خامهٔ او چون گهر افشان‌شدی☆ نظم‌سخن لؤلؤ مرجان‌شدی ازجملهٔمصنفات آن‌وزیر آصف‌صفات جامع التواریخ‌رشیدی وتوضیحات در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرابت‌آیات ومسائل‌فرخنده سمات آن‌اوراق برالواح خواطرمنقوش ومسطور وچنانچه سبق ذکر یافت خواجه رشیددرزمان غازان خان برمسند وزارت نشسته‌رای‌صوابنمایش ناظم‌مصالح امم‌گشت وفکرمشکل‌گشایش مرتبت‌امور جمهور بنی‌آدم‌شد **بیت** زبیم‌قهر او دل‌در بر دشمن‌هراسان‌شد ☆ ولی‌زمید لطفش دوستان راکارآسان‌شد وآنجناب‌تاآخر ایام حیات جناب غازانی درغایت‌اقبال وکامرانی بسر برد وچون اولجایتو سلطان‌زمام مهام‌کشورستانی بقبضه‌اقتدار درآورد پیشتراز برادر درباره آن‌دستور ستوده سیرلطف ومرحمت مبذول داشته درجهٔاورا ازابناء جنس بلندتر کرد وآن‌وزیرنصفت نهادبانامل مکرمت ابواب عدل وانصاف‌برروی خواص‌وعوام بگشاد واهل‌علم وفضیلت را مشمول نظر عاطفت‌گردانیده جهة ایشان مدارس وبقاع‌خیربنا نهاد ومزارع مرغوب ومستغلات بقاع وقف نمود پیوسته غمام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد ورشاد می‌بارید وهرگزهیچ آفریده ازخوان‌نعمت وانعام‌بیکرانش مایوس ومحروم نمی‌گردید آثارخیرات آن‌مظهر الطاف واهب العطیات هنوزدر ولایت‌عراق و آذربایجان باقی‌و پایدار است وزبان ارباب نظم‌ونثر ازشمول مراحم وعواطفش مدح‌گوی وشکرگذار **شعر** ان‌آثارنا تدل‌علینا ☆فانظروابعدناالی‌الاثار ودراواخر ایام دولت اولجایتو سلطان خواجه علیشاه جیلان بغایت مقرب‌شده بعضی‌مهمات رابی‌وقوف خواجه‌رشید فیصل‌میداد ازین‌جهة حزن وملال بخاطروزیرحمیده خصال رسیده نزد پادشاه زبان شکایت‌بگشادو بعرض رسانید که‌اگردرمنصب وزارت بنده برعلیشاه‌تقدیم‌داردواورا متابعت من‌باید‌کرد واگراو درتمشیت این‌امر استقلال یافته بنده را بروی بسرانجام مهام دیگر بایدآورد وحالا خواجه‌علیشاه هریك ازاین‌سه‌صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اول آن‌که متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی شود تامن‌بجواب محاسبات سنوات سابقه‌قیام نمایم دوم‌آن‌که مهامی‌که متعلق بوزرا می‌باشدبه‌بنده بازگذارد تامن بعنایت سلطانی مستظهر بوده ازعهدهٔ‌آن‌امر بیرون‌آیم سوم آنکه بلاد ممالك محروسه را بدو قسم

ساخته هر یك درسرکار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت بحیز ظهور رسانیم اولجایتو سلطان درجواب فرمود که خواجه رشیدوخواجه‌علیشاه دوخدمتکار شایسته اند رشید مردی پیرودانشمند است وعلیشاه‌جوانی کاردان بی‌مانند صلاح‌مملکت در آن است که‌هردو باتفاق یکدیگر مهمات‌رافیصل دهندو آن‌یك‌درمقام‌شفقت واین‌یك درصددتعظیم وحرمت بوده قدم‌ازدایرهٔ موافقت بیرون ننهند وبرحسب فرمان‌آن دو وزیر عالیشان بمصالحه راضی گشته گرك‌آشتی کردند وبار دیگر بر سبیل مشارکت ومساهمت روی بسرانجام‌مهام آوردند اماچون‌سلطان محمدخدابنده رخت‌بعالم باقی‌کشید وسلطان‌ابو-سعیدمسند سلطنت‌را بوجودخود مشرف گردانید نوبت‌دیگر میان‌آن دو وزیر مخالفت اتفاق‌افتاد وهرچندخواجه‌علیشاه خواست که‌تصرفی برخواجه‌رشید ثابت کند ابواب‌حصول این‌معنی برروی‌او نگشاد دراین‌اثناجمعی‌ازعمله دیوان‌چنانچه عادت‌ایشان‌است نزدخواجه رشید رفته بعرض‌رسانیدند که اگراجازت‌فرمائید ماباخواجه‌علیشاه درمقام‌گفت وشنید آئیم تامبلغی ازتصرفات بروی ثابت‌گردد خواجه رشید ازغایت سلامت نفس بدان امر همداستان نشدو گفت من‌خواجه علیشاه‌را بگویم که‌شما رااسترضانمایدو آن جماعت از خواجه‌رشیدمایوس‌گشته نزدخواجه علیشاه آغازترددکردند وباتفاق روی بتقریر وزیر صافی‌ضمیر آوردند خواجه‌علیشاه نواب سلطان ابوسعید خان را رشوتها داد تا مزاج سلطان‌را برخواجه متغیرگردانیدند ودرخدمت پادشاه آن‌خواجهٔ افاضل پناه را بعیوب منسوب‌ساخته دراواخرماه‌رجب سنه سبع‌عشر وسبعمائه رقم‌عزل برناصیهٔ حالش کشیدند وامیرسونج اگرچه برعزل صاحب سعید راضی نبود امادرآن‌اوان مرضی صعب داشت‌و وسلطان ابوسعید خان‌درآن‌زمستان علم‌عزیمت بصوب‌دارالسلام بغداد برافراشت‌و امیر سونج درعشرین‌ذیقعده سنهٔ‌مذکوره درمنزل محول بعالم‌آخرت انتقال‌نمود ودروقت‌نقل خسرو ثوابت وسیار ببرج‌حمل سلطان‌عالی‌محل‌بصوب‌سلطانیه نهضت‌فرمود وامیرچوپان درحدودآذربایجان بمراسم‌شکار پرداخته درآن‌اثناخواجه‌رشیدرا که بعدازعزل درتبریز اقامت‌داشت‌پیش‌خود طلبید و گفت‌وجودتو بردرگاه پادشاه مانندنمك درطعام مطلوبست ومهام سپاهی ورعیت بی دخل رای صوابنمایت بغایت معیوب البته‌کرت دیگر ملازمت اختیار میباید کرد وروی بفیصل‌مهمات مملکت می‌باید‌آورد خواجه‌درجواب گفت که عمری درملازمت‌گذرانیدم وشام‌اوقات‌شباب‌را بصبح ایام شیب‌رسانیده روزگارشباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی‌است نهایت‌پذیرفت ونهال‌آمال وآمانی بهار جوانی ازهبوب صرصر خریف‌ضعف وناتوانی سمت انحنا گرفت **قطعه** بسان‌پشت‌کمان گشت پشت‌من زانروی ✿ که‌تیرعمر گرانمایه درگذشت از شست ✿ بپای خاستنم مشکلست و میگوید✿زمانه‌خیز که‌این خانه‌نیست جای‌نشست وآنچه مرادر ورارت دست داده هرگز هیچ‌وزیر یرا اتفاق نیفتاده اکنون سیزده‌نفر ازاولادرشید برشدرسیده‌اند اولی آنست که حالاایشان عوض‌من‌درخدمت باشند وبنده‌بتدارك مافات‌قیام نموده مخادیم رقم‌نسیان

بر ورق حال من کشند بیت رسم است که مالکان تحریر ✿ آزاد کنند بندهٔ پیر خواجه رشید هرچند در باب استعفا مبالغه بیشتر نمود امیر چوپان در تکلیف قبول منصب وزارت افزود آخر الامر خواجه سر رضا جنبانید و چون این خبر بخواجه علیشاه وجمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کرده ابوبکر آقارا که نفس ناطقهٔ امیر چوپان بود بایثار درم و دینار بفریفتند تامزاج امیررا بروزیر صافی ضمیر متغیر گردانید وچوپان نویان اگرچه باخواجه نیك بود اما لوح دل ساده داشت که هر کس می خواست مطلوب خود را برطبق مدعا بر آن مینگاشت وکار بجائی رسید که اعداء خواجه رشید بعرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه ابراهیم ولد خواجه رشید که شربت دار اولجایتو سلطان بود باغواء پدر خود پادشاه را زهر داد و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم مخلد نهاد وامیر چوپان اینحدیث را بعرض سلطان ابوسعید رسانیده دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند اداء شهادت نمودند وحکم قتل آن وزیر فاضل عادل حاصل فرمودند و در هفدهم جمادی اولی سنه ثمان عشر وسبعمائه درحوالی اومه بقریه خشکدر جلاد اول خواجه ابراهیم را در نظر پدر گردن زد آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه اورا گفت باعلیشاه بگوی که بی جریمه قصد جان من کردی زود باشد که روزگار این کینه ازتو باز خواهد خواست وتفاوت بین الجانبین همین قدر خواهد بود که گور من کهنه و قبر تو نو خواهد نمود بعد از آن جلاد خواجهٔ عالی نژاد را ازمیان بدو نیم زد ولشگریان ربع رشیدی را که متعلق بدان جناب بود تاراج نمودند و امرا املاك خواجه واولاد عظامش رادیوانی ساختند مولانا جلال الدین قلیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت درسلك نظم کشید بیت رشید ملت ودین چون رحیل کرد عقبی نوشت منشی تاریخ او که طاب ثراه

ذکر مخالفت شاهزاده میسور وبیان قتل آن خسرو پرتهور

شهزاده میسور که دراواخر ایام زندگانی اولجایتو سلطان از آب آمویه عبور نموده در بادغیس علم اقامت برافراشته بود بعد از استماع خبر فوت سلطان محمد طمع درمملکت خراسان کرد واین رازرا با امیر بکتوب ولد اولدور نویان در میان نهاد بکتوب گفت تدبیری می باید اندیشید که امیر یساول بقتل آید چه بعد از دفع شوکت او دراین ولایات کسی نمی ماند که بامامقاتله نماید وروزی چند دراین فکر بسر برده درآن اثناء یساول ببهانه آنکه شاهزاده میسوررا طوی میدهم مالی خطیر دربلاد خراسان توجیه کرد از آنجمله پنجاه هزار دینار کپکی بردارالسلطنه هراة رقم فرمود ودراواخر سنهٔ ست عشر وسبعمائه پنجاه سوار خونخوار آن تحصیل را بهراة آورده بضرب لت وشکنجه درعرض دو روز وجه مذکوررا نقد فرمودند وبرین قیاس در تمام بلدان محصلان بیداد فراوان بتقدیم رسانیدند رعایا زبان بنفرین یساول گشادند دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده شهزاده میسور

وبکتوب باهم گفتند می تواند بود که طوی یساول مشتمل بر مکری باشد مناسب آنکه قبل از آنکه بی اختیار شویم اورا فیصل دهیم وامیر یساول ازوجوهی که بظلم جمع کرده بود اوانی زرین وسیمین واسبان تازی نژاد وغلامان پری زاد وسیصدخروار ازجنس ماکولات وچندخیك شراب ودوهزار گوسفند بهم رسانیده متوجه اردوی میسور گشت ونخست بخیل خانه بکتوب رسیده بساط نشاط بگسترد وبشراب خوردن مشغول شد بیك ناگاه شخصی باوی گفت که کسان بکتوب جمعی ازمتابعان ترا گرفته قصدتو دارند لاجرم برجناح استعجال پای دررکاب آورده مانند برق وباد روی بطرف عراق نهاد وهنوز نیم فرسنك نرفته بود که شاهزاده میسور تمامی جهات اوراغارت فرمود **بیت** هروجه که ازحاصل میخانه درآید ✿ هم در سر بازارخرابات شودصرف وچون یساول بحدود جام رسید مبارکشاه بن بوجای که ازوی کینه دیرینه درسینه داشت باپنجاه سوار سرراه بروی گرفت ودرآن وقت با یساول زیاده از سی کس نبود ناچارآغاز پیکار کرده کشته شد یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید **قطعه** ازهفتصدو هفده دهم ماه محرم سال ومه وتاریخ نه نقصان نه زیادت ✿ شدمیر یساول سحری پیش اجل باز ✿ بنهادسرانجا که قضا بودو ارادت ✿ چرخ فلك آن راکه برافراخت برانداخت ✿ اینست مراوراصفت وسیرت وعادت سلطان ابوسعید خان بعداز استماع این اخبار امیرایسن قتلغ را جهة انتظام مهام خراسان بدانصوب روان فرمودو چون ایسن قتلغ در حدود آن مملکت نزول فرمود امیر بکتوب ازجانب شاهزاده میسور پیش اورفت و گفت یساول بی جهتی قصد شاهزاده میسور کرده بودلاجرم بقتل رسیدوایسن قتلق بخلاف تصورمردم بکتوب‌را بانواع نوازش اختصاص داده گفت باید که سایر امراء خراسان مطیع ومنقاد او باشندومیسور عهدنامهٔ درباب اطاعت سلطان ابوسعید نزدایسن قتلغ فرستاد وآن مغول ساده دل بهمین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه آورد و وازآنجا بحکم سلطان ابوسعید خان متوجه اران شده درائناء راه بعلت فجاة درگذشت اما شاهزاده میسور بعد ازآنکه خاطر ازجانب ایسن قتلغ جمع کرد بکتوب را بیشتر از پیشتر منظور نظر تربیت گردانیده قامت قابلیتش رابخلع گرانمایه بیاراست وهزارمرد مسلح مکمل درتابین او مقرر فرمودکه دربادغیس متوطن گردد وخودروی بطرف گرمسیر آورد زیراکه پیش ازاین بنابر رعایت غایت خرم آغروق خود را بدانطرف فرستاده بود وچون بگرمسیررسید وروزی چند بفراغت بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابوسعید جزم کردو نخست بسیستان رفته خواست که حاکم آن دیار ملك نصیرالدین را ایل سازد لاجرم مکتوبی مشتمل بروعده ووعید پیش اوروان گردانید وملك درمبادی حال ازسطوة اواندیشیده قصدنمود که چیزی مال برسم پیشکش ارسال نماید درآن اثنا شنید که تیمور تکودری بامیسور داعیه سرکشی دارد وملك غیاث الدین کرت نیز سر بحلقه متابعتش درنمی آورد لاجرم فرستادگان شاهزاده رابقتل رسانید و بـاعلان کلمه عصیان مبادرت نمودو میسوردرحدود آن ولایت دست بغارت وتاراج برآورده ازتوابع ملك جمعی را بتیغ بیدریغ

گذرانید وعنان‌مراجعت انعطاف داده برسر تکودریان تاخت وتیمور را که کلانتر ایشان بود برخاك هلاك انداخت آنگاه بکارسازی یورش خراسان مشغول‌شد وملك‌غیاث‌الدین کرت ازین‌مرجآل آگاهی یافته قاصدی نزد بعضی‌ازامرا ابوسعیدی که‌در رادکان اقامت داشتند فرستاد وعزیمت میسیور اعلام‌داد امرا باهم گفتند که‌این‌تازیك میخواهد که ما را بترساند شاهزاده میسیورهرگزدرمقام مخالفت پادشاه نیاید وبرتقدیری که این اندیشه درخاطراوقرارگیرد آن‌مقدار لشکر نداردکه باستظهار ایشان روی بخراسان آرد ومیسیور بعداز جمع ساختن لشکر پرتهورااردوی خودرا بجوکی که پسرش بودسپرده فی‌اواسط جمادی‌الاخر سنه‌ثمان عشر وسبعمائه متوجه خراسان گشت وچون بقصبه چشت رسیدبکتوب وسایر امرا که‌در بادغیس اقامت‌داشتند بوی پیوستندوخاطر بر یورش‌مازندران قرارداده نخست مکتوبی نزد ملك‌غیاث‌الدین کرت فرستادند واورا بایلی‌وانقیاددعوت کردند وملك‌سخنان خشونت آمیزدرجواب نوشته میسیورازاطاعت هرویان نومید شد و درماه رجب ازجلکاوهراة گذشته بسرعت برق وباد بصوب رادکان که‌محل اقامت امرا ابوسعیدی بودنهضت نمود وبیك ناگاه بر ایشان‌تاخته تمامی یراق وگله‌ورمه آن غافلان را متصرف‌گشت وبکتوب تادامغان رانده میسیورتا وسط مازندران عنان باز نکشیدو خرابی بسیار کرده قرب‌ده هزارازسادات واشراف آن‌ولایات را اسیرگردانید و چون این‌خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان‌رسید امیرحسین گورکان ولدامیر آقبوقاجلایر را باسپاه‌وافر بصوب خراسان فرستاد وشاهزاده میسیور ازتوجه امیرحسین گورکان‌خبر یافته درقلب زمستان عنان مراجعت انعطاف داد وامیر حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمده چون‌میسیور بنیشابوررسیددوهزارکس تعیین‌نمود که‌مال‌فراوان‌ازمتوطنان آن‌مکان‌ستانده بدورسانند وآن‌مردم بنیشابوردرآمده آغاز مطالبه‌ومؤاخذه مسلمانان کردند اماپیش‌ازآنکه چیزی معتدبحاصل گردانند خبر وصول امیرحسین شنوده پرتل های خود گذاشتند وچون‌میسیوربنواحی مشهد مقدسه رضویه علی راقدها آلاف السلام و التحیة نزول نموداستماع فرمود که‌ملك غیاث‌الدین کرت فوجی ازمتهوران غیوررا بجانب بادغیس فرستاده وجهات بکتوب واتباع‌اورا بباد غارت‌وتاراج‌داده لاجرم بغایت‌پریشان خاطر گشت درآن‌حین‌سید بدرالدین نقیب باسایر سادات مشهداندك‌ساوری ترتیب‌نمود بملازمت‌شاهزاده شتافتند وبطریقه‌سنت زبان‌بسلام گشادندوچون‌آتش‌غضب‌میسیورمشتعل بود لب‌بجواب‌نگشود وسادات‌را رخصت‌جلوس‌نیز نفرمود ایشان‌از نمار پیشین‌تا نمازدیگر برپای ایستاده بعدازآن شاهزاده نازنین سربرآوردو گفت سپاه‌را تغارمی بایدومطبخ را گوسفندفربه امیر بدرالدین فرمود که‌منت‌داریم محصلان‌تعیین‌فرمائید تا بزودی این مهم‌ساخته‌شود میسیورسیصد کس‌همراه سادات کرد تاپانصدسر گوسفند و سیصد خروار آرد وپانصد خروارجو با سایرمایحتاج‌ستانده باردو رسانند وخودمتوجه‌جام‌شد ونقیب آن‌سیصد کس‌راهمراه بشهر برده‌هرجماعتی‌را درمحله‌فرود آوردوهمان‌شب همه راباجمعی

دیگر از میسوریان که جهة سوداو معامله بدانجارفته بودند بقتل رسانیدواز اسبان واسلحه ایشان پیشکش سنگین مرتب ساخته چون امیر حسین بدان حدود رسید باستقبال برد و امیرحسین زبان بتحسین کشاده سادات را بعواطف بیکرانه بنواخت وشاهزاده میسور بعد از وصول بنواحی جام خواست که شیخ الاسلام شهاب الدین اسمعیل جامی را بمجلس خود حاضر ساخته ازوی اخذی نمایند اما هرچند کسان بطلب آنجناب فرستاده التماس حضور نمود بجائی نرسید وشیخ در کوشکی متحصن گشته فرستادگان را بغیر تیر دلدوز چیزی نداد وبنا بر آنکه الاغان امیرحسین بغایت لاغر بود روزی چند جهت آسایش در النك رادکان توقف نمود ودر آن ایام بکرات میسور و بکتوب بنواحی دار السلطنه هراة تاخته در باب محاصره آن بلده و تضییق ملك غیاث الدین کوشیدند وچند نوبت خواجه ابواحمد چشتی را بشهر فرستاده طلب مردم وجهاتی که ملك درغیبت ایشان از بادغیس بهراة برده بود نمودند تا بآن وسیله مصالحه نمایند اما ملك اصلا بدان سخنان ملتفت نشد وهیچ چیز وهیچ کس باز پس نداد و میسور و بکتوب عاجز گشته در آن اثنا خبر وصول امیرحسین بتواتر انجامید وشاهزاده تاب مقاومت نیاورده باردیگر بطرف گرمسیر خرامید وامیرحسین دراواخر سنهٔ تسع عشر و سبعمائه در آن بلدهٔ فاخره نزول اجلال فرمود وملك غیاث الدین را باصناف انعام واحسان بنواخت و باتفاق او از عقب میسوریان درحرکت آمد وجمعی از ایشان را گرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت ودرسنه عشرین وسبعمائه کپك خان بن دوا خان در ماوراء النهر از پریشانی حال میسور خبر یافت و بنا بر کینه ایکه ازوی درخاطر داشت شاهزادگان عظام ایلچکدای ورستم ومنگلی خواجه وفولادرا باچهل هزار مرد جرار از آب آمویه گذرانیده و باایشان مقرر کرد که تامهم میسور و بکتوب را بمقطع نرسانند باز نگردند وایلچی نزد امیرحسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که شما نیز فوجی از سپاه خراسان را بامداد لشکر ماوراء النهر تعیین نمائید تاعلی اسرع الحال مهم میسور فیصل یابد وامیرحسین بیست هزار کس یراق کرده از عقب مردم کپك خان ارسال داشت وچون این لشکر بخرسنك رسیدند شنیدند که سپاه جغتای میسور و بکتوب را بدست آورده کشته اند و کیفیت آن واقعه چنان بود که امراء کپك خان بعد از طی منازل بده فرسنگی اردوی میسور رسیده منهیان پیش سرداران سپاهش فرستادند وایشان را باصناف انعام اکرام وعده دادند وآن بی وفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید بلشگر ماوراء النهر پیوندند وبعد از آن که شهزاده میسور ازوصول اعدا خبر یافت مردم خود را اوکلکا داده روی بمیدان قتال نهاد ودر وقت تسویه صفوف امرا وارکان دولتش حسب المقرر بجانب خصم رفته شاهزادگان جغتای برمیسور تاختند واول ببکتوب رسیده سرش از تن دور انداختند ومیسور چارهٔ منحصر در فرار دانسته ایلجیکدای هزار سوار عقب او ارسال داشت وآن سواران سه روز طی مسافت نمودند تا بدو رسیدند ودست باستعمال تیغ وتیر برده بقتلش رسانیدند و سپاه ماوراالنهر اولاد شاهزاده میسورجوکی وقزان سلطان را با سایر فرزندان و خواتین او اسیر گرفته و

غنیمت بینهایت بتحت تصرف درآورده روی بدیار خودنهادند وفتنها راآرام وخواطر خراسانیان رااطمینان دادند .

گفتار دربیان وقوع انواع فتن درممالك عراق وآذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر ازدشمنان سلطان ابوسعید بهادرخان

دراوانی که خبرویرانی ولایات خراسان و وصول شاهزاده میسیور بعرض سلطان ابوسعیدخان وامیرحسین حسب الحکم جهة دفع شراوروان گردید بعدازچندروز امیرچوپان نیز بعزم امداد امیرحسین ازقراباغ اران نهضت فرموده به بیلقان شتافت درآن اثنا پادشاه اوزبك ازجانب دشت بدربند آمده جمعی ازامراء بزرك را که آنجا بودند بزخم تیغ وسنان بگر بزایند وچون گریختگان بسلطـان عالیشان پیوستند بایکدوهزار سوار که درآن زمان درملازمت موکب همایون بودند متوجه دفع اعدا گشته بکنار آب کر رفت وفرمود که مجموع لشکر یان شما گردپیشکان مانندخط مستقیم برلب آب فرودآیندتادر نظر یاغی بسیار نمایند ودرآنطرف آب سپاه اوزبك يك يك ازولايات رامیتاختند وهرچه مییافتند میبردند وامیرچوپان اینخبررا در بیلقان شنوده دفع اوزبکان را ازتوجه بخراسان اهـم واولی دانست وبادوتومان سوارجرار ایلغار کرده باردوی همایون پیوست لشکر اوزبك چون حال برآن منوال دیدند بمضمون کلمهٔ العود احمدعمل نموده بازگردیدند وامیرچوپان از آب بگذشت وازعقب ایشان شتافته جمعی رابقتل رسانید وفوجی را اسیر گرفته بنظر صاحب تاج وسریر آورد وسلطان بیشتراز پیشتردر تربیت چوپان نویان کوشیده پایهٔ قدرومنزلتش بلندگردانید آنگاه امیرچوپان بعضی ازامرا ونوئینان را که در وقت و صول سپاه اوزبك بدربندگریخته بودند بموقف یرغوباز داشته قورمیشی پسرالنیاق را با زمرهٔ دیگر چوب یاساق زدوطایفهٔ را ازمناصب معزول ساخت وایشان کینهٔ چوپان دردل گرفته خواطر برآن قراردادند که بهنگام فرصت دست بردی نمایند بعدازآن سلطان بمقرعز خویش بازگشته چوپان روی بگرجستان آورد و پسرخود حسن را برسرآغروق گذاشته بجانب کوکچه تینگیز توجه فرمود وبدعهدان فرصت غنیمت شمرده مانندگرك ازعقب رمه چوپان پویان شدند ومنهی اینخبر بچوپان نویان رسانیده اورا باورنیامد وبنابررفع مظنه ابوبکر و وایسنبوقارا جهـة تحقیق آن قضیه بازگردانید وآن دوکس بدست مخالفان افتاده کشته گشتند وچوپان بعداز رفتن ابوبکر و ایسنبوقاتیتول خودبازگذاشته به پسر خویش حسن پیوست ودشمنان بنیمشب بانجا رسیده اوراهرچند جستندنیافتند ویورت راغارتیده روی باردوی حسن نهادند وچوپان ازوصول ایشان آگاهی یافته مستعدپیکار گشت وجنگی صعب دست داده هزیمت برجانب چوپان افتادواو باپسر خودحسن جان ازآن ورطه بکنار کشیده

به تبریز رفت و خواجه‌علیشاه جیلان که آنجا بود چوپان بیك‌را استقبال نموده خدمات پسندیده بجای آوردوامیروزیر بموافقت یکدیگر متوجه‌ملازمت‌صاحب تاج‌وسر برگشتند وچون امراء‌مخالف نشانی بتزویر مبنی ازصدورحکم‌سلطان برقتل‌چوپان در قلم‌آورده بودند وبمردم‌مینمودند آنحدیث‌راچوپان شنیده خاطرش دغدغهٔ تمام پیداکرد بنابرآن بتأنی‌طی مسافت میفرمود وخواجه‌علیشاه پیشتر بخدمت شتافته و از وفورعنایت پادشاه خبر یافته‌قاصدی نزد امیرچوپان‌فرستاد تاازدوخورد‌را بسلطانیه رساند وامیرچوپان‌بسان برق‌خاطف‌بدارالملك رفته‌شرف دستبوس پادشاه حاصل‌کردوآنچه ازامرا دیده بود و شنیده برزبان‌آورد و از آنجانب امیرایرنجین کـه پدریکی ازحرمهای سلطان بود و قورمیشی وتغماق وایسنبوقا وبوقاایلدورجی وغیرهم‌ازامراءمخالف‌سپاه بلاانتهاازحدود آذربایجان فراهم‌کشیده وازسفیدرودگذشته مستعدپیکارگشتند وسلطان ابوسعیدوامیر چوپان باستقبال ایشان‌از سلطانیه‌بیرون رفته روی‌بمیدان‌کارزار آوردند درآن‌اثناحرم سلطان‌چندنوبت ایلچیان نزدپدرارسال داشته اورا بعنـایت پادشاه امیدوارگردانید و بسلوك‌طریق مصالحه‌ترغیب‌نموده ازوخامت‌عاقبت مخالفت‌بترسانیدایرسنجین بدخترخبر فرستادکه اگرسلطان‌بامادر مقام‌عنایت است باید که فرداعلمهای سفیدبرافرازند و این ملتمس‌مبذول افتاده‌چون مخالفان رایات سفیدرا دیدنددرجنك دلیرگشته باهم‌گفتند‌که ابوسعیدیان ازماترسیده‌اند وبغرور موفوردست به‌تیروکمان وسیف وسنان برده ازین جانب‌نیزسپاه پادشاه برایشان‌حمله‌نمودند درآن‌اثناسلطان‌فرمود تاپسرایرنجین‌امیرشیخ علی‌راگردن‌زده سرش رابرسرنیزه‌کردند وفریـاد آوردند **بیت** که‌هرکس بود دشمن شهریار ✿ بدین‌گونه بیند سرانجام‌کار ونایره‌خشم وکین‌امیرایرنجین ازمشاهدهٔ‌سیاست آنجوان نازنین اشتعال‌یافته‌باتفاق منکوحهٔ‌خویش‌شاه‌زاده کیچیك ماننده‌سیل خروشان و دریـای‌جوشان عنان‌یکران‌بمیدان تافت‌وخون بسیاری ازملازمان‌موکب‌همایون‌را برخاك ریخته نزدیك‌بآن رسید که‌چشم زخمی‌روی‌نماید درین‌حال‌پادشاه‌ستوده خصال‌بنفس‌نفیس بردشمنان تاخته‌سمندبراق مانند رانهنك آسادربحرمحار به‌انداخت وامرا وسران‌سپاه‌از ملاحظهٔ جرات پادشاه‌عنان تماسك‌ازدست داده‌بیکبار برمخالفان حمله‌کردند نیزتقدیر باجراء شمشیربران آن‌پهلوانان مقارن‌بودوتیغ وسنـان ایشان باروح و روان دشمنان مصاحبت‌مینمود **نظم** تیغهادر مغزهاکرده‌مقرهمچون‌خرد ✿ تیرهادرشخصهاگشته روان همچون‌روان حلقهٔ‌بنداجل درپای غداران‌رکاب ✿ رشته‌دام فنا دردست مکاران عنان در خلال آن‌احوال نسیم‌عنایت‌الهی‌بوزیدوبموافقت‌دولت‌ابوسعیدی‌بادی برخـاست که‌چشمهای مخالفان‌را ازرؤیت معزول‌گردانید **بیت** یکی بادبرخـاست زان‌کوهسار ✿ بزدبررخ دشمن‌شهریار وامراء عاصی‌رادیدهٔ‌دولت خیره‌وچشم بخت‌تیره‌گشته‌بعضی‌درمعرکه‌بقتل رسیدند وایرنجین وتغماق وایسنبوقادرپنجه‌تقدیر اسیرگردیدند وسلطان‌فرمودتاایشان را بسلطانیه‌برده‌ازداری‌بیاویختند ودرزیردار آتش‌افروختند وباین طریق خرمن‌حیات

آن بدبختان را بسوختند و قورمیشی و پسر ش عبدالرحمن و بوقاایلدورجی وچوپان قراوناس که از آن دریای خونخوار جان بکنـار کشیده بودند بدست امیرسوتای که از دیار بکر متوجه سلطانیه بود افتاده سومای عبدالرحمن و بوقـا و چوپان قراونـاس را به تیغ تیز بگذرانید و قورمیشی را زنده بدرگاه پادشاه فرستاده و او نیز حسب الحکم رخت هستی بیادفنا دادوچون سلطان درمحاربه بنفس نفیس مباشر امرحرب گشته بود مقرر شد که نیشان بلاغت نشان لفظ بهادر اضافهٔ القاب همایون نمایند بـاین عنوان السلطان العادل ابوسعید بهادر خان وفتح نامها نوشته باطراف ولایات ارسال فرمایند الحمدلله علی ترادف نعمائه و تواتر آلائه .

ذکر بعضی دیگر از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادرخان و بیان انتقال خواجه علیشاه جیلان ازجهان گذران

در سنهٔ احدی وعشرین و سبعمائه امیرچوپان خواهر سلطان ابوسعید بهادرخان شاهزاده ساتیبک بنت اولجایتوسلطان را خواستگاری نموده پادشاه ملتمس جناب امارت پناه را مبذول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف انتقـال فرمود ودرسنهٔ اثنی وعشرین و سبعمائه امیرحسین بن امیر اقبوقا که حاکم خراسان بوداز عالم فانی انتقال نمودوهمدرین سال امیر تیمورتاش بن امیرچوپان باغوای جمعی ازمردم نادان بخـار پندار بکاخ دماغ راه داده درملک روم خطبه وسکه بنام خود گردانید وبدعوی آنکه مهدی آخرالزمان است لب گشوده ازحکام مصر وشام مدد طلبید تاممالک عراقین وآذربایجان را بتحت تصرف درآورد وباایشان طریق اتفاق واتحاد مسلوک دارد وامیرچوپان ازحرکت پسر واقف شده شمهٔ ازین معنی باسلطان درمیان نهادو باسپاه فراوان عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد تیمورتاش چون ازتوجه پدرخبریافت از کرده پشیمان شده بخدمتش شتافت وچوپان نویان امیرتیمور کاخی وقاضی نجم الدین طبسی راکه خمیرمایهٔ آن فتنه بودند کشته تیمورتاش رابند فرموده بدرگاه پادشاه رسانید وسلطان ابوسعید بملاحظهٔ خاطر امیر چوپان گناه تیمورتاش را بخشیده اورا بـاردیگر بحکومت روم روان گردانید ودرسـنهٔ ثلث و عشرین وسبعمائه شلتاق اسباب نازخاتونی درولایات سلطانی مرتفع شد مفصل این مجمل آنکه دراواخرایام دولت اولجایتوسلطان قاضی محمدنامی که خطیب همدان بودبنابر عرضی که داشت قباله کهنه بنام نازخاتون بنت امیر کردستان بدست آورد وآن را به نزدامیرچوپان برده عرض کرد که پدرشما ملک بهادربن تودان نویان درزمان هلاکوخان نازخاتون رااسیر گرفته بودو بحکم برلیغ اسباب واملاک نازخاتون ملک ملک بهادر بوده وحالا بحسب ارث بشما میرسد ودرمملکت عراق ضیاع وعقار نازخاتون بسیاراست وامیرچوپان این سخن را کالنقش فی الحجر

برلوح‌دل نگاشته جمعی‌از نوکران خودرا مصحوب‌آنقاضی متدین‌بولایات فرستاد تاچند موضع‌درقزوین وخرقان وهمدان‌بتحت تصرف درآوردند واین حدیث‌غریب درمیان‌خلق شهرت یافته‌هر برزگری که ازمالك مزرعه‌تنفری داشت میگفت این‌موضع داخل املاك نازخاتون‌است‌لاجرم‌فریاداز نهادخلایق برآمد وامیر ایسن‌قتلغ وخواجه‌رشیدزبان‌بنصیحت امیرچوپان‌گشاده طوعاً وکرهاً او را ازمقام خرخشه درگذرانیدند تابهمان چندموضع که گرفته‌بود قناعت‌نمود ودرزمان‌سلطان‌ابوسعید بهادرخان که‌اختیار واعتبارامیرچوپان بمرتبهٔ کمال‌رسیدقاضی‌محمد بـاتفاق دیگری‌از اهل‌دیانت‌خریطهٔ کهنه که دویست تمسك مشتمل‌بر اسباب‌واملاك دوسه‌ولایت‌درآن نهاده‌بودند .نزدامیرچوپان برده گفتند که‌مادر فلان‌موضع خانه‌میساختیم ناگاه‌این‌قباله‌جات‌راکه باسم نازخاتونست‌یافتیم وامیرچوپان حاصل‌آنموضع رااز‌شیرمـادرحلال‌تر تصور کرده وکلاء اودست تصرف‌بمزارع واملاك رعایادراز کردند وکاربجائی رسیدکه اسبـابی‌راکه بدوسه هزار دینار می‌ارزید مردم ازوهم‌آنکه نگویندملك نازخاتون بوده‌بدوسه دینار میفروختند لاجرم‌آتـش درخرمن فراغت اصحاب زراعت‌افتادوخواجه‌علیشاه جیلان درآن مهم باچوپان نویان‌گفت وشنید کرده‌ولایتی در مملکت‌روم درعوض اسباب نازخاتون از سلطان‌گرفته بتصرف وکلاء امیرچوپان‌گذاشت وازخاصه‌خودبیست‌هزاردینار نقدتسلیم‌نمود تاامیرچوپان ازمقام‌دعوی آن‌اسباب درگذشت و نشانی‌مؤکد بلعنت‌نـامه درقلم‌آورده آنقضیهٔ‌هایله از مسلمانان مندفع‌گشت ودرسنهٔ‌اربع‌وعشرین وسبعمائه خواجه‌تاج‌الدین علیشاه بیمارشده‌دست اطباء حـاذق‌بدامن علاج آنعارضه نرسیدوسلطان صاحب سعادت ازغایت‌عنایت بعیادت وزیر تشریف‌برده آنصورت نیزنافع نیفتاد وخواجه در اوجان جان نازنین بجوار مغفرت رب العـالمین سپرد نعش اورا بـآئین شریعت سیدالمرسلین صلوات‌الله علیه وآلـه‌الطیبین برداشته بخطهٔ تبریز بردند ودر جوار مسجدی‌که بناکرده معمار همتش بود دفن‌کردند از وزراء هلاکوخان و اولاد او غیر خواجه علیشـاه هیچیك باجل طبیعی‌فوت‌نشدند و خواجه علیشاه باصابت رای وتدبیر وغایت وقوف وکاردانی در سرانجام امورسلطنت وجهـانبانی اتصاف داشت‌ودرایـام دولت‌درمملکت عـراق وآذربـایجان ابنیهٔ رفیعه مـانندمدارس‌وخوانق‌واربطه ومساجد تعمیرفرمود ومستغلات‌خوب‌ومزارع مرغوب‌برآن بقاع‌وقف‌نمود وسلطان‌ابوسعید اولاد وقرابتان خواجه‌علیشاه راباصناف‌الطاف نوازش کرده‌میخواست که منصب وزارت‌رابیکی‌ازدوپسراودهددرآن‌اثنامیان‌برادران‌نزاع دست داده بریکدیگرتقریرنمودندومهم بدانجاانجامید که‌هرچه‌پدرشان درمدة‌العمراندوخته‌بود بدیوان دادند ومنکوب ومخذول درکنج‌خانه نشسته‌درفکر سرانجام قوت لایموت روز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابوسعید بهادرخان بعداز فوت خواجه‌تاج‌الدین علیشاه جیلان‌تعلق برکن‌الدین‌صاین‌گرفت ورکن‌الدین صاین‌ازاولادضیاءالملك‌محمدبن مؤدوداست وضیاءالملك درزمان‌سلطان‌محمد خوارزمشاه منصب عـارضی سپاه داشت و

رکن‌الدین‌صاین چون بمبادی سن‌رشد وتمیزرسید خود را درسلك ملازمان امیرچوپان منتظم گردانید و امیر چوپان یوماً فیوما در تربیتش می‌افزود تا اورا بوزارت سلطان نصب فرمود .

گفتاردر بیان اسباب تغییرمزاج سلطان ابوسعید نسبت بامیرچوپان سلدوز وذکرسوختن خرمن عمراو واولادش بآتش خشم‌جهان‌سوز

خوانندگان عجایب حکایات ودانندگان غرایب روایات آورده‌اندکه امیرچوپان رادختری بودکه طراوت عذارش طعنه برگلبرك طری‌زدی و صباحت رخسارش ازماه و مشتری گروبردی بغدادخاتون نام وامیرچوپان آن حورپری‌زاد را درشهور سنهٔ ثلث و عشرین‌وسبعمائه درسلك ازدواج امیرشیخ حسن‌بن امیرحسین گورکان‌بن امیر اقبوقاء جلایرکه امیرشیخ‌حسن ایلکانی وامیرشیخ‌حسن بزرك عبارت‌ازوست انتظام داد ودرسنهٔ خمس وعشرین وسبعمائه سلطان‌ابوسعیدرا که‌درسن بیست‌سالگی بودنسبت ببغدادخاتون تعلقی پیداشده عنان صبر و قراربیکبار ازدست اقتدار شهریارکامکار بیرون رفت **بیت** چودل درسر نرگس مست‌رفت ✿ اگرشاه اگربنده‌ازدست‌رفت‌واین بیت که‌ثبت‌می‌افتداز خاتمه‌غزلیستکه جناب‌سلطانی درآن‌اوقات درسلك نظم کشیده **بیت** بیا بمصردلم‌تادمشق جان‌بینی ✿ که‌آرزوی دلم درهوای بغداد است وچون‌یاساء چنگیزخان‌چنانست که هر عورتی که‌مطلوب‌خان باشدبباید که شوهر اوراطلاق داده حرم پادشاه فرستدسلطان ابوسعید بعدازکمال اضطرار محرمی نزدچوپان‌روان ساخته شمهٔ ازمافی‌الضمیر خویش اعلام‌نمود چوپان‌از استماع‌این‌سخن‌دربحرحیرت افتاده آتش‌غیرت‌درکانون درونش‌زبانه زدن‌گرفت وجوابی‌نه بروفق مرادپادشاه گفت وسلطان‌لب‌ازآن‌گفت و شنید بربست‌اما ازجانب چوپان‌غباری برحاشیه ضمیرمنیرش نشست واین‌قیل وقال درآخر تابستان‌در ییلاق اوجان‌واقع شدوچون‌زمستان نزدیك‌رسید امیرچوپان بملاحظهٔ آنکه هرگاه‌بعدی میان محب‌ومحبوب حاصل گردد شاید سورت‌عشق انکسارپابد امیرشیخ حسن‌را بابغداد خاتون بقراباغ‌اران فرستاد وسلطان راطوعاً وکرهاً بقشلاق بغدادبرد و بعدازآنکه خسروعالی مقام بمدینةالسلام رسیدسلطان‌عشق بغدادخاتون بیشتر ازپیشتر برشهرستان ضمیرش‌مستولی گردید **بیت** دوای‌عشق گویند ازسفرخیزوچه‌دانستم✿ که دردل‌مهرآن‌مه خواهد افزون‌شدبهرمنزل وچون‌صاین وزیرکه ملك‌نصرةالدین عادل لقب‌یافته‌بودتغییر مزاج‌پادشاه رانسبت بچوپان‌نویان معلوم‌نمود بهنگام مجال‌شمهٔ ازافعال واعمال چوپان واتباع‌اومعروض گردانید وفرمودکه‌اختیاردادوستد تمامی‌حاصلات ولایات درقبضهٔ‌اقتدار چوپانیان است وباوجود اوهیچکس‌از امراءوزرا وارکان‌دولت را اعتباری نیست **بیت**

زروزوردارند وفرمان وبس ✿ ندارندانديشه ازهیچکس سخنان وزیر در ضمیرصاحب تاج وسریرجایگیر آمده این غم‌ضمیمهٔالم عشق بغدادخاتون گشت بنابران از خرگاه کم بیرون‌می‌آمد وکسی‌را بارنمیداد بیت جهاندار درکنج ایوان خویش ✿ نمیکرد جزیاد جانان خویش وچون امیرچوپان حال‌پادشاه رابدین منوال دید درخلوتی بعرض رسانید که‌اکثرمعمورهٔ ربع مسکون مسخر حکم‌سلطان است و سبب‌ملال خاطرآفتاب اشراق معلوم‌نیست بیت چراخوش‌نخندی نگوئی‌سخن ✿بکن‌هرچه خواهی که‌گویدمکن سلطان جوابداد که من‌زمان اختیار تمام ممالك را بکف‌کفایت توگذاشته‌ام باید که بروجهی سلوك‌نمائی که من‌بفراغت‌توانم بودوتااکنون بساری روزی بدلخواه نگذرانیده‌ام واز دمشق خواجه که درآن اوان نیابت و سرانجام مهام خاصه سلطانی تعلق بوی میداشت شکایت کوته کرد وچون متفکر وحیران ازخرگاه سلطان بیرون‌آمد و دمشق خواجه‌را طلبیده وآنچه ازپادشاه شنیده بود باوی در میان نهاده گفت باید که‌تودر نیکوخدمتی بمثابهٔ مساعی‌جمیله‌مبذول داری که‌اگر ازمن‌جریمه در وجودآید سلطان بجهة خاطرتو آن‌را برروی من‌نیاوردنه آنکه جان‌ما بسبب‌افعال ناهنجار تودرمعرض خطرباشد دمشق خواجه‌جواب‌داد که‌من روزوشب بپای‌خدمت درآستان سلطنت آشیان ایستاده‌ام و چشم وگوش‌باشارت وفرمان شهریاری نهاده از هوای‌نفس خودگذشته ام وبخلاف رای او مرتکب امری‌نگشته‌ام اماچندگـاه شدکه‌مزاج پادشاه را نسبت بخود متغیرمییابم وسبب اینمعنی راغیرخباثت صاین‌وزیرامری‌نمیدانم‌چوپان نویان‌بعدازشنیدن این‌سخنان‌مصلحت درآن‌دانست‌که روزی‌چند خودراازدرگاه پادشاه‌دور اندازد وصاین وزیر راهمراه‌خود برده بوقت فرصت گردنش‌را ازبارسرسبك سازدبنابران دروقت دمیدن گل وریحان‌در فضای‌باغ‌وبستان‌ببهانهٔ‌ضبط وربط‌مهمات‌ولایات‌خراسان‌ازسلطان‌ابوسعید‌بهادرخان‌اجازت طلبیده بدان‌صوب‌نهضت کردوامیراگرنج‌وامیرمحمودوایسن‌قتلغ‌وامیرمحمدبیك‌وصاین‌وزیر رامصحوب‌خویش‌برد ودمشق‌خواجه‌رابدستوردرخانه‌بگذاشت‌وسلطان‌همدران‌اوان‌از‌بغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراشت‌وامیرچوپان‌چون‌بخراسان رسیدشنید که‌ترمشیرین خان درحدودکابل منزل‌گزیده وخیال‌تسخیر خراسان بخاطرش‌گردیده بنـابرآن پسر خود امیرحسن‌را باسپاه‌صف‌شکن بدفع‌مخالفان فرستاد و ترمشیرین‌خان از توجه ولد چوپان خبریافته‌جمعی ازلشگریان خودرا‌باستقبال او روان‌فرمود تلاقی‌فریقین درحدود غزنین دست‌داد وازکروفر بهادران پرخشم وکین زلزله‌درزمان وزمین افتاد آخرالامر امیرحسن غالب‌آمده سپاه‌ترمشیرین فرارکردند وجنود خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل ونهب بجای‌آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی‌را اسیرساختند واوراق مصاحف‌وصحف‌مزاررا زیردست وپای‌انداختند وحسن دراواخرشهور سنهٔ ست وعشرین وسبعمایه از آنولایت مراجعت فرمود و بخدمت پدر پیوسته کیفیت حال باز نمود اما دمشق‌خواجه‌بن‌چوپان بعدازتوجه‌پدر بصوب‌خراسان جمیع کلیات‌وجزئیات‌امورسلطانی‌را

از پیش خود گرفت ودرغایت استقلال بسرانجام مهام ملك ومال پرداخته سلطان ابوسعید را ازسلطنت جز نامی نماند واین معنی بخاطر همایون گران آمده درخلوتی شمهٔ ازمافی‌الضمیر خویش بابعضی از نزدیکان درمیان نهاد یکی ازایشان مجال خباثت یافته گفت دمشق خواجه بایکی از قمکان اولجایتو سلطان که درقلعهٔ سلطانیه می باشد تعلق می ورزد سلطان فرمود که هرگاه دمشق خواجه نزد محبوبه بقلعه رود مرا آگاه سازید وهمدران ایام که داخل شهور سنه سبع وعشرین وسبعمائه بود غلبه عشق دمشق را برآن داشت که بحصار رفت وسلطان واقف گشته حکم همایون بقتل او صدور یافت اما هیچکس را زهرهٔ نبود که براین فعل اقدام نماید بحسب اتفاق در آن روز سری چند از قطاع الطریق کردستان آوردند سلطان فرمود که آوازه در انداختند که این سر چوپان واتباع اوست که درخراسان بردست امرا کشته شده اند ودمشق خواجه ازشنیدن اینخبر عنان شکیبائی ازدست داده باده کس ازقلعه بیرون تاخت وروی بوادی فرار نهاد سلطان مصر خواجه وآقالولو را بتکامیشی اوفرستاد وباآنکه دمشق خواجه در آن روز اسبی را که بهترین اسبان الوس هلاکوخان بوددر زیر ران داشت مصر خواجه وآقالولو بوی رسیدند وآن اسب تیز تك مانند اسب چوبین در بساط شطرنج ازرفتار بازایستاده هرچند دمشق خواجه خواست که بتازیانهٔ سیاست آنرا بر انگیزد میسر نشد لاجرم خیال جنك نموده وقبضهٔ شمشیر را گرفت تا برکشد تیغ از نیام بیرون نیامد ومصر خواجه بوی رسید که مهمش را بآخر رساند آقالولو گفت دمشق اندك کسی نیست که اورا بی حکم سلطان توان کشت ومصر خواجه پیش پادشاه رفته کیفیت حال باز گفت سلطان جهة نشانی انگشتری بوی داد ومصر خاتم را بآقالولو نموده بضرب شمشیر مصری روز عمر دمشق را بشام اجل رسانیدو در آن روز که ششم ماه شوال سال هفتصد بیست وهفت بود تمامت خزاین واسباب تجمل وحشمت دمشق خواجه ببادغارت وتاراج رفت ومفلسی که بامداد آنروز نان چاشت نداشت بوقت شام ازمال دمشق غنی گشت وچون آن مهم ازهم بگذشت سلطان ابوسعید بهادرخان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امراء خراسان فرستاد که در گرفتن وکشتن چوپان واتباع او مراسم اهتمامی بجا آورند وهمچنین باطراف دیگر ولایات فرامین مطاعه ارسال فرمود که ازذریات چوپان وچوپانیان اثر نگذارند وبنفس نفیس از سلطانیه نهضت فرموده بقزوین شتافت ودرباب اجتماع جنود وظفر ورود احکام تباکید تمام نفاذ یافت وقاصد سلطان در بادغیس هراة باردوی چوپان رسید ونشان واجب الاذعان او پنهان بامراء رسانید ایشان را علی الفور مخالفت چوپان محال نمود لاجرم باتفاق پیش او رفته کیفیت حال باز گفتند وازرضا بقتل دمشق خواجه ابراء ذمه کردند ودراظهار موافقت واتحاد مراسم مبالغه بجای آوردند وچوپان برفوت پسر جزع وفزع نموده چون مجلس برشکست ولد بزرگترش امیرحسن بعرض پدر رسانید که من بعد صحبت ما وسلطان ابوسعید درنمی گیرد وعهد وپیمان امرا اصلا اعتماد نمی توان کرد مصلحت دولت در آنست که هرکس که سلطان ابوسعید را می شناسد بکشیم واز سلاطین الوس جغتای مدد طلبیده تمامی ممالك

خراسان را بحطیه ضبط درآوریم اگر سلطان ابوسعید بدینجانب آید باوی مقاتله نمائیم والاهرگاه مارامکنت وشوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده دادودل خودازاو بستانیم چوپان سخن را ازاین حسن مستحسن نداشت وبکثرت لشگر وزور بازوی خویش غره شد گفت حالادرایران کیست که دربرابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتال بخاطر تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر را که خمیر مایهٔ آن فتنه می دانست بحضور طلبید وجلادرا گفت که به اتمام مهم این ناتمام پردازد وزیر متحیر شده مجال قیل وقال نیافت واز جلاد التماس نمود که مرا ازمیان بدونیم زن جلاد پرسید که سبب این تمنا چیست ملك نصرة الدین بجانب چوپان نگریسته **نظم** بدو گفت زیراکه پشتی که آن٭ کنداز جهان برشما اعتماد نباشد بجز تیغ فرجام آن٭همین است آخر سرانجام آن٭ بعدازآن امیرچوپان باهفتاد هزارسوار که درآن زمان همراه داشت رایت عزیمت بجانب عراق وآذربایجان برافراشت وامراء و نوئینان را سوگندداد که باوی مخالفت نکنند وچون منازل ومراحل قطع کرده بسمنان رسید بخانقاه معارف پناه شیخ رکن الدین علاالدوله سمنانی رفته نوبت دیگر درمجلس شریف شیخ باامرا واعیان عهدو پیمان درمیان آورد که ازوی رویگردان نشوند وازآن حضرت التماس نمود که با پادشاه ملاقات نموده بزلال موعظت ونصیحت نایره غضب سلطانی رافرونشاند تابار دیگر نسبت باودرمقام عنایت ورعایت آید وجمعی راکه درکشتن دمشق خواجه اهتمام نموده اند بوی سپارد وشیخ رکن الدین علاءالدوله ملتمس چوپان نویان رابشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانیان گشت وبعدازوصول سلطان عالی مقام بتعظیم واحترام شیخ قیام نموده واورادر پهلوی خویش نشانده بدوزانوی ادب بنشست وشیخ درباب اصلاح جانبین وانطفاء نایره نزاع وشین سخنان برزبان آورده سعی موفور بتقدیم رسانید تابار دیگر میان سلطان وچوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه وامراآن نصایح را بسمع رضا نشنودندودرمقام مخالفت ومحاربت راسخ دم وثابت قدم بودند لاجرم شیخ بقدم ندم باز گشته آنچه گفته بود وشنیده بسمع چوپان رسانید واورا ازکشیدن شمشیر در روی ولی نعمت خود تخدیر فرمود وچوپان بغرور موفور ازسمنان روان شد وچون بمنزل قوبا رسید و میان او واردوی سلطان یکروزه راه پیش نماند امیرمحمد بیك خچك که دائی سلطان بود وامیر نیکروز وغیرهماازامرا باسی هزارسوار دفتر عهدوپیمان چوپان را برطاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند وچوپان برباقی امراولشگریان بی اعتمادشده ازراه بیابان روی بولایات خراسان آوردوسایرامیران ومتابعان او پریشان گشته وچوپان دراثناء راه شاهزاده ساتیك راکه زوجهٔ اووخواهرسلطان بود اجازت داد که پیش برادررود وخود بخیال ملازمت قاآن تاکنار آب مرغاب عنان باز نکشید ودرآن منزل ازآن عزیمت پشیمان شده عازم هراة گشت ودرجوار ملك غیاث الدین کرت که مربی او بود روزی چند بسر برد بیکی دولندی فریاد برآورد که این چه رای ناصوابست ملوك هراة باکه وفاکردند که با ماکنند **بیت** صحبت گیتی که تمناکند٭ باکه وفاکرد که با ماکند دانشمند بهادر را بشمشیر غدر قتل

نمودند وامیر نوروز را گرفته تسلیم قتلقشاه فرمودند چون نامه عمرچوپان بعنوان رسیده بود سخن آن مشفق را نشنود و بهراة رفت وملك غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورد وچوپان را در منزل جای داد اظهار اخلاص و نیازمندی کرد وهم در آن ایام نشان سلطان بملك رسید مضمون آنکه اگر چوپان را بیاسا رساند بمواصلت حرمش گروه و به اخذ اموال اتابك فارس مفتخر وسرافراز گردد وملك حقوق تربیت ورعایت چوپان را نابوده انگاشته جلادرا بخدمتش فرستاد چوپان آغاز قلق و اضطراب نموده درخواست کرد که ملك باوی ملاقات کند واین التماس مبذول نیفتاد آنگاه دل برواقعه ناگزیر نهاده سه وصیت فرمود : اول آنکه سرش را از تن جدا نسازند واگر خواهند نشانی باردو فرستند یك انگشت اورا که دوسر داشت روانه گردانند دوم آنکه پسر اوجلاءخان راکه جوانی بود درکمال قابلیت وجمال واز خواهر سلطان ابوسعید دولندی بنت اولجایتو سلطان تولد نموده بود زنده بعراق ارسال نمایند شاید که چون سلطان را چشم بروی افتد عرق خویشی درحرکت آمده خونش ببخشد سوم آنکه کالبد اورا بمدینهٔ رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم برده درعمارتی که در آن بلده طیبه ساخته بودند مدفون سازند ملك غیاث الدین زبان بقبول این ملتمسات گشوده اشارت نمود تا جلاد چوپــان را هــلاك ساخت وانگشت اورا بعراق روانه داشت وآن نشانه درماه محرم سنهٔ ثمان وعشرین وسبعمائه باردو رسید و حکم شد که آن را در سر اردو بازار آویختند ودرزمستان همین سال ملك غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفرقرین کرده دراثناء راه شنود که بغدادخاتون درحرم پادشاه در آمده واختیار واعتبار بسیاو دارد لاجرم دغدغه بخاطرش راه یافته کسی بخراسان بازگردانید تا جلاء خان را بقتل رسانید وخود بآستان سلطنت آشیان شتافته درقراباغ اران بعز ملازمت فایز شد امابواسطهٔ اعتبار بغدادخاتون مهمش از پیش نرفت بلکه ملك را دراردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد که تابوت امیرچوپان وجلاوخان را باوجان آوردند آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار درخرج محمل افزود وحاجیان را فرمود که آن دو تــابوت راهمراه بمکه برند واز آنجا بمدینه رسانیده بخاك سپارند وآن جماعت بموجب فرموده عمل نموده درسایر مناسك حج تابوتها بامحمل بود ودرروز عید اضحی حاجیان بر آن جنایز نماز گذاردند وهمراه خود بمدینه طیبه برده درجوار مزار فیض آثار امام عالیمقدار حسن بن امیرالمومنین علی علیهما السلام دفن کردند زیراکه عمارت امیرچوپان درقبله مسجد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم بود و کندن قبر در آن موضع مستلزم سوء ادب مینمود درمطلع سعدین مذکور است که امیرچوپان بصفاء نیت و نقاطویت اتصاف داشت و پیوسته همت براداء وظایف طاعات وعبادات می نگاشت درراه مصر وشام عمارات عالیه که ماحی آثار قیاصره واکاسره است طرح انداخت وآب جاری بمکه معظمه آورده بآن واسطه آن بلده رامزروع و معمور ساخت.

ذکر اولاد امیر چوپان

چوپان نویان‌را نه پسر بود بزرگتر ازهمه امیرحسن واوسه پسرداشت که‌ازآن‌جمله یکی موسوم‌است بتالش وتالش درایام‌دولت‌سلطان ابوسعید بهادرخان‌دراصفهان‌وفارس وکرمان حکومت می‌نمود ودرآن اوان که‌امیرچوپان از سلطان گریزان گشت حسن وتالش بمازندران‌افتادند وازآنجا بخوارزم رفتند قتلق تیمور که‌قبل‌پادشاه اوزبك در آن‌ولایت حکومت‌می کرد‌پدر وپسررا رعایت‌فرموده نزدخان‌خود فرستادوخان ایشان‌را بر تبت تربیت سرافراز ساخته باسپاهی بحرب چرکس‌روان‌ساخت وامیرحسن ازآن‌جنك زخمی بازآمده درگذشت وهمدران اوان‌تالش بمرض‌طبیعی عازم‌عالم‌آخرت گشت ودو پسر دیگرامیرحسن که‌حاجی بیك وغوج حسین نام‌داشتندحاجی بیك‌را پسرعمش‌شیخ‌حسن کوچك‌زهرداد وغوج‌حسین راسلیمان خان بجهان‌جاودان فرستان وپسردوم امیرچوپان امیر تیمورتاش بود واوخبراندراس‌اساس حیات پدروبرادر در سیواس شنود و روزی چند دریکی ازقلاع بلادروم‌تحصن نمودو آخرالامر بااموال‌فراوان‌بمصر شتافته التجا بملك ناصر کرد ومزغدل‌اشراف‌واعیان آن‌مملکت‌را بدانه انعام واحسان صید فرمود و ملك ناصرچند روزی نسبت بتیمورتاش درمقام عنایت والتفات سلوك‌نمود وچون‌دیدکه‌بیشتر اعاظم آن‌ولایت معتقد اوشده‌اند بترسیدکه‌مبادا خروج‌نمایند بهنگام فرصت سرتیمور تاش رااز‌بدن جداساخته نزدسلطان‌ابوسعیدفرستاد وآنسر درشوال‌سال‌هفتصد وبیست‌و هشت دریبلاق‌اوجان باو رسید وتیمورتاش را چهارپسر بود امیرشیخ‌حسن کوچك‌وملك اشرف‌وملك‌اشرو مصرو ذکر ایشان درداستان‌های آینده ازمساعدت وقت معمول‌است‌و پسر سوم‌امیرچوپان دمشق‌خواجه‌بود که‌کیفیت‌کشته‌شدن اودرحیز بیان‌آمدودمشق‌چهار دختر داشت یکی ازآن جمله دلشاد خاتونست که‌خواجه سلمان ساوجی ازجمله‌مداحان اوست وپسر چهارم امیرچوپان محمود بودکه‌درگرجستان حکومت می‌نمود ومحمود هم درسال قتل‌پدر بدست لشگریان‌سلطان‌افتاده رخت‌بقا بیادفنا دادوازوی چهار پسرماند وهرچهار بدست‌امیرشیخ حسن‌بزرك وامیرشیخ حسن کوچك مسموم ومقتول گشتند آن چهار پسرامیرچوپان بابغدادخاتون‌ازیك مادر بودندوپسر پنجم چوپان‌جلادخان است‌که که‌ذکرشهادت اوسابقا مسطورشد وپسرششم امیرچوپان سیورغان بود ومادر این پسر ساتی‌بیك‌است دختراولجایتوسلطان وسه‌پسر امیرچوپان که‌سیوگشاده‌ویاغی‌باستی‌نوروز نام‌داشتند ازیك مادر بودند وذکرایشان‌یمکن که‌من‌بعدبتقریب درحیز بیان‌آیدانشاءالله تعالی و تقدس

ذکرمشرف شدن‌بغداد خاتون بمناکحت سلطان‌ربع‌مسکون

نظم عشقست که‌شیرنر زبون‌آید ازو☆وزهرچه گمان بری فزون آید ازو ☆گه دوستیی کند که‌جان‌آساید☆ گه‌دشمنی که‌بوی‌خون‌آیدازو مشاطکان عرایس اخبارچهره بکر سخن‌را بدین‌گونه‌آراسته‌اند که‌باوجود وقوع‌حالات مذکوره وحکایات‌مسطوره و

کشته‌شدن چوپان واولاد واشتعال وانطفاء نیران شروفساد مهربغدادخاتون بنت‌چوپان بهمان‌دستور درضمیرمنیر صاحب‌تاج‌سریر متمکن‌بود وبهیچوجه پادشاه روی زمین‌بدون مواصلت آن‌زهره‌جبین شکیبائی نمی‌توانست‌نمود بیت هر کسی در پی کاری وغم‌یارهمان دل‌همان‌دردهمان عهدهمان یارهمان✿ آخرالامر قاضی مبارکشاه راطلبیده گفت که پیش امیر شیخ‌حسن‌رو. و بهرحیله که‌توانی اورااز سر بغدادخاتون بگذران قاضی برحسب‌فرمان نزدامیرشیخ‌حسن‌رفته بعباراتی که‌دانست شمهٔ‌ازمیلان خاطرپادشاه بدان‌مفارقت ومرافقت عرض‌کرد شیخ‌حسن‌ازترس خان وخوف‌جان‌خان ومان بازپرداخته‌مساعدت جانان‌اختیار نمود وچون زمان‌عدت منقضی‌شد وغلبه‌شهوة مقتضی‌گشت سلطان اورا بحباله نکاح‌در-آورد وبغدادخاتون پای‌برمسندعزت‌وفراش قربت‌نهاده درامورملکی‌ومالی دخل کردن گرفت وباردیگر مهمات چوپانیان صفت سامان پذیرفت بیت بلی عشقست پر افسون و نیرنك ✿ گهی‌صلحست‌کاراو گهی‌جنك ودرشهور سنهٔ اثنی وثلثین وسبعمائه جمعی از حاسدان بسمع‌اشرف سلطان رسانیدند که‌میان امیرشیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی واقع‌است وسلطان‌را این‌سخن‌باورآمده ازموقف‌سیاست‌حکم بقتل‌شیخ‌حسن‌صدور یافت ومادرشیخ‌حسن که‌عمهٔ‌سلطان‌بود خون‌اورا درخواست کرده‌پادشاه‌ببخشید امااورا بقلعه کماخ‌فرستاده بغدادخاتون‌را ازنظراعتبار بیانداخت وبعدازچندگاه کذب مفتریان‌نزد پادشاه جهانیان‌بتحقیق‌پیوسته باردیگر بغداد خاتون درمقام‌عنایت‌والتفات‌آمدوحکومت روم‌را باامیر شیخ‌حسن‌تفویض‌فرمود.

گفتاردربیان شمهٔ ازحال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمدابن رشید و ذکر سایر وقایعی کـه درزمـان دولت سلطان ابوسعید بحیز ظهور رسید

خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشیدالدین فضل‌الله بود مبادی عنفوان اوان جوانی‌را که‌خلاصه‌اوقات زندگانی است باکتساب‌فضایل نفسانی وتحصیل کمالات انسانی صرف‌نمودو باندك زمانی‌حقایق اکثرعلوم‌معقول و دقایق بیشتر فنون منقول رابرلوح‌خاطرنگاشت وجمال‌حالش بحلیه‌اصناف فضل وهنر آراسته گشته رایت سخاوت برافراشت بطلاقت‌لسان وفصاحت‌بیان وحسن‌خلق‌ولطف‌طبع و سلامت نفس و استقامت ذهن مشهورگشت وهم‌درایام‌شباب بگذاردن‌حج‌اسلام وطواف روضهٔ مقدسه‌خیر الانام‌علیه‌الصلواة‌والسلام مشرف شده‌ازارتکاب‌منهیات درگذشت‌درآن‌اوقات که‌سلطان ابوسعید بهادرخان امیردمشق خواجه‌بن‌چوپان رابعالم بقا فرستاده عنان توجه بجانب زوین انعطاف‌داد باستصواب امرا وارکان‌دولت مقالیدرتق وفتق ومفاتیح قبض و بسط

مهام ملك ومال را درقبضهٔ اقتدار خواجه غیاث الدین محمد نهاد و ازاعیان خراسان خواجه علاءالدین محمد را درامروزارت بآن جناب شریك گردانید اما بعدازانقضاء هشت ماه خواجه علاءالدین محمد بسرشغل استیفا رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث واستحقاق برمسند فرماندهی نشسته باحیاء مراسم عدل واحسان واعلاء معالم امن و امان واستمالت سپاهی ورعیت وتکثیر عمارت وزراعت قیام واقدام نمود ودر تمهید ارکان دین مبین وتشئید قواعد شرع سیدالمرسلین صلوة الله علیهم اجمعین جدواجتهاد تمام فرمود نهال آمال اهل فضل وکمال از رشحات سحاب افضالش نشوونما پذیرفت وریاض آمانی علماء ربانی ازقطرات باران احسان بی پایانش صفت طراوت ونضارت گرفت **نظم** تاهاتف دولت تودرداد آواز ✿ برعالمیان گشت دررحمت باز ✿ پیرانه سراین کهن جهان کرد طمع کز بخت جوان توجوان گردد باز وچون رایت اعتبار واختیار خواجه غیاث الدین محمد در غایت ابهت واقتدار سر بفلك دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان رشیدی بی ادبی ها کرده بودند متوهم شدند و آنخواجه نیکوسیرت بخلاف عقیده آنجماعت همه را منظور نظر مکرمت واحسان گردانید **بیت** دوستان را کجا کنی محروم ✿ توکه بادشمنان نظر داری ازفروغ ضمیر دانش پذیر قدوهٔ فضلا آفاق مولانا کمال الدین عبدالرزاق لمعات این حکایت برصفحات مطلع سعدین تافته که ناری طغای ولد کوچ بقابن کیبوقا دراوایل سن رشدوتمیز درملازمت سلطان ابوسعید می بود وامیردمشق خواجه بن امیر چوپان امارات ظلم وضلال درناصیه احوال اومشاهده فرموده چنان ساخت که مانند نکبت وادبار ازآمدو شد اردوی سلطان کامکار مهجور گشت و ناری طغای استغاثه نزد امیرچوپان برده چوپان ازغایت نیك نفسی دمشق را ازقصد آن بدکیش منع کرد واو باردیگر کمر ملازمت پادشاه برمیان بسته مترصد فرصت می بودتا تغییر مزاج صاحب تخت وتاج را نسبت بچوپانیان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت وخباثت کرده دراستیصال آن دودمان سعی بسیار بجای آورد و چون آن مهم برحسب مدعای اوازپیش رفت واموال وجهات فراوان ازمتروکات امیر چوپان واولاد او بگرفت رایت نخوت برافراخت وبحکم یرلیغ ضبط ولایات خراسان را پیشنهاد همت ساخت وپس از آن که بآن ولایت رسید نسبت بملك غیاث الدین کرت آغاز عناد ولجاج کرده می خواست که تومان هراة رانیز بتحت تصرف درآورد اما چون خواجه غیاث الدین محمد وزیر حامی ملك بود آن مهم راازپیش نتوانست برد ودروقتی که ملك غیاث الدین ازاردوی ظفرقرین بجانب هراة می رفت طغای ناری یکی از نوکران خود را بافوجی ازلشکر بسرراه فرستاد تا یراق وجهات ملك رابجاروب غارت وتاراج برفت ودر ولایت خراسان دست بظلم وبیداد برآورده اموال مسلمانان را بناحق می ستاند ودرهر چندروز بطمع اخذ مال بطرف ولایت دیگرمی راند چون خبراین افعال ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید درغضب رفته تاشتیمور را جهة کسر سورت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید ومازی طغای قبل ازوصول تاشتیمور خبرخشم سلطان رانسبت بخودشنیده

بودوجهة تدارك متوجه گردید دراثناء راه آن‌دوامیر پرمکر وتزویر بیکدیگر رسیدندوباهم خلوت کرده و مراسم اتحاد و اتفاق بجای آورده خواطر نامبارك بران قراردادند که بغدادخاتون و خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند وبعد از آن در مقام خدمتکاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام گردانند و چون می‌دانستند که امیرعلی پادشاه نیز باایشان‌دراین‌امرموافقت خواهد نمود معتمدی نزد او فرستاده کیفیت اندیشهٔ خودرااعلام‌فرمودند وچنان‌مواضعه کردند که ناری‌طغای بسلطانیه رود اگر تواند که پادشاه رادرقصدآن دوعزیز باخویش‌موافق سازد فهوالمطلوب‌والا کمر بانهدام بناءحیات سلطان بربندد وهرگاه اورامدد باید دیگران را اعلام نماید آنگاه تاشتیمور درقزوین‌متوقف شده ناری طغای بسلطانیه‌رفت وسلطان‌بواسطهٔ‌ظلم وبیدادی که‌از وی معلوم‌نموده بود اورا ببارگاه راه‌نداد بغدادخاتون که قتل‌پدروبرادران بشامت وخباثتش می‌دانست باوی کم‌التفاتی آغاز نهاد لاجرم ناری‌طغای سراسیمه‌شده باامیر تورین‌ملاقات کرده حقیقت اتفاق‌خود وتاشتیمور وعلی پادشاه را برزبان آورد وازوی‌موافقت طمع‌داشت تورین‌اورا بوعده فریفته صورت حال با خواجه غیاث الدین محمد بازگفت وسلطان ابوسعید نیز‌ازبعضی ایناقان شمهٔ ازین حدیث استماع فرمود ودر اندیشه‌بود که آن‌عقدهٔ مشکل‌را باناملِ‌تامل چگونه بگشاید درآن‌اثنا ناری‌طغای جمعی‌از ملازمان خودرامکمل ومسلح ساخته درمدرسهٔ که‌متصل سرای خواجه غیاث‌الدین محمد بود بازداشت وایشان‌راگفت هرگاه جناب وزارت مآب پای‌ازخانه بیرون نهد دست بردی‌نمایند وخودسلاح بسته‌بدارالوزارت شتافت‌وگفت می‌خواهم که‌خواجه‌را درخلوت ببینم برادروزیر باوگفت که‌حکم یرلیغ نفاذیافته که‌هیچ آفریده‌باسلاح‌نزد وزیرنرود واسلحه‌اورا بازستاند ونوکرانش‌را نیزازدخول مانع آمد ناری‌طغای تنها‌بخانه‌دررفته نسبت بخواجه آغاز تواضع وچاپلوسی کردوگفت نوعی‌می‌بایدساخت که‌نوبت دیگر پادشاه بامن ابواب الطاف مفتوح گرداند وخواجه‌این‌معنی‌را قبول‌فرمود و فرمود که شما سوارشویدومن‌نیز بیرون‌آمده بخدمت‌پادشاه‌روم‌وسخن‌شمارا عرض‌نمایم ناری‌طغای بیرون‌رفته وبنوکران خود پیوسته بهمان‌خیال بردر مدرسه منتظر بایستاد وچون‌سرای خواجه غیاث‌الدین محمد دردیگر نیزداشت خواجه‌ازان‌درسوارشده بخدمت‌سلطان‌شتافت ومعروض‌گردانید که‌چندروزشد که‌ناری‌طغای بامیدعنایت‌سلطانی آمده انتظار ادراك سعادت بساط‌بوس‌می‌کشد پادشاه‌ازغایت سلامت نفس وزیر متعجب شده فرمودکه هیچ می‌دانی که‌ناری‌طغای درحق‌توچه‌اندیشه‌دارد خواجه‌عرضه‌داشت که‌من‌بنده این درگاهم ومنظورنظر التفات‌پادشاه‌هرکس بجهتی‌درباره‌من‌بداندیشد بمقتضای(ولا یحیق المکر السی الا باهله) باوعاید گردد وسلطان‌همان‌لحظه باخذ وقتل‌ناری طغای فرمان‌داد آن‌حرام نمك‌از آن‌حکم‌خبر یافت وبصوب‌فرارشتافت بخیال آنکه خودرابخراسان رساندودوستان ولشگریان آنجائی راجمع گرداند وسلطان خواجه لؤلؤ را از عقبش فرستاد ولیکن

خواجه بوی نتوانست رسید لاجرم ایلچیان باامثله واجب‌الاذعان بهر طرف روان ساخت که هر جا ناری طغای را یابند بند کرده بپای تخت رسانند و آن بدبخت بحدود ری در کوه‌رود فرود آمده یکی از نوکران راجهة آوردن طعام بیورت حاجی آتیماس ایغور که در آن حدود بود فرستاد وحاجی آتیماس کیفیت واقعه‌را دانسته باجمعی سوارشد واورا گرفته و دست و گردن بسته بسلطانیه برد و بعداز آن سلطان حشمت آئین کسان بقزوین فرستاد تا تاشتیمور را نیز بدارالملك رسانیدند ودرروز غرهٔ شوال سنهٔ سبع وعشرین و سبعمائه که عیدفطر مسلمانان بود آن‌دو مسلمان قربان شدند ودرسنهٔ ثلثین وسبعمائه امیر شیخ‌علی بعمارت‌خراسان وخواجه‌علاءالدین‌محمد بوزارت آن‌مملکت جنت نشان متعین گشتند وبعدازوصول‌جراحات جارحات ظلم‌وبیداد ناری‌طغای رابمراهم مراحم مندمل گردانیدند وباندك‌زمانی‌بار دیگر آن‌بلده‌را بسرحد معموری‌وآبادانی رسانیدند ودرسنهٔ اربع وثلثین وسبعمائه‌امیر محمود شاه‌اینجو که‌سالها‌درملازمت سلطان بسر برده بغایت مقرب و گستاخ بود ودر فارس حکومت می‌نمود از آن منصب معـزول شده منشور ایالت آن‌ولایت باسم امیر مسافر ایناق درقلم‌آمد وچون‌امیر محمودشاه درشیراز وتوابع آنمقدار اسباب و املاك داشت که‌هر سال‌صدتومان حاصل آن بود ازعزل‌خویش بغایت محزون گشته امیر محمود ایسن‌قتلق وامیرسلطانشاه بن نیکروز وامیرمحمدبیك وامیرمحمدپیل‌تن را که ازجانب مسافر ایناق نقار تمام‌درخاطر داشتند باخودمتفق‌ساخت و بـاجمعی کثیر سوارشده بیك ناگاه بدرخانه‌مسافر شتافت ومسافر گرداب‌بلا رابخود محیط‌دیده بهر حیله که توانست گریخته خودرا بخانه سلطان رسانید وامراتادرگاه پادشاه رفته تیری‌چندبدرو دیوار زدندومسافررا طلبیدند وحال‌برسلطان‌تنك شده‌نزدیك بدان‌رسید که‌مسافررا بدشمنان سپارد درآن‌اثنا امیرسیورغان‌بن امیرچوپان وخواجه‌لولؤ باغلبه تمام بمدد سلطان‌عالی مقام آمدند وامراواعیان عنان‌مراجعت انعطاف داده‌پادشاه یکیك ایشان‌رابگرفت‌وحکم قتل فرمود اماخواجه‌غیاث‌الدین محمد خون آنجماعت را درخواست کرد وامیر محمود وایسن قتلغ را بخراسان پیش‌امیرعلی قوشچی‌فرستاد تـامقید نگاهدارد وسلطانشاه‌بن نیکروز درقلعه‌سیرجان محبوس‌شد ومحمدپیل‌تن دربم‌ومحمدقوشچی‌درنطنزومحمودشاه اینجو درتبرك اصفهان ومسعودشاه‌بن محمودشاه راابروم‌پیش امیر شیخ حسن فرستادند وتمامی‌این‌طایفه درمواضع مذکوره‌بودند تاوقتی‌که سلطـان ابوسعید درگـذشت مگر محمودشاه که‌همدران اوان جریمه او بعفواغماض مقابل گشت.

ذکروفات پادشاه‌صاحب‌تائیدسلطان‌ابوسعید

درتابستان سنه‌ست‌وثلثین وسبعمائه که‌ازغایت‌حرارت هواجوشن‌درتن‌مبارزان‌صف شکن سیماب سان‌دراضطراب وذوبان بودسلطان‌ابوسعید بهادر خان‌خبرتوجه‌سپاه‌دشت قبچاق استماع‌نموده بحدود اران نهضت‌فرمود ودرآن‌سفر مزاج پادشاه بحرو براز نهج

استقامت انحراف یافته بسرحدسقم وعلت شتافت وبعدازدوهفته اندك صحتی دست داده سلطان عالیمقام بحمام رفت ومرض نکس کرده بعضی ازاطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و درمعالجه سعی موفوربظهور رسانیدند امافایده بر استعمال دواوغذا مترتب نگشت وسلطان درسکرات افتاده کاراز تدبیر برناوپیر درگذشت **مصراع** برخیز ای طبیب که بگذشت کار از آن ☆ درمقدمهٔ ظفرنامه مسطوراست که سلطان ابوسعید دراواخر اوقات حیات دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان رادرسلك خواتین خویش انتظام داد وبأبغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد بنابرآن بغدادخاتون بزهردادن پادشاه جسارت نمود وبدان سبب طایر روح شریفش بمتنزهات آنجهانی پرواز فرمود عجب آنکه تمامی مورخان باتفاق بغداد خاتون بنت چوپان ودلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را معاًازجمله ازواج سلطان ابوسعید بهادر خان شمرده اند وحال آنکه بحسب شرع شریف اجتماع عمه و برادرزاده در نکاح جایز نیست وسلطان ابوسعید در سلك اهل اسلام انتظام داشت پس باین معنی قایل میباید شد که سلطان ابوسعید نخست بغدادخاتون رامطلقه گردانید بعد از آن دلشاد خاتون را درسلك ازدواج کشید القصه در سیزدهم ربیع الاخر سنه مذکوره مدبر طبیعت سلطان ابوسعید دست از تمشیت امور بدن کوتاه کوتاه کرد وروح شریفش روی بجانب ریاض قدس آورد افسر پرزیور سلطانی که سربسر قیصر فرودنمی آورد روی برزبرخاك نهادوتخت فیروزبخت خاقانی که ازوجود سکندرعار میداشت خواروزار درگوشه افتاد **بیت** گر بگرید تاج و سوزد تخت کی باشد بعید ☆ برزوال دولت سلطان اعظم بوسعید امراوارکان دولت درلباس سوگواری مقارن فریادو افغان وزاری جسدمطهر شهریاری راتجهیزوتکفین کرده بسلطانیه بردندو درمنزلی که درنواحی آن بلده جهة همین مصلحت بنافرموده بودندبخاك سپردند **بیت** روانش بمینوپر ازنورباد ☆ بباغ جنان شادومغفور باد .

ذکر بعضی ازمشایخ عظام وفضلاء کرام که معاصر بودند باآن پادشاه عالی مقام .

ازجملهٔ عطیات عظمی وسعادات کبری که شامل روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابوسعید بهادرخان بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش بشرف وجود فایض الجود صافی طویتی اقتران داشت که باطن خجسته میامنش مطرح اشعهٔ لمعات فیوضات الهی بود وضمیر فیض پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی مینمود دیده بصیرتش مشاهد اسرارعالم بالاوذات هدایت صفاتش برگزیدهٔ دست قدرت ایزد تعالی **مثنوی** امامت نژاد کرامت سیر ملاذ تمام کرام بشر☆ زبطن بطول وزپشت امام ☆ زنسل محمد علیه السلام یعنی سلطان نقباء معارف شعار مقتدی اولیا مواهب وثار قبلهٔ اصحاب علم وعرفان قدوهٔ ارباب تحقیق وایقان مخصوص سعادات ازلی و تائیدات لم یزلی .

شیخ صفی الحق والحقیقة والدین الاردبیلی روح الله تعالی روحه وزاد بین الصدیقین فتوحه ودران اوقات ترك وتازیك ودور و نزدیك آستان ملایك آشیان آنحضرت راکعبهٔ حاجات میدانستند و پیوسته نقش ارادت واخلاص خدام عتبهٔ لازم الاحترامش را برالواح خواطر مینگاشتند طبقهٔ اتراك باوجود کمال بیباکی هرگزاز فرموده آن مهر سپهر ولایت تجاوز نمی کردند و بقدرمقدور دراطاعت فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام بجای آوردند وچون در وقت ذکر نسب همایون فرمانفرمای ربع مسکون اعنی حضرت شاه دین پناه خلدالله سبحانه وتعالی ملکه وسلطانه شمهٔ ازاحوال آنقدوهٔ اولیاء ستوده خصال که پدرششم آنحضرتست مرقوم کلك بیان خواهد گشت درین مقام خامهٔ مشکین شمامه از سراطناب در آن باب درگذشت ودیگری از مشایخ آنزمان **شیخ شرف الدین طویل قزوینی است** واو بشرف علم وعمل اتصاف داشت وپیوسته درباب رفع اخراجات وتکالیف دیوانی از رعایاء قزوین سخنان بعرض سلطان ظفرقرین میرسانید وپادشاه آن سخنان رابسمع رضامیشنید ووفاتش درسنهٔ اثنی وعشرین وسبعمائه دربلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد و همانجا مدفون شدودیگری ازآنجمله **شیخ سعدالدین قتلق خواجه خالدی قزوینی است** که درسلك احفادشیخ نورالدین کیل انتظام داشت وشیخ سعدالدین عالمی متبحر بود وبرغم حمدالله مستوفی غازان خان وامراولشکریان او بردست او مسلمان شدند ووفاتش درماه محرم الحرام سنهٔ ثمان وعشرین وسبعمائه درقزوین روی نمود مدت عمر عزیزش هشتاد وچند سال بودواز آنجمله دیگری عارف اسرارسحانی **شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی است** حمدالله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده قلمی نموده که شیخ علاء الدوله پسرملك شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل پیشه بود و پدرش درمرتبهٔ وزارت بعداز آن تایب شدودر عبادت درجهٔ عالی یافت در نفحات مسطور است که ابوالمکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی دراصل ازملوك سمنان بودودر سن پانزده سالگی بخدمت سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از حروب جذبهٔ بوی رسید وشهور سنهٔ سبع وثمانین وستمائه بوقت مراجعت ازحجاز دربغداد بصحبت شیخ نورالدین عبدالرحمن کسرقی رسید و درسنه تسع ثمانین وستمائه اجازت ارشاد یافت و بعدازسنهٔ عشرین وسبعمائه درخانقاه سکاکیه درمدت شانزده سال صدوچهل اربعین برآورد وگویند درسایر اوقات صدوسی اربعین دیگر برآورده بود ووفات شیخ رکن الدین علاء الدوله درشب جمعه بیست ودوم رجب سنهٔ ست و ثلثین و سبعمائه دربرج احرار صوفی آباد اتفاق افتادودر حظیرهٔ قطب زمان عمادالدین عبدالوهاب مدفون گشت مدت عمرعزیزش هفتادو هفت سال بود از نتایج طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله کتاب مکاشفات مشهور است و دیگری ازآنجمله **شیخ اوحدی اصفهانی است** در نفحات سمت تحریر یافته که چنان استماع افتاده که شیخ اوحدی از اصحاب شیخ اوحدالدین کرمانیست و این نسبت مبنی از آنست وشیخ اوحدی رادیوان شعریست درغایت لطافت وعذوبت وترجیعاتی مشتمل برحقایق

ومعارف ومثنوی بروزن واسلوب حدیقهٔ شیخ سنائی جام جم نام‌ودر آنجا بسی لطایف درج کرده‌است ودرسنهٔ ثلث وثلثین وسبعمائه آن کتاب رابا تمام رسانیده وفات شیخ اوحدی در سنهٔ ثمان وثلثین وسبعمائه اتفاق افتاد ودرمراغه تبریز مدفون شد رحمه‌الله و غفرانه علیه وازجملهٔ اعاظم علماء آنزمان یکی **قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن رکن‌الدین بن احمد بن عبدالغفار الانجی است** وآنجناب سرآمد فضلاء محققین وافضل علماء مدققین بود ودرمبادی ایام شباب بتکمیل فنون معقول ومنقول وتحصیل فروع واصول موفق گشته بافاده مشغولی میفرمودهمواره باصاحب سعید خواجه غیاث‌الدین محمد رشید طریق مصاحبت مسلوك میداشت وپیوسته مدح وثناء جناب صباحی را بردیباچهٔ مصنفات خود مینگاشت شرح مختصر ابن حاجب دراصول فقه ومتن مواقف درعلم کلام وفوایدغیاثیه درفن معانی بیان از جملهٔ مؤلفات آن فاضل خجسته صفاتست که بنام نامی غیاث‌الدین محمد درسلك تحریر کشیده والحق کمال علم و دانش خودرا درآن رسائل برفواید بابلغ عبارتی ظاهر گردانیده وفات قاضی عضدالدین درشهور سنهٔ سته وخمسین وسبعمائه روی نمود علیه الرحمة والرضوان من الملك الرحیم المعبود و دیگری ازآنجمله واقف مواقف نکته پردازی **مولانا قطب الدین است** وآنجناب را نیز نسبت بخواجه غیاث‌الدین محمد اخلاص تمام بود وشرح مطالع و شرح شمسیه را باسم شریفش تالیف نمود وازآنجمله دیـگری **حافظ عبدالرزاق الفوطی** است که درعلم حدیث وفن تاریخ مهارت کامل حاصل داشت وفـاتش دربغداد فی سنهٔ ثلث و عشرین وسبعمائه اتفاق افتاد وازجمله شعرای آنزمان یکی مولانا **جلال‌الدین عتیقی است** واین مطلع درسلك منظومات او انتظام دارد که **مطلع** ازخاك کف پایت هرگرد که بر خیزد ✿ جانهاش فروبارددلهاش فروریزد و ازآنجمله دیگری **فخرالدین فتح‌الله** بن ابی بکر بن حمدالله المستوفی القزوینی است واین مطلع ازجملهٔ منظومات اوست که **مطلع** صدگره باز بر آن زلف معنبر زدهٔ ✿ عالمی را چوسرزلف بهم برزده و از جمله مورخان آنزمان یکی برادر **فخرالدین فتح‌الله حمدالله المستوفی** است که درسلك نویسندگان خواجه رشیدالدین فضل‌الله وپسرش خواجه غیاث‌الدین محمد انتظام داشت وتاریخ گزیده را بنام نامی آنصاحب زاده سعید تصنیف کرد وازجملهٔ مؤلفات حمدالله دیگری نزهة القلوب است و ازآن کتاب کمال فضیلت وجامعیت حمدالله بوضوح می‌پیوندد وبسیاری ازغرایب و عجایب عالم وخواص اشیا ظاهر میگردد .

ذکر ارپاخان

نسبت ارپاخان که اورا قبل ازوصول مرتبه سلطنت ارپاکاون می‌گفتند بارتق بوکاء بن تولی خان می‌پیوندد برین موجب که ارپاکاون بن سوسه بن سنکقان بن ملك تیمور بن ارتق بوکا وسلطان ابوسعید بهادرخان روزی برزبان آورده بود که چون ازفرزندان هلاکوخان

کسی که شایسته امر پادشاهی باشد نمانده این کار بارپاکاون میرسد ودرآن وقت سلطان بسکرات موت گرفتار بودخواجه غیاث الدین محمدرشیدقاصدی بخیل خانه ارپاخان فرستاده اورا باردوطلب نمودوچون سلطان درگذشت روزدیگر امراواعیان چنانچه رسم وآئین ایشان است ارپاکاون را برتخت خانیت نشانده تاج مرصع برسرش نهادند وامراجوزاوار کمرخدمت بسته هریك بجای خود ایستادند وآنروز تاشب بحضور وسرور گذرانیدند و نوای عیش وعشرت ببزمگاه ناهید رسانیدند وروزدیگرارپاخان زبان باستمالت سرداران و نوئینان گشاده گفت من مانند سلاطین سابق بتحمل وتنعم مقید نیستم عوض تاج زرنگار کلاه نمدروسی وبجای کمرفیروزه کار میان بندتسمینه مرا کفایت است ازلشکر متابعت وموافقت وازمن مرحمت وشفقت ومناسب امرا وارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابوسعید مقرر ساخت وروزجمعه بمسجدرفته درخطبه لقب اورا معزالدین والدنیاخواندند وبی شائبه تکلیف غایلهٔ تصلف شیوهٔ سلطانی قبائی بود بربالای اوزیبنده وشیمهٔ جهانبانی خلعتی بودقامت قابلیتش را برازنده **بیت** ای قبای پادشاهی راست بربالای تو ✿ تاج شاهی رافروغ از لولولالای تو اماچون برساقه دولت افتاده بودروزگارناسازگار آنشهریارعدالت شعار را امان ندادوهم دراوایل ایام اقبال اختلال باحوال ملك ومالش راه یافت و امیرعلی پادشاه خروج نموده درسابع عشر رمضان سنه سته وثلاثین وسبعمائه بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست وارپاخان منهزم شده وزیرنیز بطرفی گریخت ونخست خواجه غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته دربیست ویکم ماه مذکور شربت شهادت چشید بعدازآن ارپا خان نیز بچنك دشمنان افتاده درسیم شوال همان سال درمقام اوجان ازعقب وزیرروان گردید.

گفتاردربیان مجملی ازوقـایع ایام دولت ارپاخان وذکر بعضی ازاسباب طغیان مخالفان

چون ارپاخان برسریرسلطنت متمکن گردید باخوداندیشید که تاجماعتی که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان معتبر بوده‌اند معدوم نشوند زمام امورمملکت درقبضه اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابرآن اثناء بعضی ازامرا واعیان دولت را بپیشنهادهمت ساخت و نخست بغدادخاتون راکه بنظراستخفاف دروی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبك وزهر دادن سلطان ابوسعید بهادرخان متهم داشته دراواخر ربیع الاول سنه ست وثلثین وسبعمائه بقتلش فرمان داد وخواجه لؤلؤ درحمام آن سیم اندام راشربت شهادت چشانید آنگاه ارپا خان درمیان زمستان لشگر بجانب دربند شروان کشید زیرا که پادشاه اوزبکان بکنار آب کرآمده قصدآذربایجان داشت وبعدازتقارب فریقین ارپا خان طایفه ازسپاهیان را از آب گذرانید تاازعقب اوزبکان درآمدند وخوداز پیش رودر برابر ایشان بایستاد واین معنی

موجب انهزام مخالفان شده ارپا خان مظفر و منصور بدارالملك تبریز مراجعت فرمود و شاهزاده ساتی بیك بنت اولجایتو سلطان راکه سابقادر نکاح امیرچوپان بود بعقد خویش درآورد و درروز استفتاح همان سال امیرمحمودشاه اینجورا بتهمت آنکه یکی ازاولاد هلاکوخان را درخانهٔخود پنهان کرده داعیه خروج دارد بقتل رسانید و اولاد امیر محمود شاه و امیر مسعود شاه امیر شیخ ابواسحق ازتبریز پای درواد‌ی گریز نهادند مسعودشاه بروم پیش امیرشیخ‌حسن رفت وامیرشیخ ابواسحق بدیار بکر شتافته بامیرعلی‌پادشاه که‌خال‌سلطان ابوسعید بهادرخان بود و از مخالفت ارپا خان‌دم می‌زد ملحق گشت وهمدران‌اوان ارپاخان توکل قتلغ‌را که نسبش باوکدای‌قاآن می‌پیوست باذو پسر خورشیدمنظر بی‌جهتی سیاست کردمقارن آن‌حال زمرهٔاز امرا مانند امیرمحمود ایسن قتلغ وسلطان‌شاه‌بن نیك‌روز ومحمد پیلتن‌که بحکم سلطان ابوسعید بهادرخان مقیدبودندازقیدنجات یافته بملازمت ارپاخان شتافتند امابمقتضای‌عادت جبلی ضمناًدراشتعال نیران‌فتنه‌سعی‌می‌نمودندودرآن‌اثنادلشاد خاتون که‌ازسلطان ابوسعیدبهادر خان حامله بود ازاردو گریخته نزدامیرعلی پادشاه‌رفت‌ومادرپادشاه مغفور حاجی‌خاتون که‌برسلطنت ارپاخان رضانداشت خواجه‌لؤلؤ رانزد امیرعلی پادشاه فرستاده برادر را برمخالفت‌ارپاخان تحریص نمود وحال آنکه‌امیرعلی‌پادشاه ازقوم اویرات بود ازنسل‌تنکزوتنکز درزمان‌قبلاقاآن پیوسته باارتق بوقاکه‌جداعلی ارپاخان‌است مقابله ومقاتله می‌نمود لاجرم بمقتضای الحب یتوارث‌امیرعلی عداوت ارپاخان را پیشنهاد همت ساخته موسی‌خان‌بن‌علی بن‌بایدوخان رابپادشاهی برگرفت.

ذکرارتفاع رایت دولت موسی‌خان وامیرعلی‌پادشاه‌وبیان‌انجام روزگار ارپاخان وجناب وزارت‌پناه

چون‌امیرعلی پادشاه‌باجتماع خیل‌وسپاه‌مستظهرگشته‌موسی‌خان‌رابسلطنت برداشت وهمت بردفع‌ارپاخان مقصورگردانیده علم‌نهضت برافراشت واین‌خبربارپاخان‌رسیدبنابر استصواب صاحب‌رشید سعیدخواجه غیاث‌الدین محمدروی بمیدان‌قتال‌آورد و پیش‌از تلاقی فریقین‌بعضی ازامراء مخالف ایلچیان نزدخواجه‌غیاث‌الدین محمدفرستاده پیغام‌دادندکه مناسب آنست‌که منصب‌امارت وسرداری‌سپاه‌بامیرعلی‌پادشاه تفویض‌یابدتااین‌فتنه‌تسکین گیرد وزیربااین‌سخن التفات‌نکرد وبرزبان آوردکه **قطعه** نشوم‌خاضع عدوهرگز ✿ گر چه‌درآسمان کندمسکن ✿ بازگنجشك‌را بردفرمان ✿ شیرروباه‌را نهدگردن در خلال این‌احوال ارپاخان قصدکردکه‌زمرهٔ ازامراء فتان‌را که‌بهواداری‌امیرعلی پادشاه متهم بودند ازمیان بردارد خواجه غیاث‌الدین محمد ازغایت‌غروروجود وعدم‌ایشان‌را یکسان انگاشت وگفت ع چه‌جای‌قصدکه‌اندیشه‌هم کری‌نکند ودرروزچهار شنبه سابع‌عشرشهر

رمضان سنه سته وثلثین وسبعمائه درحدود جغتو و تغتو آن‌دو لشکر با یکدیگر ملاقات افتاد وحربی درغایت صعوبت دست‌داددراثناء استعمال تیر دلدوز و سنان شعله افروز محمود ایسن‌قتلغ وسلطان شاه بن نیك‌روز ازارپاخان روی گردان‌شده باميرعلی‌پادشاه پیوستند لاجرم موسی‌خان بدیدن پیکرظفر فایز گشته پادشاه ووزیر هریك بطرفی گریختند و ومخالفان ازعقب شتافته خواجه غیاث‌الدین محمد رادرسه گنبدان مراغه دستگیر کردندو نزد امیرعلی پادشاه بردند امیرعلی‌پادشاه اگرچه از آن‌وزیر صافی‌ضمیر آزار بسیاردرخاطر داشت مراسم اعزاز واحترام بجای آورده میخواست که بجان عزیزش آسیبی نرساند اما سایرامراء درشهادت آنصاحب‌سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند دربیست و یکم‌ماه مذکور آنخواجه‌عادل‌عالم‌فاضل نوازراشهید گردانیدند وارپاخان را نیزدر همان چند روز درولایت‌سنجاس گرفته باوجان بردند وبحکم موسی‌خان‌باولادامیرمحمود شاه اینجو سپردند وایشان‌در ثالث شوال سال‌مذکور بقصاص پدراو رابقتل آوردند ومعنی آیهٔ کریمهٔ (من قتل مظلوماً فقدجعلنا لولیه سلطاناً) ظاهر گردید وبعدازاین‌وقایع هایله‌ربع‌رشیدی‌و منازل خواجه‌غیاث الدین محمدواتباع ملازمان‌اوغارت وتاراج‌یافته چندان کتب نفیسه‌و اوانی‌مرصعه ونقودنامعدود وامتعه و اقمشه بظهورآمدکه شرح‌آن‌بنوشتن‌و گفتن‌راست نیاید وازصعوبت مصیبت آن‌وزیر وافرمنقبت علماء اعلام راتاج مکرمت ازسر نیفتاد وفضلاء کرام را مهجوری ازخلعت شکیبائی‌دادویکی‌از ایشان بیتی چنددرمرثیه آن‌وزیر پادشاه نشان درسلك‌بیان کشید چندبیت‌از آن بخاطر بوددرسلك تحریرمنتظم گردید **قطعه** جای آنست کاختران‌امروز ✿ برسرازدست چرخ خاك کنند ✿ درد مندان مهر از سر درد✿ جامعه دربر چوصبح چاك کنند ✿ الغیاث الغیاث‌درگیرند✿ناله‌وآه دردناك کنند ✿ که وزیری بآن‌عزیزی را ✿ بچنین‌خاری‌هلاك کنند درباب وفور جود وسخاو تربیت‌ورعایت علماء ثقات رواة‌حکایات ازآن وزیر فضیلت سمات نقل نموده‌اند از جمله یکی آنکه درآن‌اوقات که‌پادشاه‌سرافراز امیرشیخ‌ابواسحق درشیراز برمسندفرماندهی نشست‌روزی قدوة‌المحققین قاضی عضدالدین بمجلس شریفش رسید و در اثناء محاوره امیرشیخ از آنجناب‌پرسید که‌اهل‌فضل‌وهنر درایام‌سلطنت سلطان ابوسعیدبهادرخان رعایت‌وعنایت بیشتریافتند یادراوان‌دولت من‌قاضی‌عضدالدین تبسم‌نموده جواب‌داد که‌صورت حال این فقیر آنست که‌نوبتی خواجه غیاث‌الدین محمدرشید که‌وزیرآن‌پادشاه سعید بود دریك مجلس سه‌نوبت بدست عطابخش بجانب‌من اشارة‌کرد وبمجرد آن التفات مراآن مقدار اسباب واملاك بحصول‌پیوست که‌حالاهرسال نواب‌دیوان‌شماعشرحاصلات آن‌راسی‌هزار دینار عراقی‌حساب‌نموده ازمن‌میستانند وامیرشیخ‌ابواسحق ازتفصیل این اجمال سئوال نمود قاضی گفت که‌یکی ازعادات آن‌وزیرخجسته صفات آن‌بود که‌درهرشب‌جمعه باعلماء موالی طرح‌صحبت‌انداخته درچهارصفحهٔ که ازصفای باطن فرخنده میامنش حکایت کردی می‌نشست وآنجماعت‌را علی‌اختلاف مراتبهم درآن‌مجلس جای‌میداد وبعدازوقوع‌مباحثه

علمی ازهر کس سخنی سنجیده میشنید اورا بخود نزدیك ترمی گردانید واول نوبت که من بدان انجمن رسیدم درصفهٔ که آن وزیر صافی ضمیر منزل گزیده بود جا نیافتم ودروسط صفه دیگر نشسته دراثناء قیل وقال بر بعضی ازافاضل که برمن تقدم نموده بودند غالب آمدم و این معنی بر آن مربی اهل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بر تمامی مردمی که در آن صفه جای داشتند مقدم نشستم وبازمبحثی درمیان افتاده باردیگر مرا غلبه دست داد وزیر اشارت فرمود که نزدیکتر بصفه بنشین ومن بصفه که آنجناب نشسته بود رفتم وچون سیم نوبت دربحث برعلماء آن مجلس فایق آمدم اشارت نموده بیواسطه مرا پهلوی خود نشاند وفرش راوانی آن صحبت را بمن انعام فرمود خواص ومقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آنجناب رادرباره من این مرتبه مشاهده کردند مرا آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابواسحق بعد از استماع این حکایت مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان اوهرسال برسم مال وجهات از قاضی میگرفتند بوی بخشید وبرطبق کلمه (هذا من برکت البرامکه) بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر مکرمت شعار آن فاضل افادت دثار باین عطیه بهره ور گردید **رباعی** ای گشته تر امسند اقبال مقام ✿ رای تو امور ملك را داده نظام ✿ خواهی که شوی دردوجهان نیکونام ✿ در تربیت اهل هنر کوش مدام

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی باو

درشوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از مهم ارپاخان بازپرداخت درموضع اوجان موسی خان را برسریر جهانبانی نشانده سرانجام تمام مهام کامرانی رامن حیث الاستقلال پیشنادهمت ساخت زمام منصب وزارت را درکف کفایت امیر جمال الدین حاجی ولد تاج الدین علی شروانی نهادولواء استغنا برافراشته بی استصواب امراامور ملکی ومالی رافیصل میداد بنا بر آن نوئینان ازمتابعتش تنفر نموده پای دردامان انزوا پیچیدند ومخالفتش را باخود مخمرساخته انتظاروقت میکشیدند وچون استیلاء علی پادشاه وقوم اویرات در اطراف ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای ازدیاربکر متوجه روم شده بخدمت امیر شیخ حسن که پسرعمهٔ سلطان ابوسعید بود شتافت واورا برمخالفت موسی خان وامیر علی پادشاه تحریص نمود وامیر شیخ حسن محمد بن تولی قتلغ بن ایسنتمور بن انبارجی بن منکوتیمور بن هلاکوخان را بپادشاهی برداشت وتسخیر ملك ایران را باخود قرارداده علم نهضت بجانب آذربایجان برافراشت وموسی خان وعلی پادشاه باستقبال روان شده درچهاردهم ذیحجهٔ مذکوره درموضع نوشهر یاقرادره ازتوابع آلاتاق آن دوسپاه بهم رسیدند وامیر علی پادشاه حیلهٔ اندیشیده قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستادو پیغام داد که دوپادشاه برسرملك باهم نزاع دارند چه ضرورتست که ما و تو درین خونریزی باایشان شریك باشیم مصلحت چنان مینماید که هریك بااتباع برسر پشته برآمده ایشانرا بهم گذاریم و هر کدام ازین دوخان

که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول فرموده بادوهزار مرد صف شکن برفراز پشته برآمد و آتش قتال بباد حملهٔ ابطال رجال اشتعال یافته محمدخان عنان بهزیمت تافت و امیرعلی پادشاه ازدست بردفلك ستیزه کار غافل گشته خود را غالب مطلق تصور نموده بفر اقبال در کنار آبی نزول نمود و بتجدید وضو مشغول شد در آن حال امیر شیخ حسن با آن دوهزار مرد شمشیرزن از پشته فروتاخت و بزخم تیغ تیز جسد امیرعلی پادشاه را ریزریز ساخت موسی خان بعدازاستماع آن خبر فرار برقرار اختیار کرد ومحمدخان عنان مراجعت انعطاف داده روی بامیر شیخ حسن آورد.

ذکر جلوس محمدخان دراوجان و توجه طغا تیمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید وموسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمدخان را برمسند جهانبانی نشاند و بضبط امور مملکت پرداخته بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد رامنظور نظر عاطفت ساخت ودلشادخاتون را بمکافات بغداد خاتون که سلطان ابوسعید بهادرخان بعنف ازوی ستانده بود بحبالهٔ نکاح درآورد و نوای عیش و عشرت وصدای فرح ومسرت بایوان کیوان رسانید اما همدران ایام بعضی ازامرا بمقتضای شیوهٔ ناستوده خویش چنك مخالفت ساز دادند وهریك خیالی کرده روی بطرفی نهادند ازآنجمله امیرمحمود ایسن قتلغ بخوزستان شتافت وامیرعلی جعفر عنان عزیمت بصوب خراسان تافت وبعدازوصول بدان ولایت باامیر شیخعلی ولد امیرعلی قوشچی و بعضی دیگر ازامرا که بحکومت ولایات خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطرنشان ایشان کرد که مملکت عراق وآذربایجان را ازامیر شیخ حسن آسان میتوان گرفت وامرا عازم آن طرف شده طغاتیمور بن سودای بن بابا بهادر بن ابوکای بن امکان بن تور بن جوجی قسار بن بیسوکا بهادر را بخانی برداشتند وبالشکری عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت برافراشتند ودرماه شعبان سنهٔ سبع وثلثین وسبعمائه بسلطانیه رسیده آنولایت را متصرف گردیدند امیر شیخ حسن چون ازاین حال خبر یافت ازتبریز جلوریز باران شتافت و شاهزاده ساتی بیك وپسرش سیورغان رابعهود ومواثق باخود متفق گردانیده مستعد قتال وجدال شد و خراسانیان درولایت عراق عجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز بایشان پیوست آنگاه روی بطرف امیر شیخ حسن آوردند وامیر شیخ حسن باتفاق محمدخان مخالفان را استقبال نموده درمنتصف ذی قعده سنهٔ مذکوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد وطغاتیمور خان پیش ازاستعمال سیف وسنان عنان یکران بجانب خراسان منعطف ساخت وموسی خان ساعتی رایت قتال برافراشت وبسیاری ازخراسانیان وقوم اویرات بردست امیر شیخ حسن کشته گشته موسی خان بمیان ملك هزاره گریخت وجمعی ازامرا ولشکریانش بیکی ازقلاع

تحصن جستند و بعدازروزی چند موسی خان بدست افتاده درروز عید اضحی بیاسا رسید و طایفه که در آن قلعه بودند مستغرق شده اما طغاتیمورخان چون بحدود بسطام نزول نمود امیر ارغونشاه بن امیر نوروز غازی که درسلك امراء عظام خراسان انتظام داشت ودرآن یورش تخلف نموده بود بوی پیوست وامیر شیخعلی رادرروز عید اضحی بی جهتی بشمشیر غدر بگذرانید ودریکروز دودشمن امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفتند ومملکت عراق و آذربایجان اورامسلم شده رایت استقلال برافراخت ومنصب وزارترا بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده وداماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود ودرشهورسنه ثمان وثلثین وسبعمائه امیرمحمود ایسن قتلغ وامیر اکرنج را کهٔ سرمایهٔ انواع فتنه وفساد بودند ودرآن ایام ازتوهم وی درزی اهل تصوف سلوك مینمودند درقشلاق موغان بیاسا رسانیدند.

ذکرخروج امیرشیخ حسن بن تیمور تاش وکشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش

امیرشیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که شیخ حسن کوچك عبارت ازوست بعداز توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد روم بسرمیبرد درشهورسنهٔ ثمان وثلثین و سبعمائه هوس جهانگیری برخاطرش استیلا یافته درباب تمشیت مهم خودحیلهٔ اندیشید وغلامی ترك نژاد قراجری نامرا که بپدرش مشابهتی داشت ومملوك حاجی حمزه بودنزدخودبرده وجامه های نفیس دروی پوشانیده آوازه درانداخت که پدرم تیمورتاش بیك ازجانب مصر تشریف آورده وتامردم رااین سخن باورآید مادررا بخانه قراجری فرستادودر رکاب اوپیاده می رفت وچون اینخبر درولایت عراق وآذربایجان شیوع یافت امرا اویرات وبعضی دیگر ازلشگریان که باامیر باشیخ حسن بزرك صفائی نداشتند بشیخ حسن کوچك پیوستند واز او اسباب قتال وجدال بهم رسانیده بالشگر بسیار عازم آذربایجان گردید وامیرشیخ حسن ایلکانی مصحوب محمدخان دشمنان را استقبال کرده در بیستم ذی حجه حجهٔ مذکوره در حدود آلاتاق لشگر روم وعراق بیکدیگررسیدند وچون جبلت امیر شیخ حسن چوپانی بر حیله وتزویر مفطور بود درحین تسویه صفوف آتشی بلندبرافروخت مردم تصور نمودند که جمعی باوی مواضعه کرده اند که درحین اشتعال نیران قتال بجانب آن آتش روند وفی الحال امیر پیرحسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان ازامیر شیخ حسن بزرك روی گردان شده بعمزاده پیوست وبدین جهت امیر شیخ حسن بزرك عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داده محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی افتاد ودر سن صبی رخت هستی بباد فناداد و وامیر شیخ حسن کوچك واتباع اودربلادعراق وآذربایجان دست بظلم وبیداد برآورده و درآن اثنا قراجری تیمورتاش رابخاطرخطور نمود که تا بناء زندگانی امیر شیخ حسن چوپانی منهدم نشوداورا آرزوی استقلال جلوس برمسندتیمورتاشی میسر نگرددومنتظر

فرصت بوده بیك باكاه کاردی بر امیر شیخ‌حسن زد اما کارگر نیامدو امیرشیخ‌حسن بطرف گرجستان گریخته بشاهزاده ساتی بیك وامیرسیورغان پیوست‌وحال پدربدرگ‌رااظهار نمود وتیمور تاش مغرور بعـزم رزم امیرشیخ حسن ایلکانـی متوجـه تبریز گشته بعد از تلاقـی فریقین سلك جمعیت او از هـم بگسیخت و باتفـاق اقوام اویرات بجـانب بغداد گریخت .

گفتار در بیان جلوس شاهـزاده ساتی بیك برتخت سلطنت بموجب استصواب امیرشیخ‌حسن چوپانی وآمدن‌طغاتیمور خان بطرف عراق وآذربایجان بسبب‌استدعای‌امیر شیخ‌حسن ایلکانی

چون مهم‌امیرشیخ‌حسن کوچك از ممر پدر مزور تمشیت نپذیرفت بجانب گرجستان رفته درسنهٔ تسع‌وثلثین وسبعمائه ساتی بیك بنت اولجایتوسلطان را بپادشاهی برگرفت و ونام اورا درخطبه وسکه مندرج گردانیده عزم‌رزم امیرشیخ حسن بزرك را جزم کرد و امیرشیخ حسن که‌درآن‌زمان‌ازتبریز بسلطانیه شتافته بوداین‌خبر شنوده عـازم قزوین گشت وساتی‌بیك وشیخ‌حسن کوچك برسلطانیه‌وآذربایجان مستولی شده رکن‌الـدین شیخی رشیدی وغیاث‌الدین محمد علیشاهی رابوزارت مقرر ساختند وعلم توجه بطرف قزوین برافراختند وامیرشیخ‌حسن بزرك‌نیزازقزوین بیرون‌آمده قبل‌ازملاقات‌میانه‌ایشان صلح‌گونه‌واقع شدوشاهزاده‌ساتی‌بیك وشیخ‌حسن کوچك به‌اران‌وآذربایجان‌شتافته‌امیر شیخ‌حسن‌بزرك بسلطانیه‌رفت وبنابرآنکه بمصالحهٔ ایشان اعتمادنداشت اتابك‌حردتاش تیمور ودیگری‌ازخواص رانزد طغاتیمور خان که درمازندران وبعضی‌ازولایات خراسان فرمانفرما بود فرستاد والتماس‌نمود که‌بجانب تختگاه ابوسعیدی شتابد وطغاتیمورخان باتفاق امیرارغونشاه‌وخواجه علاءالدین‌محمد وزیرمتوجه آنصوب شده درماه رجب سنهٔ مذکوره بساوه‌رسیدند وامیرشیخ حسن‌بدیشان ملحق‌گردیده خدمـات پسندیده بظهور رسانید اماچندان‌فایده‌بر‌آن مترتب‌نگشت زیرا که‌طغاتیمورخان و امراء خراسان تابع رأی‌خواجه علاءالدین محمد بودندواودرمملکتی که هنوز برایشان قرارنیافته بودآغاز کفایت کرده بنقیروقطمیر مضایقه‌مینمودچنانچه بربعضی‌ازاملاك‌امیرشیخ‌حسن بزرگ که‌در زمان‌دولت‌غازان‌خان‌تاآن‌زمان‌ازمال‌وجهات‌معاف‌بودخراج حواله‌داشت‌لاجـرم امیرشیخ حسن ازکرده پشیمان‌گشت ولیکن غیراطاعت چارهٔ نمیدانست وامیرشیخ‌حسن چوپانی بعد از تحقق‌این‌اخبار بعزم رزم‌وپیکار باتفاق ساتی‌بیك وسیورغان ازاران‌بآذربایجان‌آمدو مقارن‌وصول ایشان مردم‌اویرات‌قراجری تیمورتاش‌شده رابندکرده باردو رسانیدند و همان‌لحظه بحکم‌ساتی‌بیك مقتول‌گردانیدند بعدازآن‌امیرشیخ‌حسن‌چوپان دربابویرانی سپاه‌طغاتیمورخان وامیرشیخ‌حسن‌ایلکانی تدبیر صایب‌اندیشیده بحسب ظاهر قاصدان‌نزد ایشان فرستاد وطلب‌مصالحه‌نمودوضمناً بطغاتیمورخان پیغام‌فرمود که‌اگر پادشاه درقصد

شیخ‌حسن ایلکانی باما اتفاق نماید من‌شاهزاده ساتی بیك را بعقد آنحضرت درآورم و بنده وار طریق‌خدمت مسلوك‌دارم آن‌مغول‌ساده‌لوح فی‌الحال بقبول این سخن اقبال نموده بعد از آمدشد سفرا وثیقهٔ‌مبنی‌از آنکه‌چوپانیان درقصدایلکانیان اهتمام نمایندتاامارت‌الوس برایشان‌مسلم گرددوجهانیان‌از تفرقه نجات یابند بخط‌خویش‌درقلم‌آورده نزدامیر شیخ‌حسن کوچك‌فرستاد واوفرحناك‌شده نیم‌شبی باتفاق‌جمعی‌ازخواص بکنار اردوی امیرشیخ‌حسن بزرك رفت‌ویکی‌از نوابش‌راطلب داشته گفت هرچندشیخ‌حسن آقابادشمنانی که‌دربارهٔ‌او این‌نوع خیالات فاسده دارندد‌م ازدوستی میزنند مانمیخواهیم کـه مضرتی بوی‌رسدوآن خطراتسلیم‌نموده بازگشت وچون امیر شیخ‌حسن آن‌سخنان راشنید وآن‌نوشته‌رادید دود حیرت بکاخ دماغ‌او تصاعد کرده فی‌الحال یکی ازمخصوصـان طغاتیمورخان راطلبیدوآن عهدنامه‌را بمطالعهٔ‌وی‌رسانید آنشخص سرخجالت‌درپیش انداخته نزدپادشاه‌رفت‌وکیفیت واقعه‌را بازگفت طغاتیمور ازحیله شیخ‌حسن چوپانی انگشت‌تعجب بدندان‌گرفته ازغایت انفعال همانشب عنان‌بطرف خراسان گردانید وشیخ حسن ایلکانی بآلاتاق رفته درحدود تلمیار منزل گزید.

ذکر برداشتن‌امیرشیخ‌حسن ایلکانی جهان تیموربن آلافرنك رابخانی و نشستن سلیمان‌خان بموجب اشارت‌امیرشیخ حسن‌چوپانی بر سریر جهانبانی

چون‌ـهم‌امیر شیخ‌حسن بزرك و طغاتیمور خان‌چنانچه درحیز بیان‌آمد فیصل‌یافت امیر شیخ‌حسن تدبیری‌دیگر کرده جهان‌تیموربن آلافرنك را بپادشاهی برداشت‌وبجانب عراق عرب‌رفته بغداد ودیاربکر رامع‌توابع و لواحق بتحت تصرف درآورد ودراواخر شهورسنهٔ تسع‌وثلثین وسبعمائه بخاطر امیر شیخ‌حسن کوچك‌خطور نمود که‌سلطنت ایران ازپیش ضعیفهٔ تمشیت نخواهدپذیرفت بنابرآن‌سلیمان‌خان‌را که‌ازاحفاد یشمت‌بن‌هلاکوخان بود بپادشاهی برگزیدوساتی‌بیك‌راطوعا وکرهاً درسلك‌ازدواجش کشید ودرماه شوال سـال‌هفتصدوچهل دراوجان منزل گزید سپاهی یکدل درظل‌رایتش جمع آمدند و مقارن آنحال امیرشیخ حسن‌بزرك باتفاق‌جهان‌تیموربن آلافرنك آهنك‌جنك کرده از بغدادروی بآذربایجان‌آورد وسلیمانخان وامیرشیخ‌حسن کوچك خصم‌را استقبال نموده‌درروزچهار شنبه آخرذیحجه‌حجهٔ مذکوره درنواحی نغتو مقابله‌بوقوع‌انجامید ودرآن‌معرکه‌ازجانب سلیمان‌خان امیرپیرحسن‌چوپانی‌وامیرابراهیم‌شاه سوتانی واردو بوقاء نورمینی وحاجی یعقوب شاه‌سولامشی ومحمودشاه ذکریا کمال‌جلادت وپهلوانی بتقدیم‌رسانیده امیرمحمد

ادیسن قتلغ وامیر مسافر ایناق را که درمیمنه سپاه جهان‌تیمور بودند بتیغ بیدریغ گذرانیدند وجهان‌تیمور وامیرشیخ حسن تاب‌مقاومت نیاورده عنان‌هزیمت بصوب‌بغداد تافتند و امیر شیخ حسن‌چوپانی مظفرومنصور بتبریز شتافته امیرسوغان‌بن‌چوپان راباپرادر خود ملك اشرف‌بن‌تیمورتاش بامارت عراق‌عجم تعیین‌فرمود وپسرعم‌خویش امیر پیرحسن‌بن امیر شیخ‌محمود بن‌چوپان‌را نامزدحکومت‌فارس نمود، چون امیرشیخ حسن بزرك ازآن‌معرکه گریخته بدارالسلام‌بغداد رسید بواسطهٔ‌عدم‌قابلیت‌جهان تیمور رقم‌عزل برصحیفهٔ‌حالش کشید وخواجه سلمان‌ساوجی که درآن‌اوان ملازم‌شیخ‌حسن ایلکانی بوددرباب‌اعتذار از آن‌انهزام‌قصیدهٔ‌نظم‌فرمود که‌چندبیت‌از آن‌اینست **قصیده** خسروالشگر منصوراگررجعت کرد ☆ نیست بردامن‌جاه تواز آن‌هیچ‌غبار ☆عقل‌داند که‌ادوارفلك‌بیرجعت ☆ استقامت نپذیرند نجوم‌سیار ☆ این یقین‌است که‌درعرصهٔ‌ملك‌شطرنج ☆برترازشاه یکی نیست بتمکین ووقار ☆ دیده‌باشی که چورخ‌برطرف‌شاه‌نهد ☆ بیذق بی‌خرد کم‌هنر بیمقدار ☆وقت باشد که‌نظر برسبب مصلحتی ☆ نزندشاهش‌ویکسوشودازراه‌گذار ☆ نه‌از آن عزم‌بود پایهٔ بیذق‌راقدر ☆ نه‌از بن‌حزم‌بود منصب‌شاهی‌راعار ☆ آخرا دست‌برآردائر دولت‌شاه☆ زنهادش بسم‌اسب‌وپی پیل‌ودمار ودربهارسنه احدی‌واربعین وسبعمائه باردیگر امیرشیخ حسن بزرك‌لشگری ازخیل‌عرب وقوم‌ترك‌فراهم آورده بآذربایجان‌درآمد ودر ذیحجهٔ حجهٔ‌مذکوره سلیمان‌خان‌باتفاق‌امرا ونوئینان جهت‌دفع دشمنان باوجان رفته درآن‌ایام امیریاغی‌باستی ولدچوپان بنابرتوهمی که ازامیر شیخ حسن کوچك داشت ازاردوی سلیمان‌خان رویگردان‌شده ششهزاراسب‌را که‌درسهند بعلف گذاشته‌بودند درپیش‌افکنده میراند بحسب‌اتفاق‌گذراو برجائی افتادکه نزدیك بمعسکر امیر شیخ حسن بزرك بود بغدادیان گردوغبار فراوان‌مشاهده نموده‌تصورکردند که‌لشگر بسیار برسرایشان‌رسید متوهم‌شده بمنازل‌خویش بازگردیدندومقارن‌آن‌حال برادرطغاتیمورخان‌امیرشیخعلی کاون باستصواب‌طغاتیمورخان‌عازم‌تسخیرعراق وآذربایجان‌گشت وازاینجانب ملك اشرف بن تیمورتاش‌باشارت برادر خویش‌امیرشیخ‌حسن کوچك‌مخالفان‌را استقبال کرده در حدود ابهر بین‌الجانبین‌مقاتله دست‌داد وشیخعلی کاون انهزام یافته بخدمت‌طغاتیمورخان‌پیوست‌و بموجب‌فرمان اوعنان‌بحرب‌سربداران تافته درجنك آن‌طایفه کشته شد ودرشهورسنهٔ ثلث و خمسین‌و سبعمائه طغاتیمورخان‌نیز بردست‌خواجه‌یحیی کراوی سربدار بقتل‌آمد چنانچه کیفیت آن‌حادثه دراثناءذکرسربداریه مشروح‌خواهد گردید.

ذکرلشگرکشیدن امیرشیخ‌حسن‌چوپانی بجانب‌دیاربکر وحدود روم وبقتل‌رسیدن‌او بعدازمراجعت بنابراقتضاء قضاء حی‌قیوم

امیرشیخ‌حسن کوچك بعدازوقایع‌مذکوره وحالات‌مزبوره درخدمت سلیمان خان

لشگر بجانب دیار بکر کشیدودرولایت موش خرابی بسیار کرده آتش بیداد برافروخت وخانهای مسلمانان وخرمنهای مزارعان رابسوخت وچون بحدود ماردین رسیدحاکم آنجا بملازمت مبادرت نموده بسیورغامشی اختصاص یافت واز آنجا امیرحاجی بیك بن امیرحسن بن چوپان راباسپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد وامیر شیخ حسن ایلکانی امیرشیخعلی جعفر وقراحسن راباطایفهٔ ازمردان شمشیرزن در برابر ارسال داشته شکست برچوپانیان افتاد وچون گریختگان بماردین رسیدند امیرشیخحسن کوچك بجانب روم رفته در آن مرز وبوم هر موضعی که تعلق بامیرشیخ حسن بزرك میداشت ویران ساخت وازمتمولان ارزالروم بیشمار گرفته علم معاودت برافراخت ودر تبریز مدرسه وخانقاهی درغایت وسعت ورفعت طرح انداخته دراندك زمانی آن عمارات رابا تمام رسانید ودرسنهٔ اربع واربعین وسبعمائه نوبت دیگر سلیمان خان وامیر یعقوب شاه را بتخریب بعضی از بلاد روم فرستاد وایشان از آن سفر منهزم بازآمد امیرشیخ حسن یعقوب شاه را بتقصیر متهم داشت ومقید ومحبوس گردانید خاتون امیرشیخ حسن عزت ملك که بایعقوب شاه تعشق میورزید بتصور آنکه شوهرش بر آن امر ناپسند وقوف یافته وبدان سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته متوهم گشت و همت برقتل امیر شیخ حسن گماشته دوسه زن را باخود متفق ساخت ودر شب سه شنبه بیست وهفتم رجب سنهٔ مذکوره شوهر را بفشردن خصیه بعالم آخرت فرستاد وخواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه درسلك انشاء انتظام داد **قطعه** زهجرت نبوی رفته هفتصدوچهل وچهار در آخر رجب افتاد اتفاق حسن ✿ زنی چگونه زنی خیرخیرات حسان ✿ بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن گرفت محکم و میداشت تا بمرد وبرفت ✿ زهی خجسته زنی خایه دار مرد افکن وچون از آن قحبه نابکار این حرکت شنیع صدور یافت صباح ازدارالعماره گریخته باهم پیشگان خود بحمام رفت وبنابر آنکه از بیم سیاست امیرشیخ حسن هیچکس را یارا نبود که پیرامن حرمسرای او گردد دو روز این قضیه فریبه درپرده اختفا مستورماند و روز سوم امرا کنیزکی پیدا کرده بدارالعماره فرستادند تامعلوم نماید که بچه سبب امیر ازخانه دراین دوسه روز بیرون نیامده وآن کنیزك بخوابگاه امیرشیخ حسن شتافته واورامرده یافت واز محرمان حرم سرا هیچکس را ندید لاجرم علی الفور بازگشته کیفیت واقعه را بعرض امرا رسانید وایشان بصورت حال پی برده بعدازجستجوی عزت ملك ودستیاران اورا بدست آوردند و بخواری هرچه تمامتر همه را هلاك ساخته گوشت ایشان راطعمهٔ کلاب کردند.

ذکر بعضی از حاویان فضایل نفسانی که معاصر بودند با امیرشیخ حسن چوپانی

مورخان سخنور آورده اند که ازطبقه افاضل ودانش اثر خاتمة الحفاظ جمال الدین

یوسف بن الزکی درزمان امیرشیخ حسن جهانیان را از نتایج طبع خویش بهره ورداشت ومهارت جمال الدین یوسف درعلوم دینی سیما فن حدیث بمرتبه بود که شیخ جزری در وصف او نوشته که بعدازاو مثل او دانشمندی دیده نشده (وله تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم یقدر بشر) علی تالیف مثله وانتقال جمال الدین ازدارملال درسنه اثنی واربعین و سبعمائه دست داد وازجمله اعاظم علماء آن زمان دیگری قاضی القضاة **عبدالله بن العبیدی الفرغانی** است واو صاحب منصب قضاء ولایت تبریز بودو تا آخرعمر بدان امر قیام می نمود ودرفقه امام شافعی وحنفی مهارت تمام داشت وپیوسته نقش تالیف وتصنیف برلوح ضمیر مینگاشت شرح الغایه درمذهب امام شافعی وشرح طوالع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصرالدین بیضاوی داخل مؤلفات اوست وفاتش درسنهٔ ثلث واربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و ازجملهٔ دانشمندان آن زمان دیگری **ابوالمکارم فخرالدین احمدبن الحسن الجاربردی** است واودرزمان خود اعلم علماء تبریز بودو پیوسته اوقات شریف را بدرس وتالیف علوم عقلی ونقلی صرف مینمود ازغرایب حکایات آنکه درروزی که منتهی بشب رحلت امیرشیخ حسن چوپانی می شد مولانا فخرالدین بحسب اتفاق باامیرشیخ حسن ملاقات کرده امیردراثنا محاوره ازآن عالم نحریر پرسید که اگرجمعی ازدشمنان ناگاه شخصی را فرو گیرندو بکشند واورا مجال نشود که کلمهٔ توحید بزبان راند ومعنی آنرا نیز بردل نگذرانده آیا حکم بر اسلام اوتوان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون درایام زندگانی سالك طریق مسلمانی بوده باشد بمقتضای حدیث (انماالاعمال بالنیات) حکم او وسایر مسلمانان کلمه گوی یکی باشد وچنانچه مذکورشد همانشب امیرشیخ حسن بردست آن زن بهمان طریقه کشته گشت درتاریخ امام یافعی مسطوراست که احمدبن حسن راتصانیف بدیعه است منهاج العوالی علی الکشاف فی عشر مجلدات وشرح المنهاج البیضاوی فی اصول الفقه الشافعیه وشرح الهدایه حنفیه وشرح التصریف لابن الحاجب وفات مولانا فخرالدین بعداز واقعه امیرشیخ حسن چوپانی بدوسال درسنهٔ ست واربعین وسبعمائه بوقوع انجامید ودیگری ازآنجمله افاضل کامل آن عصر مولانا **شمس الدین محمود** بن ابی القاسم احمدالاصفهانی استو اونیز درسلك اکابر علما انتظام داشت ومدتی درتبریزواصفهان وبلادشام ومصر بدرس وافاده قیام مینمود (وقال الیافعی من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب وشرح المطالع و ناظرالعین فی المنطق صنفه فی یوم واحد وشرح التجرید فی اصول الدین وعروض التساوی و شرح منهاج البیضاوی وشرح الطوالع وفصول النسفی والف کتاباً فی المنطق وکتاباً مختصراً فی اصول الدین مع شرحه) وشمس الدین محمود دو نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت ودرشهور سنهٔ ست و اربعین وسبعمائه درگذشت وازجمله افاضل زمان شیخ حسن چوپانی دیگری قاضی مظفرالدین شاه قزوینی است واین رباعی در تاریخ فوت امیرشیخ حسن چوپانی ازنتایج طبع اوست **رباعی** نویان زمان شیخ حسن چوپانی ☆ ازحکم قضاوقدر یزدانی ☆ درسال ذمد درشب روز معراج ☆ بر دست زنش تباه شد پنهانی.

ذکر ملك اشرف بن تيمور تاش

ملك اشرف حاکمی بود بافروختن آتش ظلم و بيداد معروف و بانگيختن غبار فتنه و فساد موصوف دوست و دشمن از وهراسان وخويش و بيگانه نزداو يکسان برعهد و پيمانش اصلااعتماد نبودی واز هرکس اندك دغدغه بخاطرش راه يافتی در ساعت بقتلش حکم فرمودی نظم چواشرف درظلم وطغيان گشود☆ بخون ريزمردم دليری نمود برافروخت نيران شر وفساد☆ برافراخت اعلام جوروعناد و ملك اشرف در زمان جهانبانی برادرخويش امير شيخ حسن چوپانی گاهی باوی طريق موافقت مسلوك ميداشت و گاهی سالك سبيل مخالفت شده رايت منازعت ميافراشت ودراوايل سنه ثلث واربعين وسبعمائه لشکر بطرف شيراز کشيدو بی از آنکه مهمی سازد بسلطانيه باز گرديد ودر آن بلده باعم خويش امير ياغی باستی طرح محبت و مودت انداخته باتفاق نزد امير شيخ حسن ايلکانی بيغداد شتافتند و باصناف الطاف اختصاص يافتند وامير شيخ حسن کوچك نهانی قاصدی بدار السلام فرستاد و يکی ازاعيان آنجائی را فريب داد تا بعرض امير شيخ حسن بزرك رسانيد که شيخ حسن چوپانی بملك اشرف و ياغی باستی پيغام نموده که شمارا بقصد اعدا بدانجانب ارسال داشته انتظار می کشم که مهمی را که متقبل شده ايد بتقديم رسانيد وتاغايت اثری ظاهر نگشت اگر فرصت آنکار نمی يابيد اعلام نمائيد تاتدبير ديگر کنم امير شيخ حسن بعداز شنيدن اين سخن قصد گرفتن ملك اشرف و ياغی باستی کرده منهی ايشان را از اينحال خبرداد وآن دوامير مانند تير از خانه کمان گريزان شده جان تبك يا بيرون بردند و بهزار مشقت خودرا باپهر رسانيده در آن قصبه شنيدند که رأی ملك بن ايسن قتلق بااحشام بسيار در آن نواحی منزل دارد و باملوکی چند که همراه داشتند بسر رای ملك شبيخون برده اورا بقتل آوردند واموال وجهات حشميان راغارت کرده غنيمت بينهايت گرفتند و باصفهان شتافته برمتمولان آن ولايت مال فراوان حواله نمودند و لشگری جمع ساخته علم عزيمت بصوب شيراز که در تصرف امير شيخ ابو اسحق بود برافراختند و چون بيك منزلی آن بلده رسيدند خبر واقعهٔ امير شيخ حسن چوپانی راشنيده بسرعت هرچه تمامتر بجانب عراق و آذربايجان بازگرديدند و بعداز وصول بآن مملکت سليمان خان بطرفی بيرون رفته همدران ايام ميان ملك اشرف و ياغی باستی مخالفت بوقوع پيوست و بين الجانبين مقاتله دست داده ظفرو نصرت ملك اشرف راروی نموده اکثر بلاد اران و آذربايجان و عراق عجم در تحت تصرفش قرار گرفته نوشيروان نامی رابخانی برگزيد و مدت سيزده سال بظلم و بيداد پرداخته دود ازدودمانها برآورد و چون خبر کثرت حيف و تعدی او بعرض جانی بيك خان که در آن زمان پادشاه اوزبکان رسيد لشگر بآذربايجان کشيده اشرف را اسير گردانيد و بتيغ بيدريغ بگذرانيد واين واقعه درشهور سنهٔ ثمان وخمسين وسبعمائه روی نمود وزير ملك اشرف دراکثر احوال خواجه عبدالحی بود.

گفتار در بیان وصول کوکب طالع ملك اشرف بدرجه شرف و اقبال و ذکر شمه از صادرات افعال آنسالك طریق ظلم و ظلال

ارباب اخبار آورده‌اند که ملك اشرف بعدازواقعه امیرشیخ حسن‌چوپانی سلیمان خان‌وقوچ‌حسین‌بن امیرحسن‌بن امیرچوپان را کشته عازم‌قراباغ گشت‌وحاجی‌حمزه‌مولای وچوپان‌اختاجی رابمنصب‌امارت رسانیده یعقوب‌شاه‌را ازقیدخلاص گردانید و یعقوب شاه چون بکثرت عددو عدد ازسایرامرا ممتاز بود بردولت‌سلیمانخان‌استیلا یافته برامثال و اقران‌تفوق جست وسلیمان‌خان‌از تمشیت‌امورملك ومال عاجز آمده کس باستدعاء ملك اشرف و یاغی باستی فرستاد وچون قاصدبدیشان رسید تسخیرشیراز را موقوف داشته عنان‌عزیمت بطرف عراق‌وآذربایجان انعطاف دادند ودرروز نوروز بسلطانیه‌درآمده ازآنجابتبریز رفتند مقارن‌آنحال امیر سیورغان که‌بفرمان امیرشیخ حسن‌کوچك‌درقرا حصار روم محبوس بود کوتوال‌آنقلعه‌را که‌ثروت نام‌داشت کشته‌از ذخایر حصار یراق بهم‌رسانید وبجانب‌تبریز درحرکت‌آمد و یاغی‌باستی وملك اشرف از قدوم اوآگاهی یافته مراسم استقبال بجای آوردند ودر معموریه میان ایشان ملاقات واقع‌شده ازآنجا بقصرتاق و کوکچه تینگیز که‌ییلاق امیرچوپان بود رفتند وقرب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیده ایشان‌را جمعیتی‌دست‌داد وسلیمان‌خان که‌تا آن‌زمان‌درقراباغ‌بود ومیپنداشت که‌امراغاشیه‌اطاعت اوبردوش خواهندگرفت چون‌هیچکس پروای او نکرد بطرف‌دیار بکر رفت وحاجی‌حمزه مولای وغیاث الدین محمد علیشاهی وزیر وعمادالدین سراوی مستوفی‌ازوی‌جدا گشته باردوی ملك اشرف پیوستنددرآن اثناشبی عمادالدین‌سراوی‌را خیال‌نیك برآن‌داشت که‌خیمه‌ویراق‌خود را برجای‌گذاشته پیش‌سیورغان و یاغی باستی که‌یك‌دوفرسنك ازملك اشرف‌دورنشسته‌بودندرفت‌وگفت که‌ملك‌اشرف‌نوکران خود را جیبه پوشانیده قصدشما دارد و بنابرآن یاغی‌باستی وسیورغان بااتباع مکمل‌ومسلح‌شده منتظر بایستادند ونیم‌شب‌خبر بملك‌اشرف رسید که عمال‌توسلاح‌پوشیده خیال‌عذری‌نموده اند لاجرم اونیز سوارگشته مردم‌خودرا مستعد قتال‌ساخت وچون‌روزشد کس نزدیاغی باستی وسیورغان فرستاده پیغام داد که‌ماهنوز مملکتی نگرفته‌ایم که بسبب قسمت آن مخالفت دست‌دهد موجب‌این‌شوروشعب چیست؟ ایشان جواب‌دادند که عمادالدین سراوی مثل‌این‌سخنی گفته ملك‌اشرف سوگندان یادکرد که من‌ازین معنی خبری ندارم واصلا خیال‌اضرارشما بخاطر نگذرانیده‌ام اکنون‌باید که‌عمادالدین سراوی‌را بحضور فرستند تاطریق موافقت بدستور مرعی‌باشد وایشان عمادالدین‌را تسلیم نموده چون او بقبول ملك اشرف رسید مقتول‌شدآنگاه‌امرا بموافقت یکدیگر بتبریز شتافتندو بنابرآنکه‌یاغی

باستی وسیورغان پسران بیواسطهٔ چوپان بودند تبریزیان ایشانرا بیشتر از ملك اشرف تعظیم میکردند واز ینجهة نایرهٔ ملك اشرف درحرکت آمده از تبریز بسهند رفت ودر آن منزل شنید که یاغی باستی وسیورغان داعیه دارند که شبیخون بروی زنند لاجرم باتفاق برادرخود مصر مکمل شده متوجه شهر گشت در اثناء راه استماع نمود که سیورغان و یاغی باستی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته اند وملك اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرای اغتاباد تلاقی فریقین دست داد و بعداز کشش و کوشش ملك اشرف ظفر یافته یاغی باستی وسیورغان گریز برستیز اختیار کردند واشرف در تاتیل نزول نموده نوشیروان نامی را که قبچاقی او بود بخانی برداشت واورا انوشیروان عادل خوانده در آذربایجان و اران رایت استقلال برافراشت و یاغی باستی وسیورغان چون بموضوع بانی رسیدند قاضی محی الدین بردعی وفخر الدین حبش را نزد برادرزاده فرستاده طالب مصالحه شدند وملك اشرف سخن ایشان راقبول نموده گفت که مناسب آنست که امراتشریف آوردند تا باتفاق مهمات ملکی را فیصل دهیم وچون فرستادگان باز گشتند سیورغان بر آن سخن اعتماد نکرد بدیاربکر شتافت ودر آن دیار بر دست امیر ایلکان امیر شیخ حسن بزرك بقتل رسید و یاغی باستی بملك اشرف بپیوسته باتفاق روی بتبریز آوردند وملك اشرف همدران اوقات یاغی باستی را بروجهی هلاك ساخت که هیچکس بر آن کیفیت اطلاع نیافت آنگاه بفراغبال دست بظلم وضلال برآورده درسنهٔ ست واربعین وسبعمائه برادرخود مصرملك رابگرفت و در قفص آهنین محبوس گردانید و یحیی جاندار وخواجه علی والنکیز بهادررا بقتل رسانیدودر سنه سبع واربعین وسبعمائه درتبریز وبائی عظیم علاوه بیداد ملك اشرف گشت وبدان جهة هر کس که توانست از آذربایجان جلا شده بمامنی رفت ودر بهارسنهٔ ثمان واربعین وسبعمائه ملك اشرف باسپاهی جلادت آئین عزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی کرده روی ببغداد آورد وبنا بر آنکه امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت درشهر متحصن شد وملك اشرف مدت دو ماه بمحاصره پرداخته چون حرارت برجوهرهوا استیلا یافت ودانست که کاری ازپیش نمیتواند برد مراجعت کرد وبدستور پیشتر در آذربایجان واران وعراق عجم بمؤاخذه رعایا وفقرا قیام نموده ازهر کس هرچه توانست بستاند ودر بهارسنه احدی وخمسین وسبعمائه باپنجاه هزارمردجرار متوجه تسخیر اصفهان گشت وامیر نجیب الدین برادر امیر زکریاء وزیرو خواجه عمادالدین محمود کرمانی که در آن زمان ازقبل امیر شیخ حسن ابواسحق اینجو حاکم شهر بودنداطراف آن بلده رامضبوط ساخته تحصن نمودند وملك اشرف مدت پنجاه روز بمحاصره ومحاربه پرداخته بعداز آن مصالحه اتفاق افتاد واصفهانیان خطبه بنام نوشیروان عادل خوانده دوهزاردینار زرسرخ باموازی صد هزار دینار اجناس بیرون فرستادند و ملك اشرف ازایشان بهمان مقدارراضی گشته بآذربایجان مراجعت نمود بعد از آن ترك جهانگیری کرده درربع رشیدی ساکن شد وخندقی درگرد آن منزل حفر کرده فضیلی ساخت وحکم نمود که متوطنان تبریزازاکابر واشراف تامزارعان ومحترفات در آن مکان

رحل اقامت انداخته هر کس تواندجهت خود عمارتی بسازد وهر کس استطاعت نداشته باشد در بقاع خیر مقیم شود وازدحام خاص وعام درربع رشیدی بمرتبهٔ انجامید که زیاده بر آن نتوان بودوچون ملک اشرف ازخویشان وقرابتان امراءوملازمان کسان گشته اموال ایشان را گرفته بود درآن اوقات هراس بی قیاس برضمیرش مستولی شده درخانهٔ تاریک بنشست ودرماکول ومشروب غایت احتیاط بجای می آورد چنانچه مرغ و گوسفند در برابر اومی کشتندوسقادر نظراو آب آورده درخم چینی می ریخت وپنج هزارمردرا مرسوم بیشترداده مقررساخت که پیوسته بردر بارگاهش حاضر باشند وزنجیری که زنگها براطراف آن بسته بودند ازدر کریاس مکنت اساس خویش بیاویخت وآنرازنجیرعدل نام نهاد وهر کس بدادخواهی می آمد آنزنجیررامی جنبانیدتا ملک اشرف وقوف یافته احوالش می پرسید وهرسال امراو وزراء خودرا مؤاخذه کرده جمعی دیگررا بآن مناصب سرافرازمی ساخت ودرسنهٔ اثنی و خمسین وسبعمائه دخترحاکم ماردین راخواسته بتبریز آورد وربع رشیدی را آئین بسته طوی سنگین کرد امابعدازملاقات آن دختررانپسندید وزیاده ازیکشب اورا ندید.

گفتاردربیان کیفیت قتل ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان وذکربعضی از وزراء آن سردفتر اصحاب ظلم وعصیان

چنانچه درضمن حکایات اولادجوجی خان گذشت درشهورسنه ثمان وخمسین وسبعمائه جانی بیک خان شرح وفورجوروتعدی ملک اشرف را ازقاضی محی الدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت وچون اینخبر نزد اشرف بتحقیق انجامید بعدازچندسال از ربع رشیدی بیرون آمده درشنب غازان نزول نمودوبرچهارصدقطاراستر وهزارقطارشتر زروجوهر واجناس نفیسه بارکرده باسپاه بسیاربصوب اوجان روان ساخت وچون جانی بیک خان نزدیکتر رسید مضطرب گردید خواجه لؤلؤ وخواجه شکر خازن را گفت که شما خزاین وخواتین را سرکرده درکریوه مرند روندوبر سرچشمهٔ خواجه رشید توقف نمائید تامن باوجان روم اگرخبرغلبه من بشنوید بتبریز بازگردیدوالاروی بخوی نهید وآن دوخواجه آن اموال بیقیاس را بجانب مرند برده ملک اشرف درکنار مهران رودفرودآمدواخی جوق وامراء ولشکریان را زروسلاح داده بجانب اوجان روان ساخت وخودبا دو هزارکس از مخصوصان وشاگرد پیشگان بربالای پشته برآمده بایستاد وبعدازاجتماع امرا اشرفی در اوجان جانی بیک خان ازراه سراورسید وفرمودتاعساکر منصوره جرگه کرده ایشان رادر میان گیرند امراچون کثرت وعظمت آن پادشاه عالیجاه را مشاهده نمودند مجال توقف محال دانستند وهرطایفه بطرفی گریختند وملک اشرف بربالای آن پشته ازآن حال واقف گشته بشنب غازان مراجعت کرده یکشب آنجا بود آنگاه ازعقب خواتین وخزاین درحرکت آمد وجمعی که بااو بودند متفرق شده خدمتش بادو غلام گرجی درمرند باغرق پیوست و

مردم آنجائی بر کیفیت شکست آنخائن وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز کردند و خواتین نیز صلات تفرقه درداده ملك اشرف بجانب خوی روانشد ودرخانه شیخ محمد بالقچی که درراه بود فرود آمد وشیخ محمد درمقام خدمت بایستاد اماجهة اعلام آنحال قاصدی همعنان برق وباد باردوی جانی بیك خان فرستاد وامیر بیاض بحکم پادشاه بآن منزل شتافته واشرف را گرفته بتبریز آورد و مردم ازبامها خاکستر بر سرآن بداختر می پاشیدند واورادشنام داده لوازم شکر بتقدیم می رسانیدند وامیر بیاض آنشب اشرف را در خانهٔ والده خواجه شیخ کجوجانی نگاهداشته روزدیگر باوجان برد وچون چشم جانی بیك خان بر وی افتاد پرسید که چرا این مملکت راویران کردی جوابداد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کرده اند وجانی بیك خان ازاوجان ببهشت رودرفته درآن موضع کشتی عمراشرف بگرداب فنا افتاد وسراورا بتبریز برده بردرمسجد مراغیان آویختند آنگاه جانی بیك خان باده هزار کس از سپاه بتبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود وصباح در مسجد خواجه علیشاه نماز بامداد بگزارد وحکومت آن مملکت راپبسرخود بیردی بیك خان باز گذاشته علم مراجعت برافراشت وپسر ملك اشرف تیمورتاش ودخترش سلطان بخت را با خزاین همراه خویش برد بیت دیدی که چه کرد اشرف خر ✿ اومظلمه برد وجانی بیك زر وچون آن پادشاه عادل مسلمان سالماً غانماً بدشت قبچاق رسید بعدازاندك زمانی متوجه فضای عالم قدس گردید وبیردی بیك خان اینخبر شنیده ازآذربایجان بمملکت آباواجداد خودنهضت کرد واخی جوق باستظهار توابع لواحق ملك اشرف بتبریز شتافته روی بضبط ولایت آورد وخواجه عمادالدین محمود کرمانی و امیر ابوبکر بن خواجه علیشاه جیلان را وزیر گردانید ودرافروختن آتش ظلم وبیداد شیوه ناستوده ملك اشرف را بظهور رسانید ثقات روات آورده اند که درآن اوان که ملك اشرف دربلاداران وآذربایجان فرمانفرماشد خواجه عبدالحی را بمنصب وزارت تعیین نمود وبعد ازچند سال که خواجه شرایط نیکوخدمتی بجای آورد ملك اشرف اوراگرفته وجهاتش را ستانده بقلعهٔ الموت فرستاد تاکوتوال آنحصار کیا اسمعیل رودباری جناب وزارت شعاری را مقید نگاهدارد اماکیا اسمعیل رود باری

بچشم اعزاز و احترام در خواجه عبدالحی نگریسته از خویشان خود دختری بوی داد وخواجه عبدالحی بملوك گیلانات آغازمراسلات کرده بملك اشرف پیغام فرستاده که عنقریب حکام گیلان رامطیع توخواهم ساخت وچون ملك اشرف دانست که وزیر بفراغت روزگار می گذراند ازارسال او بالموت پشیمان شده اندیشید که اگر عبدالحی را طلب دارد شاید کیا اسمعیل دست رد بسینه ملتمس او نهد لاجرم آغاز حیلهٔ تزویر کرده فرزندان ومتعلقان خواجه عبدالحی را که گرفته بود مطلق العنان گردانید بلکه ایشان را مشمول نظر انعام واحسان ساخت تابخواجه پیغام فرستادند که پادشاه باما در مقام عنایت والنفات است مراجعت می باید نمود بعدازآن ملك اشرف مصحوب بحری فراتل نوازش نامه نزد وزیر

فرستاد نداالتماس حضورش کردو خواجه عبدالحی چون آن نوشته راد یداز هوس جلوس بر مسند وزارت نزدیك بود که مرغ روح اوطیران نماید لاجرم همراه بحری عازم تبریز گشت وهرچند کیا اسمعیل گفت بر قول وفعل ملك اشرف اعتماد نیست همدرین ولایت بفراغت اقامت نمای بجائی نرسید وچون خواجه نزدیك به تبریز منزل گزید بحری پیشتر بخدمت ملك اشرف رفته از صید کردن مرغ دل عبدالحی و آوردن او اعلام نمود اشرف گفت امشب اورادر نشیمن خودفرود آرد بگوی که فردا امیر ترا طلبیده خلعت وزارت خواهد پوشانید و بحری بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملك اشرف اوراگفت عبدالحی را بقلعه النجق برده مقید سازد و بحری خواجهٔ منتظر الوزارة رابر اسبی لاغر سوار ساخته بآن قلعه برد وبکوتوالش سپرد و بعداز چندگاه ملك اشرف عادل اختاجی را بالنجق ارسال نمود تاعبدالحی را از آنجا بیرون آورد و بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی خنجی بود برد وموسی عبدالحی را احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بررویش بگشاد ودرآن اثنا وزیر بی تدبیر عرضه داشتی پیش ملك اشرف فرستاد مضمون آنکه موسی درمحافظت این قلعه تغافل میورزد پیش از آنکه کردان استیلا یابند درین باب فکری میباید نمود **بیت** چوتیره شودمرد را روزگار ✲ همه آن کند کش نیاید بکار وملك اشرف بعداز وقوف برفحوای آن عریضه موسی را طلبیده درشکنجهٔ عقوبت کشید وچون آن بیچاره ازجریمهٔ خود پرسید عرضه داشت عبدالحی راظاهر گردانیدوموسی بدلایل معقوله خاطر نشان ملك اشرف کرد که درحراست حصاراصلا تقصیر ننموده و نشان کوتوالی بامضاء رسانیده بدآنجا باز - گشت وخواجه کامل العقل رادرخانهٔ تنك وتاریك مقیدساخته درآنرا بسنك وگچ برآورد وسقف خانه راسوارخ کرده هرروزدو نان جهة خواجه نادان از آن سوراخ پایان می انداخت وحال عبدالحی براین منوال جاری بود تااز عالم انتقال نمود **خواجه مسعود دامغانی** دامادخواجه عبدالحی بود وبعدازعزل او بمنصب وزارت ملك اشرف مشغولی فرمود و خواجه مسعود خط خوب وانشاء مرغوب داشت و چون چندگاهی رایت وزارت برافراشت ملك اشرف در اوایل سنهٔ احدی و خمسین و سبعمائه اوراگرفته در قلعه روئین دژ مقید گردانید مآل حال خواجه مسعوداز کتب تاریخ نزدراقم حروف بوضوح نه انجامید والعلم عندالله الحمیدالمجید .

ذکر وفات امیرشیخ حسن ایلکانی ونشستن پسرش سلطان اویس برمسند جهانبانی

چون امیر شیخ حسن بزرك دردارالسلام بغداد چندسال بتمشیت مهام تازیك وترك قیام نمود درشهور سنهٔ سبع وخمسین وسبعمائه مریض شده برياض بهشت انتقال فرمود امرا وارکان دولت بعداز تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی برسر پسر ارشدش سلطان اویس که

ازدلشادخاتون بنت تیمورتاش بن امیرچوپان در وجود آمده بود نهادند و کمرخدمتکاری برمیان بسته زبان دعا و ثنا گشادند و خواجه سلمان جلال الدین ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیدهٔ درغایت جودت بنظم آورد ومطلع ظهیر فاریابی را تضمین کرد چهار بیت اول آن قصیده اینست **قصیده** مبشران سعادت برین بلندرواق ✿ همین کنند ندا درممالک آفاق که سال هفصدو پنجاه هفت ماه رجب ✿ باتفاق خلایق بیاری خلاق نشست خسرو روی زمین باستحقاق ✿ فراز تخت سلاطین بدارملك عراق خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس ✿ پناه و پشت ملوك جهان علی الاطلاق وبیشایبه تکلف وسخنوری آن مهرسپهرسروری پادشاهی بود درکمال نصفت ورعیت پروری ونهایت معدلت ومرحمت گستری نسبت باهل فضل وهنر التفات بسیارداشت وهمواره همت عالی نهمت برانتظام حال علماو شعرا میگماشت **بیت** رایت امن وامان اندرممالك برفراشت ✿ بردرودیوارگیتی نقش نیکوئی نگاشت وبواسطهٔ اطوارحمیده وآثار پسندیده باندك زمانی تمامی مملکت عراقین واران وآذربایجان مسخرفرمان اوگشت وپایهٔ قدر و منزلتش ازمراتب آبا و اجداد درگذشت مدت سلطنتش بیست سال امتدادیافت ودرشب دوم جمادی اول سنهٔ سته و سبعین وسبعمائه بفردوس برین شتافت .

گفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ حسن وذکر شمهٔ از وقایع ایام دولت آن مظهر لطف حضرت ذوالمنن

دربهارسنهٔ تسع وخمسین و سبعمائه که خبرمراجعت بیردی بیك خان بجانب دشت وتسلط اخی جوق برآذربایجان محقق گشت سلطان اویس ازبغداد باسپاه بسیارروی به تبریز نهاد واخی جوق تاکوه سنتای لوای جهانگشای را استقبال کرده بین الجانبین قتال اتفاق افتاددرروزاول غالب از مغلوب تمیز نیافت اما روزدوم اخی جوق ازمعرکهٔ ستیزعنان هزیمت بطرف تبریزتافت وسلطان اویس نیزعنان ریز بدآنصوب توجه نمود واخی جوق چون بروصول آنجناب واقف گردید بطرف نخجوان گریخت و سلطان اویس در عمارت رشیدی نزول اجلال فرموده امراء اشرافی بشرف بساطبوسی رسیدند وبتشریفات مشرف شده بعدازچندروز عذری اندیشیدندلاجرم سلطان درماه مبارك رمضان چهل وهفت تن از ایشان را بیاسارسانید وبقیة السیف باخی جوق پیوسته اواز نخجوان بقراباغ اران رفت وسلطان اویس امیرعلی پیل تن را بحرب مخالفان نامزدکرده خدمتش بنابرنقاری که از سلطان درخاطر داشت درحرب تکاهل ورزید ومنهزم بازگردید وسلطان بنابر پریشانی سپاه آذربایجان را باخی جوق بازگذاشته علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی جوق کرت دیگر برآن ولایات استیلایافته بقدر مقدور نیران ظلم وعدوان مشتعل گردانید و

دربهارسنهٔ ستین و سبعمائه امیرمبارزالدین محمدمظفر از شیرازلشکر به‌تبریز کشیده اخی‌جوق‌را بگریزانیدمقارن آنحال‌خبر توجه سلطان‌اویس شنیده بمملکت خودباز گردید وسلطـان به تبریز درآمده خانه‌خواجه شیخ کججرا بیمن‌مقدم شریف مشرف‌ساخت و اخی‌جوق باجوقی ازاهل فسادپناه بصدرالدین‌قبـانی که پدرخواندهٔ اوبودبرد وسلطـان اویس ایلچیان بقبان‌فرستاده اورا بمواطف خویش امیدوارساخت تابملازمت مبادرت‌نمود وچون‌روزی چنددرظل‌عنایت‌سلطانی آسود باتفاق‌علی پیل‌تن‌وجلال‌الدین قزوینی قصدعذر کرده خواجه‌شیخ پادشاه‌را ازآن‌حال‌واقف گردانید وشحنه‌قهرآن هرسه‌مفتن رابرخاك هلاك‌انداخت ودرسنهٔ احدی‌وستین وسبعمائه‌بیرامشاه ولد سلطانشاه که محبوب سلطان عالیجاه بودودرمجلس شراب‌با بعضی‌ازهمنشینان جنك کرده خشم‌نمود و ببغدادرفت و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق نامه‌را درآن اوقات نظم‌فرمود وچون سلطان تحمل هجران بیرامشاه نداشت کسان فرستاد تااورا به‌تبریز آوردندودرسنه اثنی وستین‌وسبعمائه سلیمان بیك‌دایهٔ‌سلطان‌را که امراء عظیم‌الشان‌درفیصل مهمات‌باواحتیاج داشتند درحبالهٔ نکاح کشید وبنابرآن وصلت بمنصب‌امارت رسید وهمدران ایام خواجه‌نجیب‌الدین برادر امیرشمس‌الدین‌زکریاوزیر گردید ومولانا الیاس قلندر که باآن‌امیر ووزیرصفائی نداشت این‌قطعه نظم کرده برلوح‌بیان نگاشت **قطعه** امارت‌برسلیمان شد مقرر-وزارت برنجیب دنك‌حیران ☆ فلك‌زانروهمی گویدجهان‌را-که آنك آصف واینك سلیمان-ودرسنهٔ خمس وستین وسبعمائه خواجه‌مرجان که از قبل‌سلطان دربغداد حکومت مینمود لواء خلاف و عصیان ارتفاع‌داد وسلطان‌بدانجانب نهضت‌فرموده خواجه مرجان بمیدان‌قتال خرامید اما چون‌چشمش برعلم‌ظفرپیکرافتاد هزیمت‌غنیمت‌شمرده بجانب شهر گریخت وجسردجله راویران کرد وروزدیگر غایت‌لطف ومرحمت‌پادشاهی را شفیع‌ساخته ابواب‌دارالسلام بازگشاد وسادات‌وعلماومشایخ واشراف‌را باستقبال‌موکب همایون‌فرستاد وسلطان‌ببغداد درآمده ازجریمه خواجه مرجان درگذشت و این‌لآلی آبدار بنابرتوجه طبع پاك‌خواجه سلمان‌منظوم‌گشت **نظم** بازبگشادند برگیتی دردارالسلام ☆ در طواف آریدغلمان را بکأس‌من‌مدام زادهٔ خاراست‌گل‌زان نیستش بوی‌وفا ☆ خودکسی بوی‌وفا نشنیدزابنای لئام لالهٔ‌لالاسیه‌روی‌وزبان‌درکام‌دل ☆ زان‌سیه‌روئی سراندرپیش‌چون‌اهل‌عزام بردرخت آمدبرون‌گل‌لاجرم برباددرفت ☆ اینچنین باشد چوبرمولی برون‌آید غلام و سلطان - اویس‌یازده ماه دردارالسلام بعیش وکامرانی بسربرده سلطان شاه خازن را بحکومت آنولایت‌نصب‌کرد وروی توجه بصوب موصل‌آورد وآن ملك‌را از برادربیرام‌خواجه ترکمان‌بگرفت‌و این‌ابیات‌از نتیجه فکر سلمان سمت‌اشتهار پذیرفت **قصیده** موصل‌رسید وآورد اخبارفتح موصل ☆ باداین خبرمبارك برپادشاه عادل زیبدکه ازقدومت امروز نیل‌ومصرش ☆ چون‌آب‌دجله افتد درپای شهرموصل وسلطان‌اویس ازموصل بصحرای موش‌رفته‌بابیرام‌خواجه ترکمان که‌عم امیرقرایوسف بودمحاربه نمودوجهات ایل‌والوس

اورا بباد غارت وتاراج داده از آنجا براه قرا کلیسیا به تبریز رفت وچون درغیبت موکب همایون ملك کاوس بن ملك کیقباد که اباعنجد حکومت شروان تعلق بوی میداشت و ظاهراً تاغایت اولاد اودر آنولایت بایالت اشتغال دارند دونوبت بقراباغ اران شتافته مردم آن موضع را بشروان کوچاینده بوددرین فرصت که سلطان اویس بآذربایجان رسید واینخبر شنید بیرام بیك را بافوجی ازامرا بتسخیر شروان وتادیب ملك کاوس نامزد فرمود وامرا با سپاه لاتعد ولاتحصی بجانب شروان روان شده ملك کاوس در بعضی از قلاع تحصن جست و امرا در آن بلاد مدت سه ماه رحل اقامت انداخته چون ملك کاوس مشاهده نمود که اگر طریق اطاعت مسلوك نمیدارد ملك موروث بکلی ویران میشود مشایخ وعلمارا وسیله ساخته نزد بیرام بیك رفت وبیرام بیك اورا بند کرده پیش سلطان برد سلطان اویس سه ماه پادشاه شروان را نگاهداشته بار دیگر سلطنت آن مملکت رابوی عنایت فرمود ودرسنهٔ تسع و ستین وسبعمائه امیر قاسم برادر سلطان اویس بمرض دق وفات یافت وخواجه سلمان مرثیهٔ گفت که بیت اولش اینست دریغا که خورشید روزجوانی ✿ چوصبح دوم بود کم زندگانی وهمدرین سال والی بغداد سلطان شاه خازن فوت شد وباردیگر خواجه مرجان حاکم دارالسلام گشت ودرهمین سال بیرامشاه که سلطان اویس لحظهٔ ازصحبت اوشکیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت وسلطان در آن مصیبت نمدسیاه پوشیده خواص و امرا پلاسها در کردن انداختند وتعزیتی داشتند که مثل آن درهیچ زمان وقوع نیافته وخواجه سلمان درمرثیهٔ بیرامشاه قصیدهٔ نظم نمود بیت اولش درخاطر بود ثبت افتاد **مطلع** آسمان باسینهٔ پر آتش وپشت دوتاه ✿ شدبها یاهای گریان برسر بیرامشاه ودرسنه احدی وسبعین وسبعمائه درتبریز وبائی صعب دست داد وقرب سیصدهزار کس برخاك هلاك افتاد ودرسنهٔ اثنی وسبعین وسبعمائه امیرولی که بعدازقتل طغاتیمورخان برولایت جرجان استیلا یافته بود نسبت بسلطان اویس اظهار خلاف نمود وسلطان متوجه حرب او گشته درحدود ری بوی رسید وجنگی صعب اتفاق افتاده امیرولی منهزم گردید وسلطان تاسمنان اورا تعاقب نموده جمعی کثیر از لشگریان جرجان را بقتل رسانید وحکومت ری را بقتلقشاه ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت وبعداز انقضاء دوسال قتلقشاه ازری باصفهان رفته آن منصب بعادل آقا تعلق گرفت واین عادل آقا که بعضی ازمورخان اورا ساروق عادل گویند در مبادی احوال شحنه دارالسلام بغداد بود بعدازآن نوکر سلیمان بیك شده روز بروز مهم او ترقی می نمود تادرحکومت ری شروع فرمود ودرسنهٔ ثلث وسبعین وسبعمائه امیر زاهد که برادر سلطان اویس بود ازبام کوشك اوجان مست افتاده جان بباد فنا داد وازمرثیهٔ که خواجه سلمان جهة او گفته سه بیت بخاطر بود خامه بتقریر آن زبان گشاد **مرثیه** دریغا که باربهار جوانی ✿ فروریخت ازتندباد خزانی ✿ دریغ آن مه سروبالا که اورا ✿ زبالا افتاد این بلا ناگهانی ✿ تودانی چه افتاده است ای زمانه ✿ فتاده است قصر کرم را مبانی ودرشهورسنهٔ اربع وسبعین وسبعمائه امیرولی لشگر بساوه کشیده آن بلده را بقهروغلبه بگرفت ومبارکشاه که حاکم

آنجا بود روزی چندروی پنهان کرده آخر الامر نزد امیرولی رفت ودختر خودرا که در غایت حسن وجمال بودبوی دادوامیرولی اورا منظورنظر شفقت گردانیده بازگشت وهمدرین سال مبانی زندگانی ملک کاوس شروانی انهدام یافت وسلطان اویس پسرش ملک هوشنگ را که ملازم او بود بجای پدر نصب کرد ودراواخر سنه خمس وسبعین وسبعمائه والی بغدادو خواجه مرجان جان بقابض ارواح تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور روی بسرانجام مهام آن مملکت آورد ودرسنهٔ ست وسبعین وسبعمائه آب دجله طغیان نموده عمارات عالیات بغداد منهدم شد وقرب چهل هزار کس درزیر دیوار مانده وفات یافتند خواجه ناصر بخاری درآن واقعه گوید **بیت** دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود ✿ پای در زنجیرو کف بر لب مگر دیوانه بود وخواجه سرور ازالم ویرانی دارالسلام رنجور گشته غریق بحر فنا شد و حکومت عراق عرب تعلق بامیر وجیه الدین اسمعیل ولد امیر زکریاء وزیر گرفت.

ذکر انهدام بناء زندگی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی

دراواخر ربیع الاخر سنهٔ ست وسبعین وسبعمائه مرضی صعب بر ذات سلطان اویس عارض شده بروایت حافظ ابرو قبل از آن تاریخ بسه ماه آن پادشاه عالیجاه بر زمان فوت خویش اطلاع یافته کفن وتابوت وسایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده بودوچون آثار نزع بر ناصیهٔ احوال سلمان ستوده خصال ظهور نمود ارکان دولت بمرافقت قاضی شیخعلی و خواجه شیخ کججانی برسر بالین آن مبانی جهانبانی حاضر شده طلب وصیت فرمودند سلطان گفت ولایت عهد تعلق بحسین میدارد وایالت بغداد بشیخ حسن گفتند که شیخ حسن برادر بزرگتر است تحمل نخواهد فرمود، فرمود که شما میدانید امرا این سخن را براجازت حمل نموده شیخ حسن رامقید ساختند ودرشب دوم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره مرغ روح سلطان اویس بریاض رضوان منتقل گردید ودرهمانشب شیخ حسن شهد شهادت چشید سلطان را دربیرامون شروان وشیخ حسن را درعمارت دمشقیه بخاک سپردند وچنانچه معهود بود لوازم تعزیت و سوگواری بجای آوردند سلمان درمرثیه آن پادشاه عالی شان گوید **قطعه** ایفلک آهسته رو کاری نه آسان کردهٔ ✿ ملک ایران را بمرگ شاه ویران کردهٔ ✿ آسمانی را فرود آوردهٔ ازاوج خویش ✿ برزمین افکندهٔ با خاک یکسان کردهٔ ✿ آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود ✿ زیرمشت گل بصدخواریش پنهان کردهٔ ✿ نیست کاری مختصر گر باحقیقت میروی ✿ قصد خون ومال وعرض هر مسلمان کردهٔ ✿ زین مصیبت درزمین واقع نگشت از دورتر ✿ آسمانا زان زمان کاغاز دوران کردهٔ ✿ روزگارا روزگار دولت سلطان اویس یادکن وان برخلایق رحمت سلطان اویس.

ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس

سلطان حسین پادشاهی بودطراوت عذارش غیرت گلبرگ طرح ولوامع رخسارش رشک ماه ومشتری ازرفتار قامت رعنایش سروسهی پای در گل وازگفتار لعل روح افزایش

غنچه سوری منفعل ماهچه لوای کشور گشایش ثالث ماه ومهر وغبار موکب گردون سایش مامن هفتم سپهر **بیت** خدیو جهانبخت فرخ لقا ☼ معلی سریر مظفر لوا بفرق وقدم زیب تاج و سریر ☼ زدست ودلش بحر وکان در نصیر وسلطان حسین همدران ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا وارکان دولت دردارالملك تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیدهٔ درغایت بلاغت در باب تهنیت جلوسش نظم کرده بیت از آن ثبت افتاد **قصیده** ای در پناه حیرت خورشید پادشاهی ☼ محکوم امر و نهیت ازماه تا بماهی ☼ هم ملك توست ایمن ازصدمه تزلزل ☼ هم دورتست فارق ازوصمه تباهی ☼ ازرای تست عالی رایات کامکاری در شأن تست منزل آیات پادشاهی وسلطان حسین پرتو اهتمام برانتظام امور مملکت انداخته مناصب امرا وارکان دولت رابدستور زمان پدر مقرر ساخت ودر اوایل بهار سنه سبع و سبعین وسبعمائه رایت ظفر پیکر بقصد بیرام خواجه وقرامحمد ترکمان برافراخت و بعضی ازقلاع که درتصرف ایشان بود فتح فرموده آخرالامر بصلح انجامید وامراء ترکمان برسم پیشکش هرساله بیست هزار گوسفند قبول نموده سلطان باز گردید ودرهمین سال شاه شجاع بن امیرمحمد مظفر بالشکر ظفراثر بصوب آذربایجان شتافت و سلطانحسین اورا استقبال نموده بعدازوقوع قتال عنان بوادی انهزام تافت وشاه شجاع درتبریز چون چهار ماه بعیش ونشاط بگذرانید خبر مخالفت شاه یحیی شنیده عازم شیراز گردید لاجرم باردیگر سلطان حسین از بغداد روی بتبریز نهادو برمسند سلطنت متمکن گشته ابواب عشرت وانبساط بر گشاد شهادت امیر اسمعیل بن زکریا در بغداد درایام سلطنت سلطان حسین بوقوع پیوست وبدان سبب شاهزاده شیخعلی بن سلطان اویس درعراق عرب برمسند حکومت نشست ومیان برادران یکدو نوبت محاربه ومصالحه اتفاق افتاد وهنوز غبار نزاع ارتفاع داشت که قتل سلطان حسین بردست برادر دیگرش سلطان احمد دست داد واین واقعه در شهر صفر سنهٔ اربع وثمانین وسبعمائه درتبریز بوقوع انجامید وسلطان حسین در عمارت دمشقیه مدفون گردید .

گفتار در بیان مخالفت زمرهٔ ازامرا بسبب کمال اعتبار عادل آقا

در بهار سنهٔ ثمان وسبعین وسبعمائه که خسرو ثوابت وسیار اززمستان خانه حوت جهة اظهار عمل ببرج حمل انتقال کرد وجان نو در قالب عالم کهن دمیده فضای باغ و بوستان روی بخضرت ونضارت آورد سلطان حسین ازتبریز باوجان شتافت وعادل آقا ازسلطانیه باردوی همایون رفته کلیات وجزئیات مهمات راازپیش خود گرفت طایفه ازامرا مانند اسرائیل وعبدالقادر ورحمن شاه درویش قاصدجان عادل گشته قاضی شیخعلی راکه بحکم پادشاه از آذربایجان بشام شتافته بود که مدت العمر آنجا باشد باز آوردند وروزی باعادل آقا درسر دیوان آغاز گفت وشنید نموده برزبان گذرانیدند که تاغایت منصب پیشوائی ما تعلق بتو

میداشت دیگر ترا قبول نداریم آقاجواب داد که اختیار پیش شماست وفی الحال برخواسته بقیتول خود رفت وروی بسلطانیه آورد امرا از گذاشتن آن گرگ کهن پشیمان شده جهت عذرخواهی کس از عقب جناب امارت پناهی فرستادند والتماس مراجعت کردند عادل بآن سخنان واهی ملتفت نشد وتاقرق سلطانیه عنان باز نکشید مقارن آن حال شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه شجاع گریخته پناه بعادل آقا برد وآقا اورا در همدان حاکم کرده باندك زمانی سپاه بسیار روی بدیشان آورد وبعد از رفتن عادل آقا سلطان حسین از امرا متوهم شده برسم سیر وشکار سوار گشت وازاوجان بیرون تاخته عنان ریز بتبریز شتافت وشهر را کوچه بند کرد امرا چون اینحال مشاهده نمودند خزانه وجیبه خانه را بر ملازمان خود تقسیم نموده روی ببغداد نهادند وسلطان حسین قاصدی نزد عادل آقا فرستاد از عزیمت مخالفان خبرداد وآقا باتفاق شاه منصور با پنج هزار سوار جرار از عقب ایشان ایلغار نموده شاه منصور بمنقلای روان شد ودر نواحی آلتون کوپروك بدشمنان رسیده بعضی از ایشان گریز برستیز اختیار کردند وطایفهٔ پناه بشاه منصور برده گفتند ما بندگان پادشاهیم وشاه منصور قاضی شیخعلی وامراء عاصی را بجان امان داده بقیتول عادل آقا رسانید آنگاه باتفاق عازم تبریز گشتند وچون بمراغه رسیدند بموجب نوشتهٔ که سلطان حسین بخط ید خویش بآب زرقلمی کرده بود عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود وهرچند شاه منصور زبان بدرخواست گشود نشنود اما قاضی شیخعلی را زنده گذاشته ازوی صد تومان خون بها بستاند وشاه منصور کوفته خاطر بهمدان رفته عادل آقا در تبریز بملازمت سلطان حسین رسید و بیشتر از پیشتر بعواطف خسروانه سر افراز گردید.

ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر وبیان مخالفت شاهزاده شیخعلی باصاحب تاج وسریر

چون امیر اسمعیل بن امیر زکریا در دارالسلام بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم فرومایه را تربیت کرده معتبر ساخت وشاهزاده شیخعلی بن سلطان اویس که در آن ولایت بی اختیار وبی اعتبار بسر میبرد آنجماعت را اضلال نمود تا در روز جمعه از جمعات سنهٔ ثمانین وسبعمائه که امیر اسمعیل باکس اندك بمسجد جامع میرفت مبارکشاه نامی که ترکش اورا برداشته بود پیش دویده شمشیری بررویش زد چنانچه از پای در افتاد وامیر مسعود برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمده امیر اسمعیل آواز برآورد که ای عم مرا دریاب وامیر مسعود بجانب برادر زاده روان شده مبارکشاه نحس ونجس دیگر که قرا محمد نام داشت اورا نیز بسعادت شهادت رسانیدند ونزد شاهزاده شیخعلی رفته کیفیت واقعه باز گفتند والده شاهزاده بقاتلان گفت که اگر راست میگوئید سر اسمعیل را بیاورید دوایشان

درساعت سر اورا بریده پیش مادرو پسر آوردند وازعمارتی که بنا کردهٔ امیر اسمعیل بود آویختنه ازغرایب آنکه دروقتی که امیر اسمعیل برسر آن عمارت نشسته بود و استادان کار می کردند نجاری خواست که سرچوبی راکه از دیوار بیرون مانده بود قطع کند امیر اسمعیل اورامنع نموده گفت بگذار شاید سر کسی راازاینجا بیاویزند وعاقبت سرش را از اینچوب آویختند القصه چون اینخبر بتبریز رسید امیرذکریا که درکبرسن بود برفوت پسر وبرادر ناله وزاری آغاز نهادو سلطان حسین منشور سلطنت بغداد رابنام شاهزاده شیخعلی درقلم آورد و نزدبرادر فرستاد و پیغام داد که مادرا یالت ولایت بغداد باتومضایقه نداریم امامناسب چنان می نماید که یکی ازامرابزرك نزدخودنگاهداری تاباباسامشی رعیت وسپاهی قیام فرماید اکنون هریك از نوئینان راطلب کنی بدانجانب فرستیم وشاهزاده شیخعلی فرستادهٔ برادر راخوشدل ومسرور بازگردانیده برسریر پادشاهی متمکن گشت و منصب وزارت رابعبدالملك تمغاچی تفویض فرموده قاتلان امیر اسمعیل راباوج عظمت واقتدار رسانید وچون دید که تمشیت امور مملکت ازایشان نمی آید قاصدی نزد پیرعلی بادك که ازملازمان قدیم آباء او بود ودرآن زمان ازقبل شاه شجاع درشوشتر حکومت می نمود فرستاده اورا ببغدادطلبید وپیرعلی بدارالسلام شتافته سرانجام تمام مهام را ازپیش خود گرفت وسایر بلادعراق عرب رابتحت تصرف درآورد وچون اینخبر بمسامع علیه سلطان حسین وعادل آقا رسید بعد از اجتماع سپاه درپائیز سنهٔ اثنین وثمانین وسبعمائه ازتبریز متوجه بغداد گشتند وشاهزاده شیخعلی وپیرعلی تاب مقاومت نیاورده بغدادرا بازگذاشتند وعلم توجه بجانب شوشتر افراشتند وپادشاه بهوای عیش وطرب عازم بغداد گشته هرچندعادل آقا گفت مناسب آنست که بهیات اجتماعی بشوشتر رویم ومهم شیخعلی و پیرعلی رافیصل دهیم بسمع قبول نشنود وعادل آقا کوفته خاطر بافوجی ازسپاه بشوشتر شتافت وبامخالفان صلح کرد بر آن جمله که شیخعلی بشوشتر قناعت نماید ودیگر درحکومت بغداددخل نفرمایدواز آنجا ببغداد رفته روزعیداضحی بخدمت سلطان حسین رسید وبنابر رنجش مذکور پادشاه زاهم آنجا گذاشته بااکثر لشکر بسلطانیه خرامید ودرغایت استقلال بسر انجام امور ملك و مال مشغول گردید ودرهمان زمستان عبدالملك تمغاچی وبعضی از اعیان بغداد مبلغ پانصد تومان نزد شاهزاده شیخعلی و پیرعلی فرستاده استدعاء حضور نمودند وایشان متوجه دارالسلام گشته سلطان حسین محمود والی وعمر قبچاقی را بمقاتله مخالفان نامزدفرمود وآن دوامیر بردست پیرعلی بادك اسیر شده جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدندو سلطان حسین بعداز استماع اینخبر عنان عزیمت بلکه هزیمت بصوب تبریز انعطاف داد ودر راه مشقت بسیار کشیده بصدهزار حیله بمقصدرسید یفعل الله مایشاء ویحکم مایرید

ذکر ارتفاع غبار تفرقه وشین وکشته شدن سلطان حسین

درآن اوان که سلطانحسین درکمال پریشانی بدارالملك آذربایجان نزول اجلال فرمودعادل آقاازسلطانیه بجانب ری رفته فتح بعضی ازقلاع آن ولایت راکه امیر ولی درتصرف داشت

پیشنهادهمت ساخت وسلطان اکثر امراولشکریان راجهت استمالت خاطر آقا بکومك نامزد کرد چنانچه اندك مردمی درخدمتش ماندند درخلال آن احوال دراوایل سنه اربع وثمانین وسبعمائه سلطان احمدبن سلطان اویس که مانند او بی باکی درخطه خاك پیدا نمی شد خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت وراه اردبیل که سیورغال او بود پیش گرفت سلطان حسین هرچند کسان ازعقب او فرستاد والتماس مراجعت نمود بجائی نرسید وسلطان احمد از اردبیل به اران وموغان شتافته لشگری فراهم کشید وعازم تبریز شده در یازدهم صفر سنه مذکوره بیك ناگاه بآن بلده درآمد و سلطان حسین متحیر و سراسیمه گشته در گوشهٔ خزید اما همدرآن شب بدست برادر نامهربان افتاده بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید **بیت** تیغ نیلوفری آخر چکند برتن او ✿ که ملالش بدی از رایحهٔ نیلوفر و بعضی ازمورخان گفته‌اند که سلطان حسین بعیش وعشرت بسیار مشغولی مینمود وگاهی برافعالی که مناسب مرتبه سلطنت بلکه لایق حالت رجولیت نبود اقدام میفرمود امیرشمس الدین زکریا وخواجه جمال الدین یلغز بوزارت سلطان حسین اشتغال داشتند ودرباب کفایت ومعموری شهرو ولایت نقش سعی واهتمام برلوح دل مینگاشتند **نقلست** که خواجه جمال الدین یلغز مقید بود بآنکه بعبارت منغز تکلم نماید ودو پسر داشت موسوم بعبدالله وفیض الله نوبتی امیرشمس الدین زکریا یکی از نوکران ترك راجهة طلب گاه بخدمت خواجه جمال الدین فرستاد چون آن شخص پیغام بگذارد خواجه جوابداد که بسرعبدالله و جان فیض الله که در متبن ماچندان بتن موجود نیست که عصافیر بمناقیر برسطوح کشند نوکر بیچاره معنی این کلمات را ندانسته باردیگر گفت بیك سمان تیلای دور خواجه فرمود که اعادات عبارات ازعادات اولوالالباب بعیداست وآن ترك چون دید که هرچند می ایستد سخنی مفهوم نمیشود باز گشت وامیرشمس-الدین زکریا را گفت هرچندمن ازخواجه گاه میطلبم او قرآن میخواند .

ذکر شمه از احوال سلطان احمد ورسیدن سوق سخن باختتام جزو اول ازین مجلد

سلطان احمد شهریاری بود بغایت سفاك وخونریز وبسیار بیباك وفتنه انگیز بقساوت قلب وقلت رحم موصوف وبشدت قهر وعدم حلم معروف از بعضی اقسام فضایل بهره ور ودر علم موسیقی پیش رو ارباب هنر **نظم** زخونریز هرگز نمیداشت بیم ✿ زبیمش دل چرخ بودی دونیم بدی زهروتریاق در کین ومهر ✿ بدیدار و مقدار مهر وسپهر وچون آن پادشاه کیوان قدر بهرام قهر در دار الخلافه تبریز تیغ تیز مهم سلطان حسین را بفیصل رسانید برادر دیگرش سلطان بایزید پیاده گریخته بعداز ارتکاب مشقت فراوان در سهند اسب گله بانی بدستش افتاد وپای دررکاب آورده تازمان وصول بسلطانیه هیچ خانه باز نایستاد وعادل آقا اورا بپادشاهی برداشته شاه منصور را درقلعهٔ کراوتو مقید گردانید وباسپاهی جنگجوی تندخوی عازم تبریز گردید ودرموضع میانه یاغی باستی ولد شیخ علی ایناق و ابوسعید ولد پیرملك

ازعادل گریخته بسلطان احمد پیوستندو او را از کیفیت وصول سلطان بایزید وعادل آقا
اعلام دادند چون سلطان احمد هنوز تمسکی پیدا نکرده بود شهر باز گذاشته هزیمت غنیمت
شمرد وعادل آقا به تبریز رسیده عباس آقا و مسافر ایودا جی را حاکم ساخته بمرند رفت و
محمد دواتی وقرابسطام را بکنار آب ارس فرستاد و ایشان پل ضیاءالملك را محکم کرده
رحل اقامت انداختند وسلطان احمد درخفیه قاصدی نزد دواتی وعباس ومسافر روان گردانیده
پیغام داد که شما نوکران منید بچه جهة خدمت عادل میکنید وایشان بجانب سلطان مایل شده
چون اینمعنی برعادل آقا ظاهر گشت بسلطانیه شتافت وسلطان احمداز مراجعت آقا خبر
یافته حمزه و باغی باستی وابوسعیدرا به تبریز ارسال داشت وچون ایشان نزدیك بآن بلده
رسیدند ازدور سیاهی عباس و مسافررا دیدند که متوجه اردوی سلطان اند باهم گفتند که
هرگاه عباس ومسافر بخدمت سلطان احمد جلایر رسند یمکن که از مابیشتر اعتبار یابند
اولی آنکه هم اینجا خاطر ازدغدغهٔ ایشان فارغ گردانیم و درمبداء ملاقات پیش از تکلم بی
توقف وتلثم شمشیر درهم بستند وعباس و مسافر کشته گشته حمزه وباغی باستی سر بار
ایشان را نزد سلطان احمد روان کردند اینمعنی موافق مزاج سلطان نیفتاد اما چون کار از
دست رفته بود چاره نداشت و به تبریز خرامیده متوجه ضبط مملکت واستمالت سپاهی ورعیت
گشت ناگاه خبر متواتر شد که شاهزاده شیخعلی و پیرعلی بادك باغواء عادل آقا عزم رزم
جزم کرده نزدیك رسیده اند بنا بر آن سلطان باستقبال ایشان روانشد ودرحوالی هفت رود
محار به دست داده عمر قپچاقی ازجوانغار سلطان احمد صف ویران کرده بشاهزاده شیخعلی
پیوست لاجرم شکست برجانب سلطان احمد افتاده ازراه خوی به نخجوان رفت ودرمزار پیر
عمر نخجوانی بقرا محمد ترکمان ملحق گشته ازواستمداد نمود قرا محمد گفت این ملتمس
وقتی مبذول افتد که چون مادر برابر مخالفان صف کشیم تو بانوکران خویش درموضعی که
تعیین نمائیم توقف نموده قدم پیش وپس ننهی وبعداز مشاهده صورت فتح و ظفر درغنیمت
طمع نکنی سلطان احمد متقبل این دو شرط شده قرا محمد پنجهزار مرد ترتیب داده وهر سیصد
کس را یك قشون ساخت وهر قشونی راسی دستچه کرد مقرر آنکه ازهر قشونی ده مرد پیش رفته
تیر اندازی کنند و چون خصم قصد ایشان نماید گریزان گشته ده نفر دیگر قدم پیش نهند
تا یسال اعدا ازهم فروریزد وبا بن منوال قرامحمد باشاهزاده شیخعلی وپیرعلی بادك حرب
کرده شاهزاده وپیرعلی درآن معرکه بقتل رسیدند وترکمانان غنیمت فراوان گرفته روی
بمنازل خویش آوردند بعداز آن سلطان احمد به تبریز شتافت وسر پیرعلی را برسبیل استهزا
نزد عادل آقا فرستادو آقا متوجه تبریز گشته درین اثنا بین الجانبین سخن صلح درمیان افتاد
وسلطان احمد خواجه شیخ کحج ومولانا شمس الدین ابهری را نزد آقا فرستاد تامبانی پیمان
را بایمان مؤکد سازدو منتظر مراجعت ایشان میبود که ناگاه استماع نمود که عادل آقا نزدیك
رسید بنا بر آن متوهم شده آورق را براه قلعه قهقهه ارسال فرمود و خود از راه نخجوان
بطرف اران وموغان رفت وقاضی شیخعلی را بطلب هوشنك که حاکم ابخاز بود فرستاد و

عادل آقا در اوجان نزول کرده امرا بخدمتش شتافتند و بنوازش و عواطف اختصاص یافتند آنگاه امیر هوشنك واسطه شده بین الجانبین صلح گونه اتفاق افتاد بر ینموجب که آذربایجان مستقلا تعلق بسلطان احمد داشته باشد و عراق عجم بسلطان بایزید و عادل آقا در عراق عرب شریك سلطان احمد بود و آقا بر ین قرار بسلطانیه باز گشته امراء بغداد بوی گفتند که معتمدی بفرست تا ما از قبل تو دار السلام را ضبط کنیم و عادل آقا تورسون را که سرداری صاحب وجود و پسر خاله او بود بحکومت وقوام الدین النجقی را بوزارت بغداد نصب نموده همراه امرا روان فرمود و چون تورسون در دار السلام بغداد فرود آمد عبد الملك تمغاچی که صاحب اختیار آن دیار بود با طایفه که امیر اسمعیل را بشمشیر غدر کشته بودند بدیدن او رفت و فی الحال با مصاحبان بقتل رسید و مبلغ دوهزار تومان از منزل او واصل مفلسان شد و بغداد پر فتنه و آشوب گشته خزینه که جهة عادل آقا فراهم آورده بودند ببادغارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعرض سلطان احمد رسیده برجناح استعجال روی ببغداد نهاد و در اثناء راه شاه منصور از حبس قلعه کراوتو خلاص شده بموکب سلطانی پیوست و چون تورسون از قرب وصول سلطان خبر یافت از راه یعقوبه بوادی فرار شتافت وجمعی از عقب او رفته و اورا گرفته بخدمت سلطان آوردند بر ایشان پس از روزی چند تورسون را با قوام الدین النجقی بیاسا رسانیدند و سلطان احمد همدران ایام امیر علی وهندوی قورچی و سلطان عرب را که اندیشه غدری داشتند بهتیغ بیدریغ گذرانید و شاه منصور را حاکم حویزه و شوشتر گردانید و شاه منصور در آن ولایت متمکن شده دیگر اورا ندید و سلطان احمد آن زمستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار سنه خمس و ثمان و سبعمائه خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دار السلام نصب کرد و خود روی بهتبریز آورد و امیر عادل در نواحی مراغه پیش آمده از هردو جانب دلیران درهم آویختند و جمعی کثیر کشته گشته هر طایفهٔ بطرفی گریختند و آقا بسلطانیه مراجعت نموده از مراغه باوجان رفت واز آنجا بزنجان شتافت و چون عادل از قرب وصول سلطان پردل اطلاع یافت سلطانیه را بمعتمدان درگاه سپرد و روی بهمدان نهاد آنگاه ایلچی پیش شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد فرمود شاه شجاع بهوس تسخیر آذربایجان درحرکت آمده چون بجربادقان رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند و همعنان یکدیگر بهمدان رفتند و سلطان احمد ایلچیان نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید آقا و مخدوم منست و مرا ملك و مال از و دریغ نیست و هرچه شاه در آن باب میفرماید اطاعت مینمایم اما عادل بنده عاصی ماست که روی بآن درگاه آورده مطبوع آنکه اورا تقویت نکنند و مجال تسلط ندهند شاه شجاع باخود اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستاند و بنواب خویش دهد و عادل آقا را مفلوك سازد و آنچه مکنون ضمیر او بود با ایلچیان درمیان نهاده مهم بر ین جمله قرار یافت و شاه شجاع حکم کرد که امراء تبریز ملازم سلطان بایزید بوده دیگر بخدمت عادل نروند و سلطان احمد بهتبریز رفته سلطان بایزید با امراء خود و ابراهیم شاه و عبد الکریم از ملازمان شاه شجاع روی بسلطانیه

آورد وشاه‌شجاع باوی شرط کرد که‌زمام اختیار ملك ومال درقبضه‌اختیار امراء فارس گذارد وخودبجانب‌شوشتر شتافت‌وچون ایشان بسلطانیه رسیدند از امراء سلطان‌بایزید عمر قبچاقی ومحمد جمشید باهم گفتند که چگونه‌اختیارشهر وقلعه‌را بدست‌امراءشاه‌شجاع توان‌داد وابراهیم‌شاه وعبدالکریم رادرشهرفرودآورده اندك نزلی بایشان دادندوخود بحصاردرآمده دیگر التفات بدیشان‌نکردند وعبدالکریم وابراهیم شاه بقوت لایموت محتاج‌شده درمیان‌زمستان بشیراز بازگشتند وسلطان‌بایزیدقرب پنجاه روز در سلطانیه حکومت‌نموده ناگاه بی‌جهتی عمر قبچاق را بقتل آورد وامرا دیگر ازوی متوهم شده بگریختند وسلطان‌احمد خبرضعف برادرشنیده بسلطانیه رفت‌وقلعه‌را بصلح گرفته‌مضبوط ساخت وپسرخودآق‌بوقا راکه ده‌ساله بودبحکومت نصب‌فرمود وزمام‌اختیارآن‌ولایت را درکف کفایت‌شیخ محمود جاندارنهاد وچوپان قورچی‌را کوتوال قلعه ساخت وسلطان بایزید رامصحوب‌خویش بتبریز برد ودراین‌اثناخبر توجه حضرت‌صاحب‌قران امیر تیمور گورکان بطرق عراق‌وآذربایجان شایع‌شدوجمعی‌ازایلچیان آنحضرت بتبریز رسیدند وسلطان احمد مقررفرمود که‌ایلچیـان رادربغداد ببیند وایشان رابدانجانب فرستاده‌خود نیز ازعقب‌درحرکت آمدوعادل‌آقاسلطان‌را ازحدود سلطانیه دوردیده نوبت دیگر آن بلده‌را بتحت‌تصرف درآورد ودوهزارکس بخدمتش پیوسته اطراف‌آن‌قلعه را مضبوط ساخت وبارديگر میان‌او وسلطان غبارنزاع‌درهیجان آمدوهنوز ازجانبین‌طریق‌مخالفت می‌پیمودند که‌ماهچه رایات آفتاب‌اشراق صاحب‌قران آفاق‌پرتووصول برحدودولایات فارس وعراق انداخت‌وکارایشان بجائی‌رسید که‌بعدازآن‌هیچیك‌ازآن دوسردار بدیگری نپرداخت‌وسلطان احمد مدتی ممتد نسبت بصاحبقران وافرمنقبت نیزدرمقام خلاف‌ونزاع بوده آخرالامر بروم گریخت وروزی‌چند درپناه‌دولت پادشاه آن‌مرزوبوم‌ایلدرم‌بایزید روزگار بسر بردودرآن‌اوقات که‌امیر تیمورگورکان‌عازم‌روم‌شدسلطان‌احمدبمرافقت‌قرایوسف ترکمان‌که او نیزدرظل عنایت ایلدرم‌بایزید روزگار میگذرانید بجانب‌مصروشام‌شتافت وسلطان‌مصر چندروزی درمقام‌تربیت ایشان‌درآمده بالاخره هردورامحبوس گردانید و می‌خواست که بندکرده بنزد حضرت‌صاحبقران فرستد در آن اثنا خبر فوت آن حضرت بتحقیق پیوست وسلطان مصرایشان‌را مطلق‌العنان ساخته سلطان وقرا یوسف ترکمان روی بصوب عراق وآذربایجان آوردند وسلطان‌احمد برعراق عرب‌استیلا یافته امیرقرا یوسف آذربایجان‌رادرحیز تسخیر کشیدو دروقتی که‌بجانب روم‌رفته‌بودسلطان‌بناءعهدی راکه‌میان او وقرایوسف بودمنهدم‌تصور کرده بتبریزخرامید وبران‌خطه‌مستولی گردید وچون‌امیر قرایوسف ازآن‌یورش‌بازگشت روزجمعه بیست‌وهشتم ربیع الآخر سنهٔ ثلث عشروثمانمائه دردو فرسخی تبریز بین‌الجانبین محاربه‌دست‌داد وفرار برجانب سلطان افتاد ودرتبریز مختفی شدوهمدران روز امیرقرایوسف آنجناب را بدست آورده بقتل رسانید چنانچه‌تفصیل‌این وقایع بعد قضاءالهی درضمن‌قضایاءحضرت‌صاحبقران امیرتیمور

گورکان بعرض خواهد رسید وچون جواد خوشخرام خامه ازجولان درمیدان احوال چنگیز خانیان بازپرداخت بموجب وعدهٔ که در دیباچه کتاب کرده شده عنان بیان بصوب احوال پادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان بوده اند معطوف خواهد ساخت.

مثنوی

شکر ایزدرا که بروفق مرام — جزو اول زین مجلد شد تمام
کرد کلکم ازسر دانش سواد — قصهٔ شاهان چنگیزی نژاد
بلکه ازبحر ضمیر خرده بین — گشت این اوراق پر درثمین
تانماید از سر رافت نظر — جانبش آصف پناه دادگر
سرور دریا دل عالی تبار — مشتری کردار خورشیداقتدار
روشن ازدیدار او چشم امل — دیده بان قصر اقبالش زحل
ترك خونریز فلك روزستیز — می‌زند برفرق خصمش تیغ تیز
کلك زرین عطارد بر سپهر — می‌نویسد مدحتش ازروی مهر
زهره دربزمش بود خنیاگری — ماه بر فرق لوایش پیکری
درکرم بی‌مثل آمد زان سبب — ذات اورا شد کریم الدین لقب
هرکه را دادند ازنامش نشان — جز حبیب الله نارد بر زبان
هست بیحد چون ثنای ذات او — ختم بهتر بر دعای ذات او
تاکند کلك سخن در گفتگوی — تابود طبع سخندان نکته جوی
باد یارب آصف عالی مقام — مرجع اهل فضیلت بر دوام
خامه دایم در ثنایش نکته زای — نام او هر نامه را زینت فزای

تمام شد جزو اول ازمجلد سوم کتاب حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

جزودوم از مجلد سوم درذکر بعضی ازطبقات ولات که معاصر چنگیزخانیان بوده اند ولباس پادشاهی پوشیده وکاس عنایت بی نهایت الهی نوشیده یارب زسخن قدر مرا عالی ساز ✿ وزغیرحدیث خوددلم خالی ساز ✿ پیوسته چوازثبات ملکت گویم ✿ درملك سخن وری مرا والی ساز بعدازتقدیم سپاس وستایش پادشاهی که بخامهٔ منشی تقدیرش منشور اقتدار سلاطین کامکار بتوقیع وقیع (وَاللّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاء) موقع می کرد وجل جناب جلاله وپس از تبلیغ صلات وصلوات دین پناهی که بهدایت بدات ملت مستقیمش سرگشتگان بادیه ضلالت راه وصول بدرجهٔ بلند(من یهدالله فلامضل له) بحصول می پیوندد صلی الله علیه وآله نموده میشود که ازپادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان سلطنت نموده اند حالات هشت طبقه بنظر این ذرهٔ احقردرآمده بدین تفصیل ملوك مصر قراختائیان والی کرمان آل مظفر اتابکان لرستان ملوك رستمدار ملوك طبرستان ملوك سربدار ملوك کرت وکلك سخن گذار شمهٔ ازاحوال این ملوك نامدار را دراین جزو درسلك بیان خواهد کشیدو بدستورمعهود اندکی ازحالات اکابر وافاضل زمان هریك ازاین پادشاهان گیتی ستان مذکور خواهد گردید ومن الله العصمته والتائید.

گفتاردربیان کیفیت وقایع زمان ملوك مصر ازوقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر

برالواح ضمایرمستخبران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه مجلد ثانی درآخر ذکرآل ایوب گذشت پادشاه مصر ملك معظم غیاث الدین بن ملك صالح بن ملك کامل بن ملك عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب درشهور سنهٔ ثمان واربعین وستمائه بردست غلامان خودکشته گشت آنگاه ممالیك ملك صالح که زمام اختیار درقبضه اقتدار ایشان بودسرداری سپاه رابعزالدین که او نیز درسلك غلامان ملك صالح انتظام داشت تفویض نمودند وخطبه بنام والده ملك معظم که ملقبه بشجرة الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند وشجرة الدر ضعیفهٔ عاقله جمیله بودوقرب دوسال آن مملکت

را بحسن تدبیر ضبط فرمود ودر سنهٔ اثنین وخمسین وستمائه امرا بر سلطنت عزالدین متفق شده اورا ملك معز لقب نهادند واز آن روز پادشاهی مصر بر غلامان قرار گرفت و آن قاعده چنانچه حالا نیز مرعی است سمت استمرار پذیرفت.

ملك معزالترکی الصالحی پادشاهی شجاع خردمند بود وکما ینبغی رعایت احکام شریعت می نمود وچون بر سریر سلطنت متمکن گردید ه‌ام خلیل را درسلك ازدواج کشید وبعداز آنکه سه سال دردولت واقبال بسر برد درسنهٔ خمس وخمسین و ستمائه دختر حاکم موصل را بعقد نکاح خویش درآورد وام خلیل ازغایت رشك جمعی را فرمود که ملك معز را درحمام جام شهادت چشانیدند.

ملك منصور علی بن ملك معز بعداز قتل پدر باستصواب امرا وارکان دولت بر تخت سلطنت نشست وام خلیل را گرفته در پایان قلعه مصر بحلق بر کشید و چون دو سال در کامکاری گذرانید غلامان اورا خلع نموده سیف الدین را که اتابکش بود بر تخت نشاندند واو را ملك مظفر خواندند.

ذکر سلطنت ملك سیف الدین مظفر وکشتن کبوقا را بضرب تیغ ظفر پیکر

نام سیف الدین که درزمان پادشاهی ملك مظفر لقب یافت بروایت امام یافعی قطر بود: (بالقاف والطأ المهمله والراء) ودر بعضی از کتب تاریخ نام اورا قودوز نوشته اند وبرهر تقدیر چون ملك مظفر بر سلطنت مصر تمکن یافت استماع نمود که هلاکوخان بر بلاد شام استیلاء تمام یافته و کیبوقا نویان را در دمشق حاکم ساخته وعنان بصوب آذربایجان تافته بنا بر آن دفع مغولان را مطمح نظر همت ساخته علم توجه بصوب دمشق برافراشت و کیبوقا نیز عازم میدان قتال گشته دراواخر ماه مبارك رمضان سنه ۶۵۸ درحین جالوت تقارب فریقین دست داده ملك مظفر طایفهٔ از ابطال رجال را در کمین گاه بازداشته باسایر سپاه برزبر پشتهٔ بایستاد و کیبوقا بغرور موفور بر آن پشته تاخته ملك مظفر بموجب کلمهٔ الحرب خدعه پشت بجانب او گردانید وروی بوادی فرار آورد و کیبوقا بی اندیشه مصریان را تعاقب نموده چون بکمینگاه رسید بیك ناگاه سپاه مصر اطراف و جوانب اورا فرو گرفته وآتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری ازمغولان محترق گشت واز وقت طلوع آفتاب تاهنگام استوا غبار معرکهٔ هیجا درهیجان بوده آخر الامر ملك مظفر برطبق نام خویش مظفر گشت و کیبوقا در چنك اسار گرفتار شد وهمانجا بقتل رسید وملك مظفر بمصر بازگردید اماهم در آن ایام بعضی از امراء برقتلش اتفاق نموده بهادر مغربی درموضع مطیه بزخم تیری جان گزای اورا از پای درآورد وبعداز آن غلامان زمام پادشاهی را بدست ابوالفتوح بیبرس الترکی الصالحی دادند واورا ملك ظاهر لقب نهادند.

ذکر ملك ظاهر

نامش بقول امام یافعی بیبرس بود وبروایت صاحب تاریخ وصاف بندقدار واو در اوائل حال درسلك ممالیك امیر علاء الدین که ازجملهٔ ارکان دولت ملك صالح بود انتظام داشت وملك صالح آثار اقبال درناصیهٔ حالش مشاهده کرده اورا از امیر علاء الدین بخرید ومنظور نظر شفقت گردانید وروز بروز کار ملك ظاهر درترقی بود تادرذی قعده سنه ۶۵۸ برسریر سلطنت مصر صعود نمود وبصفت شجاعت وجلادت ودیانت وامانت اتصاف داشت ودرحمایت حوزهٔ اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانیده همواره همت عالی نهمت برغزا وجهاد میگماشت ودرایام دولت خود بااحمد بن الظاهر بالله بن الناصر الدین الله العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خواند و بعد از قتل المستنصر الحاکم بامر الله ابو العباس احمد بن بی علی را که ازاحفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاندوچون ظاهر هفده سال و کسری بدولت واقبال گذرانیددر ۲۸ محرم الحرام سنه ۶۷۶ بعالم آخرت منزل گزید .

گفتار دربیان بعضی ازوقایع زمان سلطنت بندقدار و ذکر شمهٔ ازاحوال علماء و افاضل آن روزگار

درتاریخ امام یافعی مسطوراست که درسنهٔ ستین وستمایه که ملك ظاهر درمصر لواء سلطنت برافراخته بوداحمد بن الظاهر بالله العباسی که اسودلقب داشت بآن سرزمین رسیدو صحت نسب خودرا بثبوت رسانید وطالب جلوس برسریر خلافت گردید وملك ظاهر ملتمس اورا بعزقبول اقتران داده اشراف واعیان مصررا مجتمع ساخت و شرط مبایعت بجای آورده دیگران نیزمتابعت کردندواحمدرا بلقب برادرش المستنصر بالله ملقب گردانیدند وهمدران مجلس مستنصر بدست خویش خلعت سلطنت درقامت ملك ظاهر پوشانیدودرآن باب منشوری درسلك تحریر کشید وملك ظاهر قاهرهٔ معزیهٔ راآذین بسته باخلعت خلیفه سوار شد وگردشهر برآمد آنگاه جهت مستنصر اتابك وحاجب و استاد الدار و منشی تعیین نمود وصدسراسب وسی استر وشصت شتر وچندغلام بملازمتش بازداشت ومستنصر بمجرد این قدر جمعیت خود را خلیفه اسلام تصور نموده بجانب بغداد روان شد تاآن دیار را از تصرف تتار بیرون آورده بدستور آباء واجدادخویش برمسند استقلال بنشیند وچون بهیت رسید فوجی ازسپاه هلاکوخان از اطراف وجوانبش درآمده آغاز قتال نمودند و طایفهٔ ازاعراب وتراکمه که درموکب مستنصر جمع گشته بودند فرار برقرار اختیار کرده مستنصر بافوجی ازخواص کشته شد وازجمله مردمی که ازآن غرقاب بلاخودرا بساحل نجات رسانید یکی ابو العباس الحاکم بامر الله بود که درسلك احفاد المسترشد بالله انتظام داشت وچون او

بمصر رسید بموجب صوابدید بندقدار قایم مقام المستنصر بالله گشت و بعداز آنکه چهل سال و چندماه اسم خلافت بروی اطلاق کردند درگذشت ودرسنهٔ ثلث وستین وستمائه ملك ظاهر بعمارت مسجد رسول صلی الله علیه وسلم که رو ی بویرانی آورده بود امر نمود ودرعرض چهار سال آن بقعه منیر بکمال معموری رسید ودرسنه ٦٦٦ ملك ظاهر قلعه اکراد و واعمال طرابلس وانطاکیه را مفتوح ومسخر گردانید ودرسنهٔ ٦٦٨ حصن عکه نیز بتحت تصرفش قرار گرفت آنگاه بندقدارهوس تسخیر ملك روم کرده یکی ازارکان دولت را در مصر بنیابت خویش بازداشت وبادوسه کس ازخواص درلباس اختفا بروم شتافته مداخل و مخارج آنمملکت را بنظر احتیاط درآورد وبدارالملك خود بازگشته ایلچی نزد اباقا خان فرستاد و پیغام داد که مابجهة نظاره وتماشا بولایت روم رفتیم ودر دکان فلان طباخ خاتم خودرا رهن مقدار طعام کردیم مطموع آنکه پادشاه بارسال آن حکم فرماید اباقاخان ازکمال تهور وجرأت ملك ظاهر تعجب نموده قاصدی جهت اعلام اینحال نزد معین الدین پروانه که درآن دیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد ومعین الدین انگشتری بند قداررا ازآن طباخ ستانده روان فرمود وبعداز آن بندقدار بالشکر بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود روایت تاریخ وصاف آنکه اینحرکت ازوی بنا بر استدعاء معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت برآن مملکت مستولی گشت وقول امام یافعی آنکه میان بندقدار ولشکر تتاروروم محاربات اتفاق افتاده صورت ظفرونصرت او را دست داد وروزی چند بدولت واقبال گذرانیده باغنایم بسیار بمصر بازگشت وچون اباقاخان ازکیفیت این حادثه خبر یافت عنان عزیمت بصوب روم تافت وبقول امام یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام بیرون کشیده معین الدین پروانه را با دویست هزار مسلمان نمازگذار شهید گردانید وچون ازآنولایت بدارالملك خود بازگردید طایفهٔ ازابطال رجال را بدیار شام ارسال داشت وآن جماعت بمحاصره قلعه بیره مشغول شده نزدیك بآن رسید کـه آن حصن حصین رابغلبه وقهر مسخر گردانند وساکنان بیره حال تیره خود را قلمی نموده آن نامه را بربال کبوتری بستند وبوقت پروازشاهباز زرین بال خورشید ازافق شرقی آن کبوتررا بجانب مصر پرانیدند ودرنصف النهار همانروز آن برید پـرنده مکتوب را بقاهره رسانید وچون بندقدار برمضمون نامه حمامه وقوف یافت فرمود تا برفور جواب نوشتند که ساکنان قلعه بیره باید که مطمئن خاطرومستظهر باشند که صبح رایت دولت مادرروز هفتم ازاین تاریخ برافق حوالی بیره طالع خواهدگشت واگردراین وعده خلاف واقع شود ایشان درتسلیم حصار مرخص اندرسیاح فضاء هوابطریقیکه آمده بود بازگشته بندقدار با دوهزار سوار بجانب بیره درحرکت آمد و بنفس نفیس باهفت غلام برمراکب یام نشسته برلشگر سبقت گرفت وچون درآنوقت ازقاهره تابیره بیست وهفت موضع یام بسته بودند درچهارشبانه روز آن مسافت دور ودراز را قطع کرده بعداز قـرب وصول بمقصد دویست سوار از لشگریان حمایموکب ظفرانتما پیوستند ودروقتی که خسروانجم

بر قعله چرخ چهارم بر آمد بر کنار آب فرات که میان او و پره حایل بود برز بر پشتهٔ رفته علامت سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغله فرح وانبساط بایوان کیوان رسانیده مغولان اگرچه حقیقت حال راندانستند امـا پریشان خاطر شدند و بعداز پانزده روزازارسال کبوتر لشکر مصر بتجمل هرچه تمامتر رسیدند ومانند بلا ازآب فرات گذشته مغولان چون آنحال مشاهده کردند روی بوادی فرار نهـادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند وفات بندقدار بروایتی که در روضة الصفا مسطور است در ذالحجهٔ سنهٔ ٦٧٦ دردمشق اتفاق افتاد وبقول امام یافعی در یازدهم محرم الحرام سنه مذکوره مریض گشت وسیزده روز بر بستر ناتوانی افتاده در۲۸ همان ماه درگذشت وازوی سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمدوخضر وسلامش نام داشتند وازمشایخ زمان بندقدار یکـی فخر الدین ابراهیم است که بشیخ عراقی اشتهار دارد وشیخ عراقی ازنواحی همدان بوده در صغر سن ازحفظ قران فراغت یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و باندك زمانی آن جناب را آن مقدار ترقی دست داد که درسن هفده سالگی در یکی ازمدارس همدان بافاده مشغول گشت روزی جمعی ازقلندران بهمدان رسیدند وباایشان پسری خورشید منظر بودوچون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطهٔ غلبه مشرب عشق گرفتار شد آنگاه ع بباد داده ورق‌های درس وفتوارا ☆ سردرپی قلندران نهاده بهمراه ایشان بمولتان رفت ودر آن بلده بصحبت شیخ بهاءالدین زکریا مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد وچندگاه درخلوت نشست و ریاضت‌ها کشیده بدرجه کمال صعود نمود وشیخ بهاء الدین یکی از بنات خودرا بعقد شیخ عراقی درآورد وشیخ عراقی را ازآن دختر پسری در وجود آمـد او راکبیر الدین لقب دادوشیخ عراقی بعدازفوت شیخ بهاء الدین بزیارت حرمین شریفین (زادهما الله تشریفاً وتعظیما) رفته ازحجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدرالدین قونوی مشرف شده استماع فصول نمود وکتاب لمعات رادرآن ایام تالیف نموده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت ومعین الدین پروانه که درآنزمان حاکم روم بودشیفته جمال شیخ عراقی گشته جهة آنجناب درتوقاة خانقاهی ساخت وهرروز بملاقات شریفش می پرداخت روزی مبلغی زربرسبیل نذرنزد شیخ بردشیخ فرمود کهمارا بزرنتوان فریفت بفرست حسن قوال را بمارسان وحسن قوال رابمارسان وحسن قوال در آنوقت درغـایت حسن جمال بودوچون امیرمعین الدین میل خاطرشیخ رابوی معلوم نمود فی الحال کس فرستاده حسن را طلبید وشیخ باامیرمعین الدین وسایراکابر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیك رسید پیش رفته وسلام گفته اورا درآغوش کشیدو شربت طلبیده بوی داد آنگاه باتفاق بخانقاه خرامیدند وصحبت‌ها داشته سماعها کردند وشیخ درآن ایام غزل‌ها گفت ویکی از آنجمله غزلیست که مطلعش اینست **نظم** ساز طرب عشق که داند که چه ساز است ☆ کز زخمهٔ او نه فلك اندر تك وتاز است وشیخ بعدازقتل معین الدین ازروم بمصر شتافته سلطان نسبت باوارادت تمام پیدا کرد وشیخ بی تکلف درمصر گرد کوچه وبازار سیر می فرمودروزی

شیفته پسر کفشگری شد و پدرش را گفت که حیفست که لب ودندان این پسر مصاحب چرم خر باشد کفشگر گفت که ما مردم فقیر یم وغیر این حرفه نداریم اگر چرم خر بدندان نگیریم نان بدست نیاید شیخ پرسید که این پسر هر روز چه مقدار کار میکند جواب داد که هر روز چهار درم شیخ فرمود که من هر روز هشت درم میدهم باید که دیگر این کار نکند بعد از آن هر روز شیخ عراقی بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی و اشك افشاندی حسودان اینخبر بسلطان رسانیدند از ایشان پرسید که شیخ هرگز این پسر را باخود بجائی میبرد گفتند نی گفت در دکان باوی درخلوت می نشیند گفتند نی آنگاه دوات و قلم خواست و بنوشت که هر روز پنج دینار بر وظیفه خادمان شیخ بیفزایند و شیخ عراقی پس از چندگاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیرالدین که در مولتان مانده بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و مقارن آنحال شیخ مریض شده شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی نظم کرد **نظم** درسابقه چون قرار عالم دادند ☆ مانا که نه بر مراد آدم دادند زان قاعده و قرار کان روز فتاد ☆ نی پیش بکس وعده و نی کم دادند وفات شیخ عراقی در ششم ذالقعده سنه ثمان و ثمانین وستمائه اتفاق افتاد و در صالحیهٔ دمشق در قفاء قبر شیخ محی الدین العربی مدفون شد و مرقد ولدش کبیر-الدین هم آنجاست واز علماء زمان ملك ظاهر یکی **حافظ نجم الدین علی بن عبدالکافی است** در تصحیح المصابیح مسطوراست که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش بعقد ثلثین رسید فوت شد و اگر اورا اجل امان دادی در حفظ حدیث بمرتبه میرسید که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میگردید غروب کوکب زندگانی نجم الدین در شهور سنه اثنی و سبعین وستمائه دست داد و دیگری از آنجمله صاحب تصانیف **محمد بن عبدالله بن - مالك الجیانی** بود واو نیز در سنه ٦٧٢ از عالم انتقال نمود وایضا صاحب تاریخ اسکندریه «**حافظ** منصور بن سلیم بن وجیه الدین العمادیة الاسکندریه» در زمان سلطنت بندقدار در سنه ٦٧٤ از لباس حیات عاری گشت و ازجملهٔ دانشمندان عالیمکان آنزمان دیگری امام **شیخ محی الدین** النوویست و نام امام محی الدین یحیی بود واسم شریف پدرش شرف بن حسن ولادتش درعشر اواسط ازماه محرم الحرم سنه ٦٣١ دست دادو درسنه تسع واربعین جهة تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسهٔ رواحیه قرب دوسال ساکن بوده تمامی اوقات را بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو برزمین ننهاد و درسنه ٦٥١ مصحوب والدخود بمکه رفته بگذاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ٦٦٥ آغاز تصنیف نموده تا سنهٔ سته وسبعین وستمائه که وفات یافت بان کار مشغول بود در وضه منهاج المناسکین و تهذیب الاسماء واللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التفسیر والتقریب و کتاب ریاض الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه ازجملهٔ مؤلفات امام نووی است .

ذکر ملك سعید محمد بن ملك ظاهر

محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد وملك سعید لقب یافت وچون قرب دوسال بتمشیت امور مملکت پرداخت چیزی ازمواجب ومرسومات سپاهیان کم کرد بنابر آن اشراف واعیان قصد خلع او نمودند و ملك سعید اینمعنی رادانسته برادرخود سلامش را که درسن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاند و اورا ملك عادل لقب داده سیف الدین قلاوون را که در سلك غلامان صالحی انتظام داشت اتابك وی ساخت وبنفس نفیس با برادر خودخضر وبعضی ازخواص بقلعهٔ کرك شتافت ودرسنه ۶۷۸ درآنحصار وفات یافت وخضر زمام حکومت کرك رابدست آورده بملك مسعود ملقب شدو تاشهور سنه ۶۸۵ درآن دیار شهریار بودبعداز آن سیف الدین قلاوون اورا طوعاً وکرهاً ازآن قلعه بیرون آورده دیگری بجایش نشاند .

ذکر سیف الدین قلاوون

چون ملك سعید ازمصر بکرك رفته عزلت گزید اشراف و اعیان آن مملکت بعداز انقضاء سه ماه سلامش را ازحکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون راکه مشهور بود بالفی درماه رجب سنه ۶۷۸ پادشاه گردانیدند واورا ملك منصور لقب دادند اماسنقر اشقر صالحی که ملك الامراء دمشق بود اظهار خلاف نموده ملقب بملك کامل شمس الدین گشت ودرسنه ۶۷۹ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر مقاتله اتفاق افتاد و سیف الدین ظفر یافته سنقر بسواحل شام شتافت وبر بعضی ازآن بلدان مستولی شدودرهمین سال میان سیف الدین قلاوون وشاهزاده منکوتیمور بن هلاکوخان که بفرمان برادرخویش اباقا بحدود حمص آمده بودقتال روی نمود وکفار تتار منهزم گشته ملك منصور برطبق لقب خویش نصرت یافت ودرسنه ثمانین وستمائه میان سنقر اشقر وسیف الدین قلاوون صلح بوقوع انجامید وسیف الدین حکومت انطاکیه وچند موضع دیگر بوی باز گذاشت ودر چهارم ماه ربیع الاخر سنه ۶۸۸ سیف الدین قلاوون بلدهٔ طرابلس رابجنك ازکفار فرنك گرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بتحت تصرف درآوردند ودرسادس ذی القعده سنه ۶۸۹ درظاهر قاهره معزیه آن پادشاه غازی ازعالم مجازی رحلت نمودند مدت سلطنتش پانزده سال وچندماه بود .

ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بودند باملك منصور

ازجملهٔ فضلاء زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة ابن خلکان مورخ است و هوشمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد الاربلی درتاریخ امام یافعی مسطور است که ابن

خلکان در سنه ثمان و ستمائه تولد نمود و در موصل تحصیل علم کرده بمصر شتافت و چندگاه در آن مملکت ساکن شده بعد از آن بقضاء بلاد شام منصوب گشت و مدت ده سال بآن امر اشتغال فرموده در فیصل قضایا شرایط دیانت و امانت بتقدیم رسانید و چون سلطان رقم عزل بر صحیفهٔ حالش کشیده در مدرسهٔ امینیه و نجیبیه بدرس و افاده میپرداخت تا در سنهٔ احدی و ثمانین ستمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله مصنفات ابن خلکان کتاب وفیات الاعیان است و آن بهتر کتبی است که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده‌اند و از جملهٔ مشایخ آنزمان یکی **شیخ ابواسحق** ابراهیم بن معصیار الجعبری است و **شیخ** ابواسحق بزعم امام یافعی صاحب کرامات بود و در سنه ٦٨٧ در مصر از عالم انتقال نمود و در ماه ربیع الاول همین سال **شیخ یاسین** المغربی وفات یافت و شیخ یاسین در سلك اکابر مشایخ انتظام داشت و بواسطهٔ آنکه احوال خودرا در پردهٔ خفا مستور میگردانید بامر حجامت اشتغال مینمود و شیخ محی الدین امام نووی را نسبت بشیخ یاسین ارادت تمام بود و پیوسته بزیارت او رفته طریق تلمذ مسلوك میداشت عمر شیخ یاسین قریب بهشتاد سال بود و هم درین سال ابن النفیس العلامه علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی که در دیار مصر بلکه در سایر امصار مثل او طبیبی نبود از عالم رحلت نمود و از تصانیف آنجناب موجز مشهور است و بسیاری از اکابر علماء آن کتاب را شرح نوشته‌اند و دیگری از افاضل زمان سیف الدین قلادون **ابن البخاری** المحدث است و ابن البخاری در سنه ٥٩٥ تولد نموده بود و در بغداد تحصیل فرموده و از مشایخ آن بلده اجازت روایت حدیث یافته و او بصفت صلاح و دیانت و تقوی امانت موصوف بود و در صالحیهٔ دمشق فی سنه تسعین و ستمائه بجهان جاودان نقل نموده سبب شهرتش با بن بخاری آنکه پدرش چندگاهی در بخارا بسر برده بود و هم درین سال **شیخ عفیف الدین** سلیمان بن علی قلمسانی از عالم فانی بمنزل باقی انتقال فرمود و آنجناب منازل السایرین را که مؤلف مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری است شرحی نیکو نوشته است و دیوان اشعارش نیز در غایت سلاست و عذوبت واقع شده و آنکه بعضی از فقهاء شیخ عفیف الدین را بزندقه و الحاد نسبت مینمودند ظاهرا بنابر کمال حسد بوده والله اعلم .

ذکر ملك اشرف صلاح الدین خلیل بن ملك منصور سیف الدین قلاوون

بعد از فوت ملك منصور جمهور اشراف مصر ولدارشدش ملك اشرف را در ذیقعدهٔ سنه ٦٨٩ بر تخت سلطنت نشاندند و او پادشاهی صائب رای گیتی آرای بود و چون افسر جهانبانی برسر نهاد امر وزارت را بشمس الدین سلقوس تفویض نمود و منصب سرداری سپاه را بیدرالدین زیبا متعلق گردانیده روی باستخلاص طرابلس که بار دیگر بتصرف کفار فرنك در آمده بود آورد و پس از وصول بظاهر آنحصار در امر محاصره و پیکار غایت

سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده در کمتر از یکماه آن بلده را مسخر گردانید و بسیاری از کفره فجره را به تیغ بیدریغ بگذرانید و اساس قلعه را انهدام داده متصل بآن شهری نو بنا کرد و آنرا نیز طرابلس نام نهاد و بعد از آن همت بر تسخیر عکه گماشته باعساکر موفور و جنود غیر محصور که از آنجمله هژده هزار غلام زرخرید او بودند متوجه آن حصار شد و در چهارم ربیع الآخر سنه تسعین و ستمائه بمقصد رسیده آغاز محاصره و محاربه نمود و مخالفان دین مبین که در آن قلعه متین مسکن داشتند در مقام دفع و منع آمده از جانبین نیز چرخ و سنك منجیق بران گشت و در آن اوان روزی کفار یکی از مسلمانان را که باسیری گرفته بودند عوض سنك در منجیق نهاده بطرف سپاه اسلام انداختند و جسد آن بیچاره در فضاء هوا متلاشی گشته از مشاهدهٔ آنحالت آتش غضب و عصبیت ملك اشرف در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکه را بخاك راه یکسان نسازد و خرمن حیات متوطنان آنجا را بباد قهر نابود نگرداند دست از جنك باز ندارد و نقابان تیزچنك را فرمود تا در مسام زمین آغاز راه بریدن کردند و از خندق گذشته ستونها در زیر برج و باره نصب نمودند و تمامی شب قلعه را مجوف ساخته بیکبار آتش در آن ستونها زدند لاجرم باد ادبار بر مفارق کفار وزیده بعضی از جدار حصار بیفتاد و در صباح روز جمعه هفدهم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در عکه ریختند و خون اکثر آن بی دینانرا برخاك هلاك ریختند و بعد از دو روز از وقوع این صور مدینهٔ صور نیز در حیز تسخیر ملك اشرف در آمد زیرا که حکام و لشگریان آن بلده چون از صعوبت قضیهٔ مردم عکه خبر یافتند فرار بر قرار اختیار نمودند و رعیت کس نزد ملك اشرف فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده داروغه طلبیدند و هم در آن سال ملك اشرف بتایید ایزد متعال حصار صیدا و عثلیث و طرسوس و طباخی را نیز مفتوح ساخته نصاری فرنك را بتمام از آن دیار اخراج فرمود ابواب فرح و سرور برروی روزگار کار اهل اسلام گشود و در همین سال ملك عادل سلامش بن ملك ـ ظاهر بترس وفات یافت و چون مدت هزار روز انوار معدلت ملك اشرف بر مفارق اهل اسلام تافت بیبری بروی خروج نموده در سابع محرم الحرام سنهٔ ثلاث و سبعین و ستمائه نقش وجود آن سلطان عادل مجاهد را بنوك شمشیر تیز از لوح زندگانی بسترد و برادرش ملك محمد بن ملك منصور سیف الدین قلاون را پادشاه کرد و بیحیی سلقوس وزیر را مواخذه کرده آنمقدار شکنجه نمود که از عالم انتقال فرمود

ذکر اقبال و ادبار بیدره و کیبوقا و لاچین و رسیدن ملك ناصر بسلطنت آن سرزمین

چون بیدره بقتل ملك اشرف مبادرت نمود اسم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلاون که در سن نه سالگی بود اطلاق کرده سرانجام تمامی مهمات را از پیش خود برگرفت و ملقب بملك قاهر شد چون یکسال بر ینمنوال بگذشت در محرم الحرام سنهٔ اربع و تسعین و ستمائهٔ

کیبوقا که در زمان غلبه ملك مظفر بر کیبوقا نویان باسیری در دست مصریان افتاده بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای در مسند امارت نهاده باتفاق لاچین و غلامان اشرفی خروج کرده بیدره را بکشت وملك عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت واورا آنوقت که برسریر سلطنت مصر صعود نمود پنجاه ساله بود وبعدازدوسال از پادشاهی کیبوقا در درسنهٔ ست وتسعین وستمائه اعاظم امراء اساس دولتش را بسرپنجه بیوفائی درهم شکستندو عروس آن مملکت را بحسام الدین عقد بستند وکیبوقا باچهار کس ازغلامان خاصه خویش بصوب دمشق گریخته لاچین که ملك منصور لقب یافته بودفوجی ازسپاه را بدانجانب فرستاد تااورا گرفته در قلعه سرخد ساکن گردانیدند واسباب فراغتش را بهم رسانیدند و در سنهٔ ثمان وتسعین وستمائه اعیان مصر نسبت بلاچین نیزطریق بیوفائی پیش گرفتند وبعدازاداء نمازخفتن دروقتی که لاچین بلعب شطرنج اشتغال داشت وغیراز قاضی حسام الدین اطنفی و وامیرعبدالله ویزیدالبدوی وامامة بن الغسال کسی نزد او نبود هفت کس ازاعاظم امرا با شمشیرهای کشیده برسرلاچین رفتند وقفس قالبش راشکسته مرغ روح اورا بطرف آشیانه عقبی پرواز دادند وروزدیگر کس بطلب محمد بن سیف الدین قلاون که در قلعه کرك بود فرستاده او را بمصر آوردند وپادشاه ساخته ملك ناصر لقب نهادند ومنصب سرداری سپاه را بسالار تفویض کردند ودر سنهٔ اثنی وسبعمائه حافظ تقی الدین ابوالفتح محمد بن علی بن رقیق القشیری درمصر فوت شد درتصحیح المصابیح مسطوراست که تقی الدین را مصنفاتی است که مانند آنها تالیف کرده نشده ودرهمین سال کیبوقا که بعدازخلع ازسلطنت مصر درسرحدمیبود ازعالم انتقال نمود.

گفتار در ذکر سلطنت ملك ناصر وآنچه در زمان اوشد ظاهر

چون ملك ناصر برسریر سلطنت مصر متمکن گشت چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهارهزارسوار بماردین وراس العین که حکام آنجاخراج گذار غازان بودندفرستادواموال وجهات ساکنان آنموضع رابباد غارت و تاراج داد بنابر آن میان اووسلطان محمود غازان موادنزاع در هیجان آمده غازان دراوایل سنهٔ ۶۹۹ لشگر بصوب شام کشیده ودرنواحی حمص باملك ناصرمقاتله نموده اورامنهزم گردانید وایالت آن بلادرا ببعضی ازامرا تفویض کرده رایت مراجعت برافراخت وامراء عظام ازمحافظت ثغورشام عاجز شده هریك ازایشان عنان عزیمت بجانب اردوی غازان خان معطوف ساختند بنابرآن غازان خان ثانیاً سپاه فراوان بدان بلدان برد وبعداز وصول بحلب فتح شام را بعهده قتلقشاه نوئین وچوپان بیك کرده روی بصوب دارالملك خودآورد وملك ناصر با عساکر ظفر مآثر در موضع مرج الصفر برسر غازانیان تاخته مهم ایشان را برحسب دلخواه فیصل دادوغنیمت بینهایت گرفته قدم برمسندحشمت وعظمت نهاد وامر خطیر نیابت ولشگرکشی را به بیکتیمورتفویض نمود ومنصب وزارت فخر الدین عمرالحنبلی مشغول

فرمودوقراسنقررا دردمشق حاکم کرد وجمال‌الدین اقرم‌درحلب‌روی بتمشیت‌امور سپاهی ورعیت آورد صیت کمال‌قدرت واستقامت امور مملکتش دراطراف آفـاق سمت اشتهار گرفت ولشکری‌ورعیت مطیع ومنقادش گشته تمامی بلادمصروشام‌صفت‌معموری‌پذیرفت درسنهٔ‌احدی وسبعمائه الحاکم بامرالله العباسی که درممالك مصروشام اسم‌خلافت‌داشت مریض‌شده رایت عزیمت‌بصوب عالم‌آخرت برافراشت ملك‌ناصر وامراواکابر پسرش المستکفی‌بالله را بجایش برتخت‌خلافت نشاندند وبرمنابر اسلام‌درد‌یارمصر وشام‌خطبه بنامش خواندند وچون مدت هشت‌سال ازرشحات سحاب عنایت‌الهی ریاض مملکت‌ملك ناصر ناضروریان بود ناگاه‌چشم بدروزگار درکارآمده صرصر خلاف امراء روزی چند بهادر دولتش رابخریف‌حرمان تبدیل نمودتبیین این‌مقال آن کـه سیف‌الـدین سالار و حسام‌الدین بدر چاشنی گیر که‌ازاکثرامراء بمزیدجاه‌وجلال ممتازومستثنی بودند هوس استقلال بخاطر گذرانیده درسنهٔ سبع‌وسبعمائه قصد ملك ناصر نمودند وسلطان ازاندیشه عذردشمنان وقوف‌یافته باهفتادخروار زرو جواهر وحرم ودختروپسر وصدوهفتادنفراز غلامان جلادت اثرشبی ازقلعه قاهره بیرون‌آمده بجانب حصار کرك که درحصانت باسد سکندر برابربود نهضت نمود وبعداز وصول برج‌وباره را استحکام داده مطمئن خاطر سکون برحرکت اختیارنمود سالاروچاشنی گیر چون‌عرصهٔ مملکت مصررا خالی دیدند المستکفی بالله واشراف واعیان رامجتمع ساخته‌درتعیین پادشاهی که‌ازعهده ضبط‌حوزهٔ اسلام بیرون‌تواند آمد ازایشان‌مشورت طلبیدندوخواطرهمکنان برسلطنت چاشنی گیر زمام‌حل وعقد مهام رابکف‌کفایت سالار داده منصب نیابت را بپیرعلی قبچاق تفویض نمودوقتال‌السبع ازممالیك سیف‌الدین قلاون وجمال‌الدین موصلی‌غلام بدرالدین‌لؤلؤ و علاءالدین بغدادی را باسی‌کس ازسرداران وسپاه فراوان جهت محافظت حلب‌بحدود آن‌ولایت‌فرستاد ودمشق‌را بجمال‌الدین اقرم‌وحمارا بقبچاق‌وحلب‌رابقراسنقوروطرابلس را باستیمور داد وچون‌ازجانب‌ملك ناصرخوف وخشیت بی نهایت داشت بنابراستصواب امراء قاصدی‌سخن‌دان نزداو ارسال نموده پیغام فرمودکه چون سلطان بموجبی طریق اعتزال وانزوا اختیارکرده مملکت‌را بازگذاشتند اشراف‌و اعیان مسلمانان این کمینه رابر تخت سلطنت‌نشانده ملك مظفر لقب‌دادند‌مبلغی کلی ازخزانه مصحوب‌سلطان‌است ومارا‌جهت تجهیز لشکر اسلام واخراجات راه‌بیت‌الحرام بدان‌وجه احتیاج‌تمام وهمچنین قرب دویست غلام‌شجاع درملازمت استان‌سپهر ارتفاع بسر میبردند توقع آنکه معدودی چند که‌ازعهدهٔ خدمات ضروریهٔ آن‌حضرت بیرون‌آیند‌نگاهدارندوسایرآن‌جماعت‌رابمصر فرستند تاباتفاق دیگر بهادران اینجانبی بامرغزووجهاد پردازند ملك‌ناصر جواب‌داد که محقروجهی که‌از خزانهٔ همراه‌آورده شده عشرخزاین موروث ومکتسب‌نیست که‌درمصر گذاشته‌ایم واگر آن‌را بازفرستم هرآینه جهة مایحتاج وجه معاش دریوزه باید کرد و طلب فوجی ازغلامان که زعایت حق نمك نموده مصحوب اینجانب اند غایت نا انصافی

است چه‌امروز زیاده ازدوازده هزار بنده‌وبنده زاده اشرفی‌ومنصوری‌وناصری‌درطریق عصیان بندگان این‌آستان سلوك‌نموده چشم وگوش باشارت و فرمان ملك مظفر نهاده اند ومابرسبیل اضطرار یا اختیاردل ازملازمت آن‌جماعت برداشته‌ایم ووجود و عدم ایشان رایکسان ونابودانگاشته‌مناسب آن که‌ملك مظفر واتباع او جهة این‌جزئیات خودرا رنجه ندارند وسلطنت وامارت را غنیمت شمرند چون این پیغام بچاشنی گیر و ملازمان‌او رسید دم‌درکشیدند ودیگراز ملك ناصر چیزی‌نطلبیدند بعداز آن‌ملك مظفر ازغلامان اشرفی وناصری توهم فرموده سرأوعلانیه بانهدام بناءزندگانی‌ایشان‌جسارت نمود ومنکو تیمورازممالیك ملك‌اشرف که‌درمیدان‌شجاعت برامثال واقران فایق‌بوداز قصد ملك‌مظفر اندیشیده ازمصر بگریخت وبقلعه کرك‌رفته‌وبدست‌اخلاص دردامن‌دولت ملك ناصر آویخت دیگرغلامان که‌آن‌حال‌مشاهده کردند یکیك ودودوتقلیدمنکوتیمور نموده بملازمت ملك ناصر شتافتند لاجرم‌باندك زمانی‌جمعی کثیر درکرك مجتمع گشتند وچون‌اینخبر بشام رسیده حاکم حلب قراسنقور نیز قاصدی نزدیك ملك ناصر فرستاده اظهار هواخواهی فرمود وقتال‌السبع وجمال‌الدین موصلی وعلاءالدین بغدادی که‌درآن حدود بودند ازتغییرعقیدهٔ قرا سنقور نسبت بملك مظفر وقوف یافته عنان بصوب مصر تافتند واینخبر راملك‌ناصر شنوده‌جمعی ازشجاعان‌بسرراه مخالفان‌فرستاد تاتمامی براق‌و وجهات ایشان را گرفته بکرك بردند وچون‌صاحب دمشق جمال الدین اقرم بر جمعیت ملك‌ناصروقوف یافت هراس بیقیاس‌بخودراه‌داده عنان بصوب مصر تافت و ملك ناصر بلطف‌پادشاه قادر واثق گشته باسپاهی متکاثر ازکرك بدمشق رفت ودرآن بلده‌اکثر امرا وحکام بظل‌رایت آفتاب احتشام التجا کرده ملك‌ناصرهمهٔ‌ایشان‌را باصناف‌اعطاف والطاف خسروانه بنواخت وقواعد عهدوپیمان را بغلاظ ایمان مشیدگردانیده‌لواء توجه بصوب مصر برافراخت وبتاریخ‌دوازدهم ماه‌رمضان‌سنهٔ۷۵۸ باعظمتی وشوکتی که‌زبان بیان ازتعریف آن‌عاجز است ازدمشق درحرکت‌آمد وچون چاشنی‌گیر نیل بلارا بمصر جاه‌وجلال‌خودمحیط دیدبصد دردوداغ وداع پادشاهی نموده باتفاق‌سالارپنجاه خروار ازخزانه بار کرد وباچهار صد غلام‌خاص براه‌صعید طریقه فرارکزید وسلطان برگریز خصم اطلاع‌یافته وقراسنقور ومنکو تیمور راباطایفهٔ از دلیران روان‌فرمود تا بمابین غزه‌وخلیل شتافته راه بیرون‌شد اورا مسدودگردانید وبنفس‌نفیس‌درطی‌مسافت‌مسارعت نموده درشب‌عید فطر بقاهره‌معزیهٔ رسیدوهمان‌شب بقلعه خرامید وروزدیگر مصریان‌را دوعیدروی‌نموده بنشاط وانبساط سمات‌عیش وعشرت گستردندویك‌دوروز بسوروسرور بسر بردند و روز دوم عیدخبرآمدکه قراسنقور ومنکوتیموردرمنزل‌چاه اتابك بسروقت چاشنی‌گیر رسیده واورادستگیرکرده می‌آورند ملك‌ناصر منشورحکومت دمشق‌رانزد قراسنقور فرستاده حکم‌فرمودکه هم‌ازآن‌راه بدارالملك شام‌رود وچاشنی گیررا بپایه سریرسلطنت‌مصیر ارسال نماید وقراسنقور بموجب فرموده عمل‌نموده چون چاشنی گیر

درغایت خجالت بمجلس همایون درآمد سلطان اورا مخاطب ساخته گفت ای بی حمیت باوجود آنکه من بارهٔ تو درغایت رعایت وعنایت بتقدیم رسانیدم ازمروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران بدل ساختی چاشنی گیر از آن خطاب زهرآمیز مضطرب شده گفت که سالار مرا برین حرکت باعث شد ملك ناصر با امراء گفت که من بواسطه سوگندی که خورده ام اینحرام نمك را نمی کشم امـا دیده شخصی که بصر بصیرتش بدیدن نعم منعم بینا نباشد کور بهتر و امراء قصد میل کشیدن چاشنی گیر کرده خدمتش بتضرع وزاری التماس قتل نمود امراء و ارکان دولت این ملتمس را مبذول داشته اورا بزه کمان ازمیان برداشتند وچون نوبت سیاست بسالار رسید حکم شد که بقلعهٔ شریك رفته بقیهٔ عمرآنجا بگذراند وهمچنین مقرر گشت که جمال الدین اقرم ترك سپاهی گری کرده دیگر براسب سوار نشود واگر بمرکب احتیاج داشته باشد برخر نشیند ودرسنه ۷۱۱ ملك ناصر قراسنقوررا ازحکومت دمشق عزل کرده این معنی موجب آن شد که مشارالیه باتفاق جمال الدین اقرم پانصد کس ازاهل جلادت بآستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافتند وانعام واکرام بسیار یافتند وسلطان بنابر اغواء ایشان بجانب شام لشکر کشید وچنانچه درضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت که بااهل رحبه صلح کرده بازگردید ودرسنه ۷۱۲ ملك ناصر بمکه مبارکه شتافته بگذاردن حج اسلام فایز گشت ودرغرهٔ محرم سنه ثلث عشر وسبعمـائه ازآن سفر بقاهرهٔ معزیهٔ بازآمد ودر سنه ۷۱۹ نوبت دیگر بحج رفت وکرت بعداخری بآن سعادت عظمی استسعـاد یافت و بدارالملك خویش بـازگشته پرتو انوار معدلتش بروجنـات احـوال متوطنـان مصر و شام تافت .

اختتام کلام در ذکر ملوك مصر وشام

برخواطر واقفان احوال ملوك عظام وعارفان اخبار شهور وایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ وصاف ومرآت الجنان حالات ملك ناصر تا باین مقام که مرقوم کلك اهتمام گشت درسلك بیان سمت انتظام دارد و نزد راقم حروف کیفیت انجام روزگاران پادشاه ذولاقتدار وآنکه بعدازوی سلطنت اندیار بکدام یك ازغلامان آن روزکار رسید بوضوح نه پیوست بنابرآن پیرامن ذکران نگردید وآنچه ازالسنه و افواه مسافران آگاه استماع افتاد آنست که ازآن زمان بازهموار ممـالیك زرخرید سلطان مصر میبوده اند ودرباب تمشیت امورمملکت ومهم غزوهٔ جهاد سعی و اهتمـام مینموده اند چنانچه ازظفرنامه و مطلع السعدین بتحقیق می انجامد ودرزمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان آن امر تعلق ببرقوق نامی گرفته بودوچون اوفوت شد پسرش ملك فرخ برسربر پادشاهی صعود نمودو ملك فرخ رادردمشق باحضرت صاحبقرانی محاربه اتفاق افتاد وشکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد اما بعد ازفتح روم ایلچیان بدرگاه صاحبقران گردون توان فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد نمودوچند تنگچه بنـام نامی آنحضرت سکهٔ زده ارسال

فرمود ودراوائل‌زمان فرخنده‌نشان خاقان سعیدمیرزا شاهرخ ملك‌أشرف نامی بحکومت بلادمصر وشام اشتغال داشت و چون اوفوت‌شد سلطان شیخی‌علم سلطنت برافراشت و مظفر وتاتار که درسلك‌اعیان امراء کبار منتظم‌بودند صاحب‌اختیار شده برتق وفتق و حل‌وعقد امور آن‌ملك قیام‌نمودند وبعدازفوت سلطان‌شیخی چقماق بیك که میرآخورش بودسلطان مصرشده میان‌اوومیرزاشاهرخ رسل ورسائل آمد شدنمود وطریقه اتحاد و موافقت رعایت‌یافت چنانچه درجزوسیم ازین‌مجلدپرتواهتمام برتفصیل اینحکایت‌خواهد تافت انشاءالله‌تعالی وازجملهٔملوك‌مصر دیگری سلطان قایلتای است که معاصر سلاطین آق‌قویلوق بودو ازآنجمله‌دیگری ملوك‌قیصوراست که درایام‌طلوع آفتاب اقبال نواب درگاه عالمپناه‌شاهی سلطنت‌مینمود وچون چندسال از حکومت قیصور درگذشت ملك الامراء حلب‌خیربا نام باوی‌یاغی‌گشت وپادشاه روم سلطان‌سلیم بنابر تحریض‌وترغیب خیربـالشکر بمصرکشید وقیصوررا شربت‌شهادت چشانید خیربارا قـایم مقام‌گردانیدو ظاهر اتاغایت‌که تاریخ‌سنین‌هجرت بجمادی‌الاولی سنهٔ‌تسع عشرین و تسعمـائه رسیده خیربادرآن ملك‌پادشاه است‌چنانچه تفصیل اینحکایت انشاء الله‌تعالی درجزوچهارم‌ازین مجلدبه وضوح خواهدپیوست .

ذکر بعضی ازعلماء واکابرکه درایام دولت ملك ناصر وبعداز وی‌در ولایات مصر و شام بوده‌اند و بامر شریف درس و قضاء و تصنیف مشغولی میفرموده‌اند .

درتصحیح‌المصابیح سمت توضیح پذیرفته‌که درزمان سلطنت ملك‌ناصر درشهور سنه ۷۱۱ حافظ‌علامه **مسعودبن** احمدالحـارثی‌که حنبلی مذهب بودبقضاء ولایت مصر اشتغال‌مینمود ازعالم‌رحلت‌فرمود ودرهمان‌سال‌**جمال‌الدین‌محمدبن‌مکرم‌الانصاری** که‌تصانیف مفیده درسلك‌انشاءکشیده متوجه عالم‌آخرت گردید و درسنه ۷۱۱ محدث علامه **سلیمان‌بن** حمزةالمقدسی که قاضی‌بلادشـام بودصبح زندگانی را وداع فرمود و همدرین سال سیدفاضل وعامل‌کامل رکن‌الدین‌حسن‌بن محمدالحسینی درموصول بجهان جاودان‌شتافت وآنجناب حافظ‌قرآن‌مجید بود ودر علوم مختلفه تصانیف نمود و درسنه ۷۳۲ صاحب مؤلفات برهان‌الدین ابراهیم‌بن عمرالجعبری ازلباس‌حیات عاری‌گشت و درسنهٔ‌ثلث وثلثین و سبعمائه قاضی‌القضاة مصر **بدرالدین** محمدبن ابراهیم‌که در علم حدیث و دیگر علوم تصانیف دارد درگذشت و درسنهٔ اربع‌وثـلثین وسبعمـائه صاحب تصانیف ابوالفتح محمدبن‌محمدبن محمدبن محمدسیدالناس الیعمری درمصروفات‌یافت و درسنه‌خمس وثلاثین وسبعمـائه مؤلف تاریخ مصر وشرح صحیح بخـاری **قطب‌الدین** عبدالکریم‌بن عبدالنورالحلبی المصری‌بعالم جاودان شتافت‌ودرسنهٔ‌ثمان‌وثلثین و سبعمائه

قاضی حماة شرف الدین هبة الله بن القاضی نجم الدین عبدالرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم البارزی الجهنی جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبة الله درسلك اعاظم ابانی حدیث منتظم بودواز جدخود کمال ضریروجمعی دیگر ازمحدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف آنجناب یکی شرح حاویست دردو مجلد مصنف دیگر نیز دارد موسوم بحل الحاوی مدت اقامت هبة الله درمنازل دنیوی هفتاد وسه سال بوددر سنه ۷۳۹ قاضی القضاة دمشق **جلال الدین** محمودالقزوینی بعالم اخروی انتقال نمود واو پسر مولانا عبدالرحمن بود وهوابن قاضی القضاة سعدالدین بن قاضی القضاة امام الدین و قاضی جلال الدین محمود نخست بخطابت بلدهٔ دمشق اشتغال داشت بعدازآن ملك ناصر اورا طلبیده تکلیف منصب قضا فرمود وقاضی جلال الدین محمود باستقلال هرچه تمامتر بفیصل قضایاء فرق پرداخته دراختیار واعتبار بدرجهٔ رسید که امثال واقرانش را آن مرتبه میسر نشده بوددر تاریخ امام یافعی مسطور است که (وکان فصیحاً حلوالعبارة یعرف العربی والعجمی و و الترکی ملیح الصورة وله من التصانیف المفیده الکتابان المشهوران فی علم المعانی و البیان المسمیان بالتلخیص والایضاح) مدت عمر اوهفتاد وسه سال بود وهم درین سال صاحب تاریخ **کبیر محمد بن** ابراهیم الجزری الشافعی الدمشقی درهشتادویك سالگی از عالم انتقال نموده ودر همین سال حافظ کبیر علم الدین ابوالقاسم بن محمد بن یوسف البرزانی بجهان جاودانی پیوست واورا کتابیست درغایت تفصیل درعلم حدیث مشتمل بر بیست مجلد ودرسنهٔ ۷۴۰ درمصر ابوبکر بن اسمعیل بن عبدالعزیز بن مجدالدین السنکلونی فوت شد و ابوبکر دروقتی که بسرحد بلوغ نزدیك رسیده بود بقاهره معزیه شتافته از شیخ محی الدین عبدالرحیم النسائی اخذعلم حدیث وفقه نمود و آغاز تالیف فرمود (منها انتخابه لکافیة التلسیه فی اربع مجلدات ومنها الملح العارضه فیما بین الرافعی والنووی من المعارضه فی مجلد واحد ومنهاج النووی ومنها شرح مختصر التبریزی وقال الامام الیافعی قلت وبلغنی ان له بعض کرامات وذکر ان عمره نیف علی ستین) ودرسنه ۷۴۸ محدث شام ومورخ اسلام **شمس الدین محمد بن احمد بن** عثمان الذهبی نقدحیات بقابض ارواح سپردواورا تصانیف مفیده است ودرسنهٔ تسع واربعین **شمس الدین** عبدالله محمد بن احمد المعروف با بن اللبان بجهان جاودان خرامید وولادتش درسنه ۶۷۹ دردمشق اتفاق افتاده بودو بعداز وصول بسن رشد وتمیز بمصر شتافته تاآخر ایام زندگانی درآن بلده اقامت نمودواوهفتاد سال عمر داشت ودرمدهٔ حیات مصنفات جلیله براوراق روزگار نگاشته منها کتاب ازالة الشبهات عن الایات والاحادیث والمشبهات ومنها ترتیب الام فی مسائل الروضه فی اربع مجلدات ومنها مختصر الروضه و منهارساله فی النحو وضع لها شرح بین فیه مجملها ومفصلها وله دیوان خطب یوم الجمعه وله فی علم الحدیث مصنف مفید ودر سنه خمسین و سبعمائه **نجم الدین** عبدالرحمن بن یوسف الدین الاصفوی درمکه مبارکه درآخر ایام تشریق بعالم اخروی پیوست واودرسنه ۶۷۷ متولدشده بوداز

مصنفـاتش یکی مختصر روضه است دردومجلد ودرسنه ٧٦٤ خطیب مسجد جامع دمشق **صلاح الدین** خلیل بن ایبك الصفدی که بصفت علم وصلاح اتصاف داشت رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت واودرفن تاریخ وعلم آداب مصنفات مفیده دارد ودرسنه ٧٦٨ **عفیف الدین** عبدالله بن اسعد الیافعی بجهان جاودانی انتقال نمود کنیت آنجناب که در تصحیح المصابیح تصریح یافته ابومحمد بوده اما در نفحات ابوالسعادات مکتوبست وامام یافعی از اصناف علم ظاهری وباطنی بهرهٔ تمام داشته وهمواره همت عالی نهمت برتالیف وتصنیف میگماشت منها کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب درالنظیم فی ـ فضایل القران العظیم ومنها تاریخ مرآة الجنان وعبرة الیقظان فی معرفه حوادث الزمان و بنای این کتاب افادة انتساب را برتاریخ سنین هجری نهاده است واز سال اول هجرت تا سنه خمسین وسبعمائه کلیات وقایع حجاز ویمن ومصر وشام وعراقین را درسلك تحریر کشیده وآنجناب درمکهٔ مبارکه ساکن میبوده و درآن بلدهٔ طیبه ازعالم انتقال نموده و درسنه سنه ٧٧١ قاضی شام **تاج الدین ابوالنصر عبدالوهاب بن تقی الدین علی** ازعـالم محنت انجام رحلت کرد ودرایام حیات تصنیفات که یکی از آن جمله جمع الجوامع است در حیز تحریر آورد ودرسنه ٧٧٢ جمال الدین عبدالرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهاء مصر بود ازعالم انتقال نمود وهمدرین سال **بهاءالدین** تمام که ملقب باحمد بود ومکنی بابوحامد از جهـان فانی رحلت نمودوهوابن العلامة تقی الدین علی بن عبدالکافی ومن مؤلفاته شرح التلخیص ودرماه صفر سنه ٧٧٨ **ابوحفص عمر بن الحسن** بن مزید بن آمیلة المراغی الحلبی المزنی دردمشق بمنزل جاودانی پیوست وکان صالحا خیراً ثقة حافظا للقران ذاکرا للحدیث ودرسنه ٧٩٩ **برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی** که درعلم قراءت وحدیث در دیار مصر وشام نظیر نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ودرسنهٔ خمس و ثمانمائه **سراج الدین عمر بن علی الانصاری** که مشهور بابن ملقن و تصانیف کثیرهٔ کبیره دارد وفات یافت ودرسنهٔ ٨٥٦ درمصر **زین الدین عبدالرحیم بن الحسین العراقی** بعالم آخرت شتافت قال الجزری (وهو آخر حفاظ الحدیث وممليه وجـامع انواعه والمولف فیه وبه ختم هذا العلم فی تلك الدیار علیه الرحمة من الله الغفار.)

گفتار در ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان

نزد جمهور مورخان سخندان بتحقیق پیوسته که بعد ازانقضاء ایام دولت خوارزم ـ شاهیان ازقوم قراختای ده نفر در خطهٔ کرمان برمسند حکومت نشستند واوقات اقبال ایشان هشتاد سال امتداد یافت ونخستین کسی که ازین طبقه افسر سروری برسر نهاد براق بن کلدور است وآخرین ایشان قطب الدین شاهجهان **براق بن کلدور** درمبادی حال بملازمت پادشاه قراختای گورخان قیام مینمود ودرزمان سلطنت تکش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم

آمده سلطان تکش اورا اجازت مراجعت نداد وچون اورنك خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد زیب وزینت یافت براق را اولا بتفویض منصب حجابت مخصوص ساخت ثانیاامر پرسیدن یرغو وپرسیدن دیوان مظالم را بدو مفوض داشت واتابکی پسر خود غیاث الدین بیرامشاه راعلاوه این منصب گردانید ودرآن وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین رابحکومت عراق منصوب ساخت شحنگی اصفهان رابیراق حاجب داد ومقارن آنحال اخترجاه وجلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماهچهٔ رایت چنگیزخانیان درمغرب زوال مختفی گشته براق اجتناب ازملازمت ایشان واجب دانست و براه کرمان عازم هندوستان شد شجاع الدین ابوالقاسم زوزنی که درآنزمان حاکم کرمان بود بطمع اموال وبراق براق سرراه بروی گرفت وبین الجانبین محاربه اتفاق افتاده علم دولت براق سمت ارتفاع یافت وابوالقاسم گریخته درسنهٔ تسع وعشروستمائه براق بکرمان درآمدو تاج ایالت برسر نهاد ودرزمانیکه او کدای قاآن درقراقرم وکلوران قایم مقام پدرشد براق ایلچی سخندان باپیشکش فراوان بآستان معدلت آشیان فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد نمود وقتلغ سلطان لقب یافته بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت واو پادشاهی قاهرسایس بودوقرب پانزده سال باقبال گذرانیده درسنه ۶۳۲ وفات یافت ودرمدرسه که خود بنا کرده بود بظاهر کرمان درمحلهٔ ترك آباد مدفون گشت وازو یك پسر وچهار دختر ماند پسر **رکن الدین خواجه حق** نام داشت واسامی دختران اینست **سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان** وبعد ازفوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن جمتر تاینکوروزی چند در کرمان برتخت حکومت نشست زیراکه رکن الدین خواجه جق درآنزمان دراردوی او کدای قاآن بودوزارت براق تعلق بخواجه مکین الدین ضیاء الملك الطالبی میداشت وخواجه مکین الدین دراوائل حال درسلك نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود ودرایام وزارت علم نصفت ونیکنامی برافراشت .

سلطان رکن الدین خواجه حق بن براق حاجب بعدازاستماع خبرفوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی بدانجانب آورد وقطب الدین محمد سلطان ازمقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه قاآن شدو سلطان رکن الدین درروز دوشنبه ۲۸ شعبان سنه ۶۳۳ بلدهٔ کرمان رابیمن مقدم شریف مشرف گردانیده قرب شانزده سال بدولت واقبال گذرانید درآن اوقات قطب الدین درولایت مغولستان درظل تربیت صاحب محمود یلواج بسر میبرد وچون منکوقاآن برتخت سلطنت نشست محمود قطب الدین رابنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهة او حاصل کرد ورکن الدین ازین معنی خبریافته جهته استمداد روی ببغداد آوردااما اوراازآنجا کاری نکشادلاجرم بازگشته بدرگاه منکوقاآن رفت وقطب الدین ازعقبش شتافته قاآن رکن الدین رابوی سپرد تابقتل آورد ازرکن الدین یك پسروسه دختر ماند واسامی ایشان معلوم نیست وزیر رکن الدین دراوائل حال وزیر پدرش خواجه مکین الدین بود وآخرالامر خواجه مکین الدین بواسطهٔ قصد وعرض بعضی از

اهل حسد مواخذه شده گشته گشت آنگاه ظافر الدین ظهیر الملك متصدی منصب وزارت گشت و بعداز انقضاء دو سال قلم قضار قم عزل برصفحهٔ حالش کشیده شرف الملك معین ـ الدین زوزنی متعهد آن مهم گردید اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر از عهدهٔ سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد و به اندك زمانی معزول شده خواجه نظـام الملك احمد بن تاج الدوله قایم مقام گشت و او نیز در سال اول ببلای مصادره گرفتار آمده رضی الملك تاج الدین عثمان برمسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران باندك زمانی از آن کار معاف شده بار دیگر ظافر الدین ظهیر الملك در آن امر شروع نمود و تا آخر ایام حیات رکن الدین وزیر بود .

قطب الدین محمد سلطان بن جمتز تاینگو در منتصف شوال سال ششصد و پنجاه بکرمان رسید و تاج ایالت برسر نهاد و قتلق ترکان که از قمکان سلطان غیـاث الدین خوارزمشاه بود و در آن اوقات در حرم قطب الدین جای داشت باصابت رای و تدبیر مملکت رامعمور و آبادان ساخت و قطب الدین قرب پنجسال بفراغبال سلطنت کرده درماه رجب سنه ٦٥٦ مریض گشت ودر شهر رمضان همان سـال درگذشت بامروز ارتش خواجه ظافر الدین ظهیر الملك و فخر الدین شمس الملك محمد شاه بن حاجی زوزنی بمشـارکت یکدیگر قیام مینمودند و آن هردو خواجه درغایت عدل و انصاف بودند° از قطب الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران **حجاج سلطان و سیورغتمش سلطان نام** داشته اند و اسامی دختران را مورخان چنین نگاشته اند **پادشاه خاتون بی بی ترکان اردو قتلق و تول قتلق پادشاه خاتون و بی بی ترکان** از قتلق ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون را باقاخان در حرم خویش جای داد بدین سبب مادرش بعداز فوت شوهر پای برمسند رفعت نهاد **وقتلق ترکان** بعداز وفات قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکوخان ارسال داشته کیفیت واقعه را عرضه داشت کرد هلاکوخان فرمود که چون قطب الدین نسبت بملازمان آستان شرایط نیکو بندگی بجای آورده بود ممـلکت کرمان را بفرزندان او ارزانی داشتیم و چون ایشان خـرد سالند باید که قتلق ترکان بضبط امور ملك و مال قیام نماید بنابر آن قتلق ترکان اسم سلطنت **بر حجاج سلطان** اطلاق نموده سرانجام کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت و ترفیه رعیت و تمهید بسـاط عدل و احسان و تشیید قواعد و اتنان سعی تمام نمود و در افاضهٔ خیرات و اشاعهٔ حسنات و انعام علماء و اکرام فضلاء بمرتبهٔ اهتمام فرمود که تاغایت عشر آن از هیچ پادشاه ذوشوکت بوقوع نه پیوسته بود و درایام اختیار خود خوانق و مدارس و مساجد بنـا کرد و گرد ستم و پریشانی از چهرهٔ احوال هادیان فضائل نفسانی بسترد و در آن اوقات که اباقاخان جهة دفع براق اغلان متوجه خراسان گشت ترکان حجاج سلطان را باسپاه فراوان همراه اردوی عالی روان ساخت و حجاج سلطان در آن سفر منظور نظر عاطفت اباقاخان شده بعداز مراجعت بکرمان نسبت بترکان بیحرمتی آغاز نهاد و نوبتی درمجلس بزم اراده نمود که ملکه رقص نماید وخواص

و ندمای آن محفل با این بیت ترنم نمودند **بیت** چرخست پیرواختر بخت تو نوجوان ✿ آن به که پیر نوبت خود باجوان دهد وترکان خاتون ازین حرکت ناپسندیده متوجه اردوی گشت و حجاج سلطان هراس بیقیاس بخود راه داده روی بهندوستان نهاد و مدت ده سال در غربت مصابرت نمود و بعداز آن سلاطین هند لشکری همراه او ساختند تاملك موروث را بتحت تصرف در آورد و حجاج سلطان با جمعی کثیر ازهندیان بصوب کرمان روان گشته چون بمنزل بکره رسید مریض گردید ودرشب پنجشنبه سابع ذی‌حجه سنهٔ سبعین وستمائه وفات یافت واورا چهارپسر بود و هفت دختر اسامی پسران اینست **سلطان مظفر الدین محمدشاه قطب الدین طغی شاه رکن الدین محمودشاه علاء الدین حسن شاه** واسامی دختران معلوم نیست و بعد ازفوت اباقاخان درسنه احدی و ثمانین وستمائه پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش نام داشت باردوی احمدخان رفته نشان سلطنت کرمان وعزل ترکان حاصل نمود و برمرکب مرادسوار گشته روی بملك موروث آورد و چون بسیاه کوه رسیدند که ترکان بجانب اردومیرود باوی ملاقات کرده آن نشان را برو خواندو ملکه ازوقوف برمضمون آنچنان متاثر گشت که غش کرد و بعدازافاقت درغایت سرعت باردو شتافت اما مهمی نتوانست ساخت و آن زمستان در بروع گذرانیده تابستان به تبریز رفت وازغایت حزن واندوه مریض شده وفات یافت ونخست همانجا مدفون گشت و آخر الامردخترش بی بی ترکان نعش اورا بکرمان برده در مدرسه که ساخته و پرداخته اش بود دفن نمودزمان اختیارو اعتبار ترکان خاتون درکرمان نزدیك به بیست شش سال امتداد داشت .

خواجه قوام الملك فخرالدین یحیی و عمدة الملك منتجب الدین و مجد الملك تاج الدین ابوبکرشاه وقوام الدین بهاءالملك بنوبت وزارت قتلق ترکان و حجاج سلطان مینمودند وخواجه منتجب الدین راپسری بودناصرالدین نام تاریخ کرمان که بنام ایسن قتلغ نوشته شده تصنیف ناصرالدین است .

سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین محمدسلطان درشهورسنهٔ احدی وثمانین وستمائه بکرمان رسیده بی مانعی ومنازعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن اوقات که ارغون خان احمد خان راکه مربی سیورغتمش بود بقتل رسانیده در ممالك ایران لواء کامکاری برافراخت و باستحضاوسیورغتمش فرمانداد و سیورغتمش باخوف و هراس تمام بدرگاهٔ شتافه امراء او را در موقف یرغو باز داشتند آخرالامر بوقا جنگسانك خاطر بر سرانجام مهمش گماشت و خواهرش پادشاه خاتون راکه منازعش بود درسلك ازدواج کیخاتو کشیده بجانب روم فرستاد وخانزاده گردونچین رابرسیورغتمش داد ونشان حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت مراجعت ارزانی داشت وجلال الدین سیورغتمش درمرافقت حرم محترم بملك موروث خرامیده برمسند دولت واقبال صعود نمود وخانزاده گردونچین دختر شاهزاده منکوتیمور

بن‌هلاکوخان بودومادرش آیش‌خاتون بنت اتابك سعدبن ابوبکر است و کردونچین باوجودعلو نسب بحسن‌صورت وصفای‌اعتقاد ووفور انصاف اتصاف‌داشت ودرباب اشاعه خیرات ومبرات وارتکاب طاعات وعبادات وتعمیروترویج بقاع نفاع‌پیوسته سعی واهتمام تمام می‌نمود القصه چون‌مدت ده‌سال اززمان اقبال‌سلطان سیورغتمش درگذشت ارغون فوت‌شد و کیخاتو ازروم بآذربایجان‌آمده پادشاه گشت‌وپادشاه خاتون‌عزم‌انتقام برادر جزم‌کرده نشان سلطنت کرمان بنام‌خود بستاند وبعظمتی هرچه تمامتر بجانب کرمان درحرکت آمده ودرشهورسنهٔ ٦٩١ برسیورغتمش‌راند واو راگرفته درقلعه‌شهرمحبوس گردانیدوشاهزاده گردونچین وبعضی‌دیگرازهواخاان درمقام‌استخلاص‌سلطان‌شده‌طنابی درمیان‌مشك سقائی که آب بقلعه‌میبرد پنهان‌ساختند تابسیورغتمش رساند وسیورغتمش بآن وسیله‌ازدیوار قلعه پایان آمده‌بگریخت اماچون رشتهٔ عمرش باتمام پیوسته‌بودبار دیگر بدست خواهرنامهربان افتاد ودرشب‌بیست‌وهفتم ماه‌رمضان ٦٩٣ در وقت افطار شربت‌شهادت‌چشید وازوی‌یك‌پسرویك‌دختر ماند پسرسلطان قطب‌الدین شاه جهان نام داشت ودختر عصمةالدین‌شاه عالم‌وزارت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه نظام الدین دبیرویمین‌الملك قوام‌الدین مسعودبن ضیاءالدین متعلق‌بود اماخواجه‌نظام‌الدین هم دراوایل حال معزول شده یمین الملك از روی استقلال به‌تمشیت امور ملك ومـال قیام نمود .

صفوةالدین پادشاه خاتون‌بنت قطب‌الدین‌محمد سلطان

ملکهٔ فاضلهٔ زیبا صورت نیکوسیرت بوددرایام‌دولت‌بتمهید بساط عدالت ونصفت اقدام‌فرمود بحسن خطولطف طبع اتصاف داشت وهمواره اشعارآبدار بروورق‌روزگار مینگاشت وچون‌برمسندسلطنت کرمان تمکن‌یافت پرتوآفتاب‌انعام واحسانش بروجنات احوال اهل وفضل‌وکمال تافت ودرنوروزسنهٔ اربع‌وتسعین وستمائه که کیخاتوخان کشته گشته بایدو اغول برسریر فرماندهی نشست حزن وملال بسیار قرین روزگار پادشاه خان‌شد زیراکه شاه‌عالم بنت‌جلال‌الدین سیورغتمش درحباله‌بایدوبود وازاستماع‌آنخبر شاه‌زاده‌گردونچین درغایت فرح‌وسرور بااتباع وملازمان ازکرمان‌بیرون رفت وبعداز آنکه بمشیررسید لشکراطراف و جوانب آنولایات بوی پیوستند و گردونچین بقصد پادشاه خاتون مراجعت نمود بمحاصرهٔ کرمان مشغول گشت واکثرامرا و متابعان طریق بیوفائی مسلوك داشته ازپادشاه خاتون روی گردان شدند و او از ضبط آن بلده عاجزآمده بقضارضادادودروازها بازگشاد وگردونچین بشهرخرامیده اورا باخواص‌مقید گردانید ودرشعبان‌سال‌مذکوربنابر فرمان‌بایدو خان‌و اشارت شاه‌عالم بنت‌سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون ازهمان شربت که‌برادررا چشانیده بود جرعه‌درکشید ع چوبد

کردی‌مباش‌ایمن زآفات این‌رباعی نتیجه‌فکر آن‌خاتون‌فاضله‌است **رباعی** برلعل که‌دید هرگز ازمشك‌رقم☆یاغالیه برنوش کجاکرد ستم ☆ جاناا ثرخال‌سیه‌برلب تو☆تاریکی وآب‌زندگانیست‌بهم و این‌قطعه نیزاز اشعار آبدار اوست **قطعه** درون پردهٔ عصمة که تکیه‌گاه‌منست ☆ مسافران‌هوارا گذربدشوار یست ☆ همیشه بادسرزن بزیر مقنعهٔ ☆که تار وپود وی از عصمة ونکو کاریست ☆ فخـرالملك خواجه نظام‌الدین محمود وزیر پادشاه خاتون‌بود.

سلطان‌مظفرالدین محمدشاه‌بن حجاج سلطان‌بن‌قطب‌الدین محمدسلطان

در اواخر ذی‌الحجه سنهٔ اربع وتسعین‌وستمائه بفرمان‌غازان حاکم ولایت کرمان گشت واوخسرو خورشیدطلعت گردون‌همت وافر سخاوت بود وزارت‌قاضی فخرالدین‌و وشهادت‌اودر کرمان درزمان سلطنتش روی نمود ومحمدشاه بشرب مدام وتجرع اقداح فرح‌انجام شعف‌تمام داشت ودرایام‌جوانی‌حرارت می‌ارغوانی درمزاج آن سالك طریق جهانبانی اثرکرده درسنه احدی وسبعمائه بعالم جاودانی انتقال‌نمود ومدت‌حیاتش‌بیست ونه سال بود در اوائل حال بوزارتش محمد شاه‌یمین‌الملك خواجه‌ظهیرالدین‌قیام‌مینمود ودراواخر خواجه‌نصیرالدین‌حسن.

گفتاردر بیان وزارت قاضی‌فخرالدین هروی وذکرانتقال اواز منازل دنیوی بمنزهات اخروی

قاضی‌فخرالدین ناظم‌عقود علوم‌دعاوی فنون محسوس ومفهوم بودودرجمع‌فضایل نفسانی وکسب کمالات انسانی ازسایرافاضل‌زمان ممتاز ومستثنی می‌نمود آنجناب در سنهٔ‌خمس وتسعین وستمائه منظورنظر تربیت سلطان محمودغازان گشته منشور وزارت مملکت‌کرمان حاصل کردوبایرلیغ وپایره بآن‌خطه رفته بر پهلوی تخت سلطان محمد شاه برکرسی‌نشست ورروی‌بتنظیم امور وزارت‌آورد وبعدازاندك زمانی میان سلطان محمد شاه‌وجناب فضیلت مآب وزارت دستگاه غبار نقار ارتفاع یافته بدرگاه عالم پناه شتافتند وقبایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزراء عظام خواجه رشیدالدین فضل‌الله وخواجه سعدالدین محمد ساوجی که درآن‌زمان‌متکفل سرانجام عظایم امورغازانی بودند خودرا درسلك تلامذهٔ قاضی فخرالدین می شمردند رعایت جانب مولوی نموده احکام‌حکومت کرمان بنام‌آنجناب حاصل کردند ومحمدشاه مصحوب اردوی همایون بطرف‌شام درحرکت آمده قاضی‌فخرالدین در غایت حشمت و

تمکن در سنه‌ست و تسعین‌وستمائه بکرمان رفت‌ودر اشاعت‌عدل‌واحسان ودفع موادجور وطغیان سعی موفور وجهدنامحصور مبذولداشت اماپس‌ازانقضاء اندك زمانی روزگار جفا کاردراسترداد مواهب خویش کوشیده محمود شاه برادر سلطان محمد شاه باتفاق جمعی ازمردم‌تراکمه واوباش نیم‌شبی‌خروج‌نمود وقصدقتل‌قاضی فخرالدین کرده‌آنجناب روی بوادی فرار آورد و در خانه یکی از کرمانیان نهان شد و محمودشاه در آن شب دیجورآتش ظلم افروخته جمیع جهات واموال قاضی فخرالدین را بباد غارت وتاراج وفنا برداد وچون‌صبح صادق‌دمیده غمازی آغاز نهاد پی‌بسرمنزل جناب مولوی بردواوراشهید کردومن‌حیث‌الاستقلال‌روی‌بتمشیت‌مهمات کرمان‌آورد وچون‌حاکم شیراز ساداق‌بیك از کیفیت حادثه‌خبر یافت سپاه فارس وعراق‌فراهم‌کشیده‌بظاهر کرمان‌شتافت ومحمودشاه درشهر متحصن گشت ساداق‌بیك آغازمحاصره فرمود وبعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشیدقحطوغلائی‌عظیم بوقوع پیوسته کاربجائی رسید که مردم‌گوشت‌سك‌و گربه‌می میخوردند وبالاخره‌ازآن‌نیز نشان نماند لاجرم ساداق‌بیك را فتح‌میسر شدمحمودشاه بااهل‌فتنه بیاساق رسید وچون غازان خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید چنانچه مسطور گشت محمد در شهور سنهٔ احدیو سبعمائه متوجه ملك آخرت گردید.

قطب‌الدین‌شاه‌جهان بن جلال‌الدین سیورغتمش

بعدازوفات محمدشاه‌بحکم غازان‌خان‌پای‌برسریر ایالت‌کرمان نهاد واوحاکمی دلیر چابك سواربود امااز‌تجربه‌روزگار عاری می‌نمود ودرادای‌مال‌مقرر اهمال کرده ایلخان‌را کماینبغی‌رعایت‌می‌فرمود بنابرآن چون الجایتوسلطان پادشاه ممالك ایران شدشاه جهان‌را ازحکومت کرمان معزول گردانید وشاه جهان بشیراز رفته در زاویه ساکن گشت وبفراغت روزگارمی گذرانید تادست قضا بساط حیاتش درنوشت و ازوی یك‌دخترماند مسمی بخان‌قتلق که‌اورامخدوم شاه‌نیز می گفتند ومخدوم‌شاه‌را امیرمحمد بن مظفر درحباله‌نکاح آورده شاه‌شجاع وشاه‌محمود وسلطان‌احمدازوی متولد گشتند اماحکومت کرمان بعداز عزل شاه جهان بحکم‌اولجایتوسلطان تعلق‌بملك ناصرالدین محمد برهان‌گرفت واودرسنه سبع‌وستمائه بدان ولایت رفته مدت سی‌وپنج سال زمان ایالت‌او وپسرش قطب‌الدین نیك‌روزسمت‌امتدادپذیرفت ودرسنهٔ احدی‌واربعین‌وسبعمائه آن‌مملکت درحوزه تصرف امیرمحمد مظفر درآمد چنانچه ازضمن‌حکایات‌آینده‌بوضوح خواهدپیوست انشاءالله‌تعالی‌وتقدس

آغاز گفتار خامه سخنور در ذکر احوال مظفر

مبارزان معرکه اخبار درمیدان اخبار از مبادی احوال آن مظفر کمیت قلم را بدین منوال جولان داده‌اند که جداعلی امیر مبارزالدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست موسوم بود بغیاث‌الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت بروایت مطلع‌سعدین درتشتفان خواف روی‌نمود وبقولی آنجناب ازسجاوند خواف بود وباتفاق مورخان امیرحاجی در زمان استیلای چنگیز خانان بر ولایت‌خراسان ازمولدومنشاء خویش بخطهٔ یزدرفت واو بمرتبه عظیم خلقت بود که‌در یزد موزهٔ که‌گنجایش پایش‌داشته‌باشد پیدانشد وشمشیری که برمیان‌می بست بسنك یزد سه‌من‌و نیم وزن‌داشت ودیده بخت‌امیرحاجی بدیدارسه‌پسر منوربود ابوبکرومحمدومنصور ابوبکر ومحمد ملازمت‌علاءالدوله که دریزدرایت‌حکومت می‌افراشت اختیار کردندودر آن‌اوان که‌هلاکوخان عازم‌بغداد بود علاءالدوله‌ابوبکر راباسیصدسوار باردوی‌ایلخانی روان‌ساخت وهلاکوخان بعداز فتح دارالسلام اورا بافوجی ازسپاه بسرحدمصر فرستاد وابوبکردرآن‌دیار آثاراقتدار بظهوررسانیده درجنك اعراب خفاجه بقتل آمد ومحمد تاوقت حلول‌اجل طبیعی درسلك‌نوکران علاءالدوله انتظام‌داشت وازاین‌دو برادر اصلا نسل نماند امامنصوربن‌حاجی‌خراسانی که‌همواره درملازمت پدربسرمیبرد اورا سه‌پسر بوده امیرمحمد وامیرعلی وامیرمظفر امیرعلی فرزند نداشت وامیرمحمد رایکپسر بود که پدرشاه سلطان‌است و امیر مظفر اگرچه بحسب سن ازهر دو برادر کهتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران می ربود و اودرمبادی‌سن رشدو تمیز خوابی دیدوبجهة تعبیرآن‌بوصول مراتب علیه امیدوارگردید کیفیت واقعه آنکه امیرمظفر شبی‌درعالم رؤیا مشاهده‌کرد که آفتاب ازخانه اتابك علاءالدوله برآمده بگریبان اوفرورفتی واوبرپای خاسته وآفتاب‌قریب پنجاه‌پاره‌شده ازدامانش بیفتادی وامیرمظفر اینخواب رابعرض‌شیخ‌داد رسانید شیخ چنین تعبیرنمود که بشارت بادتراکه آفتاب باقبال ازدودمان اتابکان بخاندان تو انتقال نماید وبعد درهر قطعهٔ که‌دیده سای بماندو بعدازاین واقعه‌امیرمظفرمنظور نظرتربیت اتابك یوسف شاه ولداتابك علاءالدوله که قایم‌مقام پدرگشته بودشده روزبروزمهم‌او ترقی نمود ودرآن اوقات‌جماعتی‌ازقطاع‌الطریق درکوه‌یونان که‌دربیابان قهستان ویزدواقع است متحصن گشته‌بقطع طریق‌اقدام مینمودند اتابك یوسفشاه مظفررا بدفع آنجماعت نامزدکرد و چون‌اونزدیك بدزدان رسید آتش‌محاربه مشتعل‌گردید واعدا بقله جبل‌گریخته امیر مظفر ازبارهٔجهان نوردپیاده‌شد وبپای‌جلادت بمصاعد آن‌ذروهٔ رفیع تصاعدنموده‌جمعی ازایشان رابه‌تیغ‌بیدریغ بگذرانید وفوجی‌رابرسن اسیری مقیدگردانیدواول‌شجاعتی که

ازوی دروجود آمد این بود ومقارن آن احوال اتابك یوسف‌شاه بعضی از ایلچیان ارغون خان را کشته از غایت وهم متوجه سیستان شد وامیر مظفر ازوی مفارقت کرده بکرمان رفت واز کرمان بمیبد شتافته از آنجا باردوی ارغون خان خرامید و بوسیله امیر محمد جوشنی منظور نظر تربیت ارغونی شده بمنصب یساولی منصوب گشت چون مسندخانی بوجود کیخاتون زیب وزینت گرفت مرتبه امیر مظفر سمت تزاید پذیرفت ودرزمان غازان خان بامارت هزاره وانعام طبل وعلم مفتخر ومباهی شد ودراواسط جمادی الآخر سنهٔ سبعمائه امیر مبارز الدین محمد تولد نمود وازیمن مقدم آن مولود عاقبت محمود امیر مظفر رادولت ومسرت افزود وپس ازوفات غازان خان اولجایتو سلطان بیشتر از برادر بتربیت امیر مظفر پرداخت واورا بمحافظت شوارع ابرقوه ومروواپالت میبد منصوب ساخت و امیر مظفر گاهی درخدمت پادشاه اوقات میگذرانید و احیاناً در میبد مراسم نصفت ورعیت پروری بتقدیم میرساند درشهور سنهٔ ثلث عشر وسبعمائه مریض گشته قرب سه ماه صاحب فراش بود وچون اندك صحتی روی نمود بعضی اضداد سقمونیا درنخوداب کرده بخورد اودادند لاجرم مرض نکس کرده وفات یافت ودرمدرسه میبد که ازجمله مستحدثاتش بود مدفون شد واز امیر مظفر پسری ماندودختری دختررا به برادر زادهٔ خود امیر بدرالدین ابوبکر داده بودشاه سلطان وامیرحاجی وامیر مبارز الدین ازودروجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمداست که نخستین سلطان آل‌مظفر اوست واز آل‌مظفر هفت نفر بمرتبه حکومت رسیدند واکثر ایشان بصفت نصفت وفضیلت وسمت حسن خلق ومکرمت اتصاف داشتند اماچون بقطع صلهٔ رحم و کشتن ومیل کشیدن یکدیگر قیام مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل وپنجسال امتداد نیافت چنانچه ازضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید والتائید من الله الحمید الجمید •

ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

چنانچه سابقاً کلك سخن آراادا نمود امیر محمد بن مظفر دراواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه از کتم عدم قدم درعالم وجود نهاد وآثار جلادت وسروری از ناصیهٔ حالش ظاهر گشته امیر مظفر رافر وسرور موفوردست داد ودرسنه ۷۱۳ که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شتافته ملحوظ عین عنایت گردید و برجوع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شدو درسنه ۷۱۹ حکومت ولایت یزد ضمیمه مناصبش گشت ودرسنهٔ ۷۳٦ که سلطان ابوسعید بهادرخان بریاض رضوان انتقال کرده درممالك ایران از نسل چنگیزخانیان پادشاهی نافذفرمان نماند ودرهرسری سودائی ودر هردلی تمنائی پدید آمد امیر مبارز الدین محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیله کمال جلادت وپهلوانی برزین ملك‌ستانی نشست وبعداز تهیهٔ اسباب قتال واجتماع ابطال رجال‌در

محرم الحرام سنه ۷۵۱ زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت ودر سیم شوال سنهٔ اربع وخمسین وسبعمائه دست عنایت پادشاه ملك بخش ابواب تسخیر اصفهان برروی روزگـارش برگشودو کوکب اقبال آن پـادشاه ستوده خصال باوج شرف رسیده پای بزروهٔ کمال استقلال نهادو بقدرمقدوردرتقویت ارکان شریعت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان دادو بی شایبه تکلف وسخنوری امیرمحمد مظفر پادشاهی بوددر کمال عدالت ودین پروری ازشرب شراب وسایر ارتکاب مناهی ازهر باب مجتنب وازکثرت مبالغه درامر معروف ونهی منکر بزبان ظرفاء شیراز ملقب بمحاسب ودررعایت جانب سادات عظام وعلماء اعلام حسب الامکان میکوشید ودرتمهید بساط عدل وانصاف ودفع موادظلم واعتساف از خود مقصیر راضی نمیگردید و درمیدان مبـارزت بچوکان چستی وچالاکی کوی مسابقت ازرستم دستان میر بودودر نظم امور مملکت وسرانجام مهـام سپاهی ورعیت ازعقلاء زمان ومدبّران دوران درپیش بوداما بغایت سفاهت ودرشت گوئی وقساوة قلب وقلت رحم اتصاف داشت وبرسفك ودماوریختن خون براباحریص ومشعوف بوده هیچ مجـری رالحظه زنده نمیگذاشت ازمولانا لطف الله ولد مولانا صدرالدین عراقی که ازجمله مخصوصان امیر مبارزالدین محمد بودمنقولست که گفت من مشاهده نموده ام دروقتی که جناب مبارزی قران میخواند جمعی ازغاصیان را بدرخرگاه آن پادشاه عالیجاه آوردند واوترك تلاوت کلام حضرت عزت کرده برجست و بدست خویش آنجماعت رابکـشت و بازبجای خودنشسته بقراءت کلام مجید مشغول گشت ازعمـاد الدین سلطان احمد ولد امیـرمبارزالدین محمد روایت است که گفت آقا یم شاه شجاع روزی ازپدرم پرسید که شما هزارکس بدست خود کشته باشید گفت نی ولیکن ظن من آنست که عددمردمی که به تیغ من مقتول شده بهشتصدمیرسد وامیر محمدمظفر ازکمال خشونت خلق اولادعظام خودشاه شجاع وشاه محمود راکه هر يك سپهر مملکت راخورشید انورورياض سلطنت را سروری سایه گستر بودند پیوسته بی جهتی بزمان میرنجانید وازشاه شجاع بکربه منظری تعبیر کرده درمجالس آن شاهزادهٔ عالم عادل رابدشنامهای صریح متاذی میگردانید بالاخره برادران از ایذاء اضرار پدر نامهربان بجان رسیده باتفاق جمعی ازامراء واعیان جناب مبارزی رامواخذ ومقید گردانیدند ومحبوس کرده درشب جمعه نوزدهم رمضان سنه ۷٦۰ جهان بینش رامیل کشیدند رباعی

یکچندشکوه همتش پیل کشید ☆ یکچندسپه زهند تانیل کشید پیمانهٔ دولتش چوشدمالا مال ☆ هم روشنی چشم خودش میـل کشید

و امیرمحمدمظفر بعدازآنکه مکفوف البصر گشت چهارسال وهفت ماه زنده مانده در اواخر ربیع الآخر سنه ۷٦۵ درگذشت خواجه تاج الدین عراقی وامیرظهیرالدین ابراهیم وخواجه برهان الدین درسلك وزراء امیر مبارزالدین محمد منتظم بودندوهمواره کماینبغی بلوازم کفایت وکاردانی قیام می نمودند .

گفتار در بیان ظفریافتن امیرمحمد بن مظفر برمخالفان نکودریان و ذکر بعضی از حالات آن مهرسپهر سروری

درسنهٔ تسع‌عشر وسبعمائه که بحکم سلطان ابوسعید بهادر خان ایالت خطه یزد تعلق بامیر محمدمظفر گرفت جمعی از نکودریان که درحدود سیسمان بودند بسر راه یزد آمده دست بفتنه وفساد وقطع طریق و بیداد بر آوردند وامیر مبارزالدین محمد اینخبر شنوده باشصت نفر ازدلیران شجاعت‌سیر عنان یکران بجانب منازل نکودریان منعطف ساخته و درسر حوض عبدالملك بمخالفان رسیده با آنکه هنوز بیست‌ساله نشده بودهم ازگرد راه برایشان حمله فرمود نکودریان درمقام مقاومت ثبات قدم نموده تیرباران کردند وهفتاد تیر بجوشن جناب مبارزی رسید اماچون درپناه جنیهٔ عنایت‌الهی بودذات مبارکش مجروح نگردید بیت
گراز گردون بباردخنجر وتیر ✿ نیاید کارگر بی‌حکم تقدیر ودراثناء اشتعال نیران‌قتال بارگیر امیرمحمد بزخم تیری‌ازپای درآمدو میراخوران اسبی‌دیگر کشیدند آن نیز به‌تیر دیگر سقط‌شد ودرآن اثناجمعی دیگرازعساگر مظفرلوا ازعقب‌جناب مبارزی بمعرکه رسیدند واقدام‌قرار نکودریان متزلزل‌شده روی بوادی‌فرار آوردند وامیر محمد ازعقب ایشان‌اسب برانگیخته نوروزراکه اوازاکثرآنقوم بدروز بمزید پهلوانی ممتاز بود بقتل رسانیدو کربه راکه‌یکی‌ازروساء ایشان‌بود اسیر گردانید ومظفر ومنصور ازمیدان‌نبرد بازگشته کربه رادرقفص آهنین کرد وسرنوروزرا ازگردنش آویخته باردوی سلطان ابوسعیدبهادرخان‌فرستاد وسلطان مجدداً پرتوالتفات برحال‌جناب‌مبارزی انداخته انواع الطاف‌واصناف اعطاف ارزانی داشت امانکودریان چون‌شکسته‌رکاب وگسسته‌عنان در قیتول خویش نزول نمودند باردیگر جمعیتی‌ساخته وعزم انتقام‌جزم کرده باچهارصد سوار شمشیرزن نیزه‌گذار تانواحی‌میبدتاختند وخبروصول آنقوم بدکردار بسمع‌جناب مبارزی رسید باهفتاد مرداز دلیران‌صف‌نبرد روی بجنك‌ایشان آوردودرین نوبت‌نیز بعدازوقوع محاربت نکباء نکبت گرداد بار برچهره روزگار اشرارپاشید ونسیم نصرت ازمهب گلشن اقبال بربرچم علم جناب‌مبارزی وزید وتومن که سرخیل نکودریان‌بود بافوجی ازلشگر دشمن کشته‌گشته بقیه‌ایشان گریزبرستیزاختیار کردندوامیرمحمدمظفرقرین فتح وظفرعنان بمستقردولت معطوف‌ساخته رؤس‌نامبارك قطاع الطریق را باردوی‌همایون فرستاد و بیشتراز پیشتر بعواطف‌خسروانه اختصاص‌یافته‌قدم برمسند جلالت نهاد وبعداز این‌واقعه چندکرت دیگر امیرمحمدمظفر رابـا نکودریان محـاربات بوقوع انجامید ومادهٔ فساد آنجماعت درمدت‌سیزده چهارده‌سال به‌بیست‌و یك مصاف منقطع گردید ودرسنهٔ خمس و عشرین وسبعمائه جناب‌مبارزی راپسری‌خورشید منظر تولدنمود و بشاه شرف‌الدین‌مظفر

موسوم گشت ودرسنهٔ تسع وعشرین و سبعمائه امیرمحمد مخدوم شاه بنت شاه‌جهان رادر حبالهٔ نکاح کشید ودر سنه ۷۳۳ شاه‌شجاع‌الدین ازآن منکوحه تولد گردید ودرسنه اربع وثلثین جناب مبارزی شاه مظفررا مصحوب خویش گردانیده بملازمت سلطان ابوسعید بهادرخان رفت و شهریار ایران پدر و پسررا منظورنظر تربیت وعنایت ساخت که که موجب رشك و حسد امرا وارکان دولت شد ودرآن سال سلطان ابوسعید بقشلاق بغداد شتافته امیرمحمد نیز اقبال‌آسا بملازمت موکب اعلاء اختیار نمود وبعد ازبغداد بنجف رفت وبشرف زیارت مرقد معطرومشهد منور امیرالمؤمنین حیدر سلام الله علیه مشرف گشت وازآن مقام لازم‌الاحترام بدار العباده یزد مراجعت فرمود و درسنهٔ ۷۳۶ آفتاب حیات سلطان ابوسعید بهادرخان روی بمغرب فنا آورد ودرجمادی‌الاولی سنهٔ سبع وثلثین کوکب وجود قطب‌الدین شاه محمود بن امیرمحمد مظفر ازکتم عدم طالع شده بر افق وظهور جلوه کرد.

ذکر شمه ازاحوال ممالك فارس وعراق وملاقات کردن امیر محمد مظفر باامیر شیخ ابواسحاق

بعدازوفات سلطان ابوسعید بهادرخان وفقدان پادشاهی نافذفرمان درولایت ایران بهر بلده ازبلاد عراق عجم وفارس متقلبی رایت علم اناولاغیر برافراشت ودر هرگوشهٔ بی‌توشه سرحکومت برآورده خیال سروری باخود مخمر داشت هرگز بری خواست که امیری گردد وهرفقیری درفکرآن شد که آیا نعمت ثروت اوچگونه بحصول پیوندد واولاد امیرمحمود شاه اینجو بواسطهٔ وفورتعلق ملکی وتسلط ملکی که درشیراز داشتند تمامهٔ آن مملکت را ملك خود پنداشتند امیرمسعودشاه که ارشد برادران بود اطراف آن بلاد را بواجبی ضبط کرد وامیرشیخ ابواسحق ازسایر سرداران آفاق بمزید مکارم اخلاق استثنا داشت روی بجانب دارالعباده یزد آورد وامیرمحمد بااکثرملازمان اورا استقبال کرده درحین ملاقات ازخوف انفعال بر ناصیهٔ احوال امیر شیخ ابواسحق ظهور نمود وبزبان آورد که ما بواسطه مبالغه امیرمسعودشاه بدینجانب آمدیم والاهمگی همت بر کسب فضایل نفسانی مقصور است وجملگی بهمت برحصول کمالات آسانی محصور بیت حدیث من زمفاعیل وفاعلات بود ☆ من ازکجا سخن سر مملکت زکجا و جناب مبارزی بصیقل کلام محبت‌آمیز زنك اندوه از مرآت خاطرش بزدود وکما ینبغی بلوازم ضیافت پرداخته آن مهمان عزیز راگسیل کرد وامیرشیخ بطرف کرمان رفته چون آنجا نیزکاری پیش نتوانست برد بازروی بملك یزد آورد بخیال آنکه بگردحیله و تدبیر برآمده منصوبهٔ انگیزد وبدست مکروفریب درداماان عروس آنولایت آویزد وجناب مبارزی این معنی را

دانسته دروازهای یزد مضبوط ساخت واعلام ظفر اعلام بقصد جنك وجدال بر افروخت و بعداز تساوی صفین وتقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی باعمران که امیرمظفر هرگز ازصوابدید اوتجاوز جایز نمیداشت قدم درمیدان مصالحه نهاد وصورت آن طائفتان من المؤمنین اقتلوا فاصلحوا بینهما را بر لوح خاطر نگاشته بزلال موعظت و نصیحت آتش غضب جانبین را تسکین دادو امیرشیخ بصلح راضی گشته بلکه منت دارشده روی بطرف شیراز نهاد •

گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیرپیرحسین چوپانی وامیرمبارزالدین محمد مظفر وذکر تسخیر مملکت شیراز وکرمان بعنایت مالك الملك اکبر

درسنهٔ اربعین وسبعمائه امیر پیرحسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته از امیر محمدمظفر استمداد نمود وجناب مبارزی ملتمس اورامبذول داشته بعداز تاکیدمراسم عهد وپیمان باسپاه فراوان ازیزد روان شد ودراصطخر فارس اجتماع سعدین دست داده چون امیرمسعودشاه بروفور عدد اعدا اطلاع یافت بصوب گازرون شتافت وجناب مبارزی بنابر استصواب امیرپیرحسین اورا تعاقب نموده امیرمسعودشاه بجهة تفرق خیل سپاه بدارالسلام بغداد خرامید وروزی چنددرپناه امیرشیخ حسن بزرك آرمید وامیرمحمد مظفر قرین فتح وظفر باردوی امیر پیرحسین مراجعت کرده آن دو نیك اختر باتفاق یکدیگر ظاهر شهر شیراز را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیدند ودرامر محاصره ومحاربه طریق سعی واهتمام مسلوك داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند که باقدام تهور سرازدروازه بیرن کنند ونقبچیان تیزچنك آغاز کار کرده چون مبانی سور روی بانهدام آورد وقاضی مجدالدین اسمعیل بن یحیی فالی که ازجمله اکابر زهادوفضلا بود پای درمیدان مصالحه نهاد واین بیت راثبت نموده بنظر امیرمحمدفرستاد بیت مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند ✿ تراچه شد که همه قلب دوستان شکنی وبواسطه مسائل جمیله آن بزرك دین قواعد عهدوپیمان استحکام یافته شهریان ابواب دروازها بازگشادند وامیر پیرحسین چوپانی درغایت اقبال وکامرانی بشهردرآمده ایالت کرمان رابامیرمحمد دادو اورا باعساکر ظفرمآثر بدانجانب فرستاد وجناب مبارزی درمحرم الحرام سنه احدی و اربعین وتسعمائه بکرمان رفته ملك قطب الدین نیکروز که درآنوقت حاکم آن مملکت بود گریز بر ستیزاختیار نمود وبجانب هراة توجه فرمود وجناب مبارزی بلدهٔ کرمان را بیمن مقدم شریف مظهر امن وامان ساخته جهة آسایش رعیت اکثرسپاه را متفرق گردانید

چون ملك قطب الدین نیکروز درهرات اقامت فرمود و تسخیر ملك کرمان رادر نظر ملك معزالدین حسین کرت که در آن زمان والی هرات بود آسان نمود وملك داود و امیر با فوجی از سپاه غور بمدد او تعیین کرد و نیکروز با آن لشکر متوجه کرمان گشته روز مختفی میشد وشب مسافت می پیمود تا بچهار فرسخی آن بلده رسید وجناب مبارزی ازوصول مخالفان وقوف یافته بنابر تفرق سپاه درجوف لیل بجانب انار سرحد رفت وروز دیگر قطب الدین نیکروز همعنان ملك داود بشهر درآمده ضبط مملکت را پیشنهاد همت ساخت وامیر محمد در انار سرحد سپاه بیحد جمع ساخته نوبت دیگر لواء توجه بصوب کرمان برافراخت وتادروازه چهارطاق رانده درآن موضع میان جناب مبارزی وقطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت وشاه شرف الدین مظفر وشاه سلطان کمال جلادت وپهلوانی ظاهر کرده عوزیان روی بوادی فرار نهادند وامیر مبارزالدین پیشگاه محکمه مردگانرا محل نزول زنده دلان ساخته درمحاصرهٔ شهریان بقدرامکان اهتمام فرمود ودرخلال آن احوال از پیش امیر پیر حسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان مسالك پهلوانی بمدد رسیدند وملك قطب الدین نیکروز خودرا بدروز دیده ودیدهٔ بختش تیره گشت وباردیگر بیهانه آوردن سپاه راه خراسان پیش گرفت وملك داود چند روزی درشهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمانیان بود ازشهر بیرون رفت وخودرا بنظر کیمیااثر امیر محمد مظفر رسانیده منصب وزارت یافت وباصناف عواطف مخصوص گردید وبعداز خروج او هرروز طایفهٔ ازمشاهیر رجال وجماهیر ابطال ازملك داود روی گردانشده به امیر محمد می پیوستند لاجرم آثارعجز وانکسار برصفحات احوالش لایح گشت وقاصدی نزد جناب مبارزی فرستاد والتماس نمود که عساکر منصوره متعرض او نگردند تاشهر بازگذارد وروی بصوب وطن مالوف آورد وجناب مبارزی این ملتمس رابحسن قبول تلقی فرموده ملك داود ازهمان راه که آمده بود بازگشت وامیر محمد درجمادی الاخر سنهٔ احدی واربعین وسبعمائه باردیگر بکرمان درآمده بدست مرحمت بساط ظلم وعدوان درنوشت آنگاه امیر مبارزالدین محمدمظفر کمندهمت عالی نهمت بر کنگره تسخیر قلعه بم انداخت وانحصار ازدور سلطان ابوسعید بهادرخان تاآنزمان درتحت تصرف اخی شجاع الدین بود جناب مبارزی چندنوبت بپای آن قلعه آسمان کردار لشگر کشیده لوازم محاربه و محاصره بتقدیم رسانیدو بعدازکشش وکوشش بسیار اخی الدین شجاع باتیغ وکفن بدرگاه خسرو صف شکن شتافت ومفاتیح قلعه بم وتوابع را تسلیم نموده روی مسکنت برزمین سود وامیر محمد نخست طریق عفوو اغماض مسلوك داشت اماهمدران اوان ازوی خیال مخالفتی فهم کرده چشمه حیاتش را بخاشاك ممات بینباشت.

ذکر مال حال امیرپیر حسین چوپانی ورسیدن امیرشیخ ابو اسحق بمرتبه علیه جهانبانی

درسنهٔ اثنیوار بعین وسبعمائه میانامیر پیر حسینچوپانی وامیرمحمدمظفر بواسطهٔ افساد اهلفتنه وشرغبار نقار ارتفاع یافت وجنابمبارزی ازامیر پیرحسین متوهمشدههر چند امیر بجهة دفعموادنزاع وشیناورا بشیرازطلبید اجابتنفرمودوهمدرین سالامیر پیر حسین قصدتربیت امیرشیخابواسحقابن امیرمحمودشاه اینجو کرده زمامایالت اصفهان را درکف کفایتش نهادوچون امیرشیخ دراصفهان برمسندحکومت نشست ملكاشرف روی بتسخیر مملکت عراقوفارس آوردوامیرشیخ حقوقرعایتامیر پیرحسین رانابوده انگاشته بملكاشرف پیوست وامیرحسین متوجه میدان مقابله گشته در قصر زرد منزل کرد وازاحشاموصحرا نشینانخلقی کثیر رویبدوآوردند ناگاهمولاناشمسالدینصاین قاضی سمنانی وامیرطبیبشاه وامیرزاده علی پیلتن ازوی گریخته بملك اشرف ملحق شدند وازینجهت اختلال باحوال امیرپیر حسین راهیافته بصوب تبریز شتافت تا ازپسر عم خویشامیرشیخحسن کوچكاستمداد نماید وشیخحسن بخلاف متوقع او رادرسلطانیه زهرداد وملك اشرف بی کلفت حربومشقت طعن وضرب مالكممالكعراق گشته بجانب شیرازآمدوقبلازوصول بمقصد امیرشیخ تدبیری انگیخته بشعبدهو نیرنك صاحب افسر واورنك شد بیان این سخنآنکهچون امیرشیخ ابواسحق را بملكشیرازاختصاص تمام بود ودرآنهنگام کهملك اشرف بسرحدآنولایت رسید بعرض رسانید که اگر اجازتباشد بندهپیشتر بشهردرآمده بترتیب نزلوساوری پردازد وملك اشرف رخصت فرموده امیر شیخابواسحق بشیرازخرامید وبمعاونتکلویان واشراف واعیان شهررا مضبوط ساخته صدایمخالفت باوج عیوق رسانید وچوناینخبر دراردوی ملك اشرف شیوعیافت جمعی کهثریاصفت فراهم آمده بودند بسان بناتالنعش متفرقشدند وملك اشرف متحیرشده بعضیازمواضعفارس وعراق بآتشقهروغضب بسوخت و روی بجانب آذربایجانآورد وامیرشیخ ابواسحق برسریر حکومت فارس صعودنمود وچون کیفیت اینواقعه بسمع امیر شیخ حسنبزرك رسید امیرمسعود شاه و یاغی باستی را بدانجانب گسیلفرمود وامیرشیخابواسحق حلوعقدمهامسلطنت به برادر بزرك باز گذاشتهشیرازیان آستان جلالت آستانش راملاذ و مرجع خود دانستند یاغی باستیاز مشاهده این معنی درتابشدهفرصتیجست وناگاهکاردی بر پهلوی محمود شاه فرو برده اورابکشت ومردم شهردوفرقهگشته جمعی باامیرشیخ ابواسحق پیوستند وطایفهجانب یاغیباستی گرفتندو چندروزبینالجانبین غبارنزاعوشین مرتفع بوده بالاخره یاغی باستیبجانب آذربایجان

گریخت وامیرشیخ درسلطنت استقلال یافته پرتو اهتمامش برضبط امورملك ومال تافت وخطبه‌وسکه راباسم ولقب‌خویش‌زیب وزینت داده‌ابواب‌لطف‌واحسان برروی روزگار طوایف انسان بگشاد بیت راستی خاتم فیروزهٔ بواسحاقی ٭ خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود :

ذکر وصول‌طایفه از اشرفیه بحدود نائین ورسیدن مولاناشمس‌الدین صائن بخدمت امیرمبارزالدین

ودرمحرالحرام‌سنه‌اربع واربعین وسبعمائه‌ملك‌اشرف‌چوپانی بافوجی‌ازلشگریان راجهة‌تاراج وغارت‌بجانب قصبهٔ نائین فرستادوچون آن‌قصبه‌از توابع ولایت یزداست امیرمبارز الدین محمد مظفر شاه سلطان رابدفع اضرار اشرف نامزد فرمود و ایشان ازراه‌غیر معهودقطع مسالك‌نموده خودرا درحصار نائین انداختند و روز دیگر اشرافیان دست‌بافکندن تیروسنك برآورده بیك حمله چندرخنه درفصیل ظاهر ساختند وطوفان بلابالاگرفته شاه‌سلطان‌باجمعی ازپهلوانان ازدروازه بیرون‌تاخته بزخم‌شمشیر آبدار آتش‌طغیان مخالفان رابروجهی منطفی گردانیدکه ایشان رایقین‌شدکه آنقلعه‌را نمیتوانندگرفت بنابرآن دروقت وصول‌خورشید بسرحد غرب‌ترك‌حرب کرده بازگشتند درخلال آن‌احوال ملك‌اشرف بار دیگر عازم شیرازشد و قاصدی نزدامیر محمدمظفر فرستاده مددطلبیدجناب مبارزی جوابدادکه خاطرشریف حضرت اشرفی‌مائل‌بآن‌است که‌بین‌الجانبین طریق‌موافقت ومرافقت مسلوك باشد بایدکه مولاناشمس‌الدین صاین قاضی‌راکه‌پیوسته درمجلس عالی‌زبان بغیبت‌مخلصان‌حقیقی همیگشاید ماخوذ ومقیدبدین جانب فرستد وملك‌اشرف‌بنابراستمالت خاطر امیرمحمد مولاناشمس‌الدین راگرفته‌بیزد که‌درآن زمان‌مسکن جناب‌مبارزی بودارسال داشت‌وچون خدمت مولوی بدانجا رسید شفعا انگیخته منظورنظر عاطفت‌و احسان‌گشت ومقارن این‌حال خبرمتواترشدکه شیخ حسن‌چوپانی وفات‌یافت وملك‌اشرف‌عنان بصوب آذربایجان تافته لاجرم جناب‌مبارزی چمن‌مملکت را ازخارتسلط اغیارپیراسته دیده‌فارغ البال‌از یزد بکرمان رفت ومیان آنجناب و مولاناشمس‌الدین‌قاضی‌عهود ومواثیق‌بقسم‌مؤکدشده براینجمله‌قرارگرفت‌که مولاناصائن قلعه‌سیرجان‌راکه تصرف‌گماشتگانش‌بودتسلیم‌ملازمان‌امیرمحمدمظفر نماید وصاحب اختیار امورملك‌ومال بوده هرسال مبلغ صد هزار دینارکپکی علوفه‌گیرد و بعدازآن خدمت مولوی از جناب مبارزی التماس نمودکه اورا برسم رسالت نزدشیخ ابواسحق فرستد تابزلال نصیحت‌غبارکدورت از حاشیهٔ ضمیرش فروشوید وابرقوه و

شبانکاره راداخل دیوان امیر محمد مظفر سازد وجناب مبارزی این التماس را بعز قبول اقتران داده مولانا چون بمقصد رسید امیر شیخ ابواسحق وزارت مملکت خودرا بشرکت سیدغیاث الدین علی یزدی بوی مفوض گردانید و خدمت مولوی دفتر عهد و پیمان امیر مبارزالدین محمد را بر طاق نسیان نهاده از آنچه بقتل فرموده بود تغافل نمود مصراع ای امید من وعهد توسراسر همه باد وچون کیفیت بیوفائی مولانا شمس الدین را بعرض امیر محمد رسید خواجه تاج الدین عراقی راکه خدمت مولوی باغواء اومتقبل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخت بلکه ازموقف سیاست حکم بقتلش صدور یافت وخواجه تاج الدین در آن حین این بیت برزبان آورد **بیت** برتاج عراقی ز سرلطف ببخش ✿ تاخسرو تاج بخش خوانندترا وجناب مبارزی اورا ترحم فرموده ببخشید و بدستور معهود وزیر گردانید اما بعداز چندگاه دیگر خواجه بجریمه متهم شده شهید گردید والحکم الله العلی الملك المجید

گفتار در بیان لشگر کشیدن امیر شیخ ابواسحق بدارالامان کرمان وذکر کشته شدن امیر ظهیرالدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صائن بتقدیر مهیمن رحمن .

چون امیر شیخ ابواسحق ازضبط ولایت شیرازفراغت یافت تسخیر کرمان را پیش نهادهمت ساخت درسنه ۷۴۵ عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت ودرراه خرابی بسیار کرده بیکناگاه درظاهر آن بلده نزول نمود و پهلوان علی دارکی که ازقبل امیر محمد مظفر کوتوال سیرجان بوداز بیم جان درقلعه بر کوه تحصن فرمود امیر شیخ دانست که دست امید بدامن خاکریز آنحصار نمیرسد بنابر آن آتش قتل وغارت در محلات بیرون شهر زده روی بجانب کرمان آورد وچون درقریه بهرام جرد نزول کرد شنید که امیر محمد مظفر تمامی لشگر اوغانی وجرمانی واعراب واحشام عراق راباخود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال است وازاین جهة اندیشناك شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب فرستاد تابتوسط او باجناب مبارزی مصالحه نماید وامیر ابراهیم که نسبت بامیر شیخ سبق معرفتی داشت از امیر مبارزالدین محمد استجازه نموده باردوی شیخ ابواسحق شتافت واورا برسلوك طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز باز گردانید ومواضعه فرمود که من نیز عنقریب بدانصوب خواهم آمد آنگاه امیر ابراهیم صواب از بهرام جرد بکرمان رفته بلطایف الحیل ازجناب مبارزی اجازت رفتن شیراز طلبیده ومرخص شده متوجه مقصد گردید وبعداز وصول امیر شیخ سیدغیاث الدین علی ومولانا شمس الدین صائن را ازوزارت معزول ساخته آن منصب رامن حیث الاستقلال باامیر ابراهیم صواب تفویض فرمود وامیرابراهیم چون ازرای صواب بی بهره بود آغاز سفاهت کرده ابواب منافع امرا وارکان دولت را بر بست وآنجماعت

يكي از نودرا درطمع انداختند تافرصت نگاه داشته بزخم تيـري جناب وزارت مآب را بقتل رسانيد نوبت ديگر اميرغياث الدين بشركت مولانا شمس الدين وزير گرديد وچون هرگاه درميان آن دووزير منازعت روي مينمود سيدغالب مي آمد مولانا ببهانه استخراج اموال بولايت هرموز رفت وآتش ظلم و بيداد درسواحل زده فصل بهار عازم سردسير كرمان شد وهزاره اوغاني وجرماني رابوعده ووعيد مطيع گردانيده بخار پندار بكاخ دماغ راه دادوخودرا سردار شجاعت آثار تصور نمود در آن اثنا پسرش عميدالملك ازشيراز مكتوبي بنظر پدرفرستاد مضمون آنكه سيدغياث الدين اعتبار تمام يافته مصلحت چنان مينمايد كه آنحضرت درمراجعت مسارعت ننمايند بلكه سعي درتسخير كرمان فرمايند و جناب مولوي باهزارسوار ازملازمان شيخ ابواسحق ودوهزار ازمغولان اوغاني وجرماني وجمعي كثير ازمردم هرجائي روي توجه بجانب كرمان نهاد وجناب مبارزي ازاستماع اينخبر برآشفته باوجودعارضه دردپاي باهزار مردرزم آزمـاي متوجه اعدا گشت و بعداز تلاقي فريقين درحمله نخستين مولانا شمس الدين پشت برمعركه ستيز كرده روي بوادي گريز نهادوجناب مبارزي ازعقب شتافته اكثرامرا وعظماء آن سپاه را اسيرودستگير ساخت و بنفس نفيس بـازگشته جمعي ازعسـاكر نصرت مآثر را بتكاميشي مولانا شمس الدين فرستاد وجناب مولوي بدست آنجماعت گرفتار شده رخت بقا ببادفناداد وچون خبر اين شكست نزدامير شيخ ابواسحق بتحقيق پيوست سپاهي مانند اوراق اشجار بسيار و بسان قطرات امطار بيشمار همه چون كوه آهن سنگدل و پولادپوش وچون سيل تند رو بافغان وخروش مجتمع ساخته رايت عزيمت بصوب كرمان برافراخت واميرمبارزالدين محمددرشهر متحصن گشته شيخ بعدازوصول آغاز محاربه ومحاصره فرمودو جناب مبارزي روزي مانند شيري خشمناك وهژبري بيباك ازدارالامان كرمان بيرون تاخته در حمله اول ابوبكر اختـاجي راكه پشت وپناه سپاه شيراز بود بشمشير كين ازپشت زين برروي زمين انداخت واين معني موجب دلشكستگي مخالفان شده چندروزي ازجانبين بانگيختن غبـارجنگ وشين پرداختند و چون اميرشيخ ديد كه كاري ازپيش نميتواند برداز ظاهر كرمان كوچ كرده براه يزدروي بصوب شيراز نهاد.

ذكر شمه ازحال هزاره اوغاني وجرماني وبيان غلبه ايشان برجناب مبارزي كشورگشائي

درزمان جهانباني ارغون خان هزاره جرماني واوغاني كه درسلك اقوام مغول انتظام داشتند بموجب التمـاس جلال الدين سيورغتمش قراختائي بمحافظت حدود كرمان آمده بودند ودرمواضع ومرابع آنولايت ساكن گشته اموال وتوابع بسيار پيدا كردند وچون شعاع تيغ ظفر پيكر اميرمحمدمظفر پرتوتسخير بركرمان انداخت ايشان را بشرف ملاطفت

ومواصلت مشرف ساخت اما ان قوم که صورت بت پیکری داشتند و آن را تعظیم مینمودند بواسطهٔ عداوت ملی و شرارت جبلی درهرچندگاه قدم در وادی عصیان و طغیان نهاده متعرض نهب و تاراج اموال مسلمانان میشدند وجناب مبارزی درصدد محاربت آن بدکیشان در آمده بزخم تیغ آبدار نیران فساد ایشان را تسکین میداد و در سنهٔ سبع واربعین و سبعمائه که امیر شیخ ابواسحق درمملکت عراق ویرانی بسیار کرده بهشیراز بازگشت نوبت دیگر هزاره جرمانی واوغانی آغاز طغیان نموده دست تعرض بجانب آینده و رونده دراز ساختند و باعلان شعار عصیان مبادرت جسته لواء مخالفت افراختند وچون و جه فتنه و فساد اصحاب عناد بعرض جناب مبارزی رسید بخیال آنکه دفع بیداد ایشان باسهل وجهی میسر خواهد گردید از پیکار اهل ادبار چندان حسابی برنداشت و بی آنکه یراق سپاه نماید علم توجه بجانب خصم برافراشت ودرصحراء خاوران برسر دشمن تاخت و درجمله اول اکثر ایشان را پریشان ساخت اوغانیان بعدازهزیمت مراجعت کردند و بهیئات اجتماعی روی توجه بجناب مبارزی آوردند وچون در آنزمان عساکر نصرت نشان بغارت وتارج مشغول بودند شکست یافته هرقومی بطرفی فرار نمودند و جناب مبارزی مانند آفتاب بلند تنها روی بمواکب کواکب آورده فرداً وحیداً بااعدا کارزار میکرد تا هفت زخم ببدنش رسیده از اسب خطا شد درین حال پهلوان علیشاه بمی ازسرجان که متاعیست بس گران برخواسته اسب خویش را پیش کشید وامیر مبارزالدین بر آن بارگیر بادرفتار سوار شده جان ازغرقاب بلا بیرون برد ومخالفان پهلوان علیشاه را باقرب ششصد دلاور نامدار بقتل رسانیدند **بیت**

زمانه بنیك وبدآبستن است ✲ ستاره گهی دوست که دشمنست واینخبر بعبارتی که از آن بدتر نتواند بود بعدازسه روز بکرمان رسیده شاه شجاع باتفاق خواجه برهان الدین وزیر جهة تحقیق اخبار مسرعان بهرطرف دوانید و دروازهای شهر را مضبوط گردانید و روز دیگر مژدهٔ سلامتی ذات جناب مبارزی بصحت پیوسته خواجه برهان الدین چند قطار شتر استر واوانی فراوان وظروف نقره وزر ازخاصهٔ خویش سرانجام نموده همعنان اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی شتافت و آن نیکوخدمتی موقع قبول یافت.

گفتار در بیان اقدام امیرشیخ ابواسحق کرة بعد اخری برنقض قواعد میثاق

پیش از تسلط هزاره اوغانی وجرمانی بوساطت مرتضی سعید سید صدرالدین مجتبی وحاکم ابرقوه ملك نصیرالدین میان امیر شیخ ابواسحق وامیر محمد مظفر مبانی عهدو پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته بود وابواب محبت واتحاد مفتوح شده بنا بر آن چون جناب مبارزی منهزم بکرمان رسید ازکمال مکارم شیخ ابواسحق توقع میداشت که اورا بلشکر

ویراق مستظهر گرداند تاازدشمنان انتقام کشد وامیرشیخ بخلاف متصور سرداران هزارهٔ اوغان وجرمان‌را مشمول انعام و احسان گردانید وهمت براستیصال نهال اقبال امیر محمد مصروف داشته درشهورسنه ثمان واربعین وسبعمائهٔ امیرسلطان شاه جانداررا بادوهزار سوار جرار بمدد اوغانیان بدکردار ارسال داشت وبنفس خویش با لشکری از قطرات امطار بیش بطرف یزددرحرکت آمدوسلطان‌شاه بآن طایفهٔ گمراه پیوسته باتفاق ظاهر کرمانرامحل اقامت ساختند وبمحاصره ومحاربه پرداختند وامیرشیخ نیز بیزدرسیده بنابر آنکه‌حاکم آنجا شاه‌مظفردرملازمت پدر بود آن‌خطه‌را بتحت تصرف درآورد شاه‌مظفر بعدازاستماع اینخبر جهة محافظت اهل‌وعیال خود که‌درمیبدبودند برجناح استعجال از کرمان بدانجانب شتافت ومقارن آنحال امیرشیخ ابواسحق محمدی وزوارهٔ اصفهان‌را روانه میبدگردانید وچون آندوسردار بظاهر آنحصار رسیدند آغاز محاصره ومحاربه نمودند شاه‌مظفر بامعدودی ازدلیران غضنفر اثر ازدروازه بیرون تاخت و درحملهٔ اول هفتادنفرازنامداران اسیرگردانید وجمعی کثیررا شربت مرگ چشانید و اینخبر را شیخ ابواسحق شنوده بابیست‌هزارسوار بظاهر آنقلعهٔ استوار شتافت و نیران جنگ وحرب التهاب یافته چند روز ازجانبین غایت کشش وکوشش بتقدیم رسانیدند وامیرشیخ ابواسحق از ازامتداد ایام‌محاصره ملول‌شده چون‌دانست که‌مشاهدهٔ پیکرفتح وظفر میسرپذیرنیست لابد قاصدی بمیبد فرستاد وسخنان‌صلح‌آمیز پیغام‌دادو بنابرآنکه‌شاه مظفرازجانب‌پدر اجازت مصالحه‌نیافته بود آن‌ملتمس‌را بسمع‌اجابت نشنود آخرالامر امیرشیخ روزی یك سواره بدر قلعه‌رفته وازاسب‌پیاده گشته گفت **بیت** بیاکه‌نوبت صلح‌است‌ودوستی‌وعنایت ✡ بشرط‌آنکه‌نگوئی ازآنچه‌رفت‌حکایت آنگاه‌شاه مظفرازحصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگررا درکنار گرفتند وهریك بمنزل‌خود بازگشتند بعدازآن‌امیر شیخ‌عنان عزیمت بطرف یزد تافت وچون‌بدانجا رسید شنیدکه‌سلطان‌شاه جاندارو هزارهٔ‌اوغان‌و جرمان مهم کرمان‌را فیصل‌نمی‌توانندداد باردیگر بتوسط‌سید صدرالدین‌مجتبی‌وخواجه عمادالدین محمود که‌بوفور استعداد وقابلیت محسودبرنا وپیر بودند ودرشیوه تقریرو تحریر مقتداء‌پیردبیر باجناب مبارزی صلح‌نمود وسلطان‌شاه‌را بازطلبیده بجانب شیراز نهضت فرمود وچون هزاره جرمان واوغان‌تنها ماندند رسولان‌چرب زبان بآستان‌اقبال آشیان‌جناب‌مبارزی‌فرستادزبان باعتذارواستغفار بگشادند وامیرمبارزالدین رقم عفو بر جرایمد جرایم‌آن‌طایفه کشید وباایشان طریق اختلاط وانبساط مسلوك داشته دریکروز هزارجامه باعیان‌آن‌قوم بخشید امابعدازچندروز باردیگرمخالفتی از آن خون‌گرفتگان سربرزدو امیرمحمد درمقام‌انتقام آمده دراندك زمانی بسیاری از روسا ایشان را بقتل رسانید ودرسنهٔ تسع‌واربعین وسبعمائه بسمع‌شریف جناب مبارزی رسیدکه‌طایفهٔ از بقیة‌السیف جرمان واوغان درگرمسیر کرمان‌خرابی فراوان‌می‌کنند بنابرآن‌شاه شجاع را که‌درآنزمان شانزده‌ساله‌بود بالشکری نصرت نشان بجانب حرفه وورود بار روان

فرمود واوغانیان بقلعهٔ سلیمانی تحصن جسته شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بباد غارت و تاراج برداد و آغاز محاصره آن قلعه کرد ومقارن آنحال بار دیگر امیر شیخ ابو اسحق با نهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطانشاه را با فوجی از لشکر جرار بکرانات وحدود هرمز فرستاد و با او مقرر ساخت که بعداز فراغ از آن مهم بامداد هزاره جرمان و اوغان قیام نماید وامیر سلطان شاه که از کثرت تهتك و نقص میثاق امیر شیخ ابواسحق نیك بتنك آمده بود خط بطلان بر ورق اخلاص او کشید و بخدمت جناب مبارزی شتافت و بعین عنایت ملحوظ گشته در سلك خواص امرا انتظام یافت در آن اثنا شاه شجاع سالما غانماً از ظاهر قلعه سلیمانی باز گشته بپدر پیوست ودر سنه ۷۵۱ امیر شیخ ابواسحق نوبت دیگر باجمعی کثیر از اهل نبرد به یزد رفت وشاه شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط ومحفوظ ساخته رایت مدافعت وممانعت بر افراخت ولشکر شیراز در امر محاصره ومحاربه هرچند سعی نمودند کمند تسخیر بر کنگره آنحصار استوار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه برداز یزد برخواسته بشیراز شتافتند ودر سنهٔ ۷۵۲ امیر شیخ ابو اسحق امیر نیکچار را که از امراء معتبر مملکت روم بود ودر آن اوقات از ملك اشرف چوپانی گریخته وبوی پیوسته باجنود نامعدود بجنك امیر محمد مظفر روان و جناب مبارزی فرمود بر توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد امجاد و سپاه جلادت نهاد از دار الامان کرمان باستقبال دشمنان توجه فرمود ودر موضع پنج انگشت هردو فریق بهم رسیده از جانبین جمعی غریق دریای هیجا گشتند وآخر الامر بیمن مقدم شجاعت ومردانگی شاه مظفر شاه شجاع فریق نصرت وظفر رفیق امیر محمد مظفر شد و نیکچار ناچار طریق فرار پیش گرفته قرین نکبت وانکسار بامیر شیخ ابواسحق پیوست.

گفتار در بیان نهضت امیر مبارزالدین محمد مظفر بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر بجوار مغفرت پادشاه بی نیاز

در اوایل سنه اربع وخمسین وسبعمائه همت بلند نهمت ارجمند امیر مبارزالدین محمد را بر انداشت که کمند اندیشه بر کنگره تسخیر مملکت شیراز انداخت وسپاهی که از غبار سم سمندشان آئینه سپهر تیره می شد واز رؤیت اشعه اسلحه ایشان دیدهٔ ماه ومهر خیره میگشت علم نهضت بدانجانب افراخت وامیر شیخ ابواسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم مشورة عمدة المتاخرین قاضی عضدالدین الایجی را که شمهٔ از حال خجسته مآلش در جزو اول از این مجلد صفت تحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارزالدین محمد فرستاد والتماس مصالحه نمود وخدمت قاضی در صحرای دشت بر موکب امیر محمد پیوسته جناب مبارزی در تعظیم وتکریم علامه زمان بقدر امکان مبالغه فرمود ومبلغ پنجاه هزار دینار

جهت خاصه آنجناب وده‌هزار دینار برای‌خدام وملازمان عنایت کرد وشاه‌شجاع مفصل ابن‌حاجب پیش‌قاضی بنیاد نمود وبانواع فواید مستفید گردید وقاضی بعدازچندروز که‌از رنج‌راه برآسود ودرتمهید قواعدصلح وصفا آغاز گفت‌و شنود نمود اما فایدهٔ بر آن مترتب‌نگشت وجناب‌مبارزی جوابداد که‌برعهد و پیمان‌شیخ‌ابواسحق مطلقا اعتماد نیست زیراکه‌هشت‌نوبت بامن‌مصالحه نمود وبازراه منازعت پیموده وقاضی‌رخصت‌یافته بشیراز شتافت وآنچه گفته بود وشنوده بعرض‌امیر شیخ‌ابواسحق رسانید وامیرشیخ‌ازصلح نومید شده بالشکری چون سیل‌پر خروش همه خنجر گذار وجوشن پوش‌پنج‌فرسخی شیرازرا محل نزول ساخت لیکن بعدازقرب وصول جناب مبارزی وهم برو غالب گشته بشیراز درآمد وروزدیگر امیرمحمد مظفر ظاهرآن‌بلده فرخنده رامعسکر ظفر اثر گردانیده بقدر امکان‌درتضییق محصوران کوشید وازهر دوطرف‌نیران‌جنك اشتعال‌یافته تیروسنك صاعد وهابط گردید‌چندماه هرروز ازوقتی که براُفق‌مشرق‌علم‌نورانی صبح‌صادق‌نمایان می‌شد تازمانی که تیغ‌آفتاب ازحجاب غروب نیام‌می‌ساخت شمشیر کینه‌وجدال‌آخته‌بود ورایات جنك وقتال افراخته درخلال آن‌احوال مرضی‌عارض ذات امیرمبارزالدین محمد شدوآنجناب‌ازغایت ضعف بجنك‌وحرب باوجودشدت‌آلام‌صبح‌وشام‌درمحفه نشسته بدستور ایام‌صحت درامر محاصره ومحاربه اهتمام‌می‌نمودتا آنکه‌از شربتخانه‌واذامرضت فهو یشفین شربتی نافع نوشید اما همدران‌اوقات شاه‌شرف‌الدین مظفر مریض گشته درجمادی‌الاخر سنهٔ‌مذکور بجهان‌جاودان‌منتقل گردید وجناب‌مبارزی باوجود ابتلا بمصیبتی‌چنین بملاحظه آنکه مبادا دشمنان شماتت نموده‌دلیرشوند‌اصلا اظهار جزع‌وفزع نکرد وازغایت‌تهور هرروز سوارشده روی بمیدان مردان می‌آورد ونعش‌شاهزاده رابمحروسه میبد ارسال فرموده اولاد امجاداورا تسلی‌خاطر جوئی‌فرمودوشاه‌مظفرچهار پسرداشت باین‌ترتیب شاه‌یحیی شاه‌منصور شاه‌حسین‌شاه علی.

ذکرفتح دارالملك سلیمانی وافتادن‌امیرشیخ بوادی‌سرگردانی

چون مدت ششماه زمان محاصره شیراز امتداد یافت‌درسیم‌شوال هفتصدوپنجاه و چهار امیر محمدرافتح میسرشده امیرشیخ ابواسحق بوادی فرارشتافت مفصل‌این مجمل‌آنکه درآن‌اوان که‌جناب مبارزی‌درتضییق محصوران‌سعی‌می‌نمود وچندواقعه دست داد که‌دلیل اقبال اوبود اول‌آنکه امیرشیخ بی‌سببی‌ظاهر امیرحاجی ضراب وحاجی‌شمس راکه با رئیس ناصرالدین عمرخویشی داشتند وپیوسته تخم انعام‌واحسان دراراضی‌دل‌شیرازیان می‌کاشتند بقتل‌رسانید وبدین‌جهة‌رئیس ناصرالدین که ازاعیان‌کلویان بود ازوی‌برنجید وخاطر سایرمردم آن‌دیار را ازموافقتش متنفر گردید دیگرآن‌که مجدالدین سربندی که‌ازاعیان سرداران شیرازبود ازشهر بگریخت ودست نیاز در دامن دولت امیر محمد

مظفر آویخت وجناب مبارزی اورا با یالت قلعه سر بند امیر و سرافراز ساخت ومجدالدین یاغی شده وجناب مبارزالدین برسرش تاخت و فتح واقع شده مجد الدین بدست افتاد و جناب مبارزی حصار حیاتش راانهدام داد دیگر آن که قاضی عضدالدین ازطول ایام محاصره ملول گشته بحیله که توانست خودرا ازشهر بیرون انداخت وجناب مبارزی کما یجب و ینبغی باعزاز واحترام آن قدوهٔ علماء اعلام پرداخت دیگر آنکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که جهة مبالغه دراشاعه خیر واحسان انگشت نمای مرد وزن بود درروز جمعه ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بباغ جنان توجه فرمود واودرشیراز آنمقدار اعتبار داشت که درایام محاصره روزی امیرشیخ ابواسحق ازوی پرسید که آیا مهم ما و محمد مظفر بکجا خواهد رسید خواجه حاجی فرمود که تا من زنده باشم انهدام بقواعد قصر جلال توراه نخواهد یافت واین بیت سلطان الشعرا خواجه شمس الدین محمد حافظ درمدح حاجی قوام کافی است بیت دریای اخضر فلك و کشتی هلال☆ هستند غرق نعمت حاجی قوام ما دیگر آن که در آن ایام که امیر محمد مظفر هرروز صبح تاشام روی بجنك آورده باستعمال تیر وحسام قیام واقدام می می نمود و امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط گسترده بتجرع اقداح گلفام ومشاهده رخسار خوبان سیم اندام مشغولی میفرمود ودرارتکاب شرب مدام بمرتبه مبالغه میکرد که در آن روز که امیر محمد مظفر بشهر درآمد امیرشیخ درغلو مستی آواز طبل شنید پرسید که این چه غوغا و آشوبست جوابدادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مــردك گران جان ستیزه روی هنوز اینجاست دیگر آنکه امیرشیخ قصد قتل ناصرالدین عمر فرمود و کلو عمر این معنی رامعلوم نموده درمحله موردستان که مسکنش بود خودرا محکم ساخت وقاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هرگاه جنك سلطانی درانداز ند دروازه موردستان رابگشاید القصه چون این اسباب که موجب نکبت امیرشیخ ابواسحق وجهة دولت امیر محمد بود دست درهم داد درسوم شوال سنه مذکوره امیر محمد بن مظفر بن منصور از اطراف وجوانب شیراز جنك درانداخت کلو عمر بموجب مواضعه مذکوره میان خدمت بسته دروازه بازگشاد وجناب مبارزی باسالکان طریق جانبازی بشهر درآمده امیرشیخ بطرف شولستان گریخت وازآنجا بقلعه سپید که درزیر چرخ کبود نظیر ندارد رفته محکم شدو قاصدی ببغداد فرستاد ازامیرحسن ایلکانی مدد طلبید امیرشیخ حسن دوهزار مرد شمشیر زن بامداداو نامزد فرمود وچون آن لشکر بامیر شیخ پیوست عازم بشیراز گشت وجناب مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین اساس حکومت امیرشیخ ویران گردید وهریك از متابعان اوسلوك طریق دیگر گزیدند امیرشیخ ابواسحق بنفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت ومقارن آنحال امیرعلی سهل ولد امیر شیخ که درسن ده سالگی بود و بحسن خط وجودت طبع اشتهار داشت بدست مــلازمان جناب مبارزی افتاد وباجمعی ازارکان دولت پدرخود مثل نیکچار ورئیس تاج الدین و کلوفخر الدین مقید شد وهم در آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیرعلی سهل

را همراه برد ودرمنزل روداتورفنجان آن گل نوشگفته را بصرصر بیداد برخـاك هلاك انداخت و گفت که باجل طبیعی فوت گشت وسایر گرفتاران نیز بحکم مبارزی راه سفر آخرت پیش گرفتند وچون امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه اکبر در دارالملك فارس متمکن شد سادات وعلماوفضلا رااعزاز واحترام تمـام فرموده درتقویت ارکان شریعت غرا سعی موفور مبذول داشت ودرامر بمعروف و نهی ازمنکر بمثابه مبالغه کرد که ظرفاشیراز اورامحتسب لقب نهادند وخواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن ایام غزلی فرمود که مطلعش اینست بیت اگر چه باده فرح بخش و بـادگل بیزاست ☆ به بانك چنك مخور می که محتسب تیزاست.

ذکر بعضی دیگر ازاحوال ممالك فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابواسحق

درسنهٔ ۷۵۵ امیر محمد مظفر خواهر زاده خود شاه سلطان را درشیراز حـاکم ساخته رایت ظفر آیت بعزم تسخیر اصفهان برافراخت وشاه شجاع از کرمان بدر آمده در قصر زرد بپدر پیوست درخلال این احوال خبر باردوی نصرت مآل رسید که اتیمور کـه ازجملهٔ امراء امیر شیخ ابواسحق بمزید تهور ممتاز بود بشولستان شتافته و باداماد امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت حکومت می نمود اتفاق نموده متوجه شیراز است بنابر آن جناب مبارزی شاه شجاع را بدان صوب گسیل فرمود اما قبل ازوصول شاه زاده مخالفان بشیراز رسیده بنابر موافقت بعضی ازهواداران امیر شیخ ابواسحق بر آن بلده استیلا یافتند و آتش درمحلهٔ موردستان زدند و شاه سلطان فرار بر قرار اختیار نموده دراثناء راه بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد وشاه شجاع بر سبیل استعجال ایلغار فرموده بیك ناگاه باسپاه ظفر پناه بشهر در آمدو مخالفان قدم درمیدان قتال وجدال نهاده درحین اشتعال نایره پیکار اتیمور خاکسار بزخم تیری کشته گشت و سایر دشمنان باد پیما سر خویش گرفتند و راه گریز در پیش و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر بدر اصفهان برده بمحاصرهٔ امیر شیخ ابواسحق و جـلال الدین میر میران کـه از کلانتران اصفهان بود اشتغـال فرمود ودر آن مقام وکیل المعتضد بالله ابو بکر المستعصمی العباسی که درمصر دعوی خلافت می کرد بخدمت امیـر محمد شتافته آن جناب بـاوی تبعیت نمود و بنام معتضد خطبه خوانده سکه زدوچون ایام محاصره اصفهان امتداد یافت ولشکر سرمادست به بیداد بر آورد امیر محمد بشیراز باز گشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص یافتند وامیر شیخ ابواسحق ازاصفهان بلرستان رفته بهنگام هجوم لشکر بهار وایام ظهور سپاه ازهار شاه شجاع بفرموده پدر بزرگوار باجنود نصرت شعار بظاهر اصفهان شتافت و آغاز محاصره

کرده درآن ایام‌شنود که‌امیرشیخ ابواسحق درلرستان باتابك نورالوردبن سلیمان‌شاه بن‌احمدپیوسته استولشگری برایشان‌جمع گشته وشاه‌شجاع دفع آن‌فتنه را از تسخیر اصفهان اهم‌دانسته بجانب کندمان درحرکت آمد وجناب مبارزی که ازاجتماع مخالفان خبریافته متوجه‌ایشان بود درمنزل‌فیروزان بپسر نیك‌اخترملحق شدو امیرشیخ توجه‌سپاه شیراز راشنوده ازآنجا بششتر خرامید ونورالورد نیز ازرهگذر سیل برخواست وشاه شجاع بظاهر اصفهان معاودت کرده امیرمبارزالدین محمددرنواحی ماروانان‌لوای‌اقامت برافراشت وچون‌شاه شجاع روزی چندبمحاصره‌پرداخت جلال الدین میر میران مبلغی فراوان برسم نعل بها بیرون‌فرستاد تا از درشهر برخواسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت ودرسنهٔ ست‌وخمسین وسبعمائه ملك‌اردشیر که‌اباعن‌جدحکومت‌ایك‌وشبانکاره تعلق‌بوی میداشت نسبت‌بدودمان مظفری درمقام مخالفت آمد وقطب الدین‌شاه محمود باشارت جناب‌مبارزی باجنودنامعدود متوجه تسخیر شبانکاره گشته‌قهراً وقسراً آنولایت را بتحت تصرف‌درآورد وملك‌اردشیر فرار برقرار اختیارکرد ودرسنهٔ سبع وخمسین‌و سبعمائه امیرمحمدشنودکه امیرشیخ ابواسحق کرت‌دیگر باصفهان‌آمده ساکن گشته‌است بنا بر آن با سپاه فراوان ظاهرآن بلده را مضرب سراوقات جاه‌وجلال گردانید وبعد ازچندماه که درتضییق‌اهل‌شهر کوشید وبرودت برجوهرهوا مستولی گردید آن‌مهم را بشاه‌سلطان‌بازگذاشته خودباتفاق‌اولاد امجادعلم توجه بصوب لرستان بر افراشت تا موادانتعاش نورالورد را ازآن‌دیار منقطع گرداند وشاه سلطان بجد هرچه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی‌نموده درآن‌زمستان امیرشیخ ومیرمیران در مضیق حصار بمحنت روزگار میگذرانیدندوچون‌خسرو انجم‌بمنزل کوتوال حصارپنجم خرامید وقلعه طبری بسبب هبوب‌نسیم‌سحری مفتوح گردیده‌کار محصوران‌اصفهان بجان‌رسیده‌بود که‌فوج‌فوج ازشهرمی گریختند ودست اخلاص دردامن شاه‌سلطان می آویختند در آن اثنا پیشوای قلعه طبرك قاصدی‌نزد شاه‌سلطان‌فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد کردو از استماع این آشوب تمام‌دراصفهان روی‌نمود وهرکس‌روی بهامنی آورد از جملهٔ میرمیران فرزندان ومتعلقان‌را گذاشته ازدروازه بیرون‌تاخت وتاکاشان عنان‌یکران‌باز نکشید اما امیرشیخ بواسطه‌قرب اجل‌راه‌فرار مسدودیافته درخانهٔ مولانااصیل‌الدین که‌شیخ‌الاسلام شهربود پنهان‌شدوشاه‌سلطان باصفهان‌درآمده‌چون‌دانست که‌امیرشیخ‌بیرون‌نرفته‌است جاسوسان برگماشت تاپی‌بمقر اوبرند ومولانااصیل‌الدین خائف وهراسان گشته درخلوتی کیفیت حال بعرض‌شاه‌سلطان رسانید واو طایفهٔ‌ازاهل اعتمادرابگرفتن امیرشیخ فرستاده ناگاه آن‌مردم بوثاق شیخ‌الاسلامی درآمدند وامیرشیخ‌ابواسحق ازانطفاءنایره‌حیات‌ترسیده درتنوری مخفی گردید ودشمنان‌آن‌پادشاه بی‌استحقاق‌را ازآنجا بیرون کشیده از وهم هجوم اصفهانیان درغراره پنهان کردند وبقلعه طبرك‌بردند ودر آن‌ایام محمد مظفراز مهم‌لرستان فراغت‌یافته بشیرازرفته‌بودوچون‌خبر گرفتاری‌امیرشیخ‌را شنود کس‌باصفهان

فرستاده اورا طلب نمود وشاه سلطان باصد نفر ازمعتمدان آن خسرو بی سامان رابدانجانب روان ساخته ایشان اورا درروز پنجشنبه‌ای از ایام اواخر جمادی الاخر سنه ۷۵۸ ازراه مجهول بتختگاهی که درظاهر دروازه سعادت بود رسانیدندوحال آنکه امیر محمدمظفر باسادات وقضاة وعلماء واعیان فارس در آن مقام تشریف داشت وچون امیرشیخ رادرمنزلی که جهة شوکت واستکبار ساخته بود در تذلل وانکسار دیده روی بدو آورده پرسید که امیرحاج ضراب راتو کشتی جوابداد که بلی بموجب فرموده ما اورا بقتل رسانیدند وجناب مبارزی حکم بقصاص کرده آن پادشاه عالیجاه را باولاد امیر حاج سپرد وپسرخود امیرحاج درهمان ساعت نایرهٔ زندگانی اورا بضرب شمشیر آبدار منطفی گردانید وآب حیاتش را بصرصر تیغ شعله کردار منتفی آری سرپنجه تقدیررا بدست تدبیر نتوان تافت وازقضای نازل هیچ وجه نجات نتوان یافت این دو رباعی زادهٔ طبع امیرشیخ ابواسحق است که در وقت قتل درسلك نظم کشیده **رباعی** افسوس که مرغ عمررا دانه نماند ✿ امید بهیچ خویش و بیگانه نماند ✿ درداودریغا که درین مدت مدت عمر ✿ ازهرچه بگفتیم جز افسانه نماند باچرخ ستیزه کار مستیزو برو ✿ با گردش دهر درمیامیزو برو ✿ یك کاسه زهر است که مرگش خوانند ✿ خوش درکش وجرعه برجهان ریزو برو ✿ خواجه شمس الدین محمدحافظ شیرازی درمدح شیخ ابواسحق واکابر آن زمان خجسته نشان گوید بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق ✿ به پنج شخص عجب ملك فارس بود آباد ✿ نخست پادشهی همچو او ولایت بخش ✿ که جان خویش بپروردو دادعیش بداد ✿ دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین ✿ که قاضی به از آن آسمان ندارد یاد ✿ دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین ✿ که یمن همت او کارهای بسته گشاد ✿ دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف ✿ بنای کار موافق بنام شاه نهاد ✿ دگر قویم چوحاجی قوام دریادل ✿ که نام نیك ببرد ازجهان زبخشش و داد ✿ نظیر خویش نه بگذاشتندو بگذشتند ✿ خدای عزوجل جمله را بیامرزاد وازجمله افاضل آنزمان دیگری مولانا عبیدالزاکانی است که بعضی از رسایل هزل آمیز وسخنان فرح انگیز او در میان مردم اشتهار دارد واین قطعه درمرثیه شیخ ابواسحق از منظومات اوست **قطعه** سلطان تاج بخش جهاندار امیرشیخ ✿ کاوازهٔ سخاوت وجودش جهان گرفت ✿ شاهی چو کیقباد وچو افراسیاب کرد ✿ کشورچوشاه سنجرو شاه اردوان گرفت ✿ درعیش وساز عادت خسرو بنانهاد ✿ درعدل ورسم شیوه نوشیروان گرفت ✿ بنگر که روزگارچه منصوبه نمود ✿ نکبت چگونه دولت اورا عنان گرفت ✿ درکار روزگار و ثبات جهان عبید ✿ عبرت هزار بار ازین می توان گرفت ✿ بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال ✿ نی بر ستاره دست و نه بر آسمان گرفت وازمشاهیر شعراء آن اوقات خواجه کرمانی است واو ملقب وموسوم به کمال الدین محمود بودوخواجو را فضلاء سخن آرا نخل بندشعر القب داده اندزیرا که درتزئین الفاظ وتحسین عبارات جهد بلیغ مینموده دیوان خواجو مشهوراست وخمسهٔ که در برابر پنج گنج شیخ نظامی درسلك نظم انتظام داده بغایت نیکو واقع شده وآن کتاب رادرسنهٔ اربع واربعین وسبعمائه

باتمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده شد بتاریخ هفت صد و چهل و چار ۷۴۴ بود این نقش آذری چون کار علیه الرحمة من الله الغفار.

گفتار دربیان رفتن امیرمحمد مظفر بجانب آذربایجان و میل کشیدن اولاد آنجناب را دربلده اصفهان

درشهور سنه سبع و سبعین و ستمائه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده نخست بجانب اصفهان نهضت نمود تادر آن شهر مایحتاج سپاه مرتب سازد آنگاه اعلام ظفر پناه بصوب مقصد برافرازد و بعداز آنکه بحدود اصفهان رسید شاه سلطان شرط استقبال بجای آورد و چون مانند شیخ ابواسحق دشمنی را گرفته لوازم خدمتکاری و اخلاص بتقدیم رسانیده بود چشم میداشت که بانواع اصطناع اختصاص یابد و پرتو عنایت خال بر رخسار حال او تابد اما چون امیر محمد از خواجه برهان شنیده بود که شاه سلطان مبلغ هفتصد تومان از مال عراق تصرف نموده بنظر شفقت در وی ننگریست شاه سلطان پس ازروزی چند طوئی کرامند مرتب ساخته جناب مبارزی را بخانه بردو چون چشم او بر اسباب ضیافت افتاد نایرهٔ حسد او دراشتعال آمده باخواهرزاده آغاز سفاهت کرد وفرمودتا هرچه بهم رسانیده بودتاراج نمودند و بسبب اینحرکت ناپسندیده شاه سلطان نهال کینهٔ خال درفضای سینه نشاند و مقارن آن حال سیصد سوار از نزد جانی بیک خان که به تبریز آمده و ملک اشرف را کشته بودند باصفهان رسیدند تاامیر محمد را نزد خان برده یساول سازند و جناب مبارزی سخنان درشت درجواب گفته اخراجات ایلچیان را برشاه سلطان حواله کرد واورا ازینجهة تنقیض بسیار رسید و چون اوزبکان بآذربایجان معاودت نمودند خبر فوت جانی بیک خان و رفتن پسرش بردی بیك بطرف دشت قبچاق و استیلای اخی جوق بر تبریز شیوع یافت و جناب مبارزی تصمیم عزیمت فرموده بادوازده هزار سوار خنجرگذار بدآنجانب درحرکت آمد واخی جوق باسی هزار سوار ازدلیران نامدار آنجناب را استقبال کرده درموضع میانه گردان هردو کشور با یکدیگر دست در کمر زدند و حربی درغایت صعوبت روی نموده نسیم فتح وفیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی وزید واخی جوق روی بوادی گریز آورده شاه شجاع وشاه محمود بموجب اشارت پدر تانخجوان ازعقبش رفتند آنگاه عنان یکران باز کشیده سه شبانه روز در آن مکان بعیش و طرب بپرداختند و بخدمت امیر مبارزالدین محمد باز گشتند و آنجناب پسرانرا بسخنان درشت ودشنامهاء ناخوش مکدر و مشوش گردانیده جلدوی فتح بنام شاه یحیی نوشت وازینجهة شاه زادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر شدند و چون جناب مبارزی مدة دوماه در تبریز بسر برده شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجان است و بنابر آنکه منجمان باامیر محمد گفته بودند که تورا ازجوانی ترك چهره بلند بالاملالتی روی خواهد نمود و

آنجناب ماصدق این مفهوم سلطان اویس را میدانست و گمان نمیبرد که آن آفت بجهت مخالفت شاه شجاع بروی خواهد رسید تبریز را باز گذاشته روی باصفهان آورد و در اثناء راه بیشتر از بیشتر اولاد را رنجانیده بکشتن ومیل کشیدن تهدید کرد بلکه گاهی سخنان نسبت بآن جوان عالیشان برزبان می آورد که استر با نان از تلفظ بامثال آن شرم دارند بنــاء علی هذا شاه شجاع و شاه محمود خاطر بر گرفتن پدر قرار داده شمهٔ ازین معنی باشاه سلطان درمیان نهادند شاه سلطان چون از جناب مبارزی بغایت آزرده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شمارا بگیرد و سلطان بایزید را بر تخت نشانده خود لشگرکش باشد آنگاه آن سه سرکش باهم عهد و پیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را گرفته مقید سازند و بعد از وصول بآن بلده نیمشبی سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمده رخصت فرار طلبیده شاهزاده از سبب استجازه پرسیده جواب داد که چنین شنیده ام که امیر محمد از عهد و میثاق ما خبر یافته اگر این سخن را سستی کنند فردا همه را میکشد پس اورا میباید گشت شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که صباح خاطر از مهم پدر فارغ گرداند و روز دیگر شاه شجاع شاه محمود و شاه سلطان را باخود متفق گردانیده بدروثاق امیر محمد رفت و جناب مبارزی در آنوقت در بالا ـ خانه بود و بتلاوت کلام الله اشتغال مینمود شاه محمود با نوکران خاصه بردر بیرون نشست و شاه شجاع باجمعی از دلیران در پای نردبان بایستاد و مسافر ایوداجی باشش نفر ببالا رفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بودید جواب دادند که شاه شجاع خرجی ندارد جناب مبارزی غضبناك دست به شمشیر برد و مسافر ایوداجی خود را بر بالایش افکنــد آنجناب از زیر آن برجست و بجنك مشت مشغول گشت و شادی سپر باز پا یهایش را گرفته بکشید تا بیفتاد وفی الحال آنجماعت شیر بیشهٔ شجاعت را درهم بسته درخانه مضبوط ساختند و او زبان بدشنام گشاده تا هنگام غروب لب از هرزه گوئی نبست وچون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود وشاه سلطان جیبه پوش گشته جناب مبــارزی را بقلعهٔ طبرك بردند و در شب جمعهٔ نوزدهم رمضان سنه ستین و سبعمائه شاه سلطان بموجب اشاره شاه شجاع بدان حصار شتافته جهان بین آنخسرو حشمت آئین را میل کشیدند و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته پدر مکفوف البصر را بقلعهٔ سفید فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر نیز در آن ایام بحکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دوماه اوراق هستی را بباد فنا داد و امیر محمد بعد از آن بیست روز در آنحصار بسر برد باکوتوال قلعه اتفاق کرده طبل مخالفت فروکوفت و بنــا بر آنکه اولاد امجاد از کردار خویش پشیمان بودند در استرضا خاطر پدر کوشیده رسل و رسایل فرستادند و مراسم عذرخواهی بتقدیم رسانیده مهم بر آن جمله قرار دادند که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه بدستور سابق باسم و لقبش مزین باشد و شاه شجاع استصواب پدر درهیچ کار دخل ننماید وجناب مبارزی بشیراز رفته شاه شجاع بوعده وفا نمود و بعد از چــندگاه امیر محمد مظفر باغواء طایفهٔ از مردم بدگوهر همت بر آن گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان بایزید را بر تخت سلطنت نشاند و شاه یحیی را لشگرکش گرداند شاه شجاع ازین معنی وقوف یافت

مفسدان را بسیاست رسانید و پدر را بقلعهٔ گرمسیر فرستاد و آنجناب در آنحضار مریض گشته بیماری امتداد یافت شاه‌شجاع بتصور آنکه شاید بواسطهٔ نقل‌مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را بقلعهٔ بم بردند اما هیچ فایدهٔ بر آن مترتب نشد ودر اواخر ربیع‌الآخر سنهٔ خمس و ستین وسبعمائه مدت حیاة جناب‌مبارزی بپایان رسید نعش اورا بمیبد نقل کرده درمدرسه مظفریه بخاک سپردند وجهة ترویج روح ختمات کلام واطعام فقراء وایتام بجا آوردند واز امیر محمد مظفر چهار پسر ماند **شاه شجاع شاه‌محمود سلطان احمد سلطان بایزید** واز جمله اعاظم فضلاء ومحدثان **شیخ سعیدالدین محمد بن مسعود** الگازرونی معاصر امیر محمد مظفر بود در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز بلوازم افاده ونشر علوم دینیه اشتغال مینمود از مصنفات آنجناب شرح مشارق‌الانوار وسیر سیدالابرار صلی‌الله‌علیه وآله‌الاخیار مشهور است وآن سیر بزبان اهل‌خبر بسیر گازرونی مذکور وفات شیخ‌سعید درشهورسنهٔ ثمان و خمسین وسبعمائه بوقوع انجامید و ازشعراء آنزمان یکی مولانا رکن‌الدین الهروی است درمیان شاعران برکن‌صاین شهرت گرفته درروضةالصفا مسطور است که در آن روز که شاه‌شجاع وشاه‌محمود قصد گرفتن امیر محمد مظفر کردند غیر از رکن‌صاین هیچکس پیش جناب مبارزی نبود وچون آن‌فتنه روی‌نمود مولانا رکن‌الدین خودرا از آن بالاخانه پایان انداخته زبان بدشنام وسفاهت بگشاد وروی بگریز آورد ودر آن اثنا برشاه‌شجاع بگذشت وازغایت خوف وحیرت شاه را نشناخته همچنان ناسزا میگفت شاه‌شجاع شمشیری برشکمش زد وخدمت مولوی از پای درآمده احشاوامعاء وی ظاهر گشت آنگاه شاه را شناخته گفت از برای خدا ترحمی فرمای شاه‌شجاع درخنده شده گفت معذور دار که این امر ندانسته واقع شد وجراحان را طلبید تازخم اورا دوختند بمعالجه مشغول شدند ورکن‌صاین در اندك زمانی صحت یافته ملازمت شاه‌شجاع اختیار کرد ودر آن اوان که شاه‌شجاع به‌یزد میرفت در یکی ازمنازل بار رکن‌صاین آغاز مطایبه فرموده کیفیت آنواقعه رابیادش داد و پرسید که چندسال دیگر میخواهی که زنده باشی مولانا گفت ده‌سال دیگر وهمان ساعت مزاجش متغیر گشته ازخرگاه بیرون رفت وچون بخیمه رسید جان بقابض ارواح سپرد.

ذکر پادشاه جهان‌مطاع جلال‌الدین شاه‌شجاع

طبع آفتاب‌شعاع شاه‌شجاع مرآت صورت حقایق‌معانی بود وهمای همت آن پادشاه واجب‌الاتباع برفراز آشیانه سدره پرواز مینمود طینت طیبه‌اش بصفت کرم وتواضع موصوف وذات خجسته‌اش بمکارم اخلاق ومحاسن آداب‌معروف ووفور شجاعتش ماحی آثار اسفندیار ورستم‌دستان وکمال سخاوتش ناسخ اطوار معن بن زایده وحاتم ودر احیاء مراسم‌عدل و انصاف باکسری معادل و درتحصیل مسائل محسوس ومنقول سرخیل ارباب فضائل قوت حافظه‌اش بمرتبهٔ بود که هفت‌هشت بیت‌عربی رابیك‌خواندن ازبر میکرد وجودت افکار

صایبه‌اش بمثابهٔ که مراد بخار بر علمارا از معضلات عبارات بمجرد ادنی توجهی بر زبان میآورد و شاه‌شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام‌الله فراغت یافته بکسب کمالات انسانی پرداخت و باندك زمانی بزروهٔ مهارت علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شده دراکثر فنون عقلی و نقلی بهره کامل حاصل ساخت رباعی ذات او کامل در ادراك علوم ✿ وز کمال عقل دراك علوم پیش طبعش ابحیوان مرده‌دل ✿ فهم تیزش کرده آتش را خجل اشعار آبدارش غیرت صنوف جواهر شاهوار و منشات بلاغت شعارش رشك افزای عقود لآلی آبدار بیت بنظم و نثر در عالم علم بود ✿ پناه اهل شمشیر و قلم بود و چنانچه سابقاً پرتو اشارت بر آن تافت ولادت با سعادتش در سنه ۷۶۳ وقوع یافت و در سنه ستین و سبعمائه پدر خود را گرفته میل کشید و من حیث‌الاستقلال پای بر مسند اقبال نهاده ضبط مملکت را پیش نهاد همت گردانید و در سنه ۷۶۵ میان او و برادرش شاه‌محمود مخالفت دست داد و در سنهٔ خمس و ستین شاه‌شجاع شکست یافته شیراز بدست شاه‌محمود افتاد و در سنهٔ سبع و ستین بار دیگر صورت نصرت شاه‌شجاع را روی نمود و شاه محمود باصفهان رفته بحکومت آن مملکت قناعت فرمود و در سنهٔ ثمان و سبعین و سبمائه شاه‌محمود را سفر آخرت پیش گرفت و بلدهٔ اصفهان در سلك سایر قلمرو شاه‌شجاع سمت انتظام پذیرفت و در سنهٔ ۷۸۶ شاه‌شجاع نیز بعارضهٔ قوی ضعیف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در شب یکشنبه ۲۱ شعبان سال مذکور رخت هستی بباد فناداد اوقات حیاتش پنجاه و سه سال و دوماه بود و او مدت بیست و پنجسال و دوماه سلطنت نمود پرتو اهتمام خواجه قطب‌الدین صاحب‌عیار و امیر کمال‌الدین حسین رشیدی و خواجه جلال‌الدین تورانشاه و خواجه قطب‌الدین سلیمانشاه بن خواجه محمود کمال و شاه رکن الدین حسن بن سید معین‌الدین اشرف بنوبت بر منصب وزارتش می‌تافت چنانچه شمهٔ از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده سمت تفصیل خواهد یافت والتوفیق من‌الله تعالی انه هو القادر علی ما یشاء.

گفتار در بیان وقایع ایام سلطنت شاه‌شجاع و ذکر سلوك شاه محمود و شاه یحیی در طریق خلاف و نزاع

چون شاه‌شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد در استمالت خاطر کوشیده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد و زمام ایالت اصفهان و ابرقو در قبضه اقتدار شاه - محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان عمادالدین احمد اختصاص پذیرفت وحبس شاه یحیی در قلعه قهندز بوقوغ پیوست و خواجه قوام‌الدین صاحب‌عیار برزیلوچهٔ وزارت نشست بعد از روزی چند که حال بفراغت بگذشت بار دیگر خبر عصیان و طغیان هزاره جرمان و اوغان و تحصن در قلعهٔ منوجان شایع گشت شاه‌شجاع دفع شر آنجماعت را اهم مهمات دانسته لواء نهضت برافراخت و باسپاهی یکدل منازل و مراحل قطع کرده ظاهر آن قلعه

رامضرت خیام ظفرانجام ساخت ومدتی بین‌الجانبین غبارجنك وشین درهیجان بوده بالاخره اعیان‌جرمان واوغان‌از مقابله‌عاجز گشتند وطالب مصالحه ومهاذته شده بساط جدال در نوشتند وجناب‌شیخ‌الاسلامی مولانا عبدالعزیز راکه ازاولادشیخ شهاب‌الدین تون‌پشتی بود شفیع‌جرائم خودساخته بدرگاه‌پادشاه شتافتندوشرف بساط بوس‌حاصل کرده‌باصناف الطاف‌اختصاص یافتند آنگاه‌لواءظفر پناه‌بصوب شیراز توجه‌نمودومدتی میان‌شاه‌شجاع وشاه محمود طریق‌موافقت مسلوك‌بود ودرسنه ۷۶۵ بنـا بر بعضی‌از ضروریات ملکی گماشتگان شاه‌شجاع مـال‌ابرقوه رابحیطهٔ ضبط در آوردند واین معنی سبب مخالفت برادران گشته‌آن دوپادشاه‌کامران قصد ممـلکت یکدیگر کردند نخست شاه‌محمود تیغ جلادت آخته‌خطهٔ یزدرا مسخرساخت ونام‌برادر بزرگتررااز خطبهٔ افکنده‌رایت مخالفت برافراخت شاه‌شجاع بعدازاستماع‌اینخبر بالشکر قیامت‌اثر بصوب اصفهان‌شتافت وشاه محمود بقدم‌مقابله پیش آمده‌آخرالامر عنان‌بچهار دیوار اصفهان تافت و شاه‌شجاع در ظاهر آن‌بلده‌منزل گزیده آغازمحاصره کرد وشاه‌محمود گاهی‌ازشهر بیرون تاخته‌لوازم شجاعت بظهور می‌آورد درآن اثنـاروزی جمعی‌در کمین گاه نشانده از دروازه بیرون خرامید ازجانب شاه‌شجاع شاه‌سلطان سلاح‌برخودراست کرده مستعدقتال گردید درحملهٔ نخست شاه‌محمودپشت برمعرکه کرده روی بشهر نهاد وشاه‌سلطان‌ازفریب اوغافل‌بوده عنان‌بجانب اصفهان انعطاف‌دادچون بکمین گاه عبورنمود شاه‌محمود بازگشته‌آغازحرب فرمود آنجماعت‌که درکمین نشسته‌بودند مانندشیر خشمناك‌برسر شاه‌سلطان تاختند و اورا باین‌روبه‌بازی بدست آورده اسیر ساختندشاه محمودپسرعمه را منظورنظرعنایت نگردانید وازهمان‌شربت که‌باامیرمحمدمظفر داده‌بود جرعهٔ بوی‌چشانید مولاناصدرالدین عراقی که‌ازجمله هواخواهان امیرمحمد بود در واقعهٔ شـاه‌سلطان این‌رباعی نظم‌فرمود **رباعی** گردست‌قضا چشم‌تورا میل کشید ☆ درذات‌شریف‌تو نشد نقص‌پدید آن‌کس که بدان‌چشم توآسیب‌رساند ☆ اونیز بعینه مکافاتش دید بعدازآن میان برادران‌صلح گونه اتفاق‌افتادوشاه‌محمود خطبه‌بنام برادربزرك‌تر خواندشاه‌شجاع‌عنان‌بصوب‌شیرازانعطاف داددرخلال این‌احوال شاه‌یحیی درقلعهٔ قهندزجمعی‌راباخود متفق ساخت وهمانجامتحصن شده‌رایت مخالفت برافراخت وشاه‌شجاع فوجی ازسپاه بمحاصره تعیین‌کرد شاه یحیی وسیلتها انگیخت وبدست‌تضرع ونیازدردامن عم‌بزرگوارآویخت شاه‌شجاع بنابرکرم جبلی ازسرجریمهٔ برادرزاده درگذشت و شاه‌یحیی بخدمت مـبادرت نمودوحسب‌الحکم بجانب یزدروان‌گشت بعدازوصول‌بظاهر آن‌بلده ووقوع محاربه‌ومحاصره بریزداستیلا یافت وخواجه‌بهاءالدین‌را که گماشته شـاه‌محمود گریزانیده بار دیگرعنان بوادی‌مخالفت تافت‌چون‌اینخبر بشاه‌شجاع‌رسید بالشکر بسیارمتوجه‌ابرقوه گردید‌بعدازنزول‌درآن‌منزل خواجه قوام‌الدین وزیررابمحاصرهٔ یزدروان فرمود وخواجه بظاهرآن‌بلـده رفته بامر محاصرهٔ ومحاربه اقدام نمود باندك زمانی‌کار برشاه یحیی تنك‌گشت وباردیگر شفعـا

انگیخت تاشاه‌شجاع ازسرجریمهٔ اودرگذشت حقیقت‌حال آنکه درآن ایام که‌شاه‌یحیی درقلعه قهندر محبوس‌بود شاه‌شجاع برادر خودشاه مظفررا درعالم‌رؤیا مشاهده‌نمود که باوی‌میگوید که ملتمس‌چنانست که اولادمرا مستاصل‌نگردانی بلکه‌نسبت بدیشان طریقهٔ لطف ومرحمت بظهور رسانی بنابرآن شاه‌شجاع دراستیصال شاه‌یحیی سعی‌نکرد و بمجرد ملایمتی که ازآنجناب واقع‌شده خواجه‌قوام‌الدین‌را طلبیده روی‌بشیراز آورد و درذیقعده همین‌سال یعنی‌هفتصدوشصت وچهار خواجه‌قوام‌الدین صاحب عیارکه اعتبار بسیارپیداکرده بود ونسبت بامرا واعیان تعظیم وتکبر مینمود بلکه‌گاهی بی‌مشورت پادشاه نیزبه‌فیصل‌مهمات اقدام میفرمود مواخذومقیدگشت وبعداز تعذیب فراوان دست سیاست شاه‌شجاع بساط حیاتش درنوشت آنگاه امیرکمال‌الدین حسین رشیدی‌بمنصب وزارت رسید وازسروقوف واهتمام بتمشیت امورمملکت ومال مشغول‌گردید .

ذکرمخالفت شاه‌محمود کرت‌ثانی وتسخیرکردن تختگاه سلیمانی

درسنه‌خمس‌وستین وسبعمائه شاه‌محمودایلچیان سخن‌دان‌نزد سلطان‌اویس‌ایلکانی فرستاده استمداد فرمودوسلطان‌اویس‌طمع درتسخیرمملکت فارس‌وعراق کرده اشارت نمود تاازامراء خاصه‌وی‌آقچه‌باشی وساقی ومبارکشاه‌دولی وازارکان دولت امیرشیخ ابواسحق وامیرغیاث‌الدین منصورشول وسلغرشاه ترکمان‌درصحبت امیرشیخ علی‌ایناق روی‌باصفهان آوردند وشاه محمود بوجودایشان استظهارتمام پیداکرده بجانب شیراز دراهتزاز آمدوشاه‌یحیی رابطمع ابرقوه ازراه یزدباشعار خلاف شاه‌شجاع‌اظهارنمود ودرقصر زردبوی پیوست وسرداران لرکوچك وقم‌وری وکاشان وآوه وساوه نیزبشاه محمود پیوستند وچون‌آوازه‌کثرت عددوعدد آن سپاه‌بسمع شاه‌شجاع رسید باخواص‌و مقربان طریق‌مشورت مسلوك‌داشته منشی‌آستان سلطنت آشیان‌راپیش‌خودطلبید وگفت مثنوی به‌محمودبنویس‌کای ارجمند ✿ رسانیده بردولت خودگزند نه‌محمود بینم‌بجنك آمدن ✿ مرا وترا تیغ بر هم زدن تصورکن ای نامور شهریار ✿ که‌گرزانکه هردو بباشیم یار که‌یاردکشیدن سپه‌پیش‌ما ✿ چوآگه‌شود ازکمابیش‌ما اویس‌اربما ترك‌تازی کند ✿ مگرباسرخویش بازی‌کند زفردوسی‌پاك‌دین یادکن ✿ نگرتاچه‌گوید دراینجا سخن که‌گر دوبرادر بهم‌دادپشت ✿ تن کوه‌را بادماندبمشت وچون این‌مکتوب بشاه محمود رسیدبعد ازتقدیم استشاره درجواب نوشت‌که بندگان پادشاه لشکر باصفهان آورده‌مملکت‌را خراب‌کرد وهنوزاز مزاج ایشان ایمن‌نیستم بناچار استعانت بسلطان اویس‌بردم‌که شاید ایمن‌توان‌بود شاه‌شجاع ازمطالعه این‌مکتوب دانست‌که آتش فتنه شاه‌محمود جزباستعمال‌شمشیرآبدار سمت انطفا نپذیرد وسیلاب‌طغیان لشکرآذربایجان ازغیرصرصر حمله مردان دلاورصفت انقطاع نگیرد بنابرآن سپاه فراوان مجتمع‌ساخته

ازشیراز بجانب بیضادراهتراز آمدواین قطعه‌را گفته نزدبرادرفرستاد **قطعه** ابوالفوارس دوران منم‌شجاع زمان٭ که نعل‌مرکب‌من تاج‌قیصراست وقباد منم که‌نوبت‌آوازهٔ صلابت من ٭ چوصیت‌همت‌من‌در بسیط خاك افتاد چومهر تیغ گذار وچوصبح‌عالم گیر ٭ چوعقل راهنمای وچوشرع نیك نهاد کمال‌صولتم ازحیلهٔ کسان ایمن ٭ بنای‌همتم ازمنت خسان آزاد نبرده‌عجز بدرگاه هیچ مخلوقی ٭ که بربناء توکل نهاده‌ام بنیاد بهیچ‌کارجهان روی‌دل‌نیاوردم ٭ که‌آسمان دردولت بروی‌من‌نگشاد تورسم وخوی پدرگیرای برادر من ٭ که شوهریت نیایدزدختردلشاد مکن‌مکن که‌پشیمان شوی‌بآخرکار ٭ زمکرروبه پیروزلشگر بغداد **القصه**هردوفریق بعدازقطع‌طریق درمنزل‌دشت رس‌یاصحرای‌خانسار وسرچاه‌بهم‌رسیده دست بآراستن‌سپاه صف‌شکن‌برآوردند وشاه‌شجاع قرةالعین‌سلطنت شاه‌اویس را به‌میمنه فرستاد ومیسره‌راه بوجود سلطان عمادالدین احمد استحکام داد و بنفس‌نفیس درقلب‌جای‌گرفت وشاه‌محمود شیخ‌علی ایناق وامیرغیاث‌الدین منصورشول و بوکم‌ترکمان رادرمیمنه بازداشت‌وضبط‌میسره‌را باامیرساقی وسلغرشاه‌ترکمان‌باز گذاشت وخوددرقلب مقام‌گرفت آنگاه‌ازهردوجانب طالبان نام‌وننك چنـك در جنك زده‌آتش کشش‌وکوشش بنوعی‌برافروخت‌که تاثیردخان‌آن کرهٔ زمهریررا بجوش‌آورد و شرار شعله‌آن‌خرمن‌مارا سوخته درجرم فلك اثرکرد هرخدنکی‌که ازشست‌زرین چنگی‌گشاد یافت آهنك‌جان‌پهلوانی نمود وهرتیری‌که ازترکش‌روشن‌ضمیری‌درپرواز آمد درفضای سینه‌امیری‌گشود **بیت** چکاچاك‌خنجرزمیدان‌کین ٭ بهفتم‌فلـك شدزروی زمین عاقبت شاه محمودغالب آمدوچون خسرو ثوابت وسیـار بجانب دیارمغرب شتافت شاه‌شجاع عنان انهزام‌بصوب‌شیراز تافت وسلطان‌عمادالدین احمدرقم بیوفائی برچهره حال‌خویش کشیده ازبرادربزرگترجداشد وبشاه محمودپیوست وروایتی‌آنکه قبل‌ازتـلاقی فریقین نزدشاه‌محمود رفته بودوشاه‌شجاع پس‌ازوصول شیراز دربفساراءمعسکر ساخته‌پسرخود سلطان‌شبلی‌رابکرمان‌ارسال‌داشت‌شاه‌محمود بامراءعراق وآذربایجان‌متعاقب‌بظاهر آن بلدهٔ فاخره‌نزول‌اجلال‌فرمودوشاه‌شجاع‌درشهر متحصن‌شدوزمان‌محاصره بتطویل‌انجامیده آثارعجزوانکسار برصحایف‌روزگارشیرازیان‌ظاهرگشت وشاه‌شجاع‌جهت‌طلب محاصره جمعی‌ازاشراف‌واعیان‌رامتعاقب‌یکدیگر نزدشاه‌محمودفرستادوشاه محمود بروفق مطلوب ایشان‌راجواب‌نداد آخرالامرمؤلف تاریخ آل‌مظفر یعنی قدوهٔ‌اهل‌فضل‌وهنرمولانامعین‌الدین یزدی‌جهت‌سرانجام‌آن‌مهم‌ازشهر بیرون‌رفت وشاه‌محمودجناب‌مولوی راتعظیم‌نموده گفت بنابراستیلاءامراوسلطان‌اویس‌مراچندان‌اختیاری‌نمانده‌اکنون مناسب‌چنان‌است‌که آقام شاه‌شجاع‌باברقوه روند وآنمقدارتحمل‌نمایند که‌من‌امراءبیگانه‌را بوطن‌ایشان‌بازگردانم آنگاه‌ممالیك موروث را برسبیل راستی قسمت‌نمائیم وچون‌مولانامعین‌الدین بازگشت واین پیغام‌بشاه‌شجاع رسانیدشاه‌عالی‌گهر رقعهٔ ببرادرنوشته التماس نمودکه بپای‌قلعه قهندزآید تا بمشافهه‌گفت وشنودکرده شودواین‌بیت‌را درآن مکتوب ثبت‌کردکه **بیت**

اگرچه دل بکسی داد یارماست هنوز ٭ بجان او که دلم برسر وفاست هنوز وشاه محمود ملتمس برادر را بعز اجابت اقتران داده این بیت را ازهمان غزل درجواب قلمی نمود بیت جنایت ازطرف آن شکسته پیمان است ٭ وگرنه ازطرف ما همان صفاست هنوز وروز دیگر در پای قلعه قهندر قران سعدین دست داده مقرر شد که شاه شجاع از راه حصار سربند امیر بجانب ابرقو رود وآنجناب در وقتی مناسب باجمعی ازخواص طریقه حزم مرعی داشته از طریق معهود عنان براه قصر زرد تافت وقرین صحت وسلامت بابرقو شتافت وحال آنکه سلطان احمد وشاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بتکامشی شاه شجاع روی براه سربند امیر آورده بودند چون در آن طریق ازوی اثری ندیدند رفیق یأس وحرمان باز گردیدند وشاه محمود بعد از رفتن برادر درعین تنعم وناز بدارالملك شیراز در آمد واخبار این فتح نامدار را باتحف وهدایا بسیار نزد سلطان اویس فرستاد وشاه شجاع چون بمرحله خانگشت رسید پهلوان خرم که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت مرتب ساخته باستقبال موکب همایون شتافت وشاه بنظر عاطفت دروی نگریسته آن زمستان در ابرقو بفراقت و عشرت بگذرانید وبعد ازانقضاء دوسه ماه اسفندارمذ عازم کرمان گردید.

ذکر عصیان دولتشاه در کرمان وکشته شدن او بحکم پادشاه عالیمکان

در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن بود وشاه محمود بلوازم محاصره قیام می نمود بخاطر ستوده مآثر شاه شجاع گذشت که امکان دارد که بعضی از توابع خواجه قوام الدین وزیر بنابر کینه که از قلبش در سینه دارند درین محل جمعیر الاضلال کرده فتنه انگیزند بنابر آن هر یك از آنجماعت را ببهانهٔ ازشهر بیرون فرستاد ازآنجمله ملك محمد ودولت شاه را بمحصلی مال کرمان روان ساخت وبعد از توجه آن دو عزیز شاه شجاع اندیشید که چون عرصهٔ کرمان ازوالی صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان پس از تحصیل اموال خیال استقلال نمایند بنابر آن مقرر ساخت که خواجه مجدالدین قاقم باتفاق امیر ماکو افغانی بادوهزار ازسالکان مسالك پهلوانی بدار الامان کرمان رفته ازمحافظت آن مملکت غافل نباشند امادولتشاه وملك محمد چون بدان ولایت رسیدند و احوال فارس وعراق را مشوش دیدند طمع درحکومت کرمان کرده امیر غیاث الدین حاجی میر آخور را که در کرمان حاکم دیوان برغو بود وخواجه بدرالدین هلال را که باتابکی سلطان شبلی قیام می نمود ببهانه بدیوان خانه طلبیده فی الحال اختر زندگانی هردو را باحتراق هلاك مبتلا ساختند وسرهاء ایشان را بیرون انداختند ونوکران امیر غیاث الدین وخواجه بلال فرار نموده امیر بهلول که او نیز منصب حکومت داشت باسیصد سوار بگریخت ودولتشاه سلطان شبلی را در قصر جنگر محبوس گردانید ورسولی ازعقب امیر بهلول فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود انسب بحال شما آنست که بازگشته در کرمان بمهم خود مشغول

باشید وامیر بهلول قبول کرده مراجعت فرمودودولت شاه‌ابواب خزاین‌وانبار گشاده نقد وجنس بسیار بمردم دادوازروی استقلال در کرمان‌پای برمسند حکومت نهاد وچون‌خواجه مجدالدین وامیرما کو بظاهر آن‌بلده‌رسیدند وحال بر آن‌منوال‌دیدند امیرما کو باز گردید وخواجه‌مجدالدین وسیله‌انگیخته بشهرخزامیدو این‌اخباررامتعاقب‌ومتواتر شاه‌شجاع‌در شیرازمی‌شنود وبنابر آنکه بسبب‌تسلط اعدامجال‌تدارک‌آن اختلال‌نداشت تحمل‌میفرمود وچون ازشیراز بابرقوه رفت وهجوم‌لشگر سرما کمتر گشته سلطان کل‌روی بدارالامان باغ وبستان‌آورد ودرشهورسنهٔ ۷۷۶ شاه‌شجاع باسیصد سوار جرار که‌هر یك‌درمیدان جلادت ثالث‌رستم‌واسفندیار بودند ازابرقوه‌بجانب کرمان روان‌شدودراثناءراه شاه‌سلمان برادر شاه‌سلطان بـادویست سوار وبعضی از امراء عـرب بـا پـانصد سوار بموکب نصرت شعار پیوستند و چون نواحی کرمـان از غبـار سم سمندر سپاه نصرت نشان عنبر افشان‌گشت دولت شاه باچهارهزارمرد خنجر گذار دربرابر آمده اماتاب یك حمله نیاورده بچهار دیوار کرمان‌گریخت وبسیاری ازلشگریان اوالتجا بآستان خسرو گیتی ستان‌کردند وبعدازآنکه‌ماهچه رایت‌آفتاب اشراق‌پرتو وصول بظاهر کرمان انداخت امیرمبارزالدین رمضان اختاجی وخواجه جلال‌الدین توران شـاه‌وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده‌دولت شاه‌رانصیحت نمودند تاازمقام‌قلعه‌داری درگذشت وغـاشیهٔ اطاعت بردوش‌گرفته بااشراف واعیان دارالامان متوجه اردوی‌همایون گشت وپادشاه در باره او اصناف الطاف مبذول داشته آن‌بلدهٔ فاخره رابیمن مقدم شریف مشرف گـردانیدو خواجه علاءالدین اتابك این‌قطعه بربدیهه گفته بعرض‌رسانید **قطعه** تو آن‌سلطان‌دینی کز سرصدق ✿ دعاگویند بعدازهرنمازت ✿ اجل‌را دست‌کوته بادیارب ✿ ز عطف دامن عمر درازت ✿ بزودی باد درملك سلیمان ✿ سلیمان‌آصف‌ومحمودایازت وهمدران‌ایام که‌شاه‌گردون احتشام بکرمان‌درآمد دولتشاه گمراه قصد غدری کرده با جمعی اتفاق نمود که‌شب بخوابگاه پادشاه درآیدوتیغ تیزرابخون ولی نعمت بیالاید امیردرسون از این‌مکر واقف‌شده کیفیت‌حال بعرض رسانید وشاه‌شجاع آن حـرام‌نمك را بـاجمعی‌از موافقانش بشمشیر سیاست بگذرانید ودرآن‌باب‌این سه‌بیت نظم‌فرمود **نظم** امان‌چون خواست فرمودم آمانش ✿ چوعجزآورد بخشیدم‌بجانش ✿ دگرچون غدردر دل داشت غدار✿سراندازان‌شد این‌شمشیر خونخوار✿ سك‌مکارودون بیوفابود✿ مکافات‌جفاکاران جفا بود .

گفتاردربیان ارتفاع رایت دولتشاه شجاع کرت دیگروگریختن شاه محمود ازشیراز بعدازاستعمال شمشیروخنجر

چون‌خسروعالی‌مکان‌از تنسیق مهمات دارالامان کرمان‌باز پرداخت‌متوجه گرمسیر گشته گوشمال‌هزاره‌جرماواوغان راوجههٔ‌همت ساخت دراثناء طی مسافت درهرمنزلـی

مقبلی بشرف ملازمت می رسید و بهر کامی کامی مشاهده می گردید وچون امیر سیورغتمش واعیان هزاره جرما و اوغان از توجه پادشاهی گیتی ستان آگاه شدند درقلاء سپهر ارتفاع وقلل جبال آسمان مثال تحصن جستند وعساکر منصوره درگرد آن منازل حصن حصین نشسته دلیران جرما واوغان بهنگام مجال پای درمیدان جدال می نهادند و متانت وحصانت آن مواضع اذلال آن زمرهٔ ضلال آشیان آسان تیسیر نمی پذیرفت وزمان محاصره سمت امتداد گرفته اوغانیان ازشاه محمود استمداد نمودند واوشاه یحیی را بمعاونت نامزد کرده چون خدمتش بحدود گرمسیر رسید مکتوبی نزد عم بزرگتر فرستاد واظهار اطاعت فرمود برطبق دلخواه جواب یافت وترك امداد اوغانیان کرده بدارالعباد یزد شتافت مقارن آن حال عارضهٔ درد پای برشاه شجاع مستولی شده یکدو کوچ پس نشست ودشمنان دلیر گشته پیش آمدند درآن اثنا جمعی ازمسافران علمی برسبیل تحفه از مدینه طیبه ببارگاه پادشاه آوردند وآن جناب دست اعتصام بذیل آن رایت متبرکه درازکرده عنان مراجعت انعطاف داد وایلغار فرموده برسر اوغانیان رسید چنانچه مجال فرار بذروه جبال نیافتند وناچار حلقه اطاعت درگوش کشیده امیر سیورغتمش باسایر روساء آن طایفه بملازمت مبادرت نمود وشاه شجاع مظفر ومنصور مراجعت فرمود ومقارن آنحال شاه یحیی رسل ورسائل بکرمان فرستاده دختر بزرك پادشاه پادشاه سلطان را خواستگاری کرد و شاه شجاع ملتمس برادرزاده را مبذول داشته حجله نشین تتق عصمت وجلال را باتجملات پادشاهانه بجانب یزد روان فرمود وبعدازوقوع این اموراستقامت تمام در مهام خسرو سپهر احتشام پیداشده فوج فوج ازلشکریان شیراز ازروی امید بدرگاه عالمپناه آوردند ودرمدت اندك لشکر بسیار درظل رایت نصرت شعار جمع آمد ودرآن اثناء اصول واعیان فارس ازتحکمات تبریزیان بجان آمدند وکلوحسین راجهت استدعا لواء کشورگشا بکرمان فرستادند و شاه شجاع بعدازملاقات باکلوحسین بدیدن پیکر فتح وظفر امیدوار گشته بجانب شیراز در اهتزاز آمد وچون موضع چهار گنبد ازفرنزول هما یون غیرت افزای هفت گنبد گردون شد شاه منصور بن شاه مظفر ازیزد رسیده بموکب عالی پیوست وخبر توجه لشکر نصرت اثر درشیراز شایع گشته شاه محمود باجنود نامعدو باستقبال برادر توجه فرمود وشاه شجاع ازقرب وصول شیرازیان وقوف یافته ازراه دیگر عنان بطرف مقصد تافت وشاه محمود این معنی رادانسته او نیز روی سوی شیراز آورد شاه محمود درظاهر شهر وشاه شجاع درسر پل فسا منزل گزید بیت برابر نشسته دو گیتی فروز ٭چنین تابر آمد برین چندروز آنگاه آن دو پادشاه گیتی پناه بلکه دو شیر کینه خواه بعزم رزم برخاسته صف قتال بیاراستند وبیادحمله ابطال رجال درحال آتش حرب و نائرهٔ طعن وضرب زبانه زدن گرفت وازهیجان غبار معرکه پیکار آئینهٔ نورانی خورشید فایض الانوار صفت تیرگی پذیرفت وشاه محمود شکست یافته عنان بجانب شهر تافت وشاه شجاع بنصرت وظفر مخصوص شده درنزدیکی شیراز فرود آمد وهمدران سه چهار روز بعضی ازاعیان فارس نهانی قاصدی به آستان اقبال آشیان

فرستاده پیغام‌دادند که هرگاه اعلان‌ظفر پناه پرتووصول برظاهرشهراندازد مادروازها رابسان ابواب‌دولت وسعادت برروی‌روزگارهمایون آثار خواهیم گشود وشاه‌محمودابن مواضعه‌را شنوده دراواخرذیحجه‌سنه۷٦۷ که‌شبی پردهٔظلام نورباصره‌را ازرویت اشباح مـانع بود باطایفهٔ از خواص بصوب اصفهان نهضت فرمود در اثناء راه سلطان احمد ازوی‌تخلف‌جسته ببرادر بزرگتر پیوست‌وروزدیگر که‌خسروثوابت وسیار براورنك‌فیروزه رنك‌سپهر قرارگرفت شاه‌شجاع بحشمت‌وعظمت بسیار بدارالملك فارس درآمده تخت سلطنت رابوجود همایون زیب‌وزینت داد و بشارت امن وأمان بمسامع طوایف انسان رسانیده ابواب‌نصفت واحسان برگشاد ودرامرمعروف‌ونهی منکر وتقویت‌ارکان شریعت خیرالبشر صلی‌الله‌علیه‌وآله الی یوم‌المحشر مبالغه‌بسیار نمودودرتعمیرمساجد و مدارس و خوائق مساعی‌جمیله‌مبذول داشته‌ملازمت‌مجلس‌علماء کـرام اختیار فرمود ومنصب قضاء شیراز وتوابع را بمولانا بهاءالدین‌عثمان کوه کیلوئی‌مفوض داشت وخواجه قطب‌الدین سلیمان‌شاه‌بن‌خواجه‌محمود کمال رایت‌وزارت برافراشت‌وشاه‌شجاع درسنهٔ‌سبعین‌وسبعمائه باالقاهر بالله محمدبن ابی‌بکر عباسی‌که در مصر دعوی خلافت می‌کرد شرط مبایعت بجـای آورد و در همین‌سال بـه نیت تسخیراصفهـان بجـانب قصرزردتوجه‌فـرمودو وشاه‌محمود ایلچیان‌فرستاده که من‌شیراز رابتحت تصرف پادشاه‌گذاشتم اگرآنحضرت نیز دراصفهان بـابنده مضایقه نفرمایند ازکرم بیدریغ بعید نخواهد بودشاه شجاع این ملتمس‌را اجابت فرموده بصوب‌شیراز مراجعت‌فرمودوبعداز انقضاء فصلی عازم یزدشده شاه‌یحیی مراسم‌استقبال بجای‌آورده وشاه‌شجاع بشهردرآمده وچندروز بعیش‌وعشرت گذرانیده بشیراز معاودت فرمود .

ذکر فتنه خان‌سلطان بنت‌امیر مسعودشاه اینجو و بیان اسباب اخذو قتل‌او

خان‌سلطان بنت‌امیرمسعود شاه که‌ضعیفهٔ‌سلیطهٔ جمیله بودودرحبالهٔ نکاح‌شاه‌محمود بسرمیبرد جهت‌انتقام‌عم خویش‌امیرشیـخ ابواسحـق‌درطریق مکر وفریب سلوك نموده پیوسته‌حیلهٔ می‌انگیخت که بدان واسطه‌میان آل‌مظفرمواد جنك‌ونزاع‌درهیجان می‌آمد درشهورسنهٔ۷٦۸مکتوبات مهرانگیزومراسلات محبت‌آمیزنهانی نزدشاه‌شجاع‌فرستاده پیغام‌داد که‌اگرموکب همایون‌بظاهر اصفهان‌آید من‌شاه‌محمودرادست‌وگردن بسته‌تسلیم خدام‌نمایم شاه‌شجاع این‌معنی‌را فوزی عظیم دانسته‌بجانب اصفهان روانشد وشاه‌محمود رسولان‌چرب‌زبان روان‌گردانیده بوسیله‌ایشان سخنان‌نیازمندانه بعرض رسانیده وشاه شجاع بربیچارگی برادرترحم فرموده‌اوراطلب‌نمودوشاه محمودباردوی آنجناب‌شتافته اخوین‌یکدیگر را درکنارگرفتند وشاه‌محمود لوازم اطـاعت وفرمان برداری بتقدیم

رسانیده قبول فرمود که دیگر ازحکم برادر بزرگتر تجاوز جایز ندارد آنگاه روی بولایت خود آوردند وچون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمان شاه وزیر را گرفته محبوس گردانید و پسرش غیاث الدین محمود را میل کشید و شاه رکن الدین حسین را که بشرف حسب وعلو نسب مشرف ومعزز بود بمرتبه وزارت رسانید هم در آن ایام خواجه قطب الدین سلیمان شاه ازحبس گریخته باصفهان رفت وشاه محمود علی رغم برادر اورا بر مسند وزارت نشاند در آن اثنا بار دیگر خان سلطان مکاتبت عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاد واورا بر تسخیر اصفهان باعث ومحرض گشت وشاه شجاع طالب بهانه شده بشاه محمود پیغام داد که مارا انواع اخراجات ضرور به پیش آمده ودخل بخرج وفا نمیکند طریقه آنکه آن برادر امسال ازمال اصفهان مددی فرماید شاه محمود جواب داد که تمامی ولایت فارس ومعظم بلاد عراق در تحت تصرف آنحضرت است و بواسطه عبور لشکرها ویرانی اصفهان بمرتبه رسیده که این برادر بخرج الیوم احتیاج دارد چگونه حملی که لایق خزانه آنحضرت باشد ترتیب تواند داد شاه شجاع چون این جواب شنید گفت ما بآن شرط با شاه محمود صلح کرده بودیم که ازفرمان واجب الاذعان تجاوز جایز ننماید اکنون که خلاف حکم جایز میدارد لشکر باصفهان باید کشید وسپاهی مرتب ساخت و بآنجانب روان نشد در آن اثنا شاه محمود ازمنهی استماع نمود که مهیج آن فتنه کیست ومنشاء خیال برادرش چیست بنا بر آن خان سلطان را بقتل رسانید ورسولی پیش برادر فرستاده پیغام داد که چون ماده وحشت ونزاع ارتفاع یافت اگر پادشاه برسر عنایت می آید شاید وبار دیگر میان برادران کرك آشتی وجود گرفته شاه شجاع بشیراز بازگشت وشاه محمود ازقتل خان سلطان پشیمان شده شب وروز ازحرمان طلعتش در کانون درون آتش خون والم می افروخت واز اشتعال نایرهٔ مهاجرتش براعضاء خویش داغها می سوخت .

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود باسلطان اویس بن شیخ حسن وذکر مقاتله او باشاه شجاع بمعاونت مردان شمشیرزن

در سنهٔ سبعین وسبعمائه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بران قرار داده که نوبت دیگر ازسلطان اویس استمداد نماید وازین جهة اندیشناك شده بعداز تقدیم مشورت امیر اختیار الدین حسن قورچی را به تبریز فرستاد تامخدرهٔ ازمخدرات سلطان اویس خطبه کند و شاه محمود نیز جهة همین مهم خواجه تاج الدین مشیری را که مشیر و وزیرش بود وباصابت رای وتدبیر محتاج الیه برنا وپیر نزد آنجناب ارسال داشت وچون این دو قاصد بپایهٔ سریر سلطان اویس رسیدند بنا برآنکه شاه محمود باستصواب خواجه تاج الدین در کتابتی که بسلطان اویس نوشته بود غایت تعظیم بجای آورده مکتوب را مطرز باین دو مصراع کرده

بود که **شعر** العبدومافی یده کان لمولاه ✡ ما زان توئیم وهرچه داریم وشاه شجاع در نامهٔ خود سلطان اویس را برادر خوانده بودملتمس شاه محمود مبذول افتاد وامیر اختیار الدین حسن هم عنان یاس وحزن بشیراز باز گشته خواجه تاج الدین بحسن تدبیر حجله نشین تتق ایلکانی را درحبالهٔ نکاح شاه محمود کشید وقرین انواع تجمل وحشمت باصفهان رسانید خواجه سلمان در تهنیت این قضیه قصیدهٔ گفت که چندبیت از آن اینست **نظم** آسمان ساخت در آفاق یکی سوروچه سور ✡ که از آن سور شد اطراف ممالک مسرور چنداسوارو سروری که اگر در نگری ✡ خانهٔ زهره بود برخی از آن عالی سور اجتماعیست منور قمری را باشمس ✡ اتصالی است مقرر ملکی را باحور مهد بلقیس زمان داشته است ارزانی ✡ بسرا پردهٔ جم دولت تشریف حضور قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که اوست ✡ بهمه سیرت محمود محامد مذکور ای به پیش نظرت گشته ملازم هر بکر ✡ کوست در پرده غیب ازهمه عالم مستور خواجه تاج الحق والدین محمد الحق ✡ سیعها کرد درین باب بغایت مشکور دری از بهر بزرگی بکنارت آورد ✡ که چنان در نتوان یافت دراطراف دهور وچون این مواصلت دست درهم داد سلطان اویس لشگری بامداد امداد فرستاد وشاه شجاع این خبر استماع نموده باسپاه جرار از شیراز بیرون خرامید وشاه محمود نیز عازم میدان قتال گشته درصحرای چاشت خوار غبار معرکه پیکار ارتفاع یافت وشاه منصور ازمیسره لشگر شیراز حمله کرده میمنه شاه محمود را درهم شکست ومیسره شاه محمود نیز برمیمنه شاه شجاع غالب گشته و هردوسپاه از ستیز و آویز عاجز آمده بساط مقابله را بقائمی ریختند وهریك بطرف مملکت خود گریختند .

ذکر حیله شاه رکن الدین حسن وزیر وکشته شدن او بحکم صاحب تاج و سریر

شاه رکن الدین حسن باوجود آنکه بدودمان واجب التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانه وانك لعلی خلق عظیم وعلیه التحیة والتسلیم انتساب داشت ازحسن خلق بی بهره بود ودرایام وزارت درشیوه تکبر ونخوت سلوك کرده هیچکس ازاشراف واعیان بلکه سلاطین نافذفرمان را اعتباری نمینمود وچون آنجناب بعدازحبس خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند بتمشیت امور ملك ومال پرداخت بواسطه توهمی که ازخواجه جلال الدین توران شاه وخواجه همام الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانید که مشار الیهما این عریضه را بشاه محمود نوشته اند مضمون کتابت آنکه هرگاه رایت نصرت پناه پادشاه بنواحی شیراز رسد ما بندگان دروازه گشاده ملازمان را بشهر درمی آوریم والتماس نموده بودند که جواب برظهر قلمی شود وشاه محمود برظهر نوشته بود که درفلان روز موکب عالی بظاهر شیراز خواهد رسید باید که ایشان بعاطفت ما امیدوار بوده درسرانجام مهامی که وعده

کرده‌اند لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه‌شجاع فی الحال خواجه توران‌شاه و خواجه همام الدین را طلب نموده در موقف خطاب و عتاب بازداشت آن دو بیگناه روی برخاك راه نهاده سوگند خوردند که ما ازین مکتوب خبر نداریم شاه شجاع پرسید که این رقعه خط شماهست یا نی جواب دادند که بمرتبهٔ مشابه بخط ماست که انکار نمی‌توانیم کرد اما از ین واقعه بیخبریم پادشاه درغضب شده گفت چون اقرار مینمائید که خط شماست چگونه بیخبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ماخاطر برقتل خود قرار داده‌ایم لیکن امیدواریم که پادشاه کما ینبغی تحقیق اینصورت نماید و در آن روز شاه‌حسن جهة دردپا مسهل خورده بود و درخانه نشسته شاه‌شجاع کسی نزد او فرستاده پرسید که این کتاب از کجا بدست تو افتاده شاه‌حسن جواب داد که دو هزار دینار به دواتدار خواجه توران‌شاه تسلیم کرده این مکتوب را ازوی گرفتم فی الحال دواتدار را درلت و شکنجه کشیدند اما هرچند در آن امر مبالغه نمودند مقر نیامد شاه‌شجاع دیگر باره کس نزد شاه‌حسن ارسال داشته فرموده‌ر ایذائی که متصور بود نسبت بدوات دار از حیز قوت بفعل آمد اقرار نکرد شاه‌حسن درجواب گفت که خواجگان را شکنجه می باید نمود تا بجریمه خود اعتراف نمایند غلام را چه گناه باشد شاه‌شجاع فرمود که درضمن این قضیه حیلهٔ مندرج است این سخن معقولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بغلامی دهد تا درمدرج دفتر نهد آنگاه حکم شد که امیر اختیارالدین حسن قورچی بخانه شاه‌رکن‌الدین حسن رفته ازوی بزجر و تکلیف اقرار کشد که حقیقت آن مهم چگونه است و امیر حسن نسبت بشاه‌حسن درمقام تشدد در آمده چون جناب وزارت مآب مضطرب گشت گفت که من محمود حاجی عمر منشی را بدان داشتم که برسبیل تقلید این رقعه را از قلم آورده زیرا که ازاین دو شخص پیوسته اندیشناك بودم و میخواستم که ایشان را مستاصل ساخته فراغبال حاصل نمایم باقی رای عالی حاکم است و چون صورت مکر و تزویر وزیر بی‌تدبیر بعرض پادشاه صافی ضمیر رسانید نایرهٔ غضبش اشتعال یافته فرمود تا اورا بزه کمان برداشتند و متملکاتش را دیوانی ساختند و در روضة الصفا مسطور است که چون این خبر مسموع پدر شاه‌حسن معین‌الدین اشرف شد به نماز جنازه پسر حاضر نگشت و گفت که هرکس سخن پدر خود نشود و متابعت جد بزرگوار ننماید هرآینه بامثال این بلاء مبتلا گردد و سادات را باظلم و غدر و فسق چه کار جد ما را اجهت رحمت عالمیان مبعوث گردانیده‌اند فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد مقرراست که بعذاب عقاب دنیوی و اخروی معذب و معاقب شود

بیت فرزند خوش است اگر خلف زاد ✿ ور ناخلفی بود تلف باد و بعد از قتل شاه‌رکن‌الدین حسن نوبت دیگر خواجه جلال الدین توران‌شاه پای بر مسند وزارت نهاد.

ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او بیمن اهتمام علیشاه مزینانی

شاه‌شجاع ازجمله سپاهیان خراسان بپهلوان اسد که صورت خوب و سیرت مرغوب داشت بیشتر التفات می نمود و بحسب اتفاق صبحی که هوا درغایت برودت بود پادشاه پهلوان

را دید که بر کنار جوی نشسته یخ می‌شکند تا وضو سازد و بواسطهٔ مشاهدهٔ این معنی اعتقاد شاه شجاع نسبت باسد مضاعف شد وفاضلی در آن باب گوید **رباعی** از کریمی که هست شاه شجاع ☆ مهر این مرد دردلش رسته است زانکه در فصل دی بوقت سحر ☆ یخ شکستست ودست رو شستست ودر آنوقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در اهتزاز آمد و زمام ایالت آن ولایت را در کف کفایت پهلوان اسد نهاد واسد در کرمان در اندك زمانی قوی حال گشته امیر سیورغتمش اوغانی برادرزن شاه شجاع وشاه یحیی بنا بر اغراض فاسده خود پیوسته عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند وباومی نوشتند که برمزاج شاه شجاع اصلا اعتماد نیست بطریق خرم سلوك میباید نمود واز خویشتن غافل نمیباید بود بنا بر آن پهلوان اسد بخار غرور واستکبار بدماغ راه داد اما چون والده شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان اقامت داشت اظهار عصیان نمی توانست کرد در آن اثنا بسبب تعصب دو کشتی گیر که یکی کرمانی ودیگری خراسانی بودمیان ملازمان مخدوم شاه ونوکران اسد نزاع واقع شد مخدوم شاه بمرتبه آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت واز امارات طغیان اسد شمه بسمع پسر رسانید شاه شجاع آن سخنان را نخست حمل بر غرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را خالی یافت بمرمت برج و باره پرداخته مالی خطیر از متمولان بستاند وخبر فساد اعتقاد او بتواتر پیوسته شاه شجاع یورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت وقبل از آنکه این عزیمت از حیز قوت بفعل آید سلطان قطب الدین اویس بن شاه شجاع از پدر متوهم شده بمیان هزاره گریخت ومکتوبی مزور از زبان شاه شجاع بنام اسد نوشت مضمون آنکه بلده کرمان را بفرزند سلطان اویس سپارد وخود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه نشانی هست هرگاه آن نشان ظاهر شود بیبهانه کلید شهر تسلیم خواهم کرد والا فلا وسلطان اویس باطایفهٔ از سپاه جرمان واوغان بنواحی کرمان رفته چون دید که کاری از پیش نمی تواند برد باصفهان رفت وبشاه محمود پیوست وباین سبب نخوت واستکبار اسد یکی هزار شده خیال او بتحقیق انجامید بنا بر آن شاه شجاع در شهور سنه اربع وخمسین وسبعمائه بآنجانب خرامید وپهلوان اسد روبه وار در حصار خزیده عساکر شیراز آغاز محاربه ومحاصره کردند وچون کار بر اهل شهر تنك شد اسد از شاه یحیی که محرك آن فتنه بود مدد طلب نمود وشاه یحیی بحسب ظاهر قوت امداد اسد نداشت اما پهلوان خرم خراسانی را که در فارس قایم مقام شاه شجاع بود چندان اغوا کرد که بیبهانه توهم از غدر شاه یحیی بترتیب اسباب حرب مشغول شد واینخبر بعرض شاه شجاع رسیده بر سبیل جزم دانست که خرم چه خیال دارد لاجرم طریقه حزم مرعی داشته سلطان عمادالدین احمد وشهزاده زین العابدین را بمحاصره کرمان تعیین نمود وخود بجانب شیراز بازگشته این رباعی انشاء نمود **رباعی** من جرعهٔ صبر میکشم فرزانه ☆ وین غصهٔ دهر میخورم مردانه ☆ نومید نیم زعاقبت حق زفلك ☆ روزی بمراد پر کند پیمانه وسلطان احمد در محاصره اسد بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورده شوارع واطراف کرمان را چنان

مضبوط ساخت که هیچکس نتوانست که یکمن بار بشهر برد بنابر آن قحط وقلائی عظیم نصیب محصوران شد وکار اسد باضطرار انجامیده فرمودتاهر کس آذوقه نداشته باشداز شهر بیرون کنندو بدان جهت قرب صدو بیست هزار کس بچنددفعه از کرمان بیرون آمده طایفهٔ باصفهان وزمرهٔ بآذربایجان رفتند وبعضی باردوی سلطان احمد پیوستند وچون سلطان احمد مهم کرمان را نزدیك بآن رسانید که فیصل دهد ومیخواست که بعدازفتح ایالت آن ولایت تعلق باو گیرد درضمن عریضه شمه ازمکنون ضمیر خویش بپادشاه نوشت وشاه شجاع درجواب عرضه داشت برادر مکتوبی باین عبارت درقلم آورد که قصه جلادت ومردانگی وشجاعت وفرزانگی برادرعزیز معلوم گشت ع همین میکن که جاویدان مدد باداز توفیق وصورتی که بواسطه بزمادهٔ اسد فی جیدها حبل من مسد نموده من کل الوجوه حق بجانب اخوی است آثار سعی که از آن برادر یوما فیوما ظاهر می شودموجب ازدیاد اعتقادمیگردد هر آینه چون ازسر اهتمام امری خطیر باتمام رساند آنرا بانعام و اکرام مقابل و مماثل دارد واگر تقدیرا منصب حکومت کرمان نباشد اضافتی گرامند برمواجب وملوك واقطاع او برود آری ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد سلطان احمد ازاین جواب درتاب بلکه بیتاب شده درتسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید وبشاه شجاع نوشت که بنده را اشتیاق ملازمت شده سلطنت برمقاصد ومارب دارین مرجح است وپیش ازاین تحمل مفارقت ندارد امیدآنکه محاصره کرمان بدیگری حواله رود تاقدم ازسر ساخته بخدمت شتابد شاه شجاع ملتمس برادررا مبذول داشته پهلوان علیشاه مزینانی و پهلوان خرم خراسانی را امر نمود تابراق یکساله برداشته بظاهر کرمان روند وسلطان احمد را بدرگاه عالم پناه طلبید ودر آن وقت که پهلوانان بحدود کرمان رسیدند مهم اسد باضطرار انجامیده بودو اکثر مردم شهر بمغز پنبه دانه وتخم سیپوش وسپستان وامثال آن اوقات می گذرانیدند لاجرم پهلوان اسدطالب مصالحه گشته بعدازآمدوشد پهلوان علیشاه وپهلوان خرم خراسانی مهم بر آن قرار گرفت که اسدخطبه وسکه بنام پادشاه کندوقلعه میان شهررا بخدام درگاه سلطان سپارد برادر وپسر خودرا بفارس روان سازد وپهلوان علیشاه بضبط حصارقیام نموده و پهلوان خرم با برادر اسد که موسوم بمحمدبود وپسرش بشیراز رفت وسپاه علیشاه باکرمانیان آغاز خریدوفروخت کرده یك من جومی دادند ودومن رونیه میستانند واسددرقلعه کوه ساکن شده بی اختیار روزگار میگذرانید وهرلحظه اندیشه عذری به خاطرش میگذشت وپهلوان علیشاه نیز توجه اتمام مهام اسد گشته خاتون اورا بوعده مناکحت شاه شجاع فریب داد تادردفع شوهر بااوطریق موافقت مسلوك داشته مولانا جلال الاسلام طبیب را نیزدراین امر باخودمتفق گردانید وخاتون اسد باجناب حکمت مآبی مشورت نموده صواب در آن دانستند که اسدرا زهردهند ومقداری سم قاتل پیدا کرده باهم گفتند مصلحت آنست که نخست این زهررا امتحان کنیم اگر بیشایبه تاخیر تاثیر نماید بخورداو دهیم آنگاه اندکی از آن درجوشیره کرده پیش پهلوان علی سرخ که درسلك مقربان اسدمنتظم

بود فرستادند و علی سرخ آن طعام را بکار برده بعداز یکشبانه روز بمرد و بنا بر آن که پهلوان اسد زردفام بود مولانا صدرالدین شاعر این بیت نظم فرمود **بیت** ز نیسان که گلی سرخ فرو ریخت زباد ☆ یارب که گل زرد فروریخته باد پس از فوت علی سرخ خاتون پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام اندیشیدند که اگر او را زهر دهند و یك شبانه روز زنده ماند مجموع تبع و ملازمان را بتیغ بیدریغ هلاك گرداند زیرا که اسد در آن اوقات بغایت تندخوی و سراسیمه شده بود و بمجرد وقوع اندك امری که مخالف مزاجش روی می نمود نزدیکان خودرا تعذیب می فرمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلواگری را طلبیده گفت که در نظر او حلوا پزد و پیش از احضار حلواگر شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت او را حاضر سازید در آن اثنا ملازمی که بطلب حلواگر رفته بود بمجلس در آمده گفت آوردم پهلوان بی تأمل گفت برهنه اش سازید و حلواگر بیگناه را برهنه ساخته چندان چوب زدند که بیهوش گشت و در اینحال نوکر مست را آوردند پهلوان صورت پرسید که این چه کس است گفتند فلان ملازم شماست که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلواگر پهلوان کامل آهی کشیده فرمود که حلواگر را من مست پنداشتم آنگاه دو بیست دینار بحلواگر نیمه جان داد و اشارت کرد تا او را برداشته بمنزلش بردند **القصه** چون دشمنان پهلوان مصلحت در آن دیدند که او را زهر دهند رأی ها بر آن قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام می رفت از نقبی که قدیم الایام از شهر بجانب حمام قلعه زده بودند جمعی بر سرش روند و کار او را بسازند کیفیت این اندیشه را پهلوان علیشاه پیغام داده پهلوان نقبچیان را فرمود که تا آن نقب را که مسدود گشته بود باز کردند و در روز معهود پنجاه شصت مرد مسلح و مکمل را از آن راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد از قصر عمارت بیرون می آمد که بحمام رود یکبار آنجماعت بسر وقتش رسیدند و همان لحظه او را قطعه قطعه ساختند از قصر بپایان انداختند و گرسنگان کرمان از تعدی اسد بجان آمده بودند از گوشت او تغذی می نمودند چنانچه در مطلع سعدین مذکور است که قصابی ششتری درصدد فروختن گوشت اسد در آمده مبلغ دو بیست دینار از بهاء آن حاصل کرد و این واقعه در چهاردهم رمضان سنهٔ ۷۷۵ بوقوع انجامید و روز دیگر حسام الدین که خواهرزاده پهلوان اسد و کوتوال قلعه بود با پهلوان علیشاه قواعد عهد و پیمان استحکام داده مقالید حصار تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را بشیراز فرستاده کیفیت حال عرضه داشت کرد و امیر اختیار الدین حسن قورچی جهت ایالت کرمان حسب الحکم روی بآن ولایت آورد.

ذکر انتقال شاه محمود ازجهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلده فاخره اصفهان

چون بمقتضاء کلام معجز نظام (کل من علیها فان) وصول آفتاب اقبال جمیع مرتقیان درجات جاه و جلال بسرحد زوال امریست لازم و غروب کوکب حیات تمامی ناصبان رایات

سلطنت واستقلال بمغرب وبال قضیه ایست متحتم درشهور سنه سبعین وسبعمائه دو پادشاه عالی جاه ازفضای عالم فنا بریاض راحت فضای عقبی انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر حسن ایلکانی که درشب دوم جمادی الاول سنه مذکوره تاج وتخت سلطنت را وداع کرد دوم قطب الدین شاه محمود ابن محمد ابن مظفر که در نهم شوال سال مذکوره روی بجوار مهیمن غفور آورد واین اخبار متعاقب یکدگر بشیراز رسیده شاه شجاع بر فوت برادر بزرك اختر اظهار حزن وملال نمود وبمراسم تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرمود **رباعی** محمود برادرم شه شیر کمین ✿ می کرد خصومت از پی تاج ونگین ✿ کردیم دو بخش تا بر آساید خلق ✿ او زیر زمین گرفت و من روی زمین وچون طایفهٔ از اشراف و اعیان واعیان اصفهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را به پادشاهی برداشته بودند وزمرهٔ مایل بفرمان برداری شاه شجاع گشته باایشان مخالفت مینمودند پادشاه بعدازفراغ ازلوازم عزا لواء کشورگشائی بصوب اصفهان برافراشت ودرهر منزلی جمعی ازمردم یکدل بشرف ملازمت میرسیدند ودرهر مقام جوقی از اشراف انام تحفه و پیشکش بموقف عرض میرسانیدند وچون قرب وصول موکب کواکب مراتب نزد اصفهانیان بتحقیق انجامید سلطان اویس از کردار خود پشیمان شده عریضهٔ مبنی ازاعتذار و استغفار نزد والد نامدار فرستاد وشاه شجاع در برابر آن کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هرچند قرة العین ما ازجاده مستقیم اطاعت انحراف ورزیده اما محبت پدری وعطوفت غریزی ذیل عفو برجریمه او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد وشاهزاده بعنایت پدر بزرگوار مستظهر گشته بااصول واعیان اصفهان رکاب نصرت انتساب راچندمیل استقبال نمود شاه شجاع فرزند خودرا ملحوظ عین عنایت گردانیده بکلمه مضی مامضی تکلم فرمود وسلطان اویس درسلك سایر شاهزادگان شرف انتظام یافت وبروایتی همدران ایام شربتی مسموم خورده برياض رضوان شتافت وشاه شجاع بدولت واستقلال دراصفهان تاج اقبال برسر نهاده امرا واحشام وصحرانشینان وحکام جربادقان وقم وکاشان باتحف وبیلاکات فراوان روی بآستان سلطنت آشیان نهادند وکمر خدمتکاری برمیان بسته زبان بدعا وثنا گشادند **مثنوی** به بستند نام آوران سربسر ✿ باخلاص درپای تختش کمر ✿ گشادند بهر دعایش زبان ✿ شدند ازعنایات او کامران

ذکرمراسله شاه شجاع وسلطان حسین وارتفاع غبار نزاع بین الجانبین

در آن اوان که در بلدهٔ اصفهان سپاه فراوان درظل اعلام نصرت نشان جمع آمد اینخبر بتواتر پیوست که اشراف واعیان آذربایجان ازحرکات بی سامان سلطان حسین بن سلطان اویس ملول ومتنفرند و وصول موکب کواکب را بدانجانب انتظار میبرند بنابر آن شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت نموده به یراق لشکر پرداخت وسلطان ازین واقعه وقوف

یافته مکتوبی باین‌عبارت نزدپادشاه فارس واصفهان روانساخت **بیت** جناب قصرجلالت بلندبادچنان ✿ که‌اوج ذروهٔ افلاکش آستان‌باشد رفعت ودولت تادامن‌قیامت مستمر و مکنت‌وملکت برسنن استقامت‌بروزگار آن‌یگانهٔ روزگار برگزیده وربك یخلق‌ما یشاء و یختاره خلدالله‌ظل معدلة‌متواصل ومتواتر باد فضایل‌و کمالات که مطلوب ارباب ملك‌و مغبوطااهالی ملکوت‌است‌ذات‌ملکی صفات‌راحاصل‌ودست‌تمنی بگردن‌مرادات‌ومرامات‌حایل ع چنین‌خودهست‌وتا باداچنین‌باد ✿ درودوثناو امدادمحامد ودعاکه‌مهب‌نسیم آن‌ریاض ونفحات‌الهی باشدمصفی از کدورات‌جسمانی‌ومعراازظلمات‌این‌جهانی بجناب‌شجاعت‌پناهی ابلاغ‌میگردانند ودرشرح لواعج‌اشتیاق وبیان‌نوایر افتراق که‌شیوهٔ ارباب‌تکلف وعادات اصحاب‌تصلف‌است شروع‌نمیرود ع کان توچوالطاف تو بی‌پایان است‌چه‌محقق است که محققان اخوان صفاخورده بینان خلان وفا بنظر بصیرت وعین بصارت هرقسمیکه منشی تقدیر برناصیهٔ‌احوال کائنات کشیده بدانند تانوشته بخوانند **بیت** برون‌ازعالم حسن است جان خورده بینان‌را ✿ بغمزه‌سوی یکدیگر اشارتهای‌پنهانی مقصودآنکه تاکی‌دیوار در لباس ملك‌آئین دادن وماه‌چاه مقنع درمعرض بدرفلك آراستن وچشمه خورشید را بگل تو به تلبیس‌انباشتن ودر محاضر ونوادی‌لاف اناخیرمنه‌زدن چرانباید که‌درخزانه‌حکمت وانصاف بگشاید‌و نقدخزانهٔ رابرمحك‌صراف‌عقل‌زندآن چه‌ازغل وغش‌واز رذایل‌مشوش آمیخته بود دربوته مصابرت گداخته شودتاعیار اهلیت آن پیداگردد واگر برخلاف‌این رود وفرمان هوس‌را نافذالحکم‌دارد برزبان قلم دوزبان‌نتوان‌راند آنچه‌نتیجه آن‌باشد والعاقل یکفیه‌الاشارة مختصرآنکه امروز ازحکم و فرمان ما مخاطب ومعاتب وفردا بعذاب‌وعقاب ابدی‌مؤاخذگردد وسیعلم‌الذین‌ظلموا‌ای‌منقلب ینقلبون‌والسلام‌وچون‌سلطان حسین درکمال‌حسن وجمال‌بود وبامردم عاشق‌پیشه در طریق‌التفات سلوك مینمودشاه شجاع این‌مکتوب‌را باین‌اسلوب جواب‌نوشت که **بیت** بخون‌عاشقان‌داری دلیری ✿ مکن جانا که‌عاشق‌هم‌شجاع است بنده‌مخلص‌ترین بندگان ومعتقد صادق‌ترین چاکران **بیت** آنکه‌تابود بودبنده تو ✿ وآنکه‌تاباشد اینچنین باشد عبودیتی که مبنی ازخلوص‌طویت ومبنی برصفای‌عقیدت باشد بمعرض عرض‌وموقف آنها میرساند اشتیاق بمطالعهٔ طلعت دلارا که‌درهمه‌عمر سودای‌آن‌داشته وتخم‌تمنای‌آن‌کاشته ورای آنست که برید‌تیزگام وهم وفهم بسرحد عدبادیه‌آن رسدیاشاه بازبلندپرواز فکرارباب عقول برشرفات‌قله‌قاف‌آن تواندنشست سعادات ملاقات‌حضرت خداوندی سلطانی که‌زبدهٔ آمال وآمانی است‌میسر ومقدر بادبالنبی‌الهاشمی خیرالبشر غرض‌آنکه ازین عتابات فتنه انگیزهیچ بارغباری برخاطر فاتر باری‌ننشست چراکه‌بنابرمدعای آنحضرت ورجوع‌عن‌العزدیوررا درلباس ملك‌آئین‌دادن وماه‌چاه مقنع رادرمعرض بدرفلك آراستن بهتر که مقنعه‌دخترانه‌برفرق شاهانه انداختن وپیراهن وازاروالا بوشیدن **بیت** نه‌اینست آئین شاهنشهی ✿ شهنشه‌نه این است وآئین‌نه این حمدالله‌تعالی که بقوت قاف‌توفیق‌ابدی وحین‌عنایت سرمدی کلاه

سلطنت بر تارك مبارك ودراعه فضیلت بردوش هوش وتیغ بیدریغ شجاعت و حسام انتقام سیاست برمیان جان است وهمواره **بیت** بجای می سرخ کین آوریم ☆ کمان و کمند و کمین آوریم وعرصه مملکت را بمعاونت رجال که **بیت** قلمزن نکه دارو شمشیرزن ☆ نه مطرب که مردی نیاید ززن و پاشیدن مال که لاملك الا بالرجال ولارجال الا بالمال در قبضهٔ اقتدار درآورده میکوید که **بیت** مرازحملهٔ دشمن نرفت پای ازجای ☆ که شرط کوه نباشدزجای جنبیدن آنچه درباب تخویف وتحویل آنجهانی فرموده اند از آنروز باز که انقاشان تقدیر وقلمزنان تصویر نقش نیکی وبدی بامر ایزدی ثبت فرموده اند ع کس چه داند که پس پرده که خوبست و که زشت لا یعلم الغیب الا الله جف القلم بماهو کاین **بیت** مائیم کزازل زسموات ومنزل است ☆ آیات عزوعلم وشجاعت نشان ما بر ذروهٔ معارج دولت کند قیام ☆ هرطایری که بر پرداز آشیان ما و آنچه درباب یاساق شاق و یرلیغ همایون وتوجه لشکر میمون برزبان خامهٔ دوزبان سلطان بااستحقاق ومخدوم علی الاطلاق رفته بود هرچه آنخسرو کند شیرین بود **بیت** چه حاجتست به لشکرز بهر کشتن عاشق ☆ بیا که ازصف خوبان پسنده استسواری والسلام چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان حسین رسیدداننست که شاه شجاع لشکر بدان صوب خواهد کشید لاجرم او نیز بترتیب سپاه واستعداد مردان رزم خواه مشغول گردید شاه شجاع بفال فرخ وروزهمایون فی سنهٔ سبع وسبعین وسبعمائه بادوازده هزارمردجوشن پوش خنجر گذار از اصفهان بصوب آذربایجان روانشد وسلطان حسین باسی هزارنفراز لشکر جلادت اثر اورا استقبال نموده در صحراء جرماء بهمرسیدند **بیت** خروش کوس وبانك نای برخواست ☆ زمین چون آسمان ازجای برخواست غبارمعرکه پیکالاربا گرفت وآتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت لطف ابدی وعنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته ازمهب کرم داور نسیم فتح وظفر برعلم همایونش وزید ودیو ادبارونکبت نکباء خاك خست رخسار دردیدهٔ بخت تبریزیان پاشید احمال واثقال باسیونان کوه مثال درعرصه قتال گذاشتندومضمون (من نجا برأسه فقدربح) راغنیمت پنداشتندقومی سرخود گرفته بهردیار رفتند و گروهی درقید اسار گرفتار آمدنداز آنجمله پهلوان حاجی خربنده وامیرعبدالقادر دستگیر شدند شاه شجاع بر تیسیر این فتح سجدهٔ شکر بجای آورده امراء وارکان دولت را که آثار شجاعت بظهوررسانیده بودند باصناف الطاف نوازش فرمودواسیران آذربایجان را بجان امان داده بصوب تبریز نهضت فرموده درنواحی آن بلده خواجه شیخ کججانی باسادات وقضات وموالی واشراف واعیان بشرف بساط بوسی استسعاد یافتند و پادشاه بر تخت آذربایجان مقام وآرام گرفته بعیش وعشرت مشغول گشت وحافظ یوسف شاه که صیت حسن صوتش زهرهٔ خنیا کررا برقص می آورد ومجلس همایون را بنغمات دلکشای والحان فرح افزای زیب وزینت بخشید وبلبل طبع خواجه سلمان همدراناوان درمدح پادشاه کامران قصیدهٔ سرائید که مطلعش اینست **شعر** زهی دولت کزاقبان همای چترسلطانی ☆ همایون فال شدبومی که بودش رو بویرانی ☆ شاه شجاع را این مطلع بلکه سایر ابیات این قصیده مستحسن

نیفتادو سلمان قصیدهٔ دیگر که مطلعش نوشته میشوددر سلك انشا انتظام داد شعر سخن بوصف رخش چون زخاطرم سرزد ☆ زمطلع سخنم آفتاب سر برزد وبسبب این قصیده شاه شجاع را بسلمان اعتقادی عظیم پیداشده برزبان خجسته بیان گذرانید که مـا آوازهٔ سه کس از مشاهیر این ولایت‌را شنیـده بودیم وایشان‌را مختلف‌الاحوال‌مشاهده فرمودیم سلمان‌از آنچه‌دروصف اومیگفتند زیاده بودو یوسف‌شاه خوانند ه‌مساوی وخواجه شیخ کججانی متناقص وچون مدة سه‌چهارماه شاه عالیجاه بدولت‌وکامرانی بگذرانید بسمعش رسید که شاه یحیی اظهار خلاف نموده خیال‌استخلاص شیراز داردا ین معنی برخاطر عاطرشهریاری گران آمده مقارن آنحال‌دوسردار ازملازمان‌سلطان حسین که‌در کنار آب جغتو بودند و یکی ازایشان‌شبلی‌دادنام داشت ودیگری‌بروایتی‌عمرچوب کشتی و بقولی‌طرب چوب‌دشتی صبحگاه برسر امیراصفهان شاه که‌دراوجان‌بود تاختند واو را اسیر کرده آوازهٔ‌وصول سلطان حسین در انداختند وچون درآنزمان لشکر فارس بعراق پریشان بودند وشاه شجاع درد پا داشت باوجود غایت برودت هواالواء مراجعت برافراشت وبعد ازرفتن‌شاه بدوماه سلطان حسین‌به‌تبریز رسیده‌ایلچی بشیراز فرستاده پیغام دادکه دوامیر ازامراء ما در آن‌جانب گرفتارند اگرایشان را بفرستند ما نیزاصفهان‌شاه‌رامطلق‌العنان گردانیم وشاه‌شجاع امیرعبدالقادر وپهلوان‌حاجی خربنده را خلعت داده بتبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز امیر اصفهان‌شاه را تشریف پوشانیده اجازت فرمود.

ذکر سلوك شاه‌یحیی درطریق‌خلاف وتزویر وبیـان بعضی دیگر از حوادث چرخ اثیر

چون شاه‌شجاع ازیورش‌آذربایجان بفارس‌رسید وبتحقیق انجامید کـه‌درغیبت موکب همایون شاه‌یحیی خیال‌استقلال نموده بودطایفهٔ ازابطال رجال‌را بمحاصره یزد نامـزد فرمود شاه‌یحیی باستقبال آن‌سپاه شتافت وبعدازوقوع‌محاربه بشهر بازگشت ومتحصن‌شد ولشکرشیرازدرگردیزد نشسته‌آغازانداخت سنك وتیر کردندو شاه یحیی قاصدی بیرون فرستاد وپیغام‌داد که شمادرجنك مسارعت ننمائید که‌من‌ایلچی بشیراز می‌فرستم تابهرچه حکم‌شوداز جانبین بدان‌عمل نمائیم‌امراولشکریان‌اعتماد براین‌سخن نموده تیغ‌انتقام درنیام کردند ودرخیام‌خویش آرام گرفتند ناگاه‌شاه‌یحیی بالشکری آراسته ازدروازه بیرون خرامید وشیرازیان سراسیمه شده‌هزیمت غنیمت‌شمردند وبعضـی ازجهات ایشان بدست یزدیان‌افتاد وچون‌شاه شجاع برغدربرادر زاده اطلاع یافت‌قصد فرمود کـه بنفس‌نفیس لشکر بدریزدبرداماشاه منصورمتعهد تسخیر آن‌بلده‌گشته شاه شجاع سپاه مصحوب او گردانید وشاه‌منصور بعدازوصول بمقصد آغازمحاربه‌و محاصره کرده شاه یحیی مادر

خودرا که والدهٔ شاه منصور نیز بود جهة تمهید بساط مصالحه نزد برادر فرستاد و آن ضعیفه پسر را چندان وسوسه کرده از مخالفت تخذیر نمود که شاه منصور تن بصلح درداد لاجرم جنود ظفر درود جوق جوق روی بشیراز نهادند وشاه منصور قصد فرمود که بیزد رفته روزی چند بیاساید شاه یحیی باین امر همداستان نشد وشاه منصور درغرقاب تحیر افتاده روی بجانب سلطانیه آورده چنانچه درآخر جزو اول ازاین مجلد مذکور شد باعادل آقا آغاز مصاحبت ومصادقت کرد وچون شاه برین قضیه اطلاع یافت ماهچه علم آفتاب شعاع بصوب یزد برافراخت وشاه یحیی مضطرب گشته پادشاه خاتون دختر شاه شجاع راکه زوجه اش بودبا خواهر خویش ودیگر قرابتان جهت اظهار اعتذار واستغفار بیرون فرستاد و آنجماعت بملاقات پادشاه سرافراز گشته بتضرع وزاری جناب شهریاری را باردیگر ازمقام استیصال شاه یحیی گذرانیدند اما سوگند برزبان راندند که اگر نوبت دیگر ازشاه یحیی جریمه در وجود آید بقدرامکان درقلع نهال اقبال او کوشش نماید واین واقعه درشهور سنه سبع و وسبعین وسبعمائه روی نمود ودرسنه ۷۸۱ بسمع شاه شجاع رسید که عادل آقا که ازقبل سلطان حسین درسلطانیه حکومت می نماید لشکر بسیار جمع آورده وداعیه دارد که ابواب تعرض بر روی متوطنان ممالك فارس بگشاید بنابرآن باسپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته درنواحی آن بلده میان عادل آقا وشاه کشورگشا حربی صعب دست دادو نخست هزیمت بر شیرازیان افتاد ناگاه نسیم عنایت الهی ازمهب (وماالنصر الامن عندالله) بر پرچم علم شاه شجاع وزید و ساروق عادل روی ازمعرکه برتافته درقلعه سلطانیه تحصن جست وآخرالامر مهم بمصالحه انجامید وبشرف دستبوسی شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهان متاع عنان عزیمت بمستقر کرامت تافت ودرسنه ۷۸٤ سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطانحسین رابکشت وچنانچه درآخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان بایزید بن سلطان اویس را بپادشاهی برداشته میان او وسلطان احمد منازعت قایم گشت ودراوایل سنهٔ خمس وثمانین وسبعمائه شاه شجاع بموجب استدعاء عادل آقا نوبت دیگر عازم سلطانیه شد دراثناء راه بواسطهٔ سعایت مفسدان وخیانت مفتنان ازولدرشید خویش سلطان شبلی اندیشه مند گشته آن جوان نازنین را بقلعه اقلید وسرمق فرستاد وبعدازسه روز دروقت بی شعوری حکم فرمود که رمضان اختاجی بآن حصار شتافته چشم شاهزاده را میل کشد وچون ازخواب مستی درآمد بنابرالتماس خواجه توانشاه وزیر مسرعی را ازعقب رمضان ارسال داشت که بچشم غرة العین سلطنت آسیب نرساند اماقبل ازوصول آنشخص قضا کارخود کرده بود **بیت** قضا چون زگردون فروهشت پر ☆ همه عاقلان کور گشتند وکر القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع درآن سفر بنواحی سلطانیهٔ رسید وآن بلده را بنام سلطان بایزید از سلطان احمد ستانده روی بطرف ششتر آورد وشاه منصور که درآن اوان حاکم ششتر بود نسبت بعم بزرگوار درمقام نیازمندی آمده ایلچیان باتبرکات فراوان بملازمت فرستاده وشاه شجاع ازبرادرزاده راضی گشته عنان عزیمت بطرف شیراز انعطاف داد.

ذکر وفات خسرو فلك ارتفاع لازم‌الاتباع جلال‌الدین شاه‌شجاع

چون شاه‌شجاع از سفر ششتر قرین فتح‌وظفر بمستقر دولت خرامید بساط نشاط گسترده صبح‌وشام ازدست ساقیان گل‌اندام شراب لعل‌فام میکشید وپیوسته دربزم عشرت ساغر کامرانی برکف گرفته لحظه لب‌از لب‌جام‌دور نمی‌گردانید ودرآن‌ایام غذا بسیار اندك می‌خورد وبنابرآن حرارت باده درمزاج با ابتهاجش تاثیر کرد وعلل‌متضاده در عنصر لطیفش مجتمع گشته قوت‌ضعیف شد وضعف قوت گرفته ودست تصرف اطباع از دامن معالجه ومداوا قاصر آمد وفایده براستعمال‌شربت‌ودوا مترتب نشدوشاه‌شجاع چون‌دانست که‌وقت ارتحال بجوارمغفرت ایزدمتعال نزدیك‌است زلالی راکه بقلم تقدیر درجریدهٔ اعمالش ثبت گشته بود بمقتضای‌فحوای (وهوالذی یقبل‌التوبة عن‌عباده‌ویعفوعن‌السیأت) تدارك نمود وارتکاب سیأت ایام‌شباب وآوان گیتی ستانی را باستمالت خاطر ضعفا و نوازش فقر تلافی نمود اسباب سفرآخرت‌درنظر اورترتیب‌داد وده‌حافظرا بانعام‌کرامند مسرور ساخت وابواب‌لطف وکرم برروی‌ایشان‌بگشاد وگفت‌که‌پیوسته بملازمت دولت خانه‌اقدام نمایند وهرروز یکنوبت بختم‌کلام ملك‌عزت‌قیام فرماینددراین‌اثنا امراواعیان متفرق بدوفرقه شده بعضی‌باسلطان عمادالدین احمد بیعت‌کردند وبرخی‌روی بمتابعت سلطان مجاهدالدین زین‌العابدین آوردند وشاه‌شجاع سلطان زین‌العابدین را طلبیده نصایح سودمندفرمود ومنصب‌ولایت عهدرا بوی‌تفویض نمود واصفهان‌را ببرادرخورد تر خویش سلطان بایزید عنایت‌کرد آنگاه سلطان‌احمدرا‌طلبداشت وچون‌چشم اخوین‌بر یکدیگر افتاد بمرتبه گریه برایشان‌غالب‌شد که‌هیچکدام‌را مجال تکلم نماند وسلطان احمد از مجلس بیرون رفت تا رقت شاه‌شجاع تسکین یافت وپیرشاه‌را که‌نوکر نیك سلطان احمد بودطلبید وگفت اززبان‌من بسلطان احمد بگوی‌که دنیا مثابه است‌بظل غمام وعلم نیام نه‌آن‌سایه بریکجا قرارگیرد ونه‌ازآن خواب مهمی تمشیت پذیرد ومن دراین‌شهر فتنه بسیار می‌بینم ومقام اصلی‌ما دار الامان کرمان است امید آنکه همین ساعت بآن‌ولایت روی ودراین بلده پرآشوب توقف ننمائی ودرتهییج فتنه سعی‌نفرمائی وسلطان احمد این‌نصیحت را قبول‌کرده همان‌روز روی بکرمان آورد وچون‌خاطر شاه شجاع ازامروصیت وتقسیم ولایت فراقت یافت دومکتوب فصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحب‌قران امیر تیمورگورکان ودیگری بسلطان‌احمد جلایر در باب سفارش فرزندان وتوجه بجوار مغفرت ملك منان درقلم‌آورده هریك‌رامصحوب معتمدی روانه‌کردیکی ازعلماء متقی‌را جهة غسل تعیین‌نمود وفرمودکه امیراختیارالدین حسین قورچی را از کرمان طلبدارند تانعش‌اورا بمدینه طیبه نقل‌کند واز برای مجاوران حرمین شریفین تحف‌گرامند تعیین نمود ودرشب یکشنبه بیست‌ودوم شعبان‌سالی که ازعدد حروف‌حیف

از شاه شجاع بوضوح می پیوندد(۷۸۶)از این خارستان پراذیت بگلستان استراحت رحلت فرمودو همان شب جسد مطهرش را بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امرا وارکان دولت بعداز اقامت مراسم تعزیت روی بتمشیت امورمملکت آوردند ازجمله علما اعلام وفضلا لازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام الدین عبدالله فقیه با شاه شجاع معاصر بودو آن پادشاه ستوده مآثر شرح مختصر ابن حاجب که تصنیف قدوة المتاخرین قاضی عضد الدین است نزدآنجناب مطالعه می نمود وازشعراء زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانی است وآنجناب شیخ وخانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت باو اعتقادی عظیم داشته گویند خواجه عمادهرگاه نماز گذاردی گربه اوشرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل می فرمود وپیوسته بقدم اخلاص ملازمت آن جناب می نمودخواجه حافظ که بر این معنی رشك می برد این غزل بنظم آوردغزل صوفی نهاد دام وسرحقه باز کرد ✿ آغاز مکر بافلك حقه باز کرد ✿ بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه ✿زیراکه عرض شعبده بااهل راز کرد ✿ ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان✿ آمد دگر بخلوت و آهنك ناز کرد✿این مطرب از کجاست که سازعراق ساخت✿واهنك باز گشت براه حجاز کرد✿ ایدل بیا که ما بپناه خدارویم ✿ زآنچه آستین کوته و دست دراز کرد صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت ✿ عشقش بروی دل درمعنی فراز کرد✿ ای کبك خوش خرام کجامی روی بایست ✿ غره مشو که گربه عابد نماز کرد✿ فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید ✿شرمنده رهروی که عمل برمجاز کرد ✿ حافظ مکن ملامت رندان که در ازل✿ ماراخدااززهد وریا بی نیاز کرد کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهوراست وابیات بلاغت آیات آن کتب برالنسبه وافواه مذکوردیگری از آن جمله خواجه حافظ شیرازیست که بواسطهٔ بلاغت وفصاحت وغایت شهرت بجودت لفظ وعبارت احتیاج بتعریف ناظمین مناظم سخنوری ندارد ع بماهتاب چه حاجب شب تجلی رادر نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب وترجمان الاسرار است که اسرار غیبیه و معانی حقیقیه درکسوت صورت ولباس مجاز درآن اشعار معارف شعار مندرج است روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت ابیات هیچیك ازغزلیات شما ازمطلع تامقطع بریك منوال واقع نشده بلکه ازهرغزلی سه چهار بیت درتعریف شرابست ودوسه بیت درتصوف و یك دو بیت درصفت محبوب وتلون دریك غزل خلاف طریقه بلغاست خواجه گفت آنچه برزبان مبارك شاه می گذرد عین صدق ومحض صوابست اما مع ذالك شعرحافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته ونظم حریفان دیگر پای ازدروازهٔ شیراز بیرون نمی نهد بنابر کنایت شاه شجاع درمقام ایذاء حافظ شده بحسب اتفاق درآن ایام آنجناب غزلی درسلك نظم کشید که مقطعش این است شعر گر مسلمانی از این است که حافظ دارد ✿ وای اگر ازپی امروز بودفردائی وشاه شجاع این بیت را شنیده گفت ازمضمون این نظم چنان معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قائل نیست وبعضی ازفقهاء حسود قصد نمودند

که فتوی نویسند که شك دروقوع روزجزا کفراست وازاین بیت آن معنی مستفاد میگردد خواجه حافظ مضطرب گشته نزدمولانا زین الدین ابوبکر تایبادی که در آن اوان عازم حجاز بود ودرشیراز تشریف داشت رفت وکیفیت قصد بداندیشان راعرض نمود مولانافرمود که مناسب آنست که بیت دیگر مقدم برین مقطع درج کنی مشعر باین معنی که فلان چنین میگفت تا بمقتضاء آن مثل که نقل کفر کفر نیست از ین تهمت نجات یابی بنا براین خواجه حافظ این بیت را گفته پیش مقطع در آن غزل مندرج ساخت بیت این حدیثم چوخوش آمد که سحر گه میگفت ٭ بر در میکدهٔ بادف و نی ترسائی و باین واسطه از آن دغدغه نجات یافت وخواجه حافظ در سنهٔ اثنی و تسعین وسبعمائه بریاض رضوان شتافت

ذکر ایالت سلطان زین العابدین ومخالفت شاه یحیی و بیان بعضی از وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا

چون امراء وارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند بموجب وصیت سلطان زین العابدین راکه ازجانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند وامیرمعزالدین اصفهانشاه اختیار تمام پیدا کرده سلطان بایزیدرا ازرفتن اصفهان مانع آمد واشراف و اعیان اصفهان کس به یزد فرستاده شاه یحی را بآن بلده طلبیدند وحاکم خود گردانیدند و امیر اصفهان شاه سرانجام کلیات وجزئیات امورمملکت فارس را از پیش خود گرفته امیر علاءالدین ایناق وخواجه تورانشاه رامعذب ومعاقب ساخته و به ترتیب آلات وادوات سلطنت پرداخته داعیه نمود که والدهٔ سلطان مهدی بن شاه شجاع رادرحبالهٔ نکاح کشد وسلطان مهدی را بپادشاهی برادر وسلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته منکوحه یکی از نوکران معتمداصفهانشاه را بفریفت تادرماه رمضان سنه۷۸۶ اورا زهردادند وامیر ـ اصفهانشاه امیرحسیب ونسیب بود ونسبت برعایا وفضلا باحسن وجهی سلوك مینمود اما شاه یحیی چون باصفهان درآمده روزی چند بکامرانی بگذرانید خیال تسخیر شیراز کرده باسپاه عراق روی بآنجانب آورد سلطان زین العابدین بالشگر شجاعت آئین اورا استقبال نموده دراثناء راه عمش سلطان بایزید باتفاق بعضی امرا گریخته بشاه یحی پیوست و از آنجانب نیزطایفهٔ ازسرداران روگردان شده بخدمت سلطان زین العابدین پیوستند و نواحی پل نو تلاقی فریقین دست داده بی از آنکه غبارجنك وشین ارتفاع یابد بموجب استدعای شاه یحی صورت مصالحه جلوه گر گشت ودرمیان میدان بارگاهی زده د آفتاب دریك برج ودو گوهر دریکدرج مجتمع شدند وشاه یحی سلطان زین العابدین راعذر خواهی نموده التماس فرمود که حکومت ابرقوه را از پهلوان مهذب بستانند وسلطان بایزید برادر آن ملك حاکم گردانند وسلطان زین العابدین باوجود آنکه عمو بایزید درووقتی عجب ازوی برگشته بود

این ملتمس را مبذول فرمود و منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان بایزید با برقوه رود آنگاه میان سلطان زین العابدین و شاه یحیی عهود و مواثیق درمیان آمده سلطان زین العابدین متوجه کازرون گشت زیرا که شاه منصور از ششتر لشکر بدانحدود کشیده خرابی میکرد چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شده روی بوادی فرار آورد و سلطان زین العابدین درخان فتح واقبال متوجه مستقر عزت وجلال گشته در آن ایام خواجه حافظ غزلی نظم فرمود که مطلعش اینست بیت خوش کرد یاوری فلکت روز داوری ✲ تا شکر چون کنی وچه شکرانه آوری اما سلطان بایزید که نامزد حکومت ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید پهلوان مهذب اورا بشهر راه نداد و بنشان وپروانهٔ سلطان زین العابدین ورسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم عمو بایزید نومید وحیران باصفهان باز گشت ودرسنه ۸۸۷ سلطان زین العابدین خال خود سید مجدالدین مظفر را امیر الامرا ساخت وامیر غیاث الدین منصور شول را این معنی موافق مزاج نیفتاد و ببهانهٔ استخلاص اموال بسر بستان رفته از آنجا باصفهان شتافت وچندان شیطنت نمود که شاه یحیی نقض عهد ومیثاق جایز شمرده روی بشیراز آورده سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روان نشده هرمنزلی که پیش رفت شاه یحیی مرحله باز پس نشست تا باصفهان آمد وچون سلطان زین العابدین ظاهر اصفهان را مضرب خیام عساکر نصرت نشان گردانید بعد از سه چهار روز شاه یحیی لوای محاربت افراخته از شهر بیرون تاخت وسپاه شیراز نیز دراهتراز آمده از نصف النهار تاوقت اصفرار بلوازم پیکار اقدام نمودند وچند روزی حال برینمنوال گذران بوده فتح تیسیر نپذیرفت وبرودت برهوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس امرا کوچ کرده بدار الملك خود شتافت وهمدرین سال اشراف واعیان اصفهان بواسطه بخل وامساك شاه یحیی از اطاعت وفرمان برداری او پشیمان شده بمقام هواداری سلطان زین العابدین که درغایت کرم وسخاوت بود آمدند وبیك ناگاه قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح کرد قصر شاه یحیی را فرو گرفتند شاه یحیی کس بیرون فرستاده از سبب آنجرات پرسیدجوابدادند که چون شاه بنابر التماس ما باین ولایت تشریف آورده بودند امیدچنانست که حالا نیز سخن ماقبول کرده ازین شهر بیرون روند که بعد ازین اصفهانیان طریقهٔ خدمتکاری بجای نخواهند آورد وشاه یحیی ازروی اضطرار زبان بقبول آن ملتمس گشاده همان شب رخت سفر برنبر دبست ومردم اصفهان جهة ایصال این مژده امیر علی میرمیرانرا بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین اورا با نعام خلعت فاخره و کمر مرصع سرافراز گردانید وبسرعت هرچه تمامتر متوجه اصفهان گردید وچون بمقصد نزدیك رسید امرا و رؤسا و اکابر واعیان اصفهان مراسم استقبال بجای آوردند وپیش کشها کشیدند وسلطان زین العابدین همه را بمواطف پادشاهانه وعوارف خسروانه نوازش فرمود و بعدازچند روز خال خود سید مجدالدین مظفر را قایم مقام گذاشته عازم نطنز شد زیرا که عمو بایزید از قبل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت وخیال تعرض مملکت

فارس بر لوح خاطر مینگاشت وسلطان زین العابدین بیك ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده خدمتش بطرف لرستان گریخت وروزی چند در پناه دولت اتابك که تربیت یافته پدرش بود اوقات گذرانید و سلطان زین العابدین مظفر ومنصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید .

ذکرشمه ازاحوال سلطان احمد وسلطان بایزید وبیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

سلطان احمد پادشاهی بود بوفور لطف وکرم معروف و بصفاء اعتقاد ورقت قلب موصوف مربی ارباب عمایم وفضلاء ومقوی ارکان شریعت مطهره غراوچنانچه سابقاً مرقوم قلم بلاغت انتما گشت شاه شجاع درمرض موت حکومت کرمانرا نامزد سلطان احمد کرده اورا بدانجانب گسیل فرمودوچون سلطان احمد نزدیك بدارالامان رسید امیراختیارالدین حسن قورچی باآنکه قوت مقاومت وقدرت مقاتلت داشت بقدم مطاوعت اورا استقبال نموده مقالید خزاین ومفاتیح قلاع ودفاین تسلیم نمودوعزیمت شیرازفرمود و سلطان احمد مانع آمده گفت چندان توقف نمای که خبر صحت پادشاه برسد آنگاه باتفاق عازم آنصوب شویم واگرمهم نوعی دیگر باشد تومارا بجای پدری ازملك ومال هیچ چیز دریغ نیست و بعدازده روز ازوصول سلطان احمد بکرمان خبرفوت شاه شجاع شایع شدوامیر اختیارالدین حسین معززومکرم همانجا توقف کرددراوائل سلطنت سلطان عمادالدین احمد سیورغتمش اوغانی که بحکم سلطان زین العابدین سردار قوم جرماواوغان بود باسلطان احمد درمقام مخالفت آمدویك دو نوبت بین الجانبین ستیزروی داد نموده درمعرکه آخر سیورغتمش نشانه تیر تقدیر شد وغنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاده منصب پیشوائی جرما واوغان تعلق بپهلوان علی قورچی گرفته ودرسنه ثمان وثمانین وسبعمائه سلطان بایزید درارستاد مفلوکی چنددرهم کشیده بحدود کرمان درآمده وخواجه تاج الدین سلمانی راپیش سلطان احمد فرستاد ازمقدم خویش اعلام داد سلطان فرمان فرمود که مهتر حسن فراش که در سلك ملازمان قدیمی انتظام داشت سلطان بایزیدرا استقبال نمود ومایحتاج نوکرانش رامرتب داد وچون سلطان بایزید درشهر بابك فرود آمد لشگریان او که چندمردك گرسنه برهنه بودند دست تعدی بمال رعیت دراز کرده وآنولایت را برهم برزدند واینخبر بسلطان احمد رسیده آزرده خاطر گشت وپیغام فرمود که برادر بایزید باید که ازسرحد کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه رودان شد وسلطان احمد نیز بدانجانب توجه نموده چون سلطان بایزید مرد نبرد نبود بیزد رفت وملازمت شاه یحیی پیش گرفت .

گفتار در بیان وصول رایت آفتاب اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ببلاد فارس وعراق وذکر کشته شدن جمعی کثیر از اصفهانیان بواسطه عناد وشقاق

درسنه ثمان وسبعین وسبعمائه که صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان همت عالی نهمت بر استخلاص ولایت آذربایجان و عراق گماشت ایلچی بشیراز فرستاد وبسلطان زین العابدین پیغام داد که پدرمرحوم توباما درمقام دولتخواهی واتحاد بود بنابر آن در وقت وفات یافتن مکتوبی درباب سفارش توارسال نمودمیباید که بدرگاه عالم پناه آئی تا تورا بنوعی منظور نظر تربیت گردانیم که علم مفاخرت ومباهات مرتفع سازی و در کمال دولت واقبال بحکومت پردازی سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت وطالع در توجه آستانه جاه وجلال طریق اهمال وامهال مسلوك داشت بلکه ایلچی را اجازت مراجعت نداده اندیشه بغی وضلال بخاطر گذرانید و چون اینخبر بخاقان عالی گهر رسید در شهور سنه تسع وثمانین وسبعمائه اغرق را درری گذاشته از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت بعدازوصول بحدود آنولایت سادات وقضات وعلما واکابر بمراسم استقبال استعجال نموده باصناف الطاف اختصاص یافتند ومال امان قبول کرده بعضی ازایشان عنان بطرف شهر تافتند وامیرایکوتیمور برلاس جهة تحصیل وتوجیه آنوجه بقلعهٔ طبرك درآمده امیرملك تیمورولد آقبوقابهادر وامیرمحمدسلطان شاه بشهر دررفتند ومحصلان ونوکران امرا بارعایا آغاز تشدد کرده ومغولان بیباك متعرض اهل وعیال اصفهانیان شدند وچون طبعیت آنمردم براشتعال نایرهٔ فتنه مجبول بود بیطاقت گشته دراواخر شوال سال مذکور خروج نمودند وآوازطبل و بوق بعیوق رسانیدند و نوکران امراء ومحصلات بخواری هرچه تمامتر بقتل رسانیدند **بیت** زشمشیر خون ریز آشفتگان ✿ شبیخون درآمد بشب خفتگان ودراول شب هجوم عام اوخروج لیام باردوی سپهر احتشام رسیده صاحبقران گردون غلام برابرش تیزخرام سوار گشت وبدروازه توقچی شتافت وطالبان نام وننك ازاطراف و وجوانب روی باصفهان آوردند تا وقت طلوع جمشید خورشید از طرفین باستعمال آلات قتال قیام واقدام نمودند وچون ازاصفهان زن ومرد بیرون ریخته بمیدان نبرد آمده بودند **نظم** هراسنده ترکان بی ساز و برك ✿ سراسیمه گشتند از ترس مرك ✿ بسی نامور بازو شاهین شاه ✿ زمنقار زاغ وزغن شد تباه ✿ زترکان جنك آور نامدار ✿ بکشتند آنشب سه باره هزار اماعلی الصباح که حشر کواکب تاب دیدار آفتاب نیاورده خفاش وار فرار برقرار اختیار کردند اصفهانیان ترك ستیز کرده روی بگریز آوردند وشهر مسخر شده

صاحبقران فریدون‌فراز غایت‌غضب سپاه‌را بقتل‌عام‌فرمان‌داد وفرمود که‌هر کس‌دراردوی همایون نست ازوضیع‌وشریف وصغیروکبیر سری بیاورد وتیغ‌یمانی آغازسرافشانی کرده در آن‌روز هفتاد هزارکس دراصفهان کشته شدگویند که‌بعضی ازاهل‌علم وتقوی که در ملازمت صاحبقران مظفرلوا بودند ونمی خواستند که‌بقتل‌کسی‌اقدام نمایندسراز یساقیان میخریدند ونزدخدام‌وبارگاه‌سلطنت می‌بردند ودراول روز سری‌بپنجاه‌دینار بود و در آخرسری یکدینارمیفروختند وهیچکس‌نمیخرید القصه دراصفهان غیـر از زنده رودو سادات وقضات وعلما جماعتی که محصلان خودرا حمایت کـرده بودند کسی‌زنده‌نمـاند صاحب‌قران مظفرلوا حاجی‌بیك‌جونی قربانی ویوسف‌شاه‌را بمحافظت شهر گذاشته‌عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از واقعهٔ اصفهان وتوجه موکب نصرت نشان خبر یافته بجانب ششتر گریخت شاه‌منصورکه حاکم‌آن‌دیار بود ظاهراورا بامداد امیدوار ساخت وضمنا نوکرانش رابمتابعت‌خویش‌دعوت نمودو اکثر آنجماعت خاك‌بیشرمی در دیدهٔمروت‌پاشیده‌حلقه‌اطاعت‌شاه‌منصور درگوش کشیدندوشاه‌منصورسلطان‌زین‌العابدین راگرفته درقلعهٔ سلاسل محبوس گردانید وحضرت صاحبقرانی بی‌مانعی‌ومنازعی بشیراز درآمده سایرحکام آل‌مظفر مانندشاه‌یحیی وسلطان احمدوسلطان ابواسحق بن‌سلطان اویس بن‌شاه‌شجاع بآستان‌سپهرارتفاع شتافتنددرآن‌اثنااز‌جانب ماوراءالنهر خیرایلچی رسیده خبر رسانید که توغتمش خان لشگربحدود سمرقند وبخـارا کشیده ودرآن‌بلاد آتش نهب‌وتاراج مشتعل‌گردیده بنابرآن حضرت صاحبقران عزم مـراجعت جزم کـرده حکومت شیرازرا بشاه نصیرالدین عنایت‌نمود وکرمان‌را بدستور سابق بسلطـان‌عماد الدین‌احمدتفویض فرمود وایالت سیرجان رابسلطان ابواسحق مفوض ساخت و پهلوان مهذب درابرقوه رایت‌حکومت برافراخت اما سلطان‌بایزید دروقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان‌رسید ازیزد بیرون آمده بصوب گرمسیر دارالامـان‌شتافت‌ودر آن‌موضع هزاره اوغان بوی پیوسته چون‌سلطان‌احمد اینخبر شنود باوجود ویـرانـی مملکت وپریشانی سپاه ورعیت‌خاطر برمحاربت قرارداد وبعداز نماز عصـر برسم‌تفأل مصحف‌مجید‌گشاده آیهٔ بشارت برآمد وسلطان‌همچنان روی‌بقبله مناجات کرده گفت الهی بحرمت‌این کلام کریم که‌بپیغمبر واجب‌التعظیم علیه التحیة والتسلیم‌نازل‌گردانیده بایزید برادرمرا بدست‌من گرفتارسازتادر برابر هر بدی که‌درحق‌من‌اندیشیده نسبت‌بوی نیکوئی کنم وهمان لحظه باآن‌مقدار لشگر که‌حاضر بود روی‌بسلطان بایزید آورد و بین‌الجانبین محاربه‌روی نموده اجابت‌دعای سلطان‌احمد بظهور پیوست و لشگـر یزد گریخته سلطان‌بایزیددستگیر گشت وسلطان‌احمد‌بموجب‌نذری که کرده بود ازسرجرایم برادردرگذشت و اورا مشمول مرحمت ومکرمت گردانیده بعداز مـراجعت بکـرمان منوجان فرستاد وسلطان‌بایزید بدانجانب رفت وقلعهٔ منوجان‌را بصلح‌گرفته ازساکنان آنجائی مبلغی کرامند بستاند وبخدمت‌برادر فرستاد وسلطان احمد ببسط بساط عیش و

نشاط اشارت نمود واین ابیات نظم‌فرمود **نظم** بازآمدیم‌و باز نهادیم اساس عیش ✿ کردیم‌ز آفتاب‌قدح اقتباس‌عیش ✿ ساقی می که‌درقدح عشرت‌است‌ریز ✿ برعاشقان‌غمزده پیما زکاس عیش ✿ بنشین بخرمی که‌براریم بیخ‌غم ازسبزه‌زار گلشن گردون بداس‌عیش پندارچشم بخت‌کسی کوزمان گل ✿ داردبجام‌بادهٔ گلرنك پاس‌عیش ✿ هرکس‌قیاس‌کاری وباری همی کند ✿ باری‌نمیکند دل‌ماجز قیاس‌عیش ✿ احمدبملك دینـی‌وعقبی زلطف دوست ✿ دارد بقدرهمت‌خودالتماس‌عیش ✿ یارب بفضل‌خویش که‌درکارگاه‌عمر ✿خالی مدار ازقد بختم لبـاس‌عیش.

ذکر درآمدن شیراز بتصرف شاه منصور وبیان بعضی دیگر از وقایع وامور

شاه‌منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید شجاعت‌و کینه‌وری ممتاز ومستثنی بود از عنفوان اوان شباب همواره ارتکاب مقاصات ومحاربات‌مینمود درآن‌ایام که سلطان زین‌العابدین را مقیدو محبوس ساخت وخبرمراجعت‌حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان استماع فرمود علم‌عزیمت بصوب شیراز برافراخت وشاه یحیی‌تاب مقاومت برادرخوردتر نیاورده دارالملك فارس راباز گذاشت وشاه‌منصور بآسان‌ترین وجهی بآن بلدهٔ‌فاخره‌درآمده‌رایت عدالت برافراشت وخواجه حافظ درتهنیت مقدم‌آن‌پادشاه‌صاحب کرم غزلی درسلك انشاء انتظام داددوبیت ازآن‌بخاطر بود ثبت‌افتاد **بیت** بیا که‌رایت منصورپادشاه‌رسید ✿ نوید فتح‌وبشارت بمهروماه‌رسید جمال بخت ز روی ظفر نقـاب انداخت✿ کمال‌عدل بفریاددادخواه‌رسید و درآن‌ایام که‌شاه‌منصور درشیراز باستمالت خواطر اصاغرواکابر میپرداخت یکی‌ازوزراء سست همت ادرارات یومیه ارباب‌عمایم‌را که‌مبلغ هفتاد تومان بود جهة اظهارکفایت مناصفه ساخت وپرتو شعورشاه منصور بر حرکت ناپسندیدهٔ‌وزیر افتاده بروی غضب فرمودوفرمود که‌چگونه سیورغالی که‌آباو اجداد ما مقررساخته‌اند ناقص گردانیم‌وفرمودتا ادرارات‌یومیه‌راصدتومان ساخته‌بسویهٔ درمیان سادات وعلما تقسیم‌نمودند واز وقوع این عنایت ابواب سروروبهجت برروی روزگار شیرازیان مفتوح شده باردیگر بلبل طبع نغمه‌پردازخواجه حافظ این‌نواآغاز نهادکه **بیت** جوزا سحر نهاد حمایل برابرم ✿ یعنی غلام‌شاهم وسوگندمیخورم ساقی‌بیا که‌ازمددبخت‌کارساز ✿کامی که‌خواستم زخدا شد میسرم وچون روزی‌چندشاه‌منصور در دارالملك شیراز خرم‌وسرافراز بگذرانید ناگاه خبر مخلص سلطان زین‌العابدین بسمع شریفش‌رسید واقعه چنان بود که پس‌ازآنکه شاه‌منصور ازششتر بشیراز رفت کوتوالان قلعهٔ‌سلاسل باهم گفتند که‌خداروا ندارد که پادشاهی بااین‌همه تجمل وحشمت‌پناه بپسرعم خویش‌آورد واوسالك طریق عدم انسانیت گشته اسباب‌سلطنتش را بگیرد و اورامقیدو محبوس گرداند آنگاه آنجماعت متفق‌اللفظ والمعنی‌شعارخلاف‌شاه منصورظاهر کرده سلطان زین‌العابدین را مطلق‌العنان ساختند و اومتوجه عراق گشته درانثـای راه امیر مجدالدین‌مظفر کاشی که خال جمال حالش بود و از اردوی حضرت صاحبقران باتفـاق

موکلان گریخته ببغداد میرفت باوی دوچار خورد وخال‌وخواهر زاده بمرافقت یکدیگر روی باصفهان آورده بی کلفتی بر آن بلده استیلا یافتند زیرا که حاجی بیك و یوسف شاه که گماشتگان امیر تیمور گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته بودند و شاه‌منصور خبر مخلص سلطان زین العابدین را شنیده لشکر باصفهان کشید و روزی چندبـــمحاصره پرداخته بازگردید اما شاه یحیی چون ازشیراز فرار نمود نواحی ابرقوه را غارتیده بیزدرفت وسلطان ابو اسحق‌حاکم سیرجان‌را باخودمتفق‌ساخته بعزم‌تسخیر کرمان‌روان شد ومیان او وسلطان احمد محاربتی درغایت شدت اتفاق افتـــاده در آن معرکه سلطان بایزید ازطرف برادرمردانگیها نمود و شاه یحیی شکست یافته‌سلطان ابو اسحق گرفتار گشت وسلطان احمد رقم عفو برجریدهٔ جریمهٔ او کشیدوسیرجان‌را بار دیگر بوی‌داد ومظفرو منصور روی بکرمان نهاد و درسنه ۷۹۱ سلطان زین‌العابدین با عم‌خویش سلطان احمداتفاق کرده عازم استخلاص شیراز شدوشاه‌منصورایشان‌رااستقبال نموده درموضع‌خفرك میان خویشان نیران قتال اشتعال یافت وبعد از کشش و کوشش موفورشاه منصور برطبق نام خویش بدیدن پیکر نصرت فائزگشته سلطان احمدروی بکرمان آورد وسلطان زین‌العابدین بطرف اصفهان‌رفت وشاه منصور متعـــاقب بحدود اصفهان رسیده سلطان زین‌العابدین بطرف ری‌گریخت وموسی جوکار که متهوری بود غدار اوراگرفته نزد شاه منصور فرستاد ومنصور ازعذاب قیامت نیندیشیده درشهـــور سنه ۷۹۲ جهان‌بین آنخسروحشمت آئین‌رامیل کشیدوهم‌درین‌سال‌لشکر بدریزد برده‌دست بغـارت وتاراج برآورد و بتوسط بعضی‌ازخویشان شاه‌یحیی‌صلح‌کونه کرده مانند بلای ناگهان‌بطرف کرمان‌رفت و ایلچی نزدسلطان احمد فرستاده‌پیغام دادکه‌من ازشماایمن نیستم والا بخرابه‌کرمان باعم‌خویش چگونه‌مضایقه‌کنم مصلحت آنست که خویشان با یکدیگر درطریق مصادقت سلوك‌نموده دفترعهدو پیمان امیر تیمورگورکان رابرطاق نسیان نهد ومرابمال‌ولشگر مدددهند تابکنارجیحون‌رفته نگذارم که سپاه جغتای ازآب عبورنمایند وسلطان‌احمدجواب‌داد که‌این‌سخن‌نتیجه خبط دماغ وعـــلامت اختـــلال قوت متخیله است زیراکه‌امیرتیمور گورکان راده‌هزارچاکر است وبعدد وعدد ازمن‌ومنصور زیاده‌وسپاه کشورگشای آنحضرت ازری تاسرحدختا درغایت‌عظمت‌وکامرانی نشسته اند امثال‌ما مفالیك بکدام استطاعت باهمچنین پادشاهی صاحب‌شوکت‌درمقـام‌مقاومت‌توانند آمد چون شاه‌منصوراین‌جواب استماع نمود حدود کرمان رابجاروب نهب وتاراج پاك ساخته علم‌معاودت بصوب شیراز برافراخت‌ودرشوال آنسال سلطان‌بایزید بن محمدبن مظفردرکرمان ازجهان‌گذران انتقال نمودواوپادشاهی زیباطلعت پسندیده‌سیرت بود مدت سی‌وشش سال‌وهفت ماه درعالم‌اقامت‌داشت وازاشعارآبدارش این‌رباعی یادگار گذاشت **رباعی** ازواقعهٔ تراخبرخواهم کرد☆وآنرا بدوحرف‌مختصرخواهم کرد☆ باعشق تودرخاك فروخواهم‌رفت☆ وزمهر توسرزخاك برخواهم کرد.

گفتار در بیان انقضاء ایام دولت واقبال آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از دارملال بعالم دیگر

فضلاء سخنور باقلام صحت اثر برصحایف روزگار واوراق لیل و نهار نگاشته‌اند که‌در کرت ثانی که ماهچه‌رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی یعنی امیر تیمور گورکان پرتو وصول برحدود عراق و آذربایجان انداخت واستماع فرمود که درغیبت موکب همایون شاه‌منصور خیال استقلال داشته و پیوسته تخم مخالفت وعدوان درزمین دل خویشان میکاشته دفع شر اورا برذمت همت عالی نهمت واجب داشت ودرخمس وتسعین وسبعمائه باعساکر ظفرمآثر ازراه ششتر متوجه شیراز گشت وعلی کوتوال که ازقبل شاه‌منصور بضبط آنولایت اشتغال مینمود گریخته بششتر رفت وسادات ومشایخ وعلما باستقبال موکب همایون استعجال کرده منظور نظر التفات شدند وآن سالك طریق نامداری خواجه مسعود سبزواری را باهزار مردکاری بمحافظت ششتر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعهٔ سفید گردید وآن حصنی است حصین برقلهٔ کوهی رفیع واقع وصیت غایت متانتش دراطراف عالم شایع طول وعرض آن موازی چهار فرسنك وبروج متین آن مستحکم به گچ وسنك درجوانب آن آب روان بیابان و دردرون آن قصور خوب وعمارات مرغوب فراوان بیت ازجبالش بشدت آمده تنك ✿ وزسپهرش برفعت آمده عار و پیش ازین به پنج سال شاه‌منصور سعادت نامی شقاوت فرجام راکوتوال آنحصار کرده بود و سلطان زین العابدین رابعداز میل کشیدن بوی سپرده وچون نواحی آنقلعه مضرب سرادقات سلطنت وجلال شد بموجب فرموده صاحبقران گردون غلام عساکر بهرام انتقام روی بتسخیر آن حصار آوردند وقرب صدهزار آدمی در جوش وخروش آمده زلزله درزمین وزمان افتاد وصدای نفیر ونقاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده ازهول جان تیروسنك انداختند وبهادران موکب ظفرنشان سپر جلادت درسر کشیده دلهای دشمن را به پیکان دیده دوز مینواختند وسه روز برین منوال آتش قتال در اشتعال بوده قهراً قسراً قلعه مسخر گشت وسعادت بااتباع به تیغ انتقام درگذشت وَسلطان زین العابدین مکحول بپایه سریر گردون مصیر شتافته صاحبقران کهتر نواز اورا منظور نظرعاطفت گردانید وفرمود که بعنایت خدای تعالی دادتورا ازمنصور مقهور خواهم ستاند آنگاه ملك محمد اوبهی بمحافظت آنقلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر به پنج منزل ازآنجا بحوالی شیراز رسید ودرآن ایام هرچند صاحبقران سعادتمند از احوال شاه‌منصور میپرسید همچنین جواب می شنید که بوقوف یکخبر محقق است که مملکت بازگذارد وروی براه فرار آورد وفی الواقع معقول آن بود درروضة الصفا مسطوراست که چون شاه منصور خبر قرب وصول سرافراز استماع نمود ازشیراز باجمعی ازاهل ستیز بطریق گریز بیرون رفت و درپل بسا منزل گزید ودرآن مقام جمعی ازمردم شیراز بوی پیوستند شاه‌منصور ازایشان پرسید که شیرازیان درشأن ماچه میگویند بعرض رسانیدند که‌در وقتی که ازشهر بیرون می آمدیم جمعی باهم میگفتند که آنان که ترکش هفده‌من و چماق ده من داشتند اکنون مانند بز که‌از پیش گرك بگریزد میگریزند عرق حمیت شاه منصور ازشنیدن این سخن درحرکت آمد وحلول اجل موعود اورا بران داشت که علی الفور بشیراز بازگشته باستعداد پیکار اشتعال نمود وباسه هزار مرد شمشیرزن باچهار هزار بهادر

صف‌شکن قدم‌درمیدان نبرد نهاد وروز جمعه درسه فرسخی شیراز بصاحبقران دشمن گذار رسیده از جانبین بتعبیه لشکر پرداختند امیر تیمور گورکان دوقول ترتیب‌داد و یك قول‌را بفروجود همایون آرایش بخشیده دیگر یرا بامیرزاده محمدسلطان که نبیره پسری آنحضرت بودتفویض نمود ومیرزاشاهرخ را هراول وعثمان عباس را قراول گردانید و شاه‌منصور سپاه‌شیراز راسه بخش کرده بمیمنه‌ومیسره مرتب ساخت وخودباهزارسواردر قلب‌جای گرفته چون چشمش برلوای کشورگشای افتاد مانندشیری‌خشمناك که‌ازهیچ چیز ترس وباك‌نداشته باشد برسی‌هزار سوار نامدار که درملازمت موکب نصرت‌شعار بودند حمله کرد وصفوف‌سپاهی بدان کثرت وابهت‌را برهم‌زده کارزاری نمود که دوست ودشمن برآن‌میدان داری‌وخنجر گذاری آفرین کردند وجمعی کثیر که درپیش صاحب قران نیك اندیش باستعمال‌تیغ وسنان‌اشتغال‌داشتند گریزان‌شده‌شاه‌منصوردر آن‌حین‌سپاهیان‌خودرا دلداری‌میدادوزبان‌بخواندن‌این‌ابیات‌میگشاد **نظم** برانم که‌گردن‌فرازی کنم بشمشیر باشیر بازی کنم من‌امروز کاری کنم بیگمان که‌بر نامداران سرآیدجهان ۞ودلیران‌ستیز درآن ستیزوآویز باشاه‌منصوراتفاق کرده آثار رستخیزظاهر ساختندچنانچه‌نزدحضرت‌صاحبقران بروایتی زیاده ازپنج کس نماند وشاه‌منصور دونوبت شمشیر بخود آنحضرت رسانید و چون‌حمایت‌الهی نگهبان بودمضرتی‌روی‌ننمود **بیت** اگر تیغ‌عالم‌بجنبدزجای ۞ نبرد رگی تانخواهد خدای ۞ وعادل‌اختاجی‌سپر برسر آنسرور گرفته‌خماری یساول ومحمودشاه محمدآزادی وتوکل‌باورچی جنگهای مردانه پیش‌بردند و حملهای بهادرانه کردند تا شاه‌منصور عاجزشد وعنان بطرف تومانات میرزاشاه رخ‌تافت و اولاد امیرغیاث‌الدین ترخان‌که اخوان آن‌شاه‌زاده‌ستوده خصال‌بودندباتفاق‌خواجه‌راستی وجلال حمیدوغیرهم ازاهل‌تائید اعداراشبه کرده اززخم پیکان‌فضای‌معرکه رابخون پردلان رنگین‌ساختند و امیرزاده شاه‌رخ باآنکه‌هفده ساله‌بود دربرابر منصورچندان ثبات قدم‌نمود که‌لشکریان ظفرنشان علم‌تسلط افراختند ومنصور مقهورشده دراثناء گریزو ستیزاز اسب درافتاد و ازدست‌برد بهادران شهرخی مات گشته‌بر بساط تیرهٔخاك سر نهاد ویکی ازلشکریان از اسب‌پیاده‌شده سرش ازتن جدا ساخت ومیرزاشاه‌رخ آنسررا پیش‌پدر برده درپایش انداخت **بیت** هرکه‌سر درقدم‌اوبارادت ننهاد ۞ تیغ بیدادفلك دادسرش رابرباد امیرعلاء‌ـ الدین درواقعه شاه منصور گوید **نظم** شهریارعصر منصورآنکه‌او ۞ درزمین‌ملك تخم دادکشت ملك‌هشت ازدارد نیاچون‌برفت ۞ لاجرم تاریخ او شدملك هشت **القصه** چون قضیهٔ‌شاه منصور برنهج مسطور فیصل‌یافت بقیه‌آل مظفرمانند سلطان احمد و سلطان مهدی‌بن شاه‌شجاع ازکرمان و شاه نصیرالدین یحیی با فرزندان معزالدین جهانگیر و سلطان محمدازیزد وسلطان ابواسحق ازسیرجان باردوی اعلی‌شتافتند ودرسلك‌سایر ملازمان انخراط وانتظام یافتند وصاحب قران بهرام انتقام بموجب استصواب امرا و ارکان‌دولت واتفاق اشراف‌واعیان آنولایت‌همدران‌روز تمامی آنجماعت رامقیدومحبوس گردانیده جهات‌ویراق ایشان را بیادغارت و تاراج برداد اماسلطان شبلی و سلطان

زین العابدین که آن یك بحکم پدرواین ازجورشاه منصور مکفوف البصر شده بودند بسمرقند کوچانیدو وجهة ایشان وجه معاش تعیین نموده آنگاه ایالت مملکت فارس را بامیرزاده عمرشیخ تفویض فرموده بجانب اصفهان درحرکت آمدو بعد از دوازده منزل درموضع قومشه یاماهیار بتاریخ دهم ماه رجب سنه خمس و تسعین وسبعمائه خردوبزرك وصغیر و کبیر آل مظفر رابیاسا رسانید ونهال اقبال آن ملوك ستوده خصال بیك ناگاه مستاصل ونابود گردانید **نظم** بعبرت نظر کن بآل مظفر ✿ شهانی که گوی از سلاطین ربودند که درهفصد وخمس و تسعین زهجرت ✿دهم شب زماه رجب چون غنودند چوخرما بنان درزمانها برستند ✿ چوتره باندك زمانی درودند .

داستان اتا بکان لرستان

در کتب راستان مرقوم خامه منشیان گشته که لرستان منقسم بدوقسم است لر بزرك و لر کوچك ومنشاء این قسم ووجه تسمیه آنکه درقدیم الایام دو برادر که بزرك بدرنام داشته و کوچك ابومنصور معاصر یکدیگر دردوموضع ازآنولایت ایالت مینمود **نقلست** که چون برادران ازجهان گذران انتقال کردند محمدبن هلال بن بدر درآن مملکت تاج ایالت بر سر نهاد ومنصب وزارت را بمحمدبن خورشید داد ودرشهورسنه خمسمائه صدخانه وار کرد ازجبل السماق شام بسببی ازاسباب جلاء وطن اختیار کرد بلرستان درآمدند ویکی ازاحفاد محمدبن خورشید که وزیر مملکت بوجود جمعی از کردان راضیافت نموده دروقت کشیدن آش کله گاوی پیش ابوالحسن فضلوی که رئیس ایشان بودنهاد وابوالحسن باین معنی تفأل نموده گفت ماسردار این قوم خواهیم شد وابوالحسن پسری داشت علی نام روزی علی بشکار رفته سگی همراه بردوجمعی درراه بدوباز خورده میان ایشان مناقشه دست دادو آنجماعت علی راچندان لت زدند که بیهوش گشت ودشمنان بتصور آنکه مرده است پایش راکشیده درغاری انداختند وسك ازعقب آن زمره شتافته چون شب درآمد وهمه بخواب رفتند خانهٔ مهترقوم رابخائید تابمرد وسك بخانه خویش بازگشته چون نوکران علی دهان سك راخون آلوده دیدند دانستند که اوراواقعهٔ پیش آمده وسك روی براه آورده ایشان ازپی اوروان شدند تابآن غار رسیدند که علی افتاده بود اورا بخانه برده علاج کردند تاصحت یافت و چون علی درگذشت پسرش محمود بخدمت سنقر یان شتافت وبواسطه شجاعت معتبر گشت وبعداز وی ولدش ابوطاهر که جوانی بودشجاعت مآثر ملازمت اتابك سنقر اختیار کرد .و درآن وقت که اتابك سنقر باحکام شبانکاره مخالفت مینمود ابوطاهر را باسپاهی گران بجنك ایشان فرستاد وابوطاهر برمخالفان ظفر یافته دوستکام بفارس بازگشت و اتابك سنقر اورا تحسین نموده گفت از من چیزی طلب نمای ابوطاهر یك سراسب خاصه التماس نمود اتابك اسبی نیك بوی داده گفت دیگرچیزی بخواه ابوطاهر داغ اتابکی خواست واین

ملتمس نیز مبذول افتاده اتابك فرمود که التماس دیگری نمای ابوطاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم وآنولایت راجهة اتابك مستخلص گردانم وسنقر لشگری مصحوب ابوطاهر گردانیده اورا بدانجانب گسیل فرمود.

ابوطاهر بن محمد بن علی بن ابوالحسن فضلوی

چون بامداد اتابك سنقر مستظهر گشته بحدود لرستان رسید بصلح وجنك ولطف وعنف بران دیار مستولی گردید وهوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم اورا اتابك گویند وفرزندانش همین سنت مرعی داشتند و بربن تقدیر ابوطاهر و اولاد او اتابکان جعلی باشند نه واقعی چه اتابکان حقیقی جمعی ازامراءسرحد بوده اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان میسپرده اند وآن شاهزادگان ایشان را اتابك یعنی اتابیك میگفته اند چنانچه درمجلد ثانی مذکور شد **القصه** چون لرستان بحیز تسخیر ابوطاهر درآمده بااتابك سنقر مخالفت کرد ومدتی ازروی استقلال حکومت فرموده روی بعالم عقبی آورد وازاو پنج پسر ماند وبزرگ ترین همه نصرةالدین هزاراسب بود.

اتابك نصرەالدین هزار اسب

بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و بارعیت در غایت عدالت زندگانی نموده بدان واسطه شولستان نیز بتحت تصرفش در آمده خلیفه بغداد جهته او منشور و خلعت فرستاد و چون پیك اجل در رسید روی بجهان جاودان نهاد.

اتابك تکله ابن هزار اسب

که نسب مادرش بسنقریان می پیوست پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست واتابك سعد بن زنگی بنابر کدورتی که ازوی و پدرش درخاطر داشت سه نوبت لشگر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارك تکله ظفر یافت ودرسنهٔ خمس وخمسین وستمائه تکله بطریق مطاوعت نزد هلاکوخان رفته داخل تومان کیبوقانویان گشت و بعدازفتح بغداد بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه وشکست اهل اسلام تحسر و تاسف میخورد و هلاکو ازاین معنی رنجیده قصد تکله کرد واورا ازاندیشه پادشاه خبر یافته بیرخصت عنان بلرستان تافت و هلاکو کیبوقانویان را بادیگری ازامرا بدانجانب ارسال داشت وایشان برادر تکله الب ارغون را که متوجه اردو بود دراثناء راه دیده بند کردند ودرآن ولایت درآمدند وتکله درقلعه تحصن نموده امراهر چنداز وعده ووعید سخن گفتند واورا بابان طلبیدند مفید نیافتاد وآخرالامر هلاکوخان انگشتری خودرا بنشانی امان نزداو فرستاد وتکله برآن اعتماد کرده ازحصار بیرون آمد و امرا اورا بتبریز برده بعداز پرسیدن برغو وثبوت گناه بقتل رسید.

اتابك شمس الدين الب ارغون بن هزار اسب

چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکوخان حاکم لرستان گردید و مدت پانزده سال بعدل وداد پرداخته آنولایترا مامورساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم عزیمت بصوب آخرت بر افراخت وازوی دو پسر ماند عمادالدین و پهلوان یوسف شاه.

اتابك یوسف شاه بن الب ارغون بعداز فوت پدر بفرمان اباقاخان بن هلاکوخان حاکم لرستان شد واو پیوسته بادویست سوار ملازم درگاه ایلخان بودی ونوابش بحکومت مملکت قیام می نمودند واتابك یوسف شاه در بعضی از معارك واسفار نسبت به اباقاخان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت والتفات گشت وایالت خوزستان وکوه کیلویه و شهر فیروزان وجر بادقان نیز تعلق بوی گرفت وچون اباقاخان وفات یافت اتابك در ملازمت احمدخان می بود وبعداز شهادت احمدخان ارغون خان نیز نسبت بیوسف شاه طریق التفات مسلوك داشت واورا باصفهان فرستاد تاخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را باردو آورد واتابك دراواخر ایام حیات باجازت ارغون بلرستان شتافت وازآنجا آهنك کوه کیلویه کردودر اثناء راه خواب هولناك دید بازگشت وهم درآن ایام درگذشت وازوی دو پسر ماند افراسیاب واحمد.

اتابك افراسیاب بن یوسف شاه بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمدرا دراردو گذاشته بلرستان رفت وطریقه ناپسندیده ظلم پیش گرفته هریك از نواب اسلاف خویش را ببهانه ای مواخذه ومصادره نمود وعاقبت آنجماعت را بتیغ ستم بگذرانید وطایفهٔ از اقربا ومنتسبان ایشان پناه باصفهان بردند اتابك عمزاده خویش قزل را باصفهان روان ساخت تاهر کس گریخته بود بدست آورد ودرآن اثنا خبروفات ارغون خان شیوع یافت وقزل باتفاق سلغرشاه نامی خروج کرده شحنه اصفهانرا بکشت وخطبه بنام افراسیاب خواند واتابك خودرا پادشاهی باستقلال پنداشته طایفهٔ ازخواص را بحکومت بلادعراق نامزد فرمود وپسر تکله را بدربند کره رود ارسال داشت لران درآن سرحد باصد ها مغول دوچار خورده دست بجنك یازیدند ومغولان انهزام یافته لران درخانه های ایشان فرود آمدند وبعشرت مشغول گشتند ناگاه لشگر مغول ازغایت غیرت مراجعت کرده دمار ازروزگار سپاه لر برآورد گویند که درآن جنك یك زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون کیخاتوخان برطغیان افراسیاب وقوف یافت طولاوای نویان را باده هزار سوار بدفع اتابك فرستاد وطولاوای بعدازمحاربه افراسیاب راگرفته پیش ایلخان برد وگیخاتو بشفاعت بعضی ازخواتین محتشم رقم عفو برجراید جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد وافراسیاب بدانجانب شتافته بی جهتی پسرعم خویش قزل و طایفهٔ از امرا واعیان را بقتل رسانید وچون غازان خان فرمانفرمای جهانیان شد افراسیاب بشرف

بساط بوس استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو مفوض گشت ودرسنهٔ ٦٩٥ که غازان خان ببغداد میرفت اتابك درحدود همدان کرت دیگـر بعز ملازمت رسید والتفات یافته عنان بطرف لرستان تافت امادراثناء راه بهرقداق نوئین که از فارس متوجه اردو بود دوچار خورده هرقداق اورا طوعاً وکرهاً بازگردانید وبعدازوصول ببارگاه غازان اطوار ناپسندیده اورا بتفصیل عرضه داشت کرد ودرآن باب آنمقدار مبالغه نمود که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسارسید.

اتـابك نصرت الدین احمد بن الب ارغون بعدازقتل برادر بموجب فرمان غازان خان بلرستان رفته برمسند ایالت نشست وبآب معدلت وانصاف گردظلم واعتساف ازچهرهٔ اهالی آنحوالی فروشست ودرترویج امورشریعت غرا مساعی جمیله بتقدیم رسانیدومدت سی وهشت سال درمملکت موروثی بدولت واقبال گـذرانید ودر سنهٔ ۷۳۳ باجل طبیعی درگذشت وپسرش یوسف شاه درلرستان پادشاه گشت.

اتابك رکن الدین یوسف شاه مدت شش سال درلرستان حکومت نمود و عدل و داد ورزیده بارعایا بروجه احسن معاش فرمود وفاتش درششترفی جمادی الاول سنه اربعین وسبعمائه اتفاق افتاد وملازمان تابوتش رابایذه برده درمدرسه که برکن آباد مشهور بود مدفون گردانید.

اتابك مظفر الدین افراسیاب بن یوسف شاه بعدازفوت پدر درلرستان افسر حکومت برسرنهادودرایام دولت اوماهچه رایت فتح آیت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر برمعمورهٔ جهان انداخت ولرستان رانیز مـانندسایر بلادمسخرومفتوح ساخت و(تلك الایام نداولها بین الناس) بقا بقای خدایست وملك ملك خدا.

ذکر ملوك رستمدار

برضمایر آفتاب آثار واقفان اخبار بلادو امصارظاهرو آشکارخواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجبی که درمجلد ثانی سبق ذکر یافت سالهای بسیار تعلق باولاد عظام گاو باره میداشت و نسب گاو باره که موسوم بجیل بن جیلانشاه بود بجاماسپ که عم انوشیروان عادل است می پیوست امادراثناء سلطنت آنطایفه گاهی نواب خلفا بغداد وخدام سادات عالی نژاد برآن مملکت استیلا می یافتند وآخر کسی ازدودمان رسالت کـه درآن ولایت برمسند جلالت نشست الثائر بالله ابوالفضل جعفر بن محمد بن الحسین بن علی بن المحدث ابن حسین بن علی بن عمر الامام علی زین العابدین بن الامام حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام بود وسلطنت الثایر بالله در بلادرستمدار در زمان حکومت ابوالفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن سهراب بن نام آور بن بادوسبان بن گاو باره اتفاق افتاد وگاو باره عبارت است ازجیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسپ بن فیروز

الملك وچنانچه كلك دوز بان در مجلد دوم بیان کرد بعد از آنکه الثایر بالله روزی چند در رستمدار وماز ندران حکومت فرمود میان او وابوالفضل بن محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نمود الثایر بالله عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داد و دیگر باره در ایالت رستمدار استقلال یافتند بعد از فوت محمد ابن شهریار **اصپهبد حسام الدوله زرین کمر بن** فرامرز بن شهریار بن جمشید سی و پنج سال رایت اقبال برافراشت آنگاه پسرش سیف الدوله باحرب بیست وهفت سال پادشاه بود ولدش حسام الدوله اردشیر بیست و پنجسال سلطنت نمود پس برادر زاده اش فخر الدوله نامور بن نصیر الدوله بن سیف الدوله سی ودو سال حکومت کرد آنگاه پسرش عزالدین هزار اسب چهل سال روی بتمشیت مملکت آورد وبعد از فوت هزار اسب پسرش شهر نوش برمرکب سروری وشوکت سوار گشت واین شهر نوش پادشاهی عالی همت صاحب حشمت بود و با پادشاه غازی که حکومت ماز ندران ابا عنجد تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوك نموده خواهرش را درحباله نکاح کشید وبدین جهت هر دو مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید ومظفری شاعر در آن ولا قصیدهٔ بنظم آورد که مطلعش اینست **بیت** جنت عدن است گوئی کشور ماز ندران ✿ در حریم حرمت اصپهبد اصپهبدان مدت سلطنت شهر نوش سیزده سال بود وبعد ازوی برادرش استندار کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود وچون روزی چند استندار کیکاوس بلوازم منصب جهانبانی پرداخت براسب جلادت سوار شده مخالفت شاه غازی را پیشنهاد همت ساخت وچند نوبت بین الجانبین محاربت دست داد وبالاخره مصالحه اتفاق افتاد وهریك از آن دو سردار روی بمملکت خود نهاد ودر سنه ثمان وخمسین و خمسمائه شاه غازی بعلت نقرس از عالم مجازی انتقال نموده پسرش علاء الدین حسن قائم مقام شد وزمان اقبال علاء الدین حسن بزودی سپری گشته ملك اردشیر برمسند سروری نشست و کیکاوس را پسری بود جستان نام که که منصب ولایت عهد تعلق بوی میداشت اما بحسب تقدیر جستان پیش از پدر وفات یافته ازوی پسری یکساله ماند زرین کمر نام و کیکاوس در سنهٔ ستین وخمسمائه بملك عقبی توجه نمود مدت دولتش سی وهفت سال بود استندار هزار اسب بن شهر نوش بن هزار اسب بعد از فوت عم در رستمدار شهر یار شدو اودر فن کمانداری وتیراندازی یدبیضامی نمود اما بخلاف روش پدر و عم غم تقویت شریعت نداشت وباملاحدهٔ رود بار صلح کرده همت بر شرب مدام ومصاحبت گلرخان سیم اندام گماشت بنا بر آن اعیان ازوی روگردان شده بملك اردشیر پیوستندو کیفیت حال اورا باز گفتند ملك ماز ندران قاصدی سخندان نزد استندار فرستاد واورا بر دوستی ملاحده ودوام ارتکاب شراب ملامت کرده بطریق سلوك رشد ورشاد ترغیب نمود وهزار اسب همچنان براسب غرور سوار شده آن نصایح سودمند راقبول نفرمود بنابر آن ملك اردشیر لشگر برستمدار کشید ومیان او وهزار اسب جنك وجدال بدور ودراز رسید آخر الامر هزار اسب از ستیز و آویز عاجز گشته بپای اضطرار نزد اردشیر رفت واردشیر اورا اعزاز واحترام تمام نموده در منزل مناسب فرود آورد ودر آن اثنا برادر هزار اسب امیر خلیل در گذشت بعلت خناق وملك اردشیر

امـرا و ارکان دولت را بپرسش هـزار اسب فـرستاده و خـود نیز بـدر تعـزیت سرا تشریف برد اما فرود نیامدو همچنان سواره باز گردیداین تعظیم بر خاطر هزاراسب گران آمد وخیال کرده مافی الضمیراو بعرض ملک اردشیر رسید فی الحال اورا مقید گردانید و خواست کـه در قلعه ولخ محبوس سازد امـا هزبرالدین خورشید کـه یکی ازاعمام او بحکم هزار اسب ازمرکب زندگانی پیاده شده بودودر صددانتقام آمـده بیکضربت هزار اسبرا بقتل رسانید مدت ملک هزار اسب بیست وشش سال بود .

ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت رستمدار بزرّین کمر بن جستان

درتاریخ سیدظهیرمسطور است که ملک اردشیر بعد ازقتل هزار اسب در ولایت رستمدار پادشاه علی نامی رابرمسند جهانبانی نشاند وبعدازروزی چندشنود که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده وانواراقبال از ناصیهٔ احوال اولایح گردیده وخاطر بر آن قرارداد که یکی ازمخدرات شبستان خودرا بازرین کمر درسلک ازدواج کشد وزمام سلطنت مملکت موروث را درقبضه اختیار اونهد واعیان رویـان برمافی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج نازک ایشان نیفتاد وبخلاف پادشاه دست تبعیت بیکدیگر داده بیستون نامی رابحکومت برگزیدند وپادشاه علی را بزخم زوبین ازمیان برداشته او بپ زرین کمر راسر بریدند وزرین کمر بگوشهٔ گریخته چون اینخبر بعرض ملک اردشیر رسیدباسپاه فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری ازمخالفـان را بتیغ بیدریغ گذرانید وبیستون بقلاع رودبار گریخت آنگاه ملک اردشیر افسرسروری برسرزرین کمر نهاده او را بمقداری تقویت کرد که بمراتب آبا و اجداد بزرگوار خود رسید و زرین کمر بیست وچهار سال باقبال گذرانیده درسنه عشر و ستمائه وفات یافت .

بیستون بن زرین کمر بعداز فوت پدر کمر سروری برمیان بست ودرزمان دولت او ملک اردشیر بآخرت پیوست ومملکت مازندران بگماشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت وبیستون بصفت شجاعت موصوف بودو بضرب شمشیر ولایت خودرا ازمخالفان محافظت مینمود واودرسنهٔ عشرین وستمائه فوت شدمدت سلطنتش ده سال بود .

فخرالدوله نام آور بن بیستون بعدازپدر بتخت حکومت نشست ودرایام ایالت اوآفتاب اقبال خوارزمشاهیان بسرحدزوال رسیدو ماهچاه وحشمت چنگیزخانیان ازافق ولایت ایران طالع گردیدوچون نام آور هشت سال مالک تخت وافسر بودبعالم عقبی توجه نمود پسر بزرگترش **حسام الدوله اردشیر** درحدود گیلان لواء حکومت افراشته ولد خـردترش اسکندر که نسبش ازجانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست در آمل پادشاه شد

وچون استندار اردشیر وفات یافت **استندار شهرآگیم** که برادرش بود قایم مقام گشت ومدت سی ویکسال بعدل وانصاف اوقات گذرانید درسال پانزدهم ازسلطنتش درالوس چنگیزخان منکوقاآن برتخت سلطنت نشست و هلاکوخان را متوجه ایران گردانید و هلاکو همت برفتح قلاع ملاحده گماشته استندار شهرآگیم باتفاق شمس الملوك اردشیر که درآنزمان حاکم مازندران بود بمحاصره قلعهٔ کردکوه رفتند اما قبل ازآنکه تسخیر حصار تیسیر پذیرد هریك متوجه ولایت خود گشتند وچون اینخبر بهلاکوخان رسید یکی ازامراء بزرك را که مشهور بود بغازان بهادر بتادیب شمس الملوك واستندار شهرآگیم نامزد فرمود وچون غازان بهادر بمازندران درآمد شمس الملوك مرکز دولت خالی گذاشت وشهرآگیم نیز نخست خیال گریز کرده بالاخره نزد غازان رفت و ازتقصیر خدمت لوازم اعتذار واستغفار بتقدیم رسانید وغازان اورا مشمول نظر اشفاق گردانیده چون اینمعنی برضمیر شمس الملوك واضح گشت او نیز بخدمت غازان شتافت غازان ازدیوان خان منشور حکومت ایشان راامضا فرموده خوددرآمل ساکن گشت وبعداز چندگاه میان شمس الملوك وشهرآگیم مخالفت وقوع یافته شمس الملوك منهزم باردوی قاآن گریخت وازآنجا رخت هستی بیادفنا داده حکومت مازندران تعلق ببرادرش علاءالدوله علی گرفت وفات استندار شهرآگیم درسنهٔ ۷۷۱ اتفاق افتاد پس ازوی پسرش **فخرالدوله نام آور بن شهرآگیم** که شاه غازی لقب داشت دررستمدار تاج ایالت برسر نهاد واو پادشاهی عادل شریعت پرور مرحمت گستر بوده پیوسته مردم را باداء طاعات وعبادات ترغیب وتحریص مینمود بمرتبه که اشارت فرمود تا در دارالملکش منادی کردند که فرق انام به مقتضای آیهٔ کریمه (یاایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکرالله وذروا البیع) عمل نموده دروقت نماز جمعه هیچ آفریده به بیع وشرا و سایر مهمات دنیوی نه پردازد وهمه کس بمسجد جامع رفته، بگذاردن نماز وعرض نیاز قیام نماید وجمعی ازضعفا صناع و محترفه بدرگاه پادشاه شتافته معروض داشتند که بجهة کثرت عیال واطفال مارا درتمام روز بمهم خود مشغول میباید نمود تاوجه معیشت بهم رسد واگر حسب الحکم بمسجد جمعه حاضر نمیشویم ازخدام آستان سلطنت آشیان ایذا می یابیم، حکم چیست شاه غازی فرمود جهة مردم ضعیف شهر وبازار وظیفه معین سازند تاهر ساله ازدیوان اعلی بگیرند وجهة کسب نفقه وعیال ازادای نماز تقاعد نورزند دیوانیان حسب الفرموده بتقدیم رسانیدند بعد ازآن محتسبی رامعلوم شد که شخصی بی وضو نماز می گذارد بتادیب آن مشغول گردید آنشخص گفت آنچه ملك بمن عنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است واگر می خواهند که وضو سازم چیزی دیگر برای مزدآن مقرر نمائید واین گفت وشنود بسمع شاه غازی رسیده ودرخنده شد وفرمود تاثلث آنچه جهت گذاردن نماز برای آنشخص معین ساخته بودند دروظیفه او افزودند وچون شاه غازی مدت سی سال دراقبال گذرانیده درسنهٔ احدی وسبعمائه متوجه عالم باقی گردید واز او پسری ماند اسکندر نام مؤلف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد مادری ملوك زمان است .

ملك شاه کیخسرو بن شهرآگیم بعداز برادرخود شاه غازی یازده سال برمسند سرافرازی نشست و برادر دیگرش ارغش کمرخدمتش بر بست وشاه کیخسرو را ایزدتعالی قرب صدفرزند کرامت فرمود وفوتش درسنه احدی عشر وسبعمائه روی نمود آنگاه آفتاب دولت **شمس الملوك محمد بن کیخسرو** ازافق طالع گشت واوپادشاه دیندارعدالت شعاربود و پیوسته باعلماوفضلا وصلحامصاحبت می‌فرمود ودرایام کامرانی مساجد وخانقاه وبقاع خیرطرح انداخت وقری معمور ومستغلات مرغوب بران مواضع وقف ساخت اوقات ایالتش پنجسال امتداد یافت ودرسنهٔ سبع عشر وسبعمائه عنان بعالم جاودان تافت .

نصیرالدوله شهریار بن کیخسرو بعدازفوت برادر افسر سروری برسرنهاد و مدت هشت سال باقبال بگذرانید وچون حیاتش نزدیك باتمام رسید برادرش تاج الدولة بن جلال الدوله اسکندر بیکضرب تیغ آبدار اورامتوجه عالم عقبی گردانید .

تاج الدوله زیار در زمــان شهریــاری برادر درکلارستــاق مقیم بود و بعد از قتلش مدت سه سال باستقلال حکومت نمود وفــاتش در موضع کوبر در سنه ۸۳۲ اتفاق افتاد .

جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیار پس ازفوت پدر تاج اقبــال برسر نهاد ولایت تامان ورستاق را به برادر خود فخرالدوله شاه غازی عنــایت فرمودودر ایام دولت جلال الدوله سلطان ابوسعید بهادرخان وفات یافت وامیر مسعود سربدار درسبزوار قوی حال شده دراواخر سنه ۷۴۳ لشکری بمازندران کشید و چنانچه درذکر حکومت او مذکور خواهد گشت بقتل رسید وغنیمت بسیار و بینهایت ازجهات و یراق سربداران بدست اهالی مازندران و رستمدار افتاده تجمل وحشمت ومکنت وعظمت جلال الدوله اسکندر بدرجهٔ کمال رسیدو لشکر بحدود ری کشیده چند قلعهٔ معتبر مفتوح گردانید درتاریخ سید ظهیر سمت تحریر یافته که عادت اکثرمردم رستمدارو گیلان ومازندران چنان بود که موی سر میگذاشتند ودستار نمی بستنداما بعداز قتل امیرمسعود سربدار جلال الدوله و برادران اوسر تراشیدند ودستار پیچیدند جلال الدوله درصباح روزشنبه ۲۱ ذوالحجه سنــه ۷۴٦ قلعه وشهر کجوررا طرح انداخت و باندك زمانی آنعمارت عالی را تمام ساخت وچون مدت ملکش به بیست وهفت سال رسید ناگاه بحسب اقتضاقضادرسنهٔ احدی وستین وسبعما بزخم خنجر یساولی متوجه عالم عقبی گردید مفصل این مجمل آنکه جلال الدوله مسخرهٔ راکه قزوینی الاصل بودپیوسته درمجلس عیش وطرب طلب مینمود و بصیقل سخنان هزل آمیزش زنك ملال ازآینهٔ خاطر میزدود و درآن اثنا یکی ازاهل صحبت آن مسخره راسختی درشت گفت وقزوینی راکمال نادانی بران داشت که کاردی ازمیان کشیده برخواست که برآن شخص زند وبدین جهه مردم بهم برآمده چراغ فرونشست وخوف برملك جلال الدوله غلبه کرده برجست که ازخانه بیرون رودقضاراکاردمسخره بی اختیار بردستش خورد ورستمدار فریادبرآورد که ملك رابزونه یعنی ملك را بزدند ودرآنحال ملك پای ازخــانه بیرون

نهادو یساولی که حاضر بودتصور نمود که اوشخصی است که جلال الدوله‌راکارد زده است و می‌خواهد که بگریزد بنا بر آن خنجری بر پهلـویش فروبرد و جلال الدواه در ساعت افتاد و بمرد .

فخرالدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر نزدیك به بیست سال دررستمدار برمسندسرافرازی نشست ودرسنه ثمانین وسبعمائه بملك عقبی پیوست .

عضدالدوله قباد بن فخرالدوله قایم‌مقام بود و بیست و یکسال در آنولایت حکومت نمود وچون اجل موعود دررسید در وقت محاربه لکیور بردست سیدفخرالدین بن سید ــ قوام الدین کشته گردید .

سعدالدوله طوس بن تاج الدوله زیار پس از قتل قباد دررستمدار تاج حکومت برسر نهاد واو بعدل وانصاف وجودوسخا وسایرمحاسن اوصاف آراسته بود و بعدازوصول حضرت صاحبقران امیرتیمورگورکان بمازندران بملازمتش مبادرت نمود .

گفتار دربیان شمه ازحال ملك کیومرث بن بیستون و ذکر ارتفاع بناء دولت او بمحض قدرت صانع کن فیکون

ملك بیستون که‌ولد گستهم بن تاج الدوله‌زیار بود ودرسنه سبع وثمانین وسبعمائه‌در طالقان بدست جمعی ازملاحده افتاده‌عالم رابدرود نمود وازوی پسری‌ماند کیومرث در وقت استیلاء امیرتیمورگورکان برمازندران‌خودرا ذره وارمنظور نظرآفتاب آثارآن پادشاه‌کامکارگردانیده بکوتوالی قلعهٔ نورمنصوب گشت و چندسال درآن‌حصار باقبال گذرانیده درآن اوانکه اسکندرشیخی ولد افراسیاب جلابی باحضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرد وامیرزاده رستم‌بن عمرشیخ و امیر سلیمان‌شاه بدفع فتنه او مامور گشتند ملك کیومرث بنابرنزاعی که بااسکندرشیخی داشت ازقلعه بیرون‌آمده بدیشان پیوست وامیرزاده رستم وامیرسلیمانشـاه اینمعنی رانوزی عظیم دانسته یکـی از معتمدان را بکوتوالی قلعه‌نور مقررساختند وخواهر کیومرث‌را بوی‌داده اورا بگرفتند ونزداسکندر شیخی که درآمل بودفرستادند وپیغام نمودندکه‌اینك دشمن توراگرفته ارسال داشتیم تاغایت‌عنایت مارادربارهٔ خودمعلوم‌نمائی ومن‌بعد بادیهٔ‌مخالفت نه‌پیمائی اسکندرشیخی بااین‌سخن‌واهی التفات‌نکرد وملك کیومرث‌رااسب وخلعت‌داده گفت بهرطرف‌می‌خواهی توجه نمای‌که مراباتوکاری نیست و کیومرث بشیراز شتافته تعدی‌که از امیرزاده رستم نسبت باوواقع شده‌بودبعرض برادرش امیرزاده پیـرمحمد که درفارس حکومت مینمود رسانید وامیرزاده پیرمحمد اورا استمالت داده زبان بملامت میرزا رستم و سلیمانشاه بگشاد و کیومرث رابایالت ولایت موروث وعده داد اما بعداز فوت امیرتیمورگورکان

بعضی ازاهل‌غرض بعرض‌پیرمحمد رسانیدند که کیومرث داعیهٔ خروج دارد بنا بر آن‌ملك محبوس گردید وچندماه‌درزندان بسر برده بگریخت ودرزی‌قلندران‌باجمعی از آن‌طایفه خودرا بنواحی قلعهٔ نوررسانید ودرهرچندروز یکبار ببهانه دریوزه بآن قلعه میرفت و گاهی نزددربان‌نشسته بااوحکایت می کرد تابین الجانبین‌الفت وموانست پیداشد وروز تاشب درصحبت دربان‌بسر برده دروقتی که دربان‌به بستن دروازه مشغول گشت کیومرث درگوشهٔ خزید وچون‌جای خواب کوتوال را معلوم داشت درنیمشب بدانجارفت ودیدکه چراغ‌میسوزد وکوتوال دست‌درگردن خواهرش‌که منکوحهٔ اوبود کرده و بخواب‌رفته وحربهٔ‌نزدیك خودنهاده کیومرث بقدم‌جرات بسر بالین آن‌دوغافل رفته حربه رابرداشت وکوتوال وهمشیره راکشته وسرهای ایشان‌را برداشته ببرجی ازبروج حصار‌بالارفت‌و فریادبر آوردکه ای متوطنان قلعه‌نور بدانیدکه منم کیومرث‌بن‌بیستون که بقلعه نوردر آمده سر کوتوال وزن‌اورا ازتن‌جداکردم وحالا هردوسررا بدست‌دارم بایدکه‌هرکس دراین‌حصار نوکرزاده‌من وپدران‌منست تیغ‌انتقام ازنیام کشیده‌درقتل وغارت مقولان‌از خودبتقریر راضی نشود واین کلمات راتکرار کرده همان ساعت فوجی ازملازمان قدیمی ملوك‌رستمدار خودرا بوی‌رسانیدند ودیدندکه درقول‌خویش صادق‌است وفی‌الحال‌بسر دربان دویده‌اورابقتل آوردند وبعدازآن شورش‌وغوغای‌عظیم درقلعه افتاده‌رستمداران بسیاری از نوکران‌کوتوال راکشتند وفوجی ازحصار بیرون‌کردند وآن ولایت نوبت دیگر بتحت تصرف‌کیومرث درآمده باندك‌زمانی بلدهٔ رویان بلکه تمامی رستمداررا تسخیر کرد وچندکرت تاخت بحدود ری ودماوندوقومس بُردگویندکه رستمداریان تا آنغایت سنی‌مذهب‌بودند وکیومرث درمجلس شیراز نذرکرده بودکه اگر کرت دیگر درولایت موروث حاکم‌گردد بمذهب‌علیه‌امامیه درآید بنابرآن دراین‌وقت که آن‌مملکت را مسخرساخت شعارشیعهٔ علویه ظاهرگردانید وسایر رستمداریان بموجب کلمهٔ‌الناس و علی‌دین ملوکهم آن‌مذهب راقبول نمودند وملك‌کیومرث رادرایـام دولت‌یکدو نوبت باامیرالیاس خواجه‌که ازقبل شاهرخ‌میرزا چندگاهی حاکم‌عراق بود جنك‌روی نمودو ظفرونصرت‌کیومرث را بودآخرالامر کیومرث ایلچیان بـآستان شاهرخی فرستاده از اندازهٔ خویش عذرخواهی فرمود ومقبول افتادفوت ملك‌کیومرث درسرراه بالو درماه رجب سنهٔ‌سبع وخمسین وثمانمائه دست دادواورا هشت‌پسر بودباین ترتیب **ملك اویس ملك‌کاوس ملك اشرف ملك‌کیخسرو و ملك‌اسکندر ملك بهمن ملك‌ایرج ملك‌مظفر** وازاین‌جمله ملك اویس وملك کیخسرو وملك‌اشرف درحین حیات پدروفات کرده بودند وازایشان‌فرزندان مانده‌بودند .

اختتام حکایات ملوك رستمدار

چنانچه درتاریخ‌طبرستان مرقوم‌کلك‌بیان‌گشته بعدازفوت ملك کیومرث قلعه‌نور

وتوابع آنرا پسر بزرگترش ملك کاوس متصرف شد وسایر مواضع راملك اسکندر و چون کاوس بظلم نفس وسفك دماء موصوف بودبیشتر مردم مایل سلطنت اسکندرشدندو مدتی مدیدمیان برادران طریق مخالفت ومحاربت مسلوك بود ودراکثر معارك ملك اسکندر راصورت نصرت روی مینمود بالاخره بین الجانبین مصالحه دست داد وفات کاوس درسنه ۸۷۱ اتفاق افتاد وپسرش ملك جهانگیر قایم مقام پدر گشته روزی چند نسبت باعم خویش طریقه اطاعت مسلوك داشت وعاقبت بواسطه افساد اهل فتنه وفساد میان عم وبرادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت ودرآن سال که امیرحسن بیك ازدفع میرزا جهانشاه فراغت یافته درقم نزول اجلال فرمود وعم و برادرزاده بأردوی اعلی رفتند و کیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیرحسن بیك حکم فرمود که جهانگیر بهمان مواضع که درتصرف پدرش بوده قانع گشته نسبت بملك اسکندر درمقام متابعت باشد ودرین باب مناشیر نوشته ایشان را اجازت انصراف ارزانی داشت وچون چندسال برینموال بگذشت بار دیگر نایرهٔ خلاف مشتعل گشت مولف تاریخ طبرستان سیدظهیر گوید که دراین کرت که میان اسکندر و جهانگیر مخالفت افتادملك اسکندراز حضرت سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که درگیلان برمسند سلطنت متمکن بوداستمداد فرمودوآنجناب مرا باهزار کس بدانجانب فرستاد ومن بکجور شتافته ومدت دوماه درآن مقام اقامت نموده ملك اسکندر و جهانگیر رانصیحت کردم تابایکدیگر طریق صلح وصفا مسلوك داشتند وتاغایت که تاریخ هجری بماه شعبان سنه ۸۸۱ رسیده بناء مصالحه بین الجانبین انهدام نیافته وبدین واسطه پرتو امنیت بروجوه احوال متوطنان آن ولایت تافته جامع این اوراق بعرض خدام آستانی که ملاذ فضلاء آفاق است میرساند که آنچه ازحالات ملوك رستمدار تاسال مذکور بتحقیق پیوسته این بود که خامه بلاغت شعار درسلك تحریر کشید ومن بعد آنچه از آن باب معلوم شود درضمن اخبار آینده معلوم خواهد گردید انشاءالله وحده

ذکرارتفاع طبقهٔ سوم از ملوك باوند بعنایت بی غایت حضرت خداوند

مورخان خردمند بعبارات دلپسند بیان کرده اند که بتاریخ سنه خمس وثلثین وستمائه که معموره جهان سیما بلادماوراءالنهر وایران بسبب تسلط وبیداد سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیربن کخوار بن رستم ابن داراء بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن داراء بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارون بن شیرویه بن سرخاب ابن مهردار بن سرخاب بن ناو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملك عجم جد انوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجدادخود مملکت مازندران راضبط نمودوبعدازوی هفت

نفر از اولاد واحفادش در آن دیار برمسند اقبال نشستند ومدت دولت ایشان صدو پانزده سال امتداد یافته در شهر محرم سنهٔ خمسین وستمائه بنهایت انجامید چنانچه ازسیاق کلام آینده بوضوح خواهد رسید.

حسام الدولهٔ اردشیر - ابوالملوك لقب داشت واودرسنهٔ خمس وثلثین وستمائه خروج کرده درمازندران علم تسلط برافراشت وهرچند بواسطه قتل وغارت خیل مغول رواج ورونق از آن مملکت مهجور گشته بود بقدرامکان درتعمیر آن کوشید وچون آمدشد امراء چنگیزی درساری که دارالملك سلاطین دماوند بود بسیارروی مینمود بآمل رفته آن خطه راتختگاه ساخت ودر سنه سبع واربعین وستمائه هادم اللذات دواسبه برسرش تاخت مدت دولتش دوازده سال بودو بعدازوی پسر کلانترش **شمس الملوك محمد** بامر ایالت مشغولی نمود ودرایام سلطنت اوهلاکوخان همت برتخریب قلاع ملاحده گماشته شمس الملوك راباتفاق حاکم رستمدارشهرآگیم بمحاصره گردکوه بازداشت وایشان قبل از فتح بولایت خودبازگشته بنابرین جریمه درسنه ٦٦٥ شمس الملوك بضرب تیغ مغولان شهید گردیدواومدت هیجده سال لواء ایالت مرتفع میگردانید.

علاءالدین علی بن حسام الدوله اردشیر بعداز برادر باتفاق امراء مغول حاکم مازندران گشت وچون ده سال ازسلطنتش بگذشت ودرسنهٔ خمس وسبعین وستمائه دست قضا روزنامهٔ دولتش درنوشت.

تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر قایم مقام عم خویش علاءالدوله بود واورا درمازندران اقتدار تمام پیداشده نوبت دیگر آن مملکت رامعمور ساخت چنانچه بروایت سیدظهیردرایام دولتش درآمل هفتاد مدرسه معمور گشت ودرهر مدرسه عالمی بدرس وافاده اشتغال میفرمود وچون تاج الدوله بیست وسه سال افسر اقبال برسر نهاد وفاتش در سنه ٦٩۸ دست داد وپسرش **نصیرالدوله شهریار** قایم مقام شد و شانزده سال برمسند ایالت متمکن بودفوتش درسنه اربع وعشر وسبعمائه روی نمود وبعدازوپسر تاج الدوله **رکن الدوله شاه کیخسرو** برمسندحکومت نشست وبجهة تردد وآمدشد امراء ترك اهل وعیال واطفال واموال خودرا برستمدار فرستاد و در آن ولایت قریهٔ خریده مسکن آن جماعت گردانید وفات رکن الدوله درسنه ۷۲۸ دست داد ومدت دولتش چهارده سال بودو پس ازوی ولدش **شرف الملوك بن شاه کیخسرو** شش سال صاحب افسر بوده درسنه اربع و ثلثین و سبعمائه رخت هستی بباد فناداد آنگاه برادرش **فخرالدوله حسن** که خاتم ملوك باونداست برتخت حکومت نشست وقضیه امیر مسعودسربدار درایام دولت او بوقوع پیوست ومقارن آنحال بلاء وبادر مازندران شایع شده بسیاری از آل باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر ازفخرالدوله حسن وبعضی ازاولاد صغار اوازآنقوم شخصی متمین زنده نماند درآن اثنا بسبب سعایت زمرهٔ از مردم مفسد حسن کیاء جلابی را که ازعظماء ارکان دولت او بود بقتل رسانید وبدین واسطه تفرقهٔ بسیار باهالی مازندران رسیده کیابیان

جلابی برملك فخرالدوله استیلا یافته کیاافراسیاب که خواهرش درحبالهٔ ملك بودسرانجام امورا یالت‌را از پیش‌خودگرفت و آن ضعیفه رااز شوهردیگردختری بودوافراسیاب باتفاق خواهر فخرالدوله‌حسن را بمباشرت ربیبه نسبت‌کرده ازعلما وفقها درباب قتل اوفتوی حاصل نمود ودرروزشنبه بیست وهفتم ماه محرم‌سنه‌خمس واربعین وسبعمائه فخرالدوله بحمام رفته‌چون ازآنجا بیرون آمد پسران افراسیاب جلابی کیاعلی وکیامحمد راکه دو جوان‌خوش آواز بودند وملك‌فخرالدوله ازغایت‌اهتمام‌بحال‌آنجوانان‌بنفس خودشاهنامه برایشان می‌خواندددر سرحمام هردورا طلبید وشاهنامه‌راگشاده خنجرخویش‌را بربالای کتاب‌نهاد وبیت‌بیت ایشان‌را تعلیم میدادکه ناگاه یکی‌ازآن دوغدار خنجر برداشته‌بر سینهٔ‌ملك زدچنانچه فی‌الحال بملك‌باقی انتقال نمود آنگاه جلابیان برمازندران تسلط تمام یافتندوچندین هزاز خون ناحق ریخته‌اکثر خاندان قدیم رابرانداختند و فرزندان ملك‌الدوله باسایرمتعلقانش رجوع بملك جلال‌الدوله اسکندرکه حاکم رستمدار بود نمودند ودرظال شفقت وعاطفت‌اسکندری روزی‌چند برآسودند واولاد ذکورفخرالدوله چهار نفربودند شرف‌الملوك شاه‌غازی شمس‌الملوك کاوس‌که از همه بزرگتربود در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از فخرالدوله هیچ‌کس از آن قوم رایت ایالت نیفراشت .

گفتار درمجملی ازحال قدوه اولادرسول قرشی سیدقوام‌الدین مرعشی و ذکر انقضاءدولت و زندگانی افراسیاب جلابی بسبب مخالفت جناب سیادت مآلی‌سعادت نصابی

چنانچه سیدظهیر درتاریخ طبرستان‌تحریر فرموده سید قوام‌الدین ولدسیدصادق بن‌عبدالله‌بن حسین‌المرعشی است ونسب سیدحسین مرعشی بامام‌زین‌العابدین‌بن‌الحسین‌بن‌علی‌ابن ابی‌طالب علیهم‌السلام‌منتهی میشود وسیدقوام‌الدین ازاوائل ایام‌صبی‌وابتداء اوان نشوونماء تتبع سنن‌سنیهٔ آباء بزرگوار واجدادنامدار خودنموده بسلوك‌طریق‌زهد وسدادولزوم طریقهٔ صلاح ورشاد مشغول‌فرمودو بعداز تحصیل علوم‌دینیه وتکمیل‌معارف یقینیه از وطن مألوف‌که ولایت‌آمل بود سفرکرده در خراسان بمجلس سیدعزالدین سوغندی‌که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالیمقدار بود رسید ودست ارادت بآن جناب داده یك‌اربعین درخدمتش گذرانید آنگاه اجازت مراجعت یافته بآمل شتافت و چندگاهی بطاعت وعبادت بسربرد ونوبت دیگر قوت‌جاذبهٔ سیدعزالدین آن‌قدوهٔ اولاد سیدالمرسلین رابخودکشید وسیدقوام‌الدین بازبخراسان رفته بشرف‌طواف‌روضهٔ‌منورهٔ

رضویهٔ علیه الصلوة والتحیهٔ مشرف گشته اربعینی دیگر درخانقاه پیرخود بسر آورد وبعد ازآن بوطن اصلی معاودت نموده بارشادفرقه عباد مشغولی فرمود ودرآنزمان افراسیاب جلابی حاکم مازندران فخرالدوله حسن را بخنجر غدر کشته بودوهرج ومرج باحوال طبرستان راه یافته درهر بلده متغلبی بظلم وتعدی مشغولی میکردوهیچیك باطاعت دیگری سرفرودنمی آوردوافراسیاب باوجود آنکه اکثر مازندران را بحیطهٔ تصرف داشت دفع طایفه که درحدود این ولایت آتش فتنه وفساد برافروخته بودند نمیتوانست نموددر آن اثنا کیاحسن ضماندار که همشیرهٔ افراسیاب رادرحبالهٔ نکاح داشت وازقبل ملك فخرالدوله حسن در لارجان حکومت می کرد بافراسیاب پیغام داد که توپای ازحدخود بیرون نهادهٔ بخلاف شرع شریف مانند ملك فخرالدوله ملکی راکشتی ومع ذلك پیوسته مرتکب انواع ملاهی ومناهی میشوی بنابرآن برأوسایر امراء ولایات راشرعاً وعرفاً متابعت توجایز نیست باید که دست دردامن توبه وانابت زنی ومن بعدبر جادهٔ شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردی تامهم تواستقامت پذیردٌافراسیاب چون این سخن استماع نمود بحسب ظاهر قبول فرمود وبپای نیازمندی خودرا بزاویهٔ سیدقوام الدین رسانیده دست در دامن متابعت آنجناب زده زبان بگفتن کلمهٔ استغفرالله گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد **رباعی** ازشرب مدام ولاف مشرب توبه ☆وزعشق بتان سیم غبغب توبه دردل هوس گناه وبرلب توبه ☆ زین توبهٔ نادرست یارب توبه وجناب سیادت مآبی آثار مسکنت وانابت در بشرهٔ افراسیاب جلابی مشاهده نموده بحکم نحن نحکم بالظاهر چون قاعده چنان بود که سپاهیان مازندران موی برسر گذاشته آنرا کلالك خواندی وخودرا کلالك دار گفتندی وبآن مفاخرت نمودندی پیر ابواب شفقت بررویش مفتوح گردانید وسراورا بدست مبارك خود تراشیدوطاقیهٔ درویشانه برفرقش نهاده مردم چنان پنداشتند که افراسیاب عن صمیم القلب مریدجناب سیادت مآب گردیده سلوك طریق زهد وتقوی اختیار نموده بهمان سبب اولاد اوراشیخی ملقب ساختند ویکی ازآنجمله اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران امیرتیمور گورکان بسر بردآخرالامر مخالفت کرد **القصه** چون افراسیاب نسبت بسیدقوام الدین اظهار ارادت نمود متوطنان آندیار هرروز فوج فوج بعتبه علیه سیادت می شتافتند وبدست نیازمندی دردامن متابعت آنجناب آویخته مرید میگشتند ودرویشان چون افراسیاب را داخل سلسله خود میپنداشتند گاهی بخانه اش رفته بزبان یاری ازوی مایحتاج خودمیطلبیدند وبدست گستاخی جامه اورا برمی داشتند و میپوشیدند ومیگفتند توپادشاه دیگری رابرای خودترتیب نمای وافراسیاب ازین معنی بتنك آمده ترسید که سیدقوام الدین نیزبدستورساداتی که قبل ازآن درطبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت فرمایدو ابواب تفرقه برروی روزگار اوبگشاید جمعی ازفقهاء وعلماء آمل راکه برآن سیدستوده خصال رشك میبردند طلبیده مافی الضمیر خود را اظهار کرد آنجماعت گفتند که اگرحال سیدقوام الدین براین منوال جاری باشدباندك زمانی اختلال بامورملك ومال توراه یابد وپرتودولت واقبال برناصیه احوال او تابد مناسب آنست که

ازتتبع روش سیداحترازواجتناب نمائی واورا بمجلس مـاحاضرگردانی تابحسب شرع شریف بروی ثابت سازیم که مبتدع استواطوار مر بدانش مخالف مسائل شرایع آنگاه خدمتش را ازگوشه نشینی وارشاد منع نمـائی واگرقبول نکند اخراج فرمائی افراسیاب این سخنانرا بسمع رضااصغا فرموده درساعت باحضار جناب سیـادت‌شعار فرمانداد و چون آنجناب تشریف‌حضور ارزانی داشت هرچند فقهاء حسودسعی نمودندکه چیزی که مخالف شریعت مطهره باشدبروی ثابت بنمایند نتوانستندساخت‌مگر آنکه‌گفتند توذکر جهرمیگوئی واینحرکت نامشروع‌است وافراسیاب بهمین‌سخن تمسك‌جسته سیدقوام‌الدین رابفقها سپردکه بااو بمقتضای‌شرع‌عمل‌نمایند وآنجماعت درمیان‌بازار دستار ازسرآن زبدهٔ ابرارداشته بندبرپایش نهادند وبزندان فرستادند وافراسیاب ازلباس فقر بیرون آمده توبه‌بشکست وآغازشرب شراب کرده بمجلس عیش‌ونشاط نشست بیت اساس‌توبه که‌درمحکمی چوسنك‌نمود ٭ ببین‌که جام زجاجی چگونه‌اش‌بشکست اما بحسب‌اقتضاء قضاهمان شب که سیدسعادت انتما بزندان رفت کیاسیف‌الدین‌بن افراسیاب راکه‌ولیعهد پدر بودازدردقولنج بمرد ومردم اینمعنی رابرکرامت سیدهدایت منزلت‌حمل‌کرده‌خاص وعام بزندان‌شتافتند وآنجناب رابیرون آورده بمنزل شریفش‌که قریهٔ دابو بودرسانیدند بعداز این‌واقعه مازندرانیان بیشتر ازپیشتر کمر متابعت سید قوام‌الدین برمیان بستند و ابواب محبت آنجناب برروی‌خود گشادند درمقام فرمان بری‌نشستند وافراسیاب ازمشاهدهٔ اینحال بی‌تحمل‌شده درشهورسنهٔ ستین‌وسبعمائه که مدت‌ده سال‌از طلوع‌اختر دولتش‌در گذشته بود وآفتاب اقبالش بسرحد زوال‌انتقال نموده بااکثر فرزندان وجمعی کثیر از لشکریان بقصدگرفتن سیدقوام‌الدین متوجه قریهٔ دابوشد و سید از اینحـال‌خبر یـافته فرزندان‌ومریدان ومعتقدان‌خودرا جمع‌ساخت ودرصدد مدافعه‌آمده باسیصدکس درغوزه زاری‌که عورتی اطراف آن‌راشاخهای درخت استوارساخته بود بایستاد وآب‌درحوالی آن موضع سرداد وچون‌زمین آنمنزل‌درغایت‌لینت بودلای‌وگل بمرتبهٔ رسیدکه‌سواران رابرآن عبور متعسر بلکه متعذرگشت وبعداز آنکه افراسیاب بدانموضع رسید فرمود تااصحاب قبضه برسید وبـاران تیرباران‌کردند و ازآنجانب نیز درویشان دست‌به تیرو کمان‌برده بحسب تقدیرملك قدیرتیر اول‌برهدف مرادیعنی سینهٔ افراسیاب خوردچنانچه ازاسب درگذشته‌جان بقابض ارواح سپردلاجرم اتباع سیدقوام‌الدین دلیرشده برجلاییان بیکبارحمله کردند وسه‌پسر افراسیاب کیاحسین وکیاسهراب وکیـاعلی راهمدران‌معرکه ازعقب‌پدر فرستادند ودشمنان رامنهزم گردانیده تادروازهٔ آمل درعقب گریختگان تافته بسیاری ازایشان به‌تیغ بیدریغ بگذرانیدند اسکندرشیخی وسایر اولاد وبنایر واقارب‌و عشایر افراسیاب چون‌آنحال مشاهده نمودند براسبان تیزرفتار سوارشده روی بوادی فرارآوردند وازآمل جان‌بلارجان کشیده ازآنجابرستمدار شتافتند وآن زمستان رادر پناه دولت‌ملوك گاوباره گذرانیده ازرستمدار بشیرازرفتند وازشیراز بخراسان‌خرامیده

تازمان استیلاء امیر تیمور گورکان دردارالسلطنه هرات‌متوطن‌بودند .

ذکر سلطنت جناب سیادت ماب بعنایت حضرت مسبب‌الاسباب

چون افراسیاب بجزاء سیئهٔ اعمال‌خودگرفتار گشت وسپهر ستیزهٔ کارازمقام رعایت چلابیان درگذشت قدوهٔ اولاد ائمه‌هادین سیدقوام‌الدین بااولاد عظام واحباب کرام‌بآمل تشریف‌برده پرتو التفات برانتظام احوال رعایا انداخت ورسم فسق‌وعناد وشیوهٔظلم وفساد منسوخ گردانیده مبانی دین‌مبین وقواعد شرع‌متین مشید و مستحکم ساخت و آستان بدایت‌آشیانش پناه اشراف‌واعیان مازندران‌شد ودرگاه خلایق‌پناهش آرامگاه اکابر واعاظم طبرستان گشت وبعد ازفتح آمل باندك زمانی ساری‌و کوهستان‌مازندران رابضرب تیغ وسنان درحیطهٔ تسخیر آوردوقلعه فیروزکوه رابعداز محاصره بمصالحه گرفته آبادان کرد آن گـاه پسرش سید فخرالدین بـالشکر جرار برستمدار شتافته بعـد از جنك و پیـکار آن مملکت را مفتوح سـاخت و قـلعه نور و کجور و سـایر قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار برافراخت و چون آفتاب اقبال سیدقوام‌الدین بدرجه کمـال رسید مـایل بـزوال شده آن سید ستوده خصـال در ولایت بـار فروش ده پهلو بر بستر نـاتوانی نهـاد و در مـاه محرم الحرام سـنهٔ احدی و وثمانین وسبعمائه رخت‌هستی ببادفناداد وبعدازوی‌سلطنت آن‌دیار باولاد امجاد واحفاد عالی نژادش‌تعلق گرفت وبعنایت واهب‌العطیات علم‌دولت آن‌سادات صاحب‌سعادات سالها فراوان صفت‌ارتفاع پذیرفت ابتداء سلطنت سیدقوام‌الدین درسنهٔ ستین وسبعمائه بود و چون بیست‌سال باقبال گذرانید وفاتش‌روی‌نمود وتاسنه احدی‌وثمانین وثمانمائه که سید ظهیرالدین بن سید کمال‌الدین بن سیدقوام‌الدین ؛ تألیف‌تاریخ‌طبرستان‌رابا‌تمام‌رسانید سلطنت مازندران درآن‌خاندان بودبلکه تاغایت که‌تاریخ حجرت بجمـادی‌الاخر سنه تسع‌وعشرین وتسعمائه رسیده انتزاع‌ملك ازآن‌دودمان‌بالکلیه روی‌ننموده وذالك فضل الله یوتیة من‌یشاء والله‌ذوالفضل‌العظیم.

گفتـار دربیان‌بعضی ازوقایع که‌درزمان‌سلطنت سیدقوام الدین‌اتفاق افتاد وذکرصورفتوحاتی که‌آن‌جناب رادرایام کامرانی دست‌داد

چون‌خازنان قدروقضاازجامه‌خانه‌توتی‌من‌تشاء خلعت‌سلطنت ولایت آمل‌رادرقامت قابلیت سیدقوام‌الدین پوشانیدند وافسر پرزیوراناجعلناك خلیفةفی‌الارض‌برفرق‌مبارکش نهاده‌فرمان واجب‌الاذعانش درآن‌ملك نافذ گردانیدند اولاد عظام خودرا جمع آورده

نصایح سودمند و مواعظ دلپسند فرمود و فرمود که مناسب چنان است که یکی از شما باسم مهتری موسوم باشد و دیگران اطاعت نمایند تا امور ملك و ملت رونق پذیرد ایشان فرمودند که ما همه بنده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صوابنمای تو تجاوز جایز نمی شماریم سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبدالله را بریاست نامزد کرده آنجناب جواب داد که نزد من محراب طاعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد مناسب آنکه دیگری از برادران متعهد این امر گردد و آنگاه پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوای برادران را متکفل گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمائه ریاست آمل را ببرادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهت سایر برادران از مملکت مازندران مواضع تعیین کرده ایالت ساری را باسم خود رقم زد و چون کیا فخر الدین جلابی که در آن زمان در ساری بر مسند حکومت متمکن بود و کیاوشتاسف که در قلعه توجی ایالت مینمود از استقلال سادات در ولایت آمل و قسمت مملکت مازندران خبر یافتند لشکری جمع آورده مستعد مقاتله و مقابله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل اول رود را معسکر ساختند و از آنجانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه ظفر آئین بسر جلابیان شتافته از جانبین مردان مرد بمیدان نبرد تاختند و از خون یکدیگر خاك عرصه رزمگاه را گل ساختند و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخر الدین جلابی بجانب ساری گریخت و کیاوشتاسف بقلعه توجی رفته سلسله جمعیت ایشان از هم بگسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروشده فرود آمده در آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیاوشتاسف جلابی آغاز مکر و تزویر کرده بی دولتی را که موسوم بحسن دولت بود با دو سه نفر از فدائیان جلابی بوعده زر و خلعت فریب داد تا متعهد قتل سید زاده عبدالله شدند و بآمل رفته بدر خانه آنجناب شتافتند و پیغام دادند که ما جماعتیم از اهل صلاح و بپای ارادت بآستان سیادت آشیان آمده می خواهیم که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سید زاده عبدالله ردا بردوش و تسبیح در دست از خانه بیرون خرامیده حسن دولت چماق بر سر آن زبده اولاد خیر البشر زد و دیگران بضربات متعاقبه آنجناب را شربت شهادت چشانیدند و ملازمان سید سعید از اینحال خبر یافتند سلاح برداشته و از عقب آن بدبختان شتافته همه را بر خاك هلاك انداختند و بدستیاری تیغ آبدار ارواح خبیثه ایشان را بجانب دوزخ روان ساختند و اینخبر بعرض سید قوام الدین رسیده اولاد و ملازمان را از جزع و فزع مانع آمد و تیغ انتقام از نیام برکشید متوجه ساری گردید و کیا فخر الدین جلابی و کیاوشتاسف آنجناب را استقبال نموده کیا فخر الدین جلابی در میدان قتال با چهار پسر و بعضی از ابطال رجال بقتل رسید و کیاوشتاسف منهزم گردیده و در دره محکم که عبور سپاه بر آن دشوار بود تحصن جسته باز متوجه جمع آوردن لشکر گشت و سید قوام الدین در همان منزل نزول اجلال فرموده سید فخر الدین را بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین کیا فخر الدین جلابی پردازد و سید عز الدین حسن رکابی را با معدودی چند از لشکریان بر سر کیاوشتاسف ارسال داشت

وسیدعزالدین شبی بیك ناگاه خودرا برمخالفان زده وکیا وشتاسف را بقلعه گریزانیده
سالماًغانما مراجعت نمودو بموکب عالی قوامی پیوست آنگاه جناب سیادت شعار باسپاه جلادت
آثار بپای حصار توچی رفته آنقلعه را مرکز واردرمیان گرفت وکیاوشتاسف باهفت نفر
ازاولاد وقرب سیصد کس ازاهل اعتماداطراف حصاررااستوار کرده بمدافعه مشغول شدو از
جانبین تیر وسنك مانند دعای مستجاب و رشحات سحاب صاعد و هابط گشته بحسب
تقدیر هفت پسر کیاوشتاسف بضرب تیر قتیل گردیدندو آخرالامر بحلقوم او نیز تیری رسیده
از پای درافتادو شخصی علی کرماوه رودی نام خودرا ازبارو انداخته کیفیت حال معروض
سیدستوده خصال گردانیده لاجرم اشارت فرمودتابیکبار عساکر نصرت شعار از اطراف
آنحصاردرآمده جنك درانداختند وبدرقلعه رانده دررا بزخم دهره پاره پاره کردند وفتح
میسر شده سید کمال الدین بخانه کیاوشتاسف دررفت ومنکوحه کیاوشتاسف که همشیره
ملك فخرالدین حسن بود چادری بسر کشیده بیدهشت برسید زاده سلام کرد وگفت چون
کیائیان جلابی قدم ازحدخود فراتر نهاده بدست غدر برادر تورا ازپای درآوردندجبار
شدیدالانتقام ایشانرا مستاصل گردانید اکنون اجساد کیاو شتاسف وهفت پسر من دراین
خانه افتاده است ومن ازوجه حلال چندگز کرباس خریده درفلان موضع نهاده ام امید آنکه
اشارت فرمائی تاایشانرا بطریقه سنت تجهیز وتکفین کرده مدفون گردانند وسید زاده
کمال الدین ازکمال تهورانعورت تعجب نموده جمیع متملکات اوودخترانش رابوی مسلم
داشت وفرمود تاکیاوشتاسف واولاد اوراغسل داده ازآن کرباس کفن کردند وبخاك
سپردند بعدازفتح توجی ازفرزندان وقرابتان کیاجلابی هرکس مانده بود گریخته دراطراف
امصار متفرق گشتند وبعضی ازایشان بگیلان رفته درگوشه خمول ساکن شدندو چون خاطر
سادات ستوده مآثر ازجانب دشمنان مدبر فراغت یافت حسب المقرر سید کمال الدین بساری شتافت
ودرسنه ۷٦۹ ازولایات آمل وساری مرد ومددطلبیده فرمودتاخندقی عمیق در کرد بلده
ساری کندند ودردرون شهر قصری عالی وحمامی ودیگر عمارات طرح انداختندو استادان
بنا بنیادکار کرده درسنهٔ ۷۷۷ آن ابنیه باختتام انجامید وچون دشت مازندران بتمام درحیطه
تصرف سادات عظام قرارگرفت سید کمال الدین ازپدراستجازه نموده متوجه تسخیر قلاع
وجبال آن ولایت گشت وبهرقلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت واذعان پیش آمدندو
کلید حصار باذخایر واموال بخدام سیدستوده خصال سپردند مگرمتوطنان قلعه فیروزکوه
که کوتوال آن کیاجلابی متمرد دم ازاستقلال زد وچون درآن اوان بواسطهٔ دم سردی دی
محاصرهٔ آن حصار متعذر بودسید کمال الدین بساری مراجعت نمودودر اوایل فصل بهار
باتفاق برادران نوبت دیگر بفیروزکوه شتافتودراین نوبت نیزاین مهم فیصل نیافتو کرت
سوم سیدقوام الدین باتفاق اولادسعادت قرین بپای قلعه فیروزکوه تشریف برد وآغازمحاصره
کرد وکیاجلابی متمردومضطر گشته سیدعلی گیلانی راکه جامع اصناف کمالات نفسانی
بودو آن اردورا بیمن مقدم شریف مشرف داشت شفیع جرایم خود گردانیده طلب عهدو پیمان

نمود تاابواب صلح وصفا بر گشاید واز مضیق حصار بپای خدمتکاری بیرون آید وسیدعلی گیلانی مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت دستگاهی قواعد میثاق و پیمان را بایمان موکدگردانید وسید علی گیلانی اینخبر بحصار فرستاده کیاجلال بیرون آمد وشرف ملازمت سادات دریافته باعیال واطفال واموال وجهات خاصه خودمتوجه ساری گشت وایالت فیروزکوه تعلق بدیگری گرفته سیدقوام الدین واولاد بمنازل خویش مراجعت کردند.

ذکرفتح ممالك رستمدار وانتقال سیدقوام الدین بجواررحمت و مغفرت پروردگار

چون خاطر سادات نصرت شعارازضبط حدود مازندران فراغت یافت سیدفخرالدین بن سیدقوام الدین بموجب اشارت برادران خود سید کمال الدین وسیدرضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبیده باسپاه بسیار عنان عزیمت بصوب رستمدار تافت وملك قباد که درآن زمان حاکم رویان بود بمقابله ومقاتله اقدام نموده درمنزل میراندشت تلاقی فریقین واقع گشت ونسیم نصرت برپرچم علم سیدفخرالدین وزیده ملك قباد بقریه کنس گریخت وازآنجا بکجور نقل کردودرفصل بهاروقت ظهورلشکر سبزه وازهار سیدفخرالدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور گشت و ملك قباد باجنود کوهستان رستمدار روی بمیدان قتال نهاده درمنزل لکبیران دولشکر بهم رسید وحربی صعب روی نمود نزدیك بودکه جنودمازندران منهزم گردند امادرآن حین از شصت قضا تیری جان گزا بر گردن قبادخورده ازاسب درافتاد ورخت بقا بیادفنا داد آنگاه جناب سیادت پناه باسپاه نصرت دستگاه بپای قلعه کجور تشریف برد وچون کوتوال آنحصاردانست که ملك قباد راچه پیش آمد امان طلبید وبپایان شتافته مقالیدذخایر وخزاین تسلیم کرد وبدین قیاس تمامی قلاع وبلاد دشت رستمدار باندك زمانی بتخت تصرف سیدفخرالدین بن سیدقوام الدین قرار گرفت ودر آن ولایات قاعده عدل وداد ممهد گشته اعلام شعاراسلام صفت استعلاپذیرفت وسید فخرالدین موضع داناشان را دارالملك خویش ساخت وبر گرد آن منزل خندقی عمیق فروبرده قصر وحمام وبقاع خیرطرح انداخت وچون دوام وثبات جمیع ممکنات ازمقوله محالاتست و وفناوزوال تمامی مخلوقات ازقبل واجبات مقارن آنحال که کوکب سعادت واقبال سادات ستوده خصال بذروهٔ کمال رسیدآفتاب حیات سید قوام الدین بحضیض وبال تحویل نموده مریض گردید اولاد کرام واحفادعظام آن سیدعالی مقام که اینخبر استماع فرمودندازمقر عزت خود نهضت کرده ببارفروشده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند وسیدایشانرا منظور نظر اشفاق گردانیده وبسلوك طریق زهدوتقویت شریعت غرا وملت بیضا ترغیب نموده لوازم نصیحت ووصیت بتقدیم رسانیدوسید کمال الدین راوصی ساخته درمحرم الحرام سنه ۷۸۱ بریاض رضوان خرامیدفرزندان عالیمکان آن سید عظیم الشان بعدازآنکه بلوازم گریه وزاری ومراسم تعزیت وسوگواری اقدام فرمودند

نعش آن جناب را بارفروشده ده بدوش گرفته بآمل بردند و بمقتضای سنین سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه و آله تحف السلام والتحیه بخاك سپردند و بر سر مرقد منورش قبهٔ عالی بنا کردند

ذکر تعداد اولاد امجاد آن سید عالی نژاد

باتفاق جمهور اولاد ذکور سید مرحوم مغفور چهارده نفر بودند باین ترتیب سید عبدالله که بخنجر غدر جلابیان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری ووصی پدر بود سید رضی الدین که در آمل حکومت مینمود سید فخرالدین که در رستمدار کامکار گشت سید نصیرالدین که بعضی از قصبات ولایات آمل بوی تعلق میداشت سید ظهیرالدین که ولایت میان رودو توابع که داخل آمل است رایت ایالت می افرشت سید زین العابدین سید علی سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی از قصبات ساری بایشان متعلق بود سید شرف الدین که در قراطوغان که داخل ساریست ریاست مینمود وچهار پسر دیگر سید قوام الدین در صغر سن وفات یافتند واسامی ایشان معلوم نیست .

ذکر پریشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب استعلاء لواء دولت صاحبقران ظفرقرین

چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود باز پرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در آمل توقف کرده سید کمال الدین بساری رفت و سید فخرالدین برستمدار مراجعت نمود وسایر برادران بمقر عزت خود شتافته تازمان توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور - گورکان بجانب مازندران ایالت آنولایات برایشان مسلم بود ودر سنهٔ اربع وتسعین و سبعمائه آنحضرت باغواء اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که پدرواقربا اودردست اتباع سادات کشته گشته بودند بجانب مازندران توجه فرمود وسید کمال الدین از ینمعنی وقوف یافته پسر خود سید غیاث الدین را باتحف وتبرکات بملازمت آستان صاحبقران کشور ستان فرستاده درباب اطاعت وانقیاد خود سخنان نیازمندانه پیغام داد و چون آنحضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین باسایر اخوان بملازمت شتابد بنظر شفقت در سید - غیاث الدین ننگریست بلکه اورا مقید ساخته کوچ بر کوچ بجانب مازندران نهضت فرمود ودر آنزمان سعدالدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوك گاوباره بود در حدود رستمدار میگشت بنابرآن سادات اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان و مانند اسکندر شیخی در تهییج غبار فتنه وفساد سعی نماید لاجرم قاصدان سخندان پیش سعدالدوله فرستاده حکومت ولایت رستمدار را باو باز گذاشتند واورا سوگند دادند که پیرامن خلاف نگردد اماچون حضرت صاحبقران بجرجان رسید سعدالدوله دفتر عهد و

پیمان‌را برطاق نسیان نهاده باردوی همایون ملحق گردید وسادات در بحر اندیشه‌فرورفته چاره جزآن نداشتند که قلعهٔ ماهانه سررا که داخل ولایت آمل است مضبوط ساختند و تمامی اموال و ذخایررا ازساری وآمل بدانجا نقل کردند ولشگریان ولایت را جمع گردانیده دل برمحاربه نهادند ودر روز دوشنبه سنه ۷۹٤ بصحرای قراطوغان قراولان سپاه‌حضرت صاحبقران وسادات عالیمکان بهم‌رسیده لشگرمازندران منهزم و پریشان گردیدند وبسادات پیوستند وایشان‌باتمامی جنود بقراطوغان رفته دوروز متعاقب مقابله ومقاتله‌بادشاه شرق‌وغرب قیام‌نمودند وبسیاری ازسپاهیان مازندران کشته گشته شب‌سیم بقلعه ماهانه سرگریختند وروزدیگر اسکندرشیخی که قراول‌صاحبقران ظفرقرین بود سادات را تعاقب نموده‌در برابر حصار ماهانه سرفرود آمدواولاد سیدقوام‌الدین نوبت دیگرقدم جلادت ازقلعه‌بیرون نهاده جمعی کثیر ازاتباع اسکندرشیخی را به‌تیغ بیدریغ بگذرانیدند وحتی‌خواجه ولدشیخ علی بهادر راکه ازعظماء امراء صاحبقران مظفرلوا بود گرفته بقتل رسانیدند و صاحبقران هفت‌کشور همان روز بظاهر ماهانه سررسیده مازندرانیان رامنهزم گردانید وقلعه‌را مرکزواردرمیان گرفته مدةمحاصره بدوماه‌وشش روزکشید آنگاه‌سید کمال‌الدین وبرادران مضطرشده وطالب مصالحه‌گشته سید کمال طویل وسیدعماد راکه درسلك علماانتظام‌داشتند باتحف وهدایا بیرون‌فرستادند وامان طلبیدند وحضرت صاحبقران آن‌دوسیدعالم رامشمول عواطف ومکارم ساخته سیدغیاث‌ـ الدین ولدسید کمال‌الدین رااز بندنجات دادوفرمود که همراه ایلچیان‌بقلعه رفته پدر و اعمام خودرا بعنایات پادشاهانه امیدوارگرداند وبه‌مجلس همایون رساند وسیدغیاث الدین بموجب فرموده‌عمل‌نموده‌درهشتم ذی‌حجه‌حجه مذکوره سادات‌صاحب سعادات‌بپای اضطرارازماهانه‌سر بیرون‌آمدند ومیان خوف‌و رجا ببارگاه‌صاحبقران مظفرلواشتافتند وآنحضرت‌بتعظیم ایشان‌قیام فرموده همه رارخصت‌جلوس ارزانی‌داشت آنگاه‌سید کمال الدین رابسوءمذهب‌وفساد اعتقاد سرزنش‌کرده سیددربرابر سخنان درشت برزبان‌آورد وامیر تیمور گورکان درغضب‌شده فرمودتاسادات‌را بااتباع ازمجلس بدربردند ودربرابر بارگاه‌بنشاندند درا ینحال‌اسکندرشیخی زانوزده‌عرض کرد که‌اینجماعت‌پدرمرا کشته‌اند بمن‌سپارند تاقصاص نمایم صاحبقران‌عالیجناب جوابداد که ملك‌طوس‌را نیزحاضرمیباید کرد تاازین طایفهٔ‌هرکس خونی‌وی باشد باو سپاریم وهرکس خونی‌تو باشدبتوتسلیم نمائیم وچون‌سعدالدوله بملازمت رسید وحضرت صاحب‌قران ازوی‌کیفیت‌حال پرسید جوابداد که ماباهیچیك ازین مخادیم بحسب‌شرع شریف ثابت نمیتوانم ساخت‌که خون آباء مارا ریخته‌اند تادعوی قصاص نمائیم دیگر آنکه‌این فرقه واجب‌التعظیم بشرف سیادت مشرف‌اند وهرکس درقتل ایشان سعی نماید بایزیدلعین‌محشور خواهدشد امیرـ تیمور گورکان چون‌این‌سخن شنیدملك‌سعدالدوله راگفت رحمت برتوبادکه مرا وخودرا از آتش‌دوزخ‌نجات دادی‌لعنت براسکندرشیخی که میخواست مراهمعنان خویش‌بنارجحیم

رساند آنگاه سادات‌را بجان‌امان‌دادند وازاتباع‌ایشان قرب‌هزار کس کشت و بنقل‌خزاین واموال فرمان فرمودولشگر فیروزی اثر بماهانه‌سر شتافته بیك‌لحظه تمامی جهات و سادات وسپاهیان ورعایا وبازاریان‌ببادغارت وتاراج رفت سیدظهیرالدین درتاریخ‌خود نوشته که من‌ازپدر خودسیدنصیرالدین که درآنوقت دوازده‌ساله بودشنیدم که فرمود که از اموال‌خاصهٔ پدرم سیدکمال‌الدین آنچه‌بخزانهٔ عامرهٔ امیرتیمورگورکان انتقال یافت ششصد هزارتنگه سفیدودویست هزارتنگه سرخ‌بود واز طلاآلات صدوبیست هزارمثقال وازنقره‌آلات وسیم‌خام سیصدشتر وسایر اشیاء رابرین قیاس‌باید کرد وچون‌حضرت ـ صاحبقران خاطر خطیر ازین‌امور جمع گردانید بجانب ساری کوچ فرمودوسادات را همراه‌برده ازآنجا ایشان‌راباجمعی‌ازمعتمدان ازراه دریا بماوراءالنهر وترکستان‌فرستاد وازجملهٔ اولادسیدقوام‌الدین وسیدرضی‌الدین وسیدنصیرالدین وسیدظهیرالدین‌در بعضی ازبلاد ماوراءالنهر وفات یافتند وسیدفخرالدین درکاشغر بجوارمغفرت ملك‌اکبر پیوست وسیدزین‌الدین درسیرام ازجهان محنت‌فرجام انتقال نمود وهوالغفورالودود .

گفتاردر بیان بعضی ازحوادث‌فلك زنگاری و ذکر ایالت سیدعلی آملی و سیدعلی‌ساری

چون امیر تیمورگورکان ازروی غلبه وقهر سادات مازندران را بماوراءالنهر کوچانید مملکت‌ساری را بجمشید قارن‌بخشید و ملك‌سعدالدوله طوس‌بایالت رستمدار سرافرازشده اسکندرشیخی در ولایت آمل‌حاکم گردید ودرسنهٔ خمس‌وثمانمائهٔ جمشید۔ قارن‌رایت عزیمت بعالم‌آخرت برافراشت و حکومت ساری را به شمس‌الدین‌غوری باز گذاشت ودرسنه‌سبع و ثمانمائه که حضرت صاحبقران از یورش هفت‌ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندرشیخی یاغی‌گشته دروادی عصیان سلوك نمود و بعداز آنکه‌مهم اسکندرشیخی بروجهی که درضمن‌قضایاء صاحبقران مظفرلوا مذکورخواهدگشت بفیصل انجامید ایالت‌ولایت آمل بسیدعلی بن سیدکمال‌الدین‌بن سیدقوام‌الدین‌مفوض گردید و سیدعلی باتفاق برادرخودسیدغیاث‌الدین بآمل‌شتافته‌پرتوعنایتش بروجنات احوال‌ساکنان آن‌مملکت تافت ودرهمان‌سال آفتاب اقبال‌صاحبقران بی‌همسال بسرحدزوال رسیده از احفاد سیدقوام‌الدین‌هرکس درماوراءالنهر بودعنان عزیمت بدارالسلطنهٔ هرات‌تافت و بعدازوصول بملازمت حضرت‌خاقان سعیدشاهرخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل‌کرده روی‌براه آوردند وچون‌باستراباد رسیدند بیرك‌پادشاه که‌حاکم آنخطه بود سادات رابندفرمودواین خبر بساری‌رسیده اشراف واعیان آنولایت بحمایت سادات هجوم‌نمودند وبیکناگاه‌بسردیوان شتافته‌شمس‌الدین‌غوری‌رابقتل رسانیدند وجههٔ‌مخلص

مخادیم خودخاطر برسفر استرآباد قرار دادند و کیفیت حال سیدعلی بن سید کمال‌الدین که‌در آمل بودعرضه‌داشت کرده روانشدند وازمردم آمل نیز بسیاری باهل‌ساری پیوسته چون‌اینخبر بسمع بیرك‌پادشاه رسیدبترسید وسادات رااز حبس‌وقید بیرون‌آورده وجامه پوشانیده بجانب‌مازندران روان‌گردانید ومردم‌ساری بیاری حضرت باری‌در اثناء راه باولاد سیدقوام‌الدین رسیده ودست‌وپای ایشان بوسیده مضمون‌این بیت بعرض‌رسانیدند بیت المنة‌الله که نمردیم و بدیدیم ✲ دیدارمخادیم و بمقصود رسیدیم وآن فرقهٔ‌واجب ـ التعظیم در شهورسنهٔ تسع و ثما نمائه بساری در آمدند و بعد از روزی چند اولاد سیدرضی‌الدین‌بن سید قوام‌الدین بآمل شتافتند و بسیدعلی بن سید کمال‌الدین پیغام دادند که در وقت قسمت ولایات بموجب صوابدید پدر نامدار شما آمل تعلق بپدر ما گرفته بود و سید کمال‌الدین در ساری حکومت مینمود اکنون انسب آنست که همان دستورمرعی باشدسیدعلی‌جوابداد که مرادرین باب مضایقه نیست‌اماچندان‌صبرمیباید کرد که‌خبر قتل شمس‌الدین غوری بشاه رخ میرزا برسد ومعلوم‌شود که‌آنحضرت ازسراین جریمه که بی‌اختیارما واقع‌شده درمیگذرد یانی ومن‌کس بهراة فرستاده‌ام یمکن که عنقریب‌باز آید وهمدران ایام قاصد سیدعلی بازآمده نشان‌واجب الاذعان‌آورد‌مضمون آنکه ماعنان اختیار ساری‌وآمل را بقبضه اختیار سادات بزرگوار‌باز گذاشتیم وجریمه قتل‌شمس الدین غوری‌را که‌بواسطه هجوم عوام اتفاق افتاده نابوده انگاشتیم آنگاه سیدعلی بساری رفته بارفروشده‌را ببرادرخودسید غیاث‌الدین مسلم‌داشت‌وریاست‌آمل را بسیدقوام‌الدین‌بن سیدرضی‌الدین‌علی بازگذاشت وچون‌مدت یکسال‌ازین‌تقسیم‌در گذشت آملیان ازسیدقوام‌الدین که‌بصفت خست وامساك موصوف بود وازغایت کم‌آزاری از هرکس گناهی‌دروجودمی‌آمد سیاست‌نمی‌فرمود متنفرگشته برحکومت سیدعلی‌بن‌سید قوام‌الدین که‌بجودوعطاوزهدو تقوی اتصاف‌داشت اتفاق کردند وشمهٔ‌ازاین‌معنی بسید علی‌ساری‌عرضه‌داشت فرمودسیدقوام‌الدین‌رااز آمل‌عذرخواستندوسیدعلی را که‌درجنگل آمل‌میگردید بشهر طلبیده کمر‌مطاوعتش برمیان‌بستندوسیدعلی‌در آمل ابواب‌عدل‌وانصاف برگشاده باسیدرضی‌کیا که‌حاکم‌بعضی از بلادگیلان بوداظهاراتحادفرمود ودرسنه‌۸۱۲ دختر برادر اورابعقد خوددرآورد وبعدازآن‌سیدعلی‌آملی بنابراغواء سیدغیاث الدین‌بن سید کمال‌الدین نسبت‌بسیدعلی‌ساری درمقام مخالفت وباغی‌گری آمدواز سید عزالدین هزارجریبی وملك کیومرث رستمداری استمداد کرده ازآمل‌بیرون‌خرامید ودرموضع‌سر وکل منزل گزیده اکثر ذریت سیدقوام‌الدین‌وقرب‌ده‌هزارمردجلادت قرین درظل‌رایتش جمع‌گشتندسیدعلی ساری‌چون ازینمعنی‌خبر یافت مانندشیری‌خشمناك باهزارسوار بیباك ازجنگل‌ساری‌بیرون‌آمده برسپاه‌سیدعلی آملی‌تاخت وجمعی رابتیغ‌بیدریغ گذرانیده بر خاك هلاك‌انداخت اماچون اعدا بسیاربودند کاری‌ازپیش نتوانست بردمنهزم‌گشته روی باسترآباد آورد وسیدغیاث الدین سیدمرتضی ولدسید کمال الدین‌را درساری برپاست

بنشاند وهر یك بمقر عزخود باز گشتند اماسیدعلی ساری چون باستر آباد رسید برادر دیگر خودسید نصیر الدین را که پدراومؤلف تاریخ طبرستان است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحف و تبرکات مصحوب اوارسال داشته لشکرطلبید وسید نصیر الدین بملازمت آستان سلطنت آشیان شتافته و کیفیت حال واقعه معروض گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمامی سپاه جرجان متوجه مازندران کردند ودردفع مخالفان مراسم سعی واهتمام بجای آورند اماقبل از آنکه این لشکر بملازمت سید علی ساری رسدعمش سید شرف الدین بن سید قوام الدین از برادر خود سید علی آملی جداگشته باستر آباد آمد بسمع شریفش رسانید که سید علی آملی وسید غیاث الدین بمواضع خویش رفته‌اند وسیدمرتضی بااندك مردی درساری نشسته وشب و روز درشرب مدام اشتغال دارد وبمجرد استماع خبر توجه شما از ساری می گریزد وبی آنکه سپاه بیگانه را دخل دهید مقصود بحصول میپیوندد بنابر آن سیدعلی بادویست کس از سالکان مسالك یکدلی روی بساری نهاد وچون نزدیك بشهر رسید سیدمرتضی در حمام خبر وصول برادرشنیده ازغایت وهم سراسیمه بیرون دویده به توی پیراهن منهزم گردید وبا یك برادرخود سیدعبدالله نام بسواد کوه رفته از آنجا بشیراز شتافت وهمدران ولایت وفات یافت وسیدعلی مظفر ومنصور بساری درآمده استمالت نامها نزد برادر خود سید غیاث الدین وسایر قرابتان ارسال داشت ورقم عفو برجریده جریمه مخالفان کشیده بواسطه وفور حسن خلق باردیگر همه را موافق گردانید اما نسبت بسیدعلی آملی درمقام مخالفت بود و درسنه اربع عشر وثمانمائه دررود بار یاقلایزان باردیگر میان آن دوسیدعلی نام مقابله واقع شده سیدعلی ساری ظفر یافت وسیدعلی آملی فرار نموده برستمدار شتافت وسیدعلی ساری بآمل درآمده بازحکومت آنولایت را بسیدقوام الدین بن سید رضی الدین داد وبنفس نفیس روی توجه بساری نهاد ودرسنه ست عشر وثمانمائه سیدعلی آملی بمددملك کیومرث رستمداری نوبت دیگر علم عزیمت بجانب آمل برافراشت وچون اینخبر بسید قوام الدین رسید بی شایبه توقف فرار نموده شهروولایات بازگذاشت وسیدعلی بآمل درآمده بنابر آنکه در آن زمان سیدعلی ساری بیمار بودنتوانست که علی الفورمتعرض او گردد امابعداز آنکه صحت یافت باردیگر بمقام امداد سیدقوام الدین درآمد وایلچی نزدسید علی آملی فرستاده التماس حضور نمود وسیدعلی رفتن ساری راقبول نفرموده ازوی بترسید وبار دیگر آمل را گذاشته متوجه حدود گیلان گردیدوسید قوام الدین باشارت سیدعلی ساری باز بآمل شتافته برمسندحکومت نشست وبعد از انقضاء شش ماه سیدعلی ساری بعلت نقرس گرفتار گشته چون اینخبر بعرض سیدعلی آملی رسید باپنجاه سوارازمنزل زاغ سرا بجانب آمل ایلغار فرمودوماهچه علم او برموضع میان رود پرتوانداخت وسیدقوام الدین ازغایت پردلی وپهلوانی پای دررکاب فرار آورد وتابلده ساری درهیچ مکان قرار نگرفت و سید علی آملی بمقرعز خودآمده بواسطه یمن قدوم اوامور ملك وملت سمت رواج و رونق

پذیرفت ودراواخر سنه ۸۲۰ بتقدیرحضرت باری مرض سیدعلی ساری روی در ازدیاد نهاده دانست که وقت رحلت است پسرخودسید مرتضی را ولیعهد کرده بنابر دغدغه که از جانب سیدغیاث الدین داشت خاطر برقیدوحبس او قرارداد و برادردیگر خود سید نصیر الدین رابافوجی ازسپاه بیکناگاه بیارفروشده فرستاد تاسیدغیاث الدین راباعیال و اطفال گرفته بساری آوردند ومحبوس کردندوهمدران دوسه روزسیدعلی بجوار مغفرت ایزدی انتقال فرمود مدت سلطنتش یازده سال بود.

ذکر حکومت سیدمرتضی ومخالفت سید نصیرو آنچه در آن ایام بوقوع پیوست ازگردش چرخ اثیر

سیدنصیرالدین بن سید کمال الدین بعدازفوت برادرزاده خودسید مرتضی را برمسند ایالت ساری نشاند وبآمل رفته ازسیدعلی آملی وسایرسادات آنجائی جهت او بیعت بستاند ومقضی المرام مراجعت کرده ازروی اخلاص درمقام موافقتش بود واصلاشائبه مخالفت در خاطرش خطور نمی نمود امادر آن ولا سیدمرتضی اسکندر روزافزون را که سابقا نوکر سید غیاث الدین بودتربیت فرموده زمام امورملك ومال را درقبضه اختیار او نهاد واسکندر بنابر توهمی که ازسیدغیاث الدین داشت درخلوتی خاطرنشان جناب مرتضوی کرد که مصلحت دولت درقتل سید غیاث الدین است وسید نصیرالدین را بارتکاب این مهم مامور می باید گردانید واگرقبول ننماید اورانیز بقتل میباید رسانید وسیدمرتضی سخن اسکندر را بامادر در میان نهاده آن ضعیفه برین حرکت انکاری بلیغ نمود وکیفیت حال را به والده سید نصیر پیغام فرمود وآن مستوره آن قیل وقال راباپسر درمیان نهاده سید نصیر علی الفور بیازار کاکه اولکاء او بود رفت بناءعلی هذا میان سیدنصیر وسید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت بایکدیگر حرب کردند ودرجمیع معارك سیدنصیر شکست یافت ودر کرت سیم ازموضع بسور که محل اشتعال نیران قتال بودمنهزم بصوب گیلان شتافت و چون بولایت سیاه کله رود رسید سید محمودکارکیا که حاکم آندیار بود سیدنصیرالدین را استقبال نموده آنچه از لوازم ضیافت وغریب نوازی تواند بود بتقدیم رسانیدوسید نصیر روزی چند آنجابسر برده داعیه داشت که نزدسیدرضی کیا که کلانتر حکام گیلان بود بلاهیجان رود امادر آن اثنا شنود که میان سیدمرتضی وسیدعلی آملی غبار نقار ارتفاع یافته وسیدمرتضی وسیدعلی رااز آمل بیرون تاخته و باردیگر سیدقوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته وحالا سیدعلی درقریهٔ زاغسرا نشیمن دارد و در انتظار لطیفه غیبی روز می شمارد وبنابر آن سیدنصیر خیال فرمود که بسیدعلی پیوندد وباتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران گرددعیال واطفال واثقال را همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت

ودرقریهٔ مذکوره بسیدعلی آملی پیوسته بین الجانبین عهدو پیمان درمیان آمده متوجه عامل گشتند وچون سیدقوام الدین از این اتفاق آگاه شد مسرعی همعنان برق و بساد بساری فرستاد وقضیه توجه سیدنصیر وسیدعلی را پیغام داد وسیدمرتضی از ساری شب درمیان به آمل آمده سیدعلی وسیدنصیر بعداز استماع اینخبر متوجه قری کنار شدندودرآن موضع لشکر ساری و آمل بدیشان رسیده یاردیگر هزیمت بطرف سیدعلی وسیدنصیر افتاد وهر یك از آن دوسید درحدود گیلان باورق خود پیوستند وپس از این واقعه درسنه ۸۲۵ نوبت دیگر سیدعلی باندك مردمی از تنکابن که نشیمن او بود بدروازه آمل تاخت اما تیری خورده باز رایت هزیمت برافراخت وچون باغرق خود پیوست همدران ایام بوقتی که وضو ساخته می خواست که بنماز مشغول شود از پای درافتاد وروی بر یاض رضوان نهاد ودرماه صفر سنه سبع وثلثین وثمانمائه سید مرتضی ساری نیز دعوت حق را اجابت نموده تخت حکومت بدرود کرد ودر شوال سنه ثمان وثلثین سیدنصیر نیز ببهشت برین خرامید مدت سلطنت سیدمرتضی بهفده سال کشید.

گفتار دربیان سلطنت سیدمحمدبن سیدمرتضی وذکرحالاتی که در آن ایام واقع شد بنابراقتضاء قضا

چون از سید مرتضی غیرسیدمحمد ولدی نماندمردم ساری برسلطنتش اتفاق نمودند و سیدمحمد بمکارم اخلاق ومحاسن آداب آراسته بود ودرایام دولت خویش ابواب عدل بر روی خلایق بگشود ازسفك دماء واخذاموال رعایا بقدرامکان احتراز واجتناب میکردو باآشنا وبیگانه مراسم عواطف ومراحم بجامی آورد امابر شرب خمر حرص تمام داشت وپیوسته همت بر بسط بساط عیش ونشاط میگماشت ودر اوایل ایام اقبال سید محمد غیاث الدین بن سید کمال الدین درمحبس وفات یافته آنجناب اولادش رامطلق العنان گردانید وهمدران اوقات والی آمل سیدقوام الدین ببهشت برین خرامیده پسرش سید کمال الدین درآمل حاکم گردید وسیدمحمدرا ازغایت الهی پنج پسر که هر یك شایسته مسندپادشاهی بودند در وجود آمدند ودخل وولایت ساری بخرج ایشان وفا نمی نمود بنابر آن بهرام ولد اسکندر روزافزون بعرض همایون رسانید که مناسب آنست که سید کمال الدین بن سید قوام الدین را از ایالت آمل عزل نمائی ویکی از مخدوم زادگان را بجایش نصب فرمای تا توسعه در سرکار تو پیدا شود وسیدمحمد باین امر همداستان شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاده وچون او میدانست که سبب طلب چیست باین بهانه تمسك جست که عم من سیدمرتضی خیال فتنه انگیزی داردواگر من بملازمت می شتابم خروج نموده بر آمل استیلامییابد لاجرم صلاح دولت در آنست که مرا بحال خود بگذارید سیدمحمد بعداز شنیدن این سخن سیدمرتضی را طلبیده محبوس

گردانيدو بار ديگر كس بآمل فرستاده التماس حضور سيد كمال الدين نمود سيد كمال الدين اين نوبت مافي الضمير خود ظاهر ساخته گفت تا يكتن از اولاد سيدرضي الدين درحيات باشد آمليان راضي نخواهند شد كه ديگري درين ولايت حاكم گردد مناسب آنكه از سر اين خيال فاسد درگذرند و يقين دانند كه حيلهٔ بهرام از پيش نخواهد رفت چون اينخبر بسيدمحمد رسيد بالشكر ساري متوجه آمل گرديدو سيد كمال الدين بعداز محار به انهزام يافته بتنكابن شتافته و در پناه سيد ناصر كيا كه حاكم آنحدود بود بعرصهٔ تنگرود مقيم شدو سيدمحمد آمل را به پسر بزرگتر خود سيدعبدالكريم ارزاني داشته بساري باز گشت بعداز آن بعضي از مريدان سيدقوام الدين واشراف واعيان آن سرزمين ملاحظهٔ رعايت عهدووفا نموده طالب حكومت سيد كمال الدين گشتند وجهة اعلام اين معني كس بتنك رود فرستادند و سيد كمال الدين با سيدظهير الدين بن سيد نصير الدين كه مؤلف تاريخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه آمل گشت ودرسنه اربعين وثمانمائه سيد كمال الدين نزديك بآمل رسيده سيدعبدالكريم روي بساري نهاد وآنجناب بمقرعز خويش در آمده همدران ايام سيدظهير راباسپاهي جرار بجانب ساري فرستادوچون سيدمحمد از توجه سيدظهير واقف گرديد سيدمرتضي رااز بند بيرون آورده حكومت آمل را نامزد او كرد و اورا لشكر داده بدفع برادرزاده مأمور گردانيد وسيد كمال الدين درآنزمان درموضعي كه بقارن آباددشت مشهور است نشسته بود كه بيك ناگاه سيدمرتضي بدانجا رسيده بين الجانبين نايرهٔ قتال اشتعال يافته درآن حين سيدظهير كه از كيفيت حادثه خبرداشت ازعقب سپاه سيد مرتضي درآمد بنا بر آن سيد مرتضي منهزم گشته تاساري درهيچ مقام آرام نگرفت بعداز آن سيد محمد يكي از اولاد خودرا با تحف لايقه نزدامير هندوكه حاكم جرجان بود فرستاد ومدد طلبيد وامير هندوكه بالشكر جرجان وقومس بساري شتافته از آنجا در موافقت سيدمحمد روي بآمل نهاد ودرموضع مزرناك ميان ايشان وسيد كمال الدين جنگي سهمناك واقع شد بسياري از آمليان برخاك هلاك افتادند ونخست سيد كمال الدين منهزم گشته سيدظهير الدين لحظهٔ ثبات قدم نمود وبعداز آنكه چندزخم باو رسيد بسنت سيد كمال الدين عمل كرده بجانب آمل گريخت وچون امير هندوكه وسيدمحمد نزديك بآن بلده رسيدند آن دوسيد مصلحت توقف نديده برستمدار شتافتند ودرمقام ميرانالواء اقامت افراشتند وسيد محمد و امير هندوكه سيدمرتضي را در آمل برمسند حكومت نشانده هريك بمستقر دولت خود باز گشتند آنگاه سيد كمال الدين قاصدي نزد سيدمرتضي فرستاده پيغام داد كه شما عم ومخدوم منيدو آنچه بين الجانبين واقع شده بواسطهٔ آن بود كه سيدمحمد ميخواست ملك آمل را از اولاد سيدرضي الدين انتزاع نمايد اكنون اميد آنكه رخصت فرمائيد تابخدمت شتابم ودر سلك خدام آنجناب انتظام يابم وسيدمرتضي اين معني راقبول نموده سيد كمال الدين بآمل رفت وسيد مرتضي بااو دركمال مرحمت وشفقت سلوك فرموداماچون مردم آمل بالطبع مايل بسلطنت سيد كمال الدين بودند همدران ايام بروي جمع شده قصدسيد مرتضي نمودند

سیدمرتضی برمافی الضمیر آملیان اطلاع یافته بگیلان گریخت ودرقریهٔ لنگرود ساکن شدوسید کمال الدین باسید محمدساری صلح فرموده بـاستمالت سپاهی ورعیت مشغول گشت وبعداز چندگاه سید مرتضی باملك کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بآمل کشیداگر چه نخست اورا غلبه دردست داد امـابالاخره منهزم گردید و سید کمال الدین گریختگان راتعاقب فرموده قرب هفتصدکس ازمردم رستمدار به تیغ بیدریغ بگذرانیدو درسنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سیدمرتضی بنابر استدعاء آملیان ازرستمدار بدآنجانب شتافت وبعدازوصول برمسند ایـالت متمکن گشته بردفع بدعتهای نامشروع قیام نمود ومردم را ازارتکاب ملاهی ومناهی زجرفرمود ودرسنهٔ ست و خمسین وثمانمائه سیدمحمد ساری بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد واوهژده سال در تمشیت مهام سلطنت شرایط اهتمام بجای آورد .

ذکر سیدعبدالکریم بن سیدمحمد

سیدعبدالکریم درزمان وفات پدرخویش در اردوی میرزاجهانشاه بن قرایوسف ترکمان بودوچون آن خبرشنود ازبرق وبادسرعت سیر استعاره کرده بعداز یکماه ازفوت سیدمحمد بساری رسید وافسرایالت برسر نهاده به بسط بساط عیش ونشاط مشغول گردید ودراوائل حکومت اوسید مرتضی درآمل فوت شده پسرش سیدشمس الدین قایم مقام گشت واو نیز درشرب مدام تقلید سیدعبدالکریم کرده روزنامه زهد وتقوی درنوشت لاجرم هرج ومرج باحوال مازندران راه یافت وقافلهٔ امن وامان وسلامت از آن دیارسفر کرده شرر شر برناصیهٔ احوال همکنان تافت ومقارن آن احـوال سید شمس الدین فوت شده سیداسدالله ولـدسید حسن بن سید رضی الـدین بن سیـد قوام الـدین در آمل مالك تـاج و نگین گشت وچون سیدعبدالکریم نه سال باقبال بگذرانیداونیز مانند دیگران بعالم آخرت منزل گزید وپسرش سیدعبدالله قایم مقام گردید ودرزمان ایالت سیدعبدالله علی بن بهرام بن اسکندر روزافزون صاحب اختیار امورملك ومال مازندران بود وبرخلایق ظلم وتعدی بسیارمینمود بنابرآن سادات بابلکانی که بکثرت تبع از امثال واقران امتیازداشتندهجوم کرده روزی درنیم فرسخی ساری علی بن بهرام را بگرفتند وگردن زده ریسمانی درپایش بستند وتابلده ساری جسدش را برزمین کشیده آنجا ازداری آویختند وسیدعبدالله ازغایت شفقت بشرب شراب وارتکاب ملاهی و مناهی ازهرباب پروای امثال این امور نداشت و علی بن بهرام را اتا بوده انگاشت لاجرم پریشانی مردم مازندرانی از پیشتر بیشتر گردیددرآن اثنا سیدعبدالله ازپسرعم خودسیدمرتضی متوهم شـده بدست خود میل آتشین درچشم آن قرةالعین سیادت کشید وعم خودسید کمال الدین بن سیدمحمد راگرفته حبس کرد واودر زندان بیمارشده بمرد بنابرآن سیدزین العابدین بن سید کمال الدین درروز پنجم ربیع الاول

سنه اثنی وسبعین وثمانمائه بادو سه کس اتفاق نموده دروقتی که سیدعبدالله درحمام بود قدم جلادت پیش نهاد وخون اورادرمیان آب وآتش ریخته رخت بقایش بباد فنا برداد مدت دولت سیدعبدالله مقتول هفت سال بود ودرسال شهادتش میرزاسلطان ابوسعید بجانب آذربایجان شتافته پسرش سید عبدالکریم درسن چهارسالگی ملازمت موکب همایون می نمود .

ذکر ایالت سیدزین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمانه ستم آئین

چون سیدزین العابدین کار سیدعبدالله را بر نهج دلخواه بساخت وبر مسند ایالت ساری متمکن گردید علم اقتدار برافراخت اکثرمردم مازندران باوی بیعت کردند اماسادات باز واری طریق مخالفت سپردند واین اخبار بسمع شریف کارکیا سیدسلطان محمد که درآن زمان بزرگترین سلطان گیلان بود رسیده بغایت متغیر گردید وکیاجلال شغاول راباتحف وهدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخته سیدزاده عبدالکریم راطلبیده ومیرزاابوسعید ملتمس سیدسلطان محمدرا اجابت نموده سیدزاده عبدالکریم را بدانجانب ارسال نمودوپس ازآنکه سیدعبدالکریم بگیلان آمدجمعی کثیر ازقبیله روز افزونی وسادات بازواری برجمع گشتند وبتوقع امداد سیداسدالله آملی تاسرحدولایت اورفتند وچون دیدندکه او نیز بازمانه درساخته و دفترحقوق سیدعبدالله مقتول را بیکطرف انداخته در رستمدار توقف نمودند درخلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابوسعید بمغرب فناغروب کرد وابوالنصرحسن بیك ممالك عراق وآذربایجان رابتحت تصرف درآورد والده سیدعبدالله مقتول باردوی امیرحسن بیك رفته کیفیت شهیدشدن سیدعبدالله و اضطرار پسرش سید ـ عبدالکریم‌را بموقف عرض رسانید وامیرحسن بیك بحال آن ضعیفه ترحم نموده ترکمانی شبلی نام رامصحوب اوبطبرستان فرستاد ونشان واجب الاذعان عنایت کردکه سپاه گیلان ورستمدار بمعاونت سیدزاده عبدالکریم قیام نمایند واورابملك موروث رسانند بعداز وصول نشان بگیلان سیدکارکیا سلطان محمدپارساکیانامی راکه بشرف سیادت مشرف بود بافوجی ازسپاه گیل نامزد عبدالکریم گردانید وملك اسکندربن ملك کیومرث رستمداری نیز برادرزاده خودرا باجمعی ازرستمداریان همراه ایشان ساخت وسیدزاده عبدالکریم متوجه ساری گشته سیدزین العابدین در برابر آمده واندك محاربه کرده بطرف هزار جریب گریخت وسیدعبدالکریم بدارالملك آباءخودرفته رستمداریان را رخصت مراجعت ارزانی داشت وچون روزی چند ازسلطنت سیدعبدالکریم بگذشت هیبت‌الله بابلکانی از ساری فرارنموده بسیدزین العابدین پیوست ومیرزا زین العابدین استظهار تمام یافته در موضع پنجاه‌هزار بمیان جنگل قلعه ساخت واطراف آن‌رابشاخهای درخت استوار گردانید

ومستعدطعن‌وضرب گردید اشراف واعیان ساری اینخبر شنیده باتفاق سادات بازواری و پارسا کیا گیلانی وشبلی ترکمان بدان‌طرف تـاختند وبین‌الجانبین مقاتـله‌روی نموده سیدزین‌العابدین وسیدهیبت‌الله بزخم تیروسنان مخالفان رامنهزم ساختند و سادات بازواری بساری رفته سیدعبدالکریم رااز آنجا ببارفروش ده‌بردند وپارسا کیا درقلعه‌ساری تحصن جست وسیدزین‌العابدین بدرقلعه‌رفته بپارسا کیا پیغام فرستاد که درحصار بگشائید تاشمارا بسلامت رخصت گیلان دهم وپـارسا کیا بیرون آمده باسید ملاقات کرده وباز بقلعه‌رفته روز دیگر سیدهیبت‌الله باپلکانی بحصـار درآمد و لشگر گیلان رابغارتید ودر خدمت‌پارسا کیا بگیلان روان گردانیدوچون پارسا کیا برستمدار رسید بنابرقضیه‌مذکور بدوستی سیدزین‌العابدین متهم‌شد وبحکم کارکیا سلطان محمد درقلعه لامیسر مقید گشت درخلال‌این‌احوال برادرزاده‌سیداسدالله آملی سیدابراهیم بن سیدرضی‌الدین بن سیدحسن بن سید رضی‌الدین باعم‌خود باغی‌شدو باسیدزین‌العابدین موافقت کرده‌سیداسدالله‌را از آمل بیرون تاخت وسیداسدالله برستمدار گریخته‌سادات‌بازواری‌سیدزاده عبدالکریم‌رانیز بآن ولایت بردندوازملك‌زادگان‌رستمدارملك‌جهانگیر بالشگری‌درمقام‌امدادسیداسدالله آمده‌ایلچی بساری‌فرستاد ومیان‌او ومیر زین‌العابدین‌طرح مصالحه‌انداخت آنگاه‌متوجه آمل گشته ازطرف‌ساری‌سیدزین‌العابدین نیزدرحرکت آمدآملیان‌چون‌ازدوجانب‌لشگر بسیار متوجه خوددیدنددست‌ازدامن متابعت‌ابراهیم کوتاه کرده نزدسیداسدالله رفتندلاجرم‌سیدابراهیم ازآمل بروپان رفته‌بملك‌اسکندربن کیومرث پناه برد ومیراسدالله بآمل‌درآمده نسبت به میرزین‌العابدین مراسم‌اخلاص ودولتخواهی بجای آورد وسیدابراهیم بسیدعبدالکـریم ملحق گشته بموافقت یکدیگر راه گیلان‌را پیش گرفتند وبعدازوصول‌سیدکارکیا سلطان محمدایشان‌رانوازش‌نموده ویراق‌داده بملازمت‌امیرحسن بیك که‌در بلده قم‌تشریف‌داشت فرستادوحسام‌الدین نامی‌را ازامراءخود همراه کردوایشان نزدآن‌بادشاه عالیجاه‌رفته و عرض‌ملتمسات‌خود نموده امیرحسن‌بیك جواب‌دادکه میرزین‌العابدین‌هرساله صدوبیست خروارابریشم ازمال مازندران بخوانهٔ‌عامره میرساندا کنون‌اگرسیدکارکیاسلطان‌محمد متعهداین‌مال میشودمنشور سلطنت آن‌مملکت‌را بنام‌سیدزاده عبدالکریم می‌نویسیم والا فلاوچون‌قبول آن‌مقدارابریشم‌مقدورنبودمشارالیهم بگیلان بازگشتندو سیدزاده‌عبدالکریم همان‌جا توقف‌نموده سیدابراهیم برستمدارشتافت .

ذکر گرفتاری وشهادت‌سید اسدالله وبیان تتمهٔ احوال سادات ایالت پناه جلادت دستگاه

سیدظهیردر تاریخ‌طبرستان مرقوم کلك بلاغت‌نشان گردانیده که سیداسدالله آملی رادو پسر بودحسن‌وحسین‌نام‌وچون‌سیداسدالله‌حسین‌رادوست‌ترمیداشت‌اوراپیوسته بر برادر

بزرگتر تقديم مينمود بنا بر آن حسن از پدر رنجيده بخدمت سيدزين العابدين رفت و بحكم من يسمع نخل مزاج نازنين مير زين العابدين بر سيداسدالله متغير شده ضمنا نامهٔ بسيدهيبت الله ايلكانى كه صاحب اختيار آمل بود فرستادواورا بگرفتن سيداسدالله مامور ساخت وهيبت الله بموجب فرموده روزى بمزار سيدقوام الدين رفته سيداسدالله را ببهانه طلبيد واسدالله كه ازروبه بازى زمانه غافل بود بدانجا شتافته فى الحال نوكران هيبت الله گرك صفت اودر آويختند ومقيدش ساختند واين خبر بسيدزين العابدين رسيد بآمل تاخت وخزاين اسدالله را تصرف نموده ايالت آنولايت را بسيدحسن باز گذاشت وخود ببارفروشده رفته سيداسدالله را همراه بردو بعداز سه وچهارماه ازاين واقعه سيدهيبت الله كه در پنجاه جريب بود بيجهتى آغاز مخالفت نموده وكسان بگيلان فرستاده استدعاء حضور سيدعبدالكريم فرمودلاجرم مير زين العابدين سيد اسدالله را در بارفروشده بمعتمدى سپرده عزيمت سارى كرد ودرغيبت اومردم بارفروشده هجوم نموده سيداسدالله را ازحبس بيرون آوردندودرركاب اومتوجه آمل گشته آمليان مقدم شريفش را مغتنم دانستند سيد حسن اينحال مشاهده كرده بطرف جلاد گريخت وسيداسدالله بآمل درآمده قاصدى بگيلان وديگرى برستمدار فرستاد وسيدابراهيم ومير عبدالكريم را بمبالغه تمام طلبيدو سيدابراهيم بى توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم بسيار در آمل جمع آمدندوسيد اسدالله قبل از آن كه سيدعبدالكريم نيز بآمل رسد بجانب سارى درحركت آمد ومير زين العابدين مركزدولت خالى گذاشته بطرف هزارجريب گريخت سيداسدالله بغرور موفوردر يك فرسخى سارى نشسته انتظار سيدعبدالكريم ميكشيد كه اورا برمسندسلطنت نشاندو بطرف آمل مراجعت نمايد كه به يك ناگاه سيدزين العابدين بدان جانب تاخت ونايرهٔ قتال اشتعال يافته سيداسدالله دراثناء كروفر اسير سر پنجه تقدير شدوهمان ساعت بحكم سيد زين العابدين شربت شهادت چشيدواينواقعه درذى القعده سنه ۸۸۰ دست داد وسيدابراهيم چون حال بآن منوال ديد بجانب آمل بازگرديد ومقارن وصول اوسيدعبدالكريم نيز به آنجا رسيدوسيدابراهيم لوازم خدمكارى بتقديم رسانيده اهالى مازندران ازاطراف وجوانب بملازمت سيدعبدالكريم رفتندوسيد هيبت الله نيز بخدمت مبادرت نموده باتفاق روى بسارى آوردند وچون از بارفروشده بگذشتند نوبت ديگر سيدزين العابدين مركزدولت خالى ساخته بهزار جريب شتافت وسيد عبدالكريم بسارى درآمده پرتو دولتش بروجنات احوال ساكنان آنديار تافت مؤلف تاريخ طبرستان گويد كه تااكنون كه تاريخ هجرى به جمادى الاخرى سنه احدى وثمانين وثمانمانه رسيده سيدعبدالكريم درسارى برمسند ايالت متمكن است وسيدابراهيم در آمل بمقام رياست متوطن وسيد زين العابدين درهزارجريب بسر ميبرد وازاولاد سيداسدالله سيدحسين درسارى مقام داردو سيدحسن درهزارجريب نسبت به مير زين العابدين شرط موافقت بجاى مى آوردو آنچه نزد راقم حروف دروقت تحرير اين اوراق به تحقيق پيوسته آن كه تاغايت كه سنين هجرت سيدالمرسلين صلواة الله عليه وآله اجمعين سنه ۹۲۹ ' سيدعبدالكريم درقيدحيات است ودربارفروشده بامرحكومت مشغولى

داردو نسبت بخدام اعلی مقام درگاه شاهی لازال ایام اقبالهم مصونة عن وصمة التناهی شرایط اطاعت و دولتخواهی بجای می آورد وسایر مواضع ماز ندران ازحیطهٔ تصرف آن جناب بیرون رفته و آقامحمد ولد آقارستم روزافزون بر ولایت ساری مستولیست وازاینرو خودرا درسلك بندگان آستان ملایك آشیان میشمارد وکیفیت بآل حال سید زین العابدین وسبب استیلاء آقا رستم و پسرش آقامحمد اگر محقق شود ودرضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید والتوفیق الله من الحمید المجید

ذکر تسلط ملوك سربدار بر ولایت سبزوار

اکابر مورخین چنین آورده اند که باشتین قریهٔ ایست ازقری بیهق خواجهٔ بوددرغایت مکنت ملقب و موسوم بشهاب الدین فضل الله و نسبش ازجانب پدر بامام عالیمقام حسین بن علی المرتضی صلواة الله علیه منتهی میباشد ازطرف مادر بیحیی بن خالد برمکی وخواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین امیر عبدالرزاق امیر وجیه الدین مسعود امیر نصر الله امیر شمس الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابوسعید بهادر خان اوقات میگذرانید ومنظور نظر عنایت آن پادشاه صاحب تأئید بود ودرآن زمان علی سرخ خوافی که ابومسلم کنیت داشت و درفن کشتی گیری وتیراندازی مهارت کامل حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابوسعید میکرد روزی برزبان سلطان گذشت که آیا درقلمرو ما کسی باشد که باابومسلم کشتی تواند گرفت وتیر تواند انداخت امیر امین الدین عرض کرد که بنده را برادریست در خراسان عبدالرزاق نام که باابومسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال مسرعی بجهة آوردن عبدالرزاق بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد بعداز انقضاء دو ماه اورا بپایهٔ سریر اعلی رسانیده شکل وشمایلش مطبوع پادشاه عادل افتاد وهم دران دو سه روز امیر عبدالرزاق بیازار سلطانیه درآمده دید که کمانی و بدرهٔ زراز طاقی آویخته اند وازحقیقت آن امر استفسار نموده گفتند فلان پهلوان این کمانرا آویخته است ووصیت کرده که هر کس آنرا بکشد صرهٔ زراز وی باشد امیر عبدالرزاق کمانرا فرود آورده چنانچه شرط است بکشد وزرهارا بستد واینحدیث بعرض سلطان ابوسعید رسیده عنایتش نسبت بامیر عبدالرزاق ازپیش تر بیشتر گشت و فرمود تا باابومسلم تیر اندازد وایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیراندازی کردند وچون تیر عبدالرزاق ده قدم از تیر ابومسلم بگذشت ابومسلم خجل شد و سلطان فرمود که عبدالرزاق را وزراء مهمی نافع فرمایند ودیوانیان تحصیل مال وجهات کرمان را که مبلغ صدو بیست هزار دینار کپکی بود بوی دادند مقرر آنکه بیست هزار دینار راجهة خاصهٔ خود تصرف نماید و صدهزار دینار را بخزانهٔ عامره فرود آورد وامیر عبدالرزاق تمامی آن وجوه را در کرمان بعیش وعشرت صرف کرده چون از خواب مستی وغفلت بیدار شد یکدینار از آن اموال موجود ندید لاجرم در بحر اندیشه فرو رفت بحسب اتفاق درهمان ایام خبر

فوت سلطان ابوسعید بهادرخان شایع شد وامیر عبدالرزاق روی بوطن معهود آورده چون باشتین رسید مشاهده فرمود که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه آن که در آن آوقات ایلچی باشتین فرود آمده ازحسن حمزه وحسین حمزه که برادران بودند شراب وشاهد طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفته ایلچی نشنید وخواست که معترض عورات ایشان گردد برادران شمشیرها کشیده گفتند ماسر بداریم تحمل این رسوائی نداریم وایلچی را بقتل رسانیدند خواجه علاءالدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود در قریهٔ فریومد اقامت داشت کسان بطلب حسن وحسین فرستاد وایشان در رفتن تعلل کرده در آن اثنا امیر عبدالرزاق از کرمان تشریف آورد وچون برحقیقت واقعه اطلاع یافت جمعی را باخود متفق ساخته نوکران وزیر را نه بر وفق مرام باز گردانید وخواجه علاءالدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهة همان مهم باشتین روانه کرده امیرعبدالرزاق درمقام خلاف آمد وبین الجانبین مصاف واقع شد دووسه کس از نوکران جناب وزارت مآب کشته گشتند وباقی منکوب ومخذول مراجعت نمودند بعد از آن عبدالرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت فتنهٔ عظیم درین دیار بوقوع پیوست واگر ما ساهله کنیم کشته شویم وبمردی سرخود بردار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن وبجهة این سخن وقول سابق آن طایفه ملقب بسر بدار شدند القصه رایت اقبال امیرعبدالرزاق بالا گرفته باندك زمانی جمع کثیری درصدد متابعت او آمدند وخواجه علاءالدین محمد جهة حفظ ناموس از فریومد متوجه استرآباد شد وامیرعبدالرزاق ازعزیمت وزیر خبر یافته از عقبش بشتافت ودر درهٔ شهرك نوبوی رسیده ازجانبین دست به تیر وکمان وسیف وسنان بردند وخواجه علاءالدین محمد درمعرکه کشته گشته پسر ومتعلقانش بطرف ساری گریختند وامیرعبدالرزاق سالماً وغانماً به باشتین مراجعت کرده هفتصد مرد جراح بخدمتش کمر بستند وسربداران در شهور سنهٔ ثمان وثلثین وسبعمائه بسبزوار شتافته چون در آن ولایت کسیکه باایشان مقاومت تواند نمود نبود سبزوار را بتحت تصرف در آوردند وامیرعبدالرزاق برمسند حکومت تکیه زده قصد کردند که دختر خواجه علاءالدین هندو را بحبالهٔ نکاح در آورد دختر چون میدانست که غرض عبدالرزاق ازین وصلت آنست که باپسرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید در اضی نشد وشبی ازسبزوار گریخته بجانب نیشابور توجه نمود امیرعبدالرزاق برادرخود امیر وجیه الدین مسعودرا بباز گردانیدن آن مستوره مامور ساخت وامیرمسعود درسنکلید بدختر رسیده خواست که اورا بسبزوار برد آن ضعیفه بزبان تضرع وزاری امیرمسعود را گفت تومردمسلمانی وغرض برادرخرد راازباز گردانیدن من میدانی بدوستی حیدر کرار که طریقهٔ مروت پیش گیر وازسرمن در گذشته ازپرسش روز جزا اندیشه نمای امیروجیه الدین مسعودرا ازشنیدن این سخن رقت دست داده فرمود بروبسلامت که مراباتو کاری نیست وبخدمت برادر باز گشته گفت هرچند اسب تاختم دختر علاءالدین هندورا نیافتم وامیرعبدالرزاق زبان بدشنام اوگشاده گفت ازتو بوی مردانگی نمی آید امیرمسعود جوابداد که کسی ازصفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کارخودرا برفساد نهاده است عبدالرزاق خشمناك برجست که دربرادر آویزد امیرمسعود شمشیرحواله او کرده عبدالرزاق خودرا

ازدریچهٔ بالاخانه پایان انداخت وامیرمسعود خویش‌را برزبر برادرافکنده شراورا از سرخلق بازکرد واین‌واقعه در ذی حجهٔحجهٔ مذکور دست داده امیرمسعود روی بتمشیت مهمات سربداریه آورد .

ذکر امیر وجیه‌الدین‌مسعود

امیرمسعود سربدار سرداری‌بود شجاع‌ومردانه وباجرأت وفرزانه از غایت تهور جوشن بیباك‌پوشیده‌وماننداسیل‌تندرواز فرازو نشیب‌نینديشیده چون‌زمام‌حکومت‌سربداریه بدست آوردشیخ‌حسن‌جوری‌را باخودمتفق‌ساخته بدان‌وسیله قاعده دولت مستحکم کردودر اوایل‌ایام‌ایالت‌میان‌اووارغونشاه جونی‌قربانی که حاکم نیشابور بودمقاتله روی‌نمود و امیرمسعودظفر یافته آنولایت‌را نیزضبط‌فرمود ودرسیزدهم‌صفرسنهٔ‌ثلث واربعین وسبعمائه میان امیرمسعود وملك‌معزالدین‌حسین کرت‌دردوفرسخی‌زاوه حربی‌صعب‌دست داده نخست امیرمسعودظفر یافت درآن اثناشیخ‌حسن‌جوری کشته‌گشته‌امیرمسعودگریخته عنان‌بطرف سبزوار تافت ودراواخر همین‌سال میان‌شیخ‌علی‌کاون برادرطغا تیمورخان و سربداران اتفاق قتال‌افتاده نسیم‌فتح وظفر برپرچم علم‌امیرمسعود وزید وشیخ‌علی درمعرکه کشته گشته‌غنیمت موفورنصیب‌سبزواریان‌گردید وامیرمسعود بغرور موفور باسترآباددرآمده طغاتیمورخان بلارقصران شتافت وامیرمسعود خطهٔ جرجان راضبط کرده عنان بطرف مازندران تافت ودرآنولایت‌شکست یافته اسیرسرپنجه‌تقدیرگشت ودر اوایل‌ذی‌حجه‌ـ حجهٔ مذکوره جلال‌الدوله اسکندر اورا بکشت مدت سلطنتش بدین روایت که اصح روایات است‌پنجسال‌بود وبعدازوی محمد آتیمور چندروزحکومت سبزوار نمود.

گفتار درمبادی احوال‌شیخ حسن جوری‌وذکر نجات یافتن او اززاویه مهجوری .

واقفان اخبارنووکهن وعارفان غث‌وثمین‌سخن‌آورده‌اندکه شیخ‌حسن‌جوانی بود ازقریهٔ‌جوردر عنفوان اوان شباب باکتساب فضایل‌وکمالات‌پرداخته آغازدرس وافاده فرمود درآن اثناشنودکه درویشی پاکیزه‌روزگار خلیفه نام درسبزوار ظاهر شده و کرامات وخوارق عادات اظهار میفرماید هوس ملاقاف شیخ‌خلیفه برضمیرش استیلا یافته ازجوربسبزوار شتافت‌وچون صحبت‌شیخ خلیفه رادریافت مریدگشته ع بباد داد ورقهای درس‌وفتوی‌را وشیخ‌خلیفه دراوایل حال‌بمازندران‌دست ارادت شیخ‌بالوی‌آملی داده‌بود وبعدازچندگاه‌درعقیدهٔ که‌بشیخ‌بالوداشت نقصانی‌پیداشده بسمنان رفت‌وبخدمت مقرب‌بارگاه سبحانی شیخ‌رکن‌الدین‌علاءالدوله سمنانی قدس‌الله سره‌شتافته روزی چند

درخانقاه معارف پناهش بسر بردواز سمنان بقصبه بحرآباد رفته بـاخواجه غیاث‌الدین هیبت‌الله‌حموی ملاقات فرمودواز آنجا بسبزوار خرامیده‌درمسجدی ساکن شدو بآواز بلند قرآن‌می‌خواند ولوازم طاعت‌وعبادت بجای‌می‌آورد بنا بران‌جمعی کثیرمرید ومعتقد او شدند وفقها درمقام انکـار آمده اورا از نشستن دربیت‌الله منع‌می‌کردند وشیخ خلیفه بسخن ایشان‌التفات نمینمود آخرالامر جمعی ازاهل‌حسدفتوی نوشتند که شخصی‌درمسجد ساکن‌گشته سخن‌دنیامی‌گوید وبمنع اصحاب‌علم منزجر نمیگردد و اصرار میورزد این چنین‌کس مستحق‌کشتن باشد یانی اکثرفقها نوشتند که باشدوآن فتوی‌را باعرضه‌داشتی بدرگاه سلطان ابوسعید بهادرخان فرستادند سلطـان فرمود که‌من‌حکم قتل درویشان نمیکنم آنچه‌مصلحت باشدحکام خراسان بجای‌آورند فقهای سبزوار بسعی‌بسیار متوجه اضرارشیخ‌خلیفه شده‌میان ایشان نزاع کلی‌روی نمودوهنوزمنازعت قایم‌بود که‌شیخ‌حسن بسبزوار شتافته دست‌ارادت بشیخ‌خلیفه دادوبدین جهة‌مهم اوترقی کرد اما مقارن‌آنحال درصباح‌روز بیست‌ودوم‌ربیع‌الاول‌سنهٔ ۷۲۶مریدان‌شیخ‌خلیفه‌رادرهمان‌مسجدازستونی بحلق آویخته دیدند وبعداز تجهیز وتکفین شیـخ‌حسن رامقتدای خودسـاخته ازسبزوار سفر کردند وشیخ‌حسن ببلدهٔ نیشابور وابیورد وخبوشان‌ومشهد مقدسهٔ رضویهٔ رفته‌اهالی‌آن بلاد رابطریق‌شیخ‌خلیفه دعوت‌می‌نمود وهرکس مریدمیشد نـامش‌را نوشته میگفت‌حالا وقت اخفاست ومیفرمود که آلت‌کارزار ترتیب‌کرده منتظراشارت باشد وچون‌شیخ‌حسن مردی شیرین‌سخن بودوکلمات عام‌فریب بـامردم‌میگفت درمدهٔ اندك‌خلق بسیار بمرتبهٔ مرید ومعتقداو گشتند که مزیدی برآن تصورنتوان نمودبنابرآن امراء خراسان از وی توهم کرده امیرارغونشاه جونی قربانی که‌پدرمحمد بیك‌وعلی بیك بودونیشابوررا در تحت‌تصرف داشت شیخ‌حسن‌را بگرفت‌بولایت یارز درقلعه‌تاك که آنرا طاق نیزگویند محبوس‌گردانید چون امیروجیه‌الدین مسعودبرمسند ایالت صعودنمودجویای‌سندی‌شد که بآن‌وسیله قصردولت خودرا مشیدگرداند وبعداز تأمل واندیشه خاطربآن قرار دادکه شیخ‌حسن جوری‌راکه اکثرمردم آنولایت مخلص اویند ازمجلس بیرون آورده مقتدای خودسازد بنابرآن چندسوار ازسبزوار ایلغارکرده بیارزشتافت وشیخ‌حسن را ازحبس نجات‌داده بمقرعز خودرسانید وروایتی آنکه‌خواجه‌اسدنامی ازمریدان‌شیخ‌حسن باهفتاد نفردیگرازاهل ارادت متفق‌گشته بحیله که‌توانستند شیخ‌حسن راازقلعهٔ‌طاق‌بیرون‌آورده بسبزوار بردند وبهرتقدیرچون بناء موافقت‌میان‌شیخ‌حسن جوری‌وامیر مسعود سبزواری محکم‌گشت خلق‌بسیار در ظل‌رایت‌نصرت شعارایشان جمع‌آمدند وساعت بساعت‌وسعت مملکت ایشان‌صفت‌وسعت‌می‌گرفت وروزبروز آثارجاه وجلال وعلامات دولت واقبال ایشان‌سمت تضاعف‌می‌پذیرفت وکاربجائی‌رسید که امیرارغونشاه نیشابور را بازگذاشته نزد طغاتیمورخان بجرجان رفت وبسرش‌محمد بیك‌دربعضی از ولایات خراسان خودرا محکم‌ساخته بخوف‌وبیم روزگار می‌گذرانید .

ذکر توجه امیروجیه‌الدین مسعود بعزم تسخیر هراة وگرفتارشدن شیخ حسن به معظم ترین آفات و بلیات

چون‌مجاری امور امیرمسعود وشیخ‌حسن جوری درسبزوار و نیشابور انتظام‌یافت تسخیر تمامت‌مملکت خراسان درنظرهمتشان سهل‌وآسان‌نموده وده‌هزار مردشمشیرزن هریکی کوه‌شکوه وتهمتن فراهم‌آورده بجانب دارالسلطنهٔ هراة که درآن زمان مستقر ایالت‌ملک‌معزالدین حسین‌کرت بود نهضت کردند وملک‌حسین‌سپاهی خونخوار ازغور وساخر وخنسار مجتمع‌ساخته باستقبال مخالفان‌درحرکت‌آمد ودردوفرسخی زاوه‌تلاقی فریقین اتفاق افتاد وصدای نفیروکرنای و خروش کوس رعدآوای گوش گردون‌را کر ساخت وآوازغریووشیون وافغان دلیران صف‌شکن‌زلزله‌درزمین وزمان انداخت **نظم** چنان‌شدبانك‌کوس ونعرهٔ‌جوش ✿ که‌گردون پنبه‌محکم‌کرد درگوش غبارخاك‌زیرپای باره ✿ شده‌چوسرمه درچشم‌ستاره بهادران تیزچنك بی‌لبث‌درنك درهم آویختند و بزخم سهام وضرب‌حسام خاك راه باخون برآمیختند **نظم** زمین ازخون مردم‌موج زن گشت ✿ سپرهاخشت‌وجوشنهاکفن‌گشت‌ـ‌تن‌از اسب‌وسراز تن‌سرنگون‌شد ✿ زمین‌دریا فلك‌صحرای خون‌شد، درابتداء حال‌سربداران غالب‌آمده بسیاری ازمرویان‌کشته‌وخسته گشتند وملك‌حسین باانداك مردمی برسرپشته رانده وتدبیری اندیشیده اشارت فرمودتا علمها برپای‌کردند ونقارها فروکوفتند بعضی‌ازگریختگان چون‌آن صداشنیدند ورایات رابرپای دیدندروی بملك‌آوردند وسیصدکس‌جمع آمده‌امیرمسعود وشیخ‌حسن برآن جماعت‌حمله‌کردند درآن اثناشخصی‌ازسربداران بفرمودهٔ امیرمسعود یابمشق‌خودزخمی برشیخ‌حسن زده اوراهلاك ساخت وشیخ‌حسن امیرمسعود راگفته بود که‌اگر من‌کشته شوم زنهاردرمعرکه توقف‌ننمائی وبجانب‌سبزوار توجه‌فرمائی بنابرآن امیرمسعودفرمود که‌جسدشیخ‌حسن‌را برگرفتند وعنان‌بجانب دارالملك‌خویش‌معطوف ساخت وملك‌معز-الدین‌حسین بعدازآنکه مغلوب‌شده بودلواء فتح‌وظفر برافراشت ودشمنان راتعاقب‌نموده طایفهٔ از ایشان‌را بتیغ بیدریغ بگذرانید وزمرهٔ را اسیرگردانید یکی‌از شعـرا درآن باب‌گوید **رباعی** گرخسروکرت بردلیران نزدی ✿ وزتیغ‌یلی گردن‌شیران نزدی ✿ از بیم‌سنان سربداران تاحشر ✿ یك‌ترك‌دگرخیمه بایران نزدی.

ذکر محاربه امیرشیخ علی‌کاون‌باامیرمسعود سربدار وکشته شدن شیخ علی درمعرکه پیکار و انجام روزگار امیرمسعود در ولایت رستمدار

چون خبراستیلاء سربداران‌کرت اخری‌درولایت مازندران بگوش طغاتیمورخان رسید لشکری‌ترتیب‌داده برادر خودشیخ‌علی‌کاون را بدفع امیرمسعود نامزدگردانید و

امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته باطایفهٔ از مردان یکدل و گردان جوشن گسل باستقبال اعداروان شدچون تقارب فریقین بتلاقی انجامید و میمنه و میسرهٔ هردولشکر مرتب گردیدسنان دلیران بجان ستانیٔ زبان‌درازکرده وناوك بهادران روی بـدلربائی آورده خنجر، حنجر بسیاری ازجوانان‌ماه پیکر بیرید وگرز،گردن جمعی ازپهلوانان‌صف شکن‌خورد گردانیدٔامیر شیخ‌علی بنفس‌خویش حملهای‌مردانه نموداماچون‌سعادت نبود کوشش مردانه‌چه‌سوددراثنای کروفر تیری‌جان‌بُرْ بَرمقتل‌اوخورد وازاسب‌درافتاده‌ازضربت آن‌زخم عزم ملك جاوید کردوسپاه جرجان‌انهزام یافته‌سربداران ازعقب‌شتافتندوغنیمت بینهایت گرفته‌عنان بطرف‌جرجان‌تافتندطغاتیمورخان‌چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب لارقصران برافراشت‌وامیر مسعود بغرورموفور باسترآبادرفته‌منشوری باسم‌اهالی واعیان مازندران درقلم‌آوردوایشان‌را باطاعت‌وانقیادخویش‌دعوت کرد کیا جلال‌الدین‌احمدجلال که‌پیری‌کار دیده‌بودوگرم وسردروزگار چشیده‌درآنولایت برمسندامارت تمکن‌داشت وازخود کسی‌را کلانتر نمی‌پنداشت‌چون‌خبرشوکت وعظمت‌امیر مسعود شنیدترسید که‌بیك ناگاه‌درولایت مازندران تازدٔ دست بیدادبرآورده بنیادحیات صغیروکبیر آنخطه‌رابر اندازد وبنابرآن بادوبرادرزاده کیاتاج‌الدین وکیاجلال‌بملازمت امیرمسعودشتـافت و منظورنظر التفات‌شده نوازش‌یافت وامیرمسعود بوجـودایشان مستظهر گشتهٔ مطمئن و خاطر بمازندران توجه‌نمود وبحاکم آن‌دیار جلال‌الدولهٔ اسکندرکه سابقاًشمهٔ ازحال‌او مذکورشد نوشت که‌محل ملاقات کجاخواهدبود وجلال‌الدوله بابرادرخویش فخرالدوله شاه‌غازی مشورت‌کرده مصلحت‌چنان دیدندکه بعضی‌ازولایات‌را بسربداران‌بازگذارند وچون‌ایشان دلیروار برستمدار درآیند ع روبمیـدان‌کارزار آرند وبرینموجب‌بتقـدیم رسانیده‌امیرمسعود درسیزدهم ذیقعده‌سنهٔ ثلثواربعین وسبعمائه‌بآمل‌نزول نمودوصحرای توران‌را معسکرساخته‌درگرد لشگرگاه ازچوبها ودرهادیوارگونهٔ‌بنا فرمودوسپاهیان سکندروشاه غازی‌شبها براسبان تـازی‌نژاد نشسته‌حـوالی اردوی‌امیرمسعـودرا تاخت میکردندومراسم قتل‌وغارت بجامیآوردند چون‌این‌صورت چندنوبت‌بوقوع انجامیدبنای اثبات‌امیرمسعود متزلزل‌گردید وکیااحمدجلال بقرابتان‌خودوسایرمازندرانیان‌پیغام‌فرستاد که‌بسبب آن‌که من‌درملازمت امیرمسعودم اندیشهٔ بخاطرراه‌نبایدداد‌جمال‌حال‌خودرا بحیلهٔ مردانگی بیارایندودردفع‌سربداران‌بقدرامکان‌کوشش نمایند ازشنیدن‌امثال اینسخنـان اکثرمردم مازندران‌کمر سعی‌واجتهاد برمیان‌بسته هرشب‌فوجی‌ازایشان حوالـی‌معسکر امیرمسعودرا غارت‌میکردند وفریادزده برزبان می‌آوردندکه ای‌خراسانیان مازندران بیشهٔ‌شیرژیان‌است ومسکن‌هژبران گردون توان‌شمابدست خویش‌ابواب‌بلا برروی‌خـود گشاده‌اید وپای‌دردام رنج‌وعنانهادهٔ‌همه‌عنان بمرغزارعدم خواهیدتافت وهیچکدام‌ازاین مهلکه‌نجات نخواهیدیافت‌امیرمسعوداز‌شنیدن امثـال‌این‌مقال مانندماهیٔ درشبکهٔ‌مضطرب گشتهٔ‌نی‌حرکت میتوانست‌کرد ونی‌روی‌بطرفی میتوانست‌آورد ع نی‌رای‌سفر کردن‌ونی

روی اقامت و بعداز آن که نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود و چون بقریهٔ یاسمین کلاته رسید از پیش دلیران رستمدار و از پس شیران بیشهٔ مازندران دست جلادت از آستین تهور بیرون آوردند و خودرا بر اطراف و جوانب سربداران زده در کشش و کوشش تقصیر و اهمال نمیکردند امیر مسعود چون حال بر آن منوال دید کیا احمد جلال را با برادرزادگان بقتل رسانید و بر اه لاویج روی بوادی گریز نهاد و خورد و بزرگ و خاص و عام آن دیار را آغاز قتل و غارت کرده در هر گوشهٔ کشتهٔ افتاد و سربدار بسیار در دست رنود و اوباش اسیر گردید و امیر مسعود باچند نوکر معدود براه رودبار بالـو روان شده چون نبردیان بالور رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله گستهم بن تاج الدوله زیاد در آن موضع بهم پیوسته اند و در انتظار مقدم شریفش مکمل و مسلح نشسته لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داد و لشکریان گستهم اورا تعاقب نموده امیر مسعود در قریهٔ باذور بدست ایشان افتاد و آن جماعت اورا مضبوط ساخته بنظر اسکندر بردند و دو روز محبوس نگاه داشتند بروز سیم حسب الحکم بقتل آوردند در تاریخ سیدظهیر مسطور است که خواجه نیك روز سمنانی که مستوفی دیوان امیر مسعود بود بر سر راه یاسمین کلاته زخم خورد و بیفتاد و شخصی اورا برداشته نزد ملك فخرالدوله بردو فخرالدوله خواجه بهاءالدین را منظور نظر مرحمت ساخته از مکنت لشکر امیر مسعود سئوال کرد جواب داد که اودرمازندران دواب خاصه امیر مسعود چهارده هزار اسب بودو شش صد سر استر و چهارصد شتر که هر شب بقلم من علیق آنها مقرر می شد عدد سپاه را بر این قیاس باید نمود .

ذکر محمد آتیمور در آن اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم عزیمت بجنك امیر شیخ علی کاون بر افراشت محمد آتیمور را که یکی از بندگان پدرش بود و بصفت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزوار به نیابت خود تعیین نمود و چون محمد آتیمور خبر قتل مسعود شنود در استمالت خواطر کوشیده از روی استقلال بسر انجام امور ملك و مـال قیام نمود بعداز آن که مدت دو سال بر آن منوال بگذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت اتصاف داشت متوجه قلع نهال حیات او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد آتیمور در آمد و اورا مخاطب گردانیده گفت عجب حالتی است که درویشان را پیش تو اصلا قدر و قیمت نمانده با وجود آنکه مهم تو و خواجه تو بیمن تقویت این فرقه واجب التعظیم تمشیت پذیرفته پیوسته اراذل و اوباش را بر ایشان تقدیم می نمائی و موافق خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آورده محمد آتیمور متحیر مانده و چون سلاحی باخود نداشت و کسی پیش او نبود آغاز ملایمت کرده گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیدم و در ضبط این مملکت لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده ام آنچه حالا صلاح باشد آنچنان میکنم ایشان گفتند برخیز و باین خانه درای که ما حکومت ترا نمیخواهیم محمد آتیمور بالضرورة بخانه در آمده مخالفان در بروی وی بستند و خواجه شمس الدین علی را گفتند که بهتر و مهتر ما توئی مسند حکومت را بوجود خود مشرف گردان تا همگنان در خدمت تو کمر بر میان جان بندیم خواجه

شمس الدین علی هر چند که ضمناً طالب ریاست بود اما بواسطهٔ آنکه مردم قتل محمد آتیمور را حمل برغرض دنیوی ننمایند گفت من درویشی و گوشه نشینی را بر سلطنت ربع مسکون برابر نمیکنم مناسب آن که کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمایند و محمد آتیمور را بقتل رسانید تا از شر او ایمن باشید و آن جماعت در ساعت برین موجب عمل نمودند .

کلو اسفندیار بعد از قتل آتیمور در شهر سبزوار شهریار شد و او نه اصلی داشت و نه نسب و نه فضل و نه ادب بنا بر آن چون بر مسند ریاست نشست طریقهٔ ناستودهٔ تکبر پیش گرفته بی جهتی مردم را سیاست می کرد و شیوهٔ ظلم و تعدی بجای می آورد لاجرم سربداران از حکومتش متنفر گشتند و چنانچه محمد آتیمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند و همت بر اطاعت امیر شمس ـ الدین فضل الله که برادر امیر وجیه الدین مسعود بود گماشتند .

امیر شمس الدین فضل الله بعیش عشرت بغایت راغب بود و در ضبط امور مملکت اهتمام نمینمود بنا بر آن خبر فتور ملك سربداران بطغا تیمور خان رسیده لشکری فراهم کشید تا متوجه محاربهٔ ایشان شود و کیفیت حال را امیر فضل الله شنیده باخود گفت **بیت** دلا گدائی ورندی ز پادشاهی به دمی فراغت خاطر زهرچه خواهی به و زمام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین علی نهاده به بسط بساط فراغت وانبساط مشغول می نمود و زمان حکومتش هفت ماه بود .

خواجه شمس الدین علی بعضی از مورخان از وی بخواجه علی شمس الدین تعبیر کرده اند و راقم حروف آن مثل را که چه خواجه علی و چه علی خواجه بخاطر گذرانیده و خواجه شمس الدین بصفت شجاعت و فراست اتصاف داشت و در زمان دولت همت بر اجراء سیاست و تمشیت امور مملکت گماشت ظاهر شریعت را بمرتبهٔ رعایت می نمود که خوردن بنك و شراب از قلمرو خویش بالکلیه بر انداخت و قرب پانصد زن فاحشه کشته دفین مطمورهٔ خاك ساخت شبها تنها گرد محلات طواف نمودی و اخبار کلی و جزئی را معلوم فرمودی و چون طغا تیمورخان از ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او خبر یافت ترك لشکر کشی گفته عنان بگوشه فراغت تافت **نقلست** که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحیدر قصاب که تمغا تعلق بوی داشت و در اواخر ایام حیات خواجه محاسبهٔ حیدر را نوشته مبلغی بروی باقی شده و خواجه محصلان تعیین کرده تا هرچه حیدر اندوخته بود از او بستانند و چون حیدر را چیزی در دست نماند و تشدد محصلان کم نشد روزی فرصت یافته شمهٔ از عجز و اضطرار خویش بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی مردی فحاش و دشنام دهنده بود در جواب گفت زن خود را در خرابات نشان و از آن ممر وجه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشك از دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را باخود مخمر گردانید و از این باب شمهٔ باخواجه یحیی کراوی ظاهر ساخته رخصت یافت و نماز شام بقلعه بالا رفته در وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان دادخواهی بر گشاد و گفت ایخواجه بحال من ترحم نمای و پیش دویده خنجری بر سینهٔ خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش بیرون آمد حسن دامغانی قصد کرد که حیدر قصاب را زخمی

زندخواجه یحیی آواز بر آورد که پهلوان حسن دست نگاهدار حسن گفت ایخواجه ندانستم که این امر بنا بر استصوات شماست و یکی از فضلا که باخواجه شمس الدین علی صفائی نداشت این بیت بر حیدرخواند که **بیت** ای در نبرد حیدر کرار روزگار ٭ وی کرده راست خنجر تو کار روزگار قتل خواجه شمس الدین علی درشهور سنه ۷۵۳ بوقوع انجامید و بعدازوی خواجه یحیی کراوی والی گردید

خواجه یحیی کراوی بصفت شجاعت واصالت وپرهیزکاری وعدالت موصوف بود ودرزمان دولت درباب فراغباب ورفاع حال علماء وفضلا سعی موفور فرمود وازاخوان انعام واحسانش غنی وفقیر محظوظ وبهره ور گشتند و ازمواجب ومرسوم کامل اوونوکران و سرهنگان بساط احتیاج درنوشتند درمطلع سعدین مذکور است که چون حکومت سربدار برخواجه یحی کراوی قرار گرفت طغاتیمورخان ازجرجان ایلچی بسبزوار فرستاده اورا بایلی وانقیاد دعوت کرد خواجه یحی نخست ازقبول این التماس ابا فرمود وآخرالامر بحسب ظاهر شرط اطاعت فرمان خان بجای آورده دراواخر سنه ثلث وخمسین وسبعمائه باسیصدمرد بهادرمتوجه اردوی عالی گشت وبعداز وصول صلاح بسته دروقتی که خواجه غیاث الدین بحرآبادی ویکدو طالب علم پیش پادشاه بودند و بردرخانه غیر تمچی و آفتابه چی وفراش وخواجه سراکسی نبود ببارگاه درآمدند وخواجه یحی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه حافظ شغانی تیری برفرق پادشاه زدچنانچه بروی درافتاد وخواجه یحی سرش ازتن جدا کرده فزع روز محشر درمیان مغولان برخواست ومضمون آیت (یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه) ظاهر شد سربداران شمشیر کشیده برهیچکس ابقا نکردند وبااموال بسیارو یراق بیشمار روی بسبزوار آوردند و روایت روضة الصفا آنکه چون سربداران باردوی طغاتیمورخان رسیدند سه روز شرط ملازمت بجا آورده درروزچهارم بوقتی که خان ایشان راطوی میداد قدم جرأت پیش نهادند وخرمن زندگانی طغاتیمورخان رابباد فنادادند وعلی کلاالتقدیرین سربداران جلادت آثار کاری ازپیش بردند که تا انقراض عالم ازصفحات روزگار محو نخواهد گردید وهرکس بر کیفیت این تهورومردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدندان تعجب خواهد گزید وچون مدت چهارسال وهشت ماه ازحکومت خواجه یحی بگذشت ومملکتش معمور وآبادان گشت درسنهٔ ست وخمسین وسبعمائه برادر زنش علاءالدین فرصت نگاهداشته در وقتی که خواجه سواره بدهلیز سرای خود درآمد برجست وبرپس اسب او نشست وخنجر برپهلویش فرو برده خواجه هم درآن گرمی دست پس برده اورابگرفت وهردورا کب ازمرکب افتاده خواجه یحی قاتل خودرا زخمی زدو فی الحال قاتل ومقتول ازعالم انتقال کردند.

خواجه ظهیرالدین کراوی بروایت مطلع سعدین خواهرزادهٔ خواجه یحی کراوی بود وبقول صاحب تاریخ سربداران برادرش وبرهرتقدیر خواجه ظهیر بعدازقتل خواجه یحی باتفاق حیدر قصاب سردار جماعت سربدار شد واو مردی حلیم کم آزار بود و

همواره بنردوشطرنج اشتغال مینمود وحیدر بسرانجام مهام فرق انام اشتغال داشت و بعداز انقضاء چهل روز حیدرخواجه را معزول گردانیده وخودمتعهدآن مهم گردید .

پهلوان حیدر قصاب چون چهارماه برتق وفتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان حسن دامغانی قتلق بوغانام بنابر اشارت خواجه خویش درربیع آلاخر سنه ۷۶۱ اورا بقتل رسانید .

امیر لطف‌الله ولدامیروجیه الدین مسعود بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابك او بود بعداز قتل حیدرقصاب یکسال وسه‌ماه در سبزوار حکومت نمود بعد از آن میان اوو پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوان امیر لطف‌الله رابگرفت و بقلعهٔ دستجردان فرستاده بقتلش حکم فرمود وسربداران امیر لطف‌الله را میرزا میگفتند ومعلوم نیست که پیش ازواین لفظرا بر کسی اطلاق کرده باشند .

پهلوان حسن دامغانی درشهور سنه ۷۶۲ درسبزوار برمسند ایالت نشست ودر ایام دولت اودرویش عزیز ازمریدان شیخ حسن جوری درمشهد مقدسه بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلق بسیار بروجمع آمدند ودرویش بمعاونت آنجماعت خروج کرده قلعه طوس رامسخر ساخت و پهلوان حسن بعداز شنیدن اینخبر لشکر بدانجانب کشیدو طوس راگرفته چند خروار ابریشم بدرویش داده گفت دیگر درین شهر اقامت منمای ودرویش باصفهان رفته ساکن گشت و پس از چندگاه ازین قضیه خواجه علی موید سبزواری دردامغان خروج کرده امیر نصرالله را که گماشته پهلوان حسن بود ازشهراخراج فرمود و محمود رضا را گفت که تراباصفهان میبایدرفت ودرویش عزیزرا آورده محمود گفت این خدمت را بتقدیم میرسانم مشروط آنکه چون بادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشدخواجه اینمعنی راقبول فرموده محمود باصفهان رفت ودرویش بوالفضول رابدامغان رسانید و خواجه علی دست ارادت بدرویش داده بدان جهة بسیاری از مردم آنحدود کمر خدمتش بستند ودرخلال این احوال جمعی درقلعه شغان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند و پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته وسبزوار راخالی گذاشته بدانجانب شتافت و بمحاصره مخالفان مشغول شدوچون خبرخلو عرصهٔ سبزوار بعرض خواجه علی ودرویش عزیز رسید بدان جهة توجه نمودند و بی‌مشقتی بشهردرآمده بدارائی رعیت وسپاهی اشتغال فرمودند وخواجه یوسف سمنانی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف‌الله بقتل رسانیدند و پهلوان حسن چون اینخبر شنید غیر اطاعت چارهٔ ندید بخیال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی مؤید بسرداران سپاه مکتوبات نوشت که نخست حسن رابکشید آنگاه رخت بوطن کشید وچون اهل وعیال آنمردم درسبزوار بودند بازمانه یار گشتند و بیگناگاه در اثناء راه دست درعنان پهلوان زده اورا ازاسب پیاده ساختندوسرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن چهارسال وچهارماه بود .

خواجه‌علی مؤید چون بتائید الهی درسبزواز برمسند شهریاری نشست دراظهار شمار مذهب‌علیه امامیه مبالغه نموده باقصی‌الغایة درتعظیم سادات عظام کوشید و بامید ظهورصاحب الزمان سلام‌الله‌علیه هرصباح و مساء انتظار میکشیدلطف و کرم آنخواجه محتشم رانهایت نبود وجهةرعایت‌شرع شریف‌هرگز بارتکاب بنك‌وشراب اقدام نمیفرمود بعداز نه‌ماه که بامرحکومت پرداخت‌لشگری بدرویش عزیزداده‌اورا بحرب‌ملك‌معزالدین حسین‌کوت فرستاد وچون درویش به‌نیشابور رسیدخواجه تغییرعقیده نموده‌مکتوبات نزد اعیان‌سپاهیان روانساخت که درویش‌عزیز راتنهاگذاشته مراجعت نمایند آنجماعت این معنی‌را فوزی‌عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند ودرویش بازمرهٔ ازمریدان عزیمت‌عراق فرموده خواجه طایفهٔ ازعقب ارسال‌داشت تاهمه رابقتل رسانیدند ودرسنهٔ سبع وسبعین وسبعمائه ملك‌غیاث‌الدین پیرعلی نیشابور راکه داخل‌قلمروخواجه علی‌مؤید بودتسخیر کرده امارت آن‌بلده‌را باسکندرشیخی ولد افراسیاب جلابی‌داد ودرسنه‌ثمـان وسبعین درویش‌رکن‌الدین‌که از جمله مریدان شیخ‌حسن جوری و درویش‌عزیز بودبفارس رفته ازشاه‌شجاع استمدادنمود وبالشگر و استعداد فراوان بخراسان درآمده اسکندرشیخی دست‌ارادت بوی‌داد باتفاق متوجه سبزوارگشتند خواجه‌علی چون قوت‌مقاومت نداشت علم‌عزیمت بصوب مازندران برافراشت ودرویش رکن‌الدین درسبزوار تمکن یافته در سنه تسع‌وسبعین سبعمائه‌خطبه بنام‌خودخواند ودرسنه ثمانین وسبعمائه‌امیرولی که‌بعد ازقتل طغاتیمورخان برمازندران‌مستولی‌شده بوددرمقام‌امداد خواجه‌علی آمده بمرافقت یکدیگر روی‌بسبزوار آوردند ودرویش رکن‌الدین‌فرار برکارزار اختیارکرده خواجه علی نوبت دیگر درسبزوار زمام امرایالت‌بقبضهٔ اقتدار درآورد ودرسنه ثلث‌وسبعین وسبعمائه که پرتواعلام ظفراعلام صاحب‌قران‌کردون غلام امیرتیمورگورکان برممالك خراسان‌افتاده خواجه علی‌مؤیدبمراسم استقبال استعجال نموده‌درنواحی‌نیشابور بموکب منصورپیوست و باصناف الطاف سرافراز گشته تتمهٔ ایام حیـات در ظل دولت آنحضرت بفراغت و رفاهیت گذرانید.

ذکرتسلط امیرولی بر ولایت جرجان

پدرامیرولی‌که شیخ‌علی‌هندو نام‌داشت‌ازامراء معتبرطغاتیمورخان‌بود وامیرولی درحجر تربیت‌خان نشو ونمایافته‌آثار اقبال‌در بشرهٔ اومشاهده می‌افتاد ودرآن روزکه طغاتیمورخان بغدرسربداران جهان‌گذران رابدرودنمود امیرولی باچندنوکر معدودبه نیشابور شتافت وامیرشبلی جاونی‌قربانی‌که حاکم‌آندیار بود خواهراورا درحبالهٔ نکاح کشیده امیرولی بعداز چند روزی بامیدبسیار و عددانداك روی‌بصوب جرجان آورده چون بدستان رسید ازهزاره امیرعلی شیخ‌هندو قریب دویست سوار وپیاده کمر بخدمتش

بستند وسر بداری که بموجب تعیین حسن دامغانی حاکم استرآباد بود باغرور بسیار و پانصدسوار تیغ گذار برسر امیرولی راند وامیرولی پای ثبات فشرده برسربداران ظفر یافت واکثر ایشان رابشمشیر تیز بگذرانید و لشکریان امیرولی ازاسب وسلاح وآنچه محتاج الیه بود بی نیاز گشتند وانهزام وانعدام سربداریهٔ درآن دیار اشتهار یافته اتباع خاندان طغاتیمورخان که درزوایا مخفی بودند درظل رایت امیرولی جمع آمدند وابوبکر شاسمانی که ازقبل حسن دامغانی درشاسمان حکومت مینمود بادوهزار سوارو پیاده سربدار بجنك امیرولی رفته و ازمعرکه گریخته بسبزوار شتافت و پهلوان حسن پنجهزار مرد شمشیر زن بوی داده نوبت دیگر ابوبکر متوجه استرآباد گشت وچون در سلطان دوین فرودآمد امیرولی باطایفهٔ ازشیران بیشهٔ یکدلی ازجنگل جرجان بیرون شتافته دربرابر ابوبکر صف قتال بیاراست وبحسب تقدیر خوفی در دل سربداران افتاده مردم امیرولی بیکبار فریاد برآوردند که تات قاشتی یعنی تاژیك بگریخت وسربداریه روی بگریز آورده ابوبکرشاسمانی خودرابرآب گرگان زداما بیرون نتوانست رفت ومردم امیرولی ازعقب رسیده سرش از تن جدا کردند وخلقی کثیر ازسبزوارکشته گشته بقیه السیف راه خراسان پیش گرفتند و امیرولی در استرآباد قوی حال شده بتدریج بسطام ودامغان وسمنان و فیروزکوه رانیز بتحت تصرف درآوردو تازمان رسیدن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان درآن بلده حکومت میکرد .

گفتار در ذکر ملوك کرت و بیان شمه ازحال اجداد آن حکام عالی نژاد .

بروایت بعضی ازمورخان نسب آن ملوك نافذ فرمان بسلطان سنجر بن ملکشاه ـ سلجوقی می پیوندد ومؤید این مقال درآنکه مثنوی ربیعی پسر قاضی فوشنجی درمدح ملك فخرالدین گفته که بیت قاعدهٔ دودهٔ سنجر توئی ✿ واسطه ملك سکندر توئی ✿ دوده سنجر ز تو خواهد نوید ✿ ملك سکندر بتو دارد امید ومولانا صدرالشریعه دروصف ملك معزالدین حسین کرت گوید که شعر ابوالفتح سلطان السلاطین کلهم ✿ به نال فخراً آل کرت بن سنجر و ملك شمس الدین محمد که نخستین ملوك کرت است دخترزاده ملك رکن الدین بود نسب و ملك رکن الدین بعزالدین عمر مرغنی می پیوست و عزالدین عمر ازبنی اعمام سلطان ـ غیاث الدین محمد سام است که ذکر سلطنت او درمجلد ثانی گذشت و اوبمکارم اخلاق و محاسن آداب اتصاف داشت ودرایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات دردارالسلطنة هراة علم ایالت می افراشت دراوان دولت مساجد ومدارس وخوانق ورباطات بنانهاد و بدست دریاعطا ابواب لطف ومرحمت برروی روزگار علما وفضلا گشاد وازجملهٔ اهل

فضل وارباب انشا مولانا شهاب الدین عبدالله فامی که مؤلف تاریخ قدیم هراة است باعزالدین عمر معاصر بودو نوبتی درمدح او قصیده نظم نموده که پنج بیت اول آن این است **بیت** درعهد عزالدین عمر آن شاه مرغنی ✿ ایام شد مساعد و امید نشد غنی فرخنده خسروی که ز کحل سخای او ✿ دارد همیشه دیدهٔ حاجـات روشنی خورشید با ترفع و کردون باعلو ✿ بـا جـاه او محقر و بـاقدر اودنی از هفت چرخ همتش ارچه بلـند تراست هستش صفت تواضع وعلم و فروتنی بی‌هیچ شبهه روز سخا و که مصاف ✿ اوراست بزم حاتمی ورزم بیژنی ودر آن وقت که عزالدین عمر برحکومت دارالسلطنهٔ هراة رقم اختصاص کشید کوتوالی قلعه خیساررا ببرادرخویش **تاج الدین** عثمان مرغنی ارزانی داشت وچون تاج الدین عثمان فوت شدحکومت خیسارو بعضی از بلادغور به پسر اوملك رکن الدین مرغنی تعلق گرفت وملك رکن الدین که جدمادری ملك شمس الدین کرت است چون آثار اقبال در ناصیهٔ حال آن نبیرهٔ دولتمند مشاهده فرمود همگی همت بر تربیت او مقصور گردانید وملك شمس الدین دراندك زمانی بوفور فضل ودانش وشجاعت وسخاوت وسایر محاسن اخلاق از احکام آفاق منفرد وممتاز گشت وچون ملك رکن الدین دروقت تسلط چنگیزخان برولایات ایران اظهار اطاعت وانقیاد نموده بسنت باایچیان آن پادشاه گیتی ستان خدمات پسندیده بجای آورد چنگیزخان یرلیغ فرستاده حکومت خیسار وغوروتوابع را بروی مسلم داشت وملك هرگاه باردوی سلطان سلاطین چنگیزخان میرفت شمس الدین محمدرا همراه میبرد وملك شمس الدین محمد بواسطهٔ حدت فهم ووقوف بر یاساو تورهٔ مغولان نزد امراوارکان دولت چنگیزخانیان اعتبار تمام یافت وملك رکن الدین درشهورسنه ثلث واربعین وستمائه بجهان جاودان شتافت وملك شمس الدین محمدرا بعداز فوت جد بزرگوار دردیار خراسان وسایر بلادجهان وقایع وحالات روی نموده درزمان سلطنت منکوقاآن بترکستان رفت ودر یکی ازمعارك که قاآن را بامخالفان دست داد آثار شجاعت ومردانگی بظهوررسانیده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه گردید وامارت مملکت هراة وغور وغرجستان واسفزار وفراه وسیستان بوی مفوض گشته ملك بمسکن معهود مراجعت نمودودرباب عمارت وزراعت ومعموری شهرو ولایات اهتمام فرمودو از اولاد ابی بکر کرت هشت نفر در دارالسلطنهٔ هراة حکومت کردند وایام اقبال ایشان از زمان منکوقاآن تامحرم الحرام سنهٔ ثلث وثمانین وسبعمائه که امیرتیمور کورکان آن بلده را مفتوح ساخت امتدادداشت واول ایشان ملك شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت است وآخر ایشان ملك غیاث الدین پیرعلی ولد ملك معزالدین حسین

ذکر سلطنت ملك شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت

چون ملك شمس الدین محمد دوستکام ومقضی المرام ازاردوی منکوقاآن بخراسان باز گشت بلدهٔ هراة را مرکزدولت ساخت وملـك غرجستان سیف الدین وحاکـم سیستان نصیرالدین را که باوی در مقام وفاق زندگانی نمودند بدست آورده بکشت وقلعهٔ بکررا که

درغایت حصانت ومتانت بود فتح فرمود وبعدازفوت هلاکوخان باردوی آباقاخان شتافته در معرکهٔ برکه خان بنوعی لوازم جلادت ومردانگی بتقدیم رسانید که اباقان خان اورامنظور نظر عاطفت گردانید وتشریفات فاخره وطبل وعلم عنایت کرده اجازت مراجعت داد وملك بمقرعز خود خرامیده بحکومت مشغول گردید و در شهورسنه ٦٦٧ که براق خان از آب آمویه عبور نموده بخراسان درآمد ملك شمس الدین محمد طوعاً اوکرهاً بملازمت شاهزاده رفت وسیورغامیشی ونوازش یافت اما اطوار براقیان درنظرش ناپسند نموده بعدازروزی چند عنان بجانب قلعهٔ خیسار تافت وچون براق ازدست بردلشکر عراق وآذربایجان منهزم گردید جمعی ازاهل فتنه وحسد بعرض اباقاخان رسانیدند که اگرهراة آبادان نبودی وملك شمس‌ـ الدین محمد براق را اطاعت ننمودی لشکر جغتای درآن ولایات این قدراقامت نفرمودی بنا برآن اباقاخان قصد تخریب هراة کرد وشهزاده تبشین اغول وخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان اورااز این مقام گذرانیدند وبعرض رسانیدند که مناسب آنست که نخست شمس الدین محمدرا بچنك آوریم بعدازآن فکرهراة کنیم وپادشاه نصیحت نیك اندیشان شنیده جمعی ازامرا ولشکریان را بمحافظت هراة بازداشت ورایت مراجعت بصوب آذربایجان برافراشت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملك شمس الدین محمد درقلم آورد وآن نوشته را مصدر باین قطعه گردانید **قطعه** فروغ ملك ملك شمس الدین محمد کرت توئی که همچوملك سربسر همه جانی ✿ مشققی که زهجرت رسید بردل وجان ✿ یکنه آن نرسد فهم انسی وجانی ✿ بچشم من که دروهردو کون درناید غبارموکب توهست کحل انسانی ✿ زرای روشن باریك بین تو الحق چنان سزد که چو این شوق نامه برخوانی ✿ زبادپای برانگیزی آتش غرمت ✿ بآب حزم غباری که هست بنشانی ✿ چه رنجها که رسد بردل غمین ضعیف ✿ اگر تو هیچ بدین سوقدم نرنجانی ✿ چه فتنه‌ها که زروی زمانه برخیزد ✿ نعوذبالله اگر عزم رابگردانی وچون این نامه ملك بشمس الدین محمدرسید درجواب صحیفه نوشت که بعضی ازعبارات آن اینست که سالها بنمازوروزه واستمدادهمم ودربوزهٔ محبت مخلص خواسته تاباز لقای صاحب اعظم وستوراعدل اکرم شمس الحق والدین زیدقدره به بیند وغمان نو وکهن باز گوید فاما **رباعی** بادشمن من دوست چو بسیار نشست ✿ بادوست نشایدم دیگر باز نشست ✿ پرهیزاز آن عسل که بازهرآمیخت ✿ بگریز از آن مگس که بامارنشست ✿ واین رباعی رانیز قلمی کرد که **رباعی** آن به که خردمند کناری گیرد ✿ یا گوشهٔ قلعه حصاری گیرد ✿ می میخورد ولعل بتان میبوسد تاعالم شوریده قراری گیرد ودرشهورسنهٔ اربع وسبعین وستمائه آباقاخان نوبت دیگر منشورایالت هراة وولایات نزدملك شمس الدین فرستاد واستمالت نامهٔ نیزارسال داشت ودرآنجاسوگندیاد کرد که هرگزگزندی بوی نخواهیم رسانید بنابرآن ملك ازقلعه خیسار بیرون آمده بهراة شتافت وبعداز چندگاه بسبب استدعاء امراوارکان دولت آباقاخان خاطربرملازمت پادشاه قرارداده ازهراة باصفهان رفت وازآنجا بموافقت خواجه بهاءالدین محمد صاحب دیوان بآذربایجان خرامید امامنظور نظرالتفات اباقاخان نشدوپادشاه اورادر تبریز نگاهداشته پسرو برادرش را

بجانب دربند شروان فرستاده ملک در تبریز میان خوف ورجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان سنه ٦٧٦ بسبب شرب شربت مسموم رخت بملک عقبی کشید و بعضی از مورخان گفته اند که زهر در هندوانه تعبیه کرده درحمام بملک شمس الدین محمد دادند تا بریاض قدس خرامید از جملهٔ فضلا **مولانا وجیه الدین** نفسی باملک شمس الدین محمد معاصر بود ودر تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود **قطعه** بسال ششصدو هفتادو شش مه شعبان ۞ قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال ۞ بنام صفدر ایرانیان محمد کرت بر آمد آیت والشمس کورت در حال .

ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که مشهور است بملک شمس الدین کهین

ملک رکن الدین محمد بعداز رحلت پدر بدار عقبی در اردوی اباقاخان بسر میبرد ودر آن اثنا تبششین اغول بر ویرانی بلدهٔ فاخره هراة اطلاع یافته شمهٔ از آن معنی بعرض برادر رسانید وسعی نمود که اباقاخان در شهور سنه سبع وسبعین وستمائه ملک رکن الدین محمد رامنظور نظر شفقت واعتنا گردانیده باطبل وعلم بجانب دار السلطنهٔ هراة فرستاد وفرمان داد که اورا بلقب پدر ملقب گردانند بنا بر آن بعداز آن ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواندند وملک شمس الدین کهین باندک زمانی آن بلدهٔ فاخـره را معمـور ومزروع ساخته ودر شهور سنهٔ تسع وسبعین وستمائه بولایت غور شتافت وحصون وقـلاع آن دیاررا بکوتوالان اعتمادی سپرده چند ماه در قلعهٔ خیسار ساکن گشت ورعیترا بزراعت وعمارت ترغیب کرد ودر سنه ۷۰۱ لشکر بقندهار کشیده آن مملکترا مسخر گردانید وسالمـاً و غانماً بدار الملک خویش باز گردید وچون اباقاخان وفات یافت ملک شمس الدین بنا بر اقتضاء روزگار پسر خود علاء الدین را درهراة بحکومت بازداشته بقلعهٔ خیسار شتافت ودر زمـان ارغون خان هندو نویان یکی از معتبرانرا کشته پناه بملک شمس الدین برد وملک اورا گرفته نزد ارغون خان روان ساخت واگرچه پادشاهرا این خدمت موافق مزاج افتاده جهة ملک خلعت وطبل وعلم فرستاد اما موافق مزاج امرا نیفتاده زبان غمز وسعایت گشادند وچون این حدیث بسمع ملک شمس الدین رسید برخاطر قرارداد که مدت العمر از قلعهٔ خیسار پایان نیاید وهمان جا روزگار میگذرانید تا در شهور سنهٔ خمس وسبعمائه متوجه جهان جاودان گردید از جملـهٔ فضلا **مولانا حکیم الدین غوری** باملک شمس الدین محمد کهین معاصر بود ودر تاریخ وفاتش این قطعه نظم نمود **قطعه** روز پنجشنبه ازصفر ده ودو ۞ سال هجرت رسیده هفتصدو پنج شمس دین کرت خسرو آفاق ۞ شد بفردوس ازاین سرای سپنج

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین

از ریعان اوان صبی وعنفوان جوانی ملک فخر الدین محمد بهنر کاردانی موصوف بود وبشجاعت وپهلوانی معروف ودر انشاء وابداع نظم ونثر ازابناء ملوک سمت امتیاز داشت

و پدرهمواره اورا مشمول‌عطوفت گردانیده وهمت بر تربیتش میگماشت اما در آن‌اوقات که ملك‌شمس‌الدین درقلعهٔ خیسار پای دردامن‌انزوا کشیده بودملك‌فخرالدین بر ترك‌ادبی جسارت نمود و پدراز پسر آزرده‌خاطر گشته اوراحبس‌فرمود وملك‌با طایفهٔ‌ازخواص‌مدت هفت‌سال درمحبس‌مانده درشهورسنهٔ ثلث‌وتسعین وستمائه‌فرصت یافت‌وبندخودرا درهم شکسته بقلعهٔ بالارفت‌ومتحصن‌شدوهرچندملك‌شمس‌الدین قاصدان واستمالت نامهافرستاده اورابپایان طلبیده برقول‌پدر اعتمادنکرد وامیر نوروزکه در آن‌زمان بیمن‌دولت غازان راتق‌وفاتق ممالك‌ایران بودایلچیان پیش‌ملك شمس‌الدین ارسال‌داشته زبان‌بشفاعت ملك‌زاده بگشادو نوشت که‌اورا بدینجانب میبایدفرستاد وملك‌شمس‌الدین درجواب امیر نوروزبقلم درآورد که ازناصیهٔ‌حال فرزندفخرالدین چنان‌تفرس مینماید که اورانه‌قابلیت ملازمت آن‌جنابست ونه‌صلاحیت مصاحبت‌اینجانب امیدآنکه ازسررعایتش درگذرندواو راهم‌براین‌حال بگذارند وامیر نوروزکرت دیگری‌قاصدی ارسال‌داشته درین‌باب‌چندان مبالغه‌نمود که ملك‌شمس‌الدین ملك‌فخرالدین‌را بعهدوایمان ازجانب‌خود ایمن گردانیدتا ازقلعه‌پایان آمده‌متوجه خدمت‌امیر نوروزگردید وچون بصحبت آن امیردوست نوازرسید بانواع‌اعزاز معززگشته امیر نوروز وبرادرزاده خودرا باوی‌در سلك‌ازدواج کشید و کیفیت کمال قابلیتش‌را بعرض غازان رسانیده اورا باطبل‌وعلم ومنشور حکومت‌بصوب دارالسلطنهٔ هراةروان‌گردانید وملك‌فخرالدین بعظمی‌هرچه تمامتر بآن‌بلده فاخره در آمد. باستمالت‌سپاهی ورعیت‌پرداخت و درعدل وانصاف‌کوشید آنمملکت رامعمور و آبادان‌ساخت اماچنانچه‌درجزءاول ازین‌مجلد مذکورشد درسنهٔ۶۹۹ که امیر نوروز از غازان گریخته پناه‌بدوبرد وحقوق‌تربیت‌امیر نوروزرا نابوده انگاشته اورابقتلقشاه‌نویان سپرد تابقتل‌آورد ولشگرکشیدن دانشمند بهادر درزمان اولجایتوسلطان بدارالسلطنهٔ هراةوکشته شدن‌او درقلعه اختیارالدین بشمشیر غدرجمال‌الدین محمدسام درزمان‌ملك فخرالدین روی‌نمود وهمدران ایام‌درشهور سنهٔ ۷۰۶ ملك‌فخرالدین درحصار اشکلجه بعالم آخرت توجه‌نمود قلعه اختیارالدین‌وخانقاهی که دردوران دارالسلطنه هراة ببازار ملك‌واقعست ازجمله بناهاءملك‌فخرالدین است وربیعی‌شاعر باوی معاصر بودوکرت‌نامه رابنام نامی اونظم‌نمود و ملك‌فخرالدین بهنروکاردانی موصوف و بشجاعت وبهادری معروف بودودرطریق بزم‌ورزم‌ازرستم‌وحاتم‌راجح‌نمود بیت دست‌رستم ببست کوشش‌او ✿ نام حاتم‌ببرد بخشش او ودرایام ایالت‌خودحکم فرمودکه هرزنیکه روزاز خانه‌بیرون آید چادراورا سیاه کنند وسربرهنه‌گرد بازارها برآورند وسروریش مقامران رافرمودکه که‌بتراشند وشراب‌خواران‌را بعداز جزاء شرع در زنجیرکشیده بخشت ونساوه‌کشیدن تکلیف نمایندودرانشاء واختراع نظم‌ونثرازانباء ملوك سمت امتیازداشت و بخوردن ورق‌الخیال‌گاهی اشتغال‌مینموده ودروصف آن‌ابیات‌برصفحهٔ روزگارگذاشته این‌رباعی ازآن جمله است **رباعی** هرگه که‌من‌از سبزه‌طرب ناك‌شوم ✿ شایستهٔ سبزخنك افلاك

شوم باسبزخطان سبزه‌خورم برسبزه ✿ زان‌پیش که‌همچو سبزه‌درخاک‌شوم .

گفتار دربیان‌وصول دانشمند بهادر بدارالسلطنه هرات وذکر بعضی ازحوادث آن‌بلدهٔ جنت صفات

چنانچه درضمن وقایع ایام‌دولت غازان‌خان سبق ذکر یافت در زمان‌آن پادشاه عالیشان جماعت تکودریان ازممالك عراق وآذربایجان بخراسان گریخته پناه‌بملك فخرالدین محمدکرت بردند واولجایتوسلطان بنابرفرمان برادرجهةطلب آنطایفه‌لشگر بهراة کشیده میان‌اوو‌ملك محاربات دست‌داد وبالاخره برمبلغ صدهزار کپکی صلح‌اتفاق افتادوچون غازان‌خان ازجهان‌گذران بعالم‌جاودان انتقال‌فرمود وسلطان‌محمد خدابنده بجای‌برادر برمسند خانیت صعودنمود ملك‌فخرالدین پای دردامان استغنا کشیده باردو نرفت وبلوازم تهنیت‌نیز نپرداخت بنابرآن اولجایتوسلطان دانشمندبهادر راباده هزار سوارجوشن پوش‌نیزه‌گذار بجانب هراة روانساخت که ملك‌فخرالدین و تکودریان را بلطف‌یاعنف بدرگاه عالمپناه رساند و چون دانشمندبهادر بجلگاه هراة درآمدومهم اووملك فخرالدین بصلح‌فیصل‌نیافت‌حکام‌فراه‌واورق وقلعه‌گاه واسفرار وسایر ولایات نزدیك‌را طلبیده بظاهرشهر شتافت ومولانا وجیه‌الدین نسفی که‌منصب قضاء بلده هراة تعلق‌بوی داشت وقبل‌ازرسیدن‌امیر دانشمند بخراسان جهةمهمی به‌نیشابوررفته‌بود ودر آن‌بلده برسبیل‌اختیار یااضطرار بدانشمند بهادر پیوسته‌دراین ایام‌ازغایت دیانت بعرض رسانیدکه هراة‌را آسان میتوان‌گرفت مشروط باآنکه‌شوارع‌را چنان‌مضبوط سازند که هیچکس غله‌بشهر نتواندبرد وبتعلیم‌قاضی دانشمند بهادرسواران‌هشیار برهرطرف گماشت وچون‌درشهرمحصول کهنه تمام‌شده‌بودونو نرسیده قحطی‌عظیم روی‌نمود بعدازآنکه‌ده دوازده روز ازجانبین بحرب و ستیزپرداختند بوساطت شیخ‌قطب‌الدین‌چشتی میان امیر دانشمندوملك‌فخرالدین بساط مصالحه‌تمهید یافت بر ینموجب که‌ملك‌فخرالدین بقلعه‌اشکلچه که‌آنرا امان‌کوه‌نیز میگفتند رودتامغولان دراثنای راه مضرتی بملك نتوانند وازابناء دانشمندبهادرلاغری باوی همراهی نماید وطغا ببلدهٔفاخرهٔهراة درآمد وچون‌ملك‌بحصار رسد لاغری‌را باز فرستد و بر ینموجب عهدوپیمان درمیان آورده عهدنامها نوشتند و بغلاظ‌ایمان تاکید یافت آنگاه طغای بامعدودی چند بشهردرآمد و ملك‌فخرالدین قلعهٔ اختیارالدین رابجمال‌الدین محمدسام که ازنوکران‌قدیم او بود وبصفت‌سجاعت وتهور اتصاف‌داشت سپرد ودرمحافظت آنحصار ونگاداشتن‌عنان اختیاروصیتها فرمودوشمشیر خاصهٔ خویش‌بوی‌داده گفت هرکس ازساکنان قلعه شهرازفرمان‌توگردن پیچدسرش‌بااین تیغ بینداز وجمال‌الدین‌محمدزمین خدمت‌بوسیده گفت بقدرمقدور لوازم جان‌سپاری‌بتقدیم خواهم‌رسانید وملك‌هزار جوشن وتیغ وکمان برسپاهیان قلعه بخش‌کرده بادوبست و

پنجاه سوار نامدار وامیرزاده لاغری که ده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد وچون ثلثی ازشب بگذشت بقلعه درآمده روز دیگر لاغری راقرین انعام و اکرام باز گردانیدو به دانشمند بهادر پیغام فرمود که ما بعهدخویش وفا کردیم باید که آنجناب نیزاز مقتضای پیمان تجاوز جایز ندارند وچون لاغری بپدرپیوست دانشمند عازم شهر گشته فرمرد تا نای زرین دردمیدند وکوس حربی فروکوفتند و رایت اژدهاپیکر برافراختند وبغرور موفور از کهدستان سوارشده روی بشهر آوردند وبعداز وصول ازشکوه خاکریز ورفعت فصیل در تعجب افتاده بتخریب سور فرمانداد واودروازهارا بمعتمدان خویش سپرد وروزدیگر کس نزدمحمدسام فرستاده پیغام داد که بملازمت مبادرت نمای و از فرموده تجاوز جایز مدار محمدسام دربرابر کلمات خشونت آمیز برزبان رانده وامیردانشمند قصد کرد که بمحاصرهٔ قلعه پردازد اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی زا با طوطك بلا نزد فخرالدین بامان کوه روان ساخت تااززبان او بگوش ملك رسانند که چنان داعیه دارم که فرزندلاغری رابار دوی همایون فرستم تاعرضه دارد که ملك اطاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلده هراة رابدیوان اعلی باز گذاشت وازآن می اندیشم که پادشاه بپرسد که ملك قلعه اختیارالدین راتسلیم کردیا نی واین سخن را لاغری جواب نتواند گفت اکنون صلاح چنان مینماید که ملك رقعه بمحمدسام بنویسد که مرالحظهٔ بقلعه راه دهدمقرر آنکه آن مقام را نظاره کرده بیرون آیم وبپادشاه عرضه داشت کنم که ملك شهروقلعه را بخدام درگاه عالم پناه سپرد وچون اینمعنی بررای انور سلطانی واضح کرد والبته یرلیغ جهان گشای نفاذیافته باردیگر حکومت این مملکت تعلق بملك خواهد گرفت وجناب شیخ الاسلامی وطوطك بلا این ملتمس رابعرض ملك فخرالدین رسانیده آنجناب بغایت رنجیده گفت من میدانستم که این مغول بدکیش بعهدخویش وفا نخواهد کرد وخواجه قطب الدین چشتی زبان به نصیحت گشاده وطوطك بلا مبالغه نموده وبالاخره ملك فخرالدین رقعه به محمدسام نوشت مضمون آنکه پدرم امیردانشمند بتماشاء حضار خواهد آمد باید که در استرضاء خاطرش سعی نمائی و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانیده محمدسام گفت بموجب فرموده ولی نعمت عمل خواهم نمود و بعضی از مورخان گفته اند که ملك فخرالدین نهانی رقعه دیگر بمحمد سام فرستاده اورا برعایت حزم و محافظت حصار امر کرده بود القصه چون خبر اطاعت محمدسام بامیردانشمند رسیدعزیمت قلعه نموده درخفیه باولاد خویش طغای ولاغری گفت که درحصار مترصدمن باشید وهرگاه که کمان خود ازقورچی طلب دارم محمدسام واتباع اورا بگیرید آنگاه هندوی منجم راطلبیده گفت رملی بکش وببین که صلاح مادررفتن قلعه هست یانی هندوی رمل کشیده بعرض رسانید که اولی آنست که امیر بقلعه تشریف نبرندزیرا که ازاشکالی که متعلق بدولت ابدپیوند است بوی خون می آید دانشمند بهادر ازشنیدن این سخن اندیشه مند گشت وبالاخره بنابر اغواء مولانا وجیه الدین متوجه حصار اختیارالدین شده نخست پسرخودلاغری را با بیست

کس بدانجا فرستاد وجمال‌الدین محمدسام امیرزاده رااستقبال نموده درخرگاه ملك فخرالدین فرودآورد ومجلسی درغایت آراستگی ترتیب داده کاسه‌داشت وهمچنین یکیك ودود و از معتمدان دانشمند بهادر بقلعهٔ درمی‌آمدند تاعدد ایشان بهشتاد رسیدآنگاه جناب امارت پناه‌باصد وهشتادکس که جیبه درز برجامه‌پوشیده بودند پای درحصار نهاد ومحمدسام پیش‌دویده لوازم زمین بوسی بجای‌آورده امیردانشمند گفت که ای تـازیك بوالفضول توبکدام استطاعت ازاطاعت‌من‌تقاعدنمودی وبااین‌چند روستای مجهول‌درین قلعه‌خزیدی وخودرا درسلك منازعان اولجایتوسلطان منخرط گـردانیدی اگر خواهی بفرمایم تاهمین لحظه‌سرت ازتن بیندازند واین‌قلعه‌رابا‌خاك راه‌یکسان سازند محمدسام گفت برضمیر انور حضرت امیرمخفی نخواهدبودکه خدمتکارشایسته آنست‌که باوامرو ونواهی مخدوم‌خودقیام‌نماید وپیمان‌نشکند ودرایمان حانث‌نشود وسبب تاخیر دراحتراز شرف پابیوس آنست‌که‌ملك بنده‌را سوگندداده بودکه بی‌اجـازت او ازحصار بیرون نیایم وبملازمت هیچ آفریدهٔ‌نروم عذرمحمدسام مقبول افتاده ودانشمند اورا پیش‌طلبیده‌و درآغوش‌کشیده گفت تورا بفرزندی‌قبول کردم وجرات وجسارت‌ترا بعفو واغماض مقابل گردانیدم وهمچنان سوارتاصحن حصاربراند چون‌فرودآمد وپای برزبر نردبان‌نهادتاج الدین که‌یکی ازسرهنگان‌غوربود پیش آمده دست اورابیوسید دانشمندگفت پیش‌روو مارا دلیل‌باش‌تابپارگاه ملك‌فخرالدین رسیم‌یلدوزگفت راه نزدیك است وتاریك نیست امیردانشمند بخندید و روانشد وهمانجا‌یلدز بیکدست‌گریبانش راگرفته بدست دیگر گرزی برسرش‌زد وابوبکرسدیدکه درسلك‌خواص‌فخرالدین‌انتظام‌داشت‌ازجانب‌بالادر رسید وشمشیری برگردن‌دانشمندبهادر زد چنانچه درصحن‌قلعه افتاد اتباع‌امیر دانشمند چون‌حال بران منوال دیدند‌باز پس‌جسته خواستندکه ازحصار‌بیرون روند امااابواب قلعه وطرق نجات‌مسدود یافتندوتیغ یمانی‌غوریان آغاز سرافشانی‌کرده آنمقدار ازمغولان گشتند که‌صحن حصاراز خون‌درتموج آمد وجمال‌الدین محمد سـام ونوکران اوچندان غنیمت‌گرفتندکه عشرعشیرآن بخزانه‌خیال ایشان‌نگذشته بودوآشوب تمام‌درشهرافتاده جمال‌الدین محمدسام بامتهوران‌غور ازقلعه بیرون تاختند وشمشیرانتقام آخته ازچاشت تانماز‌پیشین بقتل‌وغارت‌خیل‌مغول پرداختند وبعد ازآن حسام‌خون ریزدرنیام‌کرده‌روی باستحکام برج‌وباره وفیصل‌دروازه آوردند وازحکام‌ولایات خراسان‌ولشکریان اولجا یتوسلطان هرکس ازتیغ‌هرویان نجات یافت‌قدم درواد‌ی‌گریزنهاده عنان‌بجانب یورت خویش انعطاف‌دادویکی ازافاضل‌در تاریخ آنواقعه‌گوید **قطعه** بسال‌هفتصد وشش در صفر بشهر هراة ✿ بحکم لم یزلی کردگار بی مانند زدست برد قضاازکف محمدسام ✿ کشید جام شهادت امیـردانشمند و چون خبر این واقعه بسـمع مـلك فخرالدین رسید بحسب ظـاهر برکار محمد سـام‌انکار نموده زبـان ملازمت و سرزنش بگشـاد بگشادوضمناً مبتهج‌ومسرور شده‌مکتوبی بمحمدسام نوشت مضمون آنکه بایستی که این

جسارت از تو صادر نگشتی اما حالا که آنچه مقدور بود بوقوع انجامید باید که درمحافظت شهر وقلعه از خود بتقصیر راضی نشوی وظهور این فتنه را بمن حواله نکنی وازمبارزان امان کوه صد کس مسلح ومکمل بهراة فرستاده وایشان را بمتابعت وفرمان برداری محمد سام وصیت کرد وچون این خبر بعرض اولجاتیو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته حکم فرمود که بوجای ولد دانشمند بالشکری افزون از چون وچند بهراة رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد وزمام ایالت خراسان را بقبضهٔ اختیار امیر یساول داد وبوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوقان با بقیهٔ سپاه دانشمند بهادر بآن پیوست وبوجای ایلچی بامان کوه ارسال داشته بملك فخر الدین پیغام کرد که اگر پدر و برادر و اقرباواعیان لشکر مارا بفرمودهٔ تو کشته اند اعلام نمای والا نامهٔ بمردم هراة نویس که قاتلان ایشان را بمن سپارند ملك فخر الدین سوگند بر زبان آورد که من محمد سام وهیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند امر نکرده ام وبمردم هراة قادر نیستم که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را بامیرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد جرار مطیع ومنقاد محمد سام اند واکثر سرهنگان درین قضیه بااو شریکند وسهیم چون این جواب ببوجای رسید درخشم رفته خاطر را برمحاصره قرار داد ودر غرهٔ شعبان سنهٔ ست وسبعمائه باسی هزار کس از لشکر عراق وآذربایجان وخراسان بظاهر هراة شتافته در برابر برج خاك برسر که حالا بخاکستر اشتهار یافته صف کشیده بایستادند وازشهر هزار وهفتصد مرد مانند شیران آشفته بیرون تاخته دوفریق درهم افتادند ودادقتال وجدال دادند تا سه روز بین الجانبین آتش حرب اشتعال می یافت وبسیاری از مردم بوجای کشته می شدند بنا بر آن ازدر شهر برخاسته درپل مالان نشست ومداخل ومخارج آن بلدهٔ فاخره را چنان مضبوط ساخت که هیچ کس بکمن بار بشهر نمیتوانست بردد در خلال این احوال ملك فخر الدین مریض شده درگذشت واین خبر به بوجای رسیده مسرور گشت وباردیگر بظاهر شهر هراة خرامیده آغاز محاصره ومحاربه نمود در آن ایام پهلوان یاراحمد که بیمن تربیت ملك فخر الدین ازمرتبهٔ کشتی گیری بدرجهٔ جانداری ترقی نموده بود وقرب دویست نوکر داشت بامحمود فهاد ونیك پی تیرگر متفق گشته اندیشه که خنجر غدر کشیده روز عمر محمد سام را بشام اجل رساند وقبل از آنکه این اندیشه از حیز قوة بفعل رسید نیك پی تیرگر از آن اتفاق پشیمان گشته کیفیت حال را بامحمد سام درمیان نهاد ومحمد سام یاراحمد ومحمود فهاد را گرفته بچارسو فرستاد تا گردن زنند وقرب دویست کس از نوکران مقتولان خود را ازبارو افکنده ببوجای پیوستند **القصه** چون زمان محاصره امتداد یافت درشهر قحط وغلای عظیم روی نموده قرب صد هزار کس ازفقدان نان جان دادند ودرشوارع افتادند وافغان وشیون مرد وزن بلند شده نفیر صغیر وکبیر باوج اثیر رسید ودر روز جمعه طایفهٔ از گرسنگان درمسجد جامع بتخت مقریان برآمده گفتند ای محمد سام از جبار شدید الانتقام بترس وبرعجزه ورعایا ترحم فرموده دروازه بگشای لاجرم محمد سام طالب مصالحه گشته بنداز پای ملك قطب الدین تولکی که دروقت قتل دانشمند

بهادراورا دستگیر کرده بود برداشته نزد بوجای فرستاد تا بتمهید بساط عهـدو پیمان اقدام نماید و ملک قطب الدین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود که عنقریب امیر یساول بحدود خراسان و هراة میرسد و میخواست که پیش از وصـول او فتح میسر گردد بصلح راضی شده در آن باب عهد نامهٔ نوشته بحصار فرستاد لاجرم محمدسام بادویست کس از خواص بقلعه رفته شهر باز گذاشت و در روز یکشنبه ۲۱ ذی الحجه سنهٔ ست وسبعمائه لشکر بوجای بهراة در آمده دست بتخریب برج و باره بر آوردند و خلایق را از شهر بیرون کرده گفتند که در کار و بار اقامت نمایند و محمدسام روز دیگر باده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش کشیده گفت از سر انتقام تو در گذشتم و بساط جـرایم ترا بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار بگشائی تا جمعی از نوکران من بآنجا روند و محمد سام سر قبول جنبانیده بوجای او را خلعتی پوشانید و رخصت انصراف ارزانی داشت و محـمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل باده کس از سرهنگان سیستان بخدمت بوجای شتافته و بطریق محمدسام باز گشت و روز سیم تاج الدین یلدز ببارگاهش خرامید و او نیز قرین اعزاز و احترام باز گردید و برین قیاس سیزده روز سرهنگان یگان یگان پیش بوجای میرفتند و اسب و حاجت گرفته بازمیگذشتند مقارن اینحال امیر یساول که بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد هراة نزول اجلال نمود و ایلچی نزد محمدسام فرستاد که بی دغدغه بدینجانب توجه نمای تا تربیت یافته از شر بوجای امان یابی و محمد سام براو اعتماد نموده باجمیع سگان حصار پیش او رفت و امیر یساول تمامی آن جماعت را گرفته ببوجای سپرده گفت حکم اولجایتو سلطان چنان است که خونیان پدر خود را کشته از جلگاه هراة بیرون روی و بوجای تاج الدین یلدز و پهلوان لقمان را با بیست نفر از مبارزان غور در سر پل مالان گردن زده محمدسام را با بندی گران بجانب اردوی اولجایتو سلطـان روان ساخت و بطرف مرغاب کوچ فرمود و امیر یساول اینخبر شنوده جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته باز گردانیدند و او را مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب باز گشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن خون گرفته را بقتل آورد و امیر یساول بهراة در آمده مردم را بزراعت و عمارت ترغیب فرمود و آنجا می بود تا زمـانی کـه اولجایتو سلطان غیاث الدین محمد را بحکومت آن بلده تعیین نمود.

ذکر صدرالدین خطیب که شاعری بود لبیب

مولانا صدرالدین که ربیعی تخلص می نمود و در قصبهٔ فوشنج بامر خطابت مشغول می فرمود بواسطهٔ جودت طبع و حدت ذهن در سلک ندماء و خواص ملک فخرالـدین محمد کرت انتظام یافته بود بنا بر اشاره ملک کرت نامه بروزن شاه نامه در سلک ملک غور بسلک نظم در آورد و در آن مدت که بانشاء این کتاب مشغولی میکرد ملک نسبت باو ابواب انعام

واحسان مفتوح می‌داشت وهرماه هزاردرم زرنقد ازخـزانه باومی‌داد امار بیعـی بغایت عیاش وبوالفضول ومعربد بود وهرچه بدستش می‌افتاد بشراب‌وشاهد صرف می‌نمودو مزاحم اوقات ملك‌شده دیگرچیزی‌میطلبید وحال آنکه‌ملك‌فخرالدین‌ورق‌الخیال‌میخورد وهمواره ربیعی بادهٔصاف میل‌میکرد وبنا برمباینت شراب آخرالامر ملـك از صحبت ربیعی‌متنفرگشته خدمتش بیرخصت بقهستان رفت وملازمت شاه‌علی‌بن ملك‌نصیرالدین سیستانی پیش‌گرفت درآن اثناروزی درپیش شاه‌علی زبان‌بغیبت ملك‌فخرالدین بگشاد وباین‌جهة‌شاه‌علی‌ازوی رنجیده‌دویست‌دینار بوی‌داد گفت ازاین‌ولایت‌بیرون‌روکه‌حریف صحبت مانمی‌توانی بود بعضی نواب شاه‌علی باوی‌گفتند که از کمال خردمندی ملك‌عجب می‌نماید که همچنین شاعری‌را که درعراق وخراسان نظیرندارد بی‌سببی‌ازدرگاه‌میراند شاه‌علی جواب‌داد که هرچند ربیعی‌فوشنجی بلطف‌طبع موصوفست امـا بیـوفاست وحق ناشناس چه بعداز ده‌سال‌که مشمول انعام‌واکرام ملك‌فخرالدین بوده بدینجا آمده‌عیبش می‌نماید وهیچ‌شك نیست که هرگاه ازمانیز برنجد جای‌دیگر رفته‌زبان خبائث خواهـد گشاد **بیت** هر که‌عیب دگری‌پیش‌تو آوردو شمرد✿بیگمان‌عیب‌تو پیش‌دگری‌خواهدبرد✿ **القصه** ربیعی ازقهستان به‌نیشابور رفت‌وازآنجا عزیمت عراق کرد ملك‌فخرالدین‌براین حالات اطلاع‌یافته اندیشید که چون‌ربیعی بعراق‌رسد درمجلس ارکـان دولت‌اولجایتو سلطان اورا غیبت‌نماید بنابرآن مکتوبی به‌ربیعی نوشته اظهاراشتیاق نموده‌وعده‌های جمیل‌فرمود ربیعی‌ازمطالعهٔ‌آن مسرورگشت اماجهة رعایت حزم عزم‌جزم نکردکـه به هراةرودوعریضهٔ مصدر بقطعهٔ‌که‌بیت‌اول‌وآخرش اینست‌نزد ملك‌فرستاد **قطعه** سلامی که برقصر ادراك‌او✿ نیفکند فکرت کمند کمان✿ بآن‌شهریارجهان کزعلو✿چوصدسنجر است وچه‌صد اردوان.وپیغام‌داد که اگرجواب عریضه‌داشت بخط‌بد ملـك‌وصول یابدبهـراة می‌شتابم والافلا وچون‌نوشته‌ربیعی به‌ملك‌فخرالدین رسیدفی‌الحال سطری‌چند درقلـم آورده مبنی‌ازآنکه قصدجان او نکند ودیگری‌رانیزنفرماید ربیعی‌بعداز مطالعهٔ‌نوازش نامه مستظهرومطمئن خاطر بهراة رفت‌وملك‌اورا پرسش‌گرم کرده‌درسلك ندماانتظام داد اماطالب بهانهٔ می‌بودکه بهارحیاتش‌را ازصرصر بیدالخزان ممات‌رساند درآن‌اثنا شبی‌ربیعی باجمعی‌از اصحاب ارتکاب شراب نموده‌چون مست‌گشت زبان بدعوی بی‌معنی گشاده وهریك ازحریفان اونیز آغاز خودستائی کردند **بیت** یکی‌گفت من‌پیـل شیر افکنم ✿ بیك‌حمله‌کوه ازز‌مین‌برکنم ✿دگرگفت چون‌من خروش آورم✿زمین‌وزمان‌را بجوش‌آورم ✿یکی‌گفت خورشید رای‌منست✿سرآسمان زیرپای منست✿دگرگفت کو رستم‌زابلی✿که بیندز کند آوران پردلی‌وخطیب‌لاف بسیارزده‌درآخرگفت که اگرشما بامن‌موافق‌باشید باندك‌روزگاری ولایتی‌ضبط کنم‌وخلقی‌را مطیع‌فرمان گردانم‌حاضران باربیعی بیعت‌کرده اوهریك ازایشان‌را نامی‌نهاد شهسواراعظم وسام‌دیوبند وپهلـوان مشت‌زن ومعین‌تیغ‌کش ازجملهٔ نامهائیست که‌در آن‌شب‌بر‌آن مردم‌اطلاق نمـود وروز

دیگر یکی از شاگردان ربیعی که ازوی رنجیده بود نزد ملك فخر الدین رفته کیفیت واقعه را به تفصیل باز گفت ملك متغیر گشته تاج الدین یلدز و لقمان را بگرفتن فضولان مامور گردانید و ربیعی با هفتاد نفر از یاران گرفتار شده چون ملك فخر الدین بپرسیدن برغوی ایشان پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی که گفت از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت آنگاه ملك حکم فرمود که بعضی از آن قوم را پوست کندو فوجی را گوش و بینی بریدند و ربیعی را بزندان برده محبوس گردانیدند ودر آن حبس قصیدهٔ درمدح ملك گفت که بدیل باین دو بیت بود **نظم** توهمان گیر که این یوم یقوم الروح است ☆ آفریننده میان من و تو خصم و حکم ☆ در پناه تو گریزیم بتوبه به از آنك ☆ گوشهٔ دامنت آنروز بگیرم محکم وملك آن ابیات را مطالعه نموده هیچ جواب نداد وایضاً چند بیت مثنوی دروصف ملك و نهایت عجز خویش بنظم آورده ارسال داشت و بران نیز فایدهٔ مترتب نگشت و مدت حیات ربیعی در آن محبس بپایان رسید و هیچ آفریدهٔ بر کیفیت آن مطلع نگردید

ذکر ملك غیاث الدین محمد بن ملك شمس الدین محمد کهین

در آن اوان که دانشمند بهادر بولایات خراسان درآمده متوجه دار السلطنه هراة بود و ملك غیاث الدین محمد بنابر آزاری که از برادر درخاطر داشت باردوی اولجایتو سلطان شتافت و منظور نظر عنایت شد و در وقتیکه قتل محمد سام و سایر قتله دانشمند بهادر بعرض اولجایتو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت هراة و اسفزار و فراه وغور و غرجستان بملك غیاث الدین تعلق گرفت و ملك باطبل و علم و خیل و حشم در شهور سنه سبع و سبعمائه بدار السلطنه هراة شتافته پرتو انوار معدلتش بروجنات احوال رعایا تافت و ایالت ملك برخواطر امراء خراسان گران آمده عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستادند واورا بمخالفت و عصیان متهم داشتند بنابرین اولجایتو سلطان ملك غیاث الدین راطلب فرمود واو باردو رفته چندسال رخصت مراجعت نیافت ودر سنه خمس عشر و سبعمائه مرخص گشته بهراة معاودت نمود و در رواج شریعت غرا کوشیده بتعمیر بقاع خیر امر فرمود و در شهور سنه عشرین و سبعمائه قلعه زره را فتح کرد و همدران اوقات حصار تولك را نیز بتحت تصرف در آورده در سنهٔ احدی وعشرین بادو بیست مرد جلادت آئین بمکه شریفه و مدینه طیبه زاد هما الله تعظیماً و تکریماً رفته بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مکرمه خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایز و سرافراز گشت و درضمان عافیت بمستقر دولت مراجعت فرمود و در سنه سبع و عشرین و سبعمائه چنانچه در ذکر سلطان ابوسعید بهادر خان سبق ذکر یافت امیر چوپان پناه بملك غیاث الدین برده ازدست بیوفائی ملك کشته گردید و در سنه ثمان و عشرین ملك غیاث الدین بملازمت سلطان ابوسعید بهادرخان شتافته بنابر کمال اختیار بغداد خاتون بنت امیر چوپان نویان چندان التفاتی نیافت و بدار السلطنه هراة باز گشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمائه مریض شده در گذشت و ملك غیاث الدین محمد

درایام دولت خود مسجدجامع هرات راکه فی الحقیقه جامع فیوض وبرکات است و روی بویرانی آورده بودتجدید عمارت فرمود بنابرآن درآن بقعهٔ متبرکه پهلوی سلطان غیاث الدین محمدسام مدفون شدوایضاًمدرسه غیاثیه که درشمال مسجد مذکور است بنا کرده معمارهمت آن پادشاه وافرمکرمت است ازجمله مشایخ عظام و فضلاءکرام قدوه ـ السادات والنقبا امیرحسینی قدس سره معاصرملك غیاث الدین بودنام آن جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است وامیرحسینی دراصل ازکریو بود ودرعلوم ظاهری وباطنی تبحر داشت درنفحات مسطور است که سبب توبهٔ امیرحسینی آنشدکه روزی بشکاربیرون رفت وبآهوئی رسیده خواست که تیری بروی زند آهو بسخن درآمده گفت حسینی تیر برما میزنی خدایتعالی تورا برای معرفت وبندگی آفریده است نه جهةشکار بنابرآن آتش طلب درنهاد امیرحسینی شعله زد ومجردشده باجماعتی ازجوالقیان بمولتان رفت شیخ رکن الدین ابوالفتح بن شیخ صدرالدین زکریاء آنطایفه را ضیافت کرد وهمان شب رسول عرب را صلی الله علیه وسلم بخواب دیدکه گفت فرزند مرا ازمیان اینجماعت بیرون آر و بکارمشغول کن وروزدیگر شیخ رکن الدین پرسیدکه در میان شما فرزند رسول کیست اشارت بامیرحسینی کردند وشیخ رکن الدین آنجناب را ازایشان جداساخته تربیت فرمود تابدرجات عالیه رسید پس بجانب هرات روان گردانید چون امیرحسینی درآن بلدهٔ فاخره بارشاد مشغول گشت باندك زمانی بسیاری ازهرویان مریدو معتقدش شدندوآنجناب را مصنفات منظوم و منثور موفوراست کنزالرموز وزادالمسافرین ازجمله منظومات اوست ونزهته الارواح وروح الارواح وصراط المستقیم از جمله منثورات اوست و امیرحسینی درشانزدهم شوال سال هفتصد وهفده درگذشت ودرمصرح هرات دربیرون گنبدعبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفرطیار رضی الله عنهم مدفون گشت .

ذکر ملك شمس الدین محمد بن ملك غیاث الدین محمد

ملك شمس الدین بعدازفوت پدر باتفاق اشراف واعیان هرات برمسند ایالت نشست وازغرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس اولفظ خلدملکه بود ومولانا جمال الدین بن حسام بهددانی درآن باب این قطعه نظم نمود شعر اضاءت بشمس الدین کرت زماننا ✿ واجری فی بحر المرادات فلکه ومن عجب تاریخ مبداءملکه ✿ یوافق قول الناس خلدملکه وملك شمس الدین برشرب شراب شعف تمام داشت چنانچه درمدت ده ماه که زمان حکومتش بود ده روزهشیار نبود وفاتش درشهورسنه ثلثین وسبعمائه روی نمود

ذکر ملك حافظ بن ملك غیاث الدین

ملك حافظ که جوانی خوش صورت بودوخط خوب مینوشت بعداز فوت برادرخویش ملك شمس الدین والی هرات گردید ودرزمان ایالت اوغوریان برملك استیلا یافته

بی استصواب ملك مهمات را فیصل میدادند و در شهورسنهٔ ۲۸۳ در ممر حصار اورا بقتل رسانیدند .

ذکر ملك معزالدین حسین بن ملك غیاث‌الدین

ملک حسین خلاصهٔ دودمان ملوك هرات بود و نقاوهٔ سلاطین فرخنده صفات بصفت نصفت ورعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرافرازی معروف بتقویت ارکان شریعت غرا بغایت راغب ومایل وهمگی همتش مقصور بر تربیت مشایخ وافاضل و کنیت و لقب ملک حسین معزالدین محمد است اما شهرت بملک معزالدین حسین یافته بیت چـ واعلام دین پروری برفراخت ✡ باحسان دل خلق راشاد ساخت بعدلش نبودی زشاهان کسی ✡ رعیت نوازی نمودی بسی وملک حسین بعداز شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف واعیان غور وهرات حافظ ملک موروث گشت و باوجود صغرسن برای پیرو بخت جوان مزاج غوریـه را که از جادهٔ مستقیمهٔ اطاعت انحراف یافته بود بحال اعتدال باز آورد ودرشهورسنه ۷۳٦ که سلطان ابوسعید بهادرخان بعالم جاودان انتقال نمود واختلال باحوال بلاد خراسان وعراق راه یافت اکابر واعیان جهان بآوازهٔ عدل واحسان ملک معزالدین حسین روی ببـلدهٔ فاخرهٔ هرات آوردند وملک همه را درظل عنایت خویش جای داد وابواب انعام واحسـان و اکرام بر روی همکنان بگشاد وبعد ازآنکه امراء خراسان طغاتیمورخـان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را درسرانجام امورومهام هرات و مضافات دخل نداد وخطبه بنام فرخنده فرجام خویش خواند اما نسبت بخان درمقام اتحاد آمده دخترش سلطـان خاتون را بحبالهٔ نکاح در آورد وملك حسین راچنانچه درذکر سربداران مرقوم کلك بیان گشت درصفر سنه ۷٤۲ با امیر مسعود مقابله روی نمود ودرآن حرب ظفر و نصرت ملك را بود ودرایام دولت آن پادشاه عالیمقام قزغن برلاس باسپاه بیقیاس از ماوراء النهر لشکر بهراة کشیده چهل روز هرات را محاصره کرده بمصالحه باز گردید ودرسنه تسع وخمسین وسبعمائه میان ملك معزالدین حسین وتسلمش بیك ومحمد خواجه اپردی محاربه دست داده ودران جنگ ستلمش کشته گشته ولوای دولت ملك معزالدین حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین درسنهٔ احدی وسبعین وسبعمائه بعالم عقبی انتقال نمودمدت سلطنتش سی ونه سال بود خانقاه جدیدی که متصل بمسجد جامع دارالسلطنهٔ هراة واقع است ومدرسهٔ سبز فیروز آباد وخانقاه سلطان وخانقاه سبزخیابان ازجمله ابنیهٔ ملک معزالدین حسین است وآن پادشاه خیر در ولایت جام و قصبه کاریز که داخل ولایت باخرزاست ودیگرولایات خراسان بقاع خیر بنانمود ومسجد جامع هرات را نیز مرمت و عمارت فرمود

ذکر لشگر کشیدن امیر قزغن بجانب دارالسلطنهٔ هرات و بیان کیفیت مصالحه او وملک حسین بعد از وقوع محاربات

مستحفظان وقایع و اخبار ومستخبران حوادث و آثار آورده‌اند که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سربدار عجب وپندار بکاخ دماغ راه داد وترفع چتر سلطنت وتجملش نوبت جسارت نموده چند کرت لشگر بتاخت حدود اندخود وشبرغان فرستاد وامراء ارلات وایری که در آنولایات اقامت داشتند ازجرات غوریان بجان رسیده علم نهضت بجانب باد غیس بر افراشتندو ملک حسین با سپاه رزم‌خواه جهة دفع آنجماعت درحرکت آمده بعد ازوصول بقیتول مخالفان چندان از ایشان بقتل آورد که روس قتیلان دومنار در برابر یکدیگر در کوچهٔ خیابان بلند گردانید وچون دران اوان سرداری الوس جغتای وایالت بلاد ماوراءالنهر بامیر قزغن قرار گرفته بود وبیمن دولت وحسن معدلتش مهام خاص وعام آندیارسمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام جام که از جمله آنها خواجه رضی‌الدین احمدبن شیخ شهاب‌الدین اسمعیل بوده وبا ملک حسین عرق خویشی وسببی داشتند ورفعت لواء عظمتش موافق امزجه ایشان نبود نزد امیر قزغن رفته از ملک شکایت کردند وامراء ارلات وایردی نیز درین باب مبالغه نموده برزبان آوردند بیت مگر نسل چنگیزخان برفتاد ☆ که کس گوهر شاه ناردبیاد چنان غره شد غوری بدگهر ☆ که جز خود نیاردکسی درنظر امیر قزغن فرمود که تازیک را چه حد آن باشد که خیال استقلال نماید انشاءالله تعالی بضرب تیغ آبدار آتش بارطغیان اورا فرونشانم وازصرصر حمله مبارزان جرار قصر اقبال او را باخاک یکسان گردانم آنگاه سی‌هزار مرد دلیر خنجرگذار مجتمع ساخته باتفاق اولجایتو ابردی‌وامیر یساول‌یلدوز وامیرستلمش وشاهان بدخشان درسنهٔ اثنی وخمسین وسبعمائه موافق توشقان‌ئیل بصوب خراسان روانشد وملک حسین بعداز تحقیق اینخبر با امراء وارکان‌دولت‌طریق‌مشورت مسلوک‌داشته فرمانداد که ازقریهٔ بوی‌مرغ تاالنک کهدستان دیواری‌بهناور کشیدومخارج ومداخل شرقی هراة‌سدود کردو آلات‌حرب‌وادوات‌طعن‌وضرب ازشهر بدانجا نقل کردند وباچهارهزار سوارو پانزده‌هزار پیاده‌جرارمتشمرجنگ‌وکارزار گشته‌ایستادند وازجانب امیرقزغن بامردان صف‌شکن ازراه درهٔ‌باشتان درآمده بالنک کهندستان نزول فرمود روز دیگر هم‌عنان بیان‌قلی وطایفهٔ‌از سرداران سوارشده در دامن‌کازرگاه‌بر بالای پشتهٔ‌بلند بر آمدومعسکر ملک‌حسین‌را بنظراحتیاط درآورده گفت که‌این تازیک‌شیوهٔ مقابله ومقاتله نمیداند زیرا که‌این موضوع که جهة‌کارزار اختیار کرده ازدوحیثیت‌موجب فرار خواهد گشت‌اول آنکه بهنگام ستیزسپاه اوراسر بالا باید آمدبعکس لشگرما دیگر آنکه که‌صباح‌وقت استعمال آلات حرب‌است آفتاب‌از پس‌پشت

ماطالع شده بر پیشانی شهریار خواهدتافت چنانچه چشمهای ایشان خیره گشته غنیم‌خود وادر برابر نتوانندديدواز آنجامراجعت نموده در معسکر خویش نزول نمود ودرآن شب هردو سردار متابعان خودرا استمالت داده بصبروثبات وصیت‌نمودند وروز دیگر که خسرو کواکب مواکب ازافق شرق‌طلوع نموده روی‌بمحاربهٔ قاطعان شهرستان آسمان آوردامیرقزغن بامردان شمشیرزن‌سوار گشته عنان بادپایان آتش نعل‌را بجانب‌قتال‌هرویان انعطاف‌دادند وملك‌حسین وسپاه‌او نیزمستعد پیکارشده دل برجنك وجدال نهادند بیت دولشگر بیکدیگر آمیختند ☆زکین‌رشتهٔ‌مهر بگسیختنداز غمام شمشیر آبگون سیلاب‌خون درفضای معرکه جریان‌پذیرفت وازبرق شعلهٔ سنان جان‌ستان خرمن زندگانی سالکان میدانی پهلوانی سمت‌احتراق گرفت سپاه‌ملك تانم‌قوت در جگر توانائی داشتند کوشش کردند بالاخره عاجزگشته روی‌بطرف‌شهر آوردند وبواسطهٔ آبی که جهة اضطرار مغولان درظاهرشهر انداخته بودند بسیاری درعرصهٔ تلف آمدند وملك‌در ضمان‌سلامت بشهر شتافته لشکریانش‌درسر کوچه باغها جنگهای‌مردانه کردندوسپاه جغتای‌را نگذاشته که‌بدیوار بست درآیند وملك‌دروازه‌هارا مضبوط ساخته هرروزازطرفین بانداختن‌تیر وسنك میپرداختند بدین‌گونه چهل‌روز پیکاربود وچون‌امیرقزغن دانست که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست‌مایل بصلح‌شد وامرا عرضه‌داشتند که اگرمصلحت‌باشد امسال بماوراء النهر مراجعت نمائیم وسال‌دیگر بگاه‌ترجهة گرفتن هراةبیائیم امیرقزغن که فی‌الواقع حاکم عادل رحیم‌دل بود گفت‌ما برقول سخنان اصحاب غرض مرتکب این‌یورش گشتیم وبدین‌واسطه مردم نیك ازجانبین تلف‌شدند ورعایاء بیچاره درمشقت افتادند واگر نه مرا باملك‌حسین‌عداوتی قدیم‌وخصومتی جدیدنبودآنگاه‌سفرا درتردد آمده‌ملك‌معزالدین حسین‌فی‌الجمله پیشکشی بیرون‌فرستاده‌وقبول‌نمود که سال‌دیگر به‌ماوراءالنهر رفته‌وامیر قزغن‌را ملازمت نماید وامیرقزغن برقول اواعتماد نموده طبل‌رحیل‌فرو کوفت وراه‌دیار خویش‌گرفت وبعدازمعاودت امیر قزغن‌کار ملک حسین روی بتراجع نهاد و شکوه اودر دلها کم شدوامراء غوربراو استیلایافته‌درتمشیت امورمملکت بمقتضای رای خود عمل‌می‌نمودند وکاربجائی رسیدکه بعضی‌از آن‌طایفه اتفاق‌کردندکه ملک‌حسین را گرفته برادرش ملک‌باقررا برسریر سلطنت نشانند وملک این‌معنی را دانسته یارای دفع‌اهل طغیان نداشت وغوریان روزی باهم قرار دادند که چون ملک سوار شود اورا بگیرند وملک‌هنگام سواری ازسکالش آنقوم‌بداندیش واقف‌گشته درآن اثنانظرش برجمعی ازبادغیسیان افتاد که‌چندسر اسب ببازار آورده میفروختند غوریان‌را گفت که‌این مردرا غارت کنید غوریان‌بسبب حرص غارت‌ازگرفتن ملک فراموش‌کرده متعرض اهل بادغیس گشتند وملک‌فرصت‌غنیمت شمرده بقلعهٔ‌اشکلجه رفت‌ودرشهور سنه ۷۵۳ برحسب وعدهٔ‌که باامیرقزغن کرده بود باپنجاه نفرازمعتمدان خویش بماوراءالنهر شتافته در وقتی‌که امیرقزغن بامعدودی ازنوکران بشکاراشتغال داشت بوی‌رسیده واسلحه ازخود

جدا ساخته بادو نفر پیش رفت وسلام کرد امیر قزغن ملک را در آغوش کشیده لوازم پرسش بجای آورده گفت اگر توفیق رفیق گردد ملک هراة را ازمنازعان انتزاع نموده بتوسپارم وروز بروز آثار التفات امیر قزغن دربارهٔ ملک حسین از پیشتر بیشتر می شد اما امراء الوس که بطمع ملک با ملک صفائی نداشتند قصد قتل او نمودند وامیر قزغن بر کید بداندیشان اطلاع یافته درخلوتی صورت قضیه را باملک حسین درمیان نهاد وفرمود که میترسم که بی اختیار من گزندی بتورسد صلاح در آنست که هم امشب بجانب دیارخود ایلغار نمائی وملک امیر قزغن را وداع نموده وبهنگام شام که نور باصره ازمشاهدهٔ اجسام عاطل ماند براسبی سیاه بادپیما که همراه داشت سوار شده روی بدار السلطنهٔ هراة آورد بعدازطی منازل وقطع مراحل بمقصد رسیده بی تحاشی بقلعه رفت وبرمسند سروری نشسته اشارت فرمود تابرادرش را که غوریان بپادشاهی برداشته بودند بگرفتند ودریکی از قلاع محبوس کردند وملک باقر پس از چندگاه ازحبس نجات یافته بشیراز شتافت وهمانجا بسر میبرد تاوفات یافت .

ذکر محاربهٔ ملک حسین بامحمد خواجه اپردی وستلمش بیک بن عبدالله مولای ودبیان کشته شدن دوامیر بزخم پیکان عمرفرسای

چون بعنایت پادشاه ملک بخش تعالی شانه وعظم سلطانه ملک معزالدین حسین کرت کرت دیگر در دارلسلطنه برسریر دولت متمکن گشت وبتمهید قواعد عدل وانصاف پرداخته بساط ظلم واعتساف درنوشت نایرهٔ رشک وحسد درکانون درون امیر ستلمش که حاکم قهستان بود ومحمدخواجه اپردی که دراندخود وشبرغان حکومت می نمود اشتعال یافته رسل ورسایل بیکدیگر فرستادند وبرحرب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دارالسلطنهٔ هراة نهادند در آن اوان شیخ محمود نامی که درخبا بذا اقامت داشت بشید و زرق ستلمش بیک رامرید ومعتقد خود ساخته بود وستلمش دروقت توجه بجنگ ملک نزد آن شیخ زراق رفته درباب مهمی که پیش گرفته بود مشورت نمود محمود نامحمود گفت هرگاه تو با ملک در مقام مقاتله آئی من دوازده هزار مرد سبز پوش ازلشکر غیب بامداد توخواهم فرستاد و آن ترک بی خرد بامید آن مدد مستظهر گشته درولایت خواف بامیر محمدخواجه پیوست وبموافقت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خواف وباخرزرا تسخیر کردند وچون ملک معزالدین حسین ازطغیان مخالفان خبر یافت بافوجی ازابطال رجال بمیدان قتال شتافت وچنانچه درروضة الصفا مسطور شده درصحرای زره بامیر ستلمش ومحمد خواجه رسید وبعداز تسویهٔ صفوف پیش از همه کس ستلمش ومحمدخواجه شمشیرها کشیدند ودر میدان تاختند بعزم آنکه تاسر ملک را از تن جدا نسازند باز نگردند وچون نزدیک بقلب

سپاه ملک رسیدند از شصت تقدیر دو تیر بر مقتل آن دو امیر بی تدبیر خورد چنانچه در ساعت از مرکب عزت بر خاك مذلت افتادند وهیچکس دیگر را آسیبی نرسید **بیت** نه خاکی بخون کس آغشته شد ☆ نه یک مور درزیر پی کشته شد ☆ ملک معز الدین حسین بی ارتکاب مشقتی بدیدن چهرهٔ فتح وظفر فایز گشته سالماً غانما بدار الملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم نمود **قطعه** زهجرت هفتصدو پنجاه و نه بود ☆ ربیع **الاول** آنماه خجسته ☆ که شد روز دوشنبه نیمهٔ ماه ☆ ستلمش با محمد خواجه کشته .

ذکر فوت ملك معز الدين حسين كرت

چون ثبات ودوام ورعالت محنت فرجام هیچ فرد برا از طوایف انام میسر نیست در شهور سنهٔ احدی وسبعین ملک معز الدین حسین کرت رامرضی روی نمود که دست تدبیر اطباء حاذق بدامان آن نرسید وملک دل برامری که لازمهٔ ذات امیر ووزیر وصغیر وکبیر است نهاده ولد ارشد خود ملک غیاث الدین پیرعلی را منصب ولایت عهد داد وپسر خوردتر ملک محمد را که مشهور بامیر خورد بود ودر آن زمان بفرمان پدر در سرخس حکومت مینمود بهمان دستور مقرر داشت وگوش هوش ملک غیاث الدین پیرعلی را بدرر نصایح سودمند ومواعظ دل پسند گران بار گردانیده **بیت** بدو گفت ملکی چنین نامدار ☆ که هست ازملوك جهان یادگار ☆ بفرزانگی کردم وداوری ☆ درانگشت توهمچوانگشتری ☆ تو نیز آنچه آئین حزم است ورای ☆ بجای آر تاد بر مانی بجای ودرسیم ذیقعده سنهٔ مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده درجنب مقبرهٔ سلطان غیاث الدین محمد سام پهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد **بیت** تو گفتی که آنشاه والانژاد ☆ خود ازمادر دهر هرگز نزاد

ذکر بعضی از مشایخ وافاضل که معاصر بودند باآن ملك عادل

از جملهٔ علماء تقوی شعار زبدة المتورعین **مولانا نظام الدین عبدالرحیم الخوافی** درعصر ملک معز الدین حسین دردار السلطنهٔ هراة اقامت داشت و پیوسته بامر معروف و نهی ازمنکر میپرداخت وسالار را که درسلک امراء کبار منتظم بود ودر تقویت وتمشیت امور ومهمات مولوی اهتمام مینمود وملک حسین نیز آن جناب را حرمت بسیار مبداشت بلکه فرمودهٔ اورا نص قاطع می پنداشت ومولانا نظام الدین ایمان راکه علماء متقدمین ومتأخرین بتصدیق تفسیر کرده اند بتسلیم تعبیر نمود وبدین سبب اورا درهراة پیر تسلیم گویند ودر آن باب میان مولا وخاوند صدالشریعت بخاری معارضات بوقوع پیوست ومولا نظام الدین پیر تسلیم درسنه ۷۳۳ درهراة نتیجه جهاد بست وآن امر محدث تاسنه ۸۷۸

باقی بود از ثقاة استماع افتاده که دراوایل ایام دولت ملک معز الدین حسین کرت جمعی کثیر از اتراك غزو دیگر احشام ترك در بادغیس اقامت داشتند وازرعایت احکام شریعت گردن پیچیده نقش ارتکاب ظلم وضلال را بر لوح خاطر مینگاشتند بنابر آن مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت وسرداران آنجماعت برین معنی مطلع شده در شهور سنهٔ ثمان و ثلثین وسبعمائه بهیاءت اجتماعی لشگر بدارالسلطنهٔ هراة کشیدند وچون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت درشهر تحصن نمود ومخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش قتال قتل کسی است که مارا کافر اعتقاد کرده اکنون اگر مردم هراة میخواهند که مال وجان ایشان درعرصهٔ هلاك نیفتد بایدکه آن شخص را بیرون فرستند وچون کار هرویان باضطرار انجامیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص برای نفع عام جایز است و درمحلی که خدمت مولوی وعظ میگفت آن نوشته را بدستش دادند ومولانا بصورت حال پی برده علی الفور ازمنبر فرود آمد وغسل کرده وجامهٔ پاك پوشیده ازشهر بیرون رفت و دشمنان دربیرون درب ملك اورا گرفته کشتند ودرخیابان دفن کردند وترك محاصرهٔ هراة کرده روی بمساکن خود نهادند ودیگری از آنجمله **خواجه قطب الدین یحیی** بوده و آنجناب جامی الاصل ونیشابوری المقام است وابوالفضل کنیت داشت بوفور علوم ظاهری وباطنی ازسالکان مسالك طریق تقوی وناظمان مناظم درس وفتوی ممتاز و مستثنی مینمود وخالی مانند شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی درطراوت جمال حالش می افزود وبشرف صحبت حضرت عارف محقق حقانی شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی قدس سره عمدة الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی مشرف گشته وهفت نوبت طواف حرمین نموده وفاتش درشب یکشنبه بیست ویکم جمادی الآخر سنهٔ اربعین وسبعمائه روی نموده دربلدهٔ فاخره هراة در بیرون درب فیروزآباد مدفون گشت ودیگری از آنجمله قاضی‌ـ القضات **قاضی جلال الدین محمود امامی** بود و آنجناب را بواسطهٔ عظم شان وقدم دودمان وکمال زهدوتقوی ملوك کرت تعظیم بسیاری نمودند چنانچه ملك معزالدین حسین کرت هرگاه بجناب قضوی رقعه نوشتی بخط خود برحاشیه ثبت نمودی که بنده مخلص دولتخواه حسین کرت وفات قاضی جلال الدین محمود درسنهٔ اثنی وثمانین سبعمائه روی نمود ودرگازرگاه مدفون گشت ودیگری ازآنجمله مقبول درگاه حضرت سبحانی **امیر نصر الله سنجانی** بود وآنجناب ازاحفاد عظیم الشان رکن الدین محمود شاه سنجان است ودر آن ایام طوایف انام باوارادت تمام داشتند وپیوسته تخم ارادت واخلاص آنجناب درزمین دل میکاشتند در روضة الصفا مسطور است که در آن زمان که ستلمش بیك مولوی متوجه حرب ملك معزالدین حسین بود چون بخواف رسید جهة دربوزه همت بملازمت امیر نصرالله رفت ودرمجلس آنجناب زبان بلاف وگزاف گشاده این بیت را خواند که **بیت** هری را بتازیم وتالان کنیم ✿ ملك رابگیریم وپالان کنیم امیر ناصرالدین نصرالله را این داعیه ناخوش آمده فرمود که انغوری کافر کیش را میگوئی واین بیت برزبان راند بیت شهری که در آن شحنه

ستلمش باشد؀ دانی که در آن شهر چه شورش باشد وستلمش ازسخن امیر بهم برآمده خواست که متعرض آنجناب گردد نوابش مانع آمدند و اوچون ازمجلس بیرون رفت گفت این مرد رزاقی است که خلق را گمراه میسازد و این معنی بروی مبارك نیامده چنانچه نوشته شد در آن جنگ بقتل رسید .

خواجه معین‌الدین محمد جامی نسب سامی آن قدوه اولاد امجاد حضرت شیخ‌الاسلامی بچهار واسطه بدانحضرت میرسد بر ین موجب که معین‌الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شهاب‌الدین اسمعیل بن قطب‌الدین محمد بن شمس‌الدین مطهر بن شیخ‌الاسلام ابونصر معین‌الحق والدین احمدالجامی النامقی قدس سره ووالدهٔ آنجناب صبیهٔ ملك شمس‌الدین محمد کهین بن ملك شمس‌الدین محمد بن ابی بکر کرت بود و خواجه معین الدین ازجملهٔ اعاظم مشایخ واکابر علماء خراسان بوفور فضل و کمال وازدیاد جاه وجلال وعلو همت وشمول لطف ومکرمت امتیاز فراوان داشت وملاذ اکابر واشراف بوده و همواره بقلم سخاوت نقش برو احسان برالواح خواطر طوایف انسان مینگاشت و در مصاحبت خال خود ملك غیاث‌الدین محمد بگذاردن حج اسلام وطواف روضهٔ نبویهٔ علیه‌السلوٰة والسلام فایز گشت ومنشئات نظم و نثرش بفصاحت و بلاغت ازسخنان ومنظومات افاضل سخندان درگذشت فوت آنحضرت درولایت جام درشهور سنهٔ هفتصد وهشتاد وسه واقع بود مدفنش متصل بقبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود از منظومات آن بزرگ فرخنده صفات این رباعی مشهور است **رباعی** ازباد صبا دلم چوبوی تو گرفت ؀ بگذاشت مرا وجستجوی تو گرفت اکنون زمن خسته نمی‌آرد یاد ؀ بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت ازخواجه معین‌الدین سه پسر فضیلت قرین یادگار ماند وبزرگترین ایشان بحسب سن وکسب فضایل وکمالات **خواجه ضیاءالدین یوسف** ومادر آن جناب دختر ملک غیاث‌الدین محمد است که خال پدر صاحب کمالش بود وخواجه یوسف دردرس علامه تفتازانی باکتساب کمالات انسانی فایز گشت و بواسطه تبحر درعلوم معقول ومنقول علو شانش ازامثال واقران درگذشت انتقال آنجناب درشهور سنهٔ سبع وتسعین و سبعمائه بواسطه ناسازگاری فلک پرستیز در دارالملک تبریز روی نمود و نعش مطهرش را ازآن دیار بتربت مقدسه جام آورده دربرابر سر پدر عالی گهرش بخاك سپردند وروح شریفش را بختمات کلام واطعام فقراو انعام شاد کردند و ازجمله شعراء آن زمان **امیر فخرالدین محمود مستوفی است** که با بن یمین مشهوراست ومقطعات بلاغت آیاتش برالواح ضمایر اکابر واصاغر مسطور وابن یمین دروقت توجه امیر مسعود سربدار وشیخ حسن جوری بجنگ ملک معزالدین حسین باایشان مرافقت نمود و بدست لشکر هرات گرفتار گشته چون اورا پیش ملک بردند منظور نظر تربیت گردانید و بنابر آنکه دیوان ابن یمین در آن مصاف تلف گشته بود قطعهٔ در آن باب گفته مذیل بمدح ملک معزالدین حسین ساخت این پنج بیت از آن قطعه است **قطعه** گر بدستان بستداز دستم فلک

دیوان من ✿ شکر ایزد آنکه او میساخت دیوان بامن است درربود از من زمانه سلک درشاهوار ✿ زان چه غم دارم که طبع گوهر افشان بامن است ✿ور زشاخ گلبن فضلم گلی بر باد داد ✿ گلشن پر لاله و نسرین وریحان بامن است ور تهی شد یکصدف از لؤلؤ لالای من ✿ پرز گوهر خاطری چون بحر عمان بامن است بی عنایت گر بود گردون دون بامن چه باك ✿ چون عنایتهای شاهنشهاه ایران بامن است.

امامی هروی ازمادحان ملوك کرت است درعلم فصاحت و بلاغت از بی نظیران زمان خود بوده بزرگواری او بمرتبه ایست که اورا دربرابر شیخ سعدی درآورده بلکه ترجیح نموده اند **خواجه شمس الدین** محمد صاحب دیوان وملک معین الدین محمد پروانه رومی و مولانا نورالدین رصدی وملک افتخارالدین زوزنی این استفسار از مجدالدین همگر نموده ملک پروانه گفته زشمع فارس مجدملت ودین ✿سؤالی میکند پروانهٔ روم **مولانا نورالدین رصدی:** زشاگردان توهستند حاضر ✿ رهی وافتخار وصاحب روم **صاحب دیوان:** چو دولتحضرتت راهست لازم ✿ دعاگوصاحب دیوان ملزوم ✿ **ملك افتخار:** زاشعار توو سعدی امامی ✿ کدامین را پسندند اندرین بوم ✿تو کن تفضیل این چون ملک انصاف ✿ بوددردست توچون مهرهٔ موم ✿ جواب خواجه مجد همگر: ما گرچه بنطق طوطی خوش نفسیم ✿ بر شکر گفته های سعدی مگسیم ✿درشیوه شاعری باجماع امم ✿ هرگز من وسعدی بامامی نرسیم .

ذکر سلطنت ملك غیاث الدین پیرعلی و منازعت او با برادرش ملك پیر محمد وخواجه علی موید وبیان نهایت کارملوك کرت و اختتام جزو ثانی ازین مجلد

ملک غیاث الدین پیرعلی بعداز فوت ملک معزالدین حسین دربلدهٔ فاخرهٔ هرات برسریر سلطنت نشسته خطهٔ سرخس رابموجب وصیت پدر ببرادر خوردتر ملک پیرمحمد مسلم داشت وچندگاه مشرب عذب موافقت میان اخوین از خاشاك منازعت مصفی بوده آخرالامر ملک پیرمحمد بنابر افساد اهل فساد نسبت بملک غیاث الدین پیرعلی درمقام عناد آمده نام اورا ازخطبه نیفکند چون اینخبر بهرات رسید ملک غیاث الدین باسپاهی جلادت آئین بصوب سرخس نهضت فرمود ملک پیرمحمد اسباب حصار داری مرتب داشته درقلعهٔ متحصن شد وملک غیاث الدین بمحاصرهٔ برادر مشغولی کرده بیکبار لشکر برد دست به بیداد بر آورده شدت سرما بمرتبهٔ رسید که آفتابه آهنین بترکید لاجرم ملک غیاث الدین پیرعلی میل مراجعت کرده مصلحان درمیان آمدند و بین الجانبین گرگ آشتی واقع شدو ملک پیر محمداز سرخس بیرون رفته پیش برادر بزرگتر سر خدمت فرود آورد و هریک بمقام خود باز گشتند وچون درزمان سلطنت ملک غیاث الدین پیرعلی خواجه

علی مؤید در سبزوار قوی گشته شعار مذهب علیه امامیه ظاهر گردانید سر منبر وردی زر ر، باسامی ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین بیاراست بعضی از فقهاء حنفی فتوی نوشته بعرض ملك غیاث الدین رسانیدند که دفع شیعه بر ملك اسلام واجب است و بآن واسطه ملك چندسال متعاقب لشکر به نیشابور که در تصرف کسان خواجه علی مؤید بود کشیده از مراسم قتل وغارت و تخریب شهر وولایت دقیقهٔ نامرعی نگذشت و در کرت سیم در ویرانی بیشتر مبالغه نمود و غلات مسلمانانرا چرانیده باغات را بازمین هموار کرده درختان صدساله را از بیخ بر کند و کاریز ها بینباشت عجب آنکه این حرکات نزد فقهاء آنزمان که ملك غیاث الدین بفتوی ایشان متعرض ولایت خواجه علی مؤید بود بد و نامشروع نمی نمود در مطلع سعدین مذکور است که در آن ایام که ملك غیاث الدین درظاهر نیشابور نشسته بامثال این امور ناهنجار حکم میفرمود روزی ازاهل رساتیق نیشابور شخصی بنظرش درآمده اورا پیش طلبیده گفت ایمردك بنیاء مسلمانی برچندچیز است آن شخص بی تامـل جواب داد که بمذهب خواندن ملك بر سه چیز غلات مسلمانان چرانیدن وکاریزانباشتن ودرخت انداختن ملك غیاث الدین ازشنیدن این سخن منفعل گشته مراجعت نمود امادرشهور سنه سبع وسبعین وسبعمائه نوبت دیگر لشکر بدانجانب کشیده درین کرت اورا فتح نیشابور دست داد و زمام حکومت آنخطه را درقبضهٔ اختیار اسکندرشیخی ولدافراسیاب جلالی نهاد و درسنه ۷۷۸ ایلچی ازنزد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بهراة رسیده از زبان آنحضرت ملك غیاث الدین را گفت که چون میان ما و پدر تو طریقهٔ دوستی مرعی بود حالامناسب چنانست که مودت زیادت گردد و بیگانگی بیگانگـی پیوندد ملك جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت رسوخی تمام دارم امید آن که فرزند پیرمحمد را بفرزندی قبول فرمایند تا موجب سرافرازی شود و چون این پیغام بصاحب قران گردون غلام رسید خواهر ـ زاده خود سونج قتـلق آغا را دختر شیرین بیك آغا نـامزد ملك زاده کـرد ودر شهور سنه ۷۷۹ ملك پیر محمد بماوراء النهر شتافته امیر تیمور گورکان او را منظور نظر عواطف ومراحم ساخت وچندگاه دراردو نگاهداشته بانعام اسبـان رهوار وافسر زرنگار وکمر مرصع وخلعت طلا دوز مفتخر و سرافراز گردانید و رخـصت معاودت ارزانی فرمود سونج قتلق آغارا باتجمل وزینتی که گردون پیر مانند آن ندیده بود متعاقب بخراسان فرستاد وملک غیاث الدین پیرعلی از کنار جوی نو تاچهارسوق درون شهر هراة چهارطاقها برافراخته چندروز بتمهید بساط جشن وسور وعیش وسرور پرداخت وامیر داود وامیر موید ارلات را که مصحوب مهدعلیا آمده بودند خدمات شایسته کرده خوشدل ومسرور اجازت مراجعت داد ودرسنه ۷۸۲ که صاحبقران گیتی ستان همت عالی نهمت بر فتح ولایات خراسان گماشت سیلاب رعب وهراس اساس اخلاص ملک غیاث الدین پیرعلی را

اندراس داده بملازمت موکب‌همایون مبادرت ننمود وحضرت‌صاحبقرانی باسپاه‌بیقیاس ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة رامضرب سرادقات سلطنت واستقلال ساخته‌ملک سه‌چهارروز بمدافعه پرداخت وچون دانست که لشگر ظفراثر آن بلده راقهراً قسراً مسخر خواهند گردانید درماه‌محرم‌الحرام سنه ۷۸۳ بپای‌تضرع و نیاز ازشهر بیرون خرامید و درباغ زاغان بعزدستبوس فایزشده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت وچندروز ملازم درگاه عالمپناه بود ودروقتی که اعلام‌ظفر اعلام بصوب‌سمرقندمعاودت نمود نوبت دیگرایالت هراة بوی مفوض‌گشت ودرسنهٔ اربع وثمانین‌وسبعمائه که بازصاحب‌قران‌سرافراز ایران بتوران شتافت بشرف‌عرض‌رسید که درغیبت‌موکب‌همایون حرکات نالایق از ملك غیاث‌الدین پیرعلی صدوریافته بنابران دروقت معاودت امیر که پسرتوکه توچین‌را بداروغگی هراة تعین کرد وملك غیاث‌الدین پیرعلی‌را بااولاد اقربامقید ساخت وهمراه خودبماوراء النهر برد ودرسنهٔ‌خمس‌وثمانین‌وسبعمائه بنابرسببی که درضمن وقایع حضرت صاحب قران مبین خواهدگشت‌دست قضا روزنامهٔ حیات‌ملك‌غیاث‌الدین پیرعلی و سایراولاد ابی‌بکر کرت راکه در سمرقند دربند بودند درنوشت آری‌سلطنت ابد وملك مخلدخاصهٔ‌مالك الملك علی‌الاطلاق است تعالی وتقدس وثبات حیات وزندگانی وبقاء واعزازجاودانی مخصوص‌بخطاب کبریاء سبحانی است‌وبس کارپردازان قضاهرروز لوای اقبال‌بردرگاه پادشاهی منصوب میگردانند و خطباء تقدیر ایزدتعالی هرهفته برمنبر نه پایه‌گردون خطبهٔ استقلال بنام‌کشورگیری میخوانند **بیت** صدای‌خطبه درین‌گنبد است هرهفته ☆ بنام‌شاه دگر گوش‌کن‌چوداری هوش للّه‌الحمدوالمنة که بتائید احدی و توفیق سرمدی جزوثانی ازمجلد ثالث‌باتمام رسید و فارس واسطی‌نژاد خامه عنان بیان بصوب وقایع ایام دولت امیرتیمور گورکان معطوف‌گردانید .

مثنوی

چون قلم خوش رقم‌مشك سای — گشت درین جزو بلاغت فزای
کرد باقدام بصیرت سلوك — در ره اخبار و حدیث ملوك
قصهٔ ایشان چو بپایان رساند — رخش سوی‌ذکر تمرخان دواند
تا شود این نامه بزودی تمام — در نظر آصف جم احتشام
سرور دین پرور عالی‌گهر — از شرف فضل و هنر بهرور
در شب افروز دل عادلش — ابر در ر بار کف بازلش

طبع منیرش بود آئینه سان — عکس پذیر صور بیکران
لیك در آئینه بچشم خرد — هست نمایان صور نیك و بد
نیست در آئینهٔ طبعش پدید — جز صور نیك ببخت سعید
چون ز کرم مرجع اهل وفاست — اسم شریفش لقب مصطفی است
ای ز شرف سرور اهل سخن — واقف اسرار جهان کهن
خامهٔ نیکو روش نکته‌دان — کرد درین نظم چو نامت بیان
به که درین جزو همایون اثر — غیر دعایت ننویسد دگر
تا ز قلم نامه مزین شود — تا سخن از خامه مبین شود
نامه ارباب فضیلت تمام — نامور از نام تو بادا مدام
کوکب آمال تو تابنده باد — دولت واقبال تو پاینده باد

تمام شد جزو دوم از جلد سیم حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحيم

جزو سيم از مجلد ثالث در ذكر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امير تيمور گوركان و بيان شمه از وقايع اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گيتی ستان تا اين زمان

ای نام توزيب نامهٔ فتح و ظفر ☆ وی ذكر تو عنوان سخن راز بور هر گز نشود كسی بافسر سرور ☆ تا دست عنايت نيايد برسر حمداً كثيراً مباركاً للملك القدوس السلام وصلوة وافرة كاتله علی المبعوث خير الانام ای فرق تورا تاج لعمرك زيور ☆ وی خيل ترا افسر دولت برسر بگشاده زبان بنعت تو نوع بشر ☆ بربسته كمر بخدمتت هفت اختر وتحية طيبة شاملة علی آله البررة الكرام سيما الامام الهمام سلطان اولياء اله العظام شاه عربی سيد اشراف سلف☆داماد نبی جامع اسباب شرف دری كه چو او نبود درهيچ صدف☆ يعنی كه امير نجل و سلطان نجف سلام الله المهيمن العلام عليه و عليهم الی يوم القيام اما بعد برضماير مالكان ممالك عقل و دانائی و خواطر سالكان مسالك فضل و بينائی درنقاب ارتياب مستور نخواهد بود كه طايفهٔ از شه سواران مضمار انشا و بلاغت و سران مملكت انشا و براعت كه در ملك سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و نيزهٔ خطی قلم اقليم نكته دانی گشوده اند جواد خوشخرام خامه درميدان بيان احوال خسرو گيتی ستان امير تيمور گوركان جولان داده اند و باتامل فضايل جواهر زواهر آن بدايع وقايع را باحسن عبارات و ايمن استعارات برمنصهٔ ظهور عرض نهاده والحق آن صحائف نگار و منشآت غرابت آثار در وقت معانی و سلاست الفاظ بمرتبه ايست كه نواسازان چمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند كه تا خامهٔ تير و پر برصحيفهٔ زرافشان مهر منير حالات كائنات تحرير مينمايد و دست تقدير صانع قدير اوراق لاجوردی سپهر مستدير بنقوش كواكب ثواقب می آرايد درهيچ تاريخ عذار اجزاء تاليف را بمثل آن خطی مشكين زينت نبخشيده اند و درهيچ زمان رخسار عرايس تصنيف را بچنين زلفی غنبر آكين مزين نگر دانيده سيما كتاب بديع هنگامه ظفر نامه كه عبارات مهذبش چون وصال دلبران ماه سيما فرح افزا آمده و استعارات مستعذبش مانند عناب نوش لبان حور لقا دلگشا گشته سلاست الفاظش رشك سلسلهٔ زلف خسرو پرويز و عذوبت معانيش چون

کرشمهٔ شیرین شورانگیز سوادش‌را که بحقیقت کحل‌الجواهرمعانیست بر بیاض دیده‌جای توان داد وبیاضش‌را که بی‌تکلف‌غرهٔ‌صبح شادمانی است بر سواد بیاض‌چشم جهان‌بین توان‌نهاد **مثنوی** سوادش‌نوربخش‌دیدهٔ‌حور ✿ بیاضش‌چون‌رخ‌خورشیدپر نورجهان‌افروز چون‌روزجوانی ✿ نشاط افزاچوزلف‌زندگانی چوزلف‌مهوشان‌نثرش‌دلاویز ✿ چولعل دلبران نظمش شکرریز حروفش منتظم‌چون عقدگوهر ✿ عروسان‌سخن راگشته زیور بنابرین‌مقدمه‌انسب‌آن بودواولی چنان‌مینمود که‌این‌فقیرقلیل‌البضاعةوحقیرعدیم‌الاسطاعة درمقام‌تحریراحوال‌صاحبقران‌جهانگیردر نیاید ومطالعه‌بدایع‌وقایع آنحضرت‌را بآن‌کتاب افادت ایاب حواله نماید زیراکه سهادر پرتوآفتاب فروغ ندهد وهیچ‌عاقل حرف‌را دربرابر درمکنون ننهد نقد مغشوش درجنب طلاء تمام‌عیار رواج‌نپذیرد وباوجودظهور گنج زرصراف عقل‌دراهم‌ناسره برنگیرد **بیت** چه‌دستان سرایم من بوالهوس ✿ که باعندلیبان شوم همنفس اما تاسلك سخن ازیکدیگرانفصال نیابد وانوار بدایع اخبار صاحبقران کامکاربرین اوراق تابد بلطف‌الهی واثق‌بوده وبفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایرهمت برهواء اداء این‌حکایات پروازداد واین روایات را **بیت** بالفاظ‌بلیغ روح‌پرور ✿ که‌هر سطرش بود چون عقد گوهر برطبق عرض نهاد **بیت** فیض روح القدس اربازمدد فرماید ✿ دیگران هم‌بکنند آنچه مسیحا میکرد وچون‌تفصیل‌تمامی احوال که‌درظفرنامه مسطور است مفضی باطناب و املال بود اختصار برتبین مجملی از کلیات وقایع ومحاربات سزاوار نمود والتوفیق من‌الله الودود و بیده‌ازمة المرادو والمقصود

گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشیدوش و بیان ولادت با سعادتش در شهر دلکش کش

هرچند که‌بسبب شرف‌نفس وکرم ذات و وفورحشمت وعلوهمت صاحبقران وافر مکرمت ازشرح فضایل آباء کرام ونشرمناقب اجداد عظام استعلای تمام دارد اماچون بمقتضای آیت‌کریمهٔ و جعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا امراء مغول پیوسته سلسله نسب آباواجداد رامحفوظ داشته باولاد امجاد تعلیم میکرده و دربطون اوراق ومتون دفاتر درقلم آورده معروض میشود که نسب‌صاحبقران عالی حسب امیر تیمورگورکان را مورخان‌عالیشان براین منوال مسطور گردانیده‌اند که قطب‌السلطنةوالخلافه امیر تیمورکورکان بن‌امیر ترقای بن‌امیر برکل بن‌ایلنگیز نویان‌بن امیرانجل‌بن قراچار نویان بن‌امیر سوغوجیجن‌بن ایرومجی بن قاجولی بهادربن تومنه خان‌بن بایسنقرخان‌بن دوتومین‌خان‌بن بوقاخان‌بن بوزنجرقاآن‌بن آلانقوا و چنانچه درجزو اول ازین مجلد

مرقوم قلم‌صحت رقم گشت آلانقوا از نسل‌قیان بودونسب قیان بیافث‌بن نوح‌علیه‌السلام
می‌پیوست وچون شمهٔ ازحالات امیرایلنگیز وآباواجداد او از ضمن وقایع خانان
ترکستان وچنگیزخانیان مستفاد میگردد و بتکرار آن مبادرت نمینماید ومرقوم میشود
که‌امیر برکل عافیت‌طلب بود وباختیارخویش ازسرداری سپاه تقاعدنمود **بیت** بغیر از
حدود ونواحی کش ✲ نکرد ازممالك دگرجای خوش وبه‌نسیم عنایت خداوند جزو و
کل‌امیر برکل رادرچمن وجود دوگل شکفت امیر ترغای و امیر بیته وامیر ترغای که
پدرصاحبقران کشورکشاست **بیت** جهان کرم بود وبحرسخا نکوکارودین داروفرخ لقا
وهمواره بمجلس شریف‌شیخ بزرگوار شمس‌الدین کلارتشریف میبرد و نسبت بسایر
صلحا وفقرا طریقهٔ اخلاص و ارادت بجای مـی‌آورد **مثنوی** نشستی باهل عبادت همه
✲ سرانجام‌کارش‌سعادت‌همه فرونامدش سر بچرخ کبود ✲ همین‌سر بمحرابش‌آمدفرود
ودرسنه ست وثلثین وسبعمائه که سلطان ابوسعید بهادر خان فوت‌شده زمان اقبال و
اوان‌استقلال سلاطین چنگیزی درمملکت ایران بنهایت رسید بـرطبق کلام معجز نظام
(ماننسخ من‌آیة اوننسهانات بخیر منها اومثلها) امیر تیمور کورکان درولایت توران از
مکینه خاتون که‌بآئین‌شریعت غرا درحبالهٔ امیر ترغای بسر میبرد و متولد گردید چه
درربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید واقع بودودربیست و
پنجم شعبان سنه ۷۳۶ صـورت‌ولادت حضرت صاحبقران و رقبةالخضراء کش در شب
سه‌شنبه روی‌نمود **بیت** یکی گررود دیگرآید بجای ✲ جهان رانمانند بی‌کدخدای و
ازطلوع آن‌نیر سعادت پرتوصدق خواب‌قاجولی بهادر وتعبیر یکه تومنه‌خان کردم بود
بوضوح انجامید چنانچه کیفیت این‌حکایت درجزو اول ازین مجلد مسطور گـردید و
چون‌منشیان‌دیوان‌و جعلناکم خلائف فی‌الارض پروانچه نصیب برحمتنا من‌نشآء منشور
دولت‌آن مولود عاقبت محمود بطغرای غراء اناجعلناك‌خلیفة‌فی‌الارض موشح گردانیده
بودند هم ازاوایل ایـام صبا ومبادی اوان نشو ونما از ریـاض محاسن اطوارش شمیم
سلطنت وجهانداری چون نکهت ریاحین ازنسیم بهـاری میدمید و ازجاری لطایف
گفتارش فروغ‌ابهت وکامکاری همچو شعشعه برق ازسحاب آزاری میدرخشید **مثنوی**
بلی‌در سحر برجبین سپهر ✲ نمایان بودنور اقبال مهر دمدچون نهالی بطرف‌چمن ✲
شودظاهر ازصورتش بی‌سخن که‌روزی ببار آورد کام‌دل ✲ شودحاصل ازبارش آرام
دل وحضرت صاحبقرانی درعنفوان جوانی همواره باسب تاختن و صید آختن مایـل و
مشغوف بودوبآموختن رسوم رزم وپیکارتوجه‌مینمود تاآنزمان که‌برسریر سلطنت‌عروج
فرمود چنانچه برسبیل‌اجمال وتفصیل درسلك‌تحریر انتظام خواهد یافت انشاءالله‌تعالی

ذکر شمهٔ از سیر ستوده صاحبقران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار

صاحبقران گیتی‌ستان امیر تیمور کورکان در ایام شباب خرم ودلخوش در بلدهٔ کش که آن را شهر سبز نیز گویند روزگار همایون آثار میگذرانید و درمصاحبت بعضی از امراء برلاس که قرابتان آنحضرت بودند روزی بشب وشبی بروز میرسانید در آن اثنا نوبتی باسه‌چهار کس ازخویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ‌شمس‌الدین کلار تشریف بردودرآن روز شیخ سراز جیب مراقبه برآورده گفت که‌امروز درصحبت ماکسی‌است که بمرتبه بلندپادشاهی خواهد رسید هر یك راازامراء حاضر که‌بوفور شوکت و مکنت مغرور بودند بخاطر گذشت که‌صعود بدرجه‌سلطنت مرادست خواهد داد امابر ضمیرمنیرصواب نمای صاحبقران سعادت انتما خطور نمود که‌باوجوداین نوئنیان‌عظیم الشان و فقدان جمعیت اسباب پیکراین‌دولت درنظر من‌چگونه جلوه‌گر آید و جناب شیخ‌نوبت دیگرآغاز سخن کرده فرمودکه در آنزمان که طنطنهٔ ظهور خلیفه اعظم یعنی حضرت آدم درگنبدفیروزه مقرنس‌گردون افتاد و ازاهتزاز نسیم عنایت قادرکن فیکون مضمون همایون انی‌جاعل فی‌الارض خلیفه بگوش هوش منشیان عالم علوی و سفلی رسید زمرهٔ‌که بقلت خرد اتصاف داشتند با خود مخمر کردند که خمیر مایهٔ طینت‌جناب خلافت‌مآب ایشان خواهند بود و بخارپندار بکاخ دماغ آتش و باد و آب صعودنموده آتش‌تمنا درکانون درونشان اشتعال یافت وهریك درباب ترجیح وتفضیل خویش باقامت دلایل پرداخته سخنان بادانگیز برزبان آوردند وابواب معارضه‌ونزاع برروی یکدیگر بازکردند اماخاك پاك آدم دم‌از حلم‌وفروتنی زده باخود گفت ع من‌خود چه‌کسم زمن‌که‌گوید باوجود پستی این‌سرافرازی مراکی‌دست‌دهد و بااین‌همه نیستی وافتقار هستی خلیفه‌پروردگار ازمن چگونه صورت بندد وتواضع خاك مقبول‌در گاه‌صانع افلاك‌افتاده برطبق حدیث من‌تواضع لله‌رفعه‌الله آدم‌علیه‌السلام از وی مخلوق شد **بیت** خاك‌شو خاك‌تابروید گل ✲ که‌بجز خاك نیست مظهر کل اکنون درمجلس مانیز هرکس امروز دم‌از فقرومسکنت زدفرمانفرمائی اورا میسر خواهد گشت **قطعه** چون‌خاك‌باش‌درهمه‌احوال بردبار ✲ تاچون هوات‌برهمه‌کس قادری‌رسد چون آب‌نفع خویش بهرکس همی‌رسان ✲تاهمچوآتشت زجهان برتری‌رسدامیرصاحبقران ازاستماع امثال این سخنان امیدوار شده‌که کوکب جاه‌وجلالش ازبرج شرف واقبال طلوع خواهدنمود و بجدتمام وجهدلاکلام بترتیب مقدمات جهان‌گیری مشغولی فرمود وبعنایت آلهی‌وعاطفت شهنشاهی درطلب هرمراد که‌رخش همت‌جولان دادپیکر مطلوب دواسبه اورا استقبال کرد ودرتحصیل هرغرض که‌سالك طریق گردید چهره مقصود چون

دولت واقبال علی‌اسرع الحال روی بجانبش آورد گوئیا هـر عضوی ازذات شریفش عقلی بود مصور وهرموی برعنصر لطیفش لشگری بود جوشن دردودرشب دیجور حوادث هرگاه رای‌عالم آرایش درلمعان آمدی همچون ماه‌چهارده‌عرصه گیتی رامنور گردانیدی ودرروز ظهور وقایع هروقت فروغ‌شمشیر بهرام تاثیرش هرکجا پرتو انداختی انوار آفتاب‌ظفر ازافق مرادومرام‌طالع گردیدی **بیت** زرای‌روشن وشمشیر خونبار ✿ بیکدم عالمی راساختی کار لاجرم درانداك زمانی سپاهی بیشمار باعدت و ابهت بسیار درظل رایت نصرت شمارش مجتمع گشتند وبمظاهرت بازوی خنجر گذار و معاضدت افکار اصابت آثارش بساطابهت حکام زمان وسلاطین‌نافذ فرمان‌رابر طبق دلخواه‌درنوشتند **مثنوی** بگردش زگردان هر کشوری ✿ باندك‌زمان جمع شدلشگری ـ بگستردسرخیل کارآگهان ✿ بساط بزرگی برسم مهان وآن پادشاه کامیاب باستصواب اعاظم‌سادات واکابر واتفاق اعیان نوینیان ستوده مآثر درقبة‌الاسلام بلخ درسنه احدی و سبعین و سبعمائه قدم‌برسریر پادشاهی نهاد و سرپنجه قدرت قادرکن فیکون مقالید ایالت‌ربع مسکون بمقتضای ان‌الارض لله یورثها من یشاء من‌عباده بقبضه‌ورایت اوداد ماهچه رایت ظفرآیتش ازمشرق عظمت طلوع کرده آفتاب کردار تااقصی مغرب پرتو انـداخت و آفتـاب رای‌کشور گشایش ازافق حشمت نورافشان شده ولات شرق وغرب راکواکب آسامعدوم و ناپیدا ساخت **بیت** چوخورشید برداردازرخ‌نقاب ✿ ستاره نهان‌گرددانـدر حجاب ازابتداء زمان اقبال تاانتهاء اوان استقلال در هیچ معرکه شکست برلشگر آنخسرو فریدون‌فرنیفتاد و همواره بیمن دولت شوکتش ملازمان موکب همایون را فیروزی وظفردست داد. قلاع‌وحصونی که‌ازغایت رفعت سرشـرافاتش برآسمان سودی وکرهٔ‌زمین‌ازفراز فصیل آن‌کمتر ازذره نمودی به‌تیر قهرپلان صف‌آرای و گرزگران گردان قلعه‌گشای‌مفتوح و مسخرگردانید وازهرمملکت که بتحت تصرفش درآمدعلما وفضلا ومهندسان و هنرمندان راکوچانیده قرین اعزاز واکرام بماوراء النهر رسانید وحضرت صاحبقرانی بعداز جلوس برمسند کامرانی نخست‌بفتح بلادوامصار ترکستان و مغولستان‌وخوارزم وتوابع آن‌پرداخت و چون گلزار آنممالك رااز خارعصیان‌وطغیان مخالفان ومفسدان پاك‌ساخت دراواخر سنه‌اثنی و ثمانین وسبعمائه از توران بـایران شتافته‌درسنه ثلث‌وثمانین‌سبعمائه‌تمامی بلدان خراسان‌رامسخرگردانیدودرسنه‌خمس‌وثمانین وسبعمائه لشگر بسیستان وقندهارکشیده آن‌ولایات رانیز درسلك‌سایر ممالك‌محروسه منضم‌گردانید ودرسنه ست‌وثمانین وسبعمائه امیرولی‌را مقهور ساخته دراسترایاد لواء اقبال بر افـراشت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه بعراق و فـارس و آذربایجان رفته همت عالی نهمت برفتح آنمواضع مصروفداشت وچون‌ازآن سفرکه‌بیورش سه‌ساله مشهور است بازگشت بجانب دشت قبچاق شتافـته در روز دو شنبه پانزدهم رجب سنه ۷۹۳ درموضع قندرجه باتوقتمش‌خان حرب‌کرده اورا منهزم‌گردانید ودرالوس جوجی

خان مراسم قتل وغارت واسروتاراج بجای آورد ودرمنتصف رجب سنه ۷۹۴ بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران بایران رایت نهضت برافراخت و دربن سفر مهم حکام مازندران وآل مظفر وسایر ولات عراقین ودیار بکررا بر نهج دلخواه ساخت درجمادی الاولی سنه ۷۹۷ ازراه دربند بجانب دشت قبچاق خرامید و بار دیگر باتوقتمش خان مقاتله نموده اورا مستاصل گردانید دراوائل بهارسنه ۷۹۸ ازهمان راه بآذربایجان باز گشته ایالت آنمملکت را بمیرزا میرانشاه تفویض کرد آنگاه بسمرقند شتافته در سنه تسع وتسعین وسبعمائه ولایات خراسان رابامیرزاده شاهرخ سپردودرسنهٔ ثمانمائه میل غزا وجهاد فرموده لشگر بهندوستان کشیده درروز سه‌شنبه هفتم ربیع الاخر سنه احدی وثمانمائه بظاهر دهلی رسید ومیان آنحضرت وحکام آنولایات سلطان محمودوملوخان محاربهٔ عظیم بوقوع انجامید ونسیم فتح وفیروزی برشقه رایتش وزید بعد از آن عنان بمستقر سریر کرامت معطوف داشته درروز سه‌شنبه ۲۱ شعبان درضمان حمایت رحیم‌رحمان دردارالسلطنه سمرقند نزول اجلال نمود ودرهشتم محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمائه بعزم یورش هفت‌ساله پای مبارك درركاب نصرت انتساب آورده ازتوران بایران توجه فرمود ودراواسط جمادی الاولی سنه ثلث وثمانمائه درظاهر دمشق باپادشاه مصر ملك فرخ مقاتله کرده اورا منهزم گردانید وتمامی بلاد شام را درحیّز تسخیر کشیده ازدمشق بصوب بغداد خرامید وآنخطه راازفرج نامی که گماشته سلطان احمدجلایر بود قهراً قسراً انتزاع نموده درهفتم ذیقعده سنه مذکور بقتل عام فرمان فرمود وآن پادشاه بهرام قهر بعد از تخریب آنشهر بایران وآذربایجان شتافته در ۱۳ رجب سنهٔ اربع و ثمانمائه بعزم رزم حاکم روم ایلدرم بایزید متوجه آن‌مملکت گردید و درروز جمعه نوزدهم ذی‌حجه‌حجه مذکوره درنواحی انکوریه میان آنحضرت وقیصر مقابله ومقاتله‌دست داده لشگر سمرقند سپاه‌روم رامنهزم گردانید وقیصر اسیر سرپنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت‌صاحبقران عالی گهر گشت امادست قضا بساط امنیت وفراغت راازآن مرزوبوم‌درنوشت امیر تیمور گورکان راداعیه بودکه بازحکومت روم‌را با یلدرم بایزید مفوض‌سازد وکرت دیگر لواء حشمت‌وعظمتش‌را درآن دیار برافرازد ولیکن درماه‌شعبان سنه‌خمس و ثمانمائه ایلدرم بایزید وفات یافت وحضرت صاحبقران آنمملکت را به پسرش بازگذاشته عنان بصوب آذربایجان تافت و درسنه‌ست و ثمانمائه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع وبلاد کافران را بزخم تیغ و سنان بگرفت وگرگین که در آنولایت حکومت میکرد جزیه قبول نموده متابعتش راپذیرفت ودراوائل فصل بهار که خسرو ثوابت وسیار بیت‌الشرف خویش‌خرامید امیدصاحبقران عنان‌عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته درمحرم سنه‌سبع وثمانمائه آن‌بلدهٔ رابیمن مقدم شریف‌مشرف گردانید ملخص‌سخن آنکه صاحبقران بااستقلال درمدت سی‌وشش سال‌از سرحد ختاتا اقصاء شام وازاقصاء هندتا ناحیه فرنك باوجودچندین‌سلاطین بافرهنك بتحت‌تصرف وحیزتسخیر در آورد وجبابرهٔ

دهروقياصرهٔ عصر وسروران آفاق وگردن‌کشان بااستحقاق رابلطف یاعنف مطیع و منقاد خویش کرد **مثنوی** امیرجهانگیر عالی نژاد ✿ چوپا برسریر ایالت نهاد زسرحد چین تا باقصای شام ✿ غلط‌میکنم ربع‌مسکون تمام گه ازراه‌صلح وگه‌ازروی جنگ✿در آورد ازلطف ایزدبچنگ سلاطین ایران وتوران زمین ✿ سران‌دمشق وبزرگان چین بدرگاه اوبانیاز آمدند ✿ بالطاف اوسرفراز آمدند وحضرت صاحبقرانی درایام سلطنت وکامرانی درتنسیق اموردیوانی وتحصیل وجوه سلطانی قاعدها وضع کردکه دستوروزراء کامل‌عقل ومنشور حکماء صاحب تجربه را منسوخ گردانید وبهنگام حدوث وقایع ونزول حوادث وتوجه اسفار وعزیمت کارزار باامرا وارکان دولت و نوئینان و اعیان‌حضرت بمقتضای نص‌وشاور هم‌فی‌الامر سنت‌مشورت بتقدیم میرسانید اما دراکثر اوقات بناء سرانجام مهمات‌را برمقتضیات رای‌صوابنمای خود مینهاد ونقش فاذاعزمت‌فتو کل‌علی‌الله براوح خاطر نگاشته عنان‌نهضت بصوب‌صواب انعطاف میدادپیوسته درتعظیم سادات وعلما وتکریم‌فضلا وصلحا اهتمام تمام مینمود ودرتقویت‌ارکان دین‌مبین واظهار شعارشرع‌متین بقدر امکان‌مبالغه میفرمود **مثنوی**چوبنشست‌برمسندسروری ✿ برافراخت اعلام‌دین‌پروری بهتعظیم سادات‌کوشش نمود ✿ درانعام‌واکرام‌ایشان فزود کرم‌کرد بااهل فضل وهنر ✿ بدانشوران بلاغت اثر درسفر وحضر همواره زمرهٔ ازآن طبقه عالی‌گهر درخدمتش بسرمیبردند و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی‌پرداخته در تفتیش وتحقیق مسائل یقینی شرائط اهتمام بجای می‌آوردند **بیت** بدانشوران بود مایل بسی ✿ بیآموخت زایشان مسائل‌بسی وآن پادشاه دریا دل درایام اقتدار سیورغالات وانعامات‌جهة ارباب عمایم وافاضل مقررساخت ودرباب‌وصول مواجب و اقطاعات امرا وصدور وزرا وخیل‌وحشم وعبید وخدم رایت اهتمام‌برافراخت درتعمیر مدارس خوانق وار بطه ومساجد غایت سعی وجد بتقدیم رسانید وقری معموره ومستغلات موفوره از خالص اموال خویش‌بربقاع خیروابواب البروقف گردانید غایت‌نهایت‌سیاستش‌بمرتبهٔ بود که‌اگر درآن ایام خجسته فرجام ضعیفه‌طشتی پرزربرسر نهاده ازمشرق بمغرب رفتی هیچکس رازهره ویارا نبودی‌که سرراه بروی‌گرفتی بنابرآن تجار بحارو سوداگران هربلاد ودیارنفایس‌اقمشه وامتعهٔ‌جزایر ودریابار باقطار امصار بردندی ومرابحهٔ‌بسیار برسودا ومعاملهٔ ایشان ترتب پذیرفتی **بیت** میشدی‌یك تنه از معدلتش مهرفلك ✿ قاف تاقاف جهان‌طشت زرافشان برسر وامیرصاحبقران را بلعب شطرنج شعفی‌تمام بودودر آن فن‌غایت مهارت ظاهرمینمود هرمملکتی‌راکه فتح‌میفرمود نخست شطرنجی‌میطلبید ومهرهٔ‌آن صنعت رامشمول انعام واحسان‌میگردانید و درمجلسی‌که بنفس‌نفیس بآن‌لعب مشغولی‌میفرمود شطرنجیان دیگر نیز بآن‌امر پرداخته‌ازبازی‌ایشان هم‌واقف بود **قطعه** زمانی بحث علم‌ودرس‌تنزیل ✿ که باشد نفس انسان راکمالی• زمانی نرد وشطرنج و حکایات ✿ که‌باشدشخص‌را دفع‌ملالی•خدایست آنکه ذات بیمثالش ✿ نگردد هرگز از

حالی بحالی وچون هر کمالی‌را زوالی مقدراست و هر بهاری راخریفی مقرر درشب هفدهم ماه‌شعبان سنهٔ سبع وثمانمائه صاحبقران‌کامکار در انزار بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال فرمود اوقات‌زندگانی آن‌مهر سپهر کامرانی هفتاد و یکسال وزمان سلطنتش باستقلال سی‌وشش سال‌بود **رباعی** سلطان‌تمور آنکه مثل‌اوشاه نبود ✿ درهفصد وسی وشش آمدبوجود درهفصد وهفتادویکی کرد خروج ✿ درهشصدوهفت کرد عالم بدرود مولانا قطب‌الدین‌قرومی ومولانا عبیدالله درایام دولت آن پادشاه جمجاه لواء صدارت وتولیت اوقاف می‌افراشتند وخواجه‌محمودشهاب وخواجه‌یحیی‌سمنانی وخواجه‌عمادالدین مسعودسمنانی وجلال‌الاسلام وخواجه‌علی سمنانی وخواجه سیف‌الدین تونی در سلك وزراء صاحبقرانی انتظام داشتند و چون‌خامه مشکین عمامه برسبیل اجمال‌شمهٔ ازحال صاحبقران‌ستوده خصال‌درسلك تحریر کشید بموجب التزامی که دراین‌تصنیف کرده شد عنان‌بیان‌بصوب‌تفصیل کلیات‌حالات‌معطوف گردانید ومن‌الله‌الاعانه والتوفیق‌انه‌هوالقادر علی‌ما یشاء بالتحقیق .

گفتار دربیان بعضی از حالات صاحبقران مظفرلواء از وقت ظهور تازمان اتفاق باامیرحسین‌بن امیرمسلا

ناصبان اعلام‌سخن وناظمان اخبار نو وکهن آورده‌اند که بعداز شهادت امیرزاده عبدالله‌بن امیرغزغن هرج‌ومرج باحوال‌بلادترکستان وماوراءالنهر وتوابع آن‌راه‌یافت ودرهرشهری متقلبی شاهبازهمت درهواء استقلال پروازداد ودرهرقصبهٔ‌متهوری بهوس دولت واقبال پای دروادی طغیان‌نهاد امیر بیان سلدوز درسمرقند بامهوشان نوشخند ببسط‌بساط عیش ونشاط پرداخت وامیرحاجی برلاس‌که ازاولادبیسومنکابن قراجانویان بود درشهر کش‌لواء ایالت برافراخت وامیر بایزیدجلایر درخجند برمسند فرمانفرمائی نشست واولجایبوغاء سلدوز درقبهٔ‌اسلام بلخ دل‌بروصال عروس مملکت بست‌محمدخواجه ایردی‌درشبرغان خودراحاکم مطلق‌العنان خیال‌کرد و شاه بدخشان در آن‌کوهستان کمر استقلال‌برمیان بسته سر بدیگری فرود نیاورد امیرحسین‌بن امیرمسلابن امیرقزغن وامیرخضر یسوری درحدودحصار شادمان‌لشگرهاجمع آوردند وهرلحظه تاخت‌بولایتی برده خرابی‌میکردند چون این اخبار بسمع توغلقتمورخان بن ایملخواجه‌بن دواخان‌که درالوس جغتای جته پادشاه بودرسیده‌درشهورسنه احدی وسبعین وسبعمائه عنان‌عزیمت بطرف سمرقند معطوف‌گردانید بعداز وصول بمنزل جاناق‌بلاق‌که نزدیك آب خنجد است الغ‌توقتمور وحاجی بیك‌ارکنوتی وبیکجیك‌را بافوجی ازسپاه منغلای ساخت‌چون این طایفهٔ‌از آب خنجدبگذشتندامیر بایزید جلایر ؛ تیغ خلاف‌درغلاف کرده بایشان‌ملحق

گشتند و باتماق روی بشهرسبز نهادند امیرحاجی برلاس هراس بیقیاس بخودراه داده بصوب خراسان توجه نمود وامیر تیمور گورکان تا کنار آب آمویه با امیرحاجی همعنان بوده جهة مصلحت انتظام مهام ایل والوس ازآنجا اجازت مراجعت طلبیدو رخصت یافته باردوی امراءمنغلاشتافت وآنجماعت راکه خاطر برغارت وتاراج خطهٔ کش قرارداده بودبتقدیر دلپذیر ازمقام خشم وکین بگذرانید وامراآثار رشد ونجابت وانوار عزوجلالت درناصیهٔ احوال وصادرات اعمال وافعالش مشاهده فرموده آنحضرت را مصحوب خویش نزد توغلقتمورخان بردند و آنچه ازکمال کیاست و فراستش معلوم داشتند عرض کردند توغلقتمورخان منصب حکومت تومانات شهرسبزراکه اباعنجد بامراء برلاس متعلق بود بامیرتیمور گورکان تفویض فرمود و حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آنولایت تافته باندك زمانی لشکر بسیاردرظل رایت نصرت شعار جمع آمدند درآن اثناتوغلقتمور خان عازم تختگاه خود شده امرانیز از عقب خان روان گشتند بعد ازآن امیرحسین بن امیرمسلا درسنه ۷۶۲ از امیر بایزید جلایر وامیر تیمور گورکان مددطلبید که جهة انتقام عم خویش امیرزاده عبدالله امیرقزغن لشکر بسر امیر بیان سلدوز کشد وامراء ثلث ملتمس امیرحسین رامبذول داشته صاحب قران مظفرلوا منغلای آن لشکر گشت و چون امیر بیان ازهجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان گریخت واکثر بلاد ماوراءالنهر بتحت تصرف امیرحسین درآمده کیقباد برادر کیخسرو ختلانی راکه خمیر مایه شر وفساد میدانست بقتل رسانید وامیرحاجی برلاس از خراسان بازآمده بخجند نزد امیر بایزیدجلایر رفت وبار دیگر میان امراء وحکام ماوراءالنهر نزاع ارتفاع یافته امیرتیمور گورکان روی چند نسبت بامیر خضر میسوری شرایط یاری و هواداری بجای آورد و آخرالامر ازاوجداشده بامیرحاجی برلاس پیوست وچون فانیا توغلقتمورخان بر پریشانی ماوراءالنهر اطلاع یافت درسنه ۷۶۳ بدانجانب شتافت وپس از طی منازل درکنار آب خجند نزول اجلال فرمود وامیر بایزید وامیر بیان وامیرحاجی برلاس وامیر تیمور گورکان بقدم انقیاد پیش رفته باردوی عالی پیوستند ناگاه خان بیجهتی امیر بایزید را بقتل رسانید وامیر حاجی خایف گشته برسبیل هزیمت عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید وچون نحوراشاکه قریه ایست ازولایت جوین فرود آمد بردست جمعی ازاشرار بقتل رسید اما امیرتیمور گورکان بواسطه امیرحمید که دوست پدرش بود درمجلس خان راه سخن داشت منظور نظر عنایت گشته بدستور سابق ایالت تومانات شهرسبز بوی متعلق شدوخان درقلب زمستان عزم رزم واستیصال امیرحسین که درآنزمان حاکم حصار شادمان بود کرده درکنار آب وخش باورسید وهردوسردار بتعبیه سپاه تهیه کارزار پرداخته در آن اثنا کیخسرو ختلانی ازامیرحسین روی گردان شده بمخالفان پیوست واین معنی سبب انهزام امیرحسین شده لشکریان خان حدود قندز وبقلان راتاراج وتالان کردند آنگاه پادشاه پسرخود الیاس خواجه خان رابحکومت ماوراءالنهر بازداشت وطایفه از امراء

وسپاه جته‌را نزد او گذاشت و بیك‌جیك‌را برجمله تقدیم‌داده چنان مقرر ساخت که امیر - تیمور گورکان پیوسته دراردوی الیاس خواجه‌خان باشد و پس‌از رفتن توغلقتمور بیك جیك‌دست تظلم‌و بیداد برگشاده‌ابواب منافع‌امراء وانجکیات‌را بربست وحضرت‌صاحب قران توقف نکرده عنان عزیمت بطلب امیرحسین منعطف گرادنید و در بیابان خیوق سر چاه سـاغج بوی رسیده امیرحسین از ملاقات آنحضرت بحصول اسبـاب جمعیت امیدوار گردانید .

ذکر محاربهٔ امراء باتکل و کشته‌شدن جمعی کثیر به‌تیر اجل

امیرحسین وامیرتیمور بعدازآنکه بیکدیگر پیوستند پیش حاکم خیوق که‌تکل‌نام داشت‌رفتند واوقصدگرفتن ایشان‌کرده امرا باشصت سوارعنان بصوب فرار انعطـاف دادند وتکل‌باهزار مردمکمل‌گریختگان را تعاقب‌نموده دروقت طلوع‌خورشید بدیشان رسید وازطرفین دست‌باستعمال‌آلات نبردبرده‌کشش وکوشش بآن مرتبه انجامید که‌از هزارنوکر تکل‌پنجاه‌نفر وازشصت سوار امراهفت‌تن‌باقی ماندند ودیگران‌کشته‌گشتند یازخمی شده‌گریز برستیزاختیارکردند آنگاه‌امراء به‌بیابان‌درآمده‌تکل‌بخیوق‌مراجعت نمود وچون‌شب شداز آن‌هفت‌کس که درخدمت‌امیرحسین وامیرتیمور مانده بودند چهار نفر اسبان‌ایشان‌را-دزدیده بماوراءالنهر گریختند وحضرت‌صاحبقران روزدیگر ازبیابان بیرون آمده‌بجماعتی ازتراکمه بازخورد و آنطایفه قصدقتلش‌کـرده حاجی محمدنامی آنحضرت‌را بشناخت واسب کشیده سوارساخت وصاحبقران‌نامدارآنشب درمیان‌ترکمانان بسربرده روزدیگر دوتومغا ویك‌قطعه لعل بدیشان‌بخشید و حاجی‌محمد دربرابر سه‌سر اسب ومایحتاج ترتیب‌نموده قولایجی نامی‌راگفت تاآنـحضرترا بامیرحسین رسانید و امیر تیمورگورکان امیرحسین را سوارساخته باتفاق متوجه محمودی‌شدند وبآن‌موضع رسیده‌وچاهی فروبرده دوازده‌روزتوقف نمودند .

ذکر گرفتارشدن‌امراء بردست علی‌بیك‌جونی‌قربانی وبیان بعضی دیگر ازحالات‌که ایشان راپیش آمد بتقدیرسبحانی

چون‌علی‌بیك جونی قربانی که برحدود مروو‌ماخان مستولی بودکیفیت حال‌امیر حسین وامیرتیمورگورکان راشنوده شصت مردمسلح فرستاد تا ایشان راگرفته بماخان بردند ودرموضعی موحش حبس‌کردند برادر بزرگترش محمدبیك برین جسارت‌اطلاع اطلاع‌یافته ازحدود خویش‌جهة امراتحف وپیلاکات ارسال‌داشته زبان‌بسرزنش علی‌بیك

گشاده اورا باطلاق ایشان مأمور گردانید وعلی بیك ازغایت‌خست هدایاء محمدبیك را تصرف نموده اسبی لاغر وشتری عنکبوت پیکر بامیرحسین وامیر تیمور داد وایشان را مطلق‌العنان ساخت ودر آن ایام‌مبارکشاه سنجری بامیران رسیده بنابر دوستی قدیم که نسبت بامیر تیمور گورکان داشت اسبان نیکو پیشکش کرد وصاحبقران در بدل آن‌مرا کبرا بامیرحسین بخشیده امیرحسین بطرف گرمسیر هیرمن روانشد وامیر تیمور روی بجانب ایل‌والوس خود آورد وبعداز اندك‌زمانی که درآندیاردرلباس اختفاء روزگار گذرانید بخراسان‌رفته باملك‌معزالدین حسین کرت ملاقات فرمود وملك مقدم آنحضرت را مغتنم دانسته‌اسب خاص‌و مبلغ‌ده هزاردنیار کپکی ومقداردویست خروار غله از مال سرخس پیشکش کرد ورخصت معاودت ارزانی‌داشت وامیرحسین ازین‌معنی وقوف‌یافته اورانیز هوس اختلاط ملك درخاطر افتاد وبهراةرفته روزی چندآنجا بسر برده در آن اثنا توغلقتمورخان ایلچی نزد ملك‌معزالدین‌حسین فرستاده امیرحسین را از وی‌طلب نمودو ملك‌امیرحسین رابصوب قلعهٔ‌گزیوروانه کرده یکی از نوکران خود را برهان‌شاه نام مصحوب‌ایلچی توغلقتمورخان‌بپایه سریراعلی‌ارسال‌داشت وچون برهانشاه به‌مقصدرسید وخان‌حال‌مآل‌امیرحسین ازوی پرسید بعرض‌رسانید که امیرحسین‌درقلعه گزیو که محبسش بود ازعالم انتقال‌نمود وتوغلقتمور این عذررا بسمع قبول‌جای‌داده برهان‌شاه رااجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعدازمفارقت ازملك حسین بماوراءالنهر شتافته ازبیم‌اعداچندگاه پوشیده وپنهان بسرمیبرد ودرآن اوقات چهل وهشت‌روز در سمرقند درخانه خواهر بزرگتر خویش قتلق‌ترکان آغا وچهل وهشت روز دیگر درقریهٔ آچغی‌میبود واز آن‌قریه‌شب درمیان بکنار آب‌آمویه‌رفته درآن‌منزل‌تیمور خواجه‌اغلان وبهرام‌جلایر بوی پیوستند وباتفاق‌روی‌بقندهار آوردند زیراکه امیرحسین ازقلعه‌گزیو گریخته بدانجانب‌رفته بود وامیر تیمور گورکان ورفیقان بعد ازطی منازل وقطع‌مراحل درهیرمن بمنزل تومن نکودری بامیرحسین رسیده باتفاق‌یکدیگر روی‌بسیستان نهادند وباآنکه والی‌سستان بمعاضدت امیران بردشمنی قوی که‌درآن اوآن اورا‌پیداشده‌بود ظفریافت سرشت بد او رابرسلوك‌طریق غدرباعث آمده‌جمعی کثیر ازسکزیان رامقرر ساخت که چون امیر حسین وامیر تیموراز سیستان بیرون روند سر راه برایشان‌گیرند آنگاه آن‌دوامیرشجاعت پناه‌را اجازت‌معاودت دادوسیستانیان دراثناء راه بدیشان باز خورده وآغاز قتال‌کرده جنگی‌سخت روی‌نمود و امیرتیمور گورکان را تیری بردست و زخمی برپای مبارك‌رسید و ملازمان موکب عالی دشمنان را بازپس‌نشاندامیرحسین و حضرت‌صاحبقران بگرمسیر شتافتند وامیرتیمورجهةمعالجه‌جراحات‌درخانه تومن‌نکودری توقف‌کرد و امیرحسین بانودکس روی بصوب‌بقلان آورد و در راه از آجونی برادر بیکجیك شکست‌یافته دوازده‌کس بموضع‌شیرتو رفت وچون جراحات امیرتیمو گورکان التیام پذیرفت باتیمور خواجه اغلان وبیست وچهارنفر از ملازمان عنان‌عزیمت بجانب

ارصف منعطف گردانید و پس ازوصول یکهمزد نوکری سونج نام را نزد امیرحسین فرستاده تااورا ازصحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب ارصف کند واز کهمرد نیز کوچ فرموده دراثناء راه قزانجی ولدحسین باصدسوار وتغلق خواجه برلاس وامیرسیف الدین وشیر بهرام بموکب همایون پیوستند وچون ارصف نزول موکب حضرت صاحبقرانی مشرف گشت امیرحسین باصدوسی سوار وصدوپنجاه پیاده بدانجا رسید وبدیدار صاحب قران کامکار اظهار مسرت فرموده درباب تسخیر مملکت باوی آغاز مشورت کرد و خاطر بر آن قرار یافت که نخست بجانب قلعه اولاجورو ند ومنکلی بوغاء وسلدوز راکه داعیه سرکشی داشت ازپای درآرند ومنکلی بوغاء ازکیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت ودر بن اثنا از ایل دولان جاون سیصدمرد بملازمت امیرحسین وامیرتیمورشتافته غاشیه خدمت بردوش گرفتند واملس ولدتومن بادویست نفر اسب بسیار رانده ضمیمه عساگر نصرت مآثر گشت وامرا بدره گز رفته درمیدان ایلچی بوقا نزول نمودند و شنودند که امیرجاکو بن مبارك بن سوغان بن قادان بن شرغه بن قراجار نویان و امیر سلیمان برلاس وامیرموسی وامیرجلال هندوکاه برلاس بترمد آمده اند وعازم ملازمت اندومقارن اینحال خبر رسید که منکلی بوقا وابوسعید وحیدر باششهزار مردصفدر بخیال آتش قتال بر کنار آب سیاه نزول نمودند وامیرحسین وحضرت صاحبقران مانند برق وبادروی باعدا نهاده در آن اثنا امیرجاکو ورفیقان ازجانب ترمد دررسیدند وامیرحسین و امیرتیمور مستظهر ومطمئن خاطر گشته بمقابله ومقاتله دشمنان اقدام نموده بدیدن عروس فتح وظفر فایز شدند ومنکلی بوقاو معاونان اوهزیمت غنیمت دانستند .

ذکر عبور امیر حسین وامیرتیمور از آب و ظفر یافتن برمخالفان خذلان مآب

چون امیرحسین وامیرتیمورگورکان خاطر از ممر منکلی بوقا و ابوسعید وحیدر فارغ ساختند وروزی چند درحدود بلخ وقندز وبقلان وطالقان و بدخشان بیاسامیشی سپاه پرداختند وباپادشاهان بدخشان صلح کرده آهنك ارهنك نمودند وپس از وصول از آب گذشته براه سالی سرای عازم ختلان شدند وازچول عبورفرموده موضع دشت کولك رامعسکر ساختند ودرآن منزل بتحقیق پیوست که توغلق سلدوز وکیخسرو و ختلایی سپاه چته راسر کرده با بیست هزار مرد درحدود پل سنگین نشسته اند وحال آنکه در آنزمان لشکر ظفرقرین زیاده از شش هزار نفرنبود و حضرت صاحبقرانی بتائیدسبحانی واثق بوده از آن شش هزار تن دوهزار سوار جرار ملازم رکاب سعادت آثار ساخت ورایت نهضت بحرب اعداء برافراخت و درسرپل سنگین بسان شیرعرین برایشان تاخت واز

چاشتگاه تا بیگاه زمان محاربه امتداد یافته دروقت غروب دلاوران جانبین بموافقت خورشید خنجر گزار پای ازمعرکه کارزار بیرون نهادند وچون عدداعدا افزون ازحدتعداد بوددرآن شب صاحبقران صایب تدبیر اندیشه برحل آنواقعه معضله گماشته امیرموسی وامیرمویذ ارلات واوجقرا بهادررا با پانصدمرد که هریك درآئین نبرد رستم دستان را غاشیه کش خویش میشمردند دربرابر دشمنان بازداشت وبه نفس نفیس باهزار وپانصد نفر دیگر بجانب بالاء آب توجه کرد ودرجوف لیل مجموع آنخیل بشناء ازآب گذشته بقلال جبال صعودفرمودندوروزدیگر قراولان پی اسبان دیده دانستند که طایفه ازآب عبور نموده اند اماحقیقت حال برایشان مبهم مانده شب دیگر که شعلات کواکب برذروهٔ سپهر کنار علی علم نمایان شد صاحبقران گیتی افروز فرمود که برز بر جبال آتش بسیار برافروختند مخالفان ازشنیدن خبرروز ودیدن اثر شب متحیر و مضطرب گشته هرطایفهٔ بطرفی گریختند وامیرتیمور گورکان ازآن کوه مانندسیل باشکوه فرورانده ایشان را تامیدان کجراتی تکامیشی نمود ودرآن منزل امیرحسین بآنحضرت پیوسته از اهتزاز نسایم این فتح مبین بنضارت ریاض دولت واقبال امیدوارشده نوبت دیگر صاحبقران رستم اثر بادرهزار مرددلاور برامیرحسین پیشی گرفته چون بدربند آهنین رسیدند اهالی شهر سبز فوج فوج روی امیدبدرگاه خلایق پناه نهادند و امیرصاحبقران سیصد نفراز لشکر همراه خویش گردانیده دیگرانرا بتوقف مأمور ساخت وبعدازطی مقداری مسافت امیر سلیمان برلاس و امیرجاکو برلاس و امیرسیف الدین را با دویست سوار فرمودکه بطرف کش ایلغار نمایند وهریك دوبندشاخ پربرك ازدوجانب اسب درآویزند تاداروغه کش کرد وغبار بسیار مشاهده نموده تصورکثرت وصول سپاه نماید وبگریزد وامرا برین موجب بتقدیم رسانیده وتدبیر موافق تقدیر افتاد وداروغه فرار برقرار اختیار کرد آری چون ارادهٔ ازلی باشتعال آتش اقبال دولتمندی تعلق گیرد گاه از انوار تدبیر ضمیر منیر شعله برافروزد که خرمن جمعیت لشکری بسوزد وگاه از اهتزاز نسیم رای صوابنمای گردی برانگیزد که بمجرد مشاهده آن سپاهی بگریزد **رباعی** هرکس که ز فضل ایزدی بهره وراست ✿ برچهرهٔ اوزنور دانش اثر است اندرنظرش عروس اقبال و ظفر ✿ هردم ببهانهٔ دگر جلوه گراست

ذکر محاربه قبی میتن و ظفر یافتن امیر حسین و امیرتیمور بردشمن

امیرحسین نویان وامیر تیمور گورکان بعداز انهزام داروغه کش بخاطر خرم و دلخوش درآن بلده نزول اجلال فرمودند درآنوقت الیاس خواجه باجنود فراوان درمنزل تاش آریغی که درچهار فرسخی شهرسبز واقع است اقامت داشت ودرخلال آن احوال

توغلقتمورخان درتختگاه خویش وفات یافته بود والغ توقتمور و امیرحمید آمده بودند که الیاس خواجه خانرا بدانجانب برند القصه امراء بعداز اجتماع لشکر ها ازکش بخزار خرامیدند ودرآن مقام بمزار خواجه شمس رفته بایکدگر لوازم عهد وپیمان در میان آوردند که طریقه موافقت مرعی داشته پیرامن خلاف نکردند ودرآن اوقات روزی امیرتیمور گورکان خوابی دید که دلالت برآن میکرد که علی اسرع الحال برمخالفان ظفرخواهد یافت بنابرآن قوی دل ومطمئن خاطر گشته کیفیت واقعه را باامیرحسین در میان نهاد وباتفاق متوجه رزمگاه شده بتعبیهٔ سپاه پرداختند ازآنجانب الیاس خواجه خان نیزعزم ستیز کرده لشکر مرتب گردانید ودرموضع قبی میتن امواج دریای فتن درتلاطم آمده دلیران تهمتن ومبارزان دشمن شکن درهم افتادندو جمعی کثیر از جنود جته جنه پهلوانی بدست گرفته روی بحضرت صاحبقرانی آوردند وملازمان موکب عالی آغازشبه کرده زمرهٔ ازمعارف خاص الیاس خواجه را جریح وقتیل گردانیدند آنگاه بیکبار مردان میدان پیکار تیغ وخنجر دریکدگر بسته ابواب کشش وکوشش برگشادند وکنار آب بادام را ازخون نوش لبان گل اندام عنابی ساخته ازهردوجانب داد شجاعت و پهلوانی دادند **مثنوی** زیکسو لشکر صاحبقرانی ✡ عیان کردی طریق جانستانی زپیکار خدنك تیر آهنك ✡ زمین را دادی ازخون بلارنك وزانسو لشکر جرار خانی ✡ نکردی کارغیر از تیغ رانی زدی برفرق هرکس تیغ خونبار ✡ دوتاکشتی زسرتاپا بیکبار عاقبت نسیم فتح و نصرت برپرچم علم امیرحسین وامیر تیمور وزیده الیاس خواجه خان فرار نمود وبسیاری ازلشکر یاتش کشته گشته ازاعیان امرا اسکندر اوغلان وامیرحمید ویوسف خواجه در پنجه تقدیر گرفتار شدند وروزی چندمقید بوده بقتل رسیدند وامیرحسین وامیرصاحبقران بعداز مشاهده صورت فتح وظفر وتکامیشی دشمنان بداختر واشتغال بنشاط شکار درموضع اقار ضمان عنایت حضرت خداوند بدالملك سمرقند شتافتند وکابلشاه اوغلان راکه ولد دورجی بن ایلچیکدای بن دواخان بود به پادشاهی برداشتند وآن زمستان ازعمردولت حظی تمام یافتند .

گفتار در بیان جنك لای وانهزام یافتن لشگر جغتای

دربهار سنه خمس وستین وسبعمائه که خاقان کل باصناف حشمت و تجمل روی بانجمن الوس ریاحین آورد وبزخم پیکان خارجنور شتوی را ازفضای گلزار منهزم کرد الیاس خواجه خان جهة انتقام کارزار قبی میتن باجمعی کثیر ازلشکر پرمکروفن بجانب ایل والوس جغتای نهضت نمود واینخبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده امیرحسین را تنبیه فرمود وآن دوامیر بلندسریر سپاهی غرق درجوشن وتیغ و تیر مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا برافراختند وازآب سیحون گذشته طبقات حشم بمورچل خودخیمه

وخرگاه منصوب ساختند وازآنطرف الیاس‌خواجه‌خان نیزرسیده کنار آب بادام رانیز معسکر گردانید وامیرحسین باتفاق امیرتیمور پیشتررفته بعداز تقارب اعدا به‌تعبیهٔ‌دلیران صف‌آرا مشغول گردید امیرجاکو وامیرسیف‌الدین وامیرمراد برلاس وعباس بهادررا درقول جای‌داده بنفس‌خویش بالشگری بهنگام کارزار از اسفندیار بیش دربرانغار بایستاد وامیرتیمور گورکان باجمعی کثیرازسپاه رزمجوی‌درجوانغارعلم اقتداربرافراخت وامیرحسین درهرطرف از میمنه‌ومیسره طایفه از اعیان امرا وبهادران رابهرآولی‌مقرر ساخت ازآنجانب الیاس خواجه‌خان نیزجنودجته راتعبیه‌کرده بمعرکه‌شتافت ودلیران جانبین درکنارآب بادام باستعمال آلت‌کارزار پرداخته بباد حمله آتش‌قتال التهاب‌یافت چون‌سپاه امیرحسین وامیرتیمور بکثرت‌عدد وفور تهورموصوف بودند سرداران جته جنه‌مکر برسر کشیده بعمل‌سنك یده‌اشتغال‌نمودند وبحسب خاصیت آن سنك که از بدایع صنایع آلهی است بی‌لبث‌ودرنك درفضای‌معرکه جنك‌چندان اشك‌ازدیدهٔ سحاب ریزان‌و روان گردید که گوئیا از تاثیر کره اثیر جوهر هوا مستحیل بآب شده‌بیکبار فروبارید بیت زآشوب باران‌وجوش حباب ☆همه‌جوشن‌وخود گردیده‌آب تیرتیز پرواز در فضای هوا پرباز نتوانست کرد وکمان کیانی به‌علت استرخا مبتلا گشته روی‌بگوشهٔ آوردنیام حسام ازرشحات غمام‌گوهر باربسان ابارنم بیرون داد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان نوخاسته بودخم‌گرفته سربزانونهاد قوایم‌اسبان صبارفتار بواسطه وفورلای و کل‌ازحرکت بازماند واثواب ازکثرت‌ترشح سحاب‌گران شده مبارزان رابگوشهٔ‌نشاند **قطعه** یده کردند سروران جته ☆ تا زمین همچوبحرا خضرشد پای‌مرغابیان بحرمصاف ☆ راست‌چون پای‌بط شناورشد وچون ازسیلان باران‌آنچه مقصود مخالفان‌بود بحصول پیوست نمدها ازسر انداخته وتیغها ازنیام‌آخته برلشگر جغتای تاختند وآثار تسلط و اقتدار ظاهر وآشکار ساختند مع‌ذلك امیرصاحبقران بقدرامکان ثبات قدم نموده لوازم کشش‌وکوشش بتقدیم رسانید وامیرشمس‌الدین راکه ازجمله اعیان‌شجعان سپاه‌الیاس خواجه‌خان بود بگریزانید وتابان‌بهادر وملك‌وهمدری را متعاقب‌نزدیکدیگر فرستاده پیغام‌داد که مصلحت درآنست که قدم‌جلادت پیشتر‌نهند تابموافقت همروی بمیدان آورده مخالفان را مستاصل‌سازیم وبعنایت آلهی رایت‌فتح ونصرت برافرازیم وامیرحسین که درآن اوان اعمال حسنه‌را بافعال‌سیئهٔ تبدیل داده بودهربار فرستاده صاحبقران کامکار را بناخوشی تمام‌بازگردانید بنابرآن امیرتیمورگورکان آزرده خاطر گشته درامرقتال طریق اهمال مسلوك‌داشت وشب‌هردولشگر از یکدیگر جداشده علی الصّباح که ترك خونریز فلك بقلم‌ستیز علم‌نورانی مرتفع گردانید بازهردو فریق صفها آراسته‌دست به تیروکمان وسیف وسنان بردند ودرین روزنخست سپاه‌بحمله انهزام یافته بالاخره‌امیر شمس‌الدین باطایفه ازمردم جلادت‌آئین بمعرکه رسید و گریختگان راچشم برتوقش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند وبهیات اجتماعی برلشگرماوراءالنهر حمله کرده

غالب آمدند وامیرحسین وامیرتیمور باخیل وحشم پشت برمعرکه گردانیده اسبان ایشان بربالای‌لای وگل افتاد وده‌هزار نفر ازلشگر جغتای عرصه تلف گشتند وامرا بحوالی سمرقند وشهرسبز شتافتند وامیرحسین بی‌توقف بسالی‌سرای رفت وایل والوس خودرا ازجیحون گذرانید ودرشیرتو منزل گزید اما امیرصاحبقران بامید آنکه شاید مهمی از پیش‌تواندبرد روزی‌چند ازآب عبورنکرد و دوازده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه اوغلان وچاورجی وعباس راباهفت‌قشون منغلای گردانید وفرمودکه بطرف‌سمرقندروند وآنطایفه ازآنحضرت جداگشته اکثر باعدا پیوستند لاجرم بخاطر صاحبقران سعادت انتمارسیدکه روزی چندباروزگار میباید ساخت وازآب گذشته‌درحدود بلخ‌لوای‌اقامت برافراشت وتیمورخواجه را بسبب تقصیری‌که دروقت امارت لشگر منغلای ازوی‌صدور یافته‌بود بیاسا رسانیده وجودش رانابوده انگاشت .

ذکر سلوك‌مولانا زاده سمرقندی ومولانا خردك بخاری در طریق سربداری و مراجعت نمودن لشگر جته در عین خجالت و شرمساری

چون‌امیرحسین وامیرتیمور شکست یافته ازجیحون‌عبورنمودند ومغولان بی‌ایمان بعزم‌نهب وتاراج بصوب‌سمرقند توجه فرمودندسیلاب اضطرار بناءثبات وقرارمتوطنان آن دیاررا منهدم گردانیده مولانا زاده‌سمرقندی‌که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم‌را بردفع مغولان تحریص‌نموده دربارهٔ وجوب صیانت نفس ومال واهل و عیال سخنان برزبان گذرانید وسمرقندیان آن کلمات رابسمع رضاجای داده‌زمام اختیار خودرادرقبضه اقتدارمولانازادهٔ‌سمرقندی ومولاناخردك بخاری‌که تیراندازی جلد بود وابوبکر کلوی خلاف‌که اوصاف سربداری برروی‌صادق می‌آمد نهادند وایشان شهررا کوچه‌بند کرده‌برجادهٔ ممانعت سپاه‌جته ثبات‌قدم ورزیدند ومغولان مدتها درگرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند وچون نزدیك‌بآن رسیدکه سمرقند ایشان را مسخرکرد واموال ودیارمسلمانان درمعرض تلف آیدناگاه بمقتضای قضاء ایزدتعالی و بادرمیان چهارپایان سپاه الیاس خواجه‌خان افتادچنانچه ازچهار اسب‌یاده ازیکی‌زنده نماند ومغولان خائف‌وحیران شده اکثر ترکش و پرتل زین‌برپشت بستند وپیاده روی بدیارخویش‌نهادندوچون سربداران‌سمرقندآن‌مهم کلی‌ازپیش‌بردند پای‌دروادی‌شرارت وفتنه انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا درازکردند واین اخبار بسمع‌شریف صاحبقران‌کامکاررسیده مسرعی‌همعنان برق وبادنزد امیرحسین فرستاد وازکماهی‌حالات أعلام‌داد وامیرحسین خوشدل ومسرور بطرف سالی‌سرای در حرکت آمده امیرتیمور

گورکان باستقبال روانشد و درحدود بقلان میان ایشـان اتفاق ملاقات افتاده درتنظیم امورملك وملت بایکدیگر سخنان گفتند وازوفور تهور سربداران سمرقند اندیشه‌مند گشته جهة مصلحت وقت‌خلع‌وهدایابدیشان فرستادند چنان مقرر کردند که‌در آن‌زمستان امیرحسین درسالی سرای بسر برد وامیرصاحبقران درکش و نخشب قشلاق فرماید ودر وقت نزول‌جمشیدخورشید در بیت‌الشرف از دوطـرف بسمرقند روندآنگاه صاحبقران عالیجاه عزم‌نخشب نموده در آن زمستـان پرتواهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت و چون آن خلـع و تحف بسمرقند رسـید سربداران شـادمـان شده مولانا زاده نبرکسات و تنتسوقات جهة صاحب قران حمیده صفات بطرف‌قرشی‌روان‌ساخت

گفتار دربیان رفتن امرا بسمرقند وکشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیرحسین وحضرت‌صاحبقران

دراوائل فصل فروردین که فراش‌نامیه جهة نزول‌سلطان‌گل درفضای باغ‌وبستان بساط زمردین مبسوط‌گردانید واز اقتضای هوای راحت افزای اردی‌بهشتی اختلاف‌در الوان وروایح ازهاروریاحین ظاهر وهویداگردید امـیرحسین و امیرتیمور برمرکب شجاعت وتهور سوارگشته هریك ازمنزل قشـلاق روی توجه بسمرقند نهادند وبعد از نزول درکان‌گل واجتماع سربداران رخت هستی ایشان‌را بباد فنادادند مگرمولانازاده سمرقندی‌که بنابرالتفات خاطر صاحبقران ستوده مآثر ازآن مهلکه نجـات یـافت و دیگر پیرامن فضولی‌نگشته بکاشـانه انزواو انقطاع شتافت و چون مشیت ایزدمتعال مقتضی‌آن بودکه امر سلطنت و جهانبـانی من‌حیث‌الاستقلال تعلق بامیرتیمورگورکان گیرد و آفتاب اقبال امیرحسین بسرحد زوال رسیده محبـت ومودتش درقلوب خاص و عام سمت نقصان‌پذیرد درخلال این احوال بخل‌وخست‌که بدترین صفـات خیمه اصحاب ریاست است برمزاج اوغلبه‌کرد همگی همت وجملگی نهمت روی‌توجه بجمع اموال و اندوختن ذخایر آورد برامراء عظام ومخصوصان‌صاحبقران کردون غلام‌مبلغ کلی‌تحمیل نمـود ومحصلان بهرام صولت جهة تحصیل آن اموال تعیین فرمود وچون بسبب اتلاف یراق‌و اموال درجنك لای‌دست امرابچیزی‌نمیرسید از اداء آنچه امیرحسین طمع‌داشت عاجز آمدند وامیرتیمور دست دریانوال‌کشاده امیرجاکو برلاس وامیرسیف‌الدین و آقبوقا بهادر وایلچی‌بهادر ودیگر مقربان خودرا امداد واعانت‌کرد ودربرابرزری‌که محصلان میطلبیدند اجناسی‌که دست مکنت‌آنحضرت بآن میرسید برطبق عرض‌نهاد از آنجمله یـاره وکوشوارهٔ حرم‌خاص خود اولجای ترکان‌آغاراکه خواهر امیرحسین بود پیش برد وامیرحسین باوجودآنکه دانست‌که آن اشیا ازخواهراوست بستاند ومعذلك سه‌هزار دینار ازوجه رقم‌باقی ماندامیرتیمور اسبان خویش درعوض آن مبلغ پیش‌کشید

وامیرحسین منفعل شده اسبان‌را قبول نکرد اما گفت که من بسالی‌سرای میروم میباید که مبلغ باقی را نقد نموده ازعقب من‌ارسال نمائی وامیرحسین بسالی‌سرای رفته بواسطه این افعال ناهنجار خاطر صغار و کبار ازملازمتش متنفر گشت امامیدانستند که تاوقتی که امیرتیمور گورکان باوی موافق باشد پیرامن‌خلاف نمیتوانند گردید بنا بر آن علی‌درویش ولدامیر بایزید جلایر وفرهاد باتفاق بعضی از اهل‌فتنه و فسادمکتوبی مضمون‌آنکه امیرتیموز بخیال استقلال قدم‌درروادی‌مخالفت نهاده و بجمع آوردن لشگر و ترتیب‌شمشیر وخنجر مشغولست نزد امیرحسین فرستادند وامیرحسین آن‌سخنان را کالنقش‌افی‌الحجر برلوح خاطر مرتسم گردانیده نشانی ارسال داشت مبنی ازآنکه امیر تیمور باجمعی که‌حدیث مخالفتش را نوشته‌اند نزد ارده خاتون رود تا تحقیق آن صورت نمایند و ارده‌خاتون دختر ترمشیرین‌خان و مادرزن امیرحسین بود القصه بنابرین واسطه غبار نزاع میان امیرحسین وامیرتیمور ارتفاع یافت ودرآن اثنا اولجای ترکان آغاراه‌سفر آخرت پیش‌گرفت وعلاقه خویشی سببی بین‌الجانبین صفت‌انقطاع پذیرفت ودرپا ئیزسنهٔ سبع وستین وسبعمائه صاحبقران ظفرقرین بالشگر جلادت آئین بعزم‌رزم امیرحسین در حرکت آمده امیرسیف‌الدین رادرمقدمه ارسال داشت وامیرحسین بخیال آنکه مرغدل آنصاحب حشمت صایب تدبیررا به‌مکروتزویر دردام انتقام‌کشد ملك بهادر وعبدالله بیر اورا باعهدنامه سست‌تراز اساس‌دولت خویش‌پیش‌آنحضرت‌فرستاد وطالب‌مصالحه و ملاقات‌گشت امیرتیمورگورکان بوثیقهٔ امیرحسین وسخنان بیهوده ایلچیان او التفات نفرمود وامیرحسین باسپاهی فراوان بجانب آنخسرو عالیشان نهضت‌نموده باردیگر آغازحیله وفریب‌کرد وخضرخزانه دار را بامصحفی که‌بآن سوگند خورده بود ارسال داشته‌پیغام دادکه‌نزاع مامستلزم تخریب‌ولایت وتفرقه‌سپاهی ورعیت است اکنون‌آنسب چنان می‌نماید که جریك‌اینجانب درچغانیان ولشگرتو درخزار توقف‌کنند وهریك از ماباصد سوار درتنك چکچك باهم ملاقات فرمائیم وبی‌شایبه تفاق قواعدعهد ومیثاق موکدگردانیم هرچند برضمیر امیر کشورگیر منکشف وهویدابود که امیرحسین دربن ملایمت‌غیر مکروخدیعت غرضی ندارد اما بنابر مبالغه امرا سررضا جنبانیده باسیصد سوار درحرکت آمدبعزیمت آنکه دویست‌سواررا جهةرعایت حزم‌درقریه نوتوقف‌نماید وباصدکس بتنك‌چکچك رود امیرحسین چون برتوجه آنحضرت اطلاع‌یافت طریقه‌عذر وخلف وعده مسلوك داشته فرمانداد تا سه‌هزار سوار خنجرگذار بجانب صاحبقران کامکار ایلغارکنند وتا اورا بدست نیارند ازپای‌ننشینند وآنجماعت در نواحی تنك‌جرم بآنحضرت رسیده نایره‌قتال مشتعل‌گردید ودشمنان تاقتلش‌جنك‌کنان درعقب امیرتیمور گورکان بودند آنگاه بازایستادندواینخبر بخزاررسیده سپاه نصرت‌شعار متفرق‌گشتند وحضرت صاحبقران ازقتلش‌بقرشی‌شتافت وازآنجا درجوف‌لیل بامعدودی ازخیل‌بصوب ماخان درحرکت آمده از آب آمویه عبور فرموده بچول درآمده سرچاه شوراب را

منزل ساخت ولشگر امیرحسین در صباح همانروز که امیرتیمور گورکان ازقرشی نهضت نموده بود بدانجا رسید امیرموسی تابجوت برتق و فتق مهمات آن دیار مشغول گردید اما صاحبقران سعادت انتما از سرچاه شوراب قاصدان سخندان نزد ملك معزالدین کرت ومحمد بیك جونی قربانی روانه گردانید تامعلوم نمایند که آن دوسردار باآنحضرت در مقام وفا ووفاق اند یا سرخلاف و نفاق دارند وزمان غیبت ایلچیان دوماه و نیم امتداد یافته درآن مدت هرکاروانی که ازخراسان بسرآنچاه میرسید پادشاه عالیجاه ایشانرا بتوقف مأمور میگردانید وچون ایلچیان معاودت نمودند آوازه درانداخت که ملك هرات استدعاء حضورما کرده و کاروانیان رااجازت داده بامتعلقان سوار گشت وروی بصوب هرات آورد وچون تجار بقرشی رسیدند امیرموسی وسایر اعیان لشگریان امیرحسین خبر امیرتیمور گورکان ازایشان پرسیدند سوداگران جواب دادند که امیرتیمور بامردم خویش پیش ملك هرات رفت وامیرموسی آن سخنان را تصدیق نموده ازقلعه نصف بیرون آمد و باهفت هزارسوار موضع بیمراغ را منزل ساخت وملك بهادر باپنجهزار سوار ازایل قراوناس درقرغاشون توبه وگنبدلولی علم اقامت برافراخت .

ذکر توجه نمودن امیرصف شکن بجانب قرشی وانهزام یافتن مخالفان درغایت مذلت وناخوشی

چون صاحبقران کامکار کامیاب در منزل شوراب کاروانیان را اجازت داده برسمت هرات روانشد بعداز رحلت قافله بازگشته در منزل مبارك نزول کرد وموازی مدتی که کاروان ازآنجا بقرشی تواندرسید توقف فرمود آنگاه همت عالی نهمت با دفع اعداء دولت مصروفداشته عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف گردانید ودرآن زمان دویست و چهل وسه کس درملازمت موکب همایون بودند امابیشتر درسلك اعاظم امراء شجعان انتظام داشتند مانند سیورغتمش اوغلان وامیرداود وغلات وامیرجاکو برلاس وامیرسار بوغاء جلایر وحسین بهادر وامیرسیف الدین تکو وعباس بهادر ازقبیله قبچاق وآقبوغا بهادر ازقوم نایمان ومحمودشاه بخاری وغیرهم ازمردم کارزاری وآن مهرسپهر کامکاری باوجودقلت عددو کثرت عدواعتماد برعنایت حضرت عزت وقوت دولت کرده روی براه آورد وبعدازوصول بکنار آب آمویه باچهل وسه کس بشناازآب گذشته وازقریهٔ خسار کشتیها گرفته بکنار آب برد تاسایرسپاه عبورنمودند وازآنجاشب درمیان بشیرکنت رفته امیرجاکو صلاح درآن دید که شبیخون برسراعداء دون برند وصاحب قران مؤید بواسطهٔ قلت عدداین رای را نپسندید وسپاه رابتوقف امرکرد بهمراهی مبشر وعبدالله روی براه نهادوچون بکنارخندق حصار قرشی رسید پیاده شده مبشررا بحراست اسب

مأمور گردانید و باعبدالله ازممر تر ناوی که آب از آنجا بشهر میرفت ازخندق گذشته بخاك ریز بر آمد و بدروازه که بجانب خزار است رسیده بنفس نفیس دست بردروازه نهاددانست که پس آن رابخاك انباشته اند مراجعت فرموده نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت و جائیکه دیوارش پست بود بعبدالله نموده گفت محل نردبان نهادن ودرآمدن بقلعه این است وازهمان تر ناب ازخندق گذشته برسبیل سرعت بملازمان پیوست و بمرافقت ایشان بازروی بقرشی آورد وچون بلب خندق رسیده همه را پیاده ساخت وچهل وسه کس راپیش اسبان بازداشته صدنفر مرد دلاور با نردبانها که از یوزدالغ بر گرفته بودند بخاك ریز فرستادتا آنهارا برممری که بعبدالله نموده بود نهاده بقلعه روند و به نفس نفیس باصد کس دیگر منتظر فتح الباب بردردروازه بایستاد وآن صد نفر بعنایت فرازنده حصار اخضر برهمایون ممر نردبان وضع کرده وبقلعه درآمده تیغ انتقام از نیام کشیدند و بدروازه رفته محافظان را غافل بلکه مست لایعقل یافتند وهمه راکشته درویش بکه به تبر قفـل دروازه بشکست وملازمان موکب همایون یرغو کشید بقلعه درآمدند وزلزله درقرشی افتاده مغولان شوله مست سراسیمه ازخواب برجستند ورعایاء بیچاره حیران مانده باهم سخن در پیوستند که آیاحال چیست وباعث بربن آشوب وغوغا کیست وحضرت صاحبقرانی دروازهاء قرشی را مضبوط ساخته عیال واطفال امیرموسی بدست سپاه مظفر لواء افتـاد وبموجب فرمودهٔ محمدبیك بن امیرموسی راکه درصغر سن بود راه گریز باز دادند تـا بپدر پیوندد غرض آنکه چون بیگناگاه این خبر بقلتیول امیرموسی رسید تفرقه باحوال سپاه اوراه یافت و درهمانشب محمدبیك نزدامیر موسی رفت وکیفیت واقعه بازگفت اماچون امـیرموسی لشگر بسیارهمراه داشت دل ازجای نبرد وروزدیگر امیرموسی وملك بهـادر با دوازده هزارکس بظاهرقرشی شتافته آن بلده رامرکزوار درمیان گرفتند وامیرتیمور گورکان دروازه وبرج وبـارهٔ شهر را مضبوط ساخته بهمگی همت متوجه دفع اعـداء دولت گشت ودرآنروزامیرمؤید آلات باسی سوار که هریك درمیدان پیکار هژبری بود خنجر گذار ازشهر بـیرون تاخته کارزاری نمـود که داستان هفتخوان اسفـندیار رامنسوخ ساخت وشصت سراسب اولجه کرده بقلعه درآورد ودورکه بهادرمانند دولت اقبال ازامیر موسی وملك بهادر گریخته درسلك سایر عساکر نصرت مآثر انتظـام یافت وروزدیگر ایلچی بوغا بهادر وآقتیمور بهادر پل روان انداخته باپنجاه مرد بعزم نبرد بیرون تـاختند و علیشاه ودرویشك یرغوچی بابیست نفراز عقب آن دوامیر دلاور شتافتند وازصف اعـدا طغی بوغا بهادرمتوجه شیران بیشه هیجا گشته بیکضرب شمشیر آقتیموربهادر راکشته گشت واوزبکی که یکی ازنوکران امیرموسی بود بغرور موفورپای درمیدان نهاده قران بوغا هردو دستش رامحکم بگرفت وبنگی بهادر مهمش را باتمام رسانید وامیرسـار بوغا و ایلچی بهادر ازبالای دروازه آغازشبه کرده طایفه ازمخالفان راکه درهـاوتو برهابپای حصارآورده بودند بگریزانیدند وازسپاه اعداتوکل باصدمرد آغاز نبردنمود ودرآن

محل صاحبقران سپهر اقتدار باپانزده سوار تیغ جلادت آخته ازحصار بیرون تاخت و برهر طرف که حمله آورد جمعی را برخاك هلاك انداخت وامیرموسی باوجود لشکر بسیار و غرور بیشمار غبار بی ناموسی وادبار برفرق خویش بخته از پیش اندك نفری فرار برقرار اختیار نمود ولیکن ملك بهادر بالشکر قراوناس که پنجهزار بودند در طرف دروازه خزار پای ثبات وقرار تا آن غایت استوار داشت که صاحبقران کامکار باشصت نفر ازشیران بیشهٔ کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملك چون دید که آن مؤید بتائید ملك ـ مجید بنفس همایون متوجه اوست تاب مقاومت درجبلت خویش نیافت لاجرم پشت برمعرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین بنفس نفیس دشمنانرا تکامیشی فرموده جمعی راکه برساقهٔ لشکر مخالف بودند بگریزانید واسبان کوتل ایشانرا بگرفته همچنان میراند تابملك بهادر رسید واوهمعنان آرزوملك آغا که دختر امیر بایزید جلایر وخاتون امیرموسی بودطی مسافت مینمود امیر تیمورچون ایشان رادید آواز برکشیده ملك را گفت که از سرخون تواگرچه ریختنی است درگذشتم مشروط آنکه ازنسوان جداشوی وملك اینمعنی رافوزی عظیم دانسته بمضمون کلمهٔ من نجابرأسه فقدربح عملنمود وضعفا آغاز تاختن کرده صاحبقران سرافراز ازعقب می شتافت وبآن زنان نوکری بودعاشق تاز نام تیروکمانی بردست وهرگاه آنحضرت نزدیك بایشان میرسید عاشق تاز تیررا برمی کشید وتاعدم وقوفش درآن کار ظاهر نشود نمی انداخت وامیر ـ تیمور گورکان بگمان آنکه آن مردك در آن کار مهارتی دارد دلیر پیش نمیرفت تابجهة طمع درعورات تیری بذات خجسته صفات نرسد وهدف سهام ملامت طبقات انام نگردد و درین حین بارگیر صاحبقران گردون سریررا بخوگرفت و ازحرکت بازماند ودولت شاه نخشبی ازپی زنان تاخته عاشق تاز بناکام تیری بینداخت ونادانی خودرا درآن امر ظاهر ساخت مع ذلك دولت شاه بدیشان نرسید وعنان مراجعت انعطاف داده بموکب عالی ملحق گردید وامیر تیمور گورکان ازنواحی قزلقاق بازگشته امیرجاکو وامیرسیف الدین رافرمود که مخالفان را تا تنك چکچك تعاقب نمودند وایل جلایر وطایفهٔ دیگر راکه گریخته میرفتند بازگردانیده بقرشی رسانیدند وصاحبقران کامران بکام دوستان بقرشی درآمده آن زمستان بدولت واقبال بگذرانید ومحمودشاه راحکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت واینحکایت که خامه سخن گذار برسبیل اجمال شرح نمود بیشائبه تکلف ازبدایع وقایع وآثار است ومتفق جمیع ارباب تواریخ واصحاب اخبار است و ازتامل درمضمون آن کمال شجاعت وتهور قطب السلطنة والدین امیر تیمور گورکان بوضوح می پیوندد وازتفکر درتفصیل آن غایت تائید الهی که شامل حال آنطریق سالك بادشاهی بوده ظاهر میگردد چنانچه مخفی نیست براذکیا وهوالقادر علی مایشا .

ذکر مصالحه امیرتیمور و امیرحسین بعداز تکرار مقاتله بین الجانبین

چون امیرموسی ازظاهر قرشی گریخته باامیرحسین پیوست وکیفیت حال بازگفت

امیرحسین متعجب گشته امیر موسی و اولجایتو ایردی‌وجهانشاه ولد تایقو و پولاد بوغا را بجنك صاحبقران مظفر لوانامزد کرد و آنحضرت اینخبر استماع نموده بادویست نفر ازملازمان دلاور بعزم‌شبیخون متوجه دشمنان‌دون گشت و درمنزل آق‌قیا تقارب فریقین اتفاق افتاد وچون‌سپاه امیرحسین نزدیك بده‌هزار سوار بودند صاحبقران کامکارصلاح درجنك ندیده بصوب بخارا رفت ودراثناء راه امیر جاکو وامیر سیف‌الدین وعباس بهادر بیرخصت ازموکب‌همایون جداشده بخراسان‌شتافتند وامیر صاحبقران پس‌ازوصول ببلدهٔ بخارا و نزدیك رسیدن‌قراول دشمن محمودشاه را گفت که صلاح درآنست که برسم شبیخون برسراعدا تازیم وکارایشان را برطبق دلخواه بسازیم ومحمودشاه این‌معنی‌را قبول‌ننمود بنابرآن امیرتیمور گورکان نیز متعاقب امرا ازآب آمویه گذشته در ماخان بایشان ملحق‌شد وهمدران‌چند روزلشگریان امیرحسین بربخارا استیلا یافتند ومحمود شاه باتفاق پدرزن خودعلی یسوری گریخته واز آب عبورنموده بموکب‌عالی پیوست‌و صاحبقران عالیجاه چون چندماه در ماخان بفراغت گذرانیده اسبان را فربه ساخت با ششصد کس ازملازمان رستم اثر که درآن‌سفردرخدمت بسرمیبردند نوبت‌دیگر بسرپنجه علوهمت عنان‌بارهٔ جهان نوردبدان طرف آب‌منعطف گردانید واز راه خزار بحدود قرشی رفت وجمعی ازنوکران امیرموسی‌را که آنجا بودند کشته در آن اثنا خبر یافت که که‌پنجهزار نفر ازلشگر قراوناس درقوزی منداق نشسته‌اند متوجه هدم‌اساس جمعیت ایشان‌شده چون نزدیك بدان‌مکان رسیدسپاه‌ظفردستگاه راهفت‌قشون ساخت‌وازاطراف وجوانب قراوناس درآمده سورن انداخت رعب‌وهراس برضمایر آنجماعت استیلا یافته باوجود کثرت عدداز پیش اندك نفری بگریختند و امیرصاحبقران کامیاب‌کامران‌بجانب سمرقندشتافته اوج قرابها درکه‌از قبل امیرحسین درشهر بود در کنار آب رحمت سرراه بگرفت وازدست بردملازمان موکب همایون برخاك زحمت‌افتاده‌پای در وادی فرار نهاده بشهر درآمدامیرتیمور گورکان‌پنج‌شش‌روزدرساغرچ‌ساغر فراغت آشامیده‌درآن‌اثنا‌شنید که امیرحسین‌جهة انگیختن‌غبارجنك وشین با جنودنامعدود درقرشی منزل گزیده‌ومنغلای لشکر اوبشهر سبزرسیده برضمیر منیرش گذشت که‌مناسب آنست که چندگاهی مقابله و مقاتله را درتوقف اندازدوعنان‌عزیمت بطرف‌ترکستان منعطف سازد آنگاه با همان ششصدسوار که‌اقبال‌واردست دردامن‌دولت‌ابدپیوندش‌زده‌بودنداتفاق کرده‌از سغدسمرقند بتاشکندشتافت ودر نواحی آنولایت با بهرام‌جلایر و کیخسرو ختلانی که بحکم‌خان‌مغولستان صاحب اختیار بلدان ترکستان بودند ملاقات فرمود و بهرام جلایر چنانچه باید وشاید به خدمتکاری ملازمان موکب شهریاری نپرداخت اما امیر کیخسرو آنچه مقتضای انسانیت ومروت بود ظاهر ساخت و امیر حسین‌دو نوبت لشکرهای گران بمحاربت‌امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال‌داشته‌هر بار آنحضرت‌را پیکر فتح‌و نصرت روی نمودو سپاه امیرحسین‌فرار برقرار اختیار کرده بوی‌پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران ستوده

خصال امیر سار بوغاداقبوغا بها در را جهة استمداد نزد امیر شمس الدین مغول فرستادو بهار
درسنه تسع وستعین و سبعمأنه ایشان باز آمده آوازه وصول سپاه جته شایع گردانیدو امیر
همین این خبر شنوده مضطرب گشت و بعلما ومشایخ تاشکند وخجند توسل جست تاامیر تیمور
را نصیحت نموده ازسلوك طریق مخالفت بگذرانند و بجاده مستقیم موافقت رسانند و
آنجماعت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نایره خشم آنحضرت راتسکین دادندودر
باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور گورکان غبار نقار امیر حسین را
بآب مکارم اخلاق ازلوح خاطر فرونشست وبنفس نفیس عازم ملاقات او گشته نوکری
پنجشنبه نام را جهة اعلام آن عزیمت ازپیش فرستاد ومتعاقب اودرحرکت آمده در اثناء راه
بعضی ازلشکریان امیر حسین را که ازمصالحه تغافل نموده قصد آنحضرت داشتند مغلوب
ومنهزم گردانیدوچون درقینار منزل گزید پنجشنبه بازآمد و خبر آورد که امیر حسین
سوگندان بر زبان راند که بعدمن نسبت بصاحبقران وافر منقبت درمقام دوستی و محبت باشدو
توران شاه نامی ازخواص امیر حسین مصحوب پنجشنبه بخدمت رسیدوقواعد عهد و پیمان را
بایمان مؤکد گردانید و امیر تیمور گورکان عباس بهادر را همراه تورانشاه جهت همین کار
نزد امیر حسین روان گردانیدو امیر حسین امیر موسی واولجایتوا پردی را باده هزار سوار
ارسال داشت تا باصاحبقران ستوده خصال عهد ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پیش او برند
ودرروزی که امیر تیمور گورکان بعلیابادرسید امیر موسی بکومش گفت که مزار علی ابا
آنجاست فرود آمدوسفرا آغاز تردد کرده مهم بران قرار یافت که ازطرفین هر سرداری با
صدنفر پیش آیندو باهم ملاقات نمایند و بر بنموجب بتقدیم رسانیده امیر تیمور گورکان در
وثاق امیر موسی نزول اجلال نمودووحشت وبیگانگی بالفت ویگانگی مبدل شد و امرا
لشکرهارا اجازت داده هریك بیورت خویش شتافتند وامیر تیمور گورکان نیز بقبة الخضراء
کش خرامیده متوطنان آن بلده از استنشاق نسیم عدالتش ازنوجانی یافتند

ذکر ملاقات امیر حسین وامیر تیمور گورکان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان

بنا برمخالفتی که ازشاهان بدخشان درخلال احوال گذشته بظهور پیوسته بودامیر
حسین بعدازآنکه خاطر ازمر صاحبقران عالی گهرجمع ساخت رایت عزیمت بصوب آن
مملکت بر افراخت وملك حسین کرت ازینصورت وقوف یافته فوجی ازسپاه غوروهراة
را بحدود بلخ وشیرغان فرستاد تا دست بقتل وتاراج برآوردند وخبر هدی غوریان بسمع
شریف امیر تیمور گورکان رسیده جهة تأدیب ایشان ازآب آمویه عبور نمود و آنجماعت
خبر وصول آنحضرت راشنیده روی بصوب هرات آوردند وامیر صاحبقران عازم ملاقات

امیرحسین گشته واو برعزیمت آنحضرت اطلاع یافته باپادشاهان بدخشان مصالحه نمودو عنان مراجعت بطرف سالی سرای انعطاف دادو امیر تیمور گورکان درقندز بوی رسیده هردو سردار بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کرده چندروز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و باتفاق یکدیگر بکابل رفته آنخطه را ازحیطه تصرف پولاد و آقبوغا که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند وچون از آنسفر مقضی الوطر مراجعت نمودند امیر حسین قصد کرد که قلعهٔ هندوان بلخ را تعمیر نماید واز سالی سرای باز پرداخته آن بلده را دارالملك سازد و امیر تیمور کورکان باوی گفت که عم شما امیرزاده عبدالله ترك مسکن پدر خود گفته سمرقندرا پایتخت ساخت واین معنی بروی مبارك نیامد مناسب آنکه شما نیز از سر این داعیه درگذرید امیر حسین این سخن را بسمع رضا نشنود و امیر تیمور کورکان را همراه خویش ببلخ برده آغاز عمارت کرد درآن اثنا خبر رسید که لشکر مغول بخیال تاخت وتاراج ماوراءالنهر بآب شیره آمده اند وامیرحسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور گورکان و امیر موسی را از پیش فرستاد وخود نیز متعاقب از آب آمویه عبور نموده در آخر همان زمستان مغولان با یکدیگر مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعد از آن بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت قندزرا غارتیده اند وامیرحسین با امرا ولشکریان عازم دفع ایشان گشته چون بکشم رسید بنفس خویش توقف نمود وجهان ملك را که پسرش بود مصحوب امیر صاحبقران برسر بدخشیانیان فرستاد و آنحضرت درآن ولایة آثار اقتدار ظاهر گردانیده بسالی سرای نزد امیر حسین رفت وچون دروقت غیبت حضرت صاحبقران کیخسرو ختلانی وشیخ محمد بیان سلدوز که درآن طرف آب آتش خلاف مشتعل گردانیده عزم رزم امیرحسین داشتند مکتوبی بامیر تیمور گورکان نوشته ازوی استمداد نموده بودندو آن نوشته بدست امیرحسین افتاده بوددرایامیکه صاحبقران کشورگشای بسالی سرای رسید طمع میداشت که امیر حسین آن نامه را بروی ظاهر گرداند اما امیر حسین آن راز سربسته را نگشوده ازین جهة غباری برحاشیهٔ خاطر انور نشسته مقارن آنحال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق امیرحسین میکرد بگوش امیر تیمور کورکان رسید بنابر آن روزی بر باره گردون خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیله از حقیقت سخنان مذکوره استفسار نماید ودروقتیکه امیرحسین درکنار آب سواره ایستاده بود پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار مافی الضمیر فرماید شخصی از آنطرف آب آمده و آهسته به امیر حسین گفت که یاغی نزدیکست و امیرحسین روی بصاحبقران جنگجوی آورده گفت باید که بی تاخیر از آب عبور کنی وبضرب شمشیر آتش آهنك و باد حمله گرز گران سنك دشمنان خاکسار رادره وار متفرق و پریشان گردانی زیراکه زبدهٔ حشم و بعضی دیگراز خدم که پیش رفته اند ازعهدهٔ این امر بیرون نمیتوانند آمدو امیر تیمور گورکان حسب الفرموده بتقدیم رسانیده چون بامر او منغلای پیوست خبر توجه آنحضرت بمسامع کیخسرو وشیخ

محمد بیان سلدوز رسیدعنان ازمیدان مقابله بر تافتندو کیخسرو وازراه قیرتنگنیر بطرف آلای رفت وزنده حشم اورا تعاقب نمودوشیخ محمد بصوب خجند گـریخت و امیر تیمور گورکان اورا تکامیشی کرده مظفر ومنصور بجانب کش مراجعت فرمود

گفتار دربیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیرحسین بن امیرمسلا کرت ثانی

چون بنا بر مشیت قادری که کلام معجز نظـام والله یوتی ملکه من یشاء بر ثبات وبقاء ملك لایزالش دلالت میکند نزدیك بآن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران ستوده خصال از افق استقلال طلوع نماید و این معنی برغروب ماه جاه وجلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود اموری که سبب تنفر قلوب جمهور نزدیك ودورمیشد درشهورسنه ۷۷۱ بیشتر از پیشتر ازامیرحسین سر برزد ازجمله آنکه نسبت بصاحبقران عالی مرتبت درمقام غدر و خدیعت آمده خواست که بهنگام فرصت دست بردی نماید وتواچیان فرستاد تا ازمتعلقان ومنتسبان آنحضرت هر کرا اسمی و رسمی باشد کوچانیده ازخطه کش ببلخ برند وشیرین بیك آغارا که خواهر صاحب قران والاگهر بود ببهانه آنکه شوهرش امیرمؤید ارلات پسر جاورچی را درسر شراب کشته و گریخته پیش خود طلبید و ایضا امیرموسی را که در سلك مصاحبان آنحضرت انتظامداشت باکوچ طلب نمودو بواسطهٔ ظهور امثال این حرکات نـالایق امیرتیمور گورکان را خبث باطن امیرحسین بتحقیق انجامیده همت عالی نهمت بر دفع شر او گماشت و بعد از تقدیم مشورت باعظماو ارکان دولت بدل قوی واملی فسیح شعار خلاف امیرحسین ظاهر ساخت امرا و نوئینان ازالوس جغتای که ازکمال بخل وخست امیرحسین ملول ومتنفر بودند و از بأس سطوتش لحظهٔ بفراغت نمی غنودند درین معنی باصاحبقران گیتی ستان همداستان شدندوقواعد عهدو پیمان بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند و امیر کشور گشای باجتماع لشکرها فرمان داده هندو قرقره را بطلب شیخ محمد بیان سلدوز بجانب اتراك فرستاد و بطالع سعدو بخت فیروز ازخطه کش نهضت فرمود و امیرموسی رادرقول تعیین نمود و بنفس نفیس درمقدمه سپاه روان شد وچون حوالی خزر ازغبار مـوکب ظفر آثـار مشکبار گشت امیرموسی بیجهتی ه اس بخود راه داده بگریخت وصاحبقران کامکار گردون اقتدار وجود وعدمش را یکسان تصور کرده سیورغتمش اغلان وامیرمؤید وحسین برلاس وجمعی دیگر ازاعیان لشکر فلك اساس را منغلای ساخت وقول را بفرطلعت همایون بیاراست وچون سیورغتمش بترمد کهنه رسید هندوشاه وخلیل که مقدمهٔ سپاه امیرحسین بودند سیاهی ایشان را دیده عنان گریز بصوب بلخ منعطف گردانیدند درین اثنا عالی جناب سیادت قباب ولایت انتساب سلیل ائمه معصومین استظهار آل طه ویس امیر سید برکه که درسلك اعاظم

شرفاء مکه انتظام داشت ودر آن ایام جهة اوقاف حرمین شریفین نزد امیرحسین رفته برطبق دلخواه جواب نیافته بود از آب آمویه عبور فرمود ودر موضع بیاکه بسه فرسخی ترمد واقع است بملاقات صاحبقران خجسته صفات فایز شد وطبل وعلم که اظهر علامات سلطنت است پیشکش کرد وبزبان فصاحت بیان گذرانید که توجهة (حیث شئت فانك منصور) حضرت صاحبقرانی بوصول آن عالیجناب مستظهر گشته ازلوازم تعظیم و تبجیل ومابعد من هذا القبیل دقیقهٔ نامرعی نگذاشت واوقات حرمین را بخدام سدره مقامش مسلم داشته مدت العمر نسبت بایشان درطریق ارادت و اخلاص سلوك نمود وچون شایسته اورنك و تاج بمنزل اوماج رسید شیخ محمد بیان سلدوز وهندوی قرقره بموکب همایون پیوستند و درمنزل خلم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر اولجایتو اپردی که ازقبل امیرحسین به حکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده درسلك سایر ملازمان آستان اقبال آشیان انتظام یافتند وبرین قیاس امیر کیخسرو ختلانی وهرکس ازسالکان مسالك پهلوانی که از امیرحسین آزرده بود بیکر یاس گردون اساس آمده بعز بساط بوس مستسعد شدند نظم بدرگاه آن شاه والانژاد ٭ زهر کشوری سروری رو نهاد ٭ بخدمتش بسته هریك میان ٭ برای دعایش گشاده زبان وبعد از اجتماع امرا واشراف صاحبقران ستوده اوصاف سیورغتمش اغلان ولد دانشمندخان را که از نسل او کدای قاآن بود بپادشاهی الوس جغتای تعیین نموده چند روز بجشن وسور ولهو و سرور بگذرانید وبعد از فراغ ازآن امور متوجه بلخ گشته دراثناء راه امیرزنده حشم که حاکم شبرغان بود با خیل وحشم درسلك سایر خدام شرف انتظام یافت وحضرت صاحب قرانی بتائید آسمانی درظاهر بلخ قبه بارگاه باوج مهر و ماه افراخته عساکر ظفر پناه آن بلده را درمیان گرفتند وازطرفین مستعد جنك وپیکار شده چنك درآلات کارزار زدند ودر روز اول مردم بسیار فوجی پیاده وزمرهٔ سواره از شهر بیرون شتافته رایت محاربت افراختند وشاهزادهٔ شجاعت آثار عمرشیخ بهادر بن امیر تیمور که در سن شانزده سالگی بود ازغایت جرات و تهور برایشان تاخته باوجود صغرسن بنوعی آثار اقتدار ظاهر ساخت که موجب تعجب دوست و دشمن شد وجهة اصابت عین الکمال تیری بپشت پایش رسید که ازجانب دیگر سر بیرون آورد جراحان سیخی درآتش تافته جای زخم را داغ کردند وشاهزاده دست دردامان شکیبائی زده مطلقا اضطراب نفرمود روز دیگر که شهسوار عظیم المقدار آفتاب بیرق زرنکار افراخته بعزم تسخیر قلعهٔ فیروزه کار گردون ازجانب دروازه شرق نهضت نمود و راه فرار برحشری که بربروج انحصار قرار گرفته خودنمائی میکردند بکشور صاحبقران کامکار اعلام جنك و پیکار ارتفاع داده روی بقلعهٔ هندوان نهاد و ازجانب امیرحسین طایفهٔ از اهل جلادت تیغ جسارت آخته از شهر بیرون تاختند وبقدر مقدور لوازم ستیز و آویز بجای آورده آخر الامر سلوك طریق گریز را اختیار کردند وامیرحسین آثار عجز وانکسار بر ناصیه روزگار خویش مشاهده فرموده درحصار فروبست وزبان نیاز گشاده بصاحبقران سرافراز پیغام داد که من دل ازملك ومال برداشته از کمال مکارم

اخلاق توطمع میدارم که بجان امان یابم تا بجانب مکه مبارکه شتابم و شرف زیارت بیت‌الله دریافته در آن مقام واجب الاحترام باستغفار جرایم و اثام قیام نمایم و امیر کشور گیر بمراحم خسروانه این ملتمس را بسمع رضا جای داد و فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیرحسین نشود تا بهر طرف که خواهد برود اما امیرحسین بر ین سخن اعتماد ننمود ومیان خوف ورجا شبی با دوملازم از قلعهٔ بلخ بیرون آمد و نوکران را بمهمی مشغول ساخته ببالای مناره مسجد جامع شهر کهنه گریخت وچون برین سخن اعتماد رسم غمازی بجای آورد وجمشید خورشید قلعه هندوان شب را مسخر کرد شخصی که اسب گم کرده بود در طلب گم شدهٔ خویش هرطرف می گشته بخاطر گذرانید که مناسب آنست که بر بالای این مناره برایم وجوانب اردورا احتیاط نمایم شاید که اسب بنظر من در آید و باین خیال روی ببالای مناره آورد وامیرحسین را آنجا دید و بشناخت امیرحسین که درایام رفاهیت هرگز مشتی گندم بربان بهیچ پهلوان نمیداد در آن محل ازخوف شفر کفی مروارید غلطان در دست آن شخص نهاده و بمواعید نیکو اورا امیدوار کرده در کتمان سرخویش شرط مبالغه بجای آورد هیهات هیهات شتری تنومند برزبر کوه الوند چه سان پنهان ماند وآتش سرکش را بر بالای منارهٔ بلند چه چیز از نظر غایب گرداند بعضی از مخادیم واجب التعظیم درین محل این بیت را نوشته‌اند والحق بغایت نیکو رفته اند **بیت** بسر مناره اشتر رود وفغان برآرد ✿ که نهان شدم من اینجا مکنیدم اشکارا **القصه** چون آنشخص ازمناره پایان آمد فی الحال بآستان صاحبقران عالیشان دویده کیفیت حال بعرض رسانید وفوجی ازابطال رجال بگرفتن امیرحسین مامور گشته روی بسوی مناره آوردند امیر-حسین چون دید که گروه انبوه ازپیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمت انداز بالای مناره بزیر آمده درسوراخ دیوار مسجد خزید و بنابرآنکه گرگ اجل دست درگریبان جانش زده بود اندکی از دامان جامه‌اش بیرون ماند و طلبکاران ببالای مناره شتافته و اورا نیافته مراجعت کردند و بی بشکاف دیوار مسجد بردند و وامیرحسین راکه سربخدمت داراو اسکندر فرونمی‌آورد دست وگردن بسته ببارگاه صاحبقران جمجاه درآوردند ع کدام سرکه برآن آستانه خاک نشد امیرتیمور گورکان‌را چون چشم بر امیرحسین افتاد روی بامرا آورده گفت که من از مقام ریختن خون او در گذشته‌ام وجفاهای اوراکان لم یکن انگاشته و موکلان امیرحسین را ازمجلس بیرون برده کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیرحسین را بمن میباید سپردتا بقصاص برادر خود کیقباد بکشم امیرتیمور گورکان در تسکین کیخسرو کوشیده دراثناء گفت وشنید صاحبقران ظفرقرین رابادایام اتحاد ومصاحبت امیرحسین آمد ورقت فرموده قطرات عبرات بررخسارهٔ مبارکش رواشد وامیر اولجایتو اپردی که بواسطهٔ تجارب ایام برنیك و بدطبقات انام واقف بودگریه آنحضرت را امارت نجات امیرحسین ازگرداب بلاتصور کرد و بگوشه چشم بجانب امیرمؤید و کیخسرو ختلانی اشارت نمود

وایشان غرض پرگار دیده رادریافته وازعقب امیرحسین شتافته باستیصال نهال اقبال او پرداختند ورشته حیاتش رابمقراض قصاص انقطاع داده خاطرازآن ممرفارغ ساختند **قطعه** کدام دوحهٔ اقبال سربچرخ کشید ✿ که صرصر اجلش عاقبت زبیخ نکند ـ کرانهادفلک تاج سروری برسر ✿ که بند حادثه بردست و پای اونفکند ـ دو پسر امیرحسین خان سعید و نوروز سلطان که باخانی که دست نشان او بود همانروز بقتـل رسیدند و دو پسردیگر جهانملک وخلیل سلطان بهندوستان گریخته درغربت متوجه عالم آخرت گردیدند وجریك منصور برقلعه هندوان استیلا یافته خزاین ودفاین امیرحسـین را بـاخواتین ومتعلقان او باردوی همایون رسانیدند وآنحضرت سرای ملك خانم دختر قزان سلطان خان والوس آغا بنت امیربیان سلدوز وسلام آغا بنت امیرخضر یسوری وطغـای ترکان خـاتون رادرحرم خاص جای داد وسونج قتلق آغـا دختر ترمشیرین خان را ببهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد آغارا بزنده حشم وعادل ملك دختر کیقباد ختلانی را بامیرجاکوو دیگر قمایان و دختران امیرحسین را بازدواج امرا ومقربان نامزد فرمود دنیاعروسی است بدمهر که هرروزدست درآغوش شوهری کند وحریفی است پرخشم که هرسـاعت چشم بردیگری افکند **بیت** دل برین پیرزن عشوه گردهر بند ✿ نوعروسی است که درعقد بسی داماداست واین واقعه عظمی دررمضان سنه ۷۷۱ بوقوع انجامید وحصـار هندوان بموجب فرمـان صاحبقران گیتی ستان ویران گردید .

گفتار دربیان جلوس حضرت صاحبقران مقرون بحصول اصناف آمـال و آمانی

قال الله تعالی قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشآء وتنزع الملك ممن تشاء **مثنوی** مالك الملك واجب التعظیم ✿ صانع قـادر خبیرعلیم مملکت میدهد بدین داری ✿ نیك بختی حمیده آثاری که زفیض عدالتش عالم ✿ چون بهشت ارم شودخرم عـلم معدلت برافرازد ✿ رسم ظلم ازجهان براندازد زآب شمشیر عدل وتیغ جهاد ✿ گلشن دین حق کند آباد آتش خشم چون برافروزد ✿ خرمن عمر دشمنان سوزد زاهتزاز ریاح لطف کریم ✿ وزهبوب نسیم وحسن شمیم دوستان رادهد زنوجـانی ✿ رسد از وی بهریك احسانی نظرش خاك راچوزر سازد ✿ کارخلقی بیك نظرسازد ازکرم اهل علم وتقوی را ✿ مقتدایان دین ودنیارا برخلایق دهد سرافرازی ✿ خود بایشان کند مهم سازی نبودغیر مکرمت کامش ✿ پربود از میوفا جامش درره دین که هست هیچاهیچ ✿ نکند غیرخیر واحسان هیچ وچون صاحب دولتی چنین درآن زمان میمنت آئین غیرصاحبقران گیتی ستان قطب السلطنه والخلافه و امیر تیمور گورکان کسی نبوددرآن ایام که فراشان قدر

وقضا بساط جهانبانی امیرحسین رادر نوشتند بنشان دیوان والله یؤتی ملکه من یشاء منشور خلافت معمورهٔ توران وایران را بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهار شنبه دوازدهم ماه مبارك رمضان سنه احدی وسبعین و سبعمائه موافق ایت ئیل که سن شریفش بسی وچهارسال شمسی رسیده بود سادات عظام واجب الاحترام مانند افتخار اولاد خیر الانام سیدبرکه وقدوهٔ احفاد ائمه اثنی عشر خان زاده ابوالمعالی وخان زاده علی اکبر و اعیان امراء الوس جغتای مثل امیرشیخ محمدولدبیان سلدوز وامیرزنده حشم اپردی و امیراولجایتو اپردی وامیرکیخسرو ختلانی و امیرداود دوغلات وامیرسار بوغاجلایر وامیرجاکو جلایر وشاه شیخ محمد بدخشانی وغیرهم ازاشراف واعیان طوایف انسانی که درقبة الاسلام بلخ مجتمع بودند برسلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نمودند ودرساعتی مانند کوکب طالعش مسعود وزمانی مثال اختردولتش طالع ازواج مقصود تخت پادشاهی را بوجودهمایونش زیب وزینت دادند وسرداران قبایل چنانچه رسم وعادت مغولان است زانوزده زبان بدعا وثنا گشادند **مثنوی** سراسر دلیران توران زمین ✿ کشیدند صف بر یسار ویمین پی تهنیت یك بیك همگنان ✿ زبان برگشادند زانوزنان که شاها بزیب و فروتخت وتاج ✿ همان تابماندز آدم نتاج ترابندگانیم ازجان و دل ✿ ولی بندگانی ز خستخجل بماچاکرانیم وتوشهریار ✿ که مابندگان تو خداوندکار و چون حضرت صاحبقرانی برمسند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین ودفاین امیرحسین راکه سالهاء بسیار بدست حرص وظلم اندوخته بود بگشاد مجموع ارکان دولت واعیان حضرت وطبقات حشم وطوایف خدم را مواهب فراوان وعطایاء بیکران داد **بیت** رعیت زانصافش آبادشد ✿ زبخشش سپاهش همه شادشد وهریك ازامیران و شجعان راکه لوازم خدمتگاری ومراسم جان سپاری بتقدیم رسانیده بودندمناصب بلند ومراتب ارجمندمفتخر وسرافراز گردانید وچون ازمثال این مهام بازپرداخت حکومت بلخ را بمراد پسرجوغام برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید بعد از وصول متوطنان آن بلده فردوس مانندرا مشمول انعام واحسان ساخت وبعمارت شهر و حصار مشغول فرموده ابنیه سپهر مقدار طرح انداخت .

ذکرمخالفت زنده حشم اپردی وکشته شدن او بتقدیر ایزدی

امیرموسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران ازسمرقند بجانب بلخ ازموکب همایون تخلف نموده بود بعداز استماع خبرقتل امیرحسین روزی چند درترکستان سرگردان بوده بالاخره ازآب آمویه عبورکرده درشبرغان بزنده حشم پیوسته اورا برمخالفت صاحبقران مظفرلوا باعث ومحرض گشت ودرسنه ۷۷۲ که صاحبقران کشورگشای قریلتای فرمود زنده حشم اطاعت فرمان نکرده بسمرقند نرفت وامیرتیمور گورکان خواجه یوسف

ولد اولجایتو اپردی وتایان بهادررا جهة نصیحت زنده‌حشم بشبرغان فرستاد آن بیخرد ایشان رامقید گردانید واینخبر بسمع پادشاه هفت‌کشور رسیده آتش خشم خسروانه التهاب یافت وبالشکرظفر اثر ازآب آمویه گذشته عنان بطرف شبرغان تافت و بعداز محاصره آن‌بلده زنده‌حشم ازکرده پشیمان گشته امیر اولجایتو اپردی و بعضی‌دیگراز اعاظم نوئینان‌راشفیع‌جرایم‌خودساخت وآنجماعت‌زبان‌شفاعت‌گشاده امیر تیمور گورکان ملتمس ایشان را بعزاجابت مقرون گردانید وسپاه دست ازمحاصره و محاربه بازداشته زنده‌حشم نی‌مرده و نی‌زنده ازقلعه شبرغان بیرون آمد و امیرموسی را همراه آورده باستادکان‌پایهٔ سریرسلطنت‌مصیر سپرد وپادشاه پوزش‌پذیرزنده‌حشم رامشمول‌عواطف بیدریغ ساخته نوبت‌دیگرزمام ایالت شبرغان رادرقبضهٔ اختیار او نهاد وعنان عزیمت‌به صوب ماوراءالنهر انعطاف داد چون بشهر سبز رسید نظر عنایت برحال امیرموسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریفات فاخره بیاراست وحکومت ایل والوس اورا بوی مفوض‌گردانید و درسنه ۷۷٤ کرت دیگر زنده‌حشم باغواء خانزاده ابوالمعالی ترمدی یاغی‌شده بترمدرفت ودرآنحدود دست بغارت وتاراج برآورد واینخبر بعرض‌صاحب‌قران عالی‌گهررسیده ختای بهادر وارغونشاه بوردالیغی را بالشکری بیت همه بادل شادوبا سازجنك ✡ همه گیتی‌افروز بانام وننك بدفع‌شر مخالفان بداختر نامزد فرمود وجنودشبرغان ازوصول بهادران رستم توان خبر یافته برآب آمویه ازکشتیها پل بستند و جماعتی از ایشان شب بپای فراز از آب گذشته آن سر پل را ویران ساختند و چون زنده‌حشم باسایر خیل وحشم سیاهی سپاه نصرت قرین دیدند بترسیدند و روی بصوب گریزآورده برسرجسر تاختند و بعداز آنکه بمیان‌پل رسیدند آنطرف را مانند حال خودخراب یافتند ومتحیر گشته درآن حین‌دلیران لشکرسمرقند ازعقب دست قدرت به تیرباران بر آوردند وآن بدبختان خذلان مآب ع روان درنهیب واجل در شتاب خود را درآب افکندند وجمعی کثیر اززخم پیکان شعله‌سان درمیان‌آب جان‌دادند و زنده‌حشم بادلی پژمرده وزمرهٔ از مردم افسرده بساحل نجات رسیده خودرا در شبرغان انداخت و باستحکام برج وباره و فیصل و دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه امیرجاکو برلاس را با سپاهی گردون اساس بمحاصرهٔ شبرغان فرستاد و امیرجاکو فصل‌زمستان درآن‌کار بپایان رسانیده چون طلیعهٔ لشکر بهار روی نموده زنده‌حشم بپای عجز واضطرار از چهاردیوار حصار بیرون‌آمد وامیرجاکو اورا همراه خویش بپایهٔ سریراعلی برده زبان بشفاعت‌گناهانش بگشاد و امیر صاحبقران‌کرت دیگر از سرخون زنده‌حشم درگذشته‌گوشش رابدُرّنصیحت وپندبیار است وسرش را از افسر امنیت بلند ساخته‌کمرزرنیش برمیان بست وخلعت‌فاخر درقامت قابلیتش پوشانیده‌اسب تازی نژاد انعام فرمود وهمدرین سال صاحبقران ستوده خصال سپاه بطرف مغولستان کشیده دروقتی که ازآن دیارمظفر ومنصور عنان بمستقرسریر سلطنت مسیر معطوف

گردانید در منزل آدون کوری شنید که زنده‌حشم وابواسحق ولدخضر یسوری و امیر موسی وخانزادهٔ ابوالمعالی ترمدی و شیخ ابوالليث سمرقندی باهم‌عهد کرده مصحف سوگندخورده‌اند که چون بموضع قراسان رسند بجان آفتاب آسمان جهانبانی گزندی رسانند وامراء برغو حسب‌الحکم آنجماعت را حاضرساخته بعداز تقدیم لوازم پرسش و ثبوت گناه امیرموسی بشفاعت سرایملك خانم که خواهرزاده اوبود و پسرخضریسوری بالتماس امیرسیف‌الدین که خواهرش را درحبالهٔ نکاح داشت ازسیاست نجات یافتند و خانزاده ابوالمعالی را انتساب بخاندان نبوت دستگیری کرد اما بموجب حکم جلاء وطن اختیار نموده روی بغربت آورد وچون برودت بسیار بر مزاج خواجه ابوالليث مستولی بود مقررشد که بمکه‌رفته ساکن گردد تابواسطهٔ شدت‌حرارت هوا آن‌سرزمین اعتدالی درافعال اوپیدا شود وزنده حشم رامقیدبسمرقند برده در محبسی انداختندکه راه بیرون آمدن نداشت بیت بنزد خرد این سخن دور نیست ✿ که‌زندان دشمن به از گور نیست .

گفتار در بیان توجه امیرتیمورگورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحه آنحضرت با یوسف صوفی بعد از وقوع جنك و رزم .

حسین صوفی قنقرات قبل ازجلوس صاحبقران پسندیده صفات بمدت پنج‌شش سال‌ولایت خوارزم رادر تحت تصرف آورده بود وچون آنحضرت راازضبط و نسق الوس جغتای فراغت روی‌نمود کمندهمت بر تسخیرآن مملکت انداخته‌علقهٔ تواجی را نزدحسین صوفی فرستاده پیغام دادکه‌کات وخیوق تعلق بالوس جغتای دارد باید که آن رابدیوان سیورغتمش‌خان بازگذاری تاطریق موافقت‌بین‌الجانبین مسلوك باشد حسین صوفی بآن سخن التفات نکرد وگفت که من‌این مملکت‌را بضرب شمشیر مسخرساخته‌ام بمجردسلام وپیغام‌بکسی نخواهم دادوعلقه این جواب‌رابعرض صاحبقران‌کامیاب‌رسانیده آنحضرت خواست که علی‌الفورعازم‌خوارزم گردد اما مولانا جلال‌الدین کشی که‌باوجود وفورعلم و عمل شرف ملازمت صاحبقرانی را طراز خلعت‌کمالات ساخته بودبعرض رسانیدکه مناسب دولت ابدپیوندنیست‌که بسبب‌غرور یك‌شخص جمعیت اهالی آنولایت بتفرقه و پریشانی تبدیل یابد و اجازت طلبید تا بخوارزم رفته بهرگونه موعظه و نصیحت حسین‌صوفیرا ازخواب غفلت‌بیدار سازد ورخصت‌یافته بدانجانب‌شتافت وچنانچه سزاوارحال علماء دین دارترانــد بود وظایف نیکخواهی و خیر اندیشی بتقدیم رسانید

اما حسین‌صوفی آن پندرا بسمع‌رضا نشنودبلکه جناب مولوی‌را بندفرمود وچون‌اینخبر بگوش هوش‌صاحبقران‌عالی گهر رسید درسیچقان ئیل که باعتقاد مؤلف ظفرنـامه سنه ثلث وسبعین وسبعمائه هجری بود وبزعم مصنف‌مطلع سعدین سنه اربع وسبعین وسبعمائه با سپاهی ظفر قرین عازم خوارزم شد و چون ماهچه رایات نصرت آیات پرتو وصول برحدودکات انداخت داروغه آنقلعه بیرامخواجه یساول باتفاق قاضی خیوق در حصار خزیده اسباب دفع ومنع مهیا ساخت وعساکر اقبال مآثر روی توجه بقلعه‌نهاده ودست بانداختن تیروراندن تیغ برآورده درروز اول‌کات را بقهر وغلبه‌گرفتند وآنچه یافتند بجاروب‌غارت وتاراج رفتند وروزدیگر متوجه خوارزم‌گشته بعد ازوصول بنواحی‌آن بلده حسین‌صوفی دانست‌که مقاومت باسپاه‌ظفرعطیت مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف وتبرکات پادشاهانه‌بدرگاه عالمپاه فرستاده‌طالب‌مصالحه شد درآن اثنا کیخسرو ختلانی نقد إخلاص خوْدرا بشایبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام دادکه‌لشکر سمرقند پریشان‌گشته‌اند وبتاراج اشتغال دارند بایدکه بعزم‌رزم بیرون آئی تامن بتو ملحق‌گردم وامیرتیمور رامغلوب‌گردانیم حسین‌صوفی‌چون این‌سخن بشنید لشکر خود را یاسامیشی نموده ازشهربیرون خرامید وحال‌آنکه درآن‌زمان چنانچه کیخسرو اعلام کرده بود اکثرسپاه نصرت انجام بتاخت رفته‌بودند وصـاحب قران‌کردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود بابقیه بهادران صف شکن بکنـار آب قاون‌که بین‌الجانبین واسطه بود شتافت وگذرآب گرفته راه عبور خوارزمیان بربـست وسفیر تیرآغاز آمد شدکرده چون نایرهٔ قتال اشتعال یافت بـاجمعی کثیر از دلیران موکب همایون مانند پاجی‌کلته وجرغتو وشیخ‌علی بهادر وامـیرمؤید وآقتیمور بهادر وُختای وایلچی‌بهادر اسپان آتش‌آهنك بعزم‌جنك درآب راندند وایلچی بهادر غرق‌دریاء فنا شد ودیگران درضمان صحت وسلامت بسـاحل نجات رسیدند وآغـازحرب کردند و متعاقب آنجماعت صاحبقران عالی منزلت نیزخواست‌که مانند برق وباداز آب بگذرد اماشیخ محمدبیان سلدوز مانع‌آمده خودازآن رودعبور نموده روی‌بدشمنان خاکسار آورد وآنمقدارکارزارکردکه حسین‌صوفی فرار برقرار اختیار فرمود وبشهرشتافت و ازغایةغم واندوه مریض‌شده همدران دوسه‌روز بعالم‌آخرت پیوست و بعدازفوت حسین صوفی‌برادرش یوسف صوفی قایم مقام‌گشته ایلچیان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و ازکردار برادر ابراء ذمه نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران ملتمس اورا بعز اجابت اقتران دادمشروط‌بآنکه دختر برادر خود آق‌صوفی‌راکه سوین بیك‌نام داشتو ازدخترخان اورنك درجود آمده بخان زاده مشهورگشته بود بامیرزاده جهانگیردهد ویوسف صوفی منت‌داشته قبول نمودکه هرگاه فرمان واجب الاذعـان شرف نفاذیابد خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالیجاه بسعادت‌معاودت فرمودوچون‌بولایت سجاس رسیدکیخسرو ختلانیرا بموقف بیرغو حاضرگردانید وگناه برآن خون گرفته

ثابت گشته کشته شد و پسرش سلطان‌محمود بموافقت ابواسحق ولدخضر یسوری بخوارزم شتافتند و یوسف صوفی‌را آنمقدار وسوسه کردند که رقم بطلان برصحیفه عهد وپیمان حضرت صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات برد وامیر تیمور گورکان آن‌زمستان درسمرقند قشلاق کرده چون سلطان عدالت شعاربهار رفضای دشت و کوهسار اعلام حضرت آثار برافراخت باسپاهی افزون از ریگ بیابان خوارزم بعزم رزم یوسف صوفی روی‌براه آوردو بعد ازوصول بحدود آنولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل ورسائل وهر گونه وسائل نوبت دیگر صاحب قران‌عالی گهررا ازمقام انتقام‌بگذرانید وقبول‌فرمود که علی اسرع‌الحال خانزاده را بسمرقندفرستد وامیر تیمور گورکان بمستقر دولت مراجعت نموده درشوال سال هفتصد وهفتاد وپنج‌موافق پارس‌ئیل بهنگام بهار که نسیم اعتدال آثارقوی نامیه را بآوردن عماری عروسان گل وریاحین نامزد کرد صاحبقران ظفرقرین امیر یادگار برلاس راکه از اولاد لالاءبن قراچار بود وامیرداود واوزن اولجایتو را جهة آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد ویوسف‌صوفی امراء عظامرا تعظیم وتکریم نموده‌خان زاده‌رابآئینی که ازآن‌لایق ترنتواند بودمصحوب‌ایشان کسیل فرمود وحضرت‌صاحبقران فریقاخاتون راکه عروس پسر قیدوخان بود بادیگر خواتین حشمت آئین‌ونوئینان وامرا وسادات وقضات وعلما باستقبال فرستاد آنگاه کمربستگان آستان سلطنت آشیان بترتیب اسباب‌جشن وسور ولهوو سرور قیام‌نموده رعایا و محترقات دارالسلطنه سمرقند راآئین بستند وچون عماری آن‌گوهرکان خانی رابشهر درآوردند مراسم‌پیشکش ونثار چنانچه باید وشاید بتقدیم رسید ودر ساعتی که اختر شناسان دانشور بدقت نظرجهة آن‌کار اختیار کردند سادات و علما وقضاة در مجلس همایون حاضر گشته ناهید حجلهٔ خانی را باخورشید سریر جهانبانی درسلك ازدواج کشیدند وامرا ونوئینان زبان به‌تهنیت وثنا خوانی ودست نیاز بگوهر افشانی گشاده لوازم شادمانی بتقدیم رسانیدند **بیت** زبس گوهر و زرکه افشانده‌شد ✿ زبر چیدنش دستها مانده‌شد وچون خسروانجم بخلوتخانه مغرب خرامید و در حجلهٔ سپهر عروسان کواکب جلوه گر گردید اجتماع نیرین سپهر نامداری و مقارنهٔ سعدین آسمان‌کامکاری اتفاق افتاد ومیان ایشان محبت و موانست باکمل وجهی و احسن صورتی دست داد **مثنوی** جهانگیرشهزادهٔ کامکار ✿ گرفتش بصدآرزو درکنار✿چوخوش ساعتی کزسر کام‌دل ✿ نشینند باهم دوآرام‌دل✿چه‌خوشتر ازآن درسرای سپهر ✿ که گیری درآغوش ماهی بمهر ــ خوش‌آنروز وفرخنده آن‌روزگار✿که یابند کام‌دل ازهم دویار

گفتار دربیان بعضی ازوقایع واحوال علی سبیل الایجازوالاجمال

صاحبقران ستوده خصال بعدازفراغ بال ازسرانجام مهام ماوراءالنهر وترکستان عزم تسخیر مغولستان فرمود بروایت ظفرنامه درروز پنجشنبهٔ غرهٔ شعبان سنه ست و

سبعین وسبعمائه بدانجانب روان‌شد وچون رباط قطفان محل‌نزول موکب همایون‌گشت سپاه برف وبرق وبرد بمرتبه دست استیلابرآورد که بسیاری‌ازانواع آدمیان واجناس حیوان را بعالم‌عقبی وچراگاه عدم برد بنابرآن حضرت صاحب‌قران بسمرقند مراجعت فرموده آنمقدار توقف‌کرد که‌سورت برودت کمتر شد دردوشنبه غرهٔشوال موافق‌اوائل توشقان ئیل باردیگر متوجه جته‌گشته جبه دهد و امیرزاده جهانگیر وشیخ محمدبیان سلدوز وعادلشاه وبهرام جلایررا منغلای‌گردانید و درآن یورش قمرالدین دوغلات که درمغولستان سرداری ازآن کلانتران نبود از دست برد سپاه منغلای شکست یافته‌پای ادباردروادی فرار نهاد وصاحبقران آفاق بنفس‌نفیس تاموضع پای تاق رفته امیرزاده جهانگیر تابمنزل اوج فرمان عنان‌باز نکشید و قمرالدین را درکوهستان یافته وتعاقب نموده ازایل والوس‌جداگردانید وتمامی منازل اورا بغارتید وخاتون امیرشمس‌الدین نویان آغارا بادخترش دلشاد آغا اسیرساخته بالای‌قراقسماق بنظر پادشاه بااستحقاق رسانید وصاحبقران مظفرلوادلشادآغارا درسلك سایرازدواج معظمات منتظم‌گردانید وچندروز بعیش وسوروجشن وسرور گذرانیده بسمرقند بازگشت و درهمین سال شیخ محمدبیان سلدوزکه بواسطه غوری‌که اندیشیده بود مواخذ شده خرمن عمرش بآتش خشم و دشمن سوزمحترق‌گردید ودربهار سنه‌سبع وسبعین و سبعمائه مطابق لوی‌ئیل بنابر سببی که‌هیچ یك از مورخان باظهار آن زبان نگشاده‌اند امیرتیمورگورکان با سپاه فراوان بجانب خوارزم نهضت نمود وامیرسار بوغا وعادلشاه جلایر وختای‌بهادر وایلچی بوغای ودیگر سرداران را باسی‌هزار سوار جلادت آئین جهة استیصال قمر- الدین بصوب مغولستان روان‌فرمود وچون ماهچهٔ توق آفتاب اشراق صاحبقران‌آفاق سایهٔ وصول برموضع سه‌پایه انداخت ترکن ارلات یاغی‌شده بکزروان‌گریخت وفولاد بهادر بموجب فرمان امیرتیمورترکن را تعاقب‌نموده درکنار آب فاریاب بوی‌رسیده ترکن ساعتی بجنك ایستاده ازضرب‌پولاد تیغ‌دلیران صف‌شکن منهزم‌گردید وپولاددر تکامیشی ترکن تیزگشته خودرا تنها بوی‌رسانید ورك جانش را برطبق دلخواه‌ببرید ومظفر ومنصور باردوی همایون مراجعت نموده از جماعت امراکه بجانب جته رفته بودند ساری بوغا وعادلشاه بخیال استقلال واندیشه خطاختای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند وبا ایل‌جلایروقبچاق بظاهر سمرقند شتافته آغازمحاصره کردند وامیرآقبوقا که‌حاکم آن‌بلده بود خودرا مضبوط ساخته جهة اعلام آنحال‌قاصدی همعنان برق‌وباد نزد امیر تیمورگوکان فرستاه و ایلچی در موضع خاص بعزّ بساط بوس اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود بنابرآن رایات ظفرنشان بموجب کلمه‌العوداحمد معاودت کرده امیرزاده جهانگیر برسم منغلای‌پیش‌تر روان‌گشت وشاه‌زاده درموضع کرامینه‌بدشمنان برکینه رسیده برایشان غالب آمد وساربوغا و عادلشاه‌گریخته بدشت قبچاق رفتند و ملازمت‌اروس‌خان پیش‌گرفتند وبعداز روزی‌چند دروقتی که اروس‌خان به‌ییلاق رفته‌بود

اوچی بی را که در دشت قبچاق از قبل خان حکومت مینمود بشمشیر غدر کشته روی بمغولستان نهادند و بقمر الدین پیوسته اورا برمخالفت صاحبقران مظفر لوا آنمقدار اغوا کردند که بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایت اندکان که متصرف امیر زاده عمر شیخ بود در آمد وهزاره قدان از شاهزاده روگردان شده بوی پیوستند و امیرزاده عمر شیخ در کوهی متحصن گشته شخصی را که دانشمند نام داشت جهة اعلام آنحال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده بمجرد شیوع آن خبر قمر الدین باز گردید و ایلاو الوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده باچهارهزار سوار آراسته در کمین بایستاد و چون امیر تیمور گورکان بآن مکان رسید از کمین قمر الدین غافل بوده تمامی سپاه را بتکامیشی اعدا روان فرمود و بنفس نفیس بادویست کس از امرا و سرداران توقف نمود و در آن حال قمر الدین با آن چهارهزار سوار آسوده از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام انتقام کشیده بغرور هرچه تمامتر استیصال حیات صاحبقران عالی گهر را وجهه همت ساخت و آنحضرت بتلقین ملهم دولت مضمون کریمهٔ (کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله) بر زبان الهام بیان گذرانید و بهادران موکب ظفر نشان را استمالت داد و بنفس همایون روی بدشمنان دون نهاد لاجرم جنگی در پیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت وفیروزی شامل حال صاحبقران ستوده مآثر گشته مضمون (وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین) بظهور انجامید ومخالفان منهزم و متفرق شده متعاقب آنحال امرا و لشکریان که بجایغون رفته بودند در رسیدند و عنان عزیمت بتکامیشی قمر الدین منعطف گردانیدند و در آن صحرای بی انتها از کشته ها پشته ها ساخته ایل و الوس را ازوی بازستاندند و بجانب اوزکند فرستادند و قمر الدین وسار بوغا و عادلشاه در سیکیز بغاج بار دیگر بهم پیوسته خواستند که بازجمعیتی سازند که ناگاه امیر تیمور گورکان بسروقت ایشان رسید و همه را پریشان گردانید و اوج قرابها در درعقب قمر الدین تاخته از پی او باز نگشت تا هر دو تنها ماندند و قمر الدین عطف عنانی کرده تیری بر اسب اوج قرا زد که از پای درافتاد و اوج قرا سپر درسر کشیده و شمشیر در دست گرفته روی بوی نهاد قمر الدین اورا بدانسان دیده گفت وظیفه مردانگی همین است که بجای آوردی از همچون منی باین قدر راضی باش و باز گرد و گرنه درضرب شست من نگاه کن و تیری انداخت که یکوجب درسنك نشست واوج قرا آفرین نموده پیاده باز گردید و این سرگذشت را بعرض رسانید و درین یورش امیرزاده عمر شیخ وختای بهادر بکاشغر رفته آنخطه را از خضر خواجه اوغلان وخدایداد مغول بستاندند ومتوطنان کاشغر را باندکان رساندند و چون حضرت صاحبقران عنان بارهٔ جهان نورد بمستقر سریر سلطنت و استقلال منعطف گردانید جهة اصابت عین الکمال انامل زمانهٔ غدار نیل ملال برچهرهٔ احوال خدام آستان عزت و جلال کشید تفصیل این اجمال آنکه صاحبقران ظفر مآل در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را درسمرقند بنیابت خویش بازداشته بود و درغیبت موکب همایون

مزاج موفورالابتهاج شاه زاده از جاده اعتدال بصوب اعتلال انحراف جست و مرض استیلا یافته‌مرغ‌روح پرفتوحش بجانب ریاض جنان‌پرواز نمود وامیرصاحبقران دراثناءراه خوابهای‌پریشان دیدوچون بسمرقندرسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید وپادشاه باوقار و تمکین ازصعوبت آن مصیبت بغایت حزین وغمگین گشت‌وچند روز اقداح تلـخ مذاق اندوه نوشیده‌ولباس عزا وماتم پوشیده بالاخره دست تسلیم‌ورضا درجیب شکیبائی زد وجهة ترویح‌روح شاه‌زاده اصناف خیرات ومبرات بتقدیم رسانیده فرمود تاجسد او را بشهر سبز بردند وبخاك سپردند و برسرمرقد شریفش‌عمارتی عالی بنا کردند مدت‌عمر امیرزاده جهانگیر بیست‌سال بود وازو دو پسر یادگارماند امیرزاده محمدسلطان ازخان زاده وامیرزاده پیرمحمد از بخت ملك‌آغادختر الیاس یسوری واوبعداز فوت شاه‌زاده به چهار روز متولد شد وفات امیرزاده‌جهانگیر بروایت ظفرنامه درشهورسنه‌سبع وسعین و سبعمانه اتفاق افتادوازوقوع آنحادثه امیرسیف‌الدین از سرانجام امور ملك و مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهـاد و درهمین سـال بعرض صـاحب قران دشمن مال رسید که عادلشاه جلایر با معدودی از نوکران‌درکوهستان قراچق سرگردان است و آنحضرت براتخواجهٔ کوکلتاش وایلچی بوغارا با پانزده‌کس ارسال داشت تاآن‌صید وحشی را درآقسوما گرفته کشتند وساربوغا که باتفاق عادلشاه درطریق خلاف سلوك مینمود بعد ازدوسال بهدایت عقل راهنمای پناه بدرگاه‌خسرو گیتی گشای‌بردو آنحضرت ازسرجرایمش درگذشته سرداری ایل جلایررا بوی عنایت کردو بعد ازین وقایع نوبت دیگر صاحبقران والاگهر عازم استیصال قمرالدین شده‌محمد بیك‌ولد امیرموسی‌را که داماد آنحضرت بود با امیر عباس وآقتیمور بهادر منقلای ساخت وایشان تا موضع آی کول رانده وبقمرالدین رسیده اورا منتهز گردانیدند و امیرتیمور گورکان‌درین یورش تا موضع قوجقارشتافته توقتمش‌خان که ازپادشاه دشت قبچاق اروس خان توهم‌نموده گریخته بود درآن منزل بدرگاه عالم‌پناه رسیده اعزازو احترام وانعام فراوان‌یافتو چون صاحبقران پادشاه نشان از قوجقار بسمرقندشتافت ولایت‌سقناق‌وجران‌را بتوقتمش خان ارزانی داشت و بعدازآنکه توقتمش خان درآنولایت رایت‌ایالت برافراخت قتلغ بوغا ولداروس خان لشکر بسرش کشیدومیان ایشان جنك بوقوع‌انجامید باوجودآنکه قتلغ بوغادر اثناء کروفر تیرخورد وعزم‌عالم‌دیگر کردشکست بجانب توقتمش‌خان‌افتاد وتوقتمش‌خان‌باز نزدحضرت صاحبقران سرافرازرفته کرةبعد اخری‌خدام‌سدهٔ‌سدره انتما اسباب‌پادشاهی اورا مرتب‌ساختند و اورا بصبران فرستادندوتوقتمش خان نوبت دیگر ازلشکر اروس‌خان گریخته بردست‌خود زخمی‌خوردوپای در وادی گریز نهاده تنهادر ساحل آب سیحون بجنگل درآمدو از خاك‌وخاشاك‌بستر و بالین‌کرد درآنحین امیـر ایدکو برلاس که بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان متوجـه صبران‌بود بـآن‌جنگل رسیده آوازناله‌شنیده بعد از تفحص‌وتفتیش دانست که‌حال‌چیست‌لاجرم توقتمش خان را

دلجوئی نموده‌وهمراه گردانیده بسمرقند رسانیده وخسرو صاحب تأیید تجدید اسباب سلطنت اورا مرتب ساخته درآن‌اثنا ایلچی‌اروس خان بدرگـاه عالمپناه‌رسیده بوسیله نواب‌کامیاب اززبان خان معروض داشت که توقتمش پسرمرا کشته وبدان آستان اقبال آشیان پناه‌جسته باید که‌اورا بماسپار یدوالاروی بمیدان کارزارآرید صاحبقران‌کامکار از تسلیم توقتمش اباء‌نموده ایلچی را بازگردانید وبالشگر فراوان‌متوجه حرب اروس خان‌گردیدوچون ازسیحون‌گذشته صحرای اترار مضرب خیام سپاه نصرت شعار گشت اروس خان با تمامی سپاه‌الوس‌جوجی‌خان بسغناق‌رسیده‌فرودآمد درآن اثنا سپهر تیز کردچنان اقتضا کرد که‌گردفتنه‌روزی چندفرونشیند ابری برانگیخته آنمقداربرف‌و باران بارید که‌مدت دوماه دلیران طرفین را مجال جدال مجال نمود بعد ازآن حضرت صاحبقران یارق‌تیمور وختای بهادرومحمد سلطان شاه‌را بافوجی‌ازبهادران‌مقرر فرمود که برسردشمنان شبیخون برند و ایشان بموجب فرمان باپانصدکس‌روان شده درهمان شب باپسر اروس خان قتـال نموده بیمتورملك اغلان که‌سه‌هزارکس‌همراه داشت‌دوچار خوردند وآغازجنك کرده‌یارق‌تیمور وختای بهادرشربت‌شهادت چشیدندوازشست‌ایلچی بوغا تیری‌گشادیافته بران تیمور ملك اغلان رسید بنابران عنان بصوب انهزام‌منعطف گردانید بعد از آن اروس‌خان بی‌آنکه قدم درمیدان مقابله ومقاتله نهـد بازگشت و صاحبقران گیتی ستان نیز خرم ودلخوش بشهرکش رفت‌وهفت‌روزآنجا بسربرده بار دیگر روی بتاخت دشت قبچاق آوردوپانزده روز مسافت قطع‌کرده صبح دوشنبهی در حیران قمش بسرایل والوس اروس خان‌رسید و ایشاق را غارتیده بازگردید و مقارن آنحال آروس‌خان جان بقابض ارواح تسلیم‌نمود وپسرش توقیا قایم‌مقام‌پدرشده اونیز درهمان ایام تخته تابوت برتخت‌خانیت اختیارکرد وصاحب‌قران‌کامکار توقتمش‌خان را براق بسیارداده بپادشـاهی الوس دشت قبچاق فرستاد و چون تـوقتمش بمقصد رسید میان او وتیمورملك اغلان مقاتله دست داده کرت دیگر شکست بجانب توقتمش خان افتادو براسپی خنك‌اغلان‌نام که صاحبقران کردون غلام‌دروقت‌وداع بـاوبخشیده‌بود سوار سوارگشته خودرا بسمرقندرسانید ع یکبار میرد هرکسی بیچاره جامی بارها امیر تیمورگورکان چون توقتمش‌خان را بر اینمنوال دید مجدد پرتو التفات بر تدارك‌خلال احوالش انداخته تومن‌تموراوزبك وپسرش‌نحتی‌خواجه واوزبکتمور وغیاث‌الدین‌ترخان وینکی قوجین‌را مصحوب او بسغناق فرستاد تا در اواخرسنه۷۷۸موافق ئیلان‌ئیل او را برتخت خانـی نشانـدند ومـراسم مغـول را رعایت کـرده.ع نثارش بـه آئین برافشاندند .

ذکرطلوع اختر میرزا شاه رخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که درآن ایام اتفاق افتاد

در اواسط ئیلان ئیل که بمحض عنایت ملك جلیل شاه صاحبقران‌کشورگـیر در بساط بسیط توران اسپ مراد میراند و اعداء دولت‌روز افزون را در فرزین بندنکبت

عاجز ساخته هریك‌را بممات خانه‌میرساند بیدق‌ماه برطبق دلخواه بندگان آن درگاه سیر میکرد وچرخ پیل رنك لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد درخت بخت آن‌زیبندهٔ‌تاج وتخت بمیوهٔ‌مرادی‌دیگر بارور گردید و در چمن زندگانی آن دوحهٔ‌ریاض کامرانی کلی از نوشگفتید **بیت** چوبختش باقبال منشورداد ✿ سپهرش یکی نامور پورداد یعنی طلیعه طلعت همایون خسرو عالیمکان معین السلطنه والدنیاوالدین شاه رخ سلطان بتاریخ‌روز پنجشنبه چهاردهم ربیع‌الاخر سنه‌تسع وسبعین‌وسبعمائه از افق ولادت طلوع‌نمود ودیدهٔ اقبال صاحبقران ستوده خصال‌را ازدیدن‌آن‌قرةالعین پادشاهی روشنی در افزودوصیت این بشارت‌درطاس نگون گردون‌پیچیده بگوش‌هوش معتکفان عالم‌بالارسید وآوازهٔ سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان‌را مسرور گردانید **بیت** زنورطلعت آن دری‌سپهر کرم ✿ چو بوستان ارم شد ریاض جان‌خرم وهمدرین‌سال کوکب اقبال توقتمش‌خان باوج کمال رسیده بفرمان حضرت صاحبقران آفاق ازسغناق لشکر بدشت قبچاق کشیدو بر تمورملك‌خان ظفر یافته درالوس‌جوجی‌خان‌پادشاهی نافذفرمان گردیدوهمدرین‌سال امیرسیف‌الدین ازسفر حجاز بازآمده بتقبیل عتبه کعبه مثال و استلام سدهٔ‌دولت و اقبال سرافراز شد و از اوضاع و احوال ملوك ایران آنچه‌معلوم کرده بودعرض نمود و همدرین سال صاحبقران بیهمال مهدعلیاتومان‌آغا بنت امیر موسی‌را درحباله نکاح کشیدودرجانب‌غربی سمرقندباغ‌بهشت راجهة اومعمور گردانید .

ذکرمخالفت وعصیان یوسف‌صوفی قنقرات ودرآمدن خوارزم بتحت تصرف‌صاحبقران خجسته صفات

درآن زمستان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته درمقابله سپاه اروس‌خان نشسته بود یوسف‌صوفی لشکری‌ببخارا فرستاده آن‌ناحیه راتاخت‌نمود امیرتیمور گورکان جهة بازخواست اینحرکت ایلچی بخوارزم ارسال داشت یوسف صوفی‌قاصد را بندکرد وآنحضرت نامهٔ‌عتاب آمیز نوشته مصحوب پیکی بدانصوب روانه‌ساخت وآن بیچاره نیز مقیدشد بنابرآن‌صاحبقران کامران‌درشوال‌سال هفتصدوهشتادموافق‌اول‌قوی‌ئیل باسپاهی درشجاعت بی‌عدیل روی توجه بخوارزم نهاد وبعد از وصول بظاهر دارالملك یوسف صوفی لشکرقیامت اثراز افغان‌کورکه وسورن‌گوش گردون کر ساختند ونفیر کرنای کشیده ازاطراف وجوانب‌جنك درانداختند ومردم خوارزم نیزمستعد رزم گشته هرروز ازصبح تاشام درمدافعت جنود ظفرانجام میکوشیدند وهرلحظه‌طایفهٔ‌از بیرون‌واندرون جام‌تلخ‌مذاق مرك‌مینوشیدند ودرآن اثنا یوسف‌صوفی‌نامهٔ‌نزد امیرتیمور گورکان فرستاد

مضمون آنکه تاچندبسبب دوتن مردم درعذاب بوده درعرصهٔ تلف آیند مناسب‌چنانست که‌ما هردوقدم درمیدان مردان نهاده **نظم** به بینیم‌تااین‌شتابان‌سپهر ٭دراین داوری بر که گردد بمهر ٭ ز بازیچهٔ چرخ گیتی فروز٭که پیروزگردد که برگشته‌روز امیرتیمور کورگان‌را این‌ملتمس ملایم‌مزاج شریف‌افتاده فی‌الحال مسلح ومکمل‌شد وبر بارگیر فلك‌مسیر سوارگشته روی‌بمعرکه کارزارآورد وهرچندامرا و نوئینان زانوزده آنحضرت را ازین عزیمت منع‌نمودند التفات بسخن ایشان نفرمود ومانند جمشید خورشیدکه‌یك تنه بفضای معرکه آسمان شتابد تنهابکنار خندق رانده آوازبر آوردکه یوسف صوفی را بگوئید که ما بموجب التماس توبمیدان آمده‌ایم مناسب آنکه بقول خود وفانمائی واز این حصار بیرون آئی تالحظهٔ بایکدیگر بکوشیم‌و آزمائی کنیم یوسف ـ صوفی از کمال‌تهور امیرتیمور بترسید واز گفته پشیمان گشته دم درکشید و صاحبقران سرافراز دیگر بار آواز برآوردکه‌هرکه بقول خودوفانکند اورا مرك به اززندگانی چون یوسف‌صوفی راحفظ جان از رعایت نـاموس انسب نمود هرچند امثال این‌سخنان شنود‌لب بجواب نگشود وامیر تیمورگورکان‌بلطف الهی‌مفتخر و مباهی گشته بمعسکر ظفر اثرمراجعت نمود **القصه** مدت‌محاصره خوارزم سه‌ماه وشانزده روز متمادی شد و درآن ایام محاربات صعب اتفاق افتاد ودراکثر معارك سپاه صاحبقران والانژاد را نصرت‌وفیروزی دست داد ودرآن اثنابواسطهٔ کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف‌صوفی ازجاده صحت انحراف‌یافت ومرضی مهلك‌بروی طاری‌شده بعالم آخرت شتافت واز ین جهة خوارزمیان دل‌شکسته گشته‌وجنود ظفر نشان روی‌جلادت به‌شهر نهاده‌جنك‌سلطانی درانداختند واز اطراف وجوانب‌درآمده دیوار آن‌بلده را از کثرت رخنه مانند دندانهٔ شانه ساختند وباقدام غلبه وقهر بشهر دررفته دست بقتل‌وغارت برآوردند وهرکس‌را دیدندکشتند وهرچه یافتند بردند ولیکن‌سادات وعلما ودانشمندان وموالی وهنرمندان رابسمرقندکوچانیدند ونسبت بدیشان بیحرمتی بتقدیم‌رسانیدند واین فتح‌نامدار درقوی ئیل موافق سنه احدی و ثمانین وسبعمائه اتفاق افتاد و صاحبقران جلادت نهاد بعد از تخریب خوارزم‌عنان عزیمت بصوب ماوراءالنهر انعطاف دادوچون بمستقر سریر دولت واقبال نزول اجلال نمود حصارکش را بناکرده درآن مقام قصری‌منیع که موسوم‌است بآق سرا تعمیرفرمود .

گفتار در بیان لشگرکشیدن حضرت صاحبقران از توران بایران وذکر استیلاء خدام آستان اقبال آشیان برولایات خراسان

صاحبقران وافر مکرمت از کمال علوهمت ملاحظه معنی السلطان ظل‌الله کرده نمیخواست که هیچ آفریدهٔ درمنقبت سلطنت باوی مشارکت نمایدلاجرم پیوسته برزبان

الهام بیان می گذرانید که عرصهٔ مسکون آنمقدار وسیع نیست که دروی دو پادشاه باشند بیت جهان‌را پسند است یك شهریار ✲ زنیرا دو شوهر نیاید بکار بناءعلی‌هذا چون آن پادشاه مظفرلوا ازضبط تمامت مملکت جغتـای والوس جوجی‌خان باز پرداخت تسخیر ممالك ایران راپیش نهادهمت عالی‌نهمت ساخت ودرتیرماه سنه ۷۸۲ موافق پیچی‌ئیل امیرزاده میرانشاه زاکه چهارده مرحله از مراحل‌زندگانی طی کرده بود باجمعی کثیر از امراء عالیجاه وپنجاه‌قشون ازسپاه ظفرپناه بجانب خراسان گسیل فرمود وامیرزاده کامکار باملازمان نامدار ازآب آمویه‌گذشته آن‌زمستان درحدود بلخ وشبرغان‌خوشدل وشادمان بگذرانید وچون‌فصل شتا بآخررسید وازامداد فضل پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیطزمین راجولان‌گاه سپاه سبزه ورياحين‌گردانید صاحبقران ظفر قرین بالشکر جلادت آئین بیت زاب جیحون گذشت و آمد تیز ✲ در خراسان فکند رستاخیز وملك محمد ولدخورد ملك‌حسین‌کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت واقبال بآستان جاه وجلال شتافت وبعز بساطبوسی فایزگشته سیورغامیشی وعنایت یافت اماچون ملك‌غیاث‌الدین پیرعلی باآنحضرت سریکدلی نداشت وقرابت سببی را نابوده انگاشت پای دردامن تمکین‌کشیده بملازمت‌سده‌سدره مرتبت مبادرت ننمود وامیرمؤید ومنصور بملاحظهٔ آنکه لشکر نیشابور بملك ملحق نگردد بعداز عبـور ازآب مرغاب عنان‌بارهٔ‌جهان نورد بقصبه‌کوسویه تـافت و دراوایل ذی‌حجه حجه مذکوره بدانموضع رسیده مهدی‌نامی که حاکم آنجابود درسلك سایرخدام بارگاه سپهر احتشـام انتظام یافت و فرمانفرمای بلاد وعباد ازکوسویه بتایبـاد رفته شرف ملاقـات قدوة الاوتاد مولانا زین‌الدین ابوبکر قدس سره حاصل فرمود آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داد وعساکرنصرف مآثر درمنتصف ذی‌حجه قلعه آن‌قصبه رادرمیان‌گرفتند و فوشنجیان بقدم مقابله ومقاتله پیش آمدند و یکهفته جنگهای مردانه کردند پس از آن حصار مسخرگشته باخاك راه‌برابر شـد نظم فروریخت آن‌ژاله درکشت‌زار ✲ نه‌گل ماند آنجاسلامت نه‌خار بباد فنا رفت‌چه‌که‌چه‌مه ✲ زنادانی پیشوایان ده آنگاه‌ماهچهٔ رایت ظفرپناه پرتو وصول برظاهر بلدهٔ هرات انداخته شهربند‌بیرون رالشکرفیروزی اثر احاطه کردند وروی بمحاصره ومحاربه آوردند وملك‌غیاث‌الدین پیرعلی ازکمال عظمت اعتماد برکثرت‌سپاهی‌ورعیت نموده میگفت همه‌کس‌جهة محافظت عیال واطفال بامغولان قتال‌خواهد نمود وصاحبقران ستوده خصال‌حکم فرمود تاجریك منصور دیوار هاء بیرون شهر بندرا انداخته دربرابر شهر خندقی‌کنند وحصار سـاختند و ازطرفین سه‌چهارروز قدم درمیدان جنك نهاده رایت‌عناد برافراختند عاقبت سپاه‌نصرت عطیت مردم ملك‌را مغلوب‌گردانیده جمعی ازسالکان طریق‌پهلوانی نزدیك‌کوشك مرغنی از ممری‌که آب انجیـل بشهر درمی آمدقدم جلادت پیش نهادند و ملك‌غیاث‌الدین درآن روز بردروازهٔ که برسرپل انجیل بود برآمد وکوششهای مردانه فرمود امافایدهٔ برآن

مترتب نشد و نخست خلیل یساول بفصیل بر آمده امرا برانغار بیکبار حمله نمودند و رخش همت تیز کرده درعین ستیزخودرا درشهر بند انداختند وکار مخالفان راکه بالای باره وسور بودند برطبق دلخواه ساختند ملك‌غیاث‌الدین چون حال برین‌منوال دیداز نهیب سپاه فیروز جنك آهنك اصل شهر کرده بکریخت وقرب دوهزار ازغوریان دبو- ساردرچنك اسار گرفتار گشته صاحبقران کامکار ازسرخون ایشان درگذشت وهمه‌راجامه پوشانید اجازت مراجعت داد وگفت‌بامردم‌شهر بگوئیدکه‌هرکس ازرعیت رغبت صعود برفیصل وباره ننماید اهل وعیالش درامان بـاشند بنابرآن بعدازآن رعایا درکنـج خانهانشسته کسی بهوس جنك بیرون‌نیامد وملك ازمقاومت عاجزگشته سفرا آغاز تردد کردند و بساط مصالحه تمهیدیافته ملك‌غیاث‌الدین پیرعلی مـادر خودسلطان خاتون را که‌دختر طغاتمورخان بود باپسر خودملك پیرمحمد واسکندر شیخی ولدافراسیاب جلابی نزد امیرتیمور گورکان ارسال‌داشت وصاحبقران ستوده‌خصال سلطان خاتون وملك‌زاده را استمالت‌داده وخلع‌فاخره پوشانیده فرمودکه ملك‌را بگوئیدکه ابواب خلاف‌مسـدود گردانیده ازشهر بیرون آید که‌اگر برمقاتله ومقابله اصرار نماید و شهر بجنك مسخر گرد واموال ودماء رعایا در معرض تضیع افتد وزر ووبال آن درگردن‌ملـك باشد و ایشان‌را اجازت معاودت داده اسکندرشیخی را نگاهداشت وحقیقت‌حالت هرویان را از وی معلوم‌نموده بکوشك باغ‌زاغان‌تشریف‌برد وملك‌غیاث‌الدین پیرعلی درمحرم‌الحرام سنه‌ثلث وثمانین وسبعمائه ازشهر بیرون‌آمده‌عز بساط بوس‌دریافت وامیرتیمورگورکان ملك‌را باصناف الطـاف بنواخت ویکلاه وکمرمرصع مفتخر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات وقضات واکابر واعیان آن بلدهٔ جنت‌نشان بسعادت ملازمت رسیده صاحب قران گیتی‌ستان ازباغ‌زاغان بالنك کهدستان شتافت و چندروز توقـف نموده بتخریب حصار بیرون واندرون شهر ونقل خزاین‌ودفاین سلاطین کرت‌فرمان فرمود و فرمود که‌دروازهاء آهنین که القاب ملوك کرت برآن منقور بود برگردونها‌بارکرده‌بشهرسبز بردند وآنجا نصب کردند ومولاناقطب‌الدین ولدمولانا نظام‌الدین‌رابادوبست کدخدای معتبر ببلدهٔ کش‌کوچا نیدند وچون خاطرخطیرصاحبقران‌جهانگیر ازمهمات دارالسلطنة هراة فراغت یافت عنان‌باره جهان نورد بطرف نیشـابور و سبزوار تـافت درنواحی نیشابور بمزار ابومسلم مروزی رفته علی بیك‌جونی قربانی که حاکم ابیورد وآنحدود بود وخواجه علی مؤید سربدار سبزواری بشرف ملازمت‌آن مهرسپهر کامکاری‌رسیدند وبنوازش خسروانه سرافـرازگردیدند ورایات منصور از نیشابور با سفراین رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعه آنخطه را ازگماشته امـیرولی انتزاع نمودند وجمعی کثیر بقتل آورده برج و باروی حصاررا هموارکردند آنگاه پادشاه ظفرپناه ایلچی نزد امیرولی‌فرستاده پیغام‌داد که اقبال مثال بدرگاه جاه وجلال شتابد تاعنایت والتفات یابد والا ابواب رنج وعنا برروی روزگار مفتوح‌خواهد شد امیرولـی ایلچی

را تعظیم و تکریم نموده بدریافتن دولت ملازمت و عده کرد وامیرتیمورگورکان از اسفراین به‌ییلاق اوغالجاتو رفته جهة آسایش ستوران روزی چندتوقف فرموده آنگاه حکام خراسان را اجازت داده‌کامیاب وکامران روی‌توجه بماوراءالنهر نهادو آن‌زمستان بسعادت واقبال درزنجیر سرای قشلاق نمود ودرآن اثنازمانه را از طراوت چمن دولت صاحبقرانی ونضارت‌گلشن مملکت آن‌مهر سپهر، کامرانی عرق‌غیرت درحرکت‌آمدو گرد ملالی برساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشاند صبیهٔ صلبیه آنحضرت که مسماة بُطغی‌شاه بود وآکه بیکی لقب‌داشت وفات‌یافت وآکه‌بیکی درخانه محمدبیك بن امیر- موسی بسرمیبرد وبسبب حسن‌سیرت و زیبائی صورت عزیزترین اولاد صاحبقران عالی نژاد بود وازوی‌یك پسرماند سلطان‌حسین‌نام القصه صاحبقران گردون غلام ازمفارقت آن مخدرهٔ بلقیس آئین بغایت‌حزین‌گشت وچندروز باقامت مراسم تعزیت پرداخته‌جهة ترویح روح مهدعلیاصدقات بمساکین وفقرا عنایت‌فرمود بیت نه‌چندان عطایا بدرویش داد ✲ که‌ازچند وچونش توان کرد یاد .

گفتار در لشگرکشیدن حضرت صاحبقرانی بمملکت خراسان کرت ثانی .

در آن زمستان‌که زنجیر سرای بخارا از فرنزول صاحبقران مظفرلوا غیرت فزای سپهرخضرا بود قاصدی ازنزدخواجه علی موید بسده سدره انتمارسیده بعرض نواب‌کامیاب رسانید که علی‌بیك جونی قربانی و امیرولی بایکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابرآن حضرت صاحبقران درآخرهمان زمستان که اول شهورسنه ۷۸٤ بود اعلام نصرت‌نشان برافراخته یورش خراسان راپیش نهاد همت ساخت وچون از جیحون‌عبور نمود آوازهٔ عزیمت مازندران درانداخته ناگاه‌بحوالی قلعهٔ کلات که‌مستقر عزعلی بیك بود تاخت ومجموع چهارپایان‌الوس جونی‌قربانی راغارتیده‌لشگر فیروزی صفات اطراف وجوانب حصارکلات را باوجود وسعت چون نگین درانگشترین فرو گرفتند و چندروز جنگهای سخت پیش برده چون‌نزدیك بآن رسیده که عروس فتح و ظفر جلوه‌گرگردد علی‌بیك باظهار عجز واضطرار زبان بگشاد وصاحبقران کامکار او را بعهد وپیمان ایمن‌گردانید تاازقلعه بیرون آمده بعز بساط بوسی استسعاد یافت و عفو خسروانه شامل حال اوگشته اجازت طلبید که باز بحصار رود و یراق خود نموده روزی دیگر بخدمت شتابد ودریورش مازندران ملازم باشد حضرت صاحبقرانی شرف رخصت ارزانی داشته علی‌بیك بقلعه رفته ازغایت شقاوت مواضعی راکه چریك منصور رخنه کرده بودند مرمت نموده بازشعارخلاف ظاهر ساخت و امیرتیمورگورکان قلعهٔ

قهقهه‌را که در برابر دروازه کلات بودعمارت فرمود وحاجی‌خواجه زاکوتوال آنحصار
ساخت وامیرزاده علی‌پسر امیر مؤید ارلات رابا تفاق‌شیخ‌علی بهادر درآن قلعه گذاشت
تاراهها را مضبوط کرده نگذارند که هیچ آفریدهٔ بکلات آمدشد نماید آنگـاه اعلام
ظفرپناه بعزم‌رزم وستیز متوجه‌ترشیز گشت وآن قلعه را ازامیرعلی سدیـدی غوری که
به‌نیابت ملك‌غیاث‌الدین پیرعلی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهـادران آنجائی را
مشمول انعام واحسان بترکستان کوچانیند تا محافظت قلاع آنجائی نمایند درخلال آن
احوال ایلچی شاه‌شجاع ازفارس رسیده مکتوبی راکه دروقت سکرات موت نوشته بود
واولاد خودرا سفارش‌نموده رسانید وآنحضرت در جواب آن‌کتاب بمضمون آیهٔ (واذا
حییتم‌بتحیة‌فحیوا باحسن منها)عمل فرموده کریمهٔ ازخاندان مظفری جهـهٔ امیرزاده پیر
محمدبن امیرزاده عمرشیخ خواستکاری کرد وحاجی‌خواجه راجهة اتمام آن مهم‌مصحوب
ایلچی بشیراز فرستاد وچون خاطر عاطر صاحبقرانی‌ازمهم‌ترشیز باز پرداخت علم عزیمت
بصوب مازندران‌برافراخت وازراه روغه بکبود جامه‌وشاسمان‌درآمده امیرولی مقاومت
باآن‌حضرت در حیزقدرت ندید لاجـرم‌تنسوقات وتبرکات مصحوب ایلچیـان سخندان
بآستان اقبال آشیان‌فرستاده امان طلبید وقبول فرمود که اگر این‌نوبت‌اورا ازملازمت
معاف‌داشته رایات‌منصور معاودت‌فرماید‌متعاقب بآستان بوسی‌شتافته‌بقیهٔ اوقات‌زندگانی
درخدمت عتبهٔ علیه صاحبقرانی گذراند وآنحـضرت این‌ملتمس راقبول نـموده از راه
شملقان وجرمغان بجلگاه رادکان خرامید ودرآن منزل شیخ‌علی بهادر علی بیك جونی
قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان‌این‌سخن آن‌است‌که شیخ‌علی‌بهادر
درآن ایام‌که درقلعه قهقهه نشسته‌بود شبی‌خیال‌نمود که بقدم احتیال‌خودرا درقلعه کلات
اندازد باطایفهٔ ازنوکران خاصه پیاده‌بکوهی بلند برآمد وعجزچی راه‌غلط کرده‌جناب
شجاعت‌پناهی درعقبهٔ دشوار افتاده صباح‌دلیران جونی‌قربانی خبریافته‌برسر شیخ‌بهادر
تاختند واوراگرفته نزدعلی بیك‌بردند وامیرعلی بیك‌شیخ‌علی بهادررا تعظیم واحترام
تمام نمود و خرگاهی بتکلف نزدیك یوثاق خـویش برای اونصب‌کرده شیلان تعیین
فرمود زبان تضرع‌بگشادکه خون مرا ازصاحبقران مظفرلوا درمیباید خواست‌امیرشیخ
علی اینمعنی راقبول‌نمود وچون رادگان محل‌نزول امیر تیمورگورکان گشت امیرشیخ
علی بملازمت شتافته کیفیت اضطرارعلی بیك واتبـاع‌اورابعرض رسانید وگناهان‌ایشان
راعفو طلبید وصاحبقران پوزش‌پذیرکرة بعداخری جریمه جونی‌قربانیان را بخشیـد و
امیرعلی بیك‌بخدمت شتایت وبیشتر ازبیشتر تربیت واعزاز و حرمت یافت امامثال‌لازم
الامتثال سمت‌نفاذ پذیرفت‌که اورا باتمـامی‌ایل والوس جونی‌قربانی بسمرقندکوچانند
وبنفس نفیس متوجه ماوراءالنهرگشته ملك‌غیاث‌الدین پیرعلی را بااولاد همراه برد و
وامیرکه پسر تمورکه را داروغه هراةتعیین‌کرد وچون صاحبقران سعادتمند بدارالملك
سمرقندرسید علی‌بیك وامیرغوری ولدملك غیاث‌الدین پیرعلی وملك‌محمد برادرش را

مقید باندکان فرستاده وسایر جونی قربانیان رابه‌تاشکنت ارسال داشت وملك غیاث ـ الدین پیرعلی‌را باپسر بزرگترش ملك پیرمحمد دراركسمرقند محبوس گردانید وهمدران ایام ازتصادم وتقدیرخالق افلاك وانجم دربلدهٔ فاخرهٔ هراتصورتی موحش روی نمودو اقتضاء قضاء ایزدتعالی ابواب تشویش و بلابرروی متوطنان آندیار گشود کیفیت قضیه آنکه اولاد ملك‌فخرالدین محمد و امیرمغلب در زمان دولت ملك‌حسین و ملك‌غیاث ـ الدین پیرعلی درغایت صعوبت اوقات میگــذرانیدند و بعد از فتح‌هرات نزد صاحبقران حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت‌غوررا بملك محمد ارزانی داشت وابوسعیدسپهبد راکه قرب ده‌سال درزندان غیاث‌الدین پیرعلی بودبگذاشت ودرسنه خمس وثمــانین و سبعمائه ملك محمد ازغوربازمرهٔ ازاهل شروشور بهرات خرامید وابوسعید پی‌سعادت باوی متفق‌شده‌آن دومفسد قاصدجان ومال‌مسلمانان‌گشتند واهل‌علم وصلاح درگوشها خزیدهٔ بعضی ازمغولان پناه بقلعهٔ اختیارالدین بردند درآن اثنا امیرکه داروغه وفات یافته بدین‌جهةهراتچون خانهٔ بی کدخدا وکشتی بی ناخــداگشت وشیاطین انس ازشیشهٔ ضبط‌بیرون جسته اراذل برافاضل استیلایافتند وعلی اسدفیروزآبادی باجمعی ازاشرار چندپشتهٔ هیزم بدرحصار اختیارالدین برده آتش درآن زدند ومغولان بـامید نجات در قلعه‌گذاشته خودرا ازبالابزیر انداختند و غوریان بیرحم همه‌را شــهید ساختند وچون اینخبر بامیرزاده میرانشاه که‌درکنارآب مرغاب بودرسید آتش خشمش اشتعال یــافته امیرحاجی سیف‌الدین وامیرآقبوغارا بافوجی‌ازسپاه ظفرانتما برسم منغلای روانهٔهرات گردانید وخود متعاقب بدانجانب درحرکت آمده غوریان تــاسرکوچه خیابــان امراء منغلای را استقبال کرده‌پای درمیدان قتال نهادند وشکست یافته مغلوب ومنکوب‌بشهر گریختند وهمان شب ازهم فرو ریخته هرطایفهٔ بطــرفی رفتند مقارن آنحال امیرزاده میران شــاه نیز رسیده سپاه قیامت اثرتیغ سیاست ازنیام انتقام‌کشیدند و جمعی کثیر از مردم شریر بقتل رسانیده ازسرهاء کشتگان منارها بلندگردانیدند و چون پرتو اینخبر ازانهاء امیرزاده‌میران شاه برپیشگاه ضمیرصاحبقران‌کشورگیر تافت برلیغ لازم‌الاتباع صادرگشته ملك‌غیاث‌الدین پیرعلی وبرادرش ملك محمد و پسرکوچکش امیرغوری و علی‌بیك جونی‌قربانی بیاسا رسیدند ودرهمین سال‌که موافق تنگوزئیل بود حرم‌محترم صاحبقران سعادت انتمادلشاد آغا وخواهرکلانتر آنحضرت قتلق ترکان آغا از دارفنا بعالم بقاپیوستند اناللهواناالیه راجعون .

ذکر لشگرکشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران دیگر بارو بیان فتح ولایت اسفزار وسیستان وگرمسیر وقندهار

درپائیزسنه ۷۸۵ امیرتیمورگورکان جهة استماع خبرجسارت غوریان‌ظفرهمعنان نصرت ازپی روان متوجه‌خراســان‌گشت ودراوائل ماه مبارك رمضان بهرات رسیده از

غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت گشاده مهم بر اخذ مال امان قرار گرفت و چون آنچه باسم هرویان اطلاق کرده بودند نامقدور بود بسیاری ازمردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند درآن اثنا شیخ داود که بحکم امیر تیمور گورکان دراسفرار حکومت مینمود یاغی گشت وماهچه رایت نصرت شعار پرتو وصول برسبزوار انداخته لشکر قیامت اثر قهراً قسراً سبزوار را که موسوم بیدر آباد بود مسخر ساختند وقرب دو هزار مخالفان رازنده درگل گرفتند تا موجب عبرت دیگر متمردان گردد ودرآنواقعه هایله درهرات واسفزار شررشروشور وغبار ظلم وزور بمرتبه درالتهاب وهیجان آمد که‌در اسواق یکدکان باز نماند و دربازارها وکوچها مردکان برزبر یکدیگر افتاده هیچکس مجال تجهیز وتکفین نمییافت **القصه** چون خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر ازممرهرات‌واسفزار فارغ شد عنان‌عزیمت بصوب ملك‌نیمروز تسافت وشاه‌جلال الدین فراهی بپای دولت خواهی ازقلعه بیرون آمده بموکب پادشاهی پیوست وازعواطف نا متناهی بهرورگشت وسپاه جوشن‌پوش برجوش و خروش ازفراه بحصار زره رفته و جنك درانداخته درروز آن رامسخر ساختند و بسیاری ازسیستانیان را به تیغ بیدریغ گذرانیده علم‌عزیمت بصوب سیستان برافراختند وبعداز وصول شاه‌شاهان وتاج قلعه کهی وسراج ازشهر بیرون آمده بنوازش صاحبقران بزرك‌منش مفتخر گشتند وهنوز آنحضرت باایشان درسخن‌بود که سیستانیان کمر محاربت برمیان بسته وصف لشکر آراسته ابواب جنك‌وعناد باز گشادند وبهادران موکب همایون دست‌بسیف وسنان‌برده کارزاری نمودند که روح رستم‌دستان برایشان‌آفرین کرد ومخالفان چندین اسب واستر ازلشکر قیامت اثر بزخم تیر وخنجر ازپای‌درآوردند وجمعی کثیر ازایشان ازدست‌برد سپاه نصرت‌نشان کشته گشته بقیةالسیف مجروح وخسته‌جستند وبرین قیاس دوسه‌نوبت دیگر میان جنود نیمروز وعساکر دشمن‌سوزمقابله ومقاتله اتفاق افتاده آخرالامرشاه قطب‌الدین که‌ملك آن‌ملك بود بپای‌عجز واضطرار ونیاز بدرگاه صاحبقران‌سرافرازشتافت و روی برخاك‌نهاده بزبان مسکنت‌عفو ومرحمت مسألت‌نمود وآنحضرت جسارت اورا بلطف وعنایت مقابل ساخته دروقتی که با یکتا ودکله برباره‌ٔ کوه پیکر نشسته بود و بنظاره‌ٔ لشکر جوانغار مشغولی میفرمود ناگاه قرب‌سی‌هزار ازسیستانیان جهالت شعار از شهر بیرون ریختندوتیرباران کرده وتیرها بران بارگیرصاحب تاج وسر برزدند وآنحضرت عنان یکران بقلب سپاه تافته ملك قطب‌الدین را بند فرمود وجیبه‌پوشیده روی‌بمعرکه‌ٔ کارزار آورد وجنود گردون اقتدار از اطراف و جوانب‌بیك‌بار حمله کرده مخالفان‌را بشهر دوانیدند وحصار وشهر بغلبه وقهرمسخر گشته‌سپاه قیامت نهیب خلقی بینهایت بقتل رسانیدند وبرج وباره سیستان را ویران کرده هرچه درراندیار بودازسیم وزرتا سرب ونحاس وازنفایس و اجناس تا پوست و پلاس بباد غارت و تاراج بردادند وحضرت صاحبقرانی بعداز اجراء قوت غضبی زمام ایالت‌ویرانه‌ٔ پر جیفه‌ٔ سیستان را بشاه شاهان

سپرده ملك قطب‌الدین‌را بسمرقند فرستادوسادات‌وعلماء اکابر آنولایت را بحصارفراه روان‌کرد واز طنطنه لشکر قیامت اثر تزلزل دربند رستم افتاده ویران‌گشت آنگاه صاحبقران ظفرپناه بولایت بست وگرمسیر شتافته صدمت‌دولت آنحضرت پشت زندگانی تومان‌تکودری‌ومقتووهرکس راکه هوس سروری وشرارت درسرداشت درهم‌شکست **بیت** زفرمان‌دهانش تهی‌کرد جای ✿ سرسرکشان‌کرد در زیر پای واعلام ظفرشعار عازم قندهارگشته بعد از وصول‌عساکرظفر آثارآندیار را نیز بغلبه وقهردرحیزتسخیر کشیده سردار قندهار را نزد صاحبقران کامکار آوردند وحسب‌الحکم برسردار بردند و امیر تیمورگورکان آنسال درقندهار قشلاق فرمود وتمام حدود آنرا درحیز تسخیر آورد وامیرجاکو برلاس‌که درمملکت قندز وبقلان وآنحدودحاکم‌بود فوت شد و صاحبقران والاگهر آنخبر شنیده مناصب امیرجاکو رابپسرش امیرجهانشاه‌مسلم داشت دور اوایل‌فصل بهار که‌سلطان‌گل قرین‌فضل پروردگار باکوکبه ریاحین وازهاربصوب انجمن چمن رایت نهضت برافراشت صاحبقران سعادتمند عزیمت سمرقند فردوس مانند فرمود امیر سیف‌الدین برلاس را بحکومت قندهارنصب نمود وبرجناح استعجال روی بمستقرسریردولت‌واقبال نهاده‌درعرض چهارده‌روزآن مسافت دور ودراز را طی‌فرمود **بیت**صعودسوی یمین وفتوح سوی یسار ✿ زمانه تابع وگردون غلام ودولت یار

گفتار در ذکر ستیز امیر ولی وگریز وی وبیان فتح ولایت جرجان ومملکت ری

چنانچه سابقا مذکورگشت امیرولی‌وعده کرده‌بودکه بآستان امیرتیمورگورکان شتابد تا تربیت یابد اما برین وعده وفا ننمود بنابرآن امیرصاحبقران درسنهٔ ست و ثمانین وسبعمائه موافق سیچقان ئیل‌باسپاهی پیل‌تن ولشگری‌صف شکن علم عزیمت بصوب استرآبادبرافراخت وچون‌قرین‌سعادت‌واقبال قبة‌الاسلام بلخ‌رامحل‌نصب‌سرادقات جاه‌وجلال‌ساخت‌حاجی خواجه وایلچیانی‌که پیش ازین‌جهة خواستگاری‌مخدرهٔ ازدودمان مظفری بجانب شیرازرفته بودند بازآمدند ودختر سلطان اویس‌بن‌شاه شجاع را جهة شاه زاده پیر محمدبن عمر شیخ میرزا آوردند لاجرم بساط عیش وطرب انبساط یافته چند روزلوازم سور وسرور بتقدیم رسیدوچون حاجی‌خواجه‌که درآنسفر پای‌ازحدخود فراتر نهاده بود سربباد دادآنگاه صاحبقران جمجاه‌از راه نساودورن‌درحرکت آمده بعد ازوصول بآن حدود جنود ظفر درود قراول‌امیرولی را منهزم ساختند وقلعه دورن را بجنگ‌گرفته بنیاد حیات‌کوتوال‌آن‌حصار را برانداختند ورایات ظفرنشان ازآنجا نیز درحرکت آمده نواحی‌کبود جامه وشاسمان از یمن‌مقدم همایون غیرت افزای‌هفت آسمان گشت وقراولان امیرولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روزمیان ایشان‌و

ومنغلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود روزبیستم امیر ولی با سپاهی بعدد انجم پیش آمده بقدرمقدور کشش و کوشش نمود اما مغلوب ومنهزم باز گردید ونوبت دیگر جسارت کرده شبیخون آوردو بدست‌جرات‌چوبها وسیخهائی‌را که سپاه صاحبقران جهانگشا درگرد معسکر استوارساخته بودند درهم شکست وبمیان خیام در آمد وسپاه کواکب احتشام دست‌باند‌اختن تیر وراندن تیغ بر آورده بسیاری ازجرجانیان کشته گشتند و امیرولی کرت دیگر عنان یکران بصوب گریز انعطاف داد و بعضی از اتباع او در جرها وچاههائی که جهة سقوط جنود منصور کنده بودند افتادند و از امراء وافر تهورایکوتمورخدایداد بهادر وغیرهما امیرولی راتکامیشی کردند و اودل ازملك ومال بر گرفته کوچ و متعلقان خود را درگرد کوه دامغان گذاشت وخود بمملکت‌ری درآمد وچون دلیرانی که از عقب او میشتافتند بری‌رسیدند او بطرف رستمدار گریخت وبحمایت جنگل و تشابك اشجار از چنگ شیران بیشه پیکار نجات یافت وحضرت صاحبقران ایالت ولایت جرجان را بولدطغا تمورخان لقمان پادشاه ارزانی داشته در شوال سال مذکور بابعضی ازعساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشت‌وآن زمستان درآن مملکت بپایان رسانیده در اوایل‌فصل‌بهار که نسیم تیز رفتار بهواداری خسروثوابت وسیار قلعهٔ غنچه رابی‌استعمال پیکان خار ودست برد سرپنجهٔ خیار مفتوح گردانید بجانب سلطانیه نهضت نمود وحال آنکه چنانچه درضمن وقایع‌سلطان‌احمد جلایر سبق ذکر یافت‌درآن وقت پسرش آقبوقا با بعضی ازامرا درآن قلعه بود چون امراء سلطان احمد از قرب وصول‌آنحضرت واقف‌شدندبی شائبهٔ اهمال آقبوقا را بر-گرفته روی‌بصوب بغداد آوردند وعمرعباس که‌قراول سپاه گردون‌اساس بود با شصت نفر ازدلیران‌جوشن پوش پیشتر بسلطانیه رسیده قلعه را مضبوط گردانید ومقارن فتح صاحبقران ظفر عطیه بسلطانیه درشهور سبع وثمانین وسبعمائه درآمده ایلچی‌همعنان برق وباد بشیراز فرستاد تا عادل آغاراکه شمهٔ از احوال‌او درجزو اول ازین مجلد مذکور شد بپایهٔ سریر گردون مصیر رساند وعادل آغا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده ایالت سلطانیه تعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطانشاه جهة کومك وامداداو تعیین پذیرفت آنگاه رایت ظفرپناه براه رستمدار بازگشته حکام آنجا مصحوب‌امیرولی روی بوادی گریز نهادند وآنحضرت بمازندران درآمد ولات ولایت آمل وساری سید رضی‌الدین‌وسید کمال‌الدین باظهار اطاعت‌وانقیادمبادرت نمودندوصاحبقران‌فلك‌احتشام باعزازو احترام‌سادات‌عظام قیام‌واقدام‌فرموده بدارالسلطنهٔ‌سمرقندخرامید وتابستان آنجا گذرانید در زمستان جهة قشلاق عازم زنجیرسرای کردند.

ذکر یورش سه سالهٔ صاحبقران علی‌الاطلاق وبیان فتح قلاع و بلاد آذربایجان وعراق

در آن زمستان که زنجیرسرای بیمن مقدم صاحبقران کشورگشای غیرت افزای

گلستان ارم بود توقتمش خان بتحریك سلسلهٔ مخالفت قیام نموده بیك پولاد اغلان را باعیسی بیك و یغلی‌بی وقزانجی سرکردهٔ نه تومان لشگر که اکثر ایشان درتیه ضلالت سرگردان بودند ساخته و بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود کافر نهاد ازراه دربند بجلگاه تبریز درآمده واشراف واعیان آنولایت بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش امیرولی ومحمود خلخالی راکه پناه بدانجا برده بودند بر خودحاکم ساختند وایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته قرب یکهفته بمدافعه لشگر دشت قیام نمودندعاقبت امراء توقتمش خان بغلبه وقهر شهررا مسخر گردانید امیر ولی ومحمود گریخته بخلخال رفتند وکفاردشت قبچاق دست استیلا به نهب وتاراج برآوردند واز جور و بیداد وفسق وفساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند وهمدران زمستان باغنیمت فراوان واسیران مسلمانان ازهمان راه که آمده بودند مراجعت نمودند وچون این خبر در زنجیرسرای بسمع شریف صاحبقران گیتی گشای رسید ظلم وبیدادی که براهل اسلام رفته بود برخاطر مبارکش گران آمد و رای عالم آرای برتنظیم امور ممالك عراق و آذربایجان گماشته درسنه ثمانین وثمان وسبعمائه موافق پارس ئیل امیرسلیمان شاه بن امیرداود و امیر عباس را با بعضی از سپاه گردون اساس بضبط ماوراءالنهر بازداشت و بنفس نفیس با سایر امراء عالیشان وسپاهی مانند آب دریا بی‌گران ازجیحون عبور فرمود وبعد از طی منازل ومراحل نواحی فیروزکوه مضرب خیام عساکر سپهرشکوه گشته سیدکمال‌الدین ساری شرف دستبوس دریافت وولد خود سیدغیاث‌الدین راملازم موکب همایون ساخت ولشگر نصرت تزك از آنجا بجانب لرکوچك درحرکت آمده وروجردرا از جهات و اموال مجرد کردند وخرم‌آباد را غمکده گردانیدند وبسیاری از دزدان ومفسدان را بقتل آوردند وملك‌عزالدین‌را که‌حاکم آندیار بوداسیرساختند امادربعضی ازان معارك آقتیمور بهادر وامیرعمر عباس بهادر وخواجه علی مؤید سربدار بدارالقرار انتقال نمودند ومقارن آنحال سارق عادل وامیر محمد سلطان شاه بدرگاه ظفر پناه شتافته خبررسید که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز گشت بنابران حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نمود وامیرزاده میرانشاه گورکان پیشتر روانشد وسلطان احمدبعداز دوهفته که در تبریز بود از آمدن‌عساکر منصور وقوف یافته بسرعت‌برق و باد روی ببغداد نهاد وچون امیرصاحبقران به تبریز رسیده عادل آغا بنابر شکایت امیر محمد سلطان شاه در روزچهارشنبه بیست وهفتم شعبان سنهٔ مذکور مقید ومواخذه گردید و همدران چند روز دست قضا سجل حیاتش درنور دید وبروایتی که درظفر نامه مسطور است در خلال این احوال محمودخلخالی نجات خود را درهلاك امیرولی دانسته او را بگرفت وبامیر قماری ایناق که درحدود خلخال بود سپرد وامیر قماری سرامیرولی را بخواری از تن جداکرده بدرگاه عالمپناه فرستاد **بیت** انجاست حواله‌گاه سرهای‌سران ☆ هرسرکه بپای خود نیاید ببرند **القصه** آن تابستان صاحبقران گیتی ستان در تبریز

بپایان رسانید وچون خسرو ثوابت وسیار در برج میزان منزل گزید ضبط آن ولایت را درعهدهٔ محمد سلطان شاه کرد وبصوب نخجوان روانشد و از مرند و دره عبور نموده از آب ارس به پل ضیاءالملك بگذشت و سلطان بحصار کرنی رسیده عساکر نصرت مآثران قلعه را بجنگ مسخر گردانیدند وشیخ حسن را کـه سردار حصار بود گردن بسته بحضرت آوردند وبرین قیاس قلعهٔ سرمالو وقارص راگرفته ویران کردند آنگاه ماهچهٔ رایت ظفر نشان پرتو وصول بر گرجستان انداخته سپاه اسلام قلعهٔ تفلیس را بضرب تیغ جهاد ازکفار ظلم نهاد انتزاع نمودندو بسیاری از ایشان رابه بئس المهاد فرستادحاکم انقلعه ملك بقراط را بدرگاه صاحبقران عالیجاه آوردندوفرمان واجب الاتباع بر طبق فشدوا الوثاق صادرشدکه او را مقید نگاه دارند وبعد از آن خسروجم اقتدار نشاط شکار فرموده چندان حیوان از گوزن و آهو ونخجیر در جرگه جمع آمـدکه سپاهی بآن کـثرت پس از آنکـه ازتیر انـداختن و تیغ راندن فارغ گشتنددست بهپشت جانـوران شکاری بـرده هر کـدام کـه فربه مـی بود می کشتند و هرچه لاغر بود می گذاشتند و درآن یورش امراء نامدار و نوئینان کامکار اطراف و جوانب ولایات ولایات گرجستان را تاخته بنیادکفر و ضلالت برانداخته سالماً غانمـا بموکب همایون پیوستند وچون خاطر خطیر خسروجهانگیر ازآن مهام فراغت یافت عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافت و درآن مقام پادشـاه اسلام بروفق کلام معجز نظام (ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة) زبان الهام بیان به نصیحت بقراط تفلیسی گردان ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرمود وازمیامن انوار ارشاد فرمان فرمای بلاد وعباد فروغ ایمان بر بیراحهٔ دل بقراط تافته ظلمت وضلالت را بروشنائی هدایت مبدل گردانید وبصحت عقیدت فایزشده کلمهٔ توحید برزبان گذرانید و پادشاه صاحب تائید تـألیف دل بقراط را ازلوازم شمرده همت عالی نهمت برتربیتش گماشت وحکومت ولایـاتی راکه متعلق بوی بود با دیگر ضمایم مضافات ارزانی داشت ومقارن آنحال والی ملك شروان امیرشیخ ابراهیم که بعظم شان وقدم دودمان ازسایر ملوك آنزمان ممتاز و مستثنی بود بارشاد عقل نیك اندیش کمرعبودیت و اخلاص برمیان جان بسته ازراه انقیاد وخدمتکاری بدرگاه عالمپناه شتافت وبمساعدت قاید توفـیق شرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق و تنسوقات رابق بعرض رسانید وازجمله نکات بدیعه که بتعلیم خردخرده دان ظاهرساخت یکی آنکه درآن هنگام که از هرجنس از اجناس تقوزی پیشکـش میکرد هشت غلام خوب منظر بنظرصاحبقران والاگهر درآورد وخود در میان غلامان ایستادتا تقوز تمام شد **نظم** غلامان ترکی زبان هشت برد ✿ بجای نهم خویشتن راشمرد چوگل شاه بشکفت ازکاراو ✿ ازآن کرده شدگرم بازار او وچون صورت اخلاص امیـرشیخ ابراهیم موقع قبول یافت صاحبقران دوست نواز اورا باصناف الطاف اختصاص دادوزمام ایالت ولایت شروان وشماخی راتا اقصی البرزکوه درقبضه درایتش نهاد .

ذکر بعضی از وقایع یورش سه ساله صاحبقران گیتی ستان و بیان معاودت آنحضرت جهة عصیان و طغیان توقتمش خان

در بهار سنه تسع و ثمانین وسبعمائه که لشکر سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکت نمود پادشاه دشت قبچاق توقتمش خان رقم نسیان برصحایف حقوق امیر تیمور گورکان کشیده لشکری گران ازراه دربند بصوب آذربایجان روان فرمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده شیخ علی بهادر وامیر ایکوتمور وعثمان عباس را بدفع یاغی نامزد کرد ومتعاقب ایشان امیرزاده میرانشاه رانیز بدانجانب فرستاد و امرا پیشتر بسپاه دشت قبچاق رسیده ودست به تیرو کمان یازیده دشمنان نیز تیرباران کردند و نزدیك بود که بخلاف معهود لشکر منصورمقهور گردند که ناگاه گرد موکب میرزا میرانشاه پیداشد وسپاه شاهزاده بیك حمله اوزبکان راگریزانیده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند وجمعی را اسیر ودستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر بردند امیر کشورگیر همه را خلعت داده ورخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگوئید که چون بین الجانبین حق پدر وفرزندی ثابت است میباید که برهمان عهد وپیمان ثابت قدم بوده دیگر برامثال این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحبقران جمجاه کمندهمت فتح برقلعه بایزید انداخته بعدازفراغ ازآن مهم روی بدفع شرقرامحمد ترکمان آورد وایل والوس اورا تاخته وحصار آیدین را مسخر ساخته بارزن الروم رسید و ایلچی بارزنجان فرستاده حاکم آنجا طهرتن را بمطاوعت خواند واو سر بحلقهٔ متابعت درآورده پیشکشهای لایق ارسال داشت درخلال این احوال ملك عزالدین شیر درقلعهٔ وان تحصن جسته یاغی شد وعساکر نصرت آثار بمحاصره ومحاربهٔ آنحصار که بغایت بلند واستوار بودقیام واقدام نموده بعداز دوروز ملك عزالدین بپای عجز واضطرار بیرون آمد اما ساکنان قلعه ناصرالدین نامی را برخودحاکم ساخته درمقام سرکشی ثبات قدم ورزیدند و مدة بیست وهفت روز زمان تمرد ایشان امتداد یافته عاقبت لشکر قیامت اثرقلعه را در حیز تسخیر کشیدند وخلقی ازمتوطنان آنقلعه را بقتل رسانیدند و امیر یادگار اندخودی که امراء تومانات بودبتخریب آنحصار که ازابنیه شداد وعاداست مأمور گشته هرچندسعی نمود یك سنك ازآن جدا نتوانست ساخت وفرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که یك ابرو و بروت و نصف ریش ناصرالدین را تراشیده درروز کوچ اورا گردن زدند ودر گذرگاهی تنك انداختند تاتمام لشکر بروی گذشتند وچون حدودخوی وسلماس ازغبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملك عزالدین برتبت تربیت سرافراز شده بایالت ولایت کردستان رفت وچنانچه درجزوثانی ازین مجلد سمت تسطیر یافت بعدازین وقایع صاحب

قران منصور جهة تادیب آل‌مظفر باصفهان شتافت وچون ازقتل وغارت آنولایت فارغ شدعنان بارهٔ جهان‌نورد بصوب‌شیراز تـافت و درآن مملکت مفتـخر وسرافراز قرین اصناف تنعم‌وناز بساط نشاط گسترده بودکه ناگاه ازماوراءالنهرجیرایلچی بهفده روز رسید وعرض کردکه توقتمش‌خان یاغی گشته وخان طغیان باوج آسمان رسانیده‌بنابر آن‌حضرت‌صاحبقران حکومت بلادعراق وفارس راباآل مظفر گذاشته عنان‌عزیمت بصوب سمرقند منعطف گردانید .

گفتار در بیان جرأت و جسارت سپاه اوزبك و خیل جته در ترکستان و ماوراءالنهر وذکر توجه امیرتیمورگورکان‌بجانب ایشان ازکمال خشم وقهر

چون قمرالدین اوغلان چندنوبت ازضرب تیغ‌آفتاب شعاع‌صاحبقران آفاق مانند قمر در محاق ومریخ دروبال مشوش و بدحـال گشت از مغولستان بدشت قبچاق رفته توقتمش‌خان‌را برانداشت که نسبت بحضرت صاحبقران آفاق لواء مخالفت برافراشت و بیك‌یارق اوغلان وایلتمش اوغلان وعیسی‌بیك وساتقن بهادر راپالشگری‌گران بصوب ترکستان فرستاد و آقخواجه اغلان را همراه پسرکیخسرو ختلانی کرده فرمودکه از طرف‌خوارزم بماوراءالنهر شتابند ودرآندیار هرچه یابند بربایند واین اخبـار درآن ولایات شیوع یافته امیرسلیمان‌شاه و امیرعباس باسایر امرا و لشگریان‌که درسمرقند بودند بامیرزاده عمرشیخ پیوستند وشاه زاده از اندکان‌لشکر بسرحد ترکستان‌کشیده ازآب سیحون بگذشت ودرمنزل جوكلك‌كه ازآنجاتا انزارپنج فرسخی شرعی‌مسافت است بیاغی‌رسیده جنگی سخت‌درپیوست وامیرزاده عمرشیخ بنفس‌نفیس حمله‌کرده بر قلب‌دشمن تاخت وازآنجانب بیرون‌رفته از لشگر خویش دور افتاد سپاهیان چون اورا ندیدند متوهم‌گشته پای‌درطریق‌گریز نهادند و امیرعباس بزخم تیری مجروح شده بعد ازچند روزوفات یافت امـا امیرزاده عمرشیخ بسلامت از مـیان اوزبکان بیرون آمده باندکان‌شتافت وباردیگر سپاه متفرق‌شده را جمع گردانید درآن‌اثناشنیدکه آنکاتورا برادرزادهٔ امیرحاجی بیك ازکنوت بسیرام و تاشکنت لشگرکشیده وبتعذیب عبـاد و افروختن آتش عناد مشغول است بنابرآن بخجند توجه نمود و آنجـا معلوم فرمودکه مخالفان ازراه دیگر بصوب اندکان روانشده‌اند عنان مراجعت انعطاف‌داده درکنارآب آخسیکت‌که عبارت ازسیحون است بمغولان رسید وشکست‌یافته بقلعهٔ اندکان‌بازگشت و انکاتورا متعاقب بظاهر اندکان شتافته خواست‌که بمحاصره مشغولی نماید امیرزاده

عمرشیخ را عرق حمیت درحرکت آمده مانند شیر خشمناك از قلعه بیرون تاخت و نوبت دیگر محاربتی درعایت صعوبت روی نمود وچون لشگر خصم بسیار بود توکل بهادرخان اسب شاهزاده را گرفته ازمعرکه بیرون برد وانکاتورا مصلحت محاصره ندیده راه کافرستان پیش گرفت اما امیرسلیمان شاه وامراء عالیجاه چون ازمعرکه چوکلك منهزم بسمرقند رفتند بمحافظت شهر مشغول گردیدند وفوجی از لشگر توقتمش خان که ازراه خوارزم متوجه ماوراءالنهر بودند چون بحدود بخارا رسیدند بخسار پندار بکاخ دماغ راه داده بقصد محاصره درظاهر شهر بنشستند وطغابوغای برلاس واتلمش قوچین که دربخارا بودند قلعه را مضبوط ساخته بمدافعه مشغولی نمودند وچندروز بین الجانبین مقاتله دست داده چون اوزبکان دانستند که تسخیر شهر تیسیر نمی پذیرد کوچ کرده بخرابی ولایات ماوراء النهر پرداختند وزنجیر سرای را آتش زده تاکوی تن غارت وتاراج نمودند و این اخبار درشیراز بعرض صاحبقران سرافرازرسیده درساعت امیرعثمان عباس را باسی هزارسوار جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند روان کرد و بنفس نفیس دراواخر محرم الحرام سنه تسعین وسبعمائه روی بمستقر سریر سلطنت آورده درولایت ری باغرق همایون پیوست وحکومت آن مملکت رابموسی جوکار رجوع نمود وایالت همدان وقم وکاشان وقزوین رابه پیراحمد ساده تفویض فرمود وفیروزکوه و خوارری وتوابع را باسکندر شیخی عنایت کرد وسمنان و هزار جریب را بامیرعزالدین ولد سیدعمادالدین مسلم داشت و دامغان را باسم امیرجمشیدقارن که ازقهستان خراسان بود رقم زدوچون لقمان پادشاه فوت شده بود استرآباد را به پسرش پیرپادشاه دادوجمیع حکام را به تمهید بساط عدل وانصاف وصیت کرده بتعجیل هرچه تمامتر بخراسان درآمد و بمجرد استماع صیت نهضت آن حضرت لشکر دشت دست ازماوراءالنهر بازداشته روی بدیار خویش نهادند وچون ماهچه رایت نصرت آیت از افق بلدهٔ سمرقند طالع گشت صاحبقران سعادت انتما امرا و سرداران واقعه جوکلك رابموقف یرغو طلبیده شاهزاده عمرشیخ را نوازش بسیار نمود وجمعی را که در آن جنگ سستی کرده گریخته بودند بازخواست بلیغ فرمود و امیر خدایداد وشیخ علی بهادررا بتعاقب لشگر توقتمش خان مامور گردانید وایشان تامنزل بولان شتافته وجمعی ازدشمنان راکشته بسلامت بازگشتند .

ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیرتیمورگورکان به ماوراءالنهر اتفاق افتاد وبیان پیراستن گلشن ممالک محروسه از خار طغیان اهل شرو فساد

چون صاحبقران والانژاد نوبت دیگر دارالسلطنهٔ سمرقند را ازفرطلعت همایون طراوت بهشت برین دادچنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان ایلتمش اوغلان و

سلیمان‌صوفی در خوارزم نشسته اندوابواب ظلم وتعدی گشاده درهای انصاف وآزرم فروبسته‌اند بنابرآن دفع شرآنجماعت رابرذمه‌همت پادشاهانه لازم نمود و درسنه تسعین وسبعمائه موافق لوی ئیل بآنجانب نهضت فرمود ومخالفان برینمعنی اطلاع یافته طریق صواب منحصر درفراردانستند وبرجناح استعجال بدشت قبچاق شتافته بتوقتمش خان پیوستند وصاحبقران بی‌همال دولت واقبال درخوارزم نزول اجلال فرموده امیرزاده میرانشاه محمدسلطانشاه‌وشمس‌الدین‌عباس واوج قرابهادررا باسپاهی پرتهوربتکامیشی مخالفان ارسال داشت و ایشان ازبرق و بادسرعت سیر استعاره کرده بدشمنان رسیدند و بسیاری از آنطایفه کشته سالماً غانماً بازگردیدند آنگاه صاحبقران بهرام قهر خوارزم را ویران ساخته متوطنان آنجارا بماورالنهر کوچانیده عنان عزیمت مستقر سریر سلطنت معطوف گردانید وخوارزم مدت سه‌سال بمرتبهٔ ویران بود که هرچند سپهر دوار درگردآنولایت گردیده باهزاردیده‌احتیاط مینمود ساکن داری ونافخ ناری درآنحدود نمی‌دید وخسروصاحب تائید بعدازمراجعت ازدشت قبچاق درسنه ۷۹۳ همت برتعمیر آنولایت‌مصروف داشته موسی پسرجنگی قوجین را بدانجانب فرستاد تاخوارزم رابحال عمارت باز آورد وازجملهٔ وقایعی که دراثناء یورش خوارزم روی‌نمود یکی آنکه محمدمیرکه ولد شیر بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور گورکان مشرف بود سلطان بخت بیگم را درحبالهٔ نکاح داشت ودرولایت ختلان رایت حکومت می‌افراشت بسبب تلقین بخت بدیاغی شد وازسمرقند بحصار شادمان گریخته خانهٔداد ملک برلاس وآقتیمور بهادررا غارت کرده وجیبه خانه خاصهٔ پادشاهی راتصرف نموده بجمعی از اوباش کهٔ بخیال پرخاش بروجمع گشته بودند بخشید و متشمر جنك وقتال گردید و امیرزاده عمرشیخ برین‌معنی مطلع‌شده ازسمرقند بدانجانب نهضت نمودو بمجرد آوازهٔ توجه شاهزاده سلك جمعیت‌محمد میرکه ازهم گسیخته هرطایفه بطرفی گریختند ومحمد میرکه بختلان‌رفته ازآنجا ببدخشان شتافت وحاکم آن‌سرزمین شاه‌بهاءالدین دست رد برسینهٔ امید اوباز نهاده میرکه خائب وخاسر ازدردروازه بازگشت ودراثناء راه‌عثمان پسر اروغ‌میرکه بسمرقند میرفت بسرچشمه رسیده محمد میررا دید که باچهار نوکر بربشتهٔ نشسته واسبان رابعلف گذاشته فی‌الحال اوراگرفته باميرزاده عمرشیخ که در ختلان بود خبر فرستاد وفرمان شاه زاده نفاذیافته محمد میرکه بقتل رسید دیگرآنکه درآن ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش‌خان در بخارا بیمار گشته وفات یافت ونعش اورا بجلگاه کش نقل کرده درگنبدی که ازمحدثاتش بود دفن نمودند وچون امیر تیمور گورکان ازخوارزم قرین سعادت واقبال بمستقر جاه وجلال رسید طوینی عظیم فرمود ولد سیور غتمش خان سلطان محمود را بخانی برداشت و اشارت کرد تانامش را علی‌الرسم براوایل مناشیر نوشتند و در اواخر سنهٔ مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور گورکان باسپاهی فراوان متوجه ترکستان گشته

تا یسی وصبران عنان یکران باز نکشید ومنغلای لشکر او که سرکردهٔ ایشان ایلتغمش
اوغلان بود بزرنوق رسید وصاحبقران گیتی ستان ازطغیاق مخالفان خبر یافته با وجود
شدت برودت هواو کثرت برف وباران وسرما متوجه دفع ایشان‌شده صباحی که‌خورشید
خنجر گذار اعلام زرنگار برافراخته متوجه مواکب کـواکب بود بیك‌ناگاه بـرسر
ایلتغمش ولشکر توقتمش راند وایلتغمش مجال قتال‌وجدال نیافته هزیمت غنیمت‌دانست
وجنودظفرورود اورا تعاقب نموده بسیاری ازاوزبکان به تیغ بیـدریغ بگذرانیدند و
بعضی ازایشان ازبیم تیغ آتش‌فشان خودرا درآب خجند انداخته خـاك‌وجودشان بباد
فنا نابود شد وحضرت صاحبقران ازآن منزل معاودت فرموده درماه صفر سنه۷۹۱ در
منزل اقار فرود آمد وچون ازفر طلعت سلطان فروردین وهجوم سپاه سبزه‌ورياحين
لشکر سرما ازفضاء صحرا وبساتین رخت هزیمت بربست درماه ربیع‌الاول سال‌مذکور
موافق اوایل تیلان‌ئیل حضرت صاحب قران نوبت دیگر برزین ملك ستانی نشست وبر
آب سیحون پل‌بسته وعبور نموده تیمور قتلغ اوغلان وسونجك بهادر وعثمان بهادررا
برسم منغلای‌پیش فرستاد وایشان شبیخون برمقدمهٔ سپاه توقتمش زده ع بکشتندایشان
فزون ازشمار ☆ وبقیـة‌السیف بلطایف الحیل خودرا به‌توقتمش خان رسانیده وکیفیت
حال معروض‌گردانیده اقدام ثبات وقرارش سمت تزلزل پذیرفت وبا وجود لشکری در
غایت‌کثرت ووفور استعداد وابهت عنان عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت
قبچاق پیش‌گرفت وامیرتیمور گورکان برفرار مخالفان اطلاع یافته عنـان بتـکامیشی
ایشان تافت وقراول سپاه منصور بجغد اول توقتمش خان رسیده‌جمعی کثیر ازایشان‌را
بقتل رسانیدند وسالما غانما بازگشته دراثناء طی بیابان بقب درخان که باصد خانه‌وار
نشسته بود دوچار خوردند واوراگرفته درموضع آقسوما بدرگاه پادشاه مظفـر لوا
رسانیدند وامیر تیمور گورکان ازآنجاکوچ فرموده موضع آل‌قشون معسکر همایون
گشت ودرآن منزل خبررسیدکه حاجی بیك جونی قربانی که ازحضـرت صـاحبقرانی
تربیت یافته بود ودرقلعهٔ طوس حکومت مینمود وملوك سربدار که بحکـم امیر زاده
میران شاه حاکم سبزوار بودند یاغی شده‌اند وبـواسطـهٔ شآمت افعـال ایشان دیار
خراسان برفتنه وآشوبست وصاحبقران والانژاد امیرزاده میران شاه را جهة دفع شر
آنجماعت بصوب خراسان فرستاد وشاهزاده همعنان ظفرواقبال رایت نهضت برافراخته
چون‌بسمرقند رسیدبنا برملاحظهٔ ماده فساد خراسانیان ملك پیرمحمدولدملك‌غیاث‌الدین
پیرعلی را بادوپسرش زین‌العابدین ومحمود شربت شهادت چشانید آنگاه ازآب آموبه
گذشته باتفاق والی هرات امیر اقبوغا متوجه دشمنان شده‌مهم ایشان را برطبق‌دلخواه
دوستان ساخت وملوك سربدار وحاجی بیك فرار برقرار اختیار کـرده حاجی بیك به
دست سادات هزار جریب گرفتارگشت ومقیدبدرگاه عالمپناه رسیده کشته شد و امیر
زاده میرانشاه بعد ازفتح طوس قرب ده‌هزارکس ازمردم‌انجائی بقتل رسـانید ودود از
دودمان اهل ناموس برآورده حکومت آن‌ویرانه‌را بپهلوان بایزید عس که درزندان

حاجی بیك مقید بود تفویض نمود آنگاه بهرات رفته وچند ماه درباغ زاغـان بعیش و طرب گذرانیده درسلخ شوال سال‌مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوارشد ودرمنتصف ذیقعده بدارالسلطنه سمرقند رسید ودرسنه ۷۹۱ حضرت صاحبقران را داعیه چنان بود که‌جهة انتقام توقتمش خان‌لشکر بدشت قبچاق کشد والوس جوجی‌خان راعرضهٔ نهب‌و تاراج‌گرداند اما امرا ونوئینان زانو زده متفق‌اللفظ والمعنی عرضه داشتند که مناسب چنان مینماید که نخست بمغولستان رفته مواد استظهار واعتضاد ولد توغلقتمور خان و خضر خواجه اوغلان وانکاتورا رامنقطع گردانیم تادرغیبت موکب همایون‌نتوانند که به ممـالك ترکستان وماوراءالنهر تعرض رسانند آنگاه متوجه دشت قبچاق شویم‌وصاحب قران مظفرلوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا نموده‌درسنه‌مذکوره بنفس نفیس متوجه مغولستان گشت وشاه زادگان اسفندیار آثار ونوئینان رستم‌کردار را ازطرق‌متعدده باجنود نامعدود باطراف واکناف ولایات خضر خواجه اوغلان وانکاتورا ارسال داشت تاتمامی صحاری وقفاررا بنعل توسن عالم‌کرد وسم سمند جهان نورد پیمـوده پیکـر بسیاری ازدشمنان را درمعـارك ستیز بضرب تیغ و زخم تیر خـونریز بـرخاك هلاك انداختند واکثر ایل والوس جته‌را غارتیده وعیال واطفال ایشان را اسیـرساختند ودر سنه اثنی وتسعین وسبعمائه صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس وبرادرش امیرعثمان‌را باجمعی دیگر ازامراء عالیشان وبیست هزار سوار ازسپاه جلادت نشان جهة دفع قمرالدین بهمان جانب فرستاد و ایشان اطراف و جوانب مغولستان را بپای جلادت وپهلوانی نپیموده چون بقراتال که یورت آنکاتورا بود رسیدند شنیدند که اولجایتوغامچلکاچی که باچهارصد سوار بیشتربنخجیرگیری‌رفته بود در شکارگاهی به‌قمرالدین دوچار خورد وجنگی عظیم واقعشـده بسیـاری از جانبین بقتل آمدند امرا ازبرای تحقیق این‌قضیه‌حسن جاندار ومش‌وپکش راارسال داشتند وایشان تارزمگاه شتافته ازکشتها پشتها دیدند وازقوم منلقو شخصی یافتند زخمدار که‌رمقی‌از حیاتش باقی بود وازتقریراوچنان معلوم شدکه‌قمرالدین بعدازمحاربه بصحرای انچنی‌ـ بوجنی رفته است امرا بعد ازتحقیق‌اینخبر مانند باد صرصر ازعقبش در حرکت آمدندو وبکنار آب ارتیش رسیده معلوم‌کردند که‌قمرالدین ازآب‌گذشته وبطرف تولس کـه سمورروقاقم آنجا میباشد گریخته وامرا روزی چند درآن‌منزل توقف‌کرده کسان خودرا ازآب‌گذراندند تا تمغاهاء ایشان‌را بردرختان آن‌بیشه‌نهادند آنگاه عنان‌مراجعت انعطاف داده درسمرقند بملازمت صاحبقران سعادت‌مند فایز شدند وچون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون ازآن ممر جمعیت کلی حاصل نمود رایات نصرت‌آیات درضمان عنـایت واهب‌العطیات بجانب دشت قبچاق‌نهضت فرمود

گفتار دربیان توجه امیرتیمورگورکان بجانب دشت و ذکر بعضی ازامورکه دراثناء راهٔ واقع گشت

سلطان مبارزان کشور دین وسرور سرافرازان فضل‌الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیما صلی‌الله‌علیه وآله‌المعصومین‌الهادین این کلام معجز آئین بمسامع سالکان طریق یقین میرساندکه(الجنة تحت‌ظلال السیوف) وازاشعهٔ انوار این فریده سنجیده فروغ این‌معنی برپیشگاه ضمیر هوشمندان آگاه میتابدکه‌نضارت روضهٔ دولت و اقبال ازسرچشمهٔ شمشیر آبدار واضائت شمع آمانی وآمال ازپرتو شعله سنان شهاب‌آثار بروشنی دیدهٔ امیددرغبار معرکه پیکار توان دید وفروغ حدقهٔ سعادت جاوید ازسواد شب‌کارزار باید طلبید **رباعی** شاهی‌که‌کشید ازمیان تیغ جهاد ☆ پیوسته قدم بوادی غز بنهاد* گردد برباض ملك دایم دلشاد ☆ درسایهٔ شمشیر بود باغ مراد.مصداق این سیاق حال خجسته مآل صاحبقران ستوده خصالست که‌ازمبادی ایام اقبال وکامرانی تا نهایت اوقات استقلال وجهان بانی همواره چهرهٔ مقصود در مرآت شمشیر مصقول میدید وپیوسته ازغزایم متوالی بدرجات مفاخر معالی فایز میگردیدند **بیت** عروس‌ملك کسی‌درکنارگیردچست ☆ که‌بوسه برلب شمشیر آبدارزند.بناءعلی هذا درپائیزسنهٔ اثنی وتسعین وسبعمائه عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده ظلال التفات بتفقد احوال سپاه ظفرمآل انداخت وامرا ونوئینان بلکه سایر شجعان ولشکریان را بانعام اسب و زر و جوشن بنواخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت نموده ازآب خجند عبور فرمود وآن‌زمستان درحدود تاشکنت قشلاق‌کرده درآن اثنا مزاج بهجت فزا ازنهج صحت انحراف جست ومرض اشتداد پذیرفته چهل روز امتداد یافت بعد ازآن شفا کلی قرین ذات خجسته صفات گشته مقارن آن حال امیرزاده میرانشاه با سپاه خراسان باردوی ظفرنشان ملحق شد ودرروز پنجشنبه‌۲صفرسنه ثلث وتسعین و سبعمائه که آفتاب در هشتم درجهٔ دلوبود فرمان صاحبقران باستحقاق‌درباب امضاء سفر دشت قبچاق نفاذ یافته‌ع بجنبیدایران و توران‌زجای☆وماهیچهٔ‌لوای‌کشور گشای‌آغازطی‌منازل وقطع‌مراحل‌کرده چون‌موضع‌قراسمان ازفرنزول‌همایون غیرت فزای‌آسمان‌گشت ایلچیان‌توقتمش خان بآستان اقبال ایشان رسیدند وبوسیلهٔ نوئینان عالیشان‌ببارگاه سپهر انتباه در آمده یکدست شنقار ونه سراسب راهوار پیشکش گذرانیدند و پیغامی‌آورده بودند عرض نمودندملخص سفارت آنکه‌توقتمش‌خان‌ازاظهار اظهارخلاف وارتکاب جنك‌ومصاف بغایت نادم وپشیمان است امید میداردکه صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم وآثام اورا بزلال عفو واغماض شسته‌نوبت دیگر برسرعنایت

آیند تا پای درطریق اخلاص وعبودیت نهاده من بعدرقبه ازربقهٔ انقیاد و اطاعت بیرون نیارد **بیت** یکی بنده باشد بفرمان‌شاه ✿ نه‌پیچدد گرسرز پیمان شاه امیرتیمور گورکان بدان سخنان چندان التفاتی نکرد و برزبان آورد که باوجود انواع مراحم و عواطف که ازاینجانب نسبت بتوقتمش خان‌صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان‌نهب و تاراج بصوب ممالك محروسه تافت‌واکنون که عزم رزم اوجزم کرده‌ایم زبان باعتذارو استغفارمیگشاید چون بکرات نقض عهدوپیمان ازو مشاهده افتاده اعتماد برسخن او نشاید **بیت** زبان‌ودل اوبهم راست‌نیست ✿ فریب است این‌قول ودرخواست نیست و ایلچیان راطوی‌داده وخلعتهای‌زردوزی پوشانیده موقوف داشت ودرچهارشنبه‌شانزدهم ربیع‌الاول نوبت دیگر برباره‌ٔکوه پیکر نشسته متوجه‌دشت گشت و روزچهارشنبه ۲۱ جمادی‌الاولی بکجیك تاق‌که از جبال مشهورآن بیابانست رسیده روز جمعه الغتاق مخیم نزول همایون شد وامیرتیمورگورکان جهة نظارهٔ دشت قبچاق‌که ششصدفرسخ طول وسیصدفرسنك عرض دارد بربالای آن‌کوه رفته چندان‌که چشم‌کار کردعلف زار بنظرش درآمد وفرمودکه‌لشکریان سنگ‌آوردند ودرآن محل منارهٔ بلند برافراختند وسنك تراشان چابك دست تاریخ آن ایام‌رابرآن مثبت ساختند وروز دیگر ازآن‌منزل نیزکوچ بوقوع انجامیده بکنارآب پیلان جوق‌شتافتند وازآب عبور نموده بعدازهشت روز موضع اناقر اغوی محل نزول دلیران رزمجوی‌گشت و چون از ابتدای نهضت از تاشکنت تاآنغایت‌چهار ماه‌گذشته‌بود نقصانی تمام بآذوقهٔ لشکریان راه یافت و چون آندشت ازابادانی وزراعت بسیار دوراست در اردوی همایون قحطوغلائی عظیم روی نمودچنانچه بهاء یکسر گوسفند بصددینارکپکی رسید وایضاً قیمت یك‌من‌غله بسنك بزرك‌که عبارت ازشانزده‌من‌شرعیست بصددینار کپکی ترقی کرد واکثر افرادلشکریان درآن بیابان بتخم‌مرغان وگیاهی‌که شایسته خوردن بود میگذرانیدند و اینمعنی بر ـ ضمیرمنیر خسروجهانگیر وضوح یافته نسیم اشفاق ازمهب‌الطاف وزیدن گرفت وفرمان عالی‌سمت‌نفاذ پذیرفت‌که بامراء تومان وهزارجات ودهجات جاررسانید و مچلکاستانند که‌هیچ آفریده‌نان وکماج وبقراوتتماج نپزد هرکس از مطبوخ به‌بلماق قناعت نماید وامراء تجربه فرموده از یکمن آردبسنك انبارکه‌کنایت ازهشت من شرعیست باضافه مقداری سبزی‌شصت‌کاسه بلماق ازدیك‌بیرون آمد و مقررشدکه هریك از متعینان مانند سایر افرادالناس روزی بیك‌کاسه بلماق‌اکتفاکنند لاجرم جمعی ازگردن‌کشان سرافراز که‌کباب‌گوشت مرغ وقاز بتکلف میخوردند درآن ایام بظرفی بلماق سرفرود می آوردند **مثنوی** شکمها فتادازپی خشك وتر ✿ جوانان‌دریوزه گرددبدر گرسنه‌شکم برنمددوخت چشم ✿ که‌همسایه‌گوشت بوداست پشم وصاحبقران ستوده مآثر بملاحظهٔ آنکه‌توشه وماکول درقیتول ملازمان‌همایون‌پیداشود درروز دوشنبه غرهٔ‌جمادی‌الاخر اختیار شکارفرموده امراء برانغار وجوانغار بجرگه روان‌شدند و آنمقدار صیدراندند

که چون جرگه بهم رسید و امیر تیمور گورکان و شاهزادگان از تیر زدن وشکار افکندن فارغ شدند باوجود قحطی چنان لشگریان هرجانوری که فربه بودمیگرفتند ولاغررامیگذاشتند ودرآن صیدگاه نوعی ازآهو یافتند ازکاومیش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده بودند ومغول آنرا قندغای می گویند ومردم دشت آن رابکن گویند القصه مدتی قوت سپاهیان از گوشت شکاری معد و مهیا بود وحضرت صاحبقرانی بعداز فراغ ازشکار بعرض سپاه نصرت شعار پرداخته الاجوقی چندید ومتفکر بود که آیا کدام یك ازامرا وسران لشگر رامنغلای گرداند درآنحال امیرزاده محمدسلطان زانوزده التماس نمود که آنخدمت را بوی رجوع فرمایند واین جراءت ازآن شاهزادهٔ بلندهمت پسندیده افتاده درروز جمعه هفتم جمادی الاخری باجمعی ازعظماء امرا ونوئینان پیشتر روانشد وشب وروز کوچهای دور کرده تفحص کنان طی مسافت مینمودند وچون ازآب تو بل عبور فرمودند قراولان خبررسانیدند که درهفتاد موضع آتش افروخته دیدیم وهرچندتفتیش کردیم ازفروزندهٔ آتش اثر نیافتیم ع اگرچه لشگر عشق آمداین چه آتشهاست و امیرزاده محمدسلطان کیفیت واقعه رابعرض حضرت صاحبقران مظفرلوا پیغام نموده آنحضرت بعد از شنیدن اینخبر به تعجیل هرچه تمامتر درحرکة آمد و باتمامی لشگر از آب تو بل گذشته به منغلای پیوست وعساکر گردون مآثر آن بیابان را درزیر سم ستوران کیهان نورد آورده هرچند سعی نمودند ازمخالفان نشان نیافتند ودرصحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور گورکان بقوت دولت روز افزون شیخ داود ترکمان را که مردی جلدکاردیده بود بخبر گیری روان فرمود واودوشبانه روز بسرعت برق وباد اسب رانده در شب دوم الاجوقی چندید ودرپس پشتهٔ پنهان شده صباح شخصی از آن الاجوقها بیرون آمده وبطرفی روانشد شیخ داود آنخون گرفته راگرفته بنظر صاحبقران والاگهر رسانیده آنحضرت شیخ داودرا کمر ترکش زرنگار وخلعت خاص انعام فرموده ازآن شخص حال توقتمش خان پرسید جواب داد که یکماه است که ما ازمیان ایل والوس بیرون آمده اینجاساکن گشته ایم وازخان خبری نداریم اماچندروزشد که ده سوار جیبه پوش آمده در بیشهٔ که درنزدیکی است بسر میبرند ونمیدانم که چه کسانند امیر تیمور گورکان عبدخواجه را باسی مرد تعیین کرد که مردم آن الاجوقها راکوچانیده باردو رسانند وقماری یساول را بابیست سوار ارسال داشت که جیبه پوشان آن جنگل را بچنك آورند وقماری بآن مردم حرب نموده بعضی را بکشت وبرخی را گرفته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آورد وپادشاه جوان بخت پیر تدبیر خبر توقتمش خان از ایشان معلوم نموده روان شد وچند مرحلهٔ دیگر پیموده صباح دوشنبه غره رجب بکنار آب ایپك رسیده برسرپل سوار بایستاد تاتمامی سپاه ظفر مآب طایفهٔ برروی جسروزمرهٔ از میان آب عبور نمودند ودرآن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیك است بنابرآن فرمان عالی صادرگشت که لشگریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند ودر هرمنزل درگرد معسکر خندق کنند او برینمنوال چند مرحلهٔ دیگر پیش رفته

ناگاه از نزدقراولان خبر رسید که سه‌قشون از سپاه مخالف نمودار گردید امیرتیمور گورکان جیبها بخش کرده وزر بسیار بسرداران بخشیده پیشتر خرامید وقراولان شخصی راگرفته بنظر انور رسانیدند وچون از وخبر پرسیدند جواب‌داد که توقتمش خان شنیده که درمیان لشکریان شما آزوقه نایابست لاجرم میخواهد که شمارا پیشتر کشد وآن بیچاره باآنکه راست گفت کشته گشت بعداز آن مبشر بهادر بخبرگیری شتافته در بیشه بجمعی ازاوزبکان باز خورد و چهل کس راگرفته آورد و امیرتیمورگورکان مبشر را بوفور انعام واکرام مباهی ومفتخر ساخته ازگرفتاران احوال توقتمش خان استفسار نمود جواب‌دادند که مقرر شده بود که لشکر درقرق کول جمع آیند ومابدانجا رفتیم وخان را نیافتیم آنگاه امیرجلال حمید بقراولی رفته وسیاهی سپاه اوزبك دیده خبر بازفرستاد وامیرتیمورگورکان امیرایکو تیمور برلاس رابافوجی از شجعان رستم توان بقراولی تعیین فرمود وایشان بامتثال امرمبادرت جسته و ازگل ولای عظیم گذشته باامیرجلال حمیدپیوستند وچون پیشتر رفتند گروهی ازسپاه دشت رابرزبر پشتهٔ ایستاده دیدند و امیرایکوتیمور فی‌الحال جمعی از لشکر کوه شکوه بجانب آنجماعت روان گردانید و مخالفان ازآنجانب پشته‌بپایان شتافته مردم ایکوتیمور نیز بجای ایشان برآمدند ودر آن‌طرف سی‌قشون سپاه مکمل آراسته مشاهده نمودند وایکوتیمور را براینحال مطلع گردانیدند وامیربرتهور برآن پشته برآمد وبنابر کثرت لشکر دشمن مصلحت درحرب ندانسته پای پس‌باز کشید واشارت فرمود تا مردم اوپیشتر ازآن آبها ولایها بگذرند اعدا چون برقلت اتباع امیرایکوتیمور وقوف یافتند عنان ریزبجانب اوشتافتند بیت ستیزه‌کنان درخروش آمدند ✿ چوگرداب قلزم بجوش آمدند امیرایکوتیمور ازغایت حمیت وتهورپای ثبات بیفشرد وبزخم تیرخاراگذار دشمنان را آنمقدار بازداشت که اکثر سپاه ازلای وگل بگذشتند اماخودبپای بنددام اجل‌شده بزخم تیری ازپشت‌زین بر روی‌زمین افتاد بیت بریشان‌شدش ترك وتارك به‌تیغ ✿ بگردون برآمد فغان ودریغ و درآن‌معرکه هربملك بسریادگار برلاس و رمضان خواجه و محمدارلات نیز بدرجه شهادت رسیدند ومقارن آنحال ماهچه علم‌همایون‌فال صاحبقران ستوده خصال باطایفه از ابطال رجال پرتو وصول برکنار آب انداخت وجمعی ازملازمان موکب عالی از آب‌گذشته بافروختن‌آتش حرب پرداختند وبیادحمله اوزبکان خاکسار رامنهزم‌ساختند وامیرتیمورگورکان باردوی نصرت نشان‌مراجعت نموده‌جمعی‌راکه درآن معرکه لوازم شجاعت ومردانگی بتقدیم رسانیده بودند بانواع تربیت و رعایت مفتخر و سرافراز گردانید وخویشان امیرایکوتیمور را مشمول‌عواطف بیدریغ ساخته مناصب اورابشاه ملك‌ولد قلجقای ارزانی‌داشت ومهر بزرك همایون ومهر پروانه رابدو سپرد وچون‌قرب ششماه بودکه رایات نصرت‌مآل بصوب شمال میشتافت بمحلی‌رسیده بودند که درشب پیش‌ازغروب شفق اثرطلوع صبح صادق‌لامع گشت ودرآنموضع بهنگام بودن خورشید دربرج شمالی بحسب اقتضاء شریعت‌غرانماز خفتن واجب‌نمیشود نظم بیابان نور دیدن

ازحد گذشت ✡ شمارمنازل زپانصد گذشت درآن ناحیه آخرش دادکام ✡ که بودی در آن‌توامان صبح‌وشام درآن‌بی کران وادی‌بوالعجب ✡ نمی بود در بعضی اوقات شب **القصه** چون‌صاحبقران گیتی ستان از آن منزل‌نهضت فرمود وبتحقیق پیوست که توقتمش خان بتصور ویرانی‌عساکر منصور بجنك نمی‌ایستد وایشانرا بطرف خودمیکشدامیر - زاده عمر شیخ را بابیست هزار سوار برسبیل ایلغار ازپیش روان ساخت که خود را بمخالفان رسانند تا ایشان را توقف ضرورت شود و امیرزاده بموجب فرموده عملنموده روزدیگر خبرآمد که منغلای طرفین بیکدیگر رسیدند ومستعد جنك ومصاف گردیدند .

گفتار دربیان تعبیهٔ سپاه و محاربه آن دو پادشاه رزمخواه

صباح روز استفتاح که لوای کشورگشای آفتاب از افق فتح و فیروزی طالع گردید ومنادی عنایت‌مفتح‌الابواب‌ندای فرح افزای(ان تستفتحوا فقدجآءکم الفتح) بگوش هوش امیرصاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه تعبیهٔ سپاه نصرت عطیه گردید ودرموضع قندرچه هفت‌قول ترتیب دادوزمام باسامیشی هرقولی‌را بقبضهٔ اقتدار یکی‌ازسر کشان‌نامدارنهاد **قول‌اول** بفرطلعت سلطان محمودخان زیب‌وزینت‌داشت‌ودر **قول‌دوم** که خاصه آنحضرت‌بود امیرزاده محمدسلطان رایت ابهت برافراشت‌وسیم بحسن اهتمام میرزا میرانشاه تعلق پذیرفته ضبط برانغار بوی اختصاص یافت و **چهارم** بوجود امیرحاجی‌سیف‌الدین تزئین گرفته‌او نیز بدست راست شتافت **وقول‌پنجم** شوکت امیرزاده عمر شیخ مستحکم شده وجای او درجوانغارمقررگشت ودوقول‌دیگر نیز بصولت وصلابت‌امراء عظام استحکام یافته‌درشکوه ازالبرز کوه درگذشت **مثنوی** برآراست صاحبقران هفت صف ✡ عنان‌سمند سعادت‌بکف برآن هفت سدسکندراساس مهندس شده هفت‌اختر شناس درآن‌هفت البرز پولادپوش ✡ نهان‌هفت دریای‌آتش‌بجوش وازآنجانب توقتمش خان بغرور فراوان **بیت** ببشت تکاور درآورد پای ✡ بر آورد آواز روئینه نای وقلب میمنه و میسره سپاه را بشاهزادگان جوجی نژاد مثل تاشمور اوغلان وبیك یارق‌اوغلان وایلتغمش‌اوغلان‌وبیك پولاداوغلان وعلی‌اوغلان‌وامراءشجاعت نهادمانند علی‌وسلیمان صوفی قنقرات و اقتاد وآقبوقه واروس جوق قیات و عیسی بیك نوروز قنقرات وحسن‌بیك وسرای‌وکوکه بوغا ویغلی بی بیتربن وقونقور بی‌ازسرداران الوس‌جوجی آراسته ومستحکم ساخته اعلام استکبار برافراخت **مثنوی** علمهای خانی برآمد باوج ✡ محیط صلابت درآمد بموج جهانی‌درآهن چه‌دریای قیر ✡ زدستور چنگیز آئین‌پذیر زریك‌بیابان فزون‌لشکری ✡ زجوجی نژادانش هرسوسری همه‌دشت زادان‌درنده خوی ✡ ربوده زشیران درنده گوی همه‌زودخشمان دیر آشتی ✡ سرشته زخشمند پنداشتی وچون توقتمش خان باآن لشکربیکران اطراف آن بیابانرا فرو

گرفت امیر تیمور ازغایت شجاعت و تهور اشارت فرمودتا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و بافروختن آتش و پختن آش روی آوردند و توقتمش خان که آنحال مشاهده نمود از بسیاری تمکن و قلت التفات آن لشکر صف شکن بدشمن انگشت تعجب بدندان گرفت ومقارن دهشت وحیرت صف آرای گشته بباد حملهٔ ابطال رجال آتش قتال اشتعال پذیرفت ودروقتی که خون ازغمام تیغ مانند سهام باران ازجوف میغ فرومیبارید وسرهای سروران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان هرطرف میگردید صاحبقران پاك اعتقاد ازمرکب سرکشی فرود آمد ودورکعت نماز گذارده روی نیاز بر خاك استکانت سود وبزبان تضرع و ابتهال ازدرگاه مالك ملك بخش تعالی شانه ظفر وبرتری سؤال فرمود وبعدازفراغ ازمناجات وعرض حاجات **مثنوی** نشست از تهور به پشت سمند ✿ بر آمد چوخور بر سپهر بلند گرفته بکف تیغ خارا گذار ✿ عنان تافت سوی صف کارزار قوی دل شده دوست از صولتش ✿ بنکبت قرین دشمن از دولتش و در آنحین ثمرهٔ شجرهٔ طیبه نبوت و شعبهٔ دوحه شریفه فتوت امیرسید برکه وازمشایخ عظام جام نقاوهٔ خاندان هدایت وولایت خواجه ضیاءالدین یوسف وشیخ شهاب الدین اسمعیل سرها برهنه کرده ودستها بدعا بر آورده ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان وانحفاض رایات عظمت توقتمش خان ازحضرت عزت مسألت نموده وعالیجناب سیادت قباب روی بخسرو کامیاب آورده گفت توجه حیث شئت فانك منصور و اقتداء نسبت سنیهٔ قادر انداز میدان ومارمیت اذرمیت(ولکن الله رمی علیه من الصلوة نمها وانماها)فرموده مشتی سنك ریزه بجانب اعدا پاشید وکلمه شاهت الوجوهٔ بزبان الهام بیان گذرانید آنگاه امیر ـ حاجی سیف الدین وامیرجهانشاه ومیرزا میرانشاه و دیگرشاه زادگان وامراءظفر پناه تیغهای جلادت آخته بسرعت بادصرصر براعداء واژون اختر تاختند وایشان بمقام مدافعه ومقاتله درآمده زلزله درزمین وزمان انداختند ازشعلهٔ سنان پردلان خرمن جان جوانان بسوخت وازباد حملهٔ پهلوانان آتش کینه دلیران برافروخت ازسیلان خون فضاء صحرا وهامون نمونهٔ آمویه وجیحون گشت واز وفور کشته آندشت بلند گشته ازکوه الوند در گذشت **نظم** جهان گشت بحری پر ازخون ناب ✿ دروگشته سرها بسان حباب شداز کشته درهرطرف پشتهٔ ✿ بهر پشته افتاد سر گشتهٔ آخرالامر مبارزان موکب ظفر پناه بضرب اسنه وسیوف صفوف لشکر دشت را در هم شکسته و توقتمش خان مقاومت با صاحبقران گردون قدرت درحیزمکنت خویش ندیده برشاهزاده وافرتهور عمرشیخ بهادر حمله کرد وآن شیر بیشهٔ هیجاچون کوه پای برجابوده بزخم گرز گران سنك وشمشیر آتش آهنك مخالفان راباز گردانید وتوقتمش خان ازآنجانب نیزعنان برتافته برسر هزارهای سلدوز شتافت وتیر باران کرده آنجماعت را ازپیش برداشت و درپس لشکر قیامت اثر بساجمعی کثیر ازمردان دلاورصف کشید وچکه تواچی از عقب صاحبقران مظفر لوا که گریختگان راتعاقب مینمود تاخته اینخبر بعرض رسانید ومتعاقب چکه قاصدی ازپیش امیرزادهٔ عمرشیخ آمده جهة همان مصلحت کومك طلبید بنابرآن امیرتیمور گورکان با

تمامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند بیکبار بر توقتمش‌خان حمله کردو پای قرارو ثبات خان ازمشاهده حرکت آن‌خدیورستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد **بیت** رمیدندآن و حشیان دلیر ✿ چونخجیر روبه ز میدان شیر دلاعجب **بیت**چو خورشید رخشان بر آرد علم ✿ سپـاه کواکب بریزدزهم و شامت کفران نعمت پادشاه صاحب تائید شامل حال توقتمش‌خان گشته‌مضمون(ولئن کفرتم ان عذابی لشدید) بتحقیق انجامید و بسیاری از لشکریـان دشت به‌تیغ بیدریغ کشته گشته فحـوای (سیهزم الجمع ویولون الدبر) برصحیفهٔ ادبار اوزبکان مثبت گردید وصورت این‌فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود درروزدوشنبه پانزدهم رجب سنهٔ ثلث وتسعین وسبعمائه‌روی نمود و صاحبقران مظفرلوا در معسکر اعدا برسریرکامرانی نشسته شاهزادگان وامرا زبان باداء تهنیت ودعای‌دوام‌فتح ونصرت گردان ساختندوبه عایت‌انعام وعنایت آنحضرت مفتخر وسرافراز شده رایات مباهات برافراختند و حضرت‌صـاحبقرانی مراسم محامد جناب‌جلال‌سبحانی بجای آورد بشکرانهٔ آن‌موهبت درم ودینار بسیـار ایثار کرد واز تمامی‌لشکر از هرده نفرهفت نفر برگزیده بتکامیشی دشمنان ارسال داشت وآن‌سپـاه فیروزجنك ازعقب اعداشتافته‌نزدیك بآب‌آتل بدیشان‌رسیدند وجمعی کثیر ازگریختگان به‌تیغ بیدریغ گذرانیدند اوزبکان را ازپس شمشیر آبدار آتشبـار خرمن زندگـانی میسوخت وازپیش آب خونخوار شعلهٔ حیات فرومی‌نشاند **بیت** سیل خشم و آتش قهرت چوزهر قاتل است ✿ درمیان آب وآتش زندگانی مشکل‌است وتوقتمش‌خان با اندك مردمی ازآن‌گرداب بلا بساحل نجات رسیده تمامی‌عیال واطفال وجهات واموال ایشان بدست‌سپاه منصور افتاد وامیرتیمورگورکان بنفس‌نفیس تـاصحرای اورتوبه شتـافته و وبیست‌وشش روزعلم اقامت افراخته دادعیش وکامـرانی داد **بیت** زبس‌عیش ونشاط و کامرانی ✿جهان راتازه‌شدروز جوانی .

ذکرمراجعت صاحبقران سعادتمند بدارالسلطنه سمرقند و بیان بعضی احوال علی‌سبیل‌الاجمال

چون‌مهم توقتمش‌خان واوزبـکان برنهج دلخواه ازهم‌گـذشت وغنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت آئین جمع‌گشت امیرتیمورگورکان قرین اقبـال و سعادت بجانب مستقر سریر خلافت معـاودت فرمود ولشکر منصور در غایت بهجت و سرور کران تا کران دشت وبیابان فروگرفته‌کامیاب وکامران قطع مسـافت میکردند و منزل‌بمنزل خرم وخوشدل راه‌پیموده لوازم نشاط وشادمانی بجای‌می‌آوردند وازجمله مواد عیش‌وعشرت که سپاه ظفرپناه را درآن سفر میسر گشته بودیکی خرگـاه کوترمه است که‌در وقت نزول و ارتحـال آنرا از هم نمیگشانید وبرگردونها بسته بهرطرف

میخواهند میبرند بنابرآن هر یك ازمتعینان در چنان‌خانهٔ باجانانه‌دست درآغوش کرده روی‌بمقصد داشت وبکام دل‌همت براستیفاء لذات نفسانی میگماشت وبعداز عبور ازآب نیق‌صاحبقران ظفرقرین ضبط اغرق رابعهدهٔ امیرحاجی سیف‌الدین گذاشته بنفس‌نفیس برجناح استعجال روانشد ودرذیقعده سنه ۷۹۳ درضمان دولت واقبال باترار رسید وازآب سیحون عبورفرموده سمرقند فردوس مانند رامحل نزول همایون گردانید وبعد ازچندروزکه بیسط‌بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان روان ساخت وخودبتاشکنت شتافته طرح قشلاق انداخت درمحرم‌سنه اربع وتسعین و سبعمائه امیرحاجی سیف‌الدین باتمامی سپاه ظفرقرین بتاشکنت رسید وچون‌امیرتیمورگورکان زمستان درآنولایت بپایان رسانید مانند خسروخاوری پرتوالتفات به‌بیت‌الشرف‌خویش افکند وبجانب‌سمرقند روان شده‌صحرای اقار ازغبار مواکب فیروزی شعار مشکبار گشت ودرآن‌منزل امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بایالت ولایات‌زابلستان سرافراز شده بافوجی ازامرا ونوئینان بدانجانب‌شتافت وصاحبقران گیتی‌ستان بعداز نزول درسمرقند بازدواج بعضی ازشاه‌زادگان عالی‌نژادپرداخته چندروز بساط جشن وسرور ونشاط و سورمبسوط ساخت وچون ازآن امرفارغ‌گشت رایات ظفر آیات بعزم یورش پنجساله برافراخت **بیت** سعادت قرین‌توسن‌بخت رام ✿ عروس ظفرجلوه‌گر صبح وشام .

گفتار در بیان یورش پنجساله صاحبقران هفت‌اقلیم واختصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی که ملك اوست قدیم

جمشیدخورشید که اورنك فیروزه رنك سپهر مسندعزت وجلال اوست تاهرصباح از افق‌مشرق بجانب مغرب نهضت‌ننماید شب‌ظلمت اندوزجهانیان را بروز بهجت افروز نتواند رسانید وماه عالیجاه که‌مواکب بلند مراتب کواکب خیل وسپاه اوست تاهرشب بپای‌ظلمت ساحت وسیع فلك‌منیع نه‌پیماید هلال ذات ناقص خودرا بدری کامل نتواند گردانید **مثنوی** خور که‌مسند زچرخ‌چارم‌ساخت ✿ هرسحررایت سفرافراخت تازنورش جهان‌ظلمانی ✿ گشت‌همچون بهشت‌نورانی ماه عالم نوردتاهرشب ✿ ننهدپای درطریق طلب نرهداز حضیض برج وبال ✿ نرسدسوی خانهٔ‌اقبال تقریب‌این تشبیب آنکه‌چون صاحبقران آفاق بعداز مراجعت از یورش دشت قبچاق چندروزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانیدعزم جزم‌فرمود که کرت دیگر برولایات ایران عبور نماید وهرکس را که‌درغیبت موکب‌همایون پای‌ازحد خود فراتر نهاده باشد بسرپنجهٔ غضب تادیب‌فرماید بنابرآن‌فرمان قضاجریان شرف‌نفاذیافت که تواچیان‌جاربلشگریان‌رسانند که استعداد یورش پنجساله‌کرده درسایهٔ علم‌بلند پایه مجتمع‌شوند وبعداز جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه‌درروزجمعه پانزدهم‌رجب سنه‌اربع‌وتسعین وسبعمائه‌موافق‌پیچی‌ئیل نهضت همایون

اتفاق افتادودر یکشنبه غره شعبان مزاج اشراف را از نهج اعتدال انحراف دست داد و تا یکشنبه منتصف ماه مذکور مرض امتداد یافته درشب براة بیمن مداواء اطباء مسیحا نفس بلکه بمحض عنایت حکیم شفا بخش تعالی و تقدس برات صحت از دیوان (واذامرضت فهو یشفین) کرامت شد و روز شنبهٔ ششم ما مبارك رمضان ازمنزل جوی زر که داخل ولایت بخاراست و دراوقات مرض آنجا توقف اتفاق افتاده بود پادشاه عالی گهر کوچ فرمودو جنود فتح و فیروزی همعنان عساکر سعادت واقبال ملازم موکب نصرت نشان **بیت** سعادت را سراقبال خادم ✡ جنود فتح و فیروزی ملازم و اعلام ظفر اعلام از آب آمویه عبور نموده و منازل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه بیستم شوال حوالی استرآباد معسکر اقبال مآل گشت و درهمان روز مرتضی ممالك اسلام سید برکه که پیش ازین برسم رسالة نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود باز آمده سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را ببارگاه جهان پناه رسانیدو چون سید کمال الدین خود از ملازمت تقاعد نموده بود آتش غضب امیر تیمور گورکان اشتعـال یافته بـه مازندران شتافت وچنانچه مذکور شد قلعهٔ ماهانه سر را که درچهار فرسخی آمل است و محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را بماوراءالنهر فرستاد آنگاه عنان عزیمت بجانب جرجان تافته دربیستم محرم الحرام سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه منزل شماسان از فر نزول صاحبقران کامران غیرت افضای ساحت آسمان شد و ایالت ساری را بجمشید قارن مفوض گردانیدو آمل را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی مسلم داشت ودرروز پنجشنبه بیست و چهارم صفر از آنجا کوچ فرمودو ازراه دامغان وسمنان بری رفت و حکم همایون شرف نفاذ یافت که شاهزادگان عالیمکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد ابناء امیرزاده جهانگیر سپاه منغلای را سر کرده پیشتر بعراق روندو ایشان بقزوین و سلطانیه رفته و گلزار آن مملکت را ازخار طغیان مفسدان پاك ساخته و از سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده در بعضی از آنمواضع شیخ علی بهادر بضرب کارد کردی که قجزچی بود ازعالم رحلت فرمود و شاهزادگان را بامیرابراهیم شاه که حاکم کردستان بود صورت مصالحه روی نموده عنان یکران بملازمت حضرت صاحبقران انعطاف دادند در خلال این احوال پادشاه ستوده خصال شنود که ملك عزالدین والی لرستان حقوق را بعقوق مبدل ساخته دروادی مخالفت سلوك مینماید بنابرآن بنفس همایون متوجه دفع او گشت و بعد از نزول درخرم آباد خبر آمد که ملك عزالدین دست ازملك ومال بازداشته روی بصوب گریز نهاد و آنحضرت ازلرستان لشکر بششتر کشیده درروز چهارشنبه بیستم ربیع الاخر سنهٔ مذکوره از آب چهاردانك عبور نمودو بظاهر شهر درمیان نخلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد بالشکر منغلای درآن منزل بموکب همایون پیوستند آنگاه پادشاه عالیجاه بصوب شیراز خرامید و بموجبی که درجزو ثانی ازین مجلد مذکور شد شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول گردانید مقارن نصرت و اعزاز بشیراز رفت و تمامی حکام آل مظفر درآن بلده بملازمت مبادرت نموده بعد از چندروز مواخذ گشتند و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمرشیخ گرفته لواء کشورگشا در روز جمعه ۲۷ جمادی

الاخری بجانب اصفهان درحرکت آمدودر موضع قومشه یاماهیارفرمان شهریارکامکار بقتل آل‌مظفر سمت نفاذپذیرفت‌وروز سه‌شنبه هشتم‌رجب آنحکام عالیمقام‌بقتل رسیدندو امیر صاحبقران‌بنیت فتح سایر بلادوعزم استیصال‌نهال اقبال اصحاب عناد ازآنجانهضت فرموده روز پنجشنبه دهم در اصفهان نزول‌نمود **بیت** روان بآخرآن پایمال‌حادثه‌شد☆ هنوز غمزهٔ خونریز باربرسرجنك

ذکر توجه امیر گورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که‌درآن اوقات دست‌داد

چون در آن اوان که‌امیر تیمورگورکان بفتح بلادعراق وآذربایجان و فارس و لرستان‌قیام‌مینمودسلطان احمدجلایر ازدارالسلام‌بغداد قاصدی بدرگاه عالمپناه نفرستاد واظهار اطاعت‌و انقیاد نکردآنحضرت‌کمند همت بلند بر تسخیر عراق عـرب انداخته در بیست وششم ماه رجب سنهٔ هفتصدونودوپنج ازاصفهان بصوب همدان درحرکت آمد وچون درضمان حمایت‌مهیمن منان بفضای دلگشای‌آنولایت‌رسیدو چندروز بسط‌بساط عیش‌و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالك آذربایجان وری‌ودربندباکورابا توابع ولواحق درقبضهٔ اقتدار شاه زادهٔ کامکار معزالدین میرانشاه نهادودر روزسه شنبه ۱۳ شهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثناء راه چندگاه بنشاطصیدوشکار پرداخت و در اوایل‌ماه‌مبارك‌رمضان‌بدشت قولاغی‌شتافته باسارق‌محمدترکمان وحشم اوکه‌بحصار حبشی تحصن جسته بودند پیکارفرموده تراکمه رامنهزم ساخت وغنیمت بینهایت گرفته شیخ تیموربهادرگریختگان را تعاقب نموده وجمعی کثیر ازایشان کشته بموکب‌همایون پیوست وروز یکشنبه دهم رمضان حاصبقران‌گیتی ستان‌ازدشت قلاغی‌بازگشته بآق یلاق شتافت وبقیه‌آن ماه‌را درآن مکان بپایان‌رسانید ودریك شنبهٔ غره شوال به شرایط و لوازم روز عید قیام نمودوبعد از دوروزشیخ عبدالرحمن اسفراینی‌که از اعاظم مشایخ روزگار بوداز نزدسلطان احمد جلایر برسم رسالة تشریف‌آورد و امیرتیمور گورکان بتعظیم و احترام آن‌بزرك‌قیام‌واقدام فرمود وشیخ‌پیغام والی‌دارالسلام را بعبارتی‌لایق اداکردو پیشکشی که آورده بود عرض نمود وچون سلطان احمد ملزم خطبه و سکه نشده‌بود هدایا وتحف اومنظور نظر قبول امیر تیموگورکان‌نگشت وشیخ بخلعت‌خاص وانعام اسب وزرنوازش یافته‌عنان عزیمت بصوب دارالسلام انعطاف‌دادآنگاه تواچیان بموجب فرمان جاربلشکریان رسانیدندکه بمصلحت عبور ازدجله‌هریك دوشاخ ترتیب نمایندوروز جمعه۱۳ شهرشوال موافق قوی‌ئیل نهضت همایون ازآق‌یلاق اتفاق افتاده موکب عالی شش‌روزطی مسافت‌کرده بمزار متبرك شیخ یحیی‌که بقبهٔ ابراهیم لك مشهور است رسیدوخسروعالیمقام ازمجاوران آن‌عتبهٔ لازم‌الاحترام چنان معلوم کردکه

منهیان بفرمودهٔ سلطان احمد جلایر کبوتر بطرف بغداد پرانیده اند و کیفیت آمدن آنحضرت رامکتوب گردانیده بنابر آن فرمود که همانکس که آن نامه را نوشته بود رقعهٔ دیگر درقلم آورد مضمون آنکه سیاهی که ما سپاه امیر تیمور تصور کرده بردیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرا نشینانند که از لشکر جغتای رمیده بدین حدود پناه آورده اند و آن نامه را **بیت** ببستند بر بال مرغی دگر ✿ که بغدادیان را شود نامه بر سلطان احمد بعد از مطالعه رقعهٔ اول مضطرب گشته احمال و اثقال را از دجله بگذرانید و از دیدن رقعهٔ ثانی مطمئن گردید و بر جانب غربی دجله سواره ایستاده انتظار میکشید واز اینجانب صاحبقران گیتی ستان ایلغار فرموده بیك نهضت بیست و سه فرسخ مسافت طی کرد و بتاریخ بیست و نهم شوال **نظم** رسید آن جهانجوی جم اقتدار ✿ ببغداد با لشکری بیشمار جهان پر شد از بانك نای و نفیر ✿ بدرید از هم سپهر اثیر سراسیمه گشتند بغدادیان ✿ ببستند بر عزم جستن میان و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها را غرق کرده بطرف حله گریخت و محمد آزاد با فوجی از سپاه مانند موج برروی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت و کشتیها یافته بدینجانب آورد اما لشکریان بسفینه التفات نکردند بسان برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی خاصه سلطان احمد که شمس نام داشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت که بنفس خویش اورا تعاقب نماید و امرا بدرخواست بسیار آنحضرت را باز گردانیده بتکامیشی یاغی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود نامعدود و نفایس اجناس که بر شتران بار کرده بود و همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف نموده از عقب میشتافتند تا دشت کربلا ایناج اوغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان باقرب چهل و پنج نفر از یلان بوی رسیده و سلطان احمد با دویست مرد جلد عنان بحرب نوئینان تافته ایشان از اسب فرود آمدند و دست به تیر و کمان برده شبهٔ کردند **بیت** ز پیکان چنان آتش افروختند ✿ که پر ملك بر فلك سوختند گذر کرد تیر از زرهها چنان ✿ که باد از خم زلف سیمین تنان و امیر عثمان را مخالفان زخمی بر دست زده بآن وسیله جان بتك پا بیرون بردند و امرا مظفر و منصور با غنایم غیر محصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبهٔ کعبه احترام حضرت امام عالیمقام ابی عبدالله حسین بن علی المرتضی صلواة الله و سلامه علیهما مشرف گشتند و بدرگاه عالمپناه شتافته بنوازش بیکران شدند **بیت** ز خاك درش چهره آراستند ✿ همه یافتند آنچه میخواستند و صاحبقران کامران قرب دو ماه در دار السلام بغداد بعشرت و خرمی بگذرانید و داد عیش و نشاط داده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق درکشید **نظم** وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار ✿ ای پسر کشتی می باشط بغداد بیار دجله عمریست تر و تازه و خوش میگذرد ✿ ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار

ذکر فتح قلعهٔ تکریت بیمن دولت صاحبقران عالی حسب و بیان تاخت بعضی دیگر از بلاد عرب

چون بغداد بحوزهٔ تصرف فرمانفرمای بلاد و عباد درآمد جمعی از تجار بموقف

عرض رسانیدند که در بن نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بنهایت متانت معروف وجمعی از دزدان مفسد ومفسدان متمرد آنرا پناه ساخته اند وهمواره بقطع طریق ونهب اموال سالکان مسالك تحقیق اندام مینمایند ومدتیست که هیچ صاحب دولتی بر آنجماعت مستولی نگردیده و بکمند همت آن حصن حصین را مسخر نگردانیده صاحبقران کشور گشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آنقلعهٔ سپهر مثال وقتل اصحاب بغی وضلال برخاطر گذانیده در بیست وچهارم ذی حجه سنه خمس و تسعین و سبعمائه از دار السلام بغداد عنان عزیمت بدانطرف انعطاف داد وروز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۹۶ بظاهر قلعهٔ تکریت رسیده عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره ومحاربه کردند و در آن زمان والی آنقلعه شخصی بود که اورا امیر حسن میگفتند و چون از آوازهٔ وصول موکب ظفر قرین وقوف یافت برادر خوردخودرا بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود وصاحبقران پوزش پذیر اورا نوازش کرده فرمود که برادرخودرا بگوی که ازقلعه بیرون آمده غاشیهٔ خدمتکاری بردوش گیرد تا باصناف الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت باز گشته آنچه دیده بودوشنیده بعرض رسانید اما امیرحسن ازغایت رعب وهراس ازقلعه بیرون نیامدو بدفع ومنع سپاه ظفر پناه مشغول گردید و ازاهتزاز نسیم اینخبر شعلهٔ غضب جهان سوز بر افروخته دلاوران قلعه کشای از اطراف و جوانب جنك در انداختند وقلعهٔ بیرون را مسخر ساخته امیرحسن با اتباع بحصار درون گریخت وتواچیان بهرام صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را طناب زده بامرا وارکان دولت قسمت نمودند تا نقبچیان برکارداشته بروج آنحصار را مشبك سازند و آنجماعت بجدهرچه تمامتر بدان کار اشتغال نمودند و اراضی تکریت را بسان غربال سوراخ سوراخ کردند امیرحسن ازمشاهدهٔ اینحال دانست که مهم خالی ازاشکالی نیست لاجرم مادرو برادر خود رامتعاقب بیرون فرستاد تا زبان بشفاعت جریمهٔ او گشادند اما فایده بر آن آمدوشد ترتب نیافت وامیرتیمور گورکان جوابداد که اگر اوخود بملازمت شتابد امان یابد والا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این پیغام بامیر حسن رسید بار دیگر پای در دامن صبروشکیبائی پیچید وبرمخالفت اصرار نمودو سپاه نصرت آثار بیکبار از اطراف و جوانب آنحصار در آمده شب چهارشنبه بیستم محرم آتش در ستونهائی که در زیر بروج قلعه بر افراشته بودند زدند و آن چوبها سوخته اکثر دیوار های قلعه برزمین افتادوکار اهل حصار باضطرار انجامیده فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدندوچون تضرع ایشان حکم ایمان یاس داشت درجه قبول نیافت وعساکر نصرت مآثرروز دوشنبه بیست وپنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار در آمدند وامیرحسن را گردن بسته بپایهٔ سر براعلی آوردند ورعایا بجان امان یافته تمامی سپاهیان تکریت بکریت قتل مبتلا شدند وتواچیان ازبرای اعتبار نظار ازرؤس آنقوم بدکردار منارها ساختند و اکثرعمارت و بیوتات ایشان را بینداختند وروز شنبه غره صفر المختوم بالخیر والظفر صاحبقران والاگهر

ازظاهر تکریت علم نهضت بر افراخته امیرزاده محمدسلطان وجمعی کثیر ازامراءعالیشأن را باطراف وجوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع وقمع قطاع الطریق واهل فتنه وفساد بردازند وآثار اقتدار درآن دیارظاهر سازند و ایشان تا ببصره وواسط شتافته هرکس بقدم انقیاد وپیش آمد باج وخراج برگردنش نهادند و از هرکس که سرکشی مشـاهده نمودند از پایش در آوردند و سالماً و غـانماً مراجعت نموده در منزل حربی بموکب همـایون پیوستند .

ذکر نهضت لواء کشورگشا بجانب دیار بکر وروحا وبیان بعضی

از امورکه روی نمود درآن ولا

صاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضـای رای صوابنما عازم دیار بکـر شد و خواجه مسعود سبزواری را بمحـافظت بغداد فرستاده باستمالت رعایا وتعظیم سادات ونقباوصیت فرمود و چون ماهچه طوق ظفر نگـار بقلعه کرکوک رسید اهالی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه برسم سیورغـال تعلق بامیریارعلی موصلی گرفت وصاحبقران دریادل ازراه موصل متوجه روحا گشته دراثناء راه سپاه ظفرپناه رابتاخت اموال تراکمه قراقوینلوق فرستاد وآنجماعت باحصول مقصود معاودت نمودندوموکب عالی بعدازطی منازل بظاهر روحا رسید وکزل نامی که حاکم آندیار بود ازبیم جان شهرراگذاشته بابعضی ازرعایـا بکوهی بلندگریخت واینمعنی برضمیر خسرو کشورگیر گران آمده زمرهٔ ازعساکر منصوره ارسال نمود تاآتش نهب و تاراج درذریت واموال ایشان زدند وبنفس نفیس درروحا منزل گزید گویند که آن شهر ازبناهاء نمرود است وتمامت عمارت آن را ازسنك تراشیده مرتب گردانیده اند و قضیه القاء ابراهیم خلیل صلواة الله الرحمن علیه درآتش آنجا وقوع یافته بود و چشمهٔ آبی که ازیمن مقدم خلیل الرحمن درمیان نیران جاری شده هنوز باقی است وآثار سوادآتش در نواحی آن چشمه بچشم درمی آید **القصه** امیرتیمور گورکان مدت بیست روزدرآن شهر بعیش ونشاط پرداخته درآن ایام جنیدترکمان وحاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و ازانعام واکرام صاحبقران گـردون غلام بهرور گردیدند وروز پنجـشبه بیست وششم ربیع الاول لواء کشورگشا ازروحا بصوب ماردین در حرکت آمد وبعد ازوصول بهفت فرسخی آنقلعه والی آنجا سلطان عیسی درروز شنبه بیست وهشتم ماه مذکوره باصناف تحف وهدایا بسدهٔ سدره انتما شتافت وبانعام خلعت خاص اختصاص یافت امابعدازآنکه محصلان بطلب مال امان بماردین رفتند چنـان بوضوح پیوست که سلطـان عیسی با متوطنان آنقلعه مواضعه کرده که تاتوانند زمام اختیار حصاربکسی ندهند بنابرآن فرمان

واجب الاذعان باخذ وقید سلطان عیسی صدور یافت وبنابر آنکه درآنوقت آخر زمستان بود وعلف در حوالی ماردین بیدا نمی‌شد تا بمحاصره مشغولی توان کرد امیرصاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت وولایت جزیره را که حاکم آنملك عزالدین اظهار خلاف مینمود تاخت فرموده اورا بگریزانید ودراول بهار باردیگر بصوب ماردین شتافت و بعداز وقوع محاصره ومحاربه مهم بمصالحه انجامیده ایالت آنولایت برسلطان صالح برادر سلطان‌عیسی قرار یافت .

ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیك گورکان وبیان بعضی دیگر ازحوادث زمان ووقایع دوران

چون میرزا عمرشیخ بحکومت ولایت‌فارس سرافرازشد دردارالملك شیراز بساط عدل وانصاف انبساطداده اکثر توابع ومضافات آن مملکت رابحیطهٔ ضبط وتسخیردر آورده دروقتی که امیر تیمور گورکان ازعراق‌عرب بجانب دیاربکردرحرکت آمدبموجب فرمان‌واجب‌الاذعان باسپاهی‌جلادت نشان‌متوجه اردوی کیهان‌پوی گشت‌واز کردستان گذشته بقلعه مختصر که آن‌را خرماتو گویند رسیدو اندك مردمی درآن حصار ساکن بودند و غله بسیارداشتند شاهزاده جمعی فرستاده وازایشان طغارطلبید وساکنان آن‌قلعه نوکران آنجناب‌را نومیدباز گردانیدند وامیرزاده عمرشیخ سوارشده برزبر پشته برآمدتابتهیه اسباب قلعه گیری پردازدناگاه ازشست‌قضا تیری‌عمر فرساگشاد یافته بشریان‌آن شیر ژیان رسیدوفی‌الحال مرغ‌روحش متوجه عالم‌بالا گردید **نظم** پیوسته بقصدماازاین‌دست ٭بگشاده کمانکش قضاشست کس‌جان زجفای‌او نبرده٭تیرش همه بر نشانه خورده ملازمان‌موکب‌منصور شاهزاده مغفورهمان‌لحظه قلعه‌را گرفته باخاك‌راه یکسان‌ساختند وهرکه‌را آنجا یافتند ازپیرهفتاد ساله‌تاکودك شیرخواره پاره‌پاره کردند وپسر بزرگتر شاهزاده شهیدامیر زاده‌پیرمحمد که مصحوب پدرخود بود باتفاق امراوارکان نعش‌مغفرت مآب‌را بشیرازبرده برسم‌امانت بخاك سپردند و بعدازچندگاه بقبةالخضراء کش نقل کردند وچون خبرشاهزاده بعرض‌امیر تیمور گورکان رسیدزبان خجسته‌بیان بکلمهٔ همایون انا لله و انااليه راجعون بگشادو زمام‌ایالت فارس رادرقبضهٔ‌درایت‌ولدارشدشاهزادهٔ‌مرحوم امیرزاده پیرمحمدنهاد وشهادت امیرزاده عمرشیخ‌در اواسطربیع‌الاول سنهٔ‌ست وتسعین وسبعمائه روی‌نمود وبنابر آنکه‌سنت سنیه‌قادرمختار تعالی‌شانه براین‌منوال جاری‌شده که دردنیاهر ماتمی‌راسوری درعقب‌باشدو هرالمی‌را سروری متعاقب‌درروز یکشنبه۱۹ جمادی الاولی‌همان سال‌ازافق جاه وجلال‌اختری نورگستر‌طلوع فرمود یعنی در قلعه سلطانیه که درآنوقت موضع‌اقامت خواتین‌وآغایان حرم‌سرای امیرتیمور گورکان بود

امیرزاده شاهرخ راپسری خورشید منظرمتولدگشت واین بشارت در ظاهر ماردین به سمع شریف صاحبقران ظفرقرین رسیده از غایت فرح وانبساط ازسرجریمه اهالی آن قلعه درگذشت و آن فرزند سعادتمندرا محمد طراغای نام نهادوالغ بیك لقب داد آنگاه رایات ظفرسلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثناءراه بوضوح پیوست که متوطنان قلعه آمدکه آن راحامد نیزگویند بمتانت حضورمغرور گشته اندو سر بچنبر اطاعت در نمی‌آورند بنابرآن حضرت صاحبقران درروز دوشنبه بیست و سیم جمادی الاخری سنهٔ مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تافت و بعدازوصول عساکر ظفرماثر آن قلعه را که بواسطه کمال متانت مانندحصار گردون ازمنجنیق حوادث مصون بودو ازغایت رفعت مرغ تیزپرواز وهم وخیال بر شرفات آن صعودنمی توانست نمود مرکزواردرمیان گرفتندو آواز نفیرو سورن بگوش کوتوال حصار هفتم رسانیده کوس و کورکه فروکوفتند و آن قلعه راکه بروایت ظفرنامه درمدت سه‌چهارهزار سال هیچ آفریدهٔ بقوت و غلبه فتح نکرده بود بدوسه روز قهراقسراً مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج در آن زده رایت نهضت بصوب الاتاق برافراختند ودر اثناءراه بدفع شر بعضی ازاهل فساد وارباب عناد پرداخته مظفرومنصوروخرم و مسرورطی مسافت میفرمودودر هرمنزل ازحکام ولایات عراقین و آذربایجان صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی مشرف گشته پیشکش میگذرانیدو بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته کلاه گوشهٔ افتخارباوج فلك دوارمیرسانید ازجمله دراوچ کلیسا آلاتاق والی‌از زنجان طهرتن بدرگاه خسروصف‌شکن رسیدو بتقبیل قوایم سریرسلطنت مصربلند پایه وسرافراز گردید وتبرکات لایقه کشیدودر سلك خواص بارگاه سپهراشتباه انتظام یافت مقارن آنحال خیال تسخیر قلعه اونیك که درتحت تصرف مصرولدقرا محمد ترکمان بوددرسرحضرت صاحبقران افتاد ورروزسه‌شنبه شانزدهم شعبان سنه مذکوره باجنود تائید الهی وعساکر توفیق نا متناهی بدانجا نهضت فرمودو بتاریخ روز پنجشنبه هیجدهم همان ماه در ظاهر اونیك قبهٔ بارگاه عالمپناه باوج مهرو ماه برافراشت و سپاه منصور جنك در انداخته قلعهٔ زیرین را مسخر ساختند و مصر با اتباع بقلعهٔ بالای کوه که در ارتفاع باحصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکردو در متانت سد سکندررا بنظردر نمی آورد شتافت وروزجمعه نوزدهم همان ماه پسرخودرا که شش ساله بودبا یکی از نواب بیرون فرستادو پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام داد که بنده را خدمقاومت باخدام سده سدره مرتب نیست امااز غایت هراس بیرون نمی توانم آمد امیدآنکه چندروزی امان یابم تامطمئن گشته بملازمت شتابم امیرتیمور گورکان ایشان را نوازش نموده وخلعت بخشیده فرمود که از سرجریمه مصردرگذشتم باید که بی دغدغه بملازمت آیدو هیچ اندیشه بخاطر نگذراند چون پسرو نایب مصر بازگشته آنچه شنوده بودند بگوش وی رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت مدت محاصره ومحاربه ممتد شده

روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت‌شعار وامارات عجز و اضطرار مصر و اتباع او بیشتر می‌گشت و مصر دو سه نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی ازامرا و نواب خودرا بیرون فرستاد و التماس امان و مراجعت موکب ظفر نشان نمود اما بجائی نرسید و بالاخره مهم بدانجا انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را از ازدیوارقلعه انداختند وخاك درگاه عالمپناه‌را توتیای دیده امید میساختند مصرچون حال بر آن منوال دید روز شنبه دوم شوال سال مذکور شمشیر بر دست و کفن بر گردن از قلعه بدر آمد و التجا بامیرزاده محمدسلطان کرده روی عجز بر خاك نهاد و التماس نمود که خون اورا از صاحبقران مظفر لوا درخواست نماید شاهزاده مصر را استمالت داده ببارگاه سپهر اشتباه برد وتوقع نمود که غایت عاطفت پادشاهانه گناه اورا بعفو واغماض مقابل سازد و امیر تیمور گورکان خون مصر را بشاهزاده بخشید اما همدران ولا حکم همایون صدور یافت که اورا درصحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه بر ند وعیسی را در آن قلعه محبوس داشته مصر را بسمرقند فرستند و فرمان بران بر آن موجب عمل نمودند.

ذکر بعضی از وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام

صاحبقران گردون احتشام چون از فتح اونیك باز پرداخت آنقلعه را بامیر اتلمش سپرده روز پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت وروز جمعه هشتم امیرحاجی سیف الدین ازسمرقند رسیده بشرف بساطبوسی فایز گردید وهمدران ایام طهرتن با نواع نوازش و انعام مخصوص گشته و یرلیغ موشح بالتمغا همایون حاصل نموده روی باولکاء خویش آورد ومقارن آنحال امیر بایزید حاکم قلعه آیدین بخدمت خسرو روی زمین رسید و آنحضرت او را بصنوف مواهب و عطایا خوشدل گردانید و ولایت آیدین را بوی بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه بگرجستان شتافته در آن مملکت لشگریان نصرت نشان هرجا که بااهل کفر وانکار دوچار می‌خوردند پیکار میکردند ومراسم قتل و غارت بجای می‌آوردند و بدستور معهود در آنسفر فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی مینمود از جمله آنکه در روز سه شنبه ۲۶ ماه مذکور وهاب شکور درمنزل قارص امیرزاده شاهرخ را ولدی سعادت انتما کرامت فرمود این بشارت بمسامع علیه امیر تیمور گورکان رسیده به غایت مبتهج و مسرور گردید و مدت بیست ویك روز در آن منزل فیروز بعیش و سرور و جشن و سرور گذرانیده آن مولود عاقبت محمود را با براهیم سلطان موسوم گردانید و بعد از آن ازقارص کوچ فرموده مینك گول محل نزول قیتول همایون گشت ودرروز سه شنبه سیزدهم ذیقعده ازمینك گول بحرکت درآمده بر سرعقبه نزول اجلال واقع شد و در روز جمعه

بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده عمل نموده حضرت صاحبقران شکار کنان بکوهستان گرجستان در آمده در آن ولایت نوبت دیگر لشکر ظفر اثر کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانید و در نواحی شکی خبر رسید که طایفه از سپاه دشت قبچاق از دربند گذشته بتخریب حدود شروان اشتغال دارند بنا بر آن رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردید و لشکر توقتمش خان که سرکرده ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و عیسی بیك و یغلیبی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران والا نژاد بمحمود آباد شتافته آن زمستان در آن مکان رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه مظفر لوا فرار نمود بحلب شتافت و چندگاهی در آن ولایت بعیش و طرب گذرانیده از حلب بدمشق رفت و از آنجا عنان عزیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیك بقاهره رسید حاکم آن دیار ملك برقوق موکب عالی سلطانی را استقبال نموده غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید و صد و سی اسب تازی نژاد و سی و سه جامه طلا دوزی پیشکش کرده قریب برود نیل منزل تعیین فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بمصریان داده بعد از انقضاء ایام ضیافت و مهمانداری درسر انجام امور ملك قرعهٔ مشورت در میان انداختند و رایها بر آن قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملك برقوق حاکم بغداد را بر وفق مرام بدان صوب گسیل کردند چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قبچاق است بنا بر آن مصریان را بازگردانید و با نوکران خاصه خویش روی ببغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف تستر شتافت و سلطان احمد در شهور سنه ۷۹۷ بار دیگر بر مسند سلطنت دار السلام تمکن یافت

ذکر لشگر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان

چون عساکر برودت مآثر زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم گردید و جنود فیروزی دثار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای اشجار در اهتزاز آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید **مثنوی** سلطان بهار از تجمل ☆ آراست سپاه سبزه و گل برخواست بعزم گشت لاله ☆ زد خیمه بکوه و دشت و لاله رای کشورگشای صاحبقران ممالك آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قبچاق کشد و بدست اقتدار توقتمش خان و سپاه تغماق را مجددا گوشمالی دهد

وبتاریخ روز یکشنبه هفتم جمادی الاولی سنهٔ سبع وتسعین وسبعمائه اعلام آفتاب اشراق برافراخته از یورت قشلاق عازم دربند شروان گشت وافواج عساکر ظفر انتما مانند امواج دریا درحرکت آمده گرد سم بادپایان از ایوان کیوان درگذشت **نظم** بجنبید از جای صاحبقران ✿ بلرزید برخود زمین وزمان نهان گشت ازگرد لشکر سپهر ✿ تو گفتی که معدوم شد ماه و مهر و چون صاحب قران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالیغی که جهة تمهید بساط مصالحت ازمحمودآباد نزد توقتمش خان رفته بود باز آمده بعداز اقامت مراسم زمین بوس نامه خان را بعرض رسانید وبنا برآنکه درآن رقعه سخن خشونت انگیز مرقوم بودع برآشفت سلطان صاحبقران وبعرض سپاه حکم فرمود و بر حسب فرمان واجب الاذعان **نظم** کشیدند بردوش مردان کار ✿ زره های داودی زرنگار نشستند بر تازیان فوج فوج ✿ محیط تهور دوآمد بموج علمها برآمد بچرخ بلند ✿ شد از شقها مهرومه پرده بند امیران وشهزادگان بیدرنك ✿ کشیدند صفها بآئین جنك ز کشورگشایان خود هرسوار ✿ رقمزد نویسنده ششصد هزار وکنار آب سمور که عرصه گاه آن سپاه موفور بود دردامن البرزکوه واقع است وازآنجا تادریای قلزم ۵ فرسخ مسافت باشدو قینل دست چپ دلیران صاحب شکوه دامن البرزکوه بودو قینل دست راست ساحل دریای قلزم وکثرت و آراستگی آن جنود نامعدود بمثابهٔ بود که هیچکس نشان نمی داد که هرگز لشکری بآن مده و عدد در یکموضع دیده باشد **نظم** زجنگی سواران پولاد پوش ✿ زالبرز تاقلزم آمد بجوش بجلوه درآمددر آن عرصه گاه ✿ بمقدار ریك بیابان سپاه وصاحبقران جم اقتدار محفوف بعون عنایت کردگار برابرش راهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو ثوابت وسیار تاهنگام ظهور روشنائی فلك دوار تمامی بهادران قول و جوانغارو برانغاررا منظور نظر آفتاب کردار گردانید وبهر فوج که می رسید سردار آنجماعت زانوزده ولوازم دعاو ثنا بجای آورده اسب می کشید و چون از آن کار فراغ بال حاصل گشت صاحبقران عادل باآن سپاه پردل منازل ومراحل پیموده در اثنا راه بهر فوج از هواداران توقتمش خان دوچار می خوردند درقتل وغارت تقصیر نمی کردند و توقتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته باسپاه بیکران افزون از تخمین مهندسان حساب دان متوجه میدان رزم گشت ودرکنار آب قوری بتاریخ سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی آن دو سالك طریق جهانبانی دربرابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته در یراق جنك و تلاش نام و ننك بودند **نظم** دو لشکر در اندیشهٔ داوری ✿ که بخت که فرداکند یاوری ستاره کرا برسرافسر نهد ✿ کرا آسمان رخت بردر نهد

گفتار دربیان محاربهٔ امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و کوشش و اهتمام درباب کشش

روز دیگر که خسرو خاور ✿ کرد آهنك لشکر اختر علم زرنگار ساخت بلند ✿

شورش اندر میان خلق افکند گشت روشن ز برق تیغش دشت ٭ خیل انجم از او گریزان گشت صاحبقران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خان پرتو التفات بر تعبیه وتسویهٔ سپاه انداخته بدستور نوبت اول هفت قول مکمل ساخت و قول بزرك بامیر زاده محمد سپرد و بنفس همایون با بیست وهفت قشون از یلان دلاور و یردلان جلادت اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر برانداخت **نظم** زشهزادگان قبله گاه سپاه ٭ جهان گشت در چشم مردم سیاه علم درپس صف زدآن سرفراز ٭ پس صف بود جای شطرنج باز واز جانب توقتمش خان باتفاق شاه زادگان جوجی نژاد و ازجانب توقتمش خان و امراء غضنفر نهاد صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند و بباد غرور و بخار پندار آتش خشم و کین تیز گردانیدند **نظم** وزان سوی خان قیامت شکوه ٭ بپاداش دریا برآراست کوه زرستم کمانان پولاد پوش ٭ در آمد بصحرای قبچاق جوش ونیران قتال بباد حملهٔ ابطال رجال اشتعال یافته ناگاه به سمع صاحبقران ظفر پناه رسید که کونجه اوغلان وبیك یارق اوغلان واقتا وداود صوفی و غیرهم ازسرداران سپاه توقتمش خان ازجانب برانغار و جوانغار لشگر ظفر شعار تاخته اندوصدای گیرو دار و افغان حرب وکارزار در خم طاق گنبد دوار انداخته آن حضرت با قشونهای خاصه عنان بمدد میسره تافته مخالفان ازصولت بهادران موکب همایون پشت دادند و از آن بیست و هفت قشون فوجی ایشان راتعاقب نموده گریختگان چون بقول رسیدند عنان بازگردانیدند و ازعساکر منصوره جمعی را کشته طایفه‌را بامیر تیمور گورکان رسانیدند وجمعیت قشونات بپریشانی تبدیل یافته لشگر توقتمش خان بی تحاشی برآن حضرت حمله آوردند و نزدیك بود که چشم زخمی رسد در آن حین شیر بیشهٔ وغا امیر شیخ نورالدین ساربوغا جان فدای ولی نعمت کرده با پنجاه نفر از قادر اندازان رستم اثر فرود آمده و دست به تیر وکمان برده به زخم پیکان دیده دوز مخالفان را برجای بازداشت بلکه **بیت** بهر تیر کز شصت او در گذشت ٭ یکی ناموری پهلوان کشته گشت و محمد آزاد و برادرش علی شاه و توکل باورچی هریك ارابه‌ازارابهای مخالفان گرفته‌وبپیش امیر تیمور گورکان آورده‌مانندجسر برهم بستندو متعاقب الله داد باقشون وفادار بمددرسیده‌فی الحال ازاسب پیاده‌شده‌درپهلوی شیخ نورالدین زانو برزمین نهادشبه آغاز کردوقشوق قول نیز بدیشان پیوسته کمر خدمتکاری برمیان بستند ودست بانداختن خدنك دلدوز بگشادند وهرچند بهادران متعاقب ومتواتر حمله نمودند نهایت مردانگی بظهور رسانیدند ایشان را ازجای برنتوانستند داشت وخداداد حسینی که قتیل دست چپ سپاه صاحبقرانی بود ازغنیم خودکونچه‌اوغلان درگذشته از پس پشت افتاد که در برابر امیر تیمور گورکان ایستاده جنك میکرد درآمد وامیر زاده محمد سلطان نیز بمدد رسیده بیکبار دلیران ظفرشعار دست راست‌مخالفان رادرهم شکستند وامیر حاجی سیف الدین وامیرجهانشاه جاکو نیز عیسی بی‌وبخشی‌خواجه‌راکه ازجوانغار مخالف برایشان حمله

آورده بودند شبه کرده منهزم گردانیدند بیت ز چوب خدنك آتش افروختند ✿ وزان جان بسیار کس سوختند ودراثناء جوش وخروش مبارزان جوشن پوش یغلی بی بهرین که ازمقربان توقتمش خان بود بمیدان شتافته و زبان بلاف وگزاف گشاده امیرعثمان عباس را بمبارزت خواند وامیرعثمان بروتاخته آنمقدار جلادت اظهار نمود که یغلی بی پشت بمعرکه کرده روی بفرار آورد واین معنی موجب دلشکستگی سپاه دشت گشته مبارزان الوس جغتای مانندشیران مردم ربای روی باوزبکان آوردند و بضرب سرپنجه شجاعت جمعی کثیر ازایشان رابیکدم مجروح وبیروح کردند نظم سردیو خوبان پرخاشجوی ✿ بمیدان بگردید مانند گوی تن نازنین پری چهرکان ✿ بیفتاد برخاك ره ناتوان آخرالامر ظفروبرتری در جانب لشکر تیموری باکمل وجهی ظاهرگشته توقتمش خان دانست که کارنوعی دیگراست وفتح ونصرت موقوف بعنایت کارفرمای قضا وقدر باتفاق شاهزادگان ونوئینان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داده وبسیاری ازگریختگان بزخم سنان وپیکان لشکر نصرت نشان برخاك افتادند بیت زکشته فتاده هزار انجمن ✿ نه تابوت نی نوحه گر نی کفن وصاحبقران عالیمقام ازبارهٔ خوشخرام فرودآمده بشکرانهٔ فتح وفیروزی روی نیاز برخاك سود و زبان بنوازش امراو بهادران گشوده دربارهٔ ایشان انعامات فرمود وازآن منزل درحرکت آمده درکنار آب قورای قبهٔ بارگاه باوج مهر وماه برافراشت وامیرشیخ نورالدین راکه همچنان جان سپاری کرده بود بمزیدعنایت و تربیت اختصاص داده پایهٔ قدر ومنزلتش را بایوان کیوان رسانید واسب و جامهٔ زر دوزی وکمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار کپکی انعام فرمود (و الحمدلله الملك لمعبود .)

ذکر تاخت بعضی ازمواضع وقلاع دشت قبچاق وبیان مراجعت

صاحبقران آفاق

صاحبقران والاگهر بعداز مشاهده پیکر فتح و ظفر تاکنار آب آتل ازعقب دشمنان خاکسار شتافته درآن مقام پرتوالتفات بروجنات حال قویزی چاق اوغلان که پسراروس خان بودانداخت واسباب سلطنتش رامرتب ساخته فرمودکه ازآب عبور نماید وبضبط ایل والوس مملکت موروث اقدام فرماید وقویزی چاق ازمعبر توراتوگذشته در دشت قبچاق لواء شوکت وعظمت برافراخت وتوقتمش خان عروس ملك راوداع کرده با چندنوکر بجنگلستان بولردر آمد ولشکر فیروزی اثردرین نوبت نیزدردشت قبچاق دست بغارت وتاراج برآورده تانزدیك ظلمات رفتند ومظفر ومنصور باغنایم نامحصور باردوی همایون پیوستند آنگاه صاحبقران ظفرپناه دست راست الوس جوجی خان را

تاخت فرموده بیك یارق اوغلان وتمور خواجه اوغلان واقتادرا که در آن طرف بودند بگریزانید وتمامی اموال وجهات احشام آنحدود رابحیطهٔ ضبط درآورده عنان سمند جهان نورد بجانب روس تافت وآنولایات رانیز زیر وزبر گردانیده دختران ماه پیکر وپسران خورشید منظر بدست سپاه ظفر اثر افتادو بعداز فراغبال ازقتل وغارت الوس روس صاحبقران بناموس بالشگر قیامت اثر عنان فرس بجانب قوم چرکس تافته صدای قتل وغارت در آنولایت نیزانداخته و ازآنجا عنان بـارهٔ پرشکوه بصوب البرزکوه معطوف ساختند و دراثناء راه صـاحبقران جمجاه بواسطهٔ تهمتی که نسبت بامیرعثمان عباس گفتند آن بهادرعدیم المثال رابیاسارسانید وچون سپاه پرخاشجوی بالبرزکوه رسیدند ساکنان آنموضع رانیز ازشراب انتقـام جرعه چشانیدند و قلعه کولا وطاوس راکه دو سردار عظیم الشان بودند قهراً قصراً گرفته هردومفعد بی دین رابتحت الثری فرستادندو قلعه بولاد وسمسم را نیزتسخیر نموده تروخشك آندیار رابآتش غضب درهم سـوختند و بموضع بوغازقم رفته آن زمستان آنجا گذرانیدند ودرقلب شتا که مقصود پیر و برناهمان بود صاحبقران مظفرلوا امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده میرانشاه وامیرحاجی سیف ـ الدین ودیگر امرا وحشمت آئین را در اغرق همایون گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان وسرای شتافت و نخست حاجی ترخان رفته حاکم آنجا که محمدی نام داشت بپای اضطرار مراسم استقبال بجای آورد وامیرتیمور گورکان اورا درخدمت امیرجهان شاه و فوجی از امرا وسپاه بسرای فرستاد وایشان آنموضع راویران سـاخته دروقت مراجعت که از آب آتل برروی یخ میگذشتند محمدیرا بزیریخ انداختند آنگـاه خسرو آفاق متوطنان حاجی ترخان راکوچانیده بمکافات زنجیر سرای که اوزبکان سوخته بودند آتش درآن بلده زدو بیورت قشلاق بازگشت و دراول بهارسنه ثمان وتسعین وسبعمائه موافق سیچقان ئیل صاحبقران سعادتمند ازیورت قشلاق براه دربند متوجه شروان گـردید ودر اثناء راه چند قلعه دیگر مفتوح ومسخر ساخته متمردان را مغلوب ومنکوب گردانید و چون ازشماخی گذشته درلب آب کر نزول اجلال فرمود امیرشیخ ابراهیم شروانی که در آن سفرظفرکردار ملازم موکب نصرت شعار بود طوئی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید وصاحبقران دوست نواز بتجدید اورا بانعام وخلعت خاص وکمر مرصع بلند پایه وسرافراز ساخته شرف رخصت ارزانی داشت ولوای کشورگشای ازآنجا درحرکت آمده منزل اقتام مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت واز اقتام میرزا میران شاه را بولایاتی که تعلق بوی گرفته بود فرستـاد وبعدل و انصاف وصیت فرمود و شـاهزاده بآذربایجان شتافته دست راست سپاهش درقراباغ ونخچوان تاالونیك یورت سـاختند و دست چپ درسوق بلاق ودرگزین تاهمدان علم اقـامت افراختند وامیرتیمور گورکان از اقتام بسلطانیه تشریف برده درآن مقام برحال سلطان عیسی حاکم ماردین که از مدت سه سال بازدرآن قلعه محبوس بودترحم فرمود واورا ازحبس نجات داده وخلعـت عفو و

اغماض پوشانیده بتفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ جهان‌مطاع ارزانی داشته اجازت فرمود ودرآن‌اثنا بمسامع جاه‌وجلال رسید که غیبت موکب همایون‌داروغهٔ نهادندامیرمزید برلاس‌را یکی از نوکران حق‌ناشناس بهلول نام بقتل‌رسانیده‌وآن‌بلده‌راضبط کرده‌وگردن ازطوق عبودیت پیچیده بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که‌میرزا سلطان‌حسین وخدادادحسینی باجمعی کثیر از سالکان مسالك پهلوانی برجناح استعجال بجانب‌نهاوند روان شدند وصاحبقران گیتی‌ستان نیزمتعاقب ایشان بدانصوب روانگشت وقبل از رسیدن‌موکب همایون‌میرزا سلطان حسین وامراء نهاوند را مسخر گـردانیده اتباع بهلول را به‌تیغ‌بیدریغ‌بگذرانیدند واورا درآتش انداخته بسوختند وصاحبقران کامران قرین‌سعادت واقبـال بهمدان رسیده شـادروان عظمت و استقلال باوج افلاك برافراشت وماه مبارك رمضان‌درآن فضای‌راحت فزابپایان‌رسانید .

ذکر توجه صاحبقران سعادت‌مند ازهمدان بجانب دارالملك سمرقند

پادشاه عالیجاه صاحب تائید در همدان بآداب فرایض وسنن روز عیدقیام واقدام نموده امیرزاده محمدسلطان را با امیر جلال حمید و امیرشاه ملك و امیرارغون شاه اختاجی بجانب فارس‌فرستاد وفرمودکه تاهرموز بروند وتمامی سواحل‌گرمسیرات‌را مستخلص‌گردانند وصاحبقران بی‌همال در یازدهم شوال سال‌هفصد ونود و هشت بجانب ماوراءالنهر درحرکت آمده بهردیارکه میرسیدازکیفیت سلوك حکام میپرسید وظلمه را تادیب‌نموده داروغه‌کان‌عادل را بانعام واحسان خوشدل وبهره‌ور میگردانید وچون بولایت خراسان درآمد والی هراة امیرآقبوغا باقامت مراسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط‌بوسی استسعادیافت وپیشکشهای‌لایق‌کشیده بمقرعز خود شتافت وصاحب قران‌گردون‌غلام بسرعت تمـامی طی‌منازل فرمود وبکشتی ازآب آمویه بـگذشت و حضرت عالیات سلطان بخت بیکم‌وسرایملك خانم وتومان آغا ودیگر خواتین بلقیس آئین باامیرزاده شاهرخ قاعدهٔ استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند ونثارهـا کرده لوازم‌نیـازبجای آوردند وصاحبقران حمیده آثار ازخزار بکش رفته‌بزیارت شیخ شمس‌الدین‌کلار و دیگرمشایخ آندیـار تشریف برد و دربارهٔ حفاظ و مجاوران آن مزارات انعامات کرد وروزی چند بخرمی وشادکامی گذرانیده ازآنجا بسمرقندخرامید وبعداز دریافتن شرف طواف مراقد اولیاء واکابر بساط عیش ونشاط مبسوط‌گردانید خراج سه‌ساله برعایا بخشید وبعضی از متغلبـان و ظلمه‌راکه بمردم حیف‌کرده بودند بسیاست رسانید وآن زمسـتـان درغایت دولت واقبال درآن‌بلدهٔ جنت‌مثال بسر برده در اول فصل‌بهار قصرباغ شمال را تعمیر فرمود وبعد از اتمام آن‌مقام جشنهـای خسروانه ترتیب‌نمود **نظم** خسروتاج‌بخش تخت نشین ✿ شاه‌داراسپاه جم‌آئین چندروزی بقصر

باغ‌شمال ✿ درکمال سعادت و اقبال بگذرانید در نشاط و سرور ✿ کرد از عدل ملك‌را معمور . .

ذکر توجه امیرزاده‌شاه رخ بسلطنت مملکت خراسان وفایزشدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه اوغلان

چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دود مان قراچار نوبان و نقاوهٔ خاندان حضرت ـ صاحبقران بود درشهورسنه ۷۹۹ عنایت پدر بزرگوار شامل حال خجسته مآلش گشته ایالت‌ممالك خراسان تافیروز کوهری تعلق بوی‌گرفت وشاه زاده دراوایل شعبان‌سنهٔ مذکوره موافق اودئیل‌ازآب آمو به‌گذشته بجانب هراة توجه فرمود ودرآخرهمان‌ماه درالنك‌کهدستان نزول اجلال نمودهٔ قبهٔ خیمهٔ و بارگاه برافراخت و بـاشاعت‌عدل و انصاف ودفع رسوم جور واعتساف پرداخته ماه‌مبارك رمضان همانجا بپایان رسانید آنگاه درضمان‌حمایت مهیمن منان باغ زاغان رانشیمن همای چتر همایون فال ساخت ودرشب جمعه۲۱ ذی‌حجه‌حجه مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولدگشته موسوم ببایسنغرگردید وامیرتیمورگورکان درهمان‌ماه‌که امیر زاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد ازسمرقند عنان‌عزیمت بشهرسبز انعطاف داد و ماه مبارك رمضان درآقسرای گذرانیده از آنجا به‌ییلاق سلطان ارتوج‌رفت‌و درآن‌مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرمز رفته بود و بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و مخالفان را بتیغ بیدریغ بگذرانیده مظفرو منصور باغنایم نا محصوربه سعادت ملازمت رسیدو برسم‌پیشکش تبرکات‌لایقه و تنسوقات رایقه بشرف عرض‌رسانید ودر آن اثنا خیال وصلت بادخترخضر خواجه اوغلان درسویدای دماغ صاحبقران‌کامران پیداشده جمال حال پسر خضر خواجه اوغلان شمع‌جهان راکه‌در آستان اقبـال آشیـان بسر می‌برد بانوار عواطف‌خسروانه فروغ‌وزینت داده مصحوب غیاث‌الدین ترخان نزد پدرش روان ساخت تامخدرم ازمخدرات شبستان خانی‌خطبه‌نموده‌بحرمسرای‌صاحبقرانی رساند وبنفس مبارك ازییلاق سلطان ارتوج‌کوچ فرموده بمرغزار کان‌کل خرامید و در پائیز همان‌سال یعنی سنه تسع‌و تسعین وسبعمائه باغ دلگشا قصر آن‌را تعمیرفرموده آن منزل فردوس‌وش نامزد دختر خضر خواجه اوغلان شد آنگاه امیر عالیجاه به ـ تاشکنت رفت و ازآب سیحون گذشته نزدیك قریه چیناس اساس قشلاق طرح‌انداخت و در آن زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد نسوی قدس سره‌که از اولاد محمد بن حنفیه استرضی الله‌عنه عمارات عالی ساخت ودرروز پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول سنه ثمانمائه امیرغیاث الدین ترخان ازمغولستان بازآمد دختر خضر خواجه اوغلان را

که تکل خانم نام داشت بزیب و زینت تمام و تجمل بیرون از حیطه اوهام به اردوی همایون رسانید و صاحبقران گردون غلام بترتیب طوی فرمان فرموده بآئین شرع مطهر آن پری پیکررا در عقد ازدواج منتظم گردانید وچندروز بعیش وسرور گذرانید و چون خسرو سپهر اورنك آفتاب آهنك بیت الشرف خویش کرد آنحضرت نیزروی توجه به صوب سمرقند فردوس مانند آورد و حفظ الهی در حین نزول و ارتحال نگهبان و حارس و تائیدات نامتناهی درهمه احوال موکب جاه وجلال را ملابس مصراع امیدتازه و دولت قوی وبخت جوان

گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالك هندوستان

رفع اعلام جهاد جهة تقویت دین و دفع اشرار کفار ومتمردین بموجب نص کلام الهی و مقتضای احادیث حضرت رسالت پناهی ص که عاجلا منتج اعلی مراتب جاه و جلالت وآجلا سبب وصول بدرجات آمانی و آمال بنا علی هذا صاحبقران مظفرلوا به تاریخ ماه رجب سنهٔ ثمانمائه موافق پارس ئیل بنیت غزا و جهاد وقتال اهل کفر و عناد باسپاهی از اقطار امطار زیاده و لشکری قامع اصحاب شرو فساد روی بصوب هندوستان نهاد و امیرزاده عمرولد میرزا میرانشاه را درسمرقند بحکومت باز داشته واز آمویه گذشته عنان یکران بهراه اندراب انعطاف داد نظم بجنبید وجنبش بعالم فتاد* به عالم چنین جنبشی کم فتاد زبانك دهل وهم لغزیده پای* فلك کرشد از نعره کرنای و چون بموضع اندراب مضرب خیام زرین طناب خسروعالی جناب گشت طایفهٔ ازمردم آنجائی برسم دادخواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان هرسال از ما مال میستانند وهرکس که در ادای خراج اندکی اهمال می نماید کشته عیال و اطفالش باسیری می برند بیت زنان را پس از کشتن کدخدای* برند وزنند آتش اندر سرای از شنیدن این سخن عرق عصبیت وغیرت غضبیت خسروانه درحرکت آمد وآغرق راگذاشته با بعضی ازلشکر منصور بجانب آن کفار ایلغار کرد و مواضع حصین و قلاع متین آنجماعت بیدین را بزخم تیروژوبین در حیز تسخیر کشیده بسیاری از ایشان رابتیغ جهاد بگذرانیدو اموال و جهات اهل ضلال را عرصهٔ نهب و تاراج گردانید بیت پس از کشتن اهل بغی وضلال* نصیب سپه گشت بسیار مال وغازیان سعادتمند برقله کوهی بلنداز رؤس نامبارك آنزمرهٔ بیدین که هرگز سر بسجده معبود حقیقی تعالی شانه فرودنمی آوردند منارها بر افراختندو حکایت آنغزوه راکه در ماه مبارك رمضان سنه مذکوره وقوع یافته م آنجا برسنگی مثلث ساختند و

چون امیر تیمور گورکان ازدفع شر آن‌قوم بداختر فراغبال حاصل کرد با غروق همایون پیوسته روی بصورت کابل آورد و بعدازوصول بان سرزمین چندروزدرمرغزاردورین قبه بارگاه باوج سپهر برین برافراشت ودر چهارشنبه غرهٔ ذی‌حجـهٔ مذکوره از آن منزل پای مبارك‌در رکاب سعادة انتساب آورده درروز چهارشنبه بنواحی قلعهٔ ایریـاب رسید و درباب تعمیر آن حصار اهتمام فرموده‌درعرض چهارده روزازآن امر فراغـت روی نمود وصباح جمعه ۱۷ ماه مذکور صاحبقران موید منصور بر اسبی بور که آنرا تخت روان می گفتند سوارشده گرد قلعه‌می گشت وچون بمحاذی دروازه رسیدازروزنه بالاخانه پشت دروازه تیری بقصد آنحضرت انداختند و ازآوازه گذشتن تیر اسب ــ رمید اماگزندی بآن خسرو سعادتمند نرسید و نایرهٔ خشم پادشاهانه بر افروخته و از دروازهٔ دیگربقلعه شتافته باخذ موسی افغانی‌و اتباع او که مقدم قبیله کرکس و سردار آنحصار بود فرمان دادو فرمانبران درساعت آنجماعت‌رامقیدو مغلول گردانیدندوهفت بی سعادت که تیر بجانب آن خسرو کشورگیر انداخته بودند آغازحرب نمودندو چند کس‌را زخمی ساختند آخرالامر کله‌کی سیستانی آنجماعت‌را بگرفتو درچاشت همان روز موسی بادویست نفر از اتباع بقتل رسید و حکومت ایریاب بملك محمد نامی که برادرش بتیغ بی‌داد موسی کشته گشته بود تعلق گرفت و در روز هجدهم ماه مذکـور صاحبقران عـالیجناب ازایریاب کوچ فرموده روز سه‌شنبه دوازدهم محرم الحرام سنـهٔ احدی وثمانمائه موافق پارس‌ئیل ازآب سن عبور نمود وکنار بیابان جرو که به چول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصورگشت ورایان کوه جود براهنمای طـالع مسعود درآنمنزل بدرگاه عالمپناه آمده مراسم کشیدن‌پیشکش بجای آوردندوشرایط مالگذاری‌و خدمتکاری قبول کردند وبنوازش امیر صاحبقران مفتخر گشته خوشدل و مستظهر اجازت آنطرف یافتند و درروز چهارشنبه سیزدهم خسرو موید منصور از آب چول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیرشیخ نورالدین را بافوجی از سپاه جلادت آئین بدفع‌شر شهاب الدین مبارکشاه تمیمی که والی جزیرهٔ بود که‌درکنار آب احمد واقع است ارسال فرمود خودنیز متعاقب بدانجانب نهضت نمودو شهاب‌الدین بعد از محاربه باشیخ نورالدین‌ووصول صاحبقران ظفر قرین گریخته بکشتی در آمد و تمامت جهات ومتعلقاتش بدست عساکر نصرت مآثر افتادو اکثر لشگر او رخت هستی بیادفناداد بعدازآن صاحبقران گیتی‌ستان بجانب تلمتی کوچ فرمود وروزشنبهٔ غرهٔ صفر سنه‌احدی وثمانمائه حوالی آنحصار مضرب‌خیام‌عساکر فیروزی اثرگشت واهالی‌آنجا بقدم اطاعت واذعان‌بیرون آمده مال‌امان قبول نمودند ومحصلان جهة تحصیل آن‌وجه بشهررفته درآن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه‌منصور بآذوق فرمان همایون نفاذیافت که‌هرکس هرجاغله یابد بردارد وباین بهانه شبی که‌دماغ‌زمانه از غلبهٔ بادهٔ سودابهم برآمده بودلشکریان بتلمتی شتافتند وطوفان بلابالاگرفته آتش نهب و تاراج درشهر

زدند چنانچه غیراز سادات وعلما کسی ازآن بلیه نجات نیافت وروزشنبه هشتم صفررایت ظفر اثراز تلمتی نهضت نموده وعساکر نصرت مآثر دراثناء راه نصرت کوکری را که با دوهزار کس ازهندیان جهالت نشان در کنار کولی عظیم ایستاده میخواست که دست بردی نماید منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع اوکشته هرچه یافتند بغارتیدند و اعلام ظفر اعلام بعدازطی منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب بیاه انداخت ودرآن مقام امیرـ زاده پیرمحمد جهانگیر بموکب ظفرنشان پیوسته از نورطلعت همایون صاحبقران ربع مسکون روشنی دیده حاصل ساخت .

گفتاردر وصول امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بموکب صاحبقران گردون سریر و بیان فتح قلعه بطیز و قتل اهالی آن جا از صغیر و کبیر

چنانچه سابقا خامه لطایف صریردر سلك تحریروعقد تقریر انتظام داد صاحبقران کشورستان حکومت مملکت قندز وبقلان وکابل وغزنین و قندهار رابشاه زاده رفیع مقدار پیرمحمدجهانگیر ارزانی داشته بود وشاهزاده چون آنولایت رابحیطهٔ ضبط درآورد عزم تسخیر دیگربلاد وامصار نمود و ازآب سند گذشته شهراچه را بجنك بگرفت و بظاهرملتان شتافته اعلام محاصره ومحاربه برافراخت ودرآنوقت حاکم آنجا سارنك بود برادر ملوخان وسارنك وملودرسلك امراء سلطان فیروز شاه انتظام داشتند وبعد از فوت آن پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالك هندوستان شده بودند **القصه** چون مدت محاصره بششماه کشید اهالی مولتان ازقحط وغلا بتنك آمده سارنك ترك جنك داد وازسراضطرارپای ازشهر بیرون نهاد ومیرزاپیر محمدرا فتح میسر گشته بدرون مولتان خرامید ودرآن اثناچنانچه درهندوستان معهود است برشکالی عظیم روی نمود واکثر اسبان لشگر تلف شد وحکام آنحدوداینمعنی را دانسته شعار خلاف اظهار کردند ومخالفان شبها درشهر آمده هرچه می یافتند میبردند و مردم شاهزاده بسبب کثرت گل ولای و قلت ستوران باد پای بدفع ایشان قیام نمیتوانستند نمود لاجرم درغایت حیرت اوقات میگذرانیدند که ناگاه ماهچه رایات نصرت آیات صاحبقران خجسته سمات از افق دیار هندطالع گردید وآفتاب طلعت همایونش آن ظلمت آبادرا روشن ساخت و دیده بخت بداختران ازمشاهدهٔ اینحال تیره شد وخفاش صفت دربیغولها خزیدند و امیرزاده پیرـ محمد ازمضیق دهشت نجات یافت وبجانب اردوی همایون شتافته روزجمعه ۱۴ صفر در کنار آب بیاه بملازمت جدبزرگوار رسیده وملحوظ عین شفقت وعاطفت گردید وروز

شنبه پانزدهم لواء ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده سایهٔ اقبال برمنزل جنجان انداخت و چهار شبانروز توقف آنجا اتفاق افتاد ودرآن ایام امیرزاده پیرمحمد صاحبقران عالیمقام راطوی داده پیشکش کشید وآنحضرت سی هزار اسب بوی بخشید آنگاه پادشاه کشور ـ گیر عازم قلعه بطیز گشته درروزچهارشنبه ۲۶ صفر لشکر قیامت اثرآنحصار رادرمیان گرفتند وبطیز ازمشاهیر قلاع هند است وازراه دورتر افتاده واطراف آن بیابان است وآب آن ازگولیست که بردرشهرازبرشکال پرمیشود وحاکم آن قلعه راراودولچین میگفتند وراوبلغت هند بهادررا گویند وراودولچین تا آنغایت سربمتابعت هیچ پادشاهی فرود نیاورده بودواز آینده وروندهٔ باج ستادنده هیچ تاجری ازشر او ایمن نبود **القصه** چون سپاه درنواحی آنقلعه اعلام اقتدار برافراختند از افغان سورن وآواز کرنای زلزله درزمین وزمان انداختند وهندیان نخست بقدم محاربه بپیش آمده پس از آنکه کمال تسلط وتهور سپاه امیرتیمور مشاهده نمودند امان طلبیدند ومرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان شده درروزجمعه ۲۸ صفر راودولچین باشیخ سعد اجودنی بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت وبعز بساط بوسی استسعاد یافته سه تقوز اسب تازی بازینهای زرین پیشکش کرده خدمات اوشرف قبول پذیرفته بانعام جامهٔ زردوزی وکمرمرصع وافسرزرنگار سرافراز گشت مقارن آنحال جمعی ازاهالی دیپالپور که پیش ازاین ازاتباع میرزاپیرمحمد مسافرکابلی راباهزارکس بشمشیر غدرکشته بودند بتیغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند واینمعنی موجب هراس مردم بطیز گشته برادر راودولچین کمال الدین وپسراو درسلخ صفر دروازها برکشیدند وشعارخلاف ظاهرگردانیدند لاجرم راودولچین مقیدشده سپاه ظفرقرین روی بتسخیرحصار آوردند ونوبت دیگر اهالی قلعه امان طلبیده کلیددروب ارسال داشتند وغرهٔ ماه ربیع الاول امیرشیخ نورالدین وامیرالله داد وجهت تحصیل مال امان بشهردرآمده رایان تیره رای درادای مال اهمال نمودند لاجرم آتش قهرخسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهانسوز بقلعه بطیزدرآمدند ومیان ایشان وهندیان جنگی صعب روی نموده آخرالامر نسیم فتح وظفر برپرچم علم اهل اسلام وزیده وده هزار کفار بتیغ جهاد کشته گشته آتش نهب وتاراج درخانمان ایشان افتاد تمامی عمارات آن اشرار بآتش غضب محترق شده در آن دیار نه دارماند نه دیار والحمدلله الملک القهار

ذکرمجملی ازحال ملوک هندوستان وانتقال حکومت آن بلدان بسلطان محمود و ملوخان وبیان وصول شیران بیشه یکدلی بعدازطی منازل بدارالملک دهلی

چنانچه درمجلد ثانی سبق ذکر یافت سلطنت مملکت دهلی تاشهورسنه سبع عشر وسبعمائه تعلق بسلطان علاءالدین میداشت وچون بواسطه حلول اجل آن پادشاه عدالت آئین

علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی محکمه تقدیر عروس ملك دهلی رابسلطان محمد تغلق شاه عقدبست و بعدازوی پسرش سلطان محمدشاه برسریر سلطنت نشست وسلطان محمدشاه درسنه خمسین وسبعمائه لشگری جمع کرده کمند همت برفتح کجرات انداخت و آن ولایات راتاکنار دریا بار درحیز تسخیر کشیده مضبوط ساخت واو پادشاهی کریم صاحب سخاوت بود ودرباب تربیت ورعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام میفرمود و مولانا جمال الدین بن حسام بداونی بهند رسیده قصیدهٔ درمدح پادشاه درسلك نظم کشیده که مطلعش اینست شعر الهی تاجهان باشدنگهدارا این جهان بان را ☆ محمد شاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان را جناب فضیلت شعاری مولانا معین الدین محمد اسفزاری در تاریخ هراة آورده است که چون ابن حسام این مطلع را برسلطان محمدشاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من ازعهدهٔ صله تمامی ابیات این قصیده بیرون نمی توانم آمد آنگاه مولانا را درمجلس نشاند و اشارت کرد که خازنان صرهای زربیاورندودر گرد مولانا چینند تا باسرش برابر شود وایشان بموجب فرموده عمل نموده چون زر بسر مولانا جمال الدین بلندشد برخاست وبایستاد واین حرکت سلطان محمدشاه راخوش آمد گفت که دیگر زر آورند و بر گردوی چیدند تا باقامتش برابر گشت مصراع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ووفات سلطان محمدشاه درماه ذی الحجه سنه احدی وخمسین وسبعمائه در وقتی که از گجرات بسند میرفت اتفاق افتاد ودر بیست وچهارم محرم الحرام سنهٔ احدی وخمسین عم زاده اش سلطان فیروزشاه قایم مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و دراواخر جمادی الاخری سنهٔ مذکوره بدان بلده درآمده سلطنت بروی قرار گرفت و غبار آشوب وفتن سمت آرام وتسکین پذیرفت و بعد از آنکه سلطان فیروزشاه نماندکارپرداز قضانبیرهٔ او سلطان محمود را برسریر ایالت نشاند و ملوخان که از اعیان امراء سلطان فیروزشاه بمزید اقتدار امتیازداشت صاحب اختیار ملك ومال آن مملکت گشت وچون سلطان محمود وملوخان از توجه موکب ظفرنشان امیر صاحبقران خبر یافته باستظهار سپاه بسیار و اعتضاد عدت وابهت بیشمارمستعدجنك وپیکار گشته پای ثبات وقرار استوار ساختندو صاحبقران کامکاراز عنادواستکبار آنقوم واقف شده بعدازفتح بطیزعنان باره گردون مسیر بجانب دهلی انعطاف دادودراثناءراه بهر بلده وقصبهٔ که میرسیدجان وخانمان کفارومخالفان را بآتش غضب سوخته عیال واطفال اهل ضلال راباسیری میگرفت و بعداز طی آن مسافت پرآفت وعبور ازانهاروبحار بسیار مخافت درروز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنهٔ ۸۰۱ ازآب جون بگذشت ومتوجه علف زارحصارلوئی گشت وهمان روز بظاهر آنقلعه رسیده میشومی که موسوم بمیمون بودموکب همایون را بقدم اطـاعت استقبال ننمود و شیخ راشد بارشاد عقل دوربین طریق ارادت مسلوك داشته خودرا بسده سنیهٔ صاحبقرانی رسانید وسایرمردم لونی ازغایت شقاوت ونادانی سپرمخالفت برروی کشیدندولشکریان اطراف قلعه را نقب زده درعرض دوساعت کمند تسخیر برشرفات آن انداختند وکفار را

ازمسلمان جدا کرده عرضهٔ تیغ جهاد ساختند وغره ماه ربیع الاخر صاحبقران عالی مآثر ازحصار لونی بلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمد وجهان نمای عبارتست از عمارتی که سلطان فیروزشاه دردو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و آب جون ازدامنه آن جبال می گذرد وروز دیگر رای صوابنمای صاحبقران کشور گشای مایل بتماشای قصر جهان نمای شده باهفتصد سوار رزم آزمای بدان صوب شتافت وآن منزل راحت افزارا نظاره کرده بنظر امعان در آن دشت وبیابان نگریست وملاحظه فرمود که جهت معرکه پیکار کدام موضع لایق تراست مقارن آن حال ملوخان باچهارهزار سوار جوشن پوش نیزه گذار وپنج هزار پیاده جرار وبیست وهفت زنجیر فیل ازمیان درختان ظاهر شهر بیرون خرامیده نزدیك رسید وپادشاه صاحب تائید از آب عبور نموده بمعسکر همایون شتافت وقراولان سپاه نصرت نشان سیدخواجه ومبشر بهادر باسیصد نفر ازمردان جلادت اثر بمقابله ومقاتله منقلای مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند ودر آن موضع نایره قتال التهاب یافته امیر تیمور گورکان سونجك بهادر والله دادرا بمدد قراولان روان گردانید و ایشان چون باد از آب گذشته بزخم پیکان جان ستان شکاف درصندوق سینه بسیاری از اهل کینه انداختند ومخالفان پای در وادی گریز نهاده در وقت انهزام یك پیل کوه پیکر که بهنگام پیکار شیر فلك دوار از وی درخطر بود بیفتاد وسقط شد وارباب کیاست ازوقوع این صورت بفتح ونصرت واثق گشته همدیگر را بشارت دادند وروز جمعه سوم ربیع الثانی موکب صاحبقرانی درطرف شرقی لونی منزل گزید ودر آن موضع شاهزادگان کامکار و امراء نامدار واعیان سپاه واشراف درگاه راجمع ساخته درباب توره و یاساق سلاطین بااستحقاق کلمات خردمندانه برزبان آورد وشرایط رزم ومیدان داری ولوازم حرب وتیغ گذاری بعبارتی رایق وتقریری لایق بیان کرد **بیت** زهر دفتری نکتهٔ گفته شد ٭ زهر لجهٔ گوهری سفته شد درخلال این مقال شاهزادگان ستوده خصال بعرض آن نقطه دایره جاه و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا باین مرحله زیاده برصدهزار نفر از هندیان کافر اسیر شده اند وحالا در اردوی همایون مجتمع اند ویمکن که دروقت مصاف باهالی دهلی میل نموده فتنه انگیزند واین سخن ماثر افتاده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل رسانند وهر کس که درامتثال این مثال اهمال نماید اورا بکشند لاجرم تیغ یمانی آغاز سر افشانی کرده بروایت اقل صدهزار هندی کشته شد ومولانا ناصر الدین عمر که در سلك ارباب عمایم انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده کافر هندی را طعمه شمشیر غراساخت ودرهمان روز لوای فرقد فرسای از آنجا بجانب دهلی درحرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا اثر گشت وروز دیگر صاحبقران بحروبر مانند باد از آب گذشته آن طرف رود جون معسکر نصرت مآب شد و یساقیان بموجب فرمان واجب الاذعان جهة رعایت حزم درگرد اردوی همایون خندق کندند وازشاخ های درخت وجیرحصاری مرتب ساخته درپیش خندق گاومیشان را بیکدیگر بستند وخیام افراخته منتظر جنك وپیکار بنشستند.

گفتار دربیان محاربهٔ جنود ظفر ورود باوالی هنود سلطان محمود

صباح روزسه‌شنبه هفتم ربیع‌الثانی که خسرو مواکب‌آسمانی از مطلع تـائیدات سبحانی‌طالع شد وبتیغ‌فتح وفیروزی سر شب‌هندی سلب‌را بینداخت وهاتف غیبی بالقاء فحوای بشارت مؤدای ان‌الله یحب‌الذین یقـاتلون فی‌سبیله‌صفـاً کانهم بنیان مرصوص) مجاهدان میدان غرورجهادرا منسوب ومخصوص ساخت رای آفتاب اشراق صاحب‌قران آفاق پرتوالتفات برکارزار هندیان تیره‌رای‌افکنده بربارهٔ بلند تنومندبرآمده برانغار سپاه‌نصرت شعاررا بامیرزاده‌پیرمحمدجهانگیر وامیرسلیمان شاه وامیرشیخ نورالدین امیرمضراب وامیر یادگار برلاس وقماری یساول وتیمورخواجه آقبوغا سپرده جوانغار را ازصولت‌امیرزاده سلطان‌محمودخان وامیرزاده‌سلطان‌حسین وامیرزاده خلیل‌سلطان وامیرجهانشاه وشیخ ارسلان مضبوط ومستحکم کرد ودرهراول امیرزاده رستم و امیر شاه‌ملك والله‌داد مقرر گشت ورایت‌ظفرآیت خاصه آنحضرت درقلب‌سپاه ازایوان کیوان درگذشت **بیت** بقلب سپه‌شاه نصرت قرین ✿ برافراخت رایت بچرخ برین عنان‌تاب‌شد جانب رای‌هند ✿ بشمشیر کین‌ملك پیرای‌هند زسوی دیگرخسرودهلوی ✿ عیان‌ساخت آئین کیخسروی وخود باتفاق ملوخان درقلب‌لشگر بایستاد ومیمنه رابملك‌معین‌الدین وملك‌هاتی مولتانی داد وضبط‌میسره را درعهدهٔ طغای‌خان ومیرعلی موجه کرد و باده هزار سوارشمشیرگذار وبیست‌هزار یاچهل هزار پیاده جرار روی بمیدان قتال‌آورد و ماده اعتماد وعهدهٔ اعتضاد هندیان فیلان‌کوه پیکر کریه منظر بودکه عددآنهابصد و بیست میرسیدو درظفرنامه چهل‌هزار مکتوب است ودرمطلع سعدین بیست هزار و از هیبت هیئت آنا فیال‌جبال مثال اسبان ابطال رجال میرمید و امراء کشـور هندوستان آن‌فیلان‌کوه‌توان رابکیجم وسلاح آراسته بودند وبرپشت پشته مـانند آنها تختها و صندوقها مستحکم ساخته وبرهرتخت ودرهرصندوق چندناوك افکن وتخش انداز نشسته ورعد اندازان درپهلوی صف‌پیلان آمادهٔ قتال وجدال ایستاده **بیت** صف زنده پیلان پولاد پوش ✿ تهی کرد مغزسرانرا زجوش و اگر چه‌لشکر قیامت اثر جغتای بـه یمن دولت‌صاحبقران کشورگشای صفهای دشمنان قوی‌برهم شکسته بودند و عقد های مهمات کلی بسرانگشت جلادت‌از هم‌گسسته اماچون‌بیش ازآن جنك پیل ندیده بودندو درباب مهابت‌دیدار وصلابت‌کردار آن‌جانوران غرابت‌آثار مبالغها شنیده‌اندیشهٔ عظیم داشتند ومغلوب ساختن افیال‌رااز‌جمله محالات‌می‌پنداشتند ودغدغه ضمایر اشراف‌واکابر ازاین جهت‌بمثابه بودکه دروقت تعیین مواضع متعینان چون‌حضرت صاحبقران از علماء عالیشان وفضلاء متعالی مکان‌پرسیدکه جای‌شماکجا خواهدبود خواجه افضل‌الدین ولد مولانا جلال‌الدین‌کشی ومولانا عبدالجبار پسرقاضی نعمان الدین‌خوارزمی جوابدادند

که جای‌ما موضعیست که عورات آنجا میباشند آری **بیت** گر بود بهرام‌را دردل هراس☆ معجز ناهید راسازدلباس بناء علی‌هذا صاحبقران مظفرلوا بفرمودکه از آهن خار های خسك بزرك ساختندتاوقت حمله‌فیلان پیادگان موکب‌نصرت نشان‌آنها رادرراه‌پریشان سازند وچون عنایت‌ازلی درجمیع احوال‌شامل‌حال روزگارآن مویدحمیدهٔ‌آثار بود پیش ازآنکه احتیاج بخارخسك شودسپاه‌نصرت‌برك راگل‌فتح‌و فیروزی درچمن‌اقبال‌بشکفت ودیده آمال‌وآمانی ازطلوع کوکب‌ظفروکامرانی روشنی پذیرفت **بیت** پیکر فتح‌و ظفر شدجلوه گر☆دوحه اقبال‌آمد بارور کیفیت حال‌برسبیل اجمال‌آنکه بعداز تساوی‌صفین وتقارب طرفین‌صاحبقران پاك‌اعتقاد بدستور معهود ازباره عالم‌نورد فرودآمده ازروی نیاز دورکعت‌نماز گذارد وجبین‌اخلاص برخاك‌راه سوده ازکریم‌عطابخش ظفر ونصرت مسئلت‌نمود واثر اجابت دعابرضمیر منیرصوابنما ظاهر گشته بدلی‌قوی واملی فسیح پای مبارك‌دررکاب سعادت‌انتساب درآورد وعلی‌سلطان تواجی‌والتون‌بخشی‌وپسرموسی کمال‌را باچندقشون ازابطال رجال‌بامداد امرا هراول فرستادوحال‌آنکه ایشان رادر خاطر گذشته بودکه‌اگر حضرت صاحبقرانی‌جمعی ازسالکان مسالك‌پهلوانی را بمدد ما فرستدعلامت فتح‌و فیروزی باشدلاجرم چون‌آن‌جماعت بدیشان پیوستند مستظهر و قوی خاطر گشته سونجك بهادروسید خواجه‌و شیخعلی‌بهادر والله دادونصرت قماری‌وجمعی دیگراز شیران بیشه‌کارزاری درکمین‌گاه نشستندو چندانی‌صبر نمودندکه منقلای‌دشمن ازایشان درگذشت آنگاه‌تیغ جلادت آخته ازآن‌کمین‌بیرون تاختندودرحمله‌اول‌قرب ۵۰۰ کس‌را برخاك‌هلاك انداختندواز برانغار امیرزاده‌پیر محمد برجوانغارمخالفان تاخته شمشیربفیل رسانیدو طغای‌خان‌راکه دربرابرش‌بود منهزم گردانید وازمیسره‌بیمن دولت قاهره شاهزاده خلیل‌سلطان‌وامیرزاده سلطان‌حسین‌و امیرجهانشاه وغیاث‌الدین ترخان میمنه خصم‌راکه بتمکین ملك‌معزالدین‌و ملك‌ماتبی بسان‌کوه آهنین استوار مینمود در هم شکستند وسایر امراو یلان‌برصف پیلان‌زده بزخم تیرونیزه خرطوم‌اژدها صفت‌آن جانوران مهیب‌حیرت‌را مجروح ساختندوپیلبانان رااز قلل‌آن جبال‌بر خاك‌انداختند **بیت** بگرزی یکی کرد پیلی‌زبون☆ بتیری دگر پیلبان‌را نگون وشاهزاده خلیل سلطان بـا آن‌که درسن‌پانزده سالگی بودفیلی قوی‌بنیه اسیر کرده بنظرشاه والاگهر آورد و طلیعه نصرت ازمطلع اقبال‌صاحبقران ستوده خصال‌رخ نموده فرزین‌بنداعـدا بباد فنـا رفت‌و سرپیادگان اهل عناد بسم اسبان‌تازی فرسوده گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند **بیت** گریزان سپاهان ازآن رستخیز ☆ بود رسم‌هندوستانی گریز و سپاه منصوررایت اقتدار افراخته فیلان‌هندبان رامانند شتران قربانی‌در قلاده اسیری کشیدند وبسیاری ازلشگرسلطان محمود و مـلو خان رابه تیغ‌بیدریغ گذرانیدند **نظم**

سپاهان‌هنداز یسارویمین☆فتادندچون‌سایها برزمین‌سرهندیان‌ز یرپالخت‌لخت☆ فروریخته‌جوز هنداز درخت زترکان صف‌پیل اندر هراس ☆ بچرخ آمده همچو کارخراس و سلطان

محمود وملوخان درشهر تحصن نموده صاحبقران گیتی ستان کنار حوض خاص را بشرف نزول همایون اختصاص داده وحوض‌خاص ساخته و پرداخته پادشاه دریادل سلطان فیروزشاه است وآنمقدار وسعت‌دارد که تیرتیزپر ازیک‌طرف آن‌بدیگر جانب پرواز نمیتواند کرد وآن غدیر درموسم برشکال ازآب باران پرشده تمامی سال اهالی‌دهلی ازآن‌آب می آشامندو گازران پیوسته‌درآنجاجامه‌میشویند **القصه** چون‌کنار حوض‌خاص محل نصب‌سرادقات‌سلطنت گشت شاه‌زادگان وامرا ونوئینان بخدمت‌شتافته رسم‌تهنیت بجای‌آوردند وآثارشجاعت و غرایب امورکه بفرّ دولت قاهره از هرکس که بظهور آمده بودعرض کردند وآنحضرت ازوفور نعم‌آلهی که شامل‌روزگار ملازمان استان پادشاهی‌شده بودآب درچشم گردانیده رقت نمود وزبان بتحسین امراء جلادت آئین گشوده در بارهٔایشان انعامات فرمود .

ذکر فرارسلطان محمود وملوخان و وقوع نهب و تاراج

بدارالملك هندوستان

چون‌عقد جمعیت‌حکام دهلی از هم بگسیخت و هریك از لشکریان ایشان بطرفی گریخت سلطان محمود و ملوخان بشهر در آمده و طریق مشورت مسلوك داشته جز فرار چارهٔ ندانستند و در همان شب‌که مانند باطن کفرهٔ فجره تیره و هم چون ظاهر سیاه رنك بود شهر باز گذاشته رایت گریز برافراشتند و نیمشب امیر تیمورگورکان ازفرار مخالفان خبریافته جمعی ازبهادران راازعقب‌گریختگان فرستاد وایشان بسیاری‌از مخالفان‌را کشته غنیمت بی‌نهایت گرفتند ودو پسرملو خان که یکی سیف‌نام داشت وبملك اشرف‌مشهور بودودیگری خدایدادا‌سیر کرده باردو آوردند وصباح چهارشنبه هشتم‌ربیع‌الاخر که‌بیرق‌زرنگار خسرو ثوابت وسیاررابر بام‌این‌نیلی حصار منصوب گردانیدند صاحبقران گیتی‌ستان‌بدروازهٔ میدان شتافته درعیدگاه‌سراپرده وخرگاه برافراشت وسادات‌و قضات واکابرو اشراف‌دهلی بفربساط‌بوسی رسیده‌فضل‌الله بلخی که نایب‌ملو خان بودبااهل دیوان‌بملازمت مبادرت‌نموده وملحوظ عین عنایت خسروانه‌گشته بجان امان‌یافت آنگاه‌لوای‌کشور گشا و نقاره‌های‌بلند آوازه‌را بپشت دروازه برآورده‌صدای بشارت‌درخم‌طاق نیلگونی گردون‌انداختندوصدو بیست‌پیل‌زنجیر کوه‌پیکر وچند کرگدن عفریت‌منظر که بتحت تصرف‌لشکر ظفراثردرآمده بود بنظر صاحبقران والاگهردرآوردندو آنهامانندکسانی‌که امان‌طلبند روی‌برزمین نهاده و فریاد زدند وروز جمعه‌دهم ماه‌مذکور مولانا ناصرالدین‌عمر باتفاق‌جمهوراعیان‌حضرت بشهردر آمده خطبه‌را بنام والقاب‌صاحبقران گیتی ستان وولیعهد آن حضرت‌میرزامحمد

سلطان زیب‌و زینت دادند **بیت** شداز نام اوقدر منبر بلند☆زالقاب اوروی زر ارجمند
وچون بتاریخ‌این **بیت** بآب یاری‌دولت بباغ‌نصرت شاه☆بسال‌خارگل فتح هندشد بویا
صاحبقران مظفرلوا بزم‌عیش‌و طرب‌آراسته لوای‌نشاط و خرمی بعشرتخانه‌ناهیدرسانید
ودر نزهت‌سرای دوست‌کامی جامهای می‌ارغوانی درکشید درآن اثنا بتاریخ پنجشنبه
شانزدهم ربیع‌الاخر که مولاناجلال‌الاسلام باتفاق‌جمعی ازنیکبختان عظام‌بر در دروازه
نشسته بتوجیه‌مال امان مشغول‌بود چندهزار سوار ازسپاه‌نصرت شعارجهت تحصیل‌قندو
غله بدهلی درآمدند وجمعی‌دیگراز نوکران آغایان‌و نوئینان‌بهانه‌ها پیدا کرده در شهر
ریختند ودست‌بیداد بغارت‌و تاراج‌برآوردند وامرا هرچنددرصدد منع‌درآمدندفایده‌نداد
وچون امیر تیمور گورکان‌ع برسم‌فریدون‌و آئین کی دربزم سرود ومی‌نشسته‌بودوکسی
بدانجا نمی‌توانست رفت که کیفیت حال‌عرضه دارد آتش‌فساد در دهلی اشتعال یافت و
هندیان جوق‌جوق‌اموال‌وعیال‌واطفال خودرادرآتش انداخته غبارجنگ‌وجدال‌میانگیختند
و تیموریان بزخم شمشیر آبدار خون ایشان‌را چون‌می درقدح می‌ریختندو امرادروازها
را بستندتا تمامی سپاه بشهر درنیایندو قرب‌پانزده‌هزار کس ازنمازشام تاصباح بنهب‌و
تاراج مشغول‌بودند وروز دیگر که هفدهم‌ماه بود‌پروینان خودرا درشهر انداخته‌غارت
دست‌دادوروز هیجدهم نیزهمان شعله جهان‌سوز دراشتعال‌بود وهرفردی ازافراد لشگر
علی اختلاف مراتبهم ازصد نفرتابیست نفر هندواسیر کرده برده گرفتند و از انواع
لالی‌وجواهرو واوانی‌زرونقره‌ونقود سرخ‌وسفید آنمقداز بدست سپاه‌قیامت‌آثارافتاد که‌ع
وصفش نگنجد دربیان شرحش نیایددر قلم وهرسه شهر دهلی که بیکدیگر اتصال‌داشت
ویکی‌را سیری‌و دیگری‌را دهلی کهنه‌و سیوم‌را جهان پناه می‌گفتند درتاراج و تالان
سمت مساوات گرفت وشرح این‌حال بمسامع جاه‌وجلال رسیده فرمان واجب الامتثال
صدور یافت که ارباب‌حرفت و صناعات‌را از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان
تقسیم نمایند تا به ولایات خویش برند و سنگتراشان را جهة خاصه همایون
مضبوط دارند تا در ملازمت موکب عالی بسمرقند رفته درمسجد جامعی که آنجا ساخته
خواهدشد کارکنند

ذکر بعضی دیگر ازفتوحات ارجمند وبازگشتن امیر تیمورگورکان بجانب سمرقند

ماهچه صوق گیتی فروز بعداز آنکه‌پانزده روزافق دهلی را منزل‌اقامت ساخت
عازم‌دیگر مواضع آنولایت شده صدای کوچ درعالم انداخت وبیست وچهارم ربیع ـ
الاخر ازظاهر جهان پناه نهضت همایون اتفاق‌افتاد و چون مرحله وزیر آباد معسکر

پادشاه جلالت نهاد گشت ایلچیان بهادر نهاد که حاکم لاهور بود بخدمت رسیده دوطوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه تا آنزمان درمجلس ملوك هندوستان سخنوری وشیرین کوئی میکردند بنظر آن شـاه بازقلعهٔ معـالی رسانیدند وآن تحفهٔ گرامی بعز قبول اقتران یافته رایت منصور از آب جون عبور نموده درموضع کته بهـادر نهاد باپسر خود قلتاش بشرف بساط بوسی سرافراز شده پیشکشهـای شایسته گذرانیده باصناف الطاف خسروانه مخصوص گردید وامیر تیمور گورکان ازمنزل کته بدولت آباد که معمورترین ولایت هند بود تشریف برد ودوروز توقف کرده از آنجا روی بجانب قلعه میرت که از مشاهیر قلاع هند است آورد ودرآن زمان مولانا احمد تهانه سری وصفی گبر ضابط آن قلعه بودند واطاعت فرمان واجب الاذعان نمی نمودند و آخر ماه ربیع الاخر صاحبقران عالی مآثر بدانجا رسیده عساکر منصور آغاز جنك کردند و قهراً قسراً قلعه میرت را گرفته صفی گبر را درحین قتال بزخم تیغ آبدار بدارالبوار فرستادند وپسرش را بآتشی که میپرستید بسوختند بیت اگر صدسال گبر آتش فروزد ☆ چو یکدم اندروافتد بسوزد و غره ماه جمـادی الاول اکثر گبران آن حصار بدست اهل اسلام کشته گشته بروج قلعه مانند خاك راه هموار شد آنگاه پادشاه عالیجاه بنیت غزووجهاد کفار بداعتقاد بکنار دریـای کنك رفته چند نوبت باگبران بی ایمان مقابله و مقاتله نمود وبسیـاری از ایشان را بسر ساحل آن آب ودرهٔ کویله بآتش درزخ فرستاده اعلام اسلام برافراخت وبعداز آن غزوعزم مراجعت جزم کرده بتاریخ سه شنبه ششم جمادی الاولی از کنار آب گنك بهوای سمرقند فردوس مانند پای مبارك در رکاب سعادت انتساب آورده وبراه کوه سوالـك که مسکـن بسیاری ازهندیان کافر پیشه بودروان شدوچون بدان ناحیه رسیداز پانزدهم جمادی الاولی تاشانزدهم جمادی الاخری درمیان کوه سوالك وجبل کویله اوقات گذرانیده درآن مدت زیاده بر بیست غزوه میان سپاه صاحبقران کامران وگبران روی نمودودر جمیع آن غزوات برطبق آیهٔ (ان جند نالهم الغالبون) مجاهدان دین مبین ظفر یافتند واز مشرکان لعین خلقی کثیر بقتل رسانیده آنمقدار غنیمت گرفتند که محاسب وهم از فهم کمیت آن بعجـز و قصور اعتراف مینمود ودرشانزدهم جمادی الاخری نواحی قلعه بایله معسکر همایون گشته درآن مرحله ایلچیان شاه اسکندروالی کشمیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدندو اظهـار اطاعت و خدمتکاری کرده نوازش یافتند ودرهیجدهم ماه مذکور دعاگوو ثناخان بـاز گشتندو روزچهارشنبه نوزدهم نواحی قصبه جمو ازغبار مرکب ظفر آثار مشکبو شدودر آنحدود نیزجنود نصرت درودمراسم تاخت بتقدیم رسانیدندو روزجمعه بیست ویکم امیر کشورگیر جمعی ازبهادران موکب همایون را جهت قتل وغارت رای جمو واتباع او کـه در مواضع حصین متحصن گشته بودند بازداشت وبنفس نفیس جلیس دولت و اقبال از آب جمو عبور فرمود وهندیان کافر پیشه آن بیشه رااز شیران ژیان خالی تصور نموده ازمواضع اختفا مانند ابن آوای بیرون آمدند وآن جماعت فرصت غنیمت شمرده از کمینگاه برایشان

تاخته وکارا کثررا برطبق دلخواه ساختندو دولت تمورتواجی و حسین‌ملك قوچین رای جمورا که‌زخمدارشده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر ودستگیر کرده‌و بدر گاه‌عالمپناه‌رسانیدندو رای‌بعد ازوعید وتهدید بسیارزبان بکلمه توحیدگویا گردانیده باکل گوشت گاو که‌در کیش اوحرام بودمبادرت نمودو بتشریف‌و اعزازمفتخرو سرافراز گشته‌ملازمت‌سدهٔ‌سنیه اختیار کردو در روز دوشنبه بیست وچهارم لوای‌جهان گشای‌از آب‌جنات‌عبور نموده‌جمعی ازعجزه غریق‌بحر فناشدند وروزپنجشنبه بیست وهفتم محفه پادشاهی محفوف بالطاف الهی برزبر تلی‌منزل گزیدو درآن‌یورت فرمان‌واجب الاذعان شرف‌نفاذ یافت که‌شاه زادگان‌و نوئینان‌و سران‌سپاه هریك‌از راهی‌معین روی بمسکن آرند و از ملوك و اعیان ممالك هند که طایفه‌ظفر کردار ملازم موکب‌شهریار جهاندار بودند بخلع‌فاخره‌و یرلیغ همایون مشرف‌و معزز گشته رخصت‌انصراف حاصل کردندو خضرخان که از بند سارنك گریخته درآن‌اوان درآستان اقبال‌آشیان‌بسر میبردمنظور نظر عاطفت پادشاهانه شده حکومت‌ملتان تعلق بوی گرفت آنگاه صاحبقران تاجبخش تاج ستان ضبط اردوی همایون‌را درعهده امراءعظام کرده بنفس نفیس درروز یکشنبه سلخ‌جمادی الاخری بر جناح استعجال متوجه‌مرکز سلطنت واستقلال گشت‌و درروز پنجشنبه یازدهم رجب در ضمان ایزدتبارك‌و تعالی بشهر کابل‌رسید وروزجمعه ازآنجانیز نهضت کرده و در طی منازل‌و مراحل‌سرعت بجای‌آورده روزشنبه‌بیستم هوای‌خلم ازغبارموکب‌همایون‌طراوت چرخ بوقلمون گرفت وهمانروز ازآنجا ایوارفرموده نیمشب کنارآب جیحون‌محل‌نزول عساکراقبال مآثر گشت‌و روز یکشنبه ۲۱ آن‌بحر معدلت‌و احسان‌بکشتی درآمده‌ازآب بگذشت‌و درآن‌مقام دری‌برج سلطنت‌و نامداری‌امیرزاده الغ‌بیك‌و امیرزاده ابراهیم سلطان‌ومخدرات نسق‌عصمت وشهریاری بامجموع اعیان‌و اشراف بلادماوراءالنهر به‌رسم استقبال پیش‌آمده سعادت‌ملاقات خجسته‌صفات دریافتندو زبان‌بهجت‌و شادمانی به مبارکباد وتهنیت حضرت صاحبقرانی بگشادندوزروجوهر بسیار بصورت‌نیاز نثار نمودند وروز یکشنبه‌ودوشنبه‌در ترمذتوقف‌اتفاق‌افتاده خانزاده‌علاءالملك که‌صحت‌انتسابش بخاندان رسالت‌ازوصمت‌شبهه‌مبرا بود آنحضر تراطوی‌داده پیشکشهای‌لایق کشیدوروز۳شنبه۲۳از ترمذمذکور کوچ کرد روز یکشنبه ۲۸ موضع‌ودرسلحین‌معسکر ظفر قرین گشت ودرآن مرحله‌امیرزاده‌شاهرخ ازدارالسلطنه هراة وامیرزاده عمرازدارالملك سمرقند بملازمت صاحب قران سعادت مندرسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی شدند و روز سه‌شنبه سلخ لوای کشور گشا از آنجا نهضت نموده قبة الخضراء کش ازیمن مقدم همایون فردوس وش آمد ودر روز شنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفر نشان از شهر سبز در حرکت آمده درکنارآب رودلك قبه بارگاه‌عالمپناه باوج مهروماه‌رسید و چهار شنبه پانزدهم از آنجا نیز کوچ بوقوع انجامید و روز شنبه هیژدهم در باغ قراتوبه کوشك جهان‌نمای ازفر طلعت‌عالم آرای رشك افزای گلستان‌ارم گشت وروز دوشنبه بیستم ماه‌چاشتگاه بباغ دلگشارسید وروزسه‌شنبه ۲۱ مانند روح که‌بکالبد درآید‌نفس

شهر سمرقند رابوجود شریف مشرف گردانید وبعداز اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چندروز در غایت فرح و سرور ونهایت بهجت وحضور بتمهید مجلس بزم وعشرت پرداخت وچون ازآن کارملالت روی نمود همت عـالی نهمت بتمشیت امور مملکـت و تقویت ارکان دین‌و دولت‌مصروف داشته امیرزاده شاهـرخ را بجـانب دار السلطنه هرات فرستـاد و از تلقین ملحـم سعـادت ابدی مهندسان هوشمند را به عمارت مسجد جامع سمرقند فرمان داد و الحمد و لله الموفق الاتمام و الصلوة و السلام علی سیدالانـام محمد و آله الکرام العظام

ذکر شمه‌ای ازحال امیر زاده میرزا معزالدین میرانشاه و بیان اسباب یورش هفتساله صاحبقران عالیجاه

در پائیز سنه ثمان و تسعین‌وسبعمائه شاهزاده جلادت پناه‌میرزا میرانشاه که‌متصدی ضبط مملکت هلاکوخان بودبعزیمت صیدوشکار برسمند بادرفتار سوارشدو درصحرای مریدجرگه بهم رسیده‌درجوارمزار پیرعمر نخجیربان آهوو نخجیرفراوان مجتمع گردید و امیرزاده تهمتن‌دراثناء تاختن‌وصیدانداختن‌قوچ کوهی‌رازنده گرفته بقرپوس‌زین‌رسانیدو صید طپیده‌واسب رمیده آن‌شهسوار شیرشکاررا زپشت‌زین‌بسروگردن برروی زمیـن افتادو ازصعوبت آنحالت بیهوش گشته بعداز مدتی که‌اندك افاقتی‌دست دادو ازجهـت شدة سقطه‌خللی فاحش‌بدماغ آن چشم‌وچراغ دودمان تیموری راه‌یافته‌طبیبی که درصدد معالجه درآمد بسهوبا عمددرعلاج خطاکردو پریشانی دماغ‌شاه‌زاده زیاده شده اقوال وافعالی که مستحسن مردم‌اشراف‌وعاقل ولایق بحال سلاطین کامل نبود ازوی بظهور رسید گاهی بمجرد ادنی توهمی‌خون‌بیگناهی برخاك‌میریخت‌و احیانا براه اسراف و اتلاف‌گنجی بغیر مستحق می‌بخشید ودر اوایل فصل تابستان که بواسطه حرارت هوا جوشن در بر مبارزان وتوان‌می‌تافت بی‌تقریبی عنان بجانب‌بغداد تاخت‌واز غایت‌سرعت۲ منزل رایکی کرد و سلطان احمدجلایر چون‌میدانست که درآن‌فصل محاصره‌دارالسلام اشکال تمام‌دارد پای دردامان تمکن‌وثبات کشیده بهیچ‌طرف‌حرکت نفرمود و میـرزا میرانشاه‌بظاهر دارالسلام‌بغدادرسیده‌درآن‌اثنامتواتر ومتعاقب‌ایلچیان‌ازجانب آذربایجان آمدند ومعروض‌گردانیدندکه طایفه‌ای‌ازاعیان واشراف تبریزبایکدیگر عهـد بستـه داعیه عذری دارند بنابرآن شاه‌زاده عالیمقام بعداز دوروزکه‌در ظاهر بغداد بودبصوب تبریز معاودت فرمود واهل‌فتنه وفسادراکه یکی ازآن جمله بمنصب قضاء تبریزاشتغال داشت معروض تیغ سیاست گردانید وچون گرجیان بیدین‌از اختلال دماغ‌شاه‌زاده‌حشمت

آئین‌وقوف یافتند قدم‌تهور وجسارت پیش‌نهاده بهنگام فرصت بعضی از قری و قصبات آذربایجان‌را غارت نمودند ومیرزا میرانشاه تمامی اوقات‌را بعیش و عشرت و طرب و شرب خمرولهب‌ولعب مصروف‌داشته از تنسیق امور مملکت‌غفلت میورزید در آن اثناحرم محترم‌خویش خانزاده را سختی تهمت‌آمیز گفت وآن‌بانوی عظمی از شوهر رنجیده از تبریز بسمرقند رفت ودروقتی که امیرتیمورگورکان از یورش هندوستان باز گشته در باغ چناراقامت داشت‌بسعادت‌ملاقات فایزگردید وحال‌ضعف‌دماغ‌میرزا میرانشاه‌راعرض فرموده گفت اگردر این‌اوان ماهیچه رایت نصرت‌آیت‌پرتو وصول برممالك آذربایجان نیندازد احتمال قریب‌داردکه شاهزاده سلوك‌طریق مخالفترا پیشنهاد همت‌سازد بنابر این‌جهات صاحبقران پسندیده‌صفات بجمع‌لشگرها فرمان فرموده باستعداد یورش هفت ساله‌حکم کرد ودرآن بآب قدغن‌نمود .

گفتاردرذکرنهضت صاحبقران کرت دیگرازتوران بایران و بیان مقهور شدن نواب ومقربان میرزامیرانشاه گورکان

بنا براسباب مذکوره وحالات مسطوره پیش‌ازآنکه امیر تیمورگورکان از محنت یورش‌هندوستان بیاساید وپنج‌شش‌ماهی درمستقرسریر دولت واقبال‌تمهید بساط عیش ونشاط‌نماید عزم یورش هفتساله جزم‌کرد و ازغایت علوهمت روی باستعداد آن مهم خطیر آورد واز امرا امیرزاده شاهرخ وسیدخواجه وشیخ‌علی بهادر و جهان‌ملك وپیرمحمد پولاد رابهراة فرستاد و فرمان دادکه آن قرةالعین سلطنت راگویندکه با لشگرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه را پیشتر بدارالسلطنه تبریز فرستد و شاه زاده به موجب فرموده کار بند شده چون بجاجرم رسید توکل قرقراازنزدصاحبقران‌مظفرلواخبررسانیدکه‌لشگرخراسان‌بایدکه‌براه‌شماسان‌واسترآباد قطع‌مسافت نمایندکه اردوی اعلی ازطریق‌بسطام ودامغان متوجه است لاجرم میرزا - شاهرخ عنان بجانب شماسان تافت امیرتیمورگورکان بعد از تصمیم عزیمت میرزامحمد سلطان را دردارالملك سمرقند جهة ضبط ممالك توران بازداشت و امیرزاده اسکندر ولدمیرزا عمرشیخ را بحکومت اندجان تعیین نمود وچهار شنبه هشتم محرم‌الحرام‌سنه ۸۰۲ که‌اول روز پائیز بودمطابق توشقان‌ئیل صاحبقران بیعدیل **نظم** برای‌صواب و بصدق درست ✿ بآهنك رفتن میان کردچست✦درآورد پادررکاب سمند ✿ شدآن‌آفتاب سعادت بلند✦قدافراخت از طُرف رایتی ✿ خرامان زهر سوسهی قامتی✦و رایت نصرت مآل‌قرین سعادت واقبال ازجیحون‌عبور نموده ومنازل ومراحل پیموده‌چون بولایت‌جام رسید بموجب‌حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیرازگردید تاباتفاق برادر بزرگتر

خویش امیرزاده پیرمحمد ببغدادرود وامیرسونجك بادوهزار سوار درملازمت شاه‌زاده روان گشت آنگاه‌صاحبقران منصورازراه‌نیشابور ببسطام‌شتافت وازبسطام بخواررى‌رفته ازآنجاعازم قریهٔ ایوانك گشت ودرآن مرحله امیرزاده شاهرخ‌که امیرسلیمان شاه را حسب‌الحکم پیشتر بعراق فرستاده خوداز راه مازندران متوجه شده بموکب همایون پیوست و بهمدان‌شتافته‌قرارگرفت وامیرزاده ابابکرولد میرزا میرانشاه وارکان‌دولتش قاصدی نزد امیرسلیمانشاه فرستاده اورا به تبریزطلبیدند وجناب آمارت‌مآب بدان‌بلده رفته بعدازدو روزمیرزامیرانشـاه را بامعدودی از نوکران بجانب اردوی‌همان‌کرد و چون موکب‌گردون احتشام ازولایت ری بگذشت میرزا میرانشاه بآستـان اقبال پناه رسید وصاحبقران عالیجاه روزاول اورا بارنداد وروزدوم اگر چه شاهزاده را طلبیده درآغوش کشید امابنظر التفات دروی ننگریست وتیمور خواجه آقبوغا و جلال‌الاسلام راجهة تحقیق مهمانش به تبریز ارسال داشت و ایشان نواب وکارکنان میرزامیرانشاه راگرفته بندکردند ودفترها را ملاحظه‌نموده دودنك مال‌چند ساله راکه تعلق بخزانه عامره‌میداشت وشاه‌زاده‌برطبق مدعای خودبهرکس بخشیده بوداسترداد نمودند وچون درآن ایام‌بکرات صاحبقران خجسته صفات شنودکه افراط میل میرزامیرانشاه بشرب مدام وصحبت ساقیان سیم‌اندام بسبب‌ترغیب طایفهٔ ازمردم ندیم‌پیشه وزمرهٔ از استادان سازنده بوده‌که پیوسته مرافقت شاه‌زاده مینموده‌اند نایرهٔ غضب صاحبقران بهرام قهر اشتعال‌یافته حکم‌فرمودکه‌ندمأو سازندگان مجلس میرزامیرانشاه‌رابردار اعتبارکشند وبموجب فرموده‌مولانا محمد کاخکی‌که باوجود تبحردر علوم معقول و منقول درشیوهٔ نظم ونثروجدوهزل ازفضلای زمان ممتاز بود واستاد قطب‌الدین نائی وحبیب‌عودی و وعبدالمؤمن‌گوینده که هریك‌درفن موسیقی وادواردرز بر گنبددوارشبیه‌و نظیر نداشتند گرفتارگشتند وچون ایشان‌را بپای داربردند مولانامحمدکاخکی برسبیل مطـایبه‌روی باستاد قطب‌آورده‌گفت خدمت استـادی پیوسته پیروپیش‌قدم ما بوده‌اند بایدکه حالا نیزهمان طریقه مرعی‌دارندقطب‌الدین گفت‌چه محل‌هزل ومزاحست وجلادنخست ریسمان درنای استاد قطب‌الدین نائی انداخته اورا برادرکشید وچون‌نوبت بمولانا محمدرسید این دوبیت منظوم‌گردانید **نظم** پایان کاروآخر عمراست ملحدا ٭ کربایدت وگرنه بدست اختیار نیست مردانه وارگر ببرندت بپای دار ٭ مردانه پای دار جهـان پایدار نیست وهمان زمان سایر رفیقان ایشان‌را نیز از همان شربت چشانیدند (لارادلقضائی ولامعقب‌لحکمه).

ذکرقشلاق امیرتیمورگورکان در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع‌زمان وحوادث دوران

چون رایت آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو وصول برممالك عراق انداخت

جهة قشلاق قراباغ اران را اختیار کرده روی توجه بـآن صوب آورد واز آب ارس عبور فرموده حوالی قطور کنت که یورت عمر تابان بودمضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت ودر آن زمستان دراطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده اخبار اسار بمسامع خدام ذوی الاقتدار رسید اول آنکه تمور قتلغ اوغلان که بعداز شکست تو قتمش خان درالوس اوزبك باشارت امیر تیمور گورکان برمسند خانی نشسته بود و بکفران نعمت اقدام مینمود فوت شده هرج مرج باحوال دشت قبچاق راه یافته دیگر آنکه ملك طاهر برقوق که سلطنت ممالك مصر وشام تعلق بوی می داشت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده ودرمیان امرا و ارکان دولت او اختلاف پدید آمد دیگر آنکه امیرزاده تغورخان که پادشاه ختا بود در کفر وضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته واحوال آن مملکت نیز اختلاف پذیرفته دیگر آنکه خان مغولستان خضـر خواجـه اوغلان نیز بعالم عقبی رفته واولادش باهم درمقام خلاف آمده دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعداز فوت خضر خواجه اغلان لشگر بولایت مغولستان کشیده وبسیاری ازقلاع و بلاد آنحدود را مفتوح گردانید وسـالماً وغانماً باندجان بازگردیده واز استماع این اخبار صاحبقران کامکار بغایت مبتهج ومسرور گشت وبابعضی ازسپاه مظفر لوا همت براقامت مراسم جهاد وغزا گماشته درقلب زمستان بگرجستان شتافت ودردره خمشا لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیده خمشا که حاکم کبران آن دره بودفرار نموده عساکر منصوره آتش درمنازل او زده کلیساهای مشرکان را ویران ساختندو بعداز یکماه که در آن دیار کمـال اقتدار اظهار کردند روی بجانب یورت قشلاق آوردند ودیگر ازوقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده رستم وامیرسونجك درشیراز بامیر زاده پیرمحمد رسیدند وفرمان صاحب قران ممالك ستان را درباب یورش بغدادبوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت وتـا نوبنجان شولستان رفته ببهانه مرضی که نداشت علم مراجعت برافراشت وامیرزاده رستم بموافقت امیرسونجك چندموضع معتبر ازولایات سلطان احمد مفتوح ساختند ومخالفان را غارت وتاراج کرده بنیادحیات مفسدان را برانداختند امـا امیرزاده پیرمحمد چون بشیراز مراجعت نمود باغوای جمعی ازمردم تازیك تاریك دل خیال بیحاصل بدماغ راه داده سمی قاتل ترتیب کردوهم از نوکران او جمعی کیفیت حال را بامیر سعید برلاس گفتندو امیرسعید شاهزاده را در قلعه قهندز محبوس ساخته دراین باب عریضهٔ بدرگاه عالمپناه فرستاد ومضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسیده یرلیغ جهان مطاع صادرشد که امیرالله داد بشیراز رود وزمرهٔ که شاه زاده را بدآموزی نمودهاند بیاسا رسانند و امیرزاده رستم را بجای او حاکم فارس گرداند وامیرالله داد و چون بشیراز خرامید خلیفه وسیدجراح ورستم خراسانی راکه خمیرمایه آن فتنه بودند کشته ومستوفی قوشنجی رادست وپا بریده ومبارك خواجه ومحب شربت دار و شیخ زاده فریدرا مقید گردانید ونشان حکومت شیراز را ازعقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و درمنزلی آن مثال بامیرزاده رستم رسیده شاهزاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف

داد وامیر سونجك بجانب قراباغ روانشده باردوی همایون پیوست اماسلطان احمدجلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلاء امیرزاده رستم را بر مندلی و بعضی دیگر ازحدود عراق عرب شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافت و دروازهـاء بغداد را بستـه مضبوط گردانید ومقارن آنحال ازامارات قوت دولت قاهره در بغداد امری درغایت غرابت روی نمود شرحش آنکه سابقا صـاحبقران کشورگشا حکومت خوزستـان را بشروان نامی ارزانی داشته بود واواز متمولان آنولایت مال بینهایت حاصل نموده باهزار سوار آراسته ببغداد شتافت و ازسلطان احمد تربیت ورعایت یافت و درخفیهٔ با امراء وارکان دولت سلطانی طرح محبت واتحادانداخته هریکی را به مبلغی کرامند ازده هزار دینار بغدادی محظوظ ساخت واز تصادم تقدیرات آلهی مفصل آن وجوه ازدست نویسندهٔ شروان بیرون رفته یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاغذرا بازیافت و پیش سلطان برد وازملاحظه آن نوشته توهمی که سلطان احمد ازلشکر ظفراثر صاحبقران والاگهرداشت یکی درهزارشد و کوره بهادر راکه در آن مفصل دههزار دینـار بنام اونوشته بودند فی الحال بدست خودگردن زد و در آنوقت شروان را بابعضی از امرامثل قطب الدین حیدر ومنصور بتاخت ابروات فرستاده بودو بعدازین واقعه یادگار تواچی را نزدامراء ارسالداشت و کیفیت حادثه را پیغام نمود تا شروان را بقتل آوردند و سرش ببغداد روان کردند آنگاه بلطایف الحیل درعرض یکهفته قریب دو هزار کس ازارکان دولت و مقربان خودرا بکشت ودردجله انداخت وابواب قصر برروی خود بسته هیچکس را بار نمیداد باورچیان آش خاصه را که هرروز بدرخانه می آوردند بچهرگان می سپردند و بازمی گشتند وچون سلطان احمد اوقات تیره چندروز بدین وتیره بگذرانید شش نفراز محرمان را فرمود تاهفت بارگیر ازطویلهٔ خاص زین کرده بآنجانب دجله بردند و نیمشبی بکشتی ازآب بگذشت وباآن شش کس سوار شده متوجه ایل قرایوسف ترکمان گشت و هیچ آفریدهٔ براینحال اطلاع نیافت ومدتی مطبخیان آش پخته بدرگاه میبردند و خانکیان آن راستانیده دعوت مستوفی می خوردندوچون سلطان احمد بقرایوسف پیوست اورا بغارت بغداد درطمع انداخته بمرافقت یکدیگر متوجه دارالسلام گشتند امابعداز وصول سلطان احمداز تاراج آن بلده پشیمان شده آنمقدارزر نقدواقمشه واسلحه و اسبان تازی نژادبقرایوسف داد که ازوی راضی گشت در اواخر سنه اثنی و ثمانمائه بسمع سلطان احمد وقرایوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد بنابرآن اندیشیدند که اگر لشکر ظفراثر بحدود روم وشام درآیند ممر مقر ایشان مسدود گردد بغدادرا بفرح نامی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعدازوصول ایلدرم بایزید که درآنزمان فرمانفرمای آن مـرز وبوم بود آن دومهمان عزیزرا منظور نظر شفقت واحسان گردانید وجهت ایشان ممرخـرج بموجب دلخواه تعیین نموده اصناف الطاف بتقدیم رسانید.

ذکر نهضت حضرت صاحبقـــران گیتی ستان از قـــرا باغ اران بجانب گرجستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان درقراباغ اران بپایان رسانید وموسم جولان گل وسمن در انجمن چمن دررسید قریلتای فرموده باامرای ملك آرای مشورت نموده خاطر اقبال مآثر برغزو گرجستان وتخریب ولایت گرجیان بی ایمان قرارداده وپای مبارك دررکاب ظفرانتساب آورده نخست لشگر پرخشم وکین ببلاد ملك گرگین کشیدو گرگین گریز برستیز اختیار کرده سپاه خونریز تمامت ملك اورا ازبروز بر گردانید آنگاه صاحب قران جمجاه بجانب دره جانی بیك گرجی شتافته جانی بیك ازخوف جان التجا بآستان دولت آشیان نمود وغازیان نصرت قرین درآن ولایت نیز آتش قهر وکین برافروخته وخـرمن جمعیت اعدأ دین راسوخته حصارزریت را مفتوح ساختند وبنیادحیات جمعی کثیر ازمشرکان برانداختند درآن اثنا بوضوح پیوست که ملك گرگین درحصن سوانیت نشسته است ودروب آن قلعه را مانندابواب سعادت برروی خود بسته وامیر تیمور گورکان عنان یکران بدانطرف انعطاف داد وچون گرگین برتوجه پادشاه حشمت آئین وقوف یافت سوانیت را بازگذاشته بوادی فرار شتافت وجنودظفر درود اورا تعاقب نمود بسیاری ازاتباع ونوکرانش رابقتل رسانیدند وگرگین نیم جانی بیرون برده اسمعیل نامی رابدرگاه عالمپناه فرستادو تقصیرات سابقه لوازم اعتذار واستغفار بجای آورده قبول نمود که من بعدبجاده خدمتکاری وطاعت گذاری راسخ دم وثابت قدم باشد ومراحم خسروانه عذراورا پذیرفته نهضت همایون بجانب ایوانی گرجی اتفاق افتاد وآن حدودنیز حکم سایر مواضع گرجستان گرفته امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب منکول انعطاف داد ودر آن منزل ایلچیان حکام فـرنك بملازمت صاحب افسرواورنك رسیده ازقبل فرستندگان خود اظهار اخلاص ودولتخواهی نمودندو باصناف عواطف ومراحم امیدوارشدند درخلال این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصره روم بمزید شوکت ومکنت امتیاز تمام یافته بود بخار غرور وپندار بکاخ دماغ راه داده ایلچی پیش طهرتن والی اززنجان فرستاده پیغام داد که تورا بعـداز این مال وخـرج بخزانه عامره ماارسال می باید داشت والاموجی ازدریای ذخار یعنی فوجی ازسپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی درآن دیار نگذارند وطهرتن صورت حال را بملازمان درگاه جاه وجلال عرضه داشت کرد وچون پرتوشعور صاحبقران منصور برنخوت وغرور قیصر افتاد خاطر عالی مآثر متغیر ومتاثر گشته اندیشه توجه بجانب روم فرمودو ونخست بایلدرم بایزید نصیحت نامه نوشته ارسال نمود اکنون مناسب چنان می نماید که در این مقام شمهٔ ازمبادی احوال بنی عثمان تـازمان رسیدن سلطنت روم بایلدرم بایزید در حیز

بیان آید آنگاه خامهٔ بدیع‌هنگامه بتحریر نامه‌مشکین‌شمامه‌حضرت‌صاحبقرانی زبان گشاید ومن‌الله‌الاعانه‌والتائید.

گفتار دربیان رسیدن‌سلطنت مملکت‌روم به‌بنی‌عثمان‌بن داودو ذکر مجملی ازاحوال ایشان تاوقتی‌که‌کوکب اقبال‌ایلدرم بایزید بدرجه فرمانفرمائی‌صعود فرمود

ازمسافران بلدان‌روم ومستحفظان احوال‌آن‌مرزوبوم‌راقم این‌سطور چنان‌معلوم نموده که‌درزمان سلطان‌علاءالدین کیقبادبن‌فرامرز که آخرین‌سلاطین‌سلجوقی‌است‌داود نامی ازترا کمه دشت‌قبچاق بادەهزارخانه‌وار ازتوابع ولواحق بسببی‌ازاسباب ازوطن مالوف جدا شده براه کفه متوجه ولایت روم گشت وبعدازوصول بمقصد موضعی مناسب اختیاز کرده رحل‌اقامت‌انداخت‌وچون‌دوسال اوقات فرخنده فال‌بفراغبال گذرانیدروزی سلطان‌کیقبادرا گذربرنواحی‌منزل اوافتاده جمعی‌کثیر بنظرش در آمده زبان بسئوال کیفیت احوال‌ایشان بگشاد داودکه بطلاقت‌لسان‌وکیاست فراوان سرآمدامثال واقران بود پیش‌دویده بمضمون‌این مقال ترنم‌نمود **بیت** گذرفتاد بسروقت کشتگان‌غمت ٭ هزار جان‌گرامی فدای‌هرقدمت وبعدازادای وظایف دعاوثنا عرض‌کردکه‌مابندگان در دشت صیت‌معدلت وسرافرازی وآوازه‌مکرمت وغریب نوازی ایستادگان پایه سریر سلطنت راشنیده مدتی شدکه‌بدین‌ولایت آمده‌ایم ودرظلال مرحمت خادمان آستان خلافت‌آشیان ازتاب آفتاب حوادث آسوده‌ایم امیدآنکه لحظه کلبه احزان فقیران از یمن‌مقدم‌همایون خسروکامران‌غیرت‌افزای روضه‌رضوان گرددتاشرایط اخلاص‌وعبودیت بروجهیکه‌مستلزم صدق‌نیت وصفای طویت‌تواندبود بظهورپیوندد کیقبادرا استماع‌سخنان‌سنجیده وگفتار بسندیده داوده‌ستحسن نموده‌نزول‌اجلال فرمود وداود باتفاق‌کلانتران قوم‌درحسن‌جشن وکشیدن ساوری وپیشکش لوازم‌اهتمام بجای‌آورده اسبان‌تازی‌نژاد وشتران‌کوه‌نهادو استران‌رکابی چندقطار وغلامان‌سروقدگلعذارواقمشه‌نفیسه ونقودنامعدود حاضر گردانید وپسرارشدخود عثمان راکه‌آثاررشد واقبال ونجابت ازجمال‌حالش لایح‌بودودر میدان دلیری وفروسیت‌گوی‌مسابقت ازشجعان زمان می‌ربود بنظر کیمیااثر سلطانی رسانیده داخل‌غلامان پیشکش کرد وکیقباد چون‌چشم برروی عثمان بکشاد بنورفراست دانست که‌عنقریب کوکب طالعش‌بذروهٔ دولت صعودخواهدنمودلاجرم‌اورا فرزند خواندوتمامی تحف وتبرکاتی راکه آنقوم پیشکش کرده‌بودند بوی‌بخشیدوفرمودکه‌داودو قبیله اودر حدود ادرنه وبرسا که درآن‌اوان درتصرف‌کفارفرنك بود رحل اقامت اندازند وبامر

عمارت وزراعت پرداخته آن ناحیه را معمور و آبادان سازند وداود حسب الفرموده بدانجانب شتافته عثمان عطیه راکه سلطان باوعنایت فرمود برجمعی ازجوانان که در آن قبیله بودند قسمت نمود ویراقی نیك بهم رسانیده چندنوبت ولایات کفار را تاخت کرد و لوازم نهب وقتل بجای آورد وسرداران فرنك ازاین معنی بتنك آمده قاصدی نزد کیقباد فرستادند وزبان بشکایت عثمان گشادند که کمر عداوت ما برمیان بسته و بخلاف عهدو پیمانی که بین الجانبین وقوع یافته همواره لشگر بدین حدود میکشد وهر کس میباید میکشد وچون در آن زمان میان سلطان وفرنکان قواعد مصالحه استحکام داشت وجنك با اهل فرنك مصلحت اهل اسلام نبود کیقباد درغضب رفته ایلچی بطلب عثمان روان فرمود وقاصد در محلی که عثمان درشکار بود درخانهٔ داود نزول نمود وداود ازسیاق سخنان و نشانیکه در باب احضار عثمان اصدار یافته بود دانست که مزاج صاحب تخت وتاج بر پسرش متغیر شده بنا بران کس نزد پسر فرستاد و کیفیت قضیه را پیغام داد و اعلام کرد که تا وقتی که من این مهم را اصلاح ننمایم آمدن تو بدینجانب صلاح نیست وچون آن خبر بعثمان رسید باخود اندیشید که جراتی که از من صدور یافته بجهة تقویت اهل اسلام وحمایت ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بوده وظاهر آنست که این معنی موجب وفور غضب پادشاهان دین پرور نشود لاجرم انسب آنست که بخدمت سلطان شتابم و بیواسطه سخنی که داشته باشم عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم گردانیده بی توقف عنان بجانب منزل پدر انعطاف داد و بعد ازوصول ایلچی دیگر از نزد کیقباد بدانجا رسید و نشانی دیگر رسانید مضمون آنکه عثمان بدستور که سابقا گفته بودیم نسبت بما رتبه فرزندی دارد باید که بغایت عنایت پادشاهی مفتخرو مباهی بوده بدرگاه عالمپناه آید تا وفور الطاف واشفاق مارا بعین الیقین مشاهده نماید وسبب ارسال این نشان آن بود که چون حرم سلطان که ضعیفه عاقله شریعت پرور بود بر کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت وتاج نسبت بعثمان اطلاع یافته بعرض رسانید که تعرض بشخصی که در دیار کفار اینمقدار آثار اقتدار ظاهر ساخته باشد لایق بحال سلاطین دیندار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان بتجدید مشمول نظر عنایت ومرحمت شود تا درغزو جهاد وقلع نهال شوکت اهل کفر وضلال بیشتر از پیشتر سعی تواند نمود و این سخن مقبول افتاد. **القصه** چون حکم ثانی بعثمان رسید قوی دل ومطمئن خاطر گشته متوجه ملازمت سلطان گردید و بعد ازوصول باصناف اعطاف اختصاص یافته کیقباد مخدرهٔ که در شبستان عفت داشت بااو در سلك ازدواج کشید ودروقت رخصت فرمود که بخزانه در آید و آنچه خواهد بردارد وعثمان بانخانه رفته زیلوچه وتوشکی وشامیانهٔ وشمشیری بقبضه تصرف در آورد وبدیگر نفایس و نقره وجواهر نامعدود التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقباد افتاده گفت این پسر داعیه سلطنت دارد زیرا که آنچه ازخزانه متصرف گشته ازجمله اسباب پادشاهی است وعدم توجه او بنقود ودیگر اشیاء نفیسه دلالت برعلو همت او می کند آنگاه سنجقی که در آن وقت صاحب آن بعرف رومیان خداوند پنجاه هزار کس بود عنایت فرمود وعثمان دوستکام ومقضی المرام مراجعت نموده بتجدید کمر جهاد برمیان جان بست ودر

قلع‌وقمع کفارفرنك اهتمام تمام کرده ابواب نهب‌وتاراج برروی‌روزگار ایشان بگشاد وحصاراونیك‌را باچندقلعه معتبردیگرمفتوح ساخته لشکر ببرسا کشید وحاکم آن‌بلده متحصن‌گشته عثمان آغازمحاصره کرده درآن اثنا کیقباد رخت بقابباد فنا داد.وچون‌از وی غیرازدختری که درحباله عثمان بود فرزندی نماند تمامی‌امراوارکان دولت باردوی عثمان‌شتافته سربچنبر مطاوعتش درآوردند واحکام‌اوراگردن‌انقیاد نهاده برسلطنتش اتفاق‌کردند مقارن‌آن‌حال عثمان بمرض‌موت گرفتارشده دستش ازکار وکارش ازدست رفته وخاطر برحلول واقعه ناگزیر قرارداده امراوارکان‌دولت‌راطلب‌نمود ووصیت‌فرمود که‌بعدازفوت وی پسرش اوزخان‌راکه نبیره‌دختری کیقباد بود پادشاه‌دانند و رسوم و قوانین‌سلطنت .وقواعد مملکت مقررنمود وتاغایت‌سلاطین‌روم‌بآن قوانین قیام‌نموده‌وآن را قانون‌عثمانی نام‌نهاده ازآن‌تجاوز نمی‌فرمایندومبالغه‌نمودکه‌درتضییق وتنقیص کفار برسا کوشیده آن‌بلده رادرسلك‌سایر بلاداهل‌اسلام منتظم گردانند آنجماعت انگشت قبول بردیده نهاده همدران دوسه روزعثمان ازجهان‌گذران رحلت کرد واوزخان قایم مقام‌شده درامرمحاصره برسا لوازم‌اهتمام بجای‌آورد وچون‌بدیدن پیکرفتح‌وظفر فایز گشت کلیسائی‌راکه معبد فرنگیان بود واهل‌اسلام آن‌رامسجد ساخته‌بودند عثمان‌را در آن‌موضع دفن کردوخطبه وسکه‌را اوزخان باسم‌ولقب‌خود مزین‌گردانید ودرفتح‌سایر بلدان فرنك مراسم‌اهتمام بجای‌آورد وادرنه‌رانیز بضرب شمشیر تیز تسخیر نمود ومدت بیست‌وهشت‌سال برسربرسلطنت واقبال اوقات گذرانید وچون مدبرطبیعت اودرشهور سنه ۷۵۰ دست‌ازتمشیت امور مملکت بدن کوتاه‌ساخت ولدش سلطان‌مرادپای برمسند ایالت‌نهاد ودرزمان‌کشورستانی او آق‌حصار وقراحصار اهل اسلام‌رامسخر گشت‌واو بعدازآن‌که سی‌وهفت‌سال پادشاهی کرد درگذشت آنگاه‌ولدش‌قیصرسعید ایلدرم‌بایزید در سنه ۷۸۷ رایت جهانبانی مرتفع ساخته و مرتبه او از مراتب آباء و اجداد در گذشته چندین نوبت بمقابله و مقاتله کفار پرداخته اعلام‌کفر ایشان را نگون سار ساخت .

ذکر نامه‌فرستادن صاحبقران سعیدبجانب ایلدرم بایزید وبیان‌طلوع ماهچه رایت‌آفتاب عطیه‌ازافق دیارسیواس و قسطنطنیه

چون‌قیصرروم ایلدرم بایزید ببسطت مملکت ومعموری سپاهی ورعیت وکثرت خیل‌وحشم ووفورجیش وخدم مغرور شده ازطهرتن مال وخراج طلبید و کیفیت طغیان اوازعرضه داشت والی‌از زنجان نزد حضرت صاحبقران بتحقیق انجامید بعد از تقدیم لوازم‌استشاره‌واستخاره‌خاطرعالی مآثر بران‌قراریافت که‌فرمانفرمای روم‌راپارشادخضر

قلم از ظلمات خلاف بآب حیات وفاق رساند بنا بر آن دبیری روشن ضمیر پیش طلبید و فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلك تحریر کشید و آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانید که رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد طوره ملخص مضمون آن نوشته آنکه بعنایت آلهی و عاطفت شهنشاهی امروز اکثر معمورهٔ ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست و ملوك و سلاطین ایران و توران حلقه اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب ما در گوش کشیده اند و غاشیهٔ متابعت ایستادگان درگاه عالم پناه بردوش گرفته چنانچه برهمگنان روشن است که سلسلهٔ نسبت تو بتر کمان کشتی بان منتهی میشود پس انسب آنست که در سفینهٔ عافیت و عاقبت اندیشی نشسته بادبان جسارت در زورق مخالفت بر نیفرازی تا بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون درین مدت استماع میرفت که تو باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته ابواب غزو و جنك بر روی روزگار کفار فرنك میگشائی تا غایت عنان توجه بدانصوب مصروف نگشت به ملاحظهٔ آنکه مبادا بمقتضای (ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها) ظاهر شده از ممر عساکر فیروز مآثر گرد ملالی برچهرهٔ احوال اهل اسلام نشیند طریقه آنکه از شیوه ستودهٔ آبا و اجداد خویش تجاوز جایز نداری و ترك عناد و استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شماری و السلام و این مکتوب مصحوب جمعی از مردم هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسید چون بر مضمونش اطلاع یافت غضبناك شد و سخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت انگیز برزبان راند و گفت مدتهاست که مرا داعیهٔ مقاتله و محاربهٔ امیر تیمور در سر و سودای مقاتلهٔ او در خاطر است و اکنون بفر دولت روز افزون **نظم** برانم که رانم بسرحد خویش ☆ گر او پیش ناید زنم خیمه پیش. روم تا به تبریز بل پیشتر ☆ زنم برك غیرتش نیشتر برم آنچنان فتنهٔ بر سرش ☆ که تختم دهد یادهم افسرش و چون ایلچیان بازگشته این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند بر آشفته باسپاه قیامت هراس عازم سیواس شد و چون حدود اوینك مضرب خیام سرادقات عزت و جلال گشت امیرالله داد که جهة دفع فتنهٔ امیرزاده پیرمحمد بشیراز رفته بود شاهزاده را مقید باردو رسانید و امراء عظام در مقام پرسیدن بر غو شده امیرزاده پیرمحمد را چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند و شیخ زاده فرید و مبارك خواجه را که از جملهٔ بدآموزان شاهزاده بودند بسیاست رسانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا نهضت نموده در ازروم امیر طهرتن باجمعی کثیر از مردان صف شکن باردوی همایون پیوست و در اوائل محرم سنه ثلث و ثمانمائه صاحبقران کامکار ایلغار فرمود ع سوی شهر سیواس آورد روی و بعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف و جوانب آن قلعه منجنیق و عراده برافراختند و در برابر دروازه عراق ملجوره ساختند **بیت** ز بسیاری خلق و جوش سپاه ☆ نواحی سیواس شد حشرگاه و سیواس راکه بنا کردهٔ علاءالدله کیقباد سلجوقیست باروئی بود بغایت مضبوط و از اساس تاکنگره بسنگهای بزرك تراشیده مربوط و بیست گز ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق و سیع پر آب بود و در طرف

غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن میسر می پذیرفت و از سه جانب دیگر نقب از پیش نمیرفت ومصطفی نامی از امراء قیصر بـاچهار هزار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت واو بمقابله ومقاتله ومعارضه جریك منصور پرداخته مدت هژده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و بارهٔ سیواس بزخم سنك اختلال پذیرفت نقبچیان تکدیوار قلعه را مجوف ساخته برسرچوب گرفتند دود حیرت بکاخ دماغ مصطفی بـالا رفته بپای عجز و اضطرار بیرون آمده باسادات و علما و ارباب عمایم خایف وهـایم بدرگاه گیتی پناه شتافته اظهار انقیاد نمود و حضرت صـاحبقران فرمانداد که امرا و دیوانیان ازمسلمانان بمال امان قناعت نمایند ونصاری وبی دینان را نهب وتاراج فرمایند واز نوکران ایلدرم بایزید چهارهزار کس را که بآلات جنك برده بودند وزمرهٔ ازایشان ایمان نداشتند درچاهها افکنده خاك برسر ایشان ریزند وحصار سیواس را بازمین هموار سازند وفرمان بران بر آنموجب بتقدیم رسانیده از آینهٔ عالیه اثر نگذاشتند بعداز آن صاحبقران نصرت عطیه ولایت ایلستان وملطیه را تاخته وقلاع آنحدود رامفتوح ساخته طهرتن را اجـازت مراجعت بجانب ارزنجان ارزانی داشت و زمـام ایـالت ملطیه و توابع و مضافات را در قبضهٔ اقتدار امیر قرا عثمـان ترکمان نهاد و رایت مراجعت برافراشت .

گفتار در ذکر سلب توجه صاحبقران سپهر احتشام بجانب ممالك شام و بیان فتح قلعه بهستی و غستاب بیمن اهتمام سپاه بهرام انتقام

بعداز تسخیر دیار عرب درسنهٔ خمس وتسعین و سبعمائه امیرتیمورگورکان شیخ ساوه که بعلوّ نسب وسموحسب اتصاف داشت برسالت نزدسلطان مصروشام ملك برقوق فرستاده بود وسخنان سنجیده وکلمات پسندیده پیغام داده وملك برقوق بخلاف قاعدهٔ پادشاهان خردمند ع که برایلچی کشتن وبندنیست شیخ ورفیقان اورا بعز شهادت رسانید و درآن اوان که صاحبقران گیتی ستان در دشت قبچاق بمقابله و مقـاتله توقتمش خان مشغولی مینمود میان قرایوسف ترکمان وکوتوال قلعه اونیك بااتلمش قوچین محاربه اتفاق افتاد وبحسب تقدیر اتلمش را حبس کرده این معنی را ضمیمهٔ جریمهٔ سابق گردانید ودرآن ایام که ملطیه وآبلستان در حیز تسخیر ملازمان آستان دولت آشیان درآید ایلچیان سخندان پیش فرج که بعداز وفات پدرخویش برقوق فرمـانفرمای مصر وشام گشته بود ارسال داشت وازوعده ووعید سخن رانده اتلمش راطلب فرمود وفرج برنهج

اطوار پدر عمل نموده ایلچیان رامحبوس ومقید ساخت و چون اینخبر بسمع صاحبقران والاگهر رسید بغایت غضبناك گردید وفتح بلادشامرا ازمنازعت قیصراولی دانسته عنان ابرش گردون خرام بصوب ولایت شام انعطاف داد ونخست بظاهر قلعه بهستی رسیده مقبل نامی مدبر فرجام که از قبل فرج کوتوال آنحصار بود بحصانت قلعه مغرور گشت و در مقام مقابله و مقاتله سپاه ظفر انجام ثبات قدم نموده ازجانبین دست بانداختن تیر و سنك بر آورده نقبچیان درین جنك باندك زمانی بروج قلعه را مانند خانه زنبور مجوف ساختند وسر بر ستونها گرفتند ودرروز یکشنبه هفتم صفر سنه ثلث وثمانمائه آتش درآن ستونهازده برجها مانند بناء دولت مقبل آغاز افتادن کرد وسیلان رعب وهراس اساس وقار سایر ساکنان حصاررا اندراس داده سادات وقضات وعلماء از بهستی بیرون آمدند وبدرگاه عالمپناه شتافته آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند وشاهرخ میرزا بزبان شفاعت گناه مقبل رادرخواست نمود وپادشاه پوزش پزیر رقم عفو برجریدهٔ جریمهٔ آن غلام کم بها کشیده واز بهستی عنان یکران بجانب غستاب معطوف گردانید و چون درآن بلدهٔ غیراز رعیت کسی نبود بی ارتکاب جنك وحرب فتح تیسر پذیرفت ورعایاردای اطاعت بردوش گرفته گلهای آمانی درچمن کامرانی بشگفت .

ذکر فتح شهر وقلعه حلب بضرب تیغ وسنان سپاه ظفرسلب

درآن ایام که صاحبقران کامیاب بحدود بهستی وغستاب منزل گزید خوف وهیبتی عظیم برضمیر تمورتاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت حلب قیام مینمود استیلا یافت ونامه مبتنی از استغاثه ومبنی براستعانت نزدملك فرج ارسال نمود وفرج بحکام اطراف دیارشام مثال فرستاد که جنودآن حدود بحلب روند ودر مساعدت ومعاضدت تمورتاش ازخود بتقصیرراضی نشوند بموجب فرمان سلطان شدون که ملك الامراء دمشق بود ع درآمد بخیلی عجب درحلب و برین قیاس بیت زکنعان و از رمله و از کرك ✡ رسیدند کرد نکشان یك بیك و در آن بلده آنمقدار سپاه جرار جمع گشت که در ازمنهٔ سابقه مثل آن جمعیتی وقوع نیافته بود آنگاه تمورتاش که ازعقل وخرد بهرهٔ تمام داشت باشدون وسایر امراء بلاد شام قرعه مشورت درمیان انداخته گفت نظم باین کس که مارابودداوری ✡ نباشد باوداوری سرسری بلنداختری آسمان صولتیست ✡ قیامت شکوهی قوی دولتیست نماند بدیگر ملوك عجم ✡ قوی تر بود از فریدون وجم وچنانچه بتحقیق پیوسته باندك زمانی لشگرهای عظیم راشکسته وسلاطین ایران وتوران وهندوسندودشت قبچاق ومغولستانرا مغلوب ومقهور گردانیده وحالامهم خودرا بفتح اینممالك رسانیده بیت همان به که بااومدارا کنیم ✡ همه بندگی آشکارا کنیم سادات وعلما ومشایخ راکه درنظر عالی اثرش وقعی تمام دارند بشفاعت

بیرون فرستیم و پیشکش مناسب ارسال فرمائیم **بیت** باین حیله شاید که این ابر تیز ✿ بصحرای دیگر شود ژاله‌ریز وجان وعرض مابسلامت ماند ورعایا عاقبت یابند جمعی که از کیاست نصیبی داشتند رای صوابنمای تمورتاش را مستحسن شمردند وبعضی از جهال رجال مثال‌شدون ودیگر اعراب خسارت مآل از قبول آن‌سخن اعراض نموده بر زبان آوردند **نظم** که‌خیل‌تموزز آسمان نیستند ✿ بدبوو بدد توامان نیستندزسنك وز آهن نیند استوار ✿ برایشان‌کند تیروشمشیرکار رعب و هراس بخاطر راه نباید داد وبدلی قوی واملی‌فسیح‌خاطر برمقابله ومقاتله باید‌نهاد وبعدازگفت وشنید بسیار مهم بر آن قرار یافت‌که پشت اعتضاد واستظهار بدیوارحصار باز نهند وتاتوانند زمام‌اختیار ازدست ندهند وفی‌الواقع اگر برین قراراصرار مینمودندکاربدور ودراز می‌انجامید و ازآنجانب صاحبقران عالیجناب ازغستـاب دومنزل بشتـاب طی فرمود وچون برتحصن شامیان مطلع گشت عنان بارهٔ جهان نورد کشیده داشته هرروز نیم فرسخ راه‌میرفت و هرگاه فرود می‌آمد میفرمود که گرددرمعسکر همایون خندقی میکندند حلبیـان‌که بر لطایف حیل پادشاه‌گردون محل اطلاع نداشتند آن‌حزم و تانی راعلامت ضعف و جبن پنداشتند بنابرآن دلیرگشته بپای جسارت ازشهربیرون خرامیدند ولواء جنك وجدال مرتفع گردانیدند وروز پنجشنبه نهم‌ربیع‌الاول سنه‌ثلث و ثمانمائه مـاهچه لوای کشور گشای پرتووصول بر نواحی حلب‌انداخت وپادشاه‌صایب‌تدبیر دوروزدرجنك تاخیر کرده **بیت** سیم‌روز کین‌شهسوارسپهر ✿ برافروخت ازآتش‌کینه چهر بتعبیه‌سپاه‌پرداخت‌وضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ وامیرسلیمانشاه ودیگرامراء ظفرپنـاه بازگذاشت ودرجوانغارسلطان محمود خان وامیرجهانشاه ودیگر نوئینان بلند مکان وامراء عالیشان راباز‌داشت وقول‌راازفرطلعت همایون زیب‌و زینت داده صفی‌از افیال جبال مثال که‌ازمملکت دهلی تاآنجا درمعسکر ظفراثر بودند بآراستگی هرچه تمامتر بپیش‌صفوف لشکرفرستاد وازآنجانب مبارزان حلب ودلاوران‌عرب قلب‌وجناحین آراسته وخاطرازجبن وخوف‌پیراسته دربرابرصاحبقران والاگهر صفهـاراست‌کردند وروی جلادت وتهور بمیدان‌پیکار وصحرای کارزار آوردند **نظم** دو لشکر بمیعادگاه آمدند✿ بخون‌ریختن کینه‌خواه‌آمدند✿ زهردو طرف سورن انداختند ✿ هژبرانه بر یکدگر تاختند ونخست از قبیل برانغار امیرزاده ابابکـر وازقبیل جوانغار امیر زاده سلطانحسین برمیمنه‌ومیسره شامیان تاخته روزحیات بسیاری‌ازایشان رابشام ممات‌مبدل ساختند دلاوران‌قول‌بسان سیل ازفرازکوه باپیلان صاحب شکوه برشدون وتمورتـاش حمله‌کرده بیك‌بار حلبیان‌را ازپیش برداشتند وبضرب تیغ‌تیز ونوك‌سنان خونریزهمت برافناواعدام اهل‌شام گماشتند وشدون وتمورتاش‌بازمرهٔ ازاتباع ازراه دروازهٔ منقوصه بطرف شهرگریخته طایفه دیگر ازگریختگان روی‌بدمشق‌نهادند وفوجی از بهادران لشکر فیروزی اثرایشان را تکامیشی نموده همه‌را ازپای درآوردند مگریك سوار که

جان‌بتك پابیرون برده زنده بدمشق رسیده خبر آن بدمشقیان رسانید واز لشگر عرب جماعتی که بحلب می گریختند بواسطه ازدحامی که در آن راه واقع بود نتوانستند که بسرعت طی مسافت نمایند واتراك پرستیز عنان ریز ازعقب شتافته بهر که میرسیدند بتیغ انتقام می گذرانیدند وحلبیان ازخوف جان خود را درخندق مـی انداختند لاجـرم آنمقدار از ایشان برزبر یکدیگر افتاده جان داده که خندق پرشد **بیت** یلان عرب خفته درخون وخاك ✡ زشمشیر ترکان جگرچاك چاك وهمان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر حـلب فتح شده شدون وتمورتاش بقلعه گریختند وسپاه پرخاشجوی روی بتسخیر آن حصار که در غایت استواری بود آوردند ونقبچیان آغاز کار کرده درعرض دوسه روز بروج آن را غربال مثال سوراخ سوراخ ساختند وچون نزدیك بآن رسید که صورت فتح وظفر درآئینهٔ مراد جلوه گرآید شدون وتمورتاش آثار عجـز وانکسار بروجنات وروزگـار خویش مشـاهده نموده باسادات وعلما واشراف واعیان تنسوقات وتبرکات برداشته ازحصار بیرون آمدند و بساحت بارگاه فلك اشتباه شتـافته روی نیاز وافتقار برزمین نهادند و مقالید خزاین ومفاتیح دروب ودفاین بدست نواب دیوان اعلی دادند وشدون وتمورتاش باهزار کس ازاهل پرخاش مقید گشته غنیمت آن قلعه که بینهایت بود ودر میان ملازمان سدره منزلت تقسیم یافت وفرمان واجب الاذعان سمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را بمیتین قهر ازبالای بروج برزمین افکندند وصاحبقران سعادتمند ایسن بوقا دواتدار راکه از جمله اسیران بود پیش ملك فرج فرستاد وپیغام داد کـه شدون وتمورتاش دراین جـانب اسیرو دستگیرند وفرج ایشان موقوف بفرج رسیدن اتلمش است میباید که علی الاسرع الحال او را بفرستند تاما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحبقران گیتی ستان اغرق قلعه را درحلب گذاشته سیدبدرالدین هزارجریبی وشاه شاهان سیستانی و موسی تو یبوغا را بمحافظت آنحصار تعیین نمود وبعداز پانزده روز که در حلب اقامت نمود عزیمت فتح دیگر ولایات شام فرمود وقلعه حمی وحمص وبعلبك را بمصالحه گرفته سایه التفات برمفارق متوطنان آن بلدان گسترده آنگاه قرین فتح وظفر روی توجه بجانب دارالملك شام آورد.

گفتار دربیان رفتن صاحبقران صف‌شکن بجانب دمشق وسلوك ملك فرج درطریق مکر وحیل وذکر گـریختن سلطان مصر وشام بعداز وقوع جنك و جدل

صاحبقران ظفر زك چون ازمهم بعلبك فراغت یافت روز یکشنبه سوم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تاخت وحال آنکه آن زمان ملك فرج بموجب استدعای دمشقیان

باسپاهی بی پایان واستعدادفراوان بدمشق آمده بودو بضبط شهروقلعه ومرمت برج وباره قیام واقدام مینمود وچون حوالی دمشق ازغبارسم سمندجهان پیمامشك بیز گشت پادشاه مصر شخصی ازاهل شیدوزرق را بادوجاهل فدائی برسم رسالت پیش آن مهرسپهر کشورگشائی فرستاد وهریك راخنجری زهر آلودداد تادرساق موزه نهاده بهنگام اداء پیغام غدری اندیشند وچون بداندیشان بموکب نصرت نشان پیوستند باآنکه چندنوبت صاحبقران بلند مرتبت راملاقات نمودند ازمهابت مجلس همایون کاری ازپیش نتوانستند بـرد ومکنون ضمیرایشان نزدخواجه مسعودسمنانی که اعاظم متصدیان امور دیوانی بودظاهرگشته خنجر های زهرآلود راازساق موزه‌های آن جاهلان بیرون آورده کیفیت حـال باامیر تیمور گورکان عرض کرد آنحضرت بقتل شیخ زراق فرمانداد وآن دو فدائی راگوش وبینی بریده بدمشق بازفرستاد آنگاه درظاهر شهر بردامن پشتهٔ که بقبه سیار اشتهار دارد منزل گزید وبکندن خندق اشارت فرموده اطراف لشکرگاه رابجربندو استوارگـردانید ودرآن روز میان قراولان مقابله ومقاتله دست‌داده سپاه پادشاه شرقی انتساب از ضرب حسام خون آشام صبح زندگانی جمعی ازاهل شام رابشام هلاك رسانیدندوفوجی ازآنطایفه را اسیرودستگیرگردانیدند وقهرمان بریختن خون اسیران وشدون وتمورتاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود وچون مهر روشن چهر ازمعسگر سپهر عزیمت دیار مغرب نمود ومیرزا سلطانحسین باغوای جمعی ازاهل فتنه وشین ازاردوی همایون گریخته بشهردمشق رفت وشامیان مقدم اورا سبب طلوع شادمانی ازمطلع آمال وآمانی دانسته ازلوازم تعظیم وتکریم دقیقهٔ نامرعی نگذاشتند وهمان شب امیرتیمورگورکان ازاین حرکت ناشایسته خبریافته روزدیگرازقبه سیار درسیرآمد وبصحرای وسیع که در طرف کنعان بود نزول اجلال فرمودو بعداز دوروز پادشاه توران را نزدیك ملك فرج فرستاده پیغام داد که علو همت ماذرتحصیل مقاصد ومطالب برضمایراقارب واجانب وضوحی تمام دارد وسلاطین را غرض اصلی ازکشیدن لشکر ولوازم ارتکاب خوف وخطر رعایت ناموس ونام است وگرنه نیم نانی روزی تمام است بکرات قاصدفرستاده اتلمش راطلب داشتیم فایده برآن مترتب نگشت لاجرم دست حمیت عنان سپاه قیامت نهیب راگرفته بدینجانب کشیده مهم ازمدارا در گذشت اکنون مناسب بحال شما آنست که اتلمش راارسال نمائیدوخطبه وسکه باسم والقاب همایون بیارائیدتابساط نزاع وجدال مطوی گردد وتمهیدقواعد مصالحه و مهاد بوقوع پیوندد والاخون ومال متوطنان دمشق مانندسایر بلاد شام درمعرض تضییع خواهدافتاد و دست قدرت ایزدی بدستورمعهودابواب فتح وفیروزی برروی روزگارهمایون آثارخواهد گشا وچون پادشاه توران بدمشق درآمد ملك فرج بخلاف گذشته اورا معزز و مکـرم داشته باجماعتی از اصول و اعیان بآستان اقبال آشیان باز فرستاد و پیغام داد که ما ازارتکاب افعال سابقه نادم وپشیمان گشته‌ایم وتاپنجروزدیگراتلمش رابملازمت میفرستیم امید آن که صحایف زلات مـابارقام عفوواغماض مرقوم شود تامن بعدطریقه خـدمتکاری و

اخلاص بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را تشریفات فاخر بخشید و مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم باز گردانید و چون رایات نصرت شعار ده روز در آن منزل توقف نمود علف باتمام رسید از آنجا کوچ فرمود بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد ملك فرج و دمشقیان توجه موکب ظفر نشان را بصوب دمشق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جغتای ازغایت ضعف و بددلی فرار مینمایند بنابر آن فرصت غنیمت دانسته حشری عظیم و لشکری مبرا ازوصمت وهم و بیم از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه منصور در آمده بخیال تاراج و یغما واندیشه غلبه و استیلا دست باستعمال سیف و سنان و تیر و کمان یازیدند و امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیك رسیده لاجرم عنان مراجعت انعطاف داد و بیاسامیشی برانغار و جوانغار سپاه نصرت شعار پرداخته روی بحرب اعراب نهاد و آن روز مقاتله روی نمود که بهرام خون آشام برقله ازرق فام از مهابت آن برخود بلرزید و آفتاب موفور الاحتشام ازبیم وصول وعدهٔ (اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت) زرد گشته بترسید **نظم** نهان گشت از سختی آن مصاف ✿ مروت چو سیمرغ در کوه قاف ✿ سر نیزه پر دلان سینه سوز ✿ شده چاك شمشیرها تیردوز ✿ اجل آمده زاسمان بیگمان ✿ کمین کرده در گوشهای کمان ✿ پذیرفته بنیاد مردم خلل ✿ گشاده شده دستگاه اجل آخر الامر تباشیر صبح فتح و نصرت ازمطلع دولت صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز بر ستیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان نهایت پذیرفت و در اثناء کروفر میرزا سلطان حسین که میسره و مشقیان از ماهچه علم او آراسته بود در برابر میرزا میرانشاه و میرزا شاهرخ افتاده توبلاق قوچین که از جمله ملازمان موکب شاهرخی بود اورا گرفته نزد شاهزاده آورد و این خبر بعرض صاحبقران والا گهر رسیده فرمان همایون بقید و حبس او اطلاق یافت و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشت و او را چوب یاساق زده بگذاشتند و واقعه مذکوره در روز سه شنبه ۱۹ جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و بعد از آن ملك فرج مصلحت جنك ندیده باامرا و ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه ۲۲ پای در وادی هزیمت نهاد و عنان عزیمت بصوب مصر منعطف گردانید و امیر چقماق ازوی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال باز گفت و شاهزاده او را نزد صاحبقران مظفر لوا ارسال داشت اشارت علیه بنفاذ پیوست و امیر زاده ابابکر و امیر زاده جهانشاه گرد شهر را فرو گرفتند تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملك و سونجك بهادر ملك فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را پیاده ساختند یا بر خاك هلاك انداختند و غنیمت فراوان گرفته باز گشتند و روز دیگر صاحبقران والا گهر با لشگر نصرت اثر نزدیك دمشق رفته و قصر ابلق را که از محدثات ملك طاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا دروازه گشادند و بقدم اطاعت و فرمانبرداری بدرگاه عالم پناه شتافتند و پیشکشها کشیده مال امانی قبول کردند و

امیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملك وامیر الله داد وخواجه مسعودسمنانی وامیر جلال الاسلام بشهر در آمده باستخلاص مال وضبط جهات غایبی پرداختند وروز جمعه درمسجد بنی امیه خطبه را بذکر نام ولقب همایون مزین ساختند امایزدار کوتوال ارك دمشق را مضبوط گردانیده بخیال محال پشت پندار بحصانت آنحصار استوار باز نهاد ودلاوران جلادت آثار بدستور معهود آغاز قلعه گیری کرده نقبچیان دست بکارخود گشادند و باندك زمانی بروج آنقلعه رامجوف ساخته و برسر ستونهـا گرفته آتش درآن زدند و التهاب شعله غضب خسروانه مؤثر افتاده بعضی ازجدار حصار آغاز انهدام کرده ویزدار ازمقاومت عاجز گشته بپای عجز واضطرار بیرون آمدومقالید خزاین وذخایر نزد صاحبقران ستوده مآثر فرستاد وچون اورا زمـان حلول اجل مقدربود ازین اطاعت فایدهٔروی ننمود و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته بیاسا رسید وجندیان آن حصار که همه غلامان زرخرید بودند میان شاهزادگان نوئینان قسمت یافتند ولشگریان سایر متوطنان آنجا را اسیر گرفته مولانا سلیمان ومولانا جمال الدین طبیب را بابعضی ازصناع وپیشه وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند ونیشان بلاغت شعاروکتاب براعت آثارفتح نامها مرقوم اقلام لطایف نگار ساخته باطراف بلاد توران وایران روان گردانیدند .

ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب وغارت ومراجعت نمودن رایت نصرت آیت ازآن ولایت .

درآن ایام که بلدهٔ دمشق ازفرطلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر ازسادات وعلما برزبان همایون گذشت که همیشه استماع می افتاد که درآن زمان که آل ابوسفیان و مروانیان باعترهٔ طاهره نبوی بتخصیص حضرت ولایت پناه مرتضوی علی المصطفی وعلیه من الصلوة افضلهـا و من التحیات اکملهـا عداوت میورزیدند وآنچه ایشـان را میسرمیشد ازحرب وقتل دربـاره آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند شامیان باایشان در افعال ذمیمه واعمال غیرحمیده موافق بوده اند و خوارج رامعاونت ومظاهرت مینموده اند وعقل اینمعنی رابغایت مستبعد میشمرد که طایفه که خودرا از جمله امت بهترین پیغمبران دانند وبمیامن انوارهدایت وارشاد آنحضرت از تیه کفر نجات یافته بسرچشمه معرفت رسیده باشند بچه تـاویل جانب اهل بیت اورا فروگذارند وبامخالفان ایشان همداستان گشته ستم وبیداد درباره اولاد امجادخیرالعباد روادارند ع نه اینست آئین دین مبین واکنون نزد مابتحقیق انجامیده که آن صورت واقع بوده والاچنین جزائی ازدیوان من یعمل سوأ یجزبه با ایشان حواله نرفتی وچون این ماجرا ازضمیراصابت پذیر سربرزد درخاطر اکابر واصاغر سرایت کرده درروز چهـار

شنبهٔ غرهٔ شعبان سنه ثلث وثمانمائه آتش بلابالا گرفت وتمامی مردوزن وخورد و بزرك دمشق اسیرسرپنجه تقدیرشدند ومتملکات ایشان از امتعه واقمشه وزرو جوهر واسب و اشترغنیمت لشکرقیامت اثرگشت وکثرت آن غنایم برتبه رسیدکه چهارپایان اردوی بآن عظمت بحمل آن وفانکرد وبسیاری ازمردم نفایس اقمشه و رخوت مصری و روسی قبرسی که دراوایل حال گرفته بودند می‌انداختند ونقود واوانی زرین وسیمین باز میگرفتند وچون فی‌الحقیقه آتش غضب‌الهی در آن دیار برافروخته بود روز پنجشنبه دوم‌شعبان بی‌قصدواختیارکسی آتش‌درشهرافتاده وبنابرآنکه مردم ازغایت سراسیمگی پروای اطفای آن‌نداشتند وسقف وعمارات آنجابیشتر ازچوب‌میباشدبسیاری ازمواضع بسوخت واثرآن بجامع بنی‌امیه رسیده مناره شرقی آن بقعه‌که از سنك ساخته بودند بسوخت وخاکسترگشت وبعداز آنکه حال‌دمشق باین‌مرتبه انجامید امیرتیمورگورکان باطلاق اسیران‌شام فرمانداده روزشنبه‌چهارم‌شعبان‌موافق اوایل‌ئیلان‌ئیل رایت‌مراجعت برافراشت ودرغوطه نزول اجلال اتفاق‌افتاده اشارت علیه‌صدور یافت که‌منشیان آستان سلطنت آشیان‌باسم امیرزاده محمدسلطان‌که در سرحد مغولستان بودنشانی نوشتند مضمون‌آنکه خدادادحسینی وپردی بیك‌سار بوغارا بمحافظت آن‌سرحد بازداشته‌متوجه درگاه‌عالم پناه‌گرددکه ایالت‌مملکت هلاکوخان نامزد اوست ودانه‌خواجه بایصال‌آن مثال مأمورگشته موکب همایون ازآنجا نهضت‌فرمود ودراثناء راه شاهزادگان وامراء احشام ذوالقدر تراکمه‌کنار آب فرات راتاخته اسب و شتر وگوسفند بینهایت اولجه کردند وچون ظاهرحمامحل نصب‌لواء کشورگشاشد اهالی آنجا اظهارمخالفت نموده لشکریان بیك حمله‌آن بلده راگرفتند و متوطنان را اسیرکرده خان ومان ایشان را بجلووب نهب وتاراج رفتند وبعدازآنکه ماهچهٔ اعلام ازآب فرات عبور نموده پرتو وصول بر قلعهٔ بیره انداخت حاکم آنجا باپیشکش بدرگاه خسرو جمشیدوش آمده ملحوظ عین‌عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن شهرتعلق بوی‌گرفته ضرری برعایا نرسیدآنگاه صاحبقران‌کامکار نشاط شکار فرموده امرا ولشکریان پنجروزه راه‌جرگه انداختند ودرسرچشمه رأس‌العین جرگه بهم رسیده از اصناف حیوانات چندان شکاری جمع‌آمدکه‌هرکس ازهرنوع‌جانوری‌که میخواست بدست‌میگرفت وبه‌شمشیر میزد واز آنجاموکب همایون بروحارفته هوای‌فضای آن‌بلده از پرتو انوار ماهچهٔ لوای نصرت انتما روح‌افزاگشت وچون بخلاف‌متصورحاکم ماردین سلطان‌عیسی درسفر شام‌بملازمت صاحبقران‌گردون غلام‌مبادرت ننمود وهیچیك ازبرادران وفرزندان خودرا نیز نفرستاد امیرتیمورگورکان کرت دیگر تادیب اورا پیش‌نهاد همت‌عالی نهمت ساخت واعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعداز وصول عمارات بیرون شهررا سوخته وخراب ساخته امیرقرا عثمان را بمحاصرهٔ آنحصار بازداشت وبنفس‌نفیس‌بصوب نصیبین‌خرامید واهالی آن‌موضع کلید قلعه‌آورده عنایت‌خسروانه شامل‌حال ایشان‌گردید ودرخلال‌این

احوال فتح قلعة النجق بوقوع پیوست و خاطرخطیر خسروجهانگیر از اندیشه مخالفت اهالی آنحصار بازرست بیان این سخن آن که حصارالنجق محکمترین قلاع ایران وتوران وعراقین وفارس و آذربایجان است وگرفتن آن اصلا بجنك و تدبیر میسر پذیر نیست بنابرآن صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصرهٔ آن قلعه میفرستاد تاقوت ساکنان آن نهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا بنوبت در تضییق محصور آن میکوشیدند ودرآن ایام که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود از امراء امیرزاده میرانشاه شیخ محمد داروغه واز ارکان دولت امیرزاده شاهرخ امیرفیروز شاه درظاهر آنحصار نشسته بآن مهم پرداختند تاکار محصوران بجائی رسید که چرم کهنه و پوست حیوانات رامیجوشانیدند وسدرمق میساختند وآخرالامر آنراهم نمی یافتند بنابرآن معدودی که درآنقلعه مانده بودند بپای اضطرار پایان آمدند وامراء کوتوال النجق سیداحمد اغشائی رابندکرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز صاحبقران دشمن سوز بقتلش حکم فرمود وکوتوالی آنقلعه را بملك محمد اوبهی رجوع نمود.

ذکر فتح دارالسلام وقتل فرق انام

صاحبقران ظفرقرین بعدازکوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان وامیرزاده رستم وامیرسلیمانشاه وامیرمضراب جاکو و رستم طغایبوغا وسونجك بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امراء شجاعت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آورند وآنجماعت بموجب فرموده عمل نموده درطرف قبله دارالسلام فرودآمدند وآغاز محاصره کردند فرج نامی ازقوم جلایر که متصدی حکومت آنمملکت بود جمعی کثیراز اتراك واجلاف اعراب فراهم آورده درمقام دفع ومنع سپاه نصرت شعارنهات قدم نمود ودروازها رابسته زبان بتقریر این معذرت برگشادکه سلطان احمد بامن قرار داده که اگرامیرتیمورگورکان بنفس خویش بدینجا آیدشهر تسلیم نمای والا ابواب دارالسلام برروی هیچکس نگشای وامرا سخن فرج راعرضه داشت استادکان پایهٔ سریر اعلی کرده درموصل قاصدی باردوی کیهان پوی رسید وآنچه ازفرج شنیده بود معروض گردانید لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم یورش بغدادجزم کرده فرمود تاازکشتی بردجله جسری بستند وبیك هفته تمام اردوی فلك احتشام ازآب گذشتند وازراه التون کوبرك بظاهر دارالسلام خرامیده مقابل قریه العقاب نشیمن همای چتر فرقد فرسای گشت وقبه بارگاه ازآشیانه طاوس سدرةالمنتهی درگذشت ودر وقتی که شهباززرین بال آفتاب سایه بر برج سرطان افکنده بود وازغایت حرارت هوا آب دجله چون ریك تفسان مینمود مبارزان موکب همایون اطراف وجوانب شهررا فروگرفتند وآغاز جنك کردند ونقبچیان آهنین چنك بی لبث ودرنك روئی بکارخودآوردند ودراثناء اشتعال آتش محاربه وجدال واشتعال

ابطال رجال بمحاصره وقتال دوچوبه تیر از شست تقدیر گشاد یافت یکی برمقتل خواجه عمادالدین مسعود سمنانی خورد ودیگری منکلی خواجه را از پای درآورد و درآن ایام فرج شقاوت فرجام باجمعی ازجاهلان نکبت انجام دست از جان شیرین شسته فدائی وار میکوشیدند و بقدر مقدور درمقابله و مقاتله جنودمنصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند وچون فرج رابیقین معلوم نبود که امیرتیمور گورکان خودبظاهر بغدادرسیده است شخصی که آنحضرت رامیشناخت برسم رسالت ارسال داشت تاخبری بتحقیق آورد وآن قاصد ببارگاه عالم پناه در آمده بی واسطه سخن فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت وباز گردیدو آنچه دیده وشنیده بود بافرج درمیان نهادوفرج ازروی عنادجاسوس رابکذب متهم داشته درمقام مقابله ومجادله ثبات قدم ورزید وچون مدت محاصره بچهل روز کشید و درشهر بلاء قحط و غلا شیوع یافت مردم از فرج بلکه از شدة گریزان گشته خود را از بارو می انداختند و بموکب همایون پیوسته بفرج فرج بعد از شدت میرسیدند و روز یکشنبه بیست و هفتم ذیقعده نیمروز بود که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده بارورا خالی گذاشته بودند و خودها را سر چوبها تعبیه کرده بجای خودداشته بودند سپاه نصرت پناه بیکبار روی بشهر آوردندو نردبانها بردیوار ها نهادند وطناب بر کنگرهااستوار کرده چون موروملخ هجوم نمودند وپیش ازهمه کس شیخ نورالدین بفصیل بالارفته رایت نصرت آیت برافراخت ومتعاقب دیگر امرا وبهادران برزبربرج بر آمده ازآواز نقاره ونفیر وافغان سورن وکرنای ع زمین چون آسمان برخاست ازجای ولشکریان رخنه درديوارها افکنده ازاطراف وجوانب در بغدادریختند وصورت فزع اکبرونموداردشت محشر مشاهده بغدادیان گشت وازهرطرف که عنان اندیشه بصوب فرار تافتند راه خلاص و نجات مسدود یافتندزیراکه جنودظفر درودتمامی مجال خروج ودخول را محفوظ ومضبوط ساخته بودند لاجرم نعره فهل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق بر آمد و بسیاری از بادپیمایان خاکسار از بیم شعله تیغ آتش بارخودرا درآب انداختند وازخوف اژدهای سنان جانستان گوشت بدن را طعمه نهنگان دجله ساختندوفرج درآن شدت بادخترخود در کشتی نشسته بجانب بالاء آب گریزان شد وسپاه نصرت پناه کنار آب رفته بنوك پیکان آتش بار دمارازروزگارش بر آوردند تاکه ازروی اضطرارخودرا دردجله افکند وشعله حیاتش انطفا پذیرفت وچون جمعی از نقبچیان لشگرنصرت نشان وبسیاری ازاجناد دروقت محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند قهرمان قتل بقتل عام بغداد وبقتل تمامی مردم شهر فرمان فرمود ویرلیغ مطاع نفاذ یافت که هرنفر ازملازمان سری بیاورد وسپاه کینه خواه سر بخط فرمان حضرت صاحبقران عالی جاه نهاده کمراجتهاد بدست انقیاد بر میان بستند بمضمون این مصراع ازشاه یك اشارت وزما بسردویدن ٭ عمل نموده پای اهتمام درراه طلب سر نهادند دلال اجل صغیر و کبیر وبرناوپیررا بیك نرخ میفروخت ودرنایره غضب مردوزن وغنی وفقیر بی تفاوت می سوخت

بیت بسوخت آتش عشق تو جملهٔ تر وخشك ✿ چنین بود چو درافتد بمرغزار آتش از سادات وعلما وفضلا وصلحا هر کس که توانست خودرا بدرگاه خلایق پناه رسانده سالم ماند و وعاطفت پادشاهانه آن جماعت راماکول وملبوس عنایت کرده بمامنی رساندوچون کار ساکنان دارالسلام بتمام ازهم بگذشت عمارات ومساکن منهدم شده باخاك راه یکسان گشت مگر مساجدومدارس وخوانق که ازحکم مستثنی بود کسی در تخریب وانهدام آن سعی ننمود ومضمون همایون(وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة) درشأن بغداد بظهور ووضوح انجامید و باد بی نیازی برآن دیار وزید و مقتضاء فحوای ویهلك الحرث والنسل بظهوررسانید (وذالك تقدیر العزیز العلیم ع چاره کارچیست جز تسلیم .

ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد بآذربایجان و تقریر شمه ازحال وزرا ونوئینان

چون آب دجله ازخون کشتگان بسان سرشك غمزدگان رنك ارغوان گرفت وهوای دارالسلام بغداد ازمتن جیفه مردگان مانند نکهت انفاس خستگان سمت تعفن پذیرفت امیر تیمور گورکان دراوایل ذیحجهٔ حجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در اثناء راه بقلع مادهٔ فساد جمعی ازکردان که راه میزدند حکم کرده سی نفراز ایشان رابر درختهای بلوط مصلوب ساخت وبعدازطی منازل وقطع مراحل دربیلاق آق مشهد نزول اجلال فرموده درآن مقام سادات عظام وعلماء کرام واشراف واعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند وصاحبقران دوست نواز نسبت بآن فرقه واجب التعظیم لوازم اعزاز واکرام بتقدیم رسانیده هرروز درپایهٔ سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد میگشت ودرآن محافل سخن ازتحقیق مسائل دینی وتفتیش دلایل یقینی می گذشت وازآنجا ماهچهٔ رایت گیتی فروز پرتووصول براوجان انداخته کوشك غازانی ازفر نزول صاحبقرانی غیرت افضای بروج آسمانی شدوچون چند روزدرآن مقام بعیش ونشاط اوقات بگذرانید خرم ومسرور بتبریز رفته دردولتخانه فرود آمد درآن اوان خواجه شرف الدین علی سمنانی ازهراة وخواجه سیف الدین تونی از سبزوار بدرگاه فلك اقتدار رسیدند و چون خواجه عمادالدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بوداین هردو خواجه بمنصب مشرف گشتند وجمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است بوزیران نو پیوسته برامیر جلال الاسلام ودیگر وزراء عظام تقریر کردند وجلال الاسلام وخواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی درقیدوحبس افتادندومبلغی کلی برهریك تحمیل شد محصلان جلال الاسلام را آن مقدار تعذیب وشکنجه نمودند که بی تحمل شده کاردی برخودزد اماچون کاری نبود جراحان زخم اورا دوختند تاالتیام پا یرفت وامیر تیمورفرمود که اوسردار لشکر تازیك

بوده دیگر درمهم‌ما دخل نکند ومهم خواجه‌محمود شهاب بعداز نقدوجنس که تسلیم نمود بردویست سراسب متوسط‌القیمت قرار یافت وخواجه‌اسمعیل خوافی دفترنام و ناموس‌را بآب‌رذالت شست وشوی داده وهرروز بردردولتخانه می‌نشست وبدریوزه ازمردم‌چیزی می‌طلبید وآنچه ازدوست و دشمن میگرفت ازخرج محصلان فاضل نمی‌آمد در آن اثنا صاحب‌قران کشورگشای از تبریز عازم نخجوان شده در منزل قراتونه خواجه اسمعیل کشته گشت.

ذکر نهضت رایت نصرت‌آیت از نخجوان وقشلاق‌فرمودن درقرا باغ وآمدن سلطان‌احمد بغداد وفرار نمودن بادلی پردرد وداغ

امیرتیمور گورکان بعد ازآنکه مدت یکماه در حدود نخجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید وازجانب گرجستان برادرملك گرگین باپیشکش فراوان بدرگاه‌عالم پناه رسید عزم قشلاق قراباغ فرموده ازراه گنجه و بردع نهضت‌نمود ودر۲۲ ماه ربیع الاخر سنه ۸۰٤ ماهچهٔ لوای جهانگشای سایهٔ‌وصول برآن‌دیارانداخته‌قبه بارگاه‌خسرو جم اقتدار وشاهزادگان‌کامکار باوج‌فلك دوار افراخته شدودرآن‌اثنا خبر آمدکه امیر زاده محمدسلطان که‌بموجب‌فرمان واجب‌الاذعان‌ازسرحد مغولستان بمرافقت امیرحاجی سیف‌الدین متوجه‌آستان اقبال‌آشیان‌بوده‌چون‌بنیشابوررسیده جناب امارت مآبی‌ودیعت حیات بمقتضی‌اجل سپرده وشاهزاده‌حشمت آئین اورا تجهیزوتکفین کرده روی‌بمقصد آورده حالاازاردبیل‌گذشته‌است ودراقتام‌منزل گزیده صاحبقران حمیده‌صفـات از فوت امیرحاجی‌سیف‌الدین‌تاسف نموده‌وازوصول میرزامحمدسلطان‌شادمان‌گشته شاهزادگان ونوئینان را باستقبال آن‌دری برج دولت واقبال مامورگردانیدوایشان بموجب‌فرموده عمل‌نموده درکنارآب آق‌قویلوق شرف‌تلاقی دست‌داد وازجانبین‌طریق‌نثار و پیشکش بتقدیم‌رسید وباتفاق عازم پایه‌سریر خلافت‌مصیرشده چون‌میرزا محمد سلطان بدبدارجد بزرگوار سرافراز گشت زانوزده تبرکات لایقه وتنسوقات رایقه بگذرانید وصاحبقران دریانوال آن‌قرةالعین سلطنت را درآغوش مهربانی کشیده ببسط بساط نشاط اشارت فرمودچندروز بعیش‌وطرب بسر برده‌اصناف نوازش‌وانعام درباره میرزامحمد سلطـان بجای‌آورده ازجمله نه‌تغوزاسب‌نقره‌خنك مجموع مزین‌بزین زرین‌بوی‌بخشید وبعدازآن عزم‌شکار فرموده دراثنای افکندن آهو ونخجیر نظرمبارکش برنهری‌خراب افتاد که ازآثار شهریاران کامکار یادگار مانده‌بود بنابرآن‌برخاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه ماآثار پادشاهان گذشته‌را مشاهده می‌کنیم بایدکه‌بعدازما نیزسلاطین آثـار خیرات مارا ملاحظه فرمایند وازآب‌ارس بحفر نهری‌فرمانداد وتواچیان زمین‌را برامرا

قسمت کرده بمدت یکماه جوئی کنده شد که‌ده‌فرسخ‌طول داشت و آنرا بنهر برلاس موسوم گردانید وچندین قریه‌وقصبات وباغات بآب آن‌جوی‌احداث یافت ودرآن زمستان بامیرتیمور خبررسید که‌سلطان احمدجلایر نوبتدیگر بخیال‌جهانبانی ازروم‌ببغدادآمده آمده‌وهمت برزراعت‌وعمارت آن‌خطه گماشته بنابرآن‌صاحبقران کامکار چهارفوج از شاهزادگان ونوئینان را نامزددیارعرب فرمود واشارت‌نمود که هر فوجی براهی توجه کنند ومواد انتعاش سلطان‌احمد رااز آن‌ولایات منقطع گردانند وحسب‌الحکم امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ وامیر سلیمان شاه وجهان‌ملك وپیرعلی‌تاز ازراه‌لرستان وخوزستان متوجه واسط گشتند وامیرزاده ابابکر وامیرجهانشاه بصوب‌بغداد روان‌شدند وامیرزاده خلیل‌سلطان وامیرزاده سلطانحسین‌روی‌ببعضی‌دیگر ازآن‌ولایات عراق‌عرب آوردند وامیر برندق بن‌جهانشاه بافوجی ازامراء جلالت‌پناه تاخت جزیرمرا پیشنهادهمت کرداما امیرزاده ابابکر وامیرجهانشاه بیك‌ناگاه ببغداد رسیده سلطان‌احمد آنمقدار سراسیمه شد که‌مجال جامه پوشیدن نیافت وبتوی پیراهن خودرا درکشتی‌انداخت وباتفاق پسر خود سلطان طاهر درآنطرف آب براسبان بادرفتار سوارگشته بطرف حله گریختند وامیرجهانشاه ایشان‌را تعاقب نمود وسلطان‌احمدجسررا ببرید وبجانب جزیره خالدو مالك بیرون‌رفت وامیرجهانشاه عنان بازکشید وسایرشاهزادگان وامرا بهرجارسیدند ازمخالفان هرکس که‌یافتند بغارتیدند وسرکشان‌را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و آن زمستان‌درعراق عرب بپایان‌رسانیده دراول بهار درپل خاص که‌دردوازده فرسخی‌بغداد است بهم‌پیوستند وعازم‌اردوی همایون گشتند .

ذکرشمه از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب تائید

درآن‌اوان که امیرتیمور گورکان درفتح بلاد شام لوازم اهتمام بجای می‌آورد قیصرروم ایلدرم بایزید بتحریك سلطان‌احمد جلایر وامیر قرایوسف لشکر بارزنجان کشیده آن‌بلده را مفتوح ساخت وبشفاعت‌سلطان‌احمد ازسرجریمه طهرتن گذشته‌بار دیگر حکومت ارزنجان بوی‌داد اما زن‌وفرزند اورا برسم نواباخود برد ودرآن‌وقت که‌امیرتیمور گورکان‌ازتبریز بنخجوان خرامید امیرطهرتن بملازمت شتافته کیفیت‌حال عرضه کرد و برزبان‌آورد که‌ظاهراً قیصر ازاین‌جسارت نادم و پشیمان‌گشته وداعیه دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار واستغفار بگشاید مع‌ذالك غایت حمیت‌خسروانه باعث توجه بجانب روم‌بود ودرمجالس گاهی باظهار مافی الضمیر زبان‌الهام بیان‌می‌گشود وخبرعزیمت آنحضرت درآن‌مرزوبوم شیوع یافته بعضی‌از ناصحان مشفق بعبارات‌موافق

ایلدرم بایزید را بتمهید بساط مصالحه ترغیب نمودند بنابرآن قیصر یکی ازقضات آن ولایت را باامیرجهة آن مهم ارسال داشت وایشان درقراباغ اران بآستان صاحبقران کامران رسیده نامه ایلدرم بایزید راکه مضمون آن رعایت طریقه اطاعت مفهوم می گردید بعرض رسانیدند آنحضرت فرمودکه چون رومیان پیوسته باکفارفرنك جنك میکنند من بالطبع خواهان توجه بدانجانب نیستم زیراکه نمیخواهم که ازمرورعساکر منصور دیاراسلام ویران شود و اینمعنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام گردد اما قرایوسف که مشوش اوقات مسلمانانست ازضرب تیغ سپاه نصرت مآثر گریخته التجا بقیصر برده است مناسب آنست که اورا بکشد یامقید بدینجانب فرستد یااز قلمرو خوداخراج کنند تابین الجانبین بیگانگی تبدیل یابد ودروقت توجه بغزاء کفار پرتو امداد مابروجنات احوال مجاهدان روم تابد ایلچیان بقبول این سخنان زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوارشده بعد ازفراغ از آن مهم ایشان راخلعت وکلاه وکمر بخشیده اجازت مراجعت دادوفرمود که من بسّر وعلانیه میگویم که درین زمستان هم اینجاقشلاق میکنم واول بهار بحدود روم میشتابم اگر آنچه فرمودیم قیصر بجای آورد فهوالمراد والا **بیت** بهبینیم تاآسمان بلند ✿ کرا گردن آرد بخم کمند ـ و صاحبقران بایزید جمپای ایجیکده را برسم رسالت مصحوب ایلچیان گردانید تابعرض ایلدرم بایزید رساندکه اگر ازصمیم قلب خیال اتفاق داری میباید که مهم قرایوسف راچنانچه گفتیم به فیصل رسانی ویکی ازخواص خود بدینجانب فرستی تاقواعدعهدوپیمان تاکیدیابد وشرار وخامت مخالفت وعناد برصفحات احوال بلاد وعباد نتابدوالتوفیق من الله المجید ومنه الاعانته والتائید ٠

گفتار دربیان توجه صاحبقران عالی گهر بجانب ممالك قیصر

سلاطین سایه پروردگارند ✿ که دشوار جهان آسان شمارند بود اطوار ایشان نوع دیگر ✿ نباشد کارشان جز فتح کشور مخالف گر بود چون کوه خارا ✿ نگردد در دل ایشان مدارا بسان کوه کن سویش شتابند ✿ زمیدان داریش گردن نتابند بدام اهتمام و تیرتدبیر کنندش صید چون آهو ونخچیر ✿ نظیر این تقریر وشبیه این تحریر حال صاحبقران کشورگیراست که باوجود انواع اسفارمشقت آثار وتکرار مقابله وپیکارکه درآن چند سال متعاقب ومتواتر عساکر نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلاازوفور استعداد وکثرت اجناد ایلدرم بایزید نیندیشید و بخلاف مقتضای رای امراء صف آرا توکل برتائید ملك ملك بخش عظم سلطانه کرده متوجه مملکت روم گردید وچنانچه تفصیل آن ازمساعدت وقت مأمولست لوای اقتدار درآن دیار برافراخت وقیصررا شکست داده اسیرودستگیر ساخت تبیین این مقال وتوضیح این احوال آنکه چون زمستان سنه اربع وثمانمائه نزدیك بپایان رسید وانجماد ازطبیعت

عالم‌زایل شده آثار اقتدار سلطـان بهارظاهر گردید صاحبقران‌کامـکار راخیال توجه بجانب رومبرخاطر خطیر عبور نمود ودربعضی ازمجالس‌شمهٔ ازین معنی‌اظهار فرمود امراء کبار بحسب‌باطن‌برین عزیمت انکار کرده‌باهم‌گفتند که روم مملکتی است‌درغایت وسعت وایلدرم بـایزید باجنودآسوده‌مستعدرزم ومحاربت ومامدت سه‌سالست که یورش می کنیم وپای درمیدان‌قتال نهاده دشمن میکشیم بصلاح آن نزدیکتر که شمهٔ ازینمعنی بعرض رسانیم وحضرت صاحبقران را ازین‌داعیه بگذرانیم آنگاه باتفاق شمس‌الدین المالیغی‌راکه بواسطه‌کیاست وسخندانی درمجلس صاحبقرانی راه سخـن‌داشت برآن آوردند که بهنگام مجال‌سخن‌عرض نماید که امرا درباب امضاء عزیمت‌روم تامل‌دارند ومنجمان نیزاین یورش رامکروه میشمارند وچون‌شمس‌الدین اینسخن رابمسامع جاه و جلال‌رسانید صاحبقران‌ستوده خصال‌ازوی‌پرسید که توسخن اهل‌نجوم رااز کجامیگوئی شمس الدین از جواب عاجزشد و امیر جلال الاسلام جرات‌کرده فی الحـال زانو زده معروضداشت که‌مااین‌یورش‌رابخلاف رای امراواستصواب اصحاب تنجیم اختیارمی کنیم وبعنایت‌آلهی وقوت دولت پادشاهی امیدمیداریم که فتح‌روم میسر پذیرفته قیصر اسیر ودستگیرشود وصاحبقران دانشورجهة رفع‌دغدغه‌خاطر انور درساعت مولاناشهاب‌الدین عبدالله‌لسان‌راکه مقتدای‌افاضل حکماء دوران بود طلب فرمود وبمبالغهٔ تمام از اقتضاء اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی جوابداد که بنده تقویم امسـال رانوشته‌ام وشرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روز افزون در غایت قوتست واخترشوکت دشمن‌درنهایت‌ضعف وچون درآن‌اوان‌ذوذوابه‌دربرج حمل‌ظاهرشده بودچنانچه درآخر روزوقت غروب شفق ازجانب مغرب مینمود وبعدازچـندروز هنگام‌صبح ازطرف مشرق طلوع‌مینمود مولانا عبدالله کتابی ازمؤلفات محیی‌الدین مغربی به‌مجلس همایون‌آورده نقل‌ظاهرساخت که‌ظهور ذوذوابه دربرج حمل‌دلیلست برآنکه لشکری‌از جـانب‌مشرق آمده بربلاد روم استیلایابد وحاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافته‌درروز یکشنبه‌هفتم‌ماه‌شعبان موافق اول‌روز نوروز جلالی ومطابق‌ایت‌ئیل ازقراباغ اران متوجه بیابان‌شمکور گشت **بیت** میان بست‌ترك قیامت هجوم ☆ بخونـریز رومی‌و تاراج‌روم بجنبید ودرجنبش آمد جهان ☆ فلك سای بر کـلاه مهسان وچون حوالی منکول ازفرنزول همایون رشك‌روضهٔ‌رضوان شدبعرض رسید که دربن حدودحصاریست موسوم بترتوم وقرب دویست نفرازگرجیان بی ایمان درآن توطن دارند فرمان‌واجب الاذعان نفاذیافته‌عساکر ظفرآثار فی‌الحال روی بتسخیر آنحصار آوردند و مدت‌پنج روزبه محاصره ومحاربه پرداخته روزششم فتح میسرپذیرفت و مشرکان ازضرب شمشیر آبدار غازیان بآتش دوزخ پیوسته قلعه‌باخاك راه‌یکسان گشت بعداز آن حاکم ترتوم پناه‌بدرگاه‌عالمپناه آورده عفو پادشاهانه اورابجان امان‌بخشید وصاحبقران کشورستان ازآنجا باونیك رفته خواتین‌وآغایان وشاهزادگان خوردسال رابجانب سلطانیه باز ـ

گردانید وازاو نیك نهضت همایون اتفاق افتاده صحرای ازرروم مضرب خیام عساکر نصرت هجوم گشت وشاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند در آن یورت بموکب عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشورستان کمند همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست درهفت فرسخی ارزنجان وازغایت رفعت ومتانت آن دیدهٔ فلك حیرانست وامیرزاده محمدسلطان متکفل فتح آنحصار شده باطایفه ازامرا و بهادران وفوجی از سپاه نصرت نشان بدانجانب شتافت وایام محاصره دوازده روز امتدادیافته آخر الامر شیران بیشهٔ پیکار چون کبك کوهسار بر آن حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را ازروی غلبه وقهر مسخر ساخته خبرفتح بصاحبقران عالی گهر فرستادند و آنحضرت پای مبارك درركاب آورده بدانجا خرامید وآن قلعه را بنظر احتیاط دیده کوتوالی آن را بطهرتن مفوض گردانید و ماهچه اعلام گردون مماس از آنجا نیزدرحرکت آمده چون پرتووصول بر ولایت سیواس انداخت بایزید جمپای ایلچیکده که برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر بازآمده فرستادگان بوسیلهٔ امراء عالیشان عزبساط بوسی دو یافته چندجانورشکاری وده سر اسب پیشکش گذرانیدند و پیغامی که موافق مدعاء صاحبقران کشورگشا نبود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت وبیلاکات راردکرده فرمود که چوسعادت مساعدت ننماید نصیحت و نیکخواهی کسی را فایده ندهد ایلدرم بایزید بامردم سخنی میگوید وهر نفس طریق مطلوبی میپوید اگر قرا یوسف را میفرستاد وقلعه کماخ رابگماشتگان میداد آن مملکت بسلامت میماند الحمدالله که بی منت او حصار کماخ بتصرف بندگان این آستان درآمد اکنون اورا بگوئید که چون سخن نشنیدی مردانه وار پای ثبات استوار دار ع من اینك رسیدم نگه دار جای •

ذکر نهضت صاحبقران ظفر عطیه بجانب قیصریه وانکوریه و نزدیك رسیدن قیصر وتعبیه سپاه ولشگر

صاحبقران هفت کشور درصحرای سیواس جبه دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت آنگاه قلعه هاروك رافتح کرده عنان عزیمت بصوب قیصریه برافراشت وبعدازوصول رعایت رعیت آن بلده فرموده سپاه ظفر پناه رابه برداشتن ذخیره اشارت نموده ازآنجا سه منزل بطرف انکوریه رفته روز چهارم اراضی شهر معسکر نصرت بهر گشت ودر آن مرحله ازقراول خبر آمد که سیاهی سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته لشگریان روی سوی دشمن بتوره فرود آمدند وطریقه حزم مرعی داشته گرداگرد اورادو خندق کندند و بچرومند مستحکم گردانیدند ورایت

نصرت آیت ازآنجا نیزدرحرکت آمده‌چون سایه وصول برقیصریه انداخت یعقوب‌نامی که کوتوال آنحصار بود برج وباره مضبوط‌ساخت و دروازها فروبسته ابواب‌عناد باز گشاد بهادران‌موکب ظفرشعار روی جلادت بحصارآوردند وآغاز انداختن سنك وتیر وتفنك کردند درآن‌اثناخبررسید که ایلدرم‌بایزید بچهارفرسخی اردوی عالی‌منزل گزیده بنابراشارت علیه‌سپاه‌دست ازجنك انکوریه بازداشته یك اسب تاختن‌پیش رفتند وآب رادرعقب گذاشته بتوره‌فرود آمدند ودرآنشب لشکرمنصور از هجوم سپاه‌روم دغدغه تمام‌داشت وازوقت‌جولان جیش‌درفضای سپهرتازمان طلوع‌ترك رومی روز نقش‌خیالات عجب‌برلوح خاطرمینگاشتند چه‌ایلدرم بایزید‌لشکری‌داشت درغایت کثرت واستعداد و همگی اوقات ایشان‌مصروف غزا وجهاد و سپاه امیرتیمورگورکان ازمدت سه‌سال باز لاینقطع درسفر بودند وبادشمنان قوی‌دست‌درکمرزده شهروکشور میگشودند وصاحب‌قران سعادت‌قرین بیشترشب را بتضرع‌وزاری گذرانیده ازحضرت باری یاری میطلبید ودروقت‌تباشیرصبح صادق که رایت‌زرکاری آفتاب شرقی انتساب درفضای‌سپهرزنکاری بلند گردید ع‌میان‌بست برقصد بدخواه‌چست‌وبرباره کوه پیکرنشسته بتعبیه جنودفیروزی اثرمشغولی فرمود ودلاوران جوشن‌پوش ومبارزان‌پرجوش وغروش فوج‌فوج مصرع چودریای‌جوشان بهنگام موج‌درجنبش‌آمدند وازاشعهٔ اسنه دیدهٔروشنان فلك‌خیره‌شدو ازهیجان‌کرد وغبارآئینه‌آفتاب تیره‌گشت پشت‌استظهاربرانقارسپاه نصرت‌شعارازصولت میرزاشاهرخ وامیرزاده خلیل‌سلطان‌قوت‌گرفت وازتهور امیرسلیمان شاه‌و امیریادگار اندخودی و رستم‌طغابیوغا و سونجك بهادر و دولت تیمور موادا‌عتضاد سمت تضاعف پذیرفت وقبیل ایشان میرزا سلطان حسین بود وعلی سلطان تواجی ومرسی وتوموغاء ودرجوانغارلشگر فیروزی اثار علم‌شوکت و اقتدار میرزا میرانشاه بذروه مهر و ماه رسید و نیروی شجاعت امیر شیخ نور الدین و امیر برندق وعلی‌سلطان قوچین ومبشروطهرتن وحاجی‌عبدالله‌عباس وسلطان سنجر وحاجی سیف‌الدین وتابان شیخ ابراهیم شروانی آنجانب را مزیدومکنت بخشید وقبیل‌ایشان امیرزاده ابابکروامیر جهانشاه وامیر قرا عثمان وتوکل برلاس وپیرعلی سلدوز بود ومساهچه‌رایت خورشید پرتو صاحبقران کواکب مواکب ازمطلع‌قول طلوع نمودوجمعی کثیر ازاعاظم شجعان جنگجوی واکابر دلیران بهرام خوی بسایهٔ چتر همایون فال استظلال جستند بیت شد آراسته‌قلب‌محشرنهیب ☆زبیژن‌عنانان بهمن‌رکیب☆ وهراول‌قول امیرزاده‌محمدسلطان وامیرزاده پیرمحمد عمرشیخ‌وبرادرش‌امیرزاده اسکندروامیرشمس‌الدین‌عباس‌وامیرشاه ملك والیاس خواجه‌وشیخ‌علی بهادر وزمره‌دیگرازاهل تهور قرارگرفتند وامیر تیمور صاحبقران چهل‌قشون آراسته‌درپیش‌خویش بازداشت تاکه‌درهرطرف بکومك احتیاج افتد فوجی‌از پردلان را بدانجانب فرستد وچندزنجیر فیل‌فلك‌شکوه مندبیستون‌مانندرا که‌ازبقایاء کرایم غنایم هندوستان‌بود کجیم‌انداخته وباسلحه واسباب‌رزم مکمل‌ساخته

بر بالای هر یك فوجی از اصحاب قبضه که خدنك ایشان بسان تیر قضا هرگز خطا نشدی معدو مهیا گشتند و مقدم بر صفوف جنود ظفر درود بایستادند القصه تعبیه ملازمان عتبه علیه بترتیب و آئینی صورت بست که پیکر ظفر واله و شیفته و پرچم اعلام ایشان شد و توسن سپهر بدلگام بکام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت **نظم** سپاهی بر آراست صاحبقران ٭ که لرزید از هیبتش آسمان ٭ سراسر کماندارو شمشیرزن ٭ بجان رزمخواه و بدل تهمتن ٭ زره پیرهن کرده آهن قبا ٭ در آهن نهان گشته سر تا بپا و از آن جانب ایلدرم بایزید بترتیب و آراستن سپاه قیام نمود و درمیمنه پسر برلاس افرنجی را که برادرزنش بود با بیست هزار مرد شمشیر زن بازداشت و نشان ایشان مجموع متلبس بلباس آل عباس بودند و درمیسره پسر بزرگتر خویش را مسلمان چلبی با لشگری کثیر از رومیان جلادت نشان تعیین کرد و خود در قلب جای گرفته سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر داشت و محمد چلبی که ارشد اولادش بود و به کرشیخی مشهور شده بود با سایر امراء متهور مثل بالقوج پاشا و علی پاشا و عیدبیك و تمورتاش و فیروز و عیسی بیك و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و تنکری برمش و احمد و محمدی و مقبل و غیر ایشان از شجعان پردل درمواضع مناسب قرار گرفتند **رباعی** دو لشگر نگویم ز آهن دو کوه ٭ بدوران نمودند فروشکوه ٭ میان دو دیوار آهن نما ٭ یکی کوچه آمد ز شهر فنا

ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و گرفتار شدن قیصر بتقدیر پروردگار مجید

صباح روز جمعه ۱۹ ذیحجه سنه اربع و ثمانمائه با بن ترتیب و آئین آن دو بادشاه پر خشم و کین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از بادصرصر در تموج آمده غریو سورن و نفیر باوج فلك اثیر رسانیدند و صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و مرغ تیر از آشیانه کمان برواز آغاز نهاده سپر چین قهر در ابرو افکنده سخت روئی پیش آورد و شعله سنان بپهلوی پهلوانان زبانه کشیده زبان طعن دراز کرد و شمشیر نهنك آهنك رخنه دراساس حیات جوانان انداخت و گرز گران سنك سر گردن کشان نرم ساخت **نظم** چکاچك شمشیر برنده فرق ٭ زمین را بدریای خون کرد غرق ٭ بساخون که از تارك اهل روس ٭ بر آورد سر همچو تاج خروس ٭ چنان ریخت کوپال بر مرد جنك ٭ که گوئی ابابیل می ریخت سنك و در آن روز نخست میرزا ابابکر یکران مسابقت در میدان مبارزت رانده از قبیل برانغار سپاه نصرت نصرت شمار برجوانغار مخالفان تاخت و از زخم پیکان تیر خدنك اساس ناموس مسلمان چلبی را چون آبکینه حلبی از ضرب سنك درهم شکست و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان نیز بر آنجانب حمله کرده دست چپ رومیان را برهم زدند و محمد چلبی که ولدارشد

قیصر بود وبه کرشجی اشتهار یافته بوددرآن معرکه ستیز وآویز بسیار اظهـار نمودو
چون دانست که مقاومت باسپاه منصورمقدوراو نیست پشت برمعرکه کرده بطرفی بیرون
رفت وامیرزاده محمدسلطان بفرمان صاحبقران کشورستان بمددجوانغار شتافته برق تیغ
جهانسوزش برفرق برانغاردشمنان تافت وبرلاس افرنجی دربرابر شاهزاده دست باستعمال
آلات قتال برده چندکرت ازهردوطرف کروفر بوقوع انجامید **نظم** گهی تنددریـای
توران زموج ☆رسانید آسیب طوفان باوج ☆گهی آتش رومیان گشت تیز☆بعیوق بر گرد
دودستیز ☆ آخرالامر آثارضعف درجانب رومیان عیان گشت وصاحبقران گیتی ستان تمامی
اعیان سپاه نصرت نشان را فرمود تابیکبارجنگ پیش برند وشاهزادگان وامرا جمله حمله
کرده **بیت** دولشکر بیکدیگر آمیختند ☆ زگیتی قیامت برانگیختند سحاب تیغ ازبسکه
باران خون افشاند گرد ازفضای معرکه هیجا فرونشاند وشعله سنان جـان ستان چنان و
چندان برافروخت که مرغ روح کشتگان رادرجوف هوا پربسوخت **بیت** سنان آتش کین
برافروخته ☆ پرمرغرا درهوا سوخته درآن حین امیرزاده رستم نشان محمدسلطان شش
قشون ازرومیان را که برزبرپشته ایستاده بودند رانده بجای ایشان برآمد وایلدرم بایزید
باسپاه قول برشاهزاده حمله کرده واورابپایان دوانده خودبرآن بلندی بایستاد ولشکر
روم را بچشم احتیاطدرآورده بیشتر ایشان را عاجز وپریشان یافت وحیرت برقیصرمستولی
شده باردیگر سواروپیاده بسیار بوی پیوستند وامیرتیمور گورکان ایلدرم بایزیدرا بر
آن بلندی دیده باتفاق میرزا شاهرخ ومیرزا میرانشاه وامیرزاده سلطانحسین و امیر
سلیمانشاه بدانجانب تاخت وجریك منصور آن پشته را احاطه نموده قیصر تاآخـر روزپای
جلادت وثبات بیفشرد وبهنگام غروب که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله ومقاتله
عاجز گشته ترك ستیز گفت وراه گریزپیش گرفت وچون سیل عرم ازآن بالا روی بشیب
آورده سپاه منصورکوچه دادند ودست بتیروکمان برده شیه آغاز کردند **بیت** شپاشاپ پیکان
الماس گون☆ بدریا رسانید سیلاب خون وقیصر بسان بادصرصر ازآن دریای خونخوار
خودرا بکنار کشیده بسرعت هرچه تمامتر مسافت می پیمود وسلطان محمود خـان بافوجی
ازبهادران بتکامیشی ایلدرم بایزیداسب برانگیخته بوی رسید واورا گرفته دروقت عشا
بدرگاه پادشاه مظفر لوا آورد **بیت** رساندش هژبر کیانی کمان ☆ بدرگاه صاحبقران زمان
درظفرنامه ومطلع السعدین مسطوراست که چون صاحبقران منصور شنودکـه قیصررادست
بسته بسده سینه حاضر گردانیده اند فرمودتادست اوراگشاده بتعظیم واحترام هرچه تمامتر
درآورند ودرمقامی لایق نشانند اماحضرت مخدومی مرحومی ابوی در روضة الصفا از
والدبزرگوارخویش سیدخاوندشاه رحمة الله نقل نموده اند که سیدی احمد ترخان که درآن
شب یکی ازحاضران مجلس صاحبقران بودگفت ایلدرم بایزید رادست بسته ببارگاه خجسته
درآوردندوآنحضرت نخست قیصرراسخنان درشت گفت آنگاه فرمود تادست او راگشاده
بنشاندند وباتفاق مورخان امیرتیمور گورکان درآن محفل بزبان عتاب ازروی رفق قیصر

راگفت هرچند ظهورخیروشر منوط ومتعلق باراده قادرمختار وخالق بشراست امادرعالم اسباب موجب این همه محنت که بتورسیده توخود کردهٔ زیرا که درقبول جزئیاتی که ازتو التماس کردیم اگرمضایقه نمی فرمودی بین الجانبین طرین موافقت مرعی می بود و بواسطه عبور موکب منصور گرد ملال برساحت احوال سپاهی ورعیت این دیار نمی نشست ومع ذالك همکنان را معلوم است که اگرقضیه برعکس واقع می شد وتراظفر ونصرت دست میداد ازآثارسخط وغضب توچه امور ناملایم درباره من ومنتسبان بوقوقوع می انجامید اکنون بشکرانه این فتح وفیروزی درحق تو و اولاد توجز نیکوئی نخواهم اندیشید هیچ باك مدار ودغدغه بخاطرراه مده ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف شده زبان بدعاوثنا برگشاد وامیرتیمور گورکان مراحم خسروانه شامل حال قیصر گردانیده خلعتی پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانید وبوعده های جمیل دل پریشان اورا جمع ساخت ایلدرم بایزید چون آن عواطف واشفاق مشاهده فرمود ومعروض داشت که فرزندانم مصطفی وموسی درمعرکه بامن بودند امید آن که ملازمان درگاه بتفحص حال ایشان مشغولی فرمایند وهرکدام را زنده یابند بمن رسانند ودرساعت تواچیان بفرمان حضرت صاحبقران باطراف وجوانب تاختند وبعداز چندروزموسی راپیدا کرده بآستان اقبال آشیان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران قیصرزاده رانیز خلعت فاخره پوشانید ونزدپدر فرستاد ودرآن ایام نزدیك به بارگاه فلك اشتباه خرگاهی بتکلف جهة قیصر برافراشته بودند وحسن بیك برلاس وبایزید جمپای بمحافظتش قیام می نمودند.

ذکرشمهٔ ازاحوال ممالك روم و انتقال قیصر و امیر زاده محمد سلطان بجوار مغفرت حی قیوم

چون امیرتیمور گورکان ازهجوم سپاه روم فراغت یافت قرین فتح و نصرت درمرغزار انگوریه نزول اجلال فرمود و یعقوب کوتوال کلیدقلعه انگوریه بآستانه علیه آورد ومال امانی ازآن بلده بحصول پیوست وهمدران ایام فرمان همایون نفاذیافت که امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده ابابکر وامیرجهانشاه وامیرشیخ نورالدین وامیرسونجك بمیرسا که در آن زمان تختگاه قیاصره بود روند وامیرشیخ نورالدین اموال وخزاین ایلدرم بایزید را ضبط کرده وامیرزاده محمد سلطان باسایرهمراهان تاکنارآب اسریقه تاخت کنندوایضا حکم شد که سلطان محمود خان وامیرزاده اسکندر وامیرزاده سلطانحسین وامیرسلیمان شاه ورستم طغایبوغا وسیدخواجه وپیرعلی سلدوز حسب الحکم عازم قوینه وآق شهروقرا حصار وعلانیه وعدالیه کردند واین هردوطایفه متوجه مقصد گشته بهرجا رسیدند کمال اقتدارظاهر گردانیدند وامیرزاده محمدسلطان تاکنارآب اسریقه تاخت کرد وپسر کلانتر قیصر امسلمان چلبی راکه بآنجا گریخته بود وغلبه ازگریختگان فراهم آورده

بگریزانید تا از آب بغاز گذشته باسریقه رفت وکوچش اسیر شده بدست افتاد و امیرزاده محمد سلطان مظفر ومنصور باغنایم نامحصور مراجعت نموده ودرمرغزار نیکی شهر قرار گرفت ودرآن اوان زن ودودختر قیصر ودختر سلطان احمد جلایر که در نیکی شهر پنهان شده بودند بدست عساکر امیرشیخ نورالدین افتادند وسلطان احمد چنانچه سابقا مسطور گشت از بغداد بروم رفته بود وقرا یوسف نیز دروقت طلوع ماهچه الویه علیه برافق قیصریه از برسا بطرف حله شتافته بود القصه چون امیرشیخ نورالدین از ضبط اموال برسا غارت وتاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزیدرا بامنکوحهٔ اودستنه بنت برلاس افرنجی ودخترش باردوی همایون برد وحسب الحکم نزد قیصر فرستاد ودرخلال آن احوال سلطان محمودخان در کیجیك یرلغ وفات یافت وامیرتیمور ازشنیدن ماجراء مصیبت زبان بکلمه استرجاع بگشاد وازبرای ترویح روح او خیرات وصدقات بفقرا و مساکین داد وفرمان فرمای بلاد وعباد ازنواحی انکوریه کوچ فرموده صحرای سوری حصار را از نزول همایون غیرت افزای قلعهٔ فیروزه کارگردون ساخت ودرآن ایام امیرزاده خلیل سلطان وامیرمبشر ودولت تیمور را بسرحد ترکستان ارسال داشت وچون امیرآقبوغا درهراة وفات یافته بود امیرمضراب جاکورا بجای اوروان فرمود آنگاه ماهچه رایت آفتاب عطیه ازسوری حصار درسیر آمده پرتووصول برکوتاهیه انداخت وبنابرآنکه آن بلده بلطافت هوا وعذوبت ماءموصوف بودمدت یکماه مضرب سرادقات عزت گشت بعدازآن امیرتیمور گورکان عزم تنقورلغ فرموده ازکوتاهیه نهضت نمود وچون بحوالی التونتاش رسیدروزی بزم عیش ومجلس عشرت درغایت آراستگی مرتب گردانیدوایلدرم بایزید رامنظور نظر مکرمت ساخته بدان صحبت جنت صفت طلبید وچون دوری چند گذشت و دماغ حضرت صاحبقرانی از نشاءمی ارغوانی گرم گشت اصناف الطاف درباره قیصر اظهار فرمود ازآنجمله یکی تفویض سلطنت مملکت روم بود وبعدازآنکه خاطر خطیر خسرو جهانگیر ازتمهید بزم عیش باز پرداخت باردیگر پرتواهتمام برسرانجام مهام جهانیان انداخت ومولانا بدرالدین احمد ولدشیخ شمس الدین محمدجزری رابرسم رسالت بجانب مصرفرستاد وبملك فرج پیغام داد که میباید خطبه وسکه درآن دیار باسم والقاب همایون ماآرایش یابدواتلمش ازقیدنجات یافته بدینجانب شتابدوالاهمای لوای کشورگشا بعداز مراجعت ازولایت روم متوجه آن مرز وبوم خواهدبودومقارن آنحال ایلچی تاکورحاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهاریافته بدرگاه عالمپناه رسید واشرفی بیشمار وتحف بسیار بگذرانید وخبر اطاعت فرستنده خودبعرض رسانید وصاحبقران منصوراورا خلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت وچون موکب همایون درتنقورلغ نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که درزمان ایلدرم بایزید منصب ارجمند قضارا باشغل خطیر وزارت جمع کرده بوداز پیش پسرش مسلمان چلبی برسم رسالت آمده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاهانه رقم عفو برصحیفه جریمه قیصرزاده کشد قدم از

سر ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور شیخ‌رمضان رامنظورنظر کیمیا اثر گردانیده گفت امسلمان رابگوی که آنچه درپرده‌غیب مسطور بود بظهور آمد اکنون مضی مامضیٰ ع که گفته‌اند بزرگان که‌ازگذشته نگویند بیدغدغه باینجانب می باید آمد تاغبار مخالفت از آئینهٔ موافقت سمت انجلا پذیرد وشیخ رمضان بانعام کلاه وکمر و اسب وزر محفوظ و بهره‌ورگشته رخصت‌معاودت یافت وچون‌حریف‌خویف آغاز دم‌سردی کردولشکر برد دست‌برد بغارت‌باغ‌وبستان برآورد صاحبقران‌کامران بتعیین یورت قشلاق‌اشتغال‌فرموده قاصدی‌نزدامیرزاده‌محمد سلطان‌فرستاد که‌رایت‌ظفر آیت‌بجانب‌دست‌راست برافرازدوهر کس سرخلاف‌داشته باشد از بنیادبراندازد ودرشهرمغنی‌سپاه‌قشلاق‌کند وشاهزاده‌حسب الفرموده بآنطرف‌رفت ویورت قشلاق میرزاشاهرخ که‌درجوانغار بود ولایت کرمیان ایلی‌مقررشد وماهچهٔ اعلام‌نصرت انجام ازتنقورلغ درحرکت آمدوبعدازقطع منازل‌شهر تیره‌راکه‌از مشاهیر بلاد روم است مانندقلعه گردون روشن‌ساخت ومدتی آن‌مقـام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام‌شد وسلطان عیسی حاکم ماردین که از کرده پشیمان گشته بود درآن‌منزل بپای‌اعتذار بآستان سپهر اقتدار آمد ومیرزا شاهرخ متقبل‌شفاعت ومتعهد عنایت‌شده اورا درلباس گناه‌کاران‌سر برهنه‌بپای‌تخت‌صاحبقرانی آوردوالتماس عفو کرده امیرتیمور گورکان ملتمس‌شاهزاده‌را مبذول‌داشته جناح مرحمت برسر حاکم ماردین بگسترد وقامت‌قابلیتش‌را بخلعت خاص‌بیاراست وتاج‌وکمر انعام‌نمود ودختراو رانامزد امیرزاده ابابکر فرمودودرآن‌زمستان که‌داخل‌شهورسنه خمس وثمانمـائه‌بود بمسامع علیه‌پیوست که‌درکناردریا حصنی‌است بغایت‌حصین وسه‌طرف‌آن‌بآب دریااتصال داردویکجانب بخشکی وجمعی کثیر ازکفار فرنك آنجامی‌باشند وآن‌قلعه‌را ازمیر می خوانند ودرمواضع متبرکه میدانند وبمسافت یك‌اسب تاختن ازآن‌حصار دوقلعه‌دیگـر است برسر کوهی ومسکن مسلمانان‌است وآن‌را نیزازمیر می‌نامند ومیان‌اهالی ازمیر مسلمانان وکبران دایم‌نیرّان قتال اشتعال‌دارد وبنا برآن‌که فرنگیان را بنگاه داشتن ازمیرکبران‌اهتمام‌بسیاراست‌تاغایت هیچکس ازسلاطین اسلام برآن قلعه دست نیافته است‌وچون‌برتوشعورصاحبقران‌مؤیدمنصوربرچگونگی‌حالات آنقلعه‌افتاد عرق‌عصبیت‌در حرکت‌آمده‌بدانجانب‌شتافت‌ودرعرض‌دوهفته‌ازمیرکبرانرامسخرساخته کفارراپدارالبوار فرستاد وحصار رابازمین هموار گردد وغایت‌استواری ازمیروایام محاصره آن‌ازین‌قطعه که‌درظفرنامه‌مسطوراست بوضوح‌میپیوند **قطعه** ازمیرخراب‌گشت ازمیر✲ تیمورمؤید جهان‌گیر وآن‌قلعه که‌هیچ‌شاه‌نفکند✲برکنگره‌اش کمندتسخیردرجنك که‌هفت‌سال‌قیصر✲ ننشاندبران غبارتغییربگرفتن وکندنش‌زبنیاد ✲ زین‌شه‌بدوهفـته یـافت‌تیسیر اینـست کمال‌کامکاری ✲ بازوی قوی وحسن تدّبـر و چون صاحبقران کشورگیر ازمهم‌ازمیر گبران بازپرداخت تقویت متوطنـان ازمیرمسلمانان‌را پیش‌نهاد همت‌عالی نهمت ساخت وایشان را اسلحهٔ بسیار وآلات وادوات بیشمار بخشید تا اکرکفـار فرنك بعزم جنك

متوجه ایشان کردند درمقام‌مقابله ومقاتله توانند آمد ودرتضاعیف اینحالات شیخ‌رمضان کرت دیگراز نزد امسلمان چلبی بدرگاه‌فلك اشتباه آمد و پیشکش بسیار از اسبان راهوار وجانوران‌شکاری واقمشه‌نفیسه ونقود نامعدودهمراه آورد وبوسیله امراءعظام شرف بساط بوسی صاحبقران گردون غلام‌در یافت کیفیت اخلاص و دولتخواهی امسلمان رابشرف عرض‌رسانید ومنظور نظـر عنایت ورعایت گشته فرمان‌همایون نفاذ یافت که حکومت تمام‌ولایت اسریقه و توابع ومضافات مخصوص بقیصرزاده باشد و در ین‌باب یرلیغ‌جهان مطاع بالتمغاء همایون رسید وشیخ‌رمضان بانعام خلعت فاخره واسب‌مکمل بزین‌زر سرافرازشده رخصت انصـراف ارزانی یافت وهمدرآن ایام ازپیش‌پسر دیگر قیصرعیسی‌چلبی رسولی قطب‌الدین نام‌بپایبوس صاحبقران آفتاب احتشام رسید واونیز نوازش یافته بازگردید آنگـاه رایت ظفرپناه ازازمیر مراجعت کرده سایه التفات بر تسخیر حصارالغ یرلق انداخت و دراثنـاء جنك وجدال تیری بسینهٔ امیرجلال الاسلام رسیده شهید گردید وهمان لحظه قلعه‌مسخر گشته تمامی‌مردان آنجائیرا بقتل رسانیدند وعیال واطفال دراسیری افتادند والغ یرلق باخاك‌راه یکسان شد بعد ازآن اکسری وزونسبین نیز بیمن توجه‌صاحبقران‌ظفرقرین مفتوح گشته‌حکم‌سایر قلاع آنحدودگرفت ودرآن‌اثناازپیش‌امیرزاده‌محمدسلطان‌پسر مبشر بخدمت‌صاحبقران‌ستوده‌مآثر رسیده‌عرض کردکه‌شاه‌زاده‌راعارضه‌قوی‌طاری‌شده‌است‌وازین‌جهة‌دغدغه بخاطر انورراه یافته آبان‌را برجناح استعجال باردوی امیرزاده‌محمد سلطان‌فرستاد که‌کسی دانسته بفرستدتاکیفیت حـال‌راکماینبغی بازنماید وموکب‌جهانگشای ازطاهرنسبین بطرف‌آق‌شهر در حرکت آمده درخلال‌این‌احوال قیصرسعید ایلدرم بایزید درروز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس وثمانمائه درآن‌شهر بمرض‌خناق وضیق‌النفس درگذشت‌وامیرتیمور گورکان‌دراثناء راه این‌خبرشنیده بغایت محزون ومتالم‌شدومقارن‌آن‌حال دانه خواجه‌ازپیش امیر زاده محمدسلطان آمدوتقریر کرد ومولانافرج طبیب‌شاهزاده رامسهلی‌داد ومفیدنیفتاد بلکه مددعلت‌شده مرض‌بصرع انجامید ملال‌خاطرهمایون سمت‌ازدیاد پذیرفته‌دانه‌خواجه‌را دو اسبه بازگردانید که‌تارسیدن موکب فرخنده بدانجانب‌خبری دیگر بیاورد وبنفس‌نفیس بآق‌شهرشتافته ازغایت عاطفت‌بازماندگان ایلدرم‌بایزیدرادلجوئی نموده جامها پوشانیده وبسرش موسی‌چلبی رابخلعت خاص‌وکمرشمشیر مرصع وترکش بند وبار طلا اختصاص دادویکصد سراسب بادپای‌بوی‌بخشید ویرلیغ‌موشح بالتمغای همایون کـرامت نمود و فرمان‌فرمود که‌قیصرزاده‌نعش پدرخودرا که‌درآق شهر بامانت گذاشته بودند بـآئین سلاطین به برسابردودرعمارتی که‌خاص ازبرای این‌معنی ترتیب‌داده بودند دفن کنند و چلبی برآن‌موجب بتقدیم‌رسانید وامیرتیمورگورکان آغرق رادرآق‌شهر گذاشته برجناح سرعت سواروروی باردوی امیرزاده محمدسلطان‌آوردو بعدازوصول بمقصد شاهزاده‌را چنان ناتوان‌یافت که‌مجال‌تکلم نداشت وازاین‌جهت ملالی‌عظیم بر باطن‌حضرت‌صاحبقرانی

مستولی شده همدران روز بیماررا درمحفه خوابانیده کوچ فرمود وچون سه مرحله ازقرا حصار گذشته فرود آمد درهیجدهم شعبان سنه خمس وثمانمائه که آفتاب در آخر درجه حوت بود مرغ روح امیرزاده محمدسلطان ازقفس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود وازوقوع این حادثه کبری صاحبقران سعادت انتما عنان اصطبارازدست داد ولآلی آبدار ازلجه دیده فروپاشید وفریادو فغان امیر ووزیر وصغیرو کبیر بایوان کیوان رسید **بیت** سران ملک پیراهن دریدند ٭ دم ویال ستوران را بریدند وآخرالامر همه بقضارضا داده بتجهیزو تکفین شاه زاده مغفرت قرین مشغول گشتند وجسدش رادرتابوتی نهاده و تابوت را در محفه تعبیه کرده حکم شد که امیرالیاس خواجه بادویست سوار ازاعیان روزگار آن گوهر نفیس را بسلطانیه برد ودرمزار بزرگوار قیدار پیغمبر علیه السلام بصدف خاك سپارد مدت عمر امیرزاده محمدسلطان بیست ونه سال بودویکی ازفضلادرتاریخ **آنواقعه** این رباعی نظم فرموده **رباعی** بگذشت بهیجدهم زماه شعبان٭سلطان جهانیان محمدسلطان ٭چون نور قبره کنی جمع بنام٭ تاریخ وفات کرددت جمله عیان.

ذکر رسیدن ایلچیان مصر بآستان اقبال آشیان امیر تیمور گورکان وبیان مراجعت رایت نصرت نشان بصوب عراق وآذربایجان

چون مولانا بدرالدین محمد وسایر فرستادگان امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملك ناصر لقب یافته بود برفتح روم واسیری قیصر وقوف یافته بیقین دانست که درمخالفت صاحبقران وافر حشمت صرفه ندارد بنابر آن ایلچیان را باصناف الطاف نوازش کرده باطلاق اتلمش فرمان داد بلکه اورا بیارگاه خودطلبیدومراسم تعظیم بتقدیم رسانید وازتقصیرات سابقه عذرخواهی نمود ودرتمام بلاد مصروشام خطبه وسکه باسم صاحبقران گردون مقام آراسته اتلمش را بادوکس ازاعیان ملازمان خویش احمد وآقته نام بجانب سده سدره مقام روان ساخت وبرسم پیشکش اموال وافرونقود نامعدود و عقود جواهر ورخوت واقمشه فاخر وشمشیرهای مصری واسبان تازی ارسال داشت وقبول نمود که بعداز این باج وخراج بخزانه عامره رساند واتلمش با همراهان در نواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت قرین رسیده زمین عبودیت بلب ادب ببوسیدند وتبرکات سلطان مصر را گذرانیده کیفیت اطاعت اورا بعرض رسانیدند آنحضرت اظهارعواطف و اشفاق نموده فرمود که چون ملك ناصر درصغرسن ازحجرتربیت پدرمهجور گشته رعایت حال او برذمت همت پادشاهانه واجب میدانیم هرآینه چون برجاده اخلاص ثابت قدم باشد ملتمسات اورا بعز قبول رسانید چنان خواهیم کرد که بفـراغبال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین الشریفین زادهماالله شرفاً وتعظیماً وتکریماً اقدام فرماید واحمد واقته را

بانعام وخلعت وزرو کلاه و کمر اختصاص دادو مصحوب ایشان جهت ملك فرج تاج وقباو کمر مرصع فرستادوچون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت ازملك روم جزم فرمود و خاطر انور بر کوچانیدن قوم قرا تاتارقرار گرفته الویه ظفر عطیه بجانب یورتهای ایشان که درصحرای اماسیه واراضی قیصریه بود حرکت نمود و قرا تاتار قومی اند از اتراك که هلاکوخان ایشان را از مغولستان بایران آورده بود وجهة شرارت نفس بمملکت روم فرستاده وآن قبیله سی چهل هزار خانه وار بودند ومواشی ومراعی راغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون ماهچه رایت همایون پرتووصول برحدودمنازل قراتاتار انداخت دو کس ازکلانتران ایشان اخی ترك ومروت بملازمت شتافته بخلعت طلادوز و کمر زر نگار سرافراز شدند وبرفتن ماوراءالنهر مامور گشته طوعاً و کرهاً زبان بقبول گشودند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان را کرن کرن وجوق جوق ساخته بر امراء تومان تقسیم نمودند و باتمامی گله ورمه کوچانیده روان شدند و برلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس ازایشان گوسفند وچهارپای نخرد تاسبکبار نشوند و خیال فرار نکنند آنگاه عنان یکران صاحبقران گیتی ستان بجانب عراق وآذربایجان انعطاف یافت ومثال لازم الامتثال بسلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرایملك خانم وتومان آغا وچلپان ملك آغا وخانزاده که والده شاه زاده سعیدمحمدسلطان بودباسایر آغایان و شاهزادگان صغار تاحدود قلعه اونیك چتر همایون فال را استقبال نمایند وچون رایات ظفرآیات بسعادت و اقبال ازسیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قـرا عثمان رابصنوف نوازش سرافـراز گردانیده رخصت فرمود که بولایت خودرود دیگران عزم برطی بوادی مواظبت نموده درمرغزار ارزنجان امیرطهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیدوپیشکش کشیده یکدو منزل دیگر همراهی کرده بازگشت ودر ارزروم دری سپهر سلطنت و کامکاری امیر زاده الغ بیك وامیرزاده ابراهیم سلطان وامیرزاده محمدجهانگیروامیرزاده سعدوقاص برسیدندوصاحبقران ایشان رادرآغوش مهربانی کشیده ازدیدن امیرزاده محمدجهانگیر وبرادرش جراحت واقعه جانسوز امیرزاده محمـدسلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحبقران کامکار فرودوید و حضرات عالیات در اونیك بموکب همایون پیوسته آن واقعه هایله را بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده شنوانیدند وستر علیا مانند ماهی درشبکه مضطرب گشته بروجهی تضرع وزاری و گریه وبیقراری نمود که فلك زنگاری اگر توانستی بردردلش اشك گلگون می افشاند و تمامی آغایان لباس سوگواری پوشیده بموافقت خانزاده بر پلاس ماتم نشستند و تعزیتی در غایت عظمت داشته وجهت ترویح روح شاهزاده سعید بختمات کلام ملك علام و اطعام ضعفا و ایتام قیام واقدام نمودند بعدازآن فرمان عالیشأن نفاذیافته ومردم ازشعار ماتم بیرون آمدند وعواطف خسروانه همه را باعزاز واکرام خلعت وانعام بنواخت وجهت احراز مثوبت عزم یورش گرجستان را پیشنهاد همت ساخت.

ذکر نهضت رایت نصرت‌نشان بصوب ولایت گرجستان وتفویض ایالت بعضی از ممالك بشاهزادگان عالیمکان

چون ماهچه لواء کشور گشای از ممالك روم باز گشته پر تو وصول برحدود گرجستان انداخت وملك گرگین باقدام اخلاص وعبودیت موکب همایون را استقبال ننمود وعصبیت دین وغیرت پادشاهانه باعث آن شد که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف منکول روان گشت ودر آن ولا پسر آقبوقا گرجی باتبرکات لایقه بدرگاه عالمپناه رسید ومتعاقب او کوستندیل برادر ملك گرگین نیز ساحت آستان دولت آشیان را مقبل و ملثوم گردانید و همچنین در هر منزل سروران و حکام بخدمت می شتافتند وپیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه اختصاص مییافتند وچون حوالی منکول محل نزول همایون گشت نظر مرحمت صاحبقرانی برحال امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ افتاده بار دیگر حکومت شیراز باوسمت واختصاص پذیرفت وامیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زرد این خبر شنیده عازم اردوی همایون گردید ودر منزل خانسار از اعمال جر یادقان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت اصفهان را بتو عنایت فرمودیم آغرق را بدان بلده فرست و خود بوروجرد رفته قلعه ارمیان را بحال عمارت باز آورد وهمدران مرحله میرزا پیرمحمد ومیرزا رستم بایکدیگر ملاقات کرده هر يك روی باولکاء خود آوردند وامیر تیمور گورکان بعداز آنکه در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دارالسلام بغداد گشته ایالت ولایت عراق عرب را تاواسط وبصره وکردستان وماردین وسایر قلاع آنحدود بامیرزاده ابابکر عنایت کرد وفرمود که شاهزاده نخست بدیار بکر شتابد ومفسدان آنجائی را بتیغ سیاست نیست گردانیده درفصل پائیز بعراق عرب رود وشر قرایوسف که در آن وقت بر آن دیار مستولی بود مندفع ساخته درعمارت وزارت دارالسلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد وشرح استیلاء قرایوسف بر عراق عرب آنست که چون اودر برساخبر وصول موکب صاحبقرانی را بقیصریه استماع نمود هراس بیقیاس برضمیرش راه یافته بطرف عراق عرب شتافت واحشام تراکمه راجمع آورده درصحرای هیت بنشست وسلطان احمد که در آن اوان باز ببغداد آمده بود بحله پیش پسر خود سلطان طاهر رفت وآغا فیروز را که جملة الملك سلطان طاهر بود بگرفت وبدین جهت پسر از پدر متوهم شده باتفاق امراء عظام محمد بيك وامیر علی قلندر میکائیل وفرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت وبشب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد جسر بریده در آن طرف آب در برابر پسر منزل گزید وکس نزد قرایوسف ارسال داشته اورا بمدد طلبید وقرایوسف بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند وباسلطان طاهر حرب کرده اورا شکست دادند وسلطان طاهر دروقت فرار خواست که

اسب ازجوی بجهاند باجبیه واسلحه در آب افتاده شعله حیاتش فرو نشست بعداز آن سلطان احمد ازصولت قرا یوسف اندیشناك شده ازوی مفارقت کرده بیغداد رفت وقرا یوسف متعاقب لشکر بدارالسلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید وسلطان احمد در گوشهٔ خزیده شخصی قرا حسن نام اورا بدید ودرشب بردوش گرفته قرب پنج فرسخ ببرد آنگاه بحشمی رسیدند وگاوی گرفته سلطان احمد بر آن گاو سوار گشته بتکریت رفت و سارق عمراو برات که در آن دیار بود چهل سر اسب واز نقد واسلحه آنچه توانست پیشکش کرد وسلطان احمد مغلوکی چنددرهم کشیده از آنجا بطرف شام خرامید وعراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف ماند القصه چون امیرزاده ابابکر بحله رسید وامیرزاده رستم ازوروجرد بموجب فرمان واجب الاذعان بدو پیوست وشاهزادگان دوقول ترتیب داده روی ببغداد نهاده وقرا یوسف ایشان را استقبال نموده بکنار برانغم تلاقی فریقین روی نمود وجنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرا یوسف درمعرکه کشته گشت واو بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده رستم بعراق عجم رفته میرزا ابابکر ببغداد خرامید وبعمارت وزراعت مشغول گردید

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرتین وانجا ازو مراجعت نمودن از گرجستان ظفرقرین سرافراز

چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت گرجستان درآمد و امراء ذوی الاعزاز قری وقصبات آن مملکت را تاخته باردوی همایون پیوستند بمسامع جلال رسید که در آن اراضی بر بلندی که درمیان دودرهٔ عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب آن بلند وهموار ودررفعت برابر فلك دوار واز طرف جنوبی آن جبل شعبهٔ جدا گشته و بارتفاع ازو برگذشته چنانچه ازبالای آن کوه بغیر پای مردی نردبان یا ریسمان وامثال آن برزبر آن کوه باره نمیتوان رفت وآن جبل بجز یك راه باریك پیچاپیچ ندارد وپیرامنش بواسطه تنگی دره جای نزول سپاه ونصب خیام نیست بناء علی هذا جمعی کثیر از گرجیان بی ایمان آن را قلعه ساخته بفراغت نشسته اند وکوتوالی دارند نزال نام وذخیره بسیارجمع آورده اند چنانچه فتح آن حصار منحصر درطول ایام محاصره است امیر تیمور گورکان بعد از استماع این سخنان کمندهمت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین بود انداخته لوای نهضت برافراخت ومردم از آن عزیمت بغایت متعجب گشتند زیرا که با لشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار تیسیر پذیر نبود وباسپاه اندك در میان ولایت یاغی آنمقدار توقف که ذخیره اهل قلعه باتمام رسد مصلحت نمینمود القصه روز جمعه چهاردهم محرم الحرام سنه‌ست وثمانمائه ماهچه علم نصرت شیم سایه وصول بر ظاهر کرتین انداخت و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره ومحاربه کرده از بالای آن کوه تیر وسنك بسان قطرات باران از ابر نیسان ریزان گشت وامیر شاه ملك ودیگر امرا بفرمان صاحبقران مظفر لوا در مقابل آن

حصن حصین دو سه حصار متین بر افراختند تا اگر فتح از روی قهر و غلبه میسر نشود جمعی از لشکریان آنجا نشسته بامر محاصره پردازند و چون یکهفته مهم بجنگ و جدال بگذشت در شب جمعه ۲۱ ماه مذکور بیکجیک نامی از قوم تکریت که در کوه روی نظیر ندارند بر آن سنگ باره یك بز بر دو بنشانی بگشت و باز گشت و هیچکس از گرجیان را بر آن اطلاع نیفتاد و روز دیگر سر گذشت شب را در پایهٔ سریر سلطنت مصیر تقریر کرد رای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم و ریسمان طنابهای قوی تافتند و چوبها سری در یك طناب و سری در دیگری تعبیه کردند و نردبانی ساختند و حکم شد که نخست چهار کس از مکریتیان بران کوه باره بر آیند و نردبان موصوف را فرو گذارند تا جمعی از دلاوران بر آن جبل صعود نمایند و برحسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل نبرد بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق رایت نور افشان برافراخت و گرجیان تاریك دل از خواب غفلت در آمدند یکی از بهادران خراسان که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز بر آورد و تکبیر گفت و محمود نفیرچی نفیر کشید و چون گرجیان از آن حال که درخیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده ازروی ضرورت دست باستعمال آلات قتال بردند و از آنجانب امیر کشورگیر بنفس همایون سوار گشته با طایفه از دلیران روزگار بپای حصار شتافت و مبارزان را بصعود امر فرمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده دود حیرت بدماغ گرجیان کرتین بالا رفت و نمیدانستند که بمدافعه این مردم پردازند یا دفع جمعی را که از بالای آن کوه باره متوجه ایشان بودند پیش نهاد همت سازند و حربی درغایت صعوبت روی نموده آخر الامر برحسب مصدوقة الحق یعلو ولا یعلی مجاهدان دین بر آن کفار لعین ظفر یافتند و قلعه را درحیز تسخیر کشیده نزال کوتوال گرفتار گشت و باسایر یاران بد کردار راه دوزخ پیش گرفت و کلیساهای ایشان ویران شد و شعار شرع شریف در آن دیـار سمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور گورکان بیکجیك و تمامی بهادرانی را که بر آن کوه باره بـالا رفته بودند منظور نظر انعام و احسان گردانید و کامران و سرافراز بجانب ابخاز در اهتزاز آمد و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملك را با دیگر امرا مظفر لوا برسم منغلای پیشتر فرستاده ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را نیست و نابود کرده صوامع و معابد گرجیان را باخاك یکسان ساختند ملك گرگین چون حال بدان منوال دیده دانست که اگر موکب همایون بابخاز درآید یك نصرانی و ارمنی در آن دیار زنده نماند ایلچیان سخن دان باتضرع نامها و پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاد و امان طلبیده جزیه و خراج بر گردن گرفت امیر تیمور گورکان نخست ازقبول ملتمس اوابا فرمود و چون علماء اسلام بانگیز امراء ذوی الاحترام عرضه داشتند که هرگاه این طایفهٔ جزیه بر گردن گیرند تعرض بولایات ایشان شرعاً جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آسا ملازم موکب همایون بود ممنون گردانید و فرمود که بجهة خاطر تو

ازسرجرایم گرگین درگذشتم وایلچیان گرگین رخصت انصراف یافته آنخبر بهجت اثر بوی رسانیدند وبعد ازچند روز بازآمده هزار اشرفی که بشرف اسم ولقب همایون مشرف گشته بودهزار اسب باسبی نفایس اقمشه وکرایم اموال و ظروف واوانی زرین و سیمین و بلورین وقطعه لعلی خوش‌رنك آبدار بوزن هژده مثقال برسم پیشکش آوردند وملتزم جزیه شدند وامیر تیمور گورکان ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت و علم مراجعت از آندیار برافراشت و چون از آب کرعبور کرده دومنزل طی نموده خیال عمارت شهر بیلقان درخاطر عاطر افتاده بجانب قراباغ اران متوجه شد

ذکر بعضی ازوقایع و احوال علی‌سبیل الایجاز والاجمال

درموسم پائیز که اوایل ایام ظهور برودت و سرما بود وابرچون کف کریمان گاه سیم بارو گاه گوهر نثار مینمود خیال تعمیر بیلقان که شهری بود بغایت ویران از خاطر آن بانی مبانی عدل واحسان سربر زد ومهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل برسور وخندق وچهاربازار وبیوتات ومساجد وحمام وبنیادعمارت کرده اطراف آنرا بطناب پیمودند وبرشاه‌زادگان وامرا قسمت نمودند وایشان مراسم اهتمام مبذول داشته لشکریان بجدتمام آغازکار کردند وبیمن توجه‌ضمیر همایون ارتسام‌کاریکه ازدست اقتدار سلاطین ذوی‌الاحتشام درعرض یکسال‌دشوار برآید بمدت یکماه تمام‌شد وبهرام برادرجلال الاسلام بمحافظت بیلقان مأمور گشت وهمدران ایام رای صوابنمای چنان اقتضا کرد که ازرودارس جدولی بریده شود که آب آن‌از بیلقان گذرد تاموجب ازدیاد معموری آن بلده گردد وشاه‌زادگان وامرا درکفایت آن‌مهم مساعی جمیله مبذول‌داشته دراندك زمانی‌جوئی که پنج‌شش فرسخ طول‌وپانزده‌گز عرض داشت ترتیب یافت ودر آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام‌فیروزی نشان‌بود اشراف واعیان ممالك ایران وتوران جهة تهنیت‌فتح روم وتعزیت‌شاه‌زاده سعید مرحوم باردوی صاحبقران گیتی‌ستان آمده بودند و هرروز مجلس گیتی فیروز ازنور حضور جمعی کثیر ازعلماء نحریر و فضلاء روشن ضمیر ازدیاد اضاعت می‌پذیرفت ونکات لطیف وحکایات بدیع میگذشت روزی‌سخن بذکر فضیلت عدل‌واحسان وعلو مرتبت پادشاهان عدالت نشان منجر شده امیر تیمور گورکان نخواست که‌آن مبحث‌بمجرد گفتار اختتام یابد بنابرآن‌ازعلما استفسار احوال ولایات‌وکیفیت معیشت حکام‌وداروغکان فرمود هریك آنچه ازنیك وبدوخیر و شرمملکت خودمعلوم داشتند بعرض رسانیدند وامیر تیمور بتدارك اختلال احوال سابقه اشتغال‌نموده درباب‌رعایت رعیت وزیردستان‌غایت‌سعی واهتمام مبذول داشت وهمدران اوقات صاحبقران خجسته صفات طایفهٔ از اصحاب درس وفتوی راکه بمزید زهد وتقوی

ممتاز ومستثنی بودند باجمعی ازاهل‌دیانت مصاحب ساخته هردو نفر از ایشان رابقطری ازاقطار ممالك محروسه فرستاد تاتحقیق مهمات حکام وعمال‌نموده داد مظلوم ازظالم بستانند وستمکاران را بجزای ایشان برسانند و از وقایع آنزمان دیگری آن بودکه امیرزاده عمر ولد میرزا معزالدین میرانشاه‌که در سمرقند بسرمیبرد برحسب فرمان مطاع متوجه درگاه سپهر ارتفاع‌گشته روزجمعه غره جمادی‌الاولی سنه ست وثمانمائه بشرف پابیوس استسعاد یافت وسبب‌طلب شاهزاده‌آن بودکه ایالت ولایت آذربایجان باتوابع ولواحق برای‌ورویت او تفویض یابدیگرآنکه درآن اوان مولانا قطب‌الدین قرومی‌صدرکه درشیراز برنهج عدالت سلوك نکرده بود مواخذ و مقیدگشت ودست انصاف صاحبقران خجسته اوصاف سجل اعتبار اورادرنوشت تبیین‌اینمقال آنکه درآن اوان‌که رایات نصرت‌نشان متوجه روم بود حضرت‌صاحبقران مولانا قطب‌الدین راجهة استخلاص اموال‌شیراز وافراغ محاسبات‌آنولایت تعیین فرمود جناب مولوی بدانجانب شتافته ببهانه نثار وپیشکش مبلغ سیصد هزار دینارکپکی از رعایا ومحترفات بستاند مولاناصاعدکه درآن زمان ازفارس آمده بوداین‌مضمون‌را بعرض رسانید حکم شدکه شیخ درویش الهی آنجناب رادوشاخه وزولانه‌کرده بشیراز برد و آن وجوه را بتمام ازوی‌ستانیده بصاحبان مال‌رسانند ونوکرش ارغون‌نام‌که بامردم تعدی نموده بود از حلق‌بیاویزد وشیخ‌درویش حسب‌الحکم متوجه‌شیرازگشته چون بمقصدرسیدنخست‌ارغون نام‌را بردار اعتبارکشید وروزجمعه‌که گروه‌انبوهی درمسجد جامع‌عتیق شیراز جمع آمده‌بودند مولانا قطب‌الدین را درپای منبرسنگین بازولانه آهنین و دوشاخهٔ چوبین حاضر ساخت ومولاناصاعد برمنبر برآمده‌شمهٔ ازعدل واحسان حضرت‌صاحبقران بمسامع طوایف انسان رسانید وبیت‌خواجه‌عماد فقیه‌را اندك تغییری‌کرده برین نهج خواندبیت اگرخراب شداین‌مملکت زشاه‌مدان ☆ که نزدمردم داناگناه مولاناست واز اطراف و جوانب غلغله دعا ونثار پادشاه عدالت‌انتما بگوش ساکنان عالم‌بالارسیده فرح وسرور نزدیك ودورمضاعف ومتزایدگردید وشیخ درویش‌درمدت دوماه‌مبلغ سیصدهزاردینار کپکی را بوقوف قضاة وامینان‌مملکت بیقصور وکسور بخداوندان اموال رسانید ودر آن باب‌محضری موشح‌بخطوط اشراف‌واعیان درست‌کرده‌عنان بطرف اردوی‌همایون معطوف‌گردانید ومیرزاپیرمحمدبن عمرشیخ بنداز مولانا قطب‌الدین برداشت واورا بجانب سمرقند فرستاد وپادشاه‌بادین وداد‌چون ازتعمیر بیلقان فراغت یافت‌جهة قشلاق بقراباغ اران شتافت وحکم همایون نافذ شده اکثر امرا و شاهزادگان ولایات برسم قریلتای حاضرگشتند تامهم تفویض ایالت تختگاه هلاکوخان بامیر زاده عمر تمشیت پذیرد ودرآن اثناء منهیان بمسامع‌جاه وجلال رسانیدندکه‌اسکندرشیخی ولد افراسیاب جلابی که‌حسب‌الحکم والی فیروزکوه ودماوندبود خیال‌تمرد وعصیان دارد فرمان‌واجب الاذعان‌نفاذ یافت‌که امیرزاده رستم وامیرسلیمان شاه بکفایت آن‌مهم عزیمت نمایند

اگر اسکندرشیخی رابیرخرد خضر وارهدایت نمایدتا بقدم‌ندم از ظلمات‌ضلالت بیرون آیدکام‌جان اورا ازآب‌حیات‌عنایت شیرین‌سازند واگردرسیاهی گمراهی سرگردان‌ماند پیادگان آنحدودرا جمع‌آورده بنیادش رابراندازند وامیرزاده رستم وامیرسلیمان‌شاه بموجب فرموده عازم گشتند وهم درآن اوقات قدوهٔ اولاد خیرالبریه سیدبرکه ازجانب اندخود وازبلاد ماوراءالنهرخان‌زادگان ترمد ومشایخ اسلام خواجه‌عبدالاول وخواجه عصام‌الدین وخواجه افضل کشی پسران‌شیخ الاسلام کش‌خواجه عبدالرحمن وخواجه‌عبد-الحمیدباردوی‌همایون رسیدند ومراسم‌تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوك‌جبال دبالمه وشهریاران‌گیلان تاآن غایت بسدهٔ سدره منزلت نیامده بودند وبمجرد ارسال‌تحف وهدایا اکتفانموده درآنولا بموجب اشارت علیه امیرزاده‌شاهرخ و اعاظم امرامانند امیرجهانشاه وامیرشیخ ابراهیم شروانی وسید خواجه‌ورستم طغایبوغا بصوب‌گیلان روان‌شدند وبعداز وصول بقزل‌بقاج حکام‌گیلان مبلغی خطیر برسم خراج ارسال‌داشتند وجناب سیادت مآب مرتضوی انتساب امیرسیدرضاکیا باتفـاق امیرمحمد رشتی‌که ازجملهٔ اعاظم حکام‌کیلانات بودند بپایهٔ سریر سلطنت مصیرشتافتند و بزبان انکسار واعتذازباج وخراج قبول‌نمودند ومقررشدکه هرسال بوزن شرع پانزده هزار من‌ابریشم وهفت‌هزاراسب وسه‌هزارگاو فرودآوردند وصاحبقران‌کهترنواز مشارالیهما را منظور نظرالتفات ساخته حکم فرمودکه آنچه ازین جمله رسد سید امیررضاکیا و امیرمحمد باشد از قرار نصف‌مستخلص‌گردانند ونیمه‌را انعام‌دانند وازرسد سایرملوك گیلانات ثلثی معاف‌دارند و سیدرضا کیاوامیرمحمدراضی‌و شاکر و مباهی و مفتخر بدیار خویش‌بازگشتندو مقارن‌آنحال سید ستوده‌خصال امیرسیدبرکه‌برکهٔ ذات‌شریف ازعالم کثیف بازگرفته بریاض قدس‌انتقال نمود وازآن جهته خاطر همایون محزون گشته‌حکم فرمودکه نعش مغفرت مآب را باند خود برده برسم امانت دفن نمایند دیگراز وقایع قراباغ آنکه‌صاحبقران‌تاج‌بخش‌باج‌ستان ایالت‌ولایت‌همدان ونهاوندودر وجردومواضع لرکوچك را بامیرزاده‌اسکندربن عمرشیخ عنایت‌فرمود ودرآخر همـان زمستان‌سلطان عیسی‌حاکم ماردین باردیگر بملازمت خسروحشمت آئین آمده مخدرهٔ راکه نامزدامیر زاده‌ابابکرکرده بودهمراه آورد وچون‌ماه‌مبارك رمضـان دررسید وازوفات شاه‌زاده سعیدمحمد سلطان‌یکسال‌گذشته بودفرمان واجب‌الامتثال نفاذ یافت وامرا وارکان‌دولت بترتیب‌آش وطعام فقرا ومساکین قیام واقـدام‌نمودند وآن مجلس‌رابقرائت کلام ملك علام ودعوات صالحات ختم‌فرمودند وخانزاده اجازت یافته متوجه سلطانیه شدکه نعش ولدمرحوم خودرا ازآنجا بسمرقند نقل‌نماید وهمدران ایام شاه‌گردون احتشام شکار فرموده اکابر واشراف‌اطراف رابصلات وانعامات‌اختصاص‌داد ورخصت انصراف‌ارزانی داشته آنجماعت دعـاگو وثناخوان روی بدیارخویش آوردند

ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیرزادهٔ عمر

چون خسرو گیتی‌ستان آسمانی منازل زمستانی را بپایان رسانید و عنان‌عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف‌وکامرانی معطوف گردانید صاحبقران آفاق از یورت قشلاق نهضت نموده ۱٤ ماه‌مبارك رمضان از آب ارس عبور فرمود وقریهٔ نعمت آبادرا که از قری‌شهر برلاس‌است بیمن‌همت خجسته نهمت‌مکرم ساخت ومیرزا شاهرخ که ازسر گیلان بازگشته‌بود درآن مقام بموکب همایون پیوست وهمدران ایام خدام‌بارگاه فلك‌احتشام طوئی‌پادشاهانه وجشنی خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست وپنجم ماه‌مذکور صاحبقران منصور درحوالی اردبیل ممالك عراق‌عجم و آذربـایجان واران وموغان و گرجستان و ارمنیه و منسوبات‌آن را بامیرزاده عمر و میرزا میرانشاه مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع موشح بالتمغاء همایون بشاه زاده عنایت کرده فرمان داد که سایر شاه زادگان‌که حاکم فارس وعراقین باشند بجار وملجار امیر زاده عمر حاضر شوند و ازامراءعظام امیرجهان‌شاه‌جاکو وامیر رستم و امیرموسی وامیرتوکل‌بادگار برلاس و جنیدبورلدای‌را درخدمت اوگذاشت‌و سفارش‌فرمودکه‌حل‌و عقد وقبض وبسط‌اموران ممالك را برأی رزین وعقل دوربین امیرجهان‌شاه مفوض دانندو گوش هوش‌شاه‌زاده‌را بدررمواعظ دلپسندو نصایح‌سودمندگرانبار گردانیده بتمهید بساط عدل‌وانصاف‌وانهدام اساس جور واعتساف واجتناب ازامساك‌و اسراف وصیت‌فرمود(ولا تجعل یدك مغلولة الی عنقك ولاتبسطها کل البسط)وقامت قابلیت شاه زاده میرزا عمر بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش یافت وبانعام اسبی‌مزین‌بزین‌زرین‌مقررگشته عنان بطرف ییلاق آلاتاق تافت و همچنین سایر حکام ولایت بخلع فاخره وصلات وافره سرافراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش‌آوردندوامیرتیمورگورکان کنار آب آغلق راکه ببلاد رودمشهور است محل نزول موکب همایون ساخت

ذکر فراراسکندر شیخی ازامیرزاده‌رستم‌وامیرسلیمانشاه‌ومسخر شدن قلعهٔ‌فیروزکوه بعداز وصول رایت‌ظفرپناه

سابقاً خامهٔ سخن‌گذار اخبار نموده‌بودکه امیرزاده رستم وامیرسلیمان شاه جهة تحقیق اخبارخلاف اسکندرشیخی متوجه ری‌گشتند وایشان بعدازوصول بمقصد دانستند که اسکندر کفران نعمت‌صاحبقران والاگهر جایزداشته عصابهٔ عصیان بر پیشانی بسته‌است و قلعهٔ فیروزکوه‌رامحکم ساخته وپسرخودرا بافوجی‌ازمازندرانیان‌آنجا گذاشته وخود

بکوهستان چلاو ورستمدار گریخته بنابرآن امیرزاده رستم‌وامیر سلیمانشاه پیادگان قم وکاشان وآوه وساوه‌را جمع آورده متعاقب‌اسکندر رستم‌دار برستم‌دار شتافتند وملك کیومرث راکه‌از قلعهٔ نور بیرون‌آمده‌بودندو بدیشان پیوست گرفته نزد اسکندرشیخی فرستادندو بیغام دادندکه دشمن تورا مواخذگردانیده ارسال داشتم تاغایت‌عنایت مارا نسبت بحال خود دانسته بملازمت مبادرت نمائی اسکندر در حال ملك کیومرث را مطلق‌العنان ساخته بآن سخن‌التفات نکردو بجبال سخت‌وعقبات پردرخت تحصن جست و صورت واقعه‌از آنهارامیرزاده‌رستم‌وامیر سلیمانشاه درکنارآب آغلق‌بعرض‌امیرتیمور گورکان رسیده قاصدی‌بجانب خراسان‌روان فرمود که امیرمضراب جاکو براه ساری و آمل عزم رزم اسکندرنماید و ایضاًفرمان همایون نفاذیافت‌وامیرزاده‌اسکندروامیرزاده شاه ملك از حدود میانه بجانب ری روانه گشتند و آنحضرت ازکنار آب آغلق نهضت فرموده پرچم‌علم نصرت شیم‌سایهٔ وصول بر موضع‌سرچم‌انداخت‌وازآنجانیز کوچ‌واقع شده بیستم شوال سلطانیه محل‌نصب سرادقات عزت وجلال گشت وچون صحرای قزوین مضرب خیام‌عساکر ظفرقرین شدامیرزاده ابابکر که‌از بغداد دو اسبه‌رانده‌بود روزنهم بدان‌منزل رسید وبعزدستبوس جد بزرگوار استسعادیافته بوسیلهٔ سرایملك خانم وامیر شیخ‌نورالدین درخواست کردکه‌پدرش امیرزاده میرانشاه دربغداد بااو باشد وملتمس اومبذول افتاده صاحبقران‌دریا نوال چهارصدهزار دینارکپکی نقد و صدوسه سراسب بمیرزا میرانشاه بخشید واورا درکنارگرفته شرف رخصت ارزانی داشت وصاحبقران‌با استحقاق درسوق بلاق امیرزاده ابابکر رادویست سراسب‌وصدهزار دینارکپکی وصد دست جبیه انعام فرمود وفرمودکه پیشترعازم دفع اسکندرشده باامیرزاده رستم پیوندد وچون دیگرلشکر ازعقب رسید وفرمان نافذگردید ازعقب اسکندر روان‌گشتند و در جنگلستان درخت انداخته‌راه میساختند ودرجست وجوی اسکندر بهرطرف میتاختند و موکب همایون بعداز قطع منازل ومراحل درروز دوشنبه ۹ذی قعده‌بفیروزکوه رسیده عساکر فیروزی مآثر آنقلعه راکه ازغایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد مانند نگین درمیان انگشترین احاطه نمودند وبافروختن آتش جنك وانداختن تیروسنك پرداخته‌و اهل قلعه‌را ازصولت سپاه ظفرپناه دست ودل ازکار رفته عفوشامل صاحبقران عادل را شفیع جرایم خود ساختند وپسراسکندر باتفاق اعیان ازآن حصن آسمان‌نشان ازاوج غرور بحضیض عجز وقصور آمدند ودرروز دهم‌ماه مذکور بآستان اقبال آشیان‌شتافته امیرتیمورگورکان رقم تجاوز و اغماض برصحیفهٔ احوال ایشان‌کشید وکوتوالی فیروز کوه را باامیرزنگی‌تونی‌مفوض‌گردانیده درخلال این احوال یك‌کرن از قوم قراتاتار درظاهردامغان دست غدر وطغیان ازآستین عصیان برآوردند و تنگری برمش راکه متعهدکوچانیدن ایشان بود چند زخم زدند و آغازگریزکردند وچون اینخبر بسایر کرنها رسید همین طریق مسلوك داشتند وامراء عظام مثل‌سونجك بهادر وامیرشمس

الدین عباس واتلمش وشاه ولی وغیرهم ایشان راتعاقب نموده خلقی کثیر بقتل رسانیدند وطایفهٔ ازآن قوم جان بتك پابیرون بردند وزمرهٔ در چنك اسار گرفتار گشتند واموال ایشان ببادغارت وتاراج رفت .

ذکر توجه صاحبقران والاگهر ازعقب اسکندر

امیر تیمورگورکان بعد از فتح فیروز کوه حضرات عالیات و آغرق همایون را بجانب سمرقند روان ساخته علم نهضت بدفع شر اسکندر برافراخت و در اثنای راه میرزا شاه رخ را عارضهٔ طاری شده رخصت توجه بجانب هراة یافت و حضرت صاحبقران روز جمعه بیستم ذیقعده بچلاو رسیده بوضوح انجامید که اسکندر و اتباعش بجهنم دره گریخته اند و آن عقبه ایست بغایت تنك و پردرخت و پیوسته آنجا بارندگی میباشد و آب بزرك عمیق که اسب از آنجا بشناه نمیتواند گذشت ازمیان اندره میگذرد و بواسطه آن صعوبة بجهنم دره اشتهار یافته **القصه** صاحبقران نامدار ازعقب اسکندریان بدره درآمده چون بآب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر ازآب گذشته جسر ویران کرده لاجرم ببستن پل اشارت فرمود و فرمان برآن موجب فرموده عمل نمودند روز دو شنبه بیست وسیم ماه مذکور نخست چهل بهادر که قراول بودند برآن پل بگذشتند و متعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و امیر زاده سلطان حسین و شیخ نورالدین عبور نمودند و ببالای کوه جهنم دره برآمده جنگل میبریدند و طی مسافت کرده درآن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر میطلبیدند و روز پنجشنبهٔ ۲۶ ماه مذکور کورشاه ملك برلاس و صدر برلاس وغیرهما ازقراولان باسکندر رسیدند و با آنکه بیست نفر بیش نبودند واسکندر دویست پیاده وسی سوار همراه داشت وازغایت شجاعت رستم دستان راغاشیه کش خود میپنداشت شبه کرده اورامنهزم گردانیدند و یوسف برلاس وسیف الملوك حاجی عبدالله عباس ازعقب رسیدند وقیتو اسکندر راغارت نمودند وامیرسونجك که بطرف دیگر شتافته بود بعمزاده اسکندر ولهراسب ودیگر متعلقان او بازخورده همه را اسیر کرد وامیرزاده سلطان حسین وسیدخواجه برقراولان پیشی گرفته درکنار دریای قلزم خودرا باسکندر رسانیدند و بباد حمله آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر کرت دیگر شکست یافته باانداك مردی بطرف گیلان گریخت وبروایتی که درظفرنامه مسطور است دیگر ازوی خبری پیدا نشد وامیرزاده سلطان حسین باامیرزاده رستم وامیرزاده ابابکر وامیرزاده اسکندر وامراءعظام ملحق گشته باتفاق کنار کناراب قلزم سه فرسخ بطرف گیلان رفتند وفرود آمدند ودرآن منزل امیرمضراب جاکو که برحسب فرمان بالشکر خراسان براه آمل وساری آمده بود بایشان پیوست ونوبت دیگر آن شیران بیشهٔ جلادت بآن جنگل در آمده درطلب اسکندر سعی مینمودند وچون ازوی خبری نیافتند بدرگاه عالمپناه بازگشتند

وکیفیت حال عرضه کردند وامیر تیمور ایشان را معاتب و معاقب ساخت وحکم فرمود که بطرف گیلان روند وبهر نوع که توانند اسکندر رابدست آورند وایشان چنانچه در ظفر نامه ومطلع السعدین مذکوراست یکشبانه روزدیگر درمیان جنگل وآب ولای سرـ گردان شده بی آنکه اسکندر را بیابند بموکب همایون مراجعت نمودند اماسیدظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلك بیان گردانیده که چون امراء ایلغار بملازمت صاحبقران فلك اقتدار باز گشتند وفقدان اسکندر رابعرض رسانیدند آنحضرت برایشان غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر اورابدست نیاوریدشمارا سیاستی بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا بازدرراه افتاده بولایت تنکابن درآمدند ورسولی نزد سیدهادی کیا که درآنوقت حاکم آنحدود بودفرستاده پیغام دادند که اگرمیخواهی که بهمملکت توتعرضی نرسداسکندر شیخی راگرفته تسلیم نمای سید بعد از استماع این سخن قسم یاد فرمود که آن مردك را نمیدانم وندیده‌ام اماشنیده‌ام که دربعضی از جنگلهاء این ولایت سراسیمه وبدحال می ـ گردد مناسب آنکه شما درکنار نمکارود توقف نمائید تامن کس فرستاده اورا پیدا کرده بگیرم آنگاه سیدهادی کیا جمعی ازاهل جلادت رابطلب اسکندرشیخی بآن جنگل ارسال داشت وسردار آنجماعت راهزار اسب محمدمی گفتند سیدظهیر گوید که منهزار اسب محمدرا دیده‌ام وخود ازوی شنیده‌ام که گفت چون درآن جنگل بجست و جوی اسکندر مشغول گشتیم جمعی از گالشان نشان دادند که حالا دو نفر مازندرانی بایك عورت ودو طفل نزد ما آمدند وخوردنی خواستند وماحضری بودخورده باین بیشه‌در آمدند ولشکر سیدفی الحال تاخته بانجانب رفتند وچون اسکندرآنصورت مشاهده نمود هردو طفل‌را بکشت مادر اطفال آغاز نوحه کرده اورانیزبقتل آورده خود بایك نوکر درپای درختی بنشست وسپاهیان سیدهادی کیاباو رسیدند اسکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت وآن مردم بروی تاخته همانجاکارش را فیصل دادند وسرش را نزد سیدبردند و سیدآن سررا پیش امراء صاحبقران روانه گردانید تابه معسکر صاحبقران والاگهر رسانیدند مؤلف ظفر نامه گوید که اسکندر از نسل بیژن بن کیو بود ودرمیدان مبارزت ازرستم دستان گوی مسابقت میر بود مع ذلك بواسطهٔ کفران نعمت حالش باینمرتبه انجامید وچون اجل موعود فرارسید ازین همه پهلوانی فایدهٔ ندید **رباعی** بکون ومکان چیزی ازخیر وشر ✿ زکفران نعمت مدان شوم تر زکفران نعمت چه آید جزاین ✿ که نقصان عمر است و خسران دین

ذکر نهضت چتر همایون فال برسبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت واقبال

چون خاطر همایون فرمان دهربع مسکون از دغدغه شراسکندر فراغت یافت از

کنارآب جهنم دره بجلگاه کلاره دشت‌شتافته و درآن منزل‌امیر سیدعلی ولد سیدکمال الدین بن سیدقوام‌الدین‌را برتبت‌تربیت رسانیده ایالت‌ولایت آمل بوی‌داد آنگاه برسبیل سرعت عزیمت‌ماوراءالنهر فرموده‌شاهزادگان وحکام‌عراقین وآذربایجان شرف‌رخصت ارزانی داشت وامیرسونجك راملازم‌امیرزاده ابابکرکرده‌امیرسعید برلاس وامصحوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان‌ساخت و ماهچهٔ لوای‌کشورگشای روزسه‌شنبه ۲۳ ذی الحجه پرتووصول‌برفیروزکوه‌انداخت وصاحبقران عالیجاه امیرسلیمانشاه رابحکومت ری وفیروزکوه نصب فرمود وبخلعت طلادوز وکلاه‌مرصع سرافرازگردانیده اجازت داد وروزچهارشنبهٔ غرهٔ‌محرم‌سنه سبع‌وثمانمائه‌برنیشابور عبورنموده بکنارآب حجران شتافت ودرآن‌منزل میرزا شاه رخ بملازمت رسیده پیشکشهای پادشاهانه گذرانید و همان روزرخصت‌انصراف یافت وموکب همایون کامران و کامیاب بکنارآب مرغاب خرامیده رعایا آنجائی ازداروغه جیچکتوا بـاق تلبه شکایت کردندوقهرمان قهر بقتل او حکم فرموده فرمان برآن‌پای اورا سوراخ کردند وسرنگون آویختند تابمردورایات نصرت‌آیات درطی مسافت سرعت نموده ازگـذرترمد بر آمویه عبور فرمود و خانهٔ خانزاده علاءالملك ترمدی‌محل نزول همایون‌گشته خانزاده لوازم طـوی‌وپیشکش به تقدیم رسانیدوازآنجا صاحبقران کشورگشا بکش‌رفته آقسرا از یمن‌مقدم جهان‌آراغیرت افزاء سپهرخضرا شدوچون باغ‌قراتوبه‌محل نصب‌سرادقات سلطنت‌گشت سادات وقضات واکابر واعیان‌سمرقند بعزدستبوس رسیدندوآن سروچمن کامرانی ازقصر بـاغ‌قراتوبه بباغ چنار خرامیده ازآنجا مانند جان درتن وروح دربدن بسمرقند در آمد و بمدرسهٔ میرزا محمدسلطان‌که تا عمارت یـافته‌بود نظرکیمیا اثر برآن نیفتاده بود رفته شرط زیارت بجای‌آورده بباغ‌چنار عودنمود وبساط‌نشاط و عشرت مبسوط‌گردانیده بتجرع اقداح مالامال اشتغال‌فرمود درآن اثناایلچی‌آیدکو ازطرف‌دشت آمده‌شنقار وبیلاکات گذرانید ولوازم اطاعت وانقیادظاهرگردانید وهمچنین ازپیش‌فرمانفرمای‌ممالك‌فرنك قاصدان بآستان صاحب افسر و او رنك رسیده تبرکات فاخره وتنسوقات نادره بعرض رسانیدند ازآنجمله پردهای منقش مصور بودکـه‌نظیر آن‌درآئینهٔ خیال هیچ مصوری هرگز جمال‌ننمود ع در لطف وصورت آن حیران بمانده مانی ✿ والحمد والشکرلله الواهب‌المقاصد والمعانی

ذکرطوی فرمودن صاحب قران کامران جهت‌ترویج شاه‌زادگان عالی مکان

علوهمت صاحبقران گیتی‌ستان برطبق کلام معجزنظام علوالهمة من‌الایمان هموار مقتضی آن بود که‌تمامی امصار وبلادجهان درتحت تصرف‌بندگان آستان سلطنت آشیان

درآید وهمای چتر همایون فالش در تمامی بساط بسیط غبرا بسان شاهباز بلند پرواز آفتاب در فضای خضرت فزای سپهر خضرا بی مشارکت غیری بال اقبال بگشاید بناءعلی‌هذا در آن ولا که از یورش هفت‌ساله مراجعت فرمود وروزی چند درسمرقند اقامت نمود وخاطر عالی مآثر بران قرار گرفت که لشکر گیتی گشای بجـانب دریاختای برد ولوازم جهاد وغزا بتقدیم رسانیده بکسر اوثان واصنام وقتل اصحاب کفر وظلام قیام واقدام نماید وخواست که قبل از توجه بدان سفر وارتکاب موجبات خوف وخطر به‌مقتضای فحوای (تناکحوا توالدو تکثروا) بجای آورد و بعضی ازشاه‌زادگان کامکار را بامخدرات سراپرده عفت در سلك ازدواج انتظام دهد بنابر آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواچیان قمر سرعت باشراف اطراف ایران وتوران جار رسانند که بقربلتای حاضر کردند وازخسروزادگان نقاد چنگیزی نژاد تایزی اوغلان وتاشمور اوغلان عرضه داشت کردند که چنان مینماید که دراین طوی امیر-زاده پیرمحمد جهانگیر ازغزنین ومیرزا شـاهرخ ازخراسان بیایند حضرت صاحبقران در جواب ایشان فرمود که پیرمحمد بیاید اما آمدن شاهرخ متضمن مصلحت ممالك نیست چه حکام عراق وآذربایجان بوجود او قوی‌دل مستظهرند وایلچی به طلب امیرزاده پیرمحمد جهان-گیر متوجه غزنین گشت وحکم همایون بترتیب اسباب جشن وسور وسرانجام مهمات طوی وسرور صادر شده موضع کان گل ازبرای آن کار تعیین یافت وروز یکشنبه غرهٔ ربیع‌الاول سنه سبع وثمانمائه پادشاه دربادل بکان گل رفته فراشان چابکدست چـالاك جهةٔ مسکن خاصهٔ همایون چهارسراپرده به‌پیرامن صحرا و هامون کشیدند وخرگـاه دویست سری تا باوج فلك نیلوفری مرتفع گردانیدند **بیت** یکی بارگاهی چومینا سپهر ✿ کشیدند برطارم ماه‌ومهر ودوازده پای عالم آرای که ظاهرش ازسقرلات هفت‌رنك وباطنش از مخمل فرنك بود و بطنابهای ابریشمین وستونهاء منقش رنگین تزئین داشت درعرض یك هفته برافراشتند ووسعت آن دوازده پای بمرتبهٔ بود که گنجایش ده‌دوازده هزار کس داشت **بیت** سپهری بصنعت برافراخته ✿ جهان درجهان سایه‌انداخته وبرین قیـاس برای خواتین بلقیس آئین وشاهزادگان سعادت‌قرین وعظماء امراء خواص پایه‌سر براعلی آنمقدار خیمه وخرگاه و سراپرده وبارگاه برافراختند که عرصهٔ زمین راماننـد سپهر برین ازمواکب کواکب پـر ساختند **بیت** ازخیمه وخرگاه توگوئی که سپهر بست ✿ برکوکب رخشنده همه کوه و بیابان ودرآن مکان از آنجاو واقطار ترکستان و مغولستان وخراسان وسیستان و ـ زابلستـان وجرجان بل تمامی بلاد ایران وتوران چندان خلایق مجتمع بستند که شرح آن میسر پذیر نیست ودرآن ایام منکلی بوغاء حاجب که ازامراء ملك طاهر سلطان برقوق که بصنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام سبحانی و فصاحت بیان وطلاقت لسان و اتصاف باوصاف ارباب عرفان وتحقیق واستسعاد بسمات اصحاب ایقان وتوفیق امتیاز تمام داشت ازپیش پسرش ملك ناصر سلطان فرج برسم رسالت رسیدوانواع تحف وتنسوقات از نقود وجواهر واقمشهٔ فاخره بعزعرض رسانید وازجملهٔ نوادر یك زرافه ونه شترمرغ علاوه

آن تبرکات بود وامیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته بسعادت دستبوس رسیدند وحضرت صاحبقران راازملاقات امیر زاده پیرمحمد برادرش امیرزاده محمد سلطان بیاد آمده مثال ابر بفصل بهار گریان شد وچون هنگام سوروکامرانی بودنه وقت ماتم واشك فشانی حضرت صاحبقرانی شاهزاده راآفتاب وارجامه زرنگار پوشانید ولباس مشکفام اورا چون پردهٔ ظلمانی شب بخنجر نورانی روز برهم درانید وایام پیام عیش مدام و بشارت عشرت صبح وشام بگوش خواص و علوم رسانید وصناع وپیشه وران ایران وتوران ومصر وشام وازآن چهار طاقها بسته تعبیه های گوناگون ساختند وابواب فرح وفتح گشاده لعبهای غریب وشعبدهای عجیب انگیختند مجلس انس ونشاط باحسن وجهی انبساط یافت وانوار بهجت ومسرت بابلغ صورتی بر وجنات کاینات تافت **بیت** نشاط وسرور آنچنان عام شد☆ که رسم غم ازدهر گمنام شد واز برای تزویج شاهزادگان عظام مجلسی درغایت احتشام منعقد گشت وجمعی کثیر ازعلماء وفضلا وقضاة وموالی واشراف واعیان واهالی درپایه سریر سلطنت مصیر جمع گشتند وامیرزاده الغ بیك ومیرزا ابراهیم سلطان پسران میرزا شاهرخ وامیرزاده ایجل بن میرزا میرانشاه وامیر زاده احمد ومیرزا سیدی احمد ومیرزا بایقرا ابناء میرزا عمرشیخ را با کرایم دودمان سلطنت وعفایف خاندان خلافت عقد بستند ودرآن محفل شیخ شمس الدین محمد جرزی رعایت شرایط عقد کرده بقرائت خطبهٔ نکاح برسوم وقواعد ملت حنفی اشتغال نمود وکلمات ایجاب وقبول بقاضی القضات سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و روزگار زبان تهنیت ودست نثار گشاده زروگوهر بی شمار ودرم ودینار بسیار افشانده گشت ◦ **بیت** چنان افشاند گوهر دست مردم☆ که گفتی ازفلك میبارد انجم وحضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی بر آمده وخواتین بلقیس آئین همه مشتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر تزئین را بعز حضور نور وصفا بخشیدند وجای شاهزادگان جمشید قرین ونوئینان وافر تمکین وسادات عظام وقضاة اسلام واکابر واعیان درسایهٔ دوازده پایه مقرر گردانیدند **بیت** صف حاجبان مرصع کلاه ☆ بخدمت ستادند در پیشگاه وسایر خلایق ازامرا واعیان روزگار واشراف هر بلاد ودیار مقدار یك تیر پرتاب ازدوازده پایه بسادری دور نشستند ویساولان بهرام توان خلعتهای طلادوزی در بر کرده وبراسبان تازی سوارشده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند وفیلان کوه پیکر بدیع منظر را به جلهاء گوناگون آراسته وبرپشت هر یك تختی بسته درجای مناسب بازداشتند وخوان سالاران ازشیرهاء زرین و سیمین مشتمل براوانی مرصع آنمقدار حاضر آوردند که نطق ناطقه از احاطه آن بعجز وقصور اعتراف مینماید وازاصناف اطعمهٔ لذیذه واشربه لطیفه وثمار حلاوت آثار درآن طوی خانه چندان موجود بود که بتحریر شرح نتوان داد وسوچیان عشرت اندیش ازانواع مسکرات بیش ازپیش ترتیب نمودند وبغیر شیرهاء سلطانی چندین خم خسروانی پر ازباده صاف آماده کرده صلای عام دردادند وساقیان گلعذار نرگس وار جامهای زرین بر کف

بلورین گرفته از کیفیت بادهٔ کلفام وفروغ جرعهٔ فرح انجام هردل راسروری دیگر وهر منزل رانوری غیر مکرر بخشیدند وهریك ازمجلسیان واله وحیران گلعذاری شده مضمون این مقال درزبان گردانیدند **رباعی** در بزم طرب جام لبالب چه خوش است ✿ ازدست نگار سیم غبغب چه خوش است هرروز بگلرخی صبوحی چه نکوست ✿ کام از لب لعل یار هر شب چه خوش است ودرآن ایام ازغایت الطاف عام **نظم** بفرمودهٔ شاه صاحبقران ✿ منادی گری شد بشارت رسان که ایام سور است وهنگام عیش ✿ می بباب نوشید ازجام عیش درین جشن کس رامگوئید سخت ✿ اگر تیره روز است اگر نیك بخت چو این مژدگانی بمردم رسید ✿ گل شادمانی زدلها دمید گرفتند ازآن سورهر کس مرام ✿ زرودوسر ودوزساقی وجام آواز رود وسرود مطربان نغمه پرداز ومغنیان خوش آواز ناهید را برقص آورد ونوای نای وقانون وصدای عود وارغنون درضمیر پیران چنك پشت وجوانان چنك زلف تاثیر کرد **نظم** نی نائی نگویم نیشکر بود ✿ زنیشکر چوشیرین کارتر بود نوای ارغنون ونالهٔ چنك ✿ ازآن منزل برفتی تابفرسنك وچون چندروز صغیر وکبیر و غنی وفقیر بنای ونوش وجوش وخروش گذرانیده ع صبوح رابغبوق وغبوق رابصبوح متصل گردانیدند صاحبقران دریادل وشاهزادگان وامرا ونوئینان وایلچیان مصروشام وفرنك وبلادهند ودشت قبچاق وسایر اکابر واشراف آفاق رابخلعت گرانمایه وانعامات موفور مباهی ومسرور ساخت وبساط ملاهی ومناهی راطی کرده بتمشیت معظمات امور مملکت پرداخت وارباب احتساب راباجراء امرمعروف ونهی منکر اشارت نمود وخلایق را از ارتکاب شراب و سایر منهیات نامشروع منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود و الحمدلله المنعم المنان وعلیه الاعتماد والتکلان .

ذکر استعدادسپاه ظفرپناه جهة یورش ختا واجازت یافتن حکام و ایلچیان اطراف وانجا

صاحبقران مظفرلوا چون ازطوی کان گل فراغت یافت باشاهزادگان وامرا طریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطر فرخنده مآثر جهة احراز مثوبت غزاعزم سفربر خطرختا قرار دادوفرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه راهزار هزارشماره کرده هرجاقابلیت اضافه داشته باشد ازسرتحقیق سان زیاده کنند ودردفاتر ثبت نمایند و امراء تواچی از میران هزاره وصده مچلگاستانند که بچه یراق ودستور بیورش آیند ونوئینان وتواچیان بموجب فرموده کار بندشده حکام ولایات و سرداران اطراف بعداز قرارسان جهة جمع آوردن جریك متوجه مواضع خویش گشتند مقرر آنکه ببلجار معین باردوی کیهان پوی پیوندند وامیر تیمور گورکان ازکان گل بسمرقند درآمده درمدرسه سرایملك خانم نزول

اجلال فرمود ودرآن بقعه امیرزاده پیرمحمد جهانگیر را بااسب و کمر وخلعت وافسر معزز وموقر ساخته رخصت‌داد که بزابلستان‌مراجعت نماید وامیرزاده سیدی احمدبن‌عمر شیخ‌راکه مادرش درخانهٔ شاه‌زاده مشارالیه بسرمیبرد و خود درطوی مذکور دخترش راخواسته بودهمراه‌اوساخت وایشان براه‌هراة متوجه قندهارشدندو امیرتیمورگورکان ایلچی‌سلطان مصررانیزخلعت وکمرارزانی داشته وازانعامات‌دیگر نیز محفوظ وبهرور ساخته دستوری داد ومولانا عبدالله‌کشی را باجمعی رفیق اوگردانیده مکتوبی بعرض سه‌گز ودرطول هفتادگز که بآب‌زرقلمی شده بودبخطید مولاناشیخ محمد ولد خواجه حاجی‌بندگیر تبریزی که درحسن خط اوسایرخوش‌نویسان آنزمان امتیازداشت باسم ملک‌فرج درصحبت ایشان ارسال نمود وچون سلطان مصر پیغام فرستاده بودکه مـا سلطان احمدجلایر وقرایوسف‌راگرفته بندکرده‌ایم وبهرچه اشارت علیه نفاذ یابد در بارهٔ ایشان‌بتقدیم خواهم رسانید امیرتیمور درجواب آن‌نوشت‌که سلطان احمدرا مقید بفرستند وقرایوسف راازقیدزندگی‌نجات دهند وتحف‌گرامند ونفایس ارجمند بارسول ونامه‌ارسال‌داشت‌وبرین قیاس سایرایلچیان اطراف‌رااجازت‌معاودت‌ارزانی‌فرمودآنگاه از مدرسهٔ سرایملک خانم بکوک‌سراکه بناکردهٔ معمار همت بلندنهمتش بود نقل نمود وامرعالی بنفاذپیوست‌که امیربرندق نسخهٔ لشگریان‌را بنظر احتیاط درآورد ومعلوم کندکه‌درین یورش چندهزارکس ملازم‌رکاب ظفر انتسـاب خواهند بود و جناب امارت مآبی تفحص‌وتحقیق‌نموده بروایتی‌که درظفرنامه ومطلع‌السعدین‌مسطور است معروض داشت‌که بموجب سانی‌که‌درکان‌گل قرار یافته‌ازبلاد ماوراءالنهر وترکستان وبلخ‌و خوارزم وبدخشان‌وخراسان رمازندران وبقایای قراتاتاردویست‌هزارسوارو پیاده نامدار درمیدان‌کارزار مجتمع خواهند بود و چنانچه حضرت مخدومی ابوی مرحومی درروضة الصفا نوشته اند روزی میرزا سلطـان احمدبن میرزا سیدی احمـدبن میرزا میرانشاه میفرمودکه دفترسان صاحب قران‌گیتی ستان پیش‌منست وازآن دفتر بوضوح میپیوندد که‌ملازمان خاصه آنحضرت درحین توجه بجانب‌ختای سیصدوهشتاد ودوهزاروششصد و دوازده نفردرشمار آمده‌بودند وعددمجموع سپاه‌ظفر دراثر آن سفر بهشتصدهزار سوار وپیاده میرسید والعلم‌عندالله‌الکبیر المتعال فی‌جمیع‌الاوقات والاحوال .

گفتار در بیـان نهضت رایات ظفر آیات جهته یورش ختای بقشلاق آقسولات

چون‌بمقتضای‌قضای سبحانی واقتضاءتقدیر ربانی‌دراثناء کشورگیری وملک‌ستانی لشگر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی ارتکاب بعضی ازامورهایله مانند غارت و اسر و

مقاتله نموده بودند ودر آنولا که آن‌مؤید مظفرلوا از تسخیر ممالك توران وایران و شام‌وروم وگرجستان و هندوستان فارغ گشته بدارالسلطنة سمرقند نزول اجلال فرمود بتلقین‌سعادت ازلی‌والهام کرامت لم‌یزلی عزم خسروانه تصمیم یافت که‌جهة تدارك‌جرایم وآثامی که ازخدام عالیمقام‌درخلال اشتغال باشتعال نایرهٔ خشم وقتال واستیصال نهال اقبال اصحاب جاه وجلال‌صدور یافته بغزووجهادکفار ضلالت آثار قیام نماید تابرطبق کریمهٔان الحسنات یذهبن السیئات آن‌معاصی وزلات‌بعفو واغماض‌مقابل گردد ان‌الله یغفر الذنوب جمیعاً بناء علی‌هذا بعداز فراغ‌ازطوی‌کان‌گل ویراق سپاه‌پردل فرمان واجب الاذعان‌نفاذ یافت که امیرزاده خلیل‌سلطان وامیرزاده احمدعمرشیخ وامیرخداداد‌حسینی وامیرشمس‌الدین عباس بـازمره دیگر از امراء ظفر اقتباس بتاشکنت و شاهرخیه و سیرام شتافته درآن دیارقشلاق‌کنند وامیرزاده سلطان‌حسین بابعضی ازسپاه برانغاردر یسی وصبران زمستان‌گذرانند وضبط‌سمرقند بعهده ارغونشاه شد ومحافظت خزاین(۱) بشیخ‌چهره تعلق گرفت ورایات جهان‌گشای ۲۳ جمادی الاولی‌سنه سبع و ثمانمائه از سمرقند نهضت فرموده‌متوجه‌قشلاق آقسولات‌شدوپای مبارك دررکاب‌سعادت‌انتساب آورده بالشگری که خیال‌عارض از ادراك کمیت عددآن عاجزبود وکمیت اندیشه ازطی مسافت احصاء آن بقصور اعتراف مینمود روی براه نهاد **بیت** روان شد در آن راه چندان سپاه ✿ که‌شد تنك صحرا وگمشدگیاه سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار سم مراکب سمت ظلمت‌گرفت **بیت** نبد برزمین ذره را جایگاه ✿ نه اندر هوا باد را ماند راه و ماهچهٔ رایات آفتاب اشراق براه‌قرابلاق نهضت‌نموده بعداز قطع‌منازل سایه وصول برتاملق‌انداخت وچون‌خورشید دراواسط قوس بودناگاه‌دم سردی هوادرجهٔ‌کمال یافته سراپردهٔ سحاب کران‌تاکران آسمان را احاطه‌کرد و بادی‌تندوزیدن‌گرفت برف وباران عظیم بارید **بیت** طوفان‌روان ورعد خروشان وبرق‌تیز ✿ وز دودآه‌چشم سحاب است اشك‌ریز و موکب‌نصرت‌نشان از آنجا درحرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده بآقسولات نزول اجلال‌فرمود وحضرت صاحبقران وشاهزادگان ونوئینان درقوریاها که‌قبل‌از آن بموجب فرمان واجب‌الاذعان ترتیب‌یافته بود قرارگرفتند وچنانچه سابقاً مسطورگشت امیرزاده خلیل‌سلطان بتاشکنت خرامید وامیرزاده سلطان‌حسین بصبران ویسی منزل گزید وصاحبقران پسندیده صفات درآقسولات امیر برندق را فرمودکه بتاشکنت رفته برای‌سپاه کشورگشای تغار ترتیب نماید وچندین هزار خروار غله‌مقررشدکه بارابها بارکرده وهمراه برده‌درراه زراعت نمایند تادروقت مراجعت لشکر منصور جهة آذوق

(۱) برمطالعه کنندگان این‌اوراق پریشان واضح‌باد که‌درظفرنامه‌مولاناشرف الدین‌علی یزدی شیخ حسرره‌محمد مسطوراست موزه محمد تقی شوشتری

تنفیس نیابند وچندهزارشتر آبستن دراردوی همایون موجود بود که بهنگام حاجت شیر شتر موجب قوت وقوت لشگر قدر قدرت شود القصه کثرت وشوکت وحشمت ومکنت اردوی همایون در آقسولات بمرتبه رسید که گردون کاردیده پیش از آن آنمقدار سپاه با آن استعداد وآراستگی درظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود وخلایق را از مشاهدهٔ کمال عظمت طوی کان گل کل ووفور جمعیت آقسولات دغدغه عظیم درخاطر افتاده ازظهور مضمون اذاتم امرونی نقصه اندیشه تمام داشتند واز آسیب عین الکمال ترسیده صبح و شام نقش دعای دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام برلوح خاطر می نگاشتند.

ذکر توجه رایات ظفر نگار از آقسولات بانزار

دراواسط زمستان که آفتاب تابان دراوخر جدی بود وازشدت برودت رودسیحون منجمدشده مانندنقرهٔ خام مینمود از بسیاری برف قلهٔ کوه و فضای صحرا وبساط هامون وروی دریا سطحی شده بود باهم مساوی وازوفور طوفان وباران کرهٔ خاك غدیری مینمود وتمامی جبال وتلال را دریاهای صاحبقران مظفر لوااز غایت حرص براحراز مثوبات غزا از آقسولات کوچ فرموده متوجه انزارشد ودراثناء راه دست وپای جمعی کثیر ازعجزه و ضعفارا سرما بردوروز چهارشنبه دوازدهم رجب درانزار سرای پیری بیك برادرمیر شیخ نورالدین ازفرّ نزول همایون طراوت صورتخانهٔ چین پذیرفت ومقارن وصول ازممر بخاری آتش درسقف خانه گرفته مشتعل شد اگرچه ملازمان درساعت آب تسکین بر آن آتش زدند امااز آن جهت پریشانی خاطر روی درازدیاد نهادچه در آن اوقات اکابر واصاغرخوابهای هولناك می دیدند وازوقوع واقعهٔ که ظهورش نزدیك رسیده بود بغایت می ترسیدندو حضرت صاحبقران درآن اوان موسی کمال را فرستاد که تفحص نماید که ازراه پیل میتوان گذشت یانه واو بامتثال امرمسارعت نموده بازگشت ومعروضداشت که از آن راه عبور ممکن نیست ودیگر یرابطرف سیرام وعقبهٔ فلان بهمان کارروانه فرمودواونیز مراجعت نموده گفت درآن عقبه دونیزه بالابرف افتاده دراین اثنا قراخواجه ازپیش توقتمش خان که از دیر بازدردشت وصحرا سرگردان بود بدرگاه پادشاه سلاطین پناه آمدودرروزی که صاحبقران در دیوانخانه تمکن بر مسند ابهت وکامکاری داشت واز شاهزادگان چنگیزی نژادتایزی اوغلان وتاشتمور اوغلان وجکره اوغلان بردست راست آن حضرت نشسته بودندو طرف دست چپ ازفروجود امیرزاده الغ بیك وامیرزاده ابراهیم سلطان زیب وزینت داشت و امراء عظام قراخواجه رابشرف پایبوس رسانیدند واو بزبان اعتذار عرض کرد که توقتمش خان میگوید که مدتی شد که دربوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم وبغیر از این آستان اقبال آشیان مرجعی نمیدانم امیدآنکه مراحم خسروانه کرت دیگر شامل حال این شکسته بال گردد تاپای دردایرهٔ اطاعت و انقیادنهاده بقیهٔ ایام حیات بتدارك مافات

قیام نمایم لطف عمیم صاحبقران هفت‌اقلیم قراخواجه را نوازش نموده استمالت داد و گفت که انشاءاله تعالی چون از این یورش باز گردیم دشت قبچاق والوس جوجی خان‌را نوبت دیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته بوی سپاریم و گلزار مملکتش را بدستور پیشتر از آب تیغ زمرد پیکر ناضرو ریان سازیم ودر خاطر خطیر خسروصافی ضمیر چنان بود که همدران چندروز قراخواجه‌را با بیلاکات نامی و تنسوفات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد واز انزار علم ظفرشعار بجانب ختای درحرکت آرد اما نکاشتهٔ قلم تقدیر مخالف این ـ اندیشه و تدبیر بود العبد یدبر والله یقدر

ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ازجهان گذران بجنان جاودان

چون عنایت بیغایت خداوند عفوغفور درهمه حال شامل روزگار صاحبقران موید منصور بوددر آن زمان که از یورش هفت‌ساله بسعادت معاودت فرمود خاطر خطیر و ضمیر آفتاب‌منیرش متوجه آنشد که من‌بعد اوقات خجسته ساعات را بامری مصروف‌سازد که موجب کفارت آثام‌ایام سابقه گردد ودر محو نقوش زلات و عثرات مضمون همایون (وهوالذی یقبل التوبه‌عن‌عباده و یعفو عن السیآت) بظهور پیوندد لاجرم پیش از آنکه ۵ماه تمام درمستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزوهٔ کفار چین‌وختا جزم کرده دروقت شدت سردی هوا و کثرت بارندگی وسرما ازسمرقند فردوس مانندبجانب اترار نهضت فرموده چون‌صورت واقعه که‌هرگز هیچ ممکنی‌را ازحلول آن گریز نبوده ونیست آن حضرت را درآن سفرروی نمودوهرآینه برطبق (ومن یخرج‌من بیته‌مهاجرا الی‌الله والی رسولی ثم یدرکه‌الموت فقد وقع اجره علی‌الله) رحمت بیغایت الهی برآن عزیمت که مقصود ادراک مثوبت جهاد بودترتب خواهد یافت وانوار مغفرت نا متناهی از مطلع ان‌الله یغفر الذنوب جمیعا بروجنات حال‌آن حضرت خواهدتافت **رباعی** گرچه ز گناه جستجو خواهدبود ☆ وان‌یار عزیز تندخو خواهد بود ازخیر محض‌جز نکوئی ماند ☆ خوش باش که عاقبت نکوخواهد بود کیفیت حال برسبیل اجمال آنکه درآن‌ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطراقبال ماثر برآن‌قرارداد که خواتین بلقیس آئین‌را به جانب سمرقند بازگرداند وبنفس نفیس‌از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختا بامضاء رساندمیل تجرع کرده‌چندروز پیوسته‌می ازدست‌ساقیان نوش‌لب‌میگرفت وهرشب‌مجلس‌همایون ازفروغ بادهٔ حمراو شعاع‌ساغر صهباصفت‌روشنی پذیرفت‌درآن‌اثناءرغبت‌عرق‌فرمودجوهری آورندبرنك‌مانند آب‌وبصفت آتش‌وش‌وبصورت بلورمذاب‌ودو شبانه‌روز دیگرصاحبقران والاگهر چنان‌بعرق مشغول نمود که اصلا میل طعام نفرمود بنابرآن مزاج همایون متغیر

شده عشرت اندیشه‌در آن تغییررا حمل برخمار کردند و یکدوجام دیگر بصورت دادند ولحظه حرارت تسکین یافته چون‌مدبرطبیعت درآن شراب اثر کرد تب اشداد پذیرفت ودرروز چهارشنبه عاشر شعبان سنهٔ سبع‌وثمانمائه مرضی صعب‌روی‌نمود بلکه امراض مختلفه مخوفه که ازعلاج‌یکی دیگری قوی‌میشد مجتمع گشت وباآنکه اززمره اطباء مولانا فضل‌الله تبریزی درملازمت بودودر مداوی یدبیضامینمود هیچ‌دوا نافع نیفتاد و اصلا موادفاسده منقطع نگشت‌وبنابرآنکه اختلال بقوی دماغی‌راه‌نیافته بودصاحبقران سعادتمند بیقین دانست که حال‌نوع‌دیگر است‌ونقد حیات درتصرف قابض قضا وقدر لاجرم بتیغ‌توکل قطع‌رشته علایق کرده وباعتقاددرست ونیت راست ازجمیع منهیات‌توبه فرمودوبکسر آلات‌مناهی اشارت‌نمود وخواتین وآغایان وامرا ونوئینان‌راجمع آورده گوش‌هوش ایشان رابدُرّ مواعظ ونصایح‌سودمند آرایش دادوبصبروثبات واتفاق و اتحاد وصیت کرد ومنصب ولایتعهد وحکومت سمرقندرا بامیرزاده پیرمحمد جهانگیر مسلم داشته امیرشیخ نورالدین وامیرشاه ملك ودیگر امراءبزرك‌راگفت تاعهدوپیمان در میان‌آوردند که ازمطاوعت شاهزاده گردن نپیچند وسر بحلقه‌متابعتش درآورده پای‌در دایره خلاف‌ننهند وامیرشیخ نورالدین‌وامیرشاه ملك‌با دهشتی عظیم‌ودلی‌ازبیم دونیم بزبان نیازوتسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود بامیر زاده خلیل سلطان وامرا و نوئینان که درتاشکنت قشلاق کرده اندخبر فرستیم که بدرگاه عالمپناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند وبیواسطه وصیت‌ولایت‌عهد امیرزاده پیرمحمد را استماع‌نمایند زیراکه گفته اندع از دیده بسی فرق‌بود تابشنیده آن‌حضرت فرمودکه‌وقت‌تنك‌رسیده ومجال گفتن امثال‌این مقال‌نمانده غایبان حاضر نمی‌توانند شدوشما رانیز دیگردیدار میسر نخواهد شدوبعد ازبیرون رفتن امرافواقی عظیم برخسروهفت اقلیم غلبه کرد وبا آنکه ازبیرون خرگاه حفاظ وموالی بقرائت کلام ربانی اشتغال داشتند اشارت علیه صدوریافت که‌مولانا هیبت‌الله ولدمولانا عبیدالله بدرون خرگاه درآید وببالین‌همایون بتلاوت قرآن مجید وتکرارکلمه توحید مواظبت نماید وچون‌بسبب غیبت‌خسروخاوری مواکب‌کواکب لباس نیلوفری وپلاس سوگواری پوشیدند امیرتیمور گورکان میان‌شام وخفتن چندنوبت کلمه طیبهٔ لااله‌الاالله برزبان الهام بیان گذرانیده‌داعی‌والله یدعوالی دارالسلام را اجابت‌فرموده وطایرروح شریفش قالب‌شکسته بجانب‌ریاض قدس پرواز نمودآفتابی که‌ازپرتوانوارعنایتش‌عالمی درسایهٔ‌امنیت بفراغت غنوده‌بودندکمال‌اقبالش صفت زوال گرفت وکامیابی که ازمیامن آثارعاتیش جهانی در مهاد عدالت و استراحت میغنودند جمال خورشیدمثالش سمت‌غروب پذیرفت چترهمایون خاقانی که غیرت‌شادروان گردون بودصرصر فنانگونسار گردانید ولوای همای اساس صاحبقرانی‌راکه نسرطایر درپناه جناح‌نخاجش می‌افزود عقاب قضا ازاوج ثریا بتحت‌الثری رسانید **نظم** دریغ آن خداوند دیهیم‌وتاج ✿ که‌اوبود آئین دین‌را رواج دریغ آن جهاندارپاك اعتقاد✿صلاح

وپناه بلاد وعباد واین واقعهٔ عظمی وداهیهٔ کبری درشب چهارشنبه هفدهم شعبان سه سبع وثمانمائه دروقتی که آفتاب درهشتم درجه حوت بود روی نمود افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده اند ازجمله مولانا بهاءالدین حاجی گفته که رباعی سلطان تمور آنکه چرخ را دلخون کرد ✿ وزخون عدو روی زمین گلگون کرد درهفده شعبان سوی علیین تافت ✿ فی الحال زرضوان سروپا بیرون کرد ودیگری گوید بیت شهنشاهی که مأوایش بهشت جاودان آمد ✿ وداع شهریاری کردو تاریخش همان آمد

ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمان فرمای مشرقین و بیان یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین

در آن شب ظلمت سرشت که نیرعالم افروز سلطنت پرتوعنایات ازوجنات روزگار باز گرفت در خطهٔ اترار علامت روزقیامت ونمونهٔ صوراسرافیل صفت ظهور پذیرفت نظم بر آمد ناله وآه ازچپ وراست ✿ زمرد وزن فغان ونعره برخاست زفریاد و نفیر پیرو برنا ✿ امارات قیامت گشت پیدا شاهزادگان عالیمقام افسرعزت برخاك مذلت — افکندند وخواتین حشمت آئین روی نازنین وگیسوی مشکین بدست بیطاقتی بر کندند ع مه روی بکند وزهره گیسو ببرید امراء ملك آرا بجای جامه و پرده سینه چاك چاك ساختند و خواص پایه سریر اعلی ازبسیاری گریه وزاری غلغله درگنبد افلاك انداختند ودر آن شب بموافقت اصحاب مصیبت فلك نیز اشك افشان بود وازفواره دیدهٔ غمام تاصباح قطرات باران سیلان مینمود وچون بخیال محال یورش ختا اعاظم امرا نمی خواستند که آن واقعه هایله ظاهر گردد وبهنگام صبح خواتین وآغایان را ازگریه وشیون وتغییر لباس منع نموده روی بتجهیز و تکفین صاحبقران مغفرت قرین آوردند و بموجب وصیت امیر مرحوم هندوشاه خازن بامر غسل پرداخته ومولانا قطب الدین صدر درتعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود وبعد از فراغ آن امر نوئینان عالیشان وپردی بیك ساربوغا و برادرش امیرشیخ نورالدین وامیرشاه ملك وخواجه یوسف وغیرهم بایکدیگر عهدو پیمان درمیان آوردند که سالك طریق مخالفت نگردند وازمقتضای وصیت حضرت صاحبقران درنگذرند وتخت سمرقند را بامیرزاده پیرمحمد سپارند آنگاه ایلچی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان وامرائی که درملازمتش بودند ارسال داشتند تاخبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس حضور نمایند ودیگری پیش ازامیرزاده سلطانحسین بصبران ویسی فرستادند وپیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعوبت تمام پیدا کرده باید که جریده باردوی اعلی توجه نماید وخضر قوچین بجانب غزنین روانشد که امیرزاده پیرمحمدرا ازرحلت آن حضرت ووصیت نصب ولایت عهد آگاه گرداند تا بسر جناح استعجال بسمرقند شتابد وشیخ تیمورقوچین

بجانب هراة وعلی درویش که بسك بچه اشتهارداشت بطرف تبریز متوجه گشتند تامیرزا شاهرخ و امیرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و درباب حفظ ممالك شرایط وصیت بجای آورند واراتمور بهمین کارروی ببغداد آورد ودیگری بجانب اصفهان وشیراز روانشد ودر شب پنجشنبه هیجدهم ماه مذکور جمهور امرا وخواتین تابوت محفوف برحمت حی لایموت را درمحفه نهاده ازاترار بیرون آوردند ودرهمان شب از آب خجند برزبر یخ گذاشته دردوفرسخی اترارفرود آمدند وچون گریبان افق بدست تباشیر صبح صادق چاك شد شعله اندوه درکانون درون محزون مصیبت زدگان بنوعی برافروخت که خرمن صبر و شکیبائی مرد وزن وامیرووزیر وصغیر وکبیر را بیکبار بسوخت **نظم** آبی کجاست کاتش این غم جگر بسوخت ٭ وین برق جانگداز همه خشك وتر بسوخت ٭ مرغ سپیده دم که خبر دادی از سرور ٭ اکنون نمیدهدمگرش بال و پر بسوخت صیحه صیح محشر وفرغ اکبر درعالم اصغر بظهور انجامید وفغانی درجهان افتاد که صدایش ازهفت گنبد افلاك متجاوز گردید وچون جزع وفزع ازحد اعتدال درگذشت وگریه وزاری سالکان طریق بیقراری بعدازوفور نصیحت مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا وارکان دولت و نوئینان ومقربان حضرت باخواتین بلقیس حشمت ومخدرات تتق عصمت طریق مشورت مسلوك داشته خاطر برآن قراردادند که نعش مغفرت مآب رابجانب سمرقند بازگردانند ودر ملازمت میرزا خلیل سلطان وامیرزاده ابراهیم سلطان عزیمت غزوه ختا بامضا رسانند ودرهمان صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف وعلی قوچین روانه سمرقند ساختند وایشان بتاریخ ۲۲ شعبان بآن بلده درآمده جسد مطهر را بمرقد عطر سار رسانیدند و بعداز چندگاه بموجب وصیتی که آن حضرت کرده بود سید برکه را ازاندخود بدانجا نقل نمود و برزبر حضرت صاحبقران والاگهر دفن کردند وامیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملك بعداز ارسال تابوت مغفرت مآب حضرات عالیات را متعاقب باامیر زاده الغ بیك بجانب سمرقند گسیل کردند وخود درخدمت امیرزاده ابراهیم سلطان بجانب ختای کوچ نموده ازآب سیحون گذشته درجانب شرقی اترار فرود آمدند درینولا شعبده باز سپهر منصوبهٔ برانگیخت که عقد آن جمعیت ازهم فروگسیخت بیان سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بامیر زاده سلطان حسین رسید لشگر دست چپ راکه بااو بود پراکنده ساخت واسبان بعضی ازسپاهیان راگرفته دواسبه عازم سمرقند شدتاخود رادرشهر اندازد ولوای استیلا مرتفع سازدو کیفیت این حرکت بمسامع امیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملك رسیده نامهٔ بحاکم سمرقند که ارغونشاه بود فرستادند مبنی برآنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آن جانب گشت بایدکه درمحافظت شهر سمر قند سعی بلیغ نموده اورامجال دخول ندهد و اگر تواند خدمتش راگرفته مضبوط گرداند وقاصدی نزدمیرزا الغ بیك وحضرات عالیات ارسال داشتند واز قضیه امیرزاده سلطانحسین ایشانرا آگاهی دادندوالتماس نمودند که بهر جارسیده باشندتوقف نمایندتااردو بدیشان رسدو برین قیاس نیز نزدمیرزاخلیل سلطان

وامراء تاشکنت ایلچی فرستادند بعدازآن امیر بردی بیك درانزار توقف نموده امیرشاه ملك وامیرشیخ نورالدین وسایر امرا واعیان درملازمت میرزا ابراهیم سلطان بطرف سمرقند بازگشتند ودروقت عبور برآب سیحون یخ شکسته سه شترخزانه باآنچه بارداشت بآب فرورفت واردو نزدیك آب سیحون فرودآمده ازآنجا شبگیر کردند و روی توجه بسمرقند آوردند.

ذکر برداشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان رابه پادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی

چون امراء عظام که درآن زمستان درتاشکنت بودند ازکیفیت امیرزاده سلطان حسین وقوف یافتند هراس بی‌قیاس برضمایر ایشان مستولی شده امیرخداداد حسینی و یادگار شاه ارلات وشمس الدین عباس وبرندق برلاس باتفاق امیرزاده احمدبن عمرشیخ شاهزاده خلیل سلطان را که درآنزمان بیست ویکساله بود بسلطنت برداشتند ودست بیعت بآن جناب داده وصایاء امیرتیمور گورکان را نابوده انگاشتند واین خبر دراثناء راه بحضرات عالیات وامیرشاه ملك وامیرشیخ نورالدین رسیده بغایت آشفته گشتند وبقلم تغییر وسرزنش نامه نوشتند وبجانب تاشکند فرستادند مخلص سخن آن که چون صاحبقران مغفرت نشان منصب ولایتعهد را بامیرزاده پیرمحمد جهانگیر تفویض فرموده مااطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد وازآن نوئینان کاردان غریب نمود که بدین زودی دفترحقوق تربیت صاحبقران را برطاق نسیان نهاده بتجویزاین امر ناپسندیده جسارت نمودند بایستی که اگردیگری مثل این سخنی درمیان آوردی بمنع وزجراو مشغول گشتندی وچون آن مکتوب بامرارسید ازکرده پشیمان شدندوامیر برندق رانزدحضرات عالیات وامیرشاه ملك وامیرشیخ نورالدین فرستادند وپیغام دادندکه ما بیعتی که بامیرزاده خلیل سلطان کرده‌ایم بجهت ملاحظه استدامت دولت واستقامت مملکت است وگمان ماچنان بودکه شما بااین امر همداستان باشیدواکنون که دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده ازآن بیعت پشیمان شدیم وهرچه شمادرباب امضاء وصایاء آنحضرت مصلحت دانید بتقدیم میرسانیم وامیر برندق ازراه آقسولات باردورسیده بعدازاقامت مراسم تعزیت باامیر شاه‌ملك وامیرشیخ نورالدین خلوت کردونامه امیرخداداد ویادگارشاه ارلات و امیر شمس الدین عباس راکه مشتمل برسخنان مذکور بودبدیشان نمود ولوازم عهدوپیمان در میان آورد که ازمقتضای وصایای صاحبقران مغفرت انتمادرنگذرند وبغیر ازامیرزاده پیرمحمد جهانگیر کسی را ولیعهد آنحضرت نشمرند وامیرشاه‌ملك وامیرشیخ نورالدین باردیگر درآن باب مکاتیب بامراء تاشکنت نوشته بامیر برندق تسلیم نمودندواورا اجازت داده روی بجانب سمرقندآوردند وبعدازقطع منازل بوضع قرجق رسیده از آنجا امیرشاه ملك باستصواب همکنان پیشتر بظاهر سمرقندشتافت وشهررا مضبوط یافت چه ارغونشاه بنابر مواعید میرزاخلیل سلطان برج وباره رااستحکام داده بودامیرشاه‌ملك بدروازه چهارراهه

که امیر خواجه یوسف وارغونشاه وسایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس فتح الباب نمود وامیر ارغونشاه دست رد بر سینه ملتمس امیرشاه ملك نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بر آن قرار داده‌ام که تا وقتی که امیرزاده پیرمحمد ولیعهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم وهر گاه آن شاهزاده بیاید سمرقندرا بدو سپارم تا از عهده امانت درست بیرون آمده باشم امیرشاه ملك دانست که ارغونشاه بوعده‌های امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده ودروازه باز نخواهد کرد لاجرم با دل غمناك وخشمگین با چشم نمناك بازگشت ودر صحرای علیاباد بحضرات عالیات رسیده کیفیت حال باز گفت وهمانجا نزول نموده خواتین وامرا بعداز تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند که امیرشیخ نورالدین بسمرقند رود وامیر ارغونشاه را از سر مخالفت درگذراند وامیرشیخ نورالدین نیز بدروازه چهارراهه رفته وباارغونشاه وخواجه یوسف سخنان گفته مانند امیرشاه ملك بی نیل مقصود مراجعت نمود اما امیر برندق چون از آقسولات بتاشکنت رسید ومکتوب امیرشاه ملك وامیرشیخ نورالدین وسخنان ایشان را بمسامع امیر خداداد حسینی ویادگار شاه ارلات وسایر معتبیان امیرزاده خلیل سلطان رسانیده آن طایفه باتفاق گفتند که فی الواقع شایسته تاج وتخت نیك بختی است که حضرت صاحبقران اورا ولیعهد ساخته است وما تغییر بقواعد وصیت آنحضرت راه نخواهیم داد ودرهمان مجلس درین باب عهدنامه نوشتند وامرا آن وثیقه را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط ومهر خویش بران نهاد واتلمش را باعهدنامه پیش امیرشیخ نورالدین وامیرشاه ملك فرستادند تا آن کاغذ را بدیشان نموده بنزد امیرزاده پیرمحمد بردو بعداز آن زمرهٔ ازخواص ومقربان امیرزاده خلیل سلطان را برعروس مملکت ترغیب وتحریص نمودند وگفتند که الملك عقیم فرصت غنیمت باید شمرد وبسمرقند شتافته خاطر خاص وعام را بدانه احسان وانعام صید باید کرد (والملك بعد ابی لیلی لمن غلبا) وامیرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان بر تسخیر مملکت جازم گشت وعازم سمرقند شد وازاسبان واستر هاو اشتران صاحبقران وشاهزادگان وامرا آنچه در آن نواحی دیده بود بتحت تصرف درآورده برامرا وخواص وطایفه ازمردم عراق که با او بی شائبه نفاق زندگانی میکردند قسمت نمود وامیر برندق که منغلای سپاه شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل ویران کرده باتفاق رستم طغا بیوغا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهدهٔ عهدی که کرده بود بیرون آمده باشد وهمچنین امیرخداداد حسینی وامیرشمس الدین عباس ازامیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اجیق فرکنت رفتند وباوجود اینحال شاهزاده اصلا دغدغه بخاطر راه نداد وبکنار آب شتافته ببستن جسر اشارت نمود ولشکریان همان روز بترتیب آن قیام نموده روزدیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت وچون امیر برندق بنواحی دوابه رسیداز جلال یاورچی شنید که امیر شاه ملك وامیرشیخ نورالدین را ارغونشاه درسمرقند راه نداده وخاطر براطاعت امیرزاده خلیل سلطان نهاده بنا بر آن ازاختیار مفارقت امیرزاده خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار مراجعت کرده بموکب شاهزاده پیوسته بتجدید بیعت اقدام فرمود.

ذکر توجه میرزا الغ بیك ومیرزا ابراهیم سلطان درمرافقت امرا بجانب بخارا و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهة اقامت مراسم عزا

رستم‌طغا بیوغا برلاس که همعنان‌امیر برندق برلاس بن‌جهانشاه ازامیرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعداز مراجعت امیرمشاراليه برعزیمت خودرا سخ بوده نزد امیرشاه ملك وامیرشیخ نورالدین آمدو کیفیت شعف امیرزاده خلیل سلطان را بتسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق مشروح بازگفت امراء عظام بعدازشنیدن این‌سخن مصلحت‌چنان دیدندکه دررکاب شاهزادگان عالی‌مکان‌میرزا الغ بیك گورکان ومیرزا ابراهیم‌سلطان ببخارا روند وحضرات عالیات را بسمرقند فرستند وبعداز تصمیم عزیمت روز پنجشنبه سیم‌ماه‌مبارك رمضان امیرزاده‌الغ بیك‌وامیرزاده ابراهیم سلطان وامیرشاه‌ملك وامیر-شیخ‌نورالدین ورستم‌طغا بیوغا واتلمش وتوکل قراقرا وحسن‌جنداول وارسلان خواجه ترخان و شمس‌الدین‌المالیغی و موسی کمال و بستری وغیرهم حضرات عالیات راوداع کرده وبجانب سمرقند گسیل نموده‌عنان‌یکران‌بطرف‌بخارا تافتند ودرمحل خیر بادریش مصیبت‌جان سوزحضرت صاحبقرانی تازه گشته فریاد وفغان ازنهاد ماتم‌زدگان برآمده بعداز جزع‌وفزع بسیار سرایملك خانم‌وتومان آغا باسایر خواتین وشاهزادگان صغار مثل میرزا بایقراواوراپجل وسعدوقاص ازعلیابادلباس تعزیت پوشیده بدروازهٔ چهارراهه شتافتند وارغونشاه وخواجه‌یوسف توهمی بیجایگاه بخودراه داده آنشب ایشان را در شهر نگذاشتند وحضرات درچهارباغ میرزاشاهرخ که نزدیك بدروازاست شب گذرانیدند **بیت** روزدیگر که بازچرخ بلند ✿ پرتومهر در جهان افکند بشهردر آمدند وبخانقاه امیرزاده محمدسلطان که مرقد مقرون بنازونعیم مخلد صاحبقران سعید مؤید آنجابود محل نزول ساختند و باقامت رسم‌غزا ولوله درجهان سست‌عهد بیوفا انداختند وسرها گشاده وموبها پراکنده وروبها خراشیده وخودرا برخاك افکنده‌وخانزاده ورقیه‌خانیکه وسایرخواتین وشاهزادگان وامراکه‌درشهر بودند وزمان اشراف واعیان مملکت موی گشاده وروی‌سیاه کرده ونمددرگردن‌انداخته‌همه جمع آمدند وامیرزاده محمدجهانگیر که‌درشهر بودودیگرشاهزادگـان وامرا و ارکان دولت وتمام اکابر واشراف واعیان مملکت‌مثل خواجه‌عبدالاول‌وخواجه‌عصام‌الدین وسیدشریف‌جرجانی وامیرکه‌میردانشمند وغیرهم مجموع بتغییر لباس کرده حاضرشدند وبمقبرهٔ منوره رفته‌بربلاس ماتم نشستند وتمامی آغایان وشاهزادگان‌واکابرواعیان‌تغییر لباس کرده وآوازگریه وفغان‌برآورده ولوله درجهان وغلغله درزمین‌وزمان انـداختند **بیت** زبس بـالاگرفت آنروزفریاد ✿ صدا درگنبد فیروزه‌افتاد اماشاهزادگان وامرا و نوئنیان چون نزدیك ببخارا رسیدند شنیدندکه امیرزاده خلیل سلطان راارغونشاه بقدم اطاعت استقبال کرده وبسمرقند در

آورده لاجرم زبان بطعن ولعن او گشادند ومکتوبات تشنیع آمیز بامراء سمرقند فرستادند وبسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده حمزه طغا بیوغا برلاس که حاکم بخارا بودشاه زادگان ر استقبال نموده ودرمزار ایوب پیغامبر(ع) باامراء عظام عهد وپیمان درمیان آورده باتفاق یکدیگر بشهر درآمدند وچنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیك وامیرزاده ابراهیم سلطان وامیر شیخ نورالدین وامیرشاه ملك در قلعه باشند وضبط یکدروازه که برشهر کشوده است با نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیك وامیرشاه ملك داشته باشد و محافظت دروازهٔ دیگر که بجانب بیرون است بانصفی دیگر از حصار تعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان وامیر شیخ نورالدین بودورستم برلاس وبرادرش حمزه واتلمش وتوکل قراقرا ودیگر امرا وسرداران درشهر توطن نمایند ودرباب حراست ومحافظت برج و باره لوازم سعی واهتمام بجای آورند ·

ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدارالملك سمرقند و بیان انقضاء ایام تعزیت صاحبقران سعادتمند

چون امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده طی مسافت فرموده نزدیك بسمرقند رسیدامیر خواجه یوسف بانثار وپیشکش ازشهر بیرون آمده درقریهٔ شیرزکه درچهار فرسخی سمرقند واقعست بعز بساط بوسی سرافراز گشت ومجموع سادات وعلما واکابر آن بلده برسم استقبال استعجال نمودند و بعد از آنکه کنارآب کوبك مضرب بارگاه شاهزاده شد ارغونشاه بامفاتیح ابواب قلعه ومقالید کنوز خزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب وکامران بسمرقند فردوس مانند که حاصل بحروکان ونفایس اقطار وامصار جهان درآن موجود بوددرآمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب درششم درجه حمل منزل داشت برحسب اختیار مولانا بدرالدین منجم برتخت سلطنت نشست وشاهزادگان وامرا وارکان دولت زانوزده مراسم تهنیت بجای آوردند وامیرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظه وصیت امیر تیمورگورکان نموده امیرزاده محمدجهانگیر راکه ولدامیرزاده محمد سلطان وبرادر زاده پیرمحمد ولیعهد بودبخانی برداشت وفرمود که نام اورا علی الرسم برسرمناشیر نویسند وبعدازدوروز بخانقاه امیرزاده محمدسلطان که مقبره صاحبقران سعیدنیز آنجا بودرفته کار تعزیهٔ از سرگرفت وتمامت شاهزادگان وخواتین وآغایان وامرا واشراف واعیان بالباس سوگواری درگریه وزاری درآمدندوپس ازاقامت لوازم مصیبت جهة ترویح روح بزرگوار صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام پروردگار بجای آورده خیرات وصدقات بارباب حاجات رسانیدند ودرآن ایام چندان حلوا وطعام بمستحقان دادند که قافله جوع ازمعدهٔ گرسنگان تاانقراض دوران رخت بربست بعدازآن کورکه خاص را بفغان وناله درآورده پوستش پاره ساختند و ازکار بینداختند آنگاه امیرزاده خلیل سلطان وشاه زادگان و خواتین ونوئینان راز

كسوت عزا بيرون آورده قامت قابليت همه را بخلعتهاى فاخره وجامه‌هاى طلادوزو ديبا بيار است وابواب خزاين گشوده آنمقدار زروگوهر بمردم داد كه رسم افلاس ازجهان برافتاد وكيفيت اسراف واتلاف شاه زاده وزوال اقبال اوعنقريب سمت تحرير خواهد يافت انشاء الله تعالى ·

ذكر تعداد اولاد واحفاد صاحبقران والانژاد

ازاولاد ذكور صاحبقران مغفور درزمان وفات آنحضرت سى وشش نفر موجود بودند برينموجب ازنسل اميرزاده جهانگير يازده‌چه ازواصل جوارغفار مستعان محمد سلطان سه پسر مانده بودمحمدجهانگير نه ساله يحى پنجساله سعدوقاص شش‌ساله و اميرزاده پير محمدبن جهانگير درسن‌بيست ونه‌سالگى برسر بر سلطنت كابل و غزنين تمكن داشت باهفت پسر قيدونه‌ساله خالدهفت ساله بوزنجر وسعد وقاص سنجر قيصر جهانگير وازنسل عمرشيخ بهادر نه‌پسر وپسرزاده در حيات بودند پيرمحمد بيست و شش‌ساله بايك پسرعمرشيخ‌هفت‌ساله رستم بن‌عمرشيخ بيست وچهارساله با دوپسرعثمان شش‌ساله سلطان على يكساله اسكندر بن عمرشيخ بيست ويكساله احمدبن عمرشيخ هيجده ساله‌سيدى احمدبن عمرشيخ پانزده ساله بابقراءبن عمرشيخ دوازده ساله وشاه زاده ميرانشاه درسن سى‌وهشت سالگى هفت پسر ونبيره‌داشت‌وابابكر بيست سه‌ساله با دو پسر ايلينگرنه ساله عثمان چلبى چهار ساله عمربن ميرانشاه بيست و دوساله خليل سلطان بيست‌ويكساله ايجل ده‌ساله سيورغتمش شش‌ساله وميرزا شاهرخ درسن‌بيست و هشت‌سالگى‌درخراسان پادشاهى مينمود وهفت‌پسرداشت ميرزاالغ‌بيك و ابراهيم‌سلطان هردو درسن يازده‌سالگى اما الغ بيك پنج ماه از ابراهيم‌سلطان بزرگتر بود بايسنقر هشت‌ساله‌بودوسيورغتمش شش‌ساله محمد جوكى سه‌ساله جان اوغلان دوساله بازوى يكساله‌وازبنات مكرمات صاحبقران مغفرت سمات هفده مخدره درپردهٔ عصمت ميغنودند صبيهٔ‌صلبيهٔ آنحضرت سلطان بخت بيگم‌بودكه درحبالهٔ نكاح اميرسليمانشاه بسرميبرد و از اميرزادهٔ‌شهيدعمرشيخ‌بهادر سه‌مخدرهٔ مانده بود وازمحمد سلطان سه عفيفه وميرزا ميرانشاه‌چهاردختر داشت‌وميرزاشاهرخ يكى‌وميرزاپير محمدجهانگير‌وميرزاابابكروميرزا خليل سلطان هر يك يكى و امير زاده سلطان حسين دختر زاده حضرت صاحبقران است و مادرش آكه‌بيكى بود و پدرش محمد بيك بن امير موسى و (العلم عندالله تقدس وتعالى·)

ذكر اسامى‌خواتين وسرارى حضرت صاحبقرانى مغفرت‌شعارى

خامهٔ عنبر بن شمامه‌از نسب‌نامهٔ كه درزمان خاقان سعيدعاليشان‌ميرزاشاه‌رخ‌تأليف شده نقل مينمايد كه صاحبقران‌خجسته صفات درتمامى اوقات حيات هژده‌زن بحبالهٔ نكاح

درآورد واسامی ایشان اینست اولجای ترکان اغا بنت امیرمسلا بن امیرقزغن که سلطان بخت بیگم ازوی تولد نموده خان‌زادهٔ پاك سرای‌ملك خانم بنت قرا سلطان خان بورمیش آغاکه مادرمیرزا جهانگیر وآگه بیکی بود دلشاد آغا وغلات که ازآنحضرت دختری داشت سلطان نام توغدی بی‌ساق صوفی قنقرات تومن آغابنت امیرموسی تایجوت بکل خانم بنت خضرخواجه‌خان دولت ترکان آغاسلطان آغا برهان آغاالوس آغا بنت امیر بیان سلدوز خانی بیك آغاموندر آغا جلبیـان ملك آغابخت سلطان آرای آغابکور نوروز آغا وازسراری آن مهرسپهر شهریاری اسامی بیست ودو نفر بنظر درآمده بر بن موجب طغای‌ترکان آغا که ازقوم قراختای بود ومیرزاشـاهرخ ازوی تولد نمود جهان بخت آغاتکار اوچ برور آغاولتیك آغایبی بیك‌آغا درسلطان آغادلشاد آغامرادبیك آغا پیروز بخت‌خوش گلدیری آغا ودل‌خوش‌آغا براةآغا بسونج ملك آغا ازرونی آغا منکلی بیك آغا جونی قربـانی که والدهٔ امیر زادهٔ میرانشـاه بود یادگار سلطـان آغاخداداد آغا توملون آغاکه والدهٔ میرزا عمر شیخ بود بخت بکار آغا ملکان شاه آغا فیلونی .

ذکر بعضی ازسادات ومشایخ و علما و اکابر که با صاحب‌قران ستوده خصال معاصر بودند

برضمایر ارباب اخبارظاهر و آشکارا خواهد بود که ازاین زمرهٔ عظیم‌الشأن و طایفهٔ متعالی مکان جمعی کثیروجمعی غفیر در زمان فرخنده نشان صاحبقران گیتی ستان امیرتیمورگورکان انارالله برهانه بلادجهـان وامصار ایران و توران را بوجودشریف مشرف داشتندو کیفیت حال‌تمامی آنطبقه ازکتب‌تواریخ بوضوح‌نمی‌پیوندد لاجرم برذکر جمعی که شمهٔ از احوال ایشان راقم این‌سخنان‌پریشان را معلوم‌شده اختصارخواهدافتاد ومن‌الله‌الهدایه والرشاد .

مولانا جلال‌الدین محمود زاهد مرغابی در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام‌الدین هروی‌بود ودرمتابعت سنت‌حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم‌سعی‌بلیغ‌مینمود ورع و تقوی بکمـال داشت و همواره علم ادای طـاعـات و عبـادات می افـراشت وفاتش درماه‌ذی‌الحجه‌سنه‌ثمان‌وسبعین وسبعمائه اتفاق‌افتاد ودرمرغاب هراة که مسکنش بودمدفون گشت.

امیرسید علی‌بن شهاب‌بن محمد الهمدانی حاوی‌علوم ظاهـری و باطنی و وجامع فضایل صوری ومعنوی بوددراوایل‌حال بقدم ارادت مـلازمت شیخ‌شرف‌الـدین محمودبن‌عبدالله المزدقانی مینمود اما ازشیخ‌تقی‌الدین علی‌الدوستی کسب‌روش‌طریقت فرمود و بعدازفوت‌شیخ‌تقی الدین بازرجوع‌بشیخ شرف‌الدین محمود کرد و گفت فرمان

چیست شیخ متوجه شده فرمود که حکم چنانست که در اقصاء بلاد عالم بگردی امیر سیدعلی بموجب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرد و بصحبت هزار و چهارصد ولی رسید و چهارصد را در یک مجلس دید مصنفات امیر سیدعلی مانند کتاب اسرار النقط و شرح اسماء الله و شرح فصول الحکم و شرح قصیده خمریهٔ فارضیه و ذخیرة الملوك درمیان عرفا اشتهار دارد و فاتش در سادس ذی حجه سنه ست و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد مرقد عطر افشانش در ولایت ختلانست.

باباسنکو درویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات ظهور مینمود در سنه ۷۸۲ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان از آب آمویه عبور فرموده در قصبهٔ اندخود باوی ملاقات کرد درویش از سرجذبه سینه گوشت بطرف امیر تیمور گورکان انداخت صاحبقران باین معنی تفأل نموده گفت خدایتعالی سینه روی زمین را که خراسان است بما ارزانی داشت و همچنان شد و وفات بابا سنکو در اندخود روی نمود و قبرش همان جاست.

مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی و چنانچه در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابوبکر بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد جامی قدس سره تربیت یافته در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشت در قصبه تایباد باجناب مولوی ملاقات نمود و آنجناب زبان بنصیحت آنحضرت گشوده سخنان سودمند فرمود نقلست که در اثناء قیل و قال صاحبقران ستوده خصال از آن قدوهٔ اصحاب وجد و حال سؤال کرد که شما چرا هرگز ملك غیاث الدین پیرعلی را ارشاد نفرمودید تا ترك اعمال ناشایسته دهد مولانا زین الدین گفت که اورا نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شمارا بروی گماشت و اگر تو نیز با بندگان خدای تعالی بر نهج عدالت سلوك ننمائی دیگری برتو مستولی خواهد شد امیر تیمور گورکان فرمود که کیست آن شخص که او را برمن استیلا دست دهد جناب مولانا گفت عزرائیل امیر صاحبقران از شنیدن این سخن فال نیك گرفته گفت هیچیك از سلاطین را برمن ظفر دست نخواهد داد و انتقال من از دار ملال باجل طبیعی خواهد بود وفات مولانا زین الدین ابوبکر در نیمروز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ۷۹۱ روی نمود و ملك عمادالدین زوزنی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرمود **قطعه**

سنهٔ احدی و تسعین بود تاریخ ✲ گذشته هفتصد از سلخ محرم ✲ شده نصف النهار از پنجشنبه که روح پاك مولانای اعظم ✲ سوی خلد برین رفت و ملایك ✲ همه گفتند ازجان خیر مقدم

و دیگری از فضلا در این باب گوید **بیت** تاریخ وفات قطب اوتاد ✲ یك نقطه بنه بآخر صاد

وقبر آنجناب در قصبه تایباد است.

خواجه بهاء الدین نقشبند نامش محمد بن محمد البخاریست و او را نظر قبول بفرزندی از خواجه محمد باباسماسی بود و تعلم آداب طریقت بحسب صورت از سیدامیر کلال نموده در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی بوده است و از

روحانیت خواجه‌عبدالخالق غجدوانی تربیت یافته کسی ازوی سئوال کرد که درویشی شما را موروثیست یامکتسبی جواب‌داد که بحکم جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتم باز پرسید که درطریقه شماذکر جهر وخلوت سماع مـی باشد فرمود که نمی باشد گفت پس بناء طریقهٔ شما برچیست فرمود خلوت درانجمن بظاهر باخلق وبباطن باحق سبحانه تعالی **بیت** ازدرون شوآشنا واز برون بیگـانه‌وش٭ اینچنین زیبا روش کم‌می بود اندرجهان٭ وفات خواجه بهاءالدین درشب‌دوشنبه سوم‌ماه ربیع‌الاول سنه احدی وتسعین‌وسبعمائه اتفاق افتاد ویکی ازفضلا جهت‌ضبط‌تاریخ آن‌واقعه‌این‌قطعه درسلك نظم‌انتظام‌داد**قطعه** خواجهٔ‌اعظم‌بهاءالحق والدین نقشبند٭ آنکه‌مشهورولایت شد کمال‌ملتش ٭ مسکن‌ماوی اوچون بود قصر عارفان ٭ قصر عرفان زین سبب آمد حساب رحلتش.

خواجه علاء الدین عطار موسوم بمحمدبن‌محمد البخاریست ودر سلك اعاظم اصحاب خواجه بهاءالدین نقشبند انتظـام داشت وخواجه‌در ایام حیات خود تربیت بعضی ازسالکان راه‌حق‌را بدانجناب حواله‌مینمود ومیفرمود که علاءالدین باربرما سبك کرده است وفات خواجه‌علاءالدین درشب‌چهارشنبه بیستم‌رجب سنهٔ‌اثنی وثمانمائـه روی‌نمود قبرش‌درده نوچغانیان‌است.

مولانا سعدالدین مسعودبن عمر التفتازانی ولادت باسعادت آنعالم ربانی وعلامه عالم‌فـانی درماه‌صفرسنه اثنی‌وعشرین وسبعمائه درقریه الرجال التفتازان که‌از ولایت نساست روی‌نمود وچون ازسن‌طفولیت بمرتبه‌صبی ترقی‌فرمود آغاز بتحصیل‌علوم وتکمیل‌فنون محسوس ومفهوم کرده دراندك‌زمـانی درمیدان دانش‌قصب‌السبق ازعلماء متقدمین ومتاخرین درربود شمیم‌قلم‌مشکین رقمش مشام جان مستنشقان‌روابح فضایل را معطر گردانید وفروغ خاطر افادت مآثرش ریاض امید مقتبسان انوار کمالات رانضارت بخشیده آنجناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح‌صرف زنجانی را مرقوم خامهٔ بلاغت انتما ساخت بعدازآن مطول را باسم معزالدین حسین کرت تالیف نموده آنگاه‌ازخوارزم که‌درآن‌زمـان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیك خان که شمهٔ‌ازعدالت واحسان‌اوسبق‌ذکر یافت‌درسلك‌انشاکشیدوبی‌شایبه لاف‌وگزاف چنانچه ازمؤلفات آن‌عالم حمیده صفات بوضوح می پیوندد لطافت تحریر وحلاوت تقریر وتوضیح خفیات وتلویح خبیات وکشف‌مشکلات ورفع معضلات بر طبع نقادش ختم بودوبر ذمه همت‌بلند نهمتش واجب‌وحتم ودرآن اوان که‌امیرتیمور گورکان عزیمت یورش‌خوارزم جزم فرمود ملك‌محمد سرخشی پسرخوردترملك‌معزالدین‌حسین به برادرزاده خودملك پیرمحمدبن ملك‌غیاث‌الدین‌پیرعلی که‌درآن‌سفر ملازم‌موکب‌همایون بود پیغام‌داد که‌هرگاه خوارزم فتح‌شود از آنحضرت رخصت طلبیده مولانا سعدالدین رابسرخس روانه گردانی‌بناء علی‌هذاچون‌لمعان تیغ‌عالم‌ستـان حضرت صاحبقران‌آنخطه را درحیطه تسخیر کشید وبکوچانیدن‌اهـالی وموالی از آنجا اشارت فرمود ملك پیر محمد زانوزده ازآن‌حضرت التماس نمود که مولانا سعدالدین را اجازت رفتن بجانب

سرخس فرماید وامیر تیمور ملتمس ملک‌زاده را بعز قبول اقتران داده جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقران بسمرقند باز گشت علما و فضلا و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که اگر چه تسخیر خوارزم بندگان آستان سلطنت آشیان را تیسیر پذیرفت اما حاصل آن مملکت تعلق بملک محمد سرخسی گرفت آن حضرت از مفصل این مجمل استفسار نموده آنجماعت عرضه داشتند که حالا سر آمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعدالدین مسعود التفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده و نفحات مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را خضرت و نضارت بخشیده نظم چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش ✿ که آفتاب بود ذره بوقت ظهور ✿ دقایق سخن او خفی است همچو سها ✿ ولیک گشته چو خورشید در جهان مشهور ✿ صریر کلکش در کشف مشکلات علوم ✿ چنانچه نغمه داود در ادای زبور افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از اشعهٔ ضمیر منیرش مینمایند و اماثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش میفرمایند امیر تیمور از استماع امثال این سخنان رقم تاسف بر صحایف روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهة استدعا حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعدالدین نخست ببهانه عزیمت سفر حجاز آن ملتمس را اجابت ننمود اما چون ثانیاً فرمان صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چندسال بر مسند عز و جلال در آن شهر بافاده اهل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلا و دانشور بر اوراق روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور در تعظیم آن پادشاه علما و خسرو دانشمندان مبالغه بسیار مینمود و در مجالس آنجناب را بر زبر توشک خویش جای داده در وقت مراجعت تا سر طناب پیش خانه مشایعت میفرمود وفات مولانا سعدالدین در شهور سنه ۷۹۷ بوقوع پیوست قبرش در بلده سرخس واقع است و تصانیف آنجناب در تمامی علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد و خرد جزوه‌دان تفصیل آن کتب را از جمله تحصیل حاصل میشمارد و از مولانا سعدالدین یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور مینمود از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین مسعود استماع افتاده که فرمود در آن اوقات که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد در شهر هراة ساکن میبود و در آن ایام خبر بزهاد مرغاب و بعضی دیگر از علماء تقوی مآب رسید که مولانا سعدالدین در مجلس صاحبقران ظفر قرین با کل طعامی که حلیت آن معلوم نیست مبادرت نموده و مینماید و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه جایز باشد که مقتدای علماء روزگار لقمهٔ شبهه خورد مولانا محمد از استماع آن سخنان در تاب شده در آن باب رقعه بپدر بزرگوار خود نوشت والتماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را بتواچی که از هراة متوجه ماوراء النهر بود داد و تواچی مکتوب مولانا زاده را با سایر مکاتیب در دول

میان خود نهاده چون بسمرقند رسید دولمیان را بجنس پیش امیر تیمور بردو صاحبقران را در اثناء مطالعهٔ مکاتبات چشم بر نوشته مولانا محمد افتاده و مضمونش را معلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب را بمولانا سعدالدین ظاهر نساخت و بعد از چند گاه مولانا محمد بسمرقند تشریف آورده صاحبقران بلندمنزلت را ملازمت فرمود و آنحضرت مولانازاده را تعظیم کرده و التفات بسیار اظهار نموده در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار کپکی تسلیم خدام مولانا زاده نمای تا صرف مایحتاج خود کند خواجه محمود بنابر تلقینی که از امیر یافته بود گفت درخزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را برمزارعان ولایات برات نویسم امیر تیمور فرمود که از مزارعان آنوجه دیرتر بوصول میرسد و ما نمیخواهیم که مولانا زاده درین شهر تقبیض کشد خواجه گفت مبلغ مذکور از ممر تمغا در عرض دوروز بحصول می پیوندد اگر فرمایند آنوجه را تنخواه مدد معاش مولانازاده نمایم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن وخواجه محمود هم درمجلس مبلغ مذکور را بر تمغاء سمرقند برات نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب فاتحه خوانده و برات را برداشته از بارگاه بیرون خرامید و در محلی که پا در رکاب کرده سوار می شد حضرت صاحبقران کس فرستاد تا خدمتش را ببارگاه درآوردند آنگاه تبسم فرموده گفت مولانازاده کسی که زر تمغا را که حرام ترین وجوه است برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که درعالم بعلم و دانش او کسی نیست ازخوردن طعام تیمور منع کند مولانازاده از استماع این عتاب خجل و شرمسار شده گفت من داعیه داشتم که از منزل برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر تیمور گفت اگر همچنان بودی بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهیت در بشرهٔ شما پیدا شدی وحال آنکه از روی فرح وسرور آنرا قبول فرمودید آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور را از مولانا محمد ستانده پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند ومولانا محمد بعد از فوت صاحب قران در بلدهٔ فاخرهٔ هراة ساکن می بود و در سنه ۸۳۸ بعلت طاعون ازعالم انتقال نمود .

امیر سید شریف الدین علی الجرجانی درسنهٔ اربعین و سبعمائه در قریهٔ طاغو از اعمال استرآباد قدم از کتم عدم بعالم و جود نهاده فضای جرجان بل تمام جهان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندك زمانی سرآمد محققان عالم ومقتدای مدققان علماء محترم گردید در روضة الصفا مسطور است که درسنهٔ هفتصد و هفتاد و نه که شاه شجاع بن محمد مظفر درقصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف الدین بنواحی ارد ورسیده خواست که باپادشاه ملاقات نماید و اورا بیواسطه بحال خویش دانا گرداند در آن اثنا مولانا سعدالدین مسعود انسی را دید که بخدمت پادشاه میرود خود را درلباس لشکریان بوی نموده گفت مردی غریبم و تیراندازم و از ولایت مازندرانم بآن داعیه آمده ام که در نظر اشرف شاه شجاع سه چوبه تیر اندازم امید آنکه هنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعدالدین تا در بارگاه

پیاده آمد مولانا گفت تودرهمین موضع توقف نمای تارخصت دخول حاصل کنم وچون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایزشد سخن تیرانداز غریب را عرضه کرد شاه شجاع فی الحال اورا طلبید وامیرسید شریف ببارگاه درآمده چون شاه‌شجاع ازکیفیت تیر اندازی پرسید جزوی که ازنتایج طبع شریف‌او مشتمل براعتراضات اصحاب تصانیف بود ازبغل بیرون آورده بدست شاه شجاع دادشاه از مطالعه آن‌صحیفه بحال میرسید شریف داناشده مراسم تعظیم‌وتکریم بتقدیم رسانید ونقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب راهمراه خویش‌بشیراز بردومنصب تدریس دارالشفاء خود را بآن سید فضیلت انتما تفویض کرد وسیدشریف ده‌سال درفارس بافاده اهل‌فضل وکمال پرداخته درسنه ۷۸۹ که امیرتیمور گورکان شیراز رافتح کرد حکم فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد وجناب سیادت پناهی افادت دستگاهی بموجب فرمان واجب‌الاذعان بآن بلده شتافته تازمان فوت‌صاحبقران آنجا میبود و درآن اوقات میان آن‌جناب و مولانا سعدالدین تفتازانی مباحثات روی‌نمود ودراکثر مجالس امیرسید شریف‌بسبب حدت طبع وجودت ذهن‌برجناب مولوی در بحث غلبه کرد بیت خدائی که بالاوپست آفرید ✿ زبردست هر دست‌دست آفرید و چون امیرتیمورگورکان بجهان جاودان انتقال فرمود نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیرالبشر ومقتدای علماء دانشور ازماوراء النهر بشیراز شتافت ودر آن دیار فی‌سنه۸۱۶ وفات‌یافت ومصنفات امیرسیدشریف بسیار استودرغایت اشتهار و وبراکثر کتب متداوله متقدمین ومتأخرین حواشی دقت‌آئین بلاغت قرین داردچنانچه اززمان فرخنده نشان آنجناب تاغایت غالبا هیچ درسی‌از افادهٔ‌حواشی‌ومؤلفات فصاحت صفاتش خالی‌نبوده ونیست‌مدت‌عمر شریفش هفتاد وشش‌سال بود

مولانا عبدالله‌بن مولانا لسان‌الدین محمد افضل‌حکماءزمان واعلم منجمان دوران بودو احکام نجومی اومانند قضا وقدر تخلف نمی‌نمود **بیت** همه‌زیج فلك جدول بجدول ✿ باسطرلاب حکمت کرده مُبدَّل وصاحبقران خورشید محل نسبت بآن‌فاضل بی بدل التفات بسیار داشت و آنجناب نیز همواره بسان بخت و دولت درملازمت بود ورقم‌اخلاص‌برصحیفهٔ‌ضمیر مینگاشت :

مولانا نظام‌الدین شامی آنجناب‌را شیخ‌غازانی نیزگویند واکثروقایع و حالات صاحبقران‌خجسته صفات منقول ازتاریخ آن فاضل‌کاملست‌درملطع سعدین‌مسطور است که ازمولانا نظام الدین مرویست که گفت درنوبت اول که امیرتیمور لشکر ببغداد کشید وسلطان احمد جلایررا منهزم گردانید ازمردم دارالسلام اول من‌ببارگاه‌عالمپناه رفتم وآنحضرت بنظر التفات وعاطفت در من نگریسته برزبان مبارك راند که خدای تعالی برتورّحمت کناد که نخست از متوطنان این بلده توبپیش ماآمدی و مرا تربیت فرمود وایضاً درکتاب مذکور مذبور است که دروقت محاصرهٔ حلب مولانا نظام‌الدین درآن شهر اقامت داشت‌وبعد ازفتح امیرجلال الاسلام اورا پیش فرمانفرمای انام‌برد و رعایت‌یافت پوشیده نماند که توفیق میان‌این‌دوسخن که‌دریك کتاب مسطور است‌خالی

از اشکالی نیست و بهر تقدیر نزد راقم حروف آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از آنکه بصحبت صاحبقران ظفر قرین مشرف گشت همواره بسان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بود و در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف فرمود .

شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری نور الله مرقده مقتدای محدثان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلندمکان بود بزهد و تقوی معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفر نامه و مطلع سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را اسیر گردانید میرزا محمدسلطان و امیر شیخ نورالدین را ببرسا فرستاد وجمعی از اکابر آندیار بطرف دریابار فرار نمودند ولشکر ظفر شعار از عقب شتافته بیشتر آن مردم را گرفتند شیخ شمس الدین محمد جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری از آنجمله بودند و امیر شیخ نورالدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بپایهٔ سریر اعلی برده در کوتابیه بشرف ملاقات صاحبقران خجسته صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر اعتنا ساخته به صوب سمرقند فرستاد و آن جناب تا زمان وفات امیر تیمور در ماوراءالنهر اوقات شریف میگذرانید و تصحیح المصابیح را آنجا درسلك تألیف کشید بعد از وفات آنحضرت بدارالسلطنه هراة شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ در خامس ربیع الاول سنه ثلث وثلاثین وثمانمائه در شیراز وفات یافت .

قاضی قطب الدین عبدالله الامامی بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز ومستثنی بود و مدتی مدید در کمال استقلال در آن مملکت بتمشیت منصب جلیلة المراتب قضا قیام و اقدام میفرمود و اختیار دادوستد موقوفات آنولایت نیز چندین گاه تعلق بخدام عالیمقامش می داشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بود و همواره نقش امانت و دیانت برسجل ضمیر صحیفهٔ خاطر می نگاشت نسب شریفش با بوبکر صدیق رضی الله عنه میرسید لاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبدالله نامی مکتوب میگردانید .

سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه درسلك اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس وفتوی انتظام داشت و در سنه ثلث وثمانمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت .

شیخ کمال خجندی درسلك اکابر مشایخ روزگار و اعاظم زهاد بزرگوار منتظم بود و علی الدوام بریاضیات و عبادات اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار برلوح اعتبار نقش مینمود در نفحات مسطور است که ظاهر اشتغال شیخ کمال شعر جهة آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانچه خود میگوید **بیت** این تکلفهای من در شعر من ٭ کلیمی یا حمیرای منست از حضرت ولایت پناه خواجه عبداله مرویست که فرمود شیخ کمال چندگاه درشاش ساکن میبود و در آن مدت اصلا بحیوانی رغبت نمی نمود روزی والد بوی گفت که چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد میل فرمائید بروجه مطایبه فرمود که هر گاه تو گاو خود را بکشی ما گوشت بخوریم وحال آنکه پدرم را گاوی بود در غایت

فربهی چون این سخن بشنید فی الحال گاورا بکشت وطعامی ترتیب کرده نزدشیخ برد شیخ جهة خاطر ایشان مقداری از گوشت تناول نمود بلبل کلك نغمه‌سرای حقایق پناهی حضرت افضل الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی نورالله مرقده در بهارستان این نوابگوش فضلاء سخن آرا رسانیده که شیخ کمال درلطافت سخن ودقت معانی بمرتبه‌ایست پیش از آن تصور نتوان کرد امامبالغه درآن طریق شعر ویرا ازسرحد سلامت بیرون برده است آنجناب درشعر تبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیف که درنظم‌وی است درشعرحسن نتوان یافت وآنکه شیخ کمال‌رادزدحسن میگویند بنابرهمان تتبع تواند بود ودربعضی ازدیوانهای آنجناب این بیت مسطوراست **بیت** کس برسرهیچ رخنه نگرفت مرا ✿ معلوم نمیشود که دزدحسنم ازحضرت ابوی مرحومی استماع افتاد که میرزامیرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادتی تمام وعقیدتی لاکلام داشت وروزی بملازمت آنجناب رفته کمر مرصع برسم نذربنزد شیخ نهاد وبخلاف معهود شیخ آن کمررا برداشته بخانه برد وبعد ازلحظهٔ که بصحبت اصحاب معاودت کردهمه‌رامقبوض یافته پرسید که یاران چرا بیحضورند یکی ازحاضران گفت که دردکمردارند شیخ تبسم کرده گفت کمررا بیاورند وقسمت کنند وفات شیخ کمال درسنه ثلث وثمانمائه اتفاق افتاد قبرش درتبریزاست واین بیت رابرسنك لوح مزار آنجناب ثبت کرده اند **بیت** کمال ازکعبه رفتی بر دریار ✿ هزارت آفرین مردانه‌رفتی.

مولانامحمدشیرین مشهور بمغربی مریدشیخ اسمعیل سیستی وازاصحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرائی نیست‌وشیخ نورالدین عبدالرحمن ازکبار مشایخ روزگار بودو دربغداد بسر میبرد ودرسنهٔ خمس وتسعین وسبعمائه ازنزدسلطان احمد برسم رسالت پیش امیرتیمور گورکان آمدوآنحضرت شیخرا تعظیم بسیار نموده معزز و مکرم رخصت انصراف داد ومولانا محمدشیرین وشیخ کمال خجندی معاصر بوده‌اندودایم بایکدیگر صحبت میداشته‌اند و دیوان اشعارمولانا محمد مشهوراست واین‌مطلع از غزلیاتش در نفحات مسطوراست **بیت** مامهر تودیدیم زذرات گذشتیم ✿ ازجمله صفات ازپی آن‌ذات گذشتیم وفاتش در سنه تسع وثمانمائه روی نمود مدت عمرش شصت‌سال بود.

مولاناصفی الدین ختلانی در سلك فضلاء ماوراءالنهر انتظام داشت و بعضی ازوقایع امیرتیمور گورکان رابلغت ترکی برلوح بیان مینگاشت.

شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی بصفت فضل ولطف طبع موصوف بود ودر اثناء محاورات اکثراوقات کلام موزون برزبانش میگذشت چنانکه گویند اول نوبت بهمراهی شیخعلی ترك بخدمت امیرتیمور گورکان رسید وچون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت **بیت** دوپیریم هردو شکسته بهم ✿ علی ترك ومحمود زنگی عجم وشیخ محمود بسیاری ازوقایع حالات صاحبقران بسندیده صفات رادرسلك نظم کشیده‌وآن نسخه راجوش وخروش نام نهاده ودرسنه‌ست وثمانمائه که آنحضرت ازیورش روم مراجعت کرده بجهاداشتغال داشت جمعی ازاکابر کرمان مانندمولانا ضیاءالدین سراج وشیخ صدرالدین

که‌قاضی آنولایت بود وسیدحمزه متوجه‌آستان سلطنت‌آشیان گشتند وشیخ محمودنیز بـاایشان همـراهی نمود تـا کتاب جـوش و خـروش خود را بگـذراند وخود را بتجدیدمنظور نظرالتفات آنحضرت گرداند امابحسب‌تقدیر دروقتی که‌ازپل تفلیس که‌بر کنارآب بسته‌اند میگذشت درآب‌افتاد وآتش‌حیاتش‌فرو نشسته رخت بقابباد فنا داد ع غرق دریای کرم باداهمیشه جان‌او وپسرشیخ محمودمولانا قطب‌الدین آن‌نسخه‌رابنظر انور رسانیده بصله‌کرامند محفوظ وبهرور شدواین بیت‌مقطع بعضی از غزلیات شیـخ محموداست که **بیت** بنویس شعر محمود اگرت پسندافتد ✿ که‌بلطف ابن‌زنگی دگراز عجم نزاید.

مولانا علی بدر ازجمله‌شعراء دارالسلطنه هـراة بود در سنه ۷۹۱ کـه‌میرزا میرانشاه جهةدفع فتنه حاجی بیک‌جونی قربانی بهراة آمد درباغ زاغان نزول اجـلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده مشرف‌گشته قصیده گذرانید که دوبیت اولش‌اینست **نظم** ای‌زمهررخ تو ماه منور گشته ✿ عالم‌از نکهت‌زلف‌تو معطر گشته خط مشکین‌تو برصفحهٔ‌کافورعذار ✿ آیت حسن جمال است مقرر گشته وشاهزاده نسبت بمولانا درمقام‌التفات آمده صله‌مناسب عنایت فرمود.

خواجه عصمة الله بخاری درسلك اعاظم‌ناظمان مناظم سخن‌گذاری انتظام داشت دیوان‌اشعارش مشهوراست وابیات بلاغت آثارش برالواح‌خاطر فضلا مسطور وازآنجمله قصیده‌ایست که‌درمرثیه‌صاحبقرانی درسلك نظم کشیده وآن قصیده را نزد امیرزاده خلیل‌سلطان گذرانیده مشمول‌نظرانعام واحسان گردید مطلع قصیدهٔمذکور اینست **مرثیه** ای‌فلك خرگاه‌ویران‌کن‌که‌سلطان‌غایبست ✿ تخت‌گو برخاك بنشین‌چون سلیمان‌غایبست‌وچون‌خواجه عصمةالله درنظم‌اشعار تتبع‌امیرخسرو دهلوی‌مینمودو بسیاری ازمعانی‌آن‌جناب‌را درمنظومات خویش‌درج فرموده یکی‌ازفضلا درآن‌باب گوید **نظم** میرخسرورا علیه‌الرحمه شب‌دیدم بخواب ✿ گفتمش عصمة‌ترایك‌خوشه‌چین خرمن‌است‌شعر اوچون بیشتراز شعرتوشهرت گرفت ✿ گفت‌باکی‌نیست شعراوهمان‌شعر منست وتاریخ وفات‌خواجهٔ‌عصمة شاعری ادا نموده **بیت** تاریخ وفات خواجه عصمت ✿ هر کس کـه شنید گفت تمت.

مولانا نجم الدین الطارمی درفن‌انشاء وعلم‌املا بیمثل‌زمان‌خودبود وملازمت میرزا امیرانشاه مینمود ودرآن اوقات کامل‌التواریـخ ابن اثیررا بفرمـوده شاهـزاده مشارالیه ازلغت‌عربی بزبان فارسی ترجمه کرد وکمال فصاحت و بلاغت در آن کتاب بجای آورد.

خواجه‌علی تبریزی‌الشطرنجی حافظ‌کلام‌الله بود وتمام صحیح بخاری را نزد شیخ‌شمس‌الدین محمد جزری رحمةالله‌علیه‌قرائت فرمود درعلم‌حدیث مهارت حاصل‌نمود وخواجه‌علی درفن‌شطرنج آنقدروقوف داشت که‌صغیروکبیر آن روزگار استادی ویرا مسلم داشتندوغایبانه مانندحاضرانه بغایت‌نیکومیباخت‌ودرمجلس‌شریف‌امیرتیمور گورکان

پیوسته بآن لعب‌میپرداخت.

مولاناحسام‌الدین‌ابراهیم شاه کرمانی حاوی‌فضایل‌نفسانی بودو در علم طب ومعالجه مرضی یدبیضامی‌نمودواونیز درقسم نرد وشطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه حضرت‌صاحبقرانی بودودرمجلس عالی‌راه می‌یافت وخواجه عبدالوهاب تبریزی وخواجه‌یوسف بخاری‌واستاد شمس‌الدین کازرونی‌نیز ازجمله‌شطرنجیان صاحبقرانی بوده‌اند وهمواره ملازمت‌آستان‌سلطنت آشیان‌مینموده‌اند.

گفتار درذکرسلطنت‌میرزاخلیل‌سلطان وبیان‌اسباب زوال دولت آن‌شاهزاده‌عالی‌مکان

واقفان تصانیف روزگار و عارفان تصاریف اخبار باین حکایت عارف و براین روایت واقف خواهندبود که‌آنچه میرزا خلیل‌سلطان را ازاسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت وملک‌ستانی دست‌داد عجب اگرکسی را از ابتدای بنای پادشاهی تا آن غایت میسرشده باشد چه‌آن‌شاهزاده والانژاد از روی‌نسل‌ونسب‌نبیرهٔ پسری‌صاحبقرانی بود وبعدازوفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران وامرای‌عالیشان وبسیاری‌ازلشگریان فیروزی نشان که‌در تاشکنت بودنداورا بپادشاهی برداشته بیعت نمودند و برجناح استعجال بجانب سمرقند روان‌شدند وبعدازوصول بنواحی آن‌بلده فردوس مانند حکام وبزرگان واعیان‌آنشهر بقدم فرمانبرداری شاهزاده‌را استقبال‌کردند و مقالید خزاین وکنوز بملازمانش سپرده لوازم‌نیاز ونثار بجای‌آوردند ودرآنزمان‌شهری بآن‌معموری وجامعیت درتمامی ربع‌مسکون موجود نبود اکابروافاضل واعاظم واماثل وعلماواشراف وهنرمندان اطراف‌واکناف درآن‌مصرجامع مجتمع بودند ووفورخزاین ودفاین و کثرت کنوز وذخایر ازنقود واجناس و جواهر بمثابهٔ‌بود که‌قوت‌دراکه مستوفیان ماهرازحصر واحصاءآن عاجز وقاصرمیآمد وسایراسباب پادشاهی ازصنوف‌سیوف وتیروکمان‌وجیبه وجوشن وخیمه‌وخرگاه وسراپرده‌و بارگاه زیاده ازآن‌بود که‌بوسیله تحریر قلم‌وتقریر زبان‌شرح‌آن‌تیسیر پذیرد ومع‌ذلك چون‌سابقه عنایت‌ازلی رقم‌سعادت لم‌یزلی برصحیفه حال آن‌نهال گلزاراقبال نکشیده بود ورابطه مشیت سبحانی قاعدهٔ قصر جهانبانی‌آن نوباوه ریاض صاحبقرانی‌را سمت استحکام‌نبخشیده درعرض‌چهار سال ازآنهمه موجبات سلطنت وجلال اثرنماند ومجموع‌آن خزاین‌واموال در معرض تضییع افتاده هاتف قضا نشان‌زوال آن‌دولت فروخواند آری‌انوار ماهچهٔ آفتاب‌آثارلوای‌پادشاهی‌جزبروجنات روزگار خواص‌بارگاه‌تخصیص برحمة‌من یشاء نتابد وبمجرداجتماع‌زروگوهر وبسیاری سپاه ولشگرامورسلطانی ومهام‌کشورستانی نظام‌وانتظام نیابد **بیت** نه‌هرکه طرف‌کله

کج نهادو تند نشست ✲ کلاهداری و آئین سروری داند وسبب انقضای ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعداز قضاء ربانی وتقدیر سبحانی آنشدکه شاه زاده درزمان حیات امیر تیمور گورکان نسبت بجمیله شادملك نام که سابقا ازسراری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا کردو پنهان ازحضرت صاحبقران اورا بحباله نکاح درآوردوچون پرتوشعور پادشاه مرحوم مغفور برآن قضیه افتاد حکم فرمود که هرجا شاد ملك رابیبنند بکشند ومیرزا خلیل سلطان اوراگریزانیده درآن اوان که آقسولات محل نسب رایات نصرت آیات بود نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاد ملك را همراه دارد وقهرمان قهر باحضار اوفرمان داد وامیرزاده آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم همایون بقتل او نفاذ یافته سرایملك خانم بنابر ملاحظه خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت بدردانه ازصلب میرزا خلیل سلطان آبستن است بنابر آن امیر تیمور گورکان فرمود که اورا به بیان آغا بسپارند تابعداز وضع حمل فرزند را محافظت نموده مادر را بغلامی سیاه دهد ومقارن آن احوال صاحبقران بیهمال باترار شتافته آنجا وفات یافت وشاهزاده بفراغ بال آن گلعذار پرغنج ودلال را درآغوش کشید بمرتبه شیفته جمال ومشعوف وصال وی گشت که ازاستصواب او اصلا تجاوز جایز نمیداشت بلکه زمام اختیار ملك ومال را بقبضه تسلط آن سلیطه گذاشت بیت بجان بود در بند اذعان او ✲ نمیزد نفس جز بفرمان او لاجرم مجاری امور ملك ومال میرزاخلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت وشهزاده برطبق مدعای محبوبه دست باسراف و اتلاف امور گشاده مجموع نقود واجناس کنوز خزاین را که بیمبالغه محاسب وهم از جرز وتخمین آن عاجز بود باندك زمانی صرف نمود و بیشتر را بجمعی داد که درآخر سبب ویرانی قصر کامرانی او گشتندو قضیه آن روش و بخشش اتفاقیه بود کسی که سزاوار دیناری نبود اشترواری می بردو مستحقی که شایسته صنوف نوازش بود در آرزوی درهمی میمردو میرزاخلیل سلطان بتعلیم جانانه جمعی ازمردم بیگانه را بانواع تربیت واصطناع اختصاص بخشید وهریك راقرینهٔ قارون ساخت و بدرجهٔ امارت وسروری رسانید از آنجهة خاطر امرا وسران سپاه ملال گرفت ودماغ آن فرومایگان مخبط شده مواد فساد سمت تزاید پذیرفت وچون حشمت دهروزهٔ شادملك درنظر مخدرات سراپردهٔ صاحبقران مرحوم نمی نمود جهة انحطاط مرتبه آن عفایف امیرزاده خلیل سلطان را برانداشت که هریك ازخواتین و سراری آنحضرت را طوعاً وکرهاً بیکی از ملازمان آستان خوددر سلك ازدواج کشید وگروهی راکه نسبت باورتبهٔ مادری داشتند باجمعی ازمردم ناجنس همنشین گردانید حورفرشته سرشت را باعفریت زشت همدم ساخت ولعل بدخشانی رادرسلك جزع یمانی انداخت طوطی شیرین سخن رابآشیانهٔ زاغ وزغن فرستاد و عندلیب نغمه پرداز را باغلیواج بدآواز در یکقفس جاداد وبواسطهٔ صدور امثال این افعال ناهنجار طبایع صغارو کبار از امیرزاده خلیل سلطان متنفر گردید وامور سلطنتش اختلال پذیرفته آفتاب آقبالش بسرحدزوال رسید

چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاءالله تعالی و تقدس .

ذکر خاقان منصور مظفرلوا معین السلطنه و الدین شاه رخ میرزا .

خاقان‌سعید میرزا شاهرخ پادشاهی بود صاحب‌سعادت متصف بکمال‌عدل وعبادت وشجاعت رستم‌بازهادت ابراهیم ادهم جمعداشت وهرگز خیال تجاوز ازجادهٔ ملت بیضا بیرامن ضمیر منیرش نمیگذشت مدت‌العمر نمازچاشت ازآن پادشاه اسلام پناه فوت‌نشد تابصلوة مکتوبه چه‌رسد و مادام الحیواة هیچ آفریده رانیازردمگر بمقتضای شریعت مؤید همواره ازروی اخلاص ونیاز بملازمت درویشان وگوشه نشینان می‌شتافت وبهر دیارکه درمیآمد اول شرف‌طواف مزارات اولیاو اتقیا رادرمی‌یافت بعدازآن درمیدان حرب‌چون کوه باشکوه دربرابر خصم ثبات قدم میورزید ودرمحراب طاعت از خوف وخشیت مانند برگ‌بید ازبادصرصر می‌لرزیددرایام عدالتش هیچ‌عوانی رازهره‌نبودکه تیزدرنا توانی نکرد ودراوان‌جلالتش هیچ‌صاحب‌فرمانی یارانداشت‌که بساط‌ظلم‌گسترد **نظم** شداز انصاف‌آن شاه‌سرافراز ✿ بعهدش باز باگنجشك دمساز بصحرا گرگ و آهو شیر ونخجیر ✿ بهم‌آمیخته‌چون‌شکر وشیر عوانی‌گر نمودی ظلم نیت ✿طپانچهٔ خوردی ازدست‌رعیت ولادت همایون حضرت‌خاقان سعید درروز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاخر سنهٔ‌تسع وسبعین وسبعمائه اتفاق افتاد ودرشهورسنهٔ تسع وتسعین‌وسبعمائه‌صاحب قران‌تاج بخش باج‌ستان زمام‌حکومت خراسان را درقبضه اقتدار اونهاد و بعداز فوت آنحضرت در ماه رمضان سنهٔ‌سبع و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امورملك ومال‌پرداخت وخطبه و سکه باسم شریفش مزین‌گشته درسنهٔ تسع وثمانمائه مازندران رامسخر ساخت دراواخرسنهٔ‌احدی عشروثمانمائه ماهچه رایت نصرت آیتش بر تسخیر ولایت ماوراءالنهر تافت ودرسنه سبع‌عشر و ثمانمائه مملکت فارس درحوزهٔ دیوان‌آنحضرت قراریافت‌درسنهٔ ۸۱۹ ولایت کرمان آن‌پادشاه عالیشان رامسخر گردید ودرسنه ۸۲۳قرایوسف‌وفات‌یافته فتح‌آذربایجان‌بوقوع انجامید ودر اواخر رجب سنهٔ‌مذکور میان‌آنحضرت واسکندربن قرایوسف محاربه اتفاق افتاد و نسیم نصرت وفیروزی‌بربرچم علم پادشاه فرشته شیم وزیده اسکندر روی بهزیمت‌نهاد ودرروزجمعه ۲۳ ربیع آلاخرسنهٔ‌ثلثین وثمانمائه بدبختی احمدنام درمسجد جامع‌هرات کاردی ببدن آنحضرت رسانیده همان‌لحظه احمدکشته‌شد وآنحضرت راحکیم علی‌الا طلاق ازآن زخم‌نجات‌بخشید ودرسنهٔ اثنی‌وثلثین وثمانمائه نوبت دیگر اسکندرمتعرض ولایات عراق وآذربایجان‌گشته خاقان سعید بدانجانب شتافته درصحرای سلماس‌بین -

الجانبین قتال‌دست‌داده بازاسکندرانهزام یافت بعداز آن‌ممالك خراسان وبلخ‌وبدخشان وماوراءالنهر وترکستان وزابلستان وسیستان وجرجان ومازندران وعراق وفارس و آذربایجان درتحت تصرف‌خاقان گیتی‌ستان قرارگرفت و بیمن نصفت وحسن معدلتش تمامی آن بلادوامصار معمور وآبادان‌گشته رفاهیت خلایق‌درجهٔ کمال پذیرفت معمار همت بلندنهمتش دراطراف ممالك محروسه بقاع‌خیر وابواب البرمانند مساجد وخوانق ومدارس واربطه بنانهاد قری‌وقصباب مرغوب و مستقلات بقاع برآن بقاع‌وقف فرمود وچون خاقان سعیدمدت چهل‌وسه‌سال باستقلال تاج‌سلطنت وجهانبانی برسرنهاد در ولایت ری‌درذی‌الحجه سنهٔ خمسین‌و ثمانمائه عنان عزیمت‌بصوب عالم آخرت انعطاف داد اوقات‌حیاتش هفتاد ودوسال بودوبعدازفوت پادشاه عالیجاه دست‌قضا ابواب فتنه‌بر روی روزگارعالم وعالمیان‌گشودمولانا جلال‌الدین‌لطف‌الله ومولاناصدرالدین‌ابراهیم وپسرعالی‌گهرش مولانا محمدامین ومولانا عبدالحمید قرومی درایام‌عدالت آن‌پادشاه عدالت‌آئین رایت صدارت‌می‌افراشتند وخواجه غیاث‌الدین سالارسمنانی وسیدفخرالدین وخواجه نظام‌الدین احمدداود وخواجه غیاث‌الدین‌پیراحمد خوافی و خواجه سیدی احمد شیرازی وامیرعلی شغانی وخواجه شمس‌الدین علی بالیجه درسلك‌وزرای امیرشاهرخ انتظام داشتند .

گفتار دربیان جلوس میرزا شاهرخ برسریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و میرزا خلیل‌سلطان

خاقان‌سعید و سلطان صاحب تائید فارس مضمار تفاخر معین‌السلطنة والخلافة شاهرخ بهادرکه خلف‌صدق صاحبقران مغفور قطب‌الحق والدنیا والدین امیرتیمور — گورکان بودبعدازفوت آنحضرت درماه رمضان سنهٔ‌سبع ثمانمائه در بلدهٔ فاخرهٔ هراة تخت سلطنت وجهانبانی رابوجود خود مشرف ساخت وتاج خلافت وکشورستانی برسر نهاده‌سایهٔ‌معدلت ورعیت پروری برمفارق‌جهانیان انداخت ولاة ولایات انقیاد مثال‌لازم الامتثال‌نموده اظهار اطاعت وفرمان‌برداری کردند وبپای اخلاص عازم آستان‌آسمان اختصاص‌گشته شرایط‌چاکری وخدمتکاری بجای‌آوردند وآنحضرت امراوارکان‌دولت را بعواطف خسروانه وعوارف پادشاهانه نوازش نموده دربارهٔ همگنان مراسم‌انعام و احسان بتقدیم رسانید وبساط عدالت ونصفت‌گسترده بتمشیت مهام شریعت غرا و تقویت امورملت بیضاقضاة وعلمارا مأمورگردانید درین اثنا بمسامع‌جلال رسیدکه میرزاخلیل سلطان بخیال استقلال‌دارالملك سمرقند را مرکز رایت دولت‌ساخت ودست باتلاف و اسراف خزاین ودفاین درازکرده حاصل‌بحروکان رابرانداخت بنابرآن ضمیر خورشید

نشان چنان اقتضا نمود که پیش‌از آنکه اختلال‌بامور ملك ومال راه‌یابد رایات ظفرمآل قرین دولت و اقبال بصوب ماوراءالنهر شتابد وامیرمضراب جاکوو امیرحسین صوفی ترخان وامیرعلیکه کوکلتاش‌را به‌ضبط خراسان‌تعیین نموده اعلام‌نصرت‌اعلام‌ازدارالسلطنة هراة بجانب کنار آب‌آمویه نهضت‌نمود ودرمنزل درمرنگی امیرسید خواجه‌بن‌شیخ‌علی بهادر ازسمرقند بخدمت‌رسیده بعزبساط استسعاد یافت‌وکیفیت حال میرزا خلیل‌سلطان رامشروح معروض‌داشت آنحضرت بعداز تقدیم مشورت امیرجلال‌الدین فیروز شاه‌بن ارغونشاه راجهة تعمیر برج و باره دارالسلطنه هراة که‌از ایام استیلاء امیرتیمورگورکان تاآنزمان ویران بودباز گردانید وسیدامیرخواجه را بطوس فرستاد تاقلعه آنحدود را تعمیر نماید و بنفس نفیس عازم سمرقندشده چون‌درلنگر شیخ‌زاده بایزید اتفاق نزول افتاد میرزا سلطان‌حسین که درترکستان با امرا مخالفت کرده بودبملازمت شتافت و باصناف الطاف اختصاص یافت و ازهمان منزل خاقان سعیدامیر حمزه فتوقورا برسم رسالت نزد امیرزاده‌خلیل سلطان فرستاد وپیغام دادکه تومرابجای فرزند و برادری بلکه‌بجان‌گرامی برابری وهرچه تمنا داشته‌باشی ازملك‌ومال دریغ‌نیست اما کبرسن و تجارب ایام ومعرفت ومقادیر طوایف انام‌درانتظام مهام سلطنت‌دخلی تمام دارد واگر امرابسبب بعدمسافت وتوهم مس‌آفت در غیبت‌ما اتفاقی کرده‌اندحالیا بایدکه بقدم‌بصیرت پیش‌آئی وبرآنچه متضمن استقامت مملکت باشد با مااتفاق نمائی و رایات ظفرآیات ازاندخودگذشته بساحل‌جیحون رسید ودرآن‌مرحله امیرشاه ملك ازبخارا آمده خبر سلامتی شاه‌زادگان عظام‌رسانید وموجب ابتهاج‌خاطرانور گردید ومقارن‌آنحال‌ایلچی میرزا خلیل سلطان‌شرف بساط بوس‌دریافته‌بوسیله امراء ملك‌آرا عرضه‌داشت نمودکه چون‌این‌معنی معین است که‌آنحضرت خراسان‌رابمصلحت ضبط ماوراءالنهر بازنخواهند گذاشت امیدآنکه بسعادت ومعاودت فرموده حکومت‌آن مملکت رابه بنده بازگذارند تابنیابت آنحضرت شرایط‌عدالت بتقدیم رسانم ومادام الحیواةدرمقام فرزندی وخدمت گاری‌باشم خاقان سعیداین ملتمس را اجابت فرمودو امیرشاه ملك‌را جهةآوردن‌شاه‌زادگان ببخارا فرستاد وعنان‌یکران بجانب‌دارالسلطنة هراة انعطاف‌دادچون بابدخود رسید امیرزاده سلطان حسین بیموجبی فرار نموده بدانجانب آب رفت وهمدران ایام خبر متواترشدکه میرزا خلیل‌ازسمرقند بیرون‌آمده عازم‌کنار آب جیحون است لاجرم امراءشهر بخارارا بازگذاشته امیرزاده الغ‌بیك وامیرزاده ابراهیم سلطان‌را بپایهٔ سریر اعلی‌آوردند وامیرشاه‌ملك بضبط‌کنارآب مأمورگشته چون بدانجا رسید عرضه داشتی ارسال‌نمودمضمون‌آنکه ازطرف سمرقندمیرزامیرك احمد وامیرشمس‌الدین‌عباس وامیر ارغونشاه‌آمده‌اند اگرنواب کامیاب امیرشیخ‌نورالدین رابدین‌جانب فرستند تا باایشان سخن‌گوید مناسب دولت خواهدبود آنحضرت فرمودکه شمس‌الدین وارغون

شاه بدینجانب آیند تا شیخ نورالدین پیش میرزا خلیل سلطان رود چون اینخبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی توقف بآستان سلطنت آشیان آمدند وازاینجانب امیر شیخ نورالدین بسمرقند رفت ودرباب موافقت جانبین سعی بلیغ نموده چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی ازخزاین صاحبقران مغفرت نشان رانزد امیرزاده پیرمحمد ولیعهد فرستد وبسلطنت ماوراءالنهر قناعت نماید وبعدازآنکه شیخ نورالدین باردوی ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هراة گردید ودرخلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای فرمان صاحبقران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود رستمدار حکومت مینمود ازصولت سپاه میرزا امیرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست ورخصت طلبیده جهة آسایش سپاه درانده خود وشیرغان اقامت فرمود واعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست وششم ذی القعده درد ار السلطنة هراة نزول اجلال فرمود .

ذکر شمهٔ از کروفر امیرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرموده خاقان جمجاه و بیان مخالفت و یاغی گری امیر رکن الدین سلیمانشاه

امیرزاده سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از نشانهٔ جنون بهرهٔ تمام داشت چنانچه دروقتی که صاحبقران مغفور درظاهر دمشق نشسته خیال قتال پادشاه مصر برلوح خاطر مینگاشت بیجهتی از آنحضرت گریخته پیش ملك فرج رفت وبعداز فوت جد بزرگوار باامرا وارکان دولت آغاز مخالفت کرد ولشکری را که بااو بودند متفرق گردانید وبجانب سمرقند ایلغار نمود وچون دانست که بشهر در نمی تواند آمد ازآب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و باآنکه آن پادشاه جمجاه بنظر شفقت وعطوفت دروی نگریست باردیگر جنون اورا بران داشت که درنواحی اندخود ازاردوی همایون فرار نموده ازآب بگذشت ودرشهر سمرقند بمیرزا خلیل سلطان ملحق گشت ومیرزا خلیل سلطان اورا مشمول انعام واحسان گردانیده با امیرالله داد وارغون شاه وتیمور خواجه آقبوغا و خواجه یوسف و بعضی دیگراز امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاد تا ازجانب امیرزاده پیر محمد جهانگیر که درآن اوان از کابل ببلخ آمده بود خبردار باشند ودرکنار آب خیال استقلال دردماغ امیرزاده سلطان حسین پیدا شده ببهانهٔ کنکاش امرا وسرداران را بخلوتی طلبداشت وتیمورخواجه وخواجه یوسف را شربت شهادة چشانیده جمعی را مقید ساخت امیرالله داد و ارغونشاه و مشر که آنحال مشاهده نمودند بتضرع وزاری امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشان را سوگند داد که ازو برنگردند ونایب خویش گردانند مقارن آنحال رقیه خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با

اموال فراوان متوجه بلخ بود بآن‌حدود رسیدمیرزاسلطان حسین اورا غارتیده متوجه سمرقند گردید ومیرزاخلیل‌سلطان ازشهر بیرون آمده بعدازتقارب فریقین امیرالله‌داد و ارغونشاه ودیگرامرا که برسبیل کره ملازمت‌میرزا سلطان حسین‌می کردند ازوی جدا شدند ونزدمیرزاخلیل‌سلطان رفتند بنابرآن درهشتم‌محرم‌سنه ۸۰۸ میرزاسلطان‌حسین ازبرابرلشکر سمرقند فرارنموده درنواحی اندخود وشبرغان باامیرسلیمان شاه‌پیوست و بین‌الجانبین قواعدعهد وپیمان بغلاظ ایمان تأکیدیافت ومیرزا پیرمحمدجهانگیر ایلچی نزد امیرسلیمان‌شاه فرستاده میرزاسلطان حسین‌را طلبیدجناب امارت پناهی بآن سخن ملتفت نشد وغیرت پادشاهی‌میرزا پیرمحمد جهانگیررا برآن داشت‌که بطریق شبیخون برسرایشان تاخت‌میرزا سلطان‌حسین وامیرسلیمانشاه چاره منحصر درگریز دانستند و بهراةشتافته بخدام بارگاه‌شاه‌رخی پیوستند وآنحضرت بعداز تقدیم مشورت مبلغ صد هزاردینار کپکی وچندسر اسب‌قیمتی باامیرسلیمان‌شاه عنایت کرده سرخس را سیورغال گردانید وحکم فرمودکه باامیرمضراب و سیدخواجه‌که در سبزوار بودند پیوندد واز جانب میرزاامیرانشاه که بکالیوس‌آمده‌بودواقف‌باشند وچون امیرسلیمانشاه روی‌بمقصد آورد امراء شاه‌رخی‌صلاح ملك‌درقتل میرزاسلطان حسین‌دانستند نوشیروان برلاس‌آن شاه‌زادهٔ شجاعت‌پیشه‌را دربیرون دروازهٔ عراق گردن زدوچون‌اینخبر بسمع امیرسلیمان شاه رسیدآغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت وخاقان سعید متوجه‌آنحدود شد وامیر عبدالصمد حاجی سیف‌الدین‌راکه داماد امیرسلیمان‌شاه بود بکلات روانه‌فرمود تا او را نصیحت نموده ازمقام‌مخالفت بگذراند و امیرعبدالصمد با امیرمشارالیه ملاقات‌کرده و سخنان‌دولتخواهانه گفته بی‌حصول مقصود بازگشت آنگاه‌خاقان عالیجاه بموجب‌استدعاء امیرسلیمان‌شاه امیرجهان ملك‌را نزداو فرستاد وچون جهان‌ملك‌نیزمانند عبدالصمدباز گردید رایات ظفرآیات برجناح استعجال بصوب‌کلات نهضت‌فرمود وامیرسلیمان‌شاه‌بعد ازتحقیق‌آن‌خبر بطرف‌سمرقند گریخت وخاقان‌سعیدبسلامت مراجعت‌نموده درهفتم‌جمادی الاولی‌سنه ۸۰۸ بدارالسلطنةهراة رسیده‌میرزاالغ‌بیك وامیرشاه ملك‌را بضبط‌اندخود وشبرغان مامورگردانید وچون‌فصل شتابگذشت وبار دیگرلشکر سلطان بدیع آثار بهارعازم‌کوه ودشت وصحراگشت خاقان سعادت انتماجهة مصلحت ماوراءالنهر به‌ییلاق بادغیس خرامید ودرمنزل‌قزل رباط خبرمحاربه میرزا پیرمحمدجهانگیر ومیرزاخلیل- سلطان‌بتواترانجامید

ذکرمحاربه میرزاپیرمحمد ومیرزا خلیل سلطان وبیان بعضی‌از وقایع وحوادث خراسان

درآن اوان‌که امیرزاده الغ‌بیك و امیرشاه ملك درنواحی بلخ وشبرغان بودند

میرزا پیرمحمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیرشاه ملك را طلبداشت و آنجناب ببلخ رفته درمخالفت میرزاخلیل سلطان باشاهزاده مشارالیه اتفاق نمود وایلچی سخندان جهة گفت وشنید وصیت حضرت صاحبقران درباب ولایات وعهدوبیعت بسمرقند فرستادند وچون آن قاصد بپایهٔ سریر میرزاخلیل سلطان رسید وسخنی که داشت معروض گردانید میرزاخلیل سلطان جوابداد که آنخداوندی که سلطنت اکثر ممالك جهان را بامیرتیمور گورکان عنایت کرده بوداکنون ایالت سمرقندرا بمن عنایت فرموده میرزاپیرمحمد وامیرشاه ملك از استماع اینجواب درتاب شده میرزا الغ بیك راباخود ملحق گردانیدند وباسپاهی جنك جوی از آب آمویه گذشته و میرزاخلیل سلطان ایشان را استقبال نموده درروز دوشنبه ۲ ماه رمضان سنهٔ ثمان وثمانمائه درحوالی نسف لشکر هردوطرف صف کشیدند ودلاوران بلخ وماوراءالنهر ازروی خشم و قهردرهم آویخته میرزاخلیل سلطان بنفس نفیس برقول میرزا پیرمحمد حمله کرد وایشان را از جای برادشته نخست قوم اولات بگریختند و جوانغار وبرانغار نیز پریشان شده میرزاپیرمحمد ومیرزاالغ بیك وامیرشاه ملك قرین صحت وسلامت بآن جانب آب رسیدند وحضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس اینخبر شنیده عازم ماوراءالنهر گردید ومیرزاالغ بیك وامیرشاه ملك در اثناء راه شرف ملازمت دریافته جناب امارت مآبی ببهانه ضعف الاغان رخصت یافته که مدت یکماه در بادغیس باشد و چون منزلهاری قشون مضرب خیام اردوی همایون گشت ایلچی از نزد میرزاخلیل سلطان آمده اززبان شاهزاده معروضداشت که ع ما بران عهدووفائیم که بستیم بدوست اما چون میرزاپیرمحمد از آب گذشته متعرض حدودسمرقند گشت ضرورتاپای درمیدان مخالفت نهاده دفع او کردیم وحضرت خاقانی مزیدجونی قربانی راهمراه ملازم میرزاخلیل سلطان بدان صوب ارسال داشته پیغام داد که مانیزع برهمانیم که بودیم وهمان خواهدبود لیکن تاکنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند نیز بدانجانب آید تاسخنی که باشد بگوئیم وقواعدعهد وپیمان رامجدداً مشید گردانیم واگرخودنیاید بعضی ازمردم معتمد رابفرستد وچندروز موکب نصرت شعار در ییلاق بورقان وایلار توقف نموده ودرآن یورت مزید باز آمده دولتخواجه نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورد واززبان شاهزاده معروض داشت که آنحضرت هرکس را مصلحت دانند بکنار آب فرستند که ماامیرالله ادوار غون شاه رانامزد آنجانب کرده ایم خاقان عالیجناب امیرمضراب وجناب شریعت پناه قاضی عبدالله راجهة تمشیت آن مهم ارسال نموددرخلال این احوال بعرض رسید که امیرشاه ملك بواسطهٔ کمال اعتبار واختیار امیرسیدخواجه که منصب امیرالامرائی داشت درتابست و بدانجهة ضعف الاغان رابهانه ساخته از آن یورش تخلف نموده است بنابر آن خاقان نصرت نشان سیفل تواچی راپیش امیرمشارالیه فرستاد وپیغام داد که مقررچنان بود که چون یکماه در بادغیس توقف نماید بموکب همایون ملحق گردد وحالاچندروز ازموعد گذشته باید که فی الحال بدینجانب شتابد والادرین مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دارالسلطنة هراة

گشته امیر شاه‌ملك ازراه ایکه‌النك بیلغ رفت وچون خاقان سعیدقرین دولت واقبال بمستقر سریرجاه وجلال رسید امیر سیدخواجه باوجود جلوس برمسند امیرالامرائی واستقلال درحل وعقدامور ملکی ومالی خیال فتنه وفساد کرده جمعی امیرزادگان مثل سیف‌الدین عبدالصمد وطاهر وفاضل وشمس‌الدین و شیخ‌علی پسران اوج قرا بهادر و تیمورملك دولدای راباخودمتفق ساخت و نماز شام غرهٔ ذی‌الحجه سنه ثمان ثمانمائه ازجزع النك سوار شده علم عزیمت بصوب ولایت جام برافراشت وهمان لحظه خاقان سعید ازآنحرکت ناهنجار خبر یافته در نیمشب باجمعی که درآستان سلطنت آشیان حاضر بودند ازعقب گریختگان روانشد وعلی‌الصباح درصحرای نوبرك بدیشان رسیده فرمود که بچه جهة خیال فاسد و مخالفت نموده‌اید سیدخواجه بااتباع از اسب فرود آمده روی بر پای مبارك حضرة شاهرخی نهاده و بجریمهٔ خویش معترف گشته در رکاب ظفرانتساب متوجه هراة گردید بعد ازوصول بسرپل مالان خاقان کامکار پیشتر بمستقر عزوجلال خرامید وبعضی ازموافقان سیدخواجه باوی گفتند که اگرمیرزا شاهرخ ازسرجریمهٔ تودرگذرد بی‌شبهه فردا هریکی را از ما بعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد باردیگر همه متفق شده بقدم خلاف عازم طوس گشتند وخاقان سعید امیرحسین‌صوفی ترخان و امیرقربان شیخ را نزد سیدخواجه فرستاد تااورا نصیحت کند و بازگرداند وآن دو امیر صائب تدبیر بسیدخواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سرمخالفت درگذرد وگردن بحلقهٔ موافقت درآورد اما فائده برآن مترتب نگشت و مقارن آنحال توکل تیمورتواجی ازپیش امیر مضراب وقاضی عبدالله آمد معروضداشت که تاغایت درکنار آب انتظار کشیدیم ومیرزاخلیل سلطان خلف وعده نموده هیچکس نفرستاد حکم همایون نفاذ یافت که مشارالیهما بازگردند ورایات نصرت آیات حضرت خاقانی دربیست وسیم ذی‌حجه حجه مذکور ازعقب سید خواجه نهضت نموده روزی چند مرغزارمسیر تومضرب خیام عساکر ظفر انجام گشت و در آنمقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و مقارن آن حال از جانب طبس نوکر امیر یوسف خلیل که داروغه آن جا بود آمده مکتوبی را که امیرسید خواجه مصحوب ملازم خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر بن عمرشیخ فرستاده بودودر آنجا ذکر کرده که عنقریب ممالك خراسان راجهة برادرشما مستخلص میگردانم بنظرانوررسانیدوآنحضرت دل ازطاعت سید خواجه برگرفته بتاریخ غرهٔ محرم‌الحرام سنه تسع وثمانمائه متوجه طوس شد وچون درمشهدمقدسه رضویه علی راقدها تحف الصلوة و التحیة نزول اجلال اتفاق افتاد سیدخواجه که در قلعه کلات تحصن نموده بود روی بصوب استرآباد نهادورایات ظفر نشان بصوب جرجان درحرکت آمده پس ازوصول بیلغر نواحی خبوشان امیرشاه‌ملك ازبلخ رسیدومنظور نظر التفات گردیدوخاقان سعید قرین نصرت وتائیدازآنجانیز نهضت فرموده ییلاق بیلقان ازفر نزول همایون غیرت‌افزای فضای گردون گشت وازآن‌مقام خسروجم احتشام منکلی تیمورنایمان را که آداب رسالت ورسوم سفارت

نیکو میدانست پیش بیرك پادشاه حاکم جرجان فرستاد و پیغام داد که ماسید خواجه را از حضیض مذلت وخواری باوج عزت وسرداری رسانیده بودیم او کفران نعمت نموده واز ما گریخته بدانجانب التجا کرده است طریقه آنکه گلشن عهد و پیمان قدیم را بآب حسن اخلاص واتفاق سرسبز دارند وسید خواجه و اتباع اورا در آن ولایت نگذارند و یقین دانند که اگر از فرموده تخلف خواهید ورزید نسیم لطف دوست نواز بصرصر قهر دشمن گذار تبدیل خواهد یافت وآنچه در پس پرده غیب مسطور است بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارك نپذیرد ومنکلی تیمور نزد بیرك پادشاه رفته ومیرزا شاهرخ درهمان موضع چند روزی توقف نمود ودر آن ایام میرزا عمر بدرگاه عالم پناه رسیده اظهار اخلاص واتحاد فرمود وچون خامهٔ دستان سرای سخن بدینجا رسید مناسب چنان نمود که نخست حالات میرزا امیرانشاه واولاد عظام آن عالیجاه تازمان ملاقات میرزا شاهرخ ومیرزا عمر درسلك تحریر انتظام یابد آنگاه پرتو اهتمام بر تقریر فتح استرآباد تابد.

گفتار دربیان وقایعی که بعد ازفوت امیر تیمور گورکان بمیرزا امیرانشاه واولاد عظام او دست داد وذکر رسیدن میرزا عمر بآستان سلطنت آشیان خاقان عدالت نهاد

صاحبقران والانژاد دروقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه هلاکوخان را بامیرزاده عمر شیخ بن میرزا امیرانشاه عنایت فرمود وایالت دارالسلام بغداد را ببرادر بزرگترش میرزا ابابکر رجوع نمود ومقرر ساخت که میرزا امیرانشاه در بغداد باشد ومیرزا ابابکر بجار و ملجار میرزا عمر حاضر گشته از استصواب او درنگذرد بنابر آن چون خبر فوت امیر تیمور گورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر ازپدر و برادر کلانتر حسابی بر نگرفت وخطبه و سکه بنام خود کرده ازروی استقلال بضبط امور ملك ومال پرداخت وامیر جهانشاه جاکو که امیرالامراء میرزا عمر بود بعداز تحقق خبر فوت امیر تیمور باغوای جمعی ازاهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نمود صباح روز ۲۲ ماه رمضان بآستان اقبال آشیان رانده مولانا قطب الدین اوبهی وداراب قوشنجی وشیخ محمد تواچی و عبدالخالق ولد تیمور سکورچی را با بعضی دیگر از بیگناهان معروض تیغ سیاست گردانید وبخیال استقلال روی بسراپرده پادشاهی نهاد ومیرزا عمر پای وقار استوار داشته طایفه ازاتیاقان وخانه بچگان رامکمل ومسلح بجنك امیر جهانشاه فرستاد ولحظه بلحظه مردم شاهزاده زیاده میشدند وهردم اتباع جناب امارت مآبی کمتر می گشتند بنابر آن امیر جهانشاه روی بگریز آورد وعمر تابان باجمعی از بهادران اورا تعاقب نموده نماز دیگر همان روز بوی رسیدند وفی الحال بقتلش رسانیدند ومیرزا عمر بخلاف متصور عمر تابان را معاتب ساخت وبازماندگان امیر

جهانشاهرا بنواخت ومقارن اين‌حال‌ميرزا ابابكر ازگرماء بغداد بتنك‌آمده قصد ييلاق همدان‌كرد وجهت‌استجازه ايلچي‌نزدبرادرفرستاد وميرزا عمر فرستادهرا نوازش‌نموده بيغام داد كه‌ملتمس چنانست كه آن‌برادربزودى بدينجانب تشريف‌آورند تامهمات‌ملكى ومالى‌را باتفاق يكديگر فيصل‌دهيم وميرزا ابابكر براين‌سخن اعتماد كرده با دويست سوار بميرزا عمر پيوست وهمان روزگرفتارشده درقلعه‌قهقه محبوس‌گشت وچون ميرزا ميرانشاه ازقيدوحبس ميرزا ابابكر خبر يافت بصوب خراسان‌درحركت آمده تاكاليوش استرآباد عنان‌يكران‌باز نكشيد وميرزاعمر بعدازگرفتن برادروگريختن پدر بفراغت هرچه‌تمامتر باستمالت‌سپاهى ورعيت‌پرداخت ودرآن‌اثنادرويشى بابابيكى‌نام در مراغه بيداشده كرامات وخارق عادات ظاهرساخت وميرزاعمر بقتل درويش حكم‌فرمودوبابا درحين عزيمت سفرآخرت برزبان‌راند كه‌روزى‌ما چنين مقدربود امامعلوم خواهد كرد كه‌بعدازاين‌چه فتنه‌هاحادث‌خواهدشد چون‌ازواقعه بابا سه‌روزگذشت‌درهفتم‌محرم‌الحرام سنهٔ‌سبع‌وثمانمائه‌خبرمخلص‌ميرزاابابكرمتواترگشت‌تبيين اين‌مقال‌آنكه ميرزا ابابكر بعداز اندك زمانى كه‌مقيدومحبوس بودجمعى ازاهل‌قلعه را باخودياركرده متفق‌ساخت وبنياد حيات عادل خزانچى وعيسى‌قورچى وشيخ حاجى‌را كه ازجمله محافظانش بودند برانداخت‌وقلعه سلطانيه را درحيزتسخيرآورد وخزانه‌وجبيه خانه‌راتصرف‌كرده‌مجموع آن نقود واسلحه‌را برملازمان خود قسمت‌نموده روى بصوب‌خراسان نهاد ودركاليوش استرآباد بپدر پيوسته عنان‌مراجعت‌انعطاف داد اماميرزاعمر بعدازشنيدن‌اين‌خبر بسلطانيه رفت وآن‌بلده‌را بجمعى‌ازاهل اعتماد سپرده ازراه سجاس وسراى اباقا درحركت‌آمده مقارن آن‌حال‌شيخ خسروشاهى ازجانب سمرقند رسيده‌متقبل‌شد كه‌هرچه ميرزاابابكر ازخزانه سلطانيه‌برده باندك‌زمانى كفايت‌نمايد وعمال‌رادرمصادره كشيده بر متمولان تبريز تحميلات نامقدورنمود وميرزا عمر بداعيه‌آنكه امير بسطام‌جاگيررا كه‌باوى‌درمقام نفاق بودبدست‌آورد عزيمت‌شهراو فرمود وبسطام ازراه قراباغ باميرشيخ ابراهيم شروانى بپيوست بنابراين ميان ميرزا عمر واميرشيخ ابراهيم نايرهٔ‌نزاع‌اشتعال‌يافت و هريك يالشگرى بكنارآب كرشتافته دربرابر يكديگر منزل گزيدند وپس‌ازهفته‌خبر باردوى ميرزاعمررسيد كه‌ميرزا ميرانشاه‌وميرزا ابابكر بر قلعه سلطانيه استيلا يافته هركس كه‌آنجا ديدند اسير كردند وهرچه‌يافتند بغارت بردند لاجرم‌ميرزا عمر با امير شيخ ابراهيم كرك‌آشتى كرده طبل‌مراجعت فروكوفت وبعدازوصول بمنزل ميانج كز مرو و عمر تابان وسلطان سنجروحاجى سيف‌الدين وعبدالرزاق خداداد و اميربيان قوچين وشيخ‌خسروشاهى طريق‌بيوفائى مسلوك‌داشته بميرزا ابابكر و ميرزا اميرانشاه ملحق‌شدند وميرزا ابابكر عمرتابان واولاداورا منظورنظر تربيت‌گردانيده شيخ‌ظالم را باساير گريختگان بياسارسانيدآنگاه باستصواب بعضى ازمصلت‌انديشان تختى‌زرين ترتيب نموده ميرزا ميرانشاه‌را برآن‌نشاند واسم پادشاهى بروى اطلاق كرده روزى

چند بجشن وسور ولهو وسرور پرداخت ومیرزاعمر پس از تفرق لشگر ازراه گاورود به مراغه رفته بمدد امیرخالق ترکمان وسایق برلاس و جمعی از سلدوزیان مستظهر شده بجانب تبریز درحرکت آمدوعلیکه بن خالق پیشتر بتبریز شتافته آغازظلمو تعدی کرد لاجرم خاص وعام هجوم کرده خواجه پیرعلی را که مبلغ صد هزار دینار تحصیل نموده بود بقتل رسانیدند وتراکمه را ازشهر بیرون کرده دروازه‌ها را مضبوط ساختندومیرزا عمر امراء ترکمان را اجازت حرب داد ودر آن اثنا خبر قرب وصول میرزاابابکر بتحقیق پیوست وچون میرزاعمر قوت مقابله ومقاتله نداشت علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت وحاکم آن بلده میرزا رستم بمراسم استقبال قیام نموده لوازم تعظیم وتجلیل بتقدیم رسانید وطوی‌های پادشاهانه کرده ازدقایق مهمان نوازی دقیقهٔ نامرعی نگذاشت آنکاه آن دو پادشاه شجاعت پناه برسر آغرق میرزا ابابکر که درسوق بلان غافل نشسته بود ایلغار کردند وجهات واموال فراوان بدست آورده باصفهان بازگشتند ومیرزارستم در مقر عزخود توقف نموده میرزاعمر بشیراز رفت ومیرزاپیرمحمد او را باعزاز و احترام تمام بشهر درآورده جشنهای خسروانه ترتیب داد وتحفه‌های پادشاهانه برطبق عرض نهاد ومیرزا عمر آن زمستان درشیراز به تنعم وناز اوقات گذرانیده دراوائل فصل بهار بمرافقت میرزاپیرمحمد عازم اصفهان گشت ومیرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست واز آن جانب میرزا ابابکر چون چندروزی اسم پادشاهی بر پدر اطلاق کرد رقم خلع برصحیفه حالش کشیده خودبرسریرسلطنت تکیه‌زد ودراواخر جمادی الاخری سنهٔ مذکوره بتبریز شتافته لشگریان درمنازل رعایا فرودآمدند وتفرقهٔ بسیار بعجزه وضعفا رسید وچون خبر اتفاق اولاد میرزا عمرشیخ باامیر زاده‌عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود وبعدازوصول بجر بادقان شنید که امیر بسطام جاگیر تبریز را مسخر گردانیده مهم آذربایجان رااز یورش اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت واولاد میرزاعمرشیخ ومیرزا عمر این خبر شنیده ازاصفهان بیرون شتافتند وعنان یکران بتکامیشی میرزا ابابکر تافتند وچون اینخبر درقرون ارغون بسمع میرزا ابابکر رسید لشگریان خود را استمالت داده بعزم رزم اعدا باز گردید و در نواحی دزگزین تلاقی آن سلاطین جلادت آئین دست داده ازهردو جانب مردان مرد و گردان صف نبرد در میدان کین تاختند وازصباح تارواح باعدام وافناء یکدیگر پرداختند ودرآنروز قرب چهار هزارسوار وپیاده ازطرفین کشته گشته بهنگام شام هریك از آن دوطایفه بمعسکرخویش فرودآمدند وشب همه‌شب پاس داشته روزدیگر که جمشید خورشید باتیغ زراندود به‌میان مواکب کواکب تاخت بازازهردو جانب افغان وغریو کوس برخاست ونایرهٔ قتال التهاب یافته میرزا مظفرالدین ابابکر باهفتصدسوار جرار برقلب لشگر مخالف که محل قرار میرزا پیرمحمد بود حمله نمود واورااز پیش برداشته میمنه ومیسره را نیز مجال توقف نماند واصفهانیان درشهرمتحصن شده میرزا ابابکر آغازمحاصره کرده‌چون نزدیك بآن

رسید که‌اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنید که‌امیرشیخ ابراهیم و امیر بسطام جاگیر بفراغت‌در تبریز نشسته‌اندوشیخ حاجی‌عراقی بمحاصره سلطانیه‌مشغولست‌بنا برآن باصفهانیان صلح‌گونه درهم پیوسته عنان بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست که اولاد میرزاعمرشیخ دیگردربرابرمیرزا ابابکر نمیتوانندآمدازایشان جداشده روی بدرگاه عالم‌پناه حضرت خاقان سعیدشاهرخی آورد ودرغرهٔ ربیع‌الاولی سنه‌تسع وثمانمائه دریلاق بیلقان بموضع خواجه قنبر سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات وعنایت‌گشت وجمیع حشم وخدام او بانعام خلعت فاخره واسبان تازی نژاد مفتخروسرافرازشدندومقارن‌آن‌حال منکلی تیمور که برسم‌رسالت نزدبیرك‌پادشاه‌رفته‌بود بازآمده‌جواب بروفق‌صواب نیاوردبنا بر آن‌خاقان‌عالی‌مکان‌بعزم‌فتح‌جرجان از ییلاق بیلقان نهضت نمود .

ذکر محاربه‌حضرت خاقان سعید با بیرك پادشاه وانتقال‌نمودن حکومت استرآباد بامیرزاده عمربن میرزا میرانشاه

در اوایل‌فصل خریف که حریف‌برد دراطراف باغ‌وبستان آغاز دست‌بردکرد و ازاهتزاز صرصرلشکر خزانی حرارت هوای تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید بتائید ملك‌مجید بجلگاه مازندران درآمد وچون موضع سیاه‌بلاد معسکر فرمانفرمای بلاد وعبادگشت ناگاه بیرك‌پادشاه باتفاق سیدخواجه و عبدالصمد حاجی سیف‌الدین و شمس‌الدین اوج قراقلب میمنه ومیسره‌آراسته مانند شیرژیان از بیشه مازندران بیرون آمد ولشکرقیامت اثربرابر اعداصف آرای‌گشته میرزاالغ بیك وامیرشاه ملك وامیر موسی کادر برانغار منزل ساختند و میرزاعمر وامیریوسف‌خلیل و امیرجهـانملك در جوانغار علم جلادت برافراختند وحضرت خاقانی باامراء ترخانی در قول قرار گرفتند دولشکرچون دودریای اخضر ازصرصر حملهٔ بهادران غضنفر اثر در تموج‌آمد و غبار معرکهٔ‌پیکار تصاعدنمود شمشیر آتش‌فعل آبدار سرهای‌گردن‌کشان را برخاك مذلت وهوان افکند **نظم** زمین‌شدزخون یلان‌لاله‌گون ✿ بهرسوروان‌گشت دریـای خون ز شمشیر خون‌بار هر نامدار ✿ بیفتاد سرازبدن بی‌شمار آخرالامر نسیم عنایت سبحانی‌از مهب(وماالنصر الامن‌عندالله) بر پرچم خاقان‌عالیجاه‌وزیدهو بیرك‌پادشاه بااتباع واشیاع همه کبودلب وزردروی وسرخ سرشك‌پای در وادی فرار نهاد وبیرك پادشاه بخوارزم گریخته سیدخواجه وعبدالصمد راه درازشیرازپیش‌گرفتند و شمس‌الدین اوج قراوسید حسام خواهرزاده‌سیدخواجه بدرگاه‌عالمپناه‌التجا کرده‌عنایت‌یافتند وتمامی خطه‌جرجان بتحت‌تصرف‌خاقان ملك‌ستان درآمده‌سیدعزالدین‌هزارجریبی برادرخودرا باپیشکشهای

لایق بآستان معدلت آشیان فرستاد وخطبه بنام همایون خوانده والتزام باج وخراج نمود وحاکم ساری سیدمرتضی نیزمطیع ومنقاد گشته ابواب اخلاص واطاعت گذاری برروی روزگار خویش گشود آنگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت استرآباد رابمیرزا عمرعنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیت بصوب دارالسلطنهٔ هراة برافراشت دراثناءراه حکومت مملکت طوس وجنوشان وکلات و ابیورد ونسا وبارز و سبزوار ونیشابور را بمیرزا الغ بیك تفویض نمود ودرچهارم جمادی الاخری درضمان حمایت ایزدتعالی بمستقر دولت واقبال نزول اجلال فرمود .

ذکر شهادت میرزا پیرمحمدبن جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر

میرزاپیرمحمد جهانگیر که خسرو سلیم النفس کم آزارو پادشاه کریم خلق عدالت آثار بود زمان امورملك ومال رادرقبضهٔ اقتدار پیرعلی تاز نهاده اکثر اوقات بتجرع آب آتش رنك واستماع نغمه عودوچنك مشغولی میفرمود آوازدلربای نـای از انتقال سلطنتش خبرمیداد وآهنك روح افزای رباب مرثیه رابنوامیخواند واو بی شعور ازشراب ناب می بود که گفته اند بیت چوسلطان سرانداز باشد زمی ☼ فتدبیخبر ازسـرش تاج کی لاجرم تمکن پیرعلی سمت ازدیاد پذیرفته خیال استقلال دردماغ اوجای گرفت ودر ماه مبارك رمضان سنهٔ تسع وثمانمائه که میرزا پیرمحمد در خلوتخانهٔ باطن چراغ انابت برافروخت وازفروغ نایرهٔ ندامت شمع مثال می سوخت پیرعلی ناپاك باجمعی بیباك برگرد سراپردهٔ پادشاهی محیط گردید ودرچهاردهم ماه مبارك مذکور آن شاهزادهٔ سعیدرا شهیدگردانید میرزا سید احمد میرك در شبرغان از حدوث اینواقعه ترسان گشته بسان بادروان بجانب هراة شتافت وکیفیت جرأت پیرعلی رابعرض حضرت خاقانی رسانیدازشنیدن آن خبر اندوه انبوه بخاطرانورراه یافت وامیر مضراب وامیرحسن صوفی ترخان وامیر نوشیروان را همراه میرزا سیدی احمد میرك کرده بصوب بلخ روانساخت و میخواست که بنفس نفیس نیز ازعقب روان شودکه ناگاه خبرمخالفت میرزا عمرزلزله در اطراف دیارخراسان انداخت .

ذکر مخالفت میرزا عمرباحضرت خاقانی و کشته شدن او بقضاء سبحانی

چون میرزا عمردر مملکت جرجان لواء استیلا برافراشت فوجی از ابطال رجال را بجانب ری فرستاد هزارخانه وارمغول راکه درآن ملك باآغرق میرزا ابابکر بودند کوچانیده بمازندران آوردند ومکنت میرزا عمربدان واسطه سمت تضاعف گرفته خیال

استقلال از باطنش سر برزد مقارن آنحال شیخ حسن مخفحی باجمعی از ملازمان امیر شاه ملك گریخته بجرجان رفتند و گفتند که لشکر خراسان ازامیر شاه ملك آزرده خاطر ندهر گاه رایات ظفر پناه بدانجانب نهضت نماید اکثر بملازمت میشتابند میرزاعمر این سخن باور کرده دفتر حقوق تربیت خاقان سعید را برطاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استرآباد عنان یکران بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا شاهرخ بهادر چون اینخبر استماع فرمود درهیجدهم شوال سال مذکور میرزاعمر را استقبال نمود وروزدوشنبه نهم ذیقعده درحدودقریهٔ بردوبه ازولایت جام جنودجرجان وخراسان بیکدیگر رسیده ازهردوطرف مبتویهٔ صفوف پرداختند دراتخین جکه تواچی که ازاعیان عمر تابان بود بسان دولت واقبال پشت برمیرزاعمر کرده روی بدرگاه خاقان والاگهر آورد سایر امرا ولشگریان که آن حال مشاهده نمودند گریزان شده هریك بطرفی رفتند ع وآن فتح که مفتاح امان بود بر- آمد ومیرزاعمر ازدست بردخنجر قضا وقدر بجانب مروروذ گریخت ودرکنار آب بدست جمعی از نوکران امیرمضراب گرفتار گشت واورا زخمی برسروبندی برپای در منزل امرودك باردوی اعلی رسانیدند وخاقان سعید مرحمت کرده مخفه عنایت نمود وطبیب و جراح ملازم ساخته بدارالسلطنه هراة روان فرمود و میرزا عمر دربیست پنجم ذیقعده بمنزل تقوزرباط ازین رباط دودرروی بعالم دیگر آورد ودرمقبرهٔ عمدة العلماء المتآخرین امام فخرالدین الرازی مدفون گشت ودرغرهٔ ذی الحجه دارالسلطنة هراة ازوصول موکب خاقانی طراوت جنان جاودانی یافت و در منتصف همین ماه پادشاه عالیجاه به ییلاق بادغیس شتافت

ذکر دفع شر پیرعلی تاز بیمن توجه حضرت خاقان سرافراز

چون ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر ازجانب میرزاعمر فارغ گردید دفع پیر- علی تاز راپیش نهاد همت بلندنهمت گردانید ودرنوزدهم محرم الحرام سنه عشر وثمانمائه از ییلاق بادغیس رایت ظفر نگار بجانب قبة الاسلام بلخ درحرکت آمده دراوائل صفر سایهٔ وصول برخطهٔ اندخود انداخت وپیرعلی تاز جرأت نموده تاسرپل خطیب پیش باز آمد اماچون موکب همایون بخواجه دوکه رسید پیرعلی عنان بصوب فرار تافته روی ببادیه ادبار آورد حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمدرا با امیر یادگارشاه وامیر نوشیروان وحسن صوفی ترخان بتکامیشی اوروان فرمود وامرا به پیرعلی رسیده احمال واثقال اورا گرفتند واو باندك مردمی بجانب یکه اولنك بیرون رفت وامرا بازگشته دربلخ بموکب همایون پیوستند ودرآن ایام که خاقان گردون غلام درقبة الاسلام رایت حشمت برافراشته بود پرتوالتفات برتعمیر قلعهٔ هندوان که اززمان ظفریافتن امیر تیمور گورکان برامیرحسین تا آنغایت خراب وویران بود انداخت واندك زمانی آنحصار استوار رادرکمال متانت

مأمور ساخت وحکومت بلخ تعلق بمیرزا قیدو ولد میرزا پیرمحمد گرفته رایات عالیات بجانب دارالسلطنهٔ هراة معاودت فرمود وپیرعلی تاز نوبت‌دیگرلشگری فراهم‌کشیده بحدود قبة‌الاسلام خرامید اما ازصدمات‌سپاه ظفرانجام منهزم‌گردید ودراثناگریزجمعی ازکلانتران ملازمانش باهم‌گفتندکه تااین‌کل‌نمك‌بحرام سردار ماخواهد بود بواسطه کثرت ایواروشبگیر ومخالفت بااصحاب تاج وسریر تفرقه و تشویش بماخواهــد رسید آنگاه باتفاق‌سرآن سردفتراهل شقاق‌راازبدن جداساخته بدارالسلطنة‌هراة فرستادند وخلایق را ازانواع‌تفرقه وپریشانی نجات دادند ·

ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانی و بیان مخالفت امیر جهانملك بسبب کفایت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی

درآن اوان‌که موکب نصرت نشان حضرت خاقانی سعید ازقبة‌الاسلام بلخ‌قرین نصرت وتائید بدارالسلطنة هراة رسیدقاصدی ازنزد میرزا الغ‌بیك آمده بموقف‌عرض رسانید‌که‌بیرك پادشاه‌جمعی‌کثیر از اوباش‌جونی قربانی‌واز ارازل توکل درهم‌کشیده بمازندران شتافته است وشمس‌الدین‌علی جمشید قارن‌که‌کوتوال قلعهٔ استرآباد است‌در مضیق‌ضررو معرض خطر افتاده بنابرآن خاقان‌عالی مکان ابوالفتح ابراهیم سلطان‌را دردارالسلطنهٔ هراة‌بحکومت بگذاشت و در هیجدهم جمادی‌الاخری سنهٔ‌عشر وثمانمائه رایت‌ظفر آیت‌بجانب جرجان برافراشت و در منزل طرق امیرشاه ملك‌بعز بساط بوس رسیده درجرجان میرزا الغ‌بیك‌گورکان شرف‌ملازمت دریافت وپیشکش‌کشید و چون موضع خواجه قنبر ازسعادت‌وصول چتر نصرت اثر غیرت فلك اخضرشد ابومسلم ولد اوج‌قرا ازمازندران آمده عرضه داشت‌که بیرك‌پادشاه از استماع توجه‌موکب ظفرپناه قدم درراه فرار نهاده بجانب رستمــدار بیرون رفت آنگاه خاقان عالیجاه بدارالفتح استرآباد خرامید وآن زمستان درمــازندران قشلاق‌فرمود و سیدعزالدین هزارجریبی بآستان اقبال‌آشیان شتافته التفات بسیــار یافت و خطهٔ دامغان سیورغال آن‌سیدستوده خصال‌شد وایالت مملکت استرآبــاد تعلق‌بامیرزاده الغ‌بیك‌گرفت وعنان جهانگشای بصوب خراسان منعطف‌گشته درنهم ذیقعده مانند روح‌دربدن و جان‌در تن‌بدارالسلطنة هراة درآمدومقارن اینحال جهان‌ملك مملکت وبعضی دیگر ازامراء بلند مرتبت یاغی شده بجزاء اعمال خویش رسیدند تبیین اینمقــال آنکه در آنسال خواجه غیــاث‌الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفتری مرتب

ساخت و آنچه اصحاب مناصب از هر ممر گرفته بودندبنام ایشان جمع کرد بلکه هر ـ کـاهی را کوهی و هر جوی را خرمنی و هردانگی را دینـاری اعتبـار نمود وچون اجناس در آن اوقات قیمتی تمام داشت جمعی از امرا گمان بردند که چون دفتر بعرض خاقان‌عالی گهر رسد آنچه زیاده‌ازمواجب‌خود گرفته باشندبی‌تسعیر برایشان‌حواله‌خواهند داشت وبدانجهت بی‌تعرض نخواهندشد وامیر جهان‌ملك ملت که‌ازقوم قوچیان بودمدتی مدید درغایت اختیار واقتدار ملازمت حضرت‌خاقانی مینمود باتفاق امیر حسن جاندار و پسرش یوسف‌خلیل وسعادت تیمورتاش و برادرش بهلول بیان‌تمورو سلطان بایزید عثمان و نمدك بایکدیگر عهد کرده یاغی شدند وبیك ناگاه ازشهر بیرون رفته در جـزع النك با یستادند وخاقان سعیدفی‌الحال پای‌ظفرانتساب‌دررکاب آورده‌امیرمضراب بیشتر بمخالفان رسیدوجنگی‌عظیم کرده‌زخم خورد وچون‌همای‌چتر همـایون‌فال‌بال اقبال‌درفضای‌جزع النك بگستردامیرجهانملك واتباع‌ازآب کاردباز گذشته آب‌را حصار ساختندو آنحضرت درین‌طرف‌آب توقف نموده پس‌از آنکه‌سپاه‌ظفرپناه جوق جوق بموکب اعلی پیوستند عـاصیـان‌ترسیده‌هریك‌بطرفی جستند سعادت‌باشقاوت و برادرش احمد و آغبوغا رامردم قشون‌حسن‌صوفی ترخان دربادغیس گرفته آوردند وسعادت بیاسارسید و برادرش احمد و آقبوغا آزاد شدند وجهانملك و نمدك راامیرجرکس درماخان بدست آورده بندی بر پا نهاد وبجانب‌هراة فرستادوایشان درچهل دختران کشته گشتند وحسن جاندار و پسرش یوسف‌خلیل ازراه‌بیابان طبس پیش میرزا رستم‌باصفهان رفتند وسلطان‌بایزید در جام گرفتارشده بشفاعت میرزا ابراهیم‌سلطان‌نجات‌یافت.

گفتار دربیان‌بعضی‌ازحوادث‌عراق‌و آذربایجان‌مصدربذکرخروج سلطان‌احمدجلایر وقرایوسف‌ترکمان

چنـانچه‌ازضمن‌وقایع یورش‌هفت‌ساله صاحبقران‌مغفرت‌نشان امیر تیمور گورکان مستفاد می‌گرددسلطان‌احمدجلایر وامیرقرایوسف دروقت‌توجه آن‌حضرت بجانب‌روم‌روی بمصر آوردندوچون‌در آن‌زمان ملك‌فرخ نسبت بصاحبقران بلندمرتبت دم‌ازمحبت‌ومودت میزدآن‌دوسردار را گرفته‌هریك‌رادربرجی‌از برج‌قلعه‌مقید گردانیدتاایشان‌راکسی‌ازاختلاط مانع‌نمی‌آمدودر آن‌حصارقرایوسف‌را پسری متولدگشت‌وسلطان‌آن پسررادردامن‌خود انداخته‌بفرزندی‌قبول‌کرد وپیش‌خودنگاهداشت ودرآن‌ایام‌میان‌سلطان احمدوقرایوسف عهدوپیمان واقع‌شد که‌اگر ازآن‌قید نجات‌یابند وباردیگر بدولت واقبال رسند با هم متفق‌ومتحد بوده بغداد تعلق بسلطان‌احمد داشته باشد وامیرقرا یوسف‌درتبریز برمسند حکومت نشیند بعدازآن قرایوسف شبی درواقعه‌دیدکه امیر تیمور گورکان از انگشتر

هائی که در دست داشت یکی را بیرون کرده بانگشت وی در آورد و صباح آن رؤیا را با سلطان احمد در میان نهاده سلطان گفت حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران بتو متعلق خواهد شد القصه چون چندگاهی آن دو پادشاه در محبس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک پانصد نوکر نگاهدارند و مایحتاج هزار کس از اسب و سلاح و زر و نقد و جنس بدیشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد جز بندگان و شاگرد پیشگان کسی در مصر نبود لاجرم آنچه از مصریان گرفت بدیشان داد امااز توابع امیر قرایوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آن دیار بودند و او پانصد کس جلد مکمل ساخته هر روز که سوار میشد آن جماعت در غایت آراستگی ملازمتش مینمودند و از آن جهة شکوه تراکمه در خاطر مصریان افتاده قاصدی اذلال ایشان شدند و در روزی که پادشاه مصر باخواص امرا بمیدان چوگان بازی خرامید قرایوسف باملازمان خویش درمقام معارضه ملک فرج در آمده امراء مصر را مبالغه تر کمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد نوکران امیر قرایوسف را گفتند پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازید ایشان از قبول این حکم سر باز زدند و قرایوسف توهم نموده همچنان سواره نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریبیم و باین ولایت آمدیم و پادشاه درباره ما عنایت دریغ نداشت اکنون برخصت متوجه دیار خویش می گردیم و عنان یکران انعطاف داده بامجموع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوثاق خویش شتافته عیال و اطفال را همراه گردانیده روی بدیار بکر آورد و امراء مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن این جماعت باین کیفیت نقصی است در امور سلطنت اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نمائیم پادشاه جواب داد که تراکمه در کمال بی باکی و تهورند و دست از جان شیرین شسته فدائی گشته اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان شتابد بگذارید تا بوطن خود روند و قرایوسف را از حدود مصر تا کنار آب فرات درصد و هشتاد موضع باکوتوالان قلاع که سر راه بروی گرفتند مقابله و مقاتله روی نمود و او در تمامی آن معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر رسید میان او و ملک شمس الدین حاکم خلاط و بلیس محبت و اتحاد اتفاق افتاد و ملک دختر قرایوسف را بحباله نکاح کشید و امیر قرایوسف باغوای ملک شمس الدین لشکر بحدود وان و وسطان برد و دواب و مواشی و اموال و اثقال آن ولایت را بجاروب غارت و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل الوس تراکمه بوی پیوسته قلعه اونیک را بتحت تصرف در آورد اما سلطان احمد بعد از رفتن قرایوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد و چون آن مقدار یراق و استعداد نداشت که مانند قرایوسف از آن مملکت بیرون رود کینک پوش گشته بامعدودی چند از مفالیک روی توجه بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رفته از دیار بکر بحله شتافت و در گوشهٔ بنشست و مردم اوباش و فتنه جوی در ملازمتش آغاز تک و پوی کرده آوازهٔ وصول سلطان احمد در عراق عرب شیوع یافت و چندان اراجیف در بغداد پیدا شد که حاکم آنموضع دولت خواجه اینای رامجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته

روی باردوی میرزا عمر آورد وبعداز یك هفته از رفتن دولت خواجه سلطان احمد بوطن مألوف شتافته باردیگر برسر بر دولت نشست ودر آخر سنهٔ ثمان وثمانمائه که میرزا ابابکر بمحاصره اصفهان اشتغال داشت وامیرشیخ ابراهیم شروانی پیشتر بتبریز درآمده همت بردفع شر اهل ظلم وتعدی می گماشت سلطان احمد گروه انبوه ازاوباش کرد واویرات واحشام تراکمه فراهم آورده متوجه تبریز گشت این خبر درماه محرم سنهٔ تسع وثمانمائه بسمع امیرشیخ ابراهیم رسیده برسبیل مشورت باامراء خود گفت که آذربایجان سالهای فراوان تختگاه آباواجداد سلطان احمد بوده است ومانسبت باین خاندان پیوسته طریق مودت واتحاد مسلوك میداشته ایم وبنابرآنکه دست ظلمه را ازدامان عرض رعایا کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خودشده مناسب آنست که مانیز بولایت خود درویم وخاطر برین جمله قراریافته امیرشیخ ابراهیم روی بولایت شروان آورد ودراواخر همان ماه سلطان احمد جلایر درد ارالملك تبریز نزول کرد وتبریزیان شهر را آئین بسته اظهار فرح وسرور نمودند وپنداشتند که چون سلطان مدتی کربت غربت کشیده وگرم وسرد روزگار چشیده ترك بعضی ازافعال ناهنجار کرده باشد وخوداواصلا تغییر باطوار خویش راه نداده بود ودر تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتر بازی ومصاحبت باپسران ساده عذار قیام می نمود لاجرم امرا واعیان ملك بجانب میرزا ابابکر مایل شدند وهمدران اوان میرزا ابابکر باصفهانیان صلح گونه درهم بسته بعزم ستیز روی به تبریز آورد وسلطان ازقدوم شاهزاده خبر یافته رعب وهراس بخود راه داد وروی بصوب بغداد نهاد وچون در آنسال نوایب فراوان بتبریزیان رسیده بود علت طاعون نیز روی نمود ومردم متفرق گشتند ومیرزا ابابکر در هشتم ربیع الاول بآن بلده درآمده هیچکس را ندید لاجرم اظهارعدل وداد کرده استمالت نامها باطراف و انجار ارسال داشت وحکم فرمود که هیچ آفریدهٔ بهیچوجه متعرض رعایا نگردد ودر آن اثنا شنود که قرایوسف قلعه اونیك را ازدست ولد دورلدای انتزاع نموده وبسیاری ازتراکمه پیش اوجمع آمده اند واموال فراوان دارند وخاطر برحرب قرایوسف قرارداده متوجه آنجانب شد وبعداز تلاقی فریقین سه روز متعاقب بین الجانبین مقابله ومقاتله روی نموده وروزسوم میرزا ابابکر بیسببی ظاهر قدم دروادی فرار نهاد وتراکمه غنیمت بی نهایت گرفته میرزا ابابکر تامرند عنان باز نکشید وسپاه او هرچه آنجا یافتند غارت کردندو بتبریز رفته آنجا نیز دست بغارت وتاراج برآوردند وچون شب شد شیخ قصاب که با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بودند فرمود تادرصحرا آتش بسیار برافروختند ومردم میرزا ابابکر آتش هارا دیده پنداشتند که ترکمانان بتکامیشی ایشان آمده اند بنابرآن علی الصباح میرزا ابابکر تبریزرا گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد ازآن امیر قرا یوسف بنخجوان آمد وخواجه سیدی محمد کججی که خلاصه خاندان مشایخ عالیشان بودنزداو رفته ازبلیاتیکه درآن اوقات بتبریزیان رسیده بودشمهٔ بعرض رسانید وداروغه واستمالت نامه ستانده مقضی

المرام مراجعت فرمود وامیرقرا یوسف آن‌زمستان‌درنواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی‌الاخرسنهٔ تسع‌وثمانمائه امیر بسطام جاگیر بخدمتش شتافت‌ومنصب امیرالامرائی یافت‌وهمچنین دیگرسرداران بملازمت مبادرت نمودند واوباهمه‌کس‌بروجه احسن‌معاش کردووضیع‌وشریف را علی‌اختلاف مراتبهم رعایت‌فرمود.

ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت‌دیگرباامیرقرا یوسف ترکمان و کشته‌شدن‌میرزا معزالدین میرانشاه گورکان

چون میرزا ابابکر تبریز را گذاشته بقلعه سلطانیه رفت و از ولایت همدان و درگزین وقزوین باسپاهی‌جلادت آئین درهم‌کشیده بعزم انتقام وستیز متوجه‌حدودتبریز گشت‌امیرقرایوسف باتفاق امیر بسطام‌جاگیر وجمعی کثیر ازسرداران‌آذربایجان‌مستعد مقابله ومقاتله شده بتاریخ ۲۴ ذیقعده‌سنهٔ تسع‌وثمانمائه‌درمنزل‌سرو رودتلاقی‌فریقین‌روی نمودوازهردوطرف برانغاروجوانغاروقول آراسته‌دلیران‌روزگارقدم‌درمیدان‌پیکارنهادند نخست ازجانب امیرقرایوسف امیربسطام برسپاه میرزا ابابکرتاخته دوکس را ناچیز ساخت وپیرعمروپیرم‌بیك‌وجلال‌الدین خلیفه‌نیز جمعی‌رازخم‌زده گریزانیدند میرزاابابکر چون جلادت دشمنان رامشاهده نمودمانندشیردلیر که‌روبصیدآهو ونخجیرآورد بمیدان تاخت و جلال‌الدین زیرك‌رااز پشت زین برزمین انداخت وتراکمه‌راکه‌پیش آمده‌بودند منهزم ساخت وهردولشکردرهم‌آمیخته **بیت** ز تبریز تا دامن سرو رود ☆ روان گشت خون‌سپاهی چو رود ومیرزا ابابکر بیرك‌وبرادرش یادگارشاه که‌دربرانغارقرایوسف بودند ازپیش‌برداشته ازعقب‌ایشان عنان بازنکشید تاوقتی که‌سربیرك برسرنیزه نکرد امادرغیبت‌او تراکمه قلب‌سپاه‌راکه بوجود میرزا میرانشاه مضبوط بود درهم‌شکستندو غلام ترکمانی نادانسته زخمی برمیرزا میرانشاه زد واورا از اسب درانداخت و جامه‌و سلاحش‌را تصرف نموده سرمبارکش‌را ازبدن جدا ساخت‌ومیرزا ابابکر بعدازسه‌ساعت نجومی ازعقب‌بیرك‌بازگشت ازسپاه خویش متنفسی‌درمعرکه‌ندیدلاجرم عنان بوادی‌فرار گردانیدوامیرقرایوسف بفتح‌وظفراختصاص‌یافته‌قاتل‌میرزامیرانشاه راحکم‌قصاص فرمود وفرمودکه‌اگر اورازنده پیش من‌می‌آوردی بقدرامکان رعایت می‌کردم وروی پوشان حرم‌میرزا ابابکرراکه دردست لشکریان اسیرشده بودند پیش‌خواتین خویش فرستاده درکنف‌حرمت جای‌داد واشارت کرد تاسرشاه‌زادهٔ سعیدرابیدنش رسانیده بآئین‌سلاطین درسرخاب دفن‌کردند وبعدازمدتی‌شمس‌الدین غوری استخوان اورا بماوراءالنهربرده درقبةالخضراءکش مدفون‌گشت الحکم لله‌العلی‌المجید ومنه العون والتائید.

ذکر رفتن میرزا ابابکر به دارالامان کرمان و بیان مآل حال آن پادشاه بیسامان

میرزا ابابکرچون ازدست برد سپاه امیر قرایوسف پای دروادی فرار نهادعنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد ودر آنزمان امیر ایدکو برلاس که بفرمان امیر تیمور گورکان مدتی مدید حکومت آن مملکت تعلق باو میداشت وفات یافته بود و پسرش سلطان اویس آنجا ایالت می نمود وچون سلطان اویس ازقرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر بکرمان آمده سلطان اویس را پادشاهی باستقلال یافت نایرهٔ رشك در باطن او شعله زد و قصد استیصال سلطان اویس نموده وسلطان اویس نیز قید وحبس شاهزاده را باخود مخمر گردانید ودر آخر روزی طبل جنك فرو کوفته قصر میرزا ابابکر را احاطه کرد ومصلحان درمیان افتاده بران قرار دادند که کرمانیان قصد عرض میرزا ابابکر نکنند واورا ازشهر بیرون رفته بی آنکه ویرانی نماید بمملکت دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت ومیان او و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقهٔ محبت واتحاد پدید آمده اینمعنی موجب آنشد که خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر بقراة وسیستان کشید وآنولایت را باتوابع ومضافات بلطف و عنف مسخر گردانید ومیرزا ابابکر باردیگر عنان بصوب کرمان تافته درعشر آخر جمادی الاخر سنهٔ احدی عشر وثمانمائه خطهٔ بم مخیم اوشد وسلطان اویس از اینخبر درحیرت افتاده مقارن آنحال لشکری که بجانب گرمسیر فرستاده بود رسید لاجرم مستظهر گشته درچهارم ماه رجب بجانب بم درحرکت آمد و میان او ومیرزا ابابکر چندکرت محاربه دست داده گاهی میرزا ابابکر بدیدن پیکر ظفر مسرور میگشت واحیاناً سلطان اویس راصورت نصرت روی می نمود ودر نوبت آخر شاهزاده شکستی فاحش یافته زخمی کاری خورده وازین دارفانی رخت بسرای جاودانی برد له الحکم والیه ترجعون.

گفتار در بیان شمه از احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات صاحبقران دارای فریدون فر

درحین فوت صاحبقران ممالك ستان امیر تیمور گورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بردارالملك شیراز استیلا داشت وبرادرش میرزا رستم دراصفهان حکومت می نمود و برادر دیگرش میرزا اسکندر درهمدان وچون آنخبر محنت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعداز تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده اش ملکت آغا بنت خضر اوغلان در

سلك خواتین‌حضرت خاقان‌سعید‌منتظم‌بود خطبه وسکه باسم میرزاشاهرخ‌مزین گردانید وجهة اعلام این‌نیکو خدمتی ایلچی بخراسان فرستاده این‌بیت درعرضه داشت مندرج ساخت که بیت همه‌بندگانیم شهرخ پرست ☆ من‌ورستم اسکندر وهر که‌هست وحضرت خاقان سعیدفرستاده اورا نوازش بسیارفرموده رخصت انصراف داد ودرآن وقت که میرزاعمر امیرجهان‌شاه رابکشت ومیرزاابابکر رامحبوس گردانید میرزا اسکندرمتوهم شده ازهمدان بشیراز رفت میرزا پیرمحمد عنایت فرموده ایالت یزدرا باوتفویض‌نمود ومدتها میان برادران طریقهٔ یکجهتی واتحاد مسلوك بود تادرسنه ۸۰۹ بواسطه‌افساد مفسدان یگانگی به‌بیگانگی تبدیل‌یافت ومیرزا پیرمحمدمیرزا اسکندر اگرفته‌بندی برپایش نهادومصحوب بعضی‌ازمعتمدان بصوب خراسان‌فرستاد واودرچهارره طبس‌بند راشکسته وازمحصلان جسته‌باصفهان رفت ومیرزا رستم مقدم جناب اسکندری را فوزی عظیم دانسته هردو برادر متوجه شیرازگشتند ومیرزاپیرمحمد بقدم مخالفت پیش‌آمد جمعی از اعاظم امراء ونوئینان رابرسم منغلای روان ساخت وایشان‌را وصیت نمود که گذرهای آبی‌راکه بین‌الجانبین حایل بودنیکو محافظت‌نمایند وچون اصفهانیان‌بکنار آن آب‌رسیدند ومجال عبوررامضبوط دیدند دربحرحیرت مضطرب گردیدند آخرالامر درهمان‌شب که از چشم سحاب‌اشك ریزان بود میرزا اسکندر ازگذر مجهول گذشت و محافظان سایرگذرهاازعبور اوخبریافتند وعنان تمالك ازدست‌داده‌روی بصوب شیراز نهادند وبمیرزا پیرمحمد پیوسته درشهرمتحصن گشتند ومیرزا رستم ومیرزا اسکندر شیراز را درمیان گرفتند وزمان‌محاصره چهل‌روز امتدادیافت واصفهانیان چون‌دانستند که‌تسخیر شهر میسر پذیر نیست گرمسیرات فارس را غارتیده عنان بصوب اصفهان انعطاف‌دادند و درسنه عشر وثمانمائه میرزاپیرمحمد لشگر بیعدد جمع ساخته بعزم‌رزم میرزا رستم ومیرزا اسکندر نهضت نمود ودرآن اوان میرزا رستم جهة آسیب وبا از اصفهان بیرون رفته درکندمان نشسته بود وچون خبر توجه لشگر فارس شیوع یافت بعضی ازدولتخواهان‌اورا برمصالحه ترغیب نمودند جوابداد که خاطرجمعداریدکه‌قافلهٔ شیراز ازبرای ما تبرکات وتنسوقات می‌آورند بعد ازآن‌که شیرازیان نزدیك رسیدند ازجانبین‌بتعبیهٔ‌لشگر پرداخته نخست میرزا رستم برلشگرفارس حمله کرد ومیرزا پیر-محمد بادلیران‌شیرازبردآن حمله‌مشغول گشته‌هردو سپاده درهم آویختند ونهایت کشش وکوشش بتقدیم رسانیده آخرالامر شکست براصفهانیان افتاد و میرزارستم و میرزا اسکندرروی بوادی‌فرارنهاده عازم‌خراسان گشتند.ومیرزاپیرمحمدبفتح وظفر اختصاص یافته فرمان دادکه اصلاسپاهیان متعرض مردم اصفهان‌نشوند و همه‌کس رادرظلال امان جای دهند اصفهانیان چون‌این‌مژده‌شنوند جوق جوق روی‌امیدبدرگاه میرزا پیرمحمد نهادند وآن‌مظهرمکارم اخلاق همه رانوازش فرموده چندروز درمرغزار شهرك و کندمان بنشست تاالاغان فربه شدند آنگاه‌کاشان وجربادقان وسایر توابع اصفهان‌را

بتحت تصرف درآورده بشهر درآمد وباآنکه درآن زمان آفتاب بسنبله رفته بودغلهٔ اصفهان رابواسطه وباتـا آنزمان ندرویده بودند بیمن مقدم میرزا پیرمحمد طاعون و وباتسکین یافته باردیگر اصفهان معمور گشت وایالت آن مملکت تعلق بامیرزاده عمرشیخ بن میرزاپیرمحمد گرفته ضبط اموال دیوانی بخواجه مظفرالدین نظری رجوع شدوچون خاطر خطیر میرزاپیرمحمد از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت واقبـال بصوب دارالملك شیراز تافت .

ذکر رفتن میرزا رستم بآستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجـانب شیراز

چون میرزا رستم ومیرزا اسکندر ازمعرکه کندمان عنان بصوب خراسان تافتند امیرزاده رستم اعتماد برلطف وکرم خاقان خجسته شیم کرده بدارالسلطنةهراة خرامید وباصناف عوارف وعواطف مفتخر ومباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند درقریهٔ احمد که درمیان تون وطبس واقع است بسر برده چون زمانه بـافشاء آن را زبان کشاد نیم شبی ازبیراهه روی بطرف بلخ وشبرغـان نهادودرحدود آن ولایات جمعی بدوپیوسته میرزاقیدوکه حاکم بلخ بود بقصدوی نهضت نمودومیرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف کنارآب آمویه رفت وازآنجا باندخود افتاده والی آنولایت سیدی احمدترخان شاه زاده را درمقام مناسب فرودآورد وکیفیت حال بعرض خاقان سعیدرسانید وآنحضرت ازغایت مکرمت دربـاب سفارش میرزا اسکندر بمیرزا پیرمحمدنامهٔ نوشت ونزدسیدی احمدترخان فرستاده پیغام دادکه رقعه را بمیرزا اسکندر تسلیم کرده اورا مطلق العنان گردان وبعدازوصول آن نوشته میرزا اسکندر عـازم فارس گشته درنماز شام ۲۹ مـاه رمضان سنه احدی عشروثمانمائه پیاده بشیراز درآمد میرزا پیرمحمد چون ازحال برادر خبریافت دست ازطعام بازکشیده همان ساعت اوراطلبید وآنمقدار اظهار لطف ومرحمت نمودکه خاطرش مطمئن گردید .

ذکر شهادت میرزا پیرمحمد بشمشیر غدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجـای برادر بزرگوار

درشهورسنهٔ اثنی عشروثمانمائه میرزاپیرمحمد عزیمت تسخیرمملکت کرمان فرموده میرزا اسکندررا مصحوب خویش گردانید وچون بموضع دوچـاهه رسیدحسین شربت دار که بیمن التفات پادشاه پسندیده اطوار ازمرتبه طبابت بدرجه امارت ترقی نموده بود از

غایت شقاوت جمعی ازاهل شرارت را باخود متفق ساخته نیم شبی پیرامن خرگاه میرزا پیرمحمدرا فروگرفت وآنجناب‌را شربت‌شهادت چشأنید ومیرزااسکندر ازکیفیت‌حادثه وقوف یافته علی‌الفور بادورفیق طریق‌شیرازپیش گرفت ودوشبانه روزطی‌مسافت کرده بشهر درآمدوهم ازراه‌بخانهٔ امیرتیمور خواجه که ازقبل پادشاه شهیدحاکم شیراز بود رفته کیفیت حال‌باز نمودتیمورخواجه وسایراعیان شیرازنخست گمان بردند که آن‌حرکت ازامیرزاده اسکند صادرشده وچون مردم دیگر از اردوبشهر رسیدند وحقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا واشراف دست‌بیعت بمیرزا اسکند دادند اماحسین شربت داربعداز آنکه شهدشهادت درکام جان‌میرزاپیرمحمد چکانیـد برادر خودخواجه‌علی را فرستادکه میرزا اسکندر رانیز بآشـامیدن زهر قاتل مبتلاگرداند وحال آنکه ع او همعنان بادبشیراز رفته بود وامیرعبدالصمدنیز همان‌زمان‌بطرف‌یزدگریخت و باقی‌امرا مطیع حسین‌شدند وآن ملعون‌بتجملی از احاطهٔ دایرهٔخیال بیرون بظاهر شیرازشتافته میرزا اسکندر شهررا مضبوط ساخته دیگر روز ازصبح تاشام از جانبین بانداختن‌تیر وسنك وافروختن نایرهٔ حرب وجنك‌پرداختند و بهنگـام ظلام امرا ولشگریان بخدمت جناب اسکندری مشرف‌گشتند وروزدیگر آنغداربداختر بطرف‌کرمان‌گریخته دراثناء راه بامراء میرزاپیرمحمد‌که برسم منغلای بطرف‌کرمـان رفته بودند و مراجعت‌نموده بازخورد وامیرصدیق اورا گرفته بشیراز آورد و در سرمزار شیخ مصلح‌الدین سعدی بعضی ازبروت وریش‌آن بدکیش را تراشیده ورخسارهٔ اورا غازه‌کرده وکلاه نکبت بر سرش‌نهاده‌کاوی‌را مرکبش‌گردانیدند وبـاین هیئت آن خرطبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاهزاده ازوی پرسیدکه برادرم‌راچرا کشتی جواب‌دادکه اگر اورا بقتل‌آوردم تراخودبدنیامد ونایرهٔغضب اسکندری‌ازین جواب‌التهاب‌یافته بدست‌خویش چشم‌راست آنملعون را ازحدقه بیرون‌کـشید و فرمود تابزخم چماق آن سر دفتر اهل شقاق ونفاق راهلاك ساختند وسرپر شراورا بملك‌اصفهان فرستاده بدن خبیثش را بعد ازدوروز درآتش سوختند ٠

ذکر خروج سلطان معتصم وکشته شدن او ازدست برد لشگر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت ولایت اصفهان کرت دیگر

در آن اوقات‌که صاحبقران عالی‌گهر سلطان زین‌العابدین بن‌شاه‌شجاع بن‌امیر محمدمظفر را ازفاوس‌بماوراءالنهر کوچانید پسرش سلطان معتصم بطرف شام‌گریخت

ودرخلال این احوال مذکوره ازآنولایت بآذربایجان شتافته ملحوظ عین عاطفت امیر قرایوسف گشت وبعداز چندروز که‌درتبریز بعیش ونشاط اوقات گذرانید باتفاق امیر بستام‌جاگیرو بدلالت قاضی‌احمدصاعدی عازم اصفهان شد میرزا عمرشیخ بن میرزا پیر محمد وامیرسعیدبرلاس وامیرجلبانشاه که درآن بلده‌بودند پس‌ازتحقیق این‌خبر به‌نیت قتال ازشهربیرون رفتند امابی آنکه قدم در میدان جدال نهندعنان بصوب یزد تافتند زیراکه داروغه آنجادم از مخالفت میرزا اسکندر میزد وامیر فاضل ازمیرزا عمرشیخ مفارقت اختیارکرده‌درقصرزردکیفیت حادثه‌را بعرض میرزا اسکندر رسانید وآنجناب که‌عزیمت یزدداشت یورش اصفهان‌را اولی دانسته عنان عزیمت بدانطرف تافت وامیر صدیق وامیرکیومرث‌وامیر بیان‌را از عقب‌میرزا عمرشیخ واتباع او فرستادند وطایفه درحدود یزدبیکدیگر رسیده دست به‌تیروخنجر بردندو اسکندریان غالب آمده امیر جلبانشاه باینشان‌پیوست ودیگران راه‌خراسان پیش‌گرفتند و بعداز وصول میرزا رستم را تحریك‌نمودند تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردند اما میرزا اسکندر چون نزدیك باصفهان رسیدسلطان معتصم‌موکب اسکندری را استقبال نموده درحوالی آتشگاه‌آن دوسپاه‌کینه خواه بهم رسیدند و آتش حرب‌اشتعال یافته بعضی از اصول واعیان فارس‌بسلطان‌معتصم پیوستند وبآن جهة اصفهانیان دلیرگشته‌تا نزدیك‌قول‌میرزا اسکندرراراندنداما آخرالامر نسیم نصرت‌وبرتری برپرچم‌علم‌اسکندری وزیده هواخواهان دودمان‌مظفری روی‌بوادی فرارآوردند واکثرکلانتران سپاه‌عراق وآذربایجان اسیر ودستگیرشده سلطان معتصم منهزم‌بکنار جوئی‌رسید و خواست که اسب‌از آنجابجهاند چون‌اوجوانی عظیم‌الجثة بود خودرا نتوانست نگاهداشت و برقفا افتاده یکی‌ازلشگریان شیراز بوی‌رسید وهم‌درکنارآب‌شعلهٔ حیاتش بآب تیغ‌فرونشاند با وجود این حال قاضی نظام‌الدین احمد صاعدی عصابه عصیان برپیشانی بسته ابواب شهر اصفهان برروی میرزا اسکندر نگشاد بنابران خرابی‌تمام درظاهرآن بلده‌روی نمود ودرآن اثنامیرزا رستم‌بحدود آن‌شهر رسیده‌قاضی احمدباسایر سرداران‌دارالملك عراق آنجناب را استقبال کردند وبشهردرآوردند میرزااسکندر بعداز استماع‌اینخبر متوجه شیراز گشت‌ومقارن آنحال‌امراء اوکه‌بطرف یزد رفته‌بودند و بمحاصره‌مشغول بودند آن‌بلده‌رافتح نمودند وآنجناب امیریوسف خلیل‌را بحکومت آن مملکت‌فرستاد عرضه داشتی نزدخاقان سعید ارسال داشت واظهار اطاعت و انقیادنموده التماس‌کرد که ازبرادران‌هرکراصلاح‌دانندبدینجانب‌فرستند تامدد ومعاون‌یکدیگر باشیم‌آنحضرت ایلچی اورا نوازش فرموده میرزا بایقراءبن میرزاعمرشیخ راباطبل وعلم وخیل وحشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت وبوی‌نوشت که‌ما مضمون همان‌سنت عضدك باخیك‌را ملاحظه فرموده برادر تراکه‌آثار نجابت واقبال برناصیهٔ احوال خجسته مآلش لایح است بآنجانب فرستادیم لایق‌آنکه نسبت باولوازم اخوت ومودت بجای آوری تاعقد

الفت انتظام پذیرد ومهمات آنجائی بروفق مراسم سمت التیام گیرد و السلام والاکرام وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله العظام وعترته الکرام

گفتار در بیان شمه از حال امیر قرا یوسف وسلطان احمد بغدادی

وذکر کشته شدن سلطان احمد در تبریز به تیغ ستم و بیدادی

امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا میرانشاه گورکان وفرار میرزا ابابکر بجانب کرمان تمامت مملکت آذربایجان واران را بتحت تصرف درآورد وشعار عدل و داد اظهار کرد وپسر خود پیر بداق را ببهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان ارثاً واکتساباً تعلق بوی داشت اورا فرزند خوانده برسریر پادشاهی نشاند ودرجمیع قلمرو خود خطبه وسکه بنامش موشح ساخت وفرمود که طغرای مناشیر واحکام راچنین نویسند که پیر بداق بهادرخان یرلیغدن ابوالنصر یوسف بهادر سوزومیز وهرگاه پیر-بداق به مجلس درآمدی قرا یوسف دست اورا گرفته برتخت نشاندی وخود در پایان بدو زانوی ادب نشستی وچون این خبر بملوك وحکام اطراف رسید ایلچیان باتحف وپیلاکات بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال داشته بمراسم تهنیت باقامت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیر بداق را بفرزندی قبول نموده بودند ما آن عزیز فرزند را برتخت سلطنت نشاندیم وخود درمقام لشگرکشی ودفع شر معاندان کمراجتهاد برمیان بستیم تابررای عالی واضح باشد و سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهت پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت وچندگاهی میان سلطان احمد وامیر قرا یوسف مبانی اتحاد مشید بوده بالاخره تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت وسبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاءالدوله از بند سمرقند نجات یافته بآذربایجان شتافت وامیر قرا یوسف روزی چند اورا ملحوظ عین عنایت گردانیده آخرالامر اجازت داد که پیش پدر رود و علاءالدوله بنابرآنکه خیال فضولی درسر داشت ازراه بازگشته دروقتی که امیر قرا یوسف درخوی بود بتبریز درآمد وطایفهٔ ازاهل شرارت جمع آورد وقرا یوسف این خبر شنیده کس فرستاد تاحاجی کوچك رکابدار که ازقبل اودرتبریز بحکومت اشتغال داشت علاءالدوله را گرفته درقلعه عادل جور مقید ساخت وچون این خبر بسلطان احمد رسید برج وباره بغداد را مستحکم گردانیده قاصدان نزد امیر قرا یوسف وپیر بداق خان فرستاد وپیغام داد که بواسطهٔ ضعف مزاج وشدت حرارت هوای بغداد بهار آینده درالنك همدان ییلاق کرده خواهدشد وازباب قید علاءالدوله هیچ نگفت وقرا یوسف از آن پیغام واز عدم این التفات متاثر گشته چندان توجهی بایلچیان سلطان نکرد و در فصل ربیع بییلاق آلاتاق شتافته بضبط آن ولایات اشتغال نمود وتا حدود اوجیس وعادلجوز رفت واز آن طرف سلطان

احمد باغلبه وازدحام تمام بییلاق همدان خرامید وگماشتگان بسطام جاگیر که در آن ولایت بودند وهم نموده درقلعه متحصن شدندوسلطان‌احمد تابستان درهمدان گذرانیده درموسم خزان متوجه سلطانیه‌شد وبرادر بسطام‌جاگیر که‌موسوم‌به معصوم بودو در آن بلده حکومت مینمود اطراف‌شهر رامضبوط ساخت‌وسلطان‌هیجده‌روز آن‌قلعه رامحاصره کرده‌کاری ازپیش نتوانست برد آنگاه‌شنودکه اویس‌نامی در بغداد دعوی فرزندی او میکند وجمعی‌ازاوباش بگردش درآمده اند لاجرم عنان‌بطرف دارالسلام انعطاف‌دادو بعداز وصول اویس‌راگرفته وطایفهٔ‌ازمفسدان رابقتل رسانید ودر آن زمستان امیر قرا یوسف درتبریز قشلاق کرده دراوایل‌بهار بنابرتعرض امیرقراعثمان‌بولایت‌آذربایجان واستغاثه‌ولد طهرتن که‌حاکم آنجابود بدانجانب توجه‌نمود وپسرخودشاه محمد را در آذربایجان قایم‌مقام ساخت وسلطان‌احمد فرصت غنیمت‌دانسته باسپاهی انبوه ولشگری گردون شکوه درماه‌محرم سنهٔ ثلث‌عشر وثمانمائه‌ازبغداد متوجه تبریز گشت وشاه‌محمد نجوی‌گریخته سلطان‌درغرهٔ ربیع‌الاول بتجمل وحشمتی هرچه تمامتر بدارالملك تبریز درآمدوامیرقرایوسف بعدازآنکه‌ارزنجانرابمصاحبه مفتوح‌گردانیدونایب‌خود پیرعمررا آنجاوالی ساخت خبروصول‌موکب‌سلطانی‌رابتبریزاستماع نموده عنان مراجعت‌انعطاف داد چون‌سلطان‌خبر معاودت اوراشنیدمستعدحرب وپیکارگشت ودرروز جمعه‌بیست‌هشتم ربیع‌الاخر سال‌مذکور بنواحی‌شب غازان بین‌الجانبین مقاتله صعب‌روی نموده امیر قرا یوسف غالب‌آمد وسلطان‌بطرف‌شهر گریخته ترکمانی‌نادانسته دوضربت بروی زدتا ازاسب‌درافتادآنگاه جامه‌واسلحه اورا گرفته بگذاشت وسلطان ازممرآب‌بباغی‌دررفته پیری‌کفش‌دوزاورا شناخت وفی‌الحال بخدمت شتافته گفت ای‌سلطان عالمیان این چه حالتست سلطان گفت‌که‌خاموش‌باش وسرمرا فاش‌مکن که‌مردم‌مادراین‌شهر بسیارند چون شب شود برویم زرواسب وآنچه خواهیم از ایشان بستانیم و تورا رعایت‌کنیم وهرگاه ببغدادرسیم بلوك یعقوبه‌را نیز برسم سیورغال بتو مسلم داریم وپیرکفش دوز این‌معنی‌را قبول‌کرده بخانه‌رفت وحال‌آنکه اوراعجوزه‌بود که فال میگرفت‌واز امور مخفیه خبرمیداد پیرصورت واقعه را بازن خود درمیان نهاده گفت صلاح چیست عجوزه آغاز فال‌دیدن کردوچون ازآن‌کار فارغ‌شد باشوهر گفت‌میان‌ما و یعقوبه مسافتی بعید است وازآن‌ممر نفعی بمانخواهدرسید وبیشترآنست که چون‌شب درآید آنمقدار مردم پیش‌سلطان‌جمع آیند که‌ترابااومجال ملاقات نماند وچنین‌صیدی از دام‌بیرون‌رودمصلحت آنست که‌درساعت‌پیش‌قرایوسف‌روی‌وصورت‌واقعه‌باز نموده‌ازوی‌مژدگانی نیك‌بستانی‌امیرك راسخن عجوزه‌مقبول‌افتاده‌پیش‌امیرقرایوسف‌رفت‌واورا بسلطان‌نشان‌داد وامیرقرایوسف جمعی‌ازمعتمدان خودراارسال‌داشت‌تاآن‌پادشاه‌عالیجاه‌راگرفتندوقبا کهنه‌دربرش کردندو طاقیهٔ‌پاره برسرش نهاده ببارگاه‌درآوردندامیرقرایوسف بتعظیم‌جناب‌سلطانی برخواست‌و اورا بپهلوی خویش نشانده سخنان‌درشت گفت‌و برنقض بنیان‌عهدو پیمان ملامت نمودآنگاه

پادشاهی را که سر بگردون گردان فرود نمی آورد از پهلوی خویش بصف نعال فرستاد وازروی هزل یاجداورافرمود تابخطخویش درباب تفویض ایالت آذربایجان به پیر بداق خان نشانی بآبزر نوشت ومنشوردیگر قلمی کرد کـه حکومت بغداد تعلق بشاه محمد میدارد شاه‌محمد ازهمان مجلس روی‌بدارالسلام نهاد وقرا یوسف نمی‌خواست که‌بجان سلطان تعرض‌رساند اماامراء بغداد درباب‌انهدام قصرحیات جناب سلطانی مبالغه کردند وبالاخره امیرقرا یوسف‌نیز بآن امر همدستان‌شده ستلمش سلطان‌احمد رابمدرسه قاضی شیخ‌علی برد وخواجه جعفر تبریزی‌و جمعی‌دیگر ازسالکان طریق خونریزی اورا نجبهٔ هلاك ساختند ودرپایان پای برادرش سلطانحسین که‌بشمشیر عذراو کشته گشته بوددفن کردندو بعضی ازفرزندان سلطان احمد که‌در معرکه اسیر شده‌بودند و علاءالدوله که درقلعهٔ عادل‌جوز محبوس ومقید اوقات میگذرانید ازهمان‌شربت‌چشیدند نقلست که‌چون خبر شهادت‌سلطان‌احمددر هراة شیوع یافت‌میرزاشاهرخ خواجه‌عبدالقادر مصنف‌موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده ود مخاطب ساخت و پرسید که برای دوست خودچـه گفتهٔ خواجـه عبدالقادر این رباعـی رادر علی درج کـرده بعرض رسانید کـه **رباعی** عبدالقادر زدیده هردم خون ریزد ✿ بادور سپهـر نیستت جای ستیزگان‌مهرسپهرسروری راناگاه✿ تاریخ وفـات گشت قصد تبریزاماشاه محمد ولدقرایوسف چون‌ببغداد رسید اولاد صغارسلطان‌احمد درشهر متحصن گشتند واوآغاز محاصره کرده بعداز یکسال ونیم محصوران درکشتیها نشتند و بگریختند وشاه‌محمد دارالسلام بغدادراگرفته برتمامت عراق عرب مستولی‌شد وخطبه وسکه بنام خودکرده دیگرپیش پدرنرفت وقرایوسف نیز متعرض‌او نگشت :

ذکرشمهٔ ازوقایع ماوراءالنهر ودرآمدن آن مملکت بحوزه

تسخیرخاقان سعادت‌بهر

درخلال احوال‌گذشته آفتات اقبال میرزا خلیل‌سلطان روی بسرحدزوال نهاد و میان‌آنجناب وخدادادحسینی مخالفت اتفاق افتاد وخداداد در حدود ترکستان غلبه‌جمع آورده همت برتسخیر بلاد مـاوراءالنهر بست واین اخبار در دارالسلطنة هراة شـایع شده داعیه فتح سمرقند درخاطر خاقان سعادتمند رسوخ یـافت وپنجم ذیقعده سنهٔ احدی عشروثمانمائه رایت‌آفتاب اشراق ازمستقر سلطنت‌وجهانبانی بجانب بادغیس درحرکت آمد ومیرزاخلیل سلطـان نیز بالشکرماوراءالنهراز سمرقند بیرون خرامید و درنواحی کش‌منزل گزید وآنجا خبر یافت که خدادادحسینی بکنـارآب خجند رسیده بنابرآن امیرالله‌داد وارغون شاهرا باسه‌هزار سوار نامزد آنطرف‌نمود و هردولشکر درحدود

يزق‌سياهي يكديگر ديده چندروز دربرابر يكديگر نشستند وامراء ايلغار كرده ميرزا خليل‌سلطان كومك‌طلبيدند شاه‌زادهٔ جلادت شعار با چهارهزار سوار بدانجانب روان شد وازسمرقند گذشته بقريه شيرز فرود آمد خداداد ازقرب‌وصول‌شاه‌زاده آگاه گشته شبي‌مانند بادبجانب شيرز نهضت نمود و روز ديگر نمـازپيشين بميرزا خليل سلطان رسيد آتش حرب‌مشتعـل گرديد وسمرقنديان شكست يـافته ميرزا خليل سلطان پناه بقلعهٔ ويرانهٔ شيرز برد وخدادادفي‌الحال حصاررا گرفته بر شاه‌زاده مستولي شد ونشان هانوشته اورا ميفرمود كه مهر كند وهرجا ميخواست مي‌فرستاد تا تمامت ماوراءالنهر بتصرفش درآمد و گرفتاري ميرزاخليل سلطـان بردست خداداد در سيزدهم ذيقعدهٔسنه احدي عشر وثمانمائهٔ روي نموده وچون حضرت خاقـان سعيد درييلاق بادغيس اينخبر شنود در۲۱ ماه‌مذكور اعلام منصور بدانجاب نهضت فرمود و در ششم ذي‌الحجه كنار آب معسكر ظفرمـآب گشت واميرشيخ نورالدين كه درسمرقند بود بهواخواهي حضرت پادشاهي خودرا ببخارا رسانيد اما اميرخداداد ازعقب او ايلغار كرده جمعيتش‌رامتفرق گردانيد و موكب شاه‌رخي بفيروزي وفرخي ازجيحون گذشته ميرزاميرك احمدميرزا و سيدي احمد كه درطرف‌حصار شادمان‌بودند بملازمت مبادرت‌نمودند وبعواطف‌خسروانه سرافراز گشتند وچون هواي‌خزار ازغبارموكب ظفرشعارعنبر بارشد اينخبر شيوع‌يافت كه‌خداداد بجانب مغولستـان گريخته وميرزا خليل‌سلطـان‌را مقيدهمراه برده دربيستم ذي‌حجه سمرقند ازيمن‌نزول خاقان سعادتمند فردوس مانندگشت وميرزا محمدجهانگير وارباب عمايم بلكه تمامي اصاغرو اعاظم شرف بساط‌بوسي دريافته بنوازش والطاف پادشاهانه سرافراز گرديده سرافتخار ومباهات باوج سماوات‌رسانيدند درآن اثناالدنيا ترخان بموجب فرمان خاقان‌گيتي‌ستان پيش اميرخداداد رفت تااورا نصيحت كرده‌بعز ملازمت رساند اميرخداداد جواب گفت كه مرامعلوم‌شده كه مزاج اشرف خـاقاني متوجه تربيت ورعايت منست‌اما ظاهراشيخ‌نورالدين فسادكرده‌مانع خواهد بوداگرآنحضرت ميخواهدكه ازصميم القلب‌كمر اخلاص‌برميان بندم بايدكه اورا مقيد بدينجانب فرستند ميرزا شاه‌رخ بهادر از استماع اينجواب دوراز صواب بـرآشفته درمـاه محرم‌الحرام سنهٔاثني عشر وثمانمائه قرين دولت واقبال‌ازسمرقند بجانب مغولستان درحركت آمدو بعضي‌ازشاه‌زادگان واميرشاه‌ملك واميرعلي ترخان رابرسم منغلاي ازپيش‌روان ساخت درين اثناصورتي بديع كه‌درآينهٔ خيال‌هيچكس مصورنگشته بودروي نمود كيفيت واقعه آنكه امير خداداد ازپادشاه‌مغولستان محمدخان مددطلب كرده بود واوبرادر خودشمع جهان رابمعاونت نامزد فرموده چون خدادادازقرب وصول شمع‌جهـان آگـاهي يافت باضائت چراغ دولت اميدوارگشته باستقبال شتافت وبعداز آنكه بين‌الجـانبين ملاقات واقع‌شد شمع‌جهان باخواص ومقربان مشورت نموده‌گفت خداداد مردي حق ناشناس‌و بيوفاست زيراكه باوجودچندان عواطف و اشفاق كه‌از امير تيمورگوركان دربـارهٔ او بوقوع انجاميده‌طريقه‌كفران نعمت مسلوك داشته نسبت‌باولادش اين نوع‌سلوك ميكند

آنگاه خاطر برقتل اوقرارداده بشعلهٔ تیغ نیز خرمن حیاتش را بسوخت وسرش از بدن جداساخته پیش امیرشاه‌ملك فرستاد وامیرشاه‌ملك باسایر امرای‌منغلای مراجعت‌فرموده سرخداداد وسر پسرش الله‌داد راکه در شاهرخیه بسرمیبرد باردوی همایون رسانیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافتند بعد ازآن امیرشیخ نورالدین عرضه داشت نمودکه مغولان بترکستان درآمده خرابی میکنند اگرحکم همایون نفاذیابد بدانجانب‌شتافته دفع شر ایشان راپیش‌نهادهمت گردانم حضرت‌خاقان‌سعید اورا اجازت‌داده مقررساست که فی‌الحال مراجعت نماید و درخلال آن احوال میرزا امیرك احمدبن میرزا عمرشیخ را منظور نظر اشفاق گردانیده بایالت ولایت او زجند فرستاد و هویهدی الی سبیل الرشاد.

ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت حضرت خاقان سعید و تفویض یافتن ایالت ولایات بشاه‌زادگان صاحب تالید

میرزا خلیل سلطان‌بعداز قتل‌امیرخداداد موکلان راباخود متفق ساخت وبطرف آلان قلعه‌رفت وبامیرعبدالخالق ولدامیرخداداد که‌درآن حصار بودملحق شد واینخبر بسمع حضرت خاقانی رسیده امیرشاه ملك راباجمعی دیگر ازسرداران بدان صوب روان ساخت وبنفس‌نفیس رایت نهضت بصوب سمرقندبرافراخت وامیرشاه ملك بمقصد شتافته قلعه‌را محاصره نمودو میرزاخلیل سلطان‌باو خبرفرستادکه راه‌مرابازگذار تا ازتنگنای بیرون آمده بملازمت‌میرزا شاهرخ روم وامیرشاه ملك مصلحت‌درترك محاصره دیده عازم اردوی همایون‌گشت در آن اثنا چنان معلوم‌شدکه امیرشیخ نور الدین خیال عصیان دارد بنابرآن خاقان عالیشان مولانا قطب‌الدین قرومی وتوکل قرقراراپیش اوفرستاد تااستفسار نمایندکه بچه‌سبب ازملازمت تخلف میجوید ومشار ـ الیهما باوی‌ملاقات نموده اینجواب‌شنودندکهٔ الطاف‌خاقانی دربارهٔ من بسیار استواز تقصیری‌که تاغایت درخدمت ازمن‌صدور یافته انفعال دارم ملتمس آنکه مراحالاتکلیف ملازمت نفرمایند تاهرگاه رایات ظفرپناه از ماوراءالنهر معاودت نماید بآستان بوسی شتابم ومقارن آنحال میرزا خلیل‌سلطان ازآلان قلعه پایان آمده بامیرشیخ‌نورالدین پیوست وچون مولانا قطب‌الدین وتوکل بازگشته سخن امیرشیخ نورالدین را بعرض رسانیدند خاقان سعید ازشنیدن آن‌کلمات استشمام رایحهٔ مخالفت نموده عنان‌عزیمت بدانجانب معطوف ساخت ودرآقسولات نوکرقدیم‌میرزا خلیل‌سلطان یحیی‌کانام آمده درباب اخلاص ونیازمندی شاه‌زاده سخنان معروضداشت ومشمول الطاف بیکران گشته مقضی‌المرام مراجعت‌نمود ومیرزاخلیل‌ناریحی‌کارافرستادکه حضرت خاقانی عهدوپیمان

درمیان آورده هر کس‌از نوئینان راصلاح دانند بفرستند تا بخدمت شتابم وحضرت‌خاقان سعید درحضور یحیی کاقسم یاد کرد که مدةالحیوة قصدجـان فرزندی میرزا خلیل‌سلطان نکنم واورا معزز ومحترم گردانم وامیرشاه ملك‌وامیرحسن‌صوفی ترخان وامیرعلیکه کوکلتاش رامصحوب یحیی کاُروان ساخت تاشاه‌زاده را بپایهٔ سریراعلی آوردند وچون امرا نزدیك بانزار که مسکن امیرزاده خلیل سلطان و امیرشیخ‌نورالدین بود رسیدند امیرشاه ملك درکنار آب توقف کرده امیرحسن صوفی و امیرعلیکه بانزار شتافتند و امیرزاده خلیل‌سلطان رابغایت عنایت خاقانی امیدوارساخته دررکاب اوبجانب معسکر ظفرمآب شتافتند ودرموضع اوزان آق شاه‌زاده بتقبیل‌انامل فیاض سرافرازگشته‌حریف مجلس انس وجلیس بساط قرب‌شده آنگاه خاقان جمجاه عنان‌یکران بصوب‌خـراسان انعطاف‌داده ایالت مملکت سمرقند وتوابع‌ولواحق را بمیرزا الغ‌بیك گورکان ارزانی فرمودو امیرشاه ملك‌را درخدمتش بازداشت ولایت حصـارشادمـان را بمیرزا محمد جهانگیربن میرزا محمدسلطان عنایت نموده وچون موکب همایون از جیحون بگذشت قبةالاسلام بلخ‌را بمیرزا ابوالفتح ابراهیم‌سلطان دادومیرزاقیدورا بحکومت کابل‌غزنین وقندهار فرستاد ورایات ظفرآیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ ۱۶ شعبـان‌سنه ۸۱۲ کامیاب‌وکامروا بمستقر دولت واقبال رسیده بعد ازچندروز اسباب سلطنت میرزا خلیل‌سلطان رامرتب داشته امیرحمزه قوتوقوو بیك‌پولاد و خضرا سپاهی وصدرحسن و خواجگی‌را باقرب ده‌هزار نفر از لشکرملازم شاه‌زاده گردانید و فرمودکه بعراق‌عجم رفته ازممالکی که تعلق بمیرزا میرانشاه ومیرزا عمرمیداشته آنچه‌تواند درحیزتسخیر آورد و میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان‌نموده بتاریخ هفدهم ذیقعده سـال مذکور بدانجانب نهضت فرمود .

ذکرعصیان وطغیان امیرشیخ نورالدین وکیفیت کشته شدن او بیمن توجه‌خاطر خطیرخاقان ظفرقرین

چون حضرت‌خاقان سعیدمملکت سمرقند را بمیرزا الغ‌بیك ارزانی‌داشت وامیر غیاث‌الدین‌شاه‌ملك‌رادرخدمت شاه‌زاده گذاشته بنفس نفیس رایت‌عزیمت‌بصوب‌دارالسلطنهٔ هرات برافراشت امیرشیخ نورالدین ازغایت خشم‌وکین لشکر ترکستان در هم‌کشیده متوجه تسخیر سمرقندگردید وامیرشاه ملك ازشهربیرون رفته وبمقابله ومقـاتله خصم اقدام‌نموده انهزام یافت وخودرا درکوه آقسراق که درمیان‌کش وسمرقند است‌محکم کرد وامیروفادار بدست امیرشیخ نورالدین گرفتارشده مقیدگشت وجناب امارت‌مـآبی بخیال درآمدن‌درشهر روزجمعه ششم‌ذی‌حجه سنه‌اثنی‌عشروثمانمائه بدروازه شهرشتافت

واکابر سمرقند چون خواجه عصام‌الدین وخواجه‌عبدالقــادر و خواجه عبدالاول وقاضی صلاح‌الدین‌واولادشیخزاده ساغرجی آن‌بلده را مضبوط ساخته بودندودل برمحاصره‌نهاده شیخ‌نورالدین بقدم یاس وحرمان مراجعت نموده بترمذرفت وحاکم حصارمیرزا محمد ـ جهانگیررا بدمدمه وفسون بخود ملحق‌گردانید وامیر وقادررا بقتل رسانید وحضرت خاقان سعید خبرطغیان امیرشیخ نورالدین شنوده میرز بایسنقر رابحکــومت هراةباز داشته در چهار دهم محرم الحرام سنهٔ۸۱۳ بجانب ماوراءالنهر نهضت فرمود و بعد از طی منــازل و مراحــل بگذر کلف رسیده مــیرزا الغ بیك گــورکان کــه درآن مقــام انتظار وصــول موکب همــایون می‌کشید بسعــادت دست بوس مشرف گردید و در روز جمعه ۱۷ صفر اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا میرك احمد وامیر شاه‌ملك نیز باردوی اعلی ملحق‌شدند وامیرشیخ نورالدین بقدم جسارت پیش‌آمده درحوالی‌قزل‌رباط وآب‌بام دربرابر خاقان گردون احتشام صف‌آرای گشتو درآن‌حین نسبت‌بامیر مبشربدگمان‌شده کارش‌آخرساخت آنگاه دلاوران هر دو لشکر دست‌بشمشیرو وتیرو خنجر بردند وآغاز کروفر نمودندو بعنایت مالك‌الملك اکبرنسیم فتح‌وظفر برپرچم علم خاقان دادگر وزیده امیرشیخ‌نورالدین پای دروادی نهاد واین فتح درروز شنبه نهم ماه ربیع‌الاول سال‌مذکورروی نمودودوشنبه یازدهم ماه مذکور همان چتر همایون‌فال در دارالسطنه سمرقند بال اقبال بگشود و حضرت خــاقان سعید اکابرآن بلده راکه‌درضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم وعواطف‌گردانید وامیرشاه‌ملك را بالشکری جرار ازعقب امیرشیخ نورالدین بانزار فرستاده بنفس نفیس عازم مستقر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیــع الاخــر در دارالسلطنهٔ هراة نزول اجلال‌وحلول عزواقبال‌فرمود وهمدرین سال مدرسه وخانقاهی راکه‌در درون بلده فاخره هراة بمحاذی‌قلعه اختیارالدین واقعست‌بنا کرد وباندك‌زمانی درغایت تکلف وزیبائی آنعمارت باتمام رسید وهمدران‌اوان باغ‌سفیدراکه‌در میان‌شرق وشمال‌هراة واقعست طرح انداخت ودر اوایل‌سنه اربع وعشر وثمانمائه میرزا عمرشیخ بن میرزا پیرمحمدبن میرزاعمرشیخ ازجانب عراق رسیده درسلك‌سایرشاهزادگان‌عظام انتظام یافت بعد ازآن‌ازجانب ماوراءالنهر خبرآمد که‌امیر شاه‌ملك ازترکستان‌باونجه فراوان بسمرقند مراجعت‌نموده اماامیرشیخ‌نورالدین ازحاکم مغولستان محمد خان‌مدد طلبیده و میان میرزا الغ‌بیك وامیرشاه‌ملك‌اتدك نقاری واقع‌شده وامیرمشارالیه کرت دیگر جهة دفع‌شیخ متوجه کردستان گردیده و معلوم نیست که‌حال بکجا منجرخواهد شد بنابر این مقدمات خاقان خجسته‌صفات دعدغه بخاطر دریامقاطر راه داده. بازبجانب ماوراءالنهر روان‌شد وپس‌از قطع منازل و مسالك در ۲۱ جمادی الاولی سال مذکور ازآب آمویه عبورفرمود وعنان یکران تاموضع قشقا بازنکشید و در آن مقــام میرزا الغ بیك‌گورکان واشراف واعیان‌سمرقند شرف بساطبوسی دریافته بنوازش وعواطف سرافراز ومفتخرگشتند ومنزل‌کان کل معسکر پادشاه عادل‌شده بعــدازچندروز امیر شاه

ملك از ترکستان بملازمت رسید وسر امیر شیخ نورالدین را باردوی همایون رسانید و
کیفیت کشته شدن امیر شیخ نورالدین چنان بود که در کرت اخیر که امیرشاه ملك بترکستان
رفته نزدیك بقلعه صوران که در آنزمان موضع تحصن امیر شیخ نورالدین بود رسیده
امیر مشارالیه مضطرب گشته به بعضی از امرا پیغام داد که نوعی سازید که میان من و امیر شاه
ملك صورت مصالحه روی نماید وامرا دراین باب با امیرشاه ملك سخن گفتند مقرر شد که
آن دو امیر بواسطهٔ بایکدیگر گفت وشنود نماید وروز دیگر نزدیك بقلعه صوران این
صورت روی داد اما هرچند امیرشاه ملك امیرشیخ نورالدین را نصیحت کرد که از مقام
مخالفت درگذرد وبملازمت درگاه عالمپناه شتابد بجائی نرسید وحرارت بر هوا استیلا
یافته امیرشاه ملك میل مراجعت نمود وامیرشیخ نورالدین را گفت که از برای ما شامیانه
ومقداری طعام بفرست تا لحظهٔ دراین نواحی بیاسائیم وازقلعه دورتر رفته توقف کرد وامیر
شیخ نورالدین همچنان سوار بردرحصار ایستاده بود وامیرشاه ملك امیرموسی کاوامیر
دولتخواجه را گفت یکبار دیگر پیش این بی‌دولت روید واورا نصیحت کنید که اگرخود
نزدیك حضرت خاقان سعید نمی‌آید باری یکی از فرزندان یا برادران خودرا بفرستد تا
ما بآن بهانه مراجعت نمائیم وامرا نزدیك امیرشیخ نورالدین رفته آغاز قیل وقال کردند
درآن حال امیرشاه ملك هرقداق را که دوست قدیم شیخ نورالدین بود نوازش نموده گفت
که اگر توامروز قدم جرأت پیش نهاده آنچه ترا تعلیم نمایم بتقدیم رسانی امیداست که
چهرهٔ فتح وفیروزی از پردهٔ غیب جلوه گر آید ونام شجاعت وپهلوانی تو برصفحات روزگار
باقی وپایدار ماند هرقداق جواب داد که بهرچه اشارت عالی نفاذ یابد منت داشته بجای
آورم امیرشاه ملك گفت صلاح در آنست که چون امرا از نزد شیخ نورالدین بازگردند تو
نزدیك او روی و هیچ شبهه نیست که چون او ترا بیند پیش طلبیده در آغوش کشد باید که
تو درآنوقت اورا از اسب پایان کشی تا ما خودرا بتو رسانیده باتمام این مهم ناتمام پردازیم
هرقداق این جسارت را بطیب نفس قبول نمود وبعداز مراجعت امراء خود را بنظر امیر
شیخ نورالدین رسانید وتدبیر موافق تقدیر افتاده جناب امارتمآبی آواز برآورد که
هرقداق آقا پیشتر آی وپیر قداق پیاده شده چندنوبت زانو زده امیرشیخ نورالدین از بالای
اسب خم گشت واورا دربغل گرفت وهمچنین که دستهای هرقداق بریشت امیر شیخ نور
الدین بهم رسید بهر زوری که داشت اورا از اسب فرو کشید وبرزمین انداخت وزانو بر
سینه او نهاد وشمشیر از غلاف بیرون آورد از نوکران امیر شیخ نورالدین که بردرقلعه
سوار ایستاده بودند برسر هرقداق تاختند یکی شمشیر بطرفش انداخت و هرقداق تیغ
بلبهای اسب اورسانید وامیرشاه ملك که آنجا مشاهده کرد تازیانه براسب زد وباجمعی
ازمردم کاری بدانجانب شتافت وهرقداق چون دید که کومك رسید برجست وبیکدو ضربت
شمشیر سر امیرشیخ نورالدین را بر خاك مذلت انداخت واینچنین امری بدیع بقوت دولت
حضرت خاقان سعید روی نموده امیرشاه ملك هرقداق را نوازش بسیار نمود ودر حق او
انعامات فراوان فرمود ودوستکام ومقضی المرام بازگشته درکان گل بشرف ملازمت خاقان

وافر مکرمت استعداد یافت و پرتو عنایت و التفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت.

ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ماوراءالنهر بدارالسلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات

چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر ازمهم امیر شیخ نورالدین وانتظام مهام ترکستان وماوراءالنهر فارغ شد امیر شاه‌ملك را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بمستقر سریر دولت روز افزون آورد و بعدازوصول ببلدهٔ فاخره هراة مهد علیا تومان آغا که بعدازفوت صاحبقران مغفور بحباله نکاح امیر شیخ نورالدین درآمده بود متعاقب ازصوران بدارالسلطنهٔ هراة رسید وحضرت خاقان سعید شرایط اعزاز واحترام بجای آورد وقصبهٔ کوسویه راسیورغال او گردانید وتاغایت آثارخیر آن بانوی عظمی در قصبهٔ مذکوره باقیست ودرنهم ذیقعدهٔ سنهٔ مذکوره خاقان سعادت انتما احرام طواف آستان ملك آشیان بیت شهید خاك خراسان امام طیب و طاهر ✿ عليّ موسيِ بن جعفرِ محمدِ باقر بسته بقدم نیاز واخلاص بآن عتبه کعبه اختصاص شتافت ونقباء کرام وسادات عظام وسایر مجاوران آن سده سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده بجانب دارالسلطنهٔ هراة بازگشت ودرروزجمعهٔ عاشر محرم سنهٔ خمس وعشر وثمانمائه همای چتر همایون فال سایهٔ وصول برباغ زاغان انداخت ومقارن آنحال ایلچیان خان ختای وایمنك خان رسیده مکاتیب آن پادشاه عالیجاه را که بالسنهٔ مختلفه نوشته بودند وهمه مشتمل بر ارسال سلام وتحیت وستایش ومحمدت وسفارش میرزا خلیل سلطان بود بعرض رسانیدند وحضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاهزادگان وامراء عالیشان ایشان را طوی دهند ودرآن اثنا ملك قطب الدین والی سیستان که سابقاً بامیرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود واز بیم حسام خون آشام عساکر خاقان عالیمقام رایت فرار افراخته اعتماد برکرم آنحضرت کرده بدرگاه عالمپناه شتافت وزبان عجز وانکسار بتمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاده قبول باج وخراج نمود وپادشاه پوزش‌پذیر بنظر عنایت والتفات دروی نگریسته ایالت ولایت سیستان را بدستور پیشتر بوی عنایت فرموده ومهمات ایلچیان ختای را نیز به کفایت اقتران داده شیخ محمد خشی را مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد.

ذکر شمهٔ از احوال ولایت خوارزم ودرآمدن آن مملکت بحوزه دیوان حضرت خاقان سعید بی ارتکاب حرب ورزم

از مطلع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت برصحایف اوراق می تابد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی گذاشت ودرماه رجب

سنه ثمان و ثمانمائه امیرایدکو که امیرالامراء پادشاه دشت قبچاق شادیخان بود لـوای توجه بعزم تسخیر آن مملکت برافراشت وامیرموسی کا ٔبماوراءالنهر گریخته ایدکو امیر انکارا آنجا امیرساخت وبطرف دشت بازگشت ودرشهورسنه ۸۱۱ که شادیخان فوت شده سلطنت دیاراوزبك بفولادخان رسید امیرایدکو انکارا طلبیده بقلجه را بجایش فرستاد وفولادخان درسنهٔ ۸۱۳ بعالم دیگرخرامید وتیمورخان بن تیمور قتلق فرمانفرمای دشت قبچاق گشت وقصدایدکو کرده واو بخوارزم گریخته دراوائل سنهٔ ۸۱٤ دکنه وغازان بحوالی آن شهر آمدند وایدکورا محاصره نمودند وبعدازشش ماه که در گـرد خوارزم نشستند خبر متواترشد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمورخان راشکست داده برتخت پادشاهی متمکن گشت ومقارن اشتهارآن اخبار تیموربریشان روزگار بدکنه و غازان پیوست وغازان ودکنه را بشراب مشغول ساخت ویکی ازنوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیموررا بقتل آورد وجلال الدین ازغازان منت دارشده نشان فـرستاد که غازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای خوارزم ازفرمودهٔ او تجاوز جایز ندارند وغازان به ایدکو صلح کرده متوجه دشت گشت ودراثنای راه قاجولی بهادر در موضع بلوقیا باورسیده وبزبان تشنیع گفت که خوارزم را تسخیر ناکرده چرا مراجعت نمودید جواب داد که ما بادههزار مرد هفت ماه ایدکو رامحاصره نمودیم وکاری ازپیش نتوانستیم برد لاجرم بازگشتیم مصلحت آنست که تونیز بازگردی زیراکه باابن سه چهار هزار کس که همراه داری آن بلده رافتح نمی توان کرد قاجولی گفت که من تنها بر ایدکو فایق می آیم وبغرور هرچه تمامتر بحدود خوازم رفت وایـدکو اورا استقبال نموده بین الجانبین جنگی سخت دست داد وازدست بردشمشیر قضا قاجولی برخاك هلاك افتاد ودر سنهٔ ۸۱۵ حضرت خاقان سعید امیر علیکه کوکلتاش وامیر الیاس خواجـه وامیرموسی کارابفتح خوارزم نامزدفرمود ودرآنزمان پسر ایدکو مبارکشاه نام پادشاه آندیاربود وچون امرا نزدیك بخوارزم رسیدند سخن صلـح در میان افتاده خوارزمیان ساوری بیرون فرستادند ودرآن اثنا نوکران امیرالیاس خواجه بطرفی ازاطراف آن خطه شتافته فوجی ازمردم راکشتند وجمعی رااسیر گرفتند ازاین جهت اهل خوارزم خاطر برجنك ورزم قرارداده خاص وعام ازشهر بیرون آمده یکروز تا شب جنگهای مردانه کردند وشب نقارهٔ شادیانه زده آوازه درانداختند که امیرایدکو رسید بنابرآن بعضی ازامرا احمال واثقال راگذاشته سرخویش گرفتند وراه خراسان دربیش حضرت خاقانی ازاستماع اینخبر بریشان خاطر شده باردیگرامیر سیدعلی ترخان وامیرشاه ملك رابتسخیر آنولایت ارسال داشت وچون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند پسرایدکو بنابر ظلمی که بررعایا کرده بود ازاعیان و اشراف آنجائی متوهم شده بگریخت وسادات وعلما واکابر امیرشاه ملك را استقبال فرموده مقالیدشهر تسلیم نمودند وآنجناب بخوارزم درآمده چند روزجهة ضبط امورونسق مصالح جمهور ونظم قواعد مملکت ووضع قوانین معدلت توقف کرد وبعداز فراغ ازآن مهم روی توجه

بدارالسلطنة هراة آورد وهمدان اوقات خاقان سعیدا بالت خوارزم و توابع را بآن امیر عدالت انتما تفویض فرمود تا آخر ایام حیات شاهرخی آن مملکت در تصرف اوو پسرش سلطان ابراهیم بود .

ذکر بعضی حالات میرزا رستم ومیرزا اسکندر وپیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت مالك الملك اکبر

درآن اوان که میرزا اسکندر ازضبط مملکت فارس فراغت یافت فروغ همت بلند نهمتش براندیشه تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیرعبدالصمد وامیرصدیق را بجانب اصفهان روان ساخت وایشان بوزرنه رفته قلعه آنرا مضبوط گردانیدند و میرزا رستم بظاهر آنحصار شتافته بمحاصره مشغول شد ومیرزا اسکندر ازاینمعنی خبر یافته امیرتولك و امیریوسف خلیل راباطایفه ازلشگریان بمددمحصوران روان فرمود ومیرزا رستم توجه شیرازیان رادانسته عنان باستقبال ایشان تافت آنجماعت چون قوت مقاومت نداشتند پناه بقلعهٔ دستجرد بردند ودرآن اثناء میرزا بایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم اورا باخودمتفق گردانید وهردو برادر بموافقت یکدیگر درگرد دستجرد نشستند ناگاه خبرمتواتر شد که میرزا اسکندر بقصرزرد رسیده و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطـاف داده میرزا اسکندر ازعقب او نهضت نمود ودرسه فرسخی شهر تلاقی آندو پادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از ستیز وآویز میرزا رستم روی گریز بـاصفهـان آورد ومیرزا اسکندر درمنزل آتشگاه خیمه وخرگاه برافراشته میرزارستم ازمیرزا خلیل سلطان که درآن اوان بری آمده بود استمداد نمود وآنجناب متوجه اصفهان شده هرچند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاده ازوی التماس کرد که باوی مصالحه نماید بجائی نرسید لاجرم از وی نومید گشته نـاگهان باصفهان درآمد و درآن اوقات میان شیرازیان واصفهانیان محاربات قوی روی نمود ودراصفهان قحط وغلادرجهٔ قصوی یافته میرزا رستم شهر باز گذاشته علم عزیمت بصوب اردوی قرایوسف برافراشت و میرزا خلیل سلطان چندروزی بعداز میرزارستم محصور بوده درآن اثنا طایفهٔ ازلشگر کرد و شول بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز در اهتزاز آمدند وجنـاب اسکندری نیز ترك محاصره داده بدیار خویش بازگشت ودراصفهان بلاء جوع وعسرت بمرتبه رسید که میرزا خلیل سلطان ازمحافظت آنشهر سیر آمده مراجعت فرمود اما میرزارستم چون بنواحی تبریز منزل گزید امیرقرایوسف قرب ده فرسخ آنجناب را استقبال کرده طویهای پادشاهانه داده آنچه وظایف مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانید و میرزارستم نیز پیشکشهای لایق کشید وآن دو پادشاه درخلوت باهم صحبتها داشته درباب انتظام امور

ملك سخنان در میان آوردند و خاطر امیرقرایوسف مایل بآن بودکه یکی ازولایات آذربایجان راسیورغال میرزارستم گرداندتا ازآنممر یراق بهمرسانیده فتح شام را پیش نهاد همت سازد اما میرزارستم اینمعنی راقبول ننمود وبرتوجه بجانب اصفهان اصرار فرمودبنابرآن امیرقرایوسف اشارت کرد تافوجی ازسپاه تراکمه درملازمت میرزارستم باصفهان روند وآن جناب بدانجانب درحرکت آمده دراثناء راه تراکمه بازگشتند و میرزا رستم باخواصان خویش بحدود اصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب عالی را استقبال نمود وآنجناب بشهردرآمده مدت دوماه بفراغبال گذرانید چون خواجه احمد بخلاف رای صواب نمایش مهمات آنجائی رابه فیصل میرسانید معروض تیغ سیاست میرزارستم گردید بنابرآن اعیان اصفهان نقش محبت شاه‌زاده را ازلوح دل محو کردندو آنجناب مصلحت توقف ندید وبمرافقت میرزا بایقراعازم خراسان شد ودراواخر شهور سنه اربع عشر وثمانمائه بسعادت دستبوس خاقان سعید رسید بعدازآن میرزا اسکندر بر تمامی ممالك فارس وعراق عجم فرمانفرما گشته اصفهان را دارالملك گردانید دریناثنا میرزاخلیل سلطان درمملکت ری دوسه روزی پهلوبر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا بیادفنا دادوچون اینخبر بعرض خاقان سعید رسیدمحزون ومتالم شد وهنوز جراحت آن مصیبت التیام نیافته بودکه والده میرزاخلیل خانزاده در مشهدمقدسهٔ رضویهٔ علی راقدها تحف السلام والتحیة بریاض قدس انتقال فرمودودرجوار آن روضهٔ بهشت آثارمدفون گشت ع داغی نگشته نیك که داغ دگر بسوخت :

گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق بطرف ممالك آذربایجان وعراق ورسیدن خبرمخالفت وباغی گری ملازمان جناب اسکندری

ازآن زمان که خسرو مغفرت پناه میرزامعزالدین میرانشاه درجنك امیرقرایوسف ترکمان بسعادت شهادت رسید حضرت خاقان سعیدپیوسته نقش انتقام مخالفان برلوح خاطر وصحیفه ضمیر منقش ومرتسم گردانید امـا ازجهة حدوث وقـایع عزیمت ازحیزقول بفعل نمی آید ودرشهور سنه ۸۱۹ که خاطرعالی مآثررا ازممرولایات ماوراءالنهر وخراسان دغدغه نماند وخبر استیلاء امیرقرایوسف برآذربایجان واران وعراق عرب وتوابع و لواحق مکرر بسمع همایون رسید عزم توجه بدانجانب تصمیم یافته تواچیان بهرام صولت جهة اجتماع لشکر هاء ممالك محروسه باطراف واقطار بلاد وامصار در حرکت آمدند وسپاهی بعدد قطرات امطار همه تیغ زن ونیزه گذار جمع گشته ماهچه اعلام نصرت سلب

بتاریخ هیجدهم رجب از دار السلطنهٔ هراة بطرف مازندران نهضت نمود وچون پرتو وصول بر نواحی نیشابور انداخت حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر نامهٔ درقلم آورد مضمون آنکه رایات عالیات جهة دفع فتنهٔ قرایوسف ترکمان متوجه آذربایجان است میباید که آن فرزند عزیز طریق اتحادو یگانگی مسلوك داشته باعساکر فارس وعراق در نواحی ری بموکب همایون پیوندد وابوسعید ملك جهة رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در جرجان قشلاق نمود وحکام مازندران وهزار جریب وگیلان راکه بشرف ملازمت رسیدند غریق بحر انعام واحسان ساخته رخصت معاودت فرمود وابوسعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید جناب اسکندری گمان برد که آنحضرت قصد مملکت اودارد ورفتن آذربایجان رابجهت مصلحت وقت برزبان می آرد بنابر آن ازمضمون کلمه ان بعض الظن اثم غافل مانده ابوسعیدرا جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خودهمراه او گردانیده اجازت مراجعت داد وابوسعید درقشلاق مازندران نوکر میرزا اسکندر راپپای بوس خاقان عالیشان رسانیده جوابی که یافته بود بعرض رسانید آنحضرت بدان سخنان چندان التفات نکرد وفرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بیورش آذربایجان نتوان آمد لشکر فرستد ونوکراورا رخصت فرمود اما میرزا اسکندر بعداز معاودت نوکر شعار خلاف پادشاه ستوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاه — رخی را درقلمرو خویش ازخطبه بینداخت وبنام خود سکه زده نشانها مصحوب ایلچیان باطراف وجوانب ولایات قندهار و کابل وغزنین و سیستان روانه گردانید وحکام آن حدود را بانقیاد واطاعت دعوت کرد وطغرای احکام او باین عبارت بود که القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر من امره المطاع وحاکم سیستان ملك قطب الدین ایلچی میرزا اسکندر راکه کافی اسلام نام داشت مقید ساخته بامکتوبی که باو نوشته بودنزد میرزا سیورغتمش که درهراة نایب پدربزرگوارخود بود فرستاد ومیرزا سیورغتمش آن تحفه رابارد وی همایون ارسال نمودلاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوسته حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان رافسخ فرمود ودراوائل بهار میرزا بایسنقر رابدار السلطنهٔ هراة روان کرده بنفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنهٔ سبع عشر و ثمانمائه روی توجه بمملکت روی آورده چون خوار ری معسکر ظفراثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند وبعرض نواب کامیاب رسانیدند که امیرزاده اسکندر فوجی ازامراولشکریان نامزد محاصرهٔ ساوه فرموده صورت واقعه آنکه درآن اوان که موکب نصرت نشان درقشلاق مازندران اقامت داشت نصرالله ساوه قاصدی بدرگاه عالمپناه فرستاده التماس داروغه نمود واین ملتمس عزقبول یافته یکی ازملازمان آستان شاهرخی بساوه رفت واینخبر بعرض میرزا اسکندررسیده امیر یوسف خلیل وجلبانشاه برلاس وبیان قوچین وعبدالله پروانچی وسعدالله را نامزدفتح ساوه کرده وچون کیفیت توجه آن مردم ازاخبار نوکران میرزا اسکندر نزدخاقان والاگهر

بوضوح پیوست امیرحسن صوفی ترخان ودولتخواجه وامیرجهانشاه ایناق وامیر چهار شنبه راباده‌هزارسوار بنصرت نصرالله ورعایاء ساوه مامور گردانید امراءمیرزا اسکندر چون برتوجه این‌لشکر وقوف یافتند بایکدیگر مشورت نموده دفتر عهد وپیمان‌میرزا اسکندر را برطاق نسیان‌نهادند و بقدم اخلاص ودولتخواهی بامراء ایلغارخاقان عالی مقدار پیوستند وباتفاق متوجه اردوی همایون گشتند درنواحی قلعه‌شهریار بیان قوچین و عبدالله پروانچی وسعدالله بشرف بساط بوس شهریار نامدار مشرف گشتند و موکب همایون‌بساوه شتافته درآنمقام امیرحسن‌صوفی وامیرسیدعلی وسایر امراء میرزااسکندر رابملازمت خاقان فریدون فررسانیدند و آنحضرت در باره آن‌زمره اصناف‌عواطف و مراحم مبذول‌داشت و درفضای دلگشای ساوه هوای شکار فرموده لوای جهانگشای بصوب‌اصفهان برافراشت ·

ذکروصول‌موکب نصرت نشان بظاهر اصفهان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده بود درآن اوان

چون‌حضرت‌خاقان سعید درولایت ساوه از امرشکار بازپرداخت شنقار همت‌عالی نهمت درهوای صیدملك‌پرواز داده یورش اصفهان را پیش‌نهاد خاطر ساخت وپس از قطع‌منازل باغ‌رستم که دردو فرسخی آن‌بلده‌است ازیمن مقدم آن پادشاه عالم‌رشك افزای‌گلستان ارم‌گردید · شیخ محمدوقرابت امیرعباس و شیخ‌علی قزاق باقرب سیصد سوار ازمیرزا اسکندر گریخته ودرآن‌منزل بسعادت بساط‌بوسی استسعادیافتند وبعضی ازاحشام‌وصحرا نشینان آن‌حدود نیزباردوی کیهان پوی شتافته درسلك سایر بندگان آستان‌سلطنت آشیان منتظم‌شدند ومیرزا اسکندر ازمشاهدهٔ این صور درلجه اندیشه افتاده باامراوارکان‌دولت طریق‌مشورت‌مسلوك داشت‌وخواطر صغاروکبار برافروختن آتش‌جنك وپیکارقرار یافته بالشکری‌چون فیض‌صحاب بیحساب ومانند قطرات امطار ناشمار ازدرون اصفهان بمیدان‌مردان خرامید وفرمان‌واجب‌الاذعان خاقان عالی‌مکان بمقابله ومقاتله دشمنان صادر گشته لشکر بحرجوش رعدخروش روی باصفهان آوردند بعدازتسویه صفوف وپیش‌ازاستعمال سیوف میرزا اسکندر صولت وشوکت لشکرخاقان عالی‌گهررا بعین‌الیقین مشاهده‌نموده دانست که‌تاب‌مقاومت بآن‌حضرت ازحیز قدرت‌او بیرون‌است لاجرم‌بیراق‌و اتفاق سرداران فارس وعراق پشت‌برمعرکه کرده روی گریز باصفهان آوردند ودلاوران‌موکب ظفر نشان شاهرخی ایشان‌را تعاقب نموده جمعی کثیر بتیغ‌تیز گذرانیدند ومیرزا اسکندر بهزار حیله خودرا درشهر انداخته خاقان سعید در ٤ ماه ربیع‌الاول سال‌مذکور درظاهر اصفهان نزول اجلال فرمودوامرا ولشکریان‌را

بمحاصره ومحاربه امر نمود وچون این خبر بشیراز رسید روسا وکلانتران باداروغهٔ میرزا اسکندر شیخ‌محمد ساوه متفق‌شده خطبه وسکه بنام و لقب همایون شاهرخی مـزین گردانیدند وپسر میرزا اسکندر واولاد میرزا عبدالصمد وشیخ‌یساول و یوسف قورچی وداراب که‌ازجملهٔ معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این‌نیکوخدمتی‌عرضه داشت ایستادگان پایه‌سریر سلطنت مسیر گردانیدند حضرت خاقان سعید چون این‌خبـر شنید مبتهج ومسرور گشته نکبه‌بخشی ولطف‌الله‌بیان تیموررا بضبط اموال‌فارس تعیین فرمود وحسن‌صوفی ترخان‌وجلبان‌شاه برلاس‌راجهت آوردن ولد میرزا اسکندر واولاد میرزاعبدالصمد ارسال‌نمود وبعدازچندروز نکبه‌بخشی ازشیراز بـازآمده خبر آورد که امیرلطف‌الله بتصورآنکه امیر جلبانشاه برلاس خروج خواهد کرد اورا بقتل رسانید آنحضرت لطف‌الله نادان ونکبه بخشی را ازآن‌منصب معزول ساخت و سیدعلی ترخان را بجای‌ایشان فرستاد و فرمود که‌سبب قتل جلبانشاه را بواجبی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعیدبعدازآنکه پنجاه‌روز بمحاصرهٔ اصفهان بگذرانید وهرچندمدارا نمود میرزا اسکندر باطاعت مایل نگردید دردوم جمادی‌الاولی سنهٔ سبع‌عشر وثمانمائه‌جنگ‌سلطانی درانداخت ودلیران معسکر ظفر اثر زره پوش وجوشن در کشته آزاداز نفیرونای‌زرین غلغله درسپهر برین‌وزلزله درزمان‌وزمین افتاد بیت چنان‌شدزخم کوس ونعره وجوش ✿ که‌گردون پنبه محکم کرد درگوش،وازشهرنیز سپاهی بسیار باساز وسلاح بیشمار بیرون‌آمدند واز طرفین‌دست بتیروکمان‌وسیف‌و سنان‌برده بالاخره مهم‌بدست‌وگریبان رسید وسرهای سروران بسان کوی درمیدان غلطان گردید بیت سرهای سران فتاده برخاك ✿ پهلوی دلاوران شده چاك وآنروزازوقت طلوع جمشیدخورشیدبربام‌حصار فیروزه کارگردون تاهنگام هجوم کواکب زنگی‌شب در عالم بوقلمون هـر دولشکـر باستعمـال تیغ‌وخنجر قیام می‌نمودند وجام‌تلخ مذاق بریکدیگر می‌پیمودند فضای دشت وصحرا ازخسته‌وکشته حکم کوه وپشته گرفت وازخون مردگان زنده‌رود اصفهان رنك شقایق‌نعمان پذیرفت عاقبت عافیت‌نصیب ملازمان‌موکب همایون خاقـان ربع مسکون گشته نسیم‌فتح وظفردر اهتزازآمد وبکناء‌نکبت بربرچم علم‌میرزااسکندر وزیده سپاه اومنهزم‌گردید ومیرزا اسکندر باجمعی‌از خاصان‌وامرا واعیـان بقلعه اصفهان‌درآمده جنود نصرت درودنردبانها بردیوارهاء شهر نهادند وبعداز فرارترك رومی روز بجانب دیارمغرب‌مشعلها برزِبَرجد ران‌برافراخته روی‌به‌فیصل آوردندودرآن‌اثناء امیرعبدالصمد ازشهرگریخته بملازمت خاقان سعید رسید و ازآن جهة میرزا اسکندر عنان تمالك و تماسك ازدست‌داده روی‌بوادی فرارنهاد علی‌الصباح که نقود شهرستان آسمان بمجرد وصول موکب آفتاب تابان‌بغارت وتاراج رفت عساکرنصرت مآثر دراصفهـان ریخته آغاز نهب وتالان کردند وچندان زروجواهر وحلی‌وحلل ونفـایس اقمشه وغرایب‌امتعه بدست ایشان‌افتاد که ازکثرت آن‌ثروت هنگامه آزدردلها برشکست‌وغایت نفاست آن

غنیمت ابواب نیاز برخاطرها فروبست ومیرزا شاهرخ فوجی از لشکر ظفر اثر بتکامیشی میرزا اسکندر فرستاد وآنجماعت اوراگرفته بپایهٔ سر براعلی آوردند وحسب الحکم به بمیرزا رستم‌سپردند ومیرزارستم خاك بیمروتی درچشم انسانیت‌پاشید و میل‌آتشین در چشم‌جهان بین‌برادر کشید بیت بگنگ کشتن وکر بودن آرزومنداست؛ زبان وگوش کسی کین حدیث گفت وشنید یفعل‌الله‌ما یشاء ویحکم‌ما یرید .

ذکر تفویض حکومت ولایات بشاه زادگان خجسته صفات و معاودت رایات نصرت‌آیات بجانب دارالسلطنه هرات

چون‌نیّرفتح وفیروزی ازافق مراد طلوع‌نموده خطه اصفهان بحیز تسخیرخاقان عالیشان درآمدجناح امن وامان برمفارق‌متوطنان آنمکان‌گسترده مبلغ‌صدهزار دینار کپکی که نذر مزارات‌کرده بود بفقرا ومستحقان رسانید وثلث مال انسالرا برعایاء آنولایت بخشید وامیرزاده رستم راحاکم دارالملك عراق‌گردانید وایالت همدان و قلاع‌وروجرد ونهاوند ولرستان را بامیرزاده بایقرابن عمرشیخ میرزا عنایت‌کرد و میرزا ابجل‌بن میرزامیرانشاه حسب‌الحکم روی حکومت بمملکت ری آورد وبلدهٔ قم باتوابع ولواحق‌بجانب‌میرزااسعدوقاص تعلق‌کرفت‌وگوش‌هوش‌شاه‌زادگان ازدرر نصایح خاقان بلندمکان صفت‌آرایش پذیرفت وبعدازآن‌که خاطر آفتاب اشراق ازضبط ونسق مهمات عراق فراغت‌یافت اعلام‌نصرت اعلام درعین انبساط و اهتزاز بدارالملك شیراز شتافت وحکومت تختگاه سلیمانی‌نامزد امیرمضراب شد ودرآن ایام بحسب‌تقدیرمفتح الابواب جناب امارت مآب‌را عارضهٔ‌دست دادکه اطبا ازمعالجهٔ آن عاجز آمدند ومرغ روح شریفش ازتنگنای‌قفس قالب‌بفضای عالم ارواح طیران نمود و حضرت خاقان‌سعید بازماندگان او را مشمول عنایت بینهایت‌گردانیده زمام سلطنت مملکت فارس‌را در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ نامدار و خلاصه نتایج خواقین نصفت دثارمیرزا ابراهیم سلطان نهادوآن قرةالعین خلافت وجهان‌بانی رابه‌تمهید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان عزیمت بمستقر سریر عزت وکرامت انعطاف داد واز فارس بدارالعباده یزدخرامیده ازآنجا براه بیابان قهستان نهضت‌نمود و در۲۲ رجب سنهٔ مذکوره ببلدهٔ فاخره‌هراة درآمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی متوطنان آن‌دیار برگشود حکام اشراف واکابر اطراف‌بعداز وصول آن‌مظهرعدل وانصاف بدارالسلطنهٔ‌مانند دولت و اقبال بآستان دولت‌آشیان شتافتند وباصناف الطاف اختصاص یافته دعاگو وثناخوان بمنازل خویش تافتند وامیر بسطام جاگیر که از قرایوسف روی‌گردان شده‌بود وتاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمداری ونصرالله‌صحرای‌ساوه‌از آنجمله‌بودند وهمدران ایام‌صیدعبدالملك مکنف برادرسیدعبداللطیف‌ازمکه‌مبارك که زادهاالله تعظیما وتکریماً

بعتبه کعبه مرتبه رسیدومکتوب والی آن بقعهٔ متبرکه را که مبنی ازاظهار محبت ومودت بود بودرسانید ومن الله العون والتائید .

ذکر بعضی ازحالات ماوراءالنهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیك گورکان بآستان خاقان عالی شان

درآن اوان که خاقان سعید درحدود اصفهان بود میرزا الغ بیك گورکان ازسمرقند ایلچی نزد میرزا میرك احمد که دراوزجند حکومت مینمود فرستاده اورا طلب فرمود ومیرزا میرك احمددراطاعت فرمان بمعاذیر نا دلپذیر تمسك جسته جناب الغ بیکی امیر بایزید پروانچی راکه درسلك خواص ومقربان انتظام داشت بهمان مهم روانه اوزجند گردانید وامیر بایزید نیزایلچی سابق بازگشته میرزا الغ بیك عازم اندکان شدومیرزا میرك احمدقلاع آنحدودرا محکم ساخته خودپناه بجبال صعب المسالك بردومیرزا الغ بیك قلعه حسی رامسخر کرد وبه پاینده بکاول سپرد وازآنجا بجانب اندکان درحرکت آمده بعداز وصول بتحقیق پیوست که میرزا میرك احمدمقری پیداساخته که بدست آوردنش متعسراست لاجرم میرزا الغ بیك رایت مراجعت برافراخت وامیر موسیکاو امیرمحمدتابان وامیرعلی قوچین را باجمعی از سپاه جلادت آئین درآنولایت گذاشت ومیرزا میرك احمد ازمراجعت جناب الغ بیکی خبریافته از آن کوه پایان آمده وامرا بعزم رزم او ازاندکان بفضای صحرا اشتافته ناگاه میرزا میرك احمد برایشان تاخت واکثرسرداران رابضرب تیغ تیزبرخاك هلاك انداخت وبقیة السیف خودرا بقلعه اندکان رسانیده اطراف برج و باره رامضبوط گردانیدند ومیرزا میرك احمد روزی چند بمحاصره پرداخت و چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت وبعدازآن که خبر وصول رایات عالیات بدارالسلطنة هراة در ماوراءالنهر شیوع یافت میرزا الغ بیك به نیت ملازمت پدربزرگوار عزم خراسان نموددر دوازدهم ماه مبارك رمضان بآستان سلطنت آشیان رسیده باصناف عطوفت واشفاق مفتخر ومباهی شد وروزی چندبفراغبال ورفاح حال گذرانیده رخصت معاودت یافت وهمدرآن ایام پرتو انوارعنایت خاقانی ازمطلع مرحمت ومهربانی بروجنات حال شاه زاده ستوده خصال میرزا بایسنقر تافته ایالت ولایت طوس ومشهدمقدسه وابیورد وبیلقان وجرمقان وخبوشان ونساویازر واسترآباد وشماسان وکبود جامه مع توابع ومضافات ومنسوبات تعلق بنواب کامیاب گرفت ودرسنهٔ ثمان وعشروثمانمائه خاطرهمایون خاقان ربع مسکون تعمیرقلعه اختیارالدین که صاحبقران مغفرت نشان دروقت فتح خراسان آنراویران کرده بود پیش نهاد همت بلندنهمت گردانیده باندك زمانی آنحصار سپهرآثار چنانچه مشاهده میرودساخته وبرداخته گشت درمطلع سعدین مذکور است که هفتصدهزار مرد درآن قلعه کار کردندتاباتمام رسید والعلم عندالله الحمید المجید .

ذکر مجملی از وقایع که در ولایت عراق و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت کرت دیگر بجانب دارالملك شیراز درضمان صانع بلاد و عباد

از جملهٔ حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایات عراق و فارس روی نمود یکی آنکه میرزا ایجل که ایالت مملکت ری تعلق بوی گرفته بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاد ودر اواخر محرم سنهٔ ثمان عشر و ثمانمائه از بن عالم انتقال فرمود وچون اینخبر بدارالسلطنه هراة رسید وحضرت خاقان سعید میرزا ایلنیکر را منظور نظر عاطفت گردانیده باامیر یوسف خواجه وامیر غیاث الدین وعجب شیر بحکومت ری و ضبط حدود آذربایجان روان ساخت دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت برافراخت وامیر بسطام جاگیر که در آن اوان بحکم خاقان کشورگیر در آنحصار فرمانفرمائی میکرد گریخته در بلدهٔ قم باامیرزاده سعد وقاص پیوست وآن شاهزاده ساده امیر بسطام را بند نهاده صورت واقعه را عرضه داشت بپایهٔ سریر اعلی فرمود خاقان صافی ضمیر را قید بسطام جاگیر موافق مزاج شریف نیفتاد و باطلاق او فرمان داده استمالت نامه فرستاد لیکن میرزا سعدوقاص بآن حکم ملتفت نگشت وقتل خواجه رادرقم بر سر آقرق گذاشته و بسطام را مصحوب خویش داشته نزد امیر قرا یوسف رفت وامیر قرا یوسف اورا تعظیم و تکریم بسیار کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرمود امیر بسطام را از بند نجات داده بدستور پیشتر تربیت نمود وپسر اورا که اخی فرخ نام داشت بافوجی از تراکمه بقم فرستاد تاحرم میرزا سعدوقاص آغا بیگی بنت میرزا امیرانشاه را بآذربایجان نقل نماید وچون اخی فرخ بقم رسید آغا بیگی که عورتی عاقله بود باخود گفت که سعد وقاص بد کرده که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ گردن پیچیده نزد قرا یوسف که دشمن آن خانه دانست رفت ویمکن که قرا یوسف عنقریب قصد او نماید وحال ما در میان ترکمانان باسیری انجامد آنگاه نوکران خود را مسلح ومکمل ساخته همه تراکمه رابگرفت وایشان را بتیمور شیخ وقتلق خواجه وشیخعلی زنده که محرك میرزا سعد وقاص بجانب قرا یوسف بودند کشته سرهای ایشان رانزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه راشرح داد ومیرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن شیر زن تعجب نمود وفرستادگان اورا رعایت فرمود واستمالت نامها درقلم آورده بقم روان کرد **شعر** ولو کانت النساء بمثل هذا ☆ لفضلت النساء علی رجال واقعه دیگر آنکه شاهزاده جلالت انتما میرزا بایقرا که درهمدان ونهاوند وبروجرد حکومت میکرد بتحریك برادر خویش میرزا اسکندر که بعداز میل کشیدن در ظل رعایتش بسر می برد یاغی شده خیال تسخیر شیراز فرمود ودوسه هزار سوار فراهم آورده بدانجانب درحرکت آمد ومیرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی از سپاه اصفهان بسر راه برادران فرستاد وآنطایفه

درحوالی جربادقان بدیشان بازخورده ازاقتضاء گردش چرخ ستمگر میرزا اسکندر بدست الوس بیك واصل گرفتار گردید ومشارالیهما اورا نزدمیرزا رستم بردند تامحبوس گردانید بدین سبب میرزا بایقرا را تیرقصد درجعبه توقف و تیغ سعی درغلاف تخلف ماند وروزی چنددر کندمان گذراند وخبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسیده میرزا ابراهیم سلطان زمرهٔ ازنوکران میرزا اسکندر که درشیراز بودند مثل سونج خواجه واردوان ومزیدبند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانید وبندیان درحبس خانه موکل خودرا بقتل رسانیده بکندمان شتافتند ونزد میرزا بایقرا مجال سخن یافته گفتند ع جهانگیری توقف برنتابد بنابرآن باردیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز دراهتزاز آمد ومیرزا ابراهیم سلطان باسپاه آراسته باستقبال شتافته درنواحی بیضا بمخالفان رسید واز طرفین قلب و میمنه ومیسره مرتب داشته آغاز کارزار کردند برانغار وجوانغار میرزا ابراهیم درحملهٔ اول دست چپ ودست راست میرزا بایقرا رااز پیش برگرفتند اما امیرابوسعیدخنك که ضبط میمنه تعلق بوی بود در اثناء گریزعنان یکران بطرف قول انعطاف داده بشاهزاده پیوست ومیرزا بایقرا ازغایت تهور وپردلی باتفاق امیرمشارالیه اسب جلادت برانگیخته برقلب سپاه شیرازیان تاخت ومیرزا ابراهیم سلطان ازردآن حمله عاجز گشته روی بصوب ابرقو آورد ومیرزا بایقرا قرین فتح وظفر بدارالملك پدرخویش خرامیده دراواخر ربیع الاول سنهٔ ثمان عشر وثمانمائه کامران وسرافراز بشیراز درآمد ولوای عیش وعشرت مرتفع گردانیده جامهای می ارغوانی ازدست ساقیان گلعذار درکشید ومیرزا رستم بعدازشنیدن اینخبر میرزا اسکندر را که خمیرمایهٔ آن فتنه بود بقتل رسانید وچون حضرت خاقان سعید قضایای فارس وعراق راشنیدرای عالم آرای چنان اقتضافرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا بمزید قوت ومکنت اختصاص یابد خطهٔ فارس را از تحت تصرفش انتزاع نماید بنابرآن باجتماع لشکرها فرمان داد وبتاریخ ۱۷ جمادی الاخری نهضت لوای کشور گشا اتفاق افتاد وصیت توجه موکب همایون درخم طاق گنبدگردون پیچیده هرچندامراء میرزا بایقرا کیفیت وصول حضرت خاقان سعید رابعرض وی رسانیدند تاازشرب مدام ومباشرت باخوبان سیم اندام اجتناب نموده بترتیب اسباب کارزار وتدبیرحصانت قلعه وحصار پردازد بجائی نرسید وجواب داد که خاقان سعید پادشاهیست درغایت جلالت بجهة تسخیر شیراز خودبدین جانب لشگر نخواهد کشید وهرکس از امرا وشاهزادگان راکه ارسال نماید بمجردمشاهده اشعهٔ اسنهٔ سپاه مامنهزم خواهدگردید تاآنکه ماهچهٔ علم ظفر پیکرخاقان هفت کشوردر سوم ماه مبارك رمضان ازافق پشتهٔ الله اکبر طالع شدلاجرم میرزا بایقرا سراسیمه شده بعد از تأمل واندیشه امیر ابوسعید خنك رانزد میرزا بایسنقر فرستادوالتماس نمود که از حضرت خاقانی درخواست فرماید که ازسرجرایم وآثام اودرگذرد وچون میرزا بایسنقر نسبت بآن شاهزاده وافر تهور محبت بسیار داشت متقبل این معنی شده فی الحال امیرابو-سعید رابیارگاه عالمپناه برد وزبان شفاعت برگشاد ومیرزا شاهرخ بهادر بملاحظهٔ خاطر

میرزا بایسنقر رقم‌عفو برجریدهٔ جریمه میرزا بایقرا کشید امیرابوسعیدرا منظور نظر عاطفت گردانید وقسم یادفرمود که‌چون‌شاهزاده بیرون‌آید دربارهٔ وی عنایت وشفقت فرماید وامیرابوسعیدمقضی‌المرام از پایهٔ‌سریراعلی برخواسته‌وتادر بارگاه رفته‌بازگشت وزانوزده بعرض رسانید که‌توقع‌چنان‌است که‌اگر خدام‌ذوی‌الاحترام نسبت‌بمیرزا بایقرا درمقام انتقام باشند نخست بنده‌را بیاسارسانند وحضرت خاقان سعیدنوبت‌دیگر سخنان شفقت‌آمیز برزبان‌آورده امیرابوسعیدرا مطمئن‌خاطر بازگردانید وجناب امارتمآبی‌از مجلس همایون بیرون رفت حضرت‌خاقانی‌فرمود که‌هرکس‌را که‌مثل این مردک‌ده‌نوکر باشد چراخیال استقلال نکند القصه میرزا بایقرا بعدازمراجعت امیرابوسعید درشب‌شنبه پنجم ماه مبارك رمضان ازشیراز بدرآمده بمنزل میرزا بایسنقر شتافت ومیرزا بایسنقر روز دیگر اورا بعتبهٔ علیا برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده‌بود متعرض عرض و جان‌شاهزاده نگشت امااورادرمصاحبت جمعی ازاهل‌اعتماد بقندهار فرستاد تا درقیدمیرزا قیدو بسربرد وباردیگر بمحض عنایت مهیمن کار سازدارالملك شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرارگرفته ماه‌مبارك رمضان در آن‌بلدهٔ جنت‌نشان بپایـان رسانید و میرزا ابراهیم سلطانرا مشمول‌عواطف واشفاق گردانیده بدستور پیشتر زمـام ایالت آن‌ولایت‌را درقبضهٔ اقتدار اونهاد ومنصب حکومت قم‌وکاشان و ری ورستمدار تاحدود جیلان باامیرالیاس خواجه بهادرداد وامراوحکام ولایات‌را رخصت انصراف ارزانی‌داشت وبنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دارالامان‌کرمان برافراشت.

ذکرنهضت خاقان عالی شان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن‌از قصبه سیرجان بصوب‌خراسان

حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی وشمول عاطفت خدام بلندمکان خاقـانی مقتضی آن‌بود که‌چون تخت سلطنت وجهانبانی بجلوس‌همایون شاهرخی‌زینت‌یابد والی‌کرمان سلطان اویس بن‌ایدکو برلاس بملازمت پایه‌سریر اعلی شتابدوخود را ذره وارمنظور نظر آفتاب‌کردار گردانیده درارسال تحف وهدایا وقبول باج‌وخراج طریق اهمال‌و اغفال مسلوك ندارد وچون‌او بخلاف‌طریقه اخلاص‌عمل نموده دربن‌مدت خدمتی پسندیده بتقدیم نرسانید وباآنکه‌چندنوبت ایلچیان بطلب‌اورفتند اطاعت‌فرمان‌واجب‌الاذعان‌بجای نیاورد حمیت خسروانه وغیرت‌پادشاهانه حضرت خاقان سعیدرا برآن‌داشت کـه بعداز ضبط ونسق مهمات فارس‌وعراق بدانجانب‌نهضت فرمود وسلطان‌اویس ازتوجه اعـلام ظفر اعلام‌وقوف یافته‌مرتضی‌ممالك اسلام وقدوه اولاد امجاد خیرالانام سیدشمس‌الدین علی بمی‌را جهة تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفرمآل ارسال‌نمودوجناب‌سیادت پناهی معارف‌دستگاهی درقصبهٔ سیرجان بآستان اقبال آشیان رسیدوزبان‌شفاعت‌بگشاد

وقبول فرمود که چون موکب همایون بدارالسلطنهٔ هراة شتابد سلطان اویس را بپایهٔ سریر سلطنت مصر رساند وحضرت خاقان سعید سخنان سید را بسمع رضا جای داد و آنجناب را راضی وشاکر بطرف کرمان بازگردانیده روی توجه بخراسان نهاد کامیاب و کامران ازولایت قهستان عبور نموده دراواسط محرم الحرام سنهٔ تسع عشروثمانمائه دربلده فاخرهٔ هراة نزول اجلال فرمودعنایت ربانی در سفر و حضر حافظ ومعین و عاطفت سبحانی در نزول وارتحال رفیق و قرین و الحمد لله رب العالمین و صلــی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین .

ذکر مآل حال بعضی ازشاهزادگان و جلوس میرزا بایسنقر برمسند امـارت دیوان

درآن اوان که خاقان عالی مکان ازیورش فارس بـازگشته بمستقر سریرجاه وجلال رسید میرزا میرك احمد که سابقاً بامیرزا الغ بیك گورکان مخالفت نموده دراندکان جمعی ازنوکیان را کشته بوداعتماد برکرم خاقان عدالت نهادکرده بدارالسلطنه هرات شتافت ومنظور نظرعنایت بینهایت شده بامیرزا ایلنکربن میرزا ابابکر آغاز مصاحبت کرد وآن دو شاهزاده بموافقت یکدیگرخاطر برمخالفت حضرت خاقان سعید قراردادندومنهئی شمهٔ ازاین معنی بعرض رسانیده مقارن آنحال ایلچی ازپیش میرزا قیدو بدرگاه عالمپناه رسید وعریضه معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفهٔ از مردم مفسد متفق شده قصداین مخلص نمود بنابرآن اورا گرفته مضبوط ساخته ام تا بهرچه اشارت فرمایند قیام نمایم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قیدو ومیرزا بایقرا را ازآب سندبگذراند تاهرجا خواهدرود ومیرزا میرك احمد روی، بکعبهٔ معظمه آورد ومیرزا ایلنکردرکشتی نشسته سفردریا اختیار نماید وچندمعتمد حسب الحکم ملازم این دوشاهزاده شدند تاایشان را برانقیادفرمان واجب الاذعان تکلیف کنندومشارالیهما ع رفتندچنانکه آمدن نیست دگر اما میرزا قیدو بجهة ملاحظهٔ خاطر میرزا بایسنقر که دوست میرزا بایقرا بودشاه زاده را ازآب نگذرانید ودرسنهٔ ۸۲۰ که خاقان عالی مقدار متوجه قندهار گشت او را باردوی همایون فرستاد وحضرت خاقانی امیرزاده را بافوجی ازاهل اعتماد بصوب سمرقند فرستاد ودیگر ازوی خبری پیدا نشد وچون رای ملك آرای خاقان کشورگشای گلــزار سلطنت را ازخار وخاشاك فساد اصحاب عناد بپیراست ومسند امـارت را بوجودشریف غیاث السلطنه والدنیاوالدین میرزا بایسنقر بیاراست اشارت علیه صدوریافت که آن نوباوه باغ پادشاهی هرروز در دیوان نشسته قضایاء فرق برایار ابر نهج عدالت بفیصل رساند ومضمون همایون (فاحکم بین الناس بالحق) را منظورداشته داد مظلوم از ظالم بستاند

بیت بفریادفریاد خواهان رسد☆ بدرددل‌دادخواهان‌رسد ومیرزا بایسنقر بموجب‌فرموده میرزا شاهرخ بهادر عملنموده ازرشحات سحاب‌معدلتش ریاض‌دین‌ودولت نضارت ازسر گرفت وازلمعات انوارمرحمتش نهال ملك‌وملت بتازگی‌صفت خضرت پذیرفت ع‌ریاض ملك‌شدازفیض‌دولتش‌خرم·

ذکر آمدن سلطان اویس بن‌ایدکو برلاس بآستان اقبال‌آشیان سپهر اساس

افتخار العترة الطاهرة سید شمس‌الدین علی‌بمی که سالك طریق مردمی گشته تمشیت مهم کرمان‌را قبول فرموده‌بود چون‌ازسیرجان نزد سلطان اویس رفت هرچند اورابرتوجه بپایهٔ‌سریر اعلی ترغیب نمود بجائی نرسید بنابرآن جناب مرتضوی صفات بدارالسلطنه هراةشتافته کیفیت تمرد سلطان اویس‌را بعرض رسانید واز اهتزاز نسیم این‌خبر نایرهٔ غضب خاقانی التهاب یافته فرمان عالی‌نافذشد که‌امیر جهانشاه برلاس‌و امیرحسن صوفی ترخان وامیرقربان شیخ باتفاق حکام‌ولایت فراه وسیستان وچهل هزار سپاه نصرت‌نشان متوجه تسخیر کرمان شوند وامرا بموجب‌فرموده روی براه‌آورده‌بعد ازوصول بدان‌حدود سلطان اویس درشهرتحصن نمود وسپاه نصرت پناه آغازمحاصره و محاربه‌کرده پس‌از انقضاء هفتادروز سلطان اویس رسولان‌نزد امرا فرستاد وپیغام داد که‌اگرحضرت خاقان سعید گناه بنده‌را ببخشدوشما مراجعت‌نمائید قدم ازسر ساخته بملازمت آستان رفیع‌الشأن مبادرت نمایم وامرا کیفیت‌حال‌عرضه‌داشت پایهٔ سریر اعلی کرده‌آنحضرت جوابداد که‌اگر سلطان‌اویس در قول خویش صادقست بایدکه یکی از معتمدان خودرا بدینجانب فرستد تالشکر قیامت‌اثر ترك‌محاصره کنند والاامراتاکرمان‌را نگیرند بازنگردند امرا سلطان اویس‌را ازفرمان واجب‌الاذعان آگاه‌ساختند واوشیخ حسن‌را که‌ازجملهٔ ارکان‌دولتش بمزید تقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد وایشان‌از ظاهرکرمان برخواسته‌عازم خراسان گشته دراواخررجب شیخ‌حسن را بعزبساط بوسی خاقان زمن رسانیدند واو بزبان تضرع ونیاز گناه‌سلطان‌اویس را درخواست نمود و التماس تاکید قواعد عهدو میثاق‌کرد حضرت خاقان سعید ملتمس شیخ حسن.را بحسن قبول اقتران داده قسم یادفرمود که درحق‌سلطان اویس بدنیندیشد ورقم عفو بر جرایم وزلالتش کشد آنگاه‌شیخ‌حسن بکرمان بازگشته‌خاطر سلطان اویس‌را مطمئن گردانید تااحرام عتبهٔ کعبه مرتبه بسته در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه شد و بعد از طی منازل بپایه سریر سلطنت مصر رسیده باصناف الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه اختصاص یافت ودراواخر ماهربیع‌الاخر سنهٔ‌عشرین وثمانمائه حسب‌الحکم‌بصوب‌سمرقند شتافت ودرآخرسالی که‌فتح‌کرمان بوقوع انجامید یعنی‌سنهٔ ۸۱۹ خاقان والانژادمیرزا

سیورغتمش را بایالت ولایت بدخشان فرستاد ودرشب پنجشنبه غرهٔ جمادی‌الاولی سنهٔ عشرین وثمانمائه ولادت با سعادت میرزا رکن الدین علاءالدوله ولد میرزا بایسنقر اتفاق افتاد **بیت** دهان اوفلك ازآفتاب پر در کرد ✿ بدین بشارت خوش صبح چون زبان بگشاد

ذکر شمه از حال سید فخرالدین وزیرو گرفتارشدن او بغضب خاقان صافی ضمیر

وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ بهادر دراوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخرالدین میداشت وچون جناب سیادت مآب دوسه‌سال علم اقبال وزارت برافراشت خواجه غیاث‌الدین سالار که‌درسلك اعاظم نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت‌نشان منتظم بودودارالفتح یزد بناکرده حسن‌اهتمام اوست بسده سنیه شاهرخیه شتافته درسنه عشر وثمانمائه برسید فخرالدین تقریرنمود وسید معزول گشته خواجه غیاث‌الدین‌سالار وزیرشد واوبعدازشروع درآن‌کار نسبت برعایا وزیردستان مراسم عدل واحسان‌بجای آورد امابامرا وارکان‌دولت بنقیر وقطمیر مضایقه ومناقشه کرد بنابرآن‌اکثر خواص‌و مقربان‌بخون‌غیاث‌الدین‌سالارچون‌مستسقی‌بآب‌زلال‌مائل گشتندوپس‌ازآنکه یکسال‌ازشروع اودرامروزارت‌درگذشت‌سیدفخرالدین مبلغ‌سیصدتومان بروی‌تقریر نمود ودرسردیوان جنایت وخیانت برخواجه‌غیاث‌الدین وکارکنانش ثابت‌شده‌امراء عظام تیغ انتقام ازنیام برآوردند وآن‌وزیر بی‌تدبیر را بعالم آخرت روان‌کردندآنگاه‌سیدفخرالدین ازروی استقلال برمسندوزارت نشسته‌به‌تمشیت‌امورملك ومال اشتغال‌فرمود وسیداگرچه بعلو همت وسمورتبت اتصاف‌داشت ودرفضای خواطرسادات وعلما واکابر تخم‌لطف واحسان میکاشت اماجبلتش برصفت ذمیمه عجب ونخوت وکبر وانانیت وخویشتن داری و مردم آزاری مجبول ومفطور بود وبعدازقتل غیاث‌الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف عنیف وتعذیب‌شکنجه ازعمال دیوان حاصل‌نمود وروز بروز پایهٔ قدر ومنزلتش ارتفاع می‌یافت تابنهایت اختیار واقتدار رسید وفرمان‌او دراطراف واقطار ممالك خاقان‌عالی شأن بسان احکام قضاوقدر نافذگردید ودرگاه اوامیدگاه صغاروکبار هربلاد ودیارشد وآستانش مرجع اخیار واشرار بلدان وامصارآمد **بیت** زایوان قدرش فلك‌منظری ✿ بدرگاه جاهش ملك‌چاکری اعیان‌زمان واشراف‌جهان که‌بملازمتش می‌رفتند بیشائبه انتظار هیچکس‌رابار نمی‌داد وچون‌رخصت‌شدی‌بعدازآنکه مردم‌ازچنددربنددر گذشتندی غیراز معدودی که‌نام بردی کسی رامجال دخول‌نبودی واکثرملاقات‌ناکرده بازگشتندی وپس‌ازآنکه قرب‌ده‌سال جناب سیادت مآب درغایت حشمت وعظمت روزگار گذرانید

آنکه سپهر ستیزه‌کار چنانکه عادت اوست دراسترداد مواهب عطای خویش کوشید در شهورسنهٔ تسع‌عشر وثمانمائه میرزا بایسنقر بعضی‌ازاطوار ناپسندیده اورا معلوم نمودو خواجه نظام‌الدین احمدبن‌خواجه داودرا شریکش ساخته بمنصب‌وزارت نصب فرمود و چون خواجه‌احمد بن‌داود بحدت طبع ولطافت ذهن اتصاف داشت باندك‌زمانی بر کمال مهمات ومعاملات سیدفخرالدین وقوف یافته گاهی بجد و احیاناً بهزل سخنان غریب و کلمات عجیب درسید میپرداخت‌ودست‌سیدازوفورتغلب کوتاه گشته‌وازغصهٔ این‌قصه بی‌آرام شد مع‌ذلك عملهٔ‌دیوان که برمعایب سیدفخرالدین صاحب‌دیوان وقوف داشتند ازبیم سیاستش مانند برك‌بید ازتندباد می‌لرزیدند و مجال اظهار خلاف او محال میدانستند اماچون تغییر مزاج میرزا بایسنقر نزدهمکنان بوضوح‌انجامید امیرعلی شفائی درمقام معارضه آمده خط‌سپرد که‌مبلغ دویست تومان کپکی برسید موجه سازد والاازعهده بیرون آید ومیرزا بایسنقر آغازپرسش این‌قضیه نمود امیرعلی نخست بعرض‌رسانید که سید ازخزانه‌عامره مبلغ کلی تصرف کرده‌است وسیدبراین‌سخن انکار نموده حکم شد که‌عرض خزانه کنند وخزانه‌دار بیصبروقرار شده‌جمعی راکه‌مبلغها برای‌سیدبرده‌بودند گفت وجوهی که ازمن‌گرفته‌اید بازآرید والاهمه‌رسوا خواهیدشد ازآنجمله خواجه پیر علی بن خواجه محمد بایزید را که‌محرم اسرار سیدبودوتمسکات بنام‌خود بخزانه چی داده‌ومبلغ‌ها ستانده بسیدتسلیم‌کرده بود متقاضی گشته زر طلب‌نمود واوهر روز دفعی می‌گفت تامهم بخشونت رسید وکاراز پرده پوشی متجاوز گردید و کیفیت آن مبحث معروض خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس درمقام تفتیش آمد وسید برانکار اصرار نموده پیرعلی بموجب تمسکات‌خویش‌اقرارکرد ومیرزاشاهرخ کلمه نحن نحکم بالظاهر را منظور داشته‌حکم فرمود که‌پیرعلی آنچه ازخزانه چی گرفته‌باشد بازدهد بعدازآن‌هر کس هرچه برسید موجه‌سازد بستانند بنابراین‌خواجه‌پیرعلی وجمعی‌دیگر که‌در میان‌آن معامله بودند مقیدگشتند وسیدفخرالدین باین‌عنایت مستظهرشده‌همچنان برمسندوزارت متمکن بودولیکن خواجه‌پیرعلی ودیگربندیان سخنانی‌را که‌تاغایت‌ازوهم‌سیاست آهسته باخود نمیتوانستندگفت بآواز بلند درسردیوان بر زبان می‌آوردند **بیت** وقت‌ضرورت چونماند گریز ☆ دست‌بگیردسر شمشیر تیز وجمعی‌دیگر که‌رشوت‌ها بسید داده‌بودند ازهرطرف بفریادوفغان آمدند وسیدفخرالدین دربحر اندیشه فرورفته صلاح‌چنان‌دانست که‌مبلغ دویست تومان قبول‌نماید وخودرا درمعرض معارضه مقرران نیاورد وخط‌سپرد که‌دویست تومان‌کپکی درعرض یکسال بقسط فرودآورد آنگاه دیوانیان بر حسب فرمان بندی‌گران برپای سید نهادند واورا بدست محصلان دادند وکارسید فخرالدین باضطرار انجامیده عریضهٔ‌نزد میرزا بایسنقر فرستاد وروحانیت حضرت رسالت پناه‌را صلی‌الله‌علیه‌وسلم شفیع ساخته این‌بیت‌را درآن عرضه‌داشت ثبت‌نمود **بیت** جگردرتاب‌و دل درموج خونست ☆ گرآری‌رحمتی‌وقتش‌کنونست شاه زاده جواب داد که هیچ شك نیست که‌روح‌مطهر حضرت‌خیرالبشر صلواة‌الله‌وسلامه‌علیه باین‌افعال‌نکوهیده‌ناپسندیده

که از سید فخر الدین صدور یافته راضی نیست و آنچه باو میرسد نتیجهٔ کردار ناهموار اوست **بیت** ظلم کردی عدل میداری طمع اینت محال ✿ شربتی دادی بمردم هم از آن شربت بنوش سید چون این جواب که حکم سم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنقر نومید شده پناه بوالدهٔ او مهدعلیا گوهرشادآغا برد و آن جناب حشمت ایاب بر تضرع و ابتهال او ترحم فرموده نزد فرزند زبان شفاعت بگشود بنا بر آن حکم برداشتن بند صادر شد اما محصلان بدستور هر روز بملازمت عتبهٔ سیادت و وزارت رسیده قسطی را که از جملهٔ دویست تومان مقرر بود طلب می نمودند و سید آن وجوه را از اطبارات بهم رسانیده با نواع حیل و تزویر از مردم نقد و جنس قرض می کرد و فرو دمی آورد و باوجود این حال شب و روز در خیال وزارت میبود و گوش هوش را به پنبهٔ غفلت مسدود ساخته مرغ دلش در هوای جاه پرواز می نمود و همواره بر زبان میراند که از فلان چندین تومان می توان گرفت و از بهمان چنین و چنان حاصل میتوان کرد **بیت** خوی بد بر طبیعتی که نشست ✿ نرود جز بوقت مرگ از دست در آن اثنا از غایت غصه امراض مختلفه و علل متضاده بر او استیلا یافت و صاحب فراش گشته دست اطباء ماهر از دامن معالجه قاصر آمد و سید با سینه پر کینه و دلی در کوره انتقام گرم پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و از حسرت وزارت آه سرد می کشید تا در اواخر جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه بعالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که از وهم او مانند قطرات سیماب در اضطراب بودند بحیات خویش واثق گشته در مجلس تعزیت بر مزد اشارت اداء تهنیت می نمودند ع نوید امن و امان خواص و عام میدادند.

گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی برمسند وزارت خاقان کامکار

در سنه عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر مسرعی قمرمسیر بپایهٔ سریر خاقان کشور گیر آمده عرضه داشت نمود که پسر سفیل قندهاری و ملك محمد که هریك حسب الحکم حاکم ناحیهٔ از نواحی آن ولایت بودند پیوسته با یکدیگر نزاع و خصومت میکنند و بدان جهة رعایا در زحمت و محنت می افتند بنا بر آن رای ملك آرای خاقان گیتی گشای چنان اقتضا فرمود که آن زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرماید و مفسدان را بسزا رسانیده ابواب عدل و انصاف برروی متوطنان اطراف ولایات گرمسیر و قندهار بگشاید و رایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنة هراة نهضت نمود و چهاردهم شعبان سایهٔ وصول بر یورت قشلاق انداخت و در آن منزل میرزا سیورغتمش با امراء بدخشان بموکب نصرت نشان پیوست و حضرت خاقان سعید از آنجا بجهة مخالفتی که از اوضاع و احوال میرزا قیدو تفرس فرمود متوجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور ماهچه اعلام منصور از افق آن دیار طالع شده سیم ماه مبارك رمضان اشراف و اعیان غزنین باردوی ظفر قرین آمدند

وشخصی ازقتیول میرزاقیدو رسیده بعرض رسانیدکه شاهزاده فرار برقرار اختیارکرد آنحضرت فرمودکه ترسیده باشدوهیچ کس بتکامشی نفرستاد ونهم ماه دیگری آمده گفت که درکابل وغزنین ازمردم‌میرزاقیدواثر نماندآنگاه خاقان‌عالیجاه میرزا ابراهیم جهانشاه روانهٔ آنصوب گردانید وفرمودکه اگر قیدوپیش آیدصلح کرده غزنین را باو گذارد والاآن مملکت‌را نیز درحیطهٔ ضبط آورد درخلال این‌احوال مولانا صدرالدین ابراهیم که بمنصب جلیلةالمراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بمیان هزاره شتافت تاایشان را به‌نصایح‌سودمند و مواعظ دل‌پسند ازمقام سرکشی گذرانیده بجاده فرمان بری‌رساند وبیمن انفاس شریفهٔ جناب صدارت مآبی رؤساء آنقوم اظهار انقیادو اطاعت‌نموده اسبان‌صبا رفتار و شتران باربردار بآستان سپهر اقتدار ارسال داشتند و باج وخراج قبول کردند و چترظفرنگار ازحـدود و نواحی قندهاربمنزل قشلاق معادت فرمود ودرآن‌یورت روزی برسمندگیتی نورد سـوارگشت فراز و نشیب دشت وکوه می‌پیمودکه بیك‌ناگـاه اسب‌بسر درآمد و آنحضرت ازپشت‌زین برروی‌زمین افتاد و بدست همایون‌که بوسه‌جای حکام ربع‌مسکون بودکسری راه یافت ع چه‌راه یافت‌که ایکاش راه‌کم کردی‌وهمان لحظه ایلچیان برق‌سرعت جهة آوردن استاد میروی‌کمانگر که درفن‌شکسته بندی یدبیضامی‌نمود بجانب دارالسلطنةهراة تاختند وعلی اسرع‌الحال استاد رابپایهٔ سریراعلی رسانیدند تابجبران کسرپرداخت و چون ذات اشرف‌حضرت ـ خاقانی ازحضیض علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استـاد میرورا بروجهی منظور نظرانعام واحسان‌گردانیدکه دیگر خیال‌فقروفاقه بخاطرنگذرانید و دریورت قشلاق‌رای صوابنمای خاقان‌باستحقاق چنان اقضا فرمودکه‌مسندوزارت رابوجود وزیری آرایش دهدکه فکر ثاقبش برسیاق آصف‌بن برخیامهـام ملك ومال رادرسلك نظام منتظم‌گرداند و تدبیر صایبش بدستور نظام‌الملك طوسی امور جاه و جلال رابه‌فیصل رساند وبعداز تامل واندیشه خلعت‌وزارت برقامت قابلیت خواجه غیـاث‌الدین پیراحمد خوافی‌چست یافته زمام حل‌وعقد وقبض وبسط ورتق وفتق‌مهمات صاحب دیوانی‌رابکف کفایتش دادوخواجه‌پیر احمد درآن امرخطیر بنوعی شروع نمودکه هم رعایت رعیت مرعی‌بود وهم دراموال سلطانی فوتی واقع‌نمیشد ومدت سی‌سال بیشتر ممالك عالم بحسن تدبیرآن وزیرزرین قلم‌طراوت بهشت برین ولطافت نگارخانهٔ چین‌داشت وآن خواجه والانژاد درایام دولت آن پادشاه نصفت نهاد آنمقدار آثار خیر براوراق کار نگاشت‌که عقل دوربین حکایات عدل و احسان وزراء سابق‌را خواب و خیال پنداشت

بیت وزیری چنین‌شهریاری‌چنان☆ جهان چون‌نگیرد قرارای‌چنان.

ذکرشمه وقایع‌منزل قشلاق وبیان معاودت خاقان آفاق

چون‌رایات آفتاب اشراق‌ازحدود قندهارمراجعت فرمود ودرپانزدهم ماه‌رمضان سایهٔ وصول‌برکنار آب هیرمند انداخت و دراواخر همان‌ماه امیرابراهیم جهانشاه از

جانب کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قیدو عنقریب بسعادت بساط بوس مشرف میگردد ودر آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهة تحصیل اموالی که هزاره تقبل نموده بودند میان ایشان رفت و بعداز چند روز خبر رسید که آنجماعت در اداء مال اهمال مینمایند و امیر محمد صوفی ترخان وامیر موسی کا و امیر توز بموجب فرمان واجب الاذعان برسر هزاره تاخته ومهم ایشان را برحسب دلخواه ساخته بتاریخ بیستم ذیقعده باکرایم غنایم باز آمدند ودر اوائل فصل بهار خاقان رفیع مکان مانند خسرو ثوابت وسیار عازم بیت الشرف خویش گشته برادر میرزا قیدو میرزا سنجر وامیر یادگار شاه ارلات وامیر علیکه وامیر فیروز شاه رادر آن دیار بازداشت وفرمود که هرگاه قیدو بیاید اورا بهراة آورند والامر دمش را تاخته واورا پیدا ساخته بدرگاه عالمپناه رسانند و درمنتصف ذیحجه که فضای دشت و کوهسار ازسبزه ولاله غیرت افزای بساط بسیط گردون بود رایات ظفر آیات بجانب دارالسلطنة هراة در حرکت آمد بیت ایام بکام واختران فرمان بر☆افلاك نهاده برخط فرمان سر وموکب همایون معزز ومحترم دردوم شهر محرم مستقر سریر سلطنت رابیمن مقدم مکرم رشك گلستان ارم گردانید ودر اوائل ربیع اول سنهٔ احدی و عشرین وثمانمائه بمسامع علیه رسید که میرزا اسعد وقاص که قمرا گذاشته پیش امیر قرایوسف رفته بود از عالم رحلت نمود درین اثنا امرا ازجانب قندهار باز آمده میرزا قیدو را همراه آوردند و منظور نظر التفات شدو متعاقب آنحال خبر متواتر گشت که شاهان بدخشان لواء عصیان وطغیان برافراشته اندو خیال استقلال برالوح خاطر نگاشته خاقان سعید امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم وامیر محمد صوفی ترخان وامیر فیروز شاه وامیر حمزه را فرمود که سپاه قندز وبقلان وارهنك وسالی سرای راجمع آورده درظل رایت شاهزاده مظفر لوا سیورغتمش میرزا متوجه بدخشان شوند وچون شاهزاده بمنزل کشم فرود آمد و شمامهٔ اینخبر بمشام بدخشانیان رسید پسر شاه بهاءالدین که والی آن سرزمین بودحضرت ولایت شعار خواجه تاج الدین حسن عطار رابدرگاه شهریار عالی مقدار فرستاد واظهار اطاعت وانقیاد نموده باج وخراج قبول کرد وآنحضرت شفاعت خواجه حسن را بحسن قبول تلقی فرموده رقم عفو برجراید جرایم شاهان کشید وشاهزاده وامرا باز گشته حکومت بدخشان برشاهان قرار یافت ودرماه رجب سال مذکور میرزا قیدو حقوق تربیت ورعایت خاقانی رانابوده انگاشته باجمعی ازاهل فتنه نیم شبی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بایسنقر بازمرهٔ از شیران بیشهٔ تهور بتکامشی روان شده درقریهٔ سبز بمیرزا قیدو رسید واورا گرفته ومقید گردانیده بدرگاه عالمپناه رسانید و حسب الحکم درحصار اختیار الدین محبوس وبی اختیار ساخت آنگاه پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار وکابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داد و گوش هوش او را بدرر مواعظ ونصایح گران بار گردانیده بدانجا فرستاد ودر اوائل شعبان همین سال خاقان ستوده خصال احرام طواف مرقد عطر ساو مشهد جنت آساء امام الجن والانس ابی الحسن علی ابن موسی الرضا سلام الله علیهما بسته

بدان روضهٔ منوره تشریف برد ولوازم طواف بجای آورد وقندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند برسبیل نذر ازسقف گنبد مقبره در آویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام رابصلات وصدقات نوازش نموده مراجعت فرمود ودرماه رمضان سنهٔ اثنی وعشرین وثمانمائه اردشیر تواجی که درشهورسنهٔ عشرین وثمانمائه بختای رفته بود همراه ایلچیان دایمنك خان ماچین وغیرهما بدرگاه عالم پناه رسید وتبرکات پادشاهانه گذرانید و مکاتیب دایمنك خان راکه مبنی بر اظهار محبت ویگانگی بود بعرض رسانید وحضرت سعیدبی تا چین وایلچی خان ماچین را باصناف الطاف نواخته در بارهٔ ایشان انعامات فراوان فرمود و بعضی ازایلچیان بشیراز نزد میرزا ابراهیم سلطان رفتند وزمرهٔ جهة ملاقات امیرغیاث الدین شاه ملك روی بخوارزم آوردند ودرسنهٔ ثلاث وعشرین وثمانمائه همه بهم پیوستند وبسمرقند خرامیدندومیرزا الغ بیك گورکان ایشان را اطوی داده بطرف ختای گسیل فرمود وحضرت خاقان سعید امیرشادی خواجه و میرزا بایسنقر سلطان احمدو خواجه غیاث الدین نقاش ومیرزا ابراهیم سلطان وامیرحسن وپهلوان جمال ومیرزا سیورغتمش ارقداق وامیرشاه ملك اردون وشاهان بدخشان وخواجه تاج الدین راهمراه ایلچیان فرستاده بودند که بختای رفته اداء سفارت نمایند وغرایب حالاتی که این جماعت درآن مملکت مشاهده نموده بودند انشاءالله تعالی در خاتمه کتاب مبین خواهدشد و همدرین سال یعنی سنهٔ ثلث وعشرین وثمانمائه خاقان ظفرقرین دربلدهٔ مروقشلاق کرد و دراول بهار بفضای جانفزای بادغیس شتافته ازآنجا بدارالسلطنهٔ هراة خرامیدعزم یورش آذربایجان مصمم گردانید .

ذکر محاربه ومصالحه امیرقرایوسف باامیرشیخ ابراهیم شروانی و سرباز زدن حاکم آذربایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی

درآن اوان که امیرقرایوسف برسلطان احمد جلایر غالب گشته رشته حیاتش را بشمشیر قاطع فیصل داد ازامرا وحکام حدودعراق عرب وآذربایجان و اران هرکس که درهرجا بود سر برخط فرمان امیرقرایوسف نهادمگر امیرشیخ ابراهیم شروانی که بروی اعتمادنکرده شرط اطاعت بجای نیاورد وسبب توهم شروانشاه ازشاه آذربایجان آن شدکه دروقت توجه سلطان احمدبه تبریز پسرخود ملك کیومرث را جهة امداد بعسکر بغدادیان روان ساخته بود القصه چون موادنزاع بین الجانبین درهیجان آمدامیرشیخ ابراهیم سپاه شروان را فراهم کشیده ازگرجیان استمداد نمود وکوستندیل بادوهزار سوار مکمل بوی پیوست وامیرقرایوسف از خیال محال شروانشاه وقوف یافته باسپاه

آذربایجان واران وجمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان درحرکت آمد و در کنار آب کرمیان آن دو سردار پر تهور آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد وبسیاری از گرجیان بقتل رسیده امیرشیخ ابراهیم گریز برستیز اختیار کرد و در اثناء فرار خواست که اسب از خندقیکه در گرد لشکرگاه کنده بود بجهاند ناگاه ازپشت زین برروی زمین افتادودستش بشکست وترکمانی مجهول بوی رسیده اسب و جامه اش بستاند و او را بگذاشت وبطرف دیگر راند و حال امیرشیخ ابراهیم ازصعوبت دردست باضطرارانجامیده خودرا بریکی ازتراکمه ظاهر ساخت وآن‌شخص‌فوطه درگردنش انداخته پیش امیرقرایوسف بردوهمچنین کوستندیل باجمعی کثیر از یلان گرجستان درپنجه‌تقدیراسیر ودستگیرشدند و امیرقرایوسف گرجیان را بتمام‌عرضهٔ تیغ انتقام‌گردانید وامیرشیخ‌ابراهیم مقید بتبریز رسید وچون تبریزیان بواسطه‌حسن‌معاش پادشاه‌شروان هوا خواه‌او بودندهرکس ازایشان که‌درمجلس‌امیر قرایوسف مجال سخن می‌یافت شمهٔ‌ازافعال حمیده واعمال پسندیده ولطف گفتاروحسن کردار امیرشیخ‌ابراهیم بعرض میرسانید بنابرآن‌امیرقرایوسف رقم‌عفو برجرایدجرایم شروانشاه کشیده‌اورا درمجلس بزم طلب‌نمود وجمعی‌ازارباب صباحت وملاحت راگفت تاامیرشیخ ابراهیم‌را کاسه‌داشتند وچون‌بخار باده خوشگواردردماغ‌بادشاه شروان‌تاثیر نمود چندان‌کلمات دلپذیر بعرض امیر قرایوسف رسانید که‌شیفته‌وی‌گردیدوبنداز پایش برداشته اورابرپهلوی خویش جای‌داد وهمدران‌محفل‌اخی قصاب وارباب تبریز نثار ها آورده‌بسمع قرایوسف رسانیدند که‌هرمبلغی که امیرشیخ ابراهیم ازنواب دیوان عالی قبول نمایدماضامن‌می‌شویم که‌درتبریز فرودآوریم‌مشروط‌بآنکه‌محصلان‌درعوض‌زرجنس بردارند وامیرقرایوسف این‌ملتمس‌را بشرف اجابت اقتران‌داد وامیرشیخ ابراهیم‌هزار ودویست تومان‌عراقی قبول‌فرمودآنگاه قرایوسف نشان حکومت شروان باو ارزانی داشت وشروان‌داروغگان ببلاد وقلاع مملکت‌خویش فرستاده آن‌زمستان‌حریف بزم‌وانیس مجلس امیرقرایوسف بود ودیوانیان‌آذربایجان بروات تقبل‌او را بنام‌اخی‌قصاب‌و سایر ارباب که‌ضامن‌شده بودند می‌نوشتند وایشان رخوت واقمشه‌برات داده‌ازامیرشیخ‌ابراهیم عوض برمال‌شروانات برات می‌ستاندند وباندك‌زمانی مهم‌هزار ودویست تومان ازهم گذشته دراوائل‌بهار امیرشیخ‌ابراهیم رخصت‌یافت وبمقر عزخود شتافت‌و چون طنطنه کوس استقلال ووفورشوکت واقبال امیرقرایوسف متواتر ومتعاقب بخراسان رسید خاقان ستوده‌خصال ایلچی‌صدیق‌نام نزدامیر قرایوسف ارسال داشت واو را باطاعت و انقیاد دعوت نمود وصدیق‌از حاکم آذربایجان جواب‌های پریشان شنوده وآثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی‌بپایه سریر اعلی‌آورد وآنچه‌دیده‌وشنیده‌بود بعرض‌رسانید بنابرآن خاقان‌عالی‌مکان رایت ظفرنشان بقصد تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید

گفتار در بیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالك آذربایجان

همت بلند حضرت خاقانی همواره بر سرانجام عظایم امور گیتی ستانی مقصور بود وعظایم ارجمند زبده دودمان صاحبقرانی پیوسته جهت وصول باعلی مراتب کامرانی روی مینمود وچون آن بانی مبانی جهانبانی درطی مسالك وفتح ممالك غیر تقویت ارکان دین مسلمانی وتمشیت مهام طبقات انسانی عرضی نداشت بهرطرف که توجه میفرمود جنود دولت واقبال درمنزل اول مراسم استقبال موکب خجسته فالش بجای میآورد وبقلم اندیشهٔ صورت هر تمنا که برلوح خاطر خطیرش نقش میبست پیش از تربیت اسباب حصول برمنصه ظهور نمایان شده درنظر انورش باحسن وجهی جلوه گر میگردید **نظم** چو آن زیبندهٔ اورنك شاهی ✡ نکردی نیستی جز خیرخواهی ✡ بهرسو روی اردوی لوایش ✡ شده تخت خلافت خاکپایش ✡ بهر کشور که برافراختی سر ✡ فدایش ساختی جان صاحب افسر مصداق این سیاق حکایت نهضت آن حضرت است بنیت محاربه امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن امیر قرا یوسف ومسخر شدن ممالك آذربایجان تفصیل این اجمال آنکه چون حضرت خاقان سعید تسخیر مملکت آذربایجان باخود مخمر گردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امراء تواچی سان عساکر ظفر مآثر باز طلبند وسپاه ممالك محروسه را از اقصای ترکستان تاسرحد هندوستان جار رسانند که بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر مجتمع گردند وبترتیب اسباب قتال تکمیل آلات جدال اشارت فرمود وامراء عظام عرض کردند که سی هزار دست جبیه درقورخانه همایون موجوداست آن حضرت گفت که ده هزار دست دیگر سرانجام میباید کرد وبدستور معهود میرزا الغ بیك گورکان بمحافظت ترکستان وماوراء النهر ومیرزا سیورغتمش بضبط کابل وغزنین وزابلستانی تعیین یافته امیر سیدی احمد ترخان بحکومت دار السلطنهٔ هراة مقرر گشت وهمای چتر همایون فال در یازدهم ماه شعبان سنه ثلث وعشرین وثمانمائه از باغ زاغان درحرکت آمده بمرغزاری جنت آثار نزول اجلال دست داد وجهت شدت حرارت هوا ومصلحت اجتماع لشکرها چندروز آنجا توقف افتاد ودرآن منزل امیر غیاث الدین شاه ملك باسپاه خوارزم باردوی کیهان پوی رسیده بشرف بساط بوسی مشرف گردید ودرمرافقت امیرحسن صوفی ترخان منغلای لشکر نصرت نشان شده ازپیش روان گردید وحضرت خاقان سعید درچهارم ماه مبارك رمضان که آفتاب دراوایل میزان بود بطالع سعد آغاز قطع منازل ومراحل فرمود ودر بیستم ماه مبارك شکار کنان برولایت نیشابور عبور کرده میرزا بایسنقر مقدمه عساکر برتهور گشت ودر بیست ونهم قصبه بهرآباد ازفروصول موکب پادشاه والانژاد غیرت افزای فضای سبع شداد شد وحضرت خاقانی درآن مرحله بلوازم فریضه وسنت عید فطر پرداخت آنگاه از

آنجانیز درحرکت آمده چهاردهم ماه شوال بدولت‌واقبال درنواحی‌سمنان نزول‌اجلال فرمود ودرآنمقام خیرانجام لشگرها وسیستان وفراه‌وقهستان وگرمسیر وقندهاروکابل وغزنین ضمیمهٔ سپاه ظفرقرین شد وهمچنین‌امیرالیاس خواجه بااشراف‌واعیان قم‌وکاشان بآستان سلطنت آشیان‌شتافت وماهچهٔ‌رایت‌منصور بیستم ماه مذکور از دره نمك عبور نموده ورامین ری‌را بیمن مقدم خجسته غیرت مرغزار فلك‌ساخت و درآن مقـام میرزا ابراهیم‌سلطان باجنودفارس تشریف آورده بشرف دستبوس‌والدبزرگوار مشرف گشت وبرین قیاس میرزا رستم باعساکر اصفهان وامیرغیاث‌الدین که‌بعدازعزل‌سلطان اویس حاکم کرمان‌شده بود باردوی‌همایون‌رسید وامراوتواجی چندروز احتیاطسان لشگریان کرده دویست هزار سوار بحیزشمار درآمد **رباعی** لشگری بحرجوش و موج شکوه ✿ ثابت‌و پایدار همچون‌کوه ✿ همه بهرام طبع‌و کیوان‌هوش ✿ همه پولادترك‌وآهن پوش وازآن‌جانب امیرقرا یوسف نیزباسپاه بسیار واستعـداد بیشمار درمقـام‌عناد و استکبار ثبات‌قدم نموده بعزم‌جنك‌وپیکار ازدارالملك‌تبریز بخطه‌اوجان آمد درخلال‌این احوال امیرغیاث‌الدین‌شاه ملك‌یکی ازملازمان سخندان برسم رسالت نـزد امیر قـرا یوسف ارسال‌داشت وپیغام‌داد که‌حضرت خاقان‌سعید پادشاهیست بغایت‌رفیع‌مقداروقایم مقام صاحبقران‌گیتی ستان‌مغفرت شعار بنابرآن‌منـاسب چنان‌مینماید که ایشان زبان به اعتذار واستغفارگشاده ازاموری که‌سابقا بخلاف‌رای شهریار کامکار واقع‌شده اظهـار ندامت نمایند وقلعه سلطانیه‌وبلده‌قزوین رابدیوان‌اعلی بازگذارندتاماحضرت‌خاقانی‌را ازمقام انتقام گذرانیده نشان‌ایالت‌آذربایجان واران‌وبغداد را تاحدودروم‌وشام بنام‌آن جناب ارسال‌داریم امیرقرایوسف‌چون‌بوفور اعوان‌وانصار وقوت بـازوی شجاعت آثار مغرور بود ازاستماع‌این‌کلمات برآشفت وفرستاده‌را محبوس‌ومقیدساخته‌مضمون‌این‌مقال برزبان‌راند **نظم** به‌بینیم تا اسب اسفندیار ✿ سوی‌آخورآید همی بی‌سوار✿ و یا بارهٔ رستم جنگجوی✿ بایوان‌نهد بی‌خداوند روی وچون وفورجرات وجسارت‌دشمن‌بعـرض خاقان صف‌شکن‌رسید اسباب‌ظاهری را ازنظراعتبار انداخته روی‌نیاز وافتقار بدرگاه پروردگار عزاسمه‌آورد ودرمظان اجابت دعوات ازحضرت‌واهب‌العطیات ظفر ونصرت مسألت‌نمود جماعتی ازقراء وحفاظ رافرمود که دوازده هزار بارسوره (انافتحنا)ختم نمایند وبعدازآنکه‌گوش‌وهوش آن‌پادشاه دین‌دار ازسروش‌غیب مژده فتح و فیروزی شنید امیریوسف خواجه راباهزارسوار جراربطرف قزوین فرستاد وقاسم‌نامی که‌قبل‌از امیرقرایوسف حاکم آن‌سرزمین‌بود شهرراگذاشته بسلطانیه شتافت و میرزا جهانشاه ولدامیرقرایوسف راکه‌بضبط‌آنحصارقیام‌مینموداز کیفیت‌حادثه آگاه‌ساخت‌وامیر یوسف خواجه‌بقزوین درآمده متوطنان‌آنجائی‌را درظلال‌امن‌و امان جای دادوطایفه ازاشراف واعیان رابآستان اقبال‌آشیان فرستادوچون میرزا جهانشاه درسلطانیه از وصول لوای آفتاب اشراق بولایت عراق مطلع‌گشت درباب استحکام‌برج وبارهٔ قلعه کمراهتمام‌بر

میان بسته بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان‌ریز از تبریز دررسید وبعرض رسانید که امیر قرا یوسف دراوجان جان شیرین بملك الموت سپرده وداع تخت و تخت وتاج بجای آورد لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه گشته سلطانیه را گذاشته روی بگریز نهاد وهمدران ایام ایلچی از قزوین بصوب اردوی ظفرقرین که درمنزل آقخواجه بوددرحرکت آمده یازدهم ذیقعده بدرگاه عالم پناه رسید وکیفیت فوت قرا یوسف را بتفصیل معروض گردانید وحضرت خاقان سعید لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید ومیرزا بایسنقر را با امیرعلیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب الفرموده روی بمراغه آورد وماهچهٔ طوق جهانگشای در پانزدهم ذیقعده پرتووصول برظاهر سلطانیه انداخته رعایاء بیچاره ازخودلشگر قیامت اثرموکب همایون خاقانی را استقبال نمودند وآنحضرت برحال آنجماعت ترحم فرموده قاصدی بشهرفرستاد که بایدهیچ آفریدهٔ ازقلعه بیرون نیایدتاوقتی که تمامی چریك منصور بگذرند وامیرموسی کابُمحافظت سلطانیه مأمور گشت وخاقان کشورگشا باردبیل تشریف بردوشرف زیارت عتبهٔ علیه حضرت سلطان الاولیا وبرهان الاصفیاشیخ صفی الحق و الحقیقه والدین قدس الله سره العزیز) دریافته بعزملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه علی فایزشد وازآنجا براه موغان نهضت فرموده درهشتم ذی‌حجه حجه مذکوره ازآب ارس عبورنموده روزدیگردر قراباغ اران فرودآمده طرح قشلاق انداخت **بیت** بهرمقام که اعلام اوقرارگرفت ✿ معین و حافظ او گشت لطف سبحانی (والحمدلله علی حصول الامال والامانی .

ذکرانتقال امیرقرایوسف از عالم پر ستیز و رسیدن میرزا بایسنقر بدارالملك تبریز

چون امیرقرا یوسف افسر غرور وپندار بر سرنهاده ازروی عجب وانانیت خطهٔ او جان را معسکر گردانید و سپاهی چون ذرات آفتاب وافر مانند قطرات سحاب متکاثر همه جوانان نوخواسته و سراسر بجیبه وبگتر آراسته مجتمع ساخت ناگاه پیك اجل دررسید ومرضی مهلك برذاتش طاری گردید ومد برطبیعت دست از تدبیر امور شهرستان بدن کوتاه کرده درروز پنجشنبه هفتم ذیقعده سنه ثلث وعشرین و ثمانمائه ایام حیاتش باختتام انجامید **نظم** بساط جلادت بگسترده بود ✿ ولی هیچ فرصت ندادش حیات چنین طرفه منصوبهٔ کس ندید ✿ زیکسوی شهرخ زیکسوی مات. وچون از اولاد امیر قرایوسف درآن زمان هیچکدام در اردو نبودند امراء ترکمان بعداز آن واقعهٔ هایله پریشان شده هریك روی بطرفی آوردند ومیت راهمچنان درخرگاه بگذاشتند وآحاد

الناس دست بغارت‌وتاراج درازکرده گوش‌قرایوسف راجهة‌حلقه‌های طلابیریدند وروز جمعه هشتم‌ماه مذکور سیدی‌محمدکحجانی وباقی اعیان تبریز نوکران امیرشاه ملك‌را ازمجلس بیرون آورده لوازم اعتذار واستغفار بتقدیم رسانیدند وجثهٔ امیرقرایوسف رابطرف ارجیس فرستادند تادر مقبره پدرانش دفن‌کردند ومیرزا بایسنقر در منتصف ذیقعدهٔ دولتخانهٔ تبریزرا بیمن‌مقدم شریف مشرف ساخت و خطبه سکه راباسم ولقب والدبزرگوارخویش‌زیب‌وزینت‌داده رایت‌عدالت‌برافراخت‌ودرآن‌اوان امیرعلی بیك‌بن امیرقراعثمان‌که دراردوی امیرقرایوسف مقیدبود ازمحصل‌خویش امیرقرا اجازت‌یافته کپنك‌پوش بملازمت شاه‌زاده رسیده باصناف مراحم و الطاف مفتخر و سرافرازگشته بعداز چندروزی‌که‌بلوازم‌ملازمت پرداخت استخاره نمودنزد پدرخود رفت وچون‌میرزا بایسنقرازتنسیق مهمات تبریزفارغ شد فرمان حضرت‌خاقان سعیدبوی رسیدکه بطرف کادرودرفته امیربابـاحاجی راکه تاغایت بپای اخلاص مساحت اردوی همایون نه‌پیموده وروی‌نیاز بدرگاه عالمپناه نسوده بدست آورد شرح این سخن آنکه امیربـاباحاجی ولد امیرشیخ محمدعراقی بوفور شجاعت وجلادت از امثال واقران ممتاز ومستثنی بود ودرزمان میرزاعمر پدرش را امیرجهانشاه جاکوکشته‌بود واوبقصاص پدر امیرجهان‌شاه رابقتل رسانیده ودرزمان استیلاء امیرقرایوسف میان اووتراکمه چندین مخالفات ومحاربات بوقوع انجـامیده و بـالاخره خودنزد امیرقرایوسف رفته و بایالت ولایت کاورد وعنایات دیگر سرافرازگشته بناءعلی‌هذا درین‌ولاکه‌ماهچه اعلام خاقان‌گردون غلام پرتووصول برقشلاق قراباغ‌انداخت امیربابـاحاجی وهم‌کرده برادر خودرا باتحف لایقه باستان خلاقت آشیان‌ارسال نمود وبنفس‌خویس پای دردامان تمکن ووقارکشیدو این‌معنی برخاطر خاقان ستوده مآثرگران آمده میرزا بایسنقر بیورش کاورود مأمور گردید ودرقلب شتاکه مقلوب آن‌مقبول پیرو برنابود باجنود ظفر درود بظـاهر قلعهٔ کاورودکه موضع تحصن‌باباحاجی بودشتافت وایلچی سخندان نزد او فرستاد و سخنان تلطف‌آمیز وکلمات عنایت انگیز پیغام داد و ازوخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود و امیربابـاحاجی چاره منحصر درموافقت دانسته باقدام نیاز ازقلعه بیرون خرامید وشاه‌زادهٔ دربارهٔ اوباضعاف‌آنچه وعده‌کرده بود انعام واحسان فرمود وامیربابـاحاجی در رکاب سعادت انتسـاب‌شاه‌زاده کامیاب متوجه اردوی همـایون‌گشت ودرشانزدهم ذی‌حجه به مقصدرسیده بعواطف حضرت خاقان سعیدمفتخر وسرافرازگردید ودرسلك‌سایر امرا عظام انتظام‌یافت .

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان فتح اسفرزن وتسخیرقلعه بایزید

چون حضرت خاقان سعید رفیق توفیق و تائید در نهم‌ذیحجه سنه ثلث وعشرین‌و

ثمانمائه بقراباغ اران رسیده جهة قشلاق آن منزل را اختیار کرده قبهٔ بارگاه جهان پناه باوج مهروماه رسانید ملوك اطراف وحکام اکناف باصناف تنسوقات و انواع بیلاکات متعاقب ومتواتر باردوی کیهان پوی شتافته شرف زمین بوس دریافتند و پرتو التفات خاقان خجسته صفات بروجنات حالات همگنان تافته سر افتخار ومباهات باوج سموات برافراختند ازآنجمله امیرخلیل الله شروانی که بعدازفوت پدر خویش امیر شیخ ابراهیم شروانشاه شده بود وآثار نجابت وجلالت از شمایل وخصایل اوروشن وهویدامی نمود درچهاردهم ماه مذکور بعزملاقات خاقان موید منصور سرافراز گشته ملحوظ عین عنایت شدو سوابق اخلاص پدر نامدار خودرا بلواحق اختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام صبیه میرزا ابابکر راکه درحرم سرای امیر قرایوسف بسرمیبرد باوی در سلك ازدواج کشید ودر چهاردهم محرم الحرام سنه اربع وعشرین وثمانمائه میرزا ابراهیم سلطان که سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب مراغه رفته بود مقضی المرام بمعسکر نصرت انجام رسیده بشرف دست بوس پدرعالی مقام مفتخر ومباهی گردید ومقارن این احوال قاصدی ازدهلی آمده تنسوقات هندوستان برسم پیشکش گذرانیده اززبان خضرخان که درآن دیار حاکم شده بود سخنان نیازمندانه بعرض رسانید وچون ایام استیلاء جنود زمستانی گذشته سلطان سربرفیروزه فام سپهر متوجه تختگاه بهرام گشت خاقان عالی مقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول ازیورت قشلاق عازم تبریزشده دربیست ودوم ماه مذکور در بیلقان نزول اجلال فرمود وازآنجانیز نهضت همایون اتفاق افتاده درموضع قراکومك بعرض رسید که یار احمد قراماق حدود گنجه وبردع را تاخته ولوای فتنه وفساد برافراخته و فارس مضمار تهور غیاث السلطنه میرزا بایسنقر بدفع شرآن بداختر مامور گشته یاراحمد بطرف دیار گرجستان گریخت وپناه بقلعه اسفرزن بردومیرزا بایسنقر بظاهرآن قلعه شتافته سپاه نصرت پناه آغاز محاصره ومحاربه نمودند ویاراحمد دوسه روزی بمقابله و مدافعه پرداخته بپای اعتذار واستغفار ازحصار بیرون آمدوروی نیاز برخاك درگاه شاهزادهٔ عالیجاه سوده امان طلبید ومیرزا بایسنقر ازسرجریمه یاراحمد گذشته و او راهمراه داشته مراجعت فرمود ودرمنزل حسن خانی گردن بسته بپای تخت حضرت خاقانی رسید آنحضرت یاراحمدرا گفت که خودرا بی اعتبارساختی وبامیرچهارشنبه سپرده آنگاه موکب همایون از آن موضع درحرکت آمده سیم ماه جمادی الاولی ازآب ارس عبورفرمود وچون جلگاه ازراب مضرب خیام سپاه ظفرمآب گشت بمسامع علیه رسید که دراین نواحی حصاریست موسوم بقلعه بایزید درغایت رفعت وتشیید وامیر قرایوسف دروقت استماع توجه رایات ظفرآیات نفایس بی شمار وذخیرهٔ بسیار بآنجا فرستاده بودبعد ازفوت وی فرزندش امیر اسپندآن قلعه را بتصرف درآورده و بعضی ازمردم خودرا آنجامضبوط کرده حضرت خاقان سعید کمند همت برتسخیرقلعه بایزید انداخت وبیست و سوم جمادی الاولی درحوالی آن حصار نزول اجلال فرمود وکس فرستاد وکوتوالان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود وآن مردم از تسلیم

قلعه سرباز زدندند ولشگر قیامت‌اثر آغاز افروختن‌نیران جنك وانداختن تیــروسنك کردند و محصوران بعزم ممانعت ومحاربت پیش آمده زمان‌کوشش وکشش از صباح تانمازدیگر برداشت ودرآخر همان‌روز که درحقیقت وقت‌غروب آفتاب دولت مخالفان بودجنود ظفردرود رخنه‌ها دردیوار حصاربایزید انداخته بتائید الهی پیکرفتح‌و ظفــر جلوه‌گر گشت وغنایم‌بسیار نصیب‌جریك ظفرشعار شده رایت آفتاب اشراق بصوب‌ییلاق آلاتاق درحرکت‌آمد وبعدازوصول حضرت خاقات سعیدآغرق همایون‌را دردامن کوه زرنجی توقیف‌نموده بنفس نفیس با پنجاه هزار سوار نامدار باخلاط تشریف برد ودر آنمقام حاکم‌قلعه اونیك امیردولدای ووالی‌وان‌و وسطان ملك‌محمد ولدملك عزالدین شیر وامیرعلی‌بن قرا عثمان بآستان سلطنت آشیان شتافته بتقلیل انامل فیاض سر افراز شدند و بتاریخ شانزدهم ماه جمادی‌الاخر خاقــان ظفرلوا ازاخلاط بارجیس خرامیده‌از آنجا بآق‌بلاق تشریف برد ودر آق‌بلاق امیرقرا عثمان بموکب همایون پیوسته شرف دست‌بوس پادشاه ربع مسکون در یافت و پیشکش گذرانیده بانعام‌خلع خسروانــه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و همعنان خــاقان عــالیشان بجانب تبریز روان شد.

ذکر محاربه‌خاقان عالی مکــان بااولاد امیر قرایوسف ترکمان

چون‌رایت‌آفتاب اشراق خسروآفاق ازآق بلاق متوجه تبریزگشت ودر اثناء راه بمسامع‌جلال رسید که‌پسران امیرقرایوسف اسکندر واسپند‌بـاسپاهی افــزون ازچون‌و چند خیال ستیزکرده بحدود عادل جوز واخلاط‌آمده‌اند بنـابرآن خاقان ستوده خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده افعال فرموده عنان یکران بصوب میدان قتال انعطاف داد وامیر قرا عثمان و امیر الیاس خواجه مقدمهٔ سپاه فیروزی نشان‌گشته پیشتر روان شدند ودر اواخر ماه‌رجب‌سنهٔ اربع‌وعشرین وثمانمائه تقارت فریقین بتلاقی‌انجامیده از جانبین بتسویه صفوف پرداختند وغریو نفیر وسورن وآوای کوس وکرنای زلزله در زمین‌و زمان انداخت‌و دلیران روزگاردرمیدان کارزار تاختندودرآن‌روز ازوقت‌ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجرگذار تازمانی‌که اطراف فضای سپهر دوارازعکس خون کشتگان معرکه‌پیکار گلگون‌گشت آن‌دولشگر کینه‌ور درهم‌آمیخته بودندوباستعمال شمشیر وخنجر درافتاد اعدام یکدیگر اهتمام تمام می‌نمودند بیت چو شب لشگر خود بهامون کشید ☆ همه دامن چرخ در خون کشید ☆ هــر طایفه بمعسکر خویش رفته و لوازم حزم رعایت کرده تاصباح‌پاس داشتند روز دیگر که خاقان شرقی انتساب‌آفتاب بعزم‌جنك مواکب کواکب برنقره خنك فلك سوار شد خاقان‌کامیاب پای‌مبارك‌درركاب نصرت‌مآب آوردو برانغاروجوانغار سپاه‌ظفرشعاررا ترتیب داده‌روی بمخالفان نهادواز آنجا

امیرزاده اسکندر وامیرزاده اسپند نیز باسامنشی لشکر قیامت اثر کرده در برابر آمدند وباردیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش وخروش نمودند وبضرب شمشیر بران وسنان جان ستان رخنها درسینه وپهلوی پهلوانان گشودند و در آن روز امیرزاده رستم عمرشیخ وامیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم واسفندیار برخاطر ابناء روزگار فراموش گشت وپیرحسین سعدرا کـه در سلك شجعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر گرفتند وچون کشش وکوشش بسرحد افراط رسید و ظلام لیل نور باصره را ازرویت اشباه معزول گردانید هریك از آن دو فریق بمنازل خویش فرود آمده بشرایط حزم پرداختند وبسان نظاره گیان میدان آسمان تا وقت طلوع آفتاب وطلیعه صبح صادق دیده برهم نزدند صباح روزسوم که غرهٔ شعبان و هنگام زوال آفتاب اقبال ترکمانان بودسپاه ظفرمآب بهیآت اجتماعی عازم معرکه قتال شدند واز آن جانب نیز گردان جلادت نشان باآلات واستعداد فراوان دربرابر آمده عقاب تیر بعزم صیدمرغ روح دلاوران ازآشیانه کمان آغاز پرواز نمود وپیکان خارا شکاف جهة گریز جانهای اهل مصاف روزنها در قصر اجسام ایشان بگشود وبعداز آمدشد سهام آن دو لشکـر بهـرام انتقام حسام خون آشام در یکدیگر نهادند ودر آنروز شجاعان ترکمان حملات متواتـر کرده خواجه محمد مشرف سمنانی را باچندنفراز مردم خراسانی عرضهٔ تیغ تیز گردانیدند ونزدیك بود که چشم زخمی بملازمان موکب همایون رسد در آن اثنا خاقان دیندار که شجاعت اسفندیار باعبادت مالك دینار جمع داشت فرمان داد تا در میان میدان خـرگاه طهارت خانه برافراختند و بعزم ادای نماز چاشت که مدت العمر از آن حضرت فوت نشده بود فرود آمده بتسکین وتانی تمام وضوساخت و دو رکعت نماز بدستور اوقات فراغت وامنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورد وپیشانی مسکنت ونیاز برزمین نهاد وازدرگاه پادشاه بی انباز ظفرونصرت مسالت فرمود وچون اثراجابت دعابرضمیر همایون ظاهرشد از خلوتگه راز بیرون خرامیده برزین ملك ستانی نشست وعنان یکران بجانب قلب لشکر انعطاف داد وبجای خویش بایستاد دراین محل امیرغیاث الدین شاه ملك رابمقتضای الحرب خدعه تدبیری بخاطررسیده فرمود تانقاره شادیانه وکوس بشارت فروکوفتند وآوازه درانداختند که امیرزاده اسپند درمیان جنك بیند افتاد اسکندر ازشنیدن این خبرمتحیر گشته تراکمه عنان ازصف ستیز بوادی گریز گردانیدند و لشکر منصور دلیرگشته بیکبارازقول وبرانغاروجوانغار برمخالفان تاختند واقدام ثبات وقراراولادامیرقرایوسف تزلزل پذیرفته بأصناف تحسر وتاسف عنان انهزام منعطف ساختند وسپاه ظفر شعارتیغ فتح وفیروزی آخته ایشان را تعاقب نمودندوغنیمت بی نهایت گرفته بمعسکر پادشاه هفت کشور مراجعت فرمودند وحضرت خاقان سعید بمراسم محامد آلهی وشکرگزاری نعم نامتناهی پادشاهی پرداخته فتح نامه ها باطراف ممالك محروسه روان گردانید و ازراه خوی بجانب تبریز روان شده درمنتصف شعبان آن مکان را بیمن مقدم همـایون غیرت کارگاه

گردون‌ساخت واهالی آذربایجان رالباس امن‌وامان‌پوشانیده‌لواءعدل واحسان‌برمفارق طبقات انسان برافراخت.

ذکر معاودت خاقان‌سعید ازتبریز بدارالسلطنه هراة وایراد بعضی از حوادث و حالات ولایات

چون خاقان‌سعید ازتنسیق مهمات آذربایجان فراغت یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفرآیات ازتبریزدرحرکت آمد ودراوائل ماه مبارك رمضان سایه‌وصول برنواحی سلطانیه انداخته اکثرحکام‌وداروغگان ولایت‌رااجازت انصراف ارزانی داشت وازآنجانیز نهضت همایون اتفاق‌افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان ومیرزا رستم مرخص‌گشته بجانب‌شیرازواصفهان‌شتافتند وموکب‌ظفرنشان‌بمملکت خراسان‌درآمده امیرغیاث الدین شاه‌ملك نیزرخصت یافته وازراه استرآباد روی بخوارزم نهاد ونوزدهم‌ماه‌شوال همای‌چترهمایون فال‌قرین سعادت‌واقبال بباغ‌زاغان رسیده آن‌منزل‌را طراوت ریاض رضوان بخشید ودرهمین‌ماه شیرمحمد اوغلان وسارق اوغلان وصدرالاسلام ازمغولستان بآستان سلطنت‌آشیان میرزا الغ‌بیك گورکان آمده نوازش بسیار یافتند وبعداز چندروزشیرمحمد اوغلان‌وسارق اوغلان‌توهم بیجایگاه‌بخود راه داده باگروهی انبوه ازایل جته‌فرارنمودند وجناب‌الغ‌بیکی ایشانرا تعاقب‌فرموده کنجکسته‌یلاق‌بکربختگان‌رسیده‌شیرمحمداوغلان‌وسارق اوغلان‌را اسیرودستگیرکرده بازگشت‌وبعدازوصول‌بسمرقندرقم‌عفوبرجریده جریمه‌گرفتاران‌کشیدوشیرمحمدرااسباب پادشاهی‌بخشیده بسلطنت‌مغولستان‌روان‌گردانید ودرهفدهم ماه‌رجب‌سنه خمس‌وعشرین وثمانمائه حضرت واهب العطایا میرزا بایسنقر راپسری سعادت انتما کرامت فرمود وخاقان عالیشأن آن‌مولود فرخنده قدم‌را بابرنام نهاده ابوالقاسم کنیت داد و در سنهٔ ست‌وعشرین وسنهٔ سبع‌وعشرین خاقان‌ظفرقرین درمنزهات ولایات خراسان درغایت دولت واقبال گذرانید وبساط عدل‌وانصاف مبسوط‌ساخته حجاب جور واعتساف مرفوع گردانید ودرسنهٔ ثمان وعشرین شیرمحمداوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیك گورکان رانابودانگاشته رایت‌خلاف‌وشقاق برافراشت‌بنابرآن‌شهریارکامکارازوالدبزرگوارخود اجازت‌طلبیده‌دربیست‌وهفتم ربیع‌الاول موافق هشتم حوت باسپاه فراوان جهت دفع‌شر معاندان متوجه مغولستان شد و بعد ازقطع منازل و طی مراحل در موضع قتوتو سپاه شیرمحمد اوغلان نمودارشدودرپانزدهم جمادی‌الاخری آن‌دولشکرکینه‌ور روی درروی آورده سورن انداختند وازغریو کورکه وغریدن کرنای گوش گردون راکرساختند ودلیران‌طرفین‌دست بتیرو کمان وسیف وسنان یازیدند وبفضای‌میدان‌شتافتند وغایت

کشش‌و کوشش بتقدیم رسانیده بزخم شمشیر وخنجر سینه وفرق سر یکدیگر بشکافتند درآن‌اثنا رأی شیرمحمد اوغلان چنان‌اقتضا کرد که‌دست‌چپ ودست‌راست‌را باقول‌منضم ساخته بیکبار برجوانغار لشگر سمرقند حمله‌فرمود وامیرارسلان‌خواجه که‌در آنجانب بودچون کوه ثبات‌قدم نموده‌بمدافعت اعدا پرداخت چنانچه‌هرچند مغولان اهتمام کردند اوراازجای نتوانستند جنبانید ومیرزا الغ‌بیك گورکان تومانات هراول‌را بمددجوانغار ارسال داشته شکست‌بر لشگر جته افتاد وشیرمحمد اوغلان عنان‌یکران بصوب‌فرارتاخته عساکر نصرت مآثر دشمنان‌را تعاقب نمودند ودر اکثر مواضع مغولستان رایت‌تسلطو اقتدار برافراخته بسیاری‌ازمغولان رابتیغ بیدریغ بگذرانیدند و غنایم موفور واموال نامحصور گرفته بموکب‌عالی پیوستند ومیرزا الغ بیك مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته بعداز وصول ایلچی قمرمسیر بدرگاه عالم پناه فرستاده حضرت خاقانی را از این‌فتح مبین اعلام دادوقاصد دراوائل شعبان بدارالسلطنه هراة رسیده کیفیت‌حال‌بعرض رسانید وآن‌حضرت بلوازم شکر الهی قیام‌نموده مبتهج ومسرور گردید ودر اواخر همین‌سال میرزا الغ‌بیك عزم‌ملازمت خاقان جمشیدعظمت کرده ودرپانزدهم ذیحجه‌دیده بدیدار پدر بزرگوار و برادران کامکار روشن‌ساخت وبغایت عطوفت و عنایت اختصاص یافته روزی‌چند دردارالملك خراسان خوشدل و شادمان بگذرانید آنگاه میرزا محمد جوکی رامصحوب خویش‌گردانیده بسمرقند بازگردید ودرعرض یکهفته ازهراةخودرا بماوراءالنهر رسانیدوچندماه آن‌دو برادر نیك‌اختردرسمرقندبهشت مانند بعیش‌وکامرانی بسر بردند ودرجمادی‌الاخری سنه۸۲۹ میرزا محمدجوکی‌ازجانب الغ‌بیکی اجازت‌یافته بدارالسلطنه هراة بازگشت ودرشب دوشنبه‌پانزدهم‌ربیع‌الاول‌این‌سال امیر کبیرستوده خصال غیاث‌الدین‌شاه ملك‌درملك‌خوارزم وفات یافت واوبعزم شان وعلو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار ازسایر امراءامیرتیمور گورکان وارکان‌دولت شاهرخ سلطان‌ممتاز ومستثنی بود وپیوسته‌درتربیت ورعایت‌اهالی علم وفضیلت واشاعه‌خیرات وافاضه‌مبرات اهتمام تمام‌می‌نمود ودراطراف دیار خراسان وماوراءالنهر وخوارزم بقاع‌خیروابواب البر مانند مدارس‌وخوانق ومساجد واربطه وحیاض‌تعمیر کرده یادگارگذاشت ودرآن اوان که‌حضرت خاقان سعید مملکت‌خوارزم‌رابوی عنایت‌فرمود سرکشان آفاق‌واشراف دشت‌قبچاق‌را مطیع ومنقاد ساخته رایت عدالت ورعیت‌پروری بر افراشت و چون‌خبر واقعه امیرغیاث الدین شاه‌ملك بعرض‌حضرت خاقان سعیدرسید تنگدل شده اظهارحزن وملال فرموده پسرارشدش امیرزاده ابراهیم سلطان‌را نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم‌بوی‌تفویض‌فرمودومولانا شهاب‌الدین‌عبدالرحمن لسان که‌درسلك معتبران‌بارگاه حضرت خاقان عالیجاه انتظام داشت درتاریخ‌وفات امیرشاه‌ملك این‌قطعه برلوح بیان نگاشت **قطعه** ای‌دل‌خسته چه‌حالیست‌که انجم یکسر ✿ همه در گریهٔ زارند برین هفت اورنك ✿ دامن‌چرخ چراشدچودل‌من پرخون ✿ چهرهٔ‌مهر چراگشت چنین‌پر آژنك✿

مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر ☆ آنکه درجنك بودگوربچنگش چو پلنك ☆ شهملك میر جوان بخت جهان بخش که بود ☆ پیش جودش گهرولعل چو بیجاده وسنك ☆ رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات ☆ باد در روضه مصاحب همه با شاهدوشنك ☆ مدفن امیر شاه ملك مشهد مقدسه است ودرجوار مزار فایض الانوار امام بزرگوار ابوالحسن علی ابن موسی الرضا سلام الله علیهما وهمدرین سال پادشاه گیلان وسلطان تختگاه جودواحسان امیر سید رضی الدین سید رضا کیا که مدت العمر دست عطا بخشش بلس سیم وزر آلوده نشده بود وروز نوروز ازعالم محنت اندوز انتقال فرمود ودرشانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمائه شاهزاده وافر تهور میرزا سیورغتمش بهادر در کابل بجهان جاودان انتقال فرمود ودرغرۀ صفر این خبر محنت اثر بهراة رسیده خاقان سعید درمصیبت قرة العین سلطنت محزون شد ولوازم تعزیت بجای آورده تمامت مملکت را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود ع بقا بقاء خدایست و ملك ملك خدا .

ذکر توجه میرزا الغ بیك گورکان بجانب سغناق وانهزام یافتن ازدست بردلشگر قیامت اثر براق

براق اوغلان که از نبایر اروس خان بود در سنۀ ۸۲۳ از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجناب الغ بیکی نمود وشاهزاده اورا منظور نظر تربیت ورعایت گردانید بااسباب سلطنت وشهریاری بجانب دشت باز فرستاد و براق بیمن عاطفت آنجناب بر محمدخان که پادشاه اوزبکان بودغلبه کرده قدم برمسندسلطنت نهاد ودراوائل سنۀ ثلثین وثمانمائه بحدود سغناق درآمده قاصدی نزدمیرزا الغ بیك ارسال نمود و پیغام فرمود که دراین ایام که بهمت خدام عالیمقام ازضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم بعنایت بی غایت شهریاری مستظهر بوده باین حدودشتافتم جناب الغ بیکی چون شنیده بود که براق اوغلان میگفته که علف خوار سغناق شرعاً وعرفاً تعلق بمن میدارد ایلچی اورا موافق مدعا جواب نداد ومقارن آنحال ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق در این ولایت خرابی بسیار میکنند وخودرا صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت میزنند بنابرآن میرزا الغ بیك گورکان یراق جنك براق فرموده جهة استجازه قاصدی بدارالسلطنه هراة فرستاد حضرت خاقانی ازنزاع وخصومت که موجب ویرانیست منع نمود اما لشگری مقرر فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراء النهر کردند وشاهزاده درهفدهم ربیع الاخر ازهراة متوجه سمرقند گشت وقبل ازوصول او میرزا الغ بیك بطرف سغناق نهضت کرد ومیرزا محمدجوکی ازسرعت آن عزیمت

خبر یافت و بیشائبه توقف ازعقب برادرعالی گهر درحرکت آمده خودرا بوی رسانید وشاهزادگان همعنان یکدیگرطی‌مسافت نموده بغرور هرچه تمامتر عزم رزم براق‌جزم کردندو اونیز بقدم مقابله ومقاتله پیش‌آمده چون هـردو لشگر دربرابرهم صف‌قتال بیاراستند براق تمامی اتباع خودرا درقول مجتمع ساخت‌و بیکبار بـرسپاه ماورالنهر تاخت وامواج دریای پیکار درتلاطم آمده کشتی حیات‌جمعی‌کثیر ازمردان کاری‌غریق گرداب فناگشت وخون چون رودجیحون در فضای دشت‌و هامون روانشده غریو کوس وکورکه ازسپهر نیلگون درگذشت **بیت** تـن ازاسب وسراز تن سرنگون‌شد☆ زمین دریا فلك صحرای خون‌شد میرزا الغ‌بیك کورکان که‌بوجود جنودنامحدود مغرور بود برطبق‌کلمه (ویوم حنین اذا عجبتکم کثرتکم) بسپاه اندك مخالف‌التفات بسیار نفرمود اماآن جماعترا بمقتضای آیهٔ(کم فئةقلیلة غلبت فئة کثیرة)صورت نصرت‌روی نمود و لشگر ماوراءالنهر بدست اضطرار عنان بوادی فرار تافته حیرت وضجرت برمیرزا الغ بیك‌و میرزا محمد جوکی غالب شدومیخواستند که‌بنفس‌نفیس قدم درآن معرکـهٔ‌مهلك نهند امابعضی ازامرامانع آمده ایشان‌را بحیله‌که توانستند ازآن دریای ذخار بساحل نجات رسانیدند وشاهزادگان بسمرقند شتافتند وبراقیان دراطراف وجوانب ترکستان و حدود ماوراءالنهر خرابی بسیار کردند **بیت** چنین است‌رسم سرای درشت ☆ گهی پشت‌زین وگهی زین بپشت

ذکر کارد خوردن میرزا شاه‌رخ بهادر درمسجد جامع هراة از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل‌پیوسته درادای واجبات ونوامل اهتمام تمام مینمود وهمواره اوقات خجسته ساعات راصرف اصناف طاعات وعبادات میفرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت وروی نیازبرزمین اخلاص سوده لواء مناجات و عرض‌حاجات می‌افراشت ودرروز جمعه بیست‌و سیم ربیع‌الاخر سنهٔ ثلثین وثمـانمائه در وقتی‌که بمسجدجامع درون‌بلدهٔ فاخرهٔ هرات‌نمازگذارده‌بعزم سواری ازمصلی برخواست وروانشد کپنك‌پوشی‌احمد لرنـام که مرید مولانا فضل‌الله استرآبادی بودبصورت داد خواهان کاغذی دردست برسرراه‌آمدحضرت خاقانی یکی ازنزدیکان‌راگفت که سخن‌این شخص‌را معلوم نمای واحمدلر فرصت یافت‌و بی‌انـدیشه پیش‌دویده کاردی برشکم آن حضرت رسانید اماچون حمایت‌قادر بیچون حامی ذات فایض‌البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بودکارد کارگر نیفتادونکات زخم باحشا وامعا سرایت نکردو علی سلطان‌قوچین رخصت قتل آن‌لعین حاصل نموده درساعت اورا بکشت و امیرعلیکه وامیرفیروزشاه در

آن‌زمان بردر مسجد سواره ایستاده بودند و نقاره‌چیان بدستوریکه در آن‌زمان معهود بود آغاز نقاره زدن کردند که ناپگاه آنخبر قیامت اثر شنودند ودست ایشان ازکار باز مانده ازاین جهت حیرت برخلایق استیلا یافت وحضرت خاقان سعیدامیر فیروز شاه را طلب فرمود واوهمچنان سواره بمسجد درآمد وچون دانست که زخم‌کاری نیست زبان بشکرمهیمن منان‌گویا گردانید وحضرت خاقانی میل فرمود که‌درمحفه نشیند امیرفیروز شاه مانع آمده گفت که اگرمردم حضرترا سواره نبینند برحیات وممات تردد خواهند کردو فتنهٔ عظیم‌حادث خواهدشد. بنابراین خاقان‌عالی مکان‌پای دررکاب سعادت‌انتساب آورده بدولت واقبال سوارشده نقاره درغایت مهابت فروکوفته آنحضرت ازراه‌بازار بباغ زاغان تشریف برد و اطباء وجراحان بمطالعهٔ آنزخم پرداخته درعرض چند روز شفاءکامل بحصول‌پیوست یکی ازفضلاء درتاریخ آنواقعه گوید **قطعه** سال تاریخ‌هشتصد وسی‌بود ٭روزجمعه پس‌ازادای‌صلوات٭قصهٔ بس عجیب واقع شد٭درخراسان ولی بشهر هراة٭کجروی دربساط‌چون فرزین٭خواست تاشه‌رخی زندشدمات **القصه** بعدازوقوع این‌قضیه غریبه میرزا بایسنقر وامـرا بتفحص احوال احمدلر مشغول گشته ازکشتن او پشیمان٭شدند ودرمیان رخوت آن‌مردك کلیدی یافتند که درخانه تیمچه بآن‌گشاد یافت ومردم‌تیمچه گفتند که‌شخص‌موصوف باین‌صفت‌دراین‌خانه‌طاقیه‌می‌دوخت‌وبسیاری‌ازمعارف پیش اومی‌آمدندوازآن‌جمله‌یکی‌مولانامعروف‌خطاط استواین مولانامعروف‌مروی‌بود بانواع‌فضایل‌وهنرموصوف وبحسن‌خطولطف‌طبع‌مشهورومعروف بغایت‌خوش‌محاوره‌و شیرین‌کلام‌وبواسطهٔ‌وفوراستعدادمرجع‌فضلا انام‌بود ونمدی‌اعلی پوشیدی‌وطاقیهٔ بلندهم ازآن جنس برسرنهادی‌والف‌نمدی‌برگردن‌بپیچیدی دراوائل حال ملازمت سلطان احمد جلایر می‌کرد ودر اواخرازوی متنفر شده روی بشیراز آورد ومیرزا اسکندرکه‌درآن زمان‌حاکم آن‌دیاربود جناب مولوی‌را منظور نظر اعتبار ساخته درکتاب خانه خاصه کتابت فرمود مولانا معروف قبول‌کرده بود که‌هرروز پانصدبیت‌کتابت نمایدو درآن اوقات دوروزکتابت ننمود وچون تغییر آنچه‌در مجلس میرزا اسکندر مقررشدی قلیل الوقوع بود خدمت مولویرا طلبید واز سبب‌تعطیل‌کتابت پرسید جواب دادکه میخواهم که‌در یکروزهزارو پانصدبیت بنویسم میرزا اسکندرمسرور شده فرمود تا درموضعی مناسب‌خرگاه‌وشامیانها برافراشتند ومولانامعروف آنجانشسته آغازکتابت کردویکی‌از شاگردان خودرابقلم تراشیدن‌تعیین‌فرمودوتانمازدیگرمشغول نموده هزاروپانصدبیت‌در غایت‌لطافت‌نوشت‌میرزااسکندراورابانعام‌واحسان‌خویش‌محظوظوبهرورگردانیدوحضرت خاقان سعیدبعدازفتح شیرازمولانا معروف‌رابهراةکوچانیده درکتابخانهٔ همایون‌کتابت فرمودومستفیدان‌خراسان‌بعضی‌جهـهٔ‌تعلیم‌خطوزمرهٔ‌برای‌مصاحبت‌صحبت‌مولوی‌مائل‌گشتندو اوبمثابهٔ خویشتن دار وبزرگ‌منش بودکه کاغذ میرزا بایسنقر راکه جهته کتابت‌خمسهٔ شیخ نظامی‌بوی‌داده بود زیاده بریکسال نگاهداشته نانوشته باز فرستاد و باین سبب

صورت کدورت مولانا معروف برلوح خاطرمیرزا بایسنقر نقش بست ودراین وقت که آنجناب بدوستی احمد لرمتهم گشت اوراحکم قتل فرمود وچندنوبت مولانا را بپای دار آوردند وآخرالامر درچاه قلعهٔ اختیارالدین محبوس کردند این مطلع ازجمله منظومات اوست که **بیت** ز ترك چشم توهر تیرغمزه کآمد راست ✿ درون سینه نشست آنچنانکه دل می‌خواست اما خواجه عضدالدین که دخترزاده مولانافضل‌الله استرابادی بودوجمعی دیگر ازموافقان احمدلر مقتول بلکه محروق شدندودرآن اثنا بعرض میرزا بایسنقررسید که احمد لرکاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مراتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سیدقاسم انوارقدس‌الله سره العزیزمیرفته حکم فرمود که آنحضرت دیگر درخراسان نباشد وامیرقاسم عازم ماوراءالنهر گشته غزلی گفت که مطلعش اینست **بیت** نمیدانم چه افتاد است قسمت از قدرمارا ✿ کزین درگاه میرانند دایم دربدر مارا وچون حضرت سیادت پناهی قرین تائیدات آلهی ببلدهٔ سمرقندرسید میرزا الغ بیك کورکان مقدم شریفش را مغتنم دانسته لوازم تعظیم وتبجیل بتقدیم رسانید والتوفیق من‌الله الکریم المجید

گفتار دربیان رفتن موکب همایون خاقانی بدارالملك سمرقند ومراجعت فرمودن درضمان حمایت حضرت خداوند

چون بخلاف دستورمعهود درجنگ براق اغلان سپاه نصرت نشان میرزا الغ بیك کورکان را شکستی روی نمود دربن فرصت که ذات فرخنده صفحات خاقانی اززخمی که احمدلرزده بود صحت یافت جهة تدارك آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود وغره شعبان سنه ثلثین وثمانمائه از دار السلطنه هراة درحرکت آمده چون قبةالاسلام بلخ مضرب سر ادقات سلطنت گشت میرزابایسنقر که تاآنجا اقبال‌آسا ملازم موکب همایون بود بموجب التماس میرزاالغ بیك وفرمان خاقان عالی مکان بصوب بلده فاخره هراة مراجعت فرمودودرشب پانزدهم ماه مبارك رمضان خواجه جلال‌الدین قنبر که یکی را درارد وی شاهزاده بقتل رسانیدندوقاتل معلوم نشد ومیرزا بایسنقر بعداز قطع منازل وطی مراحل بیست ویکم ماه مذکوردرمستقر عزت نزول اجلال فرمودوخاقان ستوده خصال بعدازرخصت میرزابایسنقر ازآب آمویه عبور کرده اکابرواشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودندوآنحضرت چون بدار بلدهٔ جنت صفت رسیداز کیفیت محاربهٔ براق تفتیش فرمود وزمرهٔ ازامراوسرهنگان راچوب یا ساق زده میرزاالغ بیك چندروزازدرجهٔ اعتبارواختیار افتاداما آخرالامر عرق ابوت درحرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بعواطف خاقانی وایالت دارالملك صاحبقرانی مفتخرومباهی گشت وبراق ازوصول خاقان آفاق بسمرقند خبریافته دل‌از حکومت سغناق برگرفته‌و فراربرقراراختیار کرده آتش فتنهٔ اودردیار ترکستان صفت انطفا پذیرفت وپس ازآنکه خاطر

همایون فرمان ده ربع مسکون از تنظیم امور ماوراءالنهر فراغت یافت در ضمان عنایت واهب العطیات عنان عزیمت بصوب هرات تافت در یازدهم محرم سنه ۸۳۱ بمقصد رسید و باغ زاغان را بیمن مقدم شریف غیرت افضای ریاض جنان گردانید در آن اثنا باری سبحانه تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود و آن مولود عاقبت محمود بمیرزا ابابکر موسوم شده چندروز بساط عیش و سور وعشرت وسرور ممهد بود.

ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربایجان کرت ثانی

در اوایل محرم الحرام سنهٔ اثنین وثلثین وثمانمائه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف بار دیگر باشتعال میزان نیران عصیان برداخته و براق آمده سلطانیه را مسخر ساخته بنابر آن خاقان عالی مکان باجتماع لشکرها ممالك ماوراءالنهر و ترکستان و ختلان وحصار شادمان وقندز وبقلان و بدخشان وخراسان وسیستان وغزنین وکابلستان فرمان دادو در روز یکشنبه پنجم رجب همای چترهمایونفال از باغ زاغان بصوب آذربایجان در حرکت آمد بیت باسب اندر آمد جهانکدخدای ☆ بجنبید چون کوه لشکر زجای وغیاث السلطنه والخلافة میرزا بایسنقر وامیر شیخ لقمان برلاس امیر علیکه کوکتاش برسم مونغلای از پیش روانشدند وحضرت خاقان پاك اعتقاد بهرقصبه وشهرکه میرسید بطواف مزارات مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیاءرا از مایده انعام و احسان بحظی وافر محظوظ و بهرور میساخت وچون درمملکت ری اعلام نصرت اعلام تااوج و سپهر فیروزه فام برافراخت جهت اجتماع سپاه طبرستان وعراق و اصفهان وفارس ولرستان چند روز اتفاق توقف افتاده در آنولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان وامیر چقماق شامی از یزد وامیر ترخان از ابرقوه وامیر غیاث الدین از کرمان باردوی نصرت نشان رسیده بعز ملازمت خاقان جمشید منزلت فایز گشتند آنگاه لواء ظفر نگار از آن مملکت نهضت نموده بیست ویکم ماه رمضان سایهٔ وصول بر حوالی سلطانیه انداخت وقبل از رسیدن خبر نصرت پیکر گماشتگان اسکندر آن قلعه را گذاشته گریخته بودند وحضرت خاقان سعید در آن مقام رمضان را بپایان رسانیده بآداب روز عید قیام نمود واز آنجا بتبریز شتافته شب غازان از یمن نزول همایون غیرت روضه رضوان گشت واز تبریز ماهچهٔ علم خورشید اقتباس بسلماس رفته در آن یورت خبر وصول اسکندر بالشکر قیامت اثر بتواتر پیوست وحضرت خاقان نصرت آئین بعتبه سپاه جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم سلطان را باشجعان فارس در برانغار جای داد و میرزا بایسنقر را با دلیران خراسان و مازندران بجوانغار فرستاد وقول را بفر وجود همایون مزین گردانیده و میرزا محمد جوکی را باچندهزار سوار شیرشکار مقرر ساخت که نزدیك بقلب آماده ومهیا باشند تا در هر طرف بکومك احتیاج افتد شرایط معاونت مبذول دارند و از آنجانب اسکندر نیز میمنه

وميسره وقلب سپاه ترکمانی‌را بنوعی بیاراست ع که‌خیره‌مانده در آن‌دیده الوالابصار وصباح‌روز شنبه هفدهم ذی‌حجهٔ‌حجهٔ‌مذکوره **بیت** دوجیش کینه‌ورازپای تافرق‌چو ☆ ماهی جمله‌درجوشن شده‌غرق بمیدان‌قتال‌رسیدند ودلاوران‌طرفین بیادحمله نیران مقابله‌وآتش مقاتله مشتعل گردانیدند ومیرزا ابراهیم‌سلطان بنفس نفیس باطایفهٔ ازمردان‌شمشیرزن یلکه‌گردان لشکرشکن برجوانغارمخالفان‌تاخت وبرادر اسکندر امیر جهانشاه‌بمدافعه پیش‌آمده ازدستبرد سپاه فیروزی‌نشان‌پای‌ثبات‌وقرارش سمت تزلزل‌پذیرفت واسکندر بامداد برادرمرکب‌برانگیخت‌وخون‌بسیاری‌از پردلان‌را برخاك‌خذلان ریخت وازاینجانب نیزجمعی‌از شجاعان بمعاونت‌میرزا ابراهیم سلطان بمیدان‌تاخته کارزاری‌روی‌نمود که‌از هول‌آن‌بهرام خون‌ریز درچادر ناهیدگریخت ضربت شمشیر برجسم جوانان دهان اجل خندان کرد واصابت‌پیکان برچشم‌ودل پهلوانان سیلاب خون درجریان آورد **بیت** چنین بود حال یلان‌تاسپهر ☆ بخون‌شفق لاله‌گون کردچهرهٔ‌آنگاه هردولشکر عنان‌بمعسکر خودتافته آنشب تاصباح حارس‌ومراقب بودند ولحظه‌ازاندیشه‌آنکه‌فردا مآل حال بکجا منجر خواهدشد نغنودند روز دیگر که‌چرخ اخضر سپهر زر اندود آفتاب برسر کشید وازرماح خطوط شعاعی حشرکواکب رامنهزم گردانید **بیت** برآمد زهرسوصدای‌نفیر سلامت‌شداز مردمان‌گوشه‌گیر ☆ خاقان سکندر مکان واسکندر رستم توان در برابر یکدیگر بتسویهٔ صفوف لشکر پرداخته غریو کورکه‌وسورن زلزله در کوه و دشت انداخت وحمله مبارزان تهمتن تن‌شکاف درصف‌اعدا افکنده راهی‌بکوه‌عدم ظاهرساخت ودراین‌روز نیزحربی در غایت صعوبت بوقوع انجامید وامیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهوررسانید اماچون سعادت نبودکوشش‌بسیار چه‌سود بوقت استواکه‌خاقان مظفرلوا ازاداءنماز چاشت وعرض نیاز بدرگاه کریم‌کارساز فارغ‌گشت وباردیگر بر اسب‌کوه پیکر سوارشده روی‌بسوی اعداآورد نیزفتح‌وفیروزی ازمطلع‌تائیدات‌ربانی طلوع نمود وهمای نصرت‌وظفر برفرق خاقان عالی‌گهر جناح اقبال بگسترد اسکندر چون‌حال برآن‌منوال‌دید دست‌از ستیزو آویز بازداشته پای‌دروادی گریزنهاد وحضرت خاقان‌سعید برتیسیر این‌فتح‌نامدار که‌طراز فتوحات سلاطین ذوی‌اقتدار تواند بود شکر نعمای‌الهی بتقدیم‌رسانیده فتح‌نامها باطراف ممالك‌محروسه‌فرستادومیرزا محمدجوکی بهادر بموجب‌فرمان واجب‌الاذعان بتکامشی دشمنان‌توجه نمود وتاآزروم صحرای‌موش رفته وآثار تسلط ظاهرکرده‌مراجعت فرمود ازاشراف‌الفضلا وابلغ‌الفصحا مولاناشرف الدین علی یزدی که درآن‌یورش ظفرآیت‌ملازم‌موکب عالی میرزا ابراهیم‌سلطان‌بوده اند منقولست که نوبتی میفرموده‌اند که‌آنچه ازکمال‌شجاعت وبسالت ووفور مردانگی وجلادت میرزا ابراهیم‌سلطان درظاهر سلماس برای‌العین مشاهده‌افتاده اگر عشرعشیر آن مسموع میشد البته‌عقل مقبول بآن نقل‌زبان‌نمی‌گشاد **رباعی** زآئین‌ثبات‌شاه‌ابوالفتح بجنك ☆ خونشد زحسدبروز هیجادل‌سنك ☆ این‌حال زکوههای‌سلماس بپرس ☆ کزراه

صدا شرح دهند ازدل تنك وتاریخ این واقعه عظمی ازمضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می پیوندد **رباعی** اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید☆ دارای جهان سزای او واجب دید☆ ازتیغ ابوالفتح چو بگریخت زجنك ☆ تاریخ شدازقدر ابوالفتح پدید درخلال این احوال قاصد میرزا الغ بیك گورکان ازجانب ماوراءالنهر وترکستان رسیده عرضه داشتی رسانیده مضمون آنکه درمغولستان میان سلطان محمود اوغلان وبراق اوغلان محاربه اتفاق افتاد وبراق روی بعالم آخرت نهاد وهمدران ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت که شاهزادگان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا ومیرزا پیرمحمد کابلی ومیرزا عمرشیخ بن میرزا پیرمحمد شیرازی ازعالم مجازی انتقال نمودند وخاقان بیهمال ازاستماع خبر فوت دارای سپهر نامداری اظهارملال فرموده جهة ترویح روح ایشان بختمات کلام واطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت وباردیگر ازماوراءالنهر مسرعی رسیده خبر رسانید که محمدغازی سلطان محمود اوغلان راکه یاغی شده بود بجهان جاودان فرستاد **بیت** کشتی تو وکشتند ترا بهرمکافات ☆ تاباز کجا کشته شود آنکه تراکشت

ذکر نهضت رایت ظفر اقتباس ازظاهر سلماس بصوب قلعه النجق ومراجعت فرمودن ازنواحی آن حضار درضمان عنایت مالك الملك مطلق

چون خاطر خطیر خاقان کشور گیر ازجانب اسکندر فراغت یافت درهشتم محرم الحرام سنهٔ ثلث وثلثین وثمانمائه از ظاهر سلماس کوچ فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بصوب قلعهٔ النجق تافت وپس ازوصول بمقصد متعلقان اسکندر که درآن حصن حصین بودند بصوب نیاز نثار وپیشکش بیرون فرستادند و چون آنقلعه درمتانت بسد سکندر برابر است خاقان والاگهر بهمانقدر ازمنتسبان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرمود ودر نوزدهم سفر بآن منزل رسیده مقارن آنحال امیر ابوسعیدبن امیرقرا یوسف باردوی همایون پیوست وبسعادت بساطبوسی استسعادیافته عنایت خسروانه شامل حال او گشت وحضرت خاقان سعید آن زمستان درقراباغ اران بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت آذربایجانرا بامیر ابوسعیدمفوض گردانید ودرپانزدهم ماه شعبان **بیت** بیمن طالع مسعود وبخت میمون فال☆ نهادروی سوی مستقر عزوجلال ودر هفتم رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده و ماه صیام درآنمقام گذرانیده وچون هلال شوال بسعادت واقبال جمال نمود بآداب روزعید پرداخته حکام ولایات فارس وعراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم وامیرغیاث الدین وامیر چقماق شامی رخصت انصراف ارزانی

داشت ودوم شوال چترظفرمآل ازسلطانیه بجانب دارالسلطنه هرات درحرکت آمدوهشتم ماه محرم الحرام سنهٔ اربع وثلثین وثمانمائه باغ زاغان ازیمن مقدم همایون غیرت افزای مرغزار جنان گشت **بیت** خسرو عادل جمشیدوش باتأیید✿همچو خورشید به بیت الشرف خویش رسید اکابر ممالك محروسه عموماً واعاظم خراسان خصوصا مراسم پیشکش و نثارو لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و بزبان حال وقال مضمون این مقال مؤدی گردانیدند **رباعی** خجسته بادبتائیدایزد متعال✿وصول رایت شاهی بمستقرجلال بهرمقام که آید بهر کجا که رود✿ معین حافظ او بادایزد متعال

ذکر رفتن غیاث السلطنه والخلافه میرزا بایسنقر بقشلاق استر آباد و بیان بعضی دیگر ازوقایع وحوادث که در آن اوقات دست داد

رای ممالك آرای خاقان کشور گشای جهت بعضی ازمصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قرةالعین سلطنت میرزا بایسنقربهادر فی سنه خمس و ثلثین وثمانمائه درولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علاءالدین علیکه کوکلتاش و امیرمحمد صوفی ترخانرا با جمعی از نوئیان مقرر فرمود که درآن یورش ملازم موکب همایون شاهزاده باشند ومیرزا بایسنقردرمنتصف صفر سنهٔ مذکوره عنان بارهٔ جهان نورد بصوب خطه جرجان معطوف ساخت وبعدازقطع منازل وطی مراحل بدارالفتح استرآباد درآمده اطراف آن مملکت را بیمن معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت ودرآن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر کرت دیگر لشکر بآذربایجان کشیده وبرادرخودامیرابوسعید را بقتل رسانیده وچون فصل شتا درگذشت میرزا بایسنقر متوجه خراسان شده بدست بوس پدربزرگوار مشرف گشت ودرسنه ۸۳۶ پسراسکندرامیرزاده یارعلی ازپدر گریخته نزدامیرخلیل الله شروانی رفت وشروانشاه امیرزاده را بندفرموده بدرگاه عالم پناه فرستاد وحضرت خاقان سعید اورامنظور نظر تربیت اثرگردانیده درجرگه شاهزادگان جای داد ودرآن اثنا روزی آنحضرت جهة نظاره کمان رعد که استاد فرخ ریخته گر ساخته بود وسنك چهارصدمن بدعوی می انداخت سوارشد ودر شمال کوه بادلیکاه که محل سنك انداختن بود عدهٔ ازخواص وعوام ازشهر بیرون آمده بودند خاقان سعید نیز برپشته سوار ایستاده تماشامی کرد ناگاه امیرزاده یارعلی بدان مجمع رسید وچون او جوانی بوددر غایت حسن وصباحت ونهایت جمال وملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترك نظارهٔ کمان رعدداده سردرپی او نهادند وحضرت خاقانی ازمشاهدهٔ آن صورت متغیر گشته پس ازآنکه ببارگاه جهان پناه خرامیده اشارت فرمود تاامیرزاده یارعلی را بند کرده بجانب سمرقند بردند ودراین سال دردارالملك شیراز میرزا ابراهیم سلطان راپسری دولتمند متولدشد

و بمیرزا عبدالله موسوم گشت و در همین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که بعز مصاهرت خاقان عالیمکان مشرف بود از عالم انتقال نمود و ایضاً امیر محمد درویش که با آن حضرت دعوی خویشی میکرد و داروغهٔ هراة بود راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولد ارشدش سلطان ابوسعید سمت تعلق پذیرفت ۰

ذکر شمهٔ از صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنقر و بیان رحلت آنجناب از عالم فانی در ایام شباب واوان جوانی

میرزا بایسنقر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل وحاوی انواع مکارم و فضایل علو مکانش بمرتبهٔ که تاجداران روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشسته بآن افتخار کردندی و رفعت شانش بمثابهٔ که تخت نشینان عالیمقدار در رکاب سعادت انتسابش غاشیهٔ چاکری بر دوش گرفته لوازم فرمانبری بجای آوردندی همای عدل مرحمت گسترش در هوای فضای جهان چنان پر و بال اقبال بگشود که کبوتر و قمری در آشیانه باز و شاهین بفراغت می غنود و غمام دست سخاوت پرورش بآن سان گوهر بار گشت که شعشعه صحن زمین از اشعه سپهر برین بمراتب درگذشت لمعهٔ از رأی ملک آرای او اگر به پیکر قمر رسیدی سرمایهٔ نور تا صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تاثیرش چون درشب دیجور حوادث لامع گردیدی ظلمت مصایب نوایب را باضاعت حصول نوادر مآرب مبذول گردانیدی باوجود وفور جاه وجلال و کثرت حشمت اقبال بمجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب ومایل می بود ودر تعظیم وتبجیل اصحاب فضل وهنر درهیچ وقتی از اوقات اهمال واغفال نمینمود وخردمندان کامل از اطراف واکناف ایران وتوران بهراة آمد در آستان مکرمت آشیانش مجتمع میبودند و بلغاء وافر فراست وفصحاء صاحب کیاست از اقطار امصار عراق و فارس وآذربایجان بدرگاه عالم نیامش شتافته صبح وشام ملازمت مینمودند و آن شاهزدهٔ عالیشان در تربیت ورعایت تمامی آنطائفه گرامی کوشیده همه را بوفور انعام واحسان مسرور و شادمان می ساخت وهرکس از خوش نویسان ومصوران و نقاشان ومجلدان در کار خویش ترقی می کرد بهمگی همت بحالش می برداخت **بیت** نبودی شه چو سلطان بایسنقر ✡ بعقل وعدل واحسان وتهور وآن شاهزادهٔ عالیجناب درعنفوان اوان شباب بشرب شراب شعف تمام داشت ومجلس کامرانی واوقات زندگانی را بی راح ریحانی وبادهٔ ارغوانی حرام می‌پنداشت هرصباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار می خوشگوار طلبیدی وهر شام که قدح سیم اندام هلال درمجلس ثوابت وسیار بگردش در آمدی ازدست خوبرویان ماه دیدار جام بادهٔ غمگسار درکشیدی چون این معنی ازحد

اعتدال تجاوز نمود حرارت شراب لطيف درمزاج شريف تصرفی تمام کرده اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات خجسته صفات روی بانحراف آورد اطباء حاذق وحکماء مدقق هر چند درمعالجه سعی نمودند بجائی نرسید وآنخسرو حشمت آئین درصبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنهٔ سبع وثلثين و ثمانمائه ازعالم فانی بجهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید ازاین حادثه هایله آگاهی یافت درغایت اندوه وحسرت ازبـاغ زاغان بباغ سفید که‌مسکن‌شاه‌زادهٔ مرحوم بود شتافت وبعد ازتقدیم شرایط تجهیز وتکفین برنهج سنت سیدالمرسلین علیه السلام نیمشب همدران باغ برنعش مغفرت مآب نماز گذارده حضرت خاقانی همانجا توقف نموده امراء عظام واکابر ایام تابوت را برداشتند وبمدرسهٔ شریفهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا برده بخاك سپردند ودرآن روز جمیع امرا ووزراء وسادات و علماوعامه رعایا وکافه برایا لباس کبودوسیاه پوشیده بودندواز کمال تنگدلی واندوه نمونهٔ فرغ اکبر وصیحهٔ صبح محشر ظاهر مینمودند تاچهل روز هرروز حفـاظ آیات قرانی در آن مدرسهٔ شریفه مجتمع گشته بختمات کلام ملك علام میپرداختندو امراء عظام وخدام بارگاه سپهر احتشام خواص وعوام انام را از مطعومات وحلاوا محفوظ وبهرورمی ساخت بعد از آن پادشاه وافر احسان خلایق راازجامهٔ کبود وسیاه وسوگواری بیرون آورده بتغییر لباس امر فرموده دست درحبل متین صبر وشکیبائی زد وچون اینخبر محنت اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیك گورکان اظهار اندوه واضطراب فرموده جهة اقامت مراسم تعزیت بدار السلطنه هراة شتافت وسعادت دستبوس پدر بزرگوار دریـافته جراحت آن مصیبت تازه گشت ونوبت دیگر ناله ونفیر امیروو زیر وصغیر وکبیراز اوج فلك اثیر درگذاشت وآخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همگنان تسکین یافته بساط تعـزیت را درنوشتند و حکام ولایات بمقرّعز خود شتافته بعیش وعشرت مشغول گشتند ع آئین جهان همیشه بودست چنین مدت حیات میرزا بایسنقر سی‌وهفت‌سال وچهارماه بود ویکی ازفضلای وقت این رباعی درتاریخ وفاتش نظم نمود **نظم** سلطان سعـید بایسنقرسحرم ✿ گفتا که بگو باهل‌عالم خبرم من رفتم وتاریخ وفاتم این است ✿ بادا بجهان عمر درازپدرم از میرزا بایسنقر سه‌پسر یادگار ماند باین ترتیب میرزا رکن‌الدین علاءالدوله میرزا سلطان‌محمد میرزا ابوالقاسم بابر وحضرت خاقان سعید بعد ازفوت فرزند رشید مناصب اورا بمیرزا علاء الدولـه تفویض نمود و جهة میرزا سلطان محمد ومیرزا بابر مواجب و مرسوم تعین فرمرد ٠

گفتار در بیان نهضت لواء ظفرپیکـر بجانب آذربایجان جهة دفع‌شر اسکندر وذکر بعضی ازنوایب زمانه غدار ومصائب سپهر ستمکار

در اوایل سنهٔ ثمان وثلثين وثمانمائه از انهاء امیر خلیل‌الله شروانی بمسامع‌علیه

حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن امیر قرایوسف از ضبط آذربایجان فارغ گردیده و تخریب قلاع و بلاد شروان راپیشنهاد همت گردانیده بنابرآن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرمود اکثر امرا این یسورش را موافق مصلحت دولت نمیدانستند وخاقان بلند منزلت‌را بفسخ آن عزیمت ترغیب‌می نمودند اما امیرجلال الدین فیروزشاه در خلوتی معروض‌داشت که چون امسال امیر میرزا بایسنقر از عالم انتقال نموده بعضی ازمردم کوته نظر تصور کرده‌اند که بدان جهة قصوری بحال عساکر منصور راه یافته مناسب آنست که سفر آذربایجان بامضاءرسد واین‌سخن درضمیر خسرو کشور گیرجای گرفته فرمان‌همایون باحضارجنود ممالك‌محروسه نفاذ یافت وامیرقربان شیخ بحکومت دارالسلطنه‌هراة مقرر گشته امیرعلی شقانی‌وخواجه رمضان تونی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند واعلام‌نصرت اعلام دوم‌ماه‌ربیع‌الثانی‌درضمان‌حمایت سبحانی از مستقر سریر دولت وجهانبانی‌درحرکت‌آمد وچنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثناءراه بزیارت مراقد اولیا واهل‌الله مبادرت مینمود ومجاوران مزارات وفقرا را بصلات وصدقات نواخته ازروحانیت اکابر عباد وزهاد استمداد می‌فرمود وروزبروز حکام وسرداران بارودی‌همایون می‌پیوستند ولوازم پیشکش ونثار بجای‌آورده نوازش می‌یافتند وچون ممالك‌ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام‌گشت هجوم جنود زمستان ازسرماو برف وباران بمرتبه انجامید که‌حرکت ازآنجا محال نمود لاجرم اشارت‌علیه نفاذیافت که‌امراء وارکان‌دولت بوریاها ساختند وهم درآن ولایت طرح‌قشلاق‌انداختند وچون اسکندر ازوصول موکب ظفراثرواقف شد مملکت آذربایجان بازگذاشته‌رایت هزیمت برافراشت واشراف واعیان آندیارروی بدرگاه شهریار فلك اقتدار آوردند وامیرخلیل‌الله شروانی نیزبشرف دستبوس فایزگشته باصناف الطاف اختصاص یافت ومقارن آنحال امیرجهانشاه بن‌قرایوسف برهنمونی سعادت واقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت ومنظور نظرالتفات وعنایت بی نهایت‌گشت ودراثناء این اوقات میرزا ابراهیم سلطان رادر شیراز عارضهٔ دست‌داد که‌هرچند اطباء درمداوا سعی کردند مفید نیفتاد ودرچهارم شوال سال مذکور طایرروح شریف آنشاهـزاده سعید ازقفس قالب بآشیانه قدس پرواز نمود ومیرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق ومحاسن آداب وتربیت‌اهل‌فضل‌وهنرورعایت‌هنرمندان دانشوراز سایرسلاطین‌دودمان‌صاحبقران‌ظفرقرین امتیازتمام‌داشت‌ودرباب‌تقویت‌امورشریعت‌بیضا وترویج مهام‌ملت غرا همواره علم‌سعی‌و اهتمام می‌افراشت‌و کتاب‌بلاغت‌آیات ظفرنامه که خامهٔ هیچکس ازاهل عمامه‌هرگزچنان تالیفی‌درسلك انشا نکشیده بیمن التفات آنخسرو فـرخنده صفات بعرصهٔ ظهور رسید واشرف‌الفضلا وابلغ‌الفصحا مولاناشرف‌الدین علی الیزدی را بسبب تصنیف آن‌نسخه شریف بنوعی منظورنظر انعام واحسان گردانید که صیت آن دراطراف آفاق مشهور گردید **القصه** چون خبروفـات آن‌شاهزاده صاحب تاییدرا حضرت خـاقان‌سعید شنید

نایرهٔ اندوه خرمن‌صبر وشکیبائی آن‌مهرسپهر کشور گشائی رامحرق گردانید وقلق واضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری وتعزیت داری بتقدیم رسانید آخرالامر بقضاء ربانی رضاداده‌وتن‌بتقدیر سبحانی نهاده باطعام‌طعام‌وختمات کلام‌ملك‌علام اشارت فرموده ومنشور حکومت فارس‌را بنام خلف صدق‌شاه‌زادهٔ مرحوم میرزاعبدالله نوشته سرانجام امورملك ومال‌آن‌ولایت‌را بشیخ محب‌الدین ابوالخیر تفویض نمودوهمدران اوقات‌امیر ناصرالدین خاوند شاه‌بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال‌الدین فیروز شاه‌که بعدازفوت میرزارستم حکومت اصفهان تعلق بوی‌گرفته بود در ری بعالم‌آخرت انتقال‌نمود ودراین سال‌در بلده وبلوکات هرات‌بلیه وبا وطاعون طغیان کرده بسیاری ازخلایق‌روی بعالم آخرت‌آوردندوشدت آنحال‌بمرتبه بودکه دریکروز ده‌هزارکس درشهروبیرون فوت شدند واینخبر بصعوبت هرچه تمامتر متعاقب ومتواتر باردوی همایون می رسید وموجب توزع خاطر اکابر واصاغر می‌گردید بنابرآن فرمان واجب‌الاذعان نفاذ یافت که‌هرمکتوبی که‌از خراسان بـاردو رسدکسی آن رامطالعه ننماید وهمچنان سربسته بنواب کامیاب رساندو هم‌دریورت قشلاق خبررسید که‌امیر الیاس خواجه‌که هرمکتوبی که‌در قصبه رادکان بنابرعرض مرض ازملازمت موکب همایون مهجور گشته بودازعالم انتقال نمود وآنحضرت بـرفوت اوتاسف خورده رادکان را بپسرش سیدیوسف خواجه برسم سیورغال‌عنایت فرمود .

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دارالملك آذربایجان‌و رفتن میرزا محمد جوکـی بهادر از عقب اسکندر بآذربایجان

چون جمشید خورشید ازطول مکث درزمستان خانه حوت‌ملول شد متوجه منزل بهرام گردیدو لشکر سرما ازطلیعه سپاه ربیع عزیمت هزیمت نموده نسیم فـروردین روحی تازه‌بقالب‌بنات‌نبـات دمیدحضرت‌خـاقان سعیدازیورت قشلاق‌درحرکت‌آمدوفارس مضمارتهور میرزا محمدجوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون درضمان‌عنایت‌ملك بیچون بآهستگی طی‌مسافت‌فرموده مرغزاراوجان‌را ازیمن‌مقدم‌خجسته‌صفات نضارت‌ریاض جنان دادودرآن‌مقام‌سادات‌وقضات واعیان‌و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای‌آورده عواطف خسروانه همه‌را نوازش ورعایت فرمودوآن حضرت تابستان‌وتیرماه دردارالملك آذربایجان بدولت واقبال گذرانیده درآن‌زمستان بصوب قراباغ اران‌توجه‌نمود اما میرزاده محمدجوکی بهادردرجست وجوی اسکندرتا آذربایجان عنان یکران بـازنکشیدو چون ازوی نشان‌نیافت روزی چند درآن ولایت بـاستراحت پـرداخت وامیر قـراعثمان در آن ایـام مـراسم ضیـافت ومهمانـداری

بتقدیم رسانیدومیرزامحمد جوکی میل بمصاهرت آنجناب کرده کریمه ازمخدرات‌خاندانش راخطبه‌فرمودوامیر قراعثمان آن‌ملتمسرا اجابت نمودزهرهٔ برج‌امارت‌قرین‌دری‌سپهرسلطنة گردید ودردوازدهم ربیع‌الاول سنهٔ ۸۳۹ بینهما عقد مناکحت بوقوع پیوست و چون این‌خبر بعرض‌حضرت خاقـان سعید رسید ولدرشیدرا‌تحسین‌بسیار فرمودو بمراجعت‌امر نمود وشاهزاده بخدمت پدربزرگوار بازگشته بشرف‌دستبوس استسعاد یافت وهمدران ایام خاقان فلك احتشام عنان‌عزیمت‌بصوب قراباغ تافت وبیستم ربیع‌الثانی یورت‌قشلاق ازپرتو ماهچه‌رایت خاقانی زینت بروج آسمانی یافت وازآن‌منزل خسروعـادل شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشدالدین جنید کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاد و به پادشاه‌آن‌دیار سلطان‌مراد پیغام دادکه اسکندربن قرایوسف پیوسته در غیبت موکب همایون متعرض مملکت آذربایجان می‌شود وچون جریك منصور دفع‌اومی‌کردندفرار برقرار اختیار می‌نماید لایق‌آنکه اگرالتجا بآن‌آستان‌نماید ملازمان اوراگرفته وبند کرده بدرگاه‌عالم‌پناه‌فرستند تارعایاء آذربایجان ازفتنه‌وفساد او امان‌یابند.

گفتاردربیان‌معاودت رایات ظفرپناه وتفویض‌فرمودن حکومت آذربایجان به امیر جهانشاه

چون‌باد بهارباز برخواست ✿ازسبزه‌وگل‌جهان‌بیاراست✿ شدبرج‌حمل‌چوصحن‌گلشن✿ ازپرتوآفتاب‌روشن خاقان ستوده‌خصال درپانزدهم‌شوال‌سال هشتصدوسی‌ونه ازقراباغ اران بصوب اوجان حرکت‌فرمود وبعداز وصول بدان مقام فرح‌انجام زمام حکومت‌تمام ولایت‌آذربایجان را درقبضهٔ اقتدار امیر جهانشاه بن‌امیرقرایوسف‌نهادو اوپیشکشهای پادشاهانه‌کشیده جشن‌های خسروانه‌ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملك بخش کشورگیر ازضبط‌ونسق امور مملکت آذربایجان فراغت‌یافت عنان سمند جهـان نورد بجانب دارالسلطنه هراة معطوف ساخت ودوم ربیع‌الاخر سنهٔ‌اربعین وثمانمائه در عین دولت‌واقبال بمستقر جاه‌و جلال رسید اکابرواعیان خراسان که‌مدت دوسال در هجرت خدام بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از غبار موکب همایون دیدهٔ انتظار کشیده‌را منورگردانیدند وبلوازم‌نیاز ونثارقیام نمودندوآن‌حضرت‌همه‌را بواجبی نواخته روی بتمهید بساط عدالت آورد ودررعایت عامه رعایا ورفاهیت‌کافه برایا بمرتبهٔ‌مبالغه نمود که‌مزیدبرآن تصور نتوان‌کرد وهمدران ایام شیخ نورالدین محمد مرشدی ازسفر روم بازگردید وسخنان محبت‌آمیز که‌از سلطان‌مراد شنیده بود بعرض رسانیدوبعداز وقایع چندسال خاقان‌ستوده‌خصال در منزهات ولایات خراسان بسعادت واقبال اوقـات شریف مصروف‌داشت وهمواره درانتظام مهام ملك‌وملت و سرانجام اموردین و دولت

رایت سعی واهتمام میافراشت ملوك کامکار وسلاطین نامدار سر اطاعت برخط فرمان نهاده ودست عنایت ربانی واناملمشیت سبحانی ابواب آمال آمانی برروی روزگار طبقات انسانی گشاده همای همایون بخت کامرانی درهوای دولت وجهانبانی طایر و ساغر مالا مال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر (والحمدلله رب‌العالمین والصلوة علی محمد وآله المعصومین

ذکر کشته‌شدن اسکندر بدست پسر بداختر

از ثقات روات مرویست که اسکندر بن قرایوسف را پسری بود قباد نام وقباد با محبوب‌ترین قمکان پدر که مسمات بخان سلطان بود ولیلی لقب داشت تعلق وتعشق میورزید ودرآن اوان که خاقان عالیمکان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بقلعه النجق رفت وباقباد ولیلی آغاز خشونت وبد مزاجی کرد بنابرآن که شما بچه‌جهت ساوری وپیشکش برای مولانا جغ یعنی میرزا شاهرخ فرستاده بودید قباد ولیلی هرچند باقامت عذرهای معقول زبان میگشودند مقبول نمیافتاد وایشان را بقتل تهدید میداد بنابرآن قباد ولیلی تصور نمودند که اسکندر پی بتعشق ایشان برده بایکدیگر شرط مشورت بجای آورده بقصد جانش کمر کین بستند ودرشبی که اسکندر شراب بسیار خورده وبر بام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود نردبانرا بالا نکشید وقباد ببام بالا رفته خنجری بپدر رسانید اسکندر از خواب درآمده بتصور آن که متصدی قتل او بیگانه ایست بزبان استعانت قبادرا آواز داد وآن پسر بداختر تیغ میراند تا پدررا بعالم دیگر فرستاد

ذکر آمدن ایلچی جیجکتوقانام ازنزد والی مصر و شام وبیان بعضی از حوادث ایام ووقایع شهور عوام

دروقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملك اشرف گرفته بود میرآخور ش چقماق بیك بمساعدت بخت بیدار شبی در خواب دید که حضرت شاهرخی اورا برداشته برسریر پادشاهی نشاند ازغایت نشاط وانبساط بحالت یقظه و انتباه آمده چون گل از تنسیم نسیم سحری تبسم نمود وبایالت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر برآن قرارداده که هر گاه غنچهٔ مراد او درچمن آمل از پرتو انوار ایزد عزوجل بشکفد باحضرت خاقان سعید طریق مصادقت مسلوك دارد وچون ملك اشرف فوت شد ارکان دولت واعیان حضرت ازجملهٔ عظما امراء چقماق بیك را قابل سلطنت یافتند وباآنکه معهود نبود که میرآخور قایم مقام پادشاه گردد اورا برسریر پادشاهی وسرور نشانده الملك ظاهر لقب دادندو لوازم اطاعت و

وچاکری بجای آورده دل بر سلطنتش نهادند چون چقماق بیك در ملك داری متمکن گشت بنا بر مقدمه مذکوره جیجکتوقارا که درسلك خواص امر امنتظم بود باتبرکات لایقه وتنسوقات رایقه جهت تمهید بساط ودادووفاق ورفع شیوهٔ خلاف ونفاق بدرگاه عالم پناه فرستاد وجیجکتوقا درشهورسنه ثلث اربعین ثمانمائه بدارالسلطنهٔ هراة رسیده بعد از سه روز بوسیله امراء عظام سعادت تقبیل انامل خاقان گردون غلام دریافت وآنحضرت بزبان لطف ومرحمت احوال ملك ظاهر ازوی پرسید واضهار محبت ودوستی فرمود وجهت اودردست راست درجرگه نوئینان بزرك جای جلوس تعین نمود ودرآنروز طوئی عظیم ترتیب کرده بودند واکثر ظروف واوانی که بمجلس همایونی درآوردند مجسم از طلاء احمر بود وگوهر ترصیع داشت وجیجکتوقا بعدازاکل طعام مستوفی درکمال اعزاز واحترام بمقام خویش باز گشته شاه زادکان عظام وامراء ذوی الاحترام بنوبت اورا طوی دادند واسبان تازی نژاد بازین های زرنگار وخلع شاهوار جهة اوفرستادند ودرآن ایام جیجکتوقا بموقف عرض رسانید که سلطان چقماق پنج کتاب معتبراز کتاب خانه پادشاه هفت کشور طلب داشته تاویلات حجة اهل سنت وجماعت مولف شیخ ابومنصور ماتریدی تفسیر کبیر علامه رازی شرح تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی وباآنکه مجموع این کتب در کتابخانه همایون موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که هر پنج کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم جیجکتوقا نمودند ودر وقتی کـه جیجکتوقا اجازت مراجعت طلبید خاقان سعید نوبت دیگر او را طوی داد وجهة سلطان چقماق تبرکات پادشاهانه وبیلاکات خسروانه تعیین فرمودومبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بایلچی انعام نمود وهریك ازپنجاه نوکر اورا اسب وجامه وهزاردینار عنایت فرمود و مقرر شد کـه مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی برسم رسالت مصحوب ایلچی بمصر رود و در هیجدهم رجب سنه مذکور جیجکتوقا مرخص گشته روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملك ظاهر داعیه داشت که بر اصفهان وشیراز ویزد وکاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید مسرعان بان بلاد فرستاده پیغام داد که دروقت درآمدن ایلچی شهررا آئین بندند وازهر چهارشهر مبلغ پنجاه هزار دینارکپکی باورسانند ودراین سال واهب متعال میرزا علاء الدوله را درشب سوم ماه شعبان پسری کرامت فرمود وآن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشت وجهة ضبط تاریخ ولادت این مصراع که ع تاریخ شودشب سیم از شعبان برخاطر یکی ازاهل فضل گذشت و همدرین سال امیرقربان شیخ که در آستان سلطنت آشیان خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت واز آثار اخیر اودر خیابان هراة مدرسه بتکلف موجود است وپسر ستوده مآثر محرر این اجزاء ضیاء الدین محمود رزقه الله علماً نافعاً درآن بقعه بلوازم تدریس اشتغال دارد و

در سنهٔ اربع واربعين وثمانمائه امير خسرو عادل علاءالدين عليکه کوکلتاش که عمر مبارکش ازنود متجاوز بوداز عالمرحلت نمودودر گنبد مدرسهٔ که درسرخيابان هراة ساخته وپرداختهٔ معمارهمت اوست مدفون گشت ازآثار خيرامير عليکه رباطی است که در پنج فرسخی هراة بجانب شمال و آن بقعهٔ بود درکمال وسعتو رفعتو تاغايت که سنين هجری بسنهٔ تسع وعشرين وتسعمائه رسيده اکثربيوتات آنعمارت برخاست **القصه** حضرت خاقان سعيد بعداز فوت اميرعليکه مناصب اورا بولد ارشدش امير ابوالفضل تفويض فرمود ويکی ازفضلا اينقطعه رادر تاريخ وفاتش نظم نمود **قطعه** ميردريا دلعليکه آنکه اودرسلطنت ✿منتظم شددرزمانشاهرخ سلطان لديك✿ رحمتحق برروان تست درتدبيرملك ✿زان شودتاريخ فوتترحمةالله‌عليك وهم درسنهٔ مذکوره خبربه دارالسلطنه هراة رسيدکه مولانا حسامالدين مبارکشاه که بجانب مصررفته دره‌زه که ازاعمال قدس است وفات يافته پسرش امير رحيم داد مصحوب جيجکتوقا نزدسلطان چقماق رفته وپرتوعنايت سلطانی بروجنات احوالش تافته مقارن اينحال ازجانب کابل وغزنين خبرآمده که‌بانوی عظمی ملکه آغا بنتخضر اوغلان که‌دراوائل حال بحبالهٔ نکاح ميرزاعمر شيخ‌بن اميرتيمور کورکان بسرمی برد وميرزا اسکندر وميرزا بايقرا ازوی متولدشدند وبعد از شهادت ميرزا عمرشيخ حضرتخاقان سعيد اورادر حرمخويش جای‌داد وميرزا سيور غتمش ازوی دروجود آمدازعالم خانی برياض آنجهانی انتقال نمود از آثار ملکه آغا درقبةالاسلام بلخ مدرسهٔ رفيع ووسيع درکمال تکلفوتزئين موجود استومدفنآن خاتون محتشمه گنبد همانبقعهٔ شريفه است ودربلدهٔ فاخرهٔ هرات ملکت آغاخانقاه ودارالحديث ودارالشفا و دو حمام ساخت ودرنه فرسخی هراة در ميان درهٔ زنکی وچهل دختران رباطیوسيع طرح انداخت درينسنوات بواسطهٔ تواتر فترات اکثراين بقاع روی بانهدام آورده تاغايت هيچصاحب دولتی ميلبتجديد عمارت نکرده والتوفيق منالله تعالی انه‌قادر علیمايشاء

گفتار در بيان نهضت حضرت خاقان سعيد بجانب نيشابور سبب عصيان ملك‌کيومرث رستمداری ورفتن ميرزاسلطان محمد بن ميرزا بايسنقر بعراق جهت تشييد قواعد سلطنت و شهرياری

درسنهٔخمس واربعين وثمانمائه‌ملك‌کيومرثرستمداری که‌تاآن غايت نسبت بآن‌مهر سپهر کامکاری‌درطريق‌چاکری‌وفرمانبرداری‌سلوك‌می نمودقدم‌ازجادهٔ‌طاعتگذاری بيرون

نهاده جمعی از سپاه رستمدار را بتاخت حدود ری روان فرمود و غبار فتنه و آشوب در آن ملک ارتفاع یافته چون این خبر بدار السلطنه هراة رسید خاقان هفت کشور با سپاهی قیامت اثر در اوایل بهار سنه ۸۴۲ متوجه دفع شر مخالفان بداختر گشت و چون نواحی نیشاپور از فر مقدم خاقان منصور بر تبت از سپهر اخضر در گذشت سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملك کیومرث را اندراس داده قاصدان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود که مرا چه زهره که اندیشهٔ مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذرانم و مقابلهٔ فوجی از سپاه نصرت پناه را پیش نهاد همت گردانم اگر غرض همایون انقیاد و متابعت است بنده و خدمتکارم و اگر میل ولایت و مملکتست بهر کس فرمان شود میسپارم امراء عظام شرح عجز و اضطرار ملك کیومرث را عرض کرده بزبان حسن مقال نایره خشم خاقان ستوده خصال را منطفی گردانیدند و در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا امیر جلال الدین فیروز شاه گفت که درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هراة رسید چنین فرمود که در باب نخبه قزوین بر سر تربت حضرت زبدة السالکین شیخ احمد غزالی قدس سره برما ظاهر گردید که اکابر اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را بسلطنت عراق برداشتند و علم دولت آن شاهزادهٔ جوان بخت را در آن ممالك برافراشتند بنا عهذا خاقان مظفر لوا حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم را بآن دری برج کشور ستانی ارزانی فرمود و گوش شاهزاده را بدُرَر نصایح سودمند زینت داده شرف رخصت عنایت داده نمود و امیر جلال الدین فیروز شاه درملازمت میرزا سلطان محمد تا بسطام تشریف برده از آن مقام رفیع اعزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید لواء عدل و احسان برافراشت مردم بسیار از اطراف بلاد و امصار روی به درگاه شاهزاده آوردند و سرداران گردن کش و لشکر کشان رستم وش درسلك سایر خدام شرف انتظام یافته خاك قدم همایونش را توتیاء بصر کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج وفا نکرده دست تصرف بجبهه بعضی از اهل تمول دراز فرمود و این خبر بدار السلطنهٔ هراة رسید خاقان رعیت پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین سیورغال میرزا سلطان محمد باشد و درسایر ولایات عراق دخل ننماید و خواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایاتی که ازشاه زاده بازستدند متعین شد و ازوقوع این حکم میرزا سلطان محمد متاثر گشته مهم بدان انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن داستان را ع کرعمر بود قلم بیان خواهد کرد ٠

ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروز شاه و مریض شدن خاقان عالیجاه

امیر فیروز شاه بن ارغون شاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوائل

ایام جوانی تا اوخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید مینمود وروز به روز مهم او در اختیار وترقی اعتبارمیکرد تامن حیث‌الاستقلال زمام تمام مهمات ملك ومال را بقبضهٔ اقتداردرآورد وبی شایبه تکلف وسخنوری آن دوحهٔ چمن سروری در ایام دولت و اقبال همیشه سرانجام مهام سادات وعلماومشایخ وفقرا ورعایا ومساکین را برذمه همت خود واجب ولازم‌میشناخت‌ودررفاهیت احوال کافه برایا و اشاعت‌خیرات ومبرات خالصاًلله تعالی پیوسته همت‌عالـی نهمـت مصروف میساخت ودر درون بیـرون دارالسلطنه هراة وسایر ممالك وولایات بقاء خیر ازمدارس ومساجد وخوانق واربطه وحیاض بنیاد نهاده باتمام رسانید وباقامت‌نقاع وقری بسیار ارتفاع‌آن بقاع را معمور وآبادان‌گردانید هرکس ازجفاء روزگار وآسیب زمانه ستمکار مضطر شده دست‌امید در دامن عاطفتش زداگرچه مانند چنار تهی از درم و دینار بود چون پای در دولت سرای اونهاد مانند کل‌جیب ودامن او از زرتمام عیار پرشد **بیت** درابـراگرزدست تو یك خاصیت نهند ✿ دست تهی برون نکند هرگز از چنار وبعد از فوت امیر علیکه کوکلتاش اعتبار و اختیار امیرجلال‌الدین فیروز شاه از پیشتر بیشتر شده سایر امرا وارکان دولت را در هیچ امراز امور ملك ومال اختیار نماند و هرکس را آنـجناب بمهمی یقین می نمود هیچ‌آفریدهٔ خلاف‌آن‌تصور نمیتوانست‌فرمود اینمعنی برخاطرهمایون پادشاه ربع مسکون‌گران می‌آید اما چون از نوئینان دیکری نبودکه بمصالح امور مملکت‌پردازدتغافل‌پادشاهانه شمارروزگارهمایون‌آثارمی‌ساخت ودرسنهٔ سبع واربعین وثمانمائه امیرجلال‌الدین فیروزشاه امیرعمادالدین محمود جنابذی راکه بصنوف‌فضایل وکمالات‌اتصاف داشت به ضبط اموال بلخ مقررگردانید وسید از قبول‌آن عمل استعفا جسته هرچند در آن باب مبالغه نمود بجائی نرسید وبکرامت تمام بموجب فرمودهٔامیر سید عالی‌مقام متوجه قبة‌الاسلام بلخ‌گشت حضرت خاقان سعید دروقت رخصت اوراگفت که تحقیق نمایدکه اموالی‌راکه درآن‌ولااز دهلی از راه بلخ بهراة آورده بودندچه مبلغ و مقدار بوده‌زیرا که بسمع‌اشرف‌اعلی‌رسیده بودکه نوکران امیرفیروزشاه‌دست تصرف بآن جهات درازکرده‌اند وایضا سیدعمادالدین بافراغ محاسبات سه سالهٔ سرکار بلخ مأمورگشت وچون درآن سال بحسب اتفاق میرزا محمدجوکی بهادر درحدودبلخ بوده حضرت خاقان سعید میدانست که دراموال‌آن‌ولایت فوت وفروگذاشت‌بسیارواقع است واکثر تعلق بنواب امیر فیروز شاه دارد وسید نمی‌تواندکـه بی مدد آن مهم را فیصل دهد فرمان واجب‌الاذعان شرف نفاذ یافت‌که مهمـات قبة‌الاسلام بلخ را بحضور وشعور فرزندی میرزا محمدجوکی تحقیق نمایند وحال آن‌که شاهزاده را نسبت‌باجناب امارت منقبت سوءمزاج تمام بود ع وای‌برحال‌کسی‌کش غم کند غمخوار کی **القصه** چون سید عمادالدین محمود بمقصدرسید باتفاق نواب میرزا محمدجوکی بهـادر تحقیق

معاملات وافراغ محاسبات وضبط اموال وجهات پیش نهادهمت گردانیدو تصرف وتقصیر بسیار متوجه وکلاء امیر فیروز شاه شده ودر آن باب دفتری منقح ترتیب داد و قبل از آن که سیداز بلخ مراجعت نمایددر شهور سنه۸۴۸ مزاج شریف حضرت خاقان سعیداز جادهٔ اعتدال منحرف شده بسرحد اعتلال رسید وضعف قوت گرفته قوی بغایت ضعیف گشت و اینخبردراطراف هفت کشوو شیوع یافته ممالك جهان خصوصا خـراسان چنان آشفته و پریشـان گشت که شرح آن در حیز بیان ومدادقلم تیسیرپذیر نیست و امیرجلال الدین فیروزشاه اطباء مسیحا دم و حکماء خضرمـقدم جمع آورده در ازالهٔ علت واسترداداو صحت وترتیب ادویه وترکیب اشربه واغذیه اشتغال فرمودند ودرویشان وگوشه نشینان دست تضرع ونیاز برآورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفاء ذات فایض البرکات خسرو آفاق را مسالت نمودند وعاقبت عنایت ایزدی شامل حال عـالمیان گشته صحت صبح ازمطلع مراد طلوع کرد وازدیاد مرض روی در انحطاط نهاده مزاج موفورالابتهاج روی بسر حداعتدال آورد والحمدلله العلی الکبیر والصلواة علی النبی البشیر النذیر

ذکر جامه پوشانیدن خانهٔ کعبه معظمه زادهاالله تعظیماو تکریما و بیان انتقال امیـرجـلال الدین فیروز شاه بجوار مغفرت ایزد تعالی

در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد زمزمـی را بمصر فرستاده بودتا از ملك الظاهر سلطان چقماق استجازه نماید که خانهٔ کعبه را جامه پوشانند وسید بآن ولایت شتافته وازپادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنا براین دربن اوان که ذات شریف خاقانی ازشفا خانهٔ لطف سبحانی شربت صحت چشید تصمیم آن عزیمت فرموده شیخ نورالدین محمدالمرشدی ومولانا شمس الدین محمد الابهری را مامور گردانید که عازم بیت الله شده بلوازم آنکار پردازند حضرت شیخ الاسلامی وجناب مولوی جامهائی راکه در دارالعبادهٔ یزد ترتیب نموده بهراة آورده بودند برداشته روی براه نهادند وچون بمملکت شام درآمدند امراءاعیان آن بلدان نسبت بدیشان شرایط تعظیم وضیافت بتقدیم رسانیدند وبعداز وصول بحدود مصرسلطان چقماق جمعی ازمقربان ومخصوصان را باستقبال فرستاد تا آن دوبزرك را باعزاز واحترام تمام بشهررسانیدند ودروثاقی بتکلف فرود آوردند جناب شیخ وحضرت مولانا پس ازآن که سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانید و ازاحوال خاقـان سعید پرسید وبعد ازچند روز اسباب سفرحجاز عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف

رخصت ارزانی داشت وچون ایلچیان بمکه رسیدند بسعادت طواف رکن ومقام استسعاد یافته باهتمام شرفا وحکام وخدام آن مطاف طوایف انام خانهٔ حضرت ملك علام را جامه پوشانیدند وکاری چنین بزرك بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهان گیر میسر گردیدوجناب شیخ وخدمت مولوی بعد از آن که از مناسك وآداب حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند وآن مسافت دورودراز طی فرموده در دارالسطنه هراة بملازمت خاقان سرافراز فایز گشته کیفیت حالات بعز عرض رسانیدند ودرسنه مذکوره یعنی ثمان واربعین وثمانمائه میرزامحمدجوکی بهادر ازجانب قبةالاسلام بلخ بپایه سریر اعلی آمده سید عمادالدین محمود جنابذی راهمراه آورد تاکیفیت جمع وخرج آن ولایت رامشروح معروض داشت ونزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که ازمال وجهات آنسرکار مبلغهائی کلی سرازگریبان اقرباء ووکلاء امیر فیروزشاه برمی آورد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته بپرسش جواب آن سخنان پرداخت امیرفیروزشاه راکجا بخاطر میرسید که امثال این مقال باوی توان گفت بنابر آن متغیر گشته برخواست ودست بردامن زده ازمجلس همایون بیرون رفت وچند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی راپیش جناب امارت پناه فرستاد پیغام داد که ازما امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده ودرخاطر همایون خطور نکرده بود که جهة تصرف اموال بلخ وکلا ومنتسبان اورا بازخواستی کنیم اگرتوره چنین است که پادشاه رادرمیان سخن گذاشته ازمجلس بیرون روند مبارکش باد والاباید که از غضب پادشاهی پرهیز نماید وامیرفیروزشاه از این مقام استشمام رایحه انتقام نموده ازآن حرکت ناهنجار پشیمان گشت وغم واندوه مفرط برذات شریفش استیلا یافته بیمارشدوحضرت خاقان سعید ازغایت لطف وبنده نوازی بعیادت او رفته تفقد وعنایت بسیار اظهار کرد امامفیدنیافتاد وروز بروز مرض امیر فیروزشاه درتزاید بود تابجوار مغفرت ایزدمتعال انتقال نمود مدفنش گنبد مدرسه ایست که درظاهر دارالسلطنه هراة نزدیك بعمارات مهدعلیا گوهرشاد آغا بنانهاده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تائید متاسف گردید گردیدو منصب اورا بولد ارشدش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید وهمدرینسال امیر سلطان شاه برلاس درردیوان امارت حضرت خاقان سعید مهرزد ودر غایت اختیار درآن کار دخل کرد .

ذکر فوت میرزامحمدجوکی بهادر

میرزا محمد جوکی بهادر پسر کهتر خاقان سعید فریدون فر بود وآثار شجاعت و مردانگی انوار جلادت وفرزانگی درجبین مبین او معاینه مینمود وسفیر تیرش خون از دیده سپهر گشادی وحسام انتقامش داغ حسرت بردل بهرام نهادی وآنجناب همیشه در

خدمت والد بزرگوار بسر میبرد وآن‌حضرت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای میآورد امابانوی عظمی گوهر شاد آغامزاج شریف خاقانی‌را بحال خود نمی گذاشت وپیوسته درباب قبح اعمال‌شاهزاده سخنان بعرض میرسانیدلاجرم پادشاه‌چشم میرزا محمدجوکی رادر امور ملك‌و مال دخل نمیداد وحال آنکه برادر زادگانش میرزا علاءالدوله و میرزا عبداللطیف درغایت اعتبارواقتدار اوقات میگذرانیدند بنابربن مقدمه لشگرحزن واندوه برشهرستان بدن شاهزاده تاختن آورد وامراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و باوجود این‌حال از غایت غیرت خودرا نمی‌انداخت ودایم درمحفه نشسته در دراطراف‌دیارخراسان‌سیرمیفرمودتادرشهورسنه۸٤۸بنواحی‌سرخس‌مرغ‌روحش ازقفس قالب پرواز کرد وباعندلیبان‌چمن قدس دمساز شدحضرت خاقان‌سعید ازاستماع آنواقعه هایله بغایت مضطرب‌گشت وآخرالامر دست دردامان شکیبائی زده‌کلمه انالله وانااليه راجعون برزبانش گذ شت ونعش شاهزاده‌را ازسرخس بهراة آورده درگنبد مدرسه مهد علیا گوهرشادآغا درجواربرادرش میرزا بایسنقردفن نمودند وامراء عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایاتی‌که سیور غالش بود درمیان اولادش میرزا محمدقاسم و میرزا ابابکر قسمت فرمودند.

گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بفرمانفرمائی آفاق ونهضت رایات نصرت آیات بولایات فارس وعراق

مورخان پسندیده اخلاق و مستخبران موفورالاستحقاق صحایف اوراق رابه‌این نقوش آراسته‌اند که‌چون فارس مضمار تهور سلطان محمدبن بایسنقر درمملکت عراق برسریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار ازاطراف بلاد وامصار بردرگاه شاهزاده عالی مقدار جمع آمدند ومدخل آنخسرو دربادل بخرجش وفانکرد بنابرآن بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدندکه ضعف شیخوخت برمزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده وقوی بمرتبه ضعیف شده که آن حضرت رامجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد وبلدهٔ اصفهان و شیراز رابتغلب تصرف درآورد وحال آنکه درآن زمان حکومت اصفهان تعلق‌بامیر سعادت خاوندشاه میداشت ومیرزا عبدالله ولد میرزاابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت میافراشت **القصه** میرزا سلطان محمد سخنان فتنه انگیزان عراق را قبول نموده بیك‌ناگاه براصفهان تاخت وامیر سعادت را گرفته‌مقید و محبوس ساخت‌واموال بسیاراز آن‌ولایت حاصل‌کرده بسپاهیان بخشید ویورش‌فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید میرزا عبدالله چون قوت‌محاربت نداشت درواز های‌شیرازمضبوط ومحفوظ‌کرده قاصدی همعنان برق وباد بدارالسلطنه هرات‌فرستاده

کیفیت حادثه درقلم آورد چون این خبر بسمع شریف خاقان عالی گهر رسید باوجود ظهور امارات نحافت و وفور ضعف شیخوخیت بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی و مبالغهٔ جناب عفت پناهی یعنی مهدعلیا گوهر شاد آغا درشهور هشتصد وپنجاه لوای نصرت انتما بجانب فارس وعراق برافراشت ومیرزا علاءالدوله را دردارالسلطنه هراة قائم مقام گذاشت چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطان شاه برلاس وامیرشیخ ابوالفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام‌الدین احمد فیرور شاه حسب‌الحکم برسم‌منقلای پیشروان گشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطانمحمد بعداز تحقیق این‌خبر ترك محاصرهٔ شیراز داده روی توجه بجانب لرستان نهادو خاقان سرافراز فرار شاهزاده را معلوم نموده ازمنزل کندمان عنان انصراف بصوب‌اصفهان معطوف ساخت‌و چون دربلده نزول اجلال‌فرمود جمعی ازسادات وفضلارا که در سلك هوا داران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مؤاخذه ومعاتب گردانید بلکه در اواسط ماه‌مبارك رمضان اکثر آنقوم عالیشان را بیاسا رسانیدوجناب اشرف فضلاءالمحققین‌مولانا شرف‌الدین‌علی یزدی که‌جهت‌مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار گشت‌و بنابرآن که‌حضرت خاقانی شنیده بودکه نوبتی خدمت مولوی‌برشاهزاده میخواند که بیت چرخست پیر واختر بخت‌تو نوجوان ☆آن به‌که پیر دولت خودباجوان دهد ومیگفته که‌حضرت‌خاقان سعید متوجه اینجانب‌نخواهد گردید آن‌جناب را طلبیده پرسید که‌تو ازکجای میگفتی من باینجانب نخواهم آمد مولانا جوابداد که‌من‌این سخن را از روی دلایل نجومی نمی‌گفتم بلکه بقیاس عقلی عرضه میداشتم زیرا که شاه‌زاده نهالی است خجسته ظلال برجویبار دولت‌و اقبال بالا کشیده وآفتابی است فرخنده پرتو ازافق حشمت‌و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بودکه ازصرصرغضب خسروعالی گهراز پای‌در نیاید ودربرج‌عاطفت خاقان بحرو براز وصمت زوال وعقدهٔ کسوف ایمن‌ماند ومیرزا عبداللطیف که‌خاطر متوجه مخلص جناب مولوی داشت بنابر مصلحت‌وقت معارض آن‌جناب شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند وحضرت خاقان سعید خدمت اشرف‌الفضلاء را بشاهزاده سپرد وآن‌حضرت جناب مشاراليه راخفیه بجانب دارالسلطنه هراة‌گسیل فرمودو حضرت خاقان سعیدآن‌زمستان درتساوری قشلاق‌کرده بعداز انقضاء فصل شتافرمان همایون نفاذیافت‌که امراء عظام سلطان شاه‌برلاس وشیخ ابوالفضل ومیرك احمدفیروز شاه نزد میرزا سلطانمحمدرفته نوعی سازندکه شاهزاده بقدم اعتذار واستغفار بدرگاه‌جدبزرگوار آید واگرنصایح ایشان را بسمع قبول اصغا ننماید اورا بزجر وتکلیف بملازمت رسانند وامراء متعاقب یکدیگر بدانجانب‌روان‌شده امیرشیخ ابوالفضل‌بیشتر ازرفقا بخدمت میرزا سلطانمحمد رسید و سخنان مشفقانه بعرض رسانیده آن حضرت را بملازمت موکب خاقانی

نایل گردانید امادر آن اثنا صورتی دست داد که هر کس در اردوی همایون بود روی بطرفی نهاد .

گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بخلد برین وذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر قرین

حکم نافذ کل من علیها فان قضائیست مبرم وقضیه کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم جمشید خورشید که سپهرچهارم مسند جاه وجلال اوست ع از بیم زوال رعشه داریست رباعی خورشید که هست خسرو چرخ برین ✿ دارد همهٔ روی زمین زیر نگین ✿ هرروز کمالش به زوالست قرین ✿ پیوسته چنین بود جهان‌را آئین تقریب این تشبیب آن که درآنولا که بیمن دولت وحسن معدلت حضرت خاقان سعید مظفر لوا اکثر معمورهٔ ربع مسکون غیرت کارگاه گردون بود ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورت عین الکمال جلوه نموده خدنك بلااز شست جفا بگشود تبیین اینواقعه جانسوز و تفصیل حادثه محنت اندوز آنکه دراوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت بودگاهی ازدرد معده وضعف بنیه شکایت می‌فرموددر صباح یکشنبه بیست و پنجم ذیحجه سنهٔ خمسین وثمانمائه موافق اول روز نوروز شراب مخلصه آشامیده پای مبارك در رکاب سعادت انتساب آورده عزیمت زیارت مراقد مشایخ قلعه طبرك نموده عنان یکران بدانطرف انعطاف دادودر اثناء سیراستری که مرکوب آن شهسوار میدان نامداری بودآغازسر کشی کرده قوت‌ماسکه بامساك عنان‌وفا ننمودبنابر آن ازاستر فرود آمده درمحفه نشست وهمان لحظه دردمعده بمرتبهٔ مستولی ذات فایض البرکات گشت که کاراز تدبیر صغیر و کبیر وبرنا پیردرگذشت وبرطبق آیهٔ کریمهٔ اذاجاء اجلهم لا یستاخرون ساعتاًولا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل‌از وصول ببارگاه فلك اشتباه عازم سفر آخرت گردید وطایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آن جهانی شده درحظایر قدس ورباض انس مأوی گزید مثنوی دلا نیست دایم بقاوحیات ✿ که عالم ندارد قرارو ثبات رسدتخت وبخت ارباوج کمال ✿چوخورشید تابنده یابدزوال ✿ بیاتا بگویم بآواز نی ✿ که جمشید کی بود وکاوس کی ودر آن روز محنت اندوز ازشاهزادگان گیتی افروز غیرمیرزا ابوالقاسم بابرولد میرزا بایسنقرو میرزا عبداللطیف بن میرزا الغ بیك ومیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر نبیرهٔ دختری خاقان مغفور کسی دراردوی همایون نبود واز امراء عظام نیز بجزلقمان برلاس کسی تشریف نداشت زیراکه سائر نوئینان نزد میرزا سلطانمحمد رفته بودند وبقیه آن‌روز وآن‌شب حقیقت آن‌واقعه برتعب مخفی ماند مهدعلیا گوهرشاد آغاجهٔ‌ملاحظه خاطرفرزند ارجمند میرزا الغ بیك گورکان معتمدی

نزدمیرزا عبداللطیف فرستادو پیغام داد که فرمانفرمای بلاد وعباد ازمیان رفت وایل والوس را سروری نماند مناسب آنکه توخلایق را دستگیری نموده نگذاریکه پریشانی باحوال اردوی ظفرمآل راه یابد ومیرزاعبداللطیف ملتمس او را مبذول داشته از برانغار بپای طوق ظفرشعار شتافت صباح روز دیگر که از هول آنواقعه محنت اثرخسرو خاور گریبان افق چاك زد و جهة سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون گردون دربرافکنده ع افغان زجهانیان برآمد صیحة صبح محشر وفزع اکبردرعالم اصغر ظاهرگشت وندبه ونفیر امیرو وزیر وصغیرو کبیر از اوج فلك اثیر درگذشت ماهرویان پلاس شبرنك پوشیدند و روز آن بود وسلسله مویان رخسار خورشید آسا خراشیدند ومناسب چنان می‌نمود و درآن زمان میرزا ابوالقاسم بابربافوجی ازاصحاب تهور که‌مخصوصان‌او بودند رایت عزیمت بصوب‌خراسان برافراخت ومیرزا خلیل‌سلطان نیزعازم آن‌طرف شده ملازمت موکب بابری‌را پیش‌نهاد همت ساخت وملازمان آن‌دو شاهزاده درازدوبازارکه‌دررهگذر واقع‌بوددست بغارت برآوردند وغبار فتنه‌درهیجان آمده غوغای عام‌برخاست ومیرزا عبداللطیف سوارگشته ودرگرداردو تاخته چندکس راسیاست فرمود و بآب تیغ آتشبار گرد آن‌آشوبرا تسکین داد ودوسه‌روز درغایت سعی واهتمام بدارائی رعیت وسپاهی پرداخته قاصدی جهة اعلام آنواقعه بصوب‌سمرقند نزد پدربزرگوار فرستاد وروز سوم نعش‌مغفرت مآب را درمحفه نهاده واز یورت‌قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد وبعداز قطع یکدو منزل جمعی از مردم شریر جاهل بشاهزاده رسانیدند که‌مهد علیا گوهر شادآغا باامراء ترخانی اتفاق نموده‌قصد غدری دارد وچون شاهزاده از نشائهٔ‌جنون بهرهٔ‌تمام‌داشت‌ووفورمحبت‌جده‌را نسبت‌بمیرزا علاءالدوله میدانست اینسخن‌را باور کرده بمیان‌خواررک‌وسمنان‌درسلخ‌ذی‌حجه‌مذکور جهات مهدعلیا وترخانیان‌را بباد‌غارت‌و تاراج‌دادواز هرکس که‌ایمن‌نبوداورا بندفرمودواز جناب‌مقرب‌سلطانی امیر نظام‌الدین‌علیشیر استماع افتاده که‌میرزا عبداللطیف‌در نهب‌اسباب حشمت مهدعصمة مآب بمرتبهٔ مبالغه نمودکه چون‌کوچ واقعشد آنجناب الاغی نیافت‌که سوار شود عصائی بدست‌گرفته پیاده قدم درراه نهاد درآنحال یکی‌از نوکران امراء برلاس بدانجا رسیده اسب خویش پیش‌کشیدتا مهد عفت‌شعار سوارشد وچون میرزا عبدالطیف بدامغان‌رسید داروغه آنجا درشهر تحصن جسته اظهار مخالفت‌نموده شاهزاده بعد از محابه ومحاصره قهرا قسرا شهررا گرفته درآن بلده غارت عام بوقوع انجامید ومیرزا عبدالطیف ازدامغان ببسطام رفته درآن‌مقام شنیدکه میرزا بابر باستدعاء امیر هندو که بجرجان شتافته بر سریر پادشاهی تمکن یافته لاجرم عازم آنصوب شد وباز فسخ عزیمت نموده اردوی نصرت‌شعار بصوب سبزوار درحرکت آمد در اثناء راه‌خبر رسید که امیرسلطان شاه برلاس با دیگر امراء که باردوی میرزا سلطان محمدرفته بودند مراجعت نموده‌عازم ملازمتست مگرامیرشیخ ابوالفضل که هم‌آنجا توقف‌فرموده

و امیر نظام‌الدین احمد فیروزشاه که‌ازراه ترشیز بهراة شتافته روز دیگر امیر سلطان شاه بموکب‌عالی‌پیوست ومیرزا عبداللطیف ازسبزوار به نیشابور خرامید ودر آن بلده شنید که‌میرزا علاء‌الدوله‌ابواب‌خزاین گشاده‌وزر وافر بلشکر داده‌وفوجی‌ازسرداران‌سپاه‌او به‌مشهدمقدسه آمده‌اند شاه زاده ازغایت غرور بدان خبر التفات نفرموده ودر نهایت‌غفلت سلوك می کرد تاصورت گرفتاری‌اوروی نمود تفصیل این‌اجمال‌آن که همدران روز که درمملکت ری‌واقعهٔ هایله حضرت خاقان سعید اتفاق افتادمهدعلیا گوهرشاد آغا قاصدی همراه شمال وصبا بهراة فرستاد وکیفیت حال را اعلام داد میرزا علاء الدوله که درآن بلده حاکم بود چون آن خبرشنود از فوارهٔ دیده جوی‌خون برچهره لاله‌گون روان ساخت وامرا وارکان دولت را درخلوتی‌طلبیده قرعهٔ مشورت در میان انداخت بعد از قیل وقال خاطر برآن قرار داد که اطاعت‌میرزا الغ بیك نموده مبلغ کلی بسمرقندارسال نماید وبوسیله‌فرستادن‌تحف گرامی‌استرضاء خاطر شریف عم بزرگوار فرماید اما بعد از آنکه ازجانب اردوی کیهان پوی خبررسید که میرزا عبدالطیف نسبت بمهدعلیا گوهرشاد آغا شیوهٔ بیحرمتی ورزیده میرزا علاء الدوله بر آشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود وبقلعه اختیارالدین خرامیده ابواب خزاین بسر گشود چندان زر و جواهر بلشکر بخشید که پیش ازآن درکان امکان نمی گنجید آنگاه میرزا صالح‌ولدمیرزا پیر محمد شیرازی رابا امیراویس ترخان واحمد ترخان‌وجمعی ازمشاهیر شجعان بدفع میرزا عبداللطیف نامزد فرمودومیرزا صالح بارفقا بمشهد مقدسه شتافته خبر بیسامانی اردوی‌شاه زاده را بتواتر شنود لاجرم بفتح وظفر امیدوار گشته بصوب نیشاپور ایلغار کردند وصبح شنبه ۱۳ ماه‌صفر بیك‌ناگاه درقول میرزا عبدالطیف تاخته مهد علیا و امراء ترخانی را ازمیان اعداء‌بیرون آوردند ودر موضعی‌مناسب‌صف قتال‌آراسته نفیر کشیدند ومستعد پیکار گشته آواز سورن باوج این‌نیلگون لگن‌رسانیدند ومیرزا عبداللطیف تاآن وقت‌مانند بخت خود در خواب بود وچون صدای نفیر وآوای سورن استماع نمود متنبه‌گشته از بستراستراحت برخواست و اظهار تجلدنموده صف‌قتال بیاراست‌وبنفس نفیس برصف اعدا تاخته حملهای پیاپی کرد وسر گردن کشان را چون گوی درپای اسب‌چوگان انداخته نهایت شجاعت بجای آورد درآن اثنا شبدیزتیز رفتارش بسر درآمد واز پشت زین برروی زمین‌افتاده مراد مخالفان برآمد جمعی از سپاهیان خراسان اوراگرفته نزد میرزاصالح بردند ورایت اقتدار بلندگردانیده قول شاه زاده راغارت کردند**بیت**همی تابگردانی انگشتری‌جهان را دگرگون شود داوری بعد ازآن میرزا صالح و ترخانیان‌درملازمت نعش‌مغفرت انتماومرافقت مهد علیا گوهر شاد آغا عازم هراة گشتند ومیرزا علاءالدوله تا سعد آباد جام باستقبال آمده درآن مقام دیده بدیدارجده عفت دثار روشن‌گردانید وبر مخلص‌آنجناب گرفتاری میرزا عبدالطیف لوازم محامد الهی بتقدیم‌رسانید وبر تخت بخت ودوستکامی نشسته واطراف بارگاه را بخوبتروجهی آراسته باحضار میرزا عبدالطیف فرمان فرمود و فرمان‌بران

شاه زاده را مانند گناه‌کاران کمر ازمیان گشاده ازجانب چپ درآوردند وبپایهٔ سریر سلطنت مصر بردند میرزا علاءالدوله بغرور موفور اورا مخاطب ساخته گفت نسبت به والده خود چرا بیحرمتی کردی میرزا عبداللطیف جوابداد که من بدی کردم جفا دیدم‌تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا علاءالدوله جریدهٔ جریمه عمزاده را برقم‌عفومرقوم گردانید وخرگاهی خاص‌جهته‌او تعین نمودو برای‌حراستش‌معتمدان‌تعیین فرمود آنگاه‌بدارالسلطنه هراة شتافته شاهزاده را درقلعهٔ اختیارالدین مقید ومحبوس ساخت وجسد مطهر خاقان عالی‌گهررا درمدرسه مهد علیا گوهرشادآغا بخـاك سپرده چند روز بختمات کـلام و واطعام‌خواص وعام‌وفقراوایتام‌پرداخت‌وحضرت‌خاقان‌سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیك گورکان میرزا ابراهیم‌سلطان میرزا بایسنقر میرزا سیورغتمش میرزا محمدجوکی جان اوغلان باردی جان‌اوغلانو باردی‌درصغرسن‌روی بعالم آخرت‌آوردند میرزا ابراهیم سلطان ومیرزا بایسنقر ومیرزا جوکی‌نیز درزمان‌حیات آنحضرت وفات کردند از میرزا ابراهیم سلطان یك پسرمانده بود میرزا عبدالله نام وشاهزاده در وقت وفات جدبزرگوار درشیراز حکومت می نمودومیرزا سیورغتمش دوپسر یادگار گذاشته بود میرزاسلطانمسعود ومیرزا قراجار اما میرزا بایسنقر سه‌پسر داشت‌میرزا علاءالدوله ولد میرزاسلطانمحمد ومیرزا بابرو ازمیرزا محمدجوکی دوپسر مانده‌بود میرزا محمدقاسم ومیرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دونفر بودند یکی از آن جمله درعقد ازدواج میرزا محمدجهانگیر بن‌میرزا محمد سلطان بسرمی برد ومیرزا خلیل سلطان ازوی تولدکرد

ذکر صدور حضرت خاقان مغفور

چنانچه ازکتب تاریخ مستفاد می‌گردد مولانا جلال‌الدین لطف‌الله ومولاناصدرـ الدین ابراهیم ومولاناکمال‌الدیـن عبدالحمیدبن مولانا قطب الدین قرومی ومولانـا شمس‌الدین محمد امین‌بن مولانا صدرالدین ابراهیم درزمان سلطنت خاقان عالی‌منزلت بمنصب صدارت رسیدند ودرباب تمشیت مهام سادات وعلما وفضلاوورواج‌ورونق‌بقاع‌خیر وابواب‌البر لوازم‌سعی‌واهتمام‌بتقدیم‌رسانیدندمولاناجلال‌الدین لطف‌الله برسایرشرکا رتبهٔ تقدم داشت وهمواره درتکثیر موقوفات وتربیت افاضل خجسته صفات رایت‌سعی واهتمام می افراشت وفات مولانا لطف‌الله درشهور سنهٔ اثنی‌و اربعین وثمانمائه اتفاق افتاداز آثارآنصدرفضیلت شعار مدرسه‌ایست‌که درظاهر هراة نزدیك بمزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد بنانموده است‌مولانا صدرالدین بعلو نسب وسموحسب وشرافت‌دودمان وجلالت خاندان ازاکابر واعیان سمرقند امتیـاز تمام داشت ودر اوایل‌ایام دولت خاقان عـالی منزلت منظور نظرعنایت شده رایت صدارت برافراشت همواره همت عالی‌نهمتش بررعایت علماو افاضل وتربیت اکابر واماثل مقصور بود ودرصرف حاصلات موقوفات

ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای شریعت مطهره اصلا تجاوز نمیفرمود لاجرم تا آخر ایام حیات شائبه نقصان بکمال جاهو جلالشان راه نیافت وروز بروز پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بیشتر از بیشتر بروجنات احوال آن جناب می تافت انتقال مولانا صدرالدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم در نساوُری فی شهور سنه اثنی وثلثین و ثمانمائه روی نمودو مدت حیاتش هشتاد و سه سال بود مولانا عبدالحمید ولد مولانا قطب الدین قرومی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام می نمود ومولانا عبدالحمید درزمان سلطنت حضرت خاقان سعید چندسال بشرکت مولانا جلال الدین لطف الله در آن امر دخل می کردودر سرانجام مهام ارباب عمایم از اصاغر و اعاظم شرایط اهتمام بجای می آورد مولانا شمس الدین محمد امین بعداز فوت مولانا لطف الله منظور نظرعنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا صدرالدین ابراهیم منصب صدارت یافتو تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت سمات درغایت اعتبار واختیار بمراسم آن امر خطیر قیام می نمود وچون حضرت خاقانی ازجهان فانی بعالم جاودانی انتقال فرمود سلوك طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده از غایت علوهمت دیگر پیرامن درگاه سلاطین عالیجاه نگردید وهرچند میرزا ابوالقاسم ومیرزا سلطان ابوسعید آنجناب را تکلیف قبول منصب موروثی نمودندبجائی نرسیدفعاش حمیداً ومات سعیداً فی شهور سنه سبع وثمانین و ثمانمائه مدت حیاتش هفتادوهفت سال بود وازآثار آنجناب مسجدیست که درون بلدهٔ هراة ببازارچه قیچان بنانموده ودو رباط که در دو جانب کوتل قریهٔ قلیچ که از قرای ولایت هراة رود است تعمیر فرموده تقبل الله منه اما حال وزراء خاقان مظفرلوا برین موجب است که مسطور می گردد و من الله الاعانة والمدد

بتوجهات حضرت سبحانی تا این قسمت جزء سوم ازجلد سوم کتاب حبیب السیر
را خاتمه داده بقیه درجلد چهارم که شروع آن تحت عنوان
ذکر شمهٔ ازحال وزراء خاقان مغفرت انتما
مراجعه فرمایند

فهرست اسماء اعلام و اماکن و کتب و قبائل جلد سوم

کتاب حبیب‌السیر

آ

ا

(۱) درچاپ تهران: املاق (حاشیه: ایلان).

ب

١ - درچاپ تهران : بالجویه و بالونه ودرحاشیه افزوده : تالجوت.
٢- درچاپ تهران : بابو .

(١) درچاپ تهران : ئی‌ماجی . زیرسطر : جبس . (٢) درچاپ‌تهران : بیلغز .

١ - درچاپ تهران= توقا .

۱ - درچاپ تهران : جلاو .

چ

ح

١ - در تاریخ طبرستان : کینخوار .

۱ - در چاپ تهران : خسی (حاشیه : احسی) .

خ

۱ - چاپ طهران : ده نمك

ذ

ز

۱ - در چاپ تهران : اجودانی .

ش

۱ - در تاریخ مرعشی : کینخوار .

ظ

۱ - درچاپ‌تهران : عتاب ؟ عباب ؟

ف

م

ن

۱ - در دوصفحهٔ اخیر : نساوری آمده‌است .

ی

فهرست مطالب جلد سوم کتاب حبیب السیر